

دروس خارج فقه

حضرت آیت الله نوری همدانی

سال ۸۸-۸۷

به همراه صوت دروس

WWW.GHBOOK.IR

بسم الله الرحمن الرحیم

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی حسین نوری همدانی ۸۸-۸۷

نویسنده:

آیت الله العظمی حسین نوری همدانی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاهت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی حسین نوری همدانی ۸۸-۸۷

مشخصات کتاب

سرشناسه:نوری همدانی، حسین،۱۳۰۴

عنوان و نام پدیدآور:آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی حسین نوری همدانی۸۸-۸۷ /حسین نوری همدانی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی : سایت مدرسه فقاهت

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

فضیلت وارزش جهاد کتاب الجهاد

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره جهاد می باشد. عرض کردیم مقدمتاً چند تا بحث انجام می شود اولین بحث ،اهمیت جهاد یعنی ارزش و حد جهاد که در اسلام بسیار بسیار بالاست، در این زمینه ابتداً استفاده می کنیم از آیات قرآن مجید تا برسد به سایر آثار دینی چند آیه در این مورد از قرآن مجید به عرض رسید، باز هم آیاتی در قرآن مجید از جمله این آیه {أجعلتم سقایه الحاج و عماره مسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم اللاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عندالله و الله لا یهدی القوم الظالمین} شأن نزول آیه این است که چند نفر با هم افتخارات خود را ذکر می کردند که در تفسیر برهان، جلد سوم، صفحه ۳۸۱، ده تا روایت ذکر می کند در شأن نزول این آیات که چند نفر یکی عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر یکی هم شیبعه که در بعضی از کتاب ها طلحه بن شیبه نوشته شده است، اما در تفسیر صافی شبیه است. که افتخارات خودشان را ذکر می کردند عباس بن عبدالمطلب می گوید که سقایه ی حاج با من است، آب دادن به حاجی ها، که این خود یک مقصدی بود، فراهم کردن آب و سیراب کردن حاجی ها این مقصدی بود برای عباس بن عبدالمطلب. طلحه یا شیبه هم عمارت

مسجد الحرام را، آباد کردن، بررسی کردن هر کجا اختلالی بوجود بیاید از لحاظ عمران و آبادی، این منصب و مقام هم برای طلحه بود. اینها این دو نفر را ذکر می کردند این دو موضوع را ذکر می کردند و به این دو موضوع افتخار می کردند،(نسبت

به حضرت علی بن ابی طالب) ع)) که ما اینقدر شأن و منزلت داریم و موقعیت داریم که سقایه حاج و عماره ی مسجدالحرام با ما می باشد. حضرت علی ع) با کمال تواضع گفتند که من به عنوان افتخار نمی گویم ولی من آن کسی هستم که نه در مکه مانده بودم که باپیغمبر هجرت نکرده باشم.(حضرت علی) ع) با پیغمبر هجرت کرده و فداکاری های فراوانی لیله المبیت و امثال آن ها نشان داده است.) فقط آمده بود ایمان و جهاد در راه خداوند را ذکر کند. عبارت این است که {قال علی)ع) إنّی آمنت قبلکما ثم هاجرت و جاهدت} و از این قبیل کلمات ذکر کرده اند. حتی این عبارت در مجمع البیان هست که {ضربت خرطومکما بالسیف حتی آمنتما بالله} من خرطوم شما را با شمشیر زدم تا اینکه شما ایمان آوردید. این هم کار من و عمل کرد من است. آیه البته در این مورد است ولی مطلب خیلی مطلب مهمی است که وزن و قیمت اعمالی را بایستی از چند جهت در نظر گرفت به طور کلی، اول مسأله اخلاص است. عمل کوچک اگر با اخلاص تؤام شود، بزرگ می شودف در نزد پروردگار. عمل هر چه بزرگ باشد در انظار ولی با اخلاص توأم نباشد ارزش ندارد، این یک جهت است. از این جهت در آیه قید فی

ص: ۲

سبیـل الله دو جـا ذکر می شود. دوم اینکه این عملکرد بایـد دیـد چقـدر کـاربرد و تـأثیر در جامعه دارد، تأثیر جهاد در جامعه، حرکت آفرین است، عزت آفرین اس، این مثل کارهای دیگر نیست. از این جهت قرآن مجید اینگونه می گوید {أجعلتم} آیا شما سقایه حاج (یعنی آب دادن به حاجی ها) که کار عباس بود و عماره مسجد الحرام که آن هم طلحه یا شیبه بعهد داشت ، (سقایه و عماره هر دو مصدر می باشند مثل وقایه) آیا شما آنها را با ... (شما باید خیلی دقیق باشید در سنجش اعمال، به قصد و هـدف نگاه کنیـد، به کاربرد و تأثیر نگاه کنیـد به آن جنبه فـداکاری نگاه کنید و تحمل مشـقّات زیاد، این ها همه را در نظر بگیرید.) وآیا شـما این دو تا کار را مانند کسـی که ایمان به خدا دارد، ایمان به یوم آخر دارد و { جاهد فی سبیل الله} یکسان مبینیـد { لا یسـتون عنـدالله} اینها با هم مساوی نیسـتند، {و الله لا یهـدی القوم الظالمین } خداونـد ظالمین را هـدایت نمی کند هـدایت پروردگار چنـد گونه است : ۱- هـدایت عـام است . {الـذی خلق فسوی و الـذی قدرفهـدی} آیات قرآن {إنا هـدیناه السبیـل امّـا شـاکراً و امّـا کفورا} یک هـدایت عامی خداونـد دارد، این هـدایت عام است همه موجودات را شامل است نه تنها انسان و حیوان حتی جمادات را هم خداوند هدایت کرده است که در چه مسیری حرکت کنند. ۲- هدایت خاص است که آن توفیق پروردگـار است که انسـان آن حقیقت را درک کنـد، این مربوط می شود به توفیق پروردگـار، عمـل انسان در آن مؤثر است،

کسانی که راه راست را بگیرند خداوند {والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا} اما کسانی که منحرف اند در نتیجه ی عمل خودشان فکر انحرافی پیدا می کنند ، این است که همیشه مطلب را بر عکس می فهمند، درست درک نمی کنند، آیه اینگونه می گوید { و الله لا یهدی القوم الظالمین } کسانی که ظالم اند، این ها فکرشان انحراف از حقیقت دارد، نمی توانند حقیقت را درک کنند و به آن راه پیدا کنند. شما نباید در سنجیدن اعمال به همان ظاهر نگاه کنید، همه را یکسان حساب کنید. شما باید ۱- به هدف نگاه کنید ۲- به کاربرد و تدثیر نگاه کنید. بنابراین کار شما مثل علی بن ا بی طالب(ع) که مجاهد فی سبیل الله است، نمی باشد. {لا یستون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین} پشت سرش، این آیه ۱۹ از سوره ی توبه (۹) {الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم أعظم درجه عندالله و أولئک هم الفائزون _ یبشرهم ربّهم برحمه منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم _ خالدین فیها ابدا إنّ الله عنده أجر عظیم} آیه دلالت دارد بر فضیلت و پاداش بسیار بالا برای مجاهدین، کسانیکه ایمان آوردند، بعد هجرت کردند، آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان(که بعداً می خوانیم) یک جایی دارند که در قرآن هر جهادی، هجرت الی الله است، می گوید چون کسی که جهاد می کند، خانه و آشیانه و وطن را پشت سر می گذارد، و حرکت می کند برای عرصه ی جهاد، عرصه ی جهاد هم کار ساده ای نیست. عرصه ی جانبازی و فداکاری است. این شخص تا دل از تمام متعلقات دنیا نکند، حتی از وطن

خودش از همه چیز، و جان خود را در طبق اخلاص نگـذارد، جهاد نمی رود، ایشان می فرماید، جهاد یک نوع هجرت است و خودش آن زمان مهاجرت هم بود، از مکه به مدینه هجرت کرده بودند {الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم و أنفسـهم و ...} از آیه ۱۸ تا ۲۱ ازسـوره ی تـوبه، که در سـوره توبه آیـات فراوان مربوط به جهـاد هست، سوره ی نهم قرآن مجید. شأن نزول آیه هم معلوم، آن چه از آیه فهمیدیم معلوم، به چند نکته باید توجه کنیم اول مسـئله اخلاص می باشد که در تأثیر عمل، در ارزش عمل دخالت فراوان دارد از این جهت مخصوصاً در ما طلبه ها مسـئله ی اخلاص خیلی مهم می باشـد که پیـامبر(ص) می فرماینـد {من اخلص لله اربعین صـباح فجر الله ینـابیع الحکمه من قلبه علی لسانه} اثر زیاد دارد علم تنها به تعلم نیست به مطالعه نیست بیشتر مربوط به جنبه ی قلبی و اخلاص می باشد. از امام صادق(ع) در سوره ی شـعراء این آیه که {یوم لاـ ینفع مـالٌ و لا بنون الّا من أتی ا... بقلب سـلیم} قلب سـلیم را به قلبی که سـرشار از اخلاص باشـد معنا می کننـد. یک وقتی امام(اعلی الله تعالی مقامه) در صـحبتشان به یک مناسـبتی در اخلاص بحث می کردنـد، فرمودند که حضـرت امیر(ع) در نماز در حال رکوع انگشتر خود را به سائلی داد خداونـد متعال آیه ای نازل کرد آیه ۵۵ از سوره ی مائده {إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا} ولیّ شـما خداست و دیگر رسول خداست و دیگر {والذین آمنو} در ردیف همین ها می باشد و آن چه کسی است؟ {و الذین

ص: ۵

یوقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون} این تفسیر همان {والذین آمنوا} است. چه طور می شود که دادن یک انگشتر در حال رکوع و در حال نماز آنقدر فضیلت و عظمت پیدا کرد که آیه ای درباره ی آن در قرآن به این ترتیب نازل شد،(امام می فرمایند) بعضی ها گفتند که دادن یک انگشتر اینقدر عظمت پیدا کند؟! ولایت را تثبیت کند؟! در ردیف {الله} و {رسوله} شخص را در قرآن ذکر کند؟! از آن جهت آنها فکر کردند، قیمت انگشتر را بالا ـ بردند، روایت این هم در جلد هفتم مستدرک می باشد، گفته اند انگشتری که حضرت علی) ع) به آن سائل داد معادل خراج شامات بود (سوریه، لبنان، اردن) و آن خراج شامات ومالیات شامات سیصد بار شتر بود از طلا ـ و نقره، انگشتر هم ۹ مثقال بیشتر وزن نداشت چهار مثقال حلقه ی انگشتر و پنج مثقال نگین آن وزن داشت و اما نگین آن از یاقوت و... سعی کردند قیمت این انگشتر را بالا ببرند و بگویند بخاطر این بود که در قرآن اینقدر مورد تمجید قرارگرفته است و امام می فرمودند این درست نیست اول این که حضرت علی (ع) این چنین انگشتری از کجا آورده بودند و در آنجا نوشته بود که در جنگی، مروان بن طوق را حضرت علی کشت و انگشتر مال آن مقتول بوده(و بنده هم نوشته ام در کتاب علماء که هنوز چاپ نشده). اولاً حدیث مرسل است سند ندارد دوم این است که ما در جنگ های تاریخی کسی به عنوان مروان بن طوق را نداریم و نمی بینیم. سوم اینکه از حضرت امیرالمؤمنین(ع) بعید است که

ص: ۶

یک این چنین انگشتری در انگشت داشته باشد. با آن زهدی که داشته اند با آن توجه ای که به مردم داشته اند اگر این چنین انگشتری حضرت امیر داشتند به فقرا، به همه ی فقرا مدینه و حجاز کمک می کرد و به همه ی آنها احسان می کرد، این است که اینها بجای اینکه فکر کنند علت ارزش آن اخلاص است {ضربهعلی یوم خندق أفضل من عباده الثقلین} و نیت باعث شده که عمل ارزش پیدا کند آمدند ظاهربینی کردند قیمت انگشتر را بالا بردند خلاصه آنچه که خیلی مهم می باشد مسئله ی اخلاص می باشد که این خیلی مؤثر می باشد که در دو جا {فی سبیل الله} دارد. دوم جهاد مثل آب دادن به حاجی ها و عمارت مسجد نیست، جهاد عظمت آفرین می باشد، جهاد مثل روحی است در یک جامعه بوجود می آید و کالبد آن جامعه را به حرکت در می آورد عملی را که اینطور حیات بخش است نمی شود با آب دادن به حاجی ها یا تعمیر مسجد الحرام مقایسه کرد این است که این آیه یکی از آیاتی است که دلالت دارد بر عظمت فوق العاده ی جهاد که مورد بحث ما می باشد. مطالعه می کردم دیدم که شیخ مفید در اختصاص {ذکر سبعین منقبه} به حضرت امیر(ع) ۷۰ منقبه را ذکر می کند. خیلی مفصّل است. چند صفحه است. آخرش این را دارد که حضرت امیر که به شهادت رسید، بدنش را غسل می دادند جای زخم های بدن را شمردند {فکانت ألف جراحه من قرنه الی قدمه} هزار جای زخم در بدن حضرت وجود داشت. سابقاً وقتی که مجاهدین به میدان جنگ می رفتند، کشته می شدند یا کشته نمی شدند، برمی گشتند، زخم های بدنشان را می شمردند.

اینها هر کدام یک مدالی بود. بجای قبه و مدال که الان مرسوم است. این ها بجای قبه و مدال زخم های بدن می شمردند. چند تا زخم برداشته. هر کدام از این ها مدال افتخار بود و سابقه اش را روشن تر می کرد. این است که اگر در تاریخ ببینید،این گونه موارد زیاد است،(جعفر مثلاً زخم های بدنش را شمردند، سید الشهدا(ع) شمردند،) این بخاطر این بوده است، می شمردند تا بدانند که آن مرتبه ی فداکاری این شخص چه اندازه بوده است. شیخ مفید می گوید {فکانت ألف جراحه من قرنه الی قدمه} از سر تا پای حضرت امیرالمؤمنین هزار جای زخم در بدن وجود داشت، این یک آیه که عرض شد. آیات قرآن در این باره زیاد است، آیه ای دیگری، آن هم در سوره ی توبه است . {قل إن کان آبائکم و أبنائکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجاره تخشون کسادها و مساکن ترضون ها أحب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بأمره و الله لا یهدی القوم الفاسقین} این آیه ۲۴ سوره ی توبه می باشد. اینجا خداوند متعال ۸ چیز را در یک کفه ی ترازو قرار داده و ایمان به خدا و رسول و جهاد را هم در کفه ی دیگر، آیه در این زمینه است که جهاد باید برای مسلمان محبوب باشد، اولین آیات قرآن که درباره ی جهاد نازل شد با توجه به اینکه هنوز همه مسلمانان آنقدر رشد نکرده بودند {کتب علیکم القتال و هو کرهٌ لکم} اول اینطور بود ولی بعد در نتیجه ی ممارست زیاد در نتیجهِ مداومت کارشان در حضور پیغمبر) ص) کم کم آنها عاشق جهاد

شدنـد گفتنـد {قل لن یصـینبا الا احـدی الحسـنیین} ما به جهاد برویم احـدی الحسـنیین نصـیب ما می شود یا فتح و پیروزی یا شهادت، شـهادت را در برابر خودشان حسـنی حساب می کردنـد، قرآن سـعی می کند که جهاد طوری باشد که مردم دوسـت داشـته باشد عاشق باشند این روحیه ی شهادت طلبی را در مردم ایجاد کنند آیه در این مورد است. در تفسیر صافی بعد از ذکر آیه می گوید آیه مشـتمل بر تشدید شدید، مشتمل است بر یک امر بسیار مهم ، تهدید شدیدی که خداوند می گوید بایستی(یک طرف متاع دینا را می گذارد ۸ مورد ذکر می کند، یک کفه ی دیگر را هم جهاد می گذارد .) جهاد در نظر شما از همه محبوب تر باشـد اگر نشد منتظر آینده ی ناگواری باشـید {قل ان کان آباءکم} به مردم بگو اگرپدران شـما (۱) { أبناء کم} (۲) { إخوانکم} (۳) { أزواجکم} و همسرانتان (۴) { عشیرتکم} (۵) {أموال افقرفتموها} (۶) (اموالی که بدست آورید هر چه که باشـد) {تجاره تخشون کسادها} (۷) (تجارتی که از کساد آن بیمناک می باشـید) {مساکن ترضونها} (۸) این ۸ مورد را یک طرف قرار دادند که اگر اینها احب باشـند الیکم من الله و رسوله و جهاد... فتربصوا ... ، اگر اینها در نزد شما محبوب تر باشـند از خدا و رسول خدا و جهاد فی سبیل الله،(یعنی آنقدر شـما باید از نظر فرهنگی بالا و ایمانتان نسبت به موازین اسلام، خدا و رسول خدا و جهاد بالا باشد که جهاد از همه ی اینها نزد شما محبوب تر باشد .) در جهاد سستی خواهید کرد و وقتی

سستی کردید منتظر آینده ی ناگواری باشید. عزت و عظمت شما در گرو جهاد می باشد اگر اینطور نشد {فتربصوا حتی یعطی الله بامره و الله لا یهدی القوم الفاسقین} و باز خداوند فاسقین را هدایت نمی کند، هدایت خاص که بر می گردد به سلب توفق . در تفسیر صافی بعد ذکر تفسیر آیه می گوید اقول فی الایه تشدید عظیم آیه مشتمل بر یک تشدید بزرگی است، کمتر کسی است که رهایی پیدا کند از این تهدید، چون آیه ۸ چیز را یعنی همه ی مواد دنیوی را در یک کفه گذاشته، خدا و رسول خدا و جهاد را در کفه ی دیگر، می گوید باید این کفه، از آن کفه، از نظر محبت قلبی بیشتر باشد اگر بیشتر نبود منتظرآینده ناگوار باشید،(این هم آیه ی ۲۴ از سوره ی توبه) آیاتی درباره جهاد درسوره انفال می باشد که به نظر بنده این آیات از آیات ذکر شده عجیب تر است، این آیات است درباره ی جنگ بدر است در اوایل سوره انفال، سوره ی انفال را سوره ِقتال هم می گویند در سوره ِانفال سوره ی هشتم، جنگ بدر ذکر شده ما همه ی آیات را نمی خواهیم ۲، ۳ مورد را ذکر می کنیم برای أخذ نتیجه {و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین أنّها لکم} ابوسفیان با یک کاروان تجارتی رفته بودند به شام، کاروان تجارتی دو مرتبه از مکه به شام می رفتند رحله الشتاء، رحله الصیف ، از مکه می رفت به شام و از شام متاع می آوردند، می فروختند، استفاده های کلانی ثروتمندان بزرگ می بردند، یکی از آن ها ابوسفیان بود، امام(رضوان الله تعالی علیه) باز در صحبت هایشان داشتند در صحیفه نور هم هست، که اسلام اول

با این ثروتمندها مبارزه کرد، که نگویند دین اسلام طرفدار اغنیاء است، ابوسفیان، ابوجهل، ابولهب، اینها تجار و پولدار های خیلی مهمی بودند، اینها در حجاز مخصوصاً در مکه تمام نبض اقتصاد را در دست داشتند. مردم دیگر همه شان برای اینها کار می کردند. و اسلام بخاطر برانداختن این قبیل استبداد اقتصادی، با این ها مبارزه کرد. خلاصه، ابوسفیان رفته به شام برای آوردن متاع با هزار شتر مال بیاورد، ۴۰ نفر فقط حافظ و نگهبان این کاروان تجارتی می باشند، مسیرمکه و شام طوری واقع شده است که باید از مدینه عبور کنند، از مکه می آید به مدینه از مدینه می رود به طرف شام. عبدالله پدر پیغمبر(ص) که در مدینه مدفون است، ایشان هم از شام بر می گشته اند و آنجا از دنیا رفته اند. خلاصه طوری است که، کسی که می خواهد از مکه به شام برود باید از مدینه به شام برد. پیغمبر هم در مدینه است و اطلاع حاصل شده که کاروان تجارتی ابوسفیان از شام می خواهند برگردند هزار بار شتر متاع دارند، فکر کردند که اینها را از آنها بگیرند. حال ممکن است شما بفرمایید، چرا بگیرند؟ برای خاطر اینکه این مهاجرینی که از مکه کوچ کردند با پیغمبر به مدینه ده ها و صد ها نفر تمام اموالشان را در مکه تصرف کردند. تمام اموال مهاجرین را ابوسفیان و ابوجهل و ابولهب مصادر کردند و گرفتند. اسلام هم که تقاص و احقاق حق را به انسان حق می دهد. حال گفتند اگر ما اینها را از آنها بگیریم، یک مقداری توانسته ایم از مالی که از ما برده اند، بلعیدند، پس گرفته باشیم. از این جهت اینها

حرکت کردند، پیغمبر فرمود و آنها حرکت کردند. برای خاطر اینکه ابوسفیان وقتی برمی گردد، اموال را از آنها بگیرند، خداوند احدی الطائفتین را وعده می دهد به مسلمان ها، یکی اینکه بتوانند این کاروان تجارتی را موقع برگشتن بگیرند و بیاورند برای مدینه اما یک چیز دیگر هم هست، که همان واقع شد. به این می گویند (عیر)و عیر، غیر از نفیراست، نفیر چیست؟ نفیر این است که ابوسفیان توانست (اطلاع که حاصل کرد از فکر مسلمانان) با زرنگی توانست کاروان را طوری بگذراند که دیگر نتوانند مسلمان ها بر آن تسلط پیدا کنند، ابوسفیان کاروان را برد و خبر در مکه پیچید، با یک وضع عجیبی(که الآن فرصت نیست بیان شود) که بله ؟!پیغمبر با یاران خودش آمده اند به سرزمین بدر، برای جلوگیری از این کاروان، و ما آن را آوردیم ، حالا پس برویم پیغمبر و اصحابش را از میان برداریم. چون قریش آرام ننشتند، می دانستند پیغمبر را که از مکه بیرون کردند، هر کجا باشد سراغ اینها خواهد آمد. اینها گفتند قبل از اینکه مسلمان ها قدرت پیدا کنند، برویم ، پیغمبر و اسلام نوپا را به کلی نابود کنیم لشکر جمع کردند، سرکرده دشمن همان ابوسفیان و ابوجهل و اینها هستند، می خواهند بیایند با پیغمبر بجنگند. کجاست پیغمبر؟ در سرزمینی به نام بدر،یک چاهی آنجا بوده به آنجا بدر می گویند. و این بود که آمدند . آن عیر است و این نفیر است. عیر یعنی، کاروان تجارتی و نفیر آن لشکری که از مکه آمدند برای جنگ با پیغمبر. {و إذ یعدکم الله احدی الطافتین أنّها لکم} خداوند به مسلمانان وعده می داد

که یکی از دو طائفه مال شماست. یا عیر یا نفیر، یا کاروان تجارتی و یا آن لشکر، آن لشکر را هم، درهم شکستن، خودش یک مسأله است. {وتودّون أن غیر ذات الشوکه تکون لکم} ولی عده ای بودند چون تازه مسلمان شده بودند، هنوز به آن جهاد و درگیری عادت نداشتند، به اصطلاح نهادینه نشده بود، دوست داشتند که {غیر ذات الشوکه} برای اینها باشد. غیر ذات الشوکه کدام است؟ {ذات الشوکه} که همان لشکر را می گوید، غیر ذات الشوکه همان عیر را می گوید، کاروان تجارتی، مردم دوست داشتند بدون درد سر بیایند، آن کاروان تجارتی را دستبرد بزنند، بگیرند و ببرند، اما خدا چه می خواهد. {یریدالله أن یحق الحق بکلماته} ولی خدا می خواهد حق را تثبیت بکند. اسلام را، حق را تثبیت بکند. به چه وسیله؟ با جهاد، می خواهیم بگوییم جهاد یکی از راه های احقاق حق است. یعنی بعضی ها جز زبان شمسیر نمی فهمند. مثل حزب الله لبنان واقعاً ۶۰ سال سعی کردند، بلکه اسرائیل بفهمد زبان منطق و استدلال را، که آمده یک نقطه ای را به وسیله ی قدرت های استکباری تصرف کرده، میلیون ها انسان را از خانه و آشیانه خودشان بیرون کرده است و آنجا حمام خون راه انداخته است، کشتار و تخریب، این کار اسرائیل بوده، ولی ۶۰ سال سعی کردند که این مطلب را بفهمد،که خانه های دیگران را خراب کردن، تصرف کردن، مردم را از خانه و آشیانه خود بیرون کردن و کشتن زن و کودک کار درستی نیست. حال اینها که زبان منطق را نمی فهمند باید با زبان شمشیر با اینها حرف زد. این بود که حزب الله لبنان این کار را

کردنـد. توانسـتند اینها که از لحاظ نیروی دریایی و هوایی و زمینی واقعا از آنها خیلی کمترانـد آنها را شـکست دهنـد. قدرت ایمان، قدرت جهاد اسـلامی طوری بود که توانسـتند افسانه لشـکر شـکست ناپذیر را بالاخره بر باد بدهد. این زبان، زبان جهاد است، گـاهی اینگونه است. قرآن می گویـد، همـانطور که جهـاد دارای ثواب و فضـیلت است، یک چیز دیگر هم هست و آن اینکه جهاد احقاق حق می کنـد، حق را ثابت می کنـد. غیر از جهاد هیـچ چیزی کاربرد این چنینی که بتوانـد حق را ثابت کند ندارد.

وجوب جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهـاد یکی از بحث هـای مربوط به جهـاد که در اوایـل بحث جهـاد مورد بررسـی قرار می گیرد، مسأله وجوب جهاد است که در کتب فقهی ما مثل جواهر جلـد ۲۱، منتهی علامه جلد ۱۴، تذکره جلد۹، خلاصه درکتاب های مربوط به فقه یکی از بحث های مهم بحث وجوب جهاهد است که از لحاظ کتاب و سنت یکی از ضروریات اسلام می باشد همانطور که ذکات، الصـلاه وجوبشـان از ضـروریات است، وجوب جهـاد نیز به همین ترتیب است بلکه می توان گفت که از طهـارت تـا دیات در کتـاب های فقهی ما در هیـچ بحثی به انـدازه جهاد آیات قرآن نـداریم حالا کسـی اگربخواهـد آیات قرآن که مربوط به جهاد است دقیقـا جمع کنـد شایـد بیشتر ابواب فقهی باشـد، از این جهت عنـایت به این بحث به آیـات قرآن بیش از همه موضوعات است. ما چنـد جلسه درباره مقدمات جهاد بحث کردیم با توفیق پروردگار متعال بحث امروز درباره وجوب جهاد است. پیغمبر اسلام (ص) که مبعوث شدند به این ترتیب مشی خودشان را

ص: ۱۴

قرار دادنـد بـا توجه به آیـات قرآن {إقرا بـاسم ربـک الـذی خلق} از جـانب خداونـد مأمور شدنـد که مردم را دعوت کننـد با خوانـدن آیات قرآن، قـدم بعـد {یا ایها المـدثر قم فانـذر} انظار و تبلیغ مردم، قـدم سوم {فانذر عشیرتک الاقربین} به تدریج وسـعت پیـدا می کرد کسـانی که بایـد مورد تبلیغ احکـام خداونـد قرار بگیرنـد، مأمور به اینکه خویشاونـدان خود را دعوت به اسـلام کنـد. قـدم چهارم {لتنذر ام القری و من حولها} که مکه، ام القری بود و من حولها را قدم به قدم بانذار الناس، در اینجا همه مردم دنیا را انـذار می کند {قل یا ایها الناس} کل مردم {انی رسول الله الیکم جمیعا} {وما ارسـلناک الاّ رحمه للعالمین} با توجه به این آیات با این ترتیب، معلوم می شود که دعوت تدریجی بوده و دعوت که مرحله به مرحله وسعت پیدا می کند تا می رسد به اینجا که همه مردم دنیا مورد دعوت قرار می گیرند. درمساله دعوت، فقط ۱۳ سال در مکه در مورد مسأله اعتقادی است چون اعتقـاد را با شمشیر نمی توان بوجود آورد اول بایـد مردم را مؤمن کرد از این جهت در این ۱۳ سال در مکه جهاد نیست فقط تبلیغ است و دعوت به خـدا تا آن اعتقاد درونی بوجود بیایـد هیچ گاه شمشـیر نمی تواند این کار را انجام دهد بعد به مـدینه که هجرت می شود اسـلام تثبیت می شود، تعـداد زیـادی از افراد از لحـاظ عقیـده و ایمان ساخته شدنـد. مسـلمان ها درمکه عجله می کردند در برابر جریان های بوجود آمده از این طرف دعوت بود و منطق

ص: ۱۵

و استدلال و از آن طرف مشرکین شکنجه هایی داشتند، آرام نمی نشستند هر کسی که مسلمان می شد او را شکنجه می کردند می کشتند مثل کشتن یاسر و سمیه و امثال آنها. اگر واقعا این جریان ها بوجود نمی آمد شاید اصلا جهادی بوجود نمی آمد اما رسالت اسلام این است که بایستی بالاخره اسلام تثبیت شود از طرفی هم آنها علاوه بر این که در طول اقامت در مکه آنقدر آزار و اذیت و کشتار داشته اند به مدینه که آمدند همانها حرکت کردند و به مدینه آمدند برای از بین بردن اسلام نوپا این است که ناچار باید جهاد بوجود بیاید جهاد یک امر فطری است تمام احکام اسلام فطری است هر انسانی فطرتا حتی قبل از اسلام هم، هر انسانی که مورد تهاجم قرار می گیرد یا جان یا چیزی که عزیزتر از جانش است، به خودش لازم می داند که جهاد کند و دفاع کند بعد از این که آنها به فرهنگ اسلام پی بردند و آشنا شدند اسلام و ایمان و عقیده برایشان از جانشان عزیزتر شد و آن را در خطر می دیند و از این جهت خداوند متعال اول به این تعبیر {أُذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا موإن الله علی نصرهم لقدیر} اول تجویز می کند، این آیات از سوره حج سوره ۲۲ قرآن، بله اذن داده شد به کسانی که مظلوم واقع شدند دست به شمشیر ببرند و جهاد کنند و بعدا اگر آنها بخواهند به همان تجویز اکتفا کنند کار پیشرفت نمی کند، اسلام باید پیشرفت کند ما بعدا خواهیم گفت جهادهای ابتدایی هم

اسلام دارد، اسلام یک رسالت است، می گوید که باید تمام کفر را ریشه کن کند، ظلم واستکبار را ریشه کن کند، انواع جهاد بعدا بحث خواهدشد، خلاصه تا به حال آنچه بود جهاد بود برای تجویز و رخصت بود اما {کتب علیکم القتال}، {کتب} برای آن واجبی که مورد تاکید است بکاربرده می شود مثل { کتب علیکم الصیام } {کتب علیکم القصاص فی القتلی} {کتب علیکم القتال و هو کره لکم و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم والله یعلم و انتم لا تعلمون} آیه ۲۱۶ از سوره بقره، برای شما مبارزه و قتال حتمی و قطعی شد {وهو کره لکم} این اوایل، مساله قتال به صورت امر است، البته برای مسلمان ها، نوع مسلمان ها نه افراد خیلی شایسته، برای آنها نا خوشایند بود، مشقت بود، از چه جهت مشقت بود؟ این وجوه در تفسیر المیزان در تفسیر این آیه وجود دارد ، آیا از جهت این که می دانستند جنگ تلفات دارد جنگ مشقت دارد آیا از این جهت بود؟ یا از این جهت بود که می دیدند عِدّه وعُده آنها در برابر دشمن کم است؟ دشمن از لحاظ تجهیزات رزمی، نیرو و نفر قوی است از این جهت {کره لکم} یا از جهت بودکه اسلام افراد را بر اساس شفقت و مهربانی و عا طفه تربیت کرده ؟ امروز باید فرزند در برابر پدر شمشیر بکشد برادر در برابر برادر از این جهت {کره لکم} احتمال زیاد است ولی احتمال اول ارجحیت دارد اما بالاخره {و عسی ان تکرهوا شئ

ص: ۱۷

و هو خیر لکم}، {الله یعلم و انتم لا تعلمون} چه بسا چیزهایی است که در نظر شما مشکل است ولیکن برای شما خوب است و خیر شما در آن است و چه بسا شما چیزایی دوست می دارید استراحت و راحتی {و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون} از اینجا شروع می شود به موضوع وجوب جهاد، آیات مربوط به وجوب جهاد در قرآن فراوان آمده است، کمتر واجبی است این قدر آیه داشته باشد، به عنوان نمونه در دو جای قرآن {یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین واغلظ علیهم} آیه ۷۳ سوره توبه است و یکی آیه ۹ سوره تحریم، توبه سوره نهم و تحریم سوره ۶۶ قرآن، همان طوری که امر به جهاد با کفار است امر به جهاد با منافقین هم می باشد. {و اغلظ علیهم} این جهاد هم باید با شدت و غلظت صورت بگیرد. آیه دیگر {فلا تطع الکافرین و جاهدهم به جهاد الکبیر} هرگز از کفار اطاعت نکن و جهاد کبیری باید در برابر آنها بوجود بیاید. آیه ۵۲ از سوره فرقان سوره ۲۵ قرآن مجید. در چهار جای قرآن جاهدوا (۱) {اتقوا الله و تابعوا الیه الوسیله و جاهدوا فی سبیل} (آیه ۳۵ سوره مائده سوره پنجم قرآن کریم) {انفروا خفافا و ثقالا وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله} سبک وسنگین، متأهل و مجرد، جوان و پیر البته پیری که به مرحله ای رسیده که نمی تواند حرکت کند او مستثنی است خلاصه تمام آن افراد {انفروا} حرکت کنید برای جهاد {و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله} آیه ۴۱

سوره توبه ،سوره توبه آیات در مورد جهاد فراوان دارد، {و اذا انزلت سوره ان امنوا بالله و جاهدوا مع رسوله استئذنک اولو الطول منهم} ای پیامبر هنگامی که سوره ای می آید که ایمان بیاورید و جهاد کنید (اولو الطول) یعنی ثروتمندان، بعدا می گوییم که آیاتی هست درباره اینکه ثروتمندانی بودند متنعم، که آن تنعمِ زندگی مانع از شرکت در جهاد می شد و خداوند آنها را مذمت می کند در همین جنگ تحمیلی هم متنعمین که شرکت نمی کردند نوع شرکت کنندگان از محرومین و مستضعفین و روستاییان بود، (آیه ۸۶ از سوره توبه). {و جاهدوا فی الله حق جهاده} (آیه ۷۸ از سوره حج سوره ۲۲) فقط در دو جا این کلمه ذکر شده یکی در همین آیه و آیه دیگر {اتقوا الله حق تقاته} معلوم می شود این دو موضوع، موضوع بسیار مهمی است و آن چنان که شایسته پروردگار است باید انجام بگیرد، اینها کلمه جاهدوا بود که در چند جا ذکر شده بود. در چند جا قاتلوا آمده است {و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم} آیه ۹۰ سوره بقره {و قاتلوا فی سبیل الله و اعملوا ان الله السمیع العلیم} {و قاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا} (آیه ۷۶ سوره نساء این آیه مهم است). {فقاتلوا ائمه الکفر انهم لا أیمن لهم} با پیشوایان کفر، چون بیشتر تقصیر با پیشوایان کفر است اگر پیشوایان تسلیم می شدند آنهایی که در طبقه دوم وسوم هستند نیز تسلیم می شدند پیامبر فرمودند(ص) در نامه هایی که نوشتم برای سلاطین این کلمه بود که {أسلم تسلَم} اسلام

بیار تا سالم بمانی {و الا فعلیک اثم المجوس} اگر اسلام نیاوری تمام ایرانیان هم اسلام نمی آورند و این گناهش به گردن تو است. امام (رضوان الله علیه) در بیاناتش خیلی زیاد به این که مسلمانان همه با ما هستند و این سران کشور های اسلامی هستند، البته نه همه بلکه بعضی که با قدرت های استکباری مربوطند، برای حفظ منسب و مقام خودشان حاضر نیستند با ما همکاری کنند حتی با ما به مخالفت بر خواستند والا تمام مردم کشورهای مسلمان دلشان به طرف امام متمایل بود. {فقاتلوا ائمه الکفر إنهم لا ـ أیمان لهم} آنها أیمان و عهد و پیمان نمی فهمند. این آیه ۱۲ از سوره توبه است. {و قاتلوا المشرکین کافه کمایقاتلونکم کافه} آیه ۳۶ سوره توبه. آیه ای دیگر هست درباره بغات است، که بعدا می گوییم یکی از جهادها جهاد با بغات است، بغات کسانی هستند که در برابر اسلام یا امام معصوم یا کسی که قائم مقام او است مخالفت می کنند و در برابر آن حکومت تسلیم نمی شوند { فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله} با کسانی که بغاتند قتال نکنید تا برگردند به امر خدا، این آیه ۹ از سوره حجرات است سوره ۴۹ قرآن، آیات فراوانی وجود دارد. اما دو سه نکته، {کتب علیکم و هو کره لکم} در اول امر بوده، برای اینکه جهاد برای مسلمانان ناخوشایند بوده چون هنوز به آن فرهنگ عمیق اسلام آشنایی پیدا نکرده بودند یعنی هنوز آن معارف اسلام در روح آنها نفوذ نکرده بود ولی بعدا آنها دیگر عاشق شهادت شدند و خیلی میل پیدا

کردند برای جهاد و شهادت و در این موضوع از یکدیگر سبقت می گرفتند. در سوره توبه هست که { لیس علی الضعفاء و لا علی المرضی و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج} این آیات مربوط به جنگ تبوک است، جنگ تبوک جنگ میان ایران و روم بوده است روم همان غرب امروز از اول در برابر اسلام تسلیم نشده هنوز هم تسلیم نیست، آن زیاده خواهی وآن بزرگ بینی و سلطه طلبی در غرب وجود دارد ازاین جهت حاضرنشدند دربرابر اسلام تسلیم شوند. خود پیغمبر (ص) چند تا جنگ با آنها دارد یکی جنگ تبوک است، تبوک الان جزء اردن است، آن موقع اردن، فلسطین، سوریه، لبنان ... شامات نامیده می شدند جزو قلمرو روم بودند که آن روز ها روم و ایران دوتا قدرت بزرگ بودند. قرآن از جنگ تبوک به ساعت عسره تعبیر می کند چون جنگ بسیار سختی بود چون راه از مدینه تا تبوک دور بود، هوا بسیار گرم هنوز هم آذوقه و خاروبار بدست نیامده بود به این دلیل برایشان بسیار مشکل بود یک مشت آرد به نوبت تقسیم می کردند یک خرما را به نوبت می مکیدند، مرکب ها را به نوبت سوار می شدند در جنگ تبوک خود پیامبر حضور داشتند و رفت و برگشت یک ماه طول کشید. جنگ دیگر با روم موته است موته هم در اردن است قبر جعفر طیار در موته که در اردن است می باشد، دو جنگ پیغمبر خدا با روم انجام داد. جنگ سوم با روم همان جیش اُسامه بود پیغمبر خدا در حالت مریضی و احتضار

بودنـد ،جیش اُسـامه را تربیت داد برای جنـگ بـا روم، منتهی نرفتنـد چون پیـامبر مریض بودنـد آنهایی که فرصت طلب بودند نرفتند. پیغمبر فرموده بودند لعن الله کسی که تخلف کند از جیش اُسامه، اینها به این دلیل ذکر شد که ما غرب را بهتر بشناسیم و ببنیم که امروز هم بـا اسـلام مخالفنـد. وقتی که جنـگ تبوک برپـا شـد پیـامبر اعلاـم کردنـد که مردم بیاینـد امـا {لیس علی الضـعفاء و لاـ علی المریضـی حرج} این ها معافنـد {و لا علی الـذین لا یجـدون ما ینفقون} کسانی که قـدرت مالی نداشـتند، جنـگ مخـارج لاـزم دارد و این هـا نداشـتند، بر اینهـا خرجی نیست، جمله مورد نظر این است {و لاـ علی الـذین اذا مـا اتوک لتحملهم قلت لاـ اجـد مـا احملکم علیه تلولوا و اعینهم تفیض من الـدمع} عـده ای آمـده بودنـد که به جنـگ بیاینـد امـا پیغمبر فرمدنـد که مرکب نداریم آنها برگشـتند اما از چشـمشان اشک جاری بود چون اشتیاق برای شـرکت در جنگ را داشـتند. آن {کره لکم} حالاـ تبـدیل شـده به اشتیـاق و شـوق ،همین طـور حرجی نیست بر کسـانی که {اتوک لتحملهم} آمدنـد خـدمت پیغمبر برای اینکه، ایشـان آنهـا را همراه خود ببرنـد و مرکبی فراهم کنـد {قلت لاـ أجـد مـا أحملکم علیه} پیغمبر فرمودنـد من چیزی نـدارم برای شـما به عنوان مرکب از آن اسـتفاده کنیـد {تولوا} آنهـا ناچار برگشـتند چون نمیتوانسـتند پیاده برونـد ولی {أعینهم تفیض من الـدمع} اشک چشـمهایشان سـرازیر بود {حزنا ألّا یجـدوا ما ینفقون} محزون بودند از اینکه ندارد وسایلی برای حرکت بطرف جبهه. این آیات، آیات ۹۱ تا ۹۲ سوره توبه سوره نهم قرآن

است. در این جا چند مطلب وجود دارد، یکی این که جنگ وجهاد مطلبی نیست که از دست هر کسی بر بیاید چیزی که واجب شود مقدمه اش نیز واجب می شود، برای رفتن به جبهه تمرین لازم است مهارت لازم است بر افراد هم لازم است مقدمات جهاد را فراهم کنند. بحثی بعدا خواهد آمد که جهاد واجب عینی است یا کفایی ما قائل به این هستیم که یک مرتبه عینی است و به یک مرتبه کفایی مثل امر به معروف و نهی از منکر، در مرتبه ای آمادگی و یاد گیری واجب عینی است. صاحب جواهر در جلد ۲۱ حدیثی نقل کرده حدیث از طرق عامه است، منتهی ایشان نقل کرده { قال النبی (ص) {من لم یغز و لم یحدث نفسها بالغزو مات علی شعبه من النفاق } کسی که به جبهه نرفته یا خودش را آماده نکرده برای جبهه اگر بمیرد ایمان کامل ندارد، مسلمان کسی است که یا به جهاد رفته باشد یا اگر نرفته آمادگی جهاد رفتن را داشته باشد، بنابراین لازم است برای انجام این واجب افراد بروند مهارت رزمی کسب کنند، در جامع الشتات، میرزای قمی دارند که از ایشان سؤال می شود که موقعی که روسیه به ایران حمله کرد در زمان فتحعلی شاه قاجار که تا چند از شهرهای ما را گرفته اند، گنجه، ایروان و باکو و ...، ۱۷ شهر از شهرهای ما در دو جنگ روسیه گرفته شد و هنوز هم در اختیار آنها است، در زمان قاجاریه این دو جنگ جنگ اولی به عهدنامه گلستان ختم شد که مفادش همه به ضرر

ماست، دومی به عهـدنامه ترکمنچای ختم شـد اگر موادش را مطالعه کنیـد می بینیـد که چقـدر جای تأسف است که در زمان قاجـاریه این جنایـات واقع شـده، از بس که آنها مثل سایر سـلاطین مشـغول عیاشـی و خودکامگی و ساختن کاخ ها و مجالس عیش و عشـرت و شراب و قمار و از این قبیل چیزها بودند و مردم همینطور در فقر فرهنگی و مالی به سر می بردند، در آنجا از میرزای قمی که یکی از مراجع در قم بوده سؤال می شود (که ملا احمد نراقی در کاشان و سید شفتی در اصفهان نیز از مراجع بودنـد که همین هـا بعضـی در جنگ شـرکت داشـتند) آیا امروز دفاع در برابر روسـیه واجب است؟ آیا مردم می تواننـد بروند وشهر هایشان را از سوریه پس بگیرند؟ چون شهر های ایران را که روسیه تصرف کرد تجاوز به ناموس مردم فراوان بود و بچه ها و جوان ها را مطابق با مذهب کفر تربیت می کردند به همین دلیل مردم خیلی در غم به سـر می بردند و آرزو داشـتند بروند و شـهرهایشان را پس بگیرنـد، ایشـان می فرماینـد، بر زن و مرد پیر و جوان واجب است که امروز فنون رزمی را یـاد بگیرنـد و حرکت کنند، علما این طور نظر داشـتند و مردم هم همت کردند، مردم تقصـیر ندارند، فداکاری کردند اما چون سران فتحعلی شاه و عباس میرزا و ... با روسـیه ساختن ما شـکست خوردیم. یکی از چیز هایی که در این بحث لازم است مسأله سـبق ورمایه است که ما در فقه داریم برای همین است که بر مسلمانان لازم

است که برای مقدمات جهاد فنون رزمی را یاد بگیرند و مهارت رزمی داشته باشند این یکی از مطالبی است که باید این را بحث کنیم ما که قائل نیستیم به کفایی بودن ولی آنهایی که کفایی می گویند می گویند {من به الکفایه} کافی است ولی خوب جنگ، جنگ است یک وقتی لازم است همه بروند، یک وقت لازم است نصفی بروند، یک چیز هایی واجب کفایی است و از قبل معلوم است چه چیز هایی است، مانند نماز میت که پنج نفر هم یاد بگیرند کافی است یا دفن میت، ولی این جنگ است یک وقت می بینیم جنگ صورت گرفت و لازم است همه بروند ما از کجا پیش بینی کنیم که باید ۵۰ نفر یا ۵۰۰ نفر یا بیشتر بنابراین یاد گرفتن فنون رزمی لازم است و مساله سبق ورمایه از مطالبی است که باید در نظر داشته باشیم. دوم این است که در دو جای قرآن آمده که {خذوا حذرکم} معنایش این است که شما نقاط آسیب را از طرف دشمن بدانید و به طور کلی جلوی آسیب پذیری ها را بگیرید و همیشه در حال آماده باش باشید. اگر واقعا این آیات عملی می شد کار مسلمانان به این جا نمی رسید و در صدر اسلام عملی شد که مسلمانان آنقدر عزت و قدرت پیدا کردند {یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم} آیه ۷۰ از سوره نساء است.حِذر با حَذر هر دو با حاء حُطّی و ذال یعنی {ما یحرز منه} هر چیزی که از آن می ترسید از آن جهت نگرانی دارید باید قبل از اینکه محقق شود

شما آمادگی داشته باشید که آن را از بین ببرید، بنده اینجا بر اساس فکر خودم آمادگی را دسته بندی کرده ام، اول آمادگی علمی و فنی باید آنقدر از لحاظ فنی و علمی آمادگی داشته باشید آنچه مربوط به علم و فن است چون دشمن روز به روز فناوری های جدیدی درباره رزم دارد شما هم باید در آن راه گام بردارید آمادگی علمی وفنی داشته باشید امروز نمی شود با شمشیر و نیزه جنگ کرد آن زمان مسلمانان توانستند آمادگی علمی پیدا کنند در آن زمان دبابه داشتند، منجنیق داشتند، شمشیر و زره داشتند انواع و اقسام زره و .... و امروز چیز دیگری است، در هر زمانی باید آمادگی داشته باشیم. (انواع آمادگی را بحث می کنیم) اول آمادگی علمی، الان غیر از سابق است، سابق حوزه از مردم جدا بود، دولت از دین جدا بود، حوزه از دولت جدا بود، حوزه از دانشگاه جدا بود، حجاب ها و فاصله هایی بوجود آورده بودند برای اینکه وحدت بوجود نیاید حتی این مطلب را امام (رضوانه الله علیه) فرمودند که ۵۰ سال به گوش مردم خواندند که دین از سیاست جداست تا علماء ومتدینین را از سیاست جدا کنند تا دشمن بتواند پیشرفت کند، بنده در یک روزی درباره انرژی هسته ای چیزی گفتم بعد یک نفر گفت، در درس از انرژی هسته ای چیزی نگویید درس را سیاسی نکنید. یعنی چه؟ اموز دیانت ما عین سیاست ماست، سیاست ما عین دیانت ماست، امروز ما باید با دنیا مربوط باشیم با جامعه مربوط باشیم انقلاب ریشه اش از شماست، شما باید تمام جریان

ها را بدانیـد، پیش قـدم باشـید، تـذکر بدهید، خیلی ها دلشان می خواهد شـما وما طلبه ها را به طور کلی از انقلاب و سیاسـت جـدا کننـد ولی ما باید آن هدف خودمان را حفظ کنیم. امام (رضوانه الله علیه) توصـیه وتأکید می کردند که علماء هیچگاه از سیاست جدا نباشند، سیاست یعنی اداره امور مملکت یکی از جهات اداره امور مملکت همین موضوع انرژی هسته ای است که بعدا بحث می کنیم البته بهره بردای انرژی هسته ای در جهت صلح و پیشرفت و ترقی. ولی ما با تسلیحات هسته ای که بخواهد کشـتار و کشـتن زنان و کودکان را به همراه داشته باشد مخالف هستیم مگر اینکه یک وقتی بتوانیم از آن طوری استفاده کنیم که بتوانیم به دشـمن ضـربه بزنیم، که دشـمن از آن راه دیگر نتواند به ما ضـربه بزند، نه برای کشـتن انسانها و تخریب و کشتن زنان و کودکان بلکه برای جلوگیری از ضـربه دشمن. فهرست آمادگی را عرض کنم، اول آمادگی عملی است، دوم آمادگی بـدنی و تمرینی است، سوم آمـادگی فکری است، چهـارم آمـادگی استراتژیکی و تسـلیحاتی است، پنجم آمـادگی اقتصادی و بالاخره آمادگی روحی است. اینها همه در جهاد لازم اسم و مسأله {حذوا حذرکم} را فردا بحث می کنیم.

وجوب جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهـاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره وجوب جهاد بود که چنـدین آیه، ده ها، آیه در قرآن مجیـد دلالت بر وجوب جهاد دارد که دیروز تعـدادی از آنها به عرض رسـید یکی از آیاتی که در این موضوع خوانـده شد {یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم و انفروا ثباتا او انفروا جمیعا

ص: ۲۷

و ان منکـم} ایـن آیـه که آیه ۷۱ از سـوره نسـاء سوره چهـارم قرآن مجیـد است در معنـایش بایـد بحث شود که منظور از آن چیست ؟ آیت الله طباطبائی (اعلی الله مقامه) در تفسـیر المیزان،جلد چهارم،صفحه ۴۴۳ می فرمایند آیه در موقعی نازل شد که مسـلمان ها در شـدت بودند ربع ثانی از ایام اقامت پیغمبر در مدینه بوده است تقسـیم کردند مدت اقامت پیغمبر (ص)در مدین به چهار قسمت هر قسمتی دو سال نیم می شود در ربع ثانی بعد از آنکه جنگ بدر و احد انجام شده یکی از محسنات بحث ما این است که مربـوط به جریانهـا قضایـایی است که واقعیت پیـدا کرده است وقرآن کریم برای تربیت افراد هر جریـانی که واقع می شـد بعـد قرآن آن واقعه را تحلیل می کرد هم قبل از آن دسـتور می داد بعـد تحلیل می کرد که نقاط قوت کـدام بوده؟ و بایـد نقاط قوت تقویت شود، نقاط ضـعف کـدام بوده ؟ بایـد آنها بر طرف شود خودش خیلی مسئله است هر حادثه ای که به وقوع می پیونـدد افراد بعـداً بنشـینند وآن حـادثه را تحلیل کننـد، در این حادثه آن اهـدافی که وجود داشت آیا آن اهـداف به وقوع پیوست؟ در این جریانی که واقع شد نقاط قوّت ما چه بود؟ آن راسـرمشق قرار دهیم، آن را در جریان های بعد در مشابه این جریـان تقویت کنیم در این جریـانی که به وقوع پیوست، نقـاط ضـعف ما چه بود؟ که باعث اختلال در کار ما شـد،ما باید آن نقاط ضعف را بشناسیم وآن رابر طرف کنیم که دیگر بعد از این دچار

ص: ۲۸

چنین جریان های نباشیم، قرآن کریم اینگونه است، جریان بـدر واقع شـد هم قبلش گفت هم بعدش گفت.درباره احد ۶۰ آیه در قرآن وجود دارد که چقدر این جریان، جریانی مهم بوده و نقطه ضـعف عجیب بودآمد و پیغمبر اسـلام نقشه ای کشید ولی به آن نقشه عمل نشـد و شـکست خوردنـد و بعـداً گفتگو بود که چرا ما شـکست خوردیم؟ ما همانها هستیم که در جنگ بدر پیروز شـدیم، قرآن می فرمایـد، {قل هو من عند انفسـهم } اینها می گویند چرا ما شـکست خوردیم؟ به آنها بگو این از جانب خودتان بود، چون پیغمبر یک کمین گاهی را معین کرده بودند و فرمودند، شما در اینجا باشید و اینجا را از دست ندهید حبی اگرما غالب شدیم و تا دیوار مدینه مدینه پیش رفتیم، شما اینجا را ترک نکنید، در وسط جنگ آنها فکر کردند کار تمام شده وآن کمین گاه که محل تیر انـدازها بود از دست دادند، دشـمن از آن طرف آمد و شـکست خوردند. خلاصه این خیلی مساله است که قرآن کریم در بحث جهاد همه جریان هایی که واقع شـده را تحلیل می کند، نقاط قوت و ضـعف را بیان می کند، از این جهت ما از نظر منابع خیلی قوی هستیم. ایت الله طباطبائی می فرماینـد که این آیه {یا ایها الـذین آمنوا خذوا حِذرکم } هر کجـا خطـاب یا ایها الـذین آمنوا آمـده یعنی شـما بر اساس ایمانتان مسئولیت دارد،گام برداشتیـد وبایـد برداریـد و قضایا را از دیدگاه ایمان خودتان باید بسنجید و تحلیل کنید، ربعِ ثانی مدت اقامت پیامبر در مدینه است،جنگ بدر واقع شده است،

جنگ اُحد هم واقع شده است،درجنگ بدر پیروز شدند و درجنگ اُحد شکست خوردند { و تلك الایام نداولها بین الناس } براساس اسباب وعلل. حالایك دستور کلی است {یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم } ایشان می فرمایند در زمانی که این آیه آمد مسلمان ها سخت در مضیقه و مشکل بودند از چند جهت ، یکی از جهت اینکه مشرکین عرب درنتیجه پیروزی آنها درجنگ اُحد به ظاهر خیلی قدرت پیدا کرده بودند و روحیه شان خیلی قوی شد، دربرابر روحیه مسلمان ها قدری ضعف پیدا کرد و از این جهت مشرکین عرب به شدتِ عمل خودشان امیدوار شدند که بیشتر اعمال کنند. دوم اینکه منافقینی که درمدینه بودند و لحظه ای آرام نبودند، درجنگ اُحدپیغمبر که حرکت کرد تعدادی از همین قبیل افراد در لشکر بودند و فکر می کردند که جنگ به وقوع نمی پیوندد ولی وقتی که دیدند که می خواهد جنگ شود یك ثلث لشکر برگشتند، معلوم شد یك سوّم لشکر منافق بودند، منافقین هم آرام نبودند و کار شکنی می کردند و بعد هم که مسلمان ها شکست خوردند حربه ای به دست منافقان افتاد برای کار شکنی بیشتر و تضعیف روحیه های بیشتر. سوم اینکه یهود هم آرام نبودند لحظه به لحظه مسلمان ها را تضعیف می کردند و درتقویت منافقین و دشمنان می کوشیدند، دریك چنین جریانی این آیه نازل شده است. {یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم } صحبت در این است که معنای {خذوا حذرکم} چیست؟ متاسفانه عادت کردیم درباره یك حدیثی چند روز بحث کنیم مانند قاعده لا تعاد ولی اینکه این آیه

چه می گوید عادت نبوده در حوزه ها دقت شود که چه می خواهد بگوید؟ مفسرین ما نظر های متفاوتی دارند، آیت الله طباطبائی می گوید حِذر و حَذر یک معنا دارد مانند مِثل ومَثل، یعنی شما از آنچه که می ترسید احتراز کنید. بعضی گفتند این کنایه است در تفسیر صافی می گوید {تیقظوا و ستعدوا } تیقظوا یعنی بیدار باشید، {خذوا حذرکم} کنایه از این است بیدار باشید، در نتیجه غفلت شما این جریان ها بوجود می آید،بیدار باشید و آماده باشید. مجمع البیان می گوید اینجا مضاف حذف شده است و مضاف الیه جای مضاف نشسته است واعراب مضاف را گرفته است وآن را منصوب می خوانیم {حذوا آلةَ حذرکم} ، یعنی انسان وقتی خوف دارد همیشه یک آلتی همراه دارد و این کنایه از آن است که آن آلت ترس را که همیشه همراه دارید برای {دفع ما یخاف منه} می باشد واین معنی وسیعی دارد و باید ببینید که این ترس و نگرانی از چه جهتی است {یختلف باختلاف الحالات والاحوال و الامکنه والمقامات و الازمان} از هرچه که ترس دارید مواظب باشید و آن را دفع کنید، یعنی آسیب ها را حساب کنید، نقاط آسیب پذیر را حساب کنید و به گونه ای عمل کنید که هر نقطه ای و هر موضوعی که احتمال دارد از آن آسیب بخورید را پیش بینی کنید و دفع کنید. یکی از تفسیرهایی که خیلی خوب معنا می کند منتهی این تفسیر تا سوره رعد بیشتر نیست، تفسیر المنار است که برای محمد عبده می باشد ، که در مصر شاگرد سید رشید

ص: ۳۱

رضا است که از آن به امام تعبیر می کند، سید رشید رضا شاگرد سید جمال الدین اسد آبادی بوده، وسید جمال الدین زمانی که در مصر بوده تفسیر می گفته است و خیلی هم مهم بوده است و ایشان از لحاظ بیان و روشنفکری هم خیلی قوی بوده است. تفسیر المنار ۱۰ ، ۱۲ جلد است و تفسیر خیلی خوبی است فقط عیبش همین است که سنی است و ولایت ندارد. در تفسیر المنار جلد ۵ ، صفحه ۲۵۰ ، سه چهار صفحه درباره {خذوا حذرکم} بحث می کند و می گوید اگر به این آیه عمل شود وضع مسلمان ها خیلی بهتر از این بود که ما می بینیم ، یعنی تمام نقاط آسیب پذیری خود را باید ببینید و باید بدانیم که دشمن ما چقدر قدرت دارد و ما در برابر او چقدر قدرت داریم، نقاط قوت و ضعف ما کجاست؟ نقاط قوت و ضعف دشمن کجاست؟ کتای است به نام نبرد های محمد(ص) که مطالعه آن در بحث جهاد برای ما خیلی مفید است، ما امیدواریم این بحث جهاد با همت شما فضلاء و بیان این بنده حقیر تبدیل به کتابی شود که نشان دهنده نظر اسلام درباره جهاد و نقاط آسیب پذیر و رفع آنها باشد. کتاب نبرد های محمد (ص) کتاب بسیار عجیبی است، نویسنده اش اصلا مسلمان نیست ولی آن را نوشته و خیلی عالی جنگ ها راتحلیل کرده است. می گوید در نقشه ریزی برای جنگ ها پیامبر نبوغ عجیبی داشته است و می گوید سه چیز در جنگ مهم است ؛ اول، شناخت قدرت دشمن، ما

باید به یک وسیله ای قدرت و تجهیزات دشمن را بشناسیم، چون ما می خواهیم جهاد کنیم و جهاد مساله ای کوچکی نیست! دوم، تمام قدرت و تجهیزات خودمان را از نظر نیرو، نفر و غیره نیز بشناسیم. سوم، آن نقطه ی جغرافیایی که جنگ در آنجا واقع می شود، شناخت نقطه ی جغرافیایی دشمن و موقعیت خودمان، اینها همه را باید بشناسیم. در این کتاب ثابت می کند که در تمام جنگ ها پیامبر اسلام با توجه به این جهات نقشه هایی می ریخته که مسلمانان با اینکه از نظر عِدّه و عُدّه کم بودند ولی نوعا غالب می شدند، رد این تفسیر می گوید {خذوا حذرکم } کنایه است، یعنی می گوید بیدار باشید، نقاط آسیب پذیر را پیدا کنید و در برابرآنها چاره اندیشی کنید، تجهیزاتی بدست بیاورید که از آسیب پذیری مصون بمانید، خلاصه یک چنین معنای عامی در نظر گرفته {یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم فنفروا ثبات أو انفروا جمیعا } ثباتٍ جمع ثبه است یعنی گروه . یا گروه گروه بروید یا همه با هم بروید، و در این آیه می گوید حِذرتان را حفظ کنید بعد یا گروه گروه یا همه با هم بروید چون که مواقع فرق می کند، این آیه ۷۱ از سوره نساء است. {و إنّ منکم لمن یبطّئنّ } بدانید در میان شما کسانی هستند که در امر جهاد سستی ایجاد می کنند، بنده دیروز عرض کردم که ما از این آیه باید از جهاتی بیدار باشیم چون تجهیزات جنگی با گذشت زمان فرق می کند بنابراین باید با آلات و ادوات حرب

و طرز بکار بردن آنها علم داشته باشیم و اگر نداشته باشیم آسیب پذیر می شویم، قدم اول این است که در برابردشمن ساکت و بی تفاوت نباشیم این بی تفاوتی یکی از علائم عقب ماند گی است این را که بنده می نوشتم به یاد چند خطبه از نهج البلاغه افتادم، در کلام ششم نهج البلاغه {لما اشیر علیه بان یتبع طلحه و زبیر} حضرت امیرالمومنین شنید طلحه وزبیر که بیعت کردند، بیعت را شکستند و به بصره رفته و در بیت المال تصرف کردند و عایشه را نیز همراه خود بردند و او را همراه خود کردند و تمام مناسب دینی را تصرف کردند، موقع رفتن هم طلحه و زبیر بای خداحافظی نزد امیر المومنین آمدند و قبل از اینکه برای خدا حافظی بیایند، شب خدمت حضرت آمدند و گفتند ما که بیعت کردیم حالا مقام و منصبی می خواهیم یکی گفت من حکومت کوفه می خواهم و آن یکی من حکومت بصره می خواهم، حضرت امیر المومنین(ع) فرمودند، من کسی را که لایق نبینم به او حکومت نمی دهم، آنها از بیت المال سهم بیشتری خواستند، حضرت فورا چراغ را عوض کردند و چراغ دیگری آوردند، پرسیدند چرا؟ فرمودند شما می خواستید صحبت کنید چون صحبت شما درباره بیت المال و جنگ بود این چراغ اولی از بیت المال بود ما هرآنچه به مصلحت آن باشد می توانیم از ان نور استفاده کنیم ولی چون موضوع شما موضوعی است که به مصلحت بیت المال نیست ما باید چراغ را عوض کنیم و آنها فهمیدند که با امیر المو منین نمی توانند کنار بیایند

این بود که تصمیم گرفتند به بصره بروند ودر آنجا جریانی در برابر حکومت اسلامی ایجاد کنند، عایشه هم با اینکه مخالف عثمان بود ولی کشته شدن عثمان را بهانه کرد و با آنها هم دست شد. موقع رفتن امدند پیش حضرت و خدا حافظی کردند و گفتند که می خواهیم برویم به عمره(مکه)، می خواستد به بصره بروند ولی گفتند به مکه می خواهیم برویم، آمدند به عایشه را برداشتد و رفتند، حضرت فرمودند {لایریدان مکه بل یریدان الفتنه} اینها برای مکه نمی خواهند بروند بلکه برای فتنه می روند، عرض کردند یا علی شما که می دانید چرا جلوی شان را نمی گیرید حضرت فرمودند قصاص قبل از جنایت جایز نیست و خلاف عدالت است ولی می دانم که برای ایجاد فتنه می روند. خلاصه به بصره رفتند و بیت المال را تصرف کردند و موکّل بیت المال را گرفتند و ریش و موی سرش را کَندند و بعضی را نیز کشتند خلاصه در اینجا {لما اُشیر علیه بان یتبع طلحه و زبیر} به امیر المومنین گفته شد آنها رفته اند و این کارها را انجام داده اند ولی شما دیگر تعقیب نکن، بگذار آنها بروند به بصره و هر کاری می خواهند انجام بدهند {ولا یرسل لهم القتال} مصلت اندیشان به حضرت امیر المومنین گفتند، برای آنها نباید دیگر جنگ اییجاد کرد. این در کلام ۶ نهج البلاغه است حضرت جواب می دهند که {و الله لا اکون کالضَبع تنام علی طول اللدم حتی یصل الیها طالبها و یختلها راصدها } فرمودند به خدا قسم من مثل کفتار نمی باشم (کفتار یک

حیوان است شبیه به گرگ، پاهای جلو خیلی بلند و پاهای عقب خیلی کوتاه، این حیوان به طوری که نوشته اند از احمق ترین حیوان هاست از این جهت صیاد آن را خیلی زود شکار می کند و کیفیت صید صیاد در این حیوان به این نحو است که وقتی حیوان در لانه خودش خوابیده صیاد می آید جلوی لانه او و یک چیزی را به زمین می کوبد این حیوان از این کوبیدن مانند لای لای که برای خوابیدن استفاده می شود، خوشش می آید و خوابش می گیرد آن وقت آن صیاد وارد می شود و آن حیوان را صید می کند) که این حیوان به خواب می رود بر اثر طول کوبیدن چیزی به چیزی، یا پا را به زمین کوبیدن یا تخته ای را به زمین کوبیدن، این حیوان به جای اینکه بگوید چه کسی آمده؟ خوشش آمدد به خواب می رود، آن حیوان خوابش می برد و طالبش به سراغش می رود {و یختلها راصدها } راصد یعنی شکارچی، حضرت فرمودند من این طور نمی شوم، {ولکنی اضرب بالمقبل الی الحق المدبر عنه}من کسانی که مقبل به حق اند و حق را پذیرفته اند و از حق استقبال می کنند آنها را دور خودم جمع می کنم ولی مدبر حق را می کوبم به وسیله مقبل، مدبر را می کوبم. {و بالسامع المطیع العاصی المریب عبدا} به واسطه سامع مطیع، عاصی مریب را می کوبم {حتی یاتی علی یومی} تا آخرین روز زندگی مشی و روش من همین است من به وسیله سامع مطیع و مقبل الی الحق، مدبر و مریب را

می کوبم و با او جهاد می کنم این دلیلی است که امیر المومنین خیلی عنایت دارند به این که انسان نباید در برابر جریان ها بی تفاوت و ساکت باشد بلکه باید قیام کند و جهاد کند از این قبیل کلمات در نهج البلاغه زیاد است خطبه قبل را که ذکر کردم خدمت شما، کلام ششم بود . بنده زمانی در همین جا در سال ۵۳ و۵۴ نهج البلاغه را بحث می کردیم و اینجا از مردم پر می شد آن وقت ها خیلی برای این قبیل مطالب اشتیاق بود مردم تازه بیدار شده بودند و در جهت حرکت امام(رحمه الله علیه) در حال فکر و تفکر بودند و البته این برای ساواک خیلی سنگین بود جلوی آن را هم گرفتند، آن وقت که بنده بحث می کردم چون همه نهج البلاغه را مطالعهلب اشتیاق بود کند به وسیله مقبل مدبر را میکوبمم کرده بودم در حاشیه نهج البلاغه نوشته بودم آن کلام ششم که خواندم در شرح خوئی جلد ۳ ، صفحه ۱۴۳ ، در شرح بحرانی جلد اول، صفحه ۲۸۰ ، شرح ابن ابی الحدید جلد اول، صفحه ۲۲۳ و شرح فی ضلال جلد اول صفحه ۱۱۱ ، (چهار شرح برای نهج البلاغه است ، شرح خوئ بیش از ۲۰ جلد، شرح بحرانی ۵ جلد، شرح ابن ابی الحدید ۲۰ جلد وشرح فی ضلال ۴ جلد است ، اینها محور بحث ما بود) اما در کلام ۱۹۱ نهج البلاغه آنجا که حضرت امیر(ع) می فرمایند {والله ما معاویه بادهی منّی و لکنه یغدر و یفجر} تعدادی از خطبه های نهج البلاغه وکلماتش

ص: ۳۷

درباره دفاع از تبلیغات معاویه است چون معاویه تنها تهاجم رزمی نبود بلکه تهاجم تبلیغی فراوانی نیز نسبت به حضرت امیر(ع) داشت مثلاـ در این مورد حضرت امیر(ع) فرمودند به والله معاویه از من زیرک تر نیست، بعضی ها می گفتند امیر المومنین سیاست مدار نیست و معاویه سیاست مدارتر است این تقریبا تبلیغاتی علیه امیر المومنین بود، می گفتند علی مرد جنگ است ولی مرد اداره مملکت و سیاست نیست. ما دو جور سیاست داریم یک سیاست اسلامی داریم که اهل بیت {ساسه العباد} بودند، در زیارت جامعه کبیره می خوانیم {السلام علیکم یا اهل النبوه ....و ساسه العباد} ساسه جمع سائس است مثل ساقه جمع سائق، اهل بیت(ع) سیاست مدارانی اسلامی هستند که دربرابر آن یک سیاست غیر اسلامی داریم که به آن سیاست ماکیاولی می گویند ، ماکیاول یک نفر ایتالیایی است که در قرن ۱۶ یا ۱۷ می زیسته است سیاست او چند پایه دارد مثل سیاست بوش، سیاست معاویه و امثال آنها، اینها سیاستشان سیاست غیر اسلامی است، آمریکا را می بینیم که دیروز خودش طالبان را در برابر انقلاب اسلامی به وجود آورد بعدکه طالبان قدرت گرفتند با طالبان جنگید و به بهانه طالبان به افغانستان و عراق حمله کرد امروز دارد دوباره با طالبان صلح و آشتی می کند این یک سیاست نیرنگ بازی و حقه بازی است البته اسلام از این بیزار است این سیاست ماکیاولیستی است، امیر المومنین در اینجا می خواهد بگوید سیاست اسلامی این است {والله ما معاویه بأدهی منّی ولکنّه یغدر و یفجر} ولی معاویه (غدر) با عهد شکنی و پیمان شکنی کار

پیش می برد و مرتکب گنـاه می شود، ولی ما در سیاسـتمان پیمان شـکنی نیست و گناه نیز نمی باشـد حالا برای اینکه بحث ما یک بحث فقهی است صاحب جواهر در جلـد ۲۱ ، صفحه ۷۹ همین کلاـم امیر المومنین را، بحث (غـدر) در بحث جهاد ذکر کرده اسـت این مطلب، مطلبِ خیلی مهمی است {و لـو لاـ کراهیه الغـدر لکنت من أدهی النـاس}راهیه الغـدر والغـدر و ا برای اینکه بحث ما یک بحث فقهی است صاحب جواهر در جلد ۲۱ اگر غدر و پیمان شکنی مکروه و ناپسند نبود من خودم از همه زیرک تر بودم و بلـد بودم پیمان بشـکنم، {ولکن کل غدره فجره و کل فجره کفره } ولکن هر پیمان شـکنی ای فجور است و هر فجـوری کفر است ولکن دو گـونه خوانـده انـد، غـدَرَه و فجَرَه که صـفت مشـبّهه می شود و در صورت غـدره وفجره (عین الفعل ساکن) مصـدر می شود، ابن ابی الحدیـد نقل می کنـد که امیر المومنین در اینجا مطلب بسـیار مهمی فرموده اند چون بر خیلی هـا این مطلب مشـتبه بود که می گفتنـد علی سیاست مـدار نیست حتی بر ابن سـینا هم مشـتبه بود این واقعا خیلی عجیب است شـیخ الرئیس ابن سـینا در شـفاء در بحث امامت و ولایت کلمه عجیبی دارد که می گویـد اگر یک نفر هم اعقل شـد هم اعلم بایـد آن نفر امام باشد اما اگر دو نفرباشـند که یکی اعلم و یکی اعقل خوب است که خلافت را به اعقل بدهند و اعلم به او کمک کند {کما کانا یفعلان علی و عمر } او علی را

اعلم و عمر را اعقـل اعلام می دارد این خیلی عجیب است از ابن سـینا! او خیال می کرده است که علی سـیاست مـدار نیست و عمر سـیاست مـدار است آن وقت که در اینجـا مـا بحث میکردیم نقـاط ضـعف و مطاعن عمر را زیاد ذکر کردیم که آیت الله امینی هـم در کتاب الغدیر این کلام را نقل نمی کند ولی در مطاعن عمر مطالب زیادی نوشـته است. (ابن سـینا سنّی است، البته بنـده خـدمت آیت الله طباطبـائی(اعلی الله مقـامه) که پنـج سـال شـاگرد ایشـان بودم این بحث را عرض کردم و خـدمت ایشان رسـیدم ایشـان خیلی به فلسـفه عنایت داشـتند، گفتم که ابن سـینا یک چنین مطلبی را گفته است این مطلب چگونه قابل توجیه است؟ ایشان هـم خواسـتند به وسیله همین تقیه توجیه کنند اما بالآخره یک مطلب بسیار بسیار مهمی است ولغزش بزرگی است و لغزش بزرگـان همیشه بزرگ است). ابن ابی الحدیـد می گویـد {حتی اشـتبه الامـر علی ابن سـینا } که حتی بر ابن سـینا هم مشـتبه بود که امام علی (ع) سـیاست مدار نیست، خوب حضـرت امیر المومنین از این جهت از خودشان دفاع می کنند، دفاع از امیرالمومنین زیاد است {عجبا لابن النابغه! یزعم لأهل الشام أنّ فی دعابه و أنّی إمروءٌ تلعابه أعافس و أمارس ! لقـد قال باطلا و نطق آثمـا} آنجـا است که دفـاع می کنـد در برابر عمروعـاص که به مردم می گفت علی شوخ طبع است (به گونه ای که علی جلف است ولایق خلافت نیست) امام علی(ع) با دلی پر درد می گوید که {عجبا ابن النابغه} نابغه مادر عمروعاص

است نـابغه هم یـک زن بـد نـام بوده است {یزعم لأهـل الشـام أنّ فی دعابه} به مردم شام می گویـد که من دعابه دارم، شوخ طبعی دارم {وأنّی إمروءٌ تلعابه} من مرد جلف و شوخ طبع هسـتم {والله لقـد قال باطلا ونطق آثما} ، ابن ابی الحدید می گوید چگـونه ایـن نسـبت بی خـود را به حضـرت علی(ع) داده است؟ علی کی فرصت پیـدا می کرده غیر از جهـاد و زهـد و تقـوا و عبادت برای شوخ طبعی اینها بهتان های بود. حضرت علی(ع) می فرمایند {والله ما استغفل بالمکیده و لااستغمز بالشدیده} این حرف ها تماما دروغ بود معاویه از من سـیاست مدار تر نیست و من در مقابل کید ها و مکر ها غافل گیر نمی شوم این مناسبت دارد با آن ششم که گفتیم من همیشه بیدارم و مراقبم.

آمادگی برای جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بعضـی از آیات قرآن دارای معنای بسیار بلندی است از ابعاد مختلف ممکن است مورد بحث و نظر قرار بگیرد. یکی از این آیات، آیه ۷۱ از سوره نساء بود، {یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم فانفروا ثباتٍ او انفروا جمیعا} بعد از آن {و إنّ منکم لمن لیبطّئن فإن أصابتکم مصیبه قال قـد أنعم علی إذ لم أکن معکم شـهیدا * و لإن أصابکم فضل من الله لیقولن کأن لم تکن بینکم و بینه موده یـا لیتنی کنت معکم فـأفوز فوزا عظیما * فلیقاتل فی سبیل الله الـذین یشـرون الحیوه الـدنیا بالاخره و من یقاتل فی سبیل الله فیقتَل أو یغلب فسوف نؤتیه أجرا عظیما} از آیه ۷۱ تا ۷۴ سوره نساء سوره چهارم قرآن مجید. آن جمله اول

که مورد بحث ماست (و بقیه را هم به مناسـبت عرض می کنیم.) {یا ایها الـذین امنوا حـذوا حـذرکم} ای اهل ایمان آمادگی خودتان و اسـتعداد خودتان در نظر بگیرید، همیشـسه به حالت آماده باش باشـید. آمادگی به چند قسمت تقسیم می شود ، آیه در نظر دارد که کـل مـا یخاف منه ، هر چیزی که مسـلمان ها از آن می ترسـند، هر موضوعی که به جامعه مسـلمان ها آسـیب وارد کنـد، بایـد نقاط آسـیب را بشناسـید و جلوی آسب پذیری جامعه را بگیرد، که امت اسـلامی از هیچ جهت مورد هجمه و رساندن آسـیب قرار نگیرد. آیه یک معنای و وسیعی به این اندازه دارد، بنده بر اساس فکر خودم، آمادگی را از چند جهت در اینجا ذکر کردم، اول آمادگی علمی، چون اگر شـما از لحاظ علم و فناوری و تحقیقات عقب بمانیـد و دشـمنان شـما از لحاظ علم و تحقیقات از شما جلو بیفتند از همان جهت به شما آسیب وارد می کنند. این جریان هم جریانی است که هر روز زندگی بشـر در تکامل است توفقی نـدارد. حـدیثی از حضـرت محمـدبن عبدالله (ص) در بحار است، {ما أعزّ الله بجهل قطُّ } خداوند هیـچ ملتی را بـا جهـل عزیز نمی کنـد، جهـل همیشه موجب عقب مانـدگی و انحطاط است. این است که اولین آمادگی شـما، آمادگی علمی است. دوم، آمادگی اطلاعاتی، که بایـد شـما از تمام نقشه ها، کیدها و مکرهای دشـمن آگاهی داشـته باشـید، آنها همیشه در فکر نقشه و طرح و موضوعات و مسائلی هستند، که اگر غفلت بکنید در آن صورت شما مورد آسیب قرار می

گیرید، اطلاعات از جهت دشمن، از جهت قوا و تجهیزات دشمن، نقشه های دشمن و اینکه در برابر آنها خودمان چقدر تجهیزات دارد، با هم مقایسه می کنیم و همیشه باید سعی کنیم تفوق و برتری خودمان را به گونه ای که {ترهبون به عدو الله و عدوکم} حفظ کنیم، این آمادگی اطلاعاتی است. حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمودند : {من نام لم ینم عنه} کسی که به خواب برود دشمن به خواب نمی رود، شما اگر به خواب بروید آنها بیدارند، ازاین جهت همیشه باید بیدار و مواظب باشید. سوم آمادگی تسلیحاتی و تجهیزات {و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم} این آیه را بعد بحث می کنیم، آیه ۶۱ از سوره انفال است. {و أعدّوا لهم مااستطعتم من قوه} قوه و قدرت آن اندازه که می توانید فراهم کنید، {و رباط الخیل} بحث مرابطه و رباط و مرز داری و مرزبانی، حتی در مرزها اسب های آماده داشته باشید، آن موقع مرکب مهم اسب بود {ترهبون به عدو الله و عدوکم} در حدی که عدو الله و عدوخودتان را بتوانید بترسانید، آنها همیشه باید از شما ترس داشته باشند، و واهمه داشته باشند {و لیجدوا فیکم غلظه} این طور باید باشد، در آیه هست که {و آخرین من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم} بعد از ذکر {ترهبون به عدو الله و عدوکم} که دشمنان خدا و دشمنان شما، از شما حساب ببرند غیر ازدشمنان {وآخرین} افراد دیگری هم هستند که باید از شما رعب داشته باشند {لا تعلمونهم} شما نمی دانید چه کسانی هستند

ص: ۴۳

{الله يعلمهم} (که بایـد بعـدا بحث کنیم) چون دشـمنان ما را قرآن معرفی کرده است یکی فرموده {لتجـدن أشـد الناس عداوه للـذین امنوا الیهود} یهود را أشـد الناس عـداوه معرفی کرده است و بعد از آن {و الذین اشـرکوا} مشـرکین آن روز، یکی هم {إن الکافرین کان لکم عدوا مبینا} کل کفار دشـمنان شما می باشند یکی در سوره منافقین {لکم العدو فاحذرهم} منافقین را و کل کافرین را و یهود و مشرکین را عدو ما حساب می کند، اما در این جا {و اخرین من دونهم لا تعلمونهم} غیر از آنها هم دشـمنانی دارید شما آگاه نیستید و خداوند آگاه است. اول آمادگی علمی، دوم اطلاعاتی، سوم تسلیحاتی و تجهیزاتی، چهارم آمـادگی تمرینی و استراتژیکی ، حالا فرض کنیـد که سـلاح تجهیزیات خیلی فراوان، اگر شـما مهارت نداشـته باشـید آشـنایی برای بکار بردن سـلاح های جنگی نداشـته باشـید، کاری نمی توانیـد انجام دهید، پس آمادگی تمرینی و بدنی هم لازم است. قرآن می گوید {فانفروا ثباتٍ او انفروا جمیعا} ثباتٍ یعنی دسـته دسـته و گروه گروه، یا دسـته دسـته به طرف دشمن بشتابید یا همه با هم، خوب این "همه با هم" خطاب به همه مسـلمان ها است، پس بایـد بلـد باشـند تا بروند، پس یاد گرفتن فنون رزمی برای همه لازم است. (این را بعـدا بحث خواهیم کرد که یکی از مقـدمات وجوب جهـاد این است که بـا فنون رزمی و نظامی آشـنا باشـند، چون مقـدمه واجب، واجب است)، چهـارم آمـادگی تمرینی و بـدنی است که بحث سـبق ورمـایه، یکی از ابواب فقهی ماست، برای همین است که همه مسلمان ها با بکار

بردن آلات رزم آشنایی داشته باشند. پنجم آمادگی اقتصادی است، باید بودجه آنقدر داشته باشید، چون جنگ بودجه لازم دارد {و انفقوا فی السبیل الله و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه} آیه ۱۲۵ از سوره بقره، مربوط به همین موضوع است. انفاق کنید و با دست خودتان هلاکت خود را فراهم نکنید، چون اگر بخواهید خرج نکنید، باعث هلاکت شما می شود، زیرا جنگ هزینه دارد. ششم آمادگی مرزبانی است، مرزها و حفظ مرزها خیلی مهم است. هفتم آمادگی روحی است، که فعلا محل بحث ماست یعنی جهادگرانی که دارای روح جهاد باشند، این آیه هم این را متعرض می شود {و إن منکم لمن لیبطّئن} ما به شما گفتیم که همه باید در حالت آماده باش باشید از جهات متعدد که عرض شد، ولی بدانید در میان شما افرادی هستند که {لیبطئن} اینها کند حرکت می کنند یا اصلا حرکت نمی کنند و مردم را از حرکت باز می دارند. بطّأ یعنی اشخاص را از حرکت باز داشتند، آیات طوری است که واقعا حرکت و روح ایجاد می کند ، اما بدانید در میان شما منافقین وجود دارد، یعنی این یک نوع نفاق است {لیبطئن} اینها در تحرک جهادی کندی ایجاد می کنند یا اصلا مانع حرکت جهادی می شوند. {و ان اصابتکم مصیبه} آنها با شما نیامدند و شما رفتید، {قال قد أنعم الله علی} چقدر خوب شد ما نرفتیم، اگر مصیبتی به شما رسید در طی جهاد، زخمی ها و کشته ها بوجود آمد، ولی آنها در خانه خودشان نشسته اند و می گویند {قد انعم الله علی} خدا چه نعمتی به ما

داده نعمت سلامت و نرفتن {إذ لم أكن معکم شهیدا} من نرفتم که با آنها که به شهادت برسم و اگر رفتید و غنیمت گرفتید و فاتح برگشتید {و ان اصابکم فضل من الله} فضل من الله غنیمت جنگی است {لیقولن} انسانهای منافق می گویند. در اینجا یک جمله معترضه دارد {کأن لم تکن بینکم و بینه موّده} اینها آدم هایی هستند که نسبت به شما هیچ دلسوزی ندارند، شما رفتید و زخمی و کشته شدید خیلی خوشحال شدند و گفتند {قد أنعم الله علی} اما حالا که رفته اید و با غنیمت برگشته اید همین ها که نسبت به شما دلسوزی نداشتند می گویند {یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزا عظیما} کاش ما هم رفته بودیم و از همین غنایم جنگی بدست آورده بودیم، مراد از فوز عظیم منافقین همان غنائم جنگی است که به همراه آورده اید بنابراین این آیات کسانی را که منافق اند و نمی گذارند که مردم حرکت کنند و زمانی هم که حرکت می کنند، اینگونه با آنها برخورد می کنند، ذکر کرده است،سپس خداوند می فرماید {فلیقاتل فی السبیل الله} گوش به حرف منافقین ندهید {فلیقاتل فی السبیل الله الذین یشرون حیاه الدنیا و الاخره} کسانی که می فروشند حیات دنیا و لذّات دنیا را (این مثمن است) را و در مقابل آخرت را می گیرند، اینها قتال کنند، این تقریبا به آن آیه ای که قبلا خواندیم {إن الله إشتری باموالهم و انفسهم بأن لهم جنه} در سوره توبه آنجا خداوند را مشتری حساب کرده بود خدا از مؤمنین اموال وجانشان را خریده در راه بهشت، این

آیه همان است، آنجا خداوند مشتری است اینجا فروشنده شما هستید در آنجا خریدار را اول ذکر می کرد اینجا فروشنده را می گوید سپس خریدارکه خداست و فروشنده شما هستید، کسانی که می فروشند زندگی دنیا را در برابر بدست آوردن آخرت، اینها واجب است قتال کنند. بعد نتیجه می گیرد {و ان یقاتل فی السبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نوتیه اجرا عظیما} کسی که در راه خدا قتال کند کشته شود یا غالب شود فرقی نمی کند پس {فسوف نوتیه اجرا عظیما} اجری عظیم دارد، این اجر عظیم در برابر فوز عظیم است، آن منافق که نرفته بود می گفت که اگر من می رفتم غنیمت بدست می آوردم، غنیمت را فوز عظیم حساب می کرد اما اینجا کسی که در راه خدا قتال کند خداوند برای آنها اجر عظیم حساب می کند. بحث ما در مورد آمادگی روحی است که باید افراد مسلمان دارای آمادگی روحی برای جهاد باشند. جهاد و شهادت طلبی یکی از موارد اشتیاق آنها باشد. علامه در تذکره جلد نهم چاپ جدید ص۵۱ که از کتابهای بسیار بسیار پر ارزش است. تذکره و منتهی علامه فقه مقارن است، که ما چه میگوییم عامه چه می گویند، دلیل ما دلیل آنها، اثبات مزیت فقه مقارن ما بر فقه آنها، البته مبتکر اصلی این در میان شیعه شیخ طوسی است و خلاف شیخ طوسی اولین کتابی که فقه مقارن ماست بعد از آن معتبر محقق، فقه مقارن ماست بعد از آن تذکره و منتهی علامه حلی هر دو فقه مقارن اما، فرق این دو کتاب در چیست؟ یک وقت

دیگر بایـد بحث شود (خودتان هم مطالعه کنید). تذکره جلد۹ صفحه ۵۱ مسئله ۲۲ می فرمایـد که {لا یجوز للامام ولا للامیر من قبله أن یخرج معه من یخـذّل النـاس و یثبّطهم عن الغزو و یدهـدههم فی الخروج} بعـدا بحث می کنیم که جهـاد امـام لازم دارد یـا بـدون اذن امام ومن یقوم مقام الامام هم می توان جهاد کرد، می گویـد برای امام جایز نیست و نیز امیر من قبله، ایشان چهار طائفه را می گوینـد که به جنگ نبرید و قبل از حرکت، شـما باید اول جبهه خودتان را پاک سازی کنید، چهار طائفه را نبریـد زیرا باعث می شود که کار شـما پیشـرفت نکند. کسـی که اگر همراه ببرید شـما را از جهاد باز می دارد و مانع شـما می شود و شـما را به تزلزل می اندازد {کمن یقول الحر شدید و المشقه عظیمه المسافه بعیده و الکفار کثیرون و المسلمون اقل} از این قبیـل حرفهـا، آنهـا آدمهایی هسـتند که آن مقاومت روحی لازم را ندارنـد از این جهت می گوینـد هوا خیلی گرم است یا خیلی سرد است، مشقت زیادی دارد، قرآن هم که گفت و خواندیم که {ذلک بانهم لا یصیبهم ظماء...} یعنی خستگی هست، تشنگی هست، پستی و بلندی پیمودن هست، چون که جهاد است . ما بعدا می گوییم که خدا در قرآن می فرماید که مسلمانان را با جهاد امتحان می کنیم {و لنبلونّکم حتی نعلم المجاهدین منکم} در دنیا رویکرد و واقعه زیاد است اما آنچه که غربال می کند مسلمانان را جهاد است، ما شما را امتحان می کنیم تا بدانیم که مجاهدین چه

کسانی هستند این است که کسانی که می گویند {الحر شدید او البرد شدید و ما نومن هزیمتهم } اینها را باخود نبرند این طائفه اول که دارای روح قوی نیستند زیرا جهاد اراده و تصمیم و شهامت و شجاعت و استقامت می خواهد آنها نباید بروند از ابتدا نباید برد. دوم، {ولا المرحف} مرجفین (شایعه سازان) را نبرید آنها می گویند {هلك سریه المسلمین} این که ما می خواهیم برویم از اول نابود می شویم {لا طاقه لکم بهم} شما طاقت جنگیدن در برابر دشمن را ندارید و آنها خیلی قوی هستند {و لهم قوه و شوکه} دشمن قوت دارد آنها دشمن را تعریف و تمجید می کنند و مدیحه سرای دشمن هستند. این گروه افراد که به شایعه می پردازند و بوسیله شایعه و دروغ روحیه شما را تضعیف می کنند، اینها را همراه نبرید آنها را شناسایی کنید و همراه نبرید چون جهاد یک امر روحی است. سوم، {و لا من یعین علی المسلمین بالتجسس للکفار} کسانی که در میان شما هستند ولی جاسوس کفارند اخبار شما و قدرت های شما را به دشمن خبر می دهند کسانی که علیه شما گام بر می دارند و تجسس و مکاتبه می کنند و {اطلاعهم علی عوراتهم} چون هر لشکری عوراتی دارد، عورات یعنی اسرار نظامی که باید این اسرار نظامی خودمان بدانیم اگر دست دشمن بیافتد راهی پیدا می کنند برای نفوذ به آنها و شکست ما، به همین دلیل جاسوس ها را شناسایی کنید و همراه نبرید . چهارم، {و لا من یوقع العداوه بین المسلمین} کسانی که بین مسلمانان عداوت ایجاد

می کنند افرادی هستند که سخن چین هستند بجای اینکه وحدت را تحکیم کنند عداوت را بوجود می آورند { بینهم بالنمیمه و یسعی بالفساد}. ایشان یک آیه از قرآن می گویند(که بعدا بحث می کنیم) قال تعالی { لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا} در سوره توبه آیه۴۷، خداوند فرموده این طور افراد را نبرید اگر بیایند جز فساد از اینها بوجود نمی آید، می گوید هر چند این افراد در ظاهر اعانت مسلمین را می خواهند نشان بدهند اما بدانید و بشناسید حتی اگر یکی از آنها امیر بود با آن حرکت نکنید، ما بعدا صفات فرماندهان سپاه و مجاهدین را می گوییم، فقها را در صف اول قرار دهید کسانی که در علم فقه آشنایی دارند باید رد صف اول باشند، قاریان قرآن در صف دوم، افرادی که در تقوا سابقه بیشتری دارند در صف سوم خلاصه درجهاد یک صحنه ای را اسلام می خواهد مجسم کند که این صحنه یک صحنه الهی باشد بالاخره یا یقتل یا یغلب {قل لن یصیبنا الا احدی المحسنین} یکی از دو تا حسن، یا غلبه و پیروزی یا شهادت، به این عنوان و امید حرکت بکنند. در نهج البلاغه که به تاریخ اش هم باید توجه کرد حضرت امیر (ع) اولین جنگی که انجام داد جنگ جمل بود در آن جنگ فاتح شد دومین جنگ، جنگ صفین بود که ۱۵، ۱۶ ماه این جنگ طول کشید خیلی جنگ عجیبی بود ۱۲۰ هزار لشکر معاویه و ۱۰۰هزار لشکر امیرالمؤمنین واین جنگ، جنگ بسیار مهمی است، در این جنگ حضرت امیر می خواستند غالب شوند اما

نقشه معاویه و عمرو عاص که قرآن ها و بالای نیزه زدن وبه این وسیله لشکر را سست کردند، باعث شد که این جنگ متوقف شود هرچه امیرالمؤمنین فریاد زدند این قرآن ها بالای نیزه حیله است ولی افرادی بودند که از نظر فرهنگ اسلامی قوی نبودند این حیله در آنها تأثیر کرد هرچه مالک اشتر فریاد زد که چیزی نمانده که ما فاتح شویم اما بالاخره این حیله اثر کرد، کار منجر شد به حکمین که یکی از آن طرف و یکی از این طرف، هر چه آنها بگویند، در اینجا عمروعاص از طرف شام و از طرف لشکر عراق ابو موسی اشعری که آدمی طالبانی، متحجر، مقدس نما (ظاهر بسیار خوب ومارخوش خط وخال) ولی ابله و نادان بود انتخاب شد، امیر المؤمنین فرمودند حالا که قرار است حکمین باشد از طرف ما عبدالله ابن عباس انتخاب شود آن مقدس نما ها قبول نکردند. کلمات امام (رضوانه الله علیه)درباره مضررات مقدس نماها و آخوند های درباری خبیث خیلی زیاد است، خلاصه عمروعاص، ابو موسی اشعری را گول زد و کار را به نفع معاویه تمام کرد، آمدند و گفتند که معاویه شد خلیفه مسلمین و علی را کنار زدند خود نماینده امام علی، امام راکنار زد حضرت امیر خیلی متأثر شدند(نهج البلاغه خیلی کتاب قوی است) و گفتند {الحمدالله و ان أتی الدهر بالخطب الفادح و الحدث الجلیل} خدا را شکر می کنیم ولی روزگار جریان سنگینی را بوجود آورد ولی خوب دیگر چه باید کرد، حالاـ همان هایی که به حکمیت اصرار داشتند برگشتند و خوارج نهروان شدند همان مقدس نماها،

ص: ۵۱

گفتند ما اشتباه کردیم، توبه کردیم هر کس هم که توبه کند ما کاری با او نداریم ولی اگر توبه نکند او می کشیم، شروع کردن به کشتن افراد و حتی به سراغ امیرالمؤمنین هم رفتند که تو هم کافر شدی (نعوذ بالله) و باید توبه کنی و الا می کشیمت این جریان رفته رفته باعث شد که جنگ نهروان بوجود بیاید بالاخره امیرالمؤمنین در این جنگ هم فاتح شد ولی مسلمان ها دیگر آن روحیه جهاد را از دست دادند یعنی عمار و یاسرها ، اویس قرنی ها، ذوالشهادتین و امثال اینها در جنگ صفین آن قهرمانان میدان جهاد، کشته شدند و افرادی ماندند که روحیه جهادی ضعیف داشتند، امیرالمؤمنین روحیه آنها را تشجیع می کند برای جهاد با معاویه چندین خطبه در نهج البلاغه در این مورد است، مثلا بعضی از آنها این است خطبه ۲۹ {یا ایها الناس مجتمعه ابدانهم المختلفه اهواهم فاذا جاء القتال حیدی حیاد} حضرت مردم را جمع می کرد وبرایشان صحبت می کرد، ای کسانی که بدن های شما یک جا جمع است ولی افکارتان متفاوت است آن عشق به جهاد، تمرکز افکار و قوا همه اش در مورد جهاد نیست، کلام شما، {کلامکم یوهی الصم الصلاب} حرف های شما سنگ های سخت را نرم می کند {فعلکم یطمع فیکم الاعداء}لاف و گزاف می زنید ولی کار شما دشمنان را به طمع می اندازد چون حرکت که می کنید سست حرکت می کنید با هم اختلاف دارید، قول می دهید حاضر نمی شوید، {تقولون فی المجالس کیت وکیت} در مجالس که حرف می زنید چنین و چنان می

گویید،کیت وکیت اسم فعل است یعنی چنین و چنان می گویید، حرف های شما خیلی نرم است {فاذا جاء القتال قلت حیدی حیاد} ، جنگ که می شود فرار می کنید حید حیاد کلمه ای بوده که فرار کنندگان از جنگ استفاده می کردنند یعنی راه بدهید راه بدهید برای فرار، خلاصه امیرالمؤمنین با این چنین افرادی بودند. {ما عزّت دعوه من دعاکم } دعوت کسی که شما را بخواهد پیشرفت نمی کند، {و لا استراح قلب من قاساکم } دلی که زحمت شما را کشیده آسایش و راحتی ندارد {اعالیل باضالیل} یعنی تعللتم باعالیل، اعالیل جمع أعلال است و أعلال جمع عله است می شود جمع الجمع، علت وبهانه هایی می آورید که همه گمراه کننده است، {دفاع ذی الدین المطول} دفاع می کنید از خودتان ولی دفاع آدم مدیونی که می خواهد دین را ادا نکنند و امروز وفردا می کنند، مطول صفت مشبهه است مطَل، یمطل مثل صبور بعضی از مدیون ها هستند که سراغشان که می روی دارند ولی امروز و فردا می کنند ،دفاع شما همین طور است، {لا یمنع الضیم الذلیلُ} (الذلیل فاعل است) آدمی که تن به ذلت بدهد و روحیه قوی ندارند هرگز نمی تواند جلو ظلم را بگیرد {ولا یدرک الحق الاّ بالجد} و حق بجز با جدیت بدست نمی آید حق گرفتنی است و کسی که حق را می خواهد بگیرد باید قوی باشد حق خود را از دهان شیر باید گرفت. چندین خطبه از حضرت امیر (ع) در مورد این موضوع است که نکات آموزنده ی فراوانی دارد که بعدا بحث می کنیم .

خطبه ۱۸۱ بسیار عجیب است حضرت علی (ع) رفتند بالای منبر برای دعوت مردم به جهاد ولی چه مردمی! دیگر آن افرادی که روحیه قوی داشتند رفتند، {ما ضرّ اخواننا الذین سفکت دمائهم وهم بصفین الاّ یکونوا الیوم احیاء} نگاهی کرد به افرادی که جمع شده بودند به یاد شهدای جنگ صفین افتاد گفت برادران ما که در جنگ صفین کشته شدند خونشان ریخته شد ضرر نکردندکه امروز ببینند من در چه عالمی هستم هستم، {قد والله لقوا الله فوفّاهم أجورهم}،{ أین اخوانی الذین رکبوا الطریق و مضوا علی الحق} آن برادرانی که راه حق را پیمودند و به حق رسیدند {أین عمّار؟ وأین ابن التیهان؟ وأین ذوالشهادتین} اینها کجا هستند، الان در سوریه که از دمشق به حلب بروی یک صحنه ای است که جنگ صفین آنجا بوده است کنار شریعه فرات آن طرف عراق است و این طرف سوریه آنجا دولت اسلامی ایران گنبد وبارگاه هایی برای عمار، ابن تیهان، اویس قرنی، ذو الشهادتین درست کرده است که بسیار دیدنی است و بسیار زحمت کشیده اند، آنها در جنگ صفین به شهادت رسیدند اینها کجا هستد { وأین نظراوهم من إخوانهم الذین تعاقدوا علی المنیه } که اینها با مرگ پیمان خون بستند {وابرد بروسهم الی الفجره} سرهای اینها به عنوان هدیه برای فجره بردند، {ثم ضرب بیده علی لحیته الشریفه الکریمه فاطال البکاء} حضرت امیر دست زد به محاسن خود و گریه طولانی کردند خیلی عجیب است إن شاءالله فردا بحث می کنیم.

فضیلت و وجوب جهاد _ اقسام جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد صاحب جواهر (اعلی الله مقامه) از جلد ۲۱ جواهر که از کتاب جهاد آغاز می شود

ص: ۵۴

در اول کتاب جهاد درباره فضیلت و وجوب جهاد روایاتی ذکر کرده بعد دو آیه از قرآن را ذکر کرده یکی آیه ۱۱۱ از سوره توبه {ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنه} و آیه دیگر آیه ۹۵ سوره نساء {لا یستوی القاعدون و المجاهدون} بعد گفته که جهاد سه قسم است یک جهاد ابتدایی است که ما کفار را به اسلام دعوت می کنیم بدون اینکه آنها حمله ای، هجمه ای نسبت به مسلمانان انجام بدهند ما وظیفه خود می دانیم برای از بین بردن کفر و شرک و برای دعوت به اسلام حرکت کنیم. دوم اینکه کفار به ما حمله کردند و ما از خودمان دفاع می کنیم. سوم جهاد با بغات است، بغات جمع باغی مثل قضاه جمع قاضی، کسانی که در برابر حکومت اسلامی حق و مشروع قیام کردند و حاضر نیستند که به حکومت اسلامی تن دهند، این سه جور جهاد است و بعد هم شیخ طوسی در خلاف جلد ۵، طرح جدید در کتاب جهاد که شروع کرده می گوید که جهاد واجب است من النص و الاجماع و جمیع فقها می گو یند که واجب است، بعد رفته سراغ اینکه به چه کسی واجب است و همین طور علامه در تذکره جلد ،۹ طرح جدید به همین ترتیب بعد علامه در جلد ۱۳ منتهی، طرح جدید به همین اختصار. منظور ما این است که این فقهای بزرگ اسلام در اول کتاب جهاد خیلی مختصر برگزار کردند با اینکه آیات فراوانی در باره جهاد وجود دارد و از این آیات هم مطالب فراوانی استفاده می

ص: ۵۵

شود بالاخره چون زمانشان یک زمانی بوده که فکر نمی شد که یک روزی مسلمان ها بتوانند جهاد بکنند چون جهاد دارای شرایط زیادی است یکی از شرط های مهم که بعدا می خوانیم این است که جهاد باید تحت نظر معصوم (ع) باشد، حالا صاحب جواهر دارد و ما هم عرض می کنیم کسی که نائب مقام معصوم باشد غیر از این را ما صحیح نمی دانیم در هیچ کدام از این جهاد ها که هر سه آنها ذکر شد ما قائل به این هستیم که بایستی تحت نظر پیغمبر یا امام یا کسی که قائم مقام امام است باشد، خوب آنها از قبل از انقلاب اسلامی فکر نمی کردند که مسلمانان یک روزی در ایران آنقدر قدرت پیدا کنند که خودشان قیام کنند و در برابر کفار به جهاد و دفاع کامل بپردازند حالا دعوت ابتدایی نباشد حداقل به دفاع بپردازد، چون کسی فکر نمی کرده حکومت اسلامی به تمام معنا در یک نقطه ای از کشور های اسلامی بر قرار شود، این بود که کتاب جهاد، کتابی بود که در همان صفحات کتاب خیلی مختصر مانده بود، اما اینکه به عرصه زندگی مردم بیاید و سعی کنند شرایط جهاد را ذکر کنند و مردم را برای جهاد آماده کنند و روحیه جهاد را در مردم ایجاد کنند چنین فکری نمی شده و لذا خیلی مختصر برگزار شده است. عرض بنده این است که ما بایستی بر خلاف برگزاری به اختصار، آیات قرآن را به فصیل مورد بررسی قرار دهیم، بعد هم روایتمان را وبعد هم شرایط زمان در نظر بگیریم.(شما دیشب در

تلوزیون در صحبت های اخبار ایران شنیدید که کل غرب برابر اسلام امروز ایستاده، اسلام ستیزی در کل غرب حاکم است) خوب اگر جهاد از اول عملی می شد دشمن اینقدر قدرت پیدا نمی کرد از این جهت ما یک آیه، که آیه ۷۱ از سوره نساء بود {یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم} درباره این آیه، ۹ مطلب و آمادگی از آن استفاده میشود اگر این آمادگی ها که آیه امر میکند در مسلمان ها وجود داشت وضع غیر از این بود، بنده در کتاب های دیگر نمی گویم که بحث نکنیم مثلا درباره بیع فضولی یک حدیثی بیشتر نیست حدیث عروه بارقی، امّا ما ۴۰ صفحه درباره آن مطلب می نویسیم و شاید ۴۰ جلسه درباره آن بحث می کنیم وقتی درباره یک موضوعی این چنین بحث شده و باید هم شود، انتقاد نمی کنم، آیا باید درباره جهاد که صدها آیه در قرآن دارد، هرکدام با یک لحنی، جهاد را مورد تأکید و تأیید قرار می دهد بحث کنیم؟ همان طور روایات دیگر بنابراین این بحث لازم است ممکن است کسی فکر کند که به همین اختصار باید برگزار شود. امام (رضوان الله علیه) که در نجف ولایت فقیه را شروع کردند خیلی ها آن موقع فکر می کردند که بحث جهاد در حوزه علمیه نجف و بحث حکومت اسلامی فایده ای ندارد (که یک نفر از ایران تبعید شد و قیامی دربرابر دنیا کمونیستی روسیه قوی و در برابر لیبرالیست غرب آمریکا و انگلیس قوی انجام داده است) خوب حالا آمده اینجا حالا در نجف کتاب حکومت اسلامی را شروع

کرده خلاصه خیلی ها فکر می کردنـد که این درس در اینجا چه فایده ای دارد ولی خود امام جواب دادند در صـحیفه نور هم فرمودنـد که ابن مباحث باید در حوزه ها مطرح باشد تا کم کم جامعه آماده شود برای تأسـیس حکومت اسـلامی وهمین طور هم شـد تا بگوییم و شایعه بکنیم و منتشـر کنیم و مردم بشـنوند و آماده شونـد چون واقعا در مورد جهاد همین طور است، برای اینکه شـنیده انـد که یکی از فروع اسـلامی جهاد است اما خوب این بایـد به چه ترتیبی بوجود بیایـد چه کار باید کرد کیفیتش بایـدچه طور باشـد، بر چه کسـی واجب است، واقعا گفته نشده است خوب ما هم شاگرد امام (رضوانه الله تعالی علیه) هستیم و لازم است در حوزه هـا در مورد این مطلب بحث کنیم و روحیه جهاد را در مسـلمانان ایجاد کنیم مثلا همین آمادگی که بنـده گفتم من روزنامه دیشب را می گویم مثلا قرضاوی در دوحه علیه شـیعه ها دو مرتبه یک صـحبتی در مورد این که شـیعه باطل است و بدعت گذار است و ... و شـیعه ها در ایران دارند مجهز می شوند به اینکه با ما سـنی ها بجنگند تشیع را طوری به مردم یاد می دهند که در برابر سنی ها به جنگ برخیزند اگر ما آمادگی داشته باشیم باید همان روز جواب آنها را بدهیم باید آنقدر تجهیزاتمان قوی باشد که هرکس نتواند علیه اسلام چیزی بگوید، این آمادگی این طور نبوده این طور شدیم و تا حالا واقعا در مورد جهاد کوتاهی شده است، اما امام(رضوانه الله تعالی علیه) فرمودند پایه

ص: ۵۸

این انقلاب جهاد است اگر جهاد نمی بود این انقلاب واقع نمی شد نظامی برقرار نمی شد و پایه تمام این حرکت های مهم اسلامی جهاد است این مطلب خیلی مهم است به همین جهت لازم است در حوزه ها بسیار بحث شود و باید مطالعه کنیم ما ازآیه ۷۱ سوره نساء {یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم} گفتیم که ۷ آمادگی، لزوم آمادگی و وجوب تحصیل آمادگی و بعد از تحصیل، حفظ آمادگی، ۹ تا آمادگی از این آیه استفاده می شود. این باید القاء شود و مسلمانان بدانند که قرآن این طور گفته أدلّ دلیلها قرآن است، چند مورد را ما گفتیم، مثلا یکی از آنها که در کتاب جهاد اصلا بحث نشده است این است جهاد مقدماتی دارد، یکی از مقدمات آن کسب مهارت است، جهاد با تجهیزات جنگی انجام می گیرد، آلات و ابزار لازم را دارد در واجبات کفایی مثل دفن میت، نماز میت آسان است اما این که جهاد واجب کفایی است یا نه بعدا بحث می کنیم، اما حالا بگوییم واجب کفایی نه عینی بالاخره مقدمات لازم دارد پس باید از راه اینکه مقدمه واجب، واجب است، لازم است که افراد بروند و مهارت لازم برای بکار بردن تجهیزات جنگی را یاد بگیرند، بنده پیشنهاد می کنم در حوزه علمیه قم، مدیریت حوزه ترتیبی دهد که ما طلبه ها مهارت های لازم را یاد بگیریم ، الان اگر جنگ شود ما مهارتهای لازم برای بکار گیری تجهیزات جنگی را نداریم پس همان طورکه جهاد واجب است مقدمه جهاد هم واجب و ضروری است {واعدوا لهم ما استطعتم من

قوه و رباط الخیل} وبحث سبق ورمایه . دوم اینکه جهاد پشتوانه مالی لازم دارد، در چند جای قرآن که همه را بنده یادداشت کرده ام {انفقوا فی السبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه } و نیز {یجاهدون باموالهم و انفسهم } و {جاهدوا باموالکم و انفسکم} همین طور بی جهت که نیست اموال را بر انفس مقدم می دارد، چون جهاد که کار ساده ای نیست، بودجه لازم دارد، پشتوانه مالی لازم دارد فکر نکردند که از کجا باید تهیه شود آیا خمس و زکات کافی است یا خیر، یا از جای دیگری باید تهیه شود، زکات اگر باشد برای جهاد می توان مصرف کرد چون جزو فی سبیل الله است اما زکات آنقدرها نیست زکات از ۹ چیز است غلات اربعه که به حد نصاب برسد انعام ثلاثه و نقدین، اینها را که جمع کنیم آن قدر نمی شود، در انعام ثلاثه یک شرطش این است که سائمه باشد نه معلوفه، بیشتر حیوانات ما معلوفه هستند سائمه نیستند خمس هم برای ولی امر مسلمین است امام (رضوانه الله تعالی علیه) در زمان جنگ سهم امام را برای جبهه ها استفاده نمی کرد چرا؟ چون اگر از سهم امام به جبهه ها بدهند حوزه می خوابد و مردم باید تبرعاً کمک کنند، بنابراین همین پشتوانه مالی بحثی است که در کتاب جهاد بحث نشده و بایستی فقیه درزمان خودش برنامه ای درنظر داشته باشد، در بحث جهاد باید ببینیم که کی جهاد اسلامی صورت گرفته است و سیر جهاد تاریخی واسلامی بعد از ائمه (ع) چه وقت بوده است در جنگ با

روسیه که ایران مورد حمله قرار گرفت و در زمان فتحعلی شاه قاجار که گفتیم ۱۷ شهر ما را گرفت در دو جنگ، که جنگ اول به عهد نامه گلستان و دومی به عهد نامه ترکمنچای ختم شد، اگر مطالعه کنید مخصوصا روضه الصباح شکسته این جنگ هارا به پای آخوندها و طلبه ها می گذارند چون قلم دست دشمن و متلمقین نسبت به دولت قاجاریه است آن زمان میرزای قمی (ره) که مرجع بود اعلام میکند که مردم به جایی رفته اند به مشهد، کربلا و سفرها ی مستحبی پول های خود را برای جهاد بدهند ودادند حتی می گوید اگر برسد به اینکه حج را تعطیل کنیم ما باید این بودجه جهاد را تأمین بکنیم، بالاخره اینها بحث هایی است، بنابراین یکی از بحث های بسیار مهم این است که بوجه جهاد از کجا تأمین شود که در قرآن کریم این همه آیات دارد ،یک بحث این است که افراد خودشان را باید آماده کنند افراد خودشان باید مهارت لازم را فرا بگیرند برای انجام جهاد، بحث دیگری که ما مطرح کردیم آمادگی روحی است افراد خودشان باید از نظر روحی روحیه جهاد داشته باشند، گفتیم که اصلا چند طائفه را همراه نبرید افرادی باید همراه باشند که ایمان کامل داشته باشند رفتن به جهاد حماسه آفرینی می خواهد، شهامت می خواهد، حسین فهمیده می خواهد، ایجاد این چنین روحیه ای از آیات و وعده های قرآنی استفاده می شود، حالا برای نمونه حدیثی از امام سجاد (ع) می خوانیم در جلد ۱۱ از وسائل ۲۰ جلدی، اولش از جهاد عدو آغاز می

شود بعـد جهاد نفس یعنی این کتاب قطور چندین باب دارد، ابواب جهاد عدو، بعد بیش از آن چندین باب، ابواب جهاد نفس است. جلد ۱۱ وسائل باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو، صفحه۳۲ ، بـاب اشتراط وجوب الجهاد بامرالامام واذنه و تحریم الجهاد مع غیر الامام العادل ، ما اینطور معتقدیم، شیعه این گونه معتقد است ولی سـنی ها این شـرط را قائل نیسـتند ما قائلیم که جهاد در صورتی واجب است که امر امام باشـد، اذن امام باشـد، بعدا خواهیم گفت که ولایت فقیه، در صورتی که امام غائب باشد اذن فقیه هم لازم است که تحت نظر او انجام گیرد و تحریم الجهاد مع غیر الامام العادل در این باب هم اخباری است. خبر سوم ایـن اسـت {و عنـه} یعنی کلینی {عـن علی ابـن ابراهیـم عن ابیه عن عثمـان ابن عیسـی عن سـماعه} عثمـان ابن عیسـی واقفی المـذهب اسـت ولی مـورد وثـوق است، سـماعه ابن مهران هم که خیلی معلـوم است سـند خیلی خـوبی است {قـال، لقی عبـاد البصـری علی بن الحسـین علیهمـا السـلام فی الطریق مکه } یک شـخصب به نام عباد بصـری،با امام سـجاد ملاقات کرد و امام سجاد (ع) به مکه می رفت، خود عباد بصـری یکی از صوفی هاست، درتنفیح المقال ما مقامی (این کتاب سه جلد قطور است اخیرا در مجلات متعـددی چاپ جدیـد می شود و پا ورقی های خیلی خوب دارد و مـدارک نوشـته شـده است که تا جلـد ۲۰ چاپ شده است و امکان دارد ۴۰ تا۴۵ جلد شود) در جلد ۲، چاپ قدیم، صفحه ۱۲۱ می گوید که عباد از اکابر

صوفیه است اعتراض می کند بر امام صادق(ع) در کافی هم هست ،(بنده معتقدم در حوزه علمیه یک بحث کلامی عمومی باید باشد که این بحث کلامی درباره وهابی ها و درباره صوفیه و امثال اینها، یکی از مذاهب باطله که درباره اش روایات فراوان آمده مذهب صوفیه است که خود صوفیه ۷۲ فرقه است مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه این ها را ذکر کرده است ائمه (ع) می گویند {انهم اعداءنا} صوفی ها دشمن ما هستند، چرا ؟ بخاطر اینکه آنها طائفه ای هستندکه نوعا جباران و سلاطین جبار آنها را بوجود آورده، سلاطین جبار و ظالم چون می دیدند که با فرهنگ اهل بیت نمی توانند کنار بیایند از این جهت اهل بیت را منزوی کردند و از طرفی هم میان مردم به نام اسلام حکومت می کنند چون مردم مسلمانند، آمدند بدل سازی کردند به جای اهل بیت (ع) و از قبیل بایزید بسطامی ها، جنید بغدادی ها، شریق بلخی ها، معروف کرخی ها را بوجود آوردند و به اینها پر و بال دادند برایشان خانقاه ساختند این بدل سازی چهره سازی و چهره آرایی تمام فضائلی را که برای اهل بیت است برای همین قطب های خودشان قائل اند، در کتاب هایشان می بینیم که چقدر از غیب خبر می دهند، یکی از کتاب هایی که بخواهید درست مطالعه کنید تذکرهالاولیاء شیخ عطار است همان کرامات و کمالات ومعجزاتی که اهل بیت (ع) داشتند إخبار از غیب، مرده زنده کردن، طی الارض، تسلط بر زمین و زمان، اینها که ازمختصات ائمه (ع) است برای بایزید بسطامی و جنید بغدادی و شریق

ص: ۶۳

بلخی و حتی متأسفانه در کتابهایی علمای ما هم آنها آنقدر نفوذ داشتند که اینها را جا دادند علماء بزرگ ما هم گاهی آنها را قطب العارفین و با تعریف و تمجید از آنها می نویسند، بنده شنیدم ابوالسعید ابو الخیر را تعریف می کنند، همچنین شیخ ابوالحسن خرقانی را، اینها صوفی هستند اینها اعداء اهل بیت اند. برای کنار زدن اهل بیت آمدند و برای آنها فضائل و مکارم زیادی قائل شدند مانند قطب و پیر و مرشد شدند و از این قبیل چیزها. آن وقت اینها به ائمه (ع) اعتراض داشتند چرا؟ بخاطر اینکه اسلام را خلاصه کردند و در کشکول و سبیل و ذکرها و جلسه هایی که دارند یا هو و یا حق گفتن وبا سیاست کاری ندارند و تارک دنیا هستند و دنیا را دادند به هارون الرشیدها و سلطان محمود غزنوی و حتی تا زمان ما این ها با سیاست کاری نداشتند، در انقلاب هم حرکتی نداشتند آنها با آن دستگاه هم می ساختند ویک اسلام پر جنب و جوش را به شکل یک اسلام فلجی درآوردند این ضرر بزرگ صوفی هاست وگاهی به ائمه اعتراض می کردند مثلا به امام رضا اعتراض می کردند که تو چرا لباس نو می پوشی و تو باید چنین و چنان باشی چون خودشان ظاهرا به یک کشکول و خرقه (که خرقه بحث بسیار عجیبی است که می گویند این خرقه ما دست به دست از امیرالمؤمنین رسیده و حرفهای زیادی درست کرده اند) آنها می گویند یک شریعت داریم، یک طریقت داریم و یک حقیقت داریم ما ها را اهل شریعت

می دانند و شریعت را قشر می دانند و می گویند که ما قبشری هستیم شیخ طوسی ها و شیخ مفید ها را قشری می دانند و می گویند شما هنوز به طریقت و حقیقت نرسیده اید. لب را طریقت و لب الالباب را حقیقت این ها حرف هایی هست که صوفی ها ساختند و این ها باید در حوزه ها بحث شود و معلوم شود که آنها چه کاره اند و چه می گویند مردم را اغفال می کنند وامثال وهابیت و ... عباد بصری برخورد کرد با امام سجاد (ع) حضرت راه مکه را پیش گرفته بودند گفت یا علی ابن الحسین {ترکت الجهاد و الصعوبه و اقبلت علی الحج و لینه} گفتد جهاد را ترک کردی؟ چون جهاد از مسیر خودش منحرف شده بود، جهادی که باید در رأسش یک معصوم باشد، در زمان بنی امیه هم بود اما چه جهادی بود! تسخیر شهرها برای گرفتن جزیه و مالیت بود، حتی بعضی ها می گفتند ما می خواهیم مسلمان شویم می گفتند نه شما باید به ما جزیه بدهید تا مسلمان شوید، جهاد را مبدل کردند به جهان گیری و سلطه طلبی. آن صوفی به امام سجاد(ع) اعتراض می کند {ترکت الجهاد و الصعوبه} (و) به معنی (مع) است یعنی {مع صعوبه} جهاد را با صعوبتی که دارد ترک کردی {اقبلت الی الحج و لینه} دوباره (و) به معنای (مع) است می خواهی به مکه بروی این کار آسانی است و دنبالش خواند {ان الله عزوجل یقول ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم جنه یقاتلون فی سبیل الله

فقتلون و یقتلون} و او آیه ۱۱۱ سوره توبه را آن صوفی برای امام سجاد(ع) خواند که شما جهاد را که دارای مشکلات است ترک کردید و به حج می روید که کار آسانی است حضرت به ایشان فرمودند پشت سر این آیه، آیه بعدی را بخوان، آیه بعدی این است {التائبون العابدون الحامدون السائحون الرکعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشّر المومنین} و فرمودند کسی که به جهاد می خواهد برود ۹ فت باید داشته باشد اول التائبون، بعد العابدون، بعد الحامدون، بعد السائحون یعنی کسی که حرکت کند برای خدا، بعد الراکعون الساجدون یعنی کسانی که با هم به رکوع و سجده بروند،این قبیل افراد الآمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر وکسانی که حدود را رعایت کنند حضرت فرمودند این آیه را بخوان، خواند {اذا راینا هولاء الذین هذه صفتهم فالجهاد معهم افضل من الحج} این ها که به جنگ رفتند ما هم همراه این ها می رویم این را به آن صوفی در زمان بنی امیه گفتند. بحث این بود که آیات قرآن در انسان چنین روحیه ای ایجاد میکند که یکی از این آمادگی ها، آمادگی روحی بود ما در این آیه {خذوا حذرکم} استفاده هایی کردیم که به عرض محترم شما رسید. یک روایتی بخوانیم از طریق اهل تسنن اما روایت جالبی است، جلد ۴ سنن ابی داود، ص۱۱۱ کتاب ملاحم، ملاحم جمع ملحمه است، ملحه یعنی رویکرد ها و حوادثی که بعدا بوجود خواهد آمد ولی حوادث مهمی است که باید مسلمان ها مواظب باشند در چنین حوادثی دین خودشان را حفظ کنند این که

کتاب ملاحم اخبار از وقایع آینده است احمد بن حنبل هم در جلد پنجم (مسند احمد ابن حنبل (که شش جلد دارد) ص۲۷۸ ذکر کرده، قال رسول الله (ص) { یوشک الامم عن تداعی علیکم کما تداعی الآکله (الأکله) الی قصعتها و قال قائل و من قله ... یومئذ} نزدیک است که ملت های دیگر بر شما مسلمان ها حمله کنند {تداعی} اصلش {تتداعا} یک (ت) افتاده، در باب تفاعل و تفعل دو تاء اگر جمع شود یکی از آنها می افتد مانند تنزل الملائکه که تتنزل بوده است، همان طور که کسی که میخواهد غذا بخورد به کاسه غذا حمله می کند به همین ترتیب امم دیگر به شما حمله ور خواهد شد در این جا یا (آکله) است که صفت طائفه آکله است جماعت آکله یا (اکله) است اکله جمع آکل مثل طلبه جمع طالب خلاصه دوگونه می شود خواند، یا رسول الله چنین روزی که خواهد آمد آیا ما مسلمانان کم هستیم؟ از جهتی که کم هستیم مورد حمله آنها قرار می گیریم؟ {قال ، لا، بل انتم یو مئذ کثیر ولکن کم غصائک غصاء السیل} فرمودند نخیر شما در آنروز زیاد هستید و مثل کف روی آب هستید ریشه ندارید برای ریشه داشتن وحدت و اتحاد ودرک فرهنگ اسلامی لازم است. حضرت علی در نهج البلاغه { والله أن هذا القوم سیدالون علیکم لاجتمائهم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم } حضرت قسم می خورد که مردم شام بر شما مردم عراق غالب خواهند شد، مردم شام زیر سلطه معاویه هستند مردم عراق زیر پرچم امیرالمؤمنین هستند برای اینکه آنها در

راه باطل با هم وحدت دارند ولی شما حق هستید ولی با هم وحدت ندارید، عجیب است! پیغمبر می فرمایند شما زیاد هستید ولی مثل کف روی آب هستید کف روی آب وقتی که موج ها حرکت می کند آنها را به این طرف وآن طرف می برد واینها چون که ریشه ندارند هر طرف که موج بیاید حرکت می کند {و لینزعن الله من صدورعدوکم المهابه منکم} پیغمبر می فرماید که از صدور و سینه های دشمنان شما، مهابه از شما ریشه کن می شود، دیگر برای شما جسابی قائل نیستند، از شما نمی ترسند.

وجوب جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد برای وجوب جهاد که محل بحث ما است یک راهی طی شد و عرض کردیم که از آیات قرآن، آیات متعددی به صیغه امر و غیر صیغه امر دلالت داشتند که جهاد واجب است، این بحث انجام شد و راجع به آیات قرآن که دلالت دارد بر وجوب جهاد بحث شد. یک راه دیگری که به نظر بنده برای اثبات وجوب جهاد می رسد و این راه از چند مقدمه تشکیل می شود : مقدمه اول این است که بر حسب آیات و روایات ما بر مسلمان ها لازم است که عزت و عظمت خودشان را وحفظ کنند که هر شخصی بخواهد تن به ذلت بدهد ویا مسائلی را فراهم بکند، یا وسایلی بوجود بیاید و جلوگیری نکند که موجب ذلت او شده، مرتکب کار حرامی شده است. یعنی حفظ عزت، ایجاد عزت و اقتدار برای مسلمان ها لازم است و از دست دادن عزت و انجام دادن کاری که باعث ذلت می شود حرام است

ص: ۶۸

این مقدمه اول است، روایاتی در این زمینه : {قال اباعبدالله (ع): إن الله عزوجل فوّض الی المومنین امورها کلها و لم یفوّض الیها أن یذل نفسه} حضرت اباعبدالله(ع) فرمودند خداوند به هر مومنی اختیار داده که در کارهای خودش گام بردارد اما هرگز خداوند اجازه نداده که مومن کاری بکند که به ذلت مومن منتهی شود. این روایت در کافی جلد ۵، صفحه ۶۳ است. در تاریخ یعقوبی صفحه ۶۷ ،{ قال رسول الله (ص): لا یحل لمومن ان یضل نفسه}،{قال علی بن الحسین(علیهما السلام) : ما أحب أن لی بذُلّ نفسی حمر النعم} (حمرالنعم) یعنی شتران سرخ موکه در میان عرب خیلی اهمیت داشت و آن را (أنفس اشیاء) می شمارند، حمر جمع احمر است. نعم یعنی چهارپا ولی اینجا مراد شتر است. معنی روایت این است که من دوست ندارم تن به ذلت بدهم حتی برای شتران سرخ مو، (در مستدرک الوسایل جلد دوم، ص۳۶۴) فقهای ما مطلبی را به طور کلی قبول دارند که انسان نباید کاری کند که برایش ذلت بوجود بیاید هر مسلمانی باید عزت خودش را حفظ کند . کتاب شرایع دارد که نباید مسلمان کافر را وصی خود قرار دهد برای تسلط به بچه ها و اولاد و غیره. { لا تجوز الوصیۀ من السملم الی الکافر و لو کان رحما} جایز نیست مسلمان کافر را وصی خود قرار دهد هر چند آن کافر از خویشاوندان انسان باشد و صاحب جواهر در جواهر،جلد ۲۸،ص۴۰۳ می گوید {بلا خلاف کما فی الریاض} چرا کافر نمی تواند بر مسلمان مسلط باشد؟ زیرا خداوند فرموده است {المومنون بعضهم اولیاء

ص: ۶۹

بعض} مومن بایستی ولایتِ امر مومن را داشته باشد. اما داشتن ولایتِ امر کسی بر کسی، مستلزم آن است که آن ولی نسبت به آن نفر تسلط داشته باشد. زیر بار تسلط غیر مسلمان رفتن ذلت است ایشان چند آیه ذکر کردند، {قال الله تعالی، لا یتخذ المومنون الکافرین اولیاء من دون المومنین} هرگز مومنین کفار را ولی خودشان قرار ندهند، ولی یک نحو سلطه ای بر مولّی علیه دارد {و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء} کسی که خودش را زیر سلطه کافر قرار دهد از خداوند جداست و خداوند به آن نفر عنایت ندارد این آیه، آیه ۲۸ از سوره آل عمران است. {و قال جل شانه: و لن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلاً} خداوند فرمود کافران هیچ راه تسلطی بر افراد مومن نباید داشته باشد. این آیه ۱۴۱ سوره نساء است، صاحب جواهر می گوید این مطلب اجماعی است. علاوه بر این که آیات دلالت دارند بنابراین صحیح نیست که مسلمان کافر را وصی خودش قرار دهد. جواهر در جلد ۲۸، صفحه ۴۰۳، دوباره این آیه را دارد که {الذین یتخذون الکفرین اولیاء من دون المومنین و یبتغون عندهم العزّة فإنّ العزّه الله جمیعاً} کسانی که کفار را اولیاء خودشان اخذ می کنند،مومن را کنار گذاشته و کافر را انتخاب می کند آیا آنها در جستجوی عزت می باشند!؟ و بدانند که عزت از آن خداست و هرگز نباید مسلمان زیر ذلت کافر برود. برای نمونه می خواهم بگویم برای فقهای ما مسلم است که اگر مومن کاری انجام دهد که زیر سلطه کافر و زیر ذلت او قرار

ص: ۷۰

بگیرد این حرام است. موارد زیاد داریم این یک مورد بود. یکی دیگر در مکاسب محرمه شیخ انصاری دارد که فروختن قرآن به کافر حرام است {حرمة بیع المصحف بکافر} بحثی است در مکاسب محرمه در صفحه ۶۷ {انّ المشهور بیننا و بین من تأخر عنه عدم جواز بیع المحصف من الکافر} {و لعلّه لفحوی مادلّ علی عدم تملّک الکافر للمسلم} شما خودتان مسلمان، یک عبد مسلمان دارید جایز نیست که عبد مسلمان را به کافر بفروشید بخاطر این که فحوای آن دلالت دارد براین، چون فروختن مسلمان به کافر مستلزم تسلط کافر بر مسلمان است تسلط کافر بر مسلمان حرام است و منافی عزت و عظمت مسلمان است،از این جهت جایز نیست، شاید تمسک کرده به {الاسلام یعلو و لا یعلی علیه} اسلام همیشه باید علو پیدا کند و مسلمان ها همیشه باید علو و عزت و عظمت داشته باشند و چیزی بر اسلام برتری و تفوّق نباید پیدا کند. نمونه های فراوانی در این مورد داریم مثلاً در نهج البلاغه {المنیۀ لا و الدّنیۀ، التقلّل و لا التوّسل} حضرت امیر(ع) می فرمایند، مرگ آری ولی ذلت و پستی نه (این شعار علوی است) این در کلمات قصار، شماره ۳۹۰ طبق شماره گذاری فیض الاسلام،{ التقلل و لا التوسّل} به کم ساختن بله ولی توسل به دیگران نه. ما کلمه اول را می گوییم {المنیه و لا الدنیۀ} حتی فقهای ما دارند که مثلاً کسی می خوا هد وضو بگیرد آب در نزدیکی وجود ندارد و در فاصله دور وجود دارد اگر آب خریدنی باشد(۱۰ هزار تومان) و شما تمکّن داشته باشید واجب

ص: ۷۱

است پول بدهید و آب بخرید و تیمم نکنید اما اگر بخواهید بروید و از راه دور آب بیاورید و یک نفر در آنجا کلاه شما را بر می دارد(و کلاه شما مثلاً ۱ تومان ارزش دارد) لازم نیست که بروید و آب بیاورید همان تیمم کافی است چرا؟ چون آن خریدن آب را خودتان پول دارید می دهید و ذلت شما نیست، اما کسی کلاه شما را بردارد این ذلت است ولو در آنجا ده هزار تومان می دادی ذلت نبود اما در اینجا کلاه شما را که هزار تومان نمی ارزد اگر بردارند نباید بروی . موارد زیادی ما در فقه داریم که شارع مقدس حرام کرده بر این که کسی کاری بکند که ذلت برای انسان بوجود بیاید حالا فرد باشد یا جامعه باشد فرق نمی کند کهن جامه پیراستن به از جامه عاریت خواستن {لنقل الصغر من قُلل الجبالِ أحبّ الی من منن الرجالِ} این از اشعار دیوان حضرت امیر المومنین است به آن حضرت منسوب است. در نهج البلاغه در کلمات، شماره ۵۱، در فصل خطب سید رضی می گوید که وقت معاویه زودتر به صحنه صفین رسید و آب فرات را تصرف کرد، (کسی که برود به سوریه بعد برود به حلب از حلب ۶۰،۷۰ فرسخ که می روید می رسید به سرزمینی که جنگ صفین در آنجا واقع شده است وآنجا چند تا گنبد و بارگاه برای اویس قرنی،عمار و سران سپاه آن روز درست کرده اند، آن طرف شریعه فرات عراق است این طرف شریعه فرات سوریه (شام) است) معاویه این طرف بوده حضرت امیر (ع)

ص: ۷۲

در آن طرف در عراق، آنجا قرار بود که جنگ صورت بگیرد که معاویه پیش دستی کرد و شریعه فرات را تصرف کرد و اطرافش هم نگهبان گذاشت،حضرت امیر المومنین رسیدند (خوبی نهج البلاغه این است که آدرس ها را که دارد تاریخ ها را هم دارد واین تاریخ ها خیلی مهم است) دیدند بله آب بسته شده ، در اینجا عمر و عاص به معاویه گفت که بگذار آب را بیایند و ببرند چون علی کسی نیست که تشنه بماند، اصحابش تشنه بمانند دست روی دست بگذارند، معاویه گفت، اول الفتح، اولین ظفر این است که آب را گرفتیم و تشنه نگه شان می داریم، آب هم حق است و هر کسی باید در گرفتن حق اقدام کند، حضرت امیر (ع) در اینجا چند کلمه گفتن و همین چند کلمه باعث حرکت به سوی دشمن و گرفتن آب از سپاهیان معاویه شد {ان القوم قد استطعموکم القتال} یعنی لشکر شام از شما جنگ می خواهند، از شما قتال می خواهند {فأقروا علی المذلة و تأخیر محله أو روّوا السیوف من الدماء ترووا من الماء} شما در سر دو راهی واقع شدید یا باید دست روی دست بگذارید ذلیلانه تشنه بمانید یا شمشیرهای خود را از خون سیراب کنید تا از آب سیراب شوید { فالموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاه فی الموتکم قاهرین} مرگ آن است که انسان زنده باشد ولی مقهور باشد تحت قهر و سلطه ی دیگری باشد، حیات آن است که انسان بمیرد ولی تن به ذلت و پستی ندهد همین کلمات باعث شد که لشکر حرکت کردند و آب از

ص: ۷۳

سپاهیان معاویه گرفتند، بعد از گرفتن آب،عمرو عاص و معاویه با هم صحبت کردند عمرو عاص گفت، نگفتم آنها کسی نیستند که بنشینند و تشنه بمانند حالا آب را گرفتند، ما چه کار کنیم؟ اگر آنها بخواهند مقابله به مثل کنند و به ما آب ندهند ما چه کار کنیم؟ معاویه گفت، علی بزرگ تر از آن است که آب را گرفته و به روی ما ببندد بعد حضرت امیر المومنین گفتند حالا هر کس که می خواهد بیاید و از آب بردارد، موارد فراوانی داریم. خلاصه اسلام حرام کرده تن به ذلت دادن و زیر قهر و سلطه دیگری قرار گرفتن مخصوصاً اگر کافر باشد، این یک مقدمه است. مقدمه دوم این است که بدون جهاد عزت به دست نمی آید، جهاد عزت اسلام است اگر جهاد ترک شود پشتش ذلت است این گفتار پیغمبر و ائمه (ع) است با ترک جهاد ذلت حاصل می شود و عزت در گرو جهاد است منحصراً. اول از پیغمبر (ص) شروع می کنیم. یک نکته عرض کنم آن نکته این است که باید یک درسی در زمینه نهج البلاغه در حوزه باشد چون مطالب فراوان دارد، یکی از چیزهایی که باید بدانید شماره خُطَب در شروح نهج البلاغه متفاوت است یعنی نهج البلاغه مثل قرآن نیست، قرآن از همان سوره ی فاتحه الکتاب شروع می شود تا سوره قل اعوذ برب الناس تمام می شود در این شکی نداریم و همه همین طور است، این که این سوره، سوره ی چندم است و ترتیب سوره ها (علی ما هو علیه) در زمان پیغمبر(ص) درست شده اما نهج البلاغه اینگونه

نیست، نهج البلاغه فیض الاسلام با خوئی با بحرانی و با غیره در شماره خطبه ها، تقدم و تأخر فرق دارد، این که اگر آدرس می دهیم باید بگوییم این آدرس طبق شماره گذاری فیض الاسلام است ولی همین شماره گذاری در بحرانی فرق دارد، در خوئی فرق دارد، در فی ضلال فرق دارد، در ابن ابی الحدید فرق دارد، چرا؟ حالا دیگر فرصت نیست بحث کنیم، خلاصه باید بدانیم وقتی آدرس می دهیم به کدام شروح آدرس می دهیم، شروح در شماره گذاری فرق دارند تقّدم و تأخّر هم وجود دارد. عرض کنم خدمت محترمتان الان ما می خواهیم دلیل عرض کنیم که اهل بیت (ع) جهاد را تنها وسیله ی عزّت مسلمان ها معرفی می کنند. برای نمونه در بحار جلد ۶۸،صفحه ۳۷۷ تا ۳۷۸ (این نکته قابل توجه است که بحار چند تا چاپ شده است تا جلد ۴۰ و ۵۰ این چاپ ها فرق ندارد از ۵۰ که رد می شود جلدها فرق می کند چاپ اسلامی ایران با چاپ بیروت فرق دارد تقریباً ۲،۳ جلد جلو و عقب دارد این است که اگر کسی به شما آدرس داد باید بپرسید چاپ بیروت را می گویید یا چاپ ایران را می گویید این که من عرض کردم چاپ ایران است.) قال رسول الله(ص) {بنی الاسلام علی عشرهٔ أسهم} اسلام بر ۱۰ رکن پایه گذاری شده، یکی یکی عرض می کنیم (همه اش را نمی خواهیم بخوانیم) {و الجهاد و هو العزّ} هر کدام را که می گوید فلسفه اش را هم می گوید. جهاد فلسه اش این است، عزت اسلام بستگی به

جهاد دارد، کتاب وسائل(وسائل ۲۰ جلدی) جلد ۱۱، از بحث ما که جهاد است آغاز می شود باب اول از ابواب جهاد عدو، جز دوم، صفحه ۵ {عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النفولی عن السکونی} این سند معتبر است {عن أبی عبدالله (ع) قال، قال رسول الله (ص)، للجنّهٔ بابٌ یقال لی بابٌ المجاهدین} یکی از درهای بهشت باب مجاهدین است {یمزون الیه} مجاهدین حرکت می کنند به طرف آن در {و اذا هو مفتوحٌ} در هم به روی آنها باز است {و هم متقلّدون بسیوفهم} شمشیرهای خود را به کمر بسته اند . یک نکته در این جا خیلی مهم است این است که در باب معاد ما دو بحث داریم، یک بحث تجسم اعمال است و مربوط به اینکه عمل انسان در روز قیامت به چه شکلی مجسم می شود عمل خوب به شکل خوب و عمل بد به شکل بد، این یک بحث است آیا این چنین هست یا نیست؟ قولهایی است و ما معتقدیم که این طور است. آیت الله طباطبایی(اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان این طور اختیار کرده و آیت الله مطهری هم همین طور. سه نظر درباره معاد است درباره نعمت ها و درباره عذاب ها، یکی تجسم اعمال یعنی خود اعمال مجسم می شود عمل خوب به صورت بهشت رو عمل بد به صورت جهنم وعذاب، این یک قول است یعنی عمل خوب دو چهره دارد یکی چهره دنیایی مثل نماز و روزه که چهره دیگر آنها بهشت و پاداش است، عمل بد چهره دنیوی دروغ و غیبت و ... و چهره دیگرش جهنم

و عـذاب است. قول دیگر این است که عمل مجسم نیست، عمل مثل بـذر است این بذر کشـته می شود در دنیا {الدنیا المزرعهٔ الاـخرهٔ}این رشـد می کنـد حاصـل عمـل خوب به صورت نعمتهاست وحاصل عمل بـد به صورت عـذاب و نقمت هاست. هر کـدام دلاـیلی دارد. قول سوم این است که یـک چیز اعتباری و جعلی است چنان که شـما می گوییـد از چراغ قرمز عبور کنید بایـد اینقـدر جریمه بدهیـد، جعلی است، قـانون گـذارها برای هر چیزی یـک مجـازاتی جعل کردنـد یک امر اعتباری و جعلی است. (این ۳ قول باید در بحث معاد بحث شود) . یک بحث دیگر این است که در روز قیامت حشر اشخاص ،کیفیت اشخاص با عمل آنها ارتباط و تناسب دارد {متقلدون بسیوفهم} جهادگران طوری محشور می شوند که همه بفهمند این جهادگر است، با چه چیزی می فهمند؟ شمشـیر در کمر بسـته {من لقی مسـلمین بوجهین و لسانین جاء یوم القیامه و له لسانان من النار} کسی که در دنیـا دورو باشـد بـا دو چهره بـا مردم روبه رو می شود در روز قیامت با دو زبان آویزان شـده از آتش، تا مردم می بینند متوجه می شونـد. این یعنی کیفیت حشر اشـخاص که بـا عمـل دنیـایی آنها تناسب دارد. {من قرأ القرآن و لم یعمل به یحشَر أعمی} کسـی که قرآن خوانـده وبه آن عمل نکرده نابینا محشور می شود. کسـی که سوال کنـد از مردم با اینکه قـدرت برای گذرانـدن امور زنـدگی را دارد(یعنی گـدایی کنـد) گوشت صورتش ریخته شـده و فقط اسـتخوان است، چون در دنیا آبروی خودش را ریخته. روایات فراوانی به این

ترتیب داریم مثلًا کسی که حق خدا را در دنیا ندهد {یحشر مغلولاً} با دسته بسته محشور می شود، چون در دنیا دست دراز نکرد تا حق مردم و حق خدا را بدهد. خلاصه روایات فراوانی برای بیان رابطه ی بین کیفیت حشر و اعمال انسان وجود دارد.

وجوب جهاد در آیات و روایات کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد قبل از بحث مطلبی در خبرنامه وجود داشت لازم بود امروز چند دقیقه ای در این موضوع به عنوان یک نظری و حرکتی و حرفی در حوزه علمیه قم باشد وآن اینکه در خبرنامه ای که همراه من است، نوشته شده که در آلمان مسابقه ای گذاشته اند بین افراد که هر کسی که بهتر بتواند نقش پیغمبر اسلام را بطور تمسخر آمیز و مسخره ایفا کند تا فیلمی از آن بسازند ودر غرب این فیلم به عنوان توهین و اهانت وتمسخر از پیمغبر معظم اسلام به نمایش گذاشته شود، این در خبرنامه است، خوب این مطلب برای ما بسیار بسیار سنگین وگران است و از آن موقع که این مطلب را خواندم بسیار ناراحت شدم مواظب بودم که دولت اسلامی ایران درباره این جریان نسبت به آلمان اعتراضی داشته باشد در خبرنامه است که ترکیه و مسلمانان انگلستان اعتراض کردند و تهدید کردند که چنین چیزی نبایدباشد اما خوب قاعده اش این است که قبل از هر چیز دولت ایران، مردم ایران، حوزه علمیه قم، عکس العمل و حرفی داشته باشد واین خیلی برای ما گران و سنگین است حلاـ یا بایستی این خبرنامه که برای جامه مدرسین است اگر تکذیب کرد، که خوب، ولی اگر تکذیب نکرد خبر این است: دشمنی وکینه

ص: ۷۸

توزی غربی ها نسبت به اسلام ابعاد تازه ای یافته است قرار است در آلمان مسابقه ی بی شرمانه تقلید از پیامبر اسلام برای اینکه مشخص شود چه کسی به آن حضرت شبیه تراست برگزار شود، بنا است نمایشگاه بین المللی فرانک فورد مسابقه ی تقلید تمسخرآمیز از رفتار پیغمبر گرامی اسلام در مهرماه برگزار شود برخی از روزنامه های ترکیه و انگلستان و مسلمانان انگلستان به آن اعتراض کردند حالا خوب ما با خواندن و شنیدن و دانستن این مطلب آیا هیچ تکلیفی نداریم. باید توجه داشته باشیم که خود غرب به طور کلی هر چه علم و دانش و تحقیق دارد از اسلام گرفته است، قبل از طلوع اسلام، درغرب هیچ دانشگاهی، دانشمندی، کتابخانه ای، اصلا وجود نداشته است، این تاریخ خودشان است، غرق در ظلمت و جهل و نادانی بودند، در نتیجه تماس با اسلام در جنگ صلیبی و امثال آن، علم و تحقیقات را از اینجا بردند و همه را مدیون دانشمندان اسلام از قبیل ابن سینا، فارابی، محمد بن زکریای رازی، می باشدیچلستان،مهرماه بر تقلید تمسخر که قرن ها کتاب های اینها در دانشگاه های غرب تدریس می شد، خلاصه آنها هر چه دارند از اسلام دارند، این نمک خواران و نمکدان شکنان اخیرا بعد از این که در ایران حرکتی انجام شد (الحمد الله) و چهره اسلام ناب نشان داده شد از این جهت کینه خودشان را اعمال و اظهار می کنند، چند قرن کشور های اسلامی در تحت سیطره ی سلطه گران غرب، آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان قرار گرفت، تاریخ بسیار سیاهی از استعمار و استکبار دارد حلا

ص: ۷۹

چون می بینـد از اسـلام سـیلی خورده است ، کینه های خودشان را به این شـکل اظهار می کننـد ولی بلاخره ما وظیفه داریم و دولت اسـلامی باید در برابر چنین عملی و چنین چیزی عکس العملی نشان دهد و ساکت ننشـیند، باید همان موقع که هول اند کـاری را انجام داد و حرکتی انجام داد، ماننـد جریان سـلمان رشـدی که امام(رضوان الله علیه) حرکتی انجام داد، تمام سُـفرای آنها را از ایران بیرون کردنـد، بعـد که برگشـتند و پشـیمان شدنـد امام فرمودنـد، آن کسـی که اول رفته باید آخر بیاید، امام با چنین مقـاوتی برخورد کردنـد، این غرب است! و روزی آرام نمی نشـیند مگر اینکه این جهـادی که بحث می کنیم در برابر او صورت بگیرد. به هر طریق، ما بایـد در حوزه علمیه قم و دولت اسـلام بایـد حرکتی داشـته باشـد، اعتراضـی داشـته باشد تاآنها جرأت نکننـد این چنین پیغمـبر اسـلام را مـورد اهـانت قرار دهنـد، مـا تعجب داریم از آن وهـابّی هـا که به الهـام از آمریکـا و انگلسـتان مسلمانان را در افغانستان و عراق و پاکستان می کشند، چه طور شده اینجا به اسم اسلام حرکتی انجام نمی دهند چرا قرضاوی که چنـد روز قبل در برابر اسـلام و تشیع آنچنان موضع گیری می کنـد حالا که به پیغمبر اسـلام اهانت شـده حرکتی نمی کنـد، خلاصه امروز روز بیـداری و توجه است و همین را می خواهیم عرض کنیم که ما در مقابل این جریان نباید ساکت باشیم دولت ایران هم باید حتما اعتراض خود را با قدرت حتی در حد قطع ارتباط اعمال کند، این مطلبی بود که قبل

از بحث لازم بود عرض کنم. اما بحث ما چنان که به عرض رسید در این مورد بود که از روایات و از فرهنگ اسلام استفاده کردیم که اسلام اجازه نمی دهد مسلمانان تحت سیطره و ذلت قرار بگیرند و از هیچ راهی ذلت در صحنه زندگی مسلمان ها راه پیدا نکند این عنایت اسلام است، نمونه های در این مورد به عرض رسید، این صغرای مطلب بود تا برسیم به کبرای آن، این نظریه ی اسلام است. بعضی روایات در این مورد، جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی، باب ۲۸ از ابواب جهاد عدو، صفحه ۶۴ ، دراین باب سه خبر ذکر می کند،آن سه این است که درجهاد اگر کسی زخم برداشت تن به اسرات نباید بدهد، این مطلب خیلی دقیق است،فرار از جنگ (که بعدا بحث می کنیم) حرام است واز گناهان کبیره است، اما این باب، {باب مَن اُسر بعد جراحه مثقله} اگر جراحتی پیدا کرده که جراحت سنگین است و دیگر نمی تواند جنگ کند خوب در نتیجه اسیر می شود ولی اگر جراحت سنگین نیست و به گونه ای است که می تواند جنگ کند باید بجنگد تا کشته شود، تن به اسرات دادن خودش یک نوع ذلت است واسلام این را نمی پذیرد و حرام می داند، در این باب سه خبر نقل کرده است، خبر اول {عن ابی عبدالله (ع) قال، لمّا بعث رسول الله (ص) ببرائهٍ مع علی} پیغمبر(ص) سوره برائه را به حضرت امیرالمونین داد تا در مکه در ایام حج بخواند واین خودش یکی از داستان ها و جریان های بسیار مهمی است،وآن بحث فضیلت

حضـرت امیرالمومنین، که این سوره اول به ابوبکر داده شد و بعد جبرئیل نازل شد و گفت که این سوره را یا تو یا کسی که از تو است باید بخواند و فرستادند در بین راه وسوره برائه را از ابوبکر گرفتند،در جای خود بحث بسیار مهمی است، آنچه این جا بحث مـاست اینکه که پیغمبر فرمود،{ من استاسـر من غیر جراحه مثقله فلیس منّا } هر کسـی که اسـیر شود اما جراحه مثقله بر نداشـته، از ما نیست و این ذلتی است برای ما. خبر دوم از امیرالمومنین(ع) قال ، {من استاسر من غیر جراحه مثقله فلا یفدی من بیت المال} بعـدا اگر قرار شـد از بیت المال پول بـدهیم و اسـیرها را آزاد کنیم به این نبایـد بدهیم چون که این نباید اسـیر می شـد، این بایـد آنقـدر جنگ می کرد که کشـته می شـد یا آنقـدر زخم بر می داشت که دیگر طاقت جنگ کردن نداشت، اما چون بـدون این امور تن به اسارت داده است این یک نوع ذلتی است برای ما مسـلمان ها، که از ما اسـیر بگیرند به این ترتیب، اگر هیـچ زخمی نـدارد که خوب معلوم است نبایـد اسـیر شود حتی اگر زخم او مثقله هم نیست باز نبایـد تن به اسارت بدهـد. {قال بعث رسول الله بالرایه (پرچم اش) و بعث معها ناساً فقال نبی (ص) من استأسـر بغیر جراحـهٔ مثقلهٔ فلیس منّی} هر کس تن به اسارت بدهـد بـدون جراحت مثقلهٔ {فلیس منی} این خیلی عجیب است دلالت دارد بر این که مسـلمان در برابر کفار چقدر باید عزت خودش را حفظ کند و هرگز حاضر

نشود که خدشه ای به عزت مسلمان ها به هیچ ترتیبی وارد شود. ما روایاتی که آن روز و امروز عرض کردیم درباره این است که مسلمانان بایستی عزت و اقتدار خودشان را بدست بیاورند و همیشه حفظ کنند، در بحث عزت و ذلت که ما داریم بحث می کنیم آنچه مربوط به بحث ما می باشد این بود اما بنده نکته ای را می خواهم عرض کنم تا برسیم به مطلب بعد وآن نکته این است، درست است که ما در جهاد بحث می کنیم اما گاهی در روایات داریم که عزت تقوا و آن مربوط به افراد است، ما در جنبه اجتماعی اسلام بحث می کنیم که جهاد به آن جنبه مربوط است اما راجع به فرد، دو سه تا خبر داریم که برای نمونه ذکر می کنیم، عن ابی عبدالله (ع) {من أخرجه الله من ذلّ المعاصی إلی عزّ تقوی أغناه الله بلا ـ مال أعزه بلا عشیرة آنسه بلا بشر} این راجع به فرد است، از جانب فردی، کسی که تقوا داشته باشد بله عزت دارد کسی که خداوند به او توفیق داده، خداوند او را از ذلّ معاصی به عزّتقوی وارد کرده، خداوند او را در جامعه خیلی عزیز می کند بدون مال او غنی است چون تقوی دارد بدون احتیاج به قوم و عشیره عزیز است و احتیاج به انسان ندارد و خداوند با او انس دارد. {و من خاف الله أخاف اللهُ منه کلَّ شی ء و من لم یخف اللهَ أخافه اللهُ من کل شیء} کسی که از خدا بترسد خداوند همه چیز را از او می ترساند

وکسی که از خدا نترسد خداوند او را از همه چیز می ترساند، این خیلی عجیب است. این خبر در جلد ۶۹ بحار، صفحه ۴۰۶ می باشد. خبری دیگردر جلد ۷ بحار، صفحه ۱۷۹، { قال صادق (ع) قال من أراد عزّاً بلا عشیرة و هیبةً من غیر سلطان و غنی من غیر مال فلیتحول من ذل معصیة الله إلی عزّ طاعته} در این جنبه های فردی را می گوید کسی که واقعاً تقوی داشته باشد در جامعه عزیز است اما بحث ما در عزت و ذلت در اجتماع است. ما این مطلب را عرض کردیم که با استفاده از فرهنگ اهل بیت (ع) به این که اسلام تأکید و عنایت دارد که مسلمانان عزت خودشان را حفظ کنند و سعی کنند که هرگز عزت آنها خدشه دار نشود این یک مطلب بود که عرض کردیم. مطلب دوم این است که وسیله عزت، جهاد است بدون جهاد عزت بدین معنا برای مسلمان بوجود نمی آید در همین وسائل ۲۰ جلدی جلد ،۱۱ باب اول از ابواب جهاد عدو که در صفحه ۵ است، خبر اول از همین باب {کلینی عن عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن علی بن حکم عن عمر بن أبان} سند صحیح است، کلینی از طبقه نهم می باشد و دراین عدّة که یکی از آنها علی بن ابراهیم است، همین شخص کافی است تا عدّه مورد وثوق باشد، احمد بن محمد عیسی که معلوم است از اجلّای طبقه هفتم است، علی بن حکم از اجلّای طبقه ششم است، عمر بن أبان از اجلّای طبقه ی پنجم، { عن ابی عبدالله (ع)

قال، قال رسول الله (ص) الخير كلّه فی السیف و تحت ضلّ السیف و لا یقیم الناس الّا السیف و السیوف مقالیه الجنهٔ و النّار} (رواه المشایخ الثلاثه) یعنی شمشیرها کلید بهشت و جهنم اند، بهشت را به روی مجاهدین اسلام باز می کند و جهنم را هم به روی کفار و منافقین و مشرکین باز می کند. و اما خبر دوم که مورد بحث ماست {قال رسول الله (ص) فی الجنه باب و یقال له باب المجاهدین} بهشت یک دری دارد که به آن درِ مجاهدین گفته می شود، این که در دارد به خاطر اینکه در مدخل ورود است و انسان باید یک راه را پیش بگیرد تا بیاید و به یک در برسد، درِ بهشت به روی کسی باز است، معنایش این است که یک راهی را درپیش گرفته که این راه منتهی می شود به درِ بهشت، همان طور که جهنم درهایی دارد. این درها را تفسیرش در کفایهٔ الموحدّین که از کتاب های اعتقادی بسیار خوب ماست، آمده است، این را شاگرد شیخ انصاری نوشته سه جلد است، جلد دوم درباره معاد، جهنم، درهای جهنم، طبقات جهنم، بهشت، طبقات بهشت و درهای بهشت که ۸ تا در بهشت و ۷ تا درجهنم داریم، بهشت یکی بیشتر چون رحمت پروردگار بیشتر از غضبش است. کلماتی بر درب های بهشت و جهنم نوشته شده که در آن کتاب هست بحث های بسیار خوبی درآن هست، بهشتیان هم لذات جسمی دارند هم لذات روحی چون لذات دو قسم اند، لذات جسمی مثل خوردن، آمیزش، آشامیدن اما بعضی لذتها روحی هستند که انسان روحاً

تقرب به خدا را درک می کند، علم را انسان درک می کند، آنجا که بدن واسطه نیست درک لذت همه اش مال روح است وآنجا که بدن در درک لذت واسطه است لذت جسمی است، آنجا که بدون بدن آن لذت قابل دریافت است به آنها لذات روحی می گوییم. جهنمیان نیز دو جورآلام دارند، آلام جسمی و آلام روحی، آلام جسمی آن آلامی است که بدن دخالت دارد دردرک آن آلام. مدرک در هر دو روح انسان است اما اگر بدن به عنوان آلات و ابزار دخالت داشته باشد دردرک آن آلام، می گوییم آلام جسمی بله بدنشان می سوزد و این طور چیزها، اگر این طور نیست آلام روحی می گوییم مثل شخصی که در جهنم است حسرت می خورد از این که مبتلا به عذاب شده از تقرب خداوند بازمانده این حسرت یک امر عقلی است ولو اگر بدن هم نبود این یک امر روحی است بنابراین هم لذات قسمت می شود به جسمی و روحی و هم آلام. درباره بهشت هم در قرآن کریم گاهی سبیل است گاهی سُبُل هست {و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سُبُلنا} معلوم می شود راه های متعددی است مثلاً {سبل السلام} راه های سلام، چرا راه های متعدد؟ چون اعمال متعددند. مجاهدین در زندگی راه جهاد را در پیش گرفته اند آمده اند رسیده اند به دری که آن در، باب المجاهدین است مثلاً ما داریم که { للجنهٔ بابٌ یقال له باب المعروف لا یدخل منه الاّ أهل المعروف} کسانی که در زندگی دنیا خیرند، خدمت گذار مردمند مثل خیرین مدرسه ساز و امثال

اینهـا، بـه اینهـا می گوینـد معروف، یـک بـابی در بهشت هست که مـال اهـل معروف است آنهـا هم از آن در وارد می شـوند خلاصه درها متعـدد چون راه ها در زنـدگی متعـدد است و این راه ها منتهی می شود به آن درها، خلاصه باب مجاهـدین مال کسانی است که در زنـدگی راه جهاد را در پیش گرفته انـد در اینجا این را ساده گفته ولی بعداً در نهج البلاغه می خوانیم که { إنّ الجهاد باب من الابواب فتـح الله لخاصهٔ اولیائه} درِ جهاد دری است که هر کسـی شایسـتگی ورود از آن در را ندارد آن در مـال خاصه ی اولیای پروردگار است. حالا این خبر { قال رسول الله (ص) للجنـهٔ باب یقال له باب المجاهـدین یمزون الیه} حرکت می کننـد به طرف آن در {فاذا هو مفتوح} در به روی آنها باز است { و هم مقتلدون بسـیوفهم} شمشـیرهای خودشان را به کمر بسته اند. در جلسه چهارشنبه گفتیم که کیفیت حشر اشخاص با اعمالشان ارتباط دارد و روایات فراوانی در این زمینه داریم، نمونه های فراوانی گفتیم، از جمله { من لقی المسلمین بوجهین و لسانین جاء یوم القیامه و له لسانان من النار} هر کس بـا مردم بـا دو زبـان برخورد کنـد روز قیامت که محشور می شود دو زبان از آتش در جهنم از او آویزان است، طوری کیفیت حشر در قیامت ترتیب داده شده که اشخاص که محشور می شوند اعمالشان معلوم است، مثلاً { العلماء علی راسهم تاجٌ و ...} خلاصه مجاهدین با آن آلات و ابزار جهاد که به همراه دارند مشخص می شوند

ص: ۸۷

و محشور می شونـد { والجمع فی الموقف و الملائکهٔ ترحب بهم} تمام مردمی که در موقع محشـر هسـتند علاوه بر ملائکه به مجاهـدین که عبور می کننـد آفرین آفرین می گوینـد مرحبـا مرحبـا می گوینـد. خوب { قال فمن ترک الجهاد البسه الله ذُلا و فقرا فی معیشـته و محقـاً فی دینه} پیامبر(ص) می فرماینـد کسـی که جهاد را ترک کنـد در همین دنیا ذلت گریبان گیرش می شود. ما باید بعداً در ذلت بحث کنیم، روایاتی درباره ذلت داریم اما استضـعاف خودش نوعی ذلت است، ذلت اقتصادی، ذلت سیاسـی، ذلت فرهنگی، یعنی وقتی که یک دشمن کسی را تحت سیطره خودش قرار بدهد، سیاستش را تحت سیطره قرار دهد این ذلت سیاسـی است این که سـرنوشت سیاسـی شـما را دیگران معین کننـد، فرهنـگ شـما را در اختیـار بگیرد این یک ذلت فرهنگی است که سـلطه گران سـرنوشت فرهنگی شـما را رقم بزننـد یا ذلت اقتصادی بجای این که خودتان در اقتصاد خودتان گام بردارید سـلطه گران اقتصاد شـما را رقم بزنند (درباره انواع و اقسام ذلت ها بعداً باید بحث کنیم) خلاصه { البسه الله ذلا و فقرا فی معیشـه} فقر چرا؟ فقر خیلی ارتبـاط دارد بـا ذلـت بخـاطر اینکـه ملـتی و جـامعه ای که تحت سـیطره اسـتکبار، دشـمن، منافقین، کفار، مشـرکین یا هر عنوان دیگری قرار بگیرنـد خوب آنها نمی گذارنـد که آن ملت رشـد کند، جلوی رشد آنها را گرفته اند پس فقیر می مانند. چرا مثلاً ملت اسـلام عقب مانده بود؟ بخاطر اینکه دشمنانِ اسلام جلوی رشد مردم را گرفته بوند و اینقدر مردم فقیر بودند، فقر فرهنگی و مالی

عجیبی بود. خلاصه وقتی دشـمنان بر شـما مسـلط می شود راه اقتصادی را بر شما می بندد شما فقط مصرف کننده خواهید بود دیگر خودتـان ابتکـاری، خلاـقیتی در اقتصـاد نداریـد و از آن منـابع و ثروتی که خداونـد در اختیـار شـما قرار داده نمی توانید خودتان اسـتفاده کنید. (سه دفعه ناصـرالدین شاه سـفر کرده به اروپا برای عیاشی و خوش گذرانی که ببینید و برگردد آن قدر خود باخته درآن جلسات مشـروب و رقص شـرکت کرده وبعد برگشته است، و بعد سه دفعه مظفرالدین شاه، که خودش درآن سفرنامهِ مظفرالدین شاه نوشـته است که اگر روسـیه به ما چلوار نفروشد برای مردگانمان کفن نداریم، آنقدر ایران عقب مانده بوده است. خلاصه تحت سیطره واقع شدن هم ذلت بوجود می آورد هم فقر، دینش هم محو می شود { البسه الله ذلا و فقراً فی معیشته و محقا فی دینه} بعد { إن الله أعزّ امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها} پیغمبر فرمودند: خداوند عزت من را در گرو (سنابـک خیـل) قرار داد، سـنابک جمع سُـنبک است، سُـنبک آن سُمِ اسب را می گوینـد، آن موقع وسـیله جهاد اسب ها و نیزه بودند، در اینجا این دو تا را می گوید خداوند عزت امت من را درسم اسبهای مجاهدین و (مراکز رماح) قرار داده است. بله به انـدازه ای جهـاد مهـم است که در سـوره والعادیـات خداونـد قسم می خـورد به سم اسب هـا، به آن جرقه ای که از سم اسـب مجاهدن می جهد در آن حرکت خداوند قسم می خورد، این واقعاً خیلی عجیب است {و العادیات ضبحاً فالموریات قدحاً} به اندازه ای مجاهدین در درگاه خداوند ارزش دارند که

ص: ۸۹

جرقه ای که از برخورد سم اسبها که به آن سنگ برخورد می کند قسم می خورد {إن الله أعزّ امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها} ما می خواستیم درباره عزت از پیغمبر (ص) و حضرت امیر (ع) و حضرت فاطمه (س) چیزی عرض کرده باشیم. در کشور ما نهج البلاغه واقعاً غریب است من پریشب در روزنامه خواندم که در اروپا نهج البلاغه تدریس می شود خیلی لازم است که در حوزه هم تدریس شود حالا۔ اگر اتفاق آراء حاصل شد ما روز چهارشنبه بحث خود را در نهج البلاغه قرار می دهیم چون مطالب زیادی مخصوصاً در مورد جهاد درنهج البلاغه وجود دارد.

ارتباط جهاد با ایات و روایات و تاریخ کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد فقه ما بر چند قسمت تقسیم می شود ؛ یک قسمت از فقه ما فقه عبادی است،آنچه مربوط به عبادات است که رابطه انسان و پروردگار متعال را تحکیم می کند مثل نماز و روزه و طهارهٔ و مانند اینها، این قسم از فقه ما فقه عبادی نامیده می شود و آنچه احتیاج به قصد قربت دارد و باید با قصد قربت انجام شود. قسم دومِ فقه ما، فقه مدنی است فقه مدنی آن قسمت از ابواب فقه که به ارتباطات مردم با هم به عنوان معاملات به عنوان معاشرت ارتباط پیدا می کند فقه مدنی نامیده می شود. قسم سوم ، فقه خانوادگی ازدواج و طلاق و ارث و وصیت و مانند اینها، این قسم سوم از فقه ماست. قسم چهارم ، فقه اقتصادی آنچه مربوط به اموال است، توزیع مال، تولید مال، مانند اطعمهٔ و اشربهٔ و صید و ذباحه و احیای موات و حتی قسمتی از خمس و زکات

و مانند اینها، که فقه اقتصادئی مالی می باشد. قسم پنجم ، فقه قضایی آنچه مربوط به فصل خصومت است حکم تنازع و تشاجر را بیان می کند. قسم ششم ، فقه سیاسی است،آنچه مربوط به اداره ملت و مملکت است فقه سیاسی نامیده می شود که تحت نظر یک مدیر معینی ادراه می شود، جهاد و ارتباطات بین ملت ها و دولت ها و امثال اینها، امر به معروف و نهی از منکر و حدود و دیات و امور حسبهٔ، همه این موارد تحت عنوان فقه سیاسی است. در میان ابواب فقهی ما هیچ کتابی مانند کتاب جهاد با تاریخ و آیات قرآن، بیشتر مربوط نیست(علاوه بر ارتباط با احادیث و اخبار و اهل بیت) چون که جهاد از کار پیغمبر(ص) ،ائمه اطهار(ع) از فعل آنها از حوادث زمان آنها گرفته شده است، از این جهت هیچ بابی از ابواب فقهی مانند جهاد با تاریخ مربوط نیست، پیغمبر معظّم اسلام(ص) در ۱۰سال، ۶۴ جنگ داشتند که کار بسیار مهمی است، چون که جنگ مقدماتی لازم دارد، جنگ تلفات و حوادثی در بردارد، جنگ تبعات و آثاری بوجود می آورد، خوب همه اینها با تاریخ ارتباط پیدا می کند، در رأس این جریان هم پیغمبر معصوم بوده است. یا زمان حضرت امیر(ع) ۵ سال به جنگ پرداختند، جنگی که ناکثین و قاسطین و مارقین ایجاد کردند و این است که نهج البلاغه، بیشتر مربوط به همین سه موضوع است، از طرفی هم در قرآن مجید آیات فراوان درباره جهاد وجود دارد، چون در سال دوم هجری قمری جنگ بدر است که آیات فراوانی در قرآن

دارد، سال سوم غزوهٔ احد است که آیات فراوان در قرآن کریم دارد، سال پنجم غزوهٔ خندق است، سال هفتم غزوهٔ خیبر است، سال هشتم جنگ موته است و فتح مکه است، جنگ ذات السلاسل است، جنگ حنین است، سال دهم غزوه تبوک و حجهٔ الوداع و مباهله، اینها تاریخ پیامبر خداست. غزوه به آنجا می گوییم که خود پیامبر در آنجا حضور داشته باشند جنگی که خود پیامبر در آن حضور نداشته اند به آن می گویند سریهٔ جمع آن می شود سرایا، در تمام این غزوات و این جنگها آیات فراوانی در قرآن وجود دارد این است که از این جهت بحث ما بیش از بقیه ابواب فقهی با آیات قرآن و تاریخ ارتباط پیدا می کند در حکومت حضرت علی(ع) که ۵ سال طول کشید {فلما نهضت بالامر نکست طائفهٔ مرقت اخری و قسط آخرون} این را در خطبه شقشیقه فرموده اند من که زمام امور را به دست گرفتم یک طائفه ای پیمان شکستن و جنگ جمل و طلحه و زبیر و اینها، (مرقت اخری) خوارج نهروانند (قسط آخرون) جنگ صفین و معاویه هستند در این سه تا جنگ در حقیقت سه تا تفکر مقابل هم، اولی که جنگ جمل بود یک تفکر عدالت و اندیشه عدالت در برابر یک اندیشه تبعیض خواهی و اشرافی گرایی این دو تا تفکر است در برابر هم، دومی که جنگ خوارج است یک تفکر عقلانی است در برابر جهل و خمودگی از خوارج نهروان، سوم حکومت امیرالمومنین حکومت حق در برابر حکومت معاویه است که حاضر نیست تن به حکومت حق بدهد در مقابل

حکومت حق بغات است و قیام هست خلاصه بحث ما یک بحث خاصی است از این جهت است که ما احتیاج فراوان داریم به توجه به تاریخ، خوب تاریخ هم خیلی مسئله مهمی است از طرفی تاریخ در خیلی جاها پایه هست و اساس هست و مخصوصاً اگر مربوط به معصومین(ع) باشد از طرفی هم در تاریخ خیلی غرض ورزی ها شده است برای نمونه تاریخ و سیره پیغمبر اسلام که جهفر مرتضی در لبنان در ۳۵ جلد نوشته است دراین تاریخ تمام غرض ورزی هایی که اهل تسنن داشته اند برای بزرگ کردن خلفای خودشان برای کمرنگ جلوه دادن کارهای اهل بیت، حضرت امیر(ع) بیان شده است ، (حتماً مطالعه کنید ببینید چقدر آنها در تاریخ علیه ما کار کردند علیه شیعه) این کتاب، سیره بسیار خوبی است اینها در سه جبهه علیه ما کار کردند یکی در تاریخ دوم درتفسیرآیات قرآن سوم درحدیث وجعل احادیث فراوان برای کمرنگ کردن نقش اهل بیت (ع) و تشیع . خلاصه این بحث ماست، حالا ما در تتمه بحث خودمان که بحث ما این بود که جهاد عزت است و ترک جهاد موجب ذلت با توجه به گفته های ائمه(ع)، و ازاین راه وجوب جهاد را می خواستیم ثابت کنیم چون بر مسلمان ها لازم است که عزت و اقتدار خود را تحصیل کنند بعد از تحصیل، حفظ و نگهداری کنند و راهی به جز جهاد برای این موضوع وجود ندارد و اگر جهاد ترک شود انحطاط است و سقوط است و ذلت. خوب در اینجا خطبه ۲۷ نهج البلاغه یک نمونه ای است از این موضوع

ص: ۹۳

که چند مطلب دارد(کتاب ۳۵ جلدی جعفر مرتضی عاملی که در لبنان در قید حیات است بنام الصحیح من سیرة النبی الاعظم، من عرض کردم که روزی آیت الله العظمی بروجردی تاسف می خوردند که شیعه درباره سیره پیغمبر کتابی ننوشته،آنها زیاد دارند سیره ابن هشام، سیره حلبی و امثال آن ولی همان غرض ورزی ها درنوشتن سیره بکار برده شده ما این کتاب الصحیح من سیرة النبی الاعظم که در ۳۵ جلد نوشته شده است را باید مطالعه کنیم الآن در بعد از انقلاب کتاب زیاد نوشته شده، اهل قلم زیاد شده اند، زحمت می کشند و ما طلبه ها باید خیلی اهل مطالعه باشیم و هیچ وقت شما نباید وقتتان را تابع تعطیلی حوزه قرار دهید، ما اگر بخواهیم موفق باشیم شب و روز باید در حال مطالعه باشیم چون کتاب زیاد، دنیا به هم مربوط، راه مناظره باز، راه ادامه فرهنگ اهل بیت(ع) باز، به همین دلیل باید خیلی کار کنیم الآن ده برابر طلبه های پنجاه صد سال پیش کار لازم است، در آن زمان کتاب نبود، وسیله نبود، امکانات نبود، شبهات و تردید افکنی ها نبود،اعمال غرض ها نبود واز طرفی تشنگی دنیا برای فهمیدن فرهنگ و حقیقت نبود ولی حالا ـ در زمان ما اینها بوجود آمده و کار ما را خیلی زیاد کرده است.) خوب حالا خطبه ۲۷ نهج البلاغه حضرت امیر می فرمودند که جهاد چقدر باعث ترقی و عظمت و ترک جهاد چقدر موجب ذلت و سقوط می شود که بحث ما است { اما بعدُ فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه} جهاد

دری است از درهای بهشت منظور از در بودن یعنی راهی است که انسان باید طی کند تا به آن در برسد و از آن در عبور کند مجاهدین راهی طی کرده اند، جهاد که راه آسانی نیست آمادگی جهاد، جهادی که اسلام می خواهد این یک خودسازی می خواهد شایستگی می خواهد، این در به روی هر کسی باز نیست این در را خدا به روی خاصهٔ اولیای خود گشوده است {و هو لباس التقوی} این لباس تقوی است، هر اندامی شایسته پوشیدن این لباس نیست { و درع الله الحصینهٔ و جُنته الوثیقهٔ} زره محکم پروردگار است خداوند جهاد را زرهی قرار داده برای حفظ اسلام و مسلمین، همان طورکه زره، مجاهد را حفظ می کند و سپر محکم است و همان طور که سپر در جهاد آن شخص را حفظ می کند به طور کلی جهاد حافظ و سپر محکمی برای نگهداری اسلام است. {فمن ترکه رغبةً عنه البسه الله ثوبَ الذُلّ و شملهٔ البلاء و دُیث بالصغار و القماءهٔ و ضُرب علی قلبه بالاسهاب و أُدیل الحق منه بتضییع الجهاد،و سِیم الخسف ومُنع النصف} حالا کسی که ترک کرد و ملتی که جهاد را ترک کرد خداوند بر آن ملت لباس ذلت (شمله) به معنای همان لباس است و لباسی که سراسر بدن را فرا گیرد، و بر آن ملت پوشش بلاء و گرفتاری را می پوشاند و محکوم است به حقارت و عقب ماندگی { وضرب علی قلبه بالاسهاب} خداوند طوری می کند که ملتی که جهاد را ترک کند کم عقلی درآن ملت به وجود می آید، عجیب است

ص: ۹۵

واقعاً ! بعداً توضیح می دهیم که ملتی که ضعیف باشد و از همه چیز محروم باشد کم کم آن عقل و درک و فهم خود را نیز از دست می دهد در آن ملت خود کمتربینی بوجود می آید چون راه ها برایش بسته شده است مدتی مقهور و ذلیل زندگی کرده، دیگر فکرش مرده، دیگر فکر نمی کند بتواند کار مهم انجام دهد ناچار است به کارهای پست تن دهد (الاسهاب) یعنی ذهاب عقل، دردلش عقل و خرد تضعیف می شود نمی تواند حقیقت را درست درک کند خودش را گم می کند و حق از او گرفته می شود و خوار و ذلیل می شود و از عدالت محروم می ماند(النصف) یعنی عدالت. کسی که این حرفها را می شنود اگر دقت نکند شاید فکر کند که چیز ساده ای است اما نه، به خاطر اینکه جهاد که ترک شود دشمنان اسلام و استبدادگران و استعمارگران به ممالک اسلامی حمله می کنند چیزی که جلوی ظالمین و مستکبرین و افراد شرور و جباران را گرفت جهاد است جهاد که ترک شود همه اینها ملت های اسلامی را مورد هجمه و هجوم و حمله قرار می دهند. در نتیجه فرهنگ اسلامی و فرهنگ خودشان در هم کوبیده می شود وآنها فرهنگ و سیاست خودشان را حاکم می کنند اقتصاد اسلامی از بین می رود اقتصاد خودشان را حاکم می کنند. بنده به این موضوع که فکر می کردم دیدم یکی از چیزهایی که ما باید توجه کنیم کتاب تنبیه الامۀ و تنزیۀ الملۀ نائینی است آیت الله العظمی نائینی که از شاگردان

میرزای شیرازی و آخوند خراسانی است این کتاب را نوشته و کتاب بسیار خوبی است و چند بار هم چاپ شده، آقای آخوند خراسانی که این کتاب را مطالعه کرده انـد گفتنـد که این کتاب اجلّ از تمجیـد است، این کتاب باید مورد تدریس و تفهیم و تفهّم قرار بگیره این کتابی است { بکم علمنا الله معالم دیننا أفسـد ما کان فسـد دنیانا } آخونـد اینگونه می فرمایـد، ایشان این کتاب را در زمان استبداد صغیر نوشته اند، مشروطیت قیام خیلی مهمی بود فائق شد و تا حدی استبداد کبیر را به قول خودشان قلع وقمع کرده اند. بعداً محمد علی شاه پسر مظفرالدین شاه دوباره آمد و خواست استبداد را برگرداند مجلس شورای اسلامی آن روز را به توپ بست و مشروط خواهـان را کشت و استبداد صغیر را به وجود آورد، علمـای بزرگ خیلی متاسف شـدند چون مشروطیت از نجف سرچشمه می گرفت دو تا عالم و مرجع بزرگ یکی آخوند خراسانی و یکی شیخ عبدالله مازندارنی در نجف از مراجع بودنـد آنها مردم را وادار می کردند به این که مشروطیت بوجود بیاید و آمد اما محمد علی شاه آمد و این طوری شد،آخوند خراسانی قیام کرد که به ایران بیاید اما در بین راه از دنیا رفت حالا کشته شد یا فوت کردند این بحثی دارد، خلاصه در آن زمان مرحوم نائینی این کتاب را نوشته یعنی قبلاً نوشته و به نظر آنها هم رسانـده ولی در زمان استبداد صغیر منتشر کرد،آخوند خراسانی وقتی این کتاب به دستش رسید گفت این کتاب اجل از تمجید است و کتاب باید مورد

تعلیم و تفهیم و تفهّم قرار بگیرد حقاً این کتاب کتابی است که {بکم علمنا الله معالم دیننا و افسد ما کان فسد من دنیانا} این از جمله های جامعه کبیره است خطاب به اهل بیت (ع)، این کتاب مبانی سیاسی اسلام را برای مردم روشن کرده . بنده این کتاب را کلمه به کلمه مطالعه کرده ام(چند سال قبل) در این کتاب چیزی که نیست، تاسیس حکومت اسلامی است (چون کسی فکر نمی کردکه باشد) ، چرا؟ چون آنها فقط می خواستند جلوی استبداد را بگیرند، کار امام (رضوان الله علیه) کار بزرگی است، فکر نمی کردند یک روزی حکومت به دست شما آخوند ها بیافتد حالا ببینید چقدر وظیفه شما سنگین است واقعاً علما قرن ها در آرزوی این بودند که می شود روزی یک عمامه به سری رئیس مجلس بشود یا وکیل مجلس یا رئیس جمهور، یا زعیم حکومت اسلامی بشود، این است که در این کتاب این موضوع نیست که ما یک حکومت اسلامی تاسیس کنیم کتاب درباره در هم کوبیدن استبداد است حالا ـ من چند جمله از آن می خواهم بخوانم که بدانید که ذلت معنایش چیست؟ ایشان در خاتمه کتابش شرح می دهد که استبداد چه می کند و چقدر باعث ذلت مردم می شود چون ما واقعاً از این کلمه ذلت زود عبور می کنیم { فمن ترکه البسه الله ثوب الذل} مثلًا در همین فقط، ذلت به چه معنا است؟ و چه تاریخی ذلت را تا به حال گذرانده؟ ایشان می گوید که استبداد باعث شده که چند چیز به وجود بیاید اول جهل که مردم

را بی سواد، غافل و جاهل نگه می داشتند واقعا قبل از انقلاب مردم همین طور بوده اند مردم طوری بودند که در برابر غرب خود باخته و شیفته ی غرب بودند و افتخار خود می دانستند که از غرب پیروی کنند به مثل ما ها مرتجع می گفتند ارتجاع سیاه می گفتند به کسانی که مقید به آداب دین بودند این لقب را می دادند خوب ذلت بالاتر از این که عمامه ها را از سر علماء بر می داشتند و هیچ واعظی جرأت نکند یک کلمه حرف حق بزند، روضه می خواستند درباره امام حسین بخوانند باید می رفتند و به سرداب ها و در را می بستند بعد دو کلمه روضه می خوانند، زنها را درکوچه و بازار چادر را از سرشان بر می داشتند، ترک جهاد باعث اینها شده بود، البته جهاد هم همیشه با شمشیر نیست، جهاد یعنی مقاومت در برابر ظلم و جور و استبداد و استکبار. ایشان چند چیز را می گویند چون در آن زمان خودش لمس کرده اول مردم را به طوری جاهل و غافل نگاه داشته اند که اصلاً ملت به فکر حریه و آزادی و احقاق حقوق خودشان نیستند دو سه صفحه در مورد این موضوع بحث می کند بعد چند نمونه هم می گوید که مردم کوفه را جاهل نگه داشته بودند، به جنگ امام حسین(ع) می رفتند و افتخار می کردند. بنده یادم هست که در ۴۰،۳۰ سال قبل که بعضی از کتابهایش را هنوز دارم تمام این مفاخر ایران و اسلام را به نام فرهنگ غرب به خورد دانشگاه و دانشگاهیان

می دادند . مثلا می گویند حرکت زمین را گالیله و کلبر کشف کرده با اینکه در مورد حرکت زمین در قرآن آیاتی داریم در نهج البلاغه صراحت زیادی داریم ولی آن را به حساب دیگران می گذاشتند یا مثلاً مسکون بودن کرات آسمانی را هرکل کشف کرده که در قرآن در دو جا هست { سماوات و ما فیها من الدابه } در خود قرآن نوشته که در کرات آسمانی مسکون اند من خودم هم در دانش عصر فضا نوشته ام بعد آن را به حساب هرکل می گذاشتند، قوه جاذبه را به حساب نیوتن می گذاشتند ولی در قرآن کریم در سوره رعد { به غیر عمد ترونها} این طور آیات ما تفسیر شده که قوه جاذبه را می رساند، نر و ماده بودن گیاهان را که باز در قرآن کریم آیات فراوانی دارد و در روایات ما این را به حساب لینه یک گیاه شناس سوئدی می گذاشتند خلاصه طوری بود که تمام مفاخر اسلام را به حساب بیگانه ها می گذاشتند بخاطر اینکه طوری مردم را ترتیب کنند که در برابر غرب خاضع باشند و خود باخته باشند خلاصه اولین مظهر جهل را ذلت می گوید که مردم می شوند { اتباع کل...} دوم استبداد دینی است، وقتی که جهاد ترک شد استبداد و استکبار قدرت پیدا کرد یک علمایی بوجود می آوردند که این علماء به نام دین مردم را زیر سیطره استبداد و استکبار نگاه می دارند که کارهای ظالمان و مستکبرین را توجیح می کنند مانند معاویه که به عمر و عاص و ابو هریره و... را به

وجود آورد، علمای زیادی ساخته بودنـد اینها کسانی هسـتند در لباس دین وعّاظ السـلاطین یکی از مظاهر اسـتبداد و اسـتکبار همین است که اینها را می سازند طوری هم به آنها وِجه می دهند که مردم زیر پر و بال آنها می روند مردمی که ذلیل شدند و مفـاخر و دین خودشـان را کنـار گذاشـتند و هرچه آنها بگوینـد عمل می کننـد. آیت الله طباطبایی (رحمـهٔ الله علیه) در تفسـیر المیزان {لا ترکنوا الی الـذین ظلموا فتمسـکم النار} مراجعه کنید می گویند که این آیه مربوط به این است که کسانی بوجود می آیند که دین را به نفع ظالمین توجیح می کنند و آنچه که به نفع دین هست نمی گویند و از آن چیزهایی که به ضـرر دین هست می گویند این رکون بالظالمین است، بنابراین دومین مظهر جهل، بوجود آوردن وعّاظ السلاطین وعلمائی که کمک می کننـد به ظلم و ظالم و کار آنها را توجیه می کنند. یکی از مثال ها محمد بن مسـلم زهری که در تحف العقول یک نامه ای از امام سـجاد یا سـید الشـهدا است برای این شـخص، او یک عالمی بوده ولی طرفـدار بنی امیه بوده است، حضـرت می فرماید {جعلوک قطبا و اداروا بک رحی مظالهم و جعلوک جسـراً} تو یک عالمی هستی که رو به قطبی کرده ای که آنها آسیای ظلم خودشان را برگِرد محور تو می چرخانند تو را یک پلی کرده اند که مظالم خودشان را از تو عبور می دهند {و جعلوک ثلّماً} و نردبانی شده ای و از تو به آن اوج ظلمها بالا می

رونـد این است که دومین مظهر اسـتبداد بوجود آوردن وعّـاظ السـلاطین است که آدرس آن در خاتمه کتاب است . سوم می گویـد فرهنـگ شـدن شاه پرستی، طوری کرده بودنـد که مردم شاه را یک چیز مقدسـی می دانسـتند با اینکه امام (رضوان الله علیه) در آن دفتر تبیـان شـان گفته انـد که شاهنشـاه یکی از القـاب شـیاطین است و روایت هم داریم، اینها این القاب را آورده بودند و می گفتند خیلی مقدس است و به آنها سوگند یاد می کردند و با عظمت می نگریسـتند سوم از آن قوای ملعونه همین شاه پرستی است. در این مورد چند صفحه است که آنها چطور به این موضوع آب و تاب داده بودند . چهارم اختلاف انداختن میان مردم خلاصه وقتی اینها به وجود آمـد که عمامه را از سـر علماء بر می دارنـد، چادر از سـر زنها بر می دارند، مردم را زیر سیطره قرار می دهند، اینها همه از ترک جهاد است.

وجوب جهاد در روایات کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهـاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره وجوب جهاد است که از راه های مختلفی برای وجوب جهاد اسـتدلال می شود یکی همان آیات قرآن، عوامل و تاکیـدات فراوان که دلالت بر وجود جهاد دارد، نحوه وجوب عینی یا کفائی را بعداً بحث می کنیم. یکی دیگر از راه ها این بود که عرض کردیم که از روایات وآیات قرآن اسـتفاده می شود که مسـلمان ها باید عزت و اقتـدار و عظمت خود را تحصـیل و تامین کنند حفظ و نگهداری این یکی از شاخصه های امت اسـلام باید باشد و این هم راهی جز جهاد ندارد اگر

جهاد تعطیل شود پشت سـر آن ذلت و سـقوط و انحطاط است در این مورد آیات و روایات مقـداری بحث شـد از جمله خطبه ۲۷ نهـج البلاغه که در این خطبه حضـرت امیر(ع) تاکیـد می کننـد که اگر جهاد ترک شود(منتهی عبارت هایی در این خطبه است که ۷ چیز از آن استفاده می شود) {فمن ترکه رغبه عنه البسه الله ثوب الذّل} این عبارت ها بیخود نیست حضرت امیر که چند چیز را فرموده اند هرکدامش یک معنایی دارد، یک بُعدی دارد، اولین اثر ترک جهاد این است که انسان دچار حقارت و ذلت می شود بخاطر اینکه با ترک جهاد دشمن تسلط پیدا می کند و معلوم است که در برابر جهادِ اسلام کفار هستند، بالاخره تسلط کفار بر مسـلمان ها اولین نتیجه اش این است که مسـلمان ها دچار ذلت و حقارت می شوند وآن کرامت انسانی خود را از دست می دهند که خود کرامت انسان در اسـلام موضوع بسیاربسیار مهمی است، اسلام انسان را یک موجود ممتازی معرفی می کنـد این موجود ممتـاز {قـد کرّمنـا بنی آدم} وقتی که در نتیجه ترک جهـاد در زیر سـیطره و چنگال کفار قرار بگیرد این اولین نتیجه اش است. دوم {وشـملهٔ البلاـء} ردای بلا و گرفتاری بر او پوشانیـده می شود این غیر از ذلت است و نمونه بارزش عراق است، عراق فعلی را در نظر بگیریـد، بنـده موقعی که علمـای عراق آمـده بودنـد قم بنـده گفتم که اگر شـما روز اول که آمریکا می خواست وارد کشور شما شود می رفتید جلو و مانع ورود آنها می شدید آن روز تعدادی

کشته می دادید ولی الان ده برابر و صد برابر آن کشته می دهید، دشمن هم در خاک شماست ولی اگر آن روز مخصوصاً فقها کفن پوش جلو می رفتند و صد نفر کشته می دادند این خون اینها تحرکی و موجی در دنیا ایجاد می کرد نمی توانست آمریکا وارد شود یا اگر وارد شد بماند بالاخره دومین نتیجه ترک جهاد ردای بلاء و گرفتاری بر آنها پوشانده می شود. سوم { دیّث بالصعار و القمائۀ} زبون و بیچاره می شوند محکوم می شوند به زبونی و بیچارگی. چهارم {وضرب علی قلبه بالاسهاب} عقل و فکر آنها سرگردان می شود در آنها خود کمتر بینی بوجود می آید این از تاثیرات روحی مطلب است، بنده معتقدم که هر کدام از این کلمات بُعدی از ذلت را نشان می دهد و بیخود حضرت امیر (ع) این کلمات را به این ترتیب پشت سر هم نفرموده الان عراق دچار همین سرگردانی وخود کمتر بینی می باشد آمریکا فشار می آورد برای امضای توافق نامه امنیتی و آنها همین طور سرگردان، جلساتی دارند بعضی مرعوب شده اند و نمی توانند تصمیم جدی و قاطع بگیرند. پنجم {وأدیل الحق منه} حق از آنها گرفته می شود، حق در زندگی انسان دارای معنای وسیعی است، انسان انواع و اقسام حقوقی دارد این حقوق اگر جهاد نباشد ضایع می شود هر کجا حق هست در کنارش تکلیفی هم هست خداوند به شما حق داده که زندگی کنید تکلیف شما این است که اگر کسی زندگی شما را به خطرانداخت قیام کنید خداوند به شما حق داده که مسلمان باشید و

عزیز باشید حال اگرعزت شما به مخاطره افتاد باید قیام کنید جهاد کنید همیشه در کنار حق تکلیف است، حقوق دامنه خیلی وسیعی دارد که در تحف العقول در رساله ای از امام سجاد نقل می کند، رساله حقوق امام سجاد(ع) . ما دو اثر از ابوحمزه ثمالی داریم که پدرسه شهید است اسمش ثابت بن دنیار و ابوحمزه کینه اش است یک رساله حقوق است یکی دیگر هم دعای ابوحمزه ثمانی، در رساله حقوقی که ابوحمزه از امام سجاد(ع) نقل کرده در تحف العقول هم هست {وهذه خمسون حقاً} پنجاه حق از امام سجاد(ع) نقل کرده، خوب حق این طور است دامنه اش وسیع است در هر قدمی انسان با حقی مواجه است ولی هر کجا حقی هست تکلیفی هم در کنارش هست از این جهت که مسلمانان حق حیات دارند، حق عزت و عظمت دارند، حق کرامت دارند حالا در کنارش تکلیفی است که باید جهاد کنند تا اینکه بتوانند آن حق خودشان را تامین کنند این است که حضرت فرمودند {وأدیل الحق منه} ترک جهاد باعث می شود که حق از انسان سلب شود. ششم {وسیم الخسف} درالمنجد {سامه خسفاً} أی أذله، یعنی ذلیلش کرد، یعنی دچار ذلت و نکبت و خواری می شوند. هفتم {مُنع النصف} یعنی از عدالت محروم می شوند هفت تا موضوع را حضرت امیر(ع) برای ترک جهاد در این خطبه فرموده اند. این خطبه ۲۷ نهج البلاغه را با شروحش مطالعه کنید شروحش را عرض می کنم بنده در تمام نهج البلاغه درحاشیه آدرس تمام شروحش را نوشته ام، چهار تا شرح داریم شرح اول، شرح خوئی است که ۲۳

جلد است شاید از نظر نقل روایت از اهل بیت(ع) از همه بهتر باشد هر شرحی یک مزیتی دارد، آیت الله شهید مطهری نوشته اند در کتاب خودشان که من رفتم به اصفهان، تابستان و تعطیلی بود با یک نفر (که آنجا نام برده) روز جمعه ای بود در مدرسه اصفهان بودیم یک نفر به من گفت که اینجا یک نفر هست از علماء آمده دارد درس نهج البلاغه می گوید برویم و شرکت کنیم من به ایشان گفتم که نهج البلاغه که درس نمی خواهد ما خودمان درس خارج می خوانیم وخودمان مطالعه می کنیم گفت نه بیا امروز که تعطیل است برویم، ایشان می گویند که من رفتم دیدم بله! نهج البلاغه مجسمی بودند، ایشان که به قم آمدند در زمانی که نهج البلاغه می گفتند بنده هم چند جلسه شرکت کردم به ایشان آقا میرزا علی آقای شیرازی می گفتند واقعاً ایشان به اندازه ای تسلط داشت بر نهج البلاغه و خودش به اندازه ای در روحش اثر گذاشته بود که حتی ایشان را نزد آیت الله بروجردی بردیم و ایشان صحبت می کردند تمام شانه ها تکان می خورد همه گریه می کردند، خلاصه ایشان می گویند که من آن روز فهمیدم که نهج البلاغه درس می خواهد. خلاصه آن شرح خویی جلد سوم، صفحه ۳۸۸. دوم شرح ابن ابی الحدید جلد دوم صفحه۷۴. سوم شرح فی ضلال نهج البلاغه برای محمد جواد مغنیه است جلد اول صفحه۱۸۵. چهارم شرح بحرانی جلد دوم خطبه ۲۶ ص۲۹. خوب حالا مزایا را می گوییم،مزایای شرح خویی این است که از روایات اهل بیت

و آیات قرآن در آن زیاد استفاده شده و آقا میرزا علی آقای شیرازی (ره) این را ترجیح می دادند، شرح ابن ابی الحدید ازعامهٔ است اما از نظرتاریخ و ادبیات خیلی قوی است بنده امروز اگر برسیم به مناسبت همین خطبه مطلبی را می خواهم بگویم ایشان بعد از نقل خطبه ۵۱ که آن روز دو کلمه از آن را خواندم، که حضرت امیر فرمودند بعد از اینکه لشکر معاویه آب فرات را تصرف کردند حضرت امیر لشکر خود را تهییج کردند و مالک اشترجلو رفتند وآب فرات را از تصرف اصحاب معاویه در آوردند، آن کلمات که خواندند {ربّ السیوف من الدماء ترووا من الماء ، الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاه فی موتکم قاهرین} حضرت امیر المومنین مرگ و حیات را اینطور تفسیر می کنند مرگ آن است که زنده باشی در حالی که دستِ احتیاج شما در برابر دشمن دراز باشد، مرگ آن است که زنده باشی اما مقهور باشی و تحت سلطه باشی، زندگی آن است که بمیری ولی مردنِ با عزت و کرامت و شرافت، این مطلب را ابن ابی الحدید آنجا دارد و فصلی باز کرده به نام رده اآن است که بمیردی که دست بهأباهٔ الضیم یعنی کسانی که آنقدر روح بلند داشتند مثل حسین فهمیده ها، که هرگز زیر بار ظلم نرفتند و با حماسه به کشته شدن حاضر شدند. فصلی اینگونه باز کرده است. چنانکه آنروز خواندیم در خطبه ۲۹ { **لا** یمنع الضیم الذلیل} حضرت امیر(ع) فرمودند کسانی ذلیل اند و تن به ذلت داده اند هرگز نمی تواند جلوی ظلم و ستم را

بگیرند. أباه جمع آبی است مانند قضاه که جمع قاضـی است و دعاه که جمع داعی است، الضـیم یعنی ظلم، أباه الضـیم کسانی که آبی بودند از زیر بار ظلم رفتند یعنی مانع بودند از زیر بار ظلم رفتن، آنوقت آن رجال بزرگ را شـمرده است مانند زید بن علی بن الحسـین(ع)،زید شـهید پسر امام زین العابدین. پیغمبر خدا خطاب به امام حسین(ع) فرمودند {یخرخ من صلبک رجلٌ یقال له زید یتخط هو و أصحابه یوم القیامه رقاب الناس غرّالمحجّلن} این زید به اندازه ای با عظمت خواهد بود که روز قیامت او و همراهانش یک سـر و گردن از مردم بلنـد ترانـد و دارای پیشانی بسـیار روشن می باشـند. جلد ۳ ابن ابی الحدید، صـفحه ۳۴۴، خطبه۵۱ ، أباهٔ الضـیم را هم آنجا بحث کرده حـدود ۱۰،۱۵ صـفحه، چند تا شـعر دارد از شـعرای بزرگ یکی از آنها از ابوتمّـام است؛ {السـیف أصـدق أنبـاء من الکتب} یـک منـازعه ای ادبی بین قلم و شمشـیر است آیا قلم تاثیر گـذارتر هست یا شمشـیر؟ شمشـیر راسـتگو تر است از کتاب ها، {فی حـده الحـدُ بین الجـدِّ و اللعب} در لبه شمشـیر حدود و مرز بین جدیت و بازی روشن می شود، شمشـیر واقعاً هر چه هست سـراپا جدیت است، سـراپا شـهامت است سـراپا حماسه است، جان را در طبق اخلاـص گذاشـته، {بیض الصــفایح لاـسود الصــحایف} می گویـد شمشــیرها صــفحه یشـان سـفید اسـت براق و شـفاف اما کتابهـا {سود الصـحائف} بـا مرکب نوشـته شـده انـد و سـیاه هسـتند، (فی) جز مصـراع اول است، {فی متونهن جلاـء الشک و الریب} در متن شمشیر شک و ریب از بین

می رود و آن حقیقت کاملا متجلی می شود از این قبیل اشعار چند صفحه ابن ابی الحدید نقل کرده، یک شعر دیگر هست که از ابوطیب متنبّی؛ {إذا غامرت فی شرف مروم} {فما تقنع بما دون النجوم} {فطعم الموت فی امر حقیر} {کطعم الموت فی امر عظیم} می گوید وقتی در یک امر بزرگی قدم گذاشتی و هدف و همت عالی شد (چون اسلام می خواهد که مسلمانان دارای همت بلندی باشند در سوره فرقان آمده {وجعلنا للمتقین إماما} واقعاً چقدر این آیه عجیب است می گوید ودرآخر دارد پروردگارا ما را نه تنها از متقین بلکه امام متقین قرار بده) حالا درآن شعر که می گوید وقتی دریک امر مهمی گام برداشتی به کمترازستاره ها قانع نباش، مرگ یک طعمی دارد، انسان دریک راه کوچکی بمیرد همان طمع را دارد که راه بزرگ بمیرد بنابراین مرگ که مرگ است {وکل نفسٍ ذائقة الموت} خلاصه در این فصل مطالعه می کنیم بحثی درباره أباة الضیم که مطالعه اش خیلی جالب است و واقعاً آن روح عظمت و شهامت را در انسان ایجاد می کند، در آنجا این کلمه را دارد می گوید کسی که {سید اهل الاباء الذی علّم الناس الحمیة و الموت فی ضلال السیوف إختره علی الدنیة} سیدوسالار اهل اباء (أباه الضیم) که به مردم یاد داد غیرت یعنی چه!؟ و این زمانی بود که مرگ زیر شمشیر را اختیار کرد بر دنیة، ابو عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب این سید اهل الاباء است. حضرت آمد در میان دو صفت گفت که {ألا و إنّ الدعی یا بن الدعی

قـد خیّرنی بین إثنتین السـلّة و الذلّـة هیـات من الذلّـة، أبا الله ذلک لنا و رسوله والمومنین و جحور طابت و جلود طهرت وأنوف حمیّـة و نفوس أبیّة}. خوب حالا بحث ما در آن قسـمت است که حضـرت امیر(ع) هفت تا عاقبت برای ترک جهاد ذکرکردند به این مناسـبت به این دو آیه از قرآن توجه کنیـد در قرآن کریم در دو سوره خداوند کسانی که در برابر کفار و مسـتکبرین و ظالمین جهاد را پشت سـر گذاشـتند و تبعیت کردند از کفار و مستکبرین و زیر باراستکباررفتند دردو جای قرآن عذاب آنها را ذکر می کنـد، همان طورکه سـلطه گری قبیـح و حرام است، سـلطه پـذیری هم که در نتیجه ترک جهاد بوجود می آید قبیح و حرام است، اول {و برزوا لله جمیعاً فقال الضـعفاء للذین اسـتکبروا إنّا کنّا لکم تبعاً فهل أنتم مغنون عنّا من عذاب الله من شـیءٍ} در روز قیامت همه مردم در عرصه محشـر حضور پیـدا می کننـد و آنجا مسـتکبرین هسـتند ضـعفاء هم هسـتند، ضـعفاء کسانی هسـتند که روحشـان ضـعیف بود و زیر بار سـلطه اسـتکبار رفتنـد، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) اسـتاد بزرگوار ما مطلبی داشـتند در بحث تفسـیر می فرمودنـد در روز قیـامت تمام آنچه اعتبارات دنیاست از بین می رود آنجا تمام حقایق را اظهار می کننـد، ریـاست یـک امر اعتبـاری است،آنجـا رئیس و مرئوس همه مساوی هسـتند، مالکیت از بین می رود مالکیت خـدا که { مالـک یوم الـدین} است بـاقی است، آن مـالکیت از واقعیات است اما ملکیّت های دنیا همه اعتباری هسـتند شـما اینجا نشسـته اوکاخ دارد، حیوانات دارد، مالکیت دارد

همه این اموراعتباری است، روز قیامت تمام اعتبارات محو می شود هیچ چیز نمی ماند آنجا هر چه باقی بماند آن حقایق است خوب عمل شما، روح شما، ایمان شما، عقیده شما، خصوصیات شما، اینها باقی می ماند {و برزوا لله جمیعاً} همه حضور پیدا کردند ضعفایی که تن داده بودند به سلطه حاضرند، مستکبرین هم حاضرند، ضعفاء به مستکبرین می گویند {إنّا کنّا لکم تبعاً} ما دردنیا به جای جهاد با شما از شما تبعیت کردیم و زیر سلطه شما رفتیم { فهل انتم مغنون عنّا من عذاب الله من شیء} آیا میشود امروز باری از دوش ما بردارید و ازعذاب ما کم کنید {قالوا لو هدانا الله لهدیناکم سواءٌ علینا أ جزعنا أم صبرنا ما لنا من محیصٍ} مستکبرین می گویند ما اگر راهی پیدا کرده بودیم برای نجات خودمان، خودمان آن راه را می رفتیم، بر شما و ما مساوی است چه آنکه جزع و فزع کنیم چه نکنیم، امروز راه فراری نیست، این در سوره ابراهیم سوره ۱۴ قرآن آیه ۲۱ است، ودیگری {وإذ یتحاجّون فی النار} باز یکدفعه دیگر سلطه پذیران با مستکبران درآتش جهنم که با هم هستند با هم محاجّه می کنند {إنّ ذلک لحق تخاصم اهل النار} در میان اهل نار تخاصم فراوان است {الأخلاء یومئذٍ بعضهم لبعضٍ عدو إلاـ المتقین} تمام دوست ها در روز قیامت با هم دشمن می شوند غیراز متقین { و اذ یتحاجّون فی النار} باز درآتش با هم محاجّه دارند یعنی تنازع دارند {فیقول الضعفاء للذین استکبروا انّا کنّا لکم تبعا فعل انتم مغنون عنّا نصیباً من النار} ما در دنیا

از شما تبعیت کردیم { قال الذین استکبروا انّا کلٌ فیها} هم سلطه پذیر و هم سلطه گر هر دو در آتنش جهنم اند {إنّ الله قد حکم بین العباد} آیه ۴۸ سوره غافر، روز شنبه روز شهادت امام صادق(ع) است از این جهت بقیه باشد برای جلسه بعد و در این چند دقیقه در نتیجه ترک جهاد کار امام صادق و اهل بیت(ع) به کجا رسید! که خداوند متعال به اهل بیت(ع) این حق را داده بود که اینها بایستی به مردم حکومت کنند برخاطرآن شایستگی که دارند و برای زعامت جامعه و اداره جامعه، خوب! آنها باید مدیر و مدبّر جامعه باشند، چون کرامت انسان ها را نمی شود به هر کسی سپرد، سرنوشت انسان ها را خداوند متعال به هر کسی نمی سپارد،چونره به مردم حکومت کنند برایاءٌ علینا أ جزعنا أ صبرنایـد انسان ها حاکم می خواهند و حاکم در سرنوشت مردم موثّر است و نمی شود سرنوشت انسان ها را با کرامت را به هر کسی سپرد خداوند متعال برای اداره امور مردم اشخاص خاصی را قرار داده پیغمبر و اهل بیت (ع)، ولی این حق توام با تکلیف است، تکلیف آنها این است که باید در این راه سعی کنند برای نجات بشریت و برای جلوگیری از ظلم بر بشر، مردم هم تکلیف دارند مردم هم در برابر آنها تکلیف دارند در نهج البلاـغه هست که {أعظم الحقوق حق الوالی علی الرعیه و حق الرعیه علی الوالی} بلند ترین حق ها حقی است که حاکم الهی بر مردم دارد بعد از حق خدا هیچ حقی به اندازه حق حاکم

شرعی و الهی بر مردم بالاـتر نیست و رعیت هم بر والی حق دارنـد بایـد بـا عـدالت آنهـا را اداره کننـد ولی این حـق بالاـخره درنتیجه ترک جهاد به انحراف کشـیده شد، حضرت امیر(ع) هرچه به مردم گفتند با معاویه به جنگ برخیزید ولی مردم سستی کردنـد و بالاخره اهل بیت کم کم کناره زده شدنـد، بنی امیه و بنی عباس و این امر دنباله پیـدا کرد تا زمان ما، برای اینکه بعد از بنی امیه و بنی عبـاس غزنویان و سـلجویان و ایل خانان و تیوریان وصـفویان وافشاریان و زنـدیه و قاجاریه و پهلوی تمام این حکومتها که حکومت باطل است حکومت کردند تا زمان ما ادامه داشت و به واسـطه جهاد این حکومت ها بر چیده شد و این واقعا کار بزرگی بود. هم درکافی و هم در بحار، سدیرالصـیرفی می گویـد داخل شـدم به ابی عبـدالله (ع) { قلت له و الله ...} گفتم که چرا تو نشسته ای قیام کنید و حق خودتان را بگیرید { قال لِمَ یا سدیر} چه می گویی؟ { للکثره موالیک و شیعتک و انصـارک} سـدیر به امام صادق(ع) می گویـد شـما خیلی شیعه و انصار واعوان داریـد {و قال یا سـدیر کم عسـی ان یکونوا} تعـداد یاران من که می گویی زیادنـد چنـد نفرنـد؟ که من قیام کنم و نگـذارم که بنی عباس حکومت را تصاحب کند { قلت مائة الفٍ} ۱۰۰ هزار نفر { قال مائتی الفٍ} نه! ۲۰۰ هزار نفر بعد گفت نه! نصف دنیا طرفدار شما هستند بروید و حق خودتان را بگیرید جهاد راه بیندازید و بنی عباس را کنار بگذارید

{و سکت عنّی} حضرت سکوت کردند بعد از چند دقیقه گفتند {یخفّ علیک أن تبلغ معنا الی ینبع} یعنی میل داری برویم و با هم قدم بزنیم تا باغستانِ نزدیک مدینه {نعم، أمر بحمار و بغل} حضرت فرمودند یک حمار بیاورید و یک بغل، حضرت فرمودند اینها را زین کنید من سوار حمار شدم و حضرت سوار بغل شدند یک مقداری رفتیم و از مدینه خارج شدیم رسیدیم به یک جایی، گفتم اینجا نماز بخوانیم حضرت فرمودند نه اینجا زمین سخته و شوره زار است برویم به جای دیگر اینجا مکروه است، رسیدیم به جای دیگر و درآنجا نماز خواندیم بعد از نماز حضرت دیدند که یک چوپانی تعدادی بزغاله آنجا می چراند حضرت فرمودند، سدیر! اگر من به تعداد این بزغاله ها یار و یاور داشتم خاموش نمی نشستم و قیام می کردم سدیر می گوید شمردم ۱۷ تا بزغاله بود. جهاد یار و یاور می خواهد، کمک می خواهد، حالا این حدیث در کافی جلد دوم صفحه۲۴۲، بحار الانوار جلد ۴۷ صفحه ۳۷۲.

وجوب جهاد در آیات قرآن کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره جهاد با توجه به آیات قرآنی است ازجمله آیات آیه ۲۵ سوره حدید سوره پنجاه هفتم قرآن مجید { لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انز لنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط } از این قسمت از آیه استفاده می شود که خط سیر همه پیغمبران که در این آیه بیان شده و توأم بودن قیام پیغمبران با بینات و کتاب و میزان این بوده که مردم قیام کنند به قِسط، مساله عدالت آنقدر در زندگی تاثیرگذار است و

آنقدر نقش دارد که هدف بعثت پیغمبران الهی این بوده که {لیقوم الناس بالقسط} چون انسانها باید در اجتماع زندگی کنند. ذیل همین آیه دارد که {رهبانیه ابتدعوها} رهبانیه که در نصرانیت بود این بود که بروند به غارها در گوشه بیابان ها مشغول عبادت شوند اسلام چنین چیزی ندارد {ابتدعوها} این یک بدعتی است که نصرانیت به وجود آورده است. از دیدگاه اسلام چون انسانها اجتماعی اند و باید در صحنه اجتماع زندگی کنند و این مسلماً بدون عدالت نمی شود و در غیر این صورت باعث سقوط و انحطاط و مرگ و... می شود و این است که در اجتماع باید عدل برقرار وحاکم باشد، این قسمت اول آیه . بعد دارد {وأنزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس } چه تناسبی است بین قیام به قسط و حدید، که اصلاً سوره به نام حدید نامگذاری شده است تناسبش از خود آیه استفاده می شود {ولیعلم الله من ینصره و رسولَه بالغیب} ما آهن را نازل کردیم که آهن هر چند دارای منافعی است ولی {فیه بأس شدید} درآن بأس بزرگی است قدرت بازدارندگی و دفاع درآهن وجود دارد. معطوف علیه {ولیعلم الله} محذوف است و معطوف اینجا وجود دارد {ولیعلم الله} واو در اینجا عاطفه است {من ینصره و رسوله بالغیب} مفسرین ما و مفسرین عامه همه این طور تفسیر می کنند {لیجاهدوا} یا {لیقوم الناس بالجهاد} ابتداء جهاد و بعد از جهاد {ولیعلم الله} در نتیجه جهاد معلوم می شود که چه کسانی هستند که جهاد می کنند و خداوند و پیغمبر خدا را نصرت و یاری می کنند، خداوند

و پیغمبر خدا قیام به قسط را هدف بعثت قرار داده، کسانی باید جهاد کنند و با آن جهادِ خودشان یاری کنند خدا و پغمبر خدا را برای برقرارساختن عدل، بنابراین جهاد جزء برنامه ی همه پیغمبران الهی است برای قیام به قسط و به وجود آمدن عدالت، به عبارت روشن تر اینکه ازآیات قرآن فراوان استفاده می شود به این که عدل لازم است { ولایجرمنکم شنآن قوم علی الاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی} مبادا بغض و عداوتی به وجود بیاید و مانع شود از اجرای عدالت،{فاذا قلتم فاعدلوا و لو کان ذا قربی} {واقسطوا إنّ الله یحب المقسطین} {یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط} ازاین قبیل آیات استفاده می شود به اینکه واجب است افراد قیام کنند برای اقامه عدل و قسط وچون مقدمه واجب هم واجب است و قیام به قسط و عدل لایتم و لایتحقق الاـ بالجهاد پس جهاد هم در هر صورت واجب است. درهمین آیه دارد {أرسلنا نوحاً و ابراهیم وجعلنا فی ذریّتهما النبوه والکتاب} چون آیه مربوط به بعثت پیغمبران برای این هدف معین است سپس می فرمایند ما نوح را ابراهیم را این دو پیغمبر بزرگ فرستادیم، ابراهیم به اندازه ای عظمت دارد که پیغمبران اولوالعزم بعدی از ذریهی ابراهیم اند حضرت موسی ،عیسی و پیغمبر اسلام همه شان از ذریه ابراهیم هستند، ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در ذریه آنها نبوت وکتاب را قرار دادیم {ثم قفّینا علی آثارهم و رسلنا}، {قفّینا} قفی یقفی تقفیهٔ از باب تفعیل به معنای قراردادن چیزی پشت سر چیزی به طور استمرار، در شعر هم قافیه از همین ماده

ص: ۱۱۶

است به خاطر اینکه قافیه ها پشت سر هم قرار می گیرد تا یک قصیده ای و شعری تنظیم می شود {قفینا علی آثارهم و رسلنا} بعد ازاین پیغمبرها نوح و ابراهیم و امثال اینها، باز پیغمبر فرستادیم {وقفّینا بعیسی ابن مریم} پشت سراینها عیسی بن مریم، پس معلوم می شود این خط امتداد و ادامه دارد و در ادامه این خط هم هدف قیام مردم به قسط می باشد، برای تحقیق این هدف مهم جهاد لازم است بنابراین جهاد اختصاص به اسلام ندارد. این آیه چند مطلب را بیان می کند اول همین که عرض کردیم، دوم اینکه جهاد مخصوص دین اسلام نیست چون همه پیامبران آمدند برای اقامه عدل، اقامه عدل هم محتاج به جهاد است بنابراین جهاد باید جزو همه برنامه های پیامبران الهی باشد مطلب اول که معلوم شد که هدف بعثت عدل است دوم اینکه عدل محتاج به جهاد است سوم اینکه این جهاد همچنان که در اسلام است جزو برنامه همه پیغمبران خدا نیز است، ما امروز می خواهیم در مورد مطلب سوم بحث کنیم در قرآن مجید آیات فراوان دلالت دارد که جهاد اختصاص به اسلام ندارد در شرایع دیگر هم جهاد وجود داشته از جمله این آیه ۱۴۷ از سوره آل عمران سوره سوم قرآن مجید {وکایّن من النبی قاتل معه ربیّون کثیر} چه بسا از پیغمبرانی که همراه آن پیغمبر (ربیّون) کسانی که در مکتب آن پیغمبر ودر مکتب دین تربیت شده اند به قتال پرداختند،{فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله} هرگز کسانی که همراه پیغمبران به قتال پرداختند سست نشدند (وهن) یعنی سستی یعنی انسان نباید سست باشد هر کس باید

در راه هـدف خود جدی و محکم باشد {ولا تهنوا و لا تحزنوا و أنتم الاعلون إن كنتم مومنين} قرآن کریم در جاهای متعددی از وهن و سـستی منع کرده، هرگزسـستی به خود راه ندهید حزن و اندوه به خود راه ندهید و شما اگر دارای ایمان کامل باشید برتری و تفوّق دارید { فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضـعفوا} سست نشدند و ضعیف هم نشدند، سستی در حرکت و اعمال بدنی، ضـعف بیشتر ضـعف روحی است از نظر اراده هم ضـعیف نشدند. {وما اسـتكانوا} اسـتَكانَ یعنی در برابر دشـمن خاضع شـدن، عجیب است واقعاً سـست نشدند اینها باید درمجاهدین باشد ضـعف هم پیدا نکردند و هرگز هم در برابر دشـمن تسلیم و خـاضع نشدنـد {والله یحب الصـابرین} صبر در اینجـا به معنـای اسـتقامت است گاهی صبر را به این معنا می کننـد که انسان بایـد تحمل کنـد، گاهی به ما اعتراض می کننـد که قرآن می گویـد صبر کنیـد فکر می کنند صبر یعنی انسان بنشـیند و غصه بخورد و تحمـل کنـد، صبر به معنـای اسـتقامت و پایـداری است که حـاکی از یـک روحیه که آن روحیه که انسان را به حرکت و نقشه ایفـا کردن وا می دارد {ومـا کان قولهم إلا أن قالوا ربنا اغفرلنا ذنوبنا و اسـرافنا فی امرنا و ثبّت اقـدامنا و انصـرنا علی القوم کـافرین} (قولهم) خـبر کـان است (الاـ ان قـالوا) اسم کـان است آنهـایی که همراه پیغمـبران بودنـد این چنین بودند گفتارشـان این بود، چون جهـاد و میـدان جنـگ اول خودسازی لازم دارد، که در غزوه تبوک که دیروز اشاره کردم وقتی که همراهان پیامبر برگشتند و رسیدند به کنار

ص: ۱۱۸

شهر مـدینه پیامبر فرمودنـد { قـد فرقتم من الجهاد الاصـغر و بقی علیکم الجهاد الاکبر} { قال یا رسول الله ماالجهاد الاکبر قال: جهاد النفس} خلاصه کسـی که می خواهد جهاد کند باید هر دو جهاد را انجام دهد هم جهاد نفس و هم جهاد با دشـمن. در نهج البلاغه در نامه ۵۳ که به مالک اشتر است حضـرت امیر (ع) اولین دسـتور به مالک را می گویند که ای مالک باید تملک نفس داشـته باشـی، اول بـایستی وقتی که می خواهی به کار مهمی اقـدام کنی بایـد به نفس خود تسـلط داشـته باشـی و جلوی تمایلات نفسانی که برخلاف عقل و شـرع است را بتوانی بگیری این جهاد نفس است {و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنبونـا و اسـرافنا فی امرنـا و ثبت اقـدامنا و انصـرنا علی القوم الکفرین} این آیه دلالـلت بر این دارد که در برنـامه پیـامبران الهی جهـاد وجود داشـته و انحصـار به اسـلام نـدارد. در این بحث که جهاد اختصاص به اسـلام نـدارد یکی این آیه بود، نمونه های فراوانی وجود دارد آیت الله طباطبـایی (رضوان الله تعـالی علیه) اسـتاد بزرگوار مـا در جلـد ۲ تفسـیر المیزان می گوینـد که بله! آیـات قرآن بر این امر دلالـلت دارنـد ولی همه پیغمبران زمینه اقتضاء نمی کرد که به جهاد بپردازنـد و نتوانسـتند، نوح و هود و حضرت عیسی اینها را می گوید که آنقدر قدرتهای ظلم و استکباری تسلط داشت بر جوامع آن روز نتوانستد جهاد کنند چون جهـاد که چیز سـاده ای نیست و لـذا پیامبر اسـلام درمکه که ۱۳ سـال بودنـد جهادی نبود { أدعوا الی سبیل ربّک بالحکمـهٔ و الموعظهٔ الحسنهٔ

و جادلهم بالتی هی أحسن} این برنامه ها در مکه به این ترتیب بود اما در مدینه که آمدند و افرادی اسلام آوردند و صیغه اخوت میان آنها خوانده شد و وحدت و اتحاد بوجود آمد حالا {کتب علیکم القتال} جهاد شرایط دارد آیت الله طباطبایی می فرمایند حضرت نوح، حضرت هود، حضرت عیسی در زمان حضرت عیسی دشمنان فراوانی بود از جمله بنی اسرائیل که قدرت فراوانی داشتند به همین دلیل حضرت عیسی نتوانستند جهاد کنند بالاخره ۱۲ نفر حواریون دورایشان را گرفته بودند، خداوند متعال هم ایشان را (رفعه الله) به آسمان برد وآنها فکر کردند عیسی را به دار زدند{و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم} بعداً سلاطینی بوجود آمدند اینها مسیحیت را تقویت کردند با بسیار کشتن مردم و تحت فشار قراردادن توانستند مسیحیت را در اروپا اشاعه دهند و افرادی که به او گرویدند کم بودند خلاصه بعداً آیاتی که از آنها استفاده می شود که پیغمبران قیام کردند و جهاد انجام دادند، این آیات را ذکر می کنیم یکی از این موضوعات مال حضرت موسی است، حضرت موسی(ع) بعد از اینکه بنی اسرائیل را از چنگال فرعون نجات داد و از مصر آنها را خارج کرد به طرف بیت المقدس و أراضی اردن و فلسطین، وقتی که آنها می آیند حضرت موسی می گوید یا قوم {ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم} حالا که از مصر و سیطره فرعون و فرعونیان نجات پیدا کردید داخل شوید به ارض مقدس که همان سرزمین فلسطین و اردن است که در قرآن کریم { بارکنا حوله} همین جاست آنها گفتند یا موسی {إنّا لن یدخلها ابداً

مادامُوا فیها} (امالقه جمع املیقجمع املیتینها گفتند یا موسی که) اینها جباراتی بودند که درآن سرزمین حکومت داشتند آنها گفتند مادامی که این جبابرهٔ امالیق درآن سرزمین وجود دارد ما به آنجا نمی توانیم داخل شویم و زندگی کنیم {ما ذهب أنت ربّک فقاتلا اذا هاهنا قاعدون} گفتند تو برو خدا همراه تو هست تو قتال کن ما اینجا می نشینیم وقتی که قتال کردی و جباران از بین بردی زمینه فراهم شد ما وارد أرض مقدس می شویم، حضرت موسی این کار را کرد از این آیه استفاده می شود آیه ۲۴ سوره مائده که قتال و جهاد را حضرت موسی انجام داد در دین و شریعت او هم رسمیت او هم رسمیت داشت و وجود داشت باز نمونه دیگری که قرآن کریم دارد {الم ترالی الملاء من بنی اسرائیل من بعد موسی اذا قالوا لنبیّ لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله} این جریان را ما نمی خواهیم زیاد توضیح دهیم این جریان طالوت و جالوت است یکی از قصه های قرآنی که بسیار آموزنده است، ثلث قرآن قصه است چون قصه آنچان که قرآن تحلیل می کند آموزنده است انسان ها نوعاً شنیدن قصه و داستان را داستان را دوست دارند این یکی از غرایز انسان است، دوست دارد قصه و حکایت را بشنود از همان دوران کودکی منتهی شکل قصه ها فرق می کند، به همین دلیل ثلث قرآن کریم بر اساس فطرت انسان ها قصه است تحلیل می کند آنچه را که به درد می خورد و آنچه را در تربیت انسان ها مؤثر است بیان می کند ما کتاب های تاریخ زیاد داریم امّا آنها با قرآن خیلی فرق دارند، قرآن دیگر نمی گوید

ص: ۱۲۱

فرعون چند ساله بود، چند تا کاخ داشت و غیره آنچه را که در سرنوشت انسان ها مؤثر است بیان می کند، حضرت موسی مادرش که بود، چند سال داشت اینها را نمی گوید فقط قسمت هایی را بیان می کند که در تربیت و هدایت و سرنوشت مردم تأثیر گذار است، تحلیل قصه ها یکی از ابتکارات قرآن است که با تاریخ های دیگر فرق دارد اینجا قصه طالوت و جالوت را پیش کشیده بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی (ع) دچار یک مِلِک و پادشاهی شدند به نام جالوت، جالوت پادشاهی جبّار بود دیدند که چاره ای جز جنگ و جهاد وجود ندارد آمدند به سراغ پیغمبرشان که اشموئیل نام داشته، گفتند {إبعث لنا ملكاً نقاتل فی سبیل الله} یک فرمانده ی سپاهی برای ما بفرست جنگ چیز ساده ای نیست جنگ یک برنامه ریزی لازم دارد پرچم دار لازم دارد ما بعداً بحث می کنیم که ما شیعه قائلیم که همیشه جهاد باید زیر سیطره ی امام معصوم باشد نشد نائب امام، این یکی از امتیازات ما شیعه هاست، سنّی ها اینطور قائل نیستند چون در جهاد باید افرادی باشند که جان و مالشان را نثار کنند، جان و مال چیز پرارزشی است اگر یک برنامه ریزی صحیحی در رأس این کار نباشد و امام معصوم یا نائب امام نباشد ممکن است اینها هدر برود و شرائط جهاد عملی نشود بنابراین این موضوع مهمی است که بعداً بحث می کنیم. در آن زمان در بنی اسرائیل دو قدرت بود یکی قدرت دینی که به دست نبیّ بود یکی هم قدرت مادی بود که به دست مِلِک بود حالا ملك هم تابع

نبیِ بود، آنها به پیغمبراشان گفتند که شما یک نفر بفرست برای ما که برویم برای جهاد، از آیه ۲۴۶ سوره بقره تا آیه ۲۵۲ مربوط به قصه ی طالوت و جالوت و این نکته هاست که عرض می کنیم، خلاصه پیامبر قبول کرد ولی اول با آنها صحبت کرد {فلما کتب علیهم القتال تولّوا الّا قلیلاً منهم} وقتی که کم کم برنامه عملی شد وبنا به جهاد شد و تجهیزات فراهم شد بنی اسرائیل عقب نشینی کردند جعده ی کمی {و قال لهم نبیّهم إنّ الله قد بعث لکم طالوت ملکا} حالا که فرمانده می خواهید خداوند طالوت را معین کرده که در زیر پرچم طالوت حرکت کنید برای مقابله با جالوت، باز بنی اسرائیل ایراد هایی آوردند {قالوا أنّی یکون له الملک علینا} بیشتر افراد مهم از کلبه فقرا برخاستند طالوت هم از کلبه ی فقرا بود {قالوا أنّی یکون له الملک علینا و نحن أحق بالملک منه و لم یؤت سعة من المال} گفتند این که ثروت و مال ندارد اگر قرار باشد هر شخصی بدون ثروت هم باشد برای فرماندهی انتخاب شود، ما خودمان بهتر از اوییم ما ثروتمان بیشتر از اوست او که چیزی ندارد که ما بخواهیم دنبال او راه بیافتیم {قال إنّ الله اصطفاه علیکم} پیامبر گفت کار، کار خداست، خداوند بایستی فرمانده و آن کسی که جهاد زیر پرچم او صورت می گیرد را انتخاب کند خدا او را برگزیده {وزاده بسطة فی العلم والجسم} ولی بدانید که این فرمانده ی شما که خدا انتخاب کرده دو چیز دارد یکی اینکه علم دارد چون علم اگر نباشد انسان خیلی دچار اشتباه می شود

علم ما در هر زمانی فقه است بایـد فقیه باشـد تا بتوانـد تشـخیص دهد چه چیزی حرام است و چه چیزی حلال. در نهج البلاغه هست زمانی که حضـرت امیر المؤمنین پرچم را می بست فرمودند {لا یحمل هذا العلم}جز کسـی که علم داشـته باشد {بمواقع الحق} کسـی که پرچم جهاد به دوش اوست بایـد علم داشـته باشـد بصـیرت داشـته باشد و شـجاع باشد چون پرچم جهاد را به دوش گرفتن کار ساده ای نیست، اینجا آن پیامبرشان می گویـد یکی اینکه طالوت علم دارد و یکی اینکه بسط دارد در علم و جسم، بسط در عالم یعنی گسترش علمی دارد به تمام ابعاد دینی احاطه دارد، دوم بدن سالم دارد، بدن سالم یک نعمتی اسـت این که عقل سالم در بدن سالم است، آدم مریض و علیل وظیفه خاصـی دارند اما جبهه ی جنگ و میدان جنگ و قدرت های اینجور بـدن سـالم لازم دارد، بنـده تأکیـد می کنم که ما طلبه ها بایـد در سـلامت بـدنمان سـعی کنیم، کتابی نوشـته شـده بنام مرجعیت و روحانیت که آیت الله مطهری درآنجا مقاله دارنـد ایشان نوشـته اند که می خواسـته اند یک طرحی بدهند در زمان قبـل از انقلاـب طرحی راجع به مرجعیت (اینهـا مباحثی است که بایـد مطرح باشـد) ایشان می گوینـد به این که در حوزه های علمیه ی ما (واین مطلب شاید راجع به آن زمان باشد حالا اینطور نباشد) طلاب که درس می خوانند تا زمانی که جوان هسـتند ناملائمـات را تحمـل می کنـد چون حوزه هـای مـا از نظر بهـداشت و معـاش مرتب و منظم نیست، ما هم همین طور بودیم نان گندم نمی توانستیم بخوریم نان جو می خوریم آن هم با زحمت

پیدا می کریدم، لباس نداشتیم عوض کنیم همان لباس را می شستیم و خیس به تن می کردیم به درس می رفتیم حالا شما باید الحمدالله تعالی قدر این نعمت را بدانید واقعاً این رفاهی که برای طلاب بوجود آمده خلاصه ایشان می گویند که طلاب این جور درس می خوانند، اینجور که درس می خوانند کم کم آن قوای جوانی که تحلیل می رود کم کم مرض ها بروز می کنند قوای جوانی این شخص را نگه داشته اینها که به من ۶۰ و ۷۰ که می رسند می شوند مرجع، خوب حالا مرجعیت در یک سنی بوجود آمده که این شخص علیل است و مریض است و ضعیف است، این طلبه ای که دیروز در یک حجره ای بود و گمنام بود و کسی سراغش را نمی گرفت الآن شد مرجع، مرجع که شد تمام کارها سرازیر می شود، توقعات بالا، کارهای فراوان از او توقع دارند حالا ـ چی؟! آقا مریض است و علیل است و پیر، این است که ایشان طرح می دهند که خوب است بنابراین چون این چنین است مرجعیت را شورایی کنیم کارهایی را تقسیم کنند یکی برای حوزه مثلاً باشد، یکی برای جواب استفتائات باشد، یکی برای مراجعات سیاسی خلاصه اینطور ایشان طرح می دهند. حالا این شاید مال آن زمان بوده خلاصه من می خواهم عرض کنم که سلامت بدن خیلی مؤثر است چون در فکر انسان، در کار انسان مؤثر است شکی نداریم. در قرآن کریم که این کلمه آمده است، این کلمه، کلمه ی ساده ای نیست {زاده بسطهٔ فی العلم و الجسم} گفت خداوند متعال به او بسط درعلم داده و هم جسم قوی دارد {والله یوتی ملکه من یشاء} و

خداوند هر کس را که اراده کند به او سلطه و قدرت می دهد. بالاخره جریان طالوت است وباید لشکر فراهم کنند و حرکت کنند، در این آیه امتحان های فراوانی هست که خیلی عجیب است در بین راه شما به یک آبی می رسید که از آن آب هرکس بخواهد یک مشت بخورد اشکالی ندارد بیشتر بخواهد بخورد او دیگر لیاقت شرکت در جهاد را ندارد آنها اکثراً آمدند و آب زیاد خوردند چون هوا خیلی گرم بود و راه دور بود عده ای هم به این جهت کناره زده شدند حالا باید غربال شوند و افراد صد درصد لایق جلو بیایند، خوب آن افرادی که لایق بودند ماندند {ولما برزوا لجالوت و جنوده قالوا ربّنا افرغ علینا صبراً و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین} گفتند پروردگارا حالا خود صبر را به ما بده صبرکامل و قدم های ما را استوار بدار، به ما کمک کن، خوب وقتی که اشخاص به این چنین و با این توکل و با این اخلاص آمدند {فهزموهم بإذن الله} شکست دادند لشکر جالوت را به اذن الله {و قتل داود جالوت} داوود در آنجا حضور داشت، داوود جالوت را کشت {وآتاه و الله و الملك و الحكمۀ} ملک و حکمت را خداوند به داوود داد {و علمه ممّا یشآء} و آنچه خداوند می خواست به داوود یاد داد خوب این دلالت دارد که قرآن کریم واقعاً کتاب هدایت و تربیت است نه تنها هدایت می کند بلکه مجاهد می پروراند آن روح جهاد و روح خروش را در انسان ایجاد می کند حالا ببینند نتیجه چه می شود؟ {ولولا دفع الله النّاس بعضهم ببعض لفسدت

ص: ۱۲۶

الارض} اگر جهاد نباشد زمین را فساد فرا می گیرد (این حکمت و فلسفه ی جهاد است) خداوند متعال بوسیله ی جهاد بعض را به بعض دفع می کند یعنی فاسد ها را به صالح ها، دشمنان را به مجاهدین دفع می کند و عقب می زند اگر این چنین نبود زمین را فساد فرا می گرفت. {تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق} این از آیات پروردگار که این قدر اثر گذار است در روح انسان و مجاهد پرور است این یکی از داستان های قرآن است که ذکر شده مطالعه کند.

وجوب جهاد در قرآن و روایات کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد یکی از سوره های قرآن که مشتمل بر آیات فراوانی از جهاد، سوره توبه، سوره نهم قرآن مجید است در این سوره حدود ۱۰۰ آیه درباره جهاد وجود دارد. تمام آیات هم ناظر به جریان غزوهٔ تبوک که آخرین غزوه در سال نهم هجرت واقع شده است، نزدیک ارتحال پیغمبر(ص) و نزدیک جریان حجهٔ الوداع و شاید پرحادثه ترین غزوه باشد در میان غزوات، بخاطر اینکه آن موقع دولت های بزرگ احساس خطری از اسلام نمی کردند ولی بعد از اینکه غزوه های دیگر به وجود آمد و پیغمبر(ص) نامه هایی برای سران دُوَل نوشتند و آنها را دعوت به اسلام کردند. دوتا قطب حکومتی بزرگ یکی روم و یکی ایران در آن روز و دو تا قطب مذهبی بزرگ یهود و نصاری همه در برابر یک جریان بزرگی واقع شدند و آن هم به وجود آمدن اسلام که با همه اینها مخالفت داشت از این جهت سعی می کردند که چراغ الهی را خاموش کنند که در همین سوره توبه {یریدن أن یطفئوا نورالله بافواههم و یأبی

الله الاـ أن یتمّ نوره ولو کره الکافرون} (آیه ۳۲ از توبه) غزوه تبوک در برابر روم بوده است، روم هم آن روز بسیار قوی بوده است بعلاوه روم نزدیک بوده به مدینه و مکه و حجاز و مردم مکه رحلهٔ الشتاء و الصیف که داشتند به شام می رفتند و شام آن روز جزء قلمروِ حکومت روم بوده است دو تا روم بوده است یک روم شرقی و یک روم غربی، شام آن روز تابع همان روم شرقی بوده است، روم شرقی مرکزش استانبول بوده است البته اسم اول استانبول کنستانتین است که بعدا شد قستنطنیه و بعد شد استانبول، بعد از اینکه اسلام آنجا را فتح کرد شد استانبول یعنی شهر اسلام، و مرکز روم غربی هم ایتالیا بوده است که الان هم پایتخت ایتالیا روم به همین مناسبت می باشد و واتیکان هم که مرکز کلیساهاست در همان روم واقع است، خلاصه این جنگی بوده با روم و خیلی مهم بوده است و پیغمبر اسلام (ص) با وجود این شرایط عزم جهاد کرد و این درس بزرگی است که قدرت هرچه قدر هم بزرگ باشد ولی مسلمانها باید با آن جهاد کنند. چون که دولت روم خیلی بزرگ بود پیغمبر(ص) توانست ۳۰ هزار نفر را بسیج کند و آن روز بسیج کردن ۳۰ هزار نفر کار آسانی نبود اما با نوشتن نامه ها و ارسا ل قاصدها و پیک ها این کار صورت گرفت که مردم(مسلمان ها) حرکت کنند برای جهاد با روم آن هم درحالی بود که خبر رسید روم قدرت عظیمی فراهم می کند برای حلمه به مرکز اسلام و

از میـان برداشـتن اسـلام نوپـا که پیغمبر خـدا پیش دستی کردنـد و این هم درس بزرگی است. دوبـاره در همان خطبه ۲۷ نهج البلاغه داریم که شما به جنگ بروید قبل از { أن یغزوکم} و بعد داریم که { فوالله ما غُزی قوم قطُّ فی عقر دارهم إلا ذلّوا} هر کسـی که نشست تا دشمنان وارد خاک و خانه ها شوند و اقدام به جنگ کنند ذلیل می شود. پیش از اینکه دشمن وارد خاک شود باید پیش دستی کرد و جلو رفت و جلوی دشـمن را گرفت که پیغمبرخدا ننشستند که لشکر روم وارد مدینه شوند، پیغمبر خدا کنار مدینه بسیج عمومی اعلام کردند و تقریباً ۶۰،۷۰ فرسخ راه باید بروند تا جواب روم را بدهند و وقت آن هم در قرآن سـاعت عسرهٔ نامیـده شـده یعنی سـاعت سـخت چون هوا خیلی گرم است، تابسـتان است از طرفی محصول به دست نیامـده،از طرفی راه هم دور است،از طرفی دشـمن قوی است و از طرفی هم روم بسـیار قوی و جنگ با او بسـیار سـخت بود. اما در قرآن درس های فراوانی است و حـدود ۱۰۰ آیه از قرآن کریم در این رابطه است و این آیـات بیخود نیست و مـا بعضـی از آنهـا را عرض می کنیـم (از آیه ۲۴این سوره شـروع می شود ولی در اصل از آیه ۱۹ شـروع می شود) {أ جعلتم سقایه الحاجّ و عمارهٔ المسـجد الحرام کمـن آمـن بـالله و الیـوم الاـخر و جاهـد فی سبیـل الله}ایـن آیـه در عظمـت جهـاد کـه سـقایه الحـاجّ وعمـاره المسجدالحرام کارهای مهمی است اما از نظر ارزش مثل جهاد نیست و جهاد

پر ارزش تر است،{الـذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله}و بعد آیه ۲۴ را که خواندیم { قل إن کان آباوکم و أبنائکم وإخوانکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموهـا و تجـارهٔ تخشون کسادها و مساکن ترضونها أحب الیکم من الله و رسوله و جهادٍ فی سبیله فتربصوا حتی یـأتی الله بأمره و الله لا یهـدی القوم الفاسـقین} عرض کردیم که تمام چیزهایی که انسان در دنیا به آنها دل بستگی دارد این ۸ چیز را در یک کفه قرار می دهـد و خـدا و رسول خـدا و جهاد را هم در یک کفه، اگر آنها در پیش شـما محبوب تر از این است{فتربصوا حتی یـأتی الله بـأمره}منتظر آینـده نـاگواری باشـید، سـعی می کنـد به اینکه جهـاد را در پیش انسانهای مومن محبوب و با اشتیاق جلوه دهـد، خلاصه در اینجا چنـد مطلب است اول همان تشویق به جهاد با شـدت بیشتر{یا أیها الـذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثّاقلتم الی الارض} چرا شـما فرمان جهاد که می آیـد به زمین چسبیده اید، سنگین شده اید {أرَضیتم بالحیوهٔ الدنیا من الاخرهٔ} آیا راضی شدید به زندگی دنیا در برابر آخرت جاویدان و { فما متاع الحیوهٔ الـدنیا فی الاـخرهٔ إلا قلیل} بدانیـد که متاع دنیا نسبت به آخرت بسـیارکم است{ إلا تنفروا یعـذّبکم عـذاباً علیماً} برای مردم خیلی سـخت بود پیمونـدن این راه بـا نداشـتن مرکب و هوای گرم، هر ده نفر یک شتر را به نوبت سوار می شدنـد، یک خرما را یک نفر می مکید بعد می داد به نفر بعدی، چند نفر یک خرما را می

مکیدنـد تـا دهانشان تازه شود { إنفروا خفافاً و ثقالاً} سـبک وسـنگین، متاهل و مجرد، پیر و جوان حرکت کنیـد چون دشـمن بسـیار قوی است و شـما بایـد عظمت خودتـان را حفظ کنیـد خلاصه آیات فراوانی در میان این آیات ترغیب و تشویق و تاکید برای حرکت را دارد، اما در بین عـده ای آمدنـد و گفتند اذن بده تا بمانیم و شـرکت نکنیم و پیغمبر از روی رأفت به آنها اذن می داد تا بماننـد اما خـدا فرمود {عفا الله عنک لم أذنت} چرا اذن دادی،{عفا الله} در حد یک تذکر است و نه در حد توبیخ، اذن نـده تا معلوم شود بین کسانی که مایلنـد بیایند با کسانی که اسـتنکاف می کنند این یک امتحان است تا اشـخاص شـناخته شونـد {إنّمـا یستئـذنک الـذین لاـ یومنون ... وارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یتردّدون} بله کسانی که ایمان کامل نـدارد دنبال بهانه و عذر هسـتند تا شـرکت نکنند {و منهم من یقول إئذن لی و لاتفتنی ألا فی الفتنهٔ سـقطوا و إنّ جهنّم لمحیطهٌ بالکافرین} این آیه ۴۹ سوره توبه است بعضی می گفتند ای پیغمبر اذن بده تا من بمانم و مرا با فتنه مواجه نکن که من طاقت و تحمل فتنه را ندارم این شخص چه کسی بوده؟ یک نفر به نام جهد بن قیس که آدم ثروتمندی بوده است او حالا برای بهانه دلیل دیگری می گویـد من بـا بنات الاصـفر که مراد رومیان است اگر روبه رو شوم و زن های آنها را ببینم فریفته می شوم از این جهت می ترسم که انحراف پیدا کنم و از این جهت من

را معذور بدارید و من را با فتنه روبه رو نکنید، این جور افرادی که اینقدر روحشان ضعیف است که از این که مواجه شوند با چیزی که ممکن است انسان های ضعیف را منحرف کند از آن می ترسند و از این جهت پا به عقب می کشند اینها آدم های بدرد بخوری نیستند باید انسان ها دارای ایمان کامل و روح قوی باشند در برابر هر شدائدی بتوانند بایستند سعدی یک شعر دارد: شنیدم عابدی در کوهساری پناه آورده از صحراء(شهرا) به غاری (عابدی دیدم که در کوهساری بوده و به غاری پناه آورده) بگفتم چرا به شهر نیایی که باری بند از دل واگشایی بگفت آنچه پری رویان نغزاند چون گل بسیار شد پیران بلغزند (در شهر پری رویان نغر هستند و آدم های ضعیف می لغزند) دو گونه تقوا داریم، یکی اینکه انسان خودش را کنار می کشد چون می ترسد یک منصبی قبول کند یا به جهاد برود و نتواند وظیفه اش را انجام دهد، این تقوای ضعیف است، اما اسلام می خواهد انسان آنقدر تقوا داشته باشد که در تمام مراحل و تمام صحنه ها حضور داشته باشد، یک حضور بسیار قوی تا اینکه وظیفه اش را انجام دهد، حالا انسان منصب و مقام را قبول نکند چون ضعیف است، خیر! اسلام می گوید برو و شایستگی تحصیل کن تا بتوانی هر کار مهمی را انجام دهی. گاهی بعضی چیزها را عنوان می کند ولی درست عنوان نمی کنند و ما طلبه ها وقتی می خواهیم چیزی را عنوان کنیم باید درست عنوان کنیم مثلا فلان کس آنقدر

مقدس بود که نماز جماعت نمی خواند، چرا؟ می گفت می ترسم آن اخلاص لازم به هم بخورد و آن اخلاصی که در تنهایی دارم از بین برود، خوب وقتی اینگونه بیان شود دو وجه دارد، یکی اینکه او ضعیف بود و می ترسید وقتی نماز جماعت می خواند و مامومین پشت سر را ببیند اخلاصش از بین برود ولی این گونه نگویید که کسی که نماز جماعت می خواند پس معلوم می شود او آدم خوبی است، خیر اینگونه نیست ائمهٔ ما، علماء ما نماز جماعت می خواندند. یا مثلا می گویند که فلان کس مرجعیت را قبول نکرده است اصلاً این قدر مقدس بود که بعد از فلان عالم که از دنیا رفت قبول نکرد، خوب اگر شما اینگونه بگویید یعنی کسی که قبول کرده مانند آیت الله بروجردی کار خوبی نکرده است این را باید اینگونه گفت بله ،او یک انسانی بود بسیار مقدس فکر می کرد که در او آنقدر قدرت نیست که اگر قبول کند بتواند مصون بماند، اگر اینگونه گفته شود خوب است، حالا این آدم ضعیف می گوید {إئذن لی ولا تفتنی ألا فی الفتنهٔ سقطوا} بالاخره بعضی از اینها آنقدر از جهاد گریزان بودند و می ترسیدند و در برابر مومنان کامل بودند { لو یجدون ملجاء أو مغارات أو مدّخلاً لولّوا الیه} بعضی آنقدر ضعیف اند که از جهاد و جنگ گریزان اند که اگر ملجائی پیدا کنند که به اینها پناه دهد {أو مغارات} بروند و در غارها پنهان شوند {أو مدّخلاً} یک جایی که در آن داخل شوند { لولّوا الیه} به طرف آن بروند {و هم یجمحون}

اعراض می کننـد از جهاد، قرآن به شـدت اعتراض می کند که باید از جهاد اسـتقبال کرد. خوب در این بین هم هست کسانی که (اولواالطول) بودنـد { فرح المخلّفون بمقعـدهم خلاف رسول الله} مخلّفون که اینها حاضـر نشدنـد در جبهه جهاد شـرکت کننـد و ماندنـد، خوشـحال بودنـد که چقدر خوب شد ما نرفتیم،{کرهوا أن یجاهدوا باموالهم و انفسـهم فی سبیل الله و قالوا لا تنفروا فی الحرّ قـل نار جهنم أشـد حراً لو کانوا یفقهون} گفتنـد در حرارت و گرما حرکت نکنیـد، ولی آتش جهنم سوزان تر است آیه ۸۱ سوره توبه {فاقعُـدُوا مع الخـالفین} شـما بـا بچه هـا و زن ها در خانه بنشـینید و بگـذارد که مردان و دلاور مردان بروند به جنگ. یک آیه هم هست که {استئذنک اولوا الطول منهم} ثروتمندان می آمدند اجازه می خواستند که بمانند چون عادت کردنـد به زندگی با تنعّم و برایشان این امور سـخت است. یکی از چیزهایی که در بین است نقشه رَم دادن ناقه پیغمبر و ترور پیغمبر خـداست. عـده ای از منـافقین که شـرکت کرده بودنـد نقشه ای کشـیدند که مـا در یکی از گردنه هـای عبور شتر پیغمبر را رَم می دهیم و پیغمبر از دنیـا می رود{و لئن سـألتهم لیقولنّ إنّمـا کنّا نخوض ونلعب} اگر گفتنـد چرا؟ می گوییم ما شوخی می کردیم. ما یک نقشه ای بدین گونه کشـیده ایم اگر به نتیجه رسید که رسیده ولی اگر نرسید می گوییم شوخی می کردیم{ قل أ بالله و آیاته کنتم تسـتهزئون} حـذیفه هم ناقهٔ پیامبر را می برد چهره هایشان را پوشانده بودند که شـناخته نشوند پیامبر

فرمودند اینها را شناختی به ایشان گفت بله به او فرمودند تا وقتی که من زنده هستم به کسی نگو، حذیفه به این معروف بود که منافقین را خوب شناخته بعد گفت یا رسول الله اینها که اینجور هستند باید آنها را مجازات کرد پیامبر فرمودند نه! من دوست ندارم که بگویند که اصحابِ خودش را به این طور مجازات می کند این یکی از جریان ها است، آنها را گاهی در بین اشخاص معرفی می کند تا مردم آنها را بشناسند {ومنهم من عاهد الله لأن آتانا من فضله لنصّدّقنّ} بعضی از آنها هستند که در بین جنگ یا می کشند کسانی هستند که اول عهد و پیمان بستند اسم یکی از آنها ثعلبه بن حاطب است که می گفت اگر خداوند به من مال دنیا بدهد {لنصّدّقنّ} لنصدقن از باب تفعّل است نه از باب تفعیل یعنی تصدّق، کسی که اینطور بود و وضع مالی او خوب است آمد نزد پیامبر اظهار احتیاج کرد پیامبر به او فرمودند که اگر کم مال داشته باشی و بتوانی به زندگی خود برسی و به ایمان خود برسی برای تو بهتر است اما او اصرار کرد پیامبر دعا فرمودند که خداوند به او مال زیاد بدهد، خداوند هم به او حشم، گوسفند و شتر زیادی داد کم کم جوری شد که مدینه گنجایش حشم او را نداشت از مدینه خارج شد وقتی در مدینه بود مرتب در نماز جماعت حاضر می شد ولی وقتی به آنجا رفت هفته ای یکدفعه به نماز جماعت می رفت بعد به طوری سرش به ثروت و مال گرم شد که هفته ای

یک دفعه هم نمی رفت بعد آیه نازل شد که باید زکات بدهد پیامبر مامور زکات را فرستاد ولی این شخص زکات نداد و گفت(هذا شبه الجزیهٔ) زکات هم شبه جزیهٔ است، ما مسلمان شدیم که جزیه ندهیم دیگر جزیه برای کفار است و او به این بهانه از دادن زکات سرپیچی کرد دراین آیات آیاتی است براینکه با اهل کتاب مبارزه کنید. چون می خواستند به جنگ با روم بروند و آنها نصرانی بودند و جنگ این دفعه با دیگر با مشرکین نیست، جنگ این دفعه با نصرانی و مسیحی هاست، آیه ۲۹{ قاتلوا الذین لا یومنون بالله و لا بالیوم الاخر و لا یحرّمون ما حرّم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب}کسانی که اهل کتاب اند ولی ایمان به خدا و روز قیامت ندارند(ما حرّم الله) را حرام نمی دانند و در برابر دین حق تسلیم نیستند. {حتی یعطوا الجزیهٔ عن یدٍ و هم صاغرون} با این اهل کتاب تا جایی بجنگید تا اینکه جزیه بدهند و در برابر اسلام بایستی کوچک باشند و آن علوّ و برتری خود را کنار بگذارند ما بعدا إن شاء الله بحث خواهیم کرد که چرا اسلام با اهل کتاب جنگید برای اینکه اسلام رسالت خود را در این می بیند که دین حق را به دنیا برساند آن روز یهود و نصاری و روم و ایران همه در مرحله اول در توحید لنگ بودند و همه شان مشرک بودند چون پشت سر این آیه می گوید {قالت یهود} عُزَیر پسر خداست {قالت نصاری} مسیح پسر خداست توحید فقط همان توحیدی بود

که اسلام آورده بود نصرانی ها می گفتند ثالث ثلاثه، سه تا اصل دارند به اینها می گویند اقانیم الثلاثه ، اقانیم جمع اقنیم است اینها می گویند خدا أب است روح القدس و حضرت مسیح إبن این سه تا، خدا و جبرئیل و حضرت عیسی با هم یکی هستند اینها هم یکی هستند هم سه تا هستند به آنها می گوییم چطور می شود هم یکی باشند و هم سه تا می گویند این یک مساله ای است که از عقل شما بالاتر است که هم سه تا هستند و هم یکی، این است که آنها مشرک بودند تمام آنها هم یهود و هم نصاری علاوه بر اینکه مشرک بودند می گفتند {نحن اولیاء الله و أحبائه} {و قالوا لن یدخل الجنۀ إلا من کان هوداً أو نصاری} می گفتند بهشت مال یهود و نصاری است، { قل یا أیها الذین هادوا إن زعمتم إنّکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت إن کنتم صادقین} اینها در سوره جمعه است، یهودی ها می گفتند اولیای خدا هستیم، اگر شما یهودی ها راست می گویید و اولیای خدا هستیم پس آرزوی مرگ کنید { ولایتمنونه أبداً} در حالی که اینطور نیستند. خلاصه درآن روزو امروز غیر از اسلام هیچ دینی خالی از شرک نیست بودایی ها که معلوم است،آن آتش پرست ها که معلوم است، یهود که معلوم است،نصاری که معلوم است،این است که اسلام بخاطر اینکه توحید خالص و دین خالص را برساند به دنیا و این رسالت را بوسیله جهاد می دهد آن جهت ابتدایی که می گوییم همین است برای جهاد ابتدایی اسلام خودش را

ص: ۱۳۷

مُلزَم می دانـد که دین صـحیح را برسانـد به تمام دنیا، آنها نه معادشان و نه توحیـدشان آن طور است که ما قائلیم این است که در سوره توبه تاکیـد می کنـد که بایـد بـا آنهـا جنگیـد، جنگ با رومیان که همان نصـرانی ها بودنـد. بالاخره اواخر سوره چیز جـالبی دارد {وعلی الثلاثـهٔ الـذین خلّفوا} خوب یـک مـاه این جنگ طول کشـید پیغمبر هم رفتنـد و برگشـتند و حضـرت امیر المونین را در این جنگ نبردند به همین دلیل اصـحاب حر (سنی ها) که همیشه می خواهند نقش امیر المونین را کمرنگ کنند در اینجا خیلی حرف می زند که پیامبر حضرت امیر (ع) را به این جنگ نبرد (الصحیح من سیرهٔ النبی الاعظم) که عرض کردم علامه جعفر مرتضی کتابی در سیره پیامبر در ۳۵ جلد نوشته که جلد ۲۹ آن در مورد همان جنگ تبوک است و این جریان را هم دارد که از نبردن حضـرت امیر منافقان و دشـمنان سوء استفاده کردند از کتابهای آنها نقل می کند که می گفتند پیغمبر به علی گفت تو بمـان، خانه من و خانه خودت را حفظ کن و بعـد گفتنـد چون بردنش خیلی مهم نبود او را برای حفظ اهل خانه گذاشـتند ایشان از کتابهای آنها نقل می کنند ایشان می گویند اینها همه دروغ است برای کمرنگ کردن نقش حضـرت علی، پیغمبر حس می کردند که این جنگ طولانی خواهد شد چون ۶۰،۷۰ فرسخ راه بود تا بروند با آن وسایل آن روز تقریباً ۱ ماه طول می کشید منافقین و دشمنان قریش و با توجه به اینکه تازه مکه فتح شیده بود منتظر

ص: ۱۳۸

فرصت بودند تا به مدینه حمله کنند، بعد علامه از شیخ مفید نقل می کند که از این جهت پیامبر برمودند{ لاتصلح المدینه إلا بی أو بک} غیر از من و تو کسی نمی تواند این مرکز(مدینه) را نگه دارد، امیرالمومنین را گذاشت برای حفظ مرکز، از مرکز یک ماه دور شدن با جریان حساس آن روز مطلبی مهمی بود، بعد باز هم امیرالمومنین دیدند که بعضی می گویند که پیغمبر با حضرت علی سرسنگین شده از این جهت او را نبرده است حضرت امیرالمومنین خیلی ناراحت شدند آمدند از مدینه خارج شدند رسیدند به پیامبر و عرض کردند یا رسول الله این طور می گویند، شما می دانید که من همیشه در جهاد پیش قدم بودم پیامبر حضرت را به آغوش کشید و اشک ریخت و گفت که نه!، من تو را برای حفظ مدینه گذاشتم {و ما ترضی ان تکون منی بمنزلهٔ هارون من موسی} شما مثل هارون که جانشین موسی بود جانشین من هستی. این فصل در همین جلد ۲۹ است مطالعه کنید واقعاً دارای مطالبی است درباره کسانی که سعی می کردند نقش امیر المومنین را کمرنگ کنند این کتاب،کتاب بسیار خوبی است آنها در هر جا که فرصت می کردند سعی می کردند نقش امیرالمومنین را کمرنگ کنند مثلاً در مباهله که ما می گوییم پیامبر و حضرت فاطمه و حضرت علی و امام حسن و امام حسین بودند آنها آمدند زن عمر را آوردند عایشه را آوردند واقعاً عجیب است، چقدر کار کردند علامه عسکری(اعلی الله مقامه) می گفتند سنی ها در سه جبهه علیه شیعه کار کردند

یکی جبهه تفسیر است،آیاتی در قرآن است و آنها سعی کردند که نقش حضرت امیر را کم رنگ کنند، دوم در تاریخ، سوم در احادیث ،احادیث علیه شیعه، احادیث فراوانی برای بزرگ کردن آنهایی که بزرگ کردند. مطلب دیگر در اینجا این است که پیامبر که می خواستند حرکت کنند عده ای آمدند و گفتند یا رسول الله ما یک مسجدی ساختیم آن مسجد قباء که شما ساختید به ما دور است هوا بارانی می شود، سرد می شود حالا منظور آنها چه بود می خواستند در برابر آن مسجد یک مسجد دیگر ایجاد کنند تفرقه ایجاد کنند بین مسلمان ها، حالا شما که تشریف می برید، برای افتتاح آنجا دو رکعت نماز بخوانید بعد تشریف ببرید یک نفر هم بود بنام ابوعامرالراهب که در نزد یهودی ها و نصرانی ها خیلی مقام داشت و او به پیامبر خیلی حسد می ورزید آخرش هم رفت به شام و به رومیان پیوست، وقتی پیامبر به جنگ رفتند آنها می گفتند که پیامبر دیگر بر نمی گردد چون پیامبر فکر می کند جنگ با رومیان مثل جنگ خندق است و خیبر است، نه! روم قوی است این مسجد را درست کردند تا ابوعامرالراهب را بیاورند. پیامبر وقتی برگشتند این آیات آمد{والذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المومنین} بالاخره { لا تقم فیه أبداً} پیامبر (ص) دستور دادند که آن مسجد را خراب کنند و بسوزانند و محل آشغال و فضولات قرار دهند. حالا در آخر سوره می رسد به {علی الثلاثة} سه نفر که نرفته بودند {الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما

رحبت} اینها آمدند و پیامبر دستور دادندکه کسی با آنها صحبت نکند انزجار عمومی و بعد آنها توبه کردند.

مبانی و اصول حکومت حکومت از دیدگاه امیرالمؤمنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع؛ نهـج البلاـغه بـا توفیق پروردگـار متعـال روزهـای چهارشـنبه بحث نهـج البلاغه داریم وامیـدواریم که به برکت کلام حضـرت امیر علیه السـلام توفیقی پیـدا کنیم و مفیـد باشـد. یکی از مطالب مهم مقدمه این است که نهج البلاغه احتیاج به ذکر سنـد نـدارد چون که از اوّل که سـید رضـی (رحمه اللّه علیه) شـروع به جمع آوری (که ایشان دراواخر قرن چهارم واوایل قرن پنجم زیسـته است و سال ۴۰۹ هجری قمری از دنیـا رفته است) این مرد بزرگ چـون خودش فصیـح و بلیغ بوده و خودش یک نمـونه ای بـوده از لحـاظ تبحّر درلغـت وادب ازایـن جهت از میـان کلمـات حضـرت امیر (علیه السـلام) آن کلمـاتی که به نظر خـودش از نظر فصـاحت و بلاـغت در أعلی درجه بـوده که دون کلاـم خـالق و فوق کلاـم مخلوق بوده، بعـد هم به انـدازه ای مشـهور بوده که این کلمات از آن حضرت که احتیاج به ذکر سند نمی دیده از این جهت سندی ذکر نکرده بعد ازآن قرن هم علمـای مـا همه مسـلم گرفته انـد حتی اهـل تسـنن غیر از مغرضـین که این کلمات از حضـرت امیر(علیه السـلام) است و عرض کردیم که در الذریعه الی تصانیف الشـیعه بیش از صد شـرح از علمای ما در ماده شرح(ش) تقریباً ۱۳۰ تا برای نهج البلاغه از علمای ما و اهل تسـنن ذکر کرده خلاصه از نظر سـند تردیـدی نیست چون در یک حـدی است که احتیاج به ذکر سـند نـدارد مثل صحیفه سجادیه، آیت الله العظمی بروجردی (رحمه الله علیه) روزی در درس خودشان به یک مناسبتی که درباره

نماز جمعه بحث می کردند، در صـحیفه سجادیه دعایی هست از امام سجاد علیه السلام که در روز عید و جمعه آن دعا را می خوانده اند مضـمونش این است {اللهم انّ هذا مقامٌ اولیاءک} پروردگار این اقامه نماز جمعه و نماز عید مقام اولیای توست از {قـد افتضوهـا} از این جهت ایشـان شـبهه داشـتند که چطور می شود که به واسـطه همین دلیل احتیاط می کردنـد که هم نماز جمعه و هم نماز ظهر خوانده شود خلاصه ایشان دردرسـشان می گفتند که احتیاج به سـند نیست چون صـحیفه سجادیه از نظر فصاحت و بلاغت و محتوا و معنی آنقدر در حد بالاست که معلوم است غیر از امام کسی نمی تواند این کلمات را گفته باشد، نهـج البلاغه هم همینگونه است ما می توانیم تحدی کنیم به کسانی که منکر آن هسـتند که چه کسـی می تواند یک خطبه ای مثـل این بیـاورد؟ مخصوصـاً خطبه های توحیـدی، از این جهت احتیاج به ذکر سـند نیست عرض کردیم که خطبه شقشـقیه که خطبه سوم نهـج البلاـغه است درباره اعتراض به رویّه غاصبین است، علامه امینی درالغـدیر همین خطبه را از ۲۸ طریق از طرق سنّی ها نقل می کنـد اکثر آنها قبل از تولـد سـید رضـی گفته انـد واین خطبه را نقل کرده انـد از این جهت فکر نمی کنیم که احتیـاجی به ذکر سـند داشـته باشـد در عین حال کتابی است به نام مصادر نهـج البلاغه واسانیـده مال سید عبـد الزهراء خطیب حسـینی که چهارجلـد است او سـعی کرده سـندی از کتابهای دیگر برای نهج البلاغه برای هر خطبه ای و هر نامه ای که وجود دارد منشأ و مدرکش را پیدا کند و ذکر کند امروز هم که ما خطبه ۱۳۱ را شروع می کنیم نقل می

کنم که ایشان از کـدام کتابها مـدرکی برای این خطبه ذکر کرده این یک مطلب است. مطلب دوم اینکه با توفیق پروردگار ما درباره مبانی و اصول حکومت از دیدگاه حضـرت علی (علیه السـلام) بحث می کنیم از مبانی و اصول حکومتی که باید داشته باشیم که حکومت در اسـلام یک شـعبه ایست از امامت و ولایت، حکومت در اسـلام دارای جایگاه بسیار بلندی است بخاطر اینکه حکـومت به سـرنوشت مردم مربـوط می شـود مردم در امـور فرهنگی و تعلیم و تربیت و هرچه که در ذهن انسـان اثر می گـذارد در فکر و انـدیشه انسان اثر می گـذارد ما به آن می گوییم امور فرهنگی و نیز مردم هم در امور سیاسـی، هر کاری که مربوط به اداره جـامعه باشـد آن سامـان دهی که مربوط به اداره جامعه و مردم است را سـیاست می گوییم و امور اقتصادی هر چیزی که به ثروت و مال مربوط است،تولیـد ثروت،توزیع ثروت اسـتفاده از مال همه اینها را می گوینـد امور اقتصادی و آنچه که مربـوط است به امور اجتمـاعی مردم روابـط مردم بـا یکـدیگر، در تمـام اینهـا مردم تحت تـأثیر حکومت خودشـان هسـتند، حکومت تأثیر گذار است و نقش آفرین است شکی نیست. کتاب تحف العقول کتاب بسیار خوبی است این کتاب خیلی قطور نیست و چنـد جلد نیست، ۱جلد است امّا مؤلف خیلی خوش سـلیقه است واقعاً خوش سـلیقه است در حسن انتخاب واقعاً موفق بوده از حضـرت پیـامبر (صـلی الله علیه و آله وسـلم) و تمـام ائمه (علیه السـلام) کلماتی دارد ولی آن انتخاب کلمات ناب، این است که سلیقه خیلی عالی دارد، این در کلمات حضرت امیر (علیه السلام) این حدیث را ذکر کرده است {النّاس بأمرائهم

اشبه منهم بآبائهم }مردم نسبت به أمرا شبیه تر هستند تا پدر و مادر، یعنی شباهت مردم، پیروی مردم از أمرا بیش از شباهت آنها از پدرانشان است خوب معلوم است که انسان در یک خانواده ای که متولد شود چقدر پیروی از پدر و مادر دارد آداب و اخلاق خانوادگی در انسان مؤثر است ولی حضرت امیر (علیه السلام) أمرا را تأثیر گذارتر معرفی می کند، خوب یک چنین مسأله ای به این اهمیّت نمی شود که اسلام نسبت به آن بی تفاوت باشد اسلام که به کلیه احتیاجات مردم توجه دارد این مسأله درحد اول احتیاج است مسلّم است مورد توجه اسلام و قرآن است این است که در قرآن کریم درباره امامت علی(علیه السلام) {الیوم أکملْتُ لکم دینکم و أتْممتُ علیکم نعمتی و رضیتُ لکُمُ الإسلام دیناً} بعد از اینکه مسأله امامت روشن می شود آن وقت {الیوم اکملتُ لکم دینکم} این آیه ۳ از سوره مائده سوره پنجم قرآن است،{الیوم یئسَ الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم} وقتی که امامت معین شد، کفار تا بحال نقشه هایی داشتند علیه شما امّا دیگر مأیوس شدند دیگر از آنها نترسید از من بترسید اگر انحرافی در امامت بوجود بیاید دوباره کار شما سخت خواهد شد {و إذ ابتلی ابراهیمَ ربُّهُ بکلماتٍ فاتمهنَّ قال إنّی جاعلکَ للناس اماماً قال و من ذریّتی قال لا ینال عهدی الظالمین} آیات قرآن درباره امامت خیلی زیاد است این آیه ۱۲۴ از سوره بقره است، خداوند ابراهیم را امتحان کرد به کلمات، کلمه تنها به معنی لفظ نیست خیلی از موجود های خارجی را قرآن کلمه می گوید حضرت عیسی را مثلاً کلمه الله می گوید، کلمه یعنی آن

موجودی که از جانب خداوند با یک قدرت خاصّی بوجود آمده، حضرت ابراهیم علیه السلام در جریان ذبح فرزند خودش {إنّ هذا لهو البلاء المبین} در جریان برخورد با نمرود و امثال آن تمام که اینها گذشته حالا می گوید {قال إنّی جاعلك للناس اماماً} بعد از همه این امتحانات امام می شود، بله! این مقام امامت خیلی رفیع است {قال و من ذریّتی} حضرت ابراهیم گفت که از ذریه من هم به این مقام نائل می شوند خداوند به کلی نفی کرد ولی {قال لا ینال عهدی الظالمین} آیه از جهاتی خیلی پرمحتوا است اولاً ـ از جهت اینکه مقام امامت چقدر بالاست بعد از اینکه پیغمبر بوده و دوره های مختلفی در نبوت گذرانده حالا می گوید {جاعلك للناس اماماً} پس معلوم می شود که امامت از نبوت بالاتر است این را باید اینگونه عرض کنم که نبوت مراتبی دارد، امامت هم مراتبی دارد نسبت بین اینها عام و خاص من وجه است پیغمبر اسلام(صلی الله علیه و آله وسلم) وامثال پیامبران اولوا العزم هم نبیّ بودند هم امام اجتماعشان در پیغمبران اولوا العزم است گاهی کسی، امام هست ولی نبیّ نیست مثل ائمه (علیهم السلام) و گاهی نبیّ است و امام نیست مثل پیغمبران ما مثل شعیب و هود و امثال اینها بنابراین نسبت عام و خاص من وجه است و هر یک از این دو تا هم مراتبی دارد پیغمبر ما در حد اعلیِ آن مراتب است هم امامت مراتبی دارد باز هم پیغمبر ما در حدّ اعلی هر دو است، ائمه (علیهم السلام) نبیّ نبودند ولی حدّ اعلی امامت را دارند که از نبوتِ غیر از پیغمبر اسلام

ص: ۱۴۵

بالاتر است، خلاصه آیت الله طباطبایی (رضوان الله علیه) که بنده ۵ سال در درس تفسیر و اسفار ایشان افتخار شرکت داشتم در تفسیر این آیه،آیه ۱۲۴ از سوره بقره درباره امامت که عرض کردیم ایشان هم روایاتی نقل می کنند از حضرت صادق علیه السلام {إنّ الله اتخذَ ابراهیم عبداً قبل ان یتخذ نبیًّ} عبدی که خدا اتخاذ کند غیر از عبدی است که مثلا همه اشخاص عبداند ولی اگر خدا اتخاذ کند باید بنده صالح و خیلی شایسته باشد، بعد از اتخذ نبیًّ می آید {إتخذ رسولاً} فرق بین نبی و رسول این است که نبی مَلَک را نمی بیند ولی صدایش را می شنود انگار در خواب می بیند و برایش روشن است که فرستاده ی خداست ولی رسول آن کسی است که مَلَک را می بیند {اتخذ النبی قبل اتخذ رسولاً، اتخذ رسولاً قبل یتخذ اماماً} بعد از اینکه عبودیت و نبوت و رسالات و خلیل بودن بعد از همه این مراحل {قال انّی جاعلک للناس اماماً} اینقدر مقام امامت بالاست، عرض کنم خدمت شما که بعضی از رفقا می گفتند که این بحث جهاد که روزهای دیگر داریم، آیات قرآن را درباره جهاد بحث می کنیم، گاهی بعضی ها بخواهند سوال کنند، بله! فرق درس ما طلبه ها با بقیه همین است که ما فرصت باید بدهیم در بین بحث، {ان قلتَ قلتُ} باید باشد یکی از حسن های درس همین است اگر کسی چیزی به نظرش می رسد بفرمایید) بله، امامت یعنی وصایت نبیّ، وصایت از نبی مراتب دارد، حضرت موسی و... وصی داشتند ولی اوصیاء آنها به ائمه (علیهم السلام) نمی رسند، ائمه(علیهم السلام) وصایت دارند به همین جهت، امامت دارند ولی امامت

آنها مرتبه بسیار بالایی است، حتی از انبیاء دیگر غیر از پیامبر ما بالاترند اما وصایت حضرت موسی و ابراهیم آن طور نبوده که از پیامبران دیگر بالاتر باشند بنابراین هم امامت مراتب دارد و ائمه ما(علیهم السلام) در حدّ والای امامت هستند و هم نبوت مراتب دارد و پیغمبر ما در حدّ والای نبوت و رسالات است، بین این دو عام و خاص من وجه است ولی با توجه به مراتب. اینجا آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان در جلد اول در تفسیر همین آیه ایشان از یکی از اساتید که می خواستند عصمت را از این آیه استفاده کنند اینطور نقل می کند و اینگونه تقریر می کردند، مردم چهار دسته ممکن است باشند تصوراً، یک دسته کسانی که از اول عمر تا آخر عمرشان ظالم اند. یک دسته کسانی که از اول عمرشان ظالم نبودند ولی اواخر عمرشان ظالم اند. یک دسته به عکس این، اول ظالم بودند ولی آخر عمرشان ظالم نبودند، یک دسته در کل عمرشان هرگز مرتکب ظلم نشده اند. حضرت ابراهیم که می گویند {و من ذریّتی} آن شقّ اول و دوم را مسلما نمی گویند، چون شق اول کسانی که از اول تا آخر عمر ظالم باشند، حضرت ابراهیم أجلّ از این است که از خدا بخواهد کسی که در تمام دوره عمر ظالم بوده او امام باشد و کسی هم که در اواخر عمرش ظالم باشد او را هم نمی خواهد که امام باشد ایشان أجلّ از این است پس این دو شق کنار می روند و دو شق دیگر باقی می ماند، یکی اینکه اول عمرش ظلم کرده و آخرش خوب باشد و یکی آنکه در کل عمرش

ظلـم نکرده اسـت، آیـه آن اوّلی (کسـی که آخرش خـوب بـوده)را نفی می کنـد. پس نـتیجه این می شـود کسـانی که دراول عمرشان کافر بودنـد و عبادت بت را می کردنـد این افراد به کنار می روند، پس کسـی می ماند تحت آیه که از اول عمرش تا آخر عمرش هیچ ظلم نکرده باشد، نه ظلم به خودش و نه ظلم به غیر، و این می شود همان معصوم، ایشان این بیان را در تفسیر المیزان در جلـد اول دارنـد. خوب آنچه تـا به حال ما عرض کردیم مقـدمه بود خلاصه می خواهیم بگوییم مقام حکومت یک شعبه ای است از امامت در اسـلام برای شـیعه، و دارای قداست است و ما حکومت به این معنی را قبول داریم و خیلی هم مؤثر است چونکه بـایستی علاـوه بر بیان احکام، آن احکام پیاده شونـد و اجرا شونـد. ما یک بیان احکام داریم و یک اجراء و پیاده کردن داریم، امـام شـأنش علاوه از بیان احکام که این افتخار ماست چون حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی احکام خودشان را از اینها می گیرنـد ولی ما این را درست نمی دانیم، چون حـدیث ثقلین برای ما مرکز و منبعی معین کرده است و آن قرآن و اهل بیت می باشد. شأن امام علاوه از بیان احکام پروردگار مجری احکام نیز می باشند و پیاده کننده احکام اند یعنی باید جامعه را به حرکت در بیاورند به حرکت ها جهت بدهند استعدادها را شـکوفا کنند. برای نمونه باز از نهج البلاغه استشـهاد کنیم خوب است، در اول نـامه ۵۳ نهج البلاغه که حضـرت امیر (علیه السـلام) برای مالک اشتر نوشـته است هنگام اعزام او به کشور مصـر برای اداره کشور مصر، می گوید {هذا ما عهد

إلیه مالـک بن الحارث اشتر حین ولّاه مصـر } چهار چیز می گوینـد {جبایه خراجها و جهاد عـدّوها و استصـلاح أهلها و عماره بلادهـا} اینها شأن حاکم است، اول جمع آوری مالیات که آن جنبه اقتصادی است، آنچه مربوط به صـرف مال، تولیـد، توزیع وهمه این موارد، اولین کار یک حاکم است، دوّم در برابر دشـمنان اسلام بیدار و هوشیار بودن از نقشه های آنها مطلع بودن از تهاجم آنها با خبر بودن، سوم تربیت صالح همه مردم، خوب انسانها زیاد اند و استعدادها فراوان و انسان مختار، ولی باید برنامه هایی را تنظیم کنـد که تمام افراد بشـر صالـح باشـند و صالح تربیت شوند و این خیلی مهم است و مربوط به فرهنگ و تعلیم و تربیت و حرکت دادن و جهت بخشـیدن به حرکت هـا است، چهـارم مملکت را آبـاد نگه داشـتن و ایجاد عمران و آبادی، این نقش حـاکم است، در اسـلام این نقشِ خیلی بالا-یی است واقعـاً، خوب حالا- ما با توفیق پروردگار بحثمان دراین است که می خواهیم از نهـج البلاـغه حکومت حضـرت امیر المؤمنین و اینکه حکومت به چه شـکلی بایـد باشـد إن شـاءالله مورد بحث قرار دهیم. الان بنده در این مجمع خودمان افرادی که ۳۰، ۴۰ سال قبل از این ما نهج البلاغه را می گفتیم شرکت داشتند، می بینم، الحمدلله تعالی که توجه به مقام نهج البلاغه وجود دارد. برای شـروع، اولین مطلبی که از دیدگاه حضرت امیر (علیه السلام) در حکومت نقش دارد این است که انگیزه حـاکم، کسـی که می خواهـد حکومت کنـد بـا چه انگیزه ای به این منصب خطیر می خواهد نائل شود و این منصب خطیر را به دست بگیرد. اولاً حکومت در نظر اهل بیت(علیهم

السلام) وسیله است نه هدف، از این دیدگاه که این یک وسیله ای می شود برای رسیدن به یک اهداف مقدسی که عرض می کنیم. پس اولین کلام آن حضرت این است که من با چه انگیزه ای آن حکومت و منصب را پذیرفتم، که وسیله أصل و هدف نیست و هـدف هم هدف مقدسـی است. خطبه ۱۳۱ را برای نمـونه می خـوانیم ، مـا هر خطبه و کلام را که می خوانیم آدرس چهار شـرح را به شما عرض می کنیم که با مراجعه به آنها بایست بنویسید و مطالعه کنید تا کامل شود، یکی شرح خوئی است که در ۲۳ جلـد چـاپ شـده است این شـرح از لحـاظ اینکه به احادیث اهل بیت (علیه السـلام) خیلی عنایت دارد از این جهت ممتـاز است، البته لغت را معنی می کنـد و جنبه هـای تاریخی هم گاهی دارد ولی بیشتر پرداخته به احادیث مرتبط با آن خطبه، این بحث ما در جلـد ۸ شرح خوئی صفحه ۲۵۴ است. دوم شـرح ابن ابن الحدیـد که در ۲۰ جلـد چاپ شده است که سابقاً ۴ جلـد بود، مطالب تاریخی بسـیار زیادی دارد که برای فهمیـدن آن خطبه این امور خیلی مؤثر است، گاهی هم با وجود اینکه از اهل تسـنن است، حرف حق گفته است، که شنیدن حرف حق از کسی که سنّی است برای جدل کردن با خودشان خوب است {وجادلهم بالتی هی أحسن} ، اوّل کتاب را که شـروع می کننـد اوّل کلمه اش این است {الحمـدلله الـذی قـدّم المفضول علی الفاضل} خدا را شـکر که مفضول را (ابوبکر و عمر و عثمان) بر فاضل (حضرت علی علیه السلام) مقدم گرداند. قبول می کند که حضرت علی (علیه السلام) افضل از آنها است

ولی آنگونه شروع می کند. ما برای اثبات حقانیت حضرت علی (علیه السلام) به خلافت چند دلیل داریم، یک دلیل ما نقلی است از قبیل همان حدیث غدیر و امثال اینها که زیاد داریم، دلیل عقلی هم داریم چون ما ثابت کردیم که حضرت علی (علیه السلام) أفضل است، در شرح تجرید که برای علّامه حلّی است و تجرید هم برای خواجه نصیرالدین طوسی است، این کتاب، کتاب بسیار خوبی است، مخصوصا بحث امامت و معاد، در آنجا تقریباً از ۳۰ راه اثبات کرده که علی أفضل بوده است از آنها، از لحاظ علم و حلم و سخاوت و شجاعت و زهد و ... خوب حال که حضرت امیر(علیه السلام) أفضل شد عقل اقتضاء می کند که با بودن أفضل سمت را به معقول ندهند و دلیل مهم ما این دلیل عقلی است که بر اساس تاریخ خودشان است. ابن ابی الحدید در زمان بنی عباس می زیسته، در همان سالی که هولاکوخان حمله کردند به بغداد و کشورهای اسلامی و حکومت بنی عباس سرنگون شد و از بین رفت، سال ۶۵۶ هجری قمری همان سالی که سعدی می گوید، در آن مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ۶۵۶ بود مراد ما نصیحت بود و گفتیم، حوالت با خدا کردیم و رفتیم یکی از اشکالات سعدی این است ،آن موقعی که کشور ایران و سایر کشورهایی که تحت سیطره مغول و مورد تاخت و تاز آنها بود و شهرها را خراب می کردند سعدی می گوید در آن مدت که ما را وقت خوش بود. خلاصه آن سال، سال سقوط بنی عباس است. سعدی سنّی بوده است بخاطر اینکه سعدی در همان سال که بنی عباس

ص: ۱۵۱

سقوط می کنـد و معتصم بـالله آخرین خلیفه بنی عبـاس است، و آن وقت که بنی عبـاس سـقوط می کنـد ایشان اینگونه گفته، آسـمان را حـق بود گر خون ببـارد بر زمین از زوال ملـک مسـتعصم امیر المؤمنین خیلی عجیب است که مسـتعصم بـالله را امیر المؤمنین خطـاب می کنـد و تأسف می خورد. سـعدی دارد که، غیر از عمر کی که لایق پیامبری بودی گر خواجه رسل نبودی ختم أنبیاء یک حدیثی سـنّی ها دارند در فضیلت عمر، می گویند پیغمیر(ص)فرموده { لو لم أبعث لبعث عمر} اگر من مبعوث نمی شد عمر مبعوث می شد، این را سـنّی ها درست کرده اند در فضیلت عمر، سعدی همین را به شعر درآورده است. خلاصه آن موقـع یـک نفر به نـام علقمی که وزیر بـوده در زمـان بنی عبـاس ولی شـیعه بـوده است و بسـیار هم فاضـل بوده وکتابخـانه مجهزّی هم داشـته است، ابن ابی الحدید برای تقرّب به این وزیز شرح نهج البلاغه نوشته است ۲۰ جلد یک عالم واقعاً برجسته ای بوده است متکلم و حکیم و فیلسوف و شاعر و ادیب و مورّخ است این شرح نهج البلاغه را برای علقمی نوشته و به او هدیه کرده است و علقمی وزیر بود برای مسـتعصم ولی شیعه بود، حتی متهم کردند این وزیر را که این در سقوط بغداد نقش داشته است چون شـیعه بوده می خواسـته خلافت بنی عباس که سـنّی بوده، سـقوط کند. خلاصه ابن ابی الحدید نهج البلاغه را شرح کرد و داد به آن وزیر و در همان بین هولاکوخان وارد بغـداد شـد و بغـداد را فتح کرد و چون ابن ابی الحدید سـنی بود سـنّی گری را تبلیغ می کرد هولاکوخان می خواست او را بکشد (در همین کتاب

که نام بردم سید عبد الزهرا الحسینی در اوائلش نوشته است) و او به علقمی پناهنده شد که شما شفاعت کن که مرا نکشند و او ابن ابی الحدید را پیش خواجه نصیر الدین طوسی برد چون خواجه حضور داشت و ایشان شفاعت کرد و هولاکوخان از کشتن او صرف نظر کرد. خلاصه ابن ابی الحدید سنّی است ولی شرحش شرح خوبی است و مطالب زیادی دارد و ۲۰ جلد است. در جلد اول ۸ ، صفحه ۲۶۳. سوّم شرح بحرانی، ابن میثم بحرانی که عالم بزرگی است واقعاً، و با خواجه نصیر الدین طوسی هم عصر بوده، می گویند خواجه پیش ایشان حکمت و فلسفه می خوانده است و او هم پیش خواجه فقه و... می خوانده است در قدیم آنقدر صمیمیت برقرار بود بین شاگرد و استاد که خیلی عجیب بود، بحرانی جلد ۳ ، صفحه ۱۴۷. چهارم شرح فی ضلال نهج البلاغه که برای محمد جواد مغنیه است هم تفسیر دارد که ۸ جلد است و هم شرح نهج البلاغه که ۴ جلد است، شرح بحرانی از لحاظ کلام و حکمت و فلسفه مطالب زیادی دارد و فی ضلال چون در زمان ما بوده استکبار و اینها را دیده مطالب خوب، زیاد دارد فی ضلال جلد ۲ ، صفحه ۲۶۸.

آیه نفر ـ وجوب جهاد در قرآن کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد در قرآن مجید دو جا دردو موضوع خداوند متعال کلمه (نفر) بکار برده است یکی (نفر) برای جهاد و دیگر (نفر) برای تفقه فی الدین، دومی که (نفر) برای تفقه در دین است یک مرتبه بیشتر در قرآن نیامده امّا آن اولی که (نفر) کوچ کردن و حرکت کردن برای جهاد است چند دفعه در قرآن ذکر شده است و تمام این

تعبیرات هم در سوره توبه سوره نهم قرآن مجید است. ما در علم اصول در حجیت خبرِ واحد، آیه ی (نفر) را آنجا خواندیم که به چند آیه استدلال شده برای حجیت خبر واحد، آیه نباء، آیه نفر، آیه سؤال، آیه کتمان، آیه أُذُن، این پنج آیه است که به اینها برای حجیت خبر واحد استناد شده است. آیه نفر، آیه ۱۲۲ از سوره توبه سوره نهم قرآن مجید {و ما کان المومنون لینفروا کافّه فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلّهم یحذرون} شکی نیست که کسی تردید نکرده که آیه دلالت بر وجوب نفر دارد منتهی این آیه ابلاغ برای غیر اهل مدینه است چون غیر اهل مدینه هم که اعلان شد که حرکت کنند برای جنگ تبوک ونیز در جنگ ها و جهادهای دیگر که پیش می آمد واعلان می کردند خوب اینها هم حرکت می کردند برای جهاد اما این آیه می گوید دو تا (نفر) داریم، همه نفرها برای جهاد نیست، دو دسته بشوید، دسته ای برای جهاد حرکت کنند و دسته ای هم برای تفقه در دین، یعنی مردمی که در غیر مدینه ساکن اند اینها وقتی می خواهند برای جهاد حرکت کنند همه برای جهاد نباید بروند {وما کان المومنون لینفروا کافّه} همه مومنین(نفر) به جهاد نکنند، بلکه دو دسته بشوید،دسته ای برای نفر به جهاد و دسته ای برای تفقه در دین {فلولا نفر} اول می گوید که همه مومنین به جهاد بروند بلکه از هر فرقه ای یک طائفه ای برای تفقه در دین حرکت کنند. فرقه جمعیت های متفرق متفرق را می گویند که مثلاً از لحاظ مکان فرقه ای

در قم ساکن انـد فرقه ای در تهران ساکن اند فرقه ای در کاشان ساکن اند، و اینها تفرق در سـکونت و مکان دارند.از فرقه ای که در یک مکانی سـکونت دارند دو طائفه بوجود بیاید یک طائفه برای تفقه فی الدین و اینکه از پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) احکام خـدا را بیاموزنـد و به سـمت قوم خود برگردنـد و آنها را بترساننـد، و یک طائفه هم برای جهاد حرکت کننـد. طـائفه از مادّه طواف و حرکت است. ما به اسـتفاده حجیت خبر واحـد از این آیه کار نـداریم، آیه دلالت دارد بر وجوبِ (نفر) منتهی مناقشاتی است، اولین مناقشه اینکه در اینجا انـذار هست و مخبرین به خبر واحـد انذار نمی کردند که مرحوم آخوند هم در کفـایه دارنـد، انـذار شـأن مقلَّد است و مقلِّد و شـأن وعّاظ و امثال اینهاست از آن جهت گفته که آیه دلالت بر حجیت خبر واحد ندارد، چون رواه وظیفه شان ابلاغ حکمی بود که از معصوم شنیده بودند امّا انذار، ترساندن و هشدار دادن این مربوط به خـبر واحـد نیست از این جهت منـاقشه شـده است. دومین منـاقشه این است که مـا حجیت خـبر واحـد را از این آیه نمی توانیم اسـتفاده کنیم، چون شـما به اطلاـق تمسـک می کنیـد (از قول آن منـذرین علم حاصـل بشود و یـا علم حاصل نشود) اگر أعم بگیریم بله، دالّ بر حجیت خبر واحـد است ولی از کجا شـما أعمّ می گیرید ما در این زمینه ها بحث نمی کنیم بحث ما در این است که از این آیه دو تا (نفر) فهمیـده می شود، یک (نفر) برای جهاد و یک (نفر) برای تفقه فی الـدین کلمه لولا تحضیضـیه دلالت بر وجوب دارد

ص: ۱۵۵

و کسی در این مطلب تردید نکرده است حالا ـ موردش کجا باشد بحثی است. چند آیه از سوره توبه دلالت بر وجوب جهاد دارد {إن لا ـ تنفروا یعذّبم عذابا ألیماً} آیه ۳۹ از سوره توبه که اگر(نفر) نکنید عذاب ألیم در انتظار شماست، ما در باب شهادات فقه خواندیم که برای گناهان کبیره و صغیره چه معیاری وجودی دارد، یکی از معیارهای گناهان کبیره این است که هر گناهی که وعده عذاب درباره آن داده شده آن از گناهان کبیره است، و این آیه دلالت دارد که (نفر) واجب است و در ترک آن عذاب ألیم است. {و قالوا لا تنفروا فی الحرّ قل نار جهنم أشدّ حرّاً} آیه ۸۱ از سوره توبه دلالت دارد که در ترک (نفر)، نار جهنّم است که أشد حرّاً است. {یا ایّها الذین خذوا حذرکم فانفروا ثباتٍ أو انفروا جمیعا} آیه ۷۱ از سوره نساء است. {خذوا حذرکم} قبلًا بحث کردیم که انواع آمادگی گفته شد، ثبات جمع ثبه است ثبه یعنی گروه گروه حرکت کنید و یا همه با هم حرکت کنید. {ما لکم أذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثّاقلتم إلی الارض} آیه ۳۸ سوره توبه است. توبیخ از این است که وقتی فرمان (نفر) داده شده شما به زمین چسبیده و حرکت نمی کنید. {إنفروا خفافاً و ثقالاً و جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل الله} خفاقاً جمع خفیف است و ثقالاً جمع ثقیل است مانند کبار جمع کبیر و صغار جمع صغیر. {خفافاً و ثقالاً} مجرد و متأهل، پیر و جوان حرکت بکنید. خلاصه آیاتی در سوره توبه وجود دارد و آن یک هم از سوره

نساء بود، که دلالت دارنـد بر وجوب (نفر). بعـد در همین سوره توبه آیه ۱۱۸ این را دارد که {وعلی الثلاثه الـذین خلّفوا حتّی إذا ضـاقت علیهم الاـرض بمـا رحبت و ضـاقت علیهم أنفسـهم و ظنّوا ان لا ملجاء من الله إلاّ الیه ثمّ تاب علیهم لیتوبوا إنّ الله هو التّواب الرحیم} سه نفر در جنگ تبوک تخلف کردنـد با اینکه قدرت داشـتند که حرکت کنند اینها از حرکت امتناع کردند و نرفتنـد این سه نفر را می خواهنـد بگوید که با خصوصـیاتی که دارد، واجب بوده که بروند و نرفته اند و چه جریاناتی به وجود آمده است. این سه نفر یکی اسـمش کعب بن مالک است دوم مراره بن ربیع، سوم هلال بن امیّه، این سه نفر معروف و مشهور بودنـد، از افسـرانی بودند در جنگ های دیگر امّا اینجا تخلف کردند. پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) با اصـحاب حرکت کردند و رفتند و یک ماه طول کشـید این جنگ تبوک و اینها که نرفته بودند شناسانده شده بودند، مثلاً یکی از کسانی که در میان جمعیت نبود در تاریـخ نوشـته انـد که ابوذر بود، بعـد صـحبت ابوذر شد گفتند نیست، پیغمبر(ص) فرمودند ملحق خواهد شد، شترش مثل اینکه خوابیده بود و مانده بود، این بود که تا رسـیدن به آن جبهه جنگ تبوک که الان تبوک شهری است در اردن، به تبـوک که رفتنـد دیدنـد ابـوذر نیست ولی منتظر بودنـد چون از کسـی مثـل ابوذر در تخلف در جنـگ معمول نبود تا اینکه یک شبهی از دور پیدا شد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند {کن اباذر} بالاخره ابوذر آمد و گفت که من

شترم خوابیده بود و عقب ماندم بالاخره خودم را رساندم بعد دست برد یک چیزی در پشتش بود مشک را گذاشت جلوی پیامبر قبل از اینکه مشک را بگذارد پیامبر فرمودند ابوذر رسیده تشنه است برایش آب بیاورید، آب دادند و خورد بعد از خوردن آب مشک را جلوی پیامبر گذاشت، بعد پیغمبر فرمودند تو که پشتت آب بود چرا نخوردی و اینقدر تشنه هستی، گفت که من دیدم که باران آمده در گودی سنگ مقداری آب جمع شده، آن آبِ بارانِ خیلی زلال خواستم آن را آورده باشم و شما بخورید، پیغمبر از این صفای ابوذر خیلی خوشش آمد نگاه کرد به ابوذر و فرمود {یا اباذر تعیش وحدك و تموت وحدك تبعثُ وحدك} خبر داد از آن جریان آخرِ کار ابوذر در زمان عثمان که تبعید شد به ربزه. خلاصه بعد که آن سه نفر نیامدند و جنگ تمام شد و برگشتند پیغمبر(ص) فرمود برای استقبال ما این سه نفر می آیند، این کعب و مراره و هلال، کسی با آنها حرف نزد، کسی جواب سلام آنها را ندهد با قیافه های درهم کشیده با آنها برخورد کنید کسی با آنها گرم نگیرد با قیافه های گشاده با آنها ملاقات نکنید، مردم برای پیشواز آمدند این سه نفر هم توی جمعیت بودند آمدند پیش پیغمبر و سلام کردند امّا پیغمبر جواب ندادند به هر کس سلام کردند کسی جواب نداد این یک درس بزرگی بود که پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای مجازات آنها ایجاد انزجار عمومی و نفرت عمومی قرار داد هیچ کس به آنها نه جواب سلام داد و نه صحبت می کرد رفتند

ص: ۱۵۸

به خانه هایشان، خانواده های آنها به خدمت پیغمبر آمدند گفتند تکلیف ما چیست؟ پیغمبر فرمود غذا به آنها بدهید ولی با آنها صحبت نکنید ارتباط با آنها نداشته باشید این بود که {ضاقت علیهم الارض بما رحبت} وقتی اینجور دیدند آمدند میان مردمِ بازار و کوچه، دیدند هر کس با آنها برخورد می کند ترک کلام و سلام است و ترک مراوده و ارتباطات و برخورد با قیافه های درهم کشیده است این بود که زمین وسیع بر آنها تنگ شد آن قدر در تنگنا و مضیقه، که زمین بر آنها تنگ شد {و ضاقت علیم انفسهم} بعد هم خودشان گفتند حالا که مردم با ما این چنین برخورد می کنند رو به بیابان بگذاریم رفتند به بیابان و در بیابان چند روز با هم بودند و البته حالشان تضرع بود و توبه بود {و ظنّوا أن لا ملجاء من الله إلاّ الیه} یقین پیدا کردند که پناهگاهی غیر از خداوند ندارند بعد گفتند حالا که مردم با ما اینطوراند پس ما خودمان هم باید از یکدیگرجدا شویم و هر کدام رفتند به یک گوشه ای حتی خودشان هم جانشان به تنگ آمد {ثم تاب علیهم لیتوبوا} درباره خداوند تاب می گوید بعد لیتوبوا خداوند نسبت به کسی که توبه می کند. دو تا تاب می کند، توبه یعنی رجوع، توبه خداوند یکی توفیق است {تاب الله} یعنی خدوانَد او را توفیق توبه داد یکی دیگر قبول توبه است پس هر کس که توبه کرد از طرف خداوند دو تا توبه نسبت به آن شخص است اول قبل از توبه توفیق توبه به کسی خدا می دهد و بعد از توبه او خداوند این توبه

را می پـذیرد {ثم تاب علیهم لیتوبوا إن الله هو التواب الرحیم} خداونـد به آنها توفیق توبه داد تا آنها توبه کننـد و خداونـد این توبه را می پذیرد،۵۰ روز این جریانِ متارکه طول کشید بعد از ۵۰ روز جبرئیل آمـد و این آیه را آورد و پیغمبر اعلام کرد که محکومیت آنهـا پایـان یـافته و پیغمبر خودشـان رفتنـد و به آنهـا مژده دادنـد و آنها را آوردنـد و مردم اسـتقبال کردنـد و خیلی خوشـحال شدند خلاصه این آیه ۱۲۲ است و عرض کردم {وعلی الثلاـثه الـذین خلّفوا} در مجمع البیان است که {قال الباقر و الصـادق علیه السـلام خالفوا} قرآن فعلی خلّفوا است ولی آنها خواندنـد خالفوا و مخالفت کردنـد، در فقه ما بحث شـده که ما موظفیم به قرآن فعلی که بیشتر هم قرائت عـاصم است عمـل کرده و مـا نمازهایمـان را طبق این قرآن می خوانیم ولی اهل بیت (علیهم السـلام) در مواردی قرائتشـان بـا این فرق دارد به ما گفتنـد {إقرئوا کما یقرءُ الناس} برای اینکه اختلاف به وجود نیاید همان طور که مردم قرآن می خوانند شـما همان طور بخوانید تا اینکه {سیجیء مَن یعلّمکم} تا امام عصر(علیه السلام) خواهد آمـد و به شـما قرائت صـحیح را خواهـد گفت. خلاـصه او می گویـد خـالفوا خواندنـد امّا در قرآن کریم خلّفوا {وعلی الثلاثه الـذین خلّفوا حتّی إذا ضـاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم أنفسـهم و ظنّوا ان لا ملجاء من الله إلاّ الیه ثمّ تاب علیهم لیتوبوا إنّ الله هو التّواب الرحیم} درس های فراوانی از این اسـتفاده می شود یک درس بزرگ این است که کسـی که مرتکب منکری شد در برابر این مردم چه وظیفه ای دارند؟ چون بحث ما

جهاد است و امر بـه معروف و نهی از منکر و این مطلب در بحث امر به معروف هم خیلی مهم است و دلالت دارد بر این که مردم در برابر کسی کـه مرتکب گنـاه است بـایستی نهی از منکر کننـد، نهی از منکر هم مراتـبی دارد، مرتبه اولش قلب است انسان در دل باید نسبت به آن گناه نا راضـی باشد در دل باید منزجر و متنفر باشد از آن شـخص، این را نهی از منکر قلبی می گوییم و در برخورد با زبان و در درجه اول بایـد با ملایمت نهی از منکر را انجام دهـد و بعد از آن (یدّ) یعنی با دست خودش بـا قـدرت خـودش جلـو گنـاه را بگیرد، این است که در سه مرتبه نهی از منکر وجود دارد آن اولی که در این آیه بیشـتر مورد بحث مـا است همان انزجار قلبی است، ما روایات زیادی در این موضوع در نهـج البلاغه داریم {إنّما عقر ناقه ثمود رجلٌ واحدٌ فعمّهم الله بالعـذاب حیث عمّوه بالرضا} یک نفر ناقه صالح را پی کرد {إذا أنبعث شـقاها فقال لهم رسول الله ناقه الله و سـقیاها فکـذّبوه فعقروها} خوب {فعقروها} این را خداونـد نسبت داده به همه برای اینکه یک نفر ناقه صالـح را پی کرد اما چون بقیه نهی از منکر نکردنـد، صـحّه گذاشـتند و راضـی شدنـد این بود که {فعمّهم الله بالعـذاب حیث عمّوه بالرضـا} بنـابراین یکی از موضوعـات مربـوط بـه نهی از منکر و امر بـه معروف این انزجـار و تنفر قلـبی از کسـی که مرتکب گنـاه شـود در این مـورد ما روایات فراوان داریم، اولاً صاحب جواهر در جلد ۲۱ که

مراتب نهی از منکر را ذکر کرده این بحث را پیش کشیده نهی از منکر یا امر به معروف واجب عینی است یا کفایی است؟ که ما این را درباره جهاد بعدا بحث خواهیم کرد، ایشان در آنجا گفتند که سه مرتبه است مرتبه قلبی، مرتبه لسانی و مرتبه یدی است، ایشان اینطور اختیار کرده اند مرتبه قلبی واجب عینی است یعنی به هر کسی واجب است یعنی وقتی دید شخصی مرتکب گناه شد قلباً ناراحت باشد، قلباً منزجر باشد این مرتبه را از مراتب ایمان گفته و واجب عینی است و هر کسی که تخلف کند گناه کرده امّا مرتبه یدی و مرتبه لسانی را واجب کفایی ذکر کرده، در جلد ۲۱ جواهر صفحه ۳۵۹ تا ۳۶۲ در دو سه صفحه بحث کرده امّا خلاصه اش همین است که بنده عرض کردم بنابراین یکی از وظایف بسیار لازم در امر به معروف و نهی از منکر همان تنفر و انزجار قلبی است در وسایل شیعه چند روایت ذکر شده که می خوانیم، دروسایل شیعه جلد ۱۱ صفحه ۴۱۳ روایتی ذکر کرده یکی از آنها این است که {عن ابی عبدالله(علیه السلام) إنّ الله أهبط ملکین} خدواند دو فرشته را فرستاد {الی قریه لیهلکهم و إذا هما برجلٍ تحت الیل قائمٌ} آمدند برای هلاک کردن وعذاب آن قریه، دیدند یک شخصی مشغول عبادت است {یتضرع الی الله و یتعبّد} {فقال أُحد الملکین للآخر أُنّی أُعاود ربّی فی هذا الرجل} یکی ازاین فرشته ها گفت که من بر می گردم از خداوند سؤال کنم این شخص که نماز شب می خواند و مشغول نماز شب است و اگر قریه را

ما خراب کنیم او هم هلاک می شود {قال الآخر بل تمضی لما أمرتَ} دیگری گفت نخیر شما باید مأموریت را انجام بدهید {فأوحی الله الی الذی لم یعاود ربّه فی ما أمره أن أهلکه معهم} خداوند تبارک و تعالی وحی کرد به همان فرشته ای که برنگشته بود که هلاک کن این شخص را. چرا؟ گفت {خلّ سخطی إنّ هذا لم یتمعّر وجهه قطُّ غضباً لی} برای اینکه این شخص هیچ وقت برای غضب من چهره درهم نکشیده این گناهکار را دیده ولی چهره درهم نکشیده چون ابراز تنفر نکرده این هم مانند دیگران گناهکار است و مشمول عذاب الهی است. در اینجا بابی است باب وجوب {اظهار الکراهه للمنکر والاعراض عن فاعله} واجب است کسی که مرتکب منکر شد مردم کراهتشان را از او اظهار کنند و از فاعلش اعراض کنند حالا چند خبر از این باب می خوانیم خبر اولِ باب، باب ششم از ابواب امر و نهی، هم کتاب جهاد هم امر به معروف در وسائل ۲۰ جلدی در جلد ۱۱ می باشد، اول جهاد عدو بعد جهاد نفس بعد ابواب امر و نهی، باب ششم ازابواب امر و نهی صفحه ۴۱۳ از وسائل ۲۰ جلدی {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی} این سند را آشنا هستید کلینی از علی بن ابراهیم این را هم می دانید کلینی طبقه ۹ و علیّ طبقه ۸ و از اجلّاء معروف اند، عن علی ابراهیم بن هاشم که طبقه ۷ است، عن النوفلی، نوفلی اسمش حسین بن یزید نوفلی است این شیعه است و ساکن ری بوده ولی توثیق درست ندارد،

سکونی، اسماعیل بن ابی زیاد سکونی از قضات عامه است ولی امام (رضوان الله علیه) در درسشان بارها می فرمودند که علماء و فقهاء ما به کتاب سکونی اعتماد کردند این سند که خوانده شد شاید بیش از هزار بار این سند در کتاب های ما آمده است آن وقت ایشان می فرمودند فقهای ما، شیخ طوسی هم در عُدّه دارد به کتاب سکونی عمل کردند و لو از عامه است ولی با اهل بیت و امام صادق (علیهم السلام) خیلی ارتباط داشته خیلی نقل دارد، سکونی کتابش مورد عمل فقهاء ماست و سکونی هم از همان نوفلی نقل می کند بنابراین نوفلی هم باید مورد وثوق باشد از این راه ایشان تمام روایات مربوط به این سند را می گفتند که قبول می کنیم و عمل می کنیم، خلاصه سند این است {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال امیر المؤمنین(علیه السلام) اُمرنا رسول الله ان نلقی اهل المعاصی بوجوهٍ مکفهرّه} حضرت امیر می فرمایند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ما امر کرده بود با اهل معاصی را که برخورد می کنیم با چهره مکفهّره باشد، اکفهرّ ، یکفهرّ، اکفهراراً، مثل اقشعرّ، یقشعرّ، اقشعرُّ، اقشعراراً این رباعی مجرد است، إکفهرّ یعنی کسی که چهره اش را درهم بکشد.پیغمبر امر کرده بودند که با اهل معاصی با چهره درهم کشیده برخورد کنیم. این خبر را که خواندم در اینجا است بعد یک باب دیگر ایشان دارند، این باب که خواندیم مربوط به این بود که با کسانی که مرتکب گناه هستند با چهره گشاده برخورد نکنید با آنها گرم نگیرید

ص: ۱۶۴

بلکه با چهره درهم کشیده با آنها برخورد کنید. این موضوع خیلی مهم است، پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فضایی ایجاد کردند که آن فضا، فضای نهی از منکر بود که برای ما درس است باید ایجاد یک فضا شود که درآن فضا معروف متداول باشد و درآن فضا منکر متروک باشد چون فضا و محیط خیلی در انسان اثرگذار است اگر مرتکب گناه شود آن فضا نمی پذیرد تمام افراد به او ملامت می کنند با چهره درهم کشیده با او برخورد می کنند این خیلی اثر می گذارد. دومین باب، باب هفتم، {باب وجوب هجر فاعل المنکر} یعنی کسی که فاعل منکر است مردم ارتباطشان را با او قطع کنند نه تنها هنگامی که برخورد کردند با شما، چهره شما درهم کشیده باشد، علاوه بر این مراوده و ارتباط را با او قطع کنند، وجوب هجر، ترک مراوده فاعل منکر {والتوصل إلی ازالته بکل وجه ممکن} از هر راه باید مردم سعی کنند که آن منکر زائل شود و قطع شود. در اینجا چند روایت ذکر کرده این روایت دوم است که می خواهیم بخوانیم {و عن عده من أصحابنا عن سهل بن زیاد و عن صفوان بن یحیی عن الحارث بن المغیره} خلاصه روایت از لحاظ سند خوب است، {قال ابوعبدالله (علیه السلام) لآخذن البرئ منکم بذنب السقیم} امام صادق (علیه السلام) فرمودند که بریّ را، کسی که مرتکب گناه نیست او را مواخذه می کنم به ذنب کسانی که مرتکب گناه هستند{ لِمَ لاأفعل؟} چرا اینکار را انجام ندهم؟ {یبلغکم عن الرجل ما یشینکم} شما می شنوید که گاهی بعضی حرفهایی می زنند که ناراحت می شوید {یشیننی} و ما هم ناراحت

ص: ۱۶۵

می شویم {فتجالسونهم و تحدّثونهم} باز با آنها مجالست می کنید با این وضع با آنها صحبت می کنید {و یمرّ بکم المارّ} بعد که با آنها گرم می گیرید و صحبت می کنید {و یقول هولاء شر من هذا} او می گوید که آنها که با او گرم می گیرند بدترند آنها باید جلوی او را بگیرند ولی با او گرم می گیرند و ارتباط دارند {اذا بلغکم منه ما تکرهون زبرتموهم و نهیتموهم کان اُبرّ بکم و بی} وقتی به شما رسید شخصی که مرتکب گناه شده باید شما او را منع کنید و او را ترک کنید. خبر بعد {و عنهم عن سهل عن ابن محبوب عن خطّاب بن محمد عن الحارث بن المغیره} در این خبر خطّاب بن محمد توثیق نشده است (ولی این مربوط به ما طلبه ها است) {أنّ ابا عبدالله (علیه السلام) قال له: لأحملن ذنوب سفهائکم إلی علمائکم}من گناه سفهاء را به گردن علماء می گذارم، سفهاء کسانی که سبک عقلند این خبر سوم از باب هفتم در صفحه ۴۱۵ است آن را مطالعه کنید.

وجوب جهاد – مراتب امر به معروف و نهی از منکر کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد درباره آیه ۱۱۸ سوره توبه سوره نهم قرآن مجید {وعلی الثلاثه الذین خلّفوا حتّی إذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم أنفسهم و ظنّوا ان لا ملجاء من الله إلّا الیه ثمّ تاب علیهم لیتوبوا إنّ الله هو التّواب الرحیم} عرض کردیم از این آیه چند مطلب استفاده می شود اوّل اینکه جهاد واجب بوده است که آن سه نفر که تخلف کردند (کعب بن مالک، مراره بن ربیع و هلال بن امیّه) ودر عرصه جهاد تبوک حاضر نشدند و پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نزول این آیه برنامه ای

به وجود آورد که کل جامعه نسبت به آنها با انزجار و تنفر مواجه شوند، خوب اگر جهاد واجب نبود پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) چنین کاری انجام نمی داد که جامعه را بر علیه چند نفر بسیج کند که آنها سلام کنند و پیغمبر جواب ندهد و مردم نیز جواب ندهند و مردم با چهره درهم کشیده با آنها برخورد کنند خوب مسلماً این دلیل آن است که جهاد واجب بوده است. بحثی وجود دارد که اگر امام و زعیم وقت به مردم بگوید باید درجهاد باشید، باید باشند. مطلب دوم این است که درس بزرگی در زمینه امر به معروف و نهی از منکر که کسانی که منکر را مرتکب می شوند و کسانی که معروفی را ترک می کنند جامعه باید نسبت به آنها توجه داشته باشد بی تفاوت نباشد یکی از مراتب نهی از منکر همین است که باید با چهره درهم کشیده که حاکی از تنفر باشد با آنها برخورد کنند خوب اگر این جریان در جامعه عملی شود و در هر فضا پیاده شود اثر بسیار زیادی دارد در اینکه منکر ترک شود و معروف عملی شود این مطلب در این آیه بشدت واضح و روشن است که با برنامه ای که پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) اجرا کرده اند استفاده می کنیم ما در بحث امر به معروف و نهی از منکر با توفیق پروردگار بعد از جهاد بحث خواهیم کرد و بنده معتقدم نسبت به جهاد و امر به معروف و نهی از منکر فقهای ما عنایت نداشتند ما نمی خواهیم از آنها انتقاد کنیم ما تمام برکات خودمان را در نتیجه کوشش های

فقهای گذشته می دانیم شاید زمان مقتضی نبوده و الّا یک موضوعی که با این همه آیات قرآن که ما داریم می خوانیم با این همه روایات، با این همه اهمیت، با این همه نوعیّتی که جهاد در اسلام دارد خیلی خیلی مختصر نوشته شده مباحث آن بسیار کم است خیلی از مطالبی که می شد از آیات قرآن، از روایات استفاده کرد استفاده نشده درباره جهاد کتابی که می توانسته اند ننوشته اند یا در مورد امر به معروف و نهی از منکر که نیز همین طور است، این دو مطلب بسیار در اسلام مهم است ولی در کتب فقهای ما بر اساس زمانی که داشتند آن عنایت لازم در مورد بحث ما به وجود نیامده، نیامده که کار به اینجا رسیده خلاصه استفاده ای میشود کرد که بعدا بحث می کنیم که امر به معروف و نهی از منکر متفرع بر احتمال ت أثیر است اقلاً احتمال ت أثیر را ما باید بدهیم جایی که بدانیم تأثیر ندارد وظیفه نداریم امّا اگر احتمال تأثیر داشته باشد مراتب دارد، مرتبه اول به تذکر و ملایمت و لسانی است بعد فعالیت با دست و قدرت برای جلوگیری ولی قبل از همه اینها به قلب مربوط می شود افرادی که متوجه شدند در جامعه منکری انجام شده از فردی یا افرادی باید نسبت به آن متنفر باشند ناراحت باشند منزجر باشند و این کراهت قلبی خودشان را ابراز کنند که ابراز همین کراهت قلبی خودش خیلی اثر دارد در نهی از منکر و امر به معروف، این موضوع درکتاب امر به معروف بعداً خواهد آمد ما به مناسبت همین بحث یک بابی را ذکر کردیم که باب هفتم

از ابواب امر و نهی در وسائل جلد ۱۱، صفحه ۴۱۴، از وسائل ۲۰ جلدی، خبر سوم این باب بود از کافی نقل می کند {عن عده من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب} که به نحو مطلق حسین بن محبوب است تا اینجا اینها را می شناسیم که چهره های شناخته شده و خوب اند {خطّاب بن محمد}که توثیق نشده است {عن الحارث بن المغیره} این ثقه است و بسیار جلیل القدر است ازطبقه چهارم است.شناخت طبقات ت أثیر زیادی در علم رجال و شناخت سند حدیث دارد، شاگردان پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) طبقه اول اند مثل ابوذر و غیره، شاگردان اینها طبقه دوم، شاگرد شاگرد طبقه سوم، طبقات به ترتیب استاد و شاگرد تنظیم شده، این طبقه ها را آیت الله بروجردی(اعلی الله مقامه) در تمام روایات در نظر داشتند و مطرح می کردند که بر اساس استاد و شاگرد تنظیم شده است که خود آقای بروجردی طبقه ۳۶ بودند ما طبقه ۳۷ هستیم، روی این اساس کلینی طبقه نهم است، صدوق طبقه دهم است، شاگردان صدوق طبقه یازدهم، شیخ طوسی طبقه دوازدهم است و هکذا. این الحارث بن المغیره جزء طبقه چهارم است، ثقه است و ثقه است، نجاشی وکشّی همه او را توثیق کرده اند {أنّ ابا عبدالله علیه السلام قال} حضرت ابی عبدالله به الحارث بن المغیره فرمود {لأحملنّ ذنبوب سفهائکم الی علمائکم} فرموده من گناه سفهاء شما را به گردن علماء شما می گذارم این حدیث را از این جهت بیشتر ما خواندیم که آن وظیفه علماء را بیان می کند که چقدر موضوع امر به معروف و نهی از منکر سنگین است علماء

هر چند از جهتی دارای فضیلت زیادی هستند مخصوصا فقهاء، امام جواد(علیه السلام) فرمودند {التفقّه ثمن لكل غالٍ و ثلّم الی كل عالٍ} تفقه بهای هر چیز گرانبهاست آنقدر تفقه ارزش دارد كه هر چیزی كه پیش شما گرانبها است مانندمود مقامه) در تمام روایات در نظر داشتند و مطرح می كردند كه بر اساس استاد و شاگرد تنظیم شده است جوانی، سلامت بدن، مال، اگر انسان اینها را در برابر تفقه بدهد ارزش دارد {ثلّم إلی كل عالٍ} تفقه نردبانی است برای نیل به هر درجه و مقام بالاتر، امام صادق (علیه السلام) می فرمایند {ركعه یصلیها الفقیه أفضل من سبعین ألف ركعه یصلیها العابد} یک ركعت نماز فقیه بخواند از هفتاد هزار ركعت نمازی كه عابد بخواند بالاتر است و بالاخره {اذا كان یوم القیامه و وضعت الموازین توزن دماء الشهداء مع مداد العلماء و یرجّح مداد العلماء علی دماء الشهداء} این فضیلت علم است ولی از طرفی هم علماء وظیفه شان خیلی سنگین است در همان خطبه شقشقیه حضرت امیر(علیه السلام) {و ما أخذ الله علی العلماء ألاّ یقاروا علی كظّه ظالمٍ و لا سغب مظلومٍ} خداوند از علما پیمان گرفته در برابر مظلوم و ظالم آرام ننشینند هر وقت ببینند در یک جامعه ای مظلومی است و ظالمی است نبایستی آرام و قرار داشته باشند این یكی از وظایف علماء است. از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم {اذا ظهرت البدع فی أمتی و علی العالم أن یظهر علمه و إلاّ فعلیه لعنه الله} هر چیزی كه در جامعه بوجود بیاید بر خلاف موازین دین باشد عالم باید حرف بزند باید اظهار وجود

ص: ۱۷۰

کنـد نهی از منکر کند {والاّ فعلیه لعنه الله} این عالم در برابر منکر و ظلم وظیفه اش با دیگران خیلی فرق دارد، نهی از منکرش هم خیلی مؤثر است، امر به معروفش هم خیلی مؤثر است چون بالاخره مردم بر اساس فرهنگ اسلامی، علماء را وارث پیامبر و ائمه علیهم السلام می دانند با همان دید به ما نگاه می کنند بنابراین وظیفه ما بسیار بسیار سنگین است در حدیثی از امام صادق علیه السـلام {الامراء حکّام علی النـاس و العلمـاء حکّام علی الملـوک} یعنی امراء و زمامـداران در مردم نفوذ دارنـد و تـأثیر گذارنـد ولی علماء در امراء نفوذ دارند یعنی شـما نفوذ دارید در کسانی که در مملکت سـمت و مقامی دارند خودتان را کنار نکشید خودتان را کم حساب نکنید شما نفوذ دارید بر امراء، امراء هم بر مردم، بنابراین شما هم بر مردم نفوذ دارید هم بر امراء و کسـانی که دارای منصب و مقام هسـتند. این است که وظیفه علماء سـنگین است مثلاً یک نفر در یک جا مرتکب منکر شـد یک فرد عادی از آن اظهار انزجار کنـد یا یک عالم اظهار انزجار کنـد، یک فرد عادی ارتباطش را با او قطع کند یا یک عالم ارتباطش را قطع کنـد آن عالم که ارتباطش را قطع کرد خیلی اثر گـذارتر است این حـدیث حدیثِ مهمی است {إنّ ابا عبدالله علیه السـلام قال له} حضـرت ابی عبدالله علیه السـلام به الحارث بن المغیره فرمودند {لأحملّن ذنوب سـفهائکم علی علمائکم} گناه سـفهاء شما را بر گردن علماء شما می گذارند، همه حدیث را وسائل نقل نکرده مقداری از حدیث را نقل کرده {الی أن قال ما یمنعکم

إذا بلغكم على رجل منكم ما تكرهون} (البته در پاورق وسائل مـدرک هست که اصل حدیث از کجاست کسـی بخواهد همه حدیث را ببیند باید به آن پاورقی مراجعه کند)یکی از مشکلات وسائل این است که تقطیع کرده است چه چیزی مانع شماست وقتی شـنیدید از کسـی چیزی که خوشتان نمی آید {و ما یدخل علینا به الأذی} اگر شنیدید از کسی که کاری انجام می دهد که به مـا اهل بیت اذیت و ناراحتی از آن جهت وارد می شود {انْ تأتوه فتؤنّبوه و تعـذّلوه} سـراغ او برویـد و او را توبیـخ کنید {فتؤنّبوه} تأنیب یعنی توبیخ کردن و او را ملامت کنید {و تعذّلوه و تقولوا له قولاً بلیغاً} با او صـحبت کنید ولی صـحبت بسیار قاطع و رسا که قدرت شـما را بفهمد {قلت جعلت فداک إذا لا یقلبون منّا} این شـخص گفت یابن رسول الله {جعلت فداک} مـا اگر این طور برخورد کنیم از ما قبول نمی کنـد {قال أهجروهم و اجتنبوا مجالسـهم} اگر قبول نکردنـد مراوده خودتان را با آنها قطع کنیـد و با آنها رفت و آمـد نکنید. این همان است که عرض کردیم دلالت دارد بر مرتبه ای از نهی از منکر، البته این نهی دارای مراتـبی اسـت کـه این یکی از مراتب آن است. د ع و رسـا که قـدرت شـما را بفهمـد کنـار نکشـید خودتـان را کم حسـاب نکنیـد شـما نفوذ داریـد بر صـاحب وسائل بعـد از نقل خودشان می گویـد {و رواه ابن ادریس فی آخر السـرائر} یک مطلب مهم این است که وقتی به وسائل مراجعه می کنیـد می بینید گاهی صاحب وسائل خبر را که نقل می کند بعد می گوید {و رواه فلان}

، در این خبر می گوید ابن ادریس نقل کرده است. ابن ادریس مؤسس حوزه حلّه می باشد که فارغ التحصیل های این حوزه محقق و علّامه و... می باشند از این جهت کارش مهم است.در دست ابن ادریس یک کتابهای بوده از رواه بزرگ، آنچه در دست ایشان بوده در دست شیخ طوسی و کلینی نبوده است به آنها می گویند مستطرفات السرائر درآخر سرائر استطراف کرده وآنها را ذکر کرده است، آقای بروجردی (ره) که عنایت زیاد داشتند به کتب ایشان می فرمودند این مستطرفات السرائر خیلی مهم است برای اینکه این معلوم می کند ایشان به یک مرکزی دست پیدا کرده و کتبی از رواه را آنجا دیده است و معلوم می شود این اصول و این کتب در دست شیخ طوسی و کلینی و صدوق نبوده و لذا ما روایتی در آنجا می بینیم که در کافی و تهذیب و استبصار و من لا یحضره الفقیه نیست، این است که صاحب وسائل اینگونه می گوید همین خبر را ابن ادریس در آخر سرائر نقل کرده در مشیخه نقل کرده است، مشیخه به آن کتابی می گفتند که شیوخ را در آنجا ذکر می کردند و روایات آنها را. خلاصه این کتاب در دست این ادریس بوده و همین خبرکه خواندیم ما از کافی خواندیم ولی معلوم می شود این خبر با این سند که می رسد به الحارث بن المغیره این در دست ابن ادریس هم بوده، این را ما نسبت به آن آیه ذکر کردیم و از آن درباره وجوب جهاد استفاده می شود و ما داریم بحث می کنیم با توجه به آیات قرآن . این طور که عرض کردیم نهی از منکر مراتبی

پیـدا می کند اول اینکه انسان قلبا(هر مؤمنی)که اطلاع پیدا کند منزجر شود ناراحت شود این اولین مرتبه اش است بعد با زبان و ملایمت و با اتمام حجت و اگر نشـد می رسـد به قـدرت (ایدیهم) این است که در نهج البلاغه حضـرت امیر علیه السـلام در کلمـات قصـار همین سه مرتبه را برای نهی از منکر و امر به معروف نقـل کرده در کلمـات قصـار شـماره ۳۶۶ حضرت امیر در آنجا فرموده اند که {فمنهم المنکِر للمنکَر} امیرالمؤمنین اشـخاص را چند قسـمت می کند بعضـی هسـتند که نهی از منکر می کننـد هم با دست و هم با لسان و هم با قلب، قلباً هم از منکر منزجر است، لساناً هم بیان و نصـیحت و اتمام حجت دارد و با ید اعمال قـدرت و جلوگیری می باشـد و می رسـد به ضـرب و جرح و گاهی هم شاید به قتل برسد {فمنهم المنکر للمنکر} یعنی بعضی از مردم، مسلمانان منکِر منکَراند {بیده و لسانه و قلبه} نهی از منکر می کنند هم با قلبشان هم با لسانشان هم با دستشان، این را می فرماینـد که این اشـخاص مسـتکمل خصال خیرند، خصال خیر را به حدکمال رسانده اند چون در برابر منکر هم قلباً منزجراند، هم لساناً به نصیحت و بیان پرداختند و هم با قدرت و ید خودشان به ازاله منکر اقدام کردند این قبیل افراد که هر سه مرتبه را دارنـد خودشـان را محیـا کرده انـد به انجـام هر سه و این خصال خیر است یعنی هر سه را به حـد کمال دارنـد بعضـی هستند قلباً منزجراند ولی لساناً انجام نمی دهند خوب او دو مرتبه را کم دارد بعضی قلباً و

لساناً، یداً را کم دارند حضرت تمام اقسام را فرمودند آخرش این است {و منکم تارک لانکارالمنکر بلسانه و قلبه و یده فذلک میت الاحیاء} ولی کسی که هیچ کدام ازاین ابعاد را ندارد بی تفاوت و ساکت است انکار منکر را نه به قلب دارد نه به لسان نه به قلب حضرت می فرمایند این آدم مرده است، آدمِ زنده یا مسلمانِ زنده نباید بی تفاوت باشد اگر واقعاً کسی تارک انکار منکر باشد {بلسانه و قلبه و یده و ذلک میتُ الاحیاء} . به مناسبت بحثی که داریم این کلمات را عرض کردم امّا باز هم در نهج البلاغه که مطالب زیادی است اما باز هم یک موضوعی است سید رضی (رحمه الله علیه) در قم ۳۷۶ این که خواندیم ما رقم ۳۶۶ بود پشت سر این سید رضی اینطور دارد و {عن ابی جحیفه} سید رضی هیچ گاه سند ذکر نمی کند امّا در اینجا ذکر کرده، ابی جحیفه از اصحاب حضرت امیر علیه السلام است اسمش وهب بن عبدالله است در کتب رجالی ما از آیت الله خوئی (اعلی الله مقامه) در معجم الرجال حدیث ایشان را ذکر کرده و خیلی تمجید کرده که از خواص اصحاب آن حضرت کسی است که نامش ابی جحیفه است این کنیه است امّا لقب وهب بن عبدالله است این از خواص است، {سمعت امیر المؤمنین علیه السلام یقول إنّ اول ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بأیدیکم} حضرت امیر المؤمنین از آینده مسلمانان خبر داده اند و می گویند که شما مسلمان هستید و مسلمانان باید جهاد داشته باشد جهاد معمولی در کتاب نهی از منکر، جهاد با ید این یک مرتبه

از جهاد است مرتبه دیگر جهاد با لسان است مرتبه دیگر جهاد با قلب است ولی بدانید در آینده اینها را از دست خواهید داد فرمودند {إنّ أوّل ما تغلبون علیه من الجهاد} اولین چیزی که نسبت به جهاد مغلوب خواهید شد و از دست خواهید داد {الجهاد بأیدیکم} جهاد بایدیکم که عزت مسلمانان در آن است از دست خواهید داد {ثم بألسنتکم} بعد ازآن کم کم جهادبالسنتکم را نیز از دست خواهید داد {ثم بقلوبکم} بعداً کم کم جهاد به قلوب را نیز از دست خواهید داد {کمن لم یعرف بقلبه معروفاً} ما توضیح خواهیم داد الان فقط کلام حضرت امیر را ترجمه می کنیم {کمن لم یعرف بقلبه معروفاً و لم ینکر منکراً} کسی که در دل معروف را نمی شناسد نسبت به معروف بی تفاوت است که انجام بدهد یا ندهد منکر را هم در دل انکار نمی کند این آدم دلش وارونه شده {قلب} وارونه شده {نجعل أعلاه أسفله و أسفله أعلاه} اعلی قلبش اسفل می شود و اسفل قلبش اعلی می شود این را در روایات زیاد داریم که گناه گاهی باعث می شود که انسان کم کم فرهنگش عوض شود. امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که مرتکب گناه شود در قلبش یک نقطه سیاهی ظاهر می شود این کنایه است در روحش یک نقطه سیاه ظاهر می شود اگر توبه کرد و آن نقطه تاریک را شستشو داد دوباره دل به همان حالت اول به حالت شفّافیّت و صفای خودش برمی گردد اگر توبه نکرد گناه روی گناه می آید و {جعل} اعلی قلبش اسفل و اسفل قلبش اعلی یعنی آنقدر گناه روی گناه آمد و توبه هم نکرد قساوت و

شقاوت در او شـدت پیـدا می کنـد و فرهنگش عوض می شود گناه کردن برایش مثل آب خوردن می شود اصـلاً قبح گناه از دلش زائل می شود این همان عوض شـدن فرهنگ است بعضـی همین طوراند یعنی طوری می شوند که ارتکاب گناه برایشان قبحی ندارد، در حدیثی بنده دیدم در إحیاء العلوم غزالی از پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود {اربعه الذنوب شرّ من الـذنوب} چهـار چیز در گنـاه از خود گنـاه مجازاتش و اثرش بالاتر است {الاسـتبشار و الإصـرار و الافتحار و الاسـتحقار} این حدیث را که نقل می کنم شاید چهل سال قبل دیده باشم یکی از آنها این است که گناه کند و خوشحال باشد، این خوشحالی به گناه از خود گناه جرمش بالاتر است، دوم گناه کنـد توبه نکند و به گناه اصـرار کند، سوم به گناه خودش افتخار کند چهار گناه خودش را کوچک بشـمارد. خلاصه حالا در اینجا حدیثی که حضـرت امیر فرمودند خیلی عجیب است و خیلی مهم است فرمـود اول چیزی که از دست خواهیـد داد { إنّ اول مـا تغلبـون علیه من الجهـاد الجهـاد بأیـدیکم } جهـاد که عزت و عظمت اسـلامی است قرن هـاست که در میـان مسـلمانان از دست رفته است {الجهـاد بایـدیکم} جهاد با ایـدی را از دست دادیـد ولی بألسنه مدتی بود وعاظّ و خطباء با زبانشان می گفتند حالا کم کم آن هم از دست رفت یعنی قدرت هایی که بوجود آمدند به وعـاظّ گفتنـد که دیگر حق ندارید فلان مطلب را بگوییـد، وقتی که نهی از منکر و جهاد را از دست دادنـد بایـدیکم بعـد هم بألسنه، جامعه و فرهنگ عوض می شود، مردم و بچه ها

و نسل دوم و سوم دیگر معروف را منکر و منکر را معروف می داننـد.{قلب} فرهنگ شان عوض می شود أعلی قلبشان أسـفل می شود گناهان را که أسفل و پایین هستند بالا می شمارند و افتخار می کنند. این در کلمات قصار شمار ۳۶۷ بود. در شرح خوئی که شرح بسیار خوبی برای این مطلب دارد، ایشان می گویند که جائرین و حکّام و مستبدین و مستکبرین همین کار را کردند اول جهاد را از مردم گرفتند بعد کم کم زبان خطباء را بستند، قلم ها را شکستند و کم کم فرهنگ مردم عوض شد در شرح خوئی جلد ۲۱ به رقم ۳۶۷. شرح فی ضلال نهج البلاغه و ایشان چون در زمان خودمان بوده و بسیاری از دردها را در دل دارد که این شرح برای محمد جواد مغنیه است این تقریبا عموی آن مغنیه بود که چندی پیش او را صهیونیست ها در سوریه شهید کردند در جلد رابع به رقم ۳۷۴.

وجوب جهاد و عواقب ترک آن کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد امروز روز ۱۳ آبان، در تاریخ انقلاب اسلامی جایگاه مخصوص و بلندی دارد از جهاتی بایستی برای همیشه امروز جزء ایام اللّه باشد و زنده و برقرار بماند یکی از جهت اینکه امام (رضوان الله تعالی علیه)(اعلی الله تعالی مقامه) سخنرانی ایراد کردند که در نتیجه به ترکیه تبعید شدند در آغاز سخن {ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا} آیه ۱۷۱ از سوره نساء سوره چهارم قرآن مجید با خواندن این آیه مطلب بسیار بزرگی را مطرح کردند یعنی قرن ها قدرت های استکباری با سُبُل متعددی، با سبیل تسلط بر اوضاع سیاسی کشور ها مخصوصا کشورهای اسلامی، تسلط بر اوضاع اقتصادی کشور ها، تسلط بر اوضاع فرهنگی کشورها، تسلّط همه جانبه

ص: ۱۷۸

کشورها و قدرت های استکباری بر کشور اسلامی داشتند مخصوصا جریان کاپیتالیسیون این جریان این بود که مستشاران آمریکایی در ایران مصونیت قضایی دارند مرتکب هر جنایتی که شوند دولت ایران حق محاکمه آن ها را ندارد که الان همین جریان در عراق، آمریکا می خواهد بر ملت تحمیل کند. امام (رضوان الله تعالی علیه) در برابر همین جریان قیام کردند آن موقع منزل بنده نزدیک منزل ایشان بود، از آنجا که عبور می کردم به بنده می گفتند که امام نظرشان این است که بنده خدمت ایشان حضور پیدا کنم شرفیاب شدم یک مجله به من دادند که از مجلس فرستاده شده بود که مطرح شده بود و تصویب شده بود که مستشاران آمریکایی در ایران مرتکب هر کاری شوند دستگاه قضایی ایران حق تعقیب آنها را ندارد و آنها مصونیت قضایی دارند به بنده فرمودند شما این را مطالعه کنید هر کجا که حساس باشد یک خط در حاشیه آن بکشید که فردا من می خواهم صحبت کنم، بنده شب مطالعه کردم صبح خدمت شان تقدیم کردم خلاصه ایشان با خواندن این آیه در آن روز آنچه لازم بود را بیان کردند برای اینکه آیه خیلی آیه پر محتوایی است، این آغاز یک حرکتی بود که تمام آن راه هایی که قدرت های استکباری نسبت به کشورهای اسلامی دارند این راه ها باید قطع شوند و قلع و قمع شود در این روز که یوم الله است این قیام صورت گرفت که الحمدلله به نتیجه هم رسید از این جهت برای ما روز ۱۳ آبان مقدس و محترم است. دیگر از جهت اینکه در چنین روزی در سال ۵۸ دانشجویان پیرو خط امام بالاخره به لانه

جاسوسی حمله کردند چون بعد از اینکه انقلاب پیروز شد در سفارت خانه آمریکا آن اشخاصی که آنجا مشغول کار بودند نقشه هایی داشتند به این زودی قدرت های استکباری از میدان بیرون نمی روند و می خواهند همیشه با مکر و حیله آن موقعیت خودشان را حفظ کنند خلاصه دانشجویان پیرو خط امام با شهامت قدم گذاشتند و لانه جاسوسی را تسخیر کردند و مدارکی که بدست آمد معلوم و ثابت شد که آنها نقشه هایی داشتند که نگذارند این انقلاب به ثمر برسد این بود که امام(رضوان الله تعالی علیه) فرمودند که این انقلاب دوم از اولی بهتر است و کمتر نیست در این مورد بعضی در آن موقع یک وحشتی از آمریکا داشتند امام فرمودند آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند ش أن نزول این کلمه در چنین روزی واقع شده بنابراین بر ما و بر همه ملت های اسلامی لازم است که این روز را روزی از ایام الله و زنده نگاه دارند و هر سال به یاد این جریان ها متوجه باشند که روز ۱۳ آبان دارای این اندازه اهمیت است و این خطِ سیر را همیشه در نظر داشته باشند با ایستادگی و مقاومت این خط را ادامه بدهند تا آمدن امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف. دربحثی که دیروز داشتیم درباره جهاد که بحث می کردیم یک مطلبی از نهج البلاغه عرض شد که درکلمات قصار، سید رضی (رحمه الله علیه) از ابی جحیفه که اسمش وهب بن عبدالله است از ایشان نقل می کند که حضرت امیر علیه السلام درباره ترک جهاد که اگر جهاد ترک شود چه عاقبت وخیمی برای افراد و مسلمانان ها پیش

می آید فرمودند که ابی جحیفه {قال سمعت یقول إنّ اوّل ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بایدیکم ثم بالسنتکم ثم بقلوبکم فمن لم یعرف بقلبهم معروفا و لن ینکر منکرا غُلب و جعل أعلاه اسفله و اسفله أعلاه} توضیح داده شد ولی مقداری از آن مانند خلاصه حضرت امیر المؤمنین می فرمایند (این از اخبار غیبیه است)که اولین چیزی که از مسلمان ها سلب می شود مسلمان ها مغلوب می شوند و از دست می دهند جهاد است تا وقتی که جهاد است آن عظمت و عزت مسلمان ها برقرار است تا هنگامی که جهاد حاکم است آن قدرت های سلطه گر جرأت تسلط بر کشورهای اسلامی ندارند اما همین قدر که جهاد ترک شد آنوقت دیگر آنها تسلط پیدا می کنند این است که اول چیزی که مسلمان ها از دست خواهند داد جهاد بایدیکم عرض کردم که شرّاح در این مورد مطالب خیلی جالبی دارند هم در شرح فی الضلال نهج البلاغه که مال محمد جواد مغنیه است جلد چهارم به رقم ۳۶۷ فیض الاسلام، ما باید نهج البلاغه را توضیح دهیم ولی الان وقتش نیست نهج البلاغه مثل قرآن نیست، قرآن کریم از اول تا آخر سور، ترتیب سور ۱۱۴ سوره و ترتیب آیات در سور محفوظ و معلوم است بقدری مسلم معلوم است که در تمام قرآن ها شماره آیات و ترتیب سور کما هو علیه الآن این محفوظ است و این کتاب الله تعالی دست تحریف و دشمنان نتوانسته تغییری در آن به وجود بیاورد {إنّا نحن نزّلنا ذکر و إنّا له لحافظون} اما نهج البلاغه اینطور نیست سید رضی (رحمه الله علیه) کلمات حضرت امیر علیه السلام را جمع آوری کرده بعدا که جمع آوری شده حضرت امیر

علیه السلام گاهی یک خطبه را چند قسمت کرده که الان ملاحظه می کنید خطبه را که چند قسمت کرده منها منها در بین وجود دارد در بیشتر خطبه ها بعضی شرّاح آمدند آنها منها، منهاها را خطبه مستقل حساب کردند بعضی آمدند آن منها را جزو خطبه سابق حساب کردند و همین باعث شده که در شماره گذاری و در رقم تفاوت به وجود بیاد و لذا می بینیم که فیض الإسلام به گونه ای شماره گذاری کرده و فی ضلال طوری دیگر و ابن ابی الحدید طوری دیگر این کار را انجام داده است. پس بدانید که این تفاوت از اینجا سرچشمه می گیرد البته تا خطبه ۱۰، ۲۰ همه یکی هستند و از آنجا که بالاتر می رود تفاوت ها به وجود می آید خوب از این جهت ما وقتی که می خواهیم آدرس بدهیم یا مطالعه کنیم باید بگوییم طبق کدام شماره گذاری است؟ این یک تفاوت در شماره گذاری هاست. تفاوت دیگری به وجود آمده در تقدّم و ت أخر، مثلا خطبه قاصعه در شرحی خطبه ۲۰۰ و در شرحی دیگر ۲۲۰ است چون شرّاح این خطبه ها را با اجتهادات خودشان جلو و عقب بردند و این امر هم باعث تفاوتی دیگر شد پس در هنگامی که می خواهید آدرس بدهید و یا مطالعه کنید باید بگویید کدام شرح مورد نظرتان است. مطلب سوم اینکه در کلمات قصار هم همین بحث است. در فصل سوم نهج البلاغه که کلمات قصار است بعضی سه تا را یکی حساب کرده اند و بعضی همین را سه تا حساب کرده اند و... از این جهت در شماره گذاری کلمات قصار هم این تفاوت ها وجود دارد. مطلب و محتوا در تمامی یکسان است و متفاوت نیست

ولی در شماره گذاری تفاوت هایی صورت گرفته که باید به آن توجه داشته باشیم. خلاصه این موضوع در جلد رابع شرح فی ضلال به رقم ۳۷۴ با اینکه فیض الاسلام ۳۶۶ بود. در جلد ۲۱ شرح خوئی به رقم ۳۶۷. {إنّ أوّل ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بأیدیکم} حضرت امیر با کمال تأسف می فرمایند اول چیزی که از دست شما گرفته می شود جهاد است.شرّاح دارند که چه عاملی باعث می شود که مسلمان ها جهاد را پشت سر گذاشتند، بله! تسلط قدرت های سلطه گر چه استبداد گر خارجی وچه داخلی به دلیل اینکه مسلمانان با دو مصیبت مواجه بودند یکی استبداد داخلی، سلاطین به اندازه تسلط بر مردم داشتند کسی جرأت نفس کشیدن نداشت تمام قدرت ها دست سلاطین بود، رژیم شاهنشاهی، رژیم ارباب و خان خانی اینها یک تاریخ غم انگیز و سیاهی دارد برای مردم، مردم باید جان بکنند تا اینکه این کاخ نشین ها وسایل لذت و کامرانی شان فراهم شود و بر مردم حکومت کنند تمام این منصب ها خرید و فروش می شد فلان الدوله ها، فلان السلطنه ها، فلان الملک ها حتی خان حتی کدخدا و... تمام اینها خرید و فروش می شد، این بود که مردم دچار فقر فرهنگی و فقر مالی بودند، این جریان استبداد است بعدا کم کم همین استبداد گران زیربار قدرت های استکباری رفتند تابع روسیه شدند، تابع انگلستان شدند، تابع آمریکا شدند این دو جهت استبداد و استعمار بود آنها اولین کارشان این بود که دین را به حاشیه برانند و علماء منادی دین را نیز به حاشیه ببرند و منزوی کنند برای این کار چه باید انجام دهند باید جهاد را از شما بگیرند اگر شما جهاد داشته باشید

مستکبرین و مستبدین نمی تواننـد و جرأت پیـدا نمی کننـد و میـدان برایشـان بـاز نمی شود این است که {أول ما تغلبون علیه الجهاد} چه از طرف استبداد چه از طرف استکبار بعد از اینکه جهاد را از دست شـما گرفتند {ثم ألسنتکم} یک مدتی جهاد را که از شـما گرفتنـد فرصت می دهند به وعّاظ و خطباء و علماء که حرف بزنند اقلاً حق را بگویند ولی کم کم آن هم از بین می رود {ثم بقلوبکم } کم کم جلوی خطباء و وعّاظ را نیز می گیرند که حق را نگویند مردم را بیدار نکنند، مردم را تحریک نکننـد و آن هم از بین می رود آخر چه می مانـد این که مردم در دل فقـط نـاراحت و منزجر از ارتکـاب گناهان امّا خوب این مـال این نسل است وقتی نسل دوم به وجود می آیـد نه جهادی است نه گفتاری است نه قلمی است که بنویسـد نه زبانی اسـت که حرف بزنـد کم کم معروف می شود منکر، منکر می شود معروف، تغیّری در فرهنگ به وجود می آیـد آنوقت فرهنگ که تغییر کرد أعلی می شود اسفل، اسفل می شود أعلی یعنی آنچه که معروف بود مردم آن را در فرهنگشان منکر می شمارند آن را ارتجاع می نامنـد عقب مانـدگی می نامنـد آنچه که منکر بود معروف می نامنـد و مردم آن را ترقی و تمـدن برای خودشان تلقی می کنند این پیش بینی و پیش گویی حضرت امیر علیه السلام در این کلمات بود که به عرض رسید حالا برای شاهد این در وسائل الشیعه جلد ۱۱، از وسائل ۲۰ جلدی، صفحه ۳۹۶، حدیث ۱۲، از بـاب اول از ابـواب امر و نهی {کلینی عن علی بن ابراهیم عن هارون بن مسلم عن مسعده بن

صـدقه} حـديث سـنداً خوب است این دو نفر اخیر بحثی است در اینکه اینها واقفی هسـتند ولی ثقه می باشـند {عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم کیف بکم إذا فسدت نسائکم و فسق شبّانکم و لم ت أمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر} می فرمایند چگونه خواهید بود شما مسلمانان {إذا فسدت نسائکم و فسق شبّانکم} این دو به هم مربوطند هر کجـا فسـاد نساء است فسق شـبّان هم است شـبّان جمع شابّ است و شابّ یعنی انسان جوان، {و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر} در برابر چنین امری سـاکت مانديـد {فقیـل له و یکون ذلک یا رسول الله؟! نعم شـرّ من ذلک کیف بکم إذا إمرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف} وقتی اولی نشد کم کم دومی می شود کم کم نهی از معروف می شود و امر به منکر یعنی قبح گناه از بین می رود گناه می شود یک چیز عادی بلکه یک چیز خوب و مسـتحسن و معروف مورد نهی قرار می گیرد {قیل له یـا رسول الله و یکون ذلک؟! نعم! بل شـر من ذلک کیف بکم إذا رأیتم المعروف منکرا و المنکر معروفا} کم کم به اینجا می رسـد که معروف منکر می شود و منکر معروف می شود و مـا قبل از انقلاب همه اینها را دیـدیم، این بحث که درباره آیه قبل بود تمام شد بحث ما درباره آیات قرآن که درباره جهاد بحث می کنیم با توفیق پروردگار، در آیات قرآن این کلمات را زیاد می بینیم در چند جا {و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین کلّه للّه فإن إنتهوا فإنّ الله بما یعملون بصیر} سوره انفال آیه

۳۹، دوم {و قـاتلوهم حتی لاـ تکون فتنه و یکون الـدین لله فـإن انتهوا فلا عـدوان الّا علی الظالمین} سوره بقره آیه ۱۹۲، خوب ملاحظه می کنیـد خداونـد امر می کنـد به قتال، امرهم دالّ بر وجوب است و حـدّ و عمل را اینطور معین می کنـد قتال کنید تا فتنه ریشه کن شود و در نتیجه دین از آن خدا باشد خوب این قبیل آیات دو سه تا بحث دارد بحث اول این است که معنی فتنه چیست؟ که محـدود کرده وجوب جهـاد را به اینکه آنقـدر ادامه پیـدا کنـد تـا فتنه ریشه کن شود یکی از کلماتی که در قرآن معانی متفاوت دارد، معانی متعدد دارد کلمه فتنه است، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در تفسـیر المیزان فرمودند فتنه یعنی طلا را در آتش بگذرانـد تا میزان خلوص آن طلا معلوم باشـد فتنه را لغتاً اینطور معنا می کند {جعل الذهب فی النار} تا معلوم شود که چنـد عیار است، این لغت این است ولی در اسـتعمالات متعدد و مختلف معنی متفاوت از آن می بینیم حالا برای نمونه بنده چند تا را می خوانم مثلا ببینید {یا بنی آدم لایفتنّنکم الشـیطان} اینجا فتنهِ شـیطان این است که مردم را فریب می دهد، ای بنی آدم شـیطان شما را فریب ندهد آیه ۲۷ سوره أعراف است در اینجا فتَن، یفتَن به شـیطان نسبت داده می شود خوب همین کلمه به خـدا هم نسـبت داده می شود {لقـد فتنّا الـذین من قبلهم فلیعلمنّ الله الـذین صدقوا و لیعلمنّ الکاذبین} سوره عنکبوت {الم * أ حسب الناس یترکوا أن یقولوا آمنّا فهم لا یفتنون *و لقد فتنّا...} آنجا فتنه را به شیطان نسبت داده اینجا به خود

خدا، مسلم باید فرق کند، آنجا فتنه را ما چه معنی کردیم، فریب دادن، اینجا چه معنی می کنیم، امتحان کردن پس معلوم می شود همین کلمه فتنه در جاهای مختلف با معانی مختلف استعمال می شود چون خدا خودش فرمودند {لا یفتننّکم الشیطان} فتنه را به شیطان نسبت داد و نیز فرمودند {فتنّا} فتنه را به خود نسبت داد این همان فعل است دیگر در آنجا به معنی فریب دادن در اینجا به معنی امتحان کردن یعنی ما پیشینیان را امتحان کردیم و شما را امتحان می کنیم پس معلوم می شود این کلمه هر چه معنی کلی داشته باشد لغتاً در موارد مختلف با قرائن مختلف در معناهای مختلف استعمال می شود، خوب دو جا هست که {إنّما اموالکم اولادکم فتنه} اموال و اولاد شما فتنه اند یعنی وسیله امتحان شما هستند، شما نسبت به اموال و اولاد خودتان چه وظیفه و چه کاری انجام می دهید؟! یکی در سوره انفال آیه ۲۸ است {وأعلموا أنّما اموالکم و اولادکم فتنه و أنّ الله عنده أجر عظیم} آیه ۲۸ انفال سوره هشتم قرآن، یکی هم در سوره تغابن سوره ۶۴ {إنّما اموالکم و اولادکم فتنه} و در هر دو {الله عنده أجر عظیم} است، یعنی اموال و اولاد شما وسیله امتحان می باشند. حالا ببینیم در قرآن کریم {و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه} به چه معناست؟ در چند جای قرآن استفاده می شود که فتنه این بوده که هر کس که اسلام می آورده او را شکنجه می دادند، عذاب می دادند، مسلمانان مورد شکنجه و اذیت قرار می گرفتند آنقدر قتال کنید با کفّار تا فتنه و اذّیت کفار به مسلمان ها، شکنجه کفار به مسلمان ها برطرف شود

{و یکون الدین لله} فضا، فضایی باشد که دین در آنجا حاکم باشد کسی جرأت نکند متدیّنین را اذیت و شکنجه کند، منظور این است چون درآن موقع نزول آیات در مکه کفار قریش هر کس که مسلمان می شد شکنجه می دادند، اذیت می کردند آزار می کردند در همین راه پدر و مادر عمّار کشته شدند، یاسر پدر عمّار بود چون مسلمان شد آنقدر شکنجه شد و او را کشتند سمیه مادر عمّار آنقدر شکنجه داده شد تا کشته شد، این فتنه است یعنی مسلمان ها را مورد اذیت و شکنجه قرار دادند به جرم اینکه این اسلام آورده این فتنه بود پس قتال کنید با این قبیل افراد، افرادی که مسلمان ها را به جرم مسلمان بودن مورد اذیت قرار می دهند الآن هم در دنیا همین است در اروپا و آمریکا بعد از انقلاب، مسلمان ها دچار یک اذیت هایی هستند آنجا تبعیض وجود دارد کفار از یک موارد رفاهی بهره مند اند که آن موارد رفاهی برای مسلمان ها نیست انواع و اقسام تبعیض و اذیت به مسلمان ها وجود دارد، آن موقع با قتال و با شمشیر بایستی جلوی این فتنه را می گرفتند اما حالا باید با یک وسیله دیگری خلاصه باید مسلمان ها بیدار باشند مبارزه کنند با این که مسلمان هایی به جرم مسلمان بودن تحت شکنجه و اذیت باشند، آیه خیلی مهم است در زمان ما هم جهاد شکل های مختلفی دارد. حالا ما از قرآن استفاده می کنیم منظور از فتنه درباره مسلمان ها همان شکنجه و عذاب بوده، از چند آیه یکی این است {ثمّ إنّ ربک للذین هاجروا من بعد ما فُتِنُوا} خداوند متعال برای کسانی که هجرت کردند بعد ازآنکه

شکنجه کشیدند واذیت شدند و بعد ناچار شدند هجرت کنند، درمدینه همین طور بود مسلمانان دچار شکنجه و اذیت بودند {بعد ما فتنوا} اینجا فتنه به همین معنا است بعد از اینکه اذیت و شکنجه را تحمل کردند آنها هجرت کردند یکی اینجا است که فتنه را می فهمیم به این معناست یکی هم در سوره بروج، سوره بروج یکی از سوره های مهم قرآن است در این رابطه، سوره بروج سوره ۸۵ قرآن است این همان هولوکاستی که امروز می شنویم دراین سوره بوده {بسم الله الرحمن الرحیم* *ولوکاستی که امروز می شنویم در والسماء ذات البروج* و الیوم الموعود* و شاهد و مشهود} اول چند تا قسم است، قسم به آسمان که دارای برج ها است منظور از برج ها چیست؟ برج در لغت به معنی ارتفاع و مرتفع است، آسمان دارای ارتفاعاهایی است، آسمان کنایه از ستارگان، همه در یک سطح نیستند در سطوح مختلف قرار دارند دارای ارتفاع های متفاوت که بنده در کتاب دانش عصر فضا درباره ارتفاعات ستارگان با توجه به سنجش با سال نوری بحث کردم، آیا مراد از بروج همین است؟ یعنی ارتفاع ها یا مراد از بروج ستارگان است یعنی {والسماء ذات النجوم } که ستارگان فراوان دارد این است مثلاً اینطور می خواهد بگوید، بعضی آمدند گفتند که این بروج دوازده گانه را می گوید چون در علم هیئت آمدند آسمان را، آن وسطِ آسمان را نسبت به ماه به دوازده قسمت تقسیم کردند شد بروج دوازده گانه حَمَل، ثَور، جوزا، سرطان، أسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، حوت، اینها در علم نجوم خیلی به درد می خورد آنوقت آنها آمدند و گفتند ماه و خورشید و همه

اینها با این بروج حرکتشان ارتباط دارد، حالا چطور شد آنها را به نام حیوان ها نامیدند، گفتیم آن روز چون آمدند و گفتند به آسمان که نگاه می کنیم خوب برای شناخت این ستاره ها با کشیدن یک خطوط و همی این ستاره ها را به هم ربط دادند یک جا شیر در آمد که شد اسد، یکه جا سنبله در آمد شد خوشه، یک جا حوت در آمد شد ماهی، یک جا ثور در آمد شد گاو و به این صورت بروج دوازده گانه می باشد در علم نجوم این سیر ماه و خورشید خیلی در آنها اثر دارد. خلاصه {و الیوم الموعود} قسم به روز قیامت {شاهد و مشهود} شاهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است {یا ایّها النبی إنّا أرسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا} مشهود هم ثواب و عقاب و بهشت و جهنم که جزای اعمال است قسم به اینها {قتل اصحاب الاخدود} اصحاب الاخدود چه کسانی بودند؟ ستمگرانی بودند آنها گودال های آتشینی ترتیب می دادند قُتل یعنی مرگ بر آنها، در اینجا به معنی نفرین است، مرگ بر ستمگرانی که خندق های آتشین را ترتیب می دادند {النار ذات الوقود} این توضیح همان اخدود است اخدود جمع خدّ است مراد همان تنورها و خندق ها و گودال های آتشین است، آتش فروزان {إذ هم علیها قعود} ستمگران می نشستند دور این آتش و تماشا می کردند به چه تماشا می کردند {و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود} آنها حضور پیدا کردند و در کنار آن خندق آتش می نشستند و تماشا می کردند از کشتن کسانی که ایمان آورده بودند از سوزاندن آنها لذت می بردند لذت آنها این بود. بقیه انشاءالله فردا.

وجوب جهاد در قرآن کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع:

ص: ۱۹۰

جهاد بحث درباره آیات قرآن مجید در رابطه جهاد، دو آیه به این مضمون که {و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین کله للّه فإن إنتهوا إنّ الله بما یعملون بصیر} این آیه ۳۹ از سوره انفال است که قتال را واجب می کند برای از بین رفتن فتنه، فتنه از بین برود و دین کله لله باشد، نظیر همین آیه هم در سوره بقره است آیه ۱۹۳ {و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین لله} تفاوت این دو آیه این است که در سوره انفال {و یکون الدین کله لله} ولی در سوره بقره {کله} را ندارد ولی مضمونشان یکی است، بحث در این است فتنه ای که در اینجا ذکر شده برای این است که قتال باید انجام بگیرد برای از بین بردن فتنه، که عمل انجام جهاد تا آنجا است که فتنه نابود شود، فتنه چه معنا دارد؟ ما دیروز عرض کردیم که فتنه با مراجعه به قرآن مجید به معانی مختلف استعمال شده است ممکن است یک معنای کلّی باشد ولی مصادیق متعدّدی داشته باشد در هر کجا به کمک قرینه مصداق خاصّی مراد است ممکن است اینچنین باشد و مشترک لفظی نباشد که برای چند معنا وضع شده باشد مثل عین که برای چند تا معنا وضع شده، پس برای یک معنای کلی وضع شده که این مصادیق با هم اشتراک معنوی دارند منتهی مصادیق چون خیلی مختلف و متعدد است در هر جا مصداق خاصی به کمک قرینه مراد است چون گاهی همان فتنه به خداوند نسبت داده شده، یکی هم به شیطان نسبت داده شده، مسلم دو

ص: ۱۹۱

معنا مراد است {لقد فتنّا الذين من قبلهم} خدا می گوید فتنّا و{و یفتننّکم الشیطان} می گوید شیطان شما را فریب ندهد پس معلوم می شود که این معانی مختلفی دارد، در بعضی ازکلمات قرآن مطلب همین است، یک وقت امام (رضوان الله علیه) در درس می فرمودند که ما عادت نکردیم که قرآن را بگذاریم و تمام تفاسیر را بیاوریم و با دقت مطالعه کنیم تا کنه معنا برای ما روشن باشد عادت کردیم کفایه را رسائل و مکاسب را مطالعه می کنیم، رسائل را می آوریم و تمام حواشی را پیش رو می گذاریم، مکاسب و حواشی و تقریرات، کفایه و حواشی و تقریرات ۲، ۳ ساعت مطالعه می کنیم تا یک کلمه ای از کفایه و رسائل و مکاسب را بفهمیم ولی در قرآن این چنین عادتی نداریم این خیلی جای تأسف است ما سعی می کنیم قرآن را بخوانیم البته خواندن ثواب دارد ولی مراحلی دارد، ابعاد مختلفی دارد، فهم قرآن و پی بردن به معانی قرآن. خلاصه که در اینجا کلمه فتنه که به کار برده شد در موارد متعددی در قرآن بکار برده شده مثلا در روایات ما در بحار حضرت ابی جعفر امام باقر علیه السلام {لا یرسل المهدی (عجّل الله تعالی فرجه) حتی یشمل اهل البلاد الفتنه} حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه ظاهر نخواهد شد تا زمانی که تمام شهرهای روی زمین را فتنه فرا بگیرد.این در جلد ۵۲ ، صفحه ۲۷۱، خبر دیگر {لا یرسل المهدی (عجّل الله تعالی فرجه) حتی یشمل شام الفتنه} شام یک معنا دارد که فلسطین، سوریه، اردن و لبنان اینها همه در سابق شام گفته می شدند حالا شده اند چهار تا مملکت،

حدیث دوم نیز در جلد ۵۲، بحار است صفحه ۲۹۸، بعد در مجلّد پنجم بحار در صفحه ۱۷۴، (یکی از راه ها برای پیدا کردن الفاظ در بحار این المعجم المفهرس بحار است که خدمت بزرگی است که در ۲۴ جلد است تمام کلماتی که در بحار است به ترتیب هجّی است کسی که بخواهد کلمه ای را پیدا کند خیلی راحت است مثلاـ کلمه فتنه دو صفحه یا سه صفحه از این کتاب را گرفته جلد چندم، صفحه چندم حتی سطر چندم را نوشته اند، حتی اکتفا نکرده به کلمه الفتنه، دو سه کلمه قبل و بعد هم است که مضمون بدست می آید که چه هست این دو تا چاپ است یکی ۲۴ جلدی یکی ۱۴ جلدی، مال دفتر تبلیغات ۱۴ جلدی است و مال مشهد ۲۴ جلدی است خلاـصه هر چه هست خدمت بزرگی است امروز الحمدلله تعالی واقعاً اقدامات فرهنگی خیلی وسیعی انجام شده در مملکت ما، ما باید اهل مطالعه باشیم و زحمت بکشیم) خلاصه در آن ماده فتنه جلد پنجم حدیثی از حضرت امیر علیه السلام نقل می کند صفحه ۱۷۴، حضرت امیر علیه السلام ۵ معنا برای فتنه ذکر می کنند یکی به معنی امتحان که به خدا نسبت داده می شود مثلا {أ حسب الناس ان یترکوا أن یقولوا آمنّا و هم لا یفتنون و لقد فتنّا الذین} خوب این به خدا نسبت داده شده، دوم می گویند به معنی کفر است {لقد ابتغوا الفتنه من قبل} یعنی دنبال کفر رفتن یا {ألا فی الفتنه سقطوا} سوم به معنی عذاب است {یومهم علی النار یفتنون} أی یعذّبون و منه فتنه محبت مال و ولد {إنما اموالکم و

اولاکم فتنه} اینها مورد محبت شما هستند ولی همین محبت شما به آنها برای شما یک وظیفه هایی ایجاد می کند اثباتاً و نفیاً و منه فتنه المرض حالا- با توجه به اینکه عبارت را اینچنین عرض کردم، این است که مفسرین ما اینجا اقوال مختلف پیدا کردند، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) صاحب تفسیر المیزان ایشان فتنه را در این دو آیه که خواندیم به معنی شکنجه دادن و اذیت کردن مسلمانان توسط کفار بیان کرده اند چون در صدر اسلام اینچنین بود هر کسی که اسلام می آورد مورد اذیت و آزار ابو جهل ها و ابو لهب ها و کفار قرار می گرفت و در این رابطه یاسر و سمیه پدر و مادر عمار نیز کشته شدند ولی خود عمار تقیّه کرد و رهایی یافت ایشان به این معنا می گیرند در این دو آیه که خواندیم، چرا؟ ایشان شاهد می آورند از خود قرآن، چون دأب ایشان تفسیر قرآن به قرآن است چون قرآن کتابی است که {یفسّر بعضه بعضاً و یشهد بعضه علی بعض} قرآن این چنین است به همین دلیل هم تفسیر المیزان اسمش المیزان است که ایشان سعی کرده آیات قرآن را بوسیله خود آیات تفسیر کند، ایشان می گویند که در جاهای دیگر قرآن مثلا دیروز خواندیم یکی اینکه {ثم إنّ ربّک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا} کسانی که دست به هجرت زدند و کوچ کردند {من بعد ما فتنوا} فتنوا چه بوده؟ چون در مکه اینها را اذیت و شکنجه می کردند از این جهت آنها هاجروا هجرت کردند، یکی دیگر در سوره بروج بود {إن الّذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم یتوبوا و لهم عذاب جهنم و

لهم عـذاب الحریق} سوره بروج سوره ۸۵ قرآن کریم، که عرض کردیم یـک قصه ی خیلی مهمی را نقـل می کنـد و آن این است که در یمن تفسیر شـده، خود قرآن جزئیات را نمی گوید قرآن همیشه در قصه آن چیزی را می گوید که در عمل مردم مؤثر است در فرهنـگ مردم مؤثر است امّـا این چه بوده؟ و چنـد سـاله بوده؟ و اهل کجا بوده؟را قرآن نمی گویـد به اینها کار ندارد که فرعون چند ساله بوده؟ چند تا کاخ داشـته؟ چند تا پسر داشته؟ چون اینها اثر ندارد آن چه را قرآن در قصه می گوید آن چیزهایی است که در عمل مردم در هـدایت و سـرنوشت مردم موثر باشـد یک قصه ای در قرآن در سوره بروج است وآن این است که عده ای بودند بنام اصـحاب اخدود از کفّار اینها خندق های آتشین ترتیب می دادند و افراد متدیّن را می آوردند و می گفتنـد برگرد از دین خود و اگر برنمی گشت او را زنـده زنـده می سوزاندنـد این در سوره الـبروج {والمـاء ذا البروج و الیوم الموعود و شاهد و مشهود قتل اصحاب الاخدود} چهار تا قسم در اوّل می خورد یوم الموعود روز قیامت است، شاهد هم پیامبر است و مشـهود هم ثواب و عذاب و اینها است، {قتل اصحاب الاخدود} نابود باد و کشته باد اصحاب اخدود {النار ذات الوقود} اصـحاب اخدود صاحب آتشـی بودند که آتش فروزان و جوشانی بود {اذ هم علیها قعود} کنار آن خندق آتشین می نشـینند {و هم علیها ما یفعلون بالمؤمنین شـهود} تماشا می کردنـد به سوزانـدن کسانی که بر پیشـنهاد آنها عمل نکردند این را تاریخ می گوید، ذونواصی بوده در یمن این خودش یهودی بوده بعد

از اینکه حضرت عیسی ظهور کرد عده ای به حضرت عیسی علیه السلام ایمان آوردند این یهودی سرسخت بود و هر کس که به حضرت عیسی علیه السلام ایمان پیدا کرده بود آنها را می خواست و به آنها پیشنهاد قطعی می داد که برگردند به دین یهود و آنها برنمی گشتند و آنها زنده زنده می رفتند و در میان آتش سوخته می شدند و آنها را تماشا می کردند چون حاضر شده بودند به این کار واقعاً مقاومت آنها قابل ستایش است و نظیر این، نه عین این، در اسلام بوقوع پیوست برای اینکه بعد از اینکه عمار و غیره اسلام آوردند شکنجه های سختی نسبت به آنها انجام می شد و از طرف ابوجهل و ابولهب و امثال آنها، در این داستان از این که کلمه فتنوا را بکار برده در سوره بروج، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) آمی خواهند استفاده کنند که فتنه در اینجا در ما نحن فیه که بحث می کنیم بهع معنی اذیت کردن است، خوب این یک نظریه است البته می دانید که در مملکت ما هم چندی قبل جریان هلوکاست که مطرح شد همین است چون هلو به معنای تمام است وکاست به معنای زنده در آتش سوزاندن است یهودی ها برای مظلوم نمایی برای جلب توجه مردم ادّعا کردند که شش میلیون نفر از ما را در آلمان هیتلر در کوره های آتشین سوزانده است و این خیلی جلب توجه کرد و باعث شد که آن عاطفه انسانیت مردم نسبت به آنها جلب شود و مردم همیشه می خواهند که به دلیل آن عاطفه ای که دارند به مظلوم کمک کنند، وقتی اینچنین شد و این در آلمان صورت گرفت بعد یهودی ها

گفتند که شما به ما یک جایی بدهید ما را سوزاندند و تارو مار کردند، آمدند در سرزمین فلسطین انگلستان هم خیلی از آنها پشتیبانی کردند و درفلسطین کم کم کشوری به وجود آوردند بنام اسرائیل این همان جریان هلو کاست است و این داستان ساخته یهودی هاست بعداً افراد محقق ثابت کردند اولاً درآن تاریخ درآلمان شش میلیون یهودی وجود نداشته آماری ما داریم، حساب وکتابی در بین هست دوم اینکه در آن زمان کوره های گازی به آن شکل که بتواند شش میلیون انسان را در آلمان بسوزاند وجود نداشته سوم اینکه فرض کنیم این طور بوده چرا غرامت آن را ما بپردازیم کشور فلسطین یک کشور اسلامی است مال ما مسلمان ها است خوب شما اگر یک چنیین چیزی دراروپا اتفاق افتاده شما به آنها یک جایی بدهید شما به آنها ظلم کردید آنها را تارو مار کردید آن وقت غرامتش را ما مسلمان ها باید بپردازیم یک کشور اسلامی را بیاییم و مردم را از خانه و آشیانه خودشان بیرون کنیم و بکُشیم و بعد بیاییم جلوی آنها بنشینم به عنوان هلوکاست بگوییم که اینطور شده، خلاصه این زنده زنده سوزاندن از قرآن گرفته شده آیت الله طباطبایی آیه را به این ترتیب که عرض کردیم معنا کرده ولی معانی دیگر هم وجود دارد یک معنای دیگر هست که امام (رضوان الله علیه) در کلماتشان در موقع جنگ چند دفعه خواندند در صحیفه نور هم است امام در آن موقع که جنگ ایران، جنگ اسلام با صدام و صدامیان برقرار بود چند دفعه در صحبت هایشان این را خواندند {و قاتلوهم حتی لا تکون الفتنه و یکون الدین کله لله} یکی در جلد

۱۹ صحیفه نور صفحه ۱۱۴ امام تمسک می کند به همین آیه برای ادامه جنگ با صدام و صدامیان، در جلد ۲۰ صفحه ۱۵۵ آیه را به فتنه های شیطانی تفسیر می کند یعنی امام از فتنه یکی معنی وسیع گرفته نه تنها شکنجه دادن مسلمان ها بلکه فتنه های شیطانی نیز معنا کرده و مطلب را برده به جهاد اکبر و سوم در جلد ۲۰ صحیفه نور صفحه ۳۱۳ می فرمایند کدام فتنه و بلیه بالاتر از این است که دشمنان اسلام خصوصاً دراین زمان برای برچیدن اساس اسلام و برپا کردن حکومت هایی مثل ستم شاهی و جادادن به مستشاران غارت گر آمریکایی کدام فتنه از این بالاتر است؟ که در ایران به وقوع پیوست، اینطور ایشان معنا می کند این هم یک معنا است خلاصه از قاتلوهم هر چند که ضمیر هم برمی گردد به مشرکین مکه ولی خواستن که بگویند این یک معنی عامی مراد است مورد، مورد خاص است مسلمانان باید قتال کنند با هر کسی که فتنه و فسادی علیه اسلام ایجاد کند باید قتال کنند {و یکون الدین کلّه للّه} به اینکه دین پروردگار استقرار پیدا کند، این هم یک معنای است که امام (رضوان الله تعالی علیه) مطرح کردند، (ما فتنه هایی که با جهاد ارتباط دارد بحث می کنیم نه معنی کلی فتنه آنها خیلی زیاد است.) معنی سومی هم در مجمع البیان است (ما در بحث های اصول فقه که مورد بحث قرار می گیرند خیلی اشکال و إن قلت و قلت می باشد ولی در بحث های قرآنی اینگونه نیست و این دلیل آن است که ما این بحث ها را با دقت انجام نداده ایم تا به إن قلت و قلت برسند

مجمع البیان جلد ۴، صفحه ۵۰۷ از مجمع البیان ۱۰ جلدی، در تفسیر آیه ۳۹ از سوره انفال {و قاتلوهم حتی لا تکون الفتنه و یکون الدین کلّه لله} مجمع البیان می گوید {روی زراره و غیره عن أبی عبدالله علیه السلام إنّه قال لم یجیء تأویل هذه الآیه} امام صادق علیه السلام فرموده اند این آیه هنوز تأویلش به وجود نیامده است {و لو قام قائمنا بعدُ سَیَری من یدرکه} حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه که ظهور کند کسانی که درآن زمان اند خواهند دید {ما یکون من تأویل هذه الآیه} خواهند دید که این آیه تأویل خواهد شد، یعنی تمام فتنه و فساد را از سطح زمین حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه قلع و قمع خواهند کرد {و لیبلغنّ دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما بلغ اللیل} دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به تمام جاهایی که شب به آنجا رسیده یعنی به تمام جاهای که نور و ظلمت رسیده، دین اسلام به آنجا خواهد رسید، هیچ مشرکی در روی زمین باقی نخواهد ماند، این هم یک معنی برای این آیه مورد بحث ماست علی أیّ حالٍ از آیه استفاده می شود که مسلمان ها باید جهاد کنند تا فتنه و فساد برچیده شود و سطح زمین به گونه ای باشد که دین اسلام ظاهر شود و برای همه مردم بیان شود، امّا باید توجه داشت که اسلام نمی خواهد مردم را با شمشیر مسلمان بکند، بخاطر همین اینجا لازم است این بحث انجام شود که {لا إکراه فی الدین قد تبیّن الرشد من الغیّ} در عین حال اسلام نمی خواهد که مردم با شمشیر مسلمان شوند، اسلام می خواهد دعوت

خود را به تمام جهان برساند و کسانی که مانع هستند از رسیدن این دعوت، با آنها مبارزه و مقاتله می کند که این همان جهاد ابتدایی است و این را اسلام رسالت خود می داند برای نجات بشریت از کفر و خرافات و شرک، بله! اسلام می خواهد دعوت خود را به تمام جهانیان برساند اما کسی را مجبور نمی کند می گوید بگذارید من حرف خود را بزنم، دعوت خودم را ابلاغ کنم که حجت بر شما تمام شود و کسانی مانند روم و ایران از همین جهت مورد حمله قرار گرفتند ایران نمی گذاشت که اسلام وارد ایران شود، مردم بشنوند و اینکه اسلام چه می گوید، این بود که درآن برخورد رستم فرّخ زاد که از طرف ایران در آن وهله اول لشکر جمع کرده بود و نمی گذاشت که سعد بن ابی وقّاص وارد ایران شود خواستند با آنها صحبت کنند گفتند ما آمدیم که شما را از عبادت عبّاد اخراج کنیم و نجات دهیم به عبادت الله شما را دعوت کنیم ما حرفمان این است اگر شما بگذارید ما آزادانه حرفمان را بزنیم دیگر ما جنگی نداریم امام اگر کسی مانع باشد ازاینکه ما رسالت خود را انجام دهیم بله! ما با او جنگ داریم بنابراین خیلی لازم است که این بحث روشن شود که اسلام با شمشیر نخواسته مردم را مسلمان کند، اسلام می خواسته که با شمشیر موانع رسیدن دعوت اسلام را از سر راه بردارد این بحث، بحث مهمی است بنده اگر کتابی را نام می برم به دلیل این است که شما مطالعه کنید و الّا می توانم همین الآن از حفظ بگویم. در کتاب

الصحیح من سیره النبی الاعظم که عرض کردیم علامه جعفر مرتضی در ۳۵ جلد نوشته است در سیره و تاریخ پیغمبر اسلام واقعاً زحمت زیادی کشیده و سعی کرده که تمام نقشه هایی که دشمنان اسلام، دشمنان اهل بیت دارند در اینجا جواب داده شود از کتاب های خودشان، یکی در جلد پنجم بحثی دارد در رابطه با اینکه {الاسلام و السّیف} درآن یک بحثی دارد که از بعضی کلمات آیت الله مطهری دشمنان اهل بیت و اسلام سوء استفاده کردند ایشان آدرس می دهند به اینکه آیت الله مطهری فرمودند که اسلام با مال خدیجه و شمشیر علی پیشرفت کرد دشمنان این را دستاویز قرار دادند وگفتند پس معلوم است که پول می دادند به مردم تا مسلمان شوند این می شود مال خدیجه، شمشیر هم می زدند.دشمنان اسلام یک کاریکاتور درست کردند مخصوصاً نصرانی ها و مسیحیّت که پیغمبر ایستاده و شمشیر بالای سر افراد است که یا مسلمان شوید یا با شمشیر گردنتان را می زنیم الآن در اروپا اینطور شایعه درست کرده اند و اسلام مورد تهمت قرار دادند که اسلام با زور پیشرفت کرده از این جهت خیلی لازم است که این بحث انجام شود خلاصه حالا در آن کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم در جلد ۵ آمده {الاسلام و السّیف} عنوان بحث این است، ایشان می گویند {مبشرون} که منظورشان مسیحی ها هستند {حاقدون علی الاسلام} آنها که با اسلام حِقد وکینه دارند سعی کردند به اینکه دین اسلام را دین سیف و قهر معرفی کنند که این دین، دین شمشیر و قهر و اجبار است و به این توجه نکردند که خداوند می فرمایند که {ادعُ الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه

الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن} این دین است، دین اسلام این است، پیغمبر اسلام ۱۳ سال در مکه بودند در مقابل این فشار و اذیت ها هیچ وقت دست به شمشیر نبردند بعد به مدینه که آمدند {و اذن للذین یقاتلون بانّهم ظلموا} چون مظلوم واقع شدند باید از خودشان دفاع کنند اینجا اذن داده شد به قتال، ایشان در اینجا چند مطلب ذکر کرده اند اول اینکه در خود انجیل مواردی ذکر کرده، در خود انجیل حضرت عیسی می گوید که بکشید و قلع و قمع کنید، از تورات نیز مواردی است از حضرت موسی علیه السلام، حالا ما این تورات، و انجیل را قبول نداریم چون تحریف شده مطالب بر خلاف عقل در آنها زیاد است بر خلاف ساحت مقدس انبیاء زیاد است اما آنها قبول دارند، درهمان انجیل خودشان نمونه هایی است از شمشیر و این طور چیزها، در تورات که بیشتر وجود دارد ذکر کرده حالا ما هم بعداً ذکر می کنیم بعد هم از آیات قرآن استفاده می شود، از جمله آیات آیه الکرسی است {لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغیّ} از این آیه استفاده می شود که در دین اسلام اینطور نیست که دین را تحمیل کرده باشند چون آیت الله طباطبایی می گویند که در گام اول دین یک امر اعتقادی است، منتهی آن امر قلبی منشأ عمل است پس اصول دین امر قلبی است و امر اعتقادی را با شمشیر نمی توان درست کرد با شمشیر نمی شود کسی را به چیزی معتقد کرد با شمشیر می شود کسی را مثلاً کشت بعد عضوش را قطع کرد، اما دین و حقیقت دین یک امر اعتقادی و

قلبی است و با اکراه و اجبار درست نمی شود این است که این آیه را باید بحث کرد جلد پنجم را مطالعه کنید بقیه برای فردا.

مبانی و اصول حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: نهج البلاغه با توفیق پروردگار متعال در بحث نهج البلاغه عرض کردیم موضوعی که مورد بحث قرار می گیرد مبانی و اصول حکومت حضرت امیر(علیه الصلاه و السلام) می باشد. به این مناسبت از اینجا آغاز شد که انگیزه و داعی حضرت برای قبول خلافت چه بوده است، خطبه ۱۳۱ که در جلسه گذشته به عرض رسید و عرض کردم که برای روشن تر شدن مطلب باید چهار تا شرح مورد نظر ما باشد یکی شرح خوئی دوم ابن ابی الحدید سوم شرح بحرانی و چهارم شرح فی الضلال. چون نهج البلاغه هم مانند قرآن مجید کلمات پرمحتوا و پرمعنی دارد. شروحی که نوشته شده زیاد است ولی این چهار تا شرح فعلاً در دسترس ما می باشد. خطبه ۱۳۱ ممکن است دو سه قسمت مطلب داشته باشد و ما آن قسمت را که مربوط به بحث ماست انتخاب می کنیم. همین خطبه ۱۳۱، در آغاز خطبه مربوط به این است که حضرت امیر علیه السلام نسبت به اصحاب خودش در آن زمان، مخصوصاً بعد از جنگ صفین، که سستی در امر جهاد پیدا کردند، آنها را مورد توبیخ قرار داده است، دو سه سطر اول این خطبه فعلاً- مربوط به بحث ما نیست، از اینجا شروع می شود که {أللهمّ إنّک تعلم أنّه لم یکن الذی کان منّا منافسه فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام} انگیزه خود را برای خلافت بیان می کند ابتداء با خدا مناجات می کند پروردگارا تو می دانی آنچه از ما صورت گرفت

ص: ۲۰۳

(جنگ جمل، صفین، نهروان، قبول خلافت و خلاصه تمام جریان ها که به وجود آمده) برای علاقه به سلطنت نبود، سلطنت و حکومت برای ما وسیله است و نه هدف، که عرض خواهیم کرد وسیله برای چه چیزی است؟ سلطان هم به معنای اسم فاعل می آید هم به معنای مصدر می آید اینجا سلطان به همان معنای مصدری است، یعنی سلطنت. این امور برای منافسه و حرص و طمع در سلطنت نبود و ما نخواستیم از این راه چیزی از ذخائر و زینت های دنیا بدست بیاوریم مقصود ما نه سلطنت بود نه به دست آوردن مال و ثروت. حطام به علف خشک شده ی متفرق می گویند، مراد در اینجا همان مال و ثروت زودگذر دنیا است. ما ابتدا ترجمه می کنیم سپس شرح می دهیم.{و لکن لنرد المعالم من دینك} ما خواستیم معالم دینت را که از بین رفته بود آنها را باز گردانیم، توجه داشته باشید که در ۲۵ سال خلافتِ آن سه نفر تغییرات زیادی در احکام اسلام داده شد. یکی از دردهای حضرت علی علیه السلام این است (که در جای جای نهج البلاغه دارد) متأسف می شوند که در این ربع قرن ۲۵ سال بعد از رحلت رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تا بدست گرفتن حکومت توسط حضرت علی علیه السلام چقدر تغییرات به وجود آمده بود، می گوید پروردگارا ما خواستیم آن معالم (که جمع معلم است و معلم آن تابلوهای راهنمایی است که در راه می زنند که از آن تابلوها راه نشان داده می شود یا آثار)، ما خواستیم آن آثار دین را که از بین برده بودند حکومتِ آن سه نفر، اینها را به جای خودش

ص: ۲۰۴

برگردانیم {ولکن لنرد المعالم فی الدین} ما خواستیم باز گردانیم آن آثار از بین رفته ای که در نتیجه خلافت آن سه نفر {وتظهر الإصلاح فی بلادك} ما می خواستیم اصلاحی در شهرهای تو پروردگارا به وجود بیاوریم برای خاطر فسادهایی که آن سه نفر به وجود آورده بودند {فیأمن المظلومین من عبادك} تا در نتیجه بندگان مظلوم تو ای پروردگارا امنیت پیدا کنند و ایمن باشند چون در آن ۲۵ سال در خلافت آن سه نفر امنیت فرهنگی، امنیت سیاسی امنیت اقتصادی، از همه جهت امنیت از بین رفته بود پروردگارا ما خواستیم بندگان مظلوم تو که دچار سیطره خلافت این سه نفر بودند دوباره اینها امنیت خود را باز بیابند به دست بیاورند امام صادق علیه السلام فرمودند {ثلاثه اشیاء یحتاج الناس طرّاً الیها الامن و العدل و الخصب} سه چیز است که همه مردم به آن محتاج اند اول امنیت است، امنیت فکری که مردم از لحاظ فکر دغدغه نداشته باشند مطمئن باشند که در سایه این حکومت همه آنچه که آثار اسلامی است محقق خواهد شد امنیت سیاسی تا اینکه بدانند سیاست، سیاسی اسلامی است، استبدادگران و سلطه گران سرنوشت ما را رقم نمی زنند امنیت اقتصادی، مردم از لحاظ اقتصاد رشد کنند، اسلام هیچ وقت مخالف این نیست که مردم یک زندگی نسبتاً مرفه ای داشته باشند فقر یک عارضه ای است اسلام طوری برنامه خود را تنظیم کرده که اگر عمل شود فقیری باقی نمی ماند، بیکاری باقی نمی ماند چون عمل نشده فقر و بیکاری واین قبیل عوارض در جامعه وجود دارد از این جهت مردم محتاج اند به امنیت از همه لحاظ، محتاج اند به عدل، عدل معنی خلاصه اش

ص: ۲۰۵

یعنی رعـایت حقـوق، در هر جـامعه ای که آن حقوق به طور کلی محفوظ است عـدل هم برقرار است، سوم الخصب که یعنی فراوانی نعمت، مردم به اینها محتاج اند و هر حکومت اسـلامی باید این سه تا را دردرجه اول برای مردم تأمین کند این حدیث که عرض کردم در بحار جلد ۷۸، صفحه ۲۳۴، باب مواعظ الصادق علیه السـلام رقم حدیث ۴۴ {ثلاثه اشیاء یحتاج الناس طرّاً الیها الامن و العدل و الخصب} امنیت به تمام معنا، عدالت به طور کامل و فراوانی نعمت و هر دولت اسلامی باید این سه مورد را برای مردم تأمین و برقرار کند حضرت امیر علیه السلام می فرمایند که ولکن پروردگارا ما می خواستیم که آثاری که از بین رفته بـود را برگردانیم اصـلاح در بلاـد پدیـد بیـاوریم مظلـومین از عبّـاد تـو را امنیت برایشـان ایجـاد کنیم {و تقـام المعطه من حـدودک} و حـدودی که معطّل شـده بود آن حـدود خیلی اهمیت دارد در وسائل الشـیعه در همان باب اول از ابواب حدود، پیغمبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که {حد یقام أفضل من مطر اربعین صباحاً} اگر چهل روز باران ببارد چقدر برکت ایجـاد می کنـد یـک حـدی از حـدود الهی در رابطه بـا قوانین جزائی اجرا شود این یـک حـدّ از بارش چهل روز باران پربرکت تر و با فضـیلت تر است، بعـد در اینجا درضـمن مناجات با پروردگار حضـرت امیر می فرمایند {اللّهم إنّی اول أناب و سمع و أجـاب} خوب پروردگـارا تو مرا می شناسـی من اول کسـی هسـتم که جواب مثبت دادم به پیغمبر اول کسـی که ایمان آورد از مرد ها حضرت علی علیه السلام و از زنان حضرت خدیجه علیه السلام

بـود من اول کسـی هسـتم که {أنـاب} یعنی قبـول کردم و به طرف تو بـاز گشت کردم و دعوت پیـامبر را پـذیرفتم و شـنیدم و اجـابت کردم {لم یسـبقنی الا رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم بالصـلاه} غیر از پیغمبر هیـچ کسـی در نماز بر من سـبقت نگرفتـه مـدتهایی نمـاز بیـن این سه نفر در محـور این سه نفر دور می زد پیغمـبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و حضـرت علی و حضـرت خدیجه علیهما السـلام در اینجا یک بحثی است که امیرالمؤمنین اسـبق الناس به اسلام است در این بحث ما آدرس را گفتم خوئی در این بـاره سه چهـار ورق بحث کرده یـک بحث دیگری است درباره اینکه حضـرت علی اسـبق الناس است که بعداً باید بحث شود، سـنی ها گفتند که حضـرت در آن موقع ده ساله بوده و این بحث را پیش کشـیدند اسـلام صبّی است و... مغرضانه خواسـتند این را کمرنگ کنند این یک بحثی است باید جای دیگر مطرح شود. حضـرت می فرمایند که خدایا تو می دانی که من اول کسـی هسـتم که اسلام آوردم و اجابت کردم و غیر از پیغمبر کسی بر من در نماز سبقت نگرفته بعد می آیند سراغ این مطلب {و قـد علمتم} نفی لیـاقت خلفـای قبـل مطلب مهمی است، شـش تـا شـرط برای خلافت ذکر می کننـد و می گویند این ۶ شـرط را آنها نداشـتند و عکس آن را داشتند {و قد علمتم إنّه لا ینبغی أن یکون علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکـام بامـامه المسـلمین} خودتـان می دانیـد مردم را مخـاطب قرار داده چون مردم آن زمان می دانسـتند که آیات قرآنی و همین طور سفارشات پیامبر

برای رهبر خیلی مهم بود چون مسئله رهبری همـانطور که در جلسه قبـل گفتیم خیلی نقش آفرین و تأثیرگـذاراست، شـما می دانیـد که والی بر چنـد چیز تسلط دارد اوّل نوامیس، نوامیس و حیثیت ها در درجه اول اهمیت قرار دارند، فروج کنایه دارد از نوامیس چون هر ملت و امتی یک نوامیسی دارد که حیثیت آنها بر اساس همان نوامیس است آنها باید محفوظ باشد مخصوصاً اسلام، عظمت و اقتـدار اسلام همیشه باید محفوظ بماند {علی الفروج و الدماء} بر جان مردم و خون مردم، چون رهبر است که فرمان جهاد می دهـد گاهی جنگ است و گاهی صلح، قصاص و حـدود و همه اینها بر اثر نظر رهبر بایـد صورت بگیرد و دماء است {و المغانم} مردم و بیت المال است این هم خیلی مهم است که بعـداً بحث می کنیم، {و الاحکام} احکام خـداوند حلال و حرام و احکـام اعتقـادی، اخلاقی و عملی و امامت مسلمان و رهبری {قـد علمتم أن یکون الوالی} الوالی خبر یکون است که مقدم شده است و این چند مورد را که می گوییم اسم هستند که متأخر شدند ۱.{البخیل} اسم یکون است بخیل نمی توانـد رهبر و امام باشد چرا؟ {فتکون فی أموالهم نهمته} زیرا حرص و طمع بر مال مردم دارد و چنین کسـی نمی تواند رهبر و والی باشـد {نهمته} یعنی حرص و ولـع داشـتن ۲.{والجاهل فیضـلّهم بجهله} جاهل هم نمی توانـد یعنی کسـی که فقیه نیست اسلام شناس نیست نمی تواند والی باشد چرا؟ {فیضلّهم بجهله} با جهل و نادانی خود مردم را به ورطه اضلال و گمراهی می کشاند ۳.{ولاالجافی فیقطعهم بجفائه} جافی یعنی کسی که خشن است خشونت دارد فظّ و

غلیظ القلب است کسی که اینطور باشد نمی تواند رهبر باشد والی باید مهربان باشد مثل پدر نسبت به فرزندان خودش امّا جافی که جفا و غلظت و خشونت دارد نمی تواند رهبر باشد چرا؟ {فیقطعهم بجفائه} چون با آن خشونتِ خود ارتباط خودش را با مردم قطع می کند مردم را رم می دهد به کنار می زند او باید با مردم مثل پدر و فرزند در ارتباط باشد ۴. {ولا الخائف للدّول فیتّخذ قوماً دون قوم} کسی که ترسو است وآن شجاعت را ندارد نیز لیاقت امامت را ندارد چون کسی که بترسد ناچار است برای خودش پناهگاه درست کند به شرق تکیه کند تا غرب او را اذیت نکند به غرب تکیه کند تا شرق او را اذیت نکند مثل زمان سابق، به هر حال باید اینطور باشد چنین کسی که تکیه گاه خود را این و آن ، این دولت وآن دولت قرار می دهد نمی تواند امام باشد کسی که از دولت ها خوف دارد نمی تواند رهبر جامعه باشد چون شجاعت و شهامتی ندارد ۵. {ولا المرتشی فی الحکم} کسی که در حکم خودش رشوه می گیرد رشوه خوار، رشوه گیر، رشوه اقسام و انواعی دارد فقط پول نیست خلاصه کسی که بواسطه طمع به رشوه بخواهد از حق انحراف پیدا کند. رشوه به چیزی می گویند که به کسی بدهند برای انحراف از حق و قانون، پول باشد یا غیر پول که باعث شود آن شخص قاضی از حق و احقاق حق صرف نظر کند به این می گویند رشوه، مرتشی نمی تواند امام باشد {فیذهب بالحقوق} زیرا حقوق را از بین می برد به واسطه رشوه {ویقف بها دون المقاطع} وقتی

که در مطلبی مراجعه می شود به حاکم، حکم یک مقطعی دارد که باید بر اساس آن موازین فصل خصومت بکند تا آن قطع و فصل تحقّق پیدا کند ولی آن آدم رشوه گیر این کار را انجام نمی دهد این است که {فیذهب بالحقوق} حقوق را از بین می برد {ویقف بها دون المقاطع} و به آن حقوق توقف می کند قبل از اینکه به مقطع برسد و به پایان نمی رساند و فصل خصومت نمی کند. ۶. {ولا المعطّل السنه فیهلک الامّه} امامی که سنّت پیامبر و اسلام را ضایع کند و تعطیل کند که باعث هلاکت امت شود. ترجمه این چند جمله از خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه بود. شروح را بنده دوباره می گویم چون ممکن است بعضی از آقایان نبودند اول شرح خوئی جلد هشتم از جهتی کاملترین شرح است صفحه ۲۵۴، دوم شرح ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۲۶۳، سوم شرح بحرانی جلد سوم صفحه ۱۴۷، چهارم شرح فی ضلال جلد دوم صفحه ۲۶۸، چند تا مطلب از این مطالبی که خواندیم باید توجه کنیم اوّل همین تغیّراتی که در ۲۵ سال به وقوع پیوسته حضرت امیر علیه السلام از این جهت دل پردردی دارند در نهج البلاغه در چند جا حضرت از این موضوع اظهار تأسف می کند باید چند جمله بگویم با آدرس، بنده در کتاب خمس به مناسبت بحث در مکتب اهل بیت و مکتب خلفاء در صفحه ۱۵۳ این بحث را آنجا داریم {تاره یشکو و یتأسف و یقول قد أصبحتم فی زمن لا یزداد الخیر فیه إلا إدباراً و لا الشر فیه إلا إقبالا} خطاب می کند به مردم آن زمان به اصحاب خودش در زمانی واقع شده که خیر

هر روز رو به إدبار است و شر رو به اقبال است {و الشیطان و فی هلاک الناس} و شیطان در هلاک مردم روز به روز طمعتش بیشتر می شود {واضرب بطرفک حیث شئت من الناس} نگاه کن به اطراف و جوانب مردم را ببین {و هل تبصر إلّا فقیراً یکابد فقراً} آیا می بینی غیر از فقیری که درد و شدت فقر به دوش می کشد چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مساواتی از این جهت برقرار کرده بود امّا بعد مردم به دو دسته شده بودند یک دسته تنها از جمله زبیر و امثال آنها که ثروت های زیادی داشتند کاخ ها می ساختند منزل های خیلی با شکوه و عده ی دیگری هم فقیر بودند {فهل تبصر الا فقرا یکابد فقراً او غنیاً بدّل نعمه الله کفراً او بخیلاً ـ اتّخذ البخل بحقّ الله وفراً} بخیلی که اموال را جمع کرده و این را برای خودش فراوانی نعمت تلقی می کند {ام متمرّدا کانّ باذنه عن سمع المواعظ وقراً} متمردینی که حرف حساب نمی شنوند {أین اخیارکم و صلحائکم} اینها نوعاً در این ۲۵ سال از دنیا رفته بودند {أین أحرارکم و سمحاؤکم} {أین المتورعون فی مکاسبهم} {و المتنزّهون فی مذاهبهم} این از خطبه ۱۲۹ نهج البلاغه است. دوم {لقد اصبحنا فی زمان قد اتّخذ اکثر اهل الغدر کیساً} در زمانی واقع شده که مردم تقلّب را یک نوع زرنگی تلقی می کنند حیله و مکر را یک نوع زرنگی تلقی می کنند می گفتند معاویه زرنگتر از حضرت علی علیه السلام است چون تقلب و حلیه را یک نوع کیاست و زرنگی حساب می کردند این خطبه ۴۱ است. سوم در آن نامه ۵۳ که به

مالک اشتر نوشته کلمه عجیبی است می گوید {أنّ هذا الدین قد کان اسیراً فی أیدی الأشرار} می گویند مالکا! بدان که این دین ۲۵ سال در دست اشرار اسیر بود {إنّ هذا الدین قد کان اسیراً فی أیدی الأشرار یعمل فیه بالهوی تطلب به الدنیا} دین را ابزار قرار داده بودند و به هوی و هوس خود عمل می کردند و بوسیله دین دنیا را طلب می کردند. مورد چهارم {ایّها الناس إنّا قد أصبحنا فی دهر عنود و زمن کنود یعدّ فیه المحسن مسیئاً و یزداد الظالم فیه عتوّاً} ما در یک زمانی واقع شده ایم که دهر عنود و فرمان کم فائده است که در آن محسن مسیئ حساب می شود و ظالم روز به روز در ظلم خودش سرکشی بیشتری بدست می آورد، این درنهج البلاغه خطبه ۳۲ است خلاصه مطلب این است که درآن ۲۵ سال آنقدر تغییر بوجود آمده بود که در جای جای نهج البلاغه این شکایت و تأسف منعکس است. نامه ای حضرت به برادرشان نوشته اند، نامه ۳۶ نهج البلاغه، چون عقیل نامه ای به حضرت نوشته اند و احوال پرسی کرده اند از حضرت امیر علیه السلام، البته عقیل آنگونه که بعضی ابراز می کنند آنگونه نبوده است. خدا رحمت کند آیت الله احمدی میانجی را که کتابی درباره عقیل دارند و ثابت کرده اند که آنچه گفته شده بیشتر تهمت هایی است که به حضرت عقیل نسبت داده اند که حضرت شعری درآنجا دارند که {فإن تسألنی کیف أنت فإنّنی صبور علی ریب الزمان صلیب} اگر از حال من بپرسی که چگونه هستی؟ من صبور هستم در برابر حوادث زمان و مقاوم و محکم هستم. {یعزّ علیّ أن تری بی کآبه فیشمت عاد أو

یساء حبیب} بر من خیلی سخت است که در چهره من غصه و انـدوه را بخوانند، هر چه هست در قلب من است، مانند دریایی که در باطن خودش طوفانهایی را دارد. و دشـمن شماتت کند و یا دوست ناراحت شود. در روضه کافی، صفحه ۵۸، می دانید که کافی ۸ جلد است، جلد اول و دوم اصول کافی است که در مورد اخلاق و اصول است پنج جلد فروع کافی است و درباره احکام فقهی ماست. می مانـد جلـد هشـتم، کلینی (رحمه الله) که خـدمت بزرگی انجام داده است و کتاب کافی مزیتی دارد بر کتاب های دیگر که مطالب اصول دین، حـدوث و قدم و امامت و...درکافی بسـیار عالی می باشد و بعد اخلاق را مطرح کرده انـد. بعـد از نوشـتن این هفت جلد مقداری از مطالب اضافه آمده است در ظرف ۲۰ سالی که زحمت کشـیده اند و نوشته اند، این مطالب را در کتاب روضه قرار داده اند که جلد هشـتم می باشد و لذا روضه متفّرقات است مانند کشکول. در روضه کافی صفحه ۵۸ تا ۶۳ حضـرت از اینکه تغیّراتی در زمان خلفاء به وجود آمده بود متاسف می باشند، این کلمه خلفای راشدین غلط اسـت ایـن کلمـه را آنهـا درست کردنـد من در همین کتـاب نوشـته ام که یـک کلمه درست کردنـد به اسم خلفـای راشـدین، راشـدین حدیث جعلی است حتی در کتاب های ما گاهی می گویند خلفای راشدین، راشد نیسـتند چون راشد یعنی کسـی که بر اساس رشـد گام برداشـته این همه جنایات و مطاعن، اینها راشدین نیسـتند برای این چهار نفر یک حدیثی درست کردند که {علیکم بسنه الخلفاء الراشدین} از قول پیغمبر، پیغمبر یک چنین چیزی

نفرموده اند چون این سه نفر راشدین نیستند در آن سنت شان با یکدیگر فرق دارد سنت پیغمبر میزان است. خلاصه در روضه کافی صفحه ۵۸ تا ۶۳ حضرت امیر علیه السلام درد دلی دارد که چقدر تغییرات به وجود آمد ۳۲ موضوع را ذکر می کند که اینها بعد از پیغمبر به وجود آمد و من نتوانستم تغییر بدهم، در چند صفحه این مطلب در آنجا ذکر شده یکی از آنها {صلاه التراویح} است در ماه رمضان کسانی که مکّه مشرف شده باشند دیده اند یا در اروپا سنّی ها هم همین کار را می کنند در ماه رمضان اینها یک نماز دارند بنام تراویح بعد از نماز مغرب و عشاء که ۵، ۶ ساعت این نماز طول می کشد عجیب است واقعاً، ما نماز مستحبی را با جماعت بدعت می دانیم در کتاب خلاف شیخ طوسی، انتصار سید مرتضی، معتبر محقق و صاحب جواهر همه اینها این نظر را دارند، خلاصه ما بر اساس روایاتی که داریم می گوییم صلاه تراویح که نماز مستحبی است با جماعت خواندن بدعت است ولی این را عمر درست کرده حضرت امیر علیه السلام در زمان خلافت خود خواستند جلوی این را بگیرند که در جلد ۵ وسائل هم روایات آن را ذکر کرده است، قبل از ماه رمضان فرمودند که کسی نماز تراویح نخواند این بدعت است حضرت یک این چنین فرمانی صادر کردند درکوفه نشسته بودند یک وقتی دیدند که مردم دارند تظاهرات می کنند و شعار می دهند {وا عمرا وا عمرا، وا عمرا} حضرت فرمودند چه خبر است مردم قیام کردند شعار می دهند به اینکه {إبکوا رمضان وا رمضاناً إبکوا رمضان وا رمضانا} اگر تراویح

نداشته باشیم ما رمضان نداریم، حضرت ناچار شدند و گفتند که بخوانید واقعاً این مظلومیت اهل بیت است. خلاصه ۳۲ مورد از این بدعت ها در آنجا مذکور است که حضرت نتوانستند آنها را تغییر بدهند. در کتاب الغدیر جلد ۶ ، الغدیر علامه امینی (رحمه الله علیه) که واقعاً خدمت بزرگی به عالم تشیع انجام داده اند الآن هم همراه بنده یک نوشته ای است که برای حج امسال وهابّی ها چندین و صدها هزار کتاب و نوشته علیه شیعه ها فراهم کرده اند که پخش کنند اگر واقعاً مثل علامه امینی، سید مرتضی عسکری، میر حامد حسین، سید شرف الدین و امثال اینها نبودند این خدمت انجام نمی شد این همه براهین و دلایل برای حقانیت شیعه، واقعاً خیلی شیعه در برابر اینها ضعیف می شد ولی اینها خیلی برای شیعه مدرک بزرگی است، علامه امینی (رحمه الله علیه) در کتاب الغدیر جلد ۶ از صفحه ۸۳ تا ۳۲۲ خیلی است شاید کل جلد ۶ را اشغال کرده ، ۱۰۰ مورد برای جهل عمر ذکر کرده از روی کتابهای خودشان در جهل خلیفه ۱۰۰ مورد ذکر کرده است و در جواب صاحب الوشیه که گفته به اینکه عمر اعلم الناس بوده است بعد از پیامبر، ایشان ذکر کرده که اعلم علی علیه السلام بوده و أرضاکم علی علیه السلام بوده ، بعد ۱۰۰ مورد جهل خلیفه {نوادرالأثر فی علم عمر} تحت این مورد است یکی را من فقط عرض می کنم که شاید مورد ۹۵ یا ۹۷ باشد این است که در زمان عمر وقتی مصر و ایران فتح شد آمدند گفتند در کتابخانه های مصر و ایران کتب زیاد است اینها را چکار کنیم عمر گفت

اگر که مطابق با قرآن است قرآن کافی است و اگر مخالف قرآن است همه را بسوزانید همه را سوزاندند خوب با اینکه ما در دستور اسلامی که اگر حکمت از اهل ضلالت هم باشد باید آن را گرفت، همه هم که باطل نبود، شش ماه حمام های مصر با سوزاندن همین کتاب ها اداره می شد و همین طور کتابهایی که در مدائن مال ایرانی ها بود این یکی از آن ۱۰۰ موردی که ایشان ذکر کرده اند بقیه انشاء الله برای فردا.

فلسفه و حکمت جهاد در قرآن کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

بسم الله الرحمن الرحيم موضوع: جهاد جلسه بیست چهارم تاریخ:۱۸/۸/۸۷ بحث در این بود که بعضی ها فکر کردند که دین اسلام با شمشیر پیشرفت کرده و جهادِ در اسلام را دلیل گرفتند برای اینکه این دین بر اساس شمشیر و اجبار پیشرفت کرده ما در این بحث اولاً آنطور که بحث شد عرض کردیم که {ادعُ الی السبیل ربك بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن} از آیات سوره نحل سوره ۱۶ قرآن کریم که پیغمبر اکرم مأمور می شود که با حکمت، حکمت یعنی بیان ارزشها و اصول، در ۲۰ جای قرآن این کلمه بکار رفته {و من یعط الحکمه و قد أوتی خیرا کثیرا} حکمت یعنی اصول و مبانی، هر جامعه ای اصول و مبانی دارد اسلام هم اصول و مبانی دارد که از آنها ما به ارزشها و امثال آنها تعبیر می کنیم حکمت و موعظه حسنه {و جادلهم بالتی هی احسن} اینها بوده است. بعد عرض می کنیم که با فلسفه و حکمتی جهاد هم به وجود آمده در قرآن کریم در آیه الکرسی {لا اکراه فی الدین قد تبین

الرشد من الغی} آیه ۲۵۶ از سوره بقره این آیه از آیاتی است که دلالت دارد بر اینکه در دین اجبار و اکراهی نیست، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) استاد بزرگوار ما در تفسیر المیزان فرمودند این آیه از آیاتی است که دالّ بر این است که اسلام مبتنی بر سیف و الدم یعنی شمشیر و خون نیست و بعد توضیح می دهند در جلد دوم تفسیر المیزان، اولاً دین، همان اعتقادات قلبی است در بحث ایمان و کفر وقتی که ما در فقه بحث می کنیم در طهارت و نجاست کفار دین را معنا می کنیم به اعتقادات قلبی و اصول دین که هرکسی داشته باشد دیندار است و هر کسی نداشته باشد کافر است پس دین از مجموعه اعتقادات قلبی تشکیل می شود بله! عمل جزو لوازم دین است اخلاق جزو لوازم دین است ولی اگر کسی عمل نکرد کافر نیست گنهکار است بنابراین حقیقت دین همان اعتقادات قلبی است، اعتقاد هم قابل تحمیل و اجبار نیست نمی توان با تهدید و اجبار کسی را مجبور کرد به اینکه دارای عقیده خاصی باشد اعتقادات، امری قلبی است، امر قلبی با ادراک و علم و فرهنگ به وجود می آید هر چیزی علتی دارد از سنخ خودش چون دین به ادراک و اعتقادات قلبی مربوط است اسباب آن هم باید ادراکی باشد چه ادراکی؟ ادلّه، دلیل و برهان، دلیل و برهان ادراکی است انسان علم پیدا می کند به آن دلیل و معتقد می شود به آن چیز، بنابراین چون اعتقادات امری قلبی است سببش هم باید امری درکی و ادراکی و قلبی

باشد که آن هم دلیل و برهان است، قرآن می گوید {لا اکراه فی الدین} دراعتقادات اکراه و اجبار و تحمیل راه ندارد دلیلش {قد تبین الرشد من الغی} برای اینکه راه رشد حق با عدل و برهان روشن شده راه غیّ و ضلالت هم که روشن است چیزی که راه رشد و حقانیتش با دلیل ثابت شده احتیاجی به شمشیر و جهاد ندارد. این بحث را هم آیت الله طباطبایی دارند که {لا اکراه فی الدین} آیا قضیهٌ اخباریهٌ یا قضیهٌ انشائیهٌ؟ ما دو جور قضیه داریم، قضیه اخباری که معلوم است، قضیه انشائیه این است که فی مقام انشاء باشد که در اصول خواندیم { یتوضوء ، یعدصلاته} اینها ظاهرشان اخبار است اما {یتوضوء} وضو می گیرد یعنی باید وضو بگیرد اخبار است اما مقصود از آن اخبار این است که باید وضو بگیرد، باید غسل کند، باید نماز بخواند، این ما نحن فیه از کدام است؟ {لا اکراه فی الدین} ظاهرش که قضیه خبریه است ولی هر دو ممکن است، از یک واقعیتی خدا خبر می دهد می گوید راه دین آنقدر روشن است تکویناً و حقیقتاً که اکراه در آن راه ندارد چون دلیل و برهان آوردند {قد تبین الرشد من الغی} بنابراین ممکن است این قضیه خبریه و ممکن است که قضیه انشائیه باشد، یعنی مجبور نکنید کسی را بر دینف چرا؟ چون راه رشد و ضلالت روشن شد شما چه ادعایی دارید بر مجبور کردن پس {یمکن ان یکون قضیه خبریه} اخبار از یک واقعیت و حقیقتی خبر می دهد در دین اکراهی نیست واین واقعیتی است، چرا؟ {قد

تبین الرشـد من الغی} یا ممکن {قضـیه خبریه فی مقام الانشاء} مقصود حکم انشائی است یعنی اکراه نکنیـد کسـی را بر دین، چرا؟ چون راه رشـد و راههای غیّ معلوم است و جایی برای اکراه نیست برای اینکه دین اسـلام دینی است که با دلیل و برهان بوجود می آیـد اکراه و اجبار در آن راه نـدارد پس این تهمتی که به اسـلام زده شـده که اسـلام با شمشـیر پیشـرفت کرده این تهمتی بیخود است. مـا بعـداً خواهیم خوانـد در کیفیت جهـاد وقتی که پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و حضـرت علی علیه السـلام جهاد را می خواسـتند آغاز کنند قبلاً لشـکر را جمع می کردند با آنها صحبت می کردند به آنها می گفتند که دلیلی و برهانی اقامه کنیـد، زنها را نکشـید، بچه ها را نکشـید، جایی را خراب نکنید، درختی را قطع نکنید حریق و سوزاندن را وسـیله پیشرفت قرار ندهید، ریختن سم به آب و امثال اینها، عبّاد و زهّاد نکشید، پیرمردها را نکشید از این قبیل چیزها وقتی انسان اینها را مطالعه می کند می فهمد که این دین، دینی نیست که بخواهد با شمشیر پیشرفت کند بلکه دینی بوده با دلیل و منطق، اسلام از طرفی برای خودش لازم می دانـد که احکـام اسـلام و اسـلام را بر مردم عرضه کنـد و مردم را از خرافات و اعتقادات باطل نجات دهد این رسالت را اسـلام برای خودش لازم می داند، ما جنگ ابتدایی هم داریم بشـریت که در دست عقاید باطل اسیر شدند یا به خرافات دچار شدند اسلام باید آنها را نجات دهد اما نجات

از چه چیزی؟ اسلام موانع را از سر راه بر می داشت وقتی که ما موانع را برداشتیم چون سلاطین و مستکبرین مانع بودند از اینکه اسلام صدای خود را به عالم برساند موانع را از سر راه باید برداشت موانع که برداشته شد دین را آنوقت عرضه می کنیم اگر قبول می کردند که خوب، اگر نمی کردند باید جزیه می دادند، جزیه بدهید معنایش چیست؟ معنای آن این است که این سرزمینی که ما با زحمت آمدیم آو موانع را برداشتیم دیگر نمی گذاریم زیر سلطه مستکبرین و کفار بماند چون اگر بماند دوباره همان عقاید باطل را و فرهنگ باطل را آنها رواج می دهند در بین مردم و به مردم تحمیل می کند، بله الآن شد این سرزمین سرزمین اسلامی یعنی زیر سیطره دولت اسلامی اداره می شود، بعد مالیات باید بدهند چون به هر حال هر کشوری عمران و آبادی می خواهد به عنوان یک مالیاتی جزیه باید بدهند، کسی را مجبور نمی کردند که حتماً شما باید مسلمان باشید آن عناصری که همیشه علیه اسلام نقشه دارند را گاهی می کشتند اما آنها کسانی بودند که بعد از عرضه کردن دین و قبول نکردن منطق و برهان دین به لجاجت می پرداختند مثل ابوجهل و ابوسفیان، چاره ای نیست اگر او بخواهد بماند باعث می شود که افراد زیادی دچار انحراف شوند. خلاصه اسلام با شرایطی جهاد دارد، شرایطش را عرض می کنم ما سه جور جهاد داریم این سه جور را فقها گفتند اما به نظر بنده بیش از اینها است یکی جهاد ابتدایی است این معنایش این

است که اسلام برای خودش رسالتی می بیند، حقی می بیند که بشریت را از خرافات از عقاید باطل و فرهنگ باطل نجات دهد، دراین راه که گام بر می دارد موانع را از سر راه بر می دارد به سلاطین پیغمبر نامه نوشته و آنها را دعوت به اسلام کرده غیر از سلطان حبشه کسی قبول نکرد، قبول که نکردند در برابر اسلام جبهه هم گرفتند و نمی گذارند که اسلام وارد کشورشان شود و می خواهند صف بکشند و اسلام را نابود کنند، بله! اسلام در اینجا حق دارد مثل هر کسی که حق دارد از حیثیت خودش دفاع کند از هدف خودش دفاع کند اسلام در اینجا حق دارد که وارد آن کشور شود و مردم را دعوت به اسلام کند و اسلام را به آنها عرضه کند ولی مجبور نمی کند موانع را بر می دارد ولی اجبار نمی کند این دعوت و جهاد ابتدایی است. دوم این است که اگر حمله کردند بر کشور اسلامی باید دفاع کنند این یک امر معقولی است و لازم است ما بعداً خواهیم گفت که حمله کردن تهاجم نظامی است، تهاجم فرهنگی است، تهاجم تبلیغاتی است در برابر هر تهاجمی با شکل آن تهاجم ما باید مقابله کنیم تهاجم فرهنگی، مقابله فرهنگی لازم دارد، تهاجم نظامی مقابله نظامی لازم دارد، تهاجم رسانه ای مقابله رسانه ای لازم دارد در این شکی نداریم. سوم بغات هستند ، بغات کسانی هستند که علیه نظام اسلامی قیام کرده اند ممکن هم هست که در مملکت اسلامی زندگی کنند مثل خوارج که حضرت امیرالمؤمنین حاکم بودند بعد حضرت

علی علیه السلام قیام کردند دیدند که زیر بار نمی روند یک فرد باشد مثل ابن ملجم یا جماعتی باشند، خلاصه این سه مورد است که شاه فرد جهاد است غیر از اینها هم است که عرض می کنیم حالا ما در آن روز داشتیم کلامی از کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم نقل می کردیم که گفتیم که ایشان در جلد پنجم این بحث را پیش کشیده اند حالا مقداری از کلمات ایشان را عرض می کنیم، ایشان گفتند کسانی که به ما ایراد می گیرند (البته اسلام از اول مورد تهاجم تهمت ها و افتراها بوده و هست) یهود و نصری گفتند که اسلام با شمشیر پیشرفت کرده از این جهت به جهادی که در آیات قرآن است آنها ایراد می گیرند، حتی در این اواخر رئیس جمهور آمریکا که هنوز هست و در شرف سقوط است آنها وقتی که حمله کردند به پاکستان و آمدند به پاکستان و به عراق حمله کردند گفتند سه چیز را از قرآن بردارید یکی آیات جهاد را بردارید و در دانشگاه ها و هر کجا که درس گفته می شود این سه چیز درس گفته نشود، دوم آیات امر به معروف و نهی از منکر، سوم آیاتی در قرآن کریم هست که شما با عدوّ دین خودتان با یهود و نصری نباید تولّی داشته باشد آیات ناهی از تولّی کفار {لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء} {لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء} قرآن اینطور آیات زیاد دارد که تولّی یک گرایشی است که آنها داشته اند این گرایش که آنها را دوست داشته باشد و زیر سلطه آنها

قرار بگیرید و ... آنها می گویند اینها را بردارید، چرا؟ چون آنها می خواهند کشورهای اسلامی و مسلمان ها تسلیم باشند آنها بیایند و منابع ثروت را ببرند و فرهنگ ما را تغییر بدهند ما را تحت اسارت و سیطره خود را در بیاورند و ما هم چیزی نگوییم این دیگر غیر ممکن است اسلام دین حق است و قدرت باید داشته باشد تا سلطه گران و مستکبران نتوانند تسلط پیدا کنند بر اسلام و مسلمان ها. حالا در این کتاب که ایشان از قول آنها نقل می کند اول از انجیل و تورات نقل می کند که در انجیل هم جنگ هست و به معنی نابود کردن، بر خلاف اینکه حضرت عیسی پیامبر صلح است و پیامبران همه شان از جانب خدواند می باشند و یک مشی و یک امتداد دارند {أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط} منطق قرآن این است، این آیه خط سیر پیغمبران خدا است آنها پیغمبران را قسمت کردند، حضرت عیسی را می گویند پیغمبر صلح است که مال ماست و مال شما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که پیغمبر شمشیر و جنگ است پیغمبران همه از جانب خدا هستند و یک خط واحد دارند نباید آنها را تقسیم کنند که مال ما صلح است و مال شما جنگ است. بالاخره ایشان از انجیل و تورات نقل می کنند که در انجیل آیاتی است که دلالت بر این دارد که جنگ دارند آن هم نه جهاد ما بلکه نابود کردن، البته ما معتقدیم که انجیل و تورات فعلی

آن انجیل و تورات اصلی نیست تحریف شده اند هر دو تحریف شده اند بواسطه دلائل فراوان از جمله خود قرآن {یحرّفون الکلم عن مواضعه} بعلاوه در انجیل و تورات مطالب ضد هم زیاد است تناقض زیاد است خوب کتاب آسمانی و الهی که نباید مطالب متناقض داشته باشد، ثالثاً در انجیل و تورات مطالبی نسبت داده شده به پیامبران که اینها بر خلاف ساحت مقدس انبیاء می باشد، مثلاً حضرت یعقوب با خدا کشتی گرفت و خدا را به زمین زد از این قبیل موارد که خیلی بر خلاف عقل زیاد دارند حتی مسیحی ها اگر به قرآن ما ایمان نیاورند در نسب حضرت عیسی به انحراف می روند در انجیل مطلبی است (العیاذ بالله) که مریم را با یک مردی مربوط می داند که عیسی از آنجا است ولی قرآن می گوید {إنّ مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون} اگر به قرآن ما ایمان نیاورند هیچ دلیلی بر نبوت عیسی و موسی ندارند، حضرت موسی عصا داشت الآن کجاست؟ قرآن یک معجزه جاویدان است این است که اگر قرآن ما را قبول نکنند دینشان مخدوش است، قرآن برای حضرت مریم اینطور می گوید ولی انجیل برای حضرت مریم اینطور نزاهتی را نمی گوید، خلاصه ادلّه ی زیادی بر تحریف آنها داریم. حالا ایشان دو سه نمونه از تورات و انجیلی که آنها قبول دارند نقل می کند، آقای جعفر مرتضی در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم اول از انجیل نقل می کند انجیل متّا، چون حواریون که دوازده نفر بودند هر کدام قسمتی از

انجیـل را دارنـد متّیا اسم یکی از حواریون است در انجیـل متّیا این است که {لاـ تظنوا عنّی جئت لأـلقی سـلاما إلی الارض بل سیفا} فکر نکنید که من آمده ام که صـلح را برای مردم بیاورم من آمده ام و سـیف آورده ام برای مردم، حالا آنهایی که ما و پیغمبرانمان را متهم می کنند انجیل آنها این طور می گوید این در انجیل متّا که ذکر کرده است، از تورات هم چند نمونه ذکر کرده از تورات اینطور نقـل می کنـد که وقتی به یک شـهری وارد شـدی و جنگ کردی مردها را بکش و زنها را اسـیر کن و شهر را باید طوری کنی که یک نفر نفس کش در شـهر باقی نماند {و أما مدن هولاء الشـعوب} شـهرهای این شعوب، شعوب جمع شـعب است و شـعب به معنـای قبیله و قوم {فلاـ تسـتبقی منها نسـمه ما} نسـمه یعنی نفس کش، یک نفس کش هم باقی نگـذار، نمونه هایی از تورات و انجیل نقل کرده که جنگ دارنـد به این طور و هـدف آنها این طور جنگیدن است و حالا آنها به ما ایراد می گیرنـد که در قرآن شـما جهاد است. چند مطلب از تورات و یک مطلب از انجیل نقل می کند این اولاً، بعد می گویـد در تمام جنگهایی که در زمان پیغمبر واقع شد در ۱۰ سال، تعداد کشـته شدگان به هزار نفر نمی رسید پیغمبر شصت و چند تا جنگ انجام داده اند چند تا غزوه و چند تا سـریه، ایشان نقل می کند که هزار نفر بیشتر کشـته نشده اند طبق آماری که از تاریخ داریم

ص: ۲۲۵

آنها خودشان میلیون، میلیون می کشند بعد اسلام را متهم می کنند به اینکه اسلام با شمشیر پیشرفت کرده این چند صفحه ای که از آن کتاب بود مطالعه کنید. در قرآن مجید آیاتی است که عرض کردم که کتاب جهاد واقعاً از لحاظ کتب فقهی ما بسیار بسیار به آن کم لطفی شده مباحث کمی داریم مثلاً در مباحث دیگر مستحبات را می گویند، مکروهات را می گویند که از بعضی روایات استفاده می شود اما در قرآن با اینکه از آیات قرآن خیلی مطالبی درباره جهاد و جنگ استفاده می شود ولی ذکر نکرده اند وخیلی به اختصار برگزار کرده اند شاید زمانشان اینگونه اقتضاء می کرده است، اقسام جهاد را که عرض کردم آن سه مورد را گفته اند که ما می خوانیم، یکی جهاد ابتدایی است برای دعوت به اسلام و برداشتن موانع از سر راه، آنوقت بحث می شود در زمان امام باید باشد یانه ؟ ما شیعه معتقدیم که هر جهادی باید با اذن امام باشد و دردفاع اگر اذن ممکن نشد خود مسلمان ها باید زن و مرد و کوچک و جوان دفاع کنند آنجا دیگر زن هم مستثنی نیست اما در غیر آن باید به اذن امام باشد اما سنی ها اینطور معتقد نیستند یک آیه دیگر در قرآن هست که از آن استفاده می شود که جهاد انحصار به اینها ندارد این آیه از آیات سوره نساء است {فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیوه الدنیا بالاخره} جهاد از عبادات است در ۱۰ جای قرآن جهاد فی سبیل الله است مثل نماز و روزه یکی

از مزایای جهاد این است که بایـد به قصد قربت حرکت کرد. چه کسانی؟ کسانی که حاضـرند زندگی دنیا را در برابر آخرت بدهنـد اینهـا حرکت کننـد و {و من یقاتـل فی سبیـل الله فلیقتل او یغلب فسوف نوتیه اجراً عظیما} این آیه ۷۴ سوره نساء است حالا این آیه {و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضـعفین من الرجال و النساء و الولدان} چرا قتال نمی کنید در راه خدا ؟ {و المستضـعفین} مستضـعفین در راستای الله است در راه خدا و در راه نجات مستضعفین، مستضعفین چه کسانی هستند؟ {من الرجال و النساء و الولـدان} مردان مستضـعف، زنان مستضـعف و فرزندانشان {الذین یقولون ربنا أخرجنا من هذه القریه الظالم اهلهـا} اگر مستضـعفانی باشـند در سـطح زمین و در چنگـال مسـتکبرین زن و مرد و ذریّه آنهـا که قـدرتی برای کوچ کردن و حرکت کردن و جـا بجا شـدن ندارنـد یا برایشان عسـر و حرج دارد و یا برایشان ممکن نیست شـما بایـد قتال کنیـد و نجاتشان دهیـد، آنها چه می گویند؟ می گویند {ربّنا اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها} مستضـعفینی که به سـتوه آمد ه اند می گویند پروردگارا! ما از این قریه ای که ظالم هسـتند و به ما ظلم می کنند و ما زیر سـلطه آنها هستیم نجات بده {واجعل لنا من لدنک ولیاً واجعل لنا من لدنک نصیرا} این آیه ۷۵ این سوره است. آیت الله طباطبایی اعلی الله مقامه در تفسـیر المیزان می گوید این یک نوع جهاد است. جهاد به نظر بنده منحصر به آن سه قسم نیست، اگر مستضعفینی در چنگال مستکبرین اسیر باشند

یعنی در زیر سلطه و سیطره آنها باشند و قدرت انجام اعمال اسلام را ندارند استقلالشان از دست رفته، حیثیتشان از دست رفته، باید مسلمان های دیگر قیام کنند، اصلاً گاهی از اوقات باید برای نجات دین قیام کرد برای اینکه دین را خیلی ابزار قرار داده اند، همه جور سلطه پذیری و همه جور جنایات را انجام می دهند زیر بار می روند و آن سلطه گران و آنهایی که بر اینها مسلطند به نام دین و ایمان حکومت می کنند، حالا سؤال قیام امام (رضوان الله تعالی علیه) در برابر رژیم به چه عنوانی است؟ یا چه جهادی است؟ مسلماً کار امام جهاد بود، جهاد هم بوسیله سلاح و کشته دادن و قربانی دادن است، این جهاد ابتدایی نبود برای دعوت به اسلام، این جهاد، جهاد دفاعی هم نبود به یک معنای مصطلح، جهاد با بغات هم نبود، برای نجات یک مملکت و ملتی از زیر بار مستکبرین و مستبدین، این جهاد است این همه کشته و شهید دادن امام خودشان افتخار می کردند و صحه می گذاشتند ، بعداً می خوانیم که مردمِ ایرانِ امروز از مردم زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بهتراند از مردم زمان امیرالمؤمنین بهتراند امام اینجور می گویند حتی در وصیتنامه هم اینطور دارند امام در وصیتنامه خود نوشته اند که من معتقدم که مردمِ ایرانِ امروز از مردم زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین بهتراند واقعاً هم همین طور است ۸ سال این مردم واقعاً با آن علاقه جنگ کردند بله! افراد نادری بودند در زمان پیامبر مثل سلمان و ابوذر و اینها که حسابشان جداست اما

نوع مردم را حساب کنیم اینطور نبودند، امیرالمؤمنین چقدر تأکید می کردند به جهاد و مردم نمی رفتند { قد ملئتم قلبی قیحاً و شحنتم صدری غیظاً و ما لکم قاتلکم الله تعالی} بنابراین جهاد منحصر به آن سه قسم نیست این یک نوع جهادی است برای نجات بشریت، نجات انسانیت، نجات مسلمانان از زیر بار سیطره کسانی که دین را ابزار قرار دادند به نام دین ولی بر خلاف دین حکومت می کنند. حالا ما انشاءالله از فردا از جواهر جلد ۲۱ صفحه چهارم که در آنجا ایشان بحث کیفیت جهاد را شروع می کند آغاز می کنیم مطالعه کنید.

اقسام جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد فقهای ما (رضوان الله علیهم) در کتاب جهاد ، جهاد را به سه قسم تقسیم می کنند قسمت اول جهادی است که برای دعوت به اسلام صورت می گیرد یعنی آنقدر اسلام قدرت دارد که لشکری را تجهیز می کند ، مجهز می کند و حرکت می کند برای دعوت به اسلام کفار را به اسلام دعوت می کند به آن معنا که دیروز عرض کردیم نه برای اجبار کفار به قبول اسلام {لا اکراه فی الدین} ولی برای رفع موانع و کسانی که مانع هستند از اینکه اسلام لشکری را به جایی وارد کند سدی در راه نشر اسلام ایجاد کرده اند برای از میان برداشتن آن سدها این است که لشکری تجهیز می کند و برای دعوت به اسلام جهاد انجام می دهد این یک نوع جهاد است به این جهاد ابتدایی هم می گوییم . نوع دوم جهادی است که که برای دفاع است یعنی کفار به کشور

اسلامی به بیضه اسلام حمله کرده اند ، برای این که دفع حمله کفار را از مملکت اسلام و بیضه اسلام کنند به دفاع می پردازند به این جهاد دفاعی می گوییم ، نوع سوم جهاد با بغاه است ، بغاه کسانی هستند که در برابر حکومت اسلامی جبهه گرفته اند و مخالفت می کنند و تن به حکومت اسلامی نمی دهند و برای اینکه آنها را از میان بردارند با آنها جهاد می کنند و به این جهاد با بغاه می گویند. بغاه جمع باغی است مانند قضاه جمع قاضی . جواهر هم در اینجا اشاره به این سه مورد دارد ، اما صاحب جواهر می فرماید ، کسی که یک نفر است ، دفاع کند از مالش ، دفاع کند از نفسش ، دفاع کند از عرضش . این یک نوع دفاع است ولی به بحث جهاد مربوط نیست ، این را فقهای ما در کتاب حدود ذکر کرده اند ، که اگر کسی خودش را در معرض کشته شدن می بیند و از این جهت از نفس خودش دفاع می کند و یا اینکه عرض و ناموس خودش و یا مال خودش را در معرض خطر می بیند و از آنها دفاع می کند ، ایشان می فرمایند این در بحث جهاد داخل نیست . بعد از این باز هم اقسام جهاد خواهد آمد اما فعلا بحث را شروع می کند در {من یجب علیه الجهاد} امروز با توفیق پروردگار بحث بیشتر در این است که به چه کس جهاد واجب است . گفته اند که جهاد واجب است بر شخص به

چند شرط ، مطلب یکی است اما در بیان این شروط با هم اختلاف دارند ، مثلا در ریاض ، ریاض شرح مختصر محقق است ، در ریاض گفته ۸ شرط ، در جواهر ۵ شرط ، در بعضی کتاب ها ۴ شرط است ، این به خاطر آن است که ، چون در بالغ و عاقل بودن که شکی نیست ، یعنی بلوغ و عقل شرط وجوب است ، بعضی به جای این دو گفته اند مکلف ، یعنی به جای عقل و بلوغ کلمه مکلف را گفته اند ، بالغ باشد ، عاقل باشد ، حرّ باشد ، حریت را همه شرط کرده اند و دیگر اینکه مذکر باشد یعنی مؤنث نباشد ، در یک یک اینها بعدا بحث می کنیم و دیگر اینکه صاحب جواهر دارد به تبع شرائع ، هم به کسرها نباشد با هاء هوز ، به پیرمرد ضعیف می گویند ، بعضی آمده اند و یک کلمه گفته اند که جای همه را می گیرد ، عاجز نباشد ، یعنی مریض نباشد {لیس علی الاعرج حرج لیس علی المریض حرج} ، پیرمرد نباشد و ... خلاصه عبارت ها در بیان این مطلب متفاوت است ، حالا برای نمونه یکی دو مورد را عرض می کنیم ، مثلا در جواهر جلد ۲۱ که از صفحه چهارم شروع می شود اینگونه می گوید {و تمام القطر فی الجهاد فی ارکان اربعه الاول من یجب علیه الجهاد بالمعنی الاول} یعنی جهاد ابتدایی ، در جهاد دفاعی که اگر مملکت اسلامی مورد هجوم قرار بگیرد باید دفاع کنند در آنجا زن و

مرد و پیر و جوان و مجنون و همه ، دیگر فرقی ندارند ، هر کس قدرت دارد باید دفاع کند در آنجا این شرطها نیست در جهاد دفاعی هر کس قدرت دارد باید در حد جان خودش قیام کند و دفاع کند ، در جهاد ابتدایی که برای دعوت به اسلام لشکر اسلام حرکت می کند ، {من یجب علیه الجهاد} چند تا شرط دارد الاول این است که بایستی عاقل باشد بالغ باشد اما صاحب جواهر به جای عاقل و بالغ گفته مکلف باشد که آن عقل و بلوغ را کلمه مکلف در بر میگیرد ، حرّ باشد عبد نباشد ، ذکر ، مذکر باشد ، {غیر همّ و لا معذور} همّ یعنی پیرمرد ضعیف نباشد . معذور یعنی اعرج نباشد اعمی نباشد این قبیل چیزها ، بعد متفرع می کند بر اینکه بر صبی واجب نیست ، بر مجنون واجب نیست {و نحوهما بلا خلاف اجد فیه و الاجماع بقسمیه علیه} جهاد ابتدایی مشروط به اذن امام است باذن معصوم اگر قائل شدیم به اینکه فقیه قائم مقام امام می شود حتی در این قسمت بعدا بحث می کنیم ، شکی نیست که جهاد ابتدایی در نزد ما امامیه مشروط به این است که در رأس امروا امور باید پیغمبر باشد یا امام معصوم حالا اگر قائل باشیم که ولایت فقیه وسعت دارد شامل حتی این مورد هم می شود بله این را بعدا بحث می کنیم . عرض کنم که عبارت ریاض ، بحث ما در جلد هفتم ریاض است طبع جدید صفحه ۴۴۲ قائل است به اینکه جهاد به معنی

اول {قتال کفار ابتدائا} بر اسلام ، ۸ شرط گفته : بلوغ ، عقل ، حریت ، ذکورت ، {و ان لا یکون همه ای شیخا کبیرا} {و لا مقعدا} یعنی کسی که زمین گیر باشد یعنی اعمی نباشد ، مریض نباشد مریضی که به واسطه آن مرض عجز از جهاد دارد {و هذه شروط ثمانیه} ، خلاصه این بحث خیلی مهم نیست ، چون در معنی همه متحد اند ، اما در تعبیرات متفاوت اند ، مثلا بعضی نوشته اند معذور نباشد و این یک کلمه است ولی بعضی گفته اند مریض نباشد ، أعمی نباشد و ... اینها فرقی ندارند. حالا باید یکی یکی مورد بررسی قرار دهیم ، اما اینکه بایستی صبی نباشد چون معلوم است که صبی غیر بالغ است و غیر بالغ حکم ندارد ، ما حدیثی داریم که در وسائل الشیعه ، اولین ابواب آن که ابواب مقدمات الجمادات است ، در باب چهارم احادیثی ذکر کرده است ، باب اول این ابعاد این است که بدون ولایت هیچ عبادتی قبول نیست ، بدون عقیده به امامت و ولایت ائمه علیهم السلام هیچ عبادتی قبول نیست که در این باب روایات فراوانی ذکر کرده است . باب چهارم این است که بر صبی و مجنون و ... چیزی واجب نیست ، وسائل ۲۰ جلدی ، جلد اول ، صفحه ۳۲ ، حدیث ۱۱ که برای نمونه می خوانیم {قال اتی عمر امرئه مجنونه قد زنت} پیش عمر زن دیوانه ای را آوردند که زنا کرده بود {فأمر برجمها} عمر امر کرد به رجم آن زن چون ظاهرا شوهر داشته

است {قال علی علیه السلام اما علمت ان القلم یرفع عن ثلاثه} حضرت امیر المؤمنین به عمر گفتند سه طائفه قلم از آنها برداشته شده و تکلیف ندارند {الصبی حتی یحتلم و عن المجنون حتی یضیق و عن النائم حتی یستیقض} ، صبی تا به حد احتلام و بلوغ برسد ، مجنون تا اینکه افاقه پیدا کند و عقل پیدا کند و نائم تا اینکه بیدار شود . دو گونه فقه داریم ، یکی فقه غیر مقارن مانند جواهر وریاض و مالک و یکی هم فقه مقارن که اقوال عامه را با دلیلشان و اقوال خاصه را با دلائلشان ذکر می کند ، خلاف شیخ طوسی و منتهی و علامه و تذکره علامه و معتبر محقق از این باب می باشند . بحث ما در کتاب معتبر محقق نیست چون معتبر تمام فقه را نتوانسته است به آخر برساند ، اما در منتهی علامه جلد ۱۴ بحث ما می باشد (در چاپ جدید) ، و نیز در جلد ۹ تذکره بحث جهاد می باشد ، این دو کتاب را مخصوصا باید مطالعه کنید. تذکره جلد ۹ ، صفحه ۱۱ ، در بحث بلوغ که آن را شرط و لازم می داند ، می گوید {قال ابن عمر (عبد اله بن عمر) عرضت علی رسول الله یوم احد} در زمان جنگ احد لشکر را بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله عرضه کردند ، عبد الله بن عمر می گوید من هم جزء لشکر بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله عرضه شدم {و انا ابن اربع عشر} و من چهارده ساله بودم {و لم یجز

لی فی المقـاتله} پیغمبر صـلوات الله علیه و آله اجـازه ندادنـد ، این روایت را بیشتر از کتب عامه نقل کرده انـد ، خلاصه اینکه بلوغ شرط است ، در احکام وضعی بین بالغ و غیر بالغ فرقی نیست ، مانند نجاست ، طهارت ، ضمان ، جنابت و امثال اینها. اگر بچه ای دست به چیز نجس بزنـد و دست او نجس می شـود و یـا اگر کوزه ای را بشـکند ضـمان به گردش می آیـد ، ولی در احکـام تکلیفی فرق وجود دارد ، برای افرادی که غیر بـالغ انـد تکلیفی نیست ، اما برای بالغین تکلیف می باشـد. بنابراین جهاد واجب است بر کسـی که بالغ باشد این اول ، دوم شـرط بودن عقل است پس مجنون نباید باشد ، سوم بحث حریت است ، این را ما مورد بحث قرار نمی دهیم چون این بحث در زمان ما مبتلا به نیست. در سوره توبه آیه ۹۱ تا ۹۲ ، که در این سوره آیاتی در مورد جنـگ تبوک هست که آنها را خوانـدیم ، {لیس علی الضـعفاء} کسانی کهماننـد پیرمرد ضـعیف هسـتند {و لا علی المرضـی} مرضـی جمع مریض است ماننـد قتلی جمع قتیـل {و لا ـ علی الـذین لا یجـدون ما ینفقون} و کسانی که می خواهند برونـد ولی مرکب ندارنـد که بر آن سوار شود ، غـذا ندارنـد و ... پیدا نمی کنند چیزی را تا برای مخارج راهشان خرج کنند ، {لیس حرج} بر اینهـا حرجی نیست و معـاف هسـتند و رفتن آنهـا واجب نیست {اذا نصـحوا لله و لرسوله} البته زمـانی که اینها دلشان می خواهد که

بروند ، نصحوا یعنی خیرخواه بودن ، اینها خیرخواه اند و مطیع اند ، دلشان می خواهد بروند ولی مخارج و وسائل راه را ندارند. {ما علی المحسنین من سبیل} بر کسی که محسن است سبیل نیست ، این در فقه ما یک قاعده است ، قاعده احسان ، یعنی کسانی که قصد احسان دارند تسلطی و راهی بر آنها نیست ، این قاعده بسیار کاربرد دارد ، مثلا شما کسی را می بینید لباسش آتش گرفته است که اگر خاموش نکنید بدنش می سوزد ، شما می روید و یک قطعه از لباس او را قطع می کنید و دور می اندازید شما ضامن نیستید ، چون شما محسن هستید و قصد احسان دارید ، مانند این موارد زیاد پیش می آید که اگر انسان به قصد یک امر اهمی مانند حفظ جان و مال ، که حفظ آنها شرعا واجب است ، مرتکب یک امر گناهی شود مانند تصرف در مال غیر و ... چیزی به گردن او نیست و این به خاطر قاعده احسان می باشد . {و لا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا اجد ما احملکم علیه } اینجا خداوند به پیغمبر می گوید بر عده ای حرج نیست و لازم نیست به جهاد بروند ، اول ضعفا را گفت ، بعد مرضی را گفت ، بعد کسانی که خرج راه ندارند ، چهارم کسانی که آمدند خدمت پیغمبر {لتحملهم} تا به آنها مرکب بدهد تا به جهاد بروند چون از مدینه تا تبوک ۶۰ ، ۷۰ فرسخ می باشد . پیغمبر فرمودند من ندارم مرکبی تا به

شما بـدهم و سوار شوید بر آن ، {تولو ا و اعینهم تفیض من الدمع} اینها خیلی شوق داشـتند که بروند ولی برگشـتند در حالی که چشـمشان اشک می ریخت ، جهاد بر اینها واجب نیست چون اینها آمدنـد و اظهار کردند که ما شوق داریم که برویم ولی چون پیغمبر صـلوات الله علیه و آله فرمود {لا اجـد ما احملکم علیه} بر آنها حرجی نیست. سوره فتح ، سوره ۴۸ قرآن ، {لیس علی الاعمی حرج و لا علی المریض حرج} اعرج کسـی می لنگد به گونه ای که نمی تواند در جهاد شرکت کند و نه لنگیدن مختصـر . بنابراین از این موارد استفاده می شود که بر صبی ، مجنون ، کسی که اعرج و یا اعمی و یا مریض می باشد و قدرت ندارد واجب نیست . اما کسانی که پیرمردند ، چون پیرمرد می باشند و ضعیف و ناتوان هستند نمی توانند بروند ، اگر پیری در آن انـدازه ای باشـد که نتواند برود بر او واجب نیست ، اما در همان تذکره و منتهی و ... هست که عمار یاسـر ۹۵ ساله بود که در جنگ شـرکت کرد ، مانند حبیب بن مظاهر ، مسلم بن اوسجع و ... بنابراین گفته اند پیری به تنهایی دلیل نیست ، اگر پیری در حدی است که قدرت حرکت ندارد و قدرت شرکت در جهاد ندارد در این صورت جهاد واجب نیست اما اگر مثل عمار و ... باشـد جهـاد واجب است ، عمار گفت {اخصـمونی بثیابی فانی مخاصم} من می خواهم با همین لباس خون آلود با آنها در روز قیامت

مخاصمه کنم . بحث بنده در زن است ، به زن ها به چه دلیلی واجب نباشد؟ می بینید در تمام آیاتی که در مورد جهاد خواندیم مانند {اقیموا الصلاه} و ... می باشند. چگونه بود که در مانند {اقیمو الصلاه} و ... گفتند که خطاب برای همه است چه مرد و چه زن ، ولی در مانند {قاتلوا} و {جاهدوا} و ... گفتند که بر زن ها واجب نیست ، آیا این عام است و تخصیص خورده است و یا اصلا ذاتا شامل نیست. صاحب جواهر در کلماتش چند مطلب دارد ، اول ، اینکه خطابات للمذکرین است ، ما اینجا فقط نقل می کنیم بعد بحث می کنیم که درست است یا نه ، اینجا به نظر بنده خیلی جای بحث می باشد ، فقهای ما و فقهای عامه گفته اند بر زن واجب نیست ، می خواهیم ببینیم به چه دلیل بر زن واجب نیست؟ صاحب جواهر اول می گوید که این خطابات قرآنی مانند {قاتلوا} ، {جاهدوا} ، {خذوا حذرکم} و ... للمذکرین است و چون اینگونه اند شامل زن ها نمی شود ، حتی می گوید که شامل خنثی مشکل هم نمی شود ، چون خطاب برای مذکرین است و خنثی را چون نمی دانیم که مرد است یا زن پس او را شامل نمی شوند ، چون ذکوریت شرط است. دلیل دوم ، {لضعفهن} چون زن ضعیف است پس جهاد بر او واجب نیست ، به خاطر اینکه در جهاد قدرت لازم هست و زن ها آن قدرت را ندارند ، ولی عمده دلیل اینها روایت است . روایت

این است ، باب ۴ از ابواب جهاد عدو ، جلد ۱۱ وسائل ، صفحه ۷ خبر اول {محمد بن یعقوب کلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه} این چهره ها را می شناسید {عن ابی الجوزاء} اسمش منبه بن عبد الله است ، در معجم رجال حدیث دارد که در ۴۹ خبر در سند واقع است . (بنده خودم زمانی تمام ۲۱ جلد معجم رجال حدیث را از اول تا آخر یادداشت برداشتم و آماری را که ذکر کرده نوشتم ، چون یکی از محسنات این کتاب این است که هر راوی چند خبر دارد آن را نوشته است یعنی در چند سند واقع شده است را نوشته است این آمار فقط در آنجا هست ، مثلا {علی بن ابراهیم وقع فی ...} چند هزار حدیث و ... ، بنده از این موارد یادداشت برداشته ام چون ائمه علیه السلام فرموده اند {اعرفوا منازل الرجال علی قدر روایتهم عنا} شما موقعیت اشخاص را بر اساس روایت ما بشناسید . مثلا صفوان بن یحیی با صفوان جمار ، هر دو صفوان می باشند ولی صفوان جمار ، جمار بوده است ، گاهی خدمت ائمه می رسیده و خبری می پرسیده است او تعداد کمی روایت دارد ، اما صفوان بن یحیی صدها روایت دارد ، اگر زمانی بین روایت صفوان یحیی و صفوان جمار تعارضی واقع شود ، روایت صفوان یحیی چون فقیه است و محدث بزرگی است رجحان دارد ، معجم رجال حدیث جلد ۱۸ ، صفحه ۳۲۶ ، {اثبت وثاقه ابی الجوزاء} ، می گوید نجاشی گفته است که او صحیح الحدیث است

، علامه او را در خلاصه خودش توثیق کرده است ، {عن الحسین بن علوان} حسین بن علوان کلبی این هم ثقه است ، در معجم رجال الحدیث جلد ۴ ، صفحه ۳۸۳ بیان شده ، او طبق طبقه بندی ما ، طبقه پنجم است . {عن سعد بن طریف} در معجم رجال الحدیث جلد ۸ ، صفحه ۶۹ وثاقت او را ثابت می کند ، به او سعد اسکاف هم می گویند . {عن الاصبغ بن نباته} که او از خواص اصحاب امیر المؤمنین است و خیلی جلیل القدر است ، وصیت حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام از ایشان نقل شده است و از طبقه دوم است و شاگرد شاگرد پیغمبر و از اصحاب امیر المومنین می باشد ، خلاصه روایت از لحاظ سند صحیح است و در سند حدیث بحثی نیست. از حضرت امیر علیه السلام نقل می کند {کتب الله الجهاد علی الرجال و النساء} خداوند جهاد را بر مرد و زن واجب کرده است ، {و جهاد الرجل ان یبذل ماله و نفسه حتی یقتل فی سبیل الله} جهاد مرد آن است که جان و مال خودش را بذل کند تا اینکه کشته شود. جهاد المرأه (زن) چیست؟ {ان تصبر علی ما تری من اذی زوجها و غیرته} اینکه بر اذیت مرد صبر کند ، از شوهر چیزی ببیند که حاکی از غیرت مرد است و یا اینکه شوهر او اذیت کند ، اگر بر اینها صبر کند این می شود جهاد زن . بعضی از نسخه ها دارد {غیرته} ، بعضی دارد {عشیرته} و

بعضـی دیگر دارد {عیشرته} . این روایت مورد اعتماد فقهای ماست ، مانند صاحب جواهر و ریاض و مالک و شیخ طوسی که این مسـئله را در خلاـف ندارنـد ولی در مبسوط دارنـد . آیا این روایت دلیل می شود بر اینکه زن از جهاد معاف است ؟ یعنی این روایت را مختص قرار دهیم برای ادله جهـاد که تـا به حـال خوانـدیم و یـا ماننـد صـاحب جواهر بگویـم خطابات ادله جهاد مذکر است و اصـلا شامل زن نمی شود و یا نظر دیگری می باشد ؟ به نظر بنده این مسئله در زمان ما مسئله مهمی است ، چون سابقا جنگ ها تن به تن بود و در میدان جنگ بود ، در این صورت شاید شـرکت زن در چنین میدان جنگی مشـکل باشد ، از طرفی هم اگر زن مغلوب شود و مورد تجاوز قرار گیرد ، این امر برای اسـلام و لشـکر اسـلام سنگین است ، خلاصه در گذشته جنگ ها به این ترتیب بود . اما در امروز سـبک جنگ ها خیلی فرق کرده است ، زنی در اتاقی نشسته و دست روی دکمه می گـذارد و موشـکی را در چنـد کیلومتری پرتاب می کند ، در حال حاضـر جنگ ها ، جنگ تن به تن نیست ، الان جنگ هایی است که مهارت های صـنعتی و جنگی و صـنایع دفاعی و ... وجود دارد و سـبک جنگ ها متفاوت شده است . آیا ما به همین روایت تکیه کنیم و بگوییم زن معاف است ؟ و یا نه . نه تنها فقهای ما بلکه فقهای عامه هم همین نظر را

دارنـد ، مثلا کتاب المغنی ، جلد ۱۰ ، که برای عامه است صـفحه ۳۶۶ ، آنجا ایشان هم همینطور می گوید که ذکورت شـرط است . اما ما این روایت را از حضـرت امیر علیه السـلام ذکر کردیم و او خبر دیگری را ذکر می کند . می گوید {اما الذکوریه فتشترط} شـرط است که مـذکر باشـد {لمـا روت عـایشه قال قلت لرسول الله صـلوات الله علیه و آله هل علی النساء جهاد فقال صلوات الله علیه و آله جهـاد لا ـ قتـال فیه الحـج و العمره} پیغمبر فرمودنـد جهـاد برای زن هـاست که در آن جنـگ و درگیری نیسـت ، حـج و عمره . بحث مـا در این است که آیـا اعتمـاد بر همین ادله می تـوانیم بگـوییم که به طـور کلی بر زن هـا جهـاد مصـطلح واجب نیست یـا اینکه بـا توجه به آنچه که عرض شـد جهـاد فرق کرده است به نظر دیگری قائل شویم ، به علاوه که پیغمبر صـلوات الله علیه و آله زن ها را در جهاد می برده است . بنـده در کتاب بانوان تعـداد زیادی از زنان را ذکر کرده ام که در خـدمت پیغمبر صـلوات الله علیه و آله در جنگ احـد و غیر احد شـرکت داشـتند و پیغمبر هم تحسـین می کرده اند ، این را مطالعه بفرمایید ، ان شاء الله فردا.

مبانی و اصول حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه بحث در نهج البلاغه در خطبه ۱۳۱ است ، یکی از مطالبی که از این خطبه اسـتفاده می شود این است که انگیزه اینکه حضرت علی علیه السلام خلافت و حکومت را قبول کرده چه بوده؟ که به

ص: ۲۴۲

عرض رسـید بعد در ضـمن ، شـش مانع برای کسانی که شایسـتگی حکومت و خلافت را ندارند ذکر کرده البته در جای جای نهج البلاغه حضـرت امیر علیه السـلام این مطلب را که کسانی که متصدی حکومت بعد از پیغمبر صـلوات الله علیه و آله شدند شایستگی نداشتند و حضرت خودش جامع صفات و شایستگی را دارد مکرر ذکر کرده اند یعنی حضرت امیر علیه السلام جمع کردنـد بین دو مطلب مهم اول اینکه حق خود را از دست رفته می دیدند اما با شمشـیر قیام نکردند با اینکه قدرت داشت و می توانست . شـکی نیست اما برای مراعات مصالح اسـلام ، اسـلامی که تا حدی نوپا است و دشـمنان سرسختی در کمین دارد که همه آن ها با هم متحد می شوند برای خاموش کردن چراغ اسـلام و دین ، اگر دست به شمشـیر می برد و قیام می کرد در این بین جنـگ هـایی صورت می گرفت که به طور کلی اسـلام از بین می رفت و جریان اسـلام خاموش می شـد این بود که برای مصلحت اسلام {صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی} از این جهت صبر کردند از طرفی هم برای اینکه شیعیان و پیروان گمراه نشونـد در جای جای نهج البلاغه در موارد بسـیاری حق خودش را ، درد دل خودش را ، مظلومیت خودش را بیان کرده این جمع دو تا کار بر صلاح اسلام است از طرفی صبر کردن و دست به شمشیر نبردن و ایجاد جنگ نکردن و از طرفی هم راه را روشن کردن تا کسانی که طالب راه هدایت و حقیقتند

ص: ۲۴۳

گمراه نشونـد این است که از طرفی صبر و ترک جنـگ است و از طرفی بیان شایسـتگی خودش و عـدم شایسـتگی مخالفینش مواردی را عرض می کنیم از جمله همین خطبه ۱۳۱ که مورد بحث ماست در اینجا می فرمایند که {و قد علمتم انه لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج و الـدماء المغـانم و الاحکام و امامه المسـلمین} اینها چنـد چیز است یک فروج منظور حیثیت و کیان اسـلام و اشـخاص، دوم دمـاء مربوط به خون و خونریزی ، سوم مغـانم و بیت المـال ، چهـارم احکـام پروردگـار متعـال ، پنجم امامت مسـلمین ، امامت مسـئله بسـیار مهمی است هیچ مسـئله ای بعد از ارتحال پیغمبر خدا در میان مسـلمان ها از مسئله امامت مهم تر نبوده و نیست اگر واقعـا دربـاره امامت همان مسـیری که پیغمبر خـدا معین کرده بود همان مسـیر ادامه پیـدا میکرد هیچ وقت این همه اختلاـف در نـتیجه این همه انحطـاط و این همه جنایـات به وجود نمی آمـد پس واقعـا بـدبختی و نکبت و عقب ماندگی مسـلمان ها همه بر می گردد به همین مسـئله ، مسئله امامت خیلی مسئله مهی است ولی خوب اینطور شده حالا. ایشان می فرمایند ۶ مـانع برای خلاـفت و امـامت وجود دارد اول {ان لاـ یکون البخیل} بایستی امام حرص و بخل نسـبت به مال دنیا نداشـته باشد پیشوای اسـلامی باید حرص و ولع و بخل نداشـته باشد چرا؟ {فتکون فی اموالهم نهمته} زیرا اگر دارای حرص و بخل باشد نهمه و اشتها و ولع اش نسبت به آن اموال متوجه می شود و وقتی که یک زمامداری در فکر مال

باشـد معلوم است که دیگر آن مصالـح مردم و ملت را مراعـات نمی کنـد حـاکم بر فکر و روح او همـان مـال است در کتـاب الغـدیر درباره مطاعن عثمان یک فصـلی است {الکنوز المکتنزه} به دست عثمان گنـج ها و کنزهایی که فراهم شدند و عثمان اینها را به اطرافیان خودش می داد برای حفظ موقعیت و مقام خودش. بنـده فقط آدرس عرض می کنم جلد نهم الغدیر صـفحه ۳۹۸ {الکنوز المکتنزه ببرکه الخلیفه} کنزهایی که به برکت خلیفه یعنی عثمان اکتناز شدنـد ، نگهـداری شدند در اینجا لیستی است دو ، سه صـفحه که عثمـان چقـدر پول می داده به مروان حکم هـا مثلاـ به طلحه هـا به زبیرها و امثال اینها تا اینها را آرام کند ، طرفدار برای خودش جلب کند تا آن خلافت خودش را نگه دارد حضـرت امیر علیه السلام از جمله جاهایی که این درد دل خود را اظهـار کرده همـان خطبه ی سوم نهـج البلاـغه، خطبه شقشـقیه است که گفتیم در الغـدیر از ۲۸ طریـق از طرق اهل سنت آن را نقل می کنـد غیر از طریق سـید رضـی صاحب نهـج البلاغه از ۲۸ طریق ، در آنجـا دربـاره عثمان {قام ثالث القوم (منظور عثمـان) و قـام معه بنو ابیه یخضـفون مال الله خضم الابل نبته الربیع} عثمان با خویشاونـدان خودش مال پروردگار یعنی بیت المال را میبلعیدنـد همان طوری که شتر گیاه بهاری را می بلعـد آنها همچنان بیت المال را ، مال الله را می بلعیدند در جلد نهم الغدیر درباره عثمان {الکنوز مکتنزه ببرکه الخلیفه} صفحه ۳۹۸ ، پول هایی است که عثمان به اشخاص

می داد در رقم های بالا بالا هزار هزار درهم ، هزاران شتر و ساختن کاخ ها و امثال ذلک بعد جمع زده این رقم جمع اش این است ، صد و بیست و شش میلیون و هفتصد و هفتاد هزار درهم ، بنابراین اولین مطلب اینکه {لا ـ یکون البخیل فتکون فی اموالهم نهمته} ، دوم {و لا الجاهل و یضلهم بحهله} بایستی جاهل به معارف اسلام نباشد فقیه باشد ، آشنا باشد به تمام حقایق اسلام به تمام ابعاد ، اسلام ابعاد متعددی دارد بعد عبادی ، بعد اعتقادی ، بعد اقتصادی ، بعد اجتماعی ، بعد جهادی ، بعد قضایی ، بعد سیاسی ، بعد فرهنگی یک نفر در صورتی می تواند اسلام شناس باشد که بتواند به تمام این ابعاد احاطه داشته باشد ، مطالعه داشته باشد ، امام (رضوان الله علیه) در صحیفه نور دارد که بعضی ها هستند که چند تا کتاب خواندند فکر می کنند فقیه هستند اسلام شناسند ولی ایشان می فرمایند نه خیر یک نفر ممکن است فیلسوف باشد اما اسلام شناس نباشد ، ادیب باشد اما اسلام شناس نباشد اسلام شناس یعنی تمام ابعاد اسلام را انسان باید بداند مثلا ما ۳۵ هزار حدیث در وسائل الشیعه داریم فقط درباره احکام فرعی و ۲۲ هزار حدیث هم در مستدرک که مجموعا ۵۷ هزار حدیث درباره احکام فرعی داریم خوب حالا یک نفر می تواند قضاوت کند که این ۵۷ هزار حدیث را مطالعه کرده باشد این احادیث سند دارند سند شناس باشد به ادبیات مربوط است این احادیث نظر به قرآن دارند باید به تفسیر قرآن

وارد باشد این است که این موضوع خیلی موضوع مهمی است . اینجا در شرح نهج البلاغه که عرض کردم جلد هشتم خویی ، خویی می گوید این کلمه ی دوم اشاره به تمام خلفاست {و لا الجاهل} چون همه آنها جاهل بودند نمونه های فراوان داریم ما در چهارشنبه گذشته جهل عمر را ذکر کردیم که صد مورد در الغدیر از جهل عمر ذکر کرده از این صد مورد ، یک موردش این بود که سوزاندن کتاب ها وقتی که لشکر اسلام به کشورها وارد می شدند ایران و روم برخورد می کردند به کتابخانه هایی بعد به عمر می گفتند ما کتابخانه هایی بسیار ، بسیار غنی و کتاب های فراوانی به دست آورده ایم عمر می گفت همه را بسوزانید زیرا اگر با قرآن مطابق است کتاب الله است و اگر مخالف قرآن است باید سوزاند به همین منطق همه کتاب ها را سوزاندند بعد در جلسه گذشته بعضی از برادران محترم به بنده گفتند که این سوزاندن کتاب را آیت الله شهید مطهری در یک جا تضعیف کرده گفته درست نیست ، حالا آن یک تحقیقی می خواهد ولی ما در برابر سنی ها داریم بحث می کنیم آقای امینی این را از خود سنی ها نقل می کند ما در برابر آنها {جادلهم بالتی هی احسن} ثابت می کند که عمر اینطوری بوده است که صد مورد از جهل عمر را ذکر کرده . خوب این کلمه {و لا الجاهل یضلهم بجهله} مربوط به همه خلفا است. ما در جلسه گذشته درباره جلد ششم الغدیر صفحه ۸۳ تا ۳۲۲ نوادر

الاشـرفی علم عمر صـد مورد از جهل خلیفه نقل کردیم آقای امینی بعد از اینکه آن صد مورد را گفته نتیجه گرفته از این قبیل عبـارات مطـالعه می کنیم مثلاـ عمر میگفته در جریـان هـا {لولاـ علی لضـل عمر} در جریان های عمر که می گفته است ، {لا ابقانی الله بارض لست فیها یا ابا الحسن اللهم لا تبقنی لمعضله لیس ابن ابی طالب ، کاد ان یهلک ابن الخطاب لولا علی بن ابی طالب ، اعوذ بالله من معضـله لا علی فیها ، عجزت النساء تلـدن مثل علی بن ابی طالب ، لولا علی اهلک عمر ، لا ابقانی الله بحد علی بن ابی طالب ، ابا الحسن لا ابقانی الله لشده لست لها و لا فی بلد لست فیه ، لولاک لا فتضـحنا ، اعوذ بالله من معضـله لیس لها ابو الحسن} اینها را ایشان ذکر کرده بعـد عبارت های دیگری دارد از عمر {کل احـد اعلم من عمر کل الناس انهم منک یا عمر کـل ابنـاس انهم من عمر حتی ربـات الحجـار کل الناس حتی الفررات فی البیوت کل الناس منک حتی العجائز یا عمر} از این قبیل عبارت ها . خوب حالا این مطلب . مطلب دوم این است که {و لا الجاهل و یضـلهم بجهله } شرّاح را چهار نفر گفتیم که ابن ابی الحدید است و خوئی و فی ضـلال و بحرانی است ، بحرانی با فی ضـلال اینها این کلمات حضـرت امیر علیه السلام را معنا کرده اند اما نگفتند که اشاره به چیست ولی خوئی می گوید این کلمات اشاره است ، اشاره است به خلفای

ثلاث بعضی اشاره به یکی از آنها به خصوص است بعضی اشاره به کل آنهاست و در دست هم هست {و لا الجاهل} را گفتیم دوم . حالا ـ سوم {و لا الجافی فیقطعهم بخفائه} کسی که خلیفه است و رهبر و امام است نباید جافی باشد {و لو کنت فضا غلیظ القلب لا ـ انفضوا من حولک} درباره ی پیغمبر در سوره توبه {لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رئوف رحیم} ولی عمر جافی بود. جافی یعنی اهل جفا و خشونت در همان خطبه شقشقیه دارد که حضرت امیر المومنین می فرمایند که ابوبکر خلافت را داد به کسی که {فصیرها فی حوزه خشناء یغلظ کلمها و یخشن مسها و یکثر العثار فیها و الاعتذار منها} ابوبکر خلافت را در یک حوزه و طبیعت خشن قرار داد نزدیک می روی با خشونت عمر رو به رو می شوی و با کلمات خشن و غلیظ با مردم حرف می زند و لغزش های فراوانی دارد . عذر خواهی های به این ترتیب هم مال عمر . چهارم {لا الخائف للدول} بعضی نسخه ها با (ح) حُتی است یعنی حیف و میل کننده دول هم جمل دوله به معنی مال است یعنی کسی که مال و بیت المال را حیف و میل کند ، اگر حائف را با (ح) حتی بخوانیم اما این نسخه های ما نوعا خائف است یعنی ترسو کسی که ترسو باشد و شجاعت نداشته باشد چون شجاعت ندارد برای حفظ مقام خودش باید به این پول بدهد و آن پول بدهد و به این و آن رشوه دهد

ص: ۲۴۹

تا بتوانـد خودش را نگه دارد این است که {و لا الخائف للـدول و یتخـذ قوما دون قوم} کسـی که ترسو باشـد بایـد به این قوم تکیه کنـد نه به آن یا به آن تکیه کنـد نه به این تا بتوانـد آن موقعیت خودش را حفظ و نگهداری کند . این چهارم بود . پنجم {و لا المرتشی للحکم} و کسی که مرتشی در حکم است یعنی رشوه را می پذیرد چون رشوه را میپذیرد نمی تواند حکم کند چرا؟ چون {فیـذهب بالحقوق} باد ، باد تعـدیه است. اگر رشوه بگیرد حقوق را از بین می برد نمی توانـد احقاق حق کنـد {و یقف بهـا دون المقاطع} و به آن حقوق توقف می کنـد و به مقطع و به فص خصومت نمی رسانـد پول شـد همانجا دیگر تأمل می کنـد و متوقف می شود و جلو نمی رود تا حق را به حق دار برسانـد نظایر زیاد دارد در تاریخ از جمله جریان خالد بن ولید است در سفینه البحار جلد دوم طبع جدید که در ۸ جلد چاپ شده در ماده خَلَد در الغدیر هم هست در کتاب دیگر هم هست ، وقـتی که پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله از دنیـا رحلت فرمودنـد مردمی که جریـان غـدیر را دیـده بودنـد مردمی که آن فضایـل و اکرامات و احترامات و سوابق حضـرت امیر را دیـده بودنـد زیر بار نمی رفتنـد این بود که در گوشه و کنار در همان عربستان قیـام هـایی صورت می گرفت ، مخـالفت هـایی ابراز میشـد یـک شخصـی به نـام مالک بن نویره در یک قبیله مهمی حاضر بود

آن ها آمده بودند مدینه و پیغمبر و حضرت امیر را می شناختند آنها می خواستند قیام کنند خالد بن ولید خیلی شجاع بود بعضی ها در جهاد اصغر شجاعند ولی در جهاد اکبر ضعیفند چون ما دو جهاد داریم خالد در جهاد اصغر در میدان های جنگ شجاع بود نقطه ای در بدنش نبود که در آن جایی از زخم نباشد و لذا سنی ها به او می گویند سیف الله اما در جهاد اکبر در برابر شهوت خیلی ضعف نشان داد او رفت و غالب شد بر آن قبیله مالك بن نویره را با اینکه این شخص شهادتین را می گفت و همه چیز را قبول داشت ولی بالاخره کشت در همان شبی که مالك را کشت با زوجه ی مالك آمیزش کرد حتی برای پختن غذا سر مالك بن نویره را آوردند گذاشتند توی اجاق و سوزاندند و از این قبیل چیزها ، این جریانی بود که خالد بن ولید انجام داد ولی چون ابوبکر او را فرستاده برای تثبیت خلافت خودش ، عمر به ابوبکر اصرار کرد که او رفته یک زنی که شوهرش همان شب از دنیا رفته و کشته شده باید عدّه نگه دارد همین طور که نمی شود این بود که عمر اعتراض کرد ولی خلیفه اغماض کرد به خاطر اینکه خالد در تثبیت خلافت و آرام کردن محیط برای خلافت ابوبکر نقشی داشته اینجا اغماض کرد و کاری نکرد این یک رشوه ای بود که ابوبکر گرفت و از این خالد که تثبیت خلافت کرده بود اغماض کرد در روزی که در سقیف ی بنی ساعده جمع

شده بودند که یک مناسبت داشت که بعد عرض می کنیم آنجا انصار هم آمدند مهاجرین هم آمدند با اینکه جریان غدیر خم و همه اینها روشن بود ولی اینها گفتند {منا امیر} و آنها گفتند {منا امیر} اوس و خزرج که اهل مدینه بودند و مهاجرین هم که ابوبکر و عمر و عثمان و اینها بودند در آنجا سعد بن عباده رئیس خزرج بود مخالف بود با اینکه ابوبکر خلیفه شود یا می گفت از ما باشد یا علی باشد عمر گفت {اقتلوا سعدا قتله الله} سعد بن عباده را زیر پا له کردند و بالاخره از آن مجلس بردند بیرون ، بالاخره خلافت را برای ابوبکر درست کردند با بیعت ، سعد رفت در بیابانی ساکن شد در مدینه نماند گفت در مدینه ای که ابوبکر آنجا باشد نمی مانم. بعدا عمر خالد را فرستاد تا در بیابان سعد را بکشد رفت و سعد را کشت یک شعر درست کردند از قول جن ها ، گفتند جن ها سعد را کشتند {قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده فرميناها سهمین و لن ...} شعر درست کردند که جن ها گفتند که ما سعد بن عباده را کشتیم و به قلبش تیر زدند بعد روزی عمر برخورد کرد به خالد (این را در سفینه البحار مطالعه می کنیم) و گفت خالد تو فراموش نکردی آن جنایتی که مالک را کشتی و با زوجه اش آن کار را کردی گفت یادم است ولی سعد بن عباده را هم من کشتم به یاد عمر آورد ، عمر خالد را در آغوش گرفت . و گفت {بل

انت سیف الله و سیف رسوله} خلاصه از این قبیل مرتشی فی الحکم که {فیذهب بالحقوق و یقف بها دون المقاطع} این هم پنجم است. ششم {و لا المعطل للسنه فیهلک الامه} ششم این است که هر کس ضعامت پیدا کرد باید سنت پیغمبر را اجرا کند اما کسی که معطل سنت باشد سنت پیغمبر را تعطیل کند امت را به تباهی و هلاکت می رساند این خطبه ۱۳۱ بود که اینجا پایان پذیرفت . عرض کردم باز هم این شروح را مطالعه کنید شرح خوئی جلد هشتم صفحه ۲۵۴ ، ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۲۶۳ بحرانی جلد سوم صفحه ۱۴۷ ، فی ضلال جلد دوم صفحه ۲۶۸ ، ما با توفیق پروردگار مبانی و اصول حکومت حضرت امیر را می خواهیم بیان کنیم اینها مقدمه است ولی در عین حال بحث امامت که الان مشغول هستیم خیلی مطلب دارد واقعا اگر این بحث را تنقیح نکنیم ، اگر علمای بزرگ ما مانند عبقات مانند علامه امینی و الغدیر مانند سید شرف الدین مانند سید موسی عسکری اینها اگر واقعا کار نکرده بودند آنها قرن ها کار کردند چون دولت های وقت با سنی ها همراه بودند اهل بیت را کنار زده بودند ولی برای مشروعیت بخشیدن به کار خودشان خیلی دستگاه درست کردند هم مفتی ها در ست کرده بودند فتوی می دادند به نفع آنها و هم شریح قاضی ها بودند به نفع آنها قضاوت می کردند هم محدثینی مثل ابوهریره و امثال آنها به نفع آنها حدیث جعل می کردند تمام سنگرها را گرفته بودند دیگر برای شیعه ، امامیه

و اهل بیت سنگری نمانده بود در صحیفه سجادیه دعای ۴۸ امام سجاد علیه السلام که روزهای عید قربان و روزهای جمعه می خواندند {و کان من دعائه علیه السلام یوم الاضحی و یوم الجمعه اللهم ان هذا المقام لخلفائک} خدایا این سنگر نماز جمعه و سنگر نماز عید مال خلفاء توست مال امناء توست مال برگزیدگان توست تا مردم را بر اساس اسلام ناب روشن کنند و حرکت بدهند {و صفوتک خلفاؤک مغلوبین مقهورین مبتزین} ولی پروردگارا خلفاء تو ، امناء تو ، برگزیدگان تو ، مغلوبند مقهورند ، حق آنها از طرف دشمنان قطع شده {یرون حلمک مبدلا ، و کتابک منبوذا ، و فرائضک محرفه} ولی این طور بود و تمام سنگرها را گرفته بودند ، کتابی است به نام موسوعه الامام از سید شرف الدین که چند جلد است بنده ناچارم فقط فهرست عرض کنم خدمت شما و خودتان مطالعه کنید موسوعه الامام مجموعه بسیار بزرگی است سید شرف الدین خیلی بزرگوار است موسوعه چند جلد است ۸ ، ۹ جلد است در جلد سوم درباره ابوهریره بحث کرده ابوهریره کسی است که اینها بیش از همه کس از او حدیث دارند برای درست کردن مذهب خودشان اهل تسنن ، بنده از کتاب خمس خودم نقل کرده ام مدرک دارم صفحه ۵۵۰ کتاب خمس حقیر در صحیح بخاری از ابوهریره ۴۴۶ حدیث اولین راوی بیشتر از همه ابوهریره است که کسی بوده کذاب و جعال که عمر تازیانه به او زد که تو چرا اینقدر حدیث جعل می کنی ابو هریره در سال هشتم هجرت ، نهم هجرت آن اواخر آمد

و ایمـان آورد حالاـ این شخصـی که از اول با پیغمبر نبود و در مکه و مـدینه با پیامبر نبوده در سال هشـتم هجری در فتـح خیبر آمـد و ایمـان آورد آنوقت بیشتر حـدیث هـای سـنی ها از اوست ، صـحیح بخاری از ابوهریره ۴۴۶ حـدیث بعد از عایشه ۲۵۶ حـدیث از عبد الله بن عمر ۲۷۰ حـدیث از عمر بن خطاب ۶۰ حدیث از حضـرت امیر علیه السلام ۲۹ حدیث که بان علم النبی بودند از ابوموسی اشعری ۵۷ حدیث ولی از ابوذر ۱۴ حدیث از فاطمه زهرا سلام الله علیها فقط ۱ حدیث از عایشه ۲۴۶ حدیث است ولی از فاطمه زهرا سـلام الله علیها فقط ۱ حدیث است آنجا در صفحه ۵۵۰ بنده نوشـتم ، نوشتم این صحیح بخاری وقتی که این را می نوشـته زمـان زمـانی بوده که چهار هزار نفر شاگردان امام صادق در بلاد منتشـر بودنـد یک حـدیثی از خود امام صادق و از شاگردانش نقل نکرده ولی آمـده از آنها به این صورت نقل کرده حتی از دشـمنان اهل بیت عمران بن حطان یکی از خوارج است کسـی است که گفت شمشـیر که ابن ملجم به فرق حضـرت علی زد به انـدازه ثقلین ثواب داشت از او حـدیث نقل می کنـد صـحیح بخاری بسار مغرضانه است در اول کتاب دلائل الصـدق برای ملا محمد حسـین مظفر که از اعلام علمای نجف است او آمـده در کتابی به نام دلائل الصدق که چهار جلد است که ثابت کرده آنچه علامه حلی نوشـته در نهج الصدق درباره سنی ها ، درست بوده است ولی در اول کتاب فصل خیلی مبسوطی

است در تضعیف ، یعنی اثبات ضعف راویان صحیح بخاری ، صحیح مسلم و امثال اینها خیلی قابل مطالعه است بنابراین ما خطبه ۱۳۱ همان طور که عرض کردیم تمام شد. حالا ـ به مناسبت ایام که تعلق به امام رضا علیه السلام دارد این که دعبل خزائی آن اشعار را برای امام رضا علیه السلام خواند آن جنبه مصیبتش که درست هم است ما زیاد شنیدیم ولی دعبل آن جنبه ای که انحراف در مسیر خلافت بود به آن تکیه دارد و ، سه تا به این صورت است {هم نقضوا عهد الکتاب و فرضه و محکمه بالزور و الشبهات} (ما بحثی بعدا داریم که خلفاء راشدین هم جعلی است ما از پیغمبر جایی نداریم خلفاء راشدین اتفاقا همین را گاهی ما شیعه ها هم می گوییم این دروغ است راشد نیستند ابوبکر و عمر و عثمان این هم یکی از جعلیات است) {تراث بلا قربی و ملک بلا هدی} مصیبت ها به وجود آوردند که ما سبزی افق را سرخ و خونین می بینیم {و ردت اجاجا طعم کل فرات} فجایعی به وجود آوردند که هر آب گوارا در مزاق ما تلخ می شود {و ما سهلت تلک المصائب فیهم الناس الا بیعه الفلتات} تمام این مصیبت ها از بیعت فلتات سرچشمه می گیرد فلتات کی است همان که عمر گفت {کان بیعه ابوبکر فلته } بعد چقدر حضرت رضا تحسین کرد که پیراهن خود را به او داد . {اتفظ بهذا القمیص صلیت فیه الف لیله الف رکعه ، ختمت القرآن ...}

ادله عدم وجوب جهاد بر مرئه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در ادله ای بود که اقامه

ص: ۲۵۶

کرده بودند برای عدم وجوب جهاد بر مرأه، بحث در این است که آیا جهاد بر کل مکلفین واجب است یا بر بعضی مکلفین واجب است آمده اند گفته اند به شروط ثمانیه به شروط سبعه به شروط مته لذا بعضی، مکلفین را از تحت امر به وجوب جهاد خارج کنند بحث ما در یکی از موارد که مرأه است خلاصه معلوم است کسانی که اعرج اند، مریضند، پیرمرد ناتوانند آن ها معلوم است چون قدرت جهاد ندارند ما حرّ و عبد را هم بحث نمی کنیم چون مسئله مبتلا به نیست بحث نمی کنیم زن هم مثل مرد مکلف است ولی آیا بر مرأه جهاد واجب نیست و فقط بر مردها واجب است یا این که بر هر دو واجب است، این جا آمدند به چهار دلیل صاحب جواهر و امثال ایشان خواستند مرأه را از تحت اوامر وجوب جهاد خارج کنند گفتن ادل دال بر وجوب جهاد شامل مرأه نیست اول اجماع بحث در همین بود این ها ادعا در اجماع کردند اجماع می گویند هم منقول است هم محصل، منقول این است که نقل کرده باشند خیل ها مثل ما نسبت به جواهر منقول است او نقل می کند برای ما، محصل آن است که خودمان تتبع کنیم کلمات فقها را یک یک و اقوال را جمع کنیم در کنار هم بگذاریم این اقوال متراکم می شود اجماع محصِّل. صاحب جواهر می گویند این طور است هم منقول است و هم محصّل مثلا کتاب مفتاح الکرامه اقوال فقها را یکی یکی نقل می کند خوب این اقوال را با مراجعه به آن

ص: ۲۵۷

یا به کتب خودشان جمع کند این اجماع درست می شود ما گفتیم اشکال مطلب این است که ما اطمینان پیدا نمی کنیم که دلیل مستقلی اجماع داشته باشد چون مدرک مجمعین همین ها است همین مجمعین در مقام استدلال چه می گویند؟ در استدلال همان روایات همان که گفتیم می گویند روایات عامه و خاصه مثل شیخ طوسی در مبثوت، فقهای دیگر خودمان، فقهای دیگر عامع می آیند دلیل می آورند برای قول خودشان آن روایات را، در این جا پس اجماع در مقابل روایات دلیل مستقل نمی تواند باشد چون همان مجمعین خودشان اقامه دلیل می کنند اقامه دلیلشان چیست؟ این روایات است در این طور جاها، اجماع می شود اجماع مدرکی، اجماع مدرکی هم دلیل مستقل نیست گفتیم مثل ماء البئر در ماء البئر گفتهد منزوجات البئر داریم آب شر بر به وقوع تجاست نجس می شود مطهرش آن منزوحات است قرن ها این طور فکر می کردند که آب چاه به وقوع نجاست نجس می شود مثل آب قلیل به مجرد این که نجاست به آن برسد نجس می شود مطهرش چیست؟ گفتند منزوحات است، ما قائلیم که آب قلیل با ملاقات نجس می شود مطهرش چیست؟ مطهرش این است که باید آن قدری بریزیم که آن آب قلیل مستهلک شود در ان آب کثیر، اما آب کثیر یعنی کر و جاری و آب باران در حال نزول این نجس نیست الا در حالی که {الا ان یتغیر لونه او طعمه او ریحه} بدون تغییر نجس نمی شود خلاصه قرن ها فکر کردند که آب چاه مثل همان آب قلیل است

ص: ۲۵۸

به مجرد وقوع نجاست نجس می شود مطهرش چیست کشیدن چند دلو، متفاوت به وقوع آن نجاست که چه باشد ولی بعدا می بینیم که مجمعین مدرکشان روایات است و وقتی سراغ روایات می رویم ، می بینیم که روایات یا دلالت ندارند و یا ضعیف اند سندا. به علاوه در روایات داریم که {ماء البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر طعمه او لونه او ریحه} بر حسب این روایات گفتند که آب چاه مثل آب کر و جاری است این طور اجماعات که مدرک مجمعین است و خودشان ذکر کردند و در دست است دلیل مستقلی نمی شود در برابر آن {ما ذکره} در مقابل آن چه ذکر کردند بنابراین چون که این مجمعین خودشان روایات را ذکر کردند روایات دلیل مستقل می باشد و کلمات دیگر گفتند {لضعیف} زن چون ضعف دارد جهاد واجب نیست خوب وقتی مجمعین این طور می گویند ما نمی توانیم این اجماع را دلیل مستقل حساب کنیم آن را کاشف از قول ائمه علیه السلام بدانیم این حرف ماست، بنابراین این اجماع، اجماع مدرکی است و به درد نمی خورد یعنی دلیل شرعی برای ما نمی شود می رویم سراغ روایات، روایات از طریق ما همین طور که جهاد مرأه آن است که {ان تصبرعلی ما تری من اذی زوجها} جهاد مرأه را در این خلاصه کرده در مقام تفضیل بین زن و مرد ، مرد رود جهاد کند {أن یبذل ماله و نفسه فی سبیل الله} ولی برای زن {أن تصبر علی ما تری من أذی زوجها} از طرق ما به این صورت است از

طرق عـامه این طور بود که جهـاد مرأه الحـج و العمره است عمـده دلیـل همین است، نـتیجه این که بر زن واجب نیست که در جبهه جهـاد حضور پیـدا کنـد چون جهـاد او چیست جهاد او این است که {أن تصبر علی ما تری من أذی زوجها} طرق ما این طوذ است امـا طرق عـامه گفتنـد که جهاد زن حـج و عمره است بنابراین از طرق آن ها هم بر زن واجب نیست در جبهه جنگ حضور پیـدا کند جهادش این است که برود به حج و عمره این دلیل دوم اجماع که مدرکی شد و دلالت نمی کند به نظر بنده اعتماد به این روایت در برابر آیات و روایات کثیره مؤکـده ر وجوب جهاد از ان دست برداشـتن آن عمومات را به واسـطه این روایت تخصـیص دادنـد مشـکل است مع دوران امر بین این که آیـا این روایت را که گفته حکمت است یـا علت اگر حکمت باشـد به کلی بر زن واجب نیست اگر حکمت باشـد حکم عـام است حکمت تشـریع است بـا توجه به این حکمت تشـریع مث همان باب طلاق برای این که اختلاط میاه صورت نگیرد حکمت است که این زن بایـد عده نگه دارد چه شوهرش ۱ سال یا ۲ سال است با او ارتباط دارد یا نـدارد ولی اگر علت باشـد {الحکم یدور مداره} ، {لا تشـرب الخمر لانه مسـکر} اسـکار اسـت حرام است اسـکار نیست حرام نیست {مـع دوران الامـر مع مـا ذکر فی هـذه الروایه حکمه او عله} تکیه کردن به روایـات این چنین و تخصیص این همه آیات و روایات ادله بر وجوب جهاد

تأکیدا مشکل به نظر می رسد این دیگر مانده به نظر شما دارد ولی بعدا خواهیم گفت، که جهاد از شئون حکومت اسلامی است هر چه آن امام در زمان خودش، پیغمبر در زمان خودش نشد کسی که قائم مقام امام است جهاد از شئون حکومت است پیغمبر صلوات الله علیه و اله زنان را همراه خود می بردند بعضی زنان جنگ هم می کردند این معلوم می شود از شئون حکومت است مثل قضاوت و ... چون حکومت یعنی مدیریت جامعه، در آن مدیریت عام و سامان دهی و سیاستی که حکومت دارد یکی از ابعاد آن سیاست جهاد است شکی نیست جهاد یک مدیریت بسیار کامل نیاز دارد مصلحت بداند زنان را ببرند که پشت جبهه کار کنند بله در زمان کنونی ما که جنگ تن به تن نیست خلاصه زن ها خیلی می توانند کارآیی داشته باشند در جهاد این است که به نظر بنده نتیجه ای نمی گیریم ما در جهاد ابتدایی بحث می کنیم در دفاع بعدا بحث می کنیم که اگر فقیه لازم دانست آن جا هم زنان باید بروند اگر ممکن شد خلاصه این بحث ما نتیجه اش این است که جهاد یکی از شئون حکومت است از شئون ولایت است، شئون مدیریت اسلام، شئوت سیاست اسلامی است و این در زمتن پیغمبر صلوات الله علیه و اله بوده است پیغمبر اگر نبود امام معصوم، نشد قائم مقام، جامعه که بدون مدیر نمی شود مدیریت هم در اسلام سپرده شده به به پیغمبر یا امام یا قائم مقامش و او البته بر روی مصلحت کار می کند که

اگر لازم بود تمام زنان تمام و اگر بعضی، بعضی، پشت جبهه برد بله یا اگر در صحنه جنگ لازم بود هم باید بروند این صحبت ادله است خلاصه به نظر بنده تکیه کردن به این روایت در برابر این همه ادله جهاد مشکل است این دوم بود، سوم حر ف صاحب جواهر که حطابات به جمع مذکر است و شامل زن نمی شود این هم گفتیم مخدوش است برای این که قرآن بر اساس محاورات مردم نازل شده در محاورات مردم بیشتر خطابات جمع مذکر است ولی معلوم است که عام است مثلا برای زیارت اهل قبور {السلام علیکم یا اهل الدیار و ...} خوب این را برای که می خوانیم برای مرد و زن می خوانیم ولی صیغه، صیغه مذکر است با این که صیغه مذکر است ولی مراد عام است {اقیموا الصلاه و آتو الزکاه} چه طور {کتب علیکم الصیام} جمع مذکر است ولی برای مرد و زن است {کتب علیکم القتال} تکیه کردن بر این حرفی که صاحب جواهر دارد که چون صیغه، صیغه جمع مذکر است شامل زن ها نمی شود این مشکل است این هم حرف سوم بنابراین صاحب جواهر دارد که خطابات جمع مذکرند شامل زن نیست خنثی را چون شک داریم شامل نیست پس زن را به طریق اولی شامل نیست این هم درست نیست چون محاورات قرآن بر اساس محاورات معمول نازل شده در محاورات معمول صیغه ها معمولا {و اقیموا الصلاه و اتوا الزکاه} و امثال این ها که جمع مذکرند حالا چهارم این بود که صاحب جواهر دارد، غیر دارد عامه و خاصه که

زن ضعف دارد چون زن ضعیف است از این جهت بر او جهاد واجب نیست استناد کردند به این که جهاد کار طاقت فرسا و مشکل است و از این جهت زن ضعیف و ظریف خلقت شده و نمی توانـد بر او جهاد واجب باشد این را جواب دادیم گفتیم کـه بله از هر کس به انـدازه قـدرتش از ضعیف به میزانی که می توانـد اگر قرار باشـد زن را بگـوییم زن است ولی در جهـاد کارهـا تقیـم می شـود همچنـان کـه در زمـان پیغمـبر صـلوات الله علیـه و اله زنـان را می برد‌نـد برای طبـخ غـذا، برای پانسـمان مجروحین، بیمـاران را اداره کردن و امثـال این هـا علاـوه بر این ها در ان زمان جنگ ها تن به تن بود در جنگ های تن به تن بله درست است زن اگر می داند جنگ بیاید علاوه بر این که ظرافت و ضعف دارد جریان هایی پیش می آید که ممکن اسن برای مسلمانان مـا سـنگین تلقی شود از این جهت، خوب این مطلبی است اما در زمان کنونی ما تجهیزات جنگی طوری اسـت که تمـام جنگ ها به تن به تن منتهی نمی شود یک اتاقی است و آن جا نشسـته و تجهیزات فراوان دارد و از راه دور می تواند دکمه ای را فشـار دهـد و مثلاـ آن موشک را به کار ببرد و امثال این موارد بنابراین همان کارهایی که از مردان بر می آیـد در این طور جریان ها از زن هم بر می آید ضعف دلیل بر این نمی شود که دیگر جهاد اصلا بر او واجب نباشد مخصوصا در

زمان کنونی ما به علاوه این که امتحان مانند است ما دلیل شرعی می خواهیم عامه هستند که به این طور چیزها تکیه می کنند ولی ما نمی توانیم تکیه کنیم یه این قبیل چیزها ما دلیل شرعی می خواهیم و آن چه که مطلب را حل می کند این است که جهاد از شئون حکومت اسلامی است شکی نیست در حکومت اسلامی ما معتقدیم که در رأس حکومت باید پیغمبر صلوات الله علیه و اله باشد و سیاست و مدیریت به عهدهٔ ایشان است اگر پیغمبر صلوات الله علیه و اله در میان مردم نبود ند امام معصوم علیه السلام و اگر امام نباشد قائم مقام و شارع هیچ گاه مردم را بدون سرپرست اسلامی که نگذاشته چون جهاد یکی از شئون حکومت است آن وقت بنده این جا نمونه هایی ذکر کردم به صورت فهرست که در کتاب که بنده نوشتم که جایگاه بانوان از دیدگاه اسلام فصلی داریم که زنان در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و اله چه کار می کردند، چهره زن در عصر پیغمبر ، پیغمبر صلوات الله علیه و اله و تعلیم و تربیت برای زن، که راه علم را برای زن ها گشودن، در جهاد زن ها را همراه می بردند این را تذکره هم دارد و شیخ طوسی در مبسوط دارد که پیغمبر {یخرج الفساد معه} پیغمبر زن ها را می برد در تذکره می گوید که ام سلیم و مثل ام سلیم که چهار تار ا بنده این جا ذکر کردم یکی از زن ها اسماء دو تا اسما داریم یکی اسماء که اول زن

جعفر طیار بود بعد زن ابوبکر شد بعد زن امیرالمؤمنین شد محمد بن ابی بکر فرزند همین اسما است منتهی از صلب ابوبکر، او را نمی گوییم او در جهاد شرکت نداشت اما اسماء دختر یزید ین سکن بنده در صفحه ۱۱۴ جایگاه بانوان در اسلام ذکر کردم یکی از زنان این است {کانت من ذوات العقل و الدین} این ها که ما گفتیم در کتب رجال هست در تنقیح المقال هست در سه تا کتاب که مال عامه است وجود دارد و خیلی مهم است یکی الاستیجاب در احوال اصحاب پیغمبر است هم زنان و هم مردان یکی {اُسد الغابه فی معرفه الصحابه} اُسد جمع اسد است مثل فُلک جمه فلک و غابه یعنی بیشه، یعنی شیران بیشه سوم، {العصابه فی معرفه الصحابه} این ها مال اهل تسنن است ولی خیلی کتاب های خوبی است و مطالب هم علیه ما دارند آن ها در آن جا اصحاب پیغمبر و زنان را نوشتند صدها نفرو تعداد زیادی از ان ها را نوشتند که در جنگ ها حضور داشتند و کارهایی انجام دادند یکی از آن ها همین زن یعنی اسماء دختر یزید بن سکن است این خطیبه النساء بود خدمت پیغمبر صلوات الله علیه و اله آمد و گفت یا رسول الله من آمدم مشکل و مسئله زن ها را به شما عرض کنم به اندازه ای این زن با فصاحت و بلاغت بود و با عقل بود زن ها بیشتر پیغام ها را به واسطه این زن خدمت پیغمبر می فرستادند که جواب می گرفتند بعد آمد و سؤال کرد در حالی که اصحاب

پیغمبر حضور داشتند گفت یا رسول الله من از طرف زن ها پیغامی آوردم زن ها می گویند که شما مردها خیلی فضیلت دارید که ما نداریم شما به جهاد می روید به حج می روید به عمره می روید به کارهای زیادی می پردازید ولی ما محدودیت داریم نمی توانیم حالا خواستیم بپرسیم که حالا ما هم در آن ثواب و فضیلت ها شرکت داریم یا محروم هستیم پیغمبر قبل از جواب رو کرد به اصحاب فرمود شما کسی دیدید که این قدر فصیح و بلیغ مطلبی را ادا کند این زن چقدر از نظر فصاحت و بلاغت و بیان قوی است گفتند نه، ندیدیم بعد پیغمبر فرمودند سلام ما را به زن ها برسان ولی زن ها اگر در مدیریتی که به عهده آن ها گذاشته شده مدیریت خانه و شوهر و بچه ثواب زیاد دارند از این خبر فهمیده می شود که زن ها از جهاد معافند ولی ثواب را می رساند آن وقت این زن در جنگ یرموم شرکت کرد و نه نفر را کشت که پرورش یافته مکتب اسلام بود این جنگ در زمان ابوبکر واقع شده بعد از پیامبر جنگ با رومیان است اما این زن در آن جنگ شرکت داشت. دوم ام سلیم که در تذکره است که پیغمبر از او یاد کرد که از یکی از زنان بنام است در کتب فقها و ما است، شیخ طوسی هم دارد ام سلیم همسر ابو طلحه در جنگ بدر و احد و خیبر شرکت کرد در این جنگ ها در پشت جبهه بود اما در جنگ حنین سلاح در

دست داشت و جنگ کرد و پیغمبر هم تحسین کرد ام سلیم زن بسیار برجسته است در کتب رجال ما تنقیح المقال دارد، بهجه الآمال بده در پاورقی نوشتم خیلی دارد در اُسد الغابه هم است، در اعیان الشیعه در جلد سوم صفحه ۴۷۹ می گوید ام سلیم روایات فراوانی هم از پیغمبر دارد پیغمبر گاهی به خانه ام سلیم می رفتند می گفت این چون شوهرش کشته شده، برادرش هم کشته شده خودش هم در جهاد شرکت داشته خلاصه این زن یکی از زن های برجسته است در جنگ احد تشنگان را آب می داد و سلاح هم در جنگ حنین به همراه داشت و می جنگید. سوم نسیبه در سفینه الجار در صفحه ن، س، ب در جنگ احد شرکت داشت. وقتی همه فرار کردند و پیغمبر را تنها گذاشتند او آمد اطراف پیغمبر را گرفته بود و دفاع می کرد زخم های فراوان هم به تنش رسید پیغمبر فرمودند مقام نسیبه در این جنگ از مقام فلان و فلان بهتر است چون ان ها فرار کرده بودند. خلاصه از این جا ما نتیجه می گیریم که شرکت زن ها در جنگ تحت نظر حکومت اسلامی است پیغمبر صلوات الله علیه و اله گاهی زن ها را می برد و گاهی هم جنگ می کردند خوب بعد از پیغمبر حکومت مال ائمه است و در زمان غیبت امام هم مال فقیه عادل و مدبر و مدیر و شجاع است و حضور این ها دیگر به مصلحت حاکم اسلامی زن ها را برد یا این که چقدر برد و یا اینکه چه کارهایی انجام

دادند پشت جبهه بودند یا داخل جنگ بودند جنگ امروز هم غیر از جنگ سابق است در این جا بنده مطالعه می کردم تذکره را برای بحث یک نکته ای دیـدم که خیلی وقت بود که می خواستم بدانم فقها چه می گویند حالا یک وقتی باید بحث کنیم در این جا تـذکره می گویـد در بحث زن اگر یک وقتی اگر زن در یک جا واقع شـد که امر دایر شـد بین این که عرض را از دست بدهـد یا کشـته شود چون حفظ نفس واجب است حفظ عرض هم واجب است حالا اگر تعارضـی به وجود آمد که مثلا به یک زن تهدیـد وارد کردند که یا باید حاضـر باشـی به زنا یا می کشـیمت این جا آیا حفظ نفس مقدم یا حفظ عرض بحث خیلی خوبی است یـک وقتی ممکن است رای مرد هم پیش بیایـد آیـا حفـظ حیثیت مهم یـا حفظ جان، تکره می گویـد حفظ حیثیت مهم است آن زن بایـد دفـاع کنـد حتی اگر کشـته شود امـا حاضـر نشود به این که حیثیتش از بین برود این بحث خیلی خوبی است که امر دایر شـد بین حفظ جان (نفس محترمه) و حفظ عرض. اسـلام به اندازه ای عزت مسـلمان ها را در نظر دارد که می گویـد شـما باید دفاع کنید ولو کشـته شوید ولی عرضـتان بایستی محفوظ بماند حالا این بحث به نظر بنده این قسـمت بحـث تـا ایـن جـا نمـام شـد ایـن قسـمت که زن به این ترتیب که عرض کردیم نه می خـواهیم بگـوییم زن معـاف است نه می خواهیم بگوییم معاف نیست چون جهاد از

شئون حکومت اسلامی است برای زن هم به همین ترتیب است اگر آن شخصی که مدیریت اسلامی را دارد اگر او به هر ترتیبی ترتیب بهدهد نافذ است که آیا برد یا نبرد چون جهاد تحت نظر امام عادل است و اگر حاکم شرع و اسلام صلاح بداند اشکالی ندارد این بحث با توفیق پروردگار در رابطه با زن تمام شد. اما بحث دیگر این است که آیا جهاد واجب عینی است یا کفایی است این بحث دیگر است بر آنان که جهاد واجب است آیا واجب عینی است یا کفایی. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۹ می گوید {نعم فرضه علی الکفایه} فرض الجهاد کفایی است {بلا خلاف اجد فیه بیننا} ایشان می گویند میان ما بحثی نیست و واجب کفایی است {بل و لا من غیرنا} بلکه اهل تسنن هم همین طور قائلند که جهاد واجب کفایی است، {بل کاد یکون من الضروری} بلکه از ضروریت فقه ماست که جهاد واجب کفایی است نه واجب عینی، علاوه بر این که مجمع علیه است ضروری هم می باشد مضافا به این که سیره پیغمبر صلوات الله علیه و اله این بوده است و سیره اصحاب این بوده است که آن ها هیچ گاه همه افراد را به جهاد نمی کشاندند تعدادی را می برند و تعدادی می ماندند برای انجام کارهای زندگی آن بقال و عطار و جناز و بنا و همه را که نمی بردند بنابراین جهاد واجب است اما وجوبش وجوب کفایی است این است که ادعای ضرورت فقهی می کند بشتر به این آیه استدلال کردند عامه و خاصه به

این آیه استدلال می کنند برای این که جهاد واجب کفایی است ه عینی آیه این است آیه ۹۵ از سوره نساء است {لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل اله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه و کلا وعد الله الحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما} این آیه را دقت کنید که بحث های زیادی دارد یکی از بحث ها همین است که یستفاد از این آیه کفایی بودن وجوب جهاد است یا نه ؟ برای این استدلال بیشتر کردند خدا در این جا می فرمایند که قاعدین از مومنین آن هایی که به جهاد نرفتند قاعدین اند و آن هایی که رفتند مجاهدین اند، دو فرقه کرده، قاعدین و مجاهدین بحث هم در قاعدین غیر اولی الضرر است اولی الضرر مسلما جهاد واجب نیست یعنی اعرج، مریض، اعمی، شیخ هم این ها اولی الضررند این ها نباید بروند بحثی نیست صحبت در غیر اولی الضرر است که یک قسمت قاعدین بودند که ماندند و قسمتی هم مجاهدین بودند که رفتند آیه متعرض این مطلب است قاعدینی که پیر نبودند، اعرج و مریض نبودند و ماندند این ها با مجاهدین مساوی نیستند که قاعدون فاعل لایستوی است مجاهدون عطف به جای قاعدون است مساوی نیستند قاعدون و مجاهدون، اما مجاهدینی که فی سبیل الله هستند یا با اموال یا با انفس لا یستوی را تفضیل می کنیم بله خداوند فضیلت بخشیده به مجاهدین به اموال و انفس و درجه و مقام به آن ها داده خوب تا این جا خداوند

می فرمایند که مساوی نیستند اما یک کلمه ای در این جا هست که از آن کلمه استفاده کردند به این که، آن ها که نرفتند گناه نکردند پس معلوم می شود واجب کفایی بود {و کلا وعد الله الحسنی} خداوند هم به قاعدین و هم به مجاهدین وعده حسنی داده حسنی صفت است موصوف محذوف است و این {کلا وعد الله الحسنی} می گوید دلیل بر این است که ان هایی که نرفتند گناه نکردند مثلا المثوبه الحسنی و یا اگر واجب عینی بود آن هایی که نرفته بودند گناه می کردند پس معلوم می شود واجب کفایی است عده ای ماندند برای اداره امور جامعه، طبیب است و خباز است و بنا است و خیاط است و غیره ولی آن ها فقط ثواب بیشتر دارند به این استدلال کردند حالا۔ این مطلب در این جا است ما حالا با مطلب کسانی که می گویند واجب کفایی است عرض می کنیم دلیلشان این آیه است علاوه بر اجماع این آیه، صاحب جواهر دارد به قاعده حرج علاوه بر این که اجماع گفت و ضرورت علاوه بر آیه قاعده حرج را هم می گوید اگر جهاد واجب عینی باشد {علی و کل مکلفین} خوب همه باید بروند و همه اگر بخواهند بروند برایشان حرج و زحمت است این را مطالعه کنید تا ان شاء الله فردا.

بررسی ادله عدم وجوب جهاد بر نساء کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث دیروز در این مورد که آیا برزن ها هم جهاد مثل مردها واجب است یا نه ادلهٔ کسانی که گفته بودند واجب نیست چک کردیم آن چه به نظر می رسید عرض کردیم که جهاد

ص: ۲۷۱

بالاخره یک امری است که مربوط به مدیریت اسلامی است در اسلام برای جامعه برای کارها فرهنگی سیاسی اقتصادی بالاخره مدیریت لازم است و مقرر شده معین شده بنا بر این چون امر جهاد با نظر مدیریت اسلامی انجام می گیرد او می توانست زن ها را هم شرکت بدهد همانطور که پیامبر صلوات الله علیه و آله در زمان خودش زن ها را همراه خودش به جهاد می بردند منتها کارهایی که مناسب با شأن آن ها بود به آن ها ارجاع می شد حضرت امیر ع در جنگ هایی که انجام می داد زنانی همراه خودشان می بردند اسمشان هم در تاریخ هست این بحث بالاخره به آن ترتیب انجام شد بعد از بحث بعضی از برادران و سروران خوب یک مطالبی داشتند به این که خوب زن و مرد یکی از موضوعات موضوعات اختلاط هست و اینها جایز نیست ما معتقدیم به این که کار وقتی با مدیریت اسلامی انجام شد تمام موازین اسلام همه موازین اسلام حتی الامکان مراعات می شود بالاخره هم جای جنگ است در جنگ هم مسئله اهم و مهم به وجود می آیدخوب گاهی لازم است به این که زن اگر شرکت بکند نامحرم او را ببیند اینها با توجه به اهم و مهم در جهاد حل است و امروز زنها که عملیات استشهادی انجام بدهند اینها را ما جایز می دانیم در فلسطین بسیاری از زنها این کار را انجام می دهند اشکال هم ندارد جنگ جنگ است وقتی که بنا شد که جنگ و جهاد اسلامی باشد با قصد قربت و برای اعلای کلمه اسلام

ص: ۲۷۲

با نظر مدیریت اسلامی مسئله ای به وجود نمی آید این مسئله دیروز بود جهاد ابتدایی جهاد است یعنی راه افتادند رفتند دشمن مقاومت می کنـد و نمی گذارد ما دعوت کنیم ؟ جهاد است جهاد یعنی ما ابتدا ئا بخواهیم دعوت کنیم به اسـلام ولی در برابر دشمن مقاوم وجود دارد جهاد است دیگر دشمن مقاوم باید مقاومت را بشکنیم به چه بشکنیم به جهاد با شرایط جهاد عمل می شود جـالب تر این معنـاست که این طور نیست که ما راه بیفتیم برویم بسم الله الرحمن الرحیم شـما اسـلام بیاوریـد خوب جهاد نیست در این صـورت می شـود ارشـاد می شود تبلیغ جهـاد است مثـل جهـادی که اسـلام بـا ایران انجـام داد بـا روم انجـام داد مقاومت است و جهاد است نمی گذاشـتند اینها اسـلام وارد مملکت شود مسـلمانها را نمی گذاشتند وارد شود جلویشان را می گرفتند می کشـتند اینجوری بود جهاد است دیگر بحث ما در جهاد است جهاد در جایی است که مقاومتی باشد درگیری باشد در درگیری ؟ کشـتن هسـت گـاهی از اوقـات هست زنـان هم بایـد شـرکت کننـد به همـان ترتیب که پیغمـبر صـلوات الله علیه همراهشان برد ؟ جهاد است این جهاد ما داریم بحث می کنیم اگر بنا باشـد به یک جهاد ابتـدایی جهاد است دیگه اگر مقاوت در بین نباشـد جهاد نیست آن می شود ارشاد می شود تبلیغ ما وارد شدیم به ایران به روم برای تبلیغ خوب تبلیغ است. بله بحثم در جهاد است در برابر مقاومتی هست دشمنی هست عده و عده ای دارد تجهیزات دارد ما هم با عده و عده

خودمـان آمـدیم جنـگ کنیم جهـاد کنیم جهاد است بالاـخره دیگه جهاد است خوب این بحث دیروز بود تتمـهٔ آن بود بحث بعـدی که اینجـا مطرح کردنـد به ترتیب جواهر این است که نعم فـارزق علی الکفایه بحث این است که آیا جهاد با این ترتیب واجب عینی است یـا کفـایی است صاحب جواهر و فقهای دیگر نوعا می گوینـد که این جهاد وجوبش وجوب کفایی است نه وجوب عینی دلایلی که برای این ذکر کردنـد اول همان اجماع است و بلکه صاحب جواهر می گویـد که ضـروری دین اسـت که جهاد واجب کفایی است حالا ما قول جواهر را داریم عرض می کنیم اول دلیل ایشان اجماع است و ضـرورت دوم آیـهٔ ۹۵ از سورهٔ نسـاء دقت کنیـد که خیلی در این آیه حرف هست ولی فقهـایی که هم از طرف مـا هم از طرف عـامه اینها به این آیه استناد کردند در این که جهاد واجب کفایی باشد آیه این است لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسـهم بدانید که مساوی، لا یسـتوی، یستو لا یستوی فعلی است که دو تا فاعل می گیرد همیشه عطف می شود لاـ یسـتوی هـذا و هـذا همیشه دو تـا فاعـل می گیرد منتهـا با واو عطف می شود اینجا لا یسـتوی فاعل قاعـدون بعـد و المجاهـدون بدانید که مجاهدون و قاعدون مساوی نیسـتند مجاهدون کسانی هسـتند که به جهاد اقدام کردند و جهاد می کنند قاعـدون کسـانی هسـتند که در میـدان جهـاد حضور نیافتنـد بدانیـد که مسـاوی نیسـتند لا یسـتوی القاعـدون من المؤمنین منتها قاعدون از مؤمنین غیر

اولی الضـرر ، غیر اولی الضرر صفت قاعدون است غیرُ به رفع می خوانیم چنانکه قاعدون خوب مرفوع است غیر اولی الضرر بر این معناست غیر نابینا غیر اعرج غیر آن شـیخ ؟ آنها که دیگه بحثی نداریم ما می گوییم آن قاعدونی که می توانسـتند بروند و نرفتند یا وظیفه داشـتند و نرفتند آنها را می گوییم و الا نابینا و یا مثلا فرض کنید کسی که خیلی پیر و از کار افتاده است که او را بحثی نـداریم غیر آنها داریم می گوییم. لا یسـتوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضـرر قاعدونی که اولی الضـرر نباشـند یعنی افرادی صحیح و سالمند قدرت دارند بروند ولی نرفتند اینها را داریم می گوییم و الا آن کسان معلوم است دیگر. مساوی نیست قاعدین غیر اولی الضـرر و مجاهدون . مجاهدون ؟۰۰:۸؟ قاعدون است. قاعدون و مجاهدون مساوی نیسـتند. مجاهدون هم مجاهدونی هستند فی سبیل الله باموالهم و انفسهم مجاهدین هم مالشان را بذل می کنند در راه جهاد و اعلای کلمه اسلام و هم جانشان را اینها مساوی نیسـتند خوب معلوم است که خداونـد متعال در اینجا برای ترغیب مردم به جهاد می خواهد عظمت و ثواب و فضـیلت مجاهـدین را بیان کند در برابر قاعدین. لا یسـتوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضـرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسـهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین خداوند متعال فضیلت بخشیده چه مجاهدین به اموال چه مجاهدین به انفس درجهای داده به اینها مقامی داده بعد و کلا وعد الله الحسـنی خداوند به همه وعده حسنی داده حسنی هم صفت موصوف محذوف

است یعنی مصوب از حسنی مثلا درجه حسنی کلا وعد الله الحسنی فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما خداوند متعال به مجاهدین بر القاعدین اجر عظیم عنایت فرموده این آیه ۹۵ سوره نساء است پشت سرش هم این است درجات منه مغفره و رحمه و کان الله غفورا رحیما . یعنی فضیلت مجاهدین بر قاعدین اول درجه نمی گوید درجات می گوید بعضی ها فکر کردند خوب این تناقض به وجود می آید اول درجه گفت مفرد بود بعد درجات می گوید آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان اعلی الله مقامه می گویند این درجه را که اول گفته می خواهد جنس درجه را بگوید این درجات هم توضیح همان است منافاتی با هم ندارند آمدند استدلال کردند به این آیه عامه و خاصه به این که جهاد واجب کفایی است چرا چون قاعدین را گفته کلا وعد الله الحسنی می گوید همان قاعدین هم مثل مجاهدین مشمول وعده ؟پروردگار است نگفته که این گناهکار است که نرفته است البته مجاهدین فضلیت دارند درجاتی اما نگفته که قاعدین هم گناهکارند و گفته کلا وعد الله الحسنی و از این کلمه کلا وعد الله الحسنی استفاده می کنند معلوم می شود به این که جهاد واجب کفایی است اگر واجب عینی بود باید آنهایی که نرفتند معصیت کرده باشند مثلا نماز واجب عینی است هرکس ؟معصیت کرده واجب کفایی بوده آنهایی که رفتند در حدی بوده من به الکفایه بودند ؟انجام دادند آنها هم که ماندند نگفته که آنها گناه کردند وکلا وعد الله الحسنی به تقریر این آیه به این ترتیب گفتند معلوم می

شود که جهاد واجب کفایی است این دلیل دوم اینهاست اکثر فقهای ما حتی شیخ طوسی، شیخ طوسی مثلا در خلاف و از آن طرف هم که حساب می کنیم می آییم تا مسالک و ریاض و جواهر و امثال اینها از آن طرف کتب عامه را که این آیه را ذکر کردند در برابر آیات فراوان خذو حذرکم جاهدوا قاتلوا آنها خوب آیاتش کتب علیکم القتال آیات فروان که ظاهرش جهاد واجب عینی است مثل نماز و روزه گفتند این آیه مفسر آن آیات است یا مخصص آن آیات است و دلالت دارد بر این که جهاد واجب عینی نیست واجب کفایی است خوب صاحب جواهر این دلیل دوم بود اول اجماع بود این آیه دلیل دوم بود جواهر دلیل سوم را گفته و قاعده حرج در صفحه نهم جلد ۲۱ جواهر است گفته اگر قرار باشد جهاد واجب عینی باشد بر همه این حرج لازم می آید اینطور گفته این کلام صاحب جواهر است صاحب تذکره علامه در تذکره مطلبی گفته که می خواهم برای روشن شدن عرض کنم علامه در تذکره جلد نهم تذکره که بحث ما در چاپ جدید جلد نهم است جلد نهم تذکره صفحه ۷ تا ۸ اوایل کتاب ایشان همین طور گفته به این که لا۔ خلاف بین المسلمین در این که وجوبش علی الکفایه است واجب کفایی است عند عامه اهل العلم پیش همه علما این طور است چرا به قول این آیه آیه ۹۵ سوره نساء که خواندیم حالا این را می خواهم بگویم گفته که معنای واجب کفایی آن است که خطاب متعلق به همه

است اما اگر عدهای قیام کردند از بقیه ساقط است اگر قیام نشد همه مسئولند همه گناهکارند مثل اموات مثل احکام اموات در قم، در شهرهای دیگر هروز تعدادی می میرند غسل دادن اینها کفن کردن اینها دفن کردن اینها نماز اینها واجب کفایی است اگر این کارها انجام نشه همه گناهکارند چون وظیفه خطاب به همه است اما تعدادی که قیام کردند و این کار را انجام دادند دیگر از بقیه ساقط است این معنی واجب کفایی است که خطاب به همه تعلق پیدا کرده و اگر آن مامور به انجام نشه همه گناهکار وهمه معذبند ولی اگر انجام شد از بقیه ساقط است این معلوم است منظور این است که در تذکره ایشان چند مثال می زند به مثال هایش توجه کنید می گوید معنای وجوب کفایه آن است خطاب عام است برای همه مردم اما اذا قام به قوم ؟ الکفایه بجهادهم ؟ من به الکفایه قیام کرد و کار را انجام داد از بقیه ساقط است بعد می گوید فرض کفایه در اسلام زیاد داریم که ایشان می گوید قاعده کلیس این است کل مهم دینی یرید ؟ اصوله هر مهم دینی که شارع می خواهد تحقق پیدا کند و یقصد به عین من یتولی عین شخص معلوم نیست کار را از مسلمانان خواستند کی انجام بده نگفتند این بهش می گوییم واجب کفایی من جمله اینجا چند چیز می گوید اول اقامۀ حجج علمیه، اقامۀ حجج علمیه در مقابل کفار، تردید افکنان آنهایی که شبهه ایجاد می کنند این وظیفه همه مسلمانهاست مخصوصا وظیفه علما است علما باید حجج علمیه

را در کتب خودشان در رشته های خودشان در تبلیغات خودشان واجب است که بیان کنند تا شبهه آنها که می خواهند شبهه ایجاد کنند ؟۱۶:۳۰؟ از بین بر.د این از واجبات کفایی است اگر این کار انجام شود همه قدرتمندان مسئولند، معذبند ولی عدهای قیام کردند بر اساس علم کلام، علم کلام برای همین است دیگه ما در مقابل علم فقه علم کلام هم داریم علم کلام یعنی ذکر ادله و براهیم برای اثبات ارزش ها. و در مقابل شبهات و سوالات و اینها. یکی از اینها این است اقامه حجج علمیه، این بر همه واجب است و الجواب عن الشبهات شبهه کسی ایجاد کند واجب است همه جواب دهند و الامر بالمعروف ایشان می گویند واجب کفایی است و نهی عن المنکر واجب کفایی است ؟ مهم است مثل ؟ مثلا- واجب است در جامعه عده ای طبیب شوند تحصیل علم طب و طبابت واجب کفایی است اگر مثلا هیچ کس دنبال این نرود همه مسئولند منتها در نظر ما آن مدیریت اسلامی باید اینها همه را تنظیم کند ؟ بافتن، بافتن لباس آنچه که بافته می شود بنا، ساختمان هیچکس به بنایی قیام نکند همه مسئولند خوب دلیلش این است که احتیاجات بشر باید تأمین شود اینها مثال زده می شوند به اینها. واجب کفایی است طبابت و نساجت و ؟ و امثال اینها واجب کفایی است. دفع ضرر از مسلمین ضرری به مسلمانان وارد شده حالا این ضرر، ضرر فرهنگی باشد سیاسی باشد اقتصادی. دفع ضرر واجب است مسلمانها در مقابل دفع ضرر حساس باشند و نگذارند که ضرر متوجه جامعه

اسلامی شود هر نوع ضرری باشد مادی، معنوی. و القضاء یعنی قضاوت. قضاوت را واجب کفایی ایشان می گویند وقتی انقلاب پیروز شد امام رضوان الله تعالی علیه خوب فرمودند که قاضی لازم داریم قاضی های سابق که به درد ما نمی خوردند آنها به نفع طاغوت قضاوت می کردند حتی آیت الله العظمی بروجردی در همین جا بعد از بحث اجاره و ؟ و اینها قضاوت را شروع کردند بنده در تمام درسهای ایشان شرکت داشتم چند روز قضاوت را گفتند بعد تعطیل کردند فرمودند فکر میکنم ما که قضاوت را بگوییم افرادی که اینجا می آیند می روند قاضی می شوند در دستگاه های دولتی آن روز کمک مانندی است به قضاوت دستگاه طاغوتی تعطیل کردند انقلاب که پیروز شد خوب قاضی ببینید ما در ایران صدها شهر داریم و هزاران روستا خوب قاضی لازم داریم در هر شهری . گاهی یک قاضی تا چند تا قاضی لازم داریم . باید هزاران قاضی از حوزه فرستاده می شد به انجام قضاوت و یکی از شرطهای قضاوت هم فقها نوعا گفته اند که اجتهاد است ما باید چند هزار مجتهد از اینجا اعزام کنیم برای انجام قضاوت و نداشتیم . تا اینکه امام فرمودند که میرزای قمی هم فرموده در جامع ؟ که مقلد هم می تواند بر اساس اجتهاد مجتهدی قضاوت کند از این جهت گفتند کسانی هم که مجتهد نیستند بروند برای قضاوت. گاهی هم برای ما نامه ها چند تا نوشتند اینجا مطرح کردیم که قاضی کم داریم شما تشویق کنید آقایان اقدام کنند خلاصه قضا هم واجب کفایی است. تحمل

شهادت ایشان می گوید جریانی واقع شد فردا در محکمه قضایی شاهد می خواهند این واجب است که افرادی بروند ببینند شهادت بدهند تا حقی پایمال نشود ؟ نماز میت، کفنش و دفنش همه اینها واجب کفایی است ؟ واجب کفایی است رد السلام حتی جمعیتی هستند یک نفر سلام کرد واجبه که بایستی جواب دهند اگر یک یا دو نفر جواب دادند که دادند و الا همه مسئولند یک نفر یا دو نفر که جواب دادند از بقیه ساقط می شود و هکذا خلاصه. این کلام علامه بود علامه می فرمایند که ما یک واجب کفایی داریم جهاد را هم از این قبیل حساب می کنند چون این چنین است پس وجوبی که در باب جهاد است می شود واجب کفایی. خوب این کلام فقها است حال می خواهیم بررسی کنیم ببینیم ما چه باید بگوییم همین طور بگوییم بگوییم که جهاد واجب کفایی است اگر افرادی قیام کردند از بقیه ساقط است به همین بگذاریم بنده امیدوارم به فضل پروردگار این بحث ما با فکر شما و توجه شما یک بحث جدید در حوزه باشد چون در باب جهاد خیلی کم لطفی شده زمان اقتضا می کرده که آن طور مختصر بحث کنند که ما اینقدر خواندیم تازه صفحه هفتم، هشتم جواهریم. مطالب بسیاری گفتیم که در جواهر و کتاب فقها نیست از جمله چیزهایی که عنایت زیادی بهش نشده در فقه شما در این گونه مباحث آیات قرآنی، نهج البلاغه و امثال این هاست این ها آثار اهل بیت است و قرآن هم کتاب خداست باید توجه شود حالا ما در اینجا

اول درباره همین آیه بحث کنیم بعد برسیم به اصل مطلب ببینیم آیا این استدلال این ها به این آیه درست است آیه را خواندیم ۹۵ از سوره نساء خواستند استفاده کنند از این آیه به این که معلوم می شود که جهاد واجب کفایی است که خدا گفته و کلا وعد الله الحسنی هم مجاهدین هم قاعدین. خداوند نیامده برای قاعدین یک عذابی، تهدیدی گفته باشد چون گفته کلا وعد الله الحسنی پس معلوم می شود به این که جهاد واجب با این که عده ای نرفته بودند قاعدین بودند دیگه معلوم می شود که واجب کفایی بوده است آن هایی که رفته بودند من به الکفایه بوده اند این ها خوب نشسته اند خانه های خودشان نرفتند با آنها کلا وعد الله الحسنی به این ها استدلال کردیم حالا ببینیم آیا درست است یا نه چون بنده هم سعی می کنم که هر چه را که مطالعه می کنم کل کتاب های مربوط به آن موضوع را مطالعه کنم آیه قرآن بود باید به تفاسیر مراجعه کنیم باید ببینیم آیا همه مفسرین همین طور می گویند که این ها فهمیدند از کلا وعد الله الحسنی و از آیه فهمیدند که قاعدین معذب نیستند معاقب نیستند کلا وعد الله الحسنی می شود پس واجب کفایی یا نه برویم سراغ مفسرین ما. از کجا شروع کنیم از مجمع البیان شروع می کنیم بعضی این تفسیر را ندارند خیلی آن ها که دارند مجمع البیان مجموعه ۱۰ جلدی است جلد سوم صفحه ۱۹۳ بعد از ذکر آیه، آیه ۹۵ و ۹۶ را عرض کردم از سوره

نساء. آن چند بحث می کند می دانید مجمع البیان چند تا بحث . تفسیر بسیار عالی است مجمع البیان. اول ذکر حجت چون بعضی از آیات است که چند جور قرائت شده همین . بعضی گفته اند غیر اولی الضرر مرفوعا بعضی غیر اولی الضرر منصوبا مرفوعا باشد می شود صفت قاعدون، منصوبا باشد حال می شود و این بحثی است آیا غیر اولی الضرر مرفوعا یا غیر اولی الضرر منصوبا. چون غیر صفت می شود مثل غیر المغضوب علیهم صفت است اینجا ایشان دلیل می آورد برای اینکه غیر مرفوع است دلیلش چیه قرآن ها هم غیرُ است قرآن های معمولی. این یک بحث الحجه است بعد اللغه در لغت که بحث می کند خیلی ایشان در لغت واردند با دقت لغت ها را معنا می کنند بعد در اعراب بحث می کند بعد در نزول بحث می کند در نزول آیه اینجا ایشان گفته النزول. می گوید آیه نازل شده درباره آن سه نفر که قبلا خواندیم در سوره توبه، آیه چندم بود از سوره توبه ظاهرا ۱۱۲ بود در سوره توبه بود که و علی الثلاثه الذین خلقوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم یادتان هست آن آیه را آنجا خواندیم چه استفاده کردیم یادتان هست یادتان هست که این آیه را خواندیم خواستیم چی بگوییم آنها مانده بودند گناه کرده بودند پیغمبر گفته بود کسی با اینها حرف نزند کسی با این ها صحبت نکند جواب سلامشان را ندهد تا ۵۰ روز طول کشید رفتند در بیابان و توبه کردند آیه آمد . آنجا پیغمبر

صلوات الله علیه و آله عدم شرکت آن ها را یک گناهی قلمداد کردند و امر فرمودند کسی با این ها صحبت نکند جواب سلامشان را ندهد ایشان می گوید این آیه آنجا نازل شده (مجمع البیان) این سه نفر هم اسمشان کعب بن مالک بود ضراره بن ربیع بود و . این سه نفر بودند ایشان می گوید آیه وارد شده در رابطه با این سه نفر. این ها تخلف کرده بودند در جنگ تبوک که خواندیم و نرفته بودند. اینجا عرض کنم عبد الله بن اممکتوم این یک نفر نابینا بوده گاهی اذان هم می گفته این عبد الله نابینا بود نرفته بود آمده بود پیش پیغمبر این شخص (عبد الله) گفت یا رسول الله من نرفتم ولی من که نرفتم نابینا هستم معذورم یا معذور نیستم آیه آمد که لا یستوی القاعدون غیر اولی الضرر. این عبد الله جزء اولی الضرر چون نابینا بود که خداوند در اینجا می خواهد قاعدون اولی الضرر را بگوید آیه آمد که لا یستوی القاعدون غیر اولی الضرر که مثل ام مکتوم که نابینا بود و المجاهدون. آنجا یک شخصی داشت می نوشت آیه را برای پیغمبر. پیغمبر صلوات الله علیه وقتی یک آیه ای نازل می شد حالت وحی یک حالت خاصی. پیغمبر صلوات الله علیه و قتی که بهش وحی می شد عرق می کرد حالت خاصی پیدا می کرد حالا این حالتی است که ما نمی توانیم درست درک کنیم ولی همه می گویند پیامبر آن حالت را پیدا کرد و این آیه نازل شد ابن ام مکتوم خوشحال شد که غیر اولی

الضـرر گفته قاعدین غیر اولی الضرر گفته این جزء اولی الضررهاست و نابیناست. بعد که آمد کلا وعد الله الحسنی. ایشان می گوید کلا وعد الله الحسـنی اول مجمع البیان حرف فقها را می گوید کلا وعد الله الحسـنی که خداوند گفت معلوم می شود به این که واجب کفـایی است آن هـایی که نرفته بودنـد و وعـد الله الحسـنی شامل آن ها هم می شود بعـد یک قول دیگر را هم داریم کلا مال قاعـدین نیست کلا مال اولی الضـرر است و مجاهـدین. این سه طایفه است یک قاعدین داریم که قدرت دارند نرفتنـد، اولی الضـرر داریم نابینا و پیر و فلان و فلان یکی هم مجاهـدون. ببینیم این کلا وعد الله الحسـنی به چی می خورد اگر کلاـ وعـد الله الحسـنی به همه شـان بخورد آن هـایی که نرفتنـد هم عـذاب ندارنـد پس واجب کفـایی است اگر کلا وعـد الله الحسـنی بخورد به اولی الضـرر و مجاهدین و اینها نظر دارند که شأن نزول آیه هم این دومی باشد اینها نرفته بودند خوب گناه کرده بودند پیامبر هم فرمودند با اینها صـحبت نکنید جواب سـلامشان را ندهید ایشان می گوید این چنین قولی هم داریم پس این می شود یـک آیه متشـابه تقریبـا. نمی شود بـا این اسـتدلال کرد کلا وعـد الله الحسـنی به کی می خورد آن ها که آمـدند گفتنـد کلا وعـد الله الحسـنی می خورد به هر سه طایفه گفتنـد پس واج، واجب کفایی است نرفته بودنـد هم وعد الله الحسـنی عذاب نمی دیدند اما آنها که گفتند کلا وعد الله الحسنی می خورد به اولی الضرر و مجاهدین نه

بـه قاعـدین گفتنـد بنـابراین از ایـن نمی تـوان اسـتفاده کرد ایشـان همین طـور هم بعـدا می گویـد بعـدا می گویـد مراد از کل مجاهـدین است و اولی الضـرر. آیا کلا از محکمات قرآن است آیا کلا به هر سه می خورد هم به قاعدین هم به مجاهدین هم به اولی الضـرر اگر این طور باشـد بله پس قاعدین گناه نکردند پس واجب واجب کفایی بوده اما اگر کلا بخورد به مجاهدین و اولی الضـرر پس قاعدین گناه کردند دو قول است در آیه. بنده مراجعه کردم به تفسـیر تبیان شـیخ طوسـی. ایشان می گویند کلاـ می خورد به مجاهـدین و اولی الضـرر. شـیخ طوسـی در تبیـان، تبیان ده جلـد است آن هم تفسـیر خیلی خوبی است حتی بعضـی هـا معتقدنـد که مجمع البیان را صاحب مجمع البیان از تبیان بیشتر گرفته. تفسـیر تبیان شـیخ طوسـی خیلی کتاب مهمی است در تبیان شـیخ طوسی جلـد سوم صـفحه ۳۰۱ می گویـد و کلاـ وعـد الله الحسـنی یعنی وعـد الله الحسـنی به مجاهـدین و قاعـدین اولی الضـرر بر می گردد. آیه می گویـد کلا وعد الله الحسـنی، مجاهدین و یکی هم مثل نابیناها و اولی الضـرر این را می گوید. بنابراین شـیخ طوسـی می گوید مراد از کلا وعد الله الحسـنی مجاهدین است و اولی الضرر. قاعدین غیر اولی الضرر را شامل نیست این شیخ طوسی و مجمع البیان هم دو قول را نقل می کند یکی این که شامل هر سه باشد یک قول این که کلا دو طایفه را می گوید مجاهدین و اولی الضرر را. اینها می گویند کسی که تو خانه نشسته چه اجری

دارد آنها جهاد کردنـد و آنها رفتند به میدان جنگ. یک تارکین جهاد داریم یک قاعدین. حالا بعدا عرض می کنیم. اینها می گوینـد الان ما داریم نقل قول می کنیم کسـی که تو خانه اش نشسـته چه اجری دارد این آیه مربوط است به مجاهـدین و اولی الضـرر. الان داریم نقل قول می کنیم ما. یکی قول مجمع البیان شد یکی هم قول شیـخ طوسی شد در تبیان. تفسیر دیگر داریم تفسـیر مواهب الرحمن فی تفسـیر برهـان. تفسـیر برهـان تفسـیری است که ایشـان گفته در اول کتاب گفته من تمام آیات را بر اساس روایات می خواهم تفسیر کنم اینجا ما روایت نداریم این است که به تفسیر برهان نمی شود استناد کرد ۱۲۰۰ روایت در تفسـیر برهان وجود دارد یکی ار تفاسـیر بسـیار خوب ماست چون سـعی کرده هر چه روایات مربوط به تفسـیر است ذکر کرده باشـد. باز یکی از مزایای این تفسـیر این است که این با سـند ذکر می کند مثلا فرض کنید که در تفسـیر صافی سـند را حذف می کنـد تفسـیر نور الثقلین سـند را حـذف می کنـد روایات زیاد دارد سـند را حذف می کند ایشان سـعی کرده به این که هر حدیثی سـند دارد مثل کافی، کافی سـند دارد از کافی نقل می کند می گوید محمد بن یعقوب عن فلان عن فلان تا می رسـد به معصوم. مزایـای زیـادی تفسـیر برهـان دارد امـا خوب آن متصـدی تفسـیر آیـات قرآن به روایات اهل بیت است . حالا یکی عرض کنم و بقیه می ماند. تفسیری داریم تفسیر مواهب الرحمن که علامه آیت الله العظمی جد الاعلی

ص: ۲۸۷

سبزواری نوشته. صاحب مهذب الاحکام بوده. تفسیر مواهب الرحمن البته تا آخر قرآن نیست. جلد نهم بحث ما در جلد نهم است صفحه ۱۸۰. ایشان هم مثل همان شیخ طوسی آن را معنا می کند کلا وعد الله الحسنی می گوید می خورد به مجاهدین و اولی الضرر. حالا مطالعه کنید ان شاء الله تا فردا.

جهاد واجب عینی است یا کفائی؟ کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در این بود که جهاد واجب عینی است یا واجب کفایی ما در اصول خواندیم که اصل در واجب این است که عینی تعیینی نفسی باشد که مرحوم آخوند در کفایه در بحث صیغه امر دارند {المبحث السادس قضیه اطلاق الصیغه کون الوجوب نفسیا تعیینیا عینیا} اطلاق صیغه اقتضا می کند که واجب نفسی باشد نه غیری، تعیینی باشد نه تخییری، عینی باشد نه کفایی. که واجب غیری بودن، واجب تخییری بودن، واجب کفایی بودن قید لازم دارد اگر قیدی نباشد مقتضای اطلاقِ صیغهِ وجوب آن است که وجوب نفسی، عینی، تعیینی باشد. نفسی در مقابل غیری، تعیینی در مقابل تخییری، عینی در مقابل کفایی است. چرا؟ برای اینکه آن سه تا قید لازم دارند غیریاً یعنی اگر چیزی واجب باشد این مقدمه آن است و واجب است اما نفسی، نفسی است پس غیریت قیدی دارد که این واجب است للقید، مانند طهارت للصلاه تیمم للصلاه، تخییری این است که این یک عِدلی دارد آن عِدل را اگر بیاورد این واجب نیست، کفایی آن است که اشخاص قیام به آن واجب نکنند اگر قیام کردند دیگر واجب نیست پس این سه تا غیریت و تخییریت و کفائیت مقتضی قید هستند که دایره وجوب را آن

قید تضییق می کند متکلم که در مقام بیان باشد و نصب قرینه نکند این صیغه مطلق است و اطلاق یقتضی به اینکه نفسیا باشد و عینیا باشد و تعیینیا باشد، ایشان می گویند آن بقیه قید می خواهد و درست هم هست وقتی که متکلم درمقام بیان باشد و قرینه ای نصب نکرده باشد آن صیغه حمل می شود بر وجوب نفسی عینی تعیینی ما هم در ما نحن فیه آیات و روایات داریم { جاهدوا، قاتلوا} امثال این تعبیرات {کتب علیکم القتال} اینها که ما داشتیم مانند {اقیموا الصلاه و آتوا الزکاه} می باشند چنانچه آنها واجب عینی هستند جهاد هم واجب عینی است که {علی کل احد علی کل مکلف} باید واجب باشد منتهی در اینجا صاحب جواهر و فقهای دیگر می خواهند بگویند که قرینه است در اینجا و واجب عینی نیست اگر ما بودیم مطلقا مقتضای وجوب عینی می کردیم اما اینجا ما قرائنی داریم صاحب جواهر تبعاً با فقهای دیگر گفتند اینجا سه چیز وجود دارد که قرینه است برای اینکه واجب کفایی است نه عینی ؛ اول: اجماع و ضرورت، اجماع است بر اینکه بر همه مکلفین جهاد واجب نیست. دوم: آیه ۹۵ از سوره نساء که خواندیم درباره آن حرفی داریم که عرض می کنیم. سوم: قاعده لا حرج، صاحب جواهر می گوید اگر قرار باشد همه افراد حرکت کنند برای جهاد با این مشقت و حرج نظام زندگی مختل می شود، اگر قرار باشد همه حرکت کنند برای جهاد و جهاد به این معنی حرکت و خروج از وطن و در برابر دشمن قرار گرفتن و

بـا او درگیر شـدن به این معنـا که همه برونـد، خوب زنـدگی بشـر چیزهای دیگر هم لازم دارد که علاوه بر حرج اختلال نظام بوجـود می آیـد اگر به این معنـا بخـواهیم بگوییم این ادله است. مـا دیروز بحـثی که داشـتیم دربـاره آیه ۹۵ سوره نسـاء بحث داشتیم که اسـتدلال به آن آیه شده بود که وجوب، وجوب کفایی است این هم در کلمات ما وجود دارد جواهر و غیر آن، هم در کلمات اهل تسـنن وجود دارد چون طرفین هر دوشان جهاد را واجب کفایی می داننـد. شـیخ طوسـی در خلاف جلـد پنجم طبع جدید، خلاف در ۶ جلد چاپ شده جدیداً، سابقاً ۲ جلد بود، جلد پنجم صفحه ۵۱۷ که کتاب جهاد است ولی در کتاب السِـیَر صاحبِ خلاف کتاب جهاد نگفته کتاب جهاد را کتاب السِـیَر گفته، این را عامه هم دارند، السِـیَر یعنی چه ؟ السِـیَر جمع سیره است بعضـی فقهاء کتاب جهاد را کتاب جهاد نگفته اند چون از سیره پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت امیر علیه السـلام در جنگ نهروان و صـفین گرفتند گفتند کتاب السِـیَر یعنی کتاب سیره ها که حاکی و مبیّن سیره پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین در جنگ است درکتـاب السِـیَر اولین مسأله این را گفته {الجهـاد فرض علی الکفـایه و به قـال جمیع الفقهـاء} جهاد واجب کفایی است همه فقها این گونه گفتنـد {و قال سـعید ابن المصـیب فرض علی الاعیان} یکی نفر گفته واجب عینی بقیه گفتند که جهاد واجب کفایی است شـیخ می گوید {دلیلنا اجماع الفرقه و ایضاً الاصل براءه الذمه} یکی دیگر از دلایل اصـل است که

اصـل براءت ذمه است یعنی اگر امر دایر باشـد و مـا شـک کنیم بین این که عینی یـا کفـایی است می گوییم اصـل براءت ذمه است، مثلاً درباره غسل میت، دفن میت و امثال آن، الان ما می دانیم که عده ای در قم، در جای دیگر به آن قیام می کنند اگر واجب عینی بود بایـد همه حرکت کرده بودیم صبح ببینیم چه کسـی از دنیـا رفته همه حرکت کنیم برای غسل و کفن و امثال اینهـا امـا چون می دانیم عـده ای حرکت می کننـد واین کـار را انجام می دهنـد، آن وقت ما شک می کنیم، اگر واجب عینی باشـد مـا همه بایـد برویم و اگر کفـایی باشـد من به الکفـایه وجود دارد دیگر، اصل براءت ذمه است. شـیخ می گویـد {دلیلنا اجمـاع الفرقه و ایضاً الاصل براءه الـذمه و ایضاً قوله تعالی} آن آیه ۹۵ از سوره نساء که دیروز خواندیم {لایسـتوی القاعدون من المؤمنین غیر أولی الضـرر و المجاهـدون} قاعـدون فاعـل است و مجاهـدون عطف به آن است. مساوی نیسـتند قاعـدین از مؤمنین که نرفتنـد به جهـاد. منتهی ما بحث مان در غیر اولی الضـرر است، أولی الضـرر که معلوم است که مکلف نیسـتند افراد نابینـا باشـند، لنـگ باشـند که نتواننـد حرکت کننـد مریض باشـند پیرمرد باشـد غیر أولی الضـرر محـل بحث است. {لاـ یسوی القاعـدون من المؤمنین غیر أولی الضـرر و المجاهـدون فی سبیل الله بأموالهم و أنفسـهم} مساوی نیسـتند {فضّل الله المجاهدین باموالهم و انفسـهم علی القاعدین درجه و کلاً و عدالله الحسنی} خدواند متعال به مجاهدین به اموال و انفس فضیلت بخشیده ، تعدادی اکتفا کردند به

همین آیه و گفتند این آیه دلالت دارد بر اینکه واجب کفایی است چون خداوند گفته {کلاً وعدالله الحسنی} هم به قاعدین هم به مجاهدین اگر واجب عینی بود، قاعدین که نرفتند آنها باید معاقَب باشند اما گفته {کلاً وعدالله الحسنی} این دلیل است به اینکه واجب کفائی است، مجاهدین رفتند و کار را انجام دادند قاعدین هم در خانه های خودشان نشستند اما کار انجام شد. به این {کلاً وعدالله الحسنی} می خواهند استناد کنند که معلوم شود این واجب کفایی بوده اگر عینی می بود قاعدین مستحق عقاب می بودند تقریب آیه این است. خوب بحث این است که ما باید در هر سه دلیل دقت کنیم و ببینیم که واقعاً آیه معنایش همین است که اگر همین باشد مفادّ همین می شود ولی آیا این طور است؟ کسی دیگر طور دیگر تفسیر نکرده؟ خود شیخ طوسی در تبیان اینطور تفسیر نمی کند شیخ طوسی با آن عظمت در تبیان در جلد سوم می گوید {کلاً وعدالله الحسنیت در تبیان در جلد سوم می گوید تند اما کار انجام شد } می خورد به أولی الضرر و مجاهدین، أولی الضرر که میل داشتند بروند ولی مریض بودند، نابینا بودند آنها را می گوید و مجاهدین را ولی قاعدین را نمی گویند ایشان اینطور می گویند شیخ طوسی اینگونه می گوید و حرف ایشان را نباید سبک شمرد، اگر این طور باشد آیه دلالت ندارد بر وجوب کفایی بودن. مطلب دیگر این است که در مجمع البیان شیخ طبرسی که او هم از مفسرین خیلی مهم است می گوید شان نزول آیه این است

که بعـد از این که آن سه نفر در جنگ تبوک تخلف کردند کعب ابن مالک و هلال بن امیه و مراره بن ربیع و نرفتند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسـلم از جنگ که برگشتند دستور صادر کردند که کسی با آنها صحبت نکند با قیافه های درهم کشیده با آنها برخورد کنید تا اینکه آنها توبه کردند و خدواند قبول کرد {علی الثلاثه الذین خلفوا ... ثمّ تاب علیهم} اگر اینجور باشـد آیه در اینجـا بعـد از اینکه آنها رفتنـد و اینها قاعـد بودنـد و آنها از جنگ برگشـتند، آیه بعـد از توبه آنها نازل شـده، خـداوند فرموده به همه شـما اجر می دهم آنهایی که رفتنـد جهاد کردنـد وظیفه انجام دادنـد شـما هم که نرفتیـد گناه کردیـد ولی توبه کردیـد اگر اینجور باشـد دلالت نـدارد. ایشان می گویـد بعـد از توبه آنها آیه آمـده اگر اینطور باشد دلیل تلقی نمی شود نقل قول می کنیم ایشان دو قول نقل می کنند اما شأن نزول آیه را اینطور نقل می کند (تفسـیر دیگری هم هست مواهب الرحمن).
به نظر بنده آیه در مقام تشـجیع مردم به جهاد است حتی شـما هم که نرفتید البته شما مسلمان هستید و مهیّا برای جهاد هستید و شما کسالت را از خود دور کنید و برای جهادهای بعدی آماده باشـید، خلاصه از این آیه استفاده شود به این که واجب کفایی است قدری مشکل است اما ما هم قائلیم که واجب کفایی است با توجه به آن معنا که بنده عرض می کنم، این هم معلوم است که لاحرج که سهل است اگر قرار باشد

جهاد به این معنا باشد که همه حرکت کنند و بروند و مثل نماز باشد اصلاً علاوه بر حرج نظام زندگی مختل می شود اگر مثل نماز و روزه باشد که بر هر فردی واجب باشد که حرکت کند و برود نظام زندگی مختل می شود اما به یک نکته دیگر باید توجه داشت آن این است که جهاد از شئون حکومتی اسلام است مسلماً جهاد مثل سایر موضوعات مهم تحت نظر حکومت اسلامی بایستی انجام شود یعنی مدیریت جامعه که بر عهده زعیم است اقتضاء می کند چنان که سایر جهات را اداره می کند مثل قضاوت که شئون حکومت اسلامی است، فرهنگ را اداره می کند یکی از چیزهایی که باید مدیریت و زعیم اداره کند جهاد است تعطیلی که ندارد همیشه دشمنان اسلام نقشه هایی دارند و ما با آنها درگیر هستیم این باید یک مدیریت داشته باشد در مدیریت امر جهاد هم زعیم وظیفه دارد هم مردم وظیفه دارند، جهاد هم کار ساده ای نیست او وظیفه دارد مدیریت کند همیشه لشگری فراهم کند که جوابگوی دشمن باشد مقدماتی دارد وسایل تمرین و مهارت ِآموزش نظامی و آموزش جهادی را فراهم کند همیشه اینها باید فراهم باشد {أعدّوا لهم ما استطعتم من قوه و رباط الخیل ترهبون به عدوالله و عدوکم} این وظیفه مسلمان ها است، مسلمان ها باید همیشه عِـدّه وعُـدّه و تجهیزات و آموزش نظامی و رزمی داشته باشند در حد { ترهبون به عدوالله و عدوکم} این از یک طرف وظیفه آن زعیم است که باید شرائط را فراهم کند و از یک طرف وظیفه مردم است ما

نمی خواهیم که حالا حرکت کنند و بروند ولی وظیفه مردم است که پاسخگو باشند پاسخ مثبت بدهند اگر او اعلام کرد هر کس باید برود، حالا او چطور باید اعلام کند؟ تا دشمن در چه حدی باشد؟ در چه منطقه ای باشد؟ احتیاجات ما چه باشد؟ او هر اعلامی کرد بر مردم واجب است که جواب مثبت بدهند، مهارت نظامی یاد بگیرند خلاصه خودشان را آماده کنند {خذوا حذرکم} آمادگی فکری، آمادگی روحی، آمادگی تمرینی، آمادگی بدنی، آمادگی اقتصادی از همه جهت لازم است آمادگی فراهم باشد بنابراین در جهاد باید به این توجه داشت که هم مدیریت کار زعیم است و قسمتی از این تجهیزات کار او است، قسمتی هم مربوط به مردم است اسلام طوری تنظیم می کند که اصلاً زندگی باید با فکر جهاد توأم باشد {إنّما الحیوه عقیده و جهاد} زندگی مسلمان ها این است در دعاها ما می بینیم مثلًا دردعای عهد {إن حال بینی و بینه الموت الذی جعلته علی عبادك حتماً مقضیاً فاخرجنی من قبری مؤتزا کفنی شاهراًسیفی مجرداً قناتی ملبیا دعوه الداعی فی الحاضر و البادی} خدایا اگر من مُردَم و امام عصر ظهور کردند مرا از قبر بیرون بیاور، ولی در چه حالی!؟ شمشیر و نیزه در دست من، من لبیك گویان به عرصه جهاد بروم، اصلاً اسلام می خواهد طوری باشد که مسلمان ها فکر جهاد را از سرشان بیرون نکنند همیشه فکر جهاد وآمادگی برای جهاد داشته باشند و در دعای ماه رمضان که هر شب می خوانیم {و قتلاً فی سبیلك و وفّق لنا} طوری است که اگر بگویند جهاد واجب کفایی

است و عدّه ای بگویند خوب کسانی هستند ما بنابراین وظیفه ای نداریم این هم مثل امر به معروف، قلبی و لسانی و یدی دارد این یک شعبه ای از امر به معروف است همین طور که امر به معروف و نهی از منکر قلبی و لسانی و یدی بود این هم همین طور است قلبی است و عملی است حالا ـ اگر عملاً هم وظیفه شما نیست و تنظیم نشده که شما بروید ولی قلباً و فکراً و روحاً باید آن آمادگی را داشته باشید اگر مال دارید آن مالتان، اگر نیست جانتان { بأموالهم و أنفسهم} این را باید اینجور حساب کنیم، جهاد این است جهادی که اسلام می خواهد این است بنابراین ما می گوییم کفایی است ولی به این معنا. تنظیم و ترتیب امور جهاد چون یک امر حکومتی است و از شئون حکومت است به عهده زعیم مسلمان هاست او باید تنظیم کند او باید طوری تنظیم کند که مردم آماده باشند هم مردم باید پاسخ مثبت بدهند آمادگی فکری و عملی خودشان را در نظر بگیرند، امام رحمه الله علیه که ۸ سال جهاد را اداره کردند کار بسیار بسیار مهمی است یک فرمانده ای مثل ایشان لازم بود تا جنگ را اداره کند بخاطر اینکه نه تنها آمریکا و آلمان و فرانسه و انگلستان حتی کشورهای اسلامی سرمایه گذاری کردند از نیرو و نفر برای اینکه صدام پیروز شود و ما مغلوب شویم خوب امام واقعاً اداره کرد ایشان در یکی صحبت هایشان روایتی می خواندند آن روایت این است که {لیعدن احدکم لخروج القائم عجّل الله تعالی فرجه

و لوسهماً واحداً} امام صادق علیه السلام فرمودند هر یک از شما باید آماده کنید برای خروج مهدی عجّل الله تعالی فرجه و لو به اندازه یک تیر. این اسلام است که می خواهد مسلمان ها همیشه در فکر جهاد باشند اگر مُردند مثلاً۔ آنطور بگویند {فاخرجنی من قبری...} و اگر زنده هم باشند این طور بگویند این حدیث در جلد ۵۲ بهار صفحه ۳۶۶ است. بالاخره توجه به این نکته که عرض کردم لازم بود از طرفی هم ما باید بدانیم که جهاد به معنی خروج از منزل و طیّ الطریق و حضور در عرصه جنگ البته آن واجب کفایی است اگر همه بخواهند بروند زندگی مختل می شود، ما به این ترتیب عرض کردم که تنظیم این کار و ترتیب این کار از لحاظ مقدمات و لوازم و آثار، کار ولی فقیه و حاکم اسلامی است جهاد هم که یک امر ساده ای نیست. در اینجا یک مطلب دیگر هم هست که قاعدین با توجه به اموال و انفس و مجاهدین هم با توجه به اموال و انفس اقسام پیدا می کند، ممکن است کسی قاعد باشد بانفسهم ولی مال بدهد ممکن است کسی مال ندهد ولی خودش برود اگر کسی قاعد باشد باموال و انفس آنطوری است که گفتیم، از طرفی هم باید توجه داشته باشد چون واجب کفایی به این ترتیب است، کسانی که قدرت دارند با تنظیم حاکم شرع مثلاً مال می خواهند بدهد و خودشان نمی خواهند بروند از بعضی این را خواستند از بعضی اموال خواستند نه انفس و از بعضی انفس خواستند نه اموال از بعضی هر

دو را خواستند از بعضی هیچ کدام را نخواستند خلاصه ما باید به این تقسیمات هم توجه کنیم و جهاد یکی از شئون حکومتی است باید تحت نظر معصوم یا قائم مقام معصوم علیه السلام صورت بگیرد ولی باید به این ترتیب باشد این بحث را باید در اینجا داشته باشیم به همان بحث که تنها واجب کفایی است برگزار نکنیم این قسمت را باید در نظر داشته باشیم. صاحب جواهر روایتی از حضرت امیر علیه السلام نقل می کند از دعائم الاسلام که سند هم ندارد دعائم الاسلام همه اش مرسلات است ولی مطلب همین است که ما عرض کردیم و این عرض ما جمع می شود میان همه کلمات آنهایی که کفایی گفتند و منظورشان را تأیید می کند و میان کلمات آنهایی که عینی گفتند نیز منظورشان را تأیید می کند چون اینجور که ما می گوییم هم عینی است هم کفایی ولی تنظیم و ترتیبش مهم است یک وقت ممکن است همه را خبر کنند، تنظیم و ترتیبش با مدیریت حاکم اسلامی است. صاحب جواهر یک روایتی را نقل می کند و رد می کند چون بعضی به آن استدلال کردند آن این است که {من لم یغزو و لم یحدث نفسه بالغزو ما تعلی شعبه من النفاق} از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کسی که به جنگ نرفته یا لااقل خودش را آماده نکرده، ایمان کامل نداشته و یک شعبه از نفاق را دارد. آنهایی که قائلند که جهاد واجب عینی است مثل سعید بن مصیب به این حدیث استدلال کردند صاحب جواهر می گوید روای حدیث ابوهریره

است، ابوهریره هم آدمی بوده کـذّاب و مزدور، ولی مـا احتیـاجی به این نـداریم و آن طور که عرض کردم مطلب حل است و شکی هم در آن نـداریم و بایـد آن طور باشد که عرض کردیم اما در اینجا که ما مطالعه می کردیم تفاسـیر را برای همین آیه ۹۵ از سوره نساء، فخر رازی یک حرفی دارد می دانید که فخر رازی یکی از سـنی های بسـیار متعصب است تفسـیری هم دارد بنام تفسـیر کبیر که ۳۰ جلـد است و خیلی مهم است چون فخر رازی سـنی نشـد سـنی فخر رازی شـد این یک حرفی است که گفتنـد یعنی یک سـنی درس خوانـده شد فخر رازی نه اینکه فخر رازی بود بعد رفت شد سـنی بعضـی ها اینطوراند فخر رازی سنی نشـد یعنی فخر رازی با آن علوم و فکر نرفت سـنی شود بلکه یک سـنی بود که درس خوانـد و شـد فخر رازی، ایشان در جلد ۱۱ تفسـیر خودش صفحه ۹ تا ۱۰ در تفسـیر همین آیه ۹۵ سوره نسـاء، قبلاً گفتم که سـنی ها در سه جبهه علیه شـیعه کار کردنـد هم در تفسـیر هم در تاریخ هم در احادیث علیه ما کار کردند ما هم باید پاسـخگو باشـیم با مطالعه در هر سه جبهه. در تفسـیر گفته {قـالت الشـیعه دلّت هـذه الآـیه (فضّل المجاهـدین)} این آیه دالّ بر این است که علی بن ابیطالب افضل بر ابوبکر است چون شـیعه ها در برابر سنی ها که بحث کردند درباره خلافت در دو فصل بحث کردند یک فصل این که نصیّ داریم بر اینکه علی بن ابی طالب خلیفه پیغمبر است،

نصوص در این باره فراوان است یکی از آنها جریان غدیر است و همچنین آیاتِ قرآن و روایات. فصل دیگر گفتند که ترجیح مفضول بر فاضل قبیح است خداوند کار قبیح که نمی کند علی افضل است چون علی افضل است پس باید خلیفه باشد در شرح تجرید هم هر دو هست. خواجه نصیر الدین طوسی که صاحب تجرید است شاگردش علامه حلّی شرح تجرید را نوشته البته خواجه خیلی کلمات را موجز و مختصر و تلگرافی بحث کرده است، گفتند اگر شاگرد ایشان یعنی علامه حلّی تجرید را شرح نمی کرد خیلی از مطالب مبهم می ماند چون این شاگردش بوده و خیلی هم تکریم از استاد دارد می گوید {قد وجدنا هذا الشیخ أفضل اهل عصره فی العلوم العقلیه و النقلیه} می گوید خواجه نصیر الدین طوسی را أفضل اهل زمان خودش یافتم حالا این خواجه نصیر الدین طوسی با این عظمت واقعاً کجا درس خوانده بوده پیش چه کسی درس خوانده قدری از این جهت مبهم است، در ایران در آن زمان چه مسائلی بود، چون او با هلاکوخان وارد بغداد شد بعد به حله رفت و با محقق آشنا شد و با علامه حلّی، درآن زمان در ایران چقدر اساتید بوده چقدرکتب و تحقیقای بوده که یک همچنین آدمی رشد پیدا کرده است که علامه درباره اش اینطور می گوید، ایشان در دو فصل بحث کرده در خلاف امیر المؤمنین در شرح تجرید و تجرید، اول در نصوص دوم در اینکه علی افضل است، افضله علماً، حلماً، جهاداً، سابقه اسلام، خلاصه ۳۰ تا وجه برای افضلیت امیرالمؤمنین نقل کرده این شد

ص: ۳۰۰

صغری، کبری هم معلوم است که بایـد فاضل بر مفضول مقدم باشد پس علی بن ابیطالب مقدم است، فخر رازی اینجا خواسـته که جواب بدهد از این اسـتدلال شیعه، می گوید شیعه گفته که این آیه که {فضّل الله المجاهدین} دلالت بر این دارد که علی بن ابیطالب از ابوبکر افضل چرا؟ برای اینکه علی اکثر جهاداً است علی جهاد بیشتر کرده می گویـد ما نمی گوییم ابوبکر جهاد نکرده امـا علی بیشتر جهاد کرده اما تفاوتی که در علی است نسـبت به ابوبکر این است که در بسـیاری از جاها علی در عرصـه جهـاد بود و ابوبکر نبوده این دالّ بر این است که علی از ابوبکر افضـل می باشـد، می گویـد شـیعه اینطور می گویـد حالا فخر رازی جواب می دهـد می گویـد درست است که علی بن ابیطـالب در خیلی از عرصه هـای جهـاد حضور داشت و ابوبکر نبود ولی خوب پیغمـبر هم نبود پیغمبر هم به انـدازه ای که علی در عرصه جهـاد بود حضور نـداشت آنوقت گفته اگر اینطور باشـد لازم است که علی از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم افضل باشد و چون شیعه نمی تواند بگوید علی از پیغمبر افضل است {ما هو جواب الشیعه جوابنا} شیعه هر چه جواب دهد نسبت به پیغمبر ما هم همان جواب را نسبت به ابوبکر می دهیم بعد به ما توضـیح می دهـد و می گوید درست است که علی بیشتر در جبهه جهاد حضور داشـته و کارهای بسـیار مهمی انجام داده ولی پیغمبر چه کار می کرده است؟ پیغمبر با بینات و دلایل مردم را به اسلام

دعوت می کرده این کـار از جهـاد هم افضـل است ایشـان می گویـد ابوبکر هم همین کار را می کرده ابوبکر هم که در جبهه نبوده ولی بـا بینات و دلایل مردم را مسـلمان می کرده آنوقت می گویـد عثمان، عمروعاص ۷، ۸ نفر را می شـمارد اینها که از سران هسـتند به واسـطه ابوبکر مسلمان شدند ابوبکر دلایلی اقامه کرد و کاری کرد از جهاد بالاتر بنابراین این آیه دلالت ندارد بر اینکه علی افضل از ابوبکر باشد این کلام فخر رازی حالا جوابش ان شاءالله در جلسه بعد .

فضل الله المجاهدین علی القاعدین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در آیه ۹۵ سوره نساء که مشـتمل بود بر این جمله {فضل الله المجاهدین علی القاعدین} به آن ترتیبی که در بحث ما لازم بود عرض کردیم که در تفسیر فخر رازی جلد ۱۱ صفحه ۹ تا ۱۰ در اول همین جلد در تفسیر همین آیه بحث کردیم که ما کاری به بحث آن فعلا نداریم و آن چه در تفسـیر لازم بود عرض کردیم اما در ضـمن گفته که شـیعه به این آیه اسـتدلال کردند آیا فضـیلت علی علیه السـلام بر ابوبکر که آیا {فضل الله المجاهدین علی القاعدین} چون علی علیه السلام در غزئات ئ در عرصه های جهاد بیشتر از ابوبکر حضور داشـته و از این جهت دلالت دارد بر این که علی علیه السلام بیشتر جهاد کرده و کسـی که بیشتر جهاد کنـد فضـیلت بیشتری کسب کرده پس علی افضل از ابوبکر است فخر رازی می گوید شـیعه این طور گفته فخر رازی جواب می دهد می گوید ما سؤال می کنیم که علی علیه السلام

ص: ۳۰۲

در این هـا حضور داشت و جهـاد می کرد پیغمبر کجـا بود به قول شـما پیغمبر به انـدازه علی علیه السـلام در عرصه های جهاد حضور نـداشت بایـد بگوییم که پیغمبر مشـغول اقامه ادله و بینات بود برای خاطر این که مردم را به اسـلام آشـنا کند و دعوت کنـد و مسـلمان کنـد بعـد می گوید ما هم درباره ابوبکر همین را می گوییم چون ابوبکر هم همین طور بود ابوبکر هم اگر در جبهه جنگ به اندازه علی علیه السـلام حضور نداشت در آن اوقات مشغول اقامه دلایل و بینات برای دعوت مردم به اسلام بود بنابراین همین طور که این آیه دلیل نمی شود بر افضـلیت علی علیه السـلام نسـبت به پیغمبر دلیل هم نمی شود بر افضلیت علی نسـبت به ابوبکر این حرف فخر رازی است در ادامه کلامشان گفتند به این که به علاوه ابوبکر در موقعی اسـلام آورد که علی علیه السـلام صبی و بچه ای بود ولی ابوبکر یک مرد کاملی بود با تمام توان در حفظ پیغمبر و در دعوت مردم به اسـلام کوشا بود و بسـیاری را نام می برد که به دست ابوبکر مسـلمان شدنـد و اسـلام را پذیرفتند از قبیل عثمان و عمروعاص و غیره پس از دو جهت می گویـد ابوبکر افضـل است اول این که جهاد ابوبکر در اول امر بوده آن و قت که اسـلام هنوز قـدرت پیـدا نکرده بود علی به مـدینه که آمـد شـروع کرد به غزوات و جهـاد آن موقع که اسـلام احتیاج به جهاد داشت علی صـغیر بود و مشـغول جهاد نبود آن موقع ابوبکر جهاد کرد که

ص: ۳۰۳

اسلام غریب بود ولی علی موقعی که به مدینه آمد شروع کرد به جهاد خوب معلوم است در غربت اسلام و آن موقعی که اسلام قدرت پیدا نکرده بود افضل است از وقتی که اسلام قدرت پیدا کرده باشد. دوم این که جهاد ابوبکر به دعوت بود مثل جهاد پیامبر که به دعوت به اسلام و اقامه بینات بود و معلوم است که دعوت به اسلام و اقامه بینات به طوری که افضل افاضل به دعوت ابوبکر اسلام آوردند این نوع جهاد ، جهاد با اقامه دلایل و بیان افضل است به جهاد سیف و شمشیر. بنابراین جهاد ابوبکر افضل است از جهاد علی و این آیه علاوه بر این که دلیل نیست بر فضیلت حضرت علی علیه السلام بلکه بر عکس دلیل است که ابوبکر مثل پیغمبر است خلاصه جهاد او به بیان برهان و ادله بود. خلاصه مطلب این است که دیروز عرض کردیم که اهل تسنن قرن ها روی مذهبشان کار کردند قدرت های استبدادی، سلاطین، امرا حتی قدرت های استکباری کار کردند برای جا انداختن و تثبیت مذهب تسنن در برابر مذهب اهل بیت این است که در این چند قرن علمایی، نویسندگانی از این قبیل در خدمت به مذهب تسنن بوده اند و کتاب ها و تألیفات فراوان نوشته اند از طرفی شیعه همیشه محجور و مظلوم بوده قدرت کار کردن نداشته نه قلمش قدرت داشت برای نوشتن نه زبانش برای گفتن همیشه زیر سیطره جباران مظلوم بوده اند و نتوانسته اند خداوند متعال در بین ما یک افرادی را بالاخره به ایشان توفیق داد توانسته اند جوابگو باشند ولی

آن ها حاضـر نیسـتند این جواب ها را بشـنوند وارد کردن کتاب الغدیر، المراجعات، عبقات این کتاب ها به عربستان سعودی و امثال آن مث هروئین قدغن و قاچاق است و نمی گذارند این کتاب ها را کسـی بخواند و ببینید در کتاب فروشـی های ما همه کتاب های آن ها است ولی در کتاب فروشـی های آن ها از کتاب های ما اصـلا وجود نـدارد و قدغن است خلاصه ما در این جا برای جواب این حرف آن ها به اختصار مقـداری از همان الغدیر اسـتفاده می کنیم در جلد هفتم صـفحه ۲۰۰ که این بحث در آنجـاست که دربـاره مطـاعت ابوبکر مخصوصـا شـجاعتش بحث می کنـد ایشـان در الغـدیر می گویـد که شـجاعت خلیفه (ابوبکر) نه قبل از اسلام نه بعد از اسلام ما عرصه ای و موقفی پیدا نمی کنیم که در آن موقف ابوبکر شجاعت و شهامتی نشان داده باشـد در هیـچ جایی دلیلی که حاکم باشـد از شـجاعت ابوبکر وجود نـدارد ولی بر عکس به این که فرار کرده در جنگ های مهم وجود دارد از جمله پیغمبر صـلوات الله علیه و اله به غزوه خیبر که آمدنـد روز اول پرچم را دادند به دست ابوبکر که برای فتـح خیبر حرکت کرد رفت و ذلیلانه پرچم را برگردانـد و کاری از پیش نبرد روز دوم دادند به دست عمر او هم رفت و کـاری از پیش نبرد پیغمبر صـلوات الله علیه و اله فرمودنـد {لائتین الرایه غـدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار} و این قلعه را او فتح خواهد کرد پرچم را

ص: ۳۰۵

به دست حضرت امیرالمؤمنین دادند حضرت امیرامؤمنین رفتند و قلعه خیبر را فتح کردند بعد از خودشان مثل ابن ابی الحدید قصیده ای دارد ایشان مقداری نقل می کند که عمر و ابوبکر در جنگ ها فرار کردند که فرار از جنگ {و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئه فقد باء بغضب من الله} که از گناهان کبیره این است که انسان در گرماگرم جنگ پشت به دشمن کند مگر این که بخواهد یک موضع دیگری اتخاذ کند برای حمله یا خودش را ملحق کند به جمعیتی که مشغول جنگ اند غیر از این دو مورد اگر کسی بخواهد جا خالی کند این به غضب و لعنت پروردگار مبتلا می شود آیت الله امینی (اعلی الله مقامه) واقعا خیلی زحمت کشیده در نوشتن الغدیر ده سال فقط فهرست برداری کرده از کتب عامه، بنده خودم چند دفعه خدمتشان رسیدم ایشان خودشان به بنده می گفتند که من دیدم بعضی کتاب ها مال سنی هاست تا قرن چهارم و پنجم بوده و بعد از آن دیگر نبوده رفتم به دمشقو کتابخانه ظاهریه ولی در آن جا هم پیدا نکردم کتابخانه ظاهریه کتابخانه مهمی است بعد رفتم به هندوستان در آن جا چند ماه ماندم دیدم این کتاب ها در آنجاست رفتم پیش آن کسی که مدیر کتابخانه بود به او گفتم که من می خواهم از این کتاب ها یادداشت بردارم قبول نکرد من گفتم اگر شما اجازه می دهید من شبها را این جا بمانم و یادداشت بردارم ولی قبول نکرد گفت این جا وقت و برنامه دارد صبح فلان

ساعت بیا و فلان ساعت هم برو من خیلی مأیوس شدم و رفتم فردا که آمدم آمد کلید کتابخانه را به من داد گفت من در خواب حضرت امیر را دیدم که گفتند این شخص که امد کلید را به او بده و کتاب ها در اختیارش باشد بعد ایشان می گویند که در ان زمان من رفتم از همانجا افرادی پیدا کردم و ۸۰ هزار صفحه فتوکپی از کتاب ها برداشتم و این در الغدیر منعکس هستند خلاصه بارها از این قبیل جریان ها نقل می کردند که برایشان به وجود آمده بود و خیلی مورد توجه حضرت امیر علیه السلام بودند بنده در کتاب علماء اسلام مقداری از احوال ایشان نوشته ام ایشان موقعی که وضو می گرفتند {اللهم انا نعوذ الیک من قلب لا یخشع و علم لا ینفع} اشک از چشمانش جاری بود و طور دیگری بود تعبد و تحجدش و ولایتش اصلا طور دیگری بود خلاصه ایشان در این جا شروع کرده به این جریان که ما از ابوبکر ندیدیم در یک عرصه ای شهامتی، شجاعتی بعد می گوید بله ریشه این مطلب این است یک نفر را نام می برد سنی ها در حدود ۶۰۰ هزار حدیث مجهول دارند در بحث نهج البلاغه آدرس این را من عرض خواهم کرد در ان احادیث مجهول که آن ها دارند آن ها فکر کردند که احادیث را بسازند معاویه و غیره دستگاهی داشتند برای ساختن احادیث فکر کردند که این احادیث را بسازند و حدیثی را بسازند که مردم قبول کنند خیلی از حدیث های علیه حضرت امیر را از قول

خود حضرت امیر علیه السلام جعل کردند که در این جا زیاد دارد مثلا در صحیح بخاری یک حدیث بیشتر از محمد بن حنیفه نیست فقط یک حدیث و آن هم این است محمد بن حنیفه از پدر پرسید که {من افضل الناس بعد النبی قال ابوبکر قال ثم من قال عمر. قال ثم من قال عثمان قال فأنت؟ قال علی انا کاحد من الناس انا کاحد من الناس} این حدیث را در صحیفه بخاری از حضرت امیر علیه السلام جعل کرده اند در این جا هم علامه امینی اعلی الله مقامه می گویند که حدیثی دارند و آن حدیث این است که از علی سؤال کردند {من اشجع الناس} حضرت علی علیه السلام گفتند ابوبکر، گفتند فأنت؟ قال بله در جنگ جنگ ها وقتی حمله می شد من حمله می کردم ولی ابوبکر آن قدر شجاع بود اصلا در جنگ کسی جرأت نزدیک شدن نداشت تا نزدیک می آمد ابوبکر او را می کشت این است که ابوبکر از من اشجع است این حدیث را علامه امنی در صفحه ۲۰۱ جلد هفتم از آن ها نقل می کند بعد علامه می گوید که ای کاش می گفتند این سنی ها سند حدیث چیست؟ چون مرسل است تا ما در سند بحث کنیم که چه کسانی این حدیث را جعل کرده اند به ما معرفی کنند که ببینیم که این حدیث که به شکل مرسل به این عنوان ذکر کردند اسنادش را برای ما بیان کنند بعد می رود سراغ این مطلب، یک مطلبی آن ها دارند و آن این که در جنگ بدر که

اولین جنگ است پیغمبر صلوات الله علیه و اله در اریش بود یعنی در سایه بان در روی یک تپه ای پیغمبر زیر یک سایه بانی بود لشکر و حضرت امیرالمؤمنین با کفار می جنگیدند مثل ابوجهل و ... ولی پیغمبر در اریش بود ابوبکر هم در اریش بود چرا؟ به خاطر این که حفاظت پیغمبر صلوات الله علیه و اله را به ابوبکر سپرده بودند که در اریش پیغمبر را حفظ کند و این کار مهم تر از حضور در میدان جنگ بود این است که ابوبکر جایگاه بسیار بزرگی دارد نسبت به جنگ ها. آقای امینی شروع می کند به جواب این اولاـ که ما قبول نداریم که پیغمبر در سایه بان بنشیند پیغمبر {اقرب الی العدو} بود از همه کس به دشمن نزدیک تر بود حضرت امیر می فرمایند که در جنگ ها هر وقت پیغمبر حضور داشتند {کان اقربنا الی العدو} نمی شود پیغمبر برود در سایه بنشیند و لشکر در حال جنگ باشد خودش فرمانده سپاه است در صف اول حضور دارد حالا اگر بگوییم اریش یعنی سایه بان ما در روایات اشخاص زیاد داریم برای محافظت از پیغمبر مثلا در فلان جنگ فلانی و به همین صورت حفظ پیغمبر اختصاص به ابوبکر ندارد در هر جنگی چه کسی مراقب پیغمبر باشد به او سفارش شده بود و این اختصاص به ابوبکر ندارد بعد می گوید به این که این اشجع کجا بود؟ این شجاع تر که ابوبکر است در جنگ حنین کجا بود؟ در جنگ احزاب که عمروبن عبدود آمد و چیزهایی گفت و حضرت علی رفت {ضربه علی

یوم الخندق} کجا بود؟ آن وقت که جبرئیل گفت {لا سیف الا ذوالفقار لا فتی الا علی} در احد کجا بود؟ آن وقت که دندان پیغمبر شکست کجا بود؟ خلاصه ده، پانزده جا می شمارد می گوید این که شما می گویید اشجع بود در این مراحل کجا بود؟ این علی بود که در این مراحل از پیغمبر دفاع می کرد خلاصه جواب مطلب دیروزی و امروزی مراجعه کنید به الغدیر جلد هفتم صفحه ۲۰۰ به بعد که مطالب زیادی دارد و در جلد هشتم که مطاعن ابوبکر فراوان ذکر شده به این که لغزش های فراوانی دارد این راجع موضوع بحث دیروزی بود اما بحثی که درباره جهاد داریم در جهاد ما به ترتیب جواهر که بحث می کنیم بعد از فراق از این که جهاد واجب کفایی است به آن معنا که عرض کردیم این بحث را پیش کشیده اند که در جهاد شرط است که امام وجود داشته باشد {یا من نصبه الامام} {جهاد عندنا} جهاد ابتدایی که محل بحث ما است این بایستی زیر پرچم امام معصوم باشد، یا کسی که امام معین کرده باشد اگر زیر پرچم امام معصوم نباشد {یا من نصبه الامام} نباشد ما قبول نداریم صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۱۱ {لا خلاف بیننا بعد الاجماع بقسمیه علیه فی ان انما یجب علی الوجه المضبوط شرط وجود الامام} به شرط این که امام علیه السلام باشد که فرماندهی را آن امام به عهده بگیرد ما در زیر پرچم او جهاد کنیم {او من نصبه} یا کسی که امام نصب کرده مثلا در ان نامه ۵۳ به

مالک اشتر در نهج البلاغه حضرت امیر المؤمنین می فرمایند {جبایه خراجها و جهاد عدوها استصلاح اهلها و عماره بلادها} در این امیرالمؤمنین به مالک اشتر اجازه می دهد که ما جهاد کنیم چرا این چنین است؟ این به خاطر این است که معلوم است که جهاد کار ساده ای نیست از طرفی جهاد مجاهدین باید جمع و محیا شوند برای حرکت و حمله به دشمن از طرفی هم اطاعت هر کسی واجب نیست و کسی که فرمان جهاد را بخواهد بدهد از نظر فقه ما {اطیعو الله و اطیعو الرسول اولی الامر منکم} ما از هر کس اطاعت نمی کنیم باید آن کسی که ما را دعوت می کند امر می کند یا خدا باشد یا پیغمبر یا ائمه علیه السلام و امثال ذلک. زیاد داریم از این جهت ما نمی توانیم زیر پرچم هر کسی که جمع شویم و اطاعتش واجب نیست از طرفی دیگر جهاد درگیری با دشمن است و جان است و مال است و خون است اگر معصوم باشد و من نصبه المعصوم باشد به اندازه لازم می خواهد دعوت به اسلام کند دعوت به اسلام یک عبادتی است و فی سبی الله است این عبادت را کسی می تواند با حدود و موازینش انجام دهد که یا معصوم باشد یا از طرف معصوم باشد و الا چنگیزها و هلاکوخان ها و غیره نمی توانند که کسی را به جنگ عوت کنند و کسی قبول نمی کند این جنگ نیست این جهانگیری نیست این جهاد در راه خداست بنابراین مردم بخواهند اطاعت کنند باید در رأس آن جهاد یا معصوم

یا من نصبه المعصوم باشد اگر نه از ان طرف هم بخواهد حمله و هجوم صورت بگیرد باید یک شخصی باشد با حساب با حفظ حدود پروردگار این را به عهده بگیرد زیرا این کار، کار مهمی است این است که ما شیعه معتقدیم که {یجب} به شرط این که امام علیه السلام باشد یا من نصبه، صاحب جواهر می گوید نه تنها وجوب مشروط به این است بلکه مشروعیت هم مشروع به این است اصلا مشروعیت جهاد اگر نباشد خلاف شرع است نه تنها اگر این جور نباشد واجب نیست بلکه جایز نیست آن وقت ما یک بحثی بین خودمان داریم آن بحث این است که آیا اختصاص دارد به امام معصوم یا من نصبه بخصوص است یا شامل فقها هم می شود؟ این مربوط می شود به فقها که مثلا در زمان ما اگر فقیهی قدرت پیدا کرد برای دعوت به اسلام آیا آن هم جایز نیست؟ یعنی عدم جواز مخصوص به این است که کفار نباشند، فاجر نباشند، فاسق نباشند، این را بین خودمان باید بحث کنیم فعلا بحث در مرحله اول است در این جا صاحب جواهر می خواهد بگوید بایستی امام معصوم باشد یا کسی که امام معصوم نصب کرده باشد او را ولو عاما اگر شامل این ها شود آن وقت در این جا کلمات فقها را می خوانیم که بعضی از فقهای ما گفتند به این که در زمان غیبت جایز نیست، این جهاد جایز نیست بله آن جهادی که دفاع باشد آن قسم دوم بله آن در هر زمانی واجب است اما جهاد برای دعوت به اسلام

و از میان برداشتن موانع این اختصاص دارد به معصوم یا من نصبه المعصوم خاصا بعضی گفتند که نه خیر فعلا ما می خواهیم در قسمت اول بحث کنیم قسمت دوم باشد برای بعد، از جمله کسانی که به ضرس قاطع می گوید به این که در زمان غیبت مشروع نیست صاحب ریاض است صاحب ریاض در این بحث به ضرس قاطع می گوید در زمان غیبت امام این نوع جهاد مرسوم نیست یعنی مشروع نیست حتی اگر فقیهی قدرت زیاد پیدا کند برای دعوت مردم به اسلام نمی تواند این کار را انجام دهد می گوید این از شئون امام است مخصوص امام معصوم علیه السلام است بنابراین ما در وسائل بابی داریم باب دوازده از ابواب جهاد عدو در وسائل ۲۰ جلدی در این جا روایاتی داریم که این روایات مدرک کسانی مثل صاح جواهر می باشد ما این روایات را باید بررسی کنیم و در باب سیزدهم هست که امام (رضوان الله علیه) می فرمودند مکرر که روایاتی است که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام هر کسی قیام کند پرچم بلند کند و حکومت درست کند این حکومت ظالمانه است و مشروع نیست تا زمانی که حضرت بیایند ولی این روایت را ایشان رد می کردند و می گفتند این درست نیست که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام تأسیس یک حکومتی و یک پرچمی را برافراشتن جایز نیست حالا ما باب دوازدهم را عرض می کنیم در صفحه ۳۲ از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی عنوان باب این است {باب اشتراط وجوب الجهاد بامر الامام و اذنه} وجوب

جهـاد و صـاحب جواهر می گویـد جواز و مشـروعیتش مشـروط است به امر و اذن امام {و تحریم الجهاد مع غیر الامام العادل} ایشـان هم مزاقشـان مثـل صـاحب ریـاض است و می گفتنـد حرام است جهاد با غیر امام عادل منظور از امام عادل امام معصوم است . حالا خبر اول، {محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن محد بن الحسین } تا این جا این چهره ها را می شناسـیم این هـا خوب هسـتند کلینی که معلوم است محمـد بن یحیی ابوجعفر عطـار قمی از طبقه ۸ بسـیار جلیل است محمد بن حسـین ابی الخطـام از اجلای رواه طبقه ۷ {عن علی بن النعمـان} بسـیار خـوب است {عن سویـد القلاء} این هم خیلی خوب است و ثقه است و از طبقه پنجم است قلاه به کسـی می گفتند که قلا درست می کرد که در فارسـی می نویسند قاووت آن را که درست می کردنـد از آرد و شـیرینی جـات این ها را مخلوط می کردنـد با هم قلاد به کسانی می گوینـد که آن را درست می کردند {عن بشیر، بشیر الدهان} خبر را صاحب جواهر دارد، تذکره دارد، منتهی دارد همه دارند ولی بشیر دهان توثیق نشده {عن ابی عبـد الله } بشـیر دهان روغن فروش به امام صادق می گوید که {انی رأیت فی المنام} خوابی دیده بوده و خواب خود را برای امام صادق تعریف می کند {انی قلت لک} در خواب به شما می گفتم {ان القتال مع غیر الامام المفترض طاعته حرام} من در خواب به شما گفتم که قتال با غیر امامی که طاعت او واجب

است حرام است مثل میته که حرام است مثل دم که حرام است مثل لحم خنزیر که حرام است {فقلت لی، نعم، هو کذلک} در خواب فرمودید بله همین طور است حالا این خواب را من دیده ام به شما گفتم شما هم این طور گفتید حالا در بیداری من دارم سؤال می کنم {قال ابو عبد الله علیه السلام هو کذلک هو کذلک} چرا چون در امور زمان بنی امیه هم قتال می کردند می رفتند و شهر ها را می گرفتند ولی به چه قصدی، معلوم است بنی امیه هستند دیگر آن ها شهرها را می گرفتند به خاطر این که سلطه خودشان را گسترش دهند شهرهای بیشتری را زیر نگین خودشان در بیاورند به خاک خودشان ملحق کنند برای خاطر سلطنت و توسعه سلطنت بود حتی بعضی از کفار می گفتند که ما حاضریم مسلمان شویم...

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: نهج البلاغه بحث ما با توفیق پروردگار متعال چهارشنبه ها در نهج البلاغه است عرض کردیم که ما درباره اصول و مبانی حکومت حضرت علی علیه السلام بحث می کنیم اما شروع بحث طوری بود که از امامت آغاز شد بعضی از دوستان محترم گفتند یک، دو جلسه درباره همین امامت از دیدگاه نهج البلاغه بحث شود این کلام مربوط به این موضوع است در کلام ۶۶ فیض الاسلام {و من کلام له علیه السلام فی معنی الانصار قالوا: لما انتهت الی امیر المؤمنین علیه السلام انباء السقیفه} به حضرت امیر علیه السلام خبر آوردند که در سقیفه چه جریانی به وجود آمد {بعد وفاه رسول الله صلوات الله علیه و آله} انباء و

خبرهای سقیفه را برای حضرت علی علیه السلام آمدند و ذکر کردند جریان سقیفه یکی از جریان های دردآور تاریخ اسلام است پیغمبر صلوات الله علیه و آله در اواخر عمرشان از جهت این که مسموم شده بودند ما معتقدیم که پیغمبر صلوات الله علیه و آله شهید زهر یک زن یهودیه است در اواخر عمرشان که مریض بودند و در حال شدت ضعف و مرض، نگرانی مهمی داشتند که خودشان هم می فرمودند {قد اقبلت الیکم الفتن کقطع الیل المظلم} قطعه های فتنه مثل قطعه های شب تاریک به طرف شما سرازیر می شود و خودشان هم می دانستند که چه جریانی برقرار است کسانی که احساس داشتند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله مریض هستند پیغمبر صلوات الله علیه و آله نظرشان این بود که افرادی در مدینه نباشند در حین رحلت پیغمبر این بود که جیشی ترتیب دادند به عنوان اسامه معروف است برای خاطر این که دولت روم در برابر اسلام نقشه هایی داشت پیغمبر یک لشکری ترتیب دادند و اسامه یک جوان ۱۸ ساله بود اسامه فرزند ام ایمن است خیلی مقام دارد با این که بعدا برگشت پیغمبر صلوات الله علیه و آله اسامه را سرکرده لشکر قرار داد و فرمان صادر کردند که افرادی که باید بروند به جنگ حرکت کنند و بروند اسامه هم در نزدیکی مدینه اردو زد تا کسانی که باید بروند آن جا حضور پیدا کنند برای حرکت ولی ابوبکر و عمر و عثمان و این ها نقشه ای داشتند از این جهت حضور پیدا نمی کردند و نمی گذاشتند لشکر حرکت کند

چون احساس می کردند پیغمبر صلوات الله علیه و آله همین روزها از دنیا می رود رای نقشه خودشان پیغمبر هم اصرار داشت {جهزوا جیش اسامه} جیش اسامه را ترتیب دهید و حرکت کنید حتی لعنت کرد پیغمبر کسی که تخلف کند و حضور پیدا نکند اما باز هم آن ها می رفتند پیغمبر هم به همین دلیل از این جهت نگران بودند و بالاخره آن ها نرفتند در آخر پیغمبر فرمودند پس یک چیزی بیاورید تا من بنویسم که بعد از من گرفتار ضلالت نباشید جمع شده بودند برای عیادت پیغمبر ولی بعضی مانع شدند از نوشتن و گفتند {حسبنا کتاب الله} پیغمبر اصرار کردند، گفتند پیغمبر {غلبه الوجع} درد به پیغمبر شدت کرده و گفتارش (نعوذ بالله) هذیان است خلاصه با گفتن این کلمات پیغمبر ناراحت شدند {قومو عنی} بلند شوید و بروید چون حس کرد اگر قرار باشد که بنویسد خواهند گفت در حال هذیان در حال {غلبه الوجع} نوشته این جریان ها و دغدغه های پیغمبر در اواخر عمر بود بالاخره پیغمبر صلوات الله علیه و آله رحلت کردند حضرت امیر علیه السلام با نزدیکان در کنار جنازه پیغمبر بودند حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که پیغمبر در حالی از دنیا رفت که سرش روی سینه من بود خلاصه آن هایی که نقشه داشتند در سقیفه جمع شدند برای نقشه های خودشان با این که جنازه پیغمبر روی زمین بود نقشه خودشان را عملی کردند، انصار و مهاجر در میان انصار سعد بن عباده یک فرد خوش سابقه ای بود {کان سیدا کریما} رئیس قبیله خزرج بود او حس کرد

که می خواهند خلافت را برگردانند پیغمبر صلوات الله علیه و آله ۲۳ سال مکرر در ۱۳ سال در مدینه و ۱۰ سال در مکه راجع به حضـرت امیر المؤمنین علیه السلام مطالبی گفته که برای هیچ کس تردیدی نمانده اما در عین حال وقتی این مسائل را انسان می بینـد تعجب می کنـد بالاـخره در آن جـا سـعد بن عباده چون حس کرد که می خواهنـد ابوبکر را خلیفه کننـد او هم سـید خزرج بود گفت {منا امر و منکم امر} و این را مطرح کرد آن ها اصرار کردند و برنده شدند و عمر که ۲ و ۳ نفر را نیز آورده بود یکی ابوعبیـده جراح که حفار قبور بوده قبر کن بوده این قدر شـغلش پایین بوده و درکش و فرهنگش کم بوده، ابوبکر نیز آن جا حاضـر است، ابوبکر گفت به یکی از این دو نفر بیعت کنیـد یا عمر یا ابوعبیده برای خلافت عمر گفت که نه خیر شـما سنتام بالاتر از ماست و ما با شـما بیعت می کنیم ابوعبیـده جراح و عمر با ابوبکر بیعت کردنـد یک نفر دیگر نیز به نام بشـیر بن سعـد حضور داشت خلاصه چهار، پنـج نفری جریان را درست کردنـد و ابوبکر شـد خلیفه بعـد مردم را مجبور به بیعت کردند بعد سـعد بن عباده هم که دید حرف او پیشـرفت نکرد بدون این که بیعت کند چون مریض بود از مجلس او را به بیرون بردند این جریان را آمدنـد و به خضـرت امیر علیه السـلام گفتند این کلامی که می خواهیم بخوانیم مربوط به این است که از فصـل های نهج

البلاـغه است {لمـا انتهت الی امیر المومنین} وقتی که به امیر المومنین منتهی شـد انبـاء سـقیفه، اخبـاری که در سـقیفه به وقوع پیوست سـقیفه فعیل است بر وزن فعوله یعنی جایی که سـقف است یک محلی بود سایه بان مانند و مسقف بود و مجمع انصار بود آن جا جمع شده بودند اخبار سـقیفه به حضـرت رسـید، حضرت فرمودند {ما قالت الانصار؟} دو طایفه آن جا جمع بودند یکی انصار که به سـرکردگی سعد بن عباده و طایفه دیگر مهاجرین که شامل ابوبکر و عمر و عثمان بود حضرت امیر المومنین سوال کردنـد که انصار چه گفتند؟ این خیلی تعجب است که ۲۳ سال این همه مقـدمه برای خلافت امیر المومنین و حالا جمع شدند و این چنین جریانی به وجود آمده {قالوا: قالت: منا امیر و منکم امیر؛} انصار گفتند یکی از شما امیر و یک نفر از ما هم امیر شود {قال امیر علیه السـلام فهلا احتججتم علیهم} حضـرت فرمودنـد چرا شـما به آن ها احتجاجی نکردیـد وقتی که انصار گفتند از ما یک نفر امیر از شـما یک نفر باید با آن ها بحث می کردید {فهلا احتججتم علیهم بان رسول الله وصـی بان یحسن الی محسـنهم و یتجاوز عن مسیئهم؟} وقتی انصار می گوینـد از ما یک نفر و از شـما هم یک نفر به عنوان امیر بایـد به آن ها بگویید که پیغمبر صلوات الله علیه و آله توصیه کردند که نسبت به انصار به نیکوکارانشان احسان کنید اگر بد کردند از آن ها تجاوز کنید و از آن ها اغماض و صرف نظر کنید این را باید به آن

ص: ۳۱۹

ها می گفتید در رابر حرف آن ها. {قالوا و ما فی هذا من الحجه علیهم؟} گفتند این کلمه را پیغمبر گفته قبول داریم اما این برای چه چیزی علیه آن ها استفاده می شود از این سفارش پیغمبر چه چیزی علیه آن ها می شود به دست آورد {فقال علیه السلام لو کانت الامامه (الاماره) فیهم لم تکن الوصیه بهم} حضرت فرمودند اگر از آن ها امیری بود (اماره به معنی امیر و فرمانروا، أمارظ به فتح همزه به معنی علامت است. ولی اِماره مصدر است به معنی فرمانروایی و امیری) اگر آن ها فرمانروایی داشتند که دیگر پیغمبر وصیت نمی کرد به یکی از بزرگان می گویند که شما از گروهی نیکوکارانشان را تشویق و بدکارانشان را مجازات نکنید به چه کسی می گویند؟ به امیری غیر از ان ها می گویند معلوم می شود که درباره انصار پیغمبر امیری معین نکرده اند امیر از غیر انصار بوده از مهاجرین بوده اگر در میان انصار پیغمبر امیری انتخاب می کرد دیگر وصیت نمی کرد این کلمه را {الاماره فیهم} مثلا در قم اگر قمی ها جمع شوند و یک نفر غیر قمی هم باشد به او یک نفر می گویند که نسبت به این ها اگر خوب وبدند تشویق کن و اگر بد بودند صرف نظر کن معلوم می شود که در خود قمی ها امیری نیست امیر از غیر قمی هاست که به او سفارش می کنند که نسبت به این ها ارفاق داشته باشد پس این سفارش پیغمبر حاکی از آن است که در میان انصار امیر نباید باشد امیر باید

از غیر انصار باشد آن غیر انصار باید نسبت به انصار {یحسن الی محسنهم و یتجاوز عن مسیئهم؟} حضرت امیر گفتند به این صورت است این کلمه که ان ها می گویند {منا امیر و منکم امیر} بر خلاف گفته پیغمبر صلوات الله علیه و آله است که سفارش کرده و معلوم می شود الاماره و فرمانروایی در میان انصار نیست و باید فرمانروایی در میان غیر انصار باشد و حرف های انصار بر خلاف سفارش پیغمبر است و آن ها محکوم اند {ثم قال علیه السلام فماذا قالت قریش؟} این ها نسبت به انصار پس نسبت به انصار پیغمبر این بوده که از میان آن ها امیری نباشد امیر یک نفر بیشتر نباید باشد و آن امیر هم باید از غیر انصار باشد تا نسبت به انصار ارفاقی داشته باشد و سوابق و کمک انصار را نسبت به اسلام در نظر بگیرد ولی هر چه باشند زیردست و فرودست هستند بعد سوال کردند که {فماذا قالت قریش؟} قریش و مهاجرین که ابوبکر و عثمان و عمر این ها همه جزو قریش بودند و هم جزو مهاجرین، قریش چه گفتند {قالوا: احتجت بانها شجره الرسول صلوات الله علیه و آله} قریش می توانستند خلافت و اماره را قبضه کنند دلیلش هم این بود که آن ها شجره پیغمبرند چون تمام قریش با پیغمبر از نضر بن کنانه می باشند از یک طایفه هستند قریش احتجاج کردند که ما شجره پیغمبر صلوات الله علیه و آله هستیم {فقال علیه السلام احتجوا بالشجره و اضاعوا الثمره} این درد امیر المومنین است قریش احتجاج کردند به شجره که

ما از درخت یم این شجره یک ثمره ای دارد ثمره اش کیست؟ اهل بیت اند که میوه درخت قریش هستند آن ها را ضایع کردند و پشت پا گذاشتند این در نهج البلاغه بود حالا این مطلب در شروح در خوئی جلد پنجم صفحه ۸۲ مطالعه شروح برای روشن شدن مطلب لازم است، شرح ابن ابی الحدید جلد ششم صفحه ۳، شرح بحرانی جلد دوم صفحه ۱۸۳، شرح فی الضلال جلد اول صفحه ۳۳۷ این چهار شرح است با مراجعه به این ها مطلب روشن تر مرأه شود و اما سند ما قبلا عرض کردیم که نهج البلاغه از نظر سند به اندازه مسلم بوده که سید رضی خود را محتاج به ذکر سند نمی دیده این قدر مسلم بوده کلمات حضرت امیر علیه السلام اما در عین حال ما چند تایش را گفتیم یکی مصادر النهج البلاغه و اسانیده تألیف سید عبد الزهرا حسنی خطیب که یکی از نویسندگان لبنان یا دمشق است این در چند جلد است در جلد دوم صفحه ۵۷ سند این کلام را که خواندیم ذکر کرده اند و همین خویی و ابن ابی الحدید هم در ذیل سند را دارند حالا ـ چند مطلب را ما بایستی به عرض برسانیم مطلب اول این است که ما باید بدانیم چه خبرهایی بوده که ۲۳ سال پیغمبر صلوات الله علیه و آله از همان آغاز دعوت حضرت امیر را به عنوان وصی خود و امیر معرفی کردند در هر جریان مناسبی در ۱۳ سال در مکه بعد ۱۰ سال در مدینه در کتاب سید شرف الدین در المراجعات که ۳۱۲ مراجعه

در این کتاب وجود دارد بین سید شرف الدین و شیخ سلیم بشری که رئیس جامعه اظهر مصر بوده الان هم یک دوره آثار سید شرف الدین در چند جلد چاپ کرده اند خوب خیلی عالی است پاورقی هم دارد ایشان در کتاب المراجعات می گویند پنج دفعه پیغمبر صلوات الله علیه و آله حدیث ثقلین را بیان فرمودند از روی مدارک خود اهل تسنن یکی در عرفات بوده در حجه الوداع، دوم در غدیر خم بوده در مقدمه {من کنت مولاه فهذا علی مولاه} حدیث ثقلین را ذکر کرده اند، سوم در مسافرت به طائف بوده با مدارکی، چهارم در مسجد مدینه، پنجم در خانه خودشان، حجره خودشان، بالاخره مطلب خیلی روشن بوده اما خوب نقشه ای که {دبّر باللیل} قبلا ترتیب داده شده بود مثل آتش زیر خاکستر بود که منتظر بودند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله رحلت کنند و نقشه خودشان را عملی کنند از این جهت چون نقشه ای است به این صورت که تبلیغات و تصلیحات و تأکیدات ۲۳ ساله را کنار می گذارند و جمع می شوند و می گویند {منا امیر و منکم امیر} به این ترتیب جریان ثقیفه انجام می شود شاید تعجب کنید چون انسان تعجب می کند که چطور می شود ۲۳ سال این همه تبلیغات ولی باز این جریان خوب جریان که جریان ظلم و عداوت شد دیگر حد و مرز نمی شناسد سید شرف الدین کتابی دارد که باید آن را مطالعه فرمایید النص و الاجتهاد ازآن چند جلد، جلد دوم در این کتاب ۱۰۰ مورد را ذکر میکند که بر

خلاف نص عمل کردند ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه کسی تعجب نکند که استبعاد نکند که چطور می شود نصی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله باشد و این ها با آن مخالفت کنند؟ خلاصه این موارد از وی مدارک خود اهل تسنن است ایشان به اندازه ای مهارت و تسلط به منابع اهل سنت دارند سید شرف الدین واقعا خیلی بالاست یکی از رجال بسیار بزرگ است در این ۱۰۰ مورد ۱۵ مورد مال ابوبکر است و بقیه موارد مال آن سه نفر دیگر، ابن ابی الحدید می گوید من با استادم ابوجعفر نقیب که مرد با انصافی بود اما سنی بوده، بحث می کردم درباره همین خلافت من به استاد خودم گفتم که من خیلی استبعاد می کنم از این که پیغمبر صلوات الله علیه و آله تصریح کرده باشد به یک مطلبی ولی این خلفا با او مخالفت کرده باشنداین را من استبعاد می کنم که صحابه پیغمبر چنین و چنان بودند چطور می شود که پیغمبر وصیت کرده باشد آن وقت آن ها مخالفت کنند استادم در برابر جواب من گفت من هم خیلی استبعاد می کنم که پیغمبر بدون وصیت از دنیا رفته باشد، ی که این همه زحمت کشیده بود امتی را ترتیب داد این پیغمبر وقتی که چند روز از مدینه غائب بود یک سرپرستی معین می کرد منم خیلی استبعاد می کنم که پیغمبر بدون این که برای این امت سرپرستی معین کرده باشد از دنیا رفته باشد، اگر شما هم استبعاد می کنید. چون شیخ کاظم ازری در آن قصیده اش که ۱۰۰۰

بیت بیشتر بوده که مقداری از آن از بین رفته و تقریبا ۵۰۰ بیت از آن باقی مانده این خیلی قصیده عجیبی است درباره امامت و خلافت این قصیده هر کجا خوانده می شد سید بحر العلوم ایستاده گوش می کرد تا می شنید بلند می شد اینقدر این قصیده از نظر مطلب پر رنگ بود الان هم قبر شیخ کاظک ازری بالا سر موسی بن جعفر است (علیه السلام) او در شعرش می گوید {أنبی بلا وصی تعالی الله أما یقوله السفهاء} آیا می شود یک پیغمبری بدون وصی از دنیا برود و بزرگ است خداوند از ان چه که سفهاء امت می گویند خلاصه ابن ابی الحدید می گوید من به استادم گفتم من نمی توانم قبول کنم که صحابه پیغمبر بر خلاف نص پیغمبر کاری انجام داده باشند استاد من هم گفت من هم نمی توانم قبول کنم پیغمبر بدون وصیت به وصی این مطلب مهم را بیان نکرده باشد و از دنیا رفته باشد حالا- مطلبی که من می خواستم عرض کنم مطلب اول همین خطبه به این ترتیب که عرض شد مطلب دوم این است که در کتاب الغدیر علامه امینی جلد پنجم در ان جا مطالب بسیار بسیار عالی است اولا ایشان نوشته که ۵۰۸ هزار حدیث مجعول به اعتراف خود سنی ها در دست ما و سنی ها وجود دارد یعنی ان ها دیدند که آمدند و کاری کرده اند و خلافت را این طور برگرداندند این احتیاجی به تبلیغات و احتیاج به تجهیزات دارد شروع کردند به جعل احادیث به نفع خلفایی که معین کردند هر

حدیثی که ما درباره اهل بیت داریم آن ها مثل همان را برای ابوبکر و عمر درست کردند مثلا ما داریم که پیغمبر صلوات الله علیه و آله به معراج می رفتند دید که در عرش نام پنج تن است آن ها درست کردند که نام ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه است هر چقدر که ما داریم مشابه همان را برای آن ها درست کردند ایشان آماری از کتاب های خود اهل تسنن در جلد پنجم الغدیر صفحه ۲۹۰ تا ۲۹۱ نوشته اند، احادیث مجعوله در دست اتباع مدرسه خلفا دو تا مدرسه در نتیجه به وجود آمد مدرسه اهل بیت و مدرسه الخلفاء احادیث مجعوله در دست اتباع ندرسه خلف تبلغ ۴۰۸۶۸۴ در دست آن ها وجود دارد. بعد می گوید وضاعون و کذابون بازارشان خیلی گرم بود و اجرت می گرفتند و حدیث جعل می کردند از قبیل ابوهریره ها و امثال این ها بعدا می گوید اما چیز عجیب تر این است که وقتی می رویم سراغ موثقاتشان (آن حدیث ها که قبول دارند) این ها را خودشان تصریح کردند که کذب و جعل است منتهی در جای دیگر، اما می رویم سراغ توثیق هایشان علامه امینی می گوید آن هم عجیب است چند نفر از ان ها مثل زیاد بن أبی جزو موثقین آن هاست که پدر عبید الله بن زیاد بوده بعد عمر بن سعد بعد عمران بن حتان خارجی، مادح ابن ملجم از اعوان حجاج بن یوسف ثقفی اسماعیل نامی است که این ها جزو موثقین آن ها هستند و این همان کسی است که سعید بن

جبیر را کشت. تعداد زیادی را ذکر می کند که این ها جزو موثقین آن ها هستند و کسانی هستند که از دشمنان اهل بیت علیه السلام هستند بعد می گوید بخاری از امام صادق علیه السلام یک حدیث ذکر نکرده ولی از دشمنانشان ذکر کرده بعد در آخر می رسد به این جا که امام طاهر حسن بن عسکری را تضعیف کردند و گفتند که ما او را قبول نداریم به نقل روایات {فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یشرکون} این یک فصلی است از علامه امینی، علامه امینی (اعلی الله مقتمه) در این جلد پنجم چند فصل را بحث کرده یکی در احادیث مجعوله بحث کرده اند مختلفه و ساختگی که شد ۵۰۸ هزار حدیث از روی مدارک خودشان این مطالبی که ما گفتیم باز هم مطالب بیش از این هاست حالا ما مقداری را گفتیم. دوم بحث کرده در این که احادیث را جعل کردند در این که پیغمبر گفته بعد از من خلیفه ابوبکر است بعد از او عمر است و بعد از او عثمان است، صد مورد ذکر می کند به این مضمون حالا بنده یکی از آن ها را عرض می کنم {سلسله الموضوعات فی الخلافه} آمده ایشان دسته بندی کرده اند یک قسمت از مجعولات به خلافت مربوط نیست فضیلت عمر و عثمان است و یک قسمت از موضوعات به خلافت مربوط است می گوید دست های بازیگران این جا در حرکت بود و احادیثی جعل می کردند برای خلافت. {عن انس بن مالک قال جاء النبی صلوات الله علیه و آله فدخل الی بستان}

پیغمبر داخل بستان شد {فانی آت و دق الباب یا انس هم فافتح الباب و بشره بالجنه و بشره بالخلافه} پیغمبر در باغی بود که در را زدند پیغمبر به انس گفت که بلند شو در را باز کن و بشارت بده او را به بهشت و خلافت {من بعدی، قال قلت یا رسول الله اعلمه} به او بگویم این مطلب را {قال صلوات الله علیه و آله أعلمه} رسول الله گفتند به او بگو {فاذا ابوبکر} نفر اول ابوبکر {ثم جاء آت} نفر دوم {دق الباب قال یا انس قم و افتح له بشره بالجنه و بشره بالخلافه بعد أبی بکر، قلت یا رسول الله أُعلمه قال اَعلمه فخرجت فاذا عمر قال قلت له ابشر بالحنه و بالخلافه بعد أبی بکر} {ثم جاء آت} سوم {و دق الباب قال قم یا انس و افتح له و بشره بالجنه و بالخلافه بعد عمر و انه مقتول،فخرجت فاذا عثمان قلت له ابشر بالحنه و بالخلافه بعد عمر و انک مقتول} خوب از این قبیل احادیث بعد اشیان بحث کرده که البته معلوم باشد که ما نمی خواهیم که این مسئله را مطرح کنیم ما درباره امامت بحث می کنیم غیر از بحث حوزوی و مناظره نظری نداریم چون سفارش اهل بیت علیه السلام است که با آن ها شما هیچ گاه درگیر نشوید، مخالفت نکنید، پشت سرشان نماز بخوانید و به مساجدشان بروید، اتحاد و اجتماع داشته باشید که از اختلاف شما دشمن سوء استفاده می کند حالا این بحث که پیش آمد ما از نظر بحث حوزوی و مناظره بحث می کنیم که اگر یک

ص: ۳۲۸

وقتی برخورد کردیم چیزی گفتند بتوانیم جواب دهیم خلاصه بعد علامه امینی در این جا نتیجه می گیرد که از طرفی می گویند که نصی درباره خلافت نبوده پیغمبر آن را به مردم واگذار کرده بوده آن ها این طور می گویند ما قائلیم به نص در شرح تجرید است.

شرط وجود امام أو من نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در این بود که جهاد که بعد از فراغ از این که واجب است گفتند یکی از شرایطش وجود امام است او من نصبه. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۱۱ که این بحث را آغاز کرده شرح شرایعی دارد که جهاد واجب است به شرط وجود امام او من نصبه. کسی را که امام نصب کرده باشد یا برای جهاد یا اهم از جهاد ولی نصب امام لازم است. صاحب جواهر می گوید به این که اجماع به قسمیه هم محصل هم منقول دلالت دارند بر این که شرط وجوب جهاد این است که امام وجود داشته باشد یا من نصبه بلکه نه تنها اگر امام و من نصبه نباشد واجب نیست بلکه اصلا جایز نیست. مشروعیت جهاد علاوه بر وجوب مشروعیت جهاد در میان مکا امامیه ایشان می گویند. بر این اساس که باید امامی یا من نصبه الامام زیر پرچم چنین شخصی مردم جمع شوند برای انجام جهاد. صاحب جواهر روایاتی که ما در باب دوازده داریم همه را ذکر کرده ما همان روایات را ولو اجمالاـ باید اینجا عرض کنیم. علاوه از اجماع روایات باب دوازدهم که ۱۰ تا روایت در باب دوازدهم وجود دارد ذکر کرده همه را و از آنها استفاده کرده که بایستی جهاد

ص: ۳۲۹

به شرط وجود امام باشد یا من نصبه علاوه بر اجماع. ولی یک کلمه در آخر دارد ما در اینجا دو تا بحث داریم یک بحث در برابر عامه داریم که آنها قائلند به اینکه در جهاد شرط نیست که امامی باشد بلکه از ابو هریره خبری نقل شده از پیغمبر صلوات الله علیه و آله یجب الجهاد مع امام بر او فاجر . بَر صفت مشبهه است بِر صفت است لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب ، بِر مصدر است یعنی نیکی کردن. اما بَر صفت مشبهه است به شخص می گویند جمعش هم ابرار است آن وقت در اینجا حدیثی از ابو هریره منقول است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله یجب الجهاد مع کل امام بَر او فاجر بنابراین عامه معتقدند که هر کسی که پرچم به دست گرفت به عنوان جهاد بَر باشد یا جهاد واجب است که با آن بسیج شوند ولی ما قائلیم که نه باید امام عادل یعنی معصوم باشد یا من نصبه . البته این مسئله ای که سنی ها می گویند مربوط به اصل حکومتشان است چون در همان حکومت هم ما حرف داریم قائلیم بر اینکه حاکم باید پیامبر باشد یا امام معصوم یا کسی که عادل است و فقیه است و قائم مقام امام معصوم. آنها می گویند در حکومت هم این طور نیست می گویند هر کسی که زمام امور را به دست دارد ولو این که هلاکو باشد ولو ظالم باشد ولو فاجر باشد. هم در حکومت آنها قائلند که عدالت و عصمت شرط نیست و هم در

ص: ۳۳۰

جهاد که شعبه ای از حکومت است. خلاصه صاحب جواهر بعد از ذکر آن اخبار بالاخره نتیجه می گیرد به این که هم اجماع داریم و هم اخبار دال بر این هستند که بایستی جهاد به شرط وجود امام او من نصبه. ولی درآخر یک بحثی دارد که ما باید آن بحث را انجام دهیم. می گوید هذا کله اگر ولایت فقیه را قائل نباشیم اگر قائل باشیم فقیه ولایت دارد بنابراین همان طوری که خود امام در هر زمانی بخواهد امر کند به جهاد مردم واجب است که حرکت کنند اگر قائل بشویم که فقیه هم قائم مقام امام است به آن ولایت که امام دارد فقیه دارد در آخر دارد اگر قائل باشیم به این،این رجحان پیدا می کند در برابر ادله این رجحان پیدا می کند که فقیه هم می تواند در زمان غیبت حالا جهاد ابتدایی را انجام دهد. ما روایات را بعدا می خوانیم ما بحث داریم ببینیم که حالا- آیا فقیه هم می تواند یا نه بحث می کنیم. اما حالا کلمات بسیاری نقل می کنیم که مطلب روشن شود. علامه در تذکره جلد نهم طبع جدید آن هم گفته بله جهاد مشروط است به وجود امام عند علمائنا اجمع. یا امام باید باشد معصوم یا من نصبه. عند علمائنا اجمع این طوریه. یک خبر را فقط نقل کرده خبر اول باب دوازدهم خبر بشیر دهان که می خوانیم که آن خبر داشت که بدون وجود امام عادل جهاد حرام مثل اکل میته و دم و لحم خنزیر. خبر اول این طوری بود. خبر را ایشان ذکر کرده (تذکره)

بعـد گفته که احمـد، احمـد بن حنبـل قاعل است که یجب الجهاد مع کل امام بَر او فاجر. چه این که بَر باشـد چه این که فاجر باشـد. ایشـان این را رد می کنـد می گویـد این که این خبر ناقل این خبر ابو هریره است و ابوهریره هم جزء جعالین و کـذابین است که عمر به او تازیانه زد برای اینکه اخبار کـذب زیاد نقل می کرد و جعل می کرد آخرش یک آیه ای ذکر می کند و لا ترکنوا الی الـذین ظلموا فتمسـکم النار که آیه ۱۱۳ از سـوره هود سوره ۱۱ قرآن مجیـد است. و لا ترکنوا الی الـذین ظلموا می گویـد ، زیر پرچـم یـک ظـالمی جمـع شـدن است رکـون است رکـون یعنی اعتمـاد به شـخص، تکیه کردن، اعتمـاد. آیت الله طباطبـایی اعلی الله مقامه در تفسـیر المیزان دارد که هر اعتماد را رکون نمی گوینـد رکون اعتماد عن میل است. از روی میل و رغبت انسان به کسـی اعتماد کنـد به آن می گوینـد رکون. آیه می گویـد رکون نکنیـد به کسانی که ظالمند و تمسـکم النار. بنابراین کسـی اگر ظالم است آمـد و پرچمی بلند کرد زیر پرچم ظالم جمع شدن یک رکونی است به آن ظالم اعتمادی اسـت به آن ظالم. و خداونـد گفته فتمسـکم النار بر حـذر داشـته از رکون. آیه را که گفتیم آیه ۱۱۳ از سـوره هود. این آیه یکی از آیـات بسـیار مهم قرآن است همه آیات مهم است ولا ترکنوا الی الـذین ظلموا فتمسـکم النار آیت اله طباطبایی اسـتاد بزرگوار اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان هم دارند رکون را سه جور

معنا کرده که رکون به ظالمین که خداونـد نهی کرده معنایش چیه یکی می گوید آن است که ما در احکام دین آن چه که به نفع ظالمین است بیان کنیم آنچه به ضـرر ظالمین است بیان نکنیم این یک رکون است که بسـیاری از علمای سـنی همین جور بودنـد که اطاف سـلاطین بوده اند از دین آن اندازه که به نفع ظالمین بود بیان می کردند شـرح و بسط و تبلیغ. ولی آن چه به ضرر آن ها بوده ، یک معنی رکون می گوید این است. دومین معنی ایشان این است که ما توجیه کنیم کار ظلمه را بله بعضی هسـتند که کارهای ظلمه را توجیه می کنند خوب این هم یک معنی رکون است که ایشان می گویند. سومین معنی رکون این است که دوست داشـته باشـد انسان ها را تحت ولایت و سـیطره آن ها و آن ها را دوست داشـته باشـد ایشان می گوید هر سـه مورد این ها را این آیه شامل است و نفی می کنـد. خلاصه اینجا علامه حلی اعلی الله مقامه برای این که واجب است که جهاد بـا امـام عـادل باشـد و اگر غیر عادل باشـد جایز نیست به این آیه تمسک کرده و لا ترکنوا الی الـذین ظلموا فتمسـکم النار این کلام تذکره است در منتهی علامه باز همین مشی را پیش گرفته اول گفته به این که واجب است جهاد به امر امام عادل به اذن امام عادل و من نصـبه باشد بعد یک خبری نقل می کند در تذکره خبر بشیر دهان را ذکر کرد خبر اول باب دوازدهم بود ولی در

منتهی خبری نقل می کند در باب دهم شش صفحه جا را اشغال کرده است این خبر اینقدر مفصل است. شاید لازم باشد بعد بخوانیم شش صفحه از رسائل منتها قطعه ای از این خبر را ایشان نقل کرده در منتهی (علامه). بعد هم خبر ابو هریره را ذکر کرده و رد کرده که احمد بن حنبل می گوید که احتمالا با آن خبر ناقل ابوهریره است. بعدا می گوید اگر قرار باشد ما در زمان غیبت بگوییم جهاد واجب نیست چون جهاد عمده جهاد ابتدایی است جهاد به معنی دفاع خوب آن بحثی نیست. یک وقت حمله کنند بعد کشور اسلامی جمله نظامی آن کم بوده است معمولا سابقا اما جهاد معمول ابتدایی آن است که حرکت کنند دعوت کنند غیر مسلمانان را به اسلام بیان کنند و موانع از سر دعوت بردارند و اسلام را عرضه کنند یک حقی است یک رسالتی است که اسلام به مسلمانان داده که آنقدر قدرت داشته باشند وقتی نگاه کنند کشورهایی دچا شرک است دچار انحطاط است دچار انحرافات است علاوه بر این که علیه اسلام نقشه هایی دارند پیش دستی کنند حرکت کنند و اسلام را به آنها عرضه کنند شبهات را رفع کنند و دعوت به اسلام کنند مجبور نکنند ولی راه اسلام را باز کنند. این خیلی مهم است علامه حلی در متهی (تذکره نیست این) همانطور که شما می گویید اگر کسی به ما اشکال کند که و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیه اسم الله این هم از آیات سوره حج است

ص: ۳۳۴

سوره ۲۲ قرآن مجید که اگر قرار باشد جهاد را تعطیل کنیم در زمان غیبت امام که صدها سال طول می کشد جهاد نیست بعد این آیه را چطور جواب دهیم و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض اگر دفاع و جهاد نبود که بعضی ها در برابر بعضی ها قیام می کننـد که دفع کننـد آن هـا را کنـار بزننـد و راه اسـلام را باز کننـد اگر این کار را کرده باشـد لهـدمت صوامع و بیع این مراکز عبادات را می گوید چون دشـمن وقتی حمله کند مقصود اصـلی اش از بین بردن ادیان حقیقی و مراکز عبادات است صوامع و بیع مـال یهود است و صـلوات کنـائس نصـاری هست و اینهـا کلیساهاست و مساجـد هم که مال مسـلمانهاست اینجا منظور این است که اگر واقعـا جهاد نبود تمام مراکز عبادات و توجه به خـدا از بین می رفت مراکز عبادات که از بین برود کم کم دین از بین می رود آن وقت علامه می خواهد از این جواب دهد. دفع اینجا اعم از رفع است دفع یعنی جلو گرفتن. دشـمن روی مبنای خودش در بـابر اسـلام تبلیغاتی دارد راه ورود اسـلام را به کشورهای خودش بسـته مردم دچار خرافات و کفر و شـرک و نفاق هستند نقشه هایی علیه اسلام و مسلمین دارند چهره اسلام را مشوه کرده اند چهره اسلام را عوضی نشان می دهند مثل الان که مـا می بینیم در فلاـن جا و فلان جا این جریان برقرار است این که ما وظیفه داریم البته خوب جهاد شـکلش فرق می کنـد یک وقت لشکرکشی است یک وقت تبلیغات است

راه های دیگر وجود دارد اگر اینها نباشد لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد حالا علامه چه جواب می دهد ما داریم نقل قول می کنیم خودمان بعدا بحث می کنیم. علامه جواب می دهد کسی این آیه را تمسک کند جواب این است که همان جهاد دفاعی کافی است ابتدایی را ایشان می گویند در زمان غیبت لازم نیست. کلمات جواهر و تذکره و منتهی را که عرض کردیم همه عده ای دیگر هم هستند اکثرا که می خوانیم اینها قائلند که در زمان غیبت جهاد ابتدایی تعطیل است چون شرطج آن است که یا امام خودش باشد یا کسی که نصب کرده باشد برای این کار تصحیح می کنند که بنابراین فقها در زمان غیبت این اجازه را ندارند حتی صاحب ریاض از جمله کسانی است که خیلی با ضرص قاطع که در زمان غیبت جهاد ابتدایی نه تنها وجوب بلکه مشروعیت ندارد خوب حالا ما اینجا باید اولین روایات را ببینیم چون تکیه گاه کسانی که نفی می کنند روایات باب دوازدهم است در باب دوازده از باب جهاد عدو صفحه ۳۲ از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی ۱۰ تا خبر ذکر کرده که اینها تکیه گاه کسانی است که نفی می کنند وجوب جهاد بدون وجود امام یا منصوب من قبل امام. صفحه ۳۲ باب آغاز می شود عنوان باب را صاحب وسائل اینطور بیان می کند باب اشتراط وجوب الجهاد بامر امام و اذنه و تحریم الجهاد مع امام غیر العادل . امام عادل هم اینها به معصوم می گویند. خبر اول را آن روز خواندیم یادتان هست

خبر اول سندش چطوری بود؟ ضعف خبر اول به واسطه همین است که تا بشیر دهان خوب بود ولی بشیر دهان که راوی خبر است وثاقتش ثابت نشده مضمونش را هم خواندیم قتال با غیر امام عادل مانند اکل میته و لحم خنزیر است دلالتش خوب بود بر اساس مبنای آنها ولی از لحاظ سند این بود. خبر دوم خبر عبدالملک بن عمرو است این خبر هم ضعیف بود به واسطه این که حکم بن مسکین عن عبدالملک وثاقتش ثابت نیست این خبر داشت به این که در قزوین و آبادان و فلان و جده و اینها. حضرت فرمودند به این که نه. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند لکنی اکره ان ادع علمی الی جهلهم آنها می رفتند فرمودند که من جهاد را اصلا واجب می دانم انا لا اری گفتند نه این طور نیست که من جهاد را واجب ندانم ولی الان لازم نمی دانم چرا را راه ندارد این. حالا یا برای این که در رکاب امام صادق نبودند ، ادع علمی الی جهلهم .خبر دوم این را خواندیم . اما خبر سوم و عنه عن ابیه عن عثمان بن عیسی یعنی کلینی از علی بن ابراهیم عن ابیه اینها را که می شناسیم عثمان بن عیسی واقفی المذهب است بلکه از ارکان واقف است حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که در زندان بودند طولانی پولهای مردم را می دادند به این قبیل افراد که اینها از طرف آن حضرت شناخته شده بودند بلکه بعضی ها نایب بودند برای اخذ وجوهات وقتی که امام هفتم در زندان شهید شد

اینها به امام رضا ایمان نیاوردنـد گفتند که امام هفتم آخرین امام است بر آن توقف کردند و گفتند به این که روزی هم ظهور خواهد کرد و این پول هایی که پیش اینها بود همه را خوردند. مروان بن زیاد قندیو فلان و فلان و یکی از آن ها همین عثمان بن عیسـی است این ثقه است شکی در وثاقتش نیست آیت الله خویی اعلی الله مقامه هم در معجم الرجال الحدیث دارند که لا شـک این که موثق است ولی جزء ارکـان واقف است عن سـماعه، سـماعه بن مهران را بعضـی گفتنـد واقف است ولی ایشـان انکار می کنـد واقف بودن می گویـد ایشان امامیون مذهب است و خیلی خوب است ثقه ثقه سـماعه المهران. خبر خبر موثقی است چون در سـندش عثمـان بن عیسـی واقع است عثمـان بن عیسـی واقفیون ثقه. امـا مضـمون خبر، خبر این است : لقی عبـاد البصـری علی بن الحسـین ، ملاقـات کرد عبـاد بصـری از رؤسـای صوفیه است از اکابر صوفیه است بنـده در حاشـیه نوشـتم که تاریخش هم ۱۴۲۲ است یعنی هفت سـال پیش از این در حاشـیه وسائل نوشـتم ، من اکابر الصوفیه عباد بصـری از اکابر صوفیه است و ترجمه او فی تنقیه المقال جلد ۲ صفحه ۱۲۱. تنقیه المقال چاپ قبلی الان تنقیه را دارنـد چاپ می کنند کتاب ۲۵ جلد چاپ شده هنوز نصف نشده ولی چاپ قدیم سه جلد بود این در جلد دوم صفحه ۱۲۱ عباد بصری. این عباد بصری و امثال این ها ، صوفی اند ولی صوفیان اعتراضاتی به ائمه علیه السلام داشتند امام رضا علیه السلام که

ولایتعهدی را قبول کرد و آمد به خراسان جمع شدند و رفتند آنجا گفتند به این که اعتراضاتی داریم چون صوفیان و این ها یک زهد صوفیانه ای داشتند اسلام را خلاصه می کردند در همان کشکول و سبیل و لباسهای خیلی به قول خودشان ساده و آن اسلام پر خروش و پر حرکت را این ها واقعا ، کردند ائمه گفتند اینها هم اعدائند این از ان افراد است این با حضرت امام سجاد معاصر است بنده اینجا نوشتم در حاشیه که این همان شخصی است که اعتراض کرد به امام صادق علیه السلام ماند تا آن زمان. گفت که چرا شما لباس فاخر پوشیدید بایست شما لباستان چنین و چنان باشد حضرت فرمود حضرت امیرالمؤمنین چنین بود پیغمبر چنین بود حضرت فرمودند آن زمان مردم در مضیقه بودند بر ائمه علیه السلام لازم بود که در ان زمان با لباسی که مال آن پست ترین افراد است مثلا آن پایین ترین افراد است بپوشند ولی در زمان ما که الحمد لله اسلام وسعت پیدا کرده اشکال ندارد قل من حرم زینه الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق این آیه را هم خواندند بالاخره آن خیلی اصرار کرد به لباس حضرت فرمود بلکه شما چرا آمدید قبول کردید این ولایتعهدی را حضرت فرمودند که حضرت یوسف مگر قبول نکرد این حکومت را من هم قبول کردم به آن ترتیب مال من هم به آن ترتیب است و ولایتعهدی را قبول کردم خلاصه دید که این خیلی دارد تاخت و تاز می کند عباد بصری به این که چرا لباسشان این طور است

حضـرت فرمودند بیا جلوتر آمد جلو حضرت دست برد به زیر لباس دید زیر لباس یک لباس نرمی دارد خیلی فاخر ولی در رو یک لباسی پوشیده خشن برای ریا و خودنمایی و نشان دادن زهد صوفیانه فرمودند حالا دست بزن به لباس زیر من دست زد با لباس زیر امام صادق دیـد یک لباس بسـیار خشـنی، کهنه ای فرمود من این را پوشـیدم لباس من این است ولی این را پوشـیدم برای حفظ حیثیت و حفظ ظاهر و این ها. کار تو بد است کار ریا است والا کا ر ما اشـکال ندارد خلاصه این عباد بصـری جزء آن هاست. عباد بصـری حضـرت امام سـجاد علیه السلام را ملاقات کردند فی طریق مکه حضرت به طرف مکه می زفتند (امام سجاد علیه السلام). هر سال این کار را انجام می دادند قال یا علی بن الحسین ترکت الجهاد و الصعوبه و اقبلت الی الحج و لینه باز اعتراض مانند است گفت که تو جهاد را گذاشتی کنار. آن زمان زمان بنی امیه است. جهاد را گذاشتی کنار و با سختی که دارد واو به معنی مع است ولی داری می روی به حـج. خیلی خوب است یک مسافرتی و مرکبی سوار می شوی و بروی و غذا و ... . و اقبلت الی الحـج و لینه یعنی مع لینه. ان الله عز و جـل یقول ان الله اشتری من المومنین انفسـهم و اموالهم بـان لهم الجنه یقاتلون فی سبیل الله (الآیه) فیَقتلون و یُقتلون وعدا علیه حقا فی التورات و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشـروا ببیعکم الذی بایعتم به

و ذلک هو الفوز العظیم . این آیه ۱۱۱ از سوره توبه است. این آیه را خواندند که خداوند معامله کرده با افراد مومن مالشان را و جانشان را بدهند در برابر بهشت و چنین و چنان یا بکشند و کشته شوند گذاشتی کنار و می روی حج. این یک اعتراض مانندی به امام سجاد علیه السلام بود حضرت فرمودند خوب حالا ـ که این آیه را خواندی دنبالش را هم بخوان التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و بشر المومنین . نه صفت ذکر کرده برای مجاهدین حضرت فرمودند که اذا رأینا هؤلاء الذین هذه صفتهم فالجاهدوا معها أفضل من الحج این افراد را که دیدیم در این آیه توضیح داده شده اگر چنین افرادی به جهاد حرکت کنند اقبال کنند بله همراه این ها رفتن به جهاد از حج افضل است الآن که زمان بنی امیه بوده گفتیم ببینید در تاریخ جرجی زیدان مفصل وجود دارد بنب امیه لشکر کشی می کردند برای بسط سلطه خودشان کشورها را می گرفتند برای خاطر گرفتن مالیات و از این قبیل چیزها و این طوری بوده نه این که اسلام را بخواهند گسترش دهند حتی گاهی آن ها می گفتند ما مسلمان می شویم و این جزیه نمی دهیم می گفتند نه خیر ما جزیه می خواهیم مسلمان شدن را کار نداریم اون زمان که جهاد این طور بوده چنین افرادی با این هدف می رفتند حضرت گفتند نه. بله اگر اون افرادی که قرآن توضیح می دهد باشد ما حاضریم و این آیه دلالت بر وجود

امـام نـدارد امـا دلالـت دارد بر این که بـا هر کسـی نمی شود اقـدام به جهاد کرد این خبر خبری سوم ما بود بحث ما در شـرط خاصـی است بحث ما در امام است نه هر شـرایطی بحث این است که بایـد امام باشد آیه دلالت بر وجود امام ندارد آیه دال بر وجود امـامی که محـل بحث مـا هست نیست ولی نفی می کنـد جهـاد هـای معمول آن مـان را. این خبر سوم. خبر چهارم و ان محمد بن ابی عبد الله از آغاز شروع این باب نقل ها از کافیه حالا خبر چهارم کافی از محمد بن ابی عبد الله این کیه کلینی ۳۶ استاد دارد در چاپ آخونـدی اصول کافی در جلد اول اساتید کلینی را نوشـته و شاگردهایش را هم نوشـته در میان این ۳۶ تا اسـتاد بعضی ها خیلی معروفند مثل علی بن ابراهیم خیلی معروف است مثلا اما این کیه محمد بن ابی عبد الله این اسمش جعفر اسدی کوفی ساکن ری از مشایخ کلینی است محمد بن ابی عبد الله جعفر بن محمد بن عون اسدی کوفی ساکن ری از مشایخ کلینی است این اون شـخص منظور است و دو نفر محمد بن عبد الله و محمد بن حسن ، محمد بن حسن منظورش صـفار اسـت محمد بن حسن بن ؟۲۹:۱۶؟ صفار از مشایخ او است دو تا از استاد هایش است. عن سهل بن زیاد که حالا ما خوبش می دانیم محل بحث این تا این جا یک سند از کافیه دو تا استاد را گفت ولی این جا می رود سراغ استاد سوم کلینی عن محمد

بن یحیی ابو جعفر عطار قمی این از اساتید مهم کلینی است بعد از علی بن ابراهیم این خبر زیاد دارد عن احمد بن محمد بن عیسی جمیعا ۳ تا سند تا به حال بود پیوند بخورد به حسن بن عباس بن جریش این حسن بن عباس بن جریش ضعیف است در معجم رجال الحدیث آیت الله العظمی خویی اعلی الله مقامه جلد ۴ صفحه ۳۶۹ ضعف شدید حسن بن عباس بن جریش نجاشی و غیر آن ؟؟ خبر از این جهت ضعیف است عن ابی جعفر ثانی حضرت جواد (ع) حدیث طویل فی شأن انا انزلناه قال و لاـ اعلم فی هذا الزمان جهادا الا الحج و العمره . بله این هم این طوری گفته خوب والجوار هم شاید مجاورت با مشاهد ائمه (ع) باشد. این خبر از لحاظ دلالت نفی میکند جهاد های آن زمان را باز نفی می کند از این سندا هم ضعیف است که عرض کردیم. جوار مجاورت مشاهد مشرفه است بعضی می روند مشهد مجاور می شوند بعضی کربلا مجاور می شوند می مانند آنجا دیگه مجاورت قبور مشاهد ائمه (ع) مجاورت در مکه، مدینه. خبر پنجم و عن عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن محمد بن عبد الله الآن اگر شما بروید در مکه مشرف شدید یا می شوید مخصوصا در فصل عمره و این ها وقتی وارد شوید می بینید که مثلا صدها نفر بلکه هزاران نفر چون آنجا در میان قفسه بالای سر ضزیح حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله خوب خیلی وسیع است و قفسه

های زیادی که همه اش قرآن چیدند آن وقت افراد بسیاری هستند که آن جا می آیند مجاورت صبح آنجا قرآن ها را بالا سر می خوانند تا نماز ظهر نماز که خواندند می روند عصر هم می آیند شاید روزی یا دو سه روزی قرآن را ختم کنند هزاران نفر این طوری هستند کارشان نمی شود کرد بنده یک وقت مشرف شده بودم رفتم آنجا دیدم یک نفر همین کار می کند هرروز صبح می آید و ... رفتم نزدیک و گفتم شما اهل کجا هستید گفت من اهل تونس و مراکش و اینجاها هستم گفتم چند ساله گفت من شاید الآن اینجا ۳۰ سال، ۴۰ سال باشد که من اینجا دارم قرآن را صبح شروع می کنم به خواندن و ظهر می روم در منزل دوباره عصر می ایم می خوانم همین طور کارم این است گفتم این قرآن را که شما این جوری می خوانید این قرآن عمل کردن هم لازم دارد. مملکت شما زیر سیطره آمریکاست و همه منابعش را می برد و خودتان زیر سیطره اسرائیل قرار داده خب این قرآن دارد به این که و باید در برابر کسانی که قرار داده و این قرآن دارد به این که باید در برابر کسانی که تولی پیدا کردند از کفار بر مسلمان ها باید ساکت ننشینیم ، قیام کنیم، حرف بزنیم حرکت کنیم چون قرآن خواندن این ها هم هست دیگه البته خوشش نیامد ولی خوب یک حرف حسابی بود بله خلاصه این است که مسئله اینه که بایستی تنها خواندن قرآن نیست و این ها مگر یک زمان خاصی

باشد حالا خبر پنجم خبر پنجم این که عن عده من اصحابنا. جوار را خواستم معنا کنم این مطلب را گفتم مجاورت یعنی مکه و مدینه کنار مشاهد مشرفه انسان برود و چند سال بماند مجاور باشد خبر پنجم و عن عده من اصحابنا سهل بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن محمد بن عبد الله باز کلینی آشنا بودن به سند اخبار لازم است دیگه کلینی نقل کرد عن عده من اصحابنا معلوم اسامی شان را قبلا گفتیم در آخر جامع الرواه همه اسامی این ها هست عن سهل بن زیاد بحث کردیم عن احمد بن محمد بن ابی نصر از رجال بزرگ طبقه شش است عن محمد بن عبد الله محمد بن عبد الله بن عیسی اشعری قمی این هم ثقه است این جا یک سند تا این جا از کلینی سند دیگه حالا و عن محمد بن یحیی باز کلینی احمد بن محمد بن عیسی العباس بن المعروف عن صفوان بن یحیی عن عبد الله بن مغیره این سند صحیحه است از جمله روایات که سند صحیحه دارد این خبر پنجم است. قال قال محمد بن عبد الله للرضا و انا اسمع این شخص راوی عبد الله بن مغیره است ولی یک نفر به نام محمد بن عبد الله با امام رضا حرف می زند این راوی حدیث می شنود این ها چی می گویند امام رضا چی می گوید شناخته نشده محمد بن عبد الله ولی برای ما لازم نیست چون راوی حدیث عبد الله بن مغیره است محمد بن عبد الله به امام رضا (ع) عرض کرد

که و انا اسمع می شنیدم گفت که حدثنی ابی عن اهل بیته عن آبائه انه قال له بعضهم پدر من اجداد من گفتند که ان فی بلادنا موضع رباط یقال له قزوین در زمان ما در ان زمان مرزهای اسلام و کفر آن جا رباط لازم بود مرابطه این بود که در مرزها، مرزها را حفظ کنند و نگذارند که کفار به بلاد اسلام دخالت کند نفوذ کند یا حمله کند هر جور باشد اینه که ما بعدا رباط و مرابطه را هم جزء جهاد باید بخوانیم آن زمان را می گوید یعنی در بلاد موضع رباط به آن قزوین گفته می شود وقت تمام شد برای فردا ان شاء الله

شرط وجود امام أو من نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در این بود که وجوب جهاد مشروط به امام معصوم علیه السلام یا کسی که از قبل او منصوب باشد برای جهاد یا اعم از جهاد و غیر جهاد . صاحب جواهر ملاحظه فرمودید که مثل بسیاری از فقها استدلال کرده برای این شرط بوجوهٍ ، اول اجماع ، بین فقهاء ما ، ایشان گفتند بقسمین یعنی اجماع منقول و محصل برای این اشتراط وجود دارد که وجوب جهاد مشروط به این شرط است این شرط حاصل شد یعنی امام معصوم علیه السلام یا کسی از قبل او مأمور بود مأذون بود برای جهاد برای تجهیز امر جهاد آن وقت واجب است و الا ـ فلا ـ . اول اجماع محصلا و منقولا ـ، دوم ده تا روایت بود که در باب دوازدهم خواندیم مدرک دوم آنها این روایاتی است که خوانده شد ، کلمات بسیاری از فقهاء از جمله جواهر

ص: ۳۴۶

و ریاض دلالت بر این دارد که در زمان غیبت جهاد واجب نیست ، بحث ما در جهاد ابتدایی است جهادی که دفاع باشد حمله و هجومی به مملکت اسلامی به بیضه اسلام انجام بگیرد در آنجا بر همه جهاد واجب است در آن ما فعلا بحثی نداریم و شکی در آن نیست آن یک امر فطری و عقلایی است حتی مسلمان هم نباشند بر خودشان لازم می دانند که از خودشان دفاع کنند اما بحث ما در جهاد ابتدایی است که حرکتی انجام بگیرد برای اینکه دعوت کنند کفار را به اسلام ، عرضه اسلام به کفار و از میان برداشتن موانعی که مانع دعوت به اسلام است مانع عرضه ی اسلام است . در اینجا صاحب جواهر و عده ای از فقها ادعا کردند که اجماع داریم بر اینکه مشروط است وجوب جهاد به وجود امام یا کسی که منصوب من قبل امام باشد . دلیل اول آنها اجماع است دلیل دوم اخبار است ، صاحب ریاض تصریح می کند که در زمان غیبت جهاد واجب نیست چون نه امام در میان ما وجود دارد و نه کسی مأذون است از قبل امام می گوید اما فقها که منصوب عام هستند آنها نه دلیل شامل آنها نمی شود دلیل وجوب جهاد شامل کسی است که یا امام را درک کند در حضور امام باشد یا کسی که منصوب از قبل امام باشد ، حالا چند کلمه از صاحب ریاض را می خوانیم در ریاض جلد هفتم از طبع جدید صفحه ۶۴۶ {و انما یجب الجهاد بالمعنی الاول (ابتدایی) علی من استجمع الشروط المذکوره}

ص: ۳۴۷

قبلا شروط را گفته است حریت و ذکوریت و غیره {مع وجود الامام العادل و هو المعصوم علیه السلام او من نصبه لذلک ای النائب الخاص و هو المنصوب لالجهاد او لما هو اعمّ} مثلا مثل مالک اشتر از طرف حضرت امیر علیه السلام برای حکومت در مصر اعزام شد {و الله مصر حیایه خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عمران بلادها} مالک اشتر منصوب بود از طرف امیر المومنین نه فقط برای جهاد برای اداره امور آن من جمله جهاد ایشان (صاحب ریاض) می گوید باید اینطور باشد {اما العام} اما منصوب عام {کالفقیه کل فقیه لا یجوز له و لا معه حال الغیبه} با فقیه و برای فقیه در زمان غیبت جهاد واجب نیست {بلا خلاف اعلمه} ایشان می گوید خلافی که من بدانم وجود ندارد {اما العام کالفقیه لا یجوز له و لا معه حال الغیبه بلا خلاف اعلمه کما فی ظاهر المنتهی و صریح الغنیه} بعد ایشان گفته اند که {و النصوص به من طریقنا مستفیضه بل متواتره} نصوص از طرف ما مستفیض بلکه متواتر است زیرا برای خبر سه مرتبه است ، خبر واحد ، خبر مستفیض ، خبر متواتر . تعداد قلیلی خبر واحد است اگر ۷ تا یا بیشتر مستفیض است به حدی برسد که ممتنع باشد تواطأ آنها بر کذب ، جمعیت زیاد می شود متواتر می شود ، ایشان می گوید اخبار از طرف ما مستفیض بلکه متواتر است که قتال با {غیر الامام المفترض طاعته} حرام است مثل میته و دم و لحم خنزیر حالا ما باید ببینیم که این ادله ای که

اقامه کرده انـد برای عـدم وجوب جهاد در زمان غیبت که می گوینـد حالا که امام نیست و منصوبا من قبل امام هم نیست پس در زمـان غیبت جهـاد ابتـدایی واجب نیست در ادله اش هم بایـد دقت کنیم دلیـل اول آنهـا که شـیخ هم در نهایه همین را می گوید در مبسوط هم همین را می گوید شرایع همین را می گوید مختصر النافع همین را می گوید علامه در قواعد همین را می گوید شـهید در دروس همین را می گوید شـهید ثانی در مسالک یستفاد من کلماتهم اینکه می گویند در زمان غیبت امام مثل زمان ما جهاد ابتدایی وجود ندارد البته در اینجا وجوب نداشـته باشد اینها می گویند مشروعیت هم ندارد . دلیل اینها چیست ؟ اوا اجمـاع بود این اجماع ، اجماع منقول است چون در بعضـی کتب نقل شـده اما در محصل هم همین طور است خودمان تتبع کنیم در کلمات فقها همین فتوا و اجماع را به عدم وجوب جهاد در زمان غیبت به دست آوریم یا نه خیر ؟ ظاهرا نه خیر ، برای اینکه شـیخ مفیـد در مقنعه در زمان غیبت از طرف ائمه علیه السـلام اجازه داده شـده به فقها برای اجرای حـدود و مسائل دیگر علاوه بر اینها برای جهاد پس اولین حرف این است که اجماع که ادعا می شود اجماع ادعایی است یعنی اجماع محقق نشده از شیـخ مفید کتابی است به نام ده تا رساله مختصـر ، شـیخ مفید در رسائل عشـر در آن رساله هفتم صـفحه ۱۰۷ می گویند اقامه حدود تنفیذ احکام امثال اینها و حتی جهاد همین

طور که پیغمبران به اوصیای خدا اجازه داده بودند ائمه هم به فقها اجازه دادند که در زمان غیبت این حدود را اجرا کنند حدود را اقامه کنند و امثال ذلک ، باز از کسانی که از کلماتشان استفاده می کنیم ابا صلاح حلبی است که از شاگردان سید مرتضی است ایشان در کتاب الکافی ، کافی در فقه مال ایشان است می گوید کسانی از فقهای ما اگر بتوانند به جهاد قیام کنند به آنها اجازه داده شده ، سلار دیلمی که این هم از شاگردان سید مرتضی و شیخ مفید است این هم همین طور می گوید بنابراین ما نمی توانیم بگوییم در مسئله اجماع محصل وجود دارد چون مخالفی مانند شیخ مفید در مقنعه ، ابو صلاح در الکافی ، سلار دیلمی در مراسم به این صورت می گویند مراسم صفحه ۲۶۴ ، این اولا ـ ثانیا اگر اجماع باشد این اجماع مدرکی است یا اجماع تعبدی ما دو جور اجماع داریم یکی اجماعی است که حتما از قول معصوم کشف کند در مسائلی فتوا دادند متفقا ولی مدرکش در دست ما نیست ما در این که فقها با این دقت در مسائل فتوا دهند مسلما حدس می زنیم حدسا قویا اطمینانیا به اینکه در دست آنها روایتی بوده که به ما نرسیده مثلا مثل ذهاب حمره مغربیه موقع نماز مغرب باشد ما دلیل به این صورت نداریم ولی ظاهرا اجماع داریم . با اینکه این همه روایت داریم در باب غروب ، ما غروب را کافی نمی دانیم بنابراین معلوم می شود که {وصل الیهم دلیل اقوی} دلیل اقوی بر اینکه

غروب کـافی نیست غروب را سـنی هـا کـافی میداننـد ولی مـا کافی نمی دانیم چرا ؟ با اینکه ما غروب داریم ولی به این تأمل نیستیم الا ـ قلیلی از ما مثل آیت الله العظمی خوئی که اسـتتار قرص را برای نماز کافی می داننـد . بالاخره اگر ما در یک مسـئله ای که دلیل در دست ما نیست ولی خلف به آن فتوا داده انـد اینجا حدس اطمینانی می زنیم به اینکه دلیل داشـته اند این را می گوییم اجمـاع تعبـدی حجت می دانیم اگر برای مـا اطمینـان پیـدا شود امـا اجماعی که مـدرک مجمعین در دست ما باشـد آن اجماع کشف از قول معصوم نمی کند چون اجتهاد کرده اند به همین ادله گفتیم مثل ماء بئر اینها به این صورت است چون در اینجـا ده تا روایت داشتیم و بیشتر همین افراد به همین روایات اسـتناد می کننـد بنابراین اجماع در برابر این اخبار دلیل مسـتقلی نخواهـد بود و بایـد برویم سـراغ اخبـار پس در اینجـا اجماعی که کشف از قول معصوم کنـد که در زمان غیبت جهاد ابتـدایی وجود نـدارد ما نمی توانیم قبول کنیم و به آن اسـتنادا اجماع بگوییم . برویم سـراغ روایات . روایات دیروز عرض شد که ده تا خبر در این باب وجود دارد روایات اکثرا سـندا ضعیف بودند ، خبر اول خبر بشیر دهان بود که ضعیف بود صاحب جواهر اول همین را ذکر کرده ، علامه در تذکره همین را ذکر کرده ، خبر دوم خبر عبدالملک بن عمر بود که ضعیف بود ، خبر سوم خبر سماعه است و گفتیم که چون این خبر

سندا از عثمان بن عیسی است موثق است ما باید در اخبار دقت کنیم و اما خبر این بود که امام سجاد علیه السلام به مکه می رفتند آن عباد بصری اعتراض کرد گفت که مکه رفتن آسان است چرا جهاد را کنار گذاشتید و آیه ای خواند آیه ۱۱۱ را خواند {ان الله اشتری} حضرت فرمودند آیه بعد را بخوان که خواند {التائبون العابدون} که گفتیم فرمودند افرادی که به جهاد می روند ۹ صفت دارند ، فرمودند اگر این چنین افرادی رفتند ما هم می رویم این دلالت نداشت به امام معصوم چون در زمان بنی امیه ، بنی امیه برای سلطه خودشان جهاد می کردند به قول خودشان اما {التائبون و العابدون} نبودند حضرت فرمودند این چنین افرادی با این صفات اگر بروند با اینها و همراهشان هستیم از اینها استفاده نمی شود که در زمان غیبت جهاد واجب نیست در زمان غیبت بله اگر فقیهی باشد و تجهیز لشکری کند و {التائبون و العابدون} که در زمان ما هستند نفی نمی گوید بنابراین خبر سوم دلالت بر مدعی ندارد . کتابی نوشته شده به نام ثوره الفقیه و دولته ، ثوره یعنی قیام و انقلاب ، دولت هم که معلوم است اینها ۴۰ نفر از علمای مختلف های مملکت از هندوستان و پاکستان و افغانستان و عراق و سوریه و لبنان خلاصه از کشورهای مختلف نوشته اند این کتاب درباره ی امام است نوشته اند فقیه وقتی که ثوره و قیامی انجام می دهد دولتی تشکیل می دهد این چنین می شود آنها هر کدامشان از یک بعدی کار امام رضوان

الله تعالی علیه را سنجیده اند ، بنابراین در زمان غیبت هم ، اگر یک ثوره الفقیه دولته بود این خبر سوم که آن را نفی نمی کند امام سجاد علیه السلام می فرمایند بله در آن زمانی که بنی امیه و این جور افراد می رفتند بله به این شخص گفتند این آیه را بخوان وقتی خواند گفتند اگر پیدا شدند افرادی این چنین که هذه صفتهم ما هم با آنها همگام و همراه می شویم این خبر سوم بود . خبر چهارم باز ضعیف بود مال العباس بن الجریش ، خبر پنجم مال عبدالله المغیره بود این خبر صحیح است سندا ولی مال زمان خاصی است چون آن شخص می گوید در قزوین دشمنانی داریم و در آن زمان می رفتند به طرف قزوین می گوید {هل من جهاد أو رباط} آیا با این دشمنان به جهاد برویم یا در آنجا مرزداری کنیم حضرت رضا علیه السلام می فرمایند نه نمی خواهید بروید ولی این دلیل برای هر زمانی نیست و این مال زمان خاصی است که بنی امیه بود و قزوین هم آن چنین بود استفاده حکم کلی از این خبر ممکن نیست این خبر پنجم است . خبر ششم ، خبر ابی حمزه ثمالی که شباهت دارد به همان خبر سوم مرسل هم می باشد . خبر هفتم ، خبر محمد بن عبد الله سمندری این خبر سندا ضعیف است به واسطه عبد الله بن مصدق سمندری . اما خبر هشتم سندا قوی است خبر ابی بصیر است و مؤید ما نیز می باشد در این خبر حضرت امیر علیه السلام

می فرمودند {لا یخرج المسلم مع من لا یومن علی الحکم و ینفذ فی الفیء امر الله} یعنی مسلمان در جهاد با کسی که ایمن نیست از اینکه حکم خدا را اجرا نمی کند در فیء و غنیمت به جنگ نباید برود که در دست هم هست این فقیه را نفی کند انسان مسلمان متعهد با کسی به جهاد می رود که یا امام باشد یا قائم مقام امام باشد که حکم خدا را اجرا کند در غنیمت حکم خدا را اجرا کند این خبر آنچه را که ما می خواهیم بگوییم را نفی نمی کند که فقیه هم در زمان غیبت می تواند فرمانده سپاه و عامل جهاد باشد و جهاد کند {فانه ان مات ذلک المکان} اگر با چنین کسی به جهاد رفت {کان معینا لعدونا} این فرد به دشمنان ما کمک کرده چون در آن زمان دشمنان اهل بیت برای جهاد می رفتند اما نه حکم خدا اجرا می شد و نه در غنیمت احکام خدا عملی می شد بله کسی که بخواهد برود و بمیرد {کان معینا لعدونا فی حبس حقنا} در اینکه حق ما را حبس کرده و به دشمن ما کمک کرده این چنین آدمی {و الاشاطه بدماءنا} در خونریز خون ما شرکت کرده {و میتته میته جاهلیه} مرگ او هم مرگ جاهلیت است . بله کسانی که بخواهند با بنی عباس و بنی امیه در جبهه جهاد شرکت کنند نیز همین طور است پس این نفی می کند شرکت در جهاد با فجار و فساق و ظالمین را اما فقیهی که حکم خدا را اجرا می کند جهاد

رفتن با او را نفی نمی کند . این خبر سندا صحیح است . خبر نهم این بود که جهاد واجب است با امام عادل این امام عادل اگر معصوم باشد معارضه واقع می شود بین این خبر و ادله ولایت فقیه ما در اینحا کم کم می رسیم به بحث ولایت فقیه ، صاحب جواهر هم در آخر گفتند اگر ولایت فقیه را در نظر بگیریم رجحان با اوست به خاطر اینکه اینها می گویند که امام عادل و معصوم اما اخبار دیگر اگر بخواهند قوی تر باشند ، دلالت داشته باشند که فقیه ولایت دارد حتی در امر جهاد آن مقدم است این خبر سندا در آن بحثی است اما می گوید {الجهاد واجب مع امام عادل} امام عادل را می گوید معصوم مراد است . خبر بعد نیز همین است ولی مرسل است . خلاصه بحث مهم در اینجا همین است که صاحب جواهر در آخر اشاره کرد در اینجا اجماع که مورد استفاده قرار نگرفت اخبار هم به این شکل است که ملاحظه می کنید اکثرا ضعیف هستند و آنهایی که ضعیف نیستند بعضی ها دلالت ندارند و نظر به آن زمان و آن افراد دارد و آنهایی که دلالت دارد سندا این فیه بحث ولی اینجا یک اصتکاکی به وجود می آید که این بحث مهم است بین این قبیل افراد و ادله دال بر ولایت فقیه این معنایش این است که اگر بخواهیم بگوییم در زمان غیبت جهاد تعطیل باشد خیلی تبعات پیدا می کند برای اینکه جهاد عزت اسلام است همان طور که از پیغمبر صلوات الله علیه

و آله از حضرت امیر علیه السلام و از حضرت فاطمه سلام الله علیها اخباری را خواندیم که جهاد را عزت اسلام حساب کردند یعنی تا مادامی که جهاد است اسلام و مسلمین عزت دارند اگر جهاد ترک شود {البسه الله ذلا و فقرا فی معیشه و محقا فی دینه} آیا این قبیل احکام مال زمان خاصی است شارع مقدس اسلام را آورده و هدفش هم این است که مسلمان ها عزت داشته باشند و اسلام عزت داشته باشد اگر صدها سال به دلیل غیبت امام زمان بنشینند و دست روی دست بگذارند و بگویند این مسائل مال آن زمان بوده که پیغمبر و امام بودند حالا عزت مسلمین از بین برود این حرف را نمی توانیم بگوییم مال آن ادله ای که داریم که دلالت دارد بر اینکه جهاد و امثال این برای ما عزت می آورد این برای همیشه است چه امام حضور داشته باشد چه غایب باشد دیروز ملاحظه فرمودید که علامه در منتهی گفت که اگر قرار باشد جهاد مخصوص باشد به زمان امام معصوم آیه قرآن {و لولا دفع الله الناس بعضهم بعض} را چه جواب بدهیم ؟ چون این آیه در دو جای قرآن آمده یک جا است که {لولا دفع الل الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض} این آیه در سوره بقره در جریان طالوت و جالوت بعد از اینکه فرمود {قتل طالوت جالوت و آتاه الله الملک} و رفتند و گروهی (ملائی) از بنی اسرائیل بودند و خداوند به آنها قدرت داد و جهاد را انجام دادند و طالوت جالوت را کشت پشت سرش این را گفت {و

لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الرض} و یکی دیگر در سوره حج {و لولا دفع الله بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد ...} در دو جای قرآن این عبارت است آیا این مخصوص است به آنجا که دفاع باشد یا اعم است ، می گوید اگر بعضی ، بعضی دیگر را جلویشان را نگیرند آنهایی که علیه اسلام و مسلمین نقشه دارند اقدامات و فعالیت ها دارند ، امر به معروف و نهی از منکر نکنند و جهاد نکنند و مردم را به حال خودشان رها کنند حال در این صورت چه اتفاقی می افتد ؟ مردم سیاست دارند ، فرهنگ دارند ، اقتصاد دارند ، اجتماع دارند ، اگر قرار باشد که این مردم به حال خودشان رها شوند فساد در سطح زمین به وجود می آید ، اختصاص به یک نقطه معین ندارد و همین {صوامع و بیع} به خطر می افتند می توان گفت از این استفاده عام می شود برای اینکه فساد در زمین به وجود نیاید صوامع و بیع و غیره خراب می شود باید جهاد باشد آن هم جهاد ابتدایی ، جهاد دفاعی که بعدا می خوانیم خیلی قلیل است و مخصوص اسلام هم نیست اگر یک مملکتی یک شهری مورد هجوم قرار بگیرد عقلا ولو مسلمان هم نباشند بر خودشان واجب می دانند که دفاع کنند پس عمده جهاد اسلام این اولی که ما داریم می خوانیم است این اولی معنایش این است که ما می خواهیم اسلام را در جهان گسترش بدهیم مبانی اسلام را به مردم عرضه کنیم مردم را

به اسلام دعوت کنیم ، شارع مقدس این است که مردم دچار خرافاتند دچار شرکند ، دچار فسادند آن وقت چه چیزی داریم اسلام داریم ، اسلام همه اینها را از بین می برد اسلام این حق را به خودش می دهد بلکه لازم می داند که اسلام را عرضه کند به مردم حجت را بر آنها تمام کند نمی گوید مسلمان شوید ولی می گوید چنین چیزی وجود دارد پس آن جهادی که مهم است جهادی است که ما الان داریم بحث می کنیم ، و جهاد دفاعی معلوم است که هر کس حمله کند به یک شهری مسلمان هم نباشند مردم بر خودشان واجب می دانند ، فطرت و عقلشان می گوید که از خودشان دفاع کنند بنابراین بحث ما خیلی بحث مهمی است جهاد منحصر به شمشیر نیست الان در مقابل دنیای فعلی چند روز قبل در واشنگتن ملک عبد الله و بوش ۵۰ کشور اسلامی را جمع کرد برای بحث درباره ادیان همان هایی که الان نوار غزه که مردم مسلمان در آنجا نه آب دارند نه چراغ دارند را به این صورت در آورده بعد جمع شدند در آنجا درباره ادیان کنگره تشکیل دادند خوب حالا در برابر اینها جهاد لازم نیست ؟! انسان بخواهد حرف حق را بزند و اگر قدرت داشته باشد جلویشان را بگیرد اینها در آنجا اسلام شناس بودند امام (رضوان الله علیه) فرمودند اینها حاشیه بر عروه خواهند نوشت اینها درباره اسلام بحث می کردند که اسلام نگفته چنین کاری که ایران می کند اینها همان دشمنانی هستند که امام فرمودند اسلام شناس شده اند

و حاشیه ای بر عروه خواهند نوشت . ملک عبد الله که خادمین حرمین شریفین را آنجا جمع کرده برای بحث درباره ادیان . اگر مسلمان ها و فقها از اول جهاد می کردند مثل امام (رضوان الله علیه) الان کار به اینجا نمی رسید جریان فلسطین و لبنان و افغانستان به وجود نمی آمد . مثلا در زمان قاجاریه دو دفعه حمله به ایران شد ناچار شدند علما جمع شوند رفتند و سید محمد مجاهد و امثال ایشان و ده ، پانزده ماه هم در جبهه بودند اما بعدها چه شده ما نمی خواهیم کسی را مقصر کنیم به دلیل اینکه قبلا آمادگی نبود برای هیچ کاری ، کم کم استکبار و استبداد مسلط شدند و آمدند کاری هم از پیش نبردند ولی جهاد یک مقدماتی لازم دارد باید همیشه در فکر باشند . آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان یک نکته بزرگی دارند ایشان می گویند در قرآن خطابات به مردم است {الزانیه و الزانی فاجلدوا ...} {السارق و السارقه فاقطعوا ...} {اعدوا لهم} {خذوا حذرکم} مردم باید حس کنند که این چنین وظایفی دارند امام چقدر به مردم اهمیت می دادند آن وقت مردم را باید بیدار کرد اگر اجتماع بود و توجه به قرآن بود کار به اینجا نمی رسید .

شرط وجود امام أو نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد بحث در این بود که در جهاد ابتدایی آیا وجوبش مشروط است به وجود امام معصوم علیه السلام و نائب خاص او یا اینکه در زمان غیبت ، فقها به واسطه نیابت عام می توانند به جهاد ابتدایی قیام کنند ، چند سطر از

ص: ۳۵۹

جواهر را می خوانیم که ایشان چه نتیجه ای گرفتند بالاخره صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۱۳ بعد از اینکه ادعای اجماع کرده است به قسمین برای اینکه وجوب جهاد مشروط به وجود امام یا نائب خاص امام است نائب خاص یعنی کسی که منصوب برای جهاد است یا اعم از جهاد و غیر آن . ولی هر چه هست نائب خاص است نه نائب عام که فقهای زمان غیبت باشد بعد از ذکر اجماع و بعد از اینکه روایات را که ۱۰ مورد بود خواندیم در باب دوازده در صفحه ۳۲ جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی شروع می شد خلاصه ایشان بعد از ذکر روایات گفته {الی غیر ذلک الخصوص التی مقتضاها کصریح الفتاوی عدم مشروعیه الجهاد مع الجائر و غیره} می گوید از نصوصی که گفتیم مقتضای نصوص آن است و همین طور فتاوی صریحا که جهاد ابتدایی در زمان غیبت جایز نیست چه جائر باشد چه غیر جائر ، فرمانده یا آن امام چه جائر و چه غیر جائر باشد {بل فی المسالک و غیرها عدم الاکتفاء بنائب الغیبه} بلکه در مسالک و غیر آن است که به نائب غیبت یعنی فقیه در زمان غیبت نمی شود اکتفا کرد {....... لا یجوز له تولی} پس نائب غیبت یا فقیه در زمان غیبت نمی تواند تولی ، مباشرت کند به جهاد {بل فی الریاض نفی العلم الخلاف فیه} بلکه در ریاض گفته {لا اعلم فیه مخالفا } نفی علم خلاف کرده است حاکی از ظاهر منتهی و صریح ..... ، خودش گفته خلافی را من خبر ندارم نقل کرده از منتهی علامه

ص: ۳۶۰

و صریح ..... ، {الال من احمد عن احمد بن حنبل} که قبلا گفتیم از عامه است و او گفته نه خیر جهاد مشروط به وجود امام عادل نیست {برا کان او فاجرا } چه برّ چه فاجر با او در زمان غیبت می شود جهاد کرد این را احمد می گوید {مضافا الی ما سمت من نصوص معتبره وجود الامام} خلاصه خود صاحب جواهر می گوید که نصوص معتبره دال است بر اینکه وجوب جهاد مشروط به وجود امام است بعد می گوید {لکن ان تم الاجماع المذکور فذاک} اگر این اجماع تمام باشد بله همین است اجماع است به اینکه باید خود امام معصوم باشد یا نائب خاصش پس در زمان غیبت جهاد ابتدایی جایز نیست {و اذا امکن المناقشه فیه} اگر اجماع تمام نباشد مناقشه در آن جا داره چرا ؟ {بولایه الفقیه} برای اینکه ادله دال است بر اینکه فقیه قائم مقام امام است اگر مشروط به وجود امام باشد خوب فقیه هم قائم مقام امام است همان کاری که و همان وظیفه ای و همان منصبی که امام داشت فقیه هم همان منصب را دارد پس خود امام همچنان که در جهاد ابتدایی می توانست اقدام کند فقیه هم می تواند جواهر را داریم می خوانیم {و اذا امکن المناقشه فیه بولایه الفقیه فی زمن الغیبه الشامله لذلک} امور ولایت فقیه شامل است چون اعم است هم شامل زمان غیبت معصوم می شود هم غیر آن {المعتضد بعموم ادله الجهاد} به علاوه ولایت فقیه اقتضا می کند که قائم مقام امام باشد برای امر به جهاد و عملی کردن جهاد

و این معتضـد است به عموم ادله جهاد {جاهدوا ، قاتلوا} اینها همه را خواندیم ، آنها زمان خاص که ندارند آنها همه زمان ها را شامل هستند ولایت فقیه هم که می گوید فقیه قائم مقام امام است بنابراین در زمان غیبت هم باید جهاد انجام شود {فترجع علی غیرها} عموم ادله جهاد با ولایت فقیه ، این رجحان دارد به آن ادله و خبرهایی که در باب دوازده خواندیم که شرط می کرد وجود امام معصوم را ، این کلام صاحب جواهر است ، عرض کردیم ما چند مطلب در اینجا داریم مطلب اول این بود که گفتیم اجماع تمام نیست برای اینکه اجماع منقول که حجت نیست اجماع محصل هم ما نداریم ما مخالفینی از قبیل شیخ مفید در مقنعه و از اینها پیدا کردیم که دلالت داشت بر اینکه فقیه در زمان غیبت می تواند جهاد را انجام دهد بلکه ائمه علیه السلام {فوضوا} تفویض کردند این موقعیت را و این ارکان را برای فقیه در زمان غیبت همان طوری که در زمان غیبت فقیه حدّ جاری می کند و سایر کارها را انجام می دهد به جهاد هم می تواند اقدام کند بنابراین اولا اینکه ما در مطلب اجماع محصل نداریم ثانیا اگر هم اجماع باشد اجماع مدرکی است و مدرک اجماع همین روایات است جایی که مدرک اجماع در دست باشد یقینا یا ضنا یا محتملا آن اجماع دلیل مستقلی در برابر مدرک نمی تواند باشد و باید برویم سراغ مدرک اینجا هم مدرک مجمعین همین روایات است بنابراین ما باید سراغ این روایات برویم و ببینیم آنچه آنها

ص: ۳۶۲

استنباط کردند این دلالت دارد به آن یا ندارد ؟ (جهاد ابتدایی این است که نباید ما آرام بنشینیم تا فتنه ای شود {قاتلوهم حتی لا تکون فتنه} امام فرمودند که چه فتنه ای از این بالاتر که در مملکت ما بیگانگان را بیاورند و تمام اختیارات را به آنها بدهند . جهاد ابتدایی این است که تا هر کجای دنیا فتنه است رفع شود حالا فتنه یعنی چه ؟ ایجاد مشکلات برای مردم و مسلمانان هر کجا که باشد شما وظیفه دارید به اینکه قیام کنید ما این را توضیح خواهیم داد جهاد ابتدایی خیلی وسیع تر از اینها است یعنی مسلمان ها باید قدرت داشته باشند یا اقلا تحصیل قدرت کنند ، هر کجا تهاجمی است علیه اسلام حالا هر نوع تهاجمی که باشد تهاجم فرهنگ باشد ، تهاجم نظامی باشد اگر قدرت داشته باشیم نباید این چنین بنشینیم که در فلسطین به این صورت باشد حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۲۷ فرمودند که شنیدم که دشمن آمده و وارد شده به خانه کسی و خلخال آن زن را از پایش درآوردند و گردنبندش را ، چطور شما آرام نشسته اید لومات مسلمان از شنیدن این حرف باید بمیرد مثلا اگر در افغانستان فتنه ای باشد و شما قدرت داشته باشید باید حرکت کنید نظر امام این بود بعدا می گوییم چون جهاد عزت مسلمان هاست هر کجا که عزت مسلمان ها به خطر بیفتد باید جهاد کرد . اسلام که مرز ندارد ، در فلسطین و افغانستان و عراق مسلمان ها آن چنین باشند در این صورت عزت مسلمان ها ،

عزت اسلام به خطر افتاده جهاد یک معنای عامی دارد جهاد معنایش این است که هر کجا فتنه ای است ، فسادی است ، اشکالی برای مسلمان ها پیش آمده از طرف کفار مرز هم که نداریم باید مسلمان ها قیام کنند و عزت اسلام را به وسیله جهاد تأمین کنند جهاد خیلی وسیع تر از اینها است هم اشکالش مختلف است ، نظامی ، فرهنگی ، اقتصادی و سیاسی و هم اشکال مختلفی دارد . حالا بعدا در این مورد بیشتر بحث می کنیم و بحث روشن تر خواهد شد بالاخره در قبل از این موضوع ما کلام جواهر را خواندیم حالا برای روشن شدن آن این را گفتیم که اولا اجماعی در بین نیست همان طور که عرض کردیم به خاطر اینکه شیخ مفید و چند نفر دیگر مخالف بودند اجماع هم اگر باشد اجماع مدرکی است و مدرک مجمعین همین روایات است بنابراین ما باید سراغ روایات برویم این روایات را که عرض کردیم که ده روایت بود چند تا از این روایت ها که سندا ضعیف بود ولی از خود اینها استفاده می شد به اینکه ائمه علیه السلام زمان خاص را می گویند زمان بنی امیه و بنی عباس آن موقع هم به اسم جهاد حرکت می کردند ولی در حقیقت جهاد نبود چون آنهایی که می خواهند به جهاد بروند باید به قصد قربت و فی سبیل الله باشد و برای اسلام باشد ولی آنها برای سلطه گری و توسعه دادن قلمروی سلطه خودشان می رفتند ، شاهد است در این روایات که منظور امام معصوم نیست این را

ص: ۳۶۴

هم عرض کنیم که فقهای ما کلماتشان مختلف است در کلام شیخ طوسی در مبسوط شهید در دروس چند نفر به همان امام تعبیر شده که وجوب جهاد مشروط به وجود امام است ، در کلمات شرایع و امثال این به امام عادل اشاره شده بعضی امام دارند و بعضی امام عادل دارند این خودش مطلب است امام را می توان گفت انصراف دارد به امام معصوم اما الامام العادل دیگر نه ، امام عادل اعم است از معصوم یا فقیه عادل الامام العادل یعنی کسی که مدیریت جامعه را دارد و فقیه و عادل هم است در تعبیرات فقهای ما فقط صاحب ریاض و جواهر هم تقریبا تبعیت کردند و مسالك ، نتیجه گرفته اند که نائب الغیبه ، یعنی فقیه در زمان غیبت ، جهاد بر او واجب نیست بلکه جایز نیست صاحب ریاض این را تصریح کرد و صاحب جواهر و مسالك و بقیه دارند امام عادل در تذکره امام عادل است در منتهی الامام العادل است ، شیخ طوسی فقط الامام دارد پس بعضی الامام می گفتند بعضی امام عادل گفتند صریح نیست در نفی زمان غیبت ، بله صاحب ریاض و جواهر و مسالك صریح است در اینکه زمان غیبت را نفی کند حالا این اخبار را دقت کنید عمده این اخبار است مدرك مجمعین هم همین اخبار است اگر اجماع باشد که نیت ، مدرك فقها در باب دوازده از ابواب جهاد عدو در صفحه ۳۲ جلد ۱۱ وسائل باب آغاز می شود در اینجا گفتیم که چند مورد از روایت ها سندش ضعیف است و چند مورد هم

نظر دارد به جهادهـایی که در زمـان بنی امیه واقع می شـد مثلا خبر سوم امام سـجاد علیه السـلام به آن عباد بصـری گفتنـد که جهاد اگر با تائبون و عابـدون باشـد ما حاضـریم در آن زمان چون کسانی که می رفتنـد که این چنین نبودند هدفشان هم اینها نبود مثلاـ در زمـان بنی امیه و بنی عبـاس افراد فاجر و فاسق می رفتنـد با هـدف های دیگر . از جمله خبر هشـتم خبر ابی بصـیر سندش هم خیلی خوب است خبر این بود {لا یخرج المسـلم فی الجهاد مع من لا یومن علی الحکم و لا ینفذ فی الفیء امر الله} مسـلمان در جهاد همراه کسـی نمی رود که ایمن نیستیم که حکم خدا را عملی کند خوب فقیه عملی می کند این فقیه را نفی نمی کند و کسـی که در فیء در غنیمت حکم خدا را جاری نمی کند این اعم است این نظر دارد به آن فساق فجار که در آن زمـان می رفتنـد نه حکم خـدا را عمـل می کردنـد و نه غنیمت حکم خـدا را اجرا می کردنـد بنابراین اگر فقیه عادلی مثل امام حکم خـدا را در همه حـال حتی در غنیمت اجرا می کنـد اشـکالی نـدارد این شاهـد است که مراد از امـام عادل ، امام معصوم نیست کسـی است که حکم خـدا را جـاری کنـد در غنیمت و غیر آن این خبر صـحیح است جزو اخبار صـحیح این باب اسـت {قال امیر المومنین علیه السـلام لا یخرج المسـلم فی الجهاد مع لا یومن علی الحکم} کسی که از او ایمن نیستیم که حکم خدا را عملی

کنـد اجرا کنـد و بیان کنـد {و لا ینفـذ فی الفیء امر الله عز وجل} و در فیء و غنیمت هم امر خدا را انفاذ و اجرا نمی کند این خبر خودش شاهـد است که مراد از امام عادل در بعضـی از روایات که هست امام معصوم نیست کسـی است که حکم خـدا را اجرا کنـد در غنیمت و غیر غنیمت چون بعـد از آن دارد {فانه ان مات فی ذلک المکان} اگر مجاهدی با این شـخص برود در آن مکان که رفته {معین لعدونا} به دشمن ما کمک کرده {فی حبس حقنا و الاشاط بدماءنا} در شرکت خونریزی خون های مـا {میته میته جـاهلیه} این نفی می کنـد آن کسـانی را که در آن زمـان ادعـای خلافت و امامت داشـتند و مردم را برای جهاد جمع می کردنـد ولی مقصود جهـاد نبود ، توسـعه قلمرو و سـلطه گری خودشـان بود این خـبر هشـتم بـاب است در اینجـا خـبر دیگری نیز هست خبر هفتم سـندا ضـعیف است و خبر این است شخصـی به نام عبد الله سـمنذری می گوید به امام صادق علیه السـلام که {فینادون السلاح} اینها اسلحه و تفنگ می دهند {فاخرج معهم} و شمشیر می دهند {قال فقال لی} حضرت چیزی از آنهـا پرسـیدند گفت شـما که می خواهی بـا اینهـا بروی {ارأیتک ان خرجت و فأسـرت رجلا فاعطیته الامان} چون یکی از آداب جنـگ این است که المسـلمون کلشـان مسـاوی هسـتند و اگر یکی از آنها امان دهـد بقیه بایـد بپذیرنـد ولی آنها اینطور نبودند ، حضرت از او سوال کردند که اینها کسانی نیستند که به احکام اسلام عمل کنند

ص: ۳۶۷

{ان خرجت فاسرت رجلا} اگر در ضمن جهاد یک نفر را اسیر کرد {فاعطیته الامان} به او امان دادید . {و جعلت له من العقد} عقد و پیمان بستید چون بعضی وقتها جنگ منجر می شد به پیمان و پیمان نظامی و با هم پیمان می بستند {ما جعله رسول الله صلوات الله علیه و آله للمشرکین} همان طور که پیغمبر با مشرکین پیمان می بستند تو هم رفتی و پیمان بستی {أکان یفون لک به} آیا همراهان شما و آن کسانی که سرپرست شما هستند آیا وفا می کنند به عهد شما {قال قلت لا و الله} نه اینطور نیست {جعلت مذاک} {ما کانوا یفون لی} وفا نمی کنند {قال فلا تخرج} نمی خواهد که با آنها بروی چرا ؟ چون شما با کسانی می خواهید بروید که به آن آداب و رسوم اسلامی در جهاد و جنگ عمل نمی کنند و آنها همان بنی امیه و بنی عباس بودند در این خبر نفی فقیه را نمی کند اگر با کسی که می خواهی به جنگ بروی آداب و رسوم جنگ را عمل می کند مثل ولی فقیه می شود این دو خبر شاهد و گواه است که مراد از امام عادل در این روایات امام معصوم نیست یعنی پیشوای عادل ، بله در چند روایت امام عادل دارد ولی مراد از اینها امام عادل است همه آنهایی که صاحب ریاض ذکر کرده امام عادل دارند بنابراین امام عادل به شهادت این اخبار منظور معصوم نیست و فقیه را نفی نمی کند خلاصه این نسبت به روایات . در آخر کلام صاحب جواهر یک

چیزی دارد که آن را خدمتتان عرض کنم اگر این اجماع تکیه به اجماع دارد ولی ما تکیه به روایات داریم . اگر این روایات تمام باشد با ادله دال بر ولایت فقیه معارضه دارند حالا ما توضیح می دهیم برای اینکه آن ادله عام است ولی اینها می گویند عام است یعنی فقیه ولایت مطلقه دارد تمام کارهایی که پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام انجام می دادند از جهت حکومت چون پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام دو جنبه داشتند یکی جنبه ولایت باطنی آن شخصیت و برجستگی که آن مال خودشان است اما یک جنبه ، جنبه حکومت و اداره مملکت است ما قائلیم به اینکه آن جنبه حکومتی پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام مال ولی فقیه نیز هست ولایت مطلقه این است یعنی تمام آنچه که مربوط به اداره جامعه است ، اداره ی جامعه معنی بسیار وسیعی دارد اولا باید جامعه ، جامعه ای بود که در فضای آن جامعه منکرات نباشد و نهی از منکر شود و معروفات عملی شود این یک مطلب است دوم مسئله تعلیم و تربیت فرهنگ است که این در دست سرپرست جامعه است که آن تعلیم و تربیت {و استصلاح اهلها} ، یعنی باید اهل همه را صالح پرورش دهد این خیلی مسئله فرهنگی مهمی است مسئله دیگر مسئله اقتصاد است ، انفال را خداوند در اختیار امام و فقیه قرار داده . انفال یعنی تمام معادن ، تمام دریاها ، تمام جنگل ها ، تمام اراضی موات ، تمام نیزارها

، رئوس خیال ، بطون اودیه ، تمام منابع ثروت در فقه ما در اختیار امام و فقیه است خوب اینها باید طوری برنامه ریزی شود که از تمام اینها طوری بهره برداری شود که فقر ریشه کن شود فقر جزء لوازم احکام اسلام نیست یک چیز عارضی است همه تقریبا یک زندگی نسبتا مرفهی داشته باشند بیکاری از بین برود ، تولید فراوان شود ، عرضه فراوان شود ، مکاسب محرمه نباشد . مسئله دیگر مسئله سیاست داخلی و خارجی است مسئله حکومت خیلی مسئله مهمی است تمام جریان ها را ما قائل به این هستیم که بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام باید ولی فقیه داشته باشد چون جامعه که نمی شود بدون سرپرست باشد به این دلیل که اسلام آمده چیزهای جزئی را مثلاـ ناخن گرفتن به چه شکلی باشد را بیان کرده ناخن می خواهی بگیری از کجا شروع کن . و کجا قطع کن ، می خواهی مسجد وارد شوی اول پای راست را بگذار بعد پای چپ را ولی می خواهی بروی برای قضای حاجت اول پای چپ را بگذار اسلام این جزئیات را بیان کرده که مردم در درجه دهم محتاج اند ، ولایت و حکومت و سیاست که از مسائل بسیار مهم بشری است با سرنوشت همه انسان ها و اسلام ارتباط دارد ، می شود پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام آن را مسکوت گذاشته باشند ؟! از این جهت ولایت فقیه یک مسئله روشنی است . حالا ما می خواهیم ببینیم که ادله ی دال

بر جهاد شامل زمان غیبت می شود بله شامل می شود چون تعلیلاتی که دارند این یک مطلبی است مطلب دوم این است که ببینیم که دلیل برای ولایت فقیه چیست ؟ دو تا مطلب در اینجا است که خیلی مهم است ، یکی ادله ی جهاد ، ولایت فقیه خودش بحثی است که اشاره می کنیم ، حالا ما ادله ی جهاد را عرض می کنیم که دیروز هم اشاره کردیم ادله ای که درباره جهاد داریم مثلا {قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین کله لله} این در سوره انفال آیه ۳۹ است یکی هم در سوره بقره است {قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین لله} در آنجا کله و در اینجا ندارد آیه ۱۹۳ سوره بقره است . حالا فتنه به چه معنایی است ؟ در آن روز گفتیم که فتنه معانی متعددی برایش ذکر کرده اند که مصادیق اند ، ولی امام (رضوان الله علیه) فتنه را به این صورت می گویند در جلد ۲۰ صحیفه نور صفحه ۳۱۳ می فرمایند کدام فتنه و بلیه بالاتر از اینکه دشمنان اسلام خصوصا در این زمان برای برچیدن اسلام و برپاکردن حکومت هایی مثل ستم شاهی و مستشاران غارت گر آمریکایی که حرث و نسل را بر باد دادند (چون در قرآن آمده {و الحرث و النسل}) پس قتال بر شما واجب است هر کجا فتنه ای باشد مثلا در عراق آمریکا چند سال است که آمده و نفت آنها را می برد و زندان ابوغریب و الان هم روی توافق امنیتی بر عراق فشار می آورد خوب در اینجا

یـک کـافر و بیگانه ای آمـده و وارد شـده به یک مملکتی و همه ی منابع ثروت را در اختیار گرفته و برده و خورده و مردم را کشـته و تخریب کرده و ویران کرده حالا برای بیرون رفتن می خواهد مسئله کاپیتولاسیون و امثال این را اجرا کند ، فتنه از این بالاتر ، اسـلام که مرز ندارد که مثلا بگوییم آنجا عراق است و اینجا این است ، در افغانسـتان هم به آن صورت در فلسطین هم همین طور الان در نوار غزه طوری راه ها را بسـته که نان و آب سـهل است با شـمع در شب ها زندگی می کنند دارو ندارند و موارد دیگر . {قاتلوهم حتی لا تکون فتنه} مسـلمان ها بایـد آنقدر قدرت داشـته باشـند که در برابر چنین جریان هایی بایسـتند مسـلمان ها باید قدرت داشـته باشـند ، از اول کوتاهی شده {اعدوا لهم ما اسـتطعتم من قوه و من رباط الخیل} باید طوری باید {ترهبون به عـدو الله و عـدوکم} این آیات مال چه کسـی بوده عملی نشده است دیگر ما الان داریم تاوان قرن های قبل را می دهیم البته ما نمی خواهیم به کسـی انتقاد کنیم شاید هم تمکن نداشـتند ولی اسـلام این است ولایت فقیه از احکام اولیه اسـلام است نه احکـام ثـانویه به قول امـام ، بنـابراین با توجه به آیات مربوط به جهاد یکی این قبیل آیات مثلا {ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضـعفین من الرجال و النساء و الولدان} چرا شـما قتال نمی کنید در راه خدا و در راه آزاد کردن مستضـعفین ، مستضعفین اگر در

چنگال دشمن باشند و قدرت نداشته باشند و قرار باشد که آنها گرفتار باشند شما باید قتال کنید قرآن اینطور می گوید بنابراین یکی این یکی هم آن دو آیه ای که دیروز خواندیم دلیل زیاد است مثلا کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله ، کلام حضرت امیر علیه السلام ، کلام فاطمه زهرا سلام الله علیها جهاد عزت اسلام است می شود گفت حالا اگر زمان غیبت صدها سال طول بکشد عزت اسلام به خطر بیفتد یا مثلا جهاد مال زمان خاصی بوده نه خیر ، فتنه مال زمان خاصی بوده ، نه خیر نمی توانیم ما به این ملتزم باشیم ، بنده چند سطری نوشته بودم که بخوانیم که بحث امروز تمام شود {هل یمکن الالتزام بان الله تعالی لا یرید رفع الفتنه و یکون الدین لله} . در زمان غیبت خدا نخواسته رفع فتنه را ! این رفع فتنه مال زمان ظهور امام است {لا یرید عز المسلمین} می توانیم بگوییم خداوند متعال عزت مسلمان ها را در زمان غیبت نخواسته ! و جهاد که عزت اسلام است مال زمان ظهور امام است ! و صدها سال در زمان غیبت مردم باید تحت ذلت باشند چون آنها شامل این زمان نیست کسی می تواند اینطور بگوید یک شباهت عجیبی در اینجا است خبر پانزده باب ۱ در صفحه ۹ حضرت امیر علیه السلام فرمودند {ان الله فرض الجهاد و عظمه و جعله نصره و ناصره و الله ما صلح الدنیا و لا الدین الا به} حضرت امیر قسم می خورند دنیا و دین جز به جهاد صلاح پیدا نمی کند خوب

بگوییم این مـال کی است یعنی مـال زمان حضور معصوم است و صـدها سال ما دنیا و دینمان به هم بخورد اشـکالی نـدارد نه خیر اینها مال همیشه است جهاد عظمت دارد و الله دنیا و دین جز به جهاد صـلاح نمی شود حالا بگوییم خـدا صـلاح نخواسـته دیگر خلاصه ما این بحث را ادامه می دهیم ان شاء الله تا بعد کمی فکر کنید .

شرط وجود امام أو من نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهـاد بر اسـاس آنچه که بـا اخبـار بـاب دوازدهم به عرض رسـید سه تـا مبنی در ما نحن فیه وجود دارد . یک مبنی ، مبنای صاحب ریاض و صاحب مسالک است اینها گفتند که وجوب جهاد مشروط به وجود امام معصوم علیه السلام یا کسـی که امام معصوم او را نصب کرده است می باشد. بنا بر این قول که لازمه اش این است در زمان غیبت امام عصر علیه السلام که الان تقریبا ۱۱۰۰ سال از زمان غیبت کبری می گـذرد در تمام این مـدت مردم از آثار و برکات جهاد محروم باشـند . صاحبان این قول بایـد بپذیرنـد که جهادی که اسـلام اینقـدر تأکیـد کرده که منشأ و موجب رفع فتنه است بایـد تعطیل باشـد ، از خیر و برکت که {الخیر کله فی السـیف} باید در زمان غیبت محروم باشـند ، خیر و برکتی نباشد ، {و الله ما صحلت الدنیا و لا الدین الا به} که خبر پنجم باب اول بود که حضـرت امیر علیه السـلام فرمودند صلاح دنیا و دین در الجهاد است . در این هزار و صد سال و شاید صدها سال دیگر هم طول بکشد، این صلاح دنیا

و دین مرتفع باشـد. {رفع بعضـهم لبعض لفسـدت الارض} بایـد در ارض فساد منتشـر باشد ، {لهدمت صوامع و بیع} همه این مفاسد ، همه این مشـکلات ، همه این گرفتاری ها برای مسـلمان ها در زمان غیبت به وجود بیاید ، باید مسـلمان ها ، {من ترکه البسه الله ثوب الذل}، در طول مدت غیبت امام زمان گرفتار ذلت باشـند تن به ذلت بدهند تن به انحطاط بدهند ، دینشان مورد تجاوز و تعدّی قرار بگیرد . خلاصه تمام برکات و آثاری که بر جهاد مترتب بود بر اساس این قول صاحب مسالک ، مسـلمانان باید در تمام این مدت از آثار و برکات جهاد که عزت اسـلام محروم باشند و این قول را باید بپذیرند که جهاد در زمان غیبت امام عصـر علیه السلام باید تعطیل باشد . جهادی که دارای آثار خیر و برکت بود صلاح دین و دنیا بود موجب رفع فتنه و فساد بود خلاـصه بـا این همه خیر و برکت و آثـار و نتایـج بایـد بپذیرنـد که در زمـان غیبت امام عصـر علیه السـلام تمام این آثار و برکات باید مردم از آنها محروم باشند . اینها همانهایی هستند که در باب سیزدهم می خوانیم . قائلند که قبل از خروج حضرت مهـدی علیه السـلام تمام قیام ها محکوم به شـکست است . مردم نبایـد قیام کننـد و تن به ذلت و ضـعف دهند . قول اول همین است . قول صاحب ریاض و صاحب مسالک همین است . کسانی که آن اخبار باب دوازدهم را به امام معصوم تفسیر کردند و نتیجه گرفتند که در زمان غیبت امام عصر

علیه السلام بایستی جهاد مرتفع باشد و بایستی جهاد واجب نباشد لازمه اش این است که تمام این آثار و برکات مترتب بر جهاد در زمان غیبت مرتفع باشد و مردم ، محروم از این برکات و خیرات باشند . در مقابل تن به ذلت و ضعف دهند و ظلم پذیر باشند ، ذلت پذیر باشند . این یک مبنی است و یک قول است . مبنای دیگر مبنای صاحب جواهر است ، صاحب جواهر همان اخبار باب دوازدهم را به وجود امام معصوم تفسیر کرد . امام عادل امام معصوم است . اجماع هم همینطور اقتضا می کند. ولی چون ولایت فقیه قائل است ناچار گفت تعارض به وجود می آید. آن قول اول ولایت فقیه را می گفت هیچی دیگر . اما قول دوم قول صاحب ریاض است . ایشان همین ها را گفت که اجماع داریم بر عدم وجوب. اخبار هم امام عادل ، امام معصوم می گوید. اما چه کنیم تعارضی به وجود می آید اصطکاکی به وجود می آید بین این اخبار باب دوازدهم و اجماع و ولایت فقیه. منتهی گفتند که ادله دال بر ولایت فقیه چون محکم تر است معتضد است به عمومات جهاد {یرجح} اینها مرجح اند بر آنها ، که ایشان با صاحب ریاض فرق دارد .آنها می گفتند به طور کلی در این زمان باید صبر کرد و جهادی نیست ایشان می گویند چه کنیم از طرفی ولایت فقیه قائلیم ،خوب می گوید امام که نباشد فقیه در میان مردم است. کل ما للامام مال فقیه هم است و کل ما للرسول مال فقیه هم

هست . بنابراین اصطکاک به قول ایشان در آخر کلامشان فرمودند که به وجود بیاید ما سه مبنی را می گوییم که ببینیم شما کدام را اختیار می کنید. مبنای اول مال صاحب ریاض و صاحب مسالک بود مبنای دوم مال صاحب جواهر مبنای سوم مال ما ، شما ببینید کدام اختیار می کنید بعد نظر بدهید. صاحب جواهر آمد اخبار باب دوازدهم را معنا کرد به اینکه امام عادل همان امام معصوم است . جهاد بایستی به حکم امام معصوم باشد به وجود امام معصوم {او من نصبه} این اخبار را اینطور تفسیر کردند . اجماع را هم ادعا کرد که داریم ، منتهی در آخر کلامش گفت چه کنیم اگر ما اینجور بگوییم آنوقت لازمه اش این است که تا امام معصوم در میان ما نیست {او من نصبه} نیست ، جهادی نباشد. ما از طرفی ولایت فقیه قائلیم {کل ما للامام ، کل ما للنبی} فقیه دارد؛ در اینجا اصتکاکی به وجود می آید ، تعارضی به وجود می آید . صاحب جواهر می گوید در آخر کلامش بین این اخبار و ولایت فقیه تعارض به وجود می آید ترجیح می دهد آن دومی را می گوید ولایت فقیه ادله اش محکم تر است به علاوه معتضد به ادله جهاد است . از این جهت آن را بر این مقدم می داریم مقدم می شود بر اجماع و آن اخبار. باید آن اخبار را تفسیر کنیم و طوری توجیح کنیم. بنابراین بنا بر قول صاحب ریاض و مسالک تعارضی نبود اصلا آنها ولایت فقیه را قبول نداشتند ولی چون ایشان قائل است

تعارض به وجود می آید بین ادله ولایت فقیه و اخبار باب دوازدهم و اجماع که عرض شد . این مبنای صاحب جواهر . مبنای سوم این است که آن اخبار که گفتیم مخالفین شیخ مفید مخالف بودند اجماع نداشتیم ما اجماع را قبول نکردیم خواندیم و گفتیم که امام عادل اعم است از معصوم و شامل فقیه هم می شود ، شاهد مهم ما آن خبر هشتم بود ، خبر ابی بصیر در باب دوازدهم که سندش هم صحیح بود . او می گفت به جهاد نروید با کسی که حکم خدا را اجرا نمی کند در غنیمت و غیر غنیمت . خوب آن شاهد که این اعم است از امام معصوم و فقیه بنابراین ما امام عادل را در باب دوازدهم که مدرک اینها بیشتر همین امام عادل بود تفسیر کردیم به یک معنایی که نظر دارد به آن جریان بنی امیه و بنی عباس که جهاد انجام می دادند ؛ افراد غاصب و فاجر آنها پیشتاز بودند ، پیش آهنگ بودند ، فرمانده بودند . نظر به آن دارد بنابراین اخبار باب دوازدهم اصلا منافاتی با ولایت فقیه ندارد . اجماع هم در مسئله نیست این هم راه ماست که ما می خواهیم بگوییم ما دلیلی بر اینکه جهاد مشروط باشد به وجود امام معصوم نداریم . اصلا این دلیلی که شما می گویید دلالت بر آن ندارد. آنها می گویند امام عادل میزان است . در برابر اهل تسنن و آنهایی که می گفتند نه ، هر کسی می تواند، فاجر و فاسق هم باشد . بنابراین سه مبنی در اینجا

به وجود آمد حالا ـ ببینید شما کدام یک از این سه مبنی را می پذیرید . ادله اقتضا کرد که سه مبنی در اینجا باشد . حالا صاحب جواهر یک کلامی در اینجا دارد که می گوید رجحان با ادله دال بر ولایت فقیه است که معتضد به عمومات جهاد هم است . از این جهت این اخبار را یعنی ادله ولایت فقیه را مقدم داشت بر اخبار باب دوازدهم . گفت نه خیر در زمان غیبت امام عصر هم جهاد هست . صاحب جواهر در جلد ۲۱ که محل بحث ماست کلامی بود که خواندیم. ایشان در صفحه ۳۹۴ یک کلامی دارد ببینیم کلام آنجای جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۳۹۴ با کلام اینجای جواهر چه فرقی با هم دارد ؟ در صفحه ۳۹۴ بحث این بود که ایشان شرایع دارد که آیا فقها در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام می توانند حدود در اقامه کنند یا نه مثل حد زنا ، حد سرقت و امثال اینها را ؟ گفته {یجوز للفقهاء العارفین بالاحکام الشرعیه عن أدلته التفصیلیه العدول اقامه الحدود فی حال غیبه الامام} عدول صفت فقهاء است.بله جایز است {کمالهم الحکم بین الناس} کما اینکه قضاوت هم می تواند جاری کند هم حکم .{مع المن من ضرر سلطان الوقت} اینها در کلماتشان برای اینکه تصور نمی شد یک وقتی باشد که سلطان وقتی نباشد، فقها آزاد باشند، مستقل باشند و بتوانند وظیفه خود را انجام دهند. یکی می گوید {مع الامن من ضرر سلطان الوقت} اگر ایمن باشند از ضرر سلطان وقت می توانند حدود را جاری کنند و قضاوت هم

بکنند. چون سلاطین جبار و ظالمین همه اینها را گرفته بودند. فقها نمی توانستند حدودی جاری کنند، قضاوتی نبود، همه اش در دست آنها بود. {و یجب علی الناس مساعده علی ذلک} بر مردم همه واجب است که به فقها کمک کنند. وظیفه مردم خیلی خیلی مهم است. دیروز عرض کردم که آیت الله طباطبائی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان در یک جایی دارند که خطابات قرآن به مردم است {الزانیه و الزانی فاجلدوا ...} {السارق و السارقه فقطعوا ایدیهم} ، {خذوا حذرکم} و امثال ذلک ، خطابات چرا ؟ چون مردم مسئولند اگر مردم واقعا متحد باشند، احساس وظیفه کنند، پشتیبانی کنند، هر دولتی می تواند به وجود بیاید و کارهای زیادی انجام دهد. این بود که حضرت زهر ا سلام الله علیها در خطابه اش در مسجد به مردم خطاب کردند که شما ای مردم نشستید که حق ما را بردند . امام (رضوان الله علیه) چقدر به مردم اهمیت می دادند ؟! امام امروز روز پنجم آذر حکم بسیج را صادر کردند. فرمودند به اینکه چون حکومت اسلام به وجود آمده و ما دشمنان فراوان داریم بر مرد و زن و پیر و جوان واجب است بروند تا می توانند فنون رزمی را یاد بگیرند. چند دفعه این را تأکید کردند. امروز اتفاقا این تاریخ ۵ آذر ۵۸ بود. خوب دیگر بله کسی که حکومت در دستش است باید مردم را آماده کند. جهاد که یک چیز شوخی بردار نیست، مقدمات دارد. مقدمات رفتن و یاد گرفتن و غیره. الان ۲۰ میلیون بسیجی ما داریم. یعنی همه شان رفتند فنون نظامی

را یاد گرفتند. در هر لباس و شکلی که هستند. خلاصه چون ایشان می گویند بر مردم هم واجب است که مساعدت کنند کما واجب هم است که امام هم مساعدت کند. عجیب است واقعا که هم باید مساعت کند. حالا بعدا می خوانیم که ایشان دارند که توقیعاتی برای شیخ مفید صادر شد امام هم پشتیبانی می کرد . به علاوه ایشان اقوالی نقل می کند، می گوید شیخ مفید فرموده {قد فوضوا علیهم السلام الی الفقهاء اقامه الحدود و الاحکام بین الناس} بله ائمه علیه السلام تفویض کردند به فقها که حدود اقامه کنند، احکام بیان کنند، آن وقت می گوید {فمن الغریب بعد ذلک ظهور التوقف فیه} ولی در عین حال می گوید صاحب شرایع توقف کرده {یجوز للفقها اقامه الحدود} ولی ایشان علی تامل گفته اند ، بعد کتب علامه را نیز می گوید اینطوری است و حال اینکه می گوید قول صادق علیه السلام خیلی روشن است. ما الان نمی خواهیم وارد بحث ولایت فقیه شویم ولی این شکی نیست که ائمه علیه السلام تأکید می کردند به فقها و قضات عامه مراجعه نکنید، اینها طاغوتند. خوب کسی که منع کند با این شدت از مراجعه به آنها خودش هم مبارزه می کند، به زندان می افتد و شهید می شود. باید یک راه دیگری به شیعه ها نشان دهند. دیگر راه چه راهی است غیر از اینکه باید به یک فقیه عادلی مراجعه کنیم. آنوقت ایشان در اینجا {مقبوله عمر بن حنظله} را نقل می کند. یکی از ادله ولایت فقیه این است. {انظروا الی رجل منکم قد روی

حدیثنا} چون گفت که {رجلان بینهما منازعه فی دین او میراث} مراجعه کردند به قضاه اهل سنت فرمودند {من تحاکم الیهم تحاکم الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به} خداوند عالم فرموده که به طاغوت کفران بورزید سراغ آنها نروید پس چکار کنیم ؟ {انظروا الی رجل منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا ...} یکی این حدیث است، در پاورقی آدرس دارد. در جلد ۱۸ وسائل است. یکی هم مقبوله ابی خدیجه {ایاکم و ان یحاکم بعضکم بعضا الی اهل الجور لکن النظروا الی رجل منکم بعلم شیء من قضایانا} صاحب جواهر می گوید اینها ادله ولایت فقیه هستند. بعد ایشان می گویند قول صاحب الزمان (روحی له الفداء) (و عجل الله تعالی فرجه الشریف) در توقیع فرموده ، {اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم} خوب آن وقت ایشان می گوید که در بعضی روایات است که {انهم حجتی علیکم} در بعضی روایات هست {انهم خلیفتی علیکم} فرقی نمی کند. ایشان در اینجا با شدت زیاد سعی می کند که ولایت فقیه را تثبیت کند ، ثابت کند بعد آخرش می گوید به اینکه ادله ای داریم که ورثه الانبیاء اینها هستند خلیفه اینها هستند {انهم کأنبیاء بنی اسرائیل} می باشند . {لولاهم لما عرف الحق من الباطل} از این قبیل چیزها می گویند که {و من الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک} عجیب این است که بعضی ها در ولایت فقیه وسوسه کردند {بل کأنهم ما ذاق من طعم الفقه شیء} کسی که تردید کند در

ولایت فقیه اصلا طعم فقه را نچشیده. به خاطر اینکه معلوم است از طرف خداوند ما دو چیز داریم یکی قوانین را داریم و یکی هم اجرای قوانین را داریم. آن قوانین مجری لازم دارد مبین لازم دارد . {و لا یفهم من لحن قولهم و رموزهم امرا} کسی که تردید کند مثل این است که اصلا رموز حرف ائمه را نفهمیده ایشان اینطور فرمودند.{و لا تامل } تامل نکرده است . بالاخره ایشان در اینجا با شدت، ولایت فقیه را ذکر می کنند که در دو ، سه صفحه است که باید مطالعه کنید. {و کفی بالتوقیع} که به شیخ مفید رسید . ایشان می گویند ، شیخ مفید سه تا توقیع را ضبط کردند. یکی در سال ۴۱۰ ، شیخ مفید در سال ۴۱۳ ق از دنیا رفتند در سال ۴۱۰ سه سال قبل از درگذشتش. توقیعشان این است که {سلام علیکم للاخ الرشید و الولی السدید الشیخ المفید سلام علیك ایها المخلص فی الدین المخلص فینا بالیقین} خیلی تأکید می کند که {قف ایدك الله} در برابر مارقین و کسی که در برابر دشمن است، قف در برابر آنها بایست و مبارزه کن. شیخ مفید زندگیش عجیب است. یک وقتی من نوشته دارم که ۱۱ مرتبه شیخ مفید تبعید شده از بغداد به جاهای دیگر ولی مبارزه می کرد. چون سلاطین وقت از سنی ها پشتیبانی می کردند این هم مبارزه می کرد با اهل تسنن به خاطر امامت و و لایت. این است که ۱۱ مرتبه تبعید شده باشد. امام زمان از او پشتیبانی می کند. این در توقیع در سال

ص: ۳۸۳

۴۱۰. در سال ۴۱۲ دو توقیع داریم {السلام علیك ایها الداعی الی اقوی الناطق بالصدق حرسک الله من کید الاعداء} یعنی صاحب جواهر می گوید در اینجا به اینکه {کفی بالتوقیع} که به شیخ مفید است و چقدر تعریف از او می کند و می گوید {لولا عموم الولایه لبقی} کثیری از کار معطل می شود. اینها را گفته حالا منظور ما کلام آخرش است {نعم ، لم یأذن لهم فی زمن الغیبه ببعض الامور} بله در زمان غیبت به بعضی از کارها ائمه اجازه ندادند برای فقها. حالا کدام است ؟ {التی یعلمون عدم حاجتهم الیها کجهاد الدعوه} مثل جهاد را در آن کلام را که خواندیم که در صفحه ۱۲ و ۱۳ بود. اول خواندیم که جهاد هم ولایت فقیه اقتضا می کند که انجام بدهد، اینجا می گوید نه خیر {نعم لم یأذن لهم فی زمن الغیبه ببعض الامور التی یعلمون عدم حاجتهم الیها کجهاد الدعوه} چرا ؟ چون محتاج به سلطان و جیوش و امراست. می گوید جهاد محتاج به سلطان است، باید سلطنت داشته باشند، حکومت داشته باشند و جیوش و امرا داشته باشند، که ندارند. خوب این معلوم می شود که کسی تصور نمی کرد از شیخ مفید بگیرید تا زمان ما یک فقیهی بیاید حکومت و سلطنت و تمام معارف اسلامی را بتواند قبضه کند، هدایت کند و عمل کند. به همین دلیل ایشان می گوید بله در جهاد ،- کلام اول با این کلام منافات دارد آن اولی اقتضا می کرد که جهاد هم، شأن آنهاست و باید انجام دهند-؛ اینجا می گوید اذن ندادند به جهاد.

ص: ۳۸۴

چرا؟ می گوید جهاد احتیاج دارد به سلطنت ، حکومت و امرا و جیوش. بله در آن زمان چون تصور نمی کرد که حکومت به دست ولایت فقیه بیافتد. یک وقتی عرض کردم در کتاب تنبیه الامه محقق نائینی- که در زمان قاجاریه و مشروطیت نوشته- کتاب قطور است و خیلی هم مطالب دارد؛ اما هیچ تصور نکرده که یک وقت حکومت دست ما بیافتد. همه اش می گوید آن حکام باید عادل باشند. این نعمت واقعا نعمت بسیار بزرگی است که یک حکومت دست یک فقیهی بیافتد که تمام قدرت ها را بتواند قبضه کند. جهاد هم هست ، قضاوت هم هست و حکومت هم هست و با تمام جریان هایی که الان وجود دارد. پس ایشان علت نمی آورد. آنها می دانستند که فقیه احتیاج ندارد به آن چون فقیه هم زیر سیطره حکومت آن زمان بوده و چون جهاد ابتدایی و دعوت مردم به اسلام این محتاج به سلطنت است و جیوش و امراست و {قصور الید فیها} و فقها قصوریت داشتند. این دلیلش همراهش است. دلیلش فقهایی که قصور ید داشتند و نمی توانستند درباره جهاد قدمی بردارند برای خاطر اینکه جهاد امرا و جیوش می خواهد و همه اش تحت سیطره سلاطین وقت بود. شیخ مفید هم معاصر با سلاطین بنی عباس بود به این صورت و دلیلش معلوم است. پس اگر یک وقتی یک فقیهی ولایت پیدا کرد، قدرت پیدا کرد، یکی از کارهای بسیار مهم و لازم جهاد است. که عرض کردم، مثل امروز که علاوه بر اینکه در آن زمان[۵ آذر ۱۳۵۸] پاسدار و قوای انتظامی بود

امروز امام حکم بسیج را صادر کردند. صاحب جواهر از مفید نقل می کنند ، صاحب جواهر می گوید به اینکه شیخ مفید چون در آن زمانی بود می گوید جهاد محتاج است به سلطان، جیوش، امرا و نحو ذلک. {مما یعملون قصور الید فیها} ائمه می دانستند که فقها در آن قصوریت دارند. {و الا لظهرت دوله الحق} و الا اگر جهاد بیافتد به دست فقها دولت حق ظاهر می شود. {کما اومأ الیه الصادق علیه السلام بقوله : لو ان لی عدد هذه الشویهات و کانت اربعین لخرجت} امام صادق علیه السلام فرمودند اگر من به اندازه ۴۰ بچه گوسفند (شویهات ، شویهه مصغر شاه است) لشکر داشتم من قیام می کردم . این روایت یک روایتی است که ما چند روز قبل هم خواندیم که {سدیر صیر فی} به امام صادق علیه السلام گفت که چرا نشستی شما صد هزار شمشیر زن دارید در خراسان حضرت فرمودند صد هزار ؟! گفت حتی بیشتر از اینها ، نصف دنیا با شما می باشند (این حدیث در کافی ، جلد ۲ ، صفحه ۲۴۲ و بحار الانوار جلد ۴۷ ، صفحه ۲۷۲) حضرت سکوت کردند و گفتند آیا وقت دارید که برویم به یک بیابانی در نزدیک مدینه به آنجا سری بزنیم؟ گفت بله. امر فرمودند و یک الاغی آوردند و یک بغل ، فرمودند آنها را زین کرده اند این شخص الاغ را سوار شد و حضرت هم بغل را سوار شدند. یک مقدار رفتند بعد حضرت گفتند بیا پایین نماز بخوانیم. بعد حضرت یک مقدار رفتند و رسیدند به یک چوپانی که

داشت بزغاله ها را می چرانـد؛ حضـرت فرمودنـد {و الله یا سـدیر لو کان لی شـیعه بعـدد هذه الجداء ...} اگر من به اندازه این بزغاله ها لشکر داشتم، تابع داشتم هرگز نمی نشستم؛ قیام می کردم. بعد سدیر می گوید {عددتها} سدید آنها را شمرد {فاذا هی سبعه عشر} ۱۷ تـا بزغاله بودنـد. خبری که صاحب جواهر نقل کرد ۴۰ تـا بره بود ولی این خبر ۱۷ تا بزغاله دارد. خلاصه اینکه قصور و تقصـیر از مردم بوده است. حضـرت امیر المومنین علیه السلام بعد از جریان سقیفه، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهـا را سوار می کرد بر الاـغ می رفت خـانه مردم. می گفت شـما می دانیـد که پیغمبر من را خلیفه قرار داده. اما کسـی نمی آمـد. بالاخره مردم بایستی با هم وحـدت داشـته باشـند. امام (رضوان الله علیه) که فرمودنـد، مردم واقعا تحول پیـدا کردند. این واقعـا یکی از عجـایب بود که سراسـر مملکت هر کجـا که می رفتی مردم میـان دود و آتش می رفتنـد و می گفتنـد جمهوری اسـلامی، آزادی و اسـتقلال و مـا همه سـرباز تـوییم خمینی. اینهـا همه تحـولی بود که به این صورت به وجود آمـد. خوب این تحول به این دلیل بود که امام خمینی به مردم اهمیت می داد. مردم خیلی مهم اند . امام می فرمودند مردم باید سـلطان وقت را ساقـط کننـد، مردم بایـد در صـحنه باشـند. حالاـ هم همین طور است. تـا مردم هسـتند انقلاـب هست. خوب در آن زمان مردم نبودند. حالا علتش چه بوده؟! الا ای حال خلاصه بحث ما این است که جهاد شأن فقیه است یا

نه و نمی شود که در تمام این مدت در هزار و چند صد سال که طول می کشد از آثار و برکات و خیرات و اینها مردم همه محروم باشند. ادله جهاد شامل است. این عرض ماست بقیه را بعدا به عرض می رسانیم .

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه بحث درباره نهج البلاغه، بحث بسیار مهم و با فضیلتی است. نهج البلاغه دریایی است که از این دریا قطره ای کشیدن فضیلت بسیار بزرگی است. بحث ما درباره اصول و مبانی حکومت حضرت امیر علیه السلام است. حدیثی که هم از طرق اهل تسنن و هم از طرق ما هست می خوانیم. حدیث این است {عن ابن عباس قال رسول الله صلوات الله علیه و آله لو ان الاشجار اقلام و البحر مداد و الجن حسّاب و الانس کتّاب ما احصوا فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام } اگر تمام درخت ها قلم باشند و تمام دریاها مداد و مرکب باشند و تمام اجنه حسّاب باشند ـیعنی حساب کنندـ و تمام انسان ها کتّاب باشند، (حسّاب جمع حاسب مثل طلاب جمع طالب ، کتّاب هم جمع کاتب) باز هم نمی توانند فضائل حضرت امیر علیه السلام را بشمارند و به حساب بیاورند. این در کتاب ینابیع الموده_ اثر شیخ سلیمان حنفی نقش بندی قندوزی که از عامه است _ در صفحه ۹۹ ،الباب الاربعون می باشد. در آنجا فضیلت حضرت امیر علیه السلام را ذکر کرده است. در بحار هم در جلد ۳۸ صفحه ۱۹۷ و هم در جلد ۴۰ صفحه ۴۹ است. ما با این حدیث مجمع خودمان را پر برکت تر و

ص: ۳۸۸

نورانی تر کردیم. بحث ما در همان اصول و مبانی حکومت علوی علیه السلام است. از اینجا آغاز می کنیم که یکی از اصول و مبانی، حفاظت دقیق بر بیت المال است. هم حفاظت، هم نظارت بر دخل و خرج و امثال اینها. حفاظت و نظارت دقیق بیت المال و برخورد شدید با متخلفان، این یکی از مبانی حکومت حضرت امیر علیه السلام است. چون بیت المال در جامعه اسلامی، در اسلام و در فرهنگ اسلامی دارای موقعیت خاصی است. ما سه جور ملکیت قائلیم، اسلام سه جور ملکیت دارد؛ یک ملکیت شخصی ، که به آن ملکیت فردی هم می گوییم. دوم ملکیت حکومتی. سوم ملکیت ملی. ملکیت فردی که معلوم است، به خاطر اینکه احترام مالکیت اقتضا می کند که اگر انسان سعی کند و زحمت بکشد و از راه مشروع مالی به دست بیاورد مالک است، مالکیتش هم محترم است. منتهی راه های مشروع را از غیر مشروع باید بشناسند.اگر از راه های مشروع با زحمت و تلاش اموال به دست بیاورد مالک است. جایی هم هست که زحمت لازم نیست مثل ارث و این جور چیزها. دوم مالکیت حکومتی که انفال است. انفال بر حسب فقه شیعه مال پیغمبر و خدا و ائمه علیهم السلام و بعد از آن هم در اختیار زعیم و کافه مسلمان ها قرار می گیرد. انفال قلمرو وسیعی در ثروت حکومت دارد، برای خاطر اینکه اراضی موات، تمام معادن، تمام دریاها، تمام جنگل ها،تمام نیزارها، {کل ارض لا رب لها}، قله کوه ها، بستر رودخانه ها، این ها همه جزو انفالند. یعنی شارع مقدس منابع ثروت

ص: ۳۸۹

را در اختیـار حـاکم اسـلامی قرار داده است. این ملک حکومت است، ملک شـخص نیست. مال آن موقعیت و آن مقام است. توی آن موقعیت و آن مقـام بـا بهره برداری از اینهـا، بـا تنظیم برنامه صـحیحی فقر را از بین ببرد، تولیـد را فراوان کنـد، نعمت فراوان، ارزانی، از بین بردن بیکاری، کسانی که قدرت کار دارند برایشان ایجاد کار کند، کسـی که قدرت ندارد از بیت المال اداره شود. خلاـصه این ملکیت حکومتی است که مال شـخص نیست، مال آن مقام و موقعیت حکومتی است. ملکیت ثالث که ملکیت ملی است مثل اراضـی مفتوحه عنوه، زمین هایی که لشـکر اسلام با قهر و فتح و پیشرفت به دست آورده. اینها مال ملت است. بیت المـال هم از همین بـاب است بیت المـال، مـال همه ملت است؛ امـا اداره اینهـا و تنظیم برنـامه شـان بـاز دست همان دولت و حکومت اسـلامی است. بنـابراین مـا سه جور ملکیت داریم. در مقـایسه مثلاـ در دنیای سـرمایه داری کاپیتالیسم، آنجا اصل ملکیت فردی است. در دنیای کمونیستی، اصل ملکیت حکومتی است. اما اسـلام اینطور نمی گویـد. اسـلام سه تا ملکیت دارد. هر سه در جـای خودش اصـل است. ملکیت فردی در جـای خود ، ملکیت حکومـتی در جـای خود و ملکیت ملی هم در جای خود. مطلب دیگر این است که اسـلام با جهل و فقر و ظلم مبارزه می کنـد. اسـلام می خواهـد جامعه ای به وجود بیاورد که در آن جامعه جهل نباشد، همه عالم باشـند، فقر نباشد، همه از یک زندگی مرفهی برخوردار باشند، ظلم نباشد، حقوق همه رعایت شود. اینها مقدمات مطلب است.

حالا- یکی از چیزهـایی که در نهـج البلاغه وجود دارد ـدرباره بحث ما که اصول حکومت علوی استـ مسئله حفاظت دقیق نسبت به بیت المال است. نظارت دقیق بر خرج و دخل و صرف و تصرف و برخورد شدید با کسانی که متخلف باشند از آن برنامه ای که حضرت امیر علیه السلام برای بیت المال تنظیم می کند. بحث ما در این رابطه است در اینجا خطبه ها و نامه های فراوانی داریم. از خطبه ۲۱۵ آغاز می کنیم با توفیق پروردگار متعال. شرح این خطبه در خوئی ـکه ما آن را اولین شرح می دانیم با مزایایی که داردـ جلد ۱۴ صفحه ۲۸۷. منتهی اشاره کردیم که باید در یک وقت وسیع تر بحث کنیم، این خطبه در فیض الاسلام ۲۱۵ است اما در همین جا این خطبه ۲۲۲ است. حالا چطور شده که شروح در شماره گذاری خطب فرق دارد ؟ باید بعدا بحث کنیم. در شرح بحرانی جلد چهارم صفحه ۸۳، ابن ابی الحدید جلد ۱۱ صفحه ۲۴۵ و همین خطبه در ابن ابی الحدید خطبه ۲۱۹ است. شماره خطب را باید توجه کنید، تفاوت دارند. فی ظلال چهارمین شرح مال محمد جواد مغنیه جلد سوم صفحه ۳۱۳. خطبه به این ترتیب آغاز می شود. {و الله لان ابیت علی حسک السعدان مسهّدا} سعدان یک گیاه است. این گیاه را شتران خیلی دوست دارند، ولی خار دارد. خارهای بسیار تیزی دارد. حضرت امیر علیه السلام می فرمایند {و الله} قسم به خدا {لان ابیت} لام جواب قسم است. أن، أن ناصبه است. ابیت، قسم به خدا اگر من بیتوته کنم

ـبیتوته یعنی شب را به روز آوردنـ روی خار سعدان ـحسک یعنی خارـ مسهدا ـیعنی بیدار باشم شب را تا صبحـ ، قسم به خدا اگر شب را تا صبح بیدار بمانم بر روی خار سعدان {و اجّر فی الاغلال مصفّدا} و کشانده شوم در غل های بسته شده در بیابان ها ـمصفدا یعنی بسته شدن به غلـ {احب الی من ان القی الله و رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد}. احب خبر است ، لان ابیت تاویل به مصدر می رود، می شود و الله بیتوتتی، این برای من محبوب تر از این است که خدا و رسول خدا را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که {ظالما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام} به بعضی از بندگان خدا ظلم کرده باشم و مال کسی را غصب کرده باشم. ـحطام یعنی مالـ {و کیف اظلم احدا لنفس یسرع الی البلی قفولها ، و یطول فی الثری حلولها ؟!} چگونه ظلم کنم به کسی برای خودم، برای نفس خودم، نفسی که شتابان به کهنگی و پوسیدگی می رود. بدن را می گوید برای لذات، یک بدنی که شتابان به طرف پوسیدگی و کهنگی و فرسودگی می رود. ـ ثری یعنی خاکـ و این بدن حلول و ماندنش در خاک طولانی خواهد بود. با بدنی این چنین چطور به کسی ظلم کنم؟! این مقدمه است برای بیان دو مطلب؛ اول ظلم اقتصادی، دوم ظلم حقوقی و قانونی. برای بیان ظلم اقتصادی این جریان را ذکر می کند {و الله لقد رأیت عقیلا و قد املق} من عقیل برادر خود را دیدم در حالی که

دچار فقر بود ـاملق به معنی فقیر شدن می باشد.ـ املاق یعنی فقر ، {حتی استماحنی} از من خواست ـاستماحنی از باب استفعال است و مجردش (م ی ح) مَیَحَ_مَیحاً ای اعطاهـ، از من طلب عطا کرد. باب استفعال برای طلب است. {من برّکم} از گندم شما. بیت المال، مال همه ملت است. {صاعا} صاعا تقریبا سه کیلو یا ۴ کیلو مد است. {و رأیت صبیانه شعث الشعور} عقیل برای استرحام و جلب عطوفت حضرت امیر علیه السلام بچه های خودش را نیز به همراه آورده بود. بچه ها در حالی بودند که موهای پراکنده ای داشتند. {غبر الالوان} و رنگ چهره شان تیره و غبار آلود شده بود. {من فقرهم} از شدت فقر {کانّما سوّدت وجوههم بالعظلم} گویی که چهره های بچه ها را با نیل سیاه کرده بودند. ـ عظلم رنگ سیاه است که به آن نیل گفته می شودـ اینقدر بچه ها گرسنه بودند. {و عاودنی موکدا و کرر علی القول مرددا} چند دفعه عقیل با این وضع رفت و آمد کرد و گفتار خودش را تکرار کرد. چند دفعه رفت و آمد و تکرار کردن. در بحار ذکر کرده، در شرح خوئی هم ذکر کرده صفحه ۲۹۳ از مناقب ابن شهر آشوب نقل می کند؛ می گوید عقیل آمد پیش امیر المومنین علیه السلام و گفت که بله در شدت فقرم با این وضعی که ملاحظه می کنید و بیت المال هم در دست تو هست به من بده. حضرت فرمودند {اصبر حتی یخرج عطایی} گفتند صبر کن. حضرت امیر المومنین مبنایش این بود که ـ در بعضی از موارد هم

باید همین طور باشد_ بیت المال باید به سویه میان افراد تقسیم شود. یعنی آنها همه شان حق سویه از بیت المال دارند. بعضی از موارد بیت المال همین است؛ چون از مردم مالیات می گیرند، این مالیات هم جزو بیت المال می شود. این مال همه ملت است. همه ملت به طور مساوی از آن حق دارند. اگر یک وقتی باید تفاضل باشد، آن برمی گردد به ولایت فقیه و الا ذاتا باید این به سویه تقسیم شود. یا در غنائم جنگی آن اندازه که جزو بیت المال می شود و مال ملت بود بالسویه تقسیم می کردند. در جواب عقیل حضرت امیر المومنین فرمودند ندارم صبر کن تا سهم من از بیت المال خارج شود. موقع تقسیم به تو می دهم عقیل گفت {أنت فی یدک بیت المال و تسوفنی} کار من را به تاخیر می اندازی؟! من محتاجم حضرت امیر المومنین با عقیل این صحبت را که می کردند {یتکلمان فوق قصر الاماره} در بالای قصر اماره نشسته بودند. در پشت بام صحبت می کردند. {مشرفین علی صناديق اهل السوق} بالای قصر اماره مشرف بود بر بازار تجارت تجار. حضرت امیر فرمودند {ابا یزید} _ابا یزید کنیه عقیل است،_ فرمودند برو پایین بعضی از این صناديق را بشکن و هر چه می خواهی بردار. این ها صندوق هایی هست و اموال تجار است و تو هم هر چه می خواهی بردار. ابا یزید پرسید که در صناديق چیست ؟ حضرت فرمودند اموال تجار. گفت {أتامرنی أن أكسر صناديق قوم قد توكلوا على الله و جعلوا فيها اموالهم} یا علی امر می کنی

که من بروم صندوق تجار را بشکنم که مال های خودشان را در آنجا گذاشتند و توکل بر خدا کردند و شب رفتند؟! این چه کاری است که به من می گویی ؟! امیر المومنین فرمودند شما هم به من امر می کنی که {أن أفتح بیت مال المسلمین و اعطیک اموالهم و قد توکلوا علی الله} خوب همین طور که برای شما گران است که بروی صندوق های تجار را بشکنی، اموالشان را برداری مردم هم بیت المال را به من سپردند و الان هم درها قفل است من هم بخواهم بردارم و به شما بدهم باز هم من به این قومی که اموال را به من سپردند و توکل بر خدا کردند، نسبت به آنها خیانت کردم. بعد گفتند به اینکه اگر می خواهی نگفته این کار را انجام بده. گفتند اگر می خواهی تو شمشیر را بردار من هم این شمشیر را بردارم برویم به حیره _که یک مرکزی است در عراق الان ما بین آن شهرک مقتدا صدر و کوفه، حیره است که در روایات ما هست که در آخر الزمان در حیره درگیری شدیدی به وجود خواهد آمد. در آنجا هم الان درگیری های شدیدی به وجود آمده، باز هم شاید بیاید_ حضرت فرمودند برویم به حیره آنجا تجاری هست متمکن، از مالشان می گیریم. عقیل گفت این هم یک نوع سرقت است! حضرت فرمودند خوب این سرقت است که مال یک نفر است ولی تو به من می گویی من سرقت کنم از مال عمومی که مال ملت است. عقیل رفت و دوباره آمد و گفت یا علی آمدم

دوباره ـوضع مالی ام خوب نیستـ تا از شما درخواست کنم. حضرت فرمود تا روز جمعه صبر کن. تا روز جمعه صبر کرد. روز جمعه که شد حضرت امیر المومنین نماز جمعه اقامه می کردند، خطبه می خواندند، دیدند در جمعیت عقیل آنجا نشسته. گفتند عقیل بیا جلو، عقیل آمد و حضرت فرمودند پهلوی من بایست، نگاه کن به اینها. نگاه کرد به جمعیت. فرمودند اگر یک شخصی بخواهد به این جمعیت خیانت کند چطور است؟ گفت خیلی بد است. فرمودند تو از من همین را می خواهی. برای اینکه بیت المال مال همین جمعیت است، مال همه ملت است و اگر بخواهم به تو بدهم این یک نوع خیانت است. و این بود که عقیل دوباره برگشت حالا در اینجا هست که عقیل چند دفعه آمد. {عاودنی موکدا و کرر علی القول مرددا} چند دفعه رفت و آمد و به درخواستش اصرار کرد. {فاصغیت الیه سمعی} من گوش دادم به حرف های عقیل. {فظن انی ابیعه دینی} من چون گوش می دادم، ـیکی از چیزهای بسیار خوبی کا ما باید عادت کنیم و کمتر داریم، گوش دادن به حرف طرف مقابل است آنقدر امام صادق علیه السلام به حرف ها گوش می کرد که طرف خیال می کرد امام صادق را مجاب کرده است در مناظرات، بعد در دو کلمه امام صادق جواب او را می دادند.ـ حضرت امیر فرمودند عقیل فکر کرد که من دینم را به او می فروشم، آنقدر که به حرف های او گوش کردم {و اتبع قیاده} فکر کرد که من از آنچه که او می خواهد پیروی می

کنم {مفارقا طریقتی} و بعد هم فکر کرد از پیشنهاد او تبعیت می کنم و از راه و روش خودم دست برمی دارم. خوب حالا چه بایـد کرد؟ {فاحمیت له حدیـده} آهنی من داغ کردم {ثم ادنیتها من جسـمه} نزدیک بـدن عقیل بردم {لیعتبر بها} نسوزاندم، ــچون سوزانـدن بـدن کسـی و اذیت کردن کسـی حرام است.ــ حضـرت می خواسـتند که او را متوجه کننـد. بردند نزدیکش {لیعتبر بها} تا عبرت بگیرد {فضج ضجیج ذی دنف من المها} شیحه کشید، ناله کرد. مثل ناله مریض از آن گرما که احساس کرد. {و کاد انی یحترق من میسمها} نزدیک بود بسوزاند از شدت حرارتی که آن آهن داشت. {فقلت له: ثکلتک الثواکل یا عقیل أتئن من حدیده احماها انسانها للعبه} ثکلتک الثواکل کلمه ای است توبیخی. یعنی مادر به سوگ تو بنشـیند. آیا ناله می کشـی از آهنی که انسانی آن را داغ کرده للعبه. یعنی جـداً نمی خواهـد بسوزانـد، بلکه می خواهد تو متذکر شوی. {و تجرنی الی نار سـجرها جبارها لغضـبه ؟!} حضـرت فرمودند مرا می خواهی بکشانی به آتشی که خداوند قهار به جهت غضب و خشم خود آن را برافروخته؟! {اتئن من الاـذی و لاـ ائن من لظی ؟!} تو از اذیت کوچکی نـاله می کشـی ولی من از آتش جهنم ناله نکشم؟! این یک بیانی است مربوط به ایشان و عقیل در جریان مسـئله بیت المال، در جریان اینکه ظلم اقتصادی است. حضرت در اینجـا دو مطلب نقـل می کنـد. این دربـاره ظلم اقتصادی است. {و اعجب من ذلک } و عجیب تر این بود که {طارق طرقنا بملفوفه فی وعائها} طارق

یعنی وقتی که شب بیاید در بزند. شب یک نفر آمد در زد، یک ظرف سرپوشیده ای آورده، تقریبا مثل رشوه است. این شخص هم اشعث بن قیس بود. از دشمنان اهل بیت بود. {و معجونه شنئتها} حلوایی بود از چند ماده ساخته بود، که من آن را دوست نداشتم. {کانما عجنت بریق حیه او قیئها} مثل اینکه این حلوا مثل معجون شده بود به دهان آب یا قی مار. منظور سم مار است. در نظر امیر المومنین هر چیزی یک ظاهر دارد یک باطن دارد. ظاهرش که حلوا بود ولی چون منظور یک منظور رشوه است و قانون شکنی مثل اینکه با سم مار مخلوط بود. {فقلت اصله ام زکاه ام صدقه} حضرت فرمودند اینکه شما آوردید این صله است یعنی هدیه یا زکات است یا صدقه؟ {محرم علینا اهل البیت} این برای ما اهل بیت حرام است. این یک بحث فقهی است که زکاه، شکی نیست که بر اهل بیت حرام است. اما مشهور این است که صدقات مستحبه بر اهل بیت و سادات حرام نیست. زکات است که وسخ مال است و بر اهل بیت حرام است. اما در اینجا حضرت هم زکات، هم صدقه، هر دو را می گویند. حالا یا اینکه از جهت اینکه این یک قول غیر مشهور است که صدقه مستحبی هم بر آنها حرام است، آنطور ما حمل می کنیم، یا بگوییم در اینجا چون قصد این شخص رشوه دادن و قانون شکنی بود، هر چه باشد حرام است. هر یک باشد، صله باشد، صدقه باشد، زکات باشد، هر چه باشد حرام است. {فقال لا ذا و

لا ـ ذاک} در جواب گفت که نه این صـدقه نیست، زکـات نیست، {و لکنهـا هـدیه} ولی هـدیه است. هـدیه آورده با قصـد و هدف نامشروعی که تقریبا رشوه است. هر مالی که نه تنها مال، هر احسانی، هر کاری که شخص خوشش بیاید انجام بدهی به قصـد قـانون شـکنی، به قصـد ایجاد انحراف از مسـیر قانون، این رشوه است و در اسـلام هم رشوه با همین وسـعت حرام است. {فقلت هبلتـک الهبول} در آنجـا در جواب عقیـل فرمودنـد {ثکلتـک الثواکـل} و در اینجـا فرمودنـد {هبلتک الهبول}. فرقی نـدارد. در هر دو به معنای اینکه مادرت به عزایت بنشـیند آمـده است. {أ عن دین الله اتیتنی لتخـدعنی} آمدی مرا از دین خدا فریب دهی؟! {امختبط انت ام ذو جنه ام تهجر ؟!} یا دسـتگاه فکر و انـدیشه ات به هم خورده یا دیوانه ای و یا بیهوده گویی؟! حالا این کلمه ای که امیر المومنین دارد این جمله ای که می خواهم بخوانم فقط در تاریـخ زنـدگی حضـرت امیر علیه السـلام مانند سـتاره ای در افق زندگی و شب می درخشد. { والله لو اعطیت الاقالیم السبعه بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نمله اسـلبها جلب شـعیره ما فعلت !} به خدا قسم اگر تمام سـطح زمین را ـ که به هفت اقلیم تقسـیم می کردنـد ـ حتی خشکی ها را ـ حالا به پنج قاره تقسـیم می کنند قاره آسیا ، اروپا ، آمریکا ، آفریقا و استرالیا. امروز تقسیم سطح زمین بر این پنج قاره است. ولی در آن روز تقسیم زمین بر هفت اقلیم بود. بر اساس اصطلاح آن روز فرموده اند. ـ اگر تمام

سطح زمین را و آنچه که در زیر آسمان دارد و تمام خشکی های روی زمین را به من بدهند، در برابر اینکه خدا را معصیت کنم، یک پوست جوی را از دهان مورچه بگیرم، این کار را نخواهم کرد. چرا؟ چون این یک نوع حق شکنی است. خداوند عالم را طوری آفریده که یک حقوقی است که عامه است که حتی حیوانات حق دارند که از مواد زمین به اندازه خودشان استفاده کنند. لانه و آشیانه بسازند، مواد غذایی فراهم کنند. این است که گرفتن یک پوست جوی از دهان مورچه این یک نوع ظلم است. به خاطر اینکه در برابر یک حق، هفت اقلیم روی زمین را به علی بدهند، علی چنین کاری را نخواهد کرد. خلاصه در اینجا این نمونه ای بود از سختگیری حضرت علی علیه السلام در راجع موضوع بیت المال که موضوع بحث ما است. یک نمونه دیگر هم نقل کنم. در تهذیب، شیخ طوسی در جلد دهم _تهذیب در ۱۰ جلد چاپ شده_ صفحه ۱۵۱، رقم حدیث ۶۰۶ از کتاب حدود. سنداً هم تا حدی خوب است. از ابن محبوب {یرفعه عن علی بن ابی رافع} علی بن ابی رافع خزینه دار بیت المال حضرت امیر علیه السلام بود. {قال کنت علی بیت مال علی بن ابیطالب و کاتبه} این هم خزینه دار بیت المال و هم کاتب بود. از رجال بسیار بزرگی است از خیار شیعه است. در جنگ جمل و نهروان و صفین هم همراه حضرت امیر المومنین بوده و کتابی هم در فقه نوشته. خلاصه از کسانی است که خیلی شایسته است. خودش و پدرش

و همه . {و کان فی بیتی عقـد لؤلؤ} در بیت المال یک گردنبنـدی بود.ـ عقـد به گردنبند می گویند ـ گردنبندی از لؤلؤ بود. {کـان اصـابه یوم البصـره} در جنـگ جمـل این عقـد جزء غنـائم جنگی بود و در بیت المـال بود. {فارسـلت الیه بنت علی بن ابیطالب} دختر حضرت امیر علیه السلام به دنبال علی بن ابی رافع کسی را فرستاد. {قال بلغنی } که در بیت المال حضرت امیر المومنین یک عقد لؤلؤ است. گردن بندی از طلا که در دست تو است. گفت من دوست دارم آن را عاریه بدهی {انا احب ان تعیرینی اتجمـل فی ایـام عیـد الاضـحی} در ایام عیـد قربان آن را وسـیله زینت خودم قرار بـدهم. {فارسـلت الیها} من برای او فرسـتادم {و قلت عاریه مضـمونه} عاریه می دهم عاریه مضـمونه. ـاز مواردی که شـخص ضامن می شود که اگر آن شیء از بیـن رفـت هزینـه آن را بدهـد. (در قیمی قیمت آن را و در مثلی مثـل آن را بدهـد).ـ گفت بله قبـول کردم. {عـاریه مضـمونه مردوده بعـد ثلاـثه ایـام فـدفعته الیهـا} عـاریه مضـمونه است بعـد از سه روز می دهم. دخـتر امیر المـومنین گردنبنـد را گرفت ـاسـمش را در اینجا ذکر نکردند ـ و گردنبند را به گردن انداخت. {رآه علیها} حضـرت امیر المومنین این را دیدند. فرمودند {من أین صار الیک هـذا العقد} این گردنبند را از کجا آورده ای؟ {قالت اسـتعرت} عاریه گرفتم از ابن ابی رافع، {لاتزین به فی العید} تا در روز عید خودم را آرایش کنم. {ثم ارده}. بعد علی بن ابی رافع می گوید حضـرت امیر کسی را فرستادند نزد علی

بن ابی رافع که به نزد امام علی علیه السلام بیاید. {اتخون المسلمین یابن ابی رافع؟} خیانت می کنی به مسلمان ها؟ {قلت له معاذ الله عن اخون المسلمین}. حضرت فرمودند {فقال کیف اعرت بنت امیر المومنین العقد الذی فی بیت مال المسلمین} آن عقدی که در بیت المال بود چگونه آن را عاریه دادی؟ {بغیر اذنی و رضاهمپ؟} ابن ابی رافع گفت {یا امیر المومنین انها ابنتک} او دختر شماست! {و سئلنی ان اعیرها ایاها تتزین به فاعرتها ایاها عاریه مضمونه مردوده} و او ضامن شد، {و علی ان ارده سلیما الی موضعه قال فرده من یومک} همین الان باید گردنبند را برگردانی. {و ایاک ان تعود لمثل هذا } و دیگر تکرار هم نباید شود. {ثم قال اولی لابنتی لو کانت اخذت العقد علی غیر عاریه مضمونه مردوده لکانت اذن اول هاشمیه قطعت یدها فی سرقه} اگر این عاریه مضمونه نبود اول هاشمیه ای که دستش را برای سرقت قطع می کردم دختر خودم بود. بالاخره دختر آن گردنبند را آورد و تحویل داد و خود دختر هم آمد و گفت {انا ابنتک و بضعه منک فمن احق بلبسه منی؟} چه کسی از من شایسته تر می باشد که این گردنبند را به گردن بیاویزد؟ حضرت امیر المومنین فرمودند که {یا بنت علی بن ابیطالب لا تذهبن بنفسک عن الحق} به این جمله دقت بفرمایید فرمودند که {أ کل نساء المهاجرین تتزین فی هذا العید بمثل هذا } آیا همه زن های مهاجرین مثل این گردنبند را روز عید قربان می بندند؟ گفت نه. این یک تبعیض است چرا باید فرقی باشد بین

دختر امیر المومنین و دیگران در استفاده از بیت المال ؟! خلاصه، می گوید این را برگرداندم. مطالعه بفرمایید ان شاء الله فردا.

شرط وجود امام أو من نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد در بحثی که درباره جهاد است چند تا مطلب باید مورد توجه باشد که ان شاء الله تعالی بعضی موارد بحث شد و بعضی ها بعدا بحث خواهد شد. یکی این بود که آیا جهاد ابتدایی انحصار به امام معصوم علیه السلام دارد؟! یعنی بدون اذن امام معصوم جهاد ابتدایی واجب نیست؛ بلکه مشروع نیست. صاحب ریاض و صاحب مسالک در زمان غیبت، غیر از جهاد دفاعی هیچ جهادی را مشروع نمی دانسته اند. وجوب جهاد را بلکه مشروعیت جهاد را منحصرا به اذن امام معصوم علیه السلام یا منصوب امام معصوم،- منصوب خاص- می دانسته اند. این یک مبنا بود که ما قبول نکردیم وگفته ایم از ادله ثابت است که فقیه هم همان قدرت و اختیار را در زمان غیبت امام دارد؛ همان شأن و موقعیتی که امام معصوم در مدیریت جامعه اسلامی دارد. یکی از شئون مدیریت، مسئله جهاد می باشد. بنابراین این را ما بحث کردیم و ثابت شد به اینکه در زمان غیبت امام معصوم فقیه هم می تواند با شرایطش به این امر قیام کند. بیشتر از این، این را ما فعلا بحث نمی کنیم. دوم این است که آیا جهاد در اسلام منحصر به جهاد دفاعی است یا نه، جهاد ابتدایی هم داریم؟! عده ای، -مخصوصا از عامه- فکر کرده اند که اصلا تمام جهادهای پیغمبر صلوات الله علیه و آله همه اش دفاع بوده است و در اسلام ناب می خواهند

بگویند که جهاد ابتدایی نداریم. یکی از کسانی که این قول را تقویت می کند و خیلی تشدید می کند صاحب المنار می باشد؛ که یکی از مفسرین است. ما این روایت را بحث خواهیم کرد که جهاد، وسعت جهاد یا ضیق اش تا چه اندازه است. اینها می خواهند ادعا کنند که تمام جنگ های پیغمبر دفاع بوده و در اسلام ما جهاد ابتدایی نداریم. این هم یک بحثی است که باید بعدا انجام دهیم. خوب بحث دیگر این است که جهادهایی مثل قیام امام حسین علیه السلام چه نوع جهادی است؟ اگر قرار باشد که جهاد را ما محدود کنیم به جهاد ابتدایی که برای دعوت به اسلام باشد یا برای دفاع از کشور اسلامی باشد،در مثل قیام امام حسین علیه السلام چه بگوییم؟ امثال آن زیاد می باشد. این هم یک بحثی است که باید انجام دهیم که جهاد در اسلام محدود به آن است که فقهای ما گفته اند؟! بنده معتقد هستم که نه، جهاد یعنی هر حرکتی، هر انفاق مالی و هر انفاق و ایثار جانی، که برای اعلای کلمه اسلام باشد، جهاد است. چه یک نفر انجام بدهد و چه چند نفر انجام بدهند. از این جهت ما در برابر قیام شهدای فخ -که بعدا بحث می کنیم-، زید بن علی بن حسین علیه السلام، مال سیدالشهدا قبل از همه اینها، اینها چه نوع جهادهایی است ؟! جهاد اصلا در اسلام یک معنای بسیار وسیعی دارد. هر کسی که با هر قدرتی و با هر حرکتی، هدف، فی سبیل الله و اعلای کلمه اسلام باشد کوبیدن دشمن و اعلای

کلمه اسلام باشد، جهاد می باشد. یک معنای بسیار وسیعی دارد. خود انقلاب. خوب این چند تا بحث که باید انجام بدهیم. الان سه تا شد. در نظر بگیرید، اولی تمام شد. گفتیم که فقیه همان قدرت را دارد. ولی دومی که گفتیم جهاد منحصر به جهاد دفاعی نیست و اعم می باشد. سومی که مثل قیام های سید الشهدا علیه السلام، قیام زید و شهدای فخ و امثال آنها، حتی قیامی مثل قیام میثم تمار و حجر بن عدی، اینها جهاد است. بالاخره به عقیده بنده، عرض کردم که در آن زمان مبتلا به نبوده، فقهای ما خیلی مختصر بحث کردنده اند، محدود بحث کرده اند؛ حال اینکه جهاد خیلی اوسع است از اینکه اینها گفته اند،که دو نوع بیشتر نیست، سه نوع بیشتر نیست. یکی جهاد برای دعوت به اسلام است، یکی برای جهاد دفاعی است، سوم بغاه است. نه خیر جهاد خیلی وسیع تر از اینهاست. ما در مثل کشته شدن معلی بن خنیس و حجر بن عدی و میثم تمار و قنبر و کمیل، قیام زید و قیام شهدای فخ و سید الشهدا -و امثال اینها زیاد می باشد- اینها هم جهاد می باشد. شهادت است و جهاد. بنابراین ما نباید جهاد را معنی کنیم. آنچه از قرآن و تاریخ صحیح استفاده می شود خیلی وسیع تر از این می باشد. حالا اینجا مطلبی می خواهیم عرض کنیم؛ اینکه امام رضوان الله تعالی علیه در موقعی که قیام انجام گرفت و انقلاب پیروز شد و جمعیت هایی می آمدند، آن موقع بعضی ها در گوشه و کنار تمسک کردند به این

روایت باب سیزدهم که می خواهیم بخوانیم. در باب سیزده از باب جهاد عدو در وسائل، شانزده- هفده روایت است. یستفاد از اینها که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام، هر قیامی محکوم به شکست است و باطل است. امام می فرمودند که رفاه طلبان و انزوا طلبان شکم پرست، برای اینکه تنبلی خودشان را توجیه کنند به این روایات چسبیده اند و چه بساطی به راه انداخته اند و این روایت مخالف قرآن است که فرموده اند یکی از معیارها برای صحت و بطلان روایت، سنجیدن با قرآن است، مخالفت کتاب و موافقت کتاب است. برای اینکه انبیاء در برابر قدرتهای ظلم و جباران قیام می کردند. خوب این قرآن می گوید که همیشه مسلمانان یک وظیفه دارند، قدرت پیدا کنند و در برابر قدرتهای باطل و فاسد قیام کنند. حضرت موسی علیه السلام را مثال می زند. ایشان می گوید این روایت وعاظ السلاطین برای توجیه شکم پرستی و تنبلی خودشان درست کرده اند. اما ما ناچاریم که این روایات باب سیزدهم را بالاخره مورد بحث قرار دهیم. باب سیزده از ابواب جهاد عدو صفحه ۳۵ جلد یازده از وسائل ۲۰ جلدی. عنوان باب این است که باب حکم الخروج بالسیف قبل قیام المهدی علیه السلام. حالا اینجا عبارت چیز دیگر نوشته، من مهدی علیه السلام می گویم. می خواهیم این را بررسی کنیم. بحث جهاد ما با تاریخ هم خیلی ارتباط دارد. ائمه علیهم السلام در زمانی می زیسته اند که خوب جریان هایی وجود داشته. آنوقت مسلمان ها هم فرقه -فرقه بوده اند. برخی از فرقه ها مثل زندیه قائل

بوده اند که امام صادق علیه السلام کوتاه می آید و ایشان امام نیست و از این قبیل چیزها و بله خوارجی بودند که آنها خروج در برابر حکومت را لازم و واجب می دانسته اند و امام صادق علیه السلام در زمان حکومت خودشان قیام را لازم نمی دانستند. حالا بالاخره ما روایات را یک- یک می خوانیم. خبر اول باب {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن صفوان بن یحی عن عیسی بن القاسم}. خبر سندا صحیح می باشد. کلینی از علی بن ابراهیم عن ابیه عن صفوان،-این چهره ها را کاملا می شناسیم- عن عیسی بن القاسم؛ که این هم یک چهره جدیدی است؛ ولی ثقه می باشد. ثقه است و عین و ثقه. از ثقات طبقه پنج است ایشان. {قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول : علیکم بتقوی الله وحده لا شریک له} اول سفارش به تقواست،{و انظروا لانفسکم} خودتان را نگاه کنید، مراقب خودتان باشید. {فوالله ان الرجل} اول ترجمه می کنیم بعد می بینیم چه میگوید .{لیکون له الغنم} لام جواب قسم می باشد {لیکون له الغنم فیه الراعی}، یک شخصی گوسفندهایی دارد. یک چوپانی آن گوسفندها را اداره می کند؛ {فاذا وجدرجلا هو اعلم بغنمه من الذی هو فیها} همین شخصی که گوسفند دارد و چوپان دارد، یک چوپانی را دید که آن ماهر تر است در اداره گوسفندها، -خوب چوپان ها تفاوت خیلی دارند. یک چوپانی ممکن هست که بصیرت و مهارت کامل ندارد. گوسفندهایش گرگ ها در کمین اش هستند، چون مهارت ندارد، بلد نیست، ممکن است که این گوسفندها در

معرض حمله گرگ ها باشند و از بین بروند. اما یک چوپانی هست که بصیرت دارد به این منطقه، از همه جهت.- وقتی که آن شخص صاحب گوسفند یک چوپان ماهرتری را پیدا کرد این را می گذارد کنار آن چوپان ماهرتر و او را برای اداره گوسفندهایش انتخاب می کند. خوب {یخرجه و یجیء بذلک الرجل الذی هو اعلم} می رود سراغ آن چوپانی که اعلم بوده از چوپان اولی. این یک کبری کلی است و درست است {و الله لو کانت لاحدکم نفسان} حضرت به اصحابشان می فرمایند اگر شما دو جان داشتید،{یقاتل بواحده یجرب بها} با یک جان می رفتید جنگ می کردید و تجربه می کردید و با جان دیگر نتیجه آن تجربه را به کار می بستید. اما یک جان که بیشتر ندارید، چون یک جان بیشتر ندارید. حالا اگر این جان را ببرید و جنگ کنید و در ضمن جنگ از دست بدهید تمام شده رفته. زمان امام صادق علیه السلام- در سال ۸۰ هجری به دنیا آمده و در سال ۱۴۵ یا ۱۴۶ یا ۱۴۸ به شهادت رسیده در سن ۶۵ یا ۶۶ یا ۶۸ سالگی- این دوره دوره بسیار طوفانی بوده. بنی امیه رو به انقراض می رفتند با آن ظلم های فراوان، در میان مردم منفور بودند. مردم کم کم بالاخره در گوشه و کنار مجهز می شدند؛ برای خاطر اینکه یک حکومتی به وجود بیاورند، که این حکومت، حکومت اهل بیت علیهم السلام باشد. چون بنی امیه در برابر اهل بیت، ظلم های فراوان کردند. قبل از جریان انقراض بنی امیه یک شهیدی -غیر از

سید الشـهدا علیه السـلام که خیلی مهم است- شـهیدی از این دودمان به نام زید بن علی بن حسـین قیام کرد در برابر هشام بن عبد الملک. در میان سـلاطین بنی امیه، هشام بسیار شقاوتمند و در عین حال بسیار با تدبیر بوده، بالاخره قیام کرد و به شهادت رسـید. زیـد خیلی مقامش عالی است. برادر حضـرت باقر علیه السـلام است که بعـد از حضـرت باقر که امام است، زیـد فقیهاً- شجاعاً- سـخیاً- خیلی مرد بزرگی است. زیـد خیلی مرد بزرگی است. پیغمبر صـلوات الله علیه و آله از شـهادت زید خبر داد. به سیـد الشـهدا فرمود {یا حُسَیْنُ یَخْرُجُ مِنْ صُلْبِکَ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ زَیْدٌ یَتَخَطَّی هُوَ وَ أَصْحَابُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ رِقَابَ النَّاسِ غُرّاً مُحَجَّلِینَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ بِلَا حِسَابٍ}. این را پیغمبر به امام حسـین فرمودنـد. در میان اهل بیت، منتظر ولادت یک چنین مولود با عظمتی بودنـد؛ چون در میـان اهل بیت عظمت زیادی داشت و حضـرت امیر علیه السـلام هم فرموده بودنـد. بنـده هم جریان آن را در کتاب امر به معروف و نهی از منکر نوشته ام. بالاخره منتظر یک مولودی که در هاله ای از عظمت باشد، بودند. تا اینکه زید به دنیا آمـد. در سـفینه البحار هست که زمانی که زیـد به دنیا آمد امام سـجاد علیه السـلام قرآن را برداشت و تفأل زدند؛ این آیه آمـد که {ان الله اشتری من المومنین انفسـهم و اموالهم بان لهم الجنه} قرآن را زمین گذاشـتند و دوباره برداشـتند و تفأل زدند این آیه آمد {فضل الله المجاهدین علی القاعدین}. {قال هو والله زید، هو والله زید، هو والله زید} این مولود

همان است که پیغمبر فرمودند. خلاصه زید بسیار شجاع و سخی و عابد وزاهد و فقیه بود. سپس تا اینکه زید قیام کند حضرت باقر علیه السلام از دنیا رفتند. قیامش زمان امام صادق علیه السلام صورت گرفت. حضرت امام سجاد علیه السلام به ابو حمزه ثمالی فرمودند -که در سفینه البحار و روضه کافی هست. اسم ابو حمزه ثابت بن دینار است و کنیه اش ابو حمزه است و ثمالی هم که لقبش می باشد.- فرمودند {لو عشت لترین هذا الغلام مقتولا مدفونا منبوشا مسلوبا مسحوبا مصلوبا} اگر تو بمانی خواهی دید که فرزند من زید را می کشند. زید رفت به شام پیش هشام که از نزدیک هشام را نصیحت کند و هشام به خاطر آن غروری که داشت خیلی متکبرانه با زید برخورد کرد. بالاخره هشام دستور داد که زید را از شام بیرون کنند. زید که از شام بیرون شد گفت {لا یکره قوم حرّ السّیوف قطّ الا ذلّوا} هر کس که از حرارت شمشیر ترسید ذلیل شد.- نباید از شمشیر و جهاد ترسید-. زید از مدینه آمده بود، دیگر به مدینه بر نگشت. آمد به کوفه. -مردم به دلیل اینکه گرفتار ظلم نشوند رهبر می خواهند و الا مردم آماده قیام هستند- وقتی به کوفه آمد مردم جمع شدند و با او بیعت کردند برای قیام. در تاریخ هست که ۴۰ هزار نفر با او بیعت کردند. زید در برابر هشام در کوفه قیام کرد؛ منتهی مردم کوفه همان مردم کوفه اند. در درگیری و گرماگرم جنگ عهد و پیمان خودشان را شکستند، اکثرا متفرق شدند و تعداد کمی ماندند.

ص: ۴۱۰

تا در ضمن آن برخورد تیری به پیشانی زید اصابت کرد؛ او را از میان لشکر بیرون بردند. یک حجّام (حجامت کننده) آوردند که آن تیر را بیرون آورد. تیر را که بیرون کشید، زید به شهادت رسید؛ ولی چون می ترسیدند که به بدنش اهانت شود آوردند و جلوی آبی روان که در آنجا بود را بستند و زید را در آنجا دفن کردند و آب را از همان جا به جریان انداختند تا دیگر کسی به آنجا نیاید. ولی همان حجام رفت و خبر داد به طرفداران هشام و فردا صبح آمدند در آنجا و بدن زید را نبش قبر کردند و بدن زید را مثله کردند و سرش را هم بریدند و در کوچه های کوفه کشاندند. بعد به دار زدند و حدود چهار سال بالای دار بود. حالا این جریان را امام سجاد علیه السلام برای ابو حمزه بیان کردند {لو عشت لترین هذا الغلام مقتولا مدفونا منبوشا مسلوبا} (یعنی لباس و کفش را سلب کردند) مصحوبا (کشان کشان در کوفه) مصلوبا فی الکناسه (کناسه مکانی بود در کوفه) { ثم یحرق}. بعد یحیی پسر زید چون می دانست که چون پدرش در آنجا شهید شده، اگر در آنجا بماند مورد سختگیری قرار می گیرد، به همین دلیل آمد به ایران و در طالقان قیام کرد و به شهادت رسید. قیام یحیی هم خیلی عجیب است. وقتی یحیی در اینجا قیام کرد هشام یا ولید که چوبه دار را با زید سوزاند و خاکسترش را به باد دادند، {و یذری فی البحر} و به دریا ریختند. خلاصه بنی امیه رو

به زوال رفتند. بعدا که بنی عباس سر کار آمدند، در بنی عباس موج سواری کردند. مردم متوجه اهل بیت بودند که حالا که بنی امیه این چنین و آن چنان کردند و حدیث ثقلین و امثال آن هم که بود، حقانیت اهل بیت و عظمت اهل بیت روز به روز جلوه بیشتری پیدا می کرد، پس حالا بیایند و یکی از اهل بیت علیه السلام را به عنوان حاکم انتخاب کنند؛ آن هم امام صادق علیه السلام بود. ولی آن موج سوارها آمدند به نام اهل بیت توجه مردم را قبضه و جلب کردند که ما هم اهل بیت پیغمبریم. اول می گفتند ما بیعت می کنیم بر مردم برای {رضا من آل محمد}. هر کسی از آل محمد که مردم از او راضی باشند. به این نام کلی مردم حاضر شدند و بیعت کردند؛ ولی در میان اینها عبد الله پسر حسن مثنی -امام حسن مجتبی پسری دارد به نام حسن مثنی. عبد الله جزو رؤسای بنی عباس بود. او دو پسر داشت به نام محمد و ابراهیم.- اینها فکر کردند که اینها خلافت و سلطنت و حکومت را که الان مردم به آن توجه دارند، قبضه کنند. ولی عظمت امام صادق علیه السلام معلوم بود. امام قیام را صلاح نمی دانستند. ابو مسلم خراسانی چند نامه نوشت؛ یکی برای امام صادق علیه السلام، یکی برای محمد بن عبد الله، یکی برای خود عبد الله و داد به قاصد. اول به امام صادق نوشت که اگر شما حاضر باشید ما این لشکری که فراهم کرده ایم همه اینها را می آوریم دور و

بر شـما زمام امور را به دست بگیریـد. امام صادق علیه السـلام می دانسـتند که این کار به نتیجه نمی رسد و بالاخره بنی عباس حکومت را قبضه خواهنـد کرد.، عبـد الله و محمـد بن عبد الله به مردم می گفتند که امام صادق صـحفی است. یعنی کسـی که سرو کـارش بـا کتـاب است، اهـل جنگ و جهاد نیست و ما یک کسـی را می خواهیم که اهل جنگ و جهاد باشـد. این چنین تبلیغی را راه انـداخته بودنـد که ما الان مرد میـدان و جهاد می خواهیم و امام صادق علیه السـلام همیشه سـر و کارش با کتاب است. امام صادق گفتند بله من صـحفی هسـتم ولی صـحف ابراهیم و موسی و ... نزد من است. یک حدیثی هم درست کردند که پیغمبر صـلوات الله علیه و آله فرمودند که کسی قیام کرد که اسمش اسم من است و اسم پدرش اسم پدر من است. که این هم محمـد بن عبـد الله است و او می گفت که من هسـتم. خلاـصه یـک چنین جریـانی بود و امـام صادق با یک چنین جریانی مواجه بودند. آن کسـی که نامه را آورده بود داد امام صادق خواند. گفت جواب؟ شب بود امام صادق چراغ را کشید به پیش و نامه را گرفت و روی چراغ سوزاند و فرمودند جوابش همین. بعد ابو مسـلم خراسانی رفتند و جریان بنی عباس به وجود آمد. این حـدیث نظر به آن دارد که الان می خوانیم معلوم می شود امام صادق می خواهند به اصـحابشان بگویند که شـما نه به این لشکر، نه به این جبهه ارتباطی نداشته باشید. جبهه

ای که مال محمد بن عبد الله و عبد الله است؛که اینها پیروز نخواهند شد. اینها امام صادق را قبول نداشتند. اینها می خواهند در مقابل امام معصوم خودشان جبهه ای درست کنند. این است که حدیث ما خیلی با تاریخ مربوط است. یعنی این باب به طور کلی. حضرت می فرمایند {لو کانت لاحد نفسان} اگر شما دو تا جان داشتید {یقاتل بواحده یجرب بها} با یکی جنگ می کردید {ثم کانت الاخری باقیه یعمل علی ما قد استبان لها} بعد که می جنگیدید با اینها و آن کشته می شد؛ ولی برایتان روشن می شد که اینها حکومت عدل الهی را نمی خواهند. اینها در مقابل امام صادق آمده اند و بساطی درست کرده اند، آن وقت می توانستید که از تجربه خود استفاده کنید، بدانید که اینها باطلند؛ ولی چه کنید شما یک جان بیشتر ندارید. اگر بروید و جمع شوید دور بنی عباس و این یک جان را از دست بدهید، خسارت کرده اید. {و لکن له نفس واحده} و لکن هر کدام از شما یک نفس دارید. {اذا ذهبت لقد والله ذهبت النوبه (یا التوبه)} اگر آن یک نفس از بین برود دیگر نوبه یا توبه شما از بین رفته. {فأنتم احق أن تختاروا لانفسکم} شما شایسته هستید که یک نفر را خودتان انتخاب کنید، دنبال هوی و هوس و تبلیغات بنی عباس نروید. {ان اتاکم آت منا} اگر از طرف ما کسی آمد ، شما به آن جبهه بپیوندید، با ما باشید. ولی این جبهه، جبهه ی ما نیست. این جبهه ی بنی عباس است. {فانظروا الی ای شیء

تخرجون} ببینید شـما حرکت می کنید بر چه مرکزی و بر چه جریانی حرکت می کنید؟! دقیق باشید، حق را از باطل تشخیص بدهید، دنبال هر تبلیغاتی نروید. {و لا تقولوا خرج زید، و انّ زید کان عالما و کان صدوقا}. اینها به امام صادق می گفتند زید قیام کرد در برابر بنی امیه شـما هم قیام کنیـد و بیاییـد به میـدان. امام فرمودنـد زید غیر از عبد الله و محمد بن عبد الله بود. زید عالمی بود و صدوق هم بود. {و لم یدعکم الی نفسه} زید شما را به خودش دعوت نمی کرد. دعوت می کرد به امام معصوم. ولی اینها، منظور خودشان هسـتند. اگر هم از ما اسم می برند به عنوان ابزار می خواهند استفاده کنند. {و انّما دعاکم الی الرضا من آل محمد صلوات الله علیه و آله} زید دعوت می کرد اشخاص را به رضای آل محمد که همان ائمه باشند.- قیام زید سال ۱۲۱ ه.ق است در زمان امام محمد باقر علیه السـلام بود و وقتی شـهید شد زمان امام صادق علیه السلام بود- {لو ظهر لوفی بما دعاکم الیه}. اگر زیـد غالب می شـد وفا می کرد، حکومت را به ما می داد. {انما خرج الی سـلطان مجتمعٍ لینقضه}. ولی زید خارج شد در برابر هشام. یک سـلطانی بود که خیلی قدرت داشت. چون خیلی قدرت داشت زید شـکستً خورد. این مال زید بود. اما امروز به چه صورت است؟ {فالخارج منا الیوم الی ایّ شـیء یدعوکم} این که امروز عبد الله بن حسن مثنی و پسـرانش شما را به چه دعوت می کنند؟ {الی الرضا من

آل محمد صلوات الله علیه و آله} نه خیر، {فنحن نشهدکم أنّا لسنا نرضی به} ما شهادت می دهیم به این قیام -اینها که اهل بیت را ابزار قرار دادند و موج سواری می خواهند کرد، قدرت را به دست بیاورند و مستقل باشند- ما به این راضی نیستیم. {و هو یعصینا الیوم و لیس معه احد}. این شخصی که قیام کرده الان که تنهاست ما را قبول ندارد. فردا که قدرت پیدا کرد به طریق اولی ما را قبول نخواهد داشت. {و هو اذا کانت الرایات و الالولیه أجدر أن لا یسمع منا}. وقتی که فردا پرچم ها را به دور خودش ببیند شایسته تر است که از ما هیچی نشنوند. آن هم این چنین آدمی امروز که تنهاست از ما هیچی قبول نمی کند، فردا که ألویه و رایات دورش را بگیرند مسلما أجدر است که أن لا یسمع منا. {إلّا من اجتمعت بنو فاطمه معه} او قبول نخواهد کرد که بنو فاطمه با او جمع شوند، {فوالله ما صاحبکم الا ـ من اجتمعوا علیه اذا کان رجب}. حالا امام صادق یک وعده ای به اینها می دهد، با قیام بنی عباس نباشید، اما ماه رجب اگر شد، شعبان اگر شد، رمضان، آنجا شما همراهی کنید. حالا ـ این برای چیست؟ {اذا کان رجب فأقبلوا علی اسم الله و ان أحببتم أن تتأخروا الی شعبان فلا ضیر و ان أحببتم أن تصوموا فی اهالیکم فلعل ذلک یکون اقوی لکم و کفاکم بالسفیانی علامه}. معنی ذیل درست روشن نیست . آیا آن زمان چیزی بوده است و ما نمی دانیم و تاریخ ثبت نکرده است؟! و یا نظر

دارد به امـام زمان علیه السـلام ؟! مراد از سـفیانی چیست؟ یکی از مطالبی که در اخبار آخر الزمان بایـد مورد بحث قرار گیرد، سفیانی، مروان ، دجّال، یمانی است.اخبار مربوط به آخر الزمان خیلی منقح نشده است چون در حوزه ها خیلی مورد بحث قرار نگرفته است؛ ولی واقعا نیاز به تحقیق دارنـد و خیلی از اخبار را اهل بیت علیه السلام به رمز فرموده انـد. چون در آن زمان غیر از گفتن رمز چاره ای نبوده است. ولی کسـی بایـد تحقیق کنـد که مثلا آیا دجّال یک نفر است و یا دجاجیل؟ مراد از دجال و سفیانی و ... چیست؟ خلاصه آخر حدیث درست روشن نیست، شاید یک جریان تاریخی در آن زمان بوده است. ولی تا اینجا روشن شد که امام صادق علیه السلام نظرشان این بوده است که با بنی عباس هماهنگ نباشید و ... این خبر مربوط به آن زمان است. بنـابراین به درد بحث ما نمی خورد که در زمان غیبت امام زمان علیه السـلام هیـچ کس کاری انجام ندهـد و قیام نکنـد. این حدیثی است مربوط به آن زمان که نهی می کند از پیوستن به بنی عباس و گرم کردن جبهه ی بنی عباس. بنابراین حدیث اول دلالت بر آنچه آنها بیان کرده اند ندارد.تا بقیه را ان شاء الله بحث کنیم.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث درباره روایات باب سـیزده از ابواب جهاد عـدوّ می باشد ، که تمسک به این روایات شده در اینکه قیام و جهاد قبل از ظهور مهدی علیه السلام محکوم به شکست می باشد . بنابراین می خواهند بگویند قیام و جهاد

ص: ۴۱۷

در برابر هر نوعی از قـدرت های کفر و اسـتکبار و فساد قبل از ظهور مهدی علیه السـلام واجب نیست و این روایات آن را نفی می کنـد . از این جهت توجه به این روایـات بسیار ، بسیار مهم می باشـد ، خبر اول که صـحیحه عیص بن القـاسم می باشـد ، سنـدش هم صـحیح است و دلالت داشت بر اینکه امام صادق علیه السـلام به اصـحاب خودشان می فرماینـد که سـر جای خود بنشـینید و حرکت نکنیـد ، اما در ضـمن دارد که جریان زیـد با جریان فعلی که در زمان امام صادق بود با هم فرق دارند ، زید در زمان بنی امیه قیام کرد ، زیدِ مجاهد یکی از کسانی است که پیامبر اکرم صـلوات الله علیه وآله و حضـرت امیر علیه السـلام خبر داده بودند ، چنین فردی که فرد برجسـته و بسـیار مهمی است قیام می کند و به شهادت می رسد و دارای مقام بسیار بسیار والایی است . خوب اینجا امام صادق علیه السـلام معاصـر با افراد دیگری غیر از زید نیز هسـتند ، معاصـر با بنی الحسن هستند ، بنی الحسن سـادات حسـنی ، بـا امـام صادق علیه السـلام معاصـر بودنـد ، تعـدادی از اینها با امام صادق نقش مخالف ایفاء می کردند ، به امامت حضـرت معتقد نبودند ، چون جوّ یک جوّ خاصی بود که بنی امیه با آن همه فساد و ظلم ولی ایشان سکوت کرده بودنـد ، خوب مردم متدین می خواهند قدرت را به دست بگیرند ، قدرت به دست کسـی سپرده شود که ، آن جنایات و فسادها را مرتکب

ص: ۴۱۸

نشود ، عادل باشـد ، حکومت حقه باشد ، حکومت اسـلام باشد . از این جهت که مردم همچین حرکتی دارند و یک هم چنین علاقه ای دارنـد اینجا موجی به وجود آمـده برای تغییر حکومت و برای به وجود آمـدن یک حکومت مقتدر ، مردم هم چشـم هایشـان به سوی اهل بیت می باشـد ، بنی امیه هم ظلم هایشان بیشتر به اهل بیت بوده است ، امام صادق علیه السـلام امام وقت بـود و وجـود داشت و در برابر ایشـان بنی الحسن بودنـد که می خواسـتند از این موج بهره بگیرنـد و آنهـا قـدرت را به دسـت بگیرنـد . یکی از این افراد که در اینجا وجود دارد عبـد الله محض می باشـد ، عبـد الله پسـر حسن مثنی است ، حسن مثنی پسـر امام حسن می باشد ، به او عبد الله محض می گفتند چون پسر حسن مثنی است و حسن مثنی هم پسر امام حسن مجتبی است و مادرش هم فاطمه بنت الحسـین می باشد ، محض می گفتند چون یک نسب بسـیار شـریفی دارد ، از طرف مادر به امام حسین می رسد و از طرف پدر به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد . عبد الله محض شخصی با سواد بوده و موقعیت مهمی داشته ، که این چنین پسـرانی دارد که اسم یکی از آنهـا محمـد می باشـد ، محمـد نفس زکیه گفته می شـد ، این هم موقعیت مهمی دارد حتی بعضـی هـا اقرار می کردنـد آن مهـدی که موعود می باشـد همین محمـد نفس زکیه می باشـد ، برادری دارد به نام ابراهیم آن

هم بسیار بسیار جلیل و شجاع و مبارز می باشد ولی اینها به امام صادق علیه السلام عنایت ندارند ، خودشان می خواهند قدرت را به دست گیرند ، منصور دوانیقی هم اول با اینها بیعت کرده بود ولی بعد از اینکه سفاح مرد برگشت . خوب یک جریانی به وجود آمده که خیلی حساس می باشد برای اینکه بنی امیه سقوط کرده اند و افرادی هم می خواهند قدرت را به دست گیرند ، و از آن افراد بنی الحسن هستند ، امام صادق علیه السلام امام وقت و امام معصوم می باشند . اینها می خواهند سعی کنند امام صادق از آنها تبعیت کنند ، امام صادق از آنها تبعیت نمی کند چون می داند که این سعی و کوشش به جایی نمی رسد و بنی الحسن در این جریان پیروز نمی شوند و بالاخره خلافت به منصور و بنی عباس منتقل خواهد شد . این هم یک جریانی است این روایات با تاریخ خیلی مرتبط می باشند. خبر اول را سنداً خواندیم که صحیح بود و دلالت داشت که امام صادق علیه السلام به اصحاب خودش می گوید که سر جای خود بنشینید و تصمیم نگیرید و حرکت نکنید ، تا اینکه امام می فرمایند {فانتم احقّ ان تختاروا لانفسکم} شما خودتان (اصحاب امام صادق علیه السلام) اختیار کنید یک شخصی را و جلو بیندازید ، دور کسی را بگیرید که شایستگی داشته باشد . {ان آتاکم آتٍ منّا} اگر از طرف ما کسی آمد و گفت که شما بر محور امام صادق علیه السلام باشید ، حرکت کنید .{و لا

تقولوا خرج زید} خیلی از حرفها این بود که گفتند ، زید شمشیر برداشت و جهاد کرد ، به امام گفتند که شما هم جهاد کن تا اینکه تو این خلافت را به دست گیری ، البته بنی عباس هم نمی خواستند به این سادگی خلافت را از دست بدهند . تو جهاد کن و شمشیر بزن مثل زید ، بر همه دشمن ها ، بر همه مدعیان غالب باش و زمام امور را به دست بگیر . امام می فرمایند {لا تقولوا خرج زید} نگویید که زید خروج کرد پس تو هم باید قیام کنی یا به قیام کنندگان ملحق شوی زید فرق دارد با عبد الله و محمد نفس زکیه و ابراهیم ، زید با اینها فرق دارد چون عبد الله محض و پسرانش حکومت را برای خودشان می خواهند ، ولی اگر زید غالب می شد موقعیت و حکومت را به امام خودش می داد اگر زید پیشرفت می کرد امامت یعنی موقعیت و حکومت را به امام صادق علیه السلام می داد ، زید این گونه بود ، به خودش هم دعوت نمی کرد بلکه به کسی که پیغمبر و آل او راضی باشند دعوت می کرد ولی اینها حکومت را برای خودشان می خواهند و امام صادق را قبول ندارند {و لا تقولوا خرج زید} نگویید که زید خروج کرد ، جهاد کرد پس من هم الان باید در جهاد شرکت نمایم ، با چه کسی باید شرکت کنم ، باید با بنی الحسن شرکت کنم و آنها من را قبول ندارند {زید کان عالما و کان صدوقا} زید با

عبد الله محض و فرزندانش فرق دارد زید عالم بود {و کان صدوقا و لم یدعکم الی نفسه} هیچ وقت شما را به طرف خودش دعوت نمی کرد {و انّما دعاکم الی الرضا من آل محمد} و زید دعوت می کرد به کسی که از آل محمد باشد و مردم به او راضی باشند {و لو ظهرلوفی بما دعاکم الیه} اگر زید ظهور می کرد ، یعنی اینکه غالب می شد ، اگر زید غالب می شد وفا می کرد ، یعنی سلطنت و حکومت را به امام صادق علیه السلام می داد ، بنابراین وضع فعلی و بنی الحسن فعلی و قیامشان با زید فرق دارد ، زید اینگونه انسانی بود اگر غالب می شد حکومت را به امام می داد و به طرف خودش هم دعوت نمی کرد ، اینها مردم را به طرف خودشان دعوت می کنند و اگر غالب شوند هم حکومت را به امام نخواهند داد این تفاوت بود بین عبد الله محض و فرزندانش با زید. ما می خوانیم تا تفاوت بیشتر معلوم گردد ، در باب نهم حدیثی است ، حدیث دوم ، صفحه ۲۸ ، جلد یازده ، وسائل ۲۰ جلدی ، خبر این می باشد {و عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عمر بن أذینه عن زراره عن عبد الکریم بن عتبه الهاشمی} خبر سنداً باز هم صحیح می باشد یعنی کلینی از علی بن ابراهیم ، عن ابیه ، عن ابن ابی عمیر ، عن عمر بن أذینه ، عن زراره که معلوم می باشند ، عن عبد الکریم ،

عبـد الکریم بن عتبه الهاشـمی طوری که زراره از آن نقل می کند او هم ثقه می باشد و هر دو از طبقه چهار می باشـند . {قال کنتُ قاعداً عند ابی عبد الله علیه السـلام بمکه} عبد الکریم بن عتبه می گوید ، نشسته بودم نزد ابی عبد الله در مکه ، {اذ دخل علیه اناس من المعتزله} عده ای از معتزله آمدند خدمت امام صادق علیه السلام . معتزله سنی هستند اما در آن زمان بخاطر ظلم های زیاد بنی امیه وضعیت طوری شده بود که هم سنی و هم شیعه البته بیشتر شیعه ، ناراحت بودند . حالا بنی امیه سقوط کرده است دنبال کسی می گردند که این موقعیت را به دست گیرد. از جمله آنها عمرو بن عبید ، واصل بن عطاء ، حفص بن سالم ، مولی بن هبیره می باشـند ، {و ناس من روسائهم} ، اینها تمامشان از معتزله اند و سـنی می باشـند . سـنی ها دو طایفه هسـتند ، اشاعره و معتزله ، نوعاً اشاعره هسـتند و عـده ای معتزله ، فرق و تفاوت آنها را نیز می دانیـد که چه هست . اینها معتزله بودنـد ، سنی بودند ولی معروف بودند ، این عمرو بن عبید همان کسـی است که هشام با او بحث کرد در زمان امام صادق علیه السلام ، امام صادق علیه السـلام به هشام فرمودند ، که ای هشام شنیده ام که رفته ای به بصره ، هشام فقیهی بود در عین حال تاجر هم بود ، امام صادق علیه السلام یکی از کارهایش این بود که افرادی را تربیت

کنـد که مناظره کننـد و مسـلط باشـند بر آراء و عقایـد و معلومات تا با سـنی ها و غیر سـنی ها مباحثه کننـد ، حدیث در اصول کافی می باشد امام صادق علیه السـلام روزی به هشام فرمودند که شنیده ام رفته ای به بصره و بحث کرده ای با عمرو بن عبید معتزلی ، (بـا همین شـخص) دلم می خواهـد آن را برای من نقـل کنی ، هشـام گفت یـابن رسول الله من نزد شـما خجالت می کشم بیان کنم ، قـدرت بیان من در برابر شـما ناتوان می باشـد ، حضـرت فرموند هر چه ما می گوییم از لحاظ ادب باید آن را انجام دهید ، همان بحثی که شـما در بصـره انجام دادید برای ما نقل کنید . هشام گفت من روز جمعه ای وارد بصـره شدم ، و دیـدم که بصـره پر است و من با سـختی جا پیـدا کردم . کم کم خودم را نزدیک کردم به عمرو بن عبیـد دیـدم که یک لباس بسیار ساده ای پوشیده و مردم سوال می کنند و او جواب می دهد . من هم گفتم یک سوالی دارم ، اجازه می دهید سوال کنم ، گفت سوال کن ، گفتم آیا چشم داریـد ؟ گفت بله . گفتم چشم برای چه می باشـد ؟ گفت خوب با آن می بینم . گفتم آیا قوّه ذائقه و زبان داریـد ؟ گفت بله . با این چه می کنید ؟ گفت طعم غذاها را می چشم و امثال اینها . گوش دارید ؟ گفت بله . اصوات را می شنوم. گفت چه سوال هایی

می کنی ،گفتم هر کس به اندازه خودش سوال می کند و من هم اینگونه سوال می کنم . بعد از چند سوال گفتم عقل هم داری ؟ گفت بله . گفتم عقل برای چه می باشد ؟ گفت ، فرزند عزیزم ! عقل برای این است که چشم می بیند ، زبان می چشد و گوش هم می شنود اما اینکه درک صحیح از ناصحیح ، درک قبیح از غیر قبیح اینها کار عقل می باشد ، مثلاً ما با چشم می بینیم این راه است و آن چاه اما اینکه از راه بروی و به چاه نیفتی این کار عقل می باشد . با زبان می چشی این تلخ است و آن غیر تلخ اما تلخ را نخور و شیرین را بخور این کار عقل می باشد بنابراین اینها کارشان این است که محسوسات را درک می کنند اما حکم و قضاوت به اینکه کدام صحیح است و کدام صحیح نیست ، کدام مضرّ و کدام مفید است این کار عقل است که راهنماست و راه را نشان می دهد . وقتی که به اینجا رسید هشام گفت که وقتی خداوند در این بدن شما یک قوه ای ، قدرتی قرار داده برای تشخیص حق از باطل ، برای راهنما بودن بدن که یک مجموعه کوچکی است ، خداوند در یک مجموعه بزرگ بشری کسی را به عنوان هادی و راهنما قرار نداده ؟! آن خداوند عادل و حکیمی که در وجود انسان که یک مجموعه کوچکی است هادی و راهنما قرار داده ، چطور ممکن است که برای جامعه هادی و راهنما

معین نکنـد ؟! . هشام می خواهد ریشه را بزند چون سـنی ها می گویند که بعد از پیغمبر خدا امامی قرار نداده است ، مردم هر کس را که خودشـان انتخـاب کرده انـد او امـام است. ولی شـیعه می گویـد نخیر! چنـان که پیغمـبر هـادی بود ، بایـد وصـی و راهنمایی برای خودش قرار دهـد و معرفی کند . عمرو فهمید که هشام چه می گوید ، هشام مساله امامت را دارد می گوید که بر طبق عقیـده شـیعه می باشـد و ریشه آن خلافتی که سـنی ها می گوینـد می خواهـد بزنـد . عمروبن عبیـد گفت که تو هشام نیستی ؟ گفت نه ، هشام که می باشد ؟ من یک غریبه هسـتم که آمده ام به این شهر ، گفت با هشام نشست و برخاست نکرده ای ؟ گفت نه ، من یک مسافر غریبه هسـتم . گفت والله تو هشامی . عمرو بن عبید گفت والله تو هشامی ، بعد هشام را آورد و جـای خود نشانـد ، گفت من از جواب این عاجزم ، هر کس می توانـد جواب او را بدهـد ، دیگر حرفی هم نزد تا مجلس تمام شـد. امـام فرمودنـد که هشـام این را از کجـا یـاد گرفته ای ، گفت از کلمـات شـما اسـتفاده کرده ام امـام فرمود {والله إنّ هـذا لمکتوبٌ فی صـحف ابراهیم و موسی} این حرف شما در صحف پیامبران پیشین آمده است که خداوند باید برای مردم راهنما قرار دهد . پیغمبران در عصر خودشان راهنما هستند و باید وصی و راهنما قرار دهند ولی سنی ها می گویند نخیر! پیغمبر بلا

وصـی هست، این شـعر مال عُزُلی است در آن قصـیده اش {أنبی بلا وصـی تعالی امّا یقوله السـفهائا} پیغمبری بـدون وصـی؟! بزرگ است پیغمـبر از آن حرفی که سـفهاء می گوینـد که پیغمـبر مُرد و برای خود جانشـین و وصـی قرار نـداد. خلاـصه اینها آمدند خدمت امام صادق علیه السـلام {و ذلک حدثان قتل الولید } ولید مرده است و او جزء بنی امیه بود. آمدند خدمت امام صادق { الی أن قال فأسـندوا امرهم الی عمروبن عبیـد} تمام معتزله که حضور داشـتند کارشان را واگـذار کردنـد به عمرو بن عبید به عنوان نماینده تا با امام صادق صـحبت کند، { فَتَكَلَّمَ فَأَبْلَغَ وَ أَطَالَ} عمروبن عبید شـروع کرد به صحبت و خیلی بلیغ و طولانی صـحبت کرد { فَكَانَ فِيمَا قَالَ أَنْ قَالَ} در میان حرف هایش اینگونه گفت { قَدْ قَتَلَ أَهْلُ الشَّام خَلِيفَتَهُمْ } اهل شام خلیفه خود را کشـتند، مروانِ حمـار آخرین خلیفه بنی امیه بود که کشـته شـد. گفت که {وَ ضَرَبَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ بِبَعْض وَ شَتَّتَ أَمْرَهُمْ} کار اهل شام که مرکز حکومت بود خیلی طولانی تمام شد { فَنَظَرْنَا } حال که حکومت بنی امیه سقوط کرد { فَنَظَرْنَا فَوَجَدْنَا } ما مطالعه کردیم {رَجُلًا لَهُ عَقْلٌ وَ دِينٌ وَ مُرُوءَةٌ وَ مَوْضِعٌ وَ مَعْدِنٌ لِلْخِلَافِهِ } ما مطالعه کردیم که یک شخصـی که عقل داشـته باشد (به امام صادق دارد می گوید)، دین داشـته باشد ، مروت داشـته باشد ، موقعیت داشـته باشد و معدن برای خلافت باشد،کیست؟ محمد بن عبد الله می باشد، محمد پسر عبد الله محض، همان نفس زکیه که گفتند بعداً در مدینه کشته

شد . ما محمد بن عبد الله را پیدا کردیم { وَ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ- فَأَرَدْنَا أَنْ نَجْتَمِعَ عَلَیْهِ فَنُبَایِعَهُ } ما قصد کرده ایم که اطراف او جمع شویم (محمد بن عبد الله بن حسن) و بیعت کنیم . { ثُمَّ نَظْهَرَ مَعَهُ } خوب بعد از اینکه با او بیعت کردیم به میان مردم برویم { فَمَنْ کَانَ تَابَعَنَا فَهُوَ مِنَّا} هر کس با ما باشد جزء ما خواهد شد { وَکُنَّا مِنْهُ } و ما هم با او هستیم { وَ مَنِ اعْتَزَلَنَا کَفَفْنَا عَنْهُ } کسی که از ما کناره گیری کرد ما هم با او نیستیم { وَ مَنْ نَصَبَ لَنَا جَاهَدْنَاهُ } کسی که آمد در برابر ما موضع گرفت ما با آن جنگ می کنیم و { وَ نَصَبْنَا لَهُ عَلَی بَغْیِهِ وَ رَدِّهِ إِلَی الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ } ما با او جنگ می کنیم و برمی گردیم به حق { وَ قَدْ أَحْبَبْنَا أَنْ نَعْرِضَ ذَلِکَ عَلَیْکَ } آمدیم مطلب خودمان را خدمت شما عرض کنیم . { فَتَدْخُلَ مَعَنَا } شما هم داخل ما باش (به امام می گوید) { فَإِنَّهُ لَا غِنَی بِنَا عَنْ مِثْلِکَ } ما از مثل تو مستغنی نیستیم، چرا ؟ { لِمَوْضِعِکَ } چون در میان مردم امام صادق خیلی موقعیت داشته است { وَ کَثْرَهِ شِیعَتِکَ}. شما بیایید و تابع ما باشید و همه تابعیت کنیم از محمد بن عبد الله بن حسن و او را امام خود کنیم (به امام صادق دارد می گوید) { فَلَمَّا فَرَغَ} حرف ها را که تمام کرد {قَالَ أَبُو

عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ كُلُّكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَالَ عَمْرٌو } سوال کرد از حاضرین آیا حرف های شما مثل این عمرو بن عبید معتزلی است. {قَالُوا نَعَمْ} گفتند بله ما نیز اینطور می گوییم { فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صلی الله وعلیه وآله} امام صادق خطبه ای خواندند، حمد و ثنا کردند { نَسْخَطُ إِذَا عُصِيَ اللَّهُ} هر وقت در سطح زمین دچار معصیت شویم به غضب می آییم { فَأَمَّا إِذَا أُطِيعَ رَضِينَا} اما وقتی مردم اطاعت کنند ما خشنود می شویم، مبنای ما اهل بیت اینگونه است و ما تابع امر خدا هستیم. امام از عمرو سوال می کند {إِلَى أَنْ قَالَ يَا عَمْرُو أَ رَأَيْتَ لَوْ بَايَعْتُ صَاحِبَكَ الَّذِي تَدْعُونِي إِلَى بَيْعَتِهِ } اگر تو بیعت کنی با محمد بن حسن، که مردم را به بیعت با او می خوانی، {ثُمَّ اجْتَمَعَتْ لَكُمُ الْأُمَّةُ } بعد کار شما رونق گرفت و همه مردم با شما بیعت کردند { فَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْكُمْ رَجُلَانِ فيها} و هیچ دو نفری مخالفت نکرد، {فَأَفْضَيْتُمْ إِلَى الْمُشْرِكِينَ } شما مسلمان هستید و در مقابل شما مشرکین هستند، یهود هست، نصاری هست، چطور می خواهید با آنها رفتار کنید، مشرکینی که { الَّذِينَ لَا يُسْلِمُونَ} مسلمان نیستند { وَ لَا يُؤَدُّونَ الْجِزْيَه } مشرکینی که جزیه نمی دهند چون جزیه مال یهود و نصاری و اهل کتاب می باشد و مشرکین جزیه نمی دهند. اگر اینها در مقابل شما موضع گرفتند و جزیه هم نمی دهند چه می خواهید بکنید؟ { أَ كَانَ عِنْدَكُمْ وَ عِنْدَ صَاحِبِكُمْ مِنَ الْعِلْمِ مَا تَسِيرُونَ

فِيهِ بِسِيرَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه آله فِي الْمُشْرِكِينَ فِي حُرُوبِهِ}آيا شما و صاحب شما، همان محمد بن عبد الله بن حسن آنقدر معلومات دارید که به سیره رسول الله درباره مشرکین رفتار کنید ؟ {قَالَ نَعَمْ} گفتند بله، ما این کار را انجام می دهیم (ادعائشان هم زیاد بود) { قَالَ فَتَصْنَعُ مَاذَا } چه می کنید ؟ { قَالَ نَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِنْ أَبَوْا دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْجِزْيَهِ } گفتند اگرآنها اسلام نیاوردند ما از مشرکین هم جزیه می گیریم. منظور امام این بود که آیا شما با مشرکین قدرت جنگ دارید، گفتند ما از آنها جزیه می گیریم { قَالَ إِنْ كَانُوا مَجُوساً لَيْسُوا بِأَهْلِ الْكِتَابِ } اگر مجوس باشند و اهل کتاب نباشند { قَالَ سَوَاءٌ } برای ما فرقی نمی کند ما از کسی که دعوت ما را قبول نکرد جزیه خواهیم گرفت . اینگونه گفتند { قَالَ وَ إِنْ كَانُوا مُشْرِكِي الْعَرَبِ وَ عَبَدَهَ الْأَوْثَانِ قَالَ سَوَاءٌ} اگر مشرکین عرب باشند ، بندگان بت پرست باشند مثل هندوستان و امثال آنها اینها چطور؟ گفتند فرقی نمی کند هر کسی دعوت ما را نپذیرفت از او جزیه می گیریم { قَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْقُرْآنِ تَقْرَؤُهُ}، امام صادق فرمودند که عمرو بن عبید تو قرآن می خوانی؟! {قال إقراء قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ } قتال کنید با کسانی که ایمان به خدا و به یوم آخر ندارند { وَ لا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَهَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ} جزیه مال اوتوا

الکتـاب می باشـد ولی شـما می گوییـد ما از مشـرکین جزیه می گیریم، از عبـده اوثان جزیه می گیریم ولی شـما خلاف قرآن حرف می زنیـد { فَاسْتِثْنَاءُ اللَّهِ تَعَالَى وَ اشْتِرَاطُهُ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ } خداوند فقط در اینجا اسـتثنا کرده از قاتلوا اهل کتاب را ، با غیره باید قتال کرد، ولی شـما می گویید با مشـرکین قتال نمی کنیم با عبده اوثان قتال نمی کنیم و از همه جزیه می گیریم شما برخلاف قرآن سـخن می گوییـد. اسـتثناء پروردگـار از قـاتلوا اهل کتاب می باشـد { فَهُمْ وَ الَّذِينَ لَمْ يُؤْتَوُا الْكِتَابَ سَوَاءٌ ، قَالَ نَعَمْ} عمرو بن عبیـد از بس که پر رو بود گفت، بله! برای ما اهل کتاب و غیر اهل کتاب مساوی می باشـد { قَالَ عَمَّنْ أَخَذْتَ ذَا قَالَ } اینکه تو می گویی برخلاف قرآن است این را از چه کسـی یاد گرفته ای { سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ } مردم اینگونه می گوینـد { قَالَ فَدَعْ} ملاـک حرف مردم نیست بایـد بـا قرآن عمـل کنیم { ذَاثُمَّ ذَكَرَ احْتِجَاجَهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ طَوِيلٌ إِلَى أَنْ قَالَ} حضـرت با عمرو بن عبید طولانی مباحثه کردند و بالاخره او را محکوم کردند { ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى عَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ} سـپس حضـرت رو کردنـد به عمرو بن عبیـد { فَقَالَ يَا عَمْرُو اتَّقِ اللَّهَ } از خـدا بترس، چیزی که برخلاف قرآن است مطرح نکن ، به علاوه از کسـی که مقابل امام صادق بساطی درست کرده نبایـد تبعیت کرد { يَا عَمْرُو اتَّقِ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ أَيُّهَا الرَّهْطُ } شـما ای جماعتی که همراه عمروبن عبید هستید {

فَاتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّ أَبِی حَدَّثَنِی وَ کَانَ خَیْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ } پدرم امیر المومنین که خیر اهل ارض بود { وَ أَعْلَمَهُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه وآله} حضرت امیر نقل کرده اند که خیر اهل ارض و اعلم بودند. دقت کنید این کلمه را { أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَیْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَی نَفْسِهِ وَ فِی الْمُسْلِمِینَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَکَلِّف} هر کسی که شمشیر به دست گیرد و مردم را به طرف خودش بخواند و حال آنکه در میان مردم اعلم از او وجود دارد او ضالّ متکلّف می باشد و این محمد بن عبد الله بن حسن با بودن امام صادق که شکی نیست اعلم از او می باشد مردم را به طرف خودش می خواند این ضالّ متکلّف می باشد، شما پیرو این ضالّ می خواهید باشید. این حدیث را ما از باب نهم خواندیم تا معلوم شود که این محمد بن عبد الله و عبد الله با زید فرق دارند، زید برای خودش حکومت را نمی خواست، او جهاد می کرد تا حکومت را از ناحق بگیرد و به حق بدهد اما در اینجا بنی الحسن می خواهند امام صادق از آنها تبعیت کند و حکومت را برای خودشان می خواهند این تفاوت است بین زید و غیر زید {ولا تقولوا خرج زید}. حال برای روشن شدن مطلب یک حدیث دیگری نیز بخوانم. کلینی در روضه ، روضه کافی که قبلا گفته ایم جلد هشتم می باشد جلد اول و دوم اصول کافی می باشد ، پنج

جلـد هم فروع می باشد جلد هشـتم روضه کافی می باشد در روضه کافی از معتّب نقل می کند {قَالَ بَعَثَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ إِلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام} عبـد الله پدر محمد و ابراهیم می باشد ، عبد الله پسـر حسن مثنی می باشد این تقریباً رئیس بنی الحسن بود ، بنی الحسن در برابر حکومت بنی عباس تسـلیم نمی شدند و کشـته شدند ، محمد نفس زکیه در مدینه قیام کرد و در برابر منصور کشـته شـد ، ابراهیم در بصـره قیـام کرد و کشـته شـد تاریـخ در اینجا خیلی مطالب عجیب و جالبی دارد ، اینها کشـته شدند ، منصور هم خیلی شقیّ بوده است ، شجاع و شقیّ بوده است . منصور هم با بنی الحسن خیلی سخت برخورد کرد تمـام بنی الحسن، عبـد الله را و تقریباً ۲۰ نفر را دسـتگیر کرد و در یک زنـدانی در مـدینه اینها را زنـدانی کرد. زنـدان از چند جهت شـدت داشت یکی اینکه زنـدانی بـود تاریـک که شب و روز شـناخته نمی شـد آنهـا نمازهـای خود را از آن جهت می خواندنـد که وقتی بیرون بودند برایشان روشن بود که در ۲۴ ساعت چقـدر می شود قرآن خواند با خواندن جزء های قرآن که حفظ بودنـد اوقات نماز را تشـخیص می دادند و نماز می خواندند ، یک تاریک بودنش بود . دوم اینکه به اندازه ای جا تنگ بود، که اینهـا پاهایشـان را نمی توانسـتند دراز کننـد، همه شان به هم چسبیـده بودنـد. سوم اینکه آنها را برای قضای حاجت به بیرون نمی بردند {یبول بعضهم الی بعض}. چهارم این بود

که هر کدام می مرد جنازه اش پهلوی بقیه می ماند. بله! این شرایط بود در آنجا، مدت زیادی طول کشید امام صادق با اینکه با اینها مخالف بودند ولی برای آنها گریه می کردند ، تا اینکه به دستور منصور سقف زندان را بر سرشان خراب کردند و همه آنها مردند، این بود که بنی العباس با بنی الحسن خیلی مخالف بودند، تبلیغات زیادی علیه امام حسن کردند . اینکه شما در کتاب ها شنیداید که امام حسن صد تا زن گرفت ، هفتاد تا زن گرفت ، دویست تا زن گرفت ، اینها همه تبلیغات بنی العباس می باشد اینها یک تهاجم فرهنگی علیه امام حسن شروع کردند برای کوبیدن بنی الحسن. آنها می گفتند امام حسن بعد از اینکه امیرالمومنین از دنیا رفت ، به مدینه رفته و سالی هم چقدر از معاویه پول می گرفت و شروع کرده است به لذت گرایی و تنوع گرایی و تجمل گرایی. در مناقب ابن شهرآشوب سیصد تا زن برای امام حسن نوشته اند. در میان اخبار باید خیلی غور و جستجو کنیم، اینها تماماً مجعولات می باشد. از آنها سوال می کنیم نام زن ها را ببرید؟! نمی توانند نام ببرند، آن کسی که سیصد تا زن می گیرد باید خیلی اولاد داشته باشد در صورتی که اولاد امام حسن خیلی کم می باشند. خلاصه این یکی از تهاجمات فرهنگی علیه امام حسن علیه السلام می باشد که بنی العباس شروع کردند. این حدیث را دقت کنید یک نفر(منظور عبد الله بن حسن) می رود سراغ ابی عبد الله {یَقُولُ لَکَ أَبُو مُحَمَّدٍ أَنَا أَشْجَعُ

مِنْکَ وَ أَنَا أَسْخَی مِنْکَ وَ أَنَا أَعْلَمُ مِنْکَ فَقَالَ لِرَسُولِهِ}، آن عبد الله کنیه اش ابو محمد می باشد. می گوید به امام صادق پیغام من را برسان ، که عبد الله می گوید من از تو شجاع ترم ، از تو سخی ترم و از تو اعلم می باشم . امام صادق فرمودند {اما الشجاعه} شجاعت با ادّعا که نمی شود، در کدام جنگ در کدام نقطه تو توانسته ای غلبه کنی و پیشرفت کنی، {أَمَّا الشَّجَاعَهُ فَوَ اللَّهِ مَا کَانَ لَکَ مَوْقِفٌ یُعْرَفُ فِیهِ جُبْنُکَ مِنْ شَجَاعَتِکَ} موقفی پیش نیامده که ما ببینیم شما چقدر شجاعت دارید .

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد بحث ما درباره اخبار و روایات باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو می باشد اخبار این باب دستاویزی شده است برای بسیاری که فکر می کنند قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) هر قیامی بی خود و محکوم به شکست و بی نتیجه می باشد. که امام رضوان الله علیه هم بارها در تذکرات خودشان چون آن موقع هم برخی با استناد به این اخبار نق نق می زدند و فکر می کردند که کار به نتیجه نمی رسد . این که لازمه روایات باب سیزدهم با دقت مورد توجه قرار بگیرد و جواب داده شود. یکی از مسائل بسیار مهم مربوط به این موضوع این است که امام جعفر صادق علیه السلام با یک مشکلی مواجه بوده اند. این اخبار هم ارتباط با همون مشکل دارد و آن این که بنی الحسین فرزندان امام حسین علیه السلام بعد از این که دولت بنی امیه سقوط کردamp; بنی عباس در تلاش

ص: ۴۳۵

بودند که خلافت و سلطنت را قبضه کنند. بنی الحسین در تلاش بودند که نگذترند آن ها به میدان بیایند و خلافت و سلطنت را قبضه کنند بلکه این ها خلافت و سلطنت را به طرف اهل بیت جلب کنند. این درگیری بین بنی الحسین و بنی عباس درگیری شدیدی بود. مردم مسلمانان از بنی امیه متنفر بودند و همین مردم هم همت کردند و سلطنت بنی امیه را سرنگون کردند خلاصه دو مطلب تاریخی است که بین دو جبهه درگیری وجود داشته، بسیار شدید بنی امیه هم منفور بودند به طوری که مردم در سرنگونی آن ها همت کردند، سرنگون شدند، حتی مردم رفتند و قبرهای آن ها را شکافتند، قبرهای سلاطین بنی امیه را می شکافتند و اگر چیزی پیدا می کردند می سوزاندند، خلاصه شدت تنفر از بنی امیه معلوم بود. اما حالا بعد از سقوط این رژیم چه کسی سر کار بیاید این جا مردم میل به اهل بیت داشتند مردم مسلمان. اما بنی عباس هم موج سواری می کردند خلاصه این توجه بنی عباس اهل بیت، ما فرزندان عباسیم و عباس هم عموی پیغمبر می باشد می خواستند از این که مردم توجه به اهل بیت دارند این ها هم به نام اهل بیت توجه مردم را به طرف خودشان جلب کنند از طرفی هم بنی الحسین سعی داشتند مردم را به طرف خودشان جلب کنند. در این بین امام صادق علیه السلام عقیده شان این بود که قیام ایشان قیام فرهنگی باشد نه قیام با سیف. ایشان قیام فرهنگی را لازم تر می دانستند ولی بنی الحسین سعی می

ص: ۴۳۶

کردنـد که امام صادق را نیز با خودشان هم دست کننـد که اون هم در جبهه این ها شـرکت داشـته باشد چون می دانسـتند که امام صادق علیه السـلام بالاخره قرآنی، متـدین و متعهـد بودنـد به فضـیلت و عظمت امام علیه السـلام معترف بودند و او را امام خود می دانستند این ها سعی می کردند (بنی الحسین) که امام را به جبهه خودشان ملحق کنند که دیروز ما خبر دوم را از باب نهم خوانـدیم که عمر بن عبیـد عتزلی با جمعی خدمت امام صادق آمدند و گفتند ما با عبد الله بیعت کردیم و فرزندان عبد الله چنین هسـتند و چنان که امام صادق به آن ها ملحق بشه که حضـرت قبول نکردند. در اینجا بحث جهاد با تاریخ خیلی مربوطه. روایات اهل بیت علیه السـلام ابن عبد الله که بعدا توضـیح می دهیم این تقریبا سرگروه بنی الحسین بود، عبد الله پسر حسین .... است، حسـین .... هم فرزنـد امـام حسن علیه السـلام بود مـادرش هم دختر سـید الشـهدا به نام فاطمه می باشـد این که عبـد الله محض می گفتنـد خب موقعیت عظیمی داشت هم باسواد بود و هم متـدین بود و هم زاهـد بود و عابـد بود و چنین و چنان بود این چنـد تا پسـر دارد، این پسـرهایش خیلی مهمند یمی محمد نفس زکیه می گفتند این ادعایی داشـته که مهدی این است در میان مردم چون بلکه مردم مسـلمان می دانسـتند که مهدی قیام خواهد کرد او به نام مهدی تقریبا خودش را جا می زد. پدرش هم او را به نام مهدی صدا می زد. این محمد،

این در مدینه قیام کرد علیه منصور و کشته شد، محمد نفس زکیه به او می گفتند. ولی کشتنش، شهامتش، شجاعتش این ها خیلی مهمه. در اون قصیده دعبل که چند تا قبر نام برده قبر همین هاست که نجوم السموات بارض فلات این فرزندان امام حسن هستند که در جاهای متعدد آمده است اون وقتی که لشکر زیادی داشت اما موقعی که حس کرد شکست می خورد سعی کرد که یک طوماری بود در آن طومار نام کسانی که با او همکار داشتند، اونجا نوشته بود. این فکر کرد اگر من کشته شوم و آن طومار به دست بنی عباس بیفته اون افراد را شکنجه خواهد داد، اذیت خواهد کرد و خواهد کشت این بود که سعی کرد و آن طومار را سوزاند بعد از سوزاندن گفت الان ... لی الموت الان دیگر برای من شهادت چیزی نیست و شهید شد. برادری دارد به نام ابراهیم او در بصره قیام کرد علیه منصور او در بصره قیام کرد علیه منصور خب آن هم خیلی شجاع بود کارش خیلی مهم بود او هم در بصره به شهادت رسید خب او پنج تا پسر دارد که هر ۵ تای آن ها در تاریخ جایگاه مهمی دارند یکی از آن ها یحیی است صاحب الدیلم یحیی آمد در گیلان دیلم امروز می گوییم گیلان . مازندران و گیلان. آن وقت ها به گیلان می گفتند دیلم رشت و آن طرف یحیی آمد و در آن جه قیام کرد اما این قیام قدری به تاخیر افتاد زمان هارون الرشید قیام کرد یحیی صاحب الدیلم این ها مطالبی هست

که هم در مقاتل الطالبین آمده کتاب بسیار مهمی است مال ابو الفرج اصفهانی این قیام های علویون و سادات و طالبین را نوشته است یحیی صاحب الدیلم در گیلان قیام کرد اما زمان هارون الرشید بود به طوری قیامش مهم بود که خب ایرانی ها از اول به اهل بیت علیهم السلام علاقه مند هستند به طوری قیام او مهم بود که هارون الرشید خیلی احساس وحشت کرد بالاخره نقشه ای کشید با نقشه فراوان به یحیی امان داد جنگ را متوقف کند بعد از این که به یحیی امان داده شد یحیی آمد به بغداد هارون الرشید خیلی احترام کرد، استقبال کرد و غیره بعدا یمک نقشه ای کشید که آن امان نامه را به هم بزمد بالاخره با یک ترفندی امان نامه را به هم زد و یحیی را دستگیر کرد و زندانی نمود و در زندان او را کشت این یحیی صاحب الدیلم می باشد که هارون الرشید او را کشت. سه تا پسر شد محمد، ابراهیم، یحیی یک پسر دیگر به نام ادریس می بادش ادریس هم در جنگ با محمد و ابراهیم بوده امتا فرار کرده و از جبهه جنگ رفت او رفت به طرف مغرب به مصر و به طرف مراکش و تونس و آن جاها او هم در ان جا چون هر کدام از این ها به جایی که می رسیدند اولا به اندازه ای فصیح و بلیغ و با سواد بودند و خطیب بودند و این ها به علاوه مردم این ها را به عنوان اهل بیت به عظمت می شناختند آن جا یک لشکری فراهم

کرد بسیار مهم که بیاید و حمله کند به بغداد و هارون را از میان بردارد بالاخره هارون باز نقشه ای کشید و یک نفر را به آن دیار فرستاد او را در آن جا مسموم کرد و ادریس نیز در آن جا شهید شد. این ها پسران عبد الله محض هستند پنجم پسری دارد به نام سلیمان، سلیمان بن عبد الله این سلیمان در جریان شهید ..... همراه حسین بود حسین شهید ..... هم، این ها هم بنی الحسن هستند آن یک قیام دیگری است الان اگر به مکه مشرف شده اید آن وقت ها فغ در جایی در ۶ کیلومتری مکه بود الان مکه چون بزرگ شده فغ داخل در مکه می باشد به تنعیم که یکی از میقات ها می باشد نزدیک است آن جا الآن زیارت گاه است و بنده هم چون مشرف شده ام به فغ پیغمبر صلی الله علیه و آله از شهدای فغ تمجید کرد سر کرده این ها حسین ثانی است که نسب او به امام جعفر بر می گردد این ها از طرف مادر به امام حسین می رسیدند ولی از طرف پدر هم آن ها بنی الحسن می باشند حسین شهید فغ است و آن زمان هادی جریان فغ به وجود آمده منصور دوانیقی اول ابوالعباس سفاح بعد دوم منصور و سوم هادی چهارم هارون می باشد جریان فغ در زمان هادی واقع شد پیغمبر صلی الله علیه و آله تمجید کرد از شهدای فغ امام صادق که ان جا می رسیدند پیاده می شدند و به مکه می رفت نماز می خواندند، زیارت می

کردنـد شـهدای فغ هم مقـام خیلی بالاـیی دارنـد امـام صـادق علیه السـلام فرمودنـد بعـد از جریان کربلا برای ما هیـچ جریانی شدیدتر از جریان شـهدای فغ نیست این ها نیز بنی الحسن می باشـند سـلیمان پسـر حسن مثنی جزء شـهدای فغ می باشد منظور این است که پسـرهای عبـد الله است این ها فرزنـدان عبد الله هسـتند خود عبد الله نیز پسـر حسن مثنی می باشد عبد الله هم جزء کسـانی است که دیروز گفتم در زنـدان منصور تقریبا ۲۰ نفر از بنی الحسن را زنـدانی کرد در آن زنـدان تنـگ و تاریک که دیروز گفتم عبد الله جزء شـهدای آن زندان است این ها بنی الحسن می باشـند این ها در مقابل امام صادق علیه السـلام مشکل این بود اصـرار می کردند که امام صادق هم با آن ها همکاری نماید در قیام ها و امام صادق علیه السـلام قیام به سیف را برای خود وظیفه نمی دانستند که قیام فرهنگی انجام داد این یکی از مشکلات زمان امام علیه السلام بود ولی درعین حال باید توجه داشـته باشـیم که امام صادق علیه السلام وقتی جریان این ها را می شنید اشک می ریخت گاهی به آن ها نامه می نوشت چون قیام این ها برای شکسـتن هیمنه بنی عباس موثر بود برای این که مردم راه شـهادت را فراموش نکنند این پرچم شـهادت همیشه در اهتزاز باشد چراغ شهادت همیشه روشن باشد این ها را اهل بیت تقویت کردند ولی شرکت با این ها را صلاح نمی دانستند حتی آن وقتی که حسین شهید فغ قیام کرد خیلی قیام شجاعانه با همراهام خودش

در مدینه فرستاد سراغ امام موسی کاظم علیه السلام چون آن زمان امام صادق علیه السلام از دنیا رفته بودند در سال ۱۶۹ بوده فرستاد سراغ امام موسی کاظم علیه السلام و امام آمدند حسین هم بسیار مرد بزرگی بود گفت شما با ما همکاری کنید ما قیام کردین علیه بنی عباس ندیدید که منصور چه کارها کرد چون منصور امام صادق علیه السلام را شهید کرده بود آن ها این چنین هستند به نام اهل بیت موج سواری کردند و خلافت را قبضه کردند و این ها ظلم می کنند و با ما دشمن هستند منصور که بغداد را ساخت در ساختن آن تمام دیوارها و ستون بر پیکر علویین کشته ساخته است خیلی منصور کشت روزی می گفت قتلت الفا و بقی سیدهم من هزار تا از سادات را کشتم ولی امام جعفر صادق علیه السلام مانده است مثل استخوان در گلوی من است تا بالاخره امام صادق را نیز شهید کرد فرستاد حسین شهید فغ امام موسی کاظم علیه السلام آمد گفت که شما با ما شرکت کنید در این قیام علیه بنی عباس امام علیه السلام فرمودند که شما پدر من امام صادق علیه السلام را چقدر اصرار کردید شرکت نکرد من هم همین طور می باشم من قیام به سیف را الآن بی نتیجه می دانم هر چیزی موقعی دارد خوب این معلوم است که بالاخره قیام به سیف امام حسن علیه السلام قیام نکرد امام حسین علیه السلام قیام کرد ائمه علیه السلام مقتضیات زمان را در نظر می گرفتند الآن بحث ما در این است که یکی از

مشکلات امام صادق علیه السلام این بنی الحسن بود به این ترتیب آن ها می خواستند که حضرت شخصا با آن ها شرکت داشته باشد حضرت هم این را قبول نمی کرد و سلاح نمی دانست این روایات نه همه این ها را مقداری می خوانیم که نظری به این جهت دارند، روایت اول را خواندیم روایت اول صحیح علی بن قاسم بود در این روایت امام صادق علیه السلام به اصحابش می گوید فعلا قیام نکنید و بعد آن ها می گویند که زید چگونه قیام کرد زمان امیه شما هم قیام کنید حضرت می فرمایند زید با این قیام فعلی فرق دارد آن جا زید دعوت می کرد مردم را به ..... من آل محمد منظور او ما بودیم. زید برای خود دعوت نمی کرد که بخواهد خلافت و حکومت را قبضه نماید ولی الآن بنی الحسن ما را قبول ندارند و برای خودشان دست و پا می زنند، یستفاد از این حدیث که موجود بوده، قیام اگر قیام، باشد برای دعوت به نفس و خود قائم هم صلاحیت نداشته باشد این را ائمه باطل می دانستند ولی اگر قیام باشد برای دعوت به امام یا قائم مقام امام که حکومت اسلامی باشد آن را جایز می دانستند مال زید اونجوری بود. امام گفتند زید با عبد الله و فرزندان عبد الله فرق داره زید اگر غالب می شد سلطنت را به ما واگذار می کرد ولی اگر این ها غالب باشند به ما نمی دهند آن ها مستقلا برای خودشان می خواهند این بود که از صحیحه قیس چند مطلب استفاده می

شود اول این که قیام اگر دعوت به حق باشد و دعوت برای این باشد که سپرده شود مقام و موقعیت به اهل، که اهل هم یا امام معصوم یا قائم مقام معصوم اشکالی ندارد این جور قیام ها و در هر زمانی این گونه می باشد. ما قبلا گفتیم که جهاد بایستی به معصوم یا قائم مقام معصوم باشد که فقیه هم همان مقام را دارد. دوم این که امام صادق علیه السلام به زید حضرت باقر هم فرمودند، حضرت سجاد هم فرمودند که تو کشته می شوی و به دار آویخته می شوی باید توجه داشت که علم به شهادت مانع از جهاد نمی باشد ممکن است کسی فکر کند، اگر کسی بداند، که برود کشته می شود نباید برود. نه خیر این چنین نیست. خیلی جاها داریم به این که میثم تمار می دانست کشته می شود قیام کرد، حجر بن عدی می دانست کشته می شود. حتی میثم تمار در آن درختی که به دار آویخته شد آن درخت را آبیاری می کرد به این که منتظر بود که به شهادت برسد. بله زید می دانست که کشته می شود ولی خب قیام کرد، سید الشهدا علیه السلام نیز می دانست. خلاصه این علم به این که کسی بداند که اگر قیام کند کشته می شود فقط قیام باید اثر داشته باشد مشروعیت قیام به این است که یا قیام امر معصوم باشد یا کسی که قائم مقام او باشد این مشروعیت قیام. ولی علم به کشته شدن هیچ وقت مانع از انجام وظیفه نمی شود. در این صحیحه اول مطالب

خیلی زیـادی داشت ازش اسـتفاده می شـد که خوانـدیم حالا می رسـیم به خبر دوم این باب این اخبار باب سـیزدهم را ما باید بررسی کنیم، دیروز یک مطلبی را از عبد الله نقل می کردیم نصف و نیمه ماند گفتیم، که در روضه کافی است جلد ۸ صفحه ۳۶۳. روضه کـافی جلـد ۸ صـفحه ۳۶۳ بحار جلـد ۷ صفحه ۲۷۵ در تاریـخ امـام صادق علیه السـلام باب ۳۱ در بحار حـدیث پانزدهم باب این را رای نمونه خواندیم نصف کاره ماند معقب می گوید که عبد الله محض همان که گفتم، پدر ان شهدا، من را فرسـتاد سـراغ امـام صـادق علیه السـلام گفت از طرف من این پیـام را به امـام علیه السـلام برسان و این عبـد الله کنیه اش ابو محمـد می باشـد. برو بـه ایشـان بگـو کـه ابـو محمـد می گویـد اشـجع منـک، مـن از تـو شـجاع ترم و انـا اسـخن منـک از تئ سخاوتمندتر هستم و انا اعلم منک این پیغام ها را به امام صادق برسان پس او باید بیاید و از من تبعیت کند و ما هم که در این قیام داریم جزء جبهه ما باشـد چرا رفته آنجا مسـتقلا و جـدا و به ما ملحق نمی شود. این پیام را وقتی به امام علیه السـلام رساند امام فرمود اما الشـجاعه به فوالله کانک موقفٌ. تا به حال موقفی پیش نیامده که یعرف به جنبک عن شـجاعتک تا ببینیم راست می گویی در میـدان جنگ معلوم می شود ..... به کسـی نمی شود گفت که شـجاع هستی. تا به حال چیزی به وجود نیامده اما السخاء سخاوت کسی که

داشته باشد، از جهت شروع اخذ کند در حق خودش هم خرج نماید این هم تا به حال پیش نیامده. اما علم که می گویی از من باسئادتر هستی فقد اعتق ابوک علی بن ابیطال الف مملوک گفت پدر تو علی بن ابی طالب هزار مملوک را آزاد کرد. حضرت امیر علیه السلام من ...... اعتق الف مملوک بعد فمّ خمسه منهم گفت از این هزار نفر پنج نف، خواست علم او را امتحان کند. پنج تای آن را رای ما نام ببر. اگر تو عالم هستی پنج تای ان ها را بگو خب این پیام که برگشت سراغ عبد الله گفت که امام صادق این طور می گویند اقلا- پنج نفر از ان هزار نفر را نام ببر گفت برگرد یک پیغام از طرف من به امام برسان چه بگویم ، گفت که عبد الله می گوید انت رجل صحفی، گفت تو آدم اهل مطالعه هستی، اسم ها را در نظر داری ما اهل مطالعه نیستیم ما اهل جنگ و جهاد هستیم اهل مبارزه هستیم یقول لک انت رجل صحفی تو اهل کتابی اهل مطالعه هستی این اسامی را ممکن است همه را حفظ باشی و مراجعه کنی و بگویی و ما نمی دانیم، اهل مطالعه نیستیم بلکه ما مرد میدان مبارزه هستیم ابی عبد الله علیه السلام گفت که پس این جواب ما را نیز به ایشان برسان بله من صحفی هستم ولی صحف ابراهیم و موسی و عیسی همه پیش من است، کتاب ها انبیاء. ورث عن آبائه علیه السلام همه این کتب را از آباء خود به ارث برده ام و

علامت چون دو چیز ...... می باشد برای امامت یکی تصریح امام سابق به امام لاحق یا پیغمبر این ها همه در اصول کافی می باشد. عن نص بابی داره به نام نص امام باقر، امام صادق، دوم این که دو چیز را همراه داشته باشد یکی ودایع انبیاء، ودایع انبیاء الان در محضر امام عصر (عج) می باشد ودایع انبیا مثل عصای موسی و غیره نزد امام زمان (عج) می باشد، یکی ودایع انبیاء را داشته باشد، دوم این که سلاح انبیاء را داشته باشد، و سلاح ائمه چون اسلام هیچ گاه دین را جدا از جهاد نمی داند. پیغمبران و ائمه علیه السلام علم و جهاد را دارند این یک مسئله بسیار مهمی است الآن مسلمانان طوری شده اند، جهاد را از زندگی انسان جدا کرده اند، ما الآن قبل از انقلاب یادتان باشد، قبل از انقلاب هر وقت می خواستند شهید بخوانند در نظر مردم شهید باید به کربلا برود، کربلا غیر از شهدای کربلا دیگر نام شهید برده نمی شد فکر می کردند که شهادت مال جریان کربلاست. این انقلاب راه شهادت را به روی شهادت طلبان و آرزومندان و مشتاقان شهادت باز کرد، شهادت و جهاد با علم و ودایع انبیاء این ها علامت امامت هستند، امام صادق فرمودند بله درست است من صحفی ام، ولی نه صحفی به این معنی که اهل مطالعه هستم اهل مطالعه در دنیا زیادند، صحفی ام چون صحف ابراهیم و موسی و عیسی و همه پیامبران در نزد من است. خب بالاخره ما زیاد نمی خواهیم این موضوع را بحث کنیم، ما این ها

را که عرض کردیم، فقط به خاطر این بود که این صحیحه عیسی بن قاسم را توضیح داده باشیم. حال می رویم سراغ خبرهای بعد ای، خبر اول باب بود انا خبر دوم: خبر دوم باب این است، یستفاد از خبر اول هر قیام و هر جهادی که برای دعوت به حق باشد و دعوت به امام معصوم باشد یا کسی که قائم مقام او باشد، مشروع زیرا این چنین بود ولی عبدالله و فرزندانش این چنین نیستند، مطلب دوم، امام صادق می گوید به این که، شما چون برای این که عبد الله و فرزندان او قیان کردند برای خودشان، با بودن یک امام معصوم مثل امام صادق علیه السلام، به او ملحق نشوید، اعتنا نکنید قیاس نکنید قیام عبد الله و فرزندانش را با قیام زید، این خبر اول بود. خبر اول ..... بر سکون و سکوت در برابر ظلم و ستم و حکومت ها، ..... بر این که قیام ها جایز می باشد به شرط این که یه ولی فقیهی یک امامی در رأس آن قیام باشد. بنابراین خبر اول بحث اش تا اندازه ای که لازم بود انجام شد. در آخرش مرآه العقول، چون این روایت در کافی هم هست مرآه العقول شرح کافی است. اصولا و فروعا، بسیار کتاب خوبی است. مرآه العقول در این جا داره ذیل حدیث شاید اشاره باشد به قیام حضرت مهدی علیه السلام ما هم حالا با ذیل کاری نداریم اون مقداری که لازم بود در حدیث ما اشاره کردیم. حالا برویم سراغ خبر دوم و عنه عن ابیه یعنی محمد بن یعقوب کلینی عن

ابیه عن حماد بن عیسی عن ربعی حدیث باز هم سندا خوبه. ربعی هم ثقه می باشد تا این جا حدیث خوبه، اما رفعه، رفعه می شود مرسل، هر حدیث مرفوعی مرسل می باشد. یک راوی ..... اسم کسی را نبرد بگوید رفعه ای فلان حدیث می شود مرسل یکی از مرفوع ها را شاید یادتان باشد در رسائل خواندیم که شیخ انصاری نقل می کند مرفوعه ای از رفعه ای از زراره یأتی عنکم خبران یتعارضان .... این صاحب .... یکی از علمای متأخر رفعه ای زراره، معلوم می شود مرسل می باشد، هر وقت در حدیث مرسل یا یا مرفوعا یا رفع به کار برده شد، این علامت ارسال می باشد، این جا هم این طوری می باشد. این ربعی رفعه معلوم نیست چه کسی بوده است. معلوم نیست، چون ربعی طبقه پنجم می باشد، طبقه پنج تقریبا با حماد هم عصر می باشد اما از امام سجاد نقل می کند راویان امام سجاد نوعا طبقه چهار هستند یا سه، مثلا زراره طبقه چهار می باشد با امام صادق علیه السلام هم عصر می باشد رفعه عن علی بن الحسین تنها اشکال این خبر این است که مرسل می باشد، چون معلوم نیست که واسطه بین ربعی و امام سجاد علیه السلام چه کسی می باشد، مرسل می باشد و خبری هم که مرسل می باشد حجه نمی باشد و این اولین اشکال به خبر می باشد. این خبرها را هم می خوانیم و بررسی می کنیم. حالا ما خبر دوم را می خوانیم این خبر دوم یک اشکالش این است که خبر مرسل

می باشد چون رفعه، قال والله لا یخرج احد منا قبل خروج المهدی (عج) الا کان مثله کمثل فرج ...... قبل ان یستوی جناحان فاخذه الصبیان فعبثوا به. از امام سجاد علیه السلام نقل می کند قسم می خورد هیچ یک از ما اهل بیت خروج نمی کنیم قبل خروج مهدی علیه السلام الا ـ اینکه مثلش مثل جوجه ای می باشد که، کمثل فرخ، فرخ یعنی جوجه طار من وکره جوجه ای که از لانه خودش پرواز کرده قبل ان یستوی جناحان قبل این که پر و بالش مرتب گردد خب چنین جوجه ای که حرکت کند از لانه اش قبل این که برداشته باشد برای پرواز بچه ها آن جوجه را می گویند فعبثوا به و با آن بازی می کنند، این متن حدیث می باشد یک دفعه دیگر بخوانم و الله لا یخرج احد منا قبل خروج المهدی علیه السلام الا کان مثله کمثل فرخ طار من کره قبل ان یستوی جناحان فاخذه الصبیان فعبثوا به دلالت دارد به این که قبل از خروج مهدی علیه السلام هر کس قیام کند سرنوشتش این می باشد. حالا به خاطر بسپارید تا فردا ان شاء الله

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه یکی از راه ها ی پی بردن به شخصیت و فکر و فرهنگ شخص مطالعه ی کتابی است که که از او باقی مانده برای شناخت اشخاص، بلکه بهترین راه مطالعه ی آثار و یادگاری هایی است که از شخص مانده مثلا ـ ما بخواهیم فردوس را بشناسیم از مطالعه ی کتاب شاهنامه به فکر و فرهنگ و قدرت ادبی و قدرت فکری و شخصیت

ص: ۴۵۰

فردوسی از مطالعه این کتاب پی می بریم. همین طور سعدی و نظامی و سایر رشته هایی که اشخاص در ان ها تألیفاتی دارند. برای شناخت صاحب جواهر مطالعه جواهر راه خوبی است برای پی بردن بـه فکر و فرهنگ و تلاش و زحمت و درک و شخصیت صاحب جواهر، نهج البلاغه هم که با توفیق پروردگار ما روز چهارشنبه به بیان مطالب آن اشتغال داریم تجلی شخصیت حضرت امیر (ع) در نهج البلاغه است. یعنی یکی از راه های پی بردن به شخصیت و عظمت و فرهنگ بسیار بالای حضرت امیر (ع) مطالعه ی این کتاب است. دوره های زندگی حضرت امیر (ع) را به سه قسمت می توان تقسیم کرد دوره ی اول دوره ای است که دوره ی سازندگی اسلام یعنی هنگامی که پیغمبر (ص) در سن ۱۰ سالگی اسلام و ایمان را قبول کرده و پیوسته از اول که در آغوش پیغمبر بزرگ شده این دوره بیست و سه سال که پیغمبر اکرم حضرت محمد (ص) در این دوره بیست و سه سال که سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه بوده این دوره دوره ی ساختن اسلام و مبانی و معارف اسلام است. در این دوره حضرت امیر (ع) در کنار پیغمبر (ص) همیشه حضور داشته در روز جنگ شمشیر بر دست و پرچم جهاد بر دوش، در تمام غزوات مهم شرکت داشته و به جهاد می پرداخته است در روز صلح هم قلم به دست در کنار پیغمبر صلوات الله علیه و اله تعلیم و تربیت این یست و سه سال دوره اول زندگی مولای متقیان حضرت

ص: ۴۵۱

امیر علیه السلام می باشد که زمانی است که پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و اله مبعوث شده، سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه در کنار پیغمبر صلوات الله علیه و اله بوده خطی در نهج البلاغه در رابطه با این موضوع داریم. دوره دوم، دوره ای است که ۲۵ سال از خلافت چشم پوشی کرده با آن نظر واقع بینانهبرای مصلحت اسلام با این که پیغمبر صلوات الله علیه و اله او را به عنوان خلافت معرفی کرده از لحاظ شایستگی و برجستگی شکی نبوده اما بالاخره یک جریان انحرافی به وجود آمد. حضرت امیر علیه السلام کنار زده شد برای مصلحت اسلام اغماض کرد و صبر و سکوت این ۲۵ سال است این دوره ی دوم است در این ۲۵ سال صبر و سکوت به معنای خاموشی نبوده بلکه برای خاطر مصلحت اسلام چون درخت جوان و نوپای اسلام بایستی شکفته شود. اسلام باید قوت بگیرد از این جهت از طرفی با خلفا همکاری کرده از طرفی تعلیم و تربیت و رفع نیاز مندیهای جامعه مکسلمانان. این دوره هم ۲۵ سال تا آن سه نفر خلافت و حکومت کردند. نهج البلاغه خطبه ها و مطالبی درباره این موضوع دارد گویاترین مسئله در این موزد در این ۲۵ سال همان خطبه شقشقیه است که خطبه سوم نهج البلاغه است که حضرت امیر علیه السلام این ۲۵ سال را که آن سه نفر خلافت کردند و خودش چه نقشی داشته و صبرت و فی العین قضا و فی الحلق شجا این هم یک دو.ره بسیار بسیار حساسی است برای این که در

این دوره اسلام در جریانی واقع شده که منافقین، مشرکین، یهود ، نصاری قطب حکومتی روم و قطب حکومتی ایران همه این ها برای از بین بردن اسلام با همدیگر تبانی داشتند اگر حضرت امیر علیه السلام دست به شمشیر می برده و برای خلافت در داخل اسلام با این ها درگیر می شد اسلام ... ...می شد. آن ها از این فرصت استفاده می کردند، اسلام به طور کلی نابود می شد. اما برای خاطر این که اسلام پا بر جا بماند و تقویت شود این ۲۵ سال صبر امیر المؤمنین است. بله خطبه های مربوط به این موضوع کلماتی است که یکی خطبه شقشقیه می باشد. بعد از سپری شدن ۲۵ سال دوره سوم آغاز می شود، دوره ی سوم دوره ی خلافت امیر مومنان می باشد این هم ۵ سال در این دوره هم کارهای فراوانی انجام شده. اما از این جهت که مهم ترین کار، کار تشکیل یک حکومتی است که تشکیل حکومت نمایانگر این است که اسلام چه نوع حکومتی را قبول دارد چون مسئله حکومت، مسئله بسیار مهمی است. پیشرفت ها، سقوط ها، انحطاط ها، ترقی ها، تنزل ها، تکامل ها تمتم این ها بیشتر برمی گرده به مسئله حکومت ها، حکومت ها سرنوشت سازند. برای خاطر این که مقدرات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی همه و همه بر می گردد به حکومت ها. این قدر تاثیر و کارایی در سرنوشت مردم دارد. امام در این ۵ سال تأسیس یک حکومتی که اسوه و نمونه و معرف معارف اسلامی از لحاظ حکومت است. ما بحث مان درباره توحید پروردگار

متعال در همین ضـمینه است. مبانی و اصول حضرت امیر علیه السلام را بیان کنیم تا معلوم شود در دنیا اسلام چه نوع حکومتی را پی ریزی کرده و قبول دارد این بحث شـاخه هـای متعـدد دارد. اول شـاخه مورد بحث ما فعلا درباره ی بیت المال بود چون در هر جـامعه ای اموالی است که متعلق به عموم می باشـد آن اموال متعلق به عموم چه طور بـایستی جمع آوری شود، چه طور نگهـداری شـود، چه طور مصـرف گردد این خیلی مهمه، خیلی مهم. از این جهت مـا یکی از مقـدمات و اصول را مسـئله بیت المال قرار دادیم مثلا کسـی که وضو می گیرد این آب مال همه ملت است در قطره قطره اش باید دقت گردد اگر کسـی واقعا در همان وضو گرفتن یا خوردن آب ما در روایات داریم آب خوردید در ته لیوان مقداری آب ماند دور نریزید چون آب مال همه ملت می باشـد. برق مال همه ی ملت است و هکذا. مسـئله بیت المال و اموالی که متعلق به همه است اگر انسان درباره ان اسـراف کنـد، دقت نکنـد یـک خیـانت به یـک ملت به حساب می آیـد نه به یک نفر، دو نفر. این اسن که این مسـئله یکی از مسائـل مهم زنـدگی به شـمار می آیـد. حضـرت امیر علیه السـلام مطـالبی دارد دربـاره همان بیت المال. در این جا ما فرصـت نـداریم ولی به عنوان راهنمایی عرض می کنم مطالعه تاریخ که چه قدر اسـراف و زیاده روی ها به عمل آمده قبل از حضـرت امیر علیه السلام، خلفای قبل از آن، حضرت امیر در همان

خطبه شقشقیه یخضمون مال الله خضمه الابل نبته الربیع درباره عثمان و طرفداران عثمان می گوید. این چنین بودند درباره بیت المال. این ها بعد تاریخ های بعدش که مطالب عجیبه، بنی امیه و بنی عباس و سلاطین. این سلاطین این همه ساختن کاخ ها، جمع مال و ثروت، عیاشی ها، خودکامگی ها، تبذیرها، اسراف ها، خدم و حشم ها و تشکیلات این همش از بیت المال بوده خب مسئله، خیلی مسئله مهمی است. حالا برای نمونه، شما می خواهید مطالعه کنید، شیخ عباس قمی در تتمه منتهی در جریان عثمان از عثمان چقدر ثروت مانده و طلحه چقدر، زبیر چقدر، عمر و عاص چقدر. اینها چقدر طلا و خدم و حشم و خانه و انعام و حیوانات این ها خیلی زیاد است اما اگر بخواهیم بپردازیم به این ها خیلی وقت گرفته می شود در جلد بیست و یکم تفسیر طنطاوی یکی از تفاسیری که از یک جهت مطالعه اش خیلی خوب می باشد. که بنده شاید چهل، پنجاه سال قبل از این مطالعه اش کرده ام از همه اش فهرست برداشته ام. طنطاوی تفسیرش این خصوصیت را دارد که از راه علوم طبیعی وقتی که این قبیل آیات را ذکر می کند به مسئله توحید و این ریزه کاری ها یی که در خلقت زمین و آسمان و ماه و خورشید و دریا و درخت و جانوران و انسان در این قسمت ها آن ریزه کاری ها یی که مربوط به خلقت است و حاکی از نظم و هماهنگی موجودات و حرکت و حدوث و همه این ها بحث های توحیدی خیلی جالبی

دارد. آن در جلد ۲۱، ۲۵ جلد می باشد. به مناسبت این آیه اذهبتم طیباتکم فی الحیاه الدنیا آمده زیاده روی ها و اسراف های سلاطین و خلفا را نمونه های فراوانی ذکر کرده که مطالعه می کنید اگر ما به آن جنبه بپردازیم خیلی طول می کشد. حضرت امیر علیه السلام عنایت فراوانی به مسئله بیت المال دارد در نامه ۶۲، یکی از نامه هایی است که حضرت امیر علیه السلام این صحبت ها که ما عرض کردیم تقریبا اشاره به این ها دارد. نامه ۶۲ را امام به اهل مصر نوشته اند و این نامه را با مالک اشتر همراه ساخته است همه نامه را نمی خوانم فعلا ولی چند نکته ای که به بحث امروز ما مربوطه. اول دارد که فلما .... صلوات الله علیه و اله از جهان چشم پوشید تنازع المسلمون الارض بعده مسلمان ها در امر خلافت کشاکش و کشمکش فراوانی به وجود آوردند فوالله ما کان یلقی فی روعی در خاطر من خطور نمی کرد و یخطر ببالی. ان العرب ترعج هذه الارض بعده فکر نمی کردم که عرب بعد از پیغمبر خلافت و حکومت را از ما بگیرند، از اهل بیت بگیرند ولا انهم منحوه انی من بعدی فکر نمی کردم که من را از خلافت دور کنند ولی خب این کار شد البته این باز کنایه است، نمی خواهد بگوید که من نمی دانستم این مطلب کنایه از این است که این امر به اندازه ای مسلم بود که من خلیفه و جانشین پیغمبر هستم. کسی جای فکر نبود که فکر کند در این مورد. که

چطور خواهد شد حالا شد. بالاخره شد. فما راعنی الا ..... الناس علی فلان یبایعونه. چیزی نگذشت که دیدم مردم فوج فوج به طرف ابوبکر حرکت می کننـد. فلاـن مرد ابوبکر هست. فکر نمی کردم این چنین بشود ولی دیـدم مردم بعـد از پیغمبر حرکت کردنـد و برای بیعت با ابوبکر البته یک نقشه ای بود که ...... نقشه بود که قبلا تنظیم شده بود آن چه قبلا مخالفیم تنظیم کرده بودنـد عملی کردند بله فامسـخت یدی من دست نگه داشـتم این حاکی از یک درد دل و رنج روحی فراوانی است حتی رایت راجعه الناس قد رجع عن الاسـلام یدعون الی محق محمد صلوات الله علیه و اله دیدند فکرهایی که پدید آمده که می خواهند مردم را از اسـلام برگردانند، اصـلا نقشه از بین رفتن دین طرح می شود و عملی می گردد بله عملا همین طور بود. فخشیت ان لم انصـر الاسـلام و اهله من ترسـیدم از این که اگر من قیام نکنم به کمک به اسلام از حق خود صرف نظر کنم ولی کمک به اسـلام کنم ان اری فیه ثلما او هـدما یا رخنه ای به وجود می آید که دیگر قابل جبران نخواهد بود یا اصـلا اسـلام به طور کلی منهدم می شود. مصیبت از بین رفتن بالاتر از این بود که من خلافتم از بین برود خلافت چیست دو جنبه دارد حضرت امیر علیه السـلام ولایت واقعی و باطنی خب امام است چه مردم قبول کنند چه مردم قبول نکنند چه غصب کنند یا نکنند این یک مسـئله امامت و ولایت است اما خلافت و حکومت بر مردم

ص: ۴۵۷

این را من صرف نظر کردم چون این حکومت ولایتی است متاع ایام قلائل. در چند روز قلیل حکومت بر مردم یزول منها ما کان یزول که چند روز سپری می شود کما یزول السراب کما که انسان از دور سرابی را یک نقطه آب نمایی را از دور می بیند وقتی که نزدیک بروید محو می گردد او کما یتقشع السحاب یا مثل ابری که در مدت کمی پراکنده می شود فنهضت فی تلک الاحداث من در این جا دیگر قیام کردم به کمک کردن به اسلام همان که گفتیم راهنمایی خلفا از طرفی تعلیم و تربیت مردم، بیان احکام خداوند رفع نیازمندی ها از طرفی حتی زاح الباطل و زهق، و اطمأن الدین و تنهنه. دین برقرار ما گشت و این باز مقدمه ای است بر آن چه می خواهم بگویم خب حالا من به حکومت رسیدم . حالا که من خلافت را قبضه کردم مخالفینی به وجود آمدند سه جبهه به وجود آمده یک جبهه، جبهه بغاه می باشد یعنی کسانی که در برابر این حکومت تسلیم نیستند مثل معاویه که باعث به وجود آمدن جنگ صفین شد این یکی هست کسانی که متمرد هستند در برابر حکومت اسلامی و تن در نمی دهند یا مخالفت می کنند این یک جبهه است جبهه دیگر جبهه ناکثین می باشد طلحه و زبیر و عایشه و امثال اینها بیعت کردند اما بیعت را به هم زدند و دوباره مخالفت کردند این یک جبهه است جبهه دیگر جبهه مقدمین و خوارج نهروان می باشد. طالبانی صفتان که این ها هم آن تقدس ظاهری و خشک

و متعصب مثل وهابی ها تقریبا بودند این ها هم یک جبهه است که به وجود امده خب تا حالا سه جبهه به وجود آمده و انی والله لو لقیتهم واحدا اگر تنها من در کارم ثابت قدم و با تصمیم و اراده باشم و هم طلاع الارض کلها اگر تنها من باشم و مخالفین سطح زمین را پر کنند ما با لیت و لا استوحشت من ترسی ندارم وحشتی ندارم . من از این که آن ها گمراه و راه ذلالت می روند و از این که من بر حقم شکی ندارم و یقینا من ربی من از این که آن ها راه باطل می روند شکی ندارم این ها امروز هم برای ما در س است الآن امروز هم حکومت اسلامی است و اسلام است در برابر دشمنان کینه توز و سرسخت ولی ما در این که راه ما راه حق است و راه آن ها راه باطل شکی نداریم ولی یک نکته که بحث ما مربوط به این است که . من از این جهت متأسفم و نگرانم که امر این امت حکومت این امت را سفها و فجار به دست بگیرند سفها یعنی کم خردان فجار یعنی فاسقان و گنهکاران اگر ان ها به دست گیرند چهار چیز به وجود می آید اول این که یتخذوا مال الله دولا بیت المال را و مال خدا را دست به دست می گرداند و مورد استفاده شخصی خودشان قرار می دهند این اول به بیت المال است و عباده خولا دوم این که بندگان خدا را به زنجیر استبداد می کشانند یعنی بندگان

خدا را بنده خودشان می کنند برای این که استبداد شأنش همین می باشد کسی که مستبد باشد خودش را یک فرمانروای تام الاختیار تلقی می کند مردم را مثل یک برده خیال می کند هر چه می باید آن ها باید انجام بدهند خودشان را خود قانون می دانند قانون رأی آن ها ست فکر آن هاست و صالحین حربا و الفاسقین حزبا با صالحین حکومت های استبداد و ظالم قدرت های استکباری به طور کلی و استبدادی با صالحین حرب و جنگ می کنند سعی می کنند صالحین را بکوبند و از میان بردارند چون صالحین همیشه سد راه آن ها هستند جلوی زیاده روی ها و ظلم های آن ها را می گیرند اما فاسقین را برای خودشان پشتیبان و حزب و گروه قرار می دهند از این جهت من نگران هستم خب در عین حال این که بسیاری از مطالب از این قبیل در نهج البلاغه است و برای ما راه گشاست و استفاده می کنیم این مطلب را داشت یتخذوا مال الله دولا همیشه حکومت های فاسد بیت النال را میان خودشان دست به دست می گردانند مورد استفاده شخصی قرار می دهند و مردم را که حق مردم در ان است محروم می کنند بحث ما با توفیق پروردگار متعال در همین زمینه است که ببینیم حضرت امیر علیه السلام چه مطلبی دارند این مطلب در بحار است جلد ۴۱ طبع جدید صفحه ۱۰۵ امام صادق علیه السلام عن آبائه علیه السلام حضرت امیر علیه السلام کتب الی عماله نامه نوشتند برای کارگران و کارمندان حکومت وقت خودشان ادقوا

اقلامکم و قاربوا بین سطورکم واحذفوا انی فضولکم قلم ها را ریز بتراشید در نوشتن نامه های اداری سطرها را نزدیک به هم بنویسید واحذفوا انی فضولکم کلمات اضافی را حذف کنید واقصدوا قصد المعانی و به ان مطلب توجه داشته باشید عبارت های اضافی به کار نبارید و ایاکم والاکثار از زیاده روی جدا بپرهزید فان اموال المسلمین لا تحتمل الاضرار بیت المال مسلمان ها تحمل ضرر زدن را ندارد این خیلی مهم است نمونه ای است از این که در بیت المال چقدر باید کارجگزاران حکومت صرفه جویی کنند. قلم که ریز شد معلوم است در کاغذ جای کمتری می گیرد در نوشتن درشت ها بیشتر می گیرند این صرفه جویی در کاغذ می باشد شاید در مرکبش هم صرفه جویی باشد قلم که ریز شد مرکب کمتر تحمل می کند قلم درشت مرکب بیشتر علاوه بر این در ان وقت نوشتن قاربوا بین سطورکم سطرها را به هم نزدیک بنویسید باز هم صرفه جویی است در کاغذ که سطرها نزدیک تر است تا کاغذ کمتر مصرف شود واحذفوا انی فضولکم کلمات اضافی را حذف کنید تارک ها و عبارت های اضافی و امثال این ها برای خاطر این که این کلمات اضافی هم وقت را می گیرد هم کاغذ بیشتر مصرف می شود هم قلم و مرکب بیشتر مصرف می گردد همیشه توجه داشته باشید که لب مطلب را بنویسید همین و ایاکم و الاکثار از زیاده روی جدا خودداری کنید برای این که بیت المال مسلمان ها متحمل این ضررها نباید باشد این یک نمونه است از بحار جلد ۴۱ صفحه

ص: ۴۶۱

۱۰۵ حالا مطلب دیگری باز هم در بحار جلد ۴۰ صفحه ۳۲۵ الاصبغ بن نباته از خواص اصحاب حضرت امیر علیه السلام می باشد قال علی علیه السلام او نقل می کند دخلت بلادکم باشمالی هذه و رحلتی و راحلتی ها هی خطاب به اهل کوفه است چون حضرت از مدینه آمد بصره و جنگ جمل را انجام داد بعد آمد به کوفه کوفه شهر جدید الاحداثی بود در زمان عمر کم کم بنا شد. کوفه از جهت این که از این طرف به ایران نزدیک بود و از طرف دیگر از عراق می آمدند. بله از طرف حجاز می آمدند در آن بین یک شهری به نام کوفه ساخته شد بعد کوفه کم کم به شط فرات هم رسید و موقعیت خاصی دارد و کم کم یک شهر بزرگی شد حضرت امیر علیه السلام آن جا را به اسلام پایتخت قرار داد خطاب به مردم که ای مردم کوفه من روزی که وارد این شهر شدم سوار یک شتری بودم این هم همان شتر است که الآن زیر پای من است و لباسی در بر داشتم که همان لباس است که در ر دارم و رحلتی رحله یعنی آن اثاثی که مسافر به همراه دارد یک لیوانی، قاشقی مثلا و مشک آبی این می شود رحل راحله یعنی شتر رحل یعنی اثاثی که همراه مسافر است لباسم بر تن این ها را داشتم آمدم و وارد این شهر شدم فان انا خرجت من بلادکم بغیر ما دخلت فانی من الخائنین اگر روزی بعد از چند سال حکومت در این شهر رفتم بیش از این

داشـتم بدانید که من خیانت کرده ام بله ببینید واقعا این حکومت علوی است این کلماتی است که در بحث ما مطرح می باشـد خیلی خـب حالا۔ چـون مـا در بحـث بیت المـال داریم بحث می کنیم هفته گذشـته از آن کلمـات ۲۱۵ که یـادداشت فرمودید مطـالبی نقـل کردیـم دربـاره این که حضـرت امیر علیه السـلام به برادرش عقیـل آمـد و قصه حدیـده محمـاه آهن داغ شـده را خوانـدیم باز قصه ای خوانـدیم هفته گذشـته درباره این که دخترش بود و آن گردن بنـد و آن ها را هم خوانـدیم ما حالا فعلا بحث هـای مربوط به بسـتگان و نزدیکان مربوط به حضـرت امیر را داریم می گوییم حالا یکی می خوانیم راجه به پسـر عموی حضـرت که در آن جا از امام حسن و امام حسـین علیه السـلام اسم برده این نامه ۴۱ نهـج البلاغه است چون می دانید که نهج البلاغه سه قسـمت می باشـد قسـمت اول الخطب و الاوامر سـید رضـی رحمت الله علیه سه قسم کرده است خطبه ها و اوامر آن حضـرت کلماتی که در مجامع، مساجد، مراکٔ عمومی و میدان جنگٔ و امثال این ها قسـمت دوم الکتب و الرسائل نامه ها که بر کارگزاران حکومت خود نوشـته است قسمت سوم کلمات قصار می باشد موعظه هایی است تذکراتی است که کوتاه کوتاه آمـده است در این قسـمت دوم که الکتب و الرسائل می باشـد نامه ۴۱ را می خـواهیم مورد بحث قرار دهیم نـامه ۴۱ در فیض الاسلام ولی در بعضی ها مثل خویی نامه ۴۰ می باشد کن در تعداد این ها یکٔ روزی بحث کرده ام

باز هم تذکر می دهم که عددها فرق می کند این نامه ای است من کتاب علیه السلام الی بعض عماله نامه ای است که حضرت برای کارگزاران حکومت وقت خود نگاشته است این چه کسی می باشد بحث پدامنه ای است که در این که این شخص که بوده است چون سید رضی گفته بعض عمال بیش از این دیگر نگفته است.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در این بود که در برابر آیات و روایات و آثار اهل بیت علیهم السلام _که دلالت دارد بر اهمیت و عظمت جهاد به اینکه جهاد باعث عزت و عظمت است و ترک جهاد باعث سقوط است و اینکه بایستی جهاد برای رفع فتنه به کار برده شود تا فتنه خاموش شود و اینکه صلاح دین و دنیا در جهاد است. از این قبیل تعبیرات که خواندیم_ در برابر این همه تأکید و تشدید در امر جهاد، در باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو در وسائل الشیعه روایاتی داریم که دلالت دارند بر منع و جلوگیری از جهاد. و اینکه نباید به جهاد اقدام شود. از این قبیل مطالب. در حقیقت این روایات سدّی است در برابر آیات و روایاتی که دلالت بر امر جهاد دارد. آیا این روایات ساختگی است که دشمنان اسلام در زمان بنی امیه و بنی عباس که در برابر آنها ائمه علیهم السلام و اتباع ائمه علیهم السلام بر اساس فرهنگ اسلام در برابر طواغیت و جباران و ظالمان قیام می کردند، این روایات را ساختند تا این قیام ها را خاموش کنند، قیام ها را سست کنند؟ خلاصه مطلب، مطلب مهمی است

ص: ۴۶۴

که در برابر آن همه ادله، ما روایاتی داشته باشیم از معصوم که منع و نهی کند از جهاد. همین روایات دست آویز کسانی است که با هر انقلاب و با هر قیامی و با هر امر به معروف و نهی از منکر ِکلانی مخالفت کنند. خبر اول را خواندیم. خبر دوم این است {و عنه عن ابیه عن حماد بن عیسی عن ربعی رفعه عن علی بن حسین علیه السلام} سند خبر را خواندیم. خبر سنداً مرسل است. چون رفعه دارد. هر خبری که در سند آن رفعه و مرفوعا و امثال اینها به کار رفته این یک نوع مرسل است. واسطه را حذف می کند به آن واسطه بعدی منتهی می کند. خبر مرسل هم حجت نیست. سندا مخدوش است. اما متناً از امام سجاد است. {قال و الله لا یخرج احد منا قبل خروج المهدی علیه السلام الا کان مثله کمثل فرخ طار من وکره قبل ان یستوی جناحاه فاخذه الصبیان فعبثوا به}. هیچ یک از ما قیام نمی کند و خروج نمی کند قبل از خروج مهدی علیه السلام الا اینکه مثلش مثل جوجه ایست که از لانه خودش پرواز کرده قبل از اینکه پر و بالش منظم شود. بچه ها یک اینچنین جوجه ای را می گیرند و با او بازی می کنند. این دلالت بر حکم شرعی ندارد. اخبار غیبی است که از یک مطلبی خبر می دهد. نمی گوید جهاد نکنید. (با ضعف سند که دارد) خبر می دهد که هر یک از ما اهل بیت قیام کند به نتیجه نمی رسد فاتح و پیروز نمی شود و

ص: ۴۶۵

مثل می زد. مثل جوجه ایست که قبل از اینکه پر و بالش مرتب شود گیر بچه ها افتاده و بچه ها او را گرفته اند و با او بازی می کنند. احتمال قوی است که این چنین اخبار را دستگاه های دولت بنی امیه و بنی عباس ساخته باشند برای خاموش کردن قیام ها و جهادها که علیه آنها صورت می گرفت.احتمال زیاد است.سندا هم ضعیف است.به علاوه چطور ممکن است که امام سجاد علیه السلام چنین مطلبی را فرموده باشند با اینکه فرزند امام سجاد علیه السلام زید، یکی از مجاهدین عمده است. بعد از جریان کربلاـ کسی که جریان بنی امیه را واقعا سبک و بی آبرو کرد قیام زید بود. واقعا خیلی مقام بالایی داشت. خوب این فرزند امام سجاد است و در خبر اول که گفتیم امام سجاد علیه السلام به ابو حمزه ثمالی فرمودند {لو عشت لترین هذا الغلام مقتولا مدفونا منبوشا مسلوبا مسحوبا مصلوبا فی الکناسه ثم ینزل و یحرق و یدق و یذری فی البر} پیغمبر صلوات الله علیه و آله خبر داده بودند از قیام زید. با چه تجلیلی! اهل بیت منتظر تولد این فرزند بودند. امام سجاد علیه السلام اینطور از زید تجلیل و تکریم می کردند. خوب حالاـ امام سجاد با آن همه تجلیل از قیام فرزندش حالا بگوید هر کسی از ما که قیام کند چنین و چنان است و قیام او درست نیست، پس قیام نکند. بنابراین نمی توان گفت که این خبر منع از جهاد کند، یا ساختگی است که سندش هم ضعیف است یا محمول بر محامل دیگر است. خلاصه

این خبر با ضعف سند دلیلی برای کسانی که مدعی هستند نمی شود. امام صادق علیه السلام از جریان زید خیلی متأثر شدند و گریه کردند برای شهدا و امام رضا علیه السلام برای بازماندگان، هزار دینار از مدینه به کوفه فرستادند. شیخ عباس قمی قضیه عبد الله را _که در خبر اول گفتیم_ در سفینه البحار جلد ششم طبع جدید، در ماده عبد الله بن حسن بیان کردند. شیخ عباس از اقبال سید بن طاووس نقل می کند که امام فرمودند کار اینها مرضی بود ولی آنگونه که آنها می خواستند که امام صادق علیه السلام با آنها باشد نبود. ولی به این صورت نبود که کارشان خلاف شرع باشد و امام صادق برای آنها نامه ای نوشتند که ناراحت نباشید از اینکه این جریان به وجود آمد، خداوند به شما اجر می دهد و ثواب می دهد. ما نمی خواهیم الان وارد آن بحث شویم. شیخ عباس در آنجا به این مطلب متعرض شده اند و در پاورقی آدرسی را از بحار ذکر کردند مراجعه بفرمایید . خلاصه در خبر اول که خواندیم دلالت داشت بر اینکه امام صادق علیه السلام جریان زید را تمجید کردند و فرمودند ما دو جور دعوت داریم؛ دعوت الی نفسه که قبول نداریم و این بنی هاشم، عبد الله محض می خواستند دعوت الی نفسه انجام دهند. محمد نفس زکیه ___که در مدینه شهید شد_ می گفت مهدی موعود همین فرزند من است حتی به امام صادق گفت که تو حسد می ورزی. از این قبیل کلمات، خلاصه به خاطر عقیده غلطی که داشتند امام صادق علیه

السلام با آنها همگام نشدند. چون در زمان معصوم دعوت الی نفسه درست نیست. اما می گوید {لا تقولوا خرج زید} زید {کان یدعوا الی الرضا من آل محمد صلوات الله علیه و آله } زید گفت اگر غالب شوم حکومت را به امام صادق علیه السلام می دهم. خلاصه، این خبر اول بود که خواندیم. در خبر دوم که می گوید امام سجاد فرمودند هر کس از ما قیام کند چنین و چنان می شود؛ نمی شود گفت که این انتقاد از قیام می باشد چون خود فرزند امام سجاد _زید_ قیام کرد و اما سجاد و پیغمبر صلوات الله علیه و آله از او تمجید کردند. بعد از آن جریان فخ به وجود آمد. آنها هم بنی الحسن هستند چون حسین بن علی بن حسن مثنی از اولاد حضرت مجتبی علیه السلام هستند. خوب در این جریان، هم پیغمبر از شهدای فخ تمجید کرده بودند هم امام صادق علیه السلام. جریان بعد از امام صادق علیه السلام اتفاق افتاد ولی می دانستند و وقتی به مکه می رفتند در آنجا پیاده شدند و نماز خواندند و خبر داد که بعد از جریان کربلا برای ما هیچ جریانی مثل شهدای فخ سنگین نبوده. خلاصه در این خبر دوم نمی توان گفت که امام سجاد علیه السلام می خواهند انتقاد کنند از قیام کردن و منع کنند از قیام. ولی یک حقیقت است که به نتیجه نمی رسید، به نتیجه تأسیس یک حکومت اسلامی و سرنگون کردن حکومت بنی عباس. اما بالاخره با نتیجه است و این خبر سندا هم ضعیف است. خبر سوم {و

عن عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عثمان بن عیسی عن بکر بن محمد عن سدیر (بر وزن امیر)} این خبر کلینی است عن عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن عثمان بن عیسی که قبلا گفتیم و اقفی است؛ ولی موثق است. عن بکر بن محمد که ثقه است عن سدیر که ثقه است، خبر سندا موثق است {قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا سدیر الزم بیتک} در خانه خودت بنشین {و کن حلسا من احلاسه} گلیمی باش از گلیم خانه خود. حلس به آن گلیمی می گویند که ملازم با بیت است. کنایه از این است که از خانه ات تکان نخور، حرکت نکن، قیام نکن. {یا سدیر الزم بیتك و کن حلسا من احلاسه و اسکن ما سکن اللیل و النهار} مادامی که لیل و نهار ساکن است، شب و روزی در جریان است، تو هم ساکن باش. {فاذا بلغك انّ السفیانی قد خرج فارحل الینا و لو علی رجلك} اگر شنیدی به اینکه سفیانی خارج شده در آخر الزمان، قبل از زمان ظهور حضرت مهدی (عج الله فرجه الشریف)، تا آن موقع ساکن باش و وقتی که شنیدی سفیانی خروج کرده بیا به طرف ما ولو پیاده باشی. {و لو علی رجلك}. این خبر چطور است؟ خبر سندا موثق بود. اما به سدیر خطاب می کند. نوع این اخبار نظر دارد به جریان سقوط بنی امیه و حرکت های فراگیری برای قبضه خلافت و حکومت به جای بنی امیه و به وجود آمدن بنی هاشم با این حرکت شدید که گفنیم. عبد الله محض

که یکی از پسرانش محمد ـ نفس زکیه است ـ که در مدینه قیام کرد و به شهادت رسید، یکی از پسرانش ابراهیم است که در بصره قیام کرد و به شهادت رسید به دست منصور، یکی از پسرانش یحیی صاحب دیلم بود که قبلا گفتیم، یکی دیگر ادریس بود. گفتیم که عبد الله فرزندان خیلی شجاع و مقام داشت و یکی از فرزندانش هم همراه حسین در فخ به شهادت رسید. ۵ تا پسر داشت که هر ۵ تا قیام و انقلاب داشتند. اینها از طرفی امام صادق با اینها همراه نبودند، اینها خیلی اصرار داشتند که با موقعیتی که امام صادق علیه السلام داشتند آنها را همراهی کند، با آنها همگام باشد، آنها را تأیید کنند برای حرکت، ولی نکردند. سدیر از اصحاب امام صادق علیه السلام بود. بعضی از اصحاب امام صادق علیه السلام می گفتند که چرا شما قیام نمی کنید؟ خبر هفتم باب قبل را خواندیم. دلیل را گفتیم که امام فرمودند من علم خود را مطابق جهل آنها قرار نمی دهم. آنها اصرار می کردند به امام صادق که با آنها همراه باشد. این سدیر هم جزء همان هاست، سدیر شخصی است که آمد به خدمت امام صادق علیه السلام و گفت شما چرا قیام نمی کنید؟ خبرش را خواندیم که گفت صد هزار شمشیرزن در خراسان تابع شما هستند، گفت نه دویست هزار و حتی زیادتر. حضرت چیزی نگفتند. بعد از چند دقیقه فرمودند با هم به خارج از شهر برویم. سدیر گفت باشد. حضرت فرمودند حمار و بغلی آوردند و سوار شدند و رفتند رسیدند به یک مکانی. حضرت

فرمودند نماز بخوانیم. نماز خواندند. در آن نزدیکی یک چوپانی بود که چند تا برغاله می چراند. حضرت فرمودند سدیر اگر من به تعداد این بزغاله ها تابع می داشتم قیام می کرد ، سدیر بزغاله ها را شمرد و دید که ۱۷ بزغاله است. این سدیر همان است. این خبر هم که عرض کردم در اصول کافی جلد دوم، باب فی قله عدد المؤمنین، حدیث چهارم صفحه ۲۴۲ این باب. بابی است از ابواب کتاب ایمان و کفر. {لو کان لی شیعه بعدد هذه الجِداء} _جِداء جمع جَدی است و جَدی یعنی بزغاله_ من سر جای خود ساکن نمی نشستم. سدیر را در حالاتش در تنقیح المقال است که امام فرموده سدیر {عصیده بکل لون} یعنی این آدمی است که به هر رنگی در می آید. یعنی آدمی احساسی بود. یعنی هر کس که چیزی می گفت، او داغ می شد. مردم پشت سر او می گفتند چرا امام صادق قیام نمی کند؟ چرا؟موقعش است واقعا. بنی امیه که سقوط کردند بنی عباس می آیند و ما را قبضه می کنند. مردم واقعا توجه به اهل بیت دارند. آنها موج سواری کردند و گفتند ما هم جزو اهل بیتیم. چون عباس عموی پیامبر بود. می گفتند شما امام هستید قیام کنید. اما امام صادق موافقت نمی کردند. آن وقت سدیر می رفت پیش آنها، آنها حرف می زدند بعد او داغ می شد، احساساتی می شد و می آمد پیش امام صادق و امام را مذمت می کرد که چرا قیام نمی کنید. آن وقت این سدیر {عصیده بکل لون}. بعد امام صادق علیه

السـلام به سدیر گفتند که وضع من به این صورت است. تو هم جزو اصـحاب ما هستی. {الزم بیتک و کن حلسا من احلاسه}. در خانه ات بنشـین. یک اشـکالی هم داشت، اگر آنها می رفتند، مردم می شناختند که آنها از اصحاب امام صادق علیه السلام هسـتند و فکر می کردنـد که امـام صـادق هم مطابق و مؤیـد و مؤکـد قیام است. آن وقت بنی عباس متعرض می شدنـد و امام صادق می خواسـتند که متعرض آنها نباشند و آن جریان فرهنگی و تربیت شاگردان به وجود نمی آمد. اگر امام صادق با آنها همراه می شدنـد ما الان مـذهب جعفری نداشتیم. امام صادق علیه السـلام به خاطر اینکه یک کار اساسـی انجام بدهند آن قدر تحریفـات و تبلیغـات و انحرافات به وجود آمـده بود، آن تشـیع ناب که فرهنگ اهل بیت بود دیگر میان مردم حاکم نبود. امام سجـاد به انـدازه امام صادق عمر کردنـد. ۳۵ سال امام بودنـد ولی از ایشان حـدیثی نـداریم فقط همان صـحیفه سـجادیه است. طوری آنها را منزوی کرده بودند که کسـی دور و بر ایشان نمی آمد. شاگردی نداشـتند. فقط امام صادق توانسـتند چهار هزار شـاگر از اطراف جمع کننـد و فرهنـگ اهـل بیت را احیـا کننـد. خلاـصه امـام صـادق این قیـام را لاـزم نمی دانسـتند؛ ولی اگر اصـحاب ایشان می رفتنـد امام صادق را متهم می کردنـد که با آنها هم دست است و متعرض می شدنـد. خلاصه به سـدیر می گوید بله وقتی که امام عصر علیه السلام آمدند بیا حتی اگر پیاده هم بودی بیا به طرف ما، آن وقت قیام می کنیم. امام

صادق در آن زمان مصلحت را در قیام فرهنگی ضروری می دانستند نه در قیام جهادی. امام رضوان الله علیه جواب این اخبار را بیان فرمودند. گفتند یک عده تنبل شکم پرست اخبار باب سیزدهم را دست آویزی قرار دادند برای توجیه تنبلی خودشان. مگر می شود اخباری با قرآن متضاد باشد، آن وقت ما بیاییم به آن اخبار تمسک کنیم؟! بله برای تنبل ها که می خواهند کار سستی خودشان را، کار تنبلی خودشان را، کار سکوت خودشان را، لذت گرایی و استراحت گرایی خودشان را، تو جیح کنند این خبر درست است. خبر چهارم {و عنه عن احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن علی} که محمد بن علی صیرفی است و وثاقتش ثابت نیست. {عن حفص بن عاصم} که ثقه است و از طبقه پنج است {عن سیف التمار} که ثقه است {عن ابی المرهف}. سند ضعیف است. یکی به واسطه محمد بن علی صیرفی و یکی ابی المرهف. این کیست؟ در تنقیح المقال جلد دوم، چاپ قدیم صفحه ۳۴ {لم اعرف اسمه و لا حاله}. می گوید من ابی المرهف را نمی شناسم .{عن ابی جعفر علیه السلام قال الغبره علی من أثارها} اینها همه نظر به جریان آن زمان دارد. غبره یعنی غبار. غُبره و غَبَره یعنی غبار. غبار بر علیه کسی است که آن غبار را به وجود آورده و اول آن غبار به چشم و دهان و بینی خود شخص می رود. أثار با ثاء یعنی برانگیختن. گرد و غبار به ضرر کسی است که آن غبار را برانگیخته است. {هلك المحاصیر}. محاصیر هلاك شدند. {قلت جعلت

فداک ما المحاصیر} پرسید که محاصیر چیست؟ محاصیر جمع محصار است. یعنی آنهایی که عجله می کنند. خوب اینها آدم های بد نیتی نبودند ولی عواقب را نمی دانستند، عجله می کردند. وقتی که بنی امیه سقوط کرد می گفتند ما باید قیام کنیم و حرکت کنیم و خیلی با شتاب پست ها را اشغال کنیم و خلافت را قبضه کنیم و نگذاریم دیگران بگیرند. نشستیم بنی امیه خلافت را گرفت و به ما ظلم کرد از این قبیل چیزها. امام صادق علیه السلام فرمودند نه خیر عجله نکنید، این کارها به نتیجه نمی رسد و کسی که به حرف من گوش ندهد، مثل عبد الله و فرزندانش. رفتند و کشته شدند و نتیجه نگرفتد. {قال المستعجلون} آنهایی که عجله می کنند و می خواهند با شتاب جبهه جهادی تشکیل دهند. {اما انهم لن یردوا الامر یعرض لهم}. تا کسی تاریخ را درست مطالعه نکرده باشد نمی تواند این روایت را معنا کند. امام فرمودند مستعجلون، منظورشان همان عبد الله و فرزندان و دور و بریهایشان بود. ابو مسلم خراسانی شاید اول فرد خوبی بود. وقتی که از خراسان با جمعیتی آمد و توانست بنی امیه را سرنگون کند، این فرد نامه ای نوشت به امام صادق و عبد الله، ولی اول به امام صادق،که شما بیایید حالا که بنی امیه سقوط کرده، ما دور و بر شما هستیم و شما را محور قرار می دهیم و این خلافت و حکومت را قبضه کنید. امام صادق علیه السلام نامه را گرفتند روی چراغ و سوزاندند. گفتند جواب همین است. بعد نامه را برد سراغ عبد

الله. عبد الله نمی دانست نامه ای که به امام صادق دادند این شکلی بوده. خلاصه امام صادق فرمودند بله این مستعجلین خلافت را که به آنها عرضه کردند رد نکردند،_ ولی خودشان رد کردند_ آنها آن امری که به آنها عرضه شد را رد نکردند و گفتند بله ما هستیم و قیام هم کردند و آن طور شد. {الی أن قال یا أبا المرهف أتری قوما حبسوا انفسهم علی الله لا یجعل لهم فرجا} ولی حضرت ابی المرهف را نصیحت کردند و فرمودند سر جایتان بنشینید و شما با آن مستعجلون شرکت نکنید. ولی بدانید کسانی که خودداری کردند برای خاطر خدا و برای خاطر شنیدن نصیحت امام، خداوند برای اینها فرجی قرار می دهد. شما هم بدانید بدون ثواب نیستید. ای ابا المرهف آیا کسانی که در راه خدا خودداری کردند، خدا برای آنها فرجی قرار نمی دهد؟! {بلی والله لیجعلن الله لهم فرجا}. بله قسم به خدا که خدا برای آنها فرجی قرار می دهد. آنها ساکن شدند. خوب زراره هم در آن زمان بود، محمد بن مسلم هم در آن زمان بودند. داغ تر از اینها که کسی نمی تواند باشد. زراره و محمد بن مسلم و ... خیلی آدم های با تقوایی بودند و در سطح بالایی بودند. امام صادق هر چه فرمودند آنها گفتند چشم. ولی خوب خداوند برایشان فرجی قرار داد و فرج این بود که توانستند فرهنگ ناب مذهب جعفری را برقرار کنند. با شنیدن حدیث و نوشتن حدیث و تأسیس مکتب امام صادق. ولی اگر اینها با آن افراد عجول همراه می شدند مثل همان محمد

نفس زکیه و ابراهیم کشته می شدند و آن هدفی که امام صادق علیه السلام داشتند، آن احیای اسلام ناب، عملی نمی شد. بله برای شما فرجی است و آن انتظار ظهور امام عصر علیه السلام است. خلاصه این حدیث هم قضیه فی واقعه است و سندا هم ضعیف است. دلیل نمی شود برای منع جهاد. بقیه ان شاء الله فردا.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما در روایات باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو می باشد. آن روایاتی که از آنها استفاده کرده اند که جهاد در زمان غیبت امام عصر جایز نیست و هر کسی به جهاد اقدام کند جهادش محکوم به شکست است. کسی که پرچم جهاد را در زمان غیبت بلند کند، طاغوت است و مردم باید او را به این سِمَت بشناسند. ما روایات را تا خبر چهارم خواندیم، حالا خبر پنجم باب. خبر سندش معتبر و این است. و عن محمد بن یحی یعنی کلینی از محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی که از اساتید بسیار مهم کلینی است نقل می کند، عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب این هم از اجلاء رواه است، عن عبد الرحمن بن ابی هاشم این هم ثقةٌ ثقةٌ از طبقه ۶ است، عن الفضل الکاتب. در وسائل یک جا نوشته فضل و یک جا نوشته فُضَیل، ولی فضل است. فضل کاتب بعضی توثیقش نکرده اند، اما در معجم رجال حدیث جلد سیزدهم صفحه ۳۱۷ توثیقش می کند. از نجاشی و غیر او توثیقش را نقل کرده است. قال کنت عند ابی عبد الله این فضل می گوید من پیش امام صادق بودم فأتاه

کتاب ابی مسلم کتاب ابی مسلم را به خدمت امام صادق آوردند. دیروز بحث ما در همین جا بود. احادیث این باب با تاریخ خیلی مربوط است. شیخ مفید در ارشاد در احوال امام صادق نوشته که زمان امام صادق اضطرابات فراوانی وجود داشت. هم اضطراب فرهنگی به خاطر اینکه مذاهب مختلف باطل، فراوان به وجود آمده بود حتی انکار صانع.که بحث ابن ابی العوجاء و توحید مفضل و ... با آن ارتباط پیدا می کند. از طرفی هم دولت بنی امیه به سوی انقراض رفته بود و افراد بسیاری قیام کرده بودند، برای خاطر اینکه آن خلا را پر کنند و یک حکومتی به وجود بیاورند. در اینجا هم نقش بسیار مهمی دعاه بنی عباس داشتند. _دعاه جمع داعی است._ بنی عباس کسانی بودند که در میان مردم شخصیتی داشتند. یکی از آنها ابراهیم اِمام است که برادر ابوالعباس سفاح است که او خلیفه اول بنی عباس بود. منصور نیز با اینها برادر بود که خلیفه دوم بنی عباس بود. ابراهیم یک شخصیتی داشت و خیلی مبرز بود. دعاه بنی عباس برای ابراهیم امام دعوت می کردند. ابراهیم امام به دو واسطه می خورد به عبد الله بن عباس. سلاطین بنی امیه هم از اولاد عبد الله اند که اینها سه تا برادرند؛ عبد الله، عبیدالله، قُسم بن عباس. در نهج البلاغه حضرت امیرالمومنین (ع) برای قُسَم نامه هایی دارند. عبید الله کسی است که از طرف امام حسن مجتبی برای جنگ با معاویه اعزام شد، ولی پول گرفت و صحنه را خالی کرد و ملحق به معاویه شد. درباره عبد الله بعداً باید

بیشتر بحث شود. خلفای بنی عباس همه اولاد عبد الله اند. پیغمبر صلوات الله علیه و آله روزی به عموی خود عباس گفتند که ویلٌ لذرّیتی من ذرّیتک بعد جریان را بیان کردند که از طایفه بنی عباس چنین جریانی به وجود خواهد آمد. _۶ تا از ائمه ما را بنی عباس شهید کردند و ۴ تا را بنی امیه شهید کردند. از امام جعفر صادق (ع) به آن طرف همه مقتول بنی عباس هستند. جنایات بنی عباس بسیار زیاد است._ در برابر پیغمبر عباس توضیح خواست. پیغمبر صلوات الله علیه و آله توضیح دادند. عباس خیلی ناراحت شد و گفت: اجازه بدهید یک دوایی بخورم خودم را عقیم کنم. پیغمبر فرمودند: از اینها گذشته. چون عبد الله متولد شده بود. خلاصه ابراهیم به دو واسطه به عبد الله می رسد. بنی عباس از آن موج سواری خودشان که مردم از بنی امیه متنفر بودند و توجه مردم به اهل بیت بود، استفاده کردند و مردم را به بنی عباس یعنی به ابراهیم امام دعوت می کردند. ابراهیم خیلی شخصیت بزرگی داشت. از طرفی هم در میان بنی هاشم هم دو نفر بودند که خیلی مهم بودند؛ یکی همان عبد الله محض بود که درباره اش بحث کردیم که پدر محمد و ابراهیم و یحیی و ادریس بود و یکی هم امام صادق(ع) که از بنی هاشم بودند. ولی آنها اولاد عباس بودند. آخرین خلیفه بنی امیه را مروان حمار می گفتند که خیلی شخص با جرأتی بود. از این جهت به او حمار می گفتند. _چون مثل الاغ خیلی صبر و مقاومت داشت._

مروان حمار اطلاع پیدا کرد که برای ابراهیم دعوتی صورت می گیرد که مردم را دعوت می کنند به قیام به نفع ابراهیم. خلاصه تاریخ آن خیلی مفصل است. اما یک طوری مقدمه ای چید که ابراهیم را به دست آورد و ایادی مروان ابراهیم را دستگیر و او را زندانی کردند. این جریان ها در مروج الذهب _مروج الذهب یکی از کتب تاریخ ما است_ و نیز در سیره الائمه الاثنی عشر _تألیف هاشم معروفِ حسنی_ به عنوان مثال وجود دارد. بنده هم در کتاب خمس مقداری از آن را نوشته ام. خلاصه ابراهیم امام را، مروان حمار توانست به دست بیاورد و زندانی کند. بعد یک انبانی را از نوره که به صورت پودر بود پر کردند و شبانه در زندان، سر ابراهیم را در آن داخل کردند و از گلویش بستند. ابراهیم دو ماه در زندان بود در نتیجه تنفس از نوره کشته شد. بعد از مردن ابراهیم دو نفر که دعوت کننده بودند که مردم را دعوت می کردند؛ یکی ابوسلَمه خلّال بود و یکی ابومسلم خراسانی بود. این دو نفر جزو دعاه بودند که مردم را دعوت می کردند. بعد از اینکه ابراهیم کشته شد و مروان هم در جنگی که واقع شده بود کشته شد، ابوسلمه دعوت خود را از بنی عباس به بنی هاشم _امام صادق (ع) _ برگرداند. _به ابوسلمه می گفتند وزیر آل محمد چون خیلی مقتدر بود در دعوت هم خیلی زحمت کشیده بود. در اینجا نوشته ام که شیخ مفید در ارشاد می گوید که امام صادق علیه السلام آنقدر دلایل واضح برای امامتشان

بود که بَحَرَت القلوب دلها را مبهوت کرده بود و به طرف خودش جلب کرد و اخرست المخالف و زبان مخالفین را لال کرد و بست. اما عالم اسلام در آن روز موج می زد از اضطرابات فروان و آتش جنگ در جمیع بلاد اسلام مشتعل بود؛ چون امپراطوری امویه رو به انحطاط می رفت و دولت عباسیه رو به اوج قدرت می رفت.ـ ابوسلَمه نامه ای به امام صادق نوشت و یک شخصی نامه را خدمت امام صادق آورد. ایشان فرمودند: من با ابوسلمه که ارتباطی ندارم، آن شیعه غیر من است. او تابع ابراهیم بوده است. بعد امام به خادمشان گفتند: چراغ را بیاور نزدیک و نامه ابوسلمه را روی آتش گرفتند تا کاملاً سوخت. کسی که نامه رسان بود گفت که جواب نامه؟ امام فرمودند: این جواب نامه ابوسلمه است. ابوسلمه این نامه را برای سه نفر نوشته بود؛ یکی امام صادق (ع) ؛ یکی عبد الله محض و یکی عَمرو اشرف. ـکه در منتهی الامال عُمَر اشرف است که از اولاد امام حسین (ع) بود و آدم مهمی بود.ـ ام سلمه به نامه رسان گفت که اگر امام صادق جواب مساعد دادند دیگر به آن دو نفر نمی خواهد نامه را بدهی. وقتی که امام صادق نامه را سوزاندند و گفتند این جواب نامه، نامه رسان رفت سراغ عبد الله محض و نامه او را داد. تا نامه را عبد الله خواند بوسید و روی چشمش گذاشت و فوراً سوار مرکب شد و آمد خدمت امام صادق (ع) . گفت: این کتاب ابو سلمه است یدعونی الی الخلافه مرا به خلافت

دعوت می کند. ما شیعیانی در خراسان داریم ابو سلمه ما را به آن شیعیان ارتباط داده. ـولی او نمی دانست قبل از او نامه را نزد امام صادق آوردند و ایشان خواندند.ـ امام صادق فرمودند: مردم خراسان کی شیعه شما شدند؟! آیا تو ابو مسلم خراسانی را فرستادی که به خراسان برود و مردم را به طرف تو دعوت کند؟! تو چند نفر از شیعیان خراسان را می شناسی؟ چطور آنها شیعیان شمایند و تو آنها را اصلا نمی شناسی؟! عبد الله گفت: این کلامی که شما می گویید گوشه دارد. یعنی شما نمی خواهید که من ترقی کنم و زمام خلافت را به دست بگیرم. حضرت فرمودند: خدا می داند فقد علم الله انی اوجب النصح علی نفسی و لکل مسلم خدا می داند که من نصیحت و خیرخواهی را برای هر مسلمی لازم می دانم. فکیف اَدَّخره عنک چطور می شود که من نصیحت را از تو ذخیره کنم فلاـ تمنَّ نفسک بالخلافه امید به خلافت نداشته باش، به خودت امید نده. اِنَّ هذه الدوله ستتم لهؤلاء این دولت برای بنی عباس تمام خواهد شد. برای ما که بنی هاشم هستیم از این دولت نصیبی نیست. حالا آدرس؛ یکی سیره الائمه الاثنی عشر سیره ائمه اثنی عشر مال هاشم معروف حسنی جلد دوم صفحه ۲۴۳. و یکی هم مروج الذهب که چهار جلد است. در جلد سوم صفحه ۲۵۴. بنده هم در کتاب خمس خود نوشته ام. بعد از این جریان، بنی عباس مطلع شدند که ابوسلمه دارد دعوت می کند بنی هاشم را به خلافت. ابو عباس سفاح که قدرت پیدا

کرد، ابو سلمه را وزیر خودش کرد. اما ابومسلم خراسانی و بقیه بنی عباس از این کار ابوسلمه ناراحت بودند. این بود که دو_سه ماه بیشتر طول نکشید، جمعیت را روان کردند که ابوسلمه را کشتند و شایع کردند که خوارج ابوسلمه را کشتند. به این تدبیر ابوسلمه را از سر راهشان برداشتند، چون دیدند تمایل به اهل بیت دارد. بعد توانستند با آن جریان که قبلا گفتیم، بنی عباس تسلط پیدا کنند بر خلافت. اما در عین حال از ابو مسلم خراسانی می ترسیدند. _همیشه ظالمان و جباران یک نفر را که می بینند طرفدار آنهاست به او پر و بال می دهند برای پیشرفت کار خودشان. ولی وقتی پیشرفت کردند از قدرت همان شخص می ترسند و او را از میان برمی دارند._ ابوسلمه را که از میان برداشتند حالا مانده ابومسلم. یک عبارتی در اینجا هست که ابومسلم خراسانی قائد ثوره هست در بلاد فارس. ابومسلم هم مردم را می گفت به رضا من آل محمد و مردم را اینطور دعوت می کرد. هر یک از اهل بیت را مردم قبول داشته باشند. او هم به امام صادق نامه نوشت که تو سید اهل بیت هستی تطلعَت الانظار به سوی شما و من مردم را دعوت می کنم به طرف شما اگر قبول کنید. امام صادق (ع) جواب دادند که ما انت من رجالی و لا الزمان زمانی تو می دانی که طرفدار ما نیستی، _طرفدار بنی عباس بود، اینها کارهای سیاسی بود._ زمان هم هنوز زمان ما نیست. این را هم از کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه که یکی از

کتاب های بسیار خوب است. این کتاب تألیف اسـد حیدر از علمای عراق است. این کتاب به این نام است. ولی خیلی مطالب مورد استفاده دارد. در ۴ جلد سابقاً چاپ شده بود. الان شاید در چاپ جدید ۱۰ جلد شده باشد. بالاخره نقشه کشیدند برای از بین بردن ابومسـلم خراسـانی؛ و نقشه این بود که منصور دیـد که بـا بودن ابومسـلم خراسانی با این قـدرت، ممکن است دوباره خلافت را برگردانـد به طرف اهـل بیت. و از نـامه ها اطلاع پیـدا کرده بودنـد. این بود که منصور ابومسـلم را خواست به کاخ خودشان. این جریان کاملش در روضه الصفاء است. ۳۰ نفر را در پشت پرده گذاشت و گفت وقتی ابومسلم وارد می شود من با او صحبت می کنم. وقتی به دستم زدم شما بریزید و او را بکشید. این بود که ابومسلم وارد شد و در طبقه پایین اسلحه اش را گرفتند و او اصـرار کرد که سـلاح همراه داشته باشد؛ ولی نگذاشتند. بدون سلاح آمد پیش منصور. منصور با او صحبت کرد. بعـد منصور عتـاب_خطـاب کرد که تو فلاـن کـار را کردی. ولی او ملاـیم صـحبت کرد. بعـد که دست را به دست دیگر زد، سربـازان بیرون آمدنـد و ابومسـلم را گرفتنـد و همانجـا او را کشـتند. هر چـه ابومسـلم اصـرار کرد کـه مرا نگه داریـد که برای روزگـار سـخت شـما من بـاز می تـوانم کمـک کنم، قبـول نکردنـد و او را کشـتند. ابومسـلم وقـتی آمـده بـود هزار نفر هم از فرمانـدهان لشـکر همراهش بـود. آنهـا اطراف قلعه مانـده بودنـد و منتظرش بودنـد. منصـور گفت: سـر ابومسـلم را توی کوچه بیندازید

و او هزار کیسه آورد و در هر کیسه هزار دینار پول قرار داد و گفت: بعد از اینکه سر را انداختید پایین، کیسه ها را هم به پایین بیندازید. سر را که انداختند، آن فرماندهان فهمیدند که ابومسلم کشته شده است. ولی وقتی که کیسه ها را انداختند، هر کسی یک دانه از آن کیسه ها را برداشتند و رفتند. به این جریان هم ابومسلم خراسانی را از میان برداشتند. در چنین جریان هایی آنها همیشه سعی می کردند که ـحالا یا از روی سیاست یا چیز دیگرـ امام صادق را به سوی خودشان جلب کنند. امام جعفر می دانستند که این خلافت مال بنی عباس خواهد بود. تمام این قیام ها بی نتیجه خواهد بود. حالاـ خبر پنجم با این موضوع ارتباط دارد. قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فَأَتَاهُ كِتَابُ أَبِی مُسْلِمٍ نامه ابومسلم آمد خدمت امام صادق فَقَالَ لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ اخْرُجْ عَنَّا امام صادق فرمودند: کتاب شما جواب ندارد. ـدر این جا فضل کاتب آورنده نامه نیست بلکه راوی مطلب است.ـ إِلَى أَنْ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ خداوند عجله نمی کند برای خاطر عجله مردم. مردم عجله می کردند که امام صادق (ع) روی کار بیایند و خلافت را به دست بگیرند. یا عجله می کردند که آنها روی کار بیایند یعنی اولاد عبد الله محض. مردم عجله می کردند که از بنی هاشم خلافت را قبضه کنند؛ ولی امام صادق می دانستند که این خلافت مال بنی عباس خواهد بود. وَ لَإِزَالَةُ جَبَلٍ عَنْ مَوْضِعِهِ أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ مُلْكٍ لَمْ يَنْقَضِ أَجَلُهُ کوه را از جا

کنـدن آسان تر است از کنـدن خلافت و سـلطنتی که هنوز مـدتش باقی است. منظورش این است که این جریان اینطور مقـدر شـده که مال بنی عباس باشـد. شـما بیخود خود را به این طرف و آن طرف نزنیـد. نه سـراغ من بیاییـد نه سـراغ عبـد الله محض برویـد. إِلَی أَنْ قَالَ قُلْتُ فَمَا الْعَلَامَهُ فِیمَا بَیْنَنَا وَ بَیْنَکَ جُعِلْتُ فِدَاکَ در اینجا راوی فضل کاتب می گوید: پس علامت چیست بین مـا؟ مـا چه وقت منتظر حکومت شـما باشـیم؟ قَالَ لَا تَبْرَحِ الْأَرْضَ یَا فَضْلُ حَتَّی یَخْرُجَ السُّفْیَانِیّ فَإِذَا خَرَجَ السُّفْیَانِیُّ فَأَجِیبُوا إِلَیْنَا یَقُولُهَا ثَلَاثاً وَ هُوَ مِنَ الْمَحْتُوم این وعده قیام امام عصر را می دهد که میان مردم این روشن بوده که روزی سفیانی دجال خواهد آمـد. و بعـد امام زمان خواهنـد آمـد. و این حتمی است. حالا چرا این وعده ها را می دادند؟! این تقیه مانند بود که بنی عباس مطمئن باشـند که امام صادق الان را زمان قیام نمی داننـد و برای جهاد قیام نخواهنـد کرد. امام صادق آن جهاد فرهنگی را می خواسـتند انجام دهند. اگر قیام امام صادق هم مثل قیام عبدالله محض می بود، جهادی به وجود می آمد و نمی توانستند مذهب جعفری و فرهنگ ناب اسـلامی را امام صادق(ع) عملی کننـد. دیروز بعـد از تمام شـدن بحث یک نفر سؤال کرد که پس این ۴۰۰۰ شاگرد که امام جعفر صادق داشـتند هیـچ کـدامشان مجاهـد نبودند؟ و چطور شده؟ گفتم خوب همه آنها مجاهد بودند ولی جهاد مقدماتی می خواهد، زمان مناسبی می خواهد. پیغمبر خدا در ۱۳ سال در مکه اصلاً جهادی نکردند، آمدند در

مـدینه خوب در آنجـا جهـاد کردنـد. امـام حسن طی آن جریان ها جهاد نکردنـد، امام حسـین جهاد کردنـد. این نمی شود که بگوییم چرا جهـاد نکردنـد؟! خوب زمـان بایـد یـک زمـان منـاسبی باشـد. امـام صادق جهاد و قیام را در آن زمان مناسب نمی دانسـتند. این است که در آن زمـان لازم می دانسـتند که جـو آرامی به وجـود بیایـد تـا در برابر این اضـطراب بتواننـد مـذهب جعفری، معرفی اهـل بیت، روایـات اهـل بیت به وجود بیایـد. خلاصه آن اثری که از امام صادق مانـده برای ما و تا قیامت باقی است، آن اثر هم اگر امام صادق مثل بقیه قیام می کردنـد باقی نمی مانـد. در اینجا چند مطلب است؛ _بنده امیدوارم این بحث جهاد که شـما حضور پیـدا می کنید واقعاً یک نمونه ای باشد در حوزه. تا به حال درباره جهاد اینطور بحث ها صورت نگرفته. خیلی مختصـر و کم رنگ به جهاد پرداخته انـد._ یک موقع قیام ائمه علیهم السـلام مطلبی است، یک موقع قیام کسانی که در زمان آنها بودند و آنها خودشان صـلاح نمی دانسـتند ولی بر آن صـحه می گذاشـتند این یک مطلب دیگر است، مطلب دیگر این است که قیام های صورت گرفته به چه شـکلی بوده؟ اینها بایـد بحث شود. بله خود امام صادق مثل امام حسـین (ع) قیام را لازم نمی دانسـتند؛ ولی قیـام هـای آن زمـان را گـاهی تأییـد می کردنـد. مثلا حضـرت امیرالمومنین (ع) خودشان با عثمان در نیفتادند ولی ابوذر که قیام کرد او را تأیید کردند، ابوذر را بدرقه کردند، دلداری دادند او را از این نظر که قرار بود تبعید

شود. ولی خودشان صلاح نمی دانستند که با عثمان جنگ کنند. ولی بعضی قیام ها مثل قیام عمار و ابوذ را تأیید می کردند. خود امام های دیگر بعد از آن قیام مستقیم نداشتند و لکن قیام کنندگان را تشویق می کردند. منظور این است که این خبردلیل نمی شود برای عنوان باب. عنوان باب این است که جهاد در زمان غیبت نیست به هیچ شکلی تا امام زمان ظهور کنند. این دلالت ندارد. این طبیعی است و دلالت دارد که امام صادق خودشان قبول نکردند که جهاد کنند و گفتند که این حکومت مال بنی عباس است و به نفع آنها تمام می شود. در اینجا بحث های زیادی است که ان شاء الله بعداً بحث می کنیم.

اصول و مبانب حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه در اینکه توفیق بحث نهج البلاغه برای ما در روز چهارشنبه به وجود آمده خداوند را شکر می کنیم که در سایه ولایت هفته ای یک روز اقلاً این بحث را داشته باشیم. مقدمتاً در جلد ۳۹ بحار، صفحه ۳۵ تا ۸۹ باب ۷۳ باب أن فیه خصال الانبیاء و اشتراکه مع نبینا فی جمیع الفضائل سوی النبوه این عنوان باب است که حضرت امیر در وجود و شخصیتشان، خصال همه انبیاء جمع است و اشتراک دارد با پیغمبر خدا در جمیع فضائل، سوی النبوه. روایات زیادی را نقل کرده که یکی از آنها این است قال رسول الله صلوات الله علیه و آله من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی حکمه و الی ابراهیم فی خله و الی موسی فی هیبه و الی یوسف فی جماله

ص: ۴۸۷

و الی سلیمان فی بهجته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن البیطالب (ع) ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه عبارتی دارند درباره عظمت حضرت امیر (ع). با اینکه آن شناختی که ما از حضرت امیر داریم ابن ابی الحدید آن را ندارد و ما هم در شناخت خودمان اعتراف به تقصیر خودمان و کوتاهی فکر و اندیشه خودمان در برابر عظمت حضرت امیر می کنیم. ایشان در شرح خطبه می گویند: فجزی الله قائلها عن الاسلام أفضل ما جزی به ولیاً من أولیائه فما أبلغ نصرته له تارةً بیده و سیفه و تارةً بلسانه و نطقه و تارةً بقلبه و فکره إن قیل جهاد و حرب فهو سید المجاهدین و المحاربین و إن قیل وعظ و تذکیر فهو أبلغ الواعظین و المذکرین و إن قیل فقه و تفسیر فهو رئیس الفقهاء و المفسرین و إن قیل عدل و توحید فهو إمام أهل العدل و الموحدین لیس علی الله بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد از خداوند متعال بعید نیست که تمام جهان و یک دنیا فضیلت را در یک شخصیتی جمع کرده باشد. در خطبه ۱۰۸ که در آن، حضرت امیر می فرمایند: سبحانک خالقاً و معبوداً بحسن بلائک عند خلقک.خلقت داراً و جعلت فیها مأدبةً مشرباً و مطعماً و ازواجاً و خدماً، و قصوراً و انهاراً، و زروعاً و ثماراً با خداوند مناجات می کند. خداوند یک چنین دار بهشتی را آفرید. ثم ارسلت داعیاً یدعوا الیها بعد پیغمبر آمدند و مردم را به آن دار، دعوت کردند. فلا الداعی اجابوا، و لا فیما رغَّبت الیه رغبوا نه

ص: ۴۸۸

داعی که پیغمبر بود را اجابت کردند و نه در آنچه که تو رغبت کرده بودی رغبت کردند، و لا ـ الی ما شوَّقتَ الیه اشتاقوا و آنچه که مردم را به آن تشویق کرده بودی مردم اشتیاق پیدا نکردند. اقبلوا علی جیفه جمع شدند بر جیفه دنیا. افتضحوا باکلها و اصطلحوا علی حبها در اینجا ابن ابی الحدید می فرماید: کسی که بخواهد فصاحت و بلاغت را یاد بگیرد در این کلام دقت کند اگر این کلام خوانده شود بر زندیق ملحد مصمم قلبش به تکان می افتد و برمی گردد فجزی الله قائلها عن الإسلام أفضل ما جزی به ولیا من أولیائه فما أبلغ نصرته له تاره بیده و سیفه و تاره بلسانه و نطقه و تاره بقلبه و فکره إن قیل جهاد و حرب فهو سید المجاهدین و المحاربین و إن قیل وعظ و تذکیر فهو أبلغ الواعظین و المذکرین و إن قیل فقه و تفسیر فهو رئیس الفقهاء و المفسرین و إن قیل عدل و توحید فهو إمام أهل العدل و الموحدین لیس علی الله بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد ما درباره اصول و مبانی حکومت امیر المومنین در مورد بیت المال بحث می کردیم. البته ما عید غدیر را هم در پیش داریم. عید غدیری که از طرفی با یک دنیا شادی و مسرت به طرف ما می آید و ما هم به استقبال او می رویم و از طرفی هم واقعاً بزرگترین حق کشی تاریخ و مظلومیت امیر (ع) در نظر ما مجسم می شود. ما در زمینه این مظلومیت ــ چون عید غدیر را در پیش داریم ــ

روایتی را می خوانیم. در سفینه البحار جلد پنجم، سفینه البحار سابقاً در دو جلد چاپ شده بود؛ اما چاپ فعلی در ۸ جلد است. البته مزیت هم زیاد دارد. در پاورقی مدارک و منابع و مطالبی که محدث قمی دارد ذکر شده است. در جلد پنجم سفینه البحار طبع جدید صفحه ۳۸۵ می گوید ان علیا لم یقم مرةً علی المنبر الا قال فی آخر کلامه قبل ان ینزل "ما زلتُ مظلوماً منذ قبض الله نبیه" هر موقع که به منبر رفتند _در آن چند سال که بودند _ در آخر کلامشان گفتند که بعد از ارتحال پیغمبر صلوات الله علیه و آله من همیشه مظلوم بوده ام و خود پیغمبر هم فرمودند. در همین جا ایشان نقل می کند: یا علی انت مظلوم فویلٌ لمن قاتلك و طوبی لمن قاتل معك. کسی که با تو به قتال برخیزد ویل له و کسی که همراه با تو به قتال برخیزد طوبی له . بالاخره باز در همان صفحه ۳۸۵ می گوید که عن مسیب بن نجیه قال: بینما علی علیه السلام یخطب اعرابی یقول وامظلَمتاه یک اعرابی گفت به من خیلی ظلم شده قال علی اُدنُ حضرت فرمودند بیا نزدیک فدنا قال لقد ظُلمتُ عدد المدد و الوبر حضرت فرمودند من به تعداد کلوخ های بیابان و کرك ها _وَبَر، کرك حیوان است مثل مو و پشم._ خلاصه، کمیت بن زید اسدی که یکی از شعرای اهل بیت است و خیلی مقام بالایی هم داردو در همین راه هم شهید شده. او یک قصیده ای دارد درباره حضرت امیر او جزو شعرای غدیر است

ص: ۴۹۰

ـ‌که علامه امینی در الغـدیر کمیل بن زیـد اسدی را مثل دعبل خزائی و امثال اینها جزو شـعرای غدیر ذکر می کند و او شـهید هم شـده است.ـ‌ در این شـعرش است که و یوم الـدوح دوح غدیر خم ابان له الولایه لو اُطیعا ـ‌دوحه آن درخت هایی بود که آنجا جمع کردنـد، آن بیابان را هموار کردنـد برای نصب منبر و پیغمبر صـلوات الله علیه و آله خطبه غدیر را خواندند ـ‌ و لکن الرجـال تـدافعوها و نگذاشـتند آن منصـب را اشـغال کنـد، در آن قرار بگیرد. تبایعوهـا بـه هم آن منصب را فروختنـد رجـال و غاصبین. فلم ار مسّها خطراً مبیعاً ـ‌خطر به چیزی که ارزش و موقعیت داشته باشد می گویند ـ‌ این مقام را به همدیگر فروختند. و خطری به این اندازه مهم، اینطور مورد دست به دست گشتن و فروختن قرار بگیرد، عجیب است. در آنجا نوشته که بعضی از مومنین، حضرت علی را در خواب دیدند، حضرت فرمودند آن اشعار کمیت را برای من بخوان. او هم خواند. وقتی رسیدند به این آخر که خوانده شد حضرت امیر یک شـعری اضافه کردند. فلم ارَ مثل ذاک الیوم یوماً و لم ارَ مثله حقاً اُضیعا روزی مانند آن روز وجود نـدارد اعظم اعیـاد است و خیلی مهم است. ولی هیـچ حقی همماننـد این حق مورد تضـییع و ضایع شـدن و حق کشی قرار نگرفت. ما در بحث مربوط به بیت المال نامه ۴۱ را شروع به خواندن کردیم. ـ‌البته در فیض الاسلام ۴۱ است. ولی در بعضی از شروح ۴۰ است.ـ‌ این نامه را حضرت امیر برای یکی از کارگزاران وقت

ص: ۴۹۱

خودشان نوشته اند. در این نامه حضرت امیر اول گفته اند که من تو را شِعار ـشعار به آن لباس می گویند که به بدن انسان بچسبد، به موی بدن بچسبدـ حضرت فرمودند: من تو را شعار خودم و خاصه خودم قرار دادم. چقدر به تو محبت کردم و تو را مورد اعتماد خودم قرار دادم. بیت المال بصره در اختیار تو می باشد؛ ولی تو بیت المال را ربودی و بردی. بحث قبل ما راجع به برادرشان عقیل بود. و این راجع پسر عمویشان است. این شخص بعد از اینکه از طرف حضرت در بصره حکومت را به دست گرفته بود، ـدر آن زمان کسی که ولایت و حاکمیت پیدا می کرد چند چیز در اختیارش بود؛ مثلا نماز جمعه را او می خواند، بیت المال در اختیار او بود، مدیریت آن حوزه از همه جهت در اختیار او بود و او هم منصوب از طرف حضرت امیر بودـ ولی این فرد در بیت المال دست برد زد و بیت المال را برداشت و به طرف حجاز رفت. حضرت امیر در این بیان با شدت او را مورد توبیخ قرار می دهند. اما بعدُفانّی کنتُ اشرَکتُکَ فی امانتی در امانت خود، تو را شریک کردم. و جعلتُک شِعاری و بطانتی تو را شعار خودم ـیعنی خیلی نزدیک خودمـ و از خاصه خودم قرار دادم. و لم یکن فی اهلی رجل اوثق منک فی نفسی در میان اهل خودم کسی از تو مورد اعتمادتر نداشتم. لمواساتی و موازَرَتی برای کمک کردن به من، وزیر من بودن، و أداء الامانه الی من با تو این کار

را کردم. اما فلمّا رأیتَ الزمانَ علی ابن عمّکَ قد کَلِبَ تو وقتی دیدی که زمانه بر پسر عموی تو اشتداد پیدا کرد، ادبار به وجود آمد، _حضرت امیر در اول که به خلافت رسیدند می خوانیم خیلی اقبال و توجه به ایشان شد. بعد از اینکه عثمان ۱۱ سال خلافت کرده بود و جنایات و خلافت های فراوانی کرده بود، مردم دیگر به ستوه آمده بودند و عثمان را کشتند. در خطبه شقشقیه هست که فما راعنی الّا و الناس کعُرفِ الضَبُع الیَّ ینثالون علیَّ من کل جانب در اینجا دارد که حضرت فرمودند مردم هجوم آوردند از هر طرف به من مثل یال کفتار. _عرف یعنی یال، کفتار یک یال پرپشت دارد._ پشت سر هم، مردم آن طور هجوم آوردند که با حضرت بیعت کنند حتی لقد وُطئَ الحسنان امام حسین و امام حسن زیر پای مردم ماندند. آن قدر هجوم شدید بود. خلاصه به این ترتیب آمدند، روز اول که جمع شدند. سال ۳۵ هجرت بود و روز جمعه بود که بیعت کردند. اول مردم خواستند که بیایند داخل خانه بیعت کنند. ولی حضرت فرمودند نه. اول فرمودند: دعونی و التمسوا غیری فانّی لکم وزیراً خیرٌ من ان اکون امیراً این برای اتمام حجت بود که مرا رها کنید و بروید سراغ کس دیگری همانطور که تا حالا رفته بودید. من وزیر باشم و راهنمایی کنم که تا حالا هم چنین بودم، بهتر از آن است که امیر باشم. این برای این بود که فردا نگویند که رفتند توی خانه حضرت و بیعت کردند. حضرت می خواستند بیایند و بین مردم بیعت

باشـد. خلاصه مردم گفتنـد نه و افرادی مثل عمار و مالک اشتر گفتنـد: نه خیر این طور نیست. حضـرت فرمودند: پس حالا که این طـور می خواهیـد فردا که روز جمعه است در مسـجد جمـع شویـد که من بیـایم. فردا در مسـجد جمع شدنـد. روز ۱۸ ذی الحجه الحرام سال ۳۵ عثمان کشته شد. این روز ۲۵ سال ۳۵ بود. حضـرت امیر بر منبر نشستند و مردم فوج فوج آمدند و بیعت کردنـد. در حکومت، ما یک مشـروعیت داریم یک مقبولیت. الان هم در حکومت به این صورت است. مشـروعیت این اسـت که از طرف شـرع یـک چیزی تثبیت شـده. اما مقبولیت این است که مردم بیعت کننـد. در حکومت اسـلامی همین طور است؛ بیعت یک عهـد و پیمانی است که مردم با ولایت فقیه می بندند. فقیه زیاد است، همه شان هم ذاتاً مشـروعیت دارند برای اداره امور، ولی یک نفر بایـد برای خاطر اینکه هرج و مرج نشود و امور منظم باشد و اراده و حرف یکی باشد، علاوه از مشـروعیت بایـد مقبولیت هم پیـدا کند. مقبولیت همان بیعت است و به این بیعت و عهد و پیمان باید طرفین پای بند باشـند. خوب در روز جمعه این بیعت انجام شد. بعد حضـرت از منبر آمدند پایین نماز جمعه خواندند و رفتند. آن وقت فردا که شنبه است و یکشنبه دربـاره بیت المـال خواندنـد اولین کارشـان همین بود. لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً وَ لَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلَكُمْ فکر نکنیـد که من مثـل دیگران عمـل خواهم کرد در اولش هم گفتنـد چون خودشان در آن نامه مالک

اشتر گفتند: انّ هذا الدین قد کان اسیراً فی ایدی الاشرار یعمل فیه بالهوی و تُدَّع فیه الدنیا یعنی ۲۵ سال این دین اسیر بود در دست اشرار. به هوی هوس عمل می کردند. دین را ابزاری قرار داده بودند برای طلب دنیا. اما من آن طور نیستم. من به حکم خدا عمل خواهم کرد. در این لحظه تمام گردن ها کشیده شده، در روز اول آن حاکمی که سر کار می آید آن برنامه های خودش را بیان می کند و مردم منتظرند ببینند که دولت که می خواهد عوض شود می خواهد چه کاری انجام دهد و چه طور عمل می کند. حضرت فرمودند: آنچه را می گویم عمل خواهم کرد و به شما اعلام می کنم لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً لرزه در وجود شما خواهد افتاد، قلب های شما تکان خواهد خورد، وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً شما غربال خواهید شد. وَ لَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ وقتی دیگ به جوش می آید آنچه در دیگ است زیر و رو می شود، شما هم آن طور خواهید شد. حَتَّی یَعُودَ أَسْفَلُکُمْ أَعْلَاکُمْ وَ أَعْلَاکُمْ أَسْفَلَکُمْ. این یک انقلاب است. طبیعت یک انقلاب همین است. خیلی ها پایین هستند، بالا می روند و خیلی ها بالا هستند پایین می آیند. الان در مملکت ما الحمد لله این انقلاب که به وجود آمده ببینید اینهایی که وزیرند و وکیلند اگر انقلاب نشده بود یک نفر از اینها در مسند کار نبودند. اینها یا در زندان بودند و یا در یک گوشه ای بودند. این انقلاب است که اعلی را آورد اسفل و اسفل را آورد به اعلی. آنهایی که در

بالا بودنـد همه شان یا رفتنـد یا کشـته شدنـد و یا فرار کردنـد و آنهایی که در گوشه و کنار بودند و گمنام بودند همه شان در مسـند قرار گرفتنـد. حضـرت امیر اعلام می کنند که انقلابی به وجود خواهد آمد. در این موقع خیلی از چشم ها خیره شده که حضـرت چه می خواهنـد بخواننـد! حضـرت فرمودنـد: بله بعضـی باغسـتانهایی دارند، کنیزها و غلام هایی دارند، صدها شتر و مزرعه دارند، کاخ ها و خانه های آنچنانی دارند، اینها از کجا آمده؟ اینها همه از بیت المال آمده. همه اینها را من پس خواهم گرفت. وَ اللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تُزُوِّجَ بِهِ النِّسَاءُ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ لَرَدَدْتُهُ اگر من ببینم کسـی از بیت المال مهریه زن قرار داده، قیمت کنیز قرار داده، همـه را پس خـواهم گرفـت. این زمینه یـک غوغـایی است. این جنـگ جمـل و صـفین از همین جـا سرچشـمه گرفت. آنهـا طور دیگری فکر می کردنـد؛ فکر می کردنـد حضـرت علی هم شخصـی است مثـل عثمان و افرادی مثل طلحه و زبیرها که باغ های فراوان و شترها و غلام و حشم داشتند، دیدند که منافعشان به خطر افتاد. این یک نوع انقلاب علوی است از بیت المـال شـروع می شود. خلاـصه نامه ۴۱ را که مطـالعه می فرماییـد. حضـرت امیر اول می گوینـد: من به تـو اعتمـاد کردم. حضـرت در اینجـا اسـم نمی برنـد؛ ای پسـر عمـو خطـاب می شـود. در تیـترش هم هست که الی بعض عمـاله اسم نمی برد که کیست؟ لذا بعدا خیلی بحث عرض می کنیم که چه کسی است. قلبتَ لابن عمك ظَهر المِجَنّ ولی

تو وقتی که دیدی اینطور شد و روزگار برگشت، سپر را برگرداندی. ــچون در همین خطبه ای که از حضرت خواندیم و این قبیل حرفها، خیلی ها را تکان داد و آنها هم مخالف شدنـد امثال طلحه و زبیر و عایشه و غیرهــ. کسـی که در صلح است روی سپرش به طرف مقابل است. وقتی که می خواهد جنگ کند سپر را اینطور برمی گرداند. فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَ خَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ وَ خُنْتَهُ مَعَ الْخَائِنِينَ فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ وَ لَا الْأَمَانَةَ أَدَّيْت نه با پسر عموی خود مواسات کردی و نه در امانت، رعایت امانت کردی. بعداً مطالعه می کنید که حضرت خیلی با شدت فرمودند: آیا این مالی که مال ایتام بود، مال بیت المال بود، با خون و جان شهدا جمع آوری شده بود جمع کردی و بردی در حجاز برای خانه خود و آشیانه و کنیز خریدی آیا فکر نمی کنی؟ أَ مَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ أَ وْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَاب آیا از قیامت نمی ترسی؟ آیا از آن موشکافی که در حساب قیامت است نمی ترسی؟ بعد می گویند که این مال را به جایش برگردان، بیت المال را به جایش برگردان. اگر به جایش برنگردانی با این شمشیر که به هر کس زدم راه جهنم را پیش گرفت سر تو را می زنم و بر سر تو فرود می آورم. و الله اگر حسن و حسین من این کار را می کردند به آنها هم نرمش نشان نمی دادم. این بسیار با تشدید از طرف حضرت بیان شده. نامه ۴۱ است و مربوط به بیت المال است. خلاصه

ص: ۴۹۷

خودتـان مطالعه کنیـد. مطلب مهمی که در آخر این نامه می باشـد این است که فَضَـحٍّ رُوَیْـداً یعنی آهسـته شتر خود را بچران. فَکَأَنَّکَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَـدَی مثـل اینکـه عمرت به پایـان رسـیده. وَ دُفِنْتَ تَحْتَ الـثَّرَی و زیر خـاک دفن شـدی وَ عُرِضَتْ عَلَیْکَ أَعْمَالُکَ بِالْمَحَـلِّ الَّذِی یُنَادِی الظَّالِمُ فِیهِ بِالْحَسْرَهِ عملت بر تو عرضه شـده، آن هم در روز قیـامت که ظـالم با حسـرت آه می کشـد. وَ یَتَمَنَّی الْمُضَـیِّعُ فِیهِ الرَّجْعَهَ و ضایع کننده عمر کسـی است که آرزو می کند که به دنیا برگردد.وَ لاتَ حِینَ مَناص. خوب حالا بحث مهم در اینجا این است که این شـخص کیست؟ یک شخصـی پسر عموی حضرت باشد و اینطور مورد اعتماد قرار بگیرد، بعـد اینطور خیانت کنـد. این کیست؟ در بین علمای رجال و در تاریـخ ما خیلی بحث شده که این کیست واختلفوا علی ثلاث فِرَق حالا صاحبان قول را عرض می کنیم. عـده ای آمدنـد گفتنـد که ما متوقفیم و نمی دانیم. ابن ابی الحدیـد جزو همین ها می باشـد. می گویـد اگر سوابق عبـد الله بن عباس را در نظر بگیریم که یک چنین کاری را انجام داده باشد و اینقدر حضـرت امیرالمومنین بـا آن توبیـخ و شـدت برخورد کردنـد دیگر با آن مقام و جلالت ابن عباس نمی سازد، نمی دانیم که او کیست. ابن ابی الحدید می گوید انا من المتوقفین در جلد ۱۶ شرح ابن ابی الحدید صفحه ۱۶۹. عده ای گفتند نه خیر، عباس سه تا پسر دارد. عبید الله بن عباس که نیست، چون شخصی آنقدر قابل اعتماد نبود. حضرت مجتبی وقتی که حرکت کردند

ــبعد از شهادت حضرت امیرــ برای جنگ با معاویه، عبید الله بن عباس را سرکرده لشکر خودش قرار داد. از کوفه خارج شدند ولی شبانه معاویه ۵۰۰ هزار درهم فرستاد شبانه و گفت ۵۰۰ هزار درهم هم بعد می فرستم که جبهه را عوض کند و از فرماندهی امام حسن کنار بیاید، حتی قول داد که دخترش را هم به عبید الله بدهد و او هم قبول کرد. صبح جمعیت دیدند که عبید الله بن عباس نیست. این عبید الله بن عباس است. یکی دیگر قُسم بن عباس است که سرنوشت بسیار خوبی دارد. در نهج البلاغه هم نامه ای داریم که در طرف یمن از طرف حضرت امیر حاکم بوده و گاهی هم در حجاز بوده. بالاخره خوب است. می ماند عبد الله بن عباس. این اگر عبد الله باشد عبد الله بن عباس است.عبد الله بن عباس پدر سلاطین بنی عباس همین عبد الله است، که پیغمبر هم به عباس فرمودند: ویلٌ لذریهٍ من ذریتک . بعد عباس پرسید که چطور؟ حضرت فرمودند که یکی از فرزندان شما خلافت را به ناحق قبضه خواهد کرد. بنی عباس بیش از ۵۰۰ سال حکومت کردند. بالاخره عباس ناراحت شد گفت: بروم دوایی بخورم و خودم را عقیم کنم؟ پیامبر فرمودند: نه چون دیگر کار از این کارها گذشته. وقتی که عبدالله به دنیا آمد قابله بچه را برداشت و گفت خذه ابو الاملاک این پدر سلاطین است همه می دانستند. خلاصه عبد الله سابقه اش خوب است. چون پیامبر زمانی که می خواست وضو بگیرد عبد الله رفت برای پیامبر آب آورد. پیغمبر دعا فرمودند

اللهم فقّهه فی الدین و علّمه التأویل این دعای پیغمبر برای عبد الله مستجاب شد. از سینه اش علم و فقه می جوشید و سوابقش هم خیلی خوب است. از این جهت واقعاً بحث شده. بحرانی می گوید که استبعاد نکنید. معصوم که نبوده این عبد الله همان است که حضرت امیر درباره اش صحبت کردند. بحرانی در جلد پنجم صفحه ۹۰ می گوید: این سوابق درست است ولی خداوند عاقبت شخص را به خیر کند. معصومین هستند که نمی لغزند و با این سوابق استنباط نمی کنیم. در تنقیح المقال که دارد چاپ می شود ـ کتاب رجال بسیار خوبی است مخصوصاً در ضبط اسامی و القاب و کنیه ها خیلی عنایت دارد ـ الان بیست و چند جلد از آن چاپ شده ولی هنوز در حرف ح و ج و ... است. اما چاپ قدیم که سه جلد بود، در جلد دوم از صفحه ۱۹۱ تا ۱۹۵ ایشان خیلی تردید می کند؛ آخرش هم می گوید که بعضی ها سعی کردند که ابن عباس را خیلی بکوبند بعضی ها بالا ببرند. بنابراین خیر الامور أوسطها . ممکن است اشکالی مرتکب شده باشد ولی بعداً که حضرت امیر تهدید کردند برگشته باشد و بیت المال را پس داده باشد. ما در اسمش خیلی بحث نداریم. ما کلام حضرت علی را می خواهیم در بیت المال. حالا آن شخص چه کسی بوده برای ما خیلی مهم نیست. اما بعضی ها طوری جواب می دهند که خود نهج البلاغه را زیر سوال می برند. ما آن را قبول نداریم، ما قبول داریم که این کلام امیر المومنین است.

ص: ۵۰۰

تشدید و تحکیم بر اهمیت بیت المال است؛ اما اینکه چه کسی است مهم نیست. اما از غرر و درر سید مرتضی نقل می کنند که ایشان در جایی جواب داده که خود کلام زیر سوال است. نه خیر ما کلام را زیر سوال نمی بریم. کلام صحیح و درست است. اما در معجم رجال حدیث آیت الله خوئی _که شاید بهترین کتاب رجال فعلی ما همین کتاب باشد. چون خیلی چیزها را جمع کرده_ در این کتاب جلد دهم صفحه ۲۲۹ تا ۲۳۹، ایشان بحث کرده اند که این شخص عبد الله بن عباس نیست و چیزهایی که دلالت دارد عبد الله بن عباس است سنداً ضعیف است. و از علامه حلی نقل می کند که عبد الله از اصحاب پیغمبر است، محب حضرت امیرالمومنین است و تلمیذ اوست. در عظمت و جلالت و اخلاص او شکی نیست. بله کشّی احادیثی نقل کرده که متضمن قدح است. ولی او اجل من ذلک است. بالاخره این آدرس هایی که عرض کردم مطالعه می کنید. برای ما خیلی مهم نیست که این شخص چه کسی باشد. برای ما مهم کلام نهج البلاغه است. یستفاد از آن، اینکه بیت المال اینطور است و این شخص هم مورد مؤاخذه قرار گرفته. ان شاء الله بقیه بحث برای بعد.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث درباره اخبار باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو در جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی است که از صفحه ۳۵ به بعد شروع می شود. روایاتی در این باب وجود دارد که این روایات دست آویز کسانی است که قائلند در زمان غیبت حضرت مهدی)عج) جهاد

ص: ۵۰۱

باید تعطیل باشد. جهادی که با آن همه اهمیت و موقعیت که به عرض رسید. با تمسک به این اخبار می خواهند بگویند که جهاد باید موقوف باشد تا حضرت ولی عصر ظهور کنند. در طی چند قرنی که طول کشیده بقیه را خدا می داند، ما روایات را یک به یک خواندیم حالا رسیدیم به خبر ششم. خبر ششم این است و عنه عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن حمّاد بن عیسی عن الحسین بن مختار عن ابی بصیر سند خبر صحیح است. کلینی از محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی که از اساتید بزرگ کلینی است، عن احمد بن محمد بن عیسی از اجلای طبقه هفتم است و از علما و فقهای بزرگ است، عن حسین بن سعید که از اجلای رواه است. اهوازی بوده که بعد آمده و ساکن قم شده، بعد حماد بن عیسی و حماد بن عثمان هر دویشان از اجلای طبقه پنجم هستند، عن حسین بن مختار که این فرد بحثی دارد در تنقیح المقال جلد ۲۳ طبع جدید. _تنقیح المقال سابقاً در سه جلد قطور چاپ شده بود. اما الان مشغول چاپ آن هستند تا جلد ۲۴، ۲۵ رسیده ولی هنوز در حرف (ح) است. شاید این کتاب ۵۰ جلد شود._ در تنقیح المقال جلد ۲۳ طبع جدید صفحه ۵۳ اثبات می کند که حسین بن مختار هم ثقه است، عن ابی بصیر، ابی بصیر کنیه است. چند نفر به نام ابی بصیر داریم. ابی بصیر مطلق، یحیی بن قاسم اسدی است. همه آنها ثقه هستند آنها را وقتی بخواهند ذکر کنند می گویند: لیث

ص: ۵۰۲

بن بختری و... ولی وقتی که بـدون قرینه ذکر کننـد می شود یحیی بن قاسم اسـدی. در کتاب الجوامع الفقهیه که در این کتاب چنـدین رساله را جمع کرده اند. ـبنده این کتاب را در کتابخانه دارم و سابقاً هم مطالعه کرده ام.ـ در آنجا کتابی است به نام رساله فی احوال ابی بصـیر یک رساله ای است که ابوتراب خوانساری که از علمای بزرگ بوده اند آن را نوشـته اند؛ در اثبات اینکه ابی بصـیر مطلق کیست؟ در آنجا با دلائل و قرائن ثابت می کند که ابی بصـیر مطلق یحیی بن قاسم اسدی است. خلاصـه سنـد صـحیحی است. عن ابی عبـدالله (ع) کُلُّ رَایَهٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِیَامِ المهدی)عج) فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ یُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل در روایات اسم مهدی نیست اسم دیگری است که باید به احترام آن برخاست از این جهت ما به مهدی تعبیر می کنیم. هر پرچمی که قبل از قیام مهـدی (عج) برافراشـته شود صاحبش طاغوت است. و مورد عبادت و پرسـتش قرار می گیرد. یُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل. این خبر با این مضـمون با سـند صـحیح متمسک کسانی است که قائلنـد اگر پرچم جهاد را کسـی بلنـد کنـد قبل از ظهور حضـرت مهـدی)عـج) طاغوت است ومحکوم به اسـلام نیست. این روایات که در اینجا خوانـدیم در جاهای دیگری هم وجود دارد. در غیبت نعمـانی، ـنعمـانی یکی از محـدثین است که کتابی به نام غیبت دارد.ـ در این کتاب این خبر را به سـند خودش، عن مالک بن اعین، ـمالک برادر زراره استـ این سند هم خوب است، عن ابی جعفر(ع). در وسائل این

ص: ۵۰۳

خبر از ابی عبدالله (ع) بود. اما نعمانی این خبر را از ابی جعفر (ع) نقل می کند. قال: کل رایه ترفع قبل رایه القائم)عج) صاحبها طاغوت مستدرک چاپ قدیم که در سه جلد بود. در جلد دوم صفحه ۲۴۸، باب دوازده از ابواب جهاد عدو. همین روایت را از غیبت نعمانی عن ابی جعفر (ع) نقل می کند. بنابراین این یکی از متمسک های مهم کسانی است که قائلند جهاد قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) باید تعطیل باشد و هر پرچمی که برافراشته شود صاحبها طاغوتٌ. این خبر به این مضمون در اول صحیفه سجادیه هم هست. در زمان امام رضوان الله علیه کسانی که در آن زمان نقش مخالف ایفا می کردند به این خبری که در اول صحیفه سجادیه است توجه می کردند. چون این انقلاب با این عظمت با این سادگی پیش نرفت. آن موقع عده ای سنگ اندازی می کردند، عده ای هم امام را نصیحت می کردند که این کار به جایی نمی رسد. خلاصه بعد از آن کم کم انقلاب پیروز شد. در مقدمه صحیفه سجادیه آنجا هم این خبر هست. درباره صحیفه سجادیه که دیگر نمی توان حرفی زد. ما ناچاریم که مقدمه صحیفه سجادیه را هم مورد توجه قرار دهیم. صحیفه سجادیه یکی از کتاب های بسیار بسیار پر ارزش ماست. زبور اهل بیت است و بسیار مهم است. شرحی هم هست به نام ریاض السالکین که مال سید علی خان است و شرح بسیار خوبی است. همان سید علی خان که حاشیه ای بر صمدیه دارد. این فرد از اعلام بسیار بزرگ است

ص: ۵۰۴

و معاصـر علامه مجلسی است و از آن زمان است. شرح صحیفه سجادیه را ـــریاض السالکین ـــ در هشت جلد نوشته است و در آن مطالب ادبی، فلسـفی، حدیثی، قرآنی گنجانده است. حالا ببینیم صـحیفه سـجادیه چه سـندی دارد؟ خوب صحیفه به اندازه ای از نظر مضمون عالی است که احتیاجی به سند ندارد. آیت الله العظمی بروجردی در درس خودشان ـــ به مناسبت نماز جمعه که واجب است یا واجب نیست، از مختصات امام است یا فقیه هم می توانـد اقامه کنـد، ـــ متعرض این بحث شـده بودنـد. آنجا یـک دعایی است که امام سـجاد (ع) در هر جمعه و عیـدی آن دعا را می خواندنـد. اول دعا این است که اللهم ان هـذا المقام مقـامُ اولیائک این نماز جمعه و عیـد مقام اولیای پروردگار است. ابتَزّوها غضب کردنـد. در دلی در این دعا وجود دارد که در آن زمـان خلفـای جور ـــ بـا اینکه آنقـدر آلوده بودنـد ـــ ولی نماز جمعه و عیـد را آنها می خواندنـد. آن وقت آقای بروجردی (رحمه الله علیه) که در آنجا بحث می کردند گفتند: احتیاجی به سند ندارد. برای اینکه آنقدر مضمون عالی است که احتیاجی به اینکه به چه وسـیله و چه کسـی نقل کرده ندارد. چون معلوم است این کلام معصوم است . غیر معصوم نمی تواند کلامی به این انـدازه جامع و با عظمت را بیان کرده باشد. از آیت الله امینی من خودم شـنیدم که فرمودند: من رفتم به سوریه در آنجا در مسـجد جـامع دمشق ده شب صـحبت کردم. ـــ چون ایشـان علاوه بر قلم در بیان و خطابه خیلی قوی بودنـد. می توان گفت که خطابه

شان از قلمشان قوی تر بود.ـ می فرمودند: وقتی که من رفتم به سوریه علمای سوریه ـسنی و شیعهـ برای دیدن من آمدند. ـچون مشهور شده بودند و سخنان ده شبی که آنجا صحبت کرده اند چاپ شده به نام سیره نبینا و سنته. در این ده شب ایشان صحبت کرده اند درباره اینکه عزاداری اهل بیت سیره و سنت پیغمبر بوده. چون سنی ها مخصوصاً وهابی ها به ما ایراد می گیرند که این عزاداری ها و مجالس بدعت است.ـ خلاصه ایشان می گفتند: در یکی از ملاقات ها که علمای سنی آمده بودند، به من گفتند: شما که به دوازده امام قائل هستید، بعضی از امام های شما واقعا نقش بسیار مهمی داشتند در هدایت مردم، در تأسیس اساس بسیاری از مطالب مذهبی. مثل امام صادق (ع) مثل حضرت امیر (ع) ، امام حسین (ع) در آن قیام. ولی بعضی از اینها که آنقدرها نقشی نداشتند، به چه دلیل شما آنها را امام می دانید؟ آقای امینی از آنها پرسیده بودند که کدام امام مورد نظر شماست؟ او در جواب گفته بودند: مثلا امامی که شما می گویید علی بن حسین، ـامام چهارمـ این امام شما چه کاری انجام داده؟ چه اثری دارد؟ در کربلاـ هم که مریض بود و به جهاد نرفت. آقای امینی گفتند: که من یک صحیفه سجادیه به همراه داشتم که به آن سنی دادم و به او گفتم: شما این را مطالعه کن بعداً جوابت را برای من بنویس. او صحیفه سجادیه را از من گرفت و بعداً برای من نوشت که من امام سجاد را که شناختم،

امامان دیگر را هم به واسطه عظمت ایشان شناختم. صحیفه سجادیه اینقدر عظمت و موقعیت دارد. خوب حالا این صحیفه یک مقدمه ای دارد. در مقدمه اش این مطلب است که هر جهاد و هر حرکتی قبل از قیام حضرت مهدی (عج) صورت بگیرد بیشتر باعث گرفتاری ما و شیعیان ما می شود. از این جهت بعضی تمسک کرده اند به این مقدمه. در این بحث ما که مناسبت دارد عرض می کنم. حالا ـ مقدمه اش را عرض می کنیم. در ریاض السالکین هم مطالبی هست که بعداً عرض می کنیم. یکی از چیزهایی که انسان را متأثر می کند که باید توجیح شود این است که در اول ریاض السالکین سید علی خان با آن عظمت، از شاه سلطان صفوی سه صفحه تعریف می کند. با یک عبارت های بسیار مبالغه آمیز. شاه سلطان حسین صفوی که یک سلطان بسیار بی عرضه و بی کفایت و آلوده است. حالا ـ چطور شده گاهی بعضی از علمای بزرگ ما ناچار از این قبیل سلاطین تعریف و تمجید کرده اند؟! مثلاً در اول معراج السعاده در حدود ۱_۲ صفحه تعریف از فتحعلی شاه قاجار است، با اینکه می دانیم فتحعلی شاه یک انسان بسیار بی عرضه و بی کفایت بوده و در زمان او دو مرتبه به ایران حمله شده و با روسیه جنگیده و شکست خورده و حرم سرای بسیار داشته و عیاشی و از این قبیل چیزها؛ ولی خوب در اول معراج السعاده این تعریف ها وجود دارد. یا مثلاً در اول کشف الغطاء مال شیخ جعفر است و کتاب بسیار مهمی است مال شیخ

جعفر کاشف الغطاء نه شیخ جعفر شوشتری. ما در یک روز هم عبارت شیخ جعفر را د ر کشف الغطاء نقل خواهیم کرد که او در کتاب جهاد اجازه داده به فتحعلی شاه برای اداره امور مملکت و... باید دید که او چگونه این کار را انجام داده است؟ یا در حالات محقق کرکی و شاه طهماسب صفوی. خوب اینها مطالبی است که امروز از ما سؤال می شود ما بخواهیم یا نخواهیم، بدانیم یا ندانیم، باید اینها را جواب دهیم. امام (رضوان الله علیه) درباره بعضی از تعاریفی که از سلاطین شده فرمودند: آنها در آن زمان که قدرت در دست سلاطین بوده و علما قدرتی نداشتند، بسط ید نداشتند. از طرفی هم علما همیشه این درد و غصه را داشتند که بالاخره باید امر به معروف و نهی ار منکر کنند، حدود الهی را جاری کنند، تبلیغ و ارشاد کنند، اسلام ناب را برای مردم بیان کنند، ناچار بودند که به بعضی از سلاطین نزدیک شوند؛ با اینکه می دانستند که نزدیکی با اینها لو خُلی وطبعه کار خوبی نیست. منصور وقتی که بر اوضاع مسلط شد و اهل بیت را کنار زد یک نامه ای نوشت به امام صادق (ع) لِمَ لَا تَغْشَانَا کَمَا یَغْشَانَا سَائِرُ النَّاسِ-گفت چرا کناره گیری می کنید؟ حالا که مردم به اطراف ما آمدند شما هم نزدیک ما بیایید. این نامه را منصور به امام صادق نوشته. در کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه حضرت در جواب نوشتند: لستَ فِی نِعْمَهٍ فَنُهَنِّیکَ وَ لَا تَرَاهَا نَقِمَهً فَنُعَزِّیکَ نوشتند که تو در یک نعمتی نیستی که بیاییم به

تو تبریک بگوییم. و این جریان خلافت را هم برای خودت مصیبت نمی دانی که به تو تسلیت بگوییم. پس چرا به نزد تو بیاییم. ما با تو کاری نداریم بعد منصور دوباره در جواب نوشت: تَصْحَبُنَا لِتَنْصَحَنَا بیایید و مرا نصیحت کنید. حضرت فرمودند: مَنْ أَرَادَ الدُّنْیَا لَا یَنْصَحُکَ وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَهَ لَا یَصْحَبُکَ فرمودند: کسی که دنیا بخواهد به تو نصیحت نمی کند. کسی که آخرت را بخواهد به تو نزدیک نمی شود والسلام. خلاصه یک چنین جریان هایی بود. حالا در اول کشف الغطاء بله این مطلب است. امام فرمودند و چون می دیدند که قدرت دست اینها است و ناچار گاهی به اینها نزدیک می شدند حتی سلطان العلماء وزیر سلاطین صفویه بود مثلاً. گاهی هم یک عبارت هایی باید به اینها گفت که به انسان راه بدهند. حالا متأثر شدیم که در ریاض السالکین در جلد اول از جلد هشت گانه در یک جا در سه صفحه از شاه سلطان حسین تعریف می کند. بالاخره ما ناچاریم که مقدمه صحیفه سجادیه را در نظر بگیریم تا این عبارتی که در اینجا است را جواب دهیم. اینجا اول که شروع می کند، حدّ ثنا می گوید این است که بحث شده که این حدّ ثنا را چه کسی می گوید؟ وقتی که کافی بگوید خوب معلوم است کافی را می شناسیم محمد بن یعوب کلینی را می شناسیم، صدوق بگوید، خوب می شناسیم، یکی این است که حدّ ثنا که در اول صحیفه سجادیه است مال عمید الرؤسا است. عمید الرؤسا از علمای بزرگ است در کتاب الکنی و الالقاب

شیخ عباس قمی در ماده ع، عمید الرؤسا را معرفی می کند و می گوید: در سند صحیفه این شخص است. رضی الدین فلان است. و خیلی این شخص را تعریف می کند. بالاخره سند از ایشان شروع می شود بعد از ایشان دو نفر در سند هستند که از لحاظ علم رجال وثاقت اینها ثابت نیست یکی شیبانی است که ذکر می کنیم که در سند هست. ابی المفضل محمد بن عبدالله بن مطّلب شیبانی است. ما گفتیم که صحیفه سجادیه احتیاجی به سند ندارد. ولی چون در این عبارتی که می خواهیم بخوانیم این اشخاص نقل کرده اند از این جهت سندش را می خوانیم. یکی ابی المفضل محمد بن عبد الله بن مطّلب شیبانی است. این در سند واقع است. دوم متوکل نه آن متوکل عباسی معروف، متوکل نامی، او نقل می کند برخوردش را با یحیی بن زید و امام صادق(ع). آخرین راوی متوکل بن عمیر است که به او متوکل بن هارون می گفتند. بله عمیر بن متوکل از ابیه ـ متوکل ـ نقل می کند. از اینجا شروع می شود. می گوید: من یحیی بن زید را ملاقات کردم. یعنی بعد از اینکه زید در کوفه به شهادت رسید. ـ که گفتیم: یحیی راه ایران را پیش گرفت به طرف خراسان، خراسان آن موقع نه تنها خراسات فعلی، قسمت شرقی ایران را می گفتند خراسان. به طوری که افغانستان فعلی همه جزء خراسان حساب می شد. بلخ و کابل و غیره همه جزء خراسان بود. ـ می گوید: من یحیی بن زید را دیدم، متوجه خراسان بود. بعد از اینکه پدرش در کوفه

به شهادت رسید. متوکل می گوید: سلّمتُ علیه سلام کردم. از من پرسید از کجا می آیی؟ گفتم: از حج می آیم. از اهل خودش، از بنی عمش پرسید. _یحیی پسر زید است. امام صادق پسر امام محمد باقر است. امام محمد باقر عموی یحیی است. این است که سؤال کردند از بنی عمش فی المدینه._ جواب داد.وَ أَحْفَی السُّؤَالَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ اسرار کرد در اینکه احوال امام جعفر صادق را بپرسد. أخبرتُه خبر دادم. دیدمش و گفتم: وقتی که پدر شما زید بن علی بن حسین به شهادت رسید، امام صادق (بسیار محزون شد. یحیی گفت: عموی من _امام محمد باقر_ به پدر من گفته بود: زید خروج نکن، _در مقابل هشام بن عبد الملك. که قیام کرده بود و کشته شد_ و گفته بود: که اگر خروج کنی چه خواهد شد. ولی پدر من قیام کرد و به شهادت رسید. بعداً پرسید همین یحیی گفت پسر عموی من امام جعفر صادق (ع) چه گفتند، آیا درباره من چیزی گفتند؟ خبِّرنی متوکل گفت: جُعلتُ فداك بله گفته اند. من در برابر یحیی گفتم: بله من درباره شما چیزی شنیده ام ولی نمی خواهم بگویم. وقتی گفتم نمی خواهم بگویم، یحیی گفت: أَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِی مرا از مرگ می ترسانی؟ بگو هر چه شنیدی. گفتم: بله من از امام صادق (ع) شنیدم: إِنَّکَ تُقْتَلُ وَ تُصْلَبُ کَمَا قُتِلَ أَبُوكَ وَ صُلِبَ تو هم کشته می شوی و به دار آویخته می شوی، چنانکه پدرت زید کشته شد و به دار آویخته شد، تو هم کشته می شوی و به دار آویخته می شوی.

یحیی کمی چهره اش تغییر پیدا کرد و گفت: یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ _چون ما معتقدیم خداوند دو کتاب دارد یک لوح محو و اثبات دارد و یک لوح محفوظ دارد. مقدرات نهایی در لوح محفوظ است. چون خداوند دو جور مقدرات دارد. ولی مقدراتی که تغیّر پیدا می کنند، آن در لوح محو و اثبات است. مثلاً_ اگر کسی صله رحم کرد عمرش طولانی می شود و اگر نکرد عمرش کم می شود. تمام اعمال خوب و بد اثر زیادی در اعمار دارند، در اموال دارند، در جریان های زندگی دارند، تمام اینها در آن لوح محو و اثبات است. آنجا است که معلق است. آن وقت خداوند متعال چون مقدرات نهایی را هم می داند که هر کسی چه خواهد کرد و چه نخواهد کرد،آن مقدرات نهایی در آن لوح محفوظ است._ یحیی گفت: یا متوکل خداوند متعال به ما علم داده و شمشیر. ما با بنی عمهمان فرق داریم. عموی من حضرت باقر و پسر عموی من حضرت صادق (ع) فقط علم دارند. ولی من که پسر زیدم، ما دو چیز داریم هم علم داریم هم شمشیر داریم. یَا مُتَوَکِّلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَیَّدَ هَذَا الْأَمْرَ بِنَا وَ جَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَ السَّیْفَ فَجُمِعَا لَنَا وَ خُصَّ بَنُو عَمِّنَا بِالْعِلْمِ وَحْدَهُ بعد گفتم: جُعِلْتُ فِدَاءَکَ إِنِّی رَأَیْتُ النَّاسَ إِلَی ابْنِ عَمِّکَ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ أَمْیَلَ مِنْهُمْ إِلَیْکَ وَ إِلَی أَبِیکَ بعد متوکل می گوید: بله یحیی؛ ولی مردم به امام جعفر صادق (ع) بیشتر مایلند تا به شما. شما می گویی ما دو فضیلت

داریم؛ یکی علم، یکی شمشیر ولی آنها یک فضیلت دارند که همان علمشان است. ولی مردم به آنها مایل ترند. یحیی گفت: دَعَوَا النَّاسَ إِلَی الْحَیَاهِ وَ نَحْنُ دَعَوْنَاهُمْ إِلَی الْمَوْتِ. بله آنها مردم را به حیات دعوت می کنند ولی ما مردم را به مرگ دعوت می کنیم. ما مرد جهادیم چون جهاد مرگ دارد؛ ما مردم را به مرگ دعوت می کنیم، آنها مردم را به علم و قدرت دعوت می کنند. بعد پرسید یابن رسول الله أَ هُمْ أَعْلَمُ أَمْ أَنْتُمْ؟ آیا آنها اعلم اند یا شما؟ _مثل دو گروه در برابر هم. یک طرف زید است و پسرش یحیی و طرف دیگر امام محمد باقر و پسرش امام جعفر صادق_ متوکل می گوید: وقتی این سؤال را پرسیدم که شما اعلمید یا آنها؟ یحیی کمی مکث کرد. فَاطرقَ الی الارض ملیاً ثم رفَع رأسه. سر را پایین انداخت و کمی فکر کرد بعد سر را برد بالا_ و گفت کلنا له علمُ گفت: همه ما علم داریم. غیر اینکه آنها غیرُ انهم یعلمون کلما نعلم و لا نعلم کلما یعلمون آنها هر چه را ما می دانیم، می دانند؛ ولی ما هر چه آنها می دانند نمی دانیم. یعنی آنها حضرت باقر و صادق علمشان بیشتر است. بعد یحیی می گوید: أکَتَبتَ مِن ابنِ عمی شیئاً از پسر عموی من چیزی نوشته داری؟ قلتُ نعم قال أرِنیه به من نشان بده. من خیلی چیزها شنیده بودم از امام صادق و یادداشت کرده بودم. نشان دادم به ایشان. بعد دعایی را که از امام صادق شنیده بودم را نیز نشان دادم. امام

صادق که آن دعا را به من داده بود و حدثنی که آن را پدرش محمد بن علی نوشته. یعنی امام صادق فرمودند که این دعا را پدرش از پدرش امام سجاد شنیده. یحیی دعا را از من گرفت و دعا را از اول تا آخرش نگاه کرد. گفت: اجازه می دهی من این را استنساخ کنم؟ گفتم یابن رسول الله ما هر چه داریم از شماست. چه اشکالی دارد؟ دادم به ایشان. و گفتم: امام صادق این را به من داده و گفته به اینکه از غیر اهلش این را منع کن؛ ولی به شما می دهم. بعد یحیی هم یک صحیفه درآورد و گفت: پدر من هم زید از امام سجاد این دعاها را شنیده. بعد دعایی که من داده بودم، یحیی داد به یک نفر و گفت: این را شما بنویس با یک خط بسیار خوبی. او هم نوشت. متوکل می گوید: من چون که امام صادق فرموده بودند که این را به غیر اهلش نده و به کسی نده قدری ناراحت شدم ولی در عین حال به یحیی دادم. بعد از اینکه یحیی دعا را داد به یک نفر که آن را بنویسد به غلامش گفت: آن چمدان من را بیاور. غلامش چمدان را آورد. یحیی آن چمدان را باز کرد و صحیفه ای درآورد که قفل شده بود و مختوم هم بود و به او مهر زده بودند. یحیی نگاه کرد به آن مهر، بوسید و گریه کرد. بعداً قفل را باز کرد، گذاشت روی چشمش و به صورتش مالید آن صحیفه را. گفت: اگر پسر عموی من نگفته بود

که من کشته می شوم، من این صحیفه را به تو نمی دادم. ولی چون امام صادق گفته أُقتَل و اُسلَب من ناچارم این را به شما بدهم. و چون می دانم پسر عموی من هر چه بگوید حق است. می دانم هر چه او بگوید از آباء خودش شنیده است. ولی من می ترسم که آنچه را که من دارم و از چمدان در آوردم، به دست بنی امیه بیفتد و جزء خزائن آنها قرار بگیرد؛ از این جهت من این را به شما می دهم. شما این را نگه دار. وقتی که امر خداوند درباره من تحقق پیدا کرد، آن امانت را بده به فرزندان عبدالله محمد و ابراهیم. _محمد نفس زکیه همان بود که در مدینه قیام کرد و ابراهیم در بصره._ آنها بعد از من به این کار قیام خواهند کرد. متوکل می گوید: من صحیفه را گرفتم و یحیی بن زید هم رفت و به شهادت رسید.من آمدم به مدینه خدمت امام صادق (ع) ، حدیثی گفتم و جریان یحیی را گفتم و امام صادق بسیار محزون شدند و گریه کردند. فرمودند: رحم الله ابن عمّی و الحقه بآبائه و اجداده. والله یا متوکل ما منعنی من دفع الدعاء الیه إِلَّا الّذِی خَافه علی صحیفهِ أَبِیه اینکه من گفتم این دعا را به کسی نده به خاطر این جریان بود. می دانستم که او کشته خواهد شد. بعد من صحیفه ای که یحیی به من داده بود را دادم به امام صادق. امام آن را باز کرد و گفت: هذا والله خطُ عمی زید این خط عموی من زید است.

ص: ۵۱۵

و دعاء جدی علی بن حسین بعد امام به پسر بزرگش اسماعیل فرمودند: یا اسماعیل حالا شما هم بلند شو و آن دعایی که من قبلاً به شما داده بودم را بیاور. اسماعیل بلند شد و یک صحیفه ای آورد. متوکل می گوید: مثل همان صحیفه ای که زید به من داده بود. امام صادق هم آن صحیفه را بوسیدند و روی چشمشان گذاشتند و گفتند: این خط پدر من است و املاء جدی علیهما السلام بمشهدٍ منی در حضور من، جدّ من امام سجاد املا کرد به پدر من حضرت باقر و پدر من نوشت. من گفتم، یابن رسول الله اجازه می دهید من این دو تا را با هم مقابله کنم؟ فرمودند: بله اشکالی ندارد. من آن را که از یحیی گرفته بود و این را که از امام صادق گرفته بود مقایسه کردم. یک حرفی که با هم اختلاف داشته باشد، ندیدم. هر دو عین هم بودند. بعد گفتم یا رسول الله یحیی این را گفته که من بدهم به محمد و ابراهیم و امام فرمودند: بله ان الله یأمركم ان تؤدوا الامانات الی اهلها فادفعها الیهما. ببر بده به محمد و ابراهیم پسران عبدالله. من که خواستم بروم، فرموند:صبر کن. من که صبر کردم. امام فرمودند: من الان یکی را می فرستم که آنها بیایند به اینجا. وقتی که محمد و ابراهیم آمدند، امام صادق فرمودند: این میراث ابن عمّ شما یحیی است به شما داده، من به شما می دهم. ولی من یک شرطی با شما می کنم؛ این که آن را از مدینه بیرون نبرید. گفتند: چرا؟ حضرت فرمودند:

آن چیزی که بر یحیی و زید می ترسیدم همان به سر شما خواهد آمد. شما دو نفر _محمد و ابراهیم_ هم کشته خواهید شد. لا حول و لا قوه الا بالله گفتند و رفتند. خلاصه در اینجا خوابی نقل کنم از پیغمبر صلوات الله علیه و آله ، پیغمبر در خواب دیدند که چند تا میمون بر منبرشان بالا می روند و پیغمبر ناراحت شدند و جبرئیل آمد و گفت: آنها بنی امیه هستند و گفت: بنی امیه مسلط خواهد شد و این جریان به وجود خواهد آمد. حتی گفت که ۳۵ سال بعد از هجرتشان به مدینه اتفاق خواهد افتاد. بقیه برای فردا ان شاء الله.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا أبی القاسم محمّد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیّما بقیه الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین. بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره روایاتی بود در باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو. به این روایات تمسک کرده اند که جهاد تا زمان حضرت مهدی)عج) بایستی متوقف باشد. روایاتی در این باب است و بحث ما در خبر ششم باب بود. صحیحه ابی بصیر که از لحاظ سند هم معتبر و صحیح بود. ولی دلالت داشت بر كُلُّ رَايَهٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ)عج) این رایه صاحبش طاغوت است و در برابر عبادت پروردگار ایستاده و محکوم به شکست است. این خبر ششم از باب سیزدهم بود که عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كُلُّ رَايَهٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ

ص: ۵۱۷

يُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل گفتیم: این مضمون خبری هم است در غیبت نعمانی. منتهی این از ابی عبدالله (ع) است به این مضمون و آن عن ابی جعفر (ع) است. بالاخره گفتیم که یک خبری شبیه به همین ها هم در مقدمه صحیفه سجادیه وجود دارد. آن خبر را هم عرض کردیم. حالا جواب این قبیل اخبار چیست؟ چه باید گفت در برابر این اخبار که دلالت دارد بر اینکه قبل از قیام حضرت مهدی هر قیامی باطل است و صاحبش طاغوت است. معنایش این است که از زمان ائمه ، امام صادق ، حضرت باقر ، از آن زمان تا وقتی که حضرت صاحب ظهور کنند _که صدها سال تا به حال طول کشیده شاید سال های بسیار دیگری هم طول بکشد_ در تمام این مدت جهاد، امر به معروف، نهی از منکر و قیام همه اینها متوقف باشد؟! ما باید به این اخبار جواب بدهیم. بنده در اینجا نوشته ام که این اخبار چند اشکال دارد؛ اولاً که این اخبار منافات دارد با یک جریانی که بعد از این به وقوع پیوسته و پیغمبر و ائمه بر آن صحه گذاشته اند. آن هم قیام شهید فخّ است. قیام شهید فخ حسین بن علی فرزند حسن مثلث. اینها هم بنی الحسن هستند. این قیام خیلی قیام مهمی بوده بعد از جریان کربلا. خود ائمه فرمودند: برای ما یک جریانی مثل جریان فخّ نبوده. این قیام بعداً صورت گرفته. این قیام را همه ائمه علیهم السلام، پیغمبر صلوات الله علیه و آله، امام باقر ، امام صادق ، امام جواد این قیام

ص: ۵۱۸

را ستوده انـد و بر این قیـام صـحه گذاشـته انـد. اگر قرار بود که هر قیامی صاحبش طاغوت باشـد، این منافات دارد با این قیام شهید فخ. قیام شـهید فخ واقعا یک جریان بسیار بسیار بزرگی است. این در زمان موسی هادی صورت گرفته است. خلفای بنی عباس به این ترتیبند: اول عبدالله سفاح است. سفاح یک مدت کوتاهی خلافت کرد و آن هم با علویون در نیفتاد بعد مرد. بعد از او منصور سـر کار آمد. منصور تقریباً ۲۰ سال حکومت کرد. این عـداوت شدیدی نسـبت به اهل بیت داشت. منصور همانی است که بغـداد را ساخته و دیواره های شـهر را روی پیکر علویون قرار داده است. بنی حسن هم که گفتیم ابراهیم و محمـد در زمان منصور قیام کردنـد و به شـهادت رسـیدند. آنها می خواسـتند امام صادق را با خودشان هماهنگ کننـد، حضـرت صـلاح ندانسـتند که بـا آنهـا در قیـام هماهنـگ باشـند. ولی آیـا قیـام آنها مورد تصویب بود یا نه؟ بحثی است که بعضـی می خواهند بگوینـد بله. امام صادق از اینکه متأثر شدنـد و گریه می کردنـد برای آنها، این دلیل بر تأییـد آنهاست. زیرا گاهی امام خودش صلاح نمی داند که مستقیماً قیام کند. فرق دارد قیام امام. مثلاً عبدالله به امام صادق گفت: شـیعیان ما در خراسان هسـتند. آنها طرفدار اهل بیت بودند نه طرفدار بنی الحسن. حضـرت فرمودند: تو شـیعه ای در خراسان نداری. او فریب خورده بود. خلاصـه دومین خلیفه بنی عباس منصور بود. سوم مهـدی عباسـی که مـدت کوتاهی خلافت کرد. چهارم موسـی هادی است که هارون الرشید پسر او است. در میان خلفای

بنی عباس چند نفرشان با اهل بیت عداوت و سرسختی بیشتری داشتند؛ یکی منصور بود، دوم موسی هادی که شهید فخ در زمان او بود، سوم هارون الرشید است و چهارم متوکل عباسی است. این چند نفر عداوت شدید و سختگیری های زیادی با اهل بیت داشتند. جریان شهید فخ کتابی درباره آن وجود دارد. علاوه بر اینکه در اصول کافی داریم، در مقاتل الطالبین داریم، در بحار داریم، در تنقیح المقال در حالات حسین بن علی شهید فخ مطالب زیادی نوشته است. این قیام در زمان موسی هادی است. حسین بن علی قیام کرد. _علی پسر حسن مثلث است_ او قیام کرد و شهر مدینه را گرفت. قیامش خیلی قیام قوی بود. تمام کارها را در مسجد انجام می داد. خطابه ها و امثال اینها. شهر مدینه را تصرف کرد و بیت المال را به دست گرفت. بعد از مسخر کردن شهر مدینه به طرف مکه حرکت کرد که مکه را بگیرد. _الان آنها قبورشان در داخل مکه است. در آن زمان قبورشان چند کیلومتر از مکه جدا بود، اما حالا چون مکه وسعت پیدا کرده شهدای فخ الان قبورشان در داخل شهر مکه است._ می گوید: اگر مکه و مدینه را بگیرم تقریباً توانسته ام کشور اسلامی را مسخر کنم. به این قصد حرکت کرد ولی در مکه بین او و موسی بن عیسی پسر عموی هادی _که او را با لشکر زیادی فرستاد. لشکر او ۴۰۰۰ نفر بودند ولی حسین بن علی ۵۰۰ نفر لشکر داشت._ درگیری به وجود آمد. در آن درگیری حسین بن علی به شهادت رسید. این جریان خیلی

به جریـان کربلاـ شـباهت دارد. به خاطر اینکه بـدن های شـهدا را چنـد روز روی زمین گذاشـتند بمانـد، بقیه را اسـیر کردنـد، سرهای بریـده را بردند به بغداد به نزد موسـی هادی. جریانش به همین ترتیبی است که عرض کردم. ما می خواهیم بگوییم که خبر شـشم با قیام شهدای فخ _که مورد صحه پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است_ منافات دارد. حالا اینجا بحث مـا این است که از پیغمبر صـلوات الله علیه و آله آغـاز می شود. پیغمبر صـلوات الله علیه و آله در سـرزمین فـخ فرمودنـد: اینجـا کسـی کشـته می شود یُقْتَـلُ هَاهُنَـا رَجُـلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِى فِى عِصَابَةٍ تَسْـبِقُ أَرْوَاحُهُمْ أَجْسَادَهُمْ إِلَى الْجَنَّه ارواحشان پیش از جسـدهایشان به بهشت وارد می شود. آدرس هایی که می گوییم مطالعه کنید؛ بحار الانوار جلد ۴۸ صفحه ۱۷۰، تنقیح المقال مامقانی جلد اول چاپ قدیم صـفحه ۳۳۷. در اینجا نوشـته ام که حضـرت باقر فرمودند: روزی پیغمبر صـلوات الله علیه و آله از سرزمین فـخ عبور می کردنـد؛ هنگاهمی که به آنجا رسـیدند از مرکب پیاده شدنـد، دو رکعت نماز خواندنـد. در رکعت دوم پیغمبر صـلوات الله علیه و آله بی اختیار به گریه افتادند. اصـحاب از گریه شان به گریه افتاند. بعد پرسـیدند چرا شما گریستید؟ پیغمبر صـلوات الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل بر من نازل شد، گفت: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِكَ يُقْتَلُ فِى هَذَا الْمَكَانِ وَ أَجْرُ الشَّهِيدِ مَعَهُ أَجْرُ شَـهِيدَيْن و کسـی که با او شهید شود اجر دو شهید را دارد. بحار الانوار جلد ۴۸ صفحه ۱۷۰، مقاتل الطالبین و ... .

امام صادق در سفر حج به آن شخصی که همراهشان بود فرمودند: هر گاه به منطقه فخ رسیدیدم من را خبر کن. _این جریان شهدای فخ مال بعد است و در زمان امام موسی کاظم اتفاق افتاده._ به آنجا که رسیدند، حضرت پیاده شدند و نماز خواندند و فرمودند: اینجا کسی کشته می شود به این ترتیب. حضرت جواد فرمودند: لَمْ یَکُنْ لَنَا بَعْدَ الطَّفِّ مَصْرَعٌ أَعْظَمُ مِنْ فَخٍّ فرمودند بعد از جریان کربلا قتلگاهی برای ما اعظم از فخ نبوده. در بحارالانوار جلد ۴۸ صفحه ۱۶۵، تنقیح المقال همان که عرض کردیم. اعیان الشیعه سابقاً در ۵۰_۶۰ جلد چاپ شده بود. بعداً در ۱۰ جلد چاپ شد، یک جلد هم فهرست است که می شود ۱۱ جلد. اعیان الشیعه چاپ جدید جلد ششم صفحه ۱۰۱. شهید فخ حسین بن علی وقتی که قیام کرد، _اسم این هم حسین بن علی است ولی فرزند حسن مثلث است و اسم شهید کربلا هم حسین بن علی است منتهی ایشان حسین بن علی بن ابی طالب است._ وقتی شهید فخ در مدینه قیام کرد _کان صوّاماً قوّاماً_ خیلی او را ستودند. او حضرت امام موسی کاظم را به بیعت با خود دعوت کرد. _همانطور که آنجا عبدالله بن حسن امام صادق را به بیعت با خود دعوت کرد._ وقتی که امام موسی کاظم را به بیعت دعوت کرد، حضرت فرمودند: یَا ابْنَ عَمِّ لَا تُکَلِّفْنِی مَا کَلَّفَ ابْنُ عَمِّکَ عَمَّکَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع به من تکلیف نکن همان طور که فرزند عمویت امام صادق را به بیعت دعوت کرد تو هم مرا به تکلیف نینداز. فَیَخْرُجَ

مِنِّی مَا لَا أَرِیدُ کَمَا خَرَجَ مِنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع مَا لَمْ یَکُنْ یُرِیدُ چون من چیزی می گویم که خوشت نمی آید، که امام صادق هم چیزی گفت که خوشتان نیامد. امام صادق فرمودند که همه شما کشته خواهید شد، این قیام شما به نتیجه نمی رسد، من هم همین را می گویم. خلاصه مطلبی بود که امام موسی کاظم مایل نبودند بگویند. در آن موقع حسین خیلی مؤدبانه با امام حرف زد فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ إِنَّمَا عَرَضْتُ عَلَیْکَ أَمْراً من چیزی را به شما پیشنهاد کردم فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتَ فِیهِ وَ إِنْ کَرِهْتَهُ لَمْ أَحْمِلْکَ عَلَیْهِ اگر قصد دارید همراهی کنید و اگر شما دوست ندارید، من تحمیل نمی کنم. ـچون اگر امام با او همراه می شدند خیلی قدرت پیدا می کردـ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ امام موسی کاظم خداحافظی کردند و حرکت کردند. این جریان در مدینه است. ولی وقتی که حرکت کردند یک مطالبی که حاکی از دلسوزی و محبت بود بیان فرمودند. گفتند: یَا ابْنَ عَمِّ إِنَّکَ مَقْتُولٌ فَأَجِدَّ الضِّرَابَ تو کشته خواهی شد ولی برخورد خودت را شدیدتر کن. این صحه گذاشتن است. اینها خیلی مصلحت و اثر داشت در بیداری مردم، در معرفی شقاوت و ظلم بنی عباس. ولی ائمه علیهم السلام خودشان مستقیماً صلاح نمی دانستند که شرکت کنند. نظایرش زیاد است در تاریخ ما. مثل حضرت امیر که خودشان در برابر عثمان قیام نکردند؛ ولی وقتی که ابوذر تبعید شد و عمار را کتک زدند، در نهج البلاغه هست که وقتی که عثمان ابوذر را از مدینه به ربذه تبعید کرد، در آنجا گفت: هیچ

کس حق نـدارد ابوذر را بدرقه کند و همراهیش حرکت کند. حضـرت امیر با برادرش عقیل و حسن و حسـین و چند نفر دیگر ابوذر را بدرقه کردند. در نهج البلاغه هست که یَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّکَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوکَ عَلَی دُنْیَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَی دِینِکَ حضرت مطالبی را به ابوذر گفتند: لَا یُؤْنِسَنَّکَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا یُوحِشَنَّکَ إِلَّا الْبَاطِلُ. با این کلمات حضرت امیر اباذر را بدرقه کردند. خودشان قیام را در برابر عثمان ـچنانکه در مقابل خلفای پیشـین هم صـلاح نمی دانسـتند.ـ صلاح نمی دانسـتند. ولی دیگران را تأییـد می کردنـد. اینجـا هم امام موسـی کاظم می گوینـد: برخورد را شدیـدتر کن ولی تو هم کشـته خواهی شـد. یَا ابْنَ عَمٍّ إِنَّکَ مَقْتُولٌ فَأَجِدَّ الضِّرَابَ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسَّاقٌ. بعـد حضـرت مطالبی فرمودند ـگفتیم زید که قیام کرد ۴۰ هزار نفر در کوفه با او بیعت کردنـد؛ ولی در آخر ۵۰۰ نفر ماندند. همه بیعت را شکسـتند و فرار کردند.ـ امام موسی کاظم به حسـین بن علی فرمودنـد: مواظب بـاش آنهـایی که دور و بر تو را گرفته انـد فُسَّاقٌ یُظْهِرُونَ إِیمَاناً وَ یُسِرُّونَ شِرْکاً. ظـاهراً می گوینـد: با شـما هستیم. همین طور هم شد. در آخر با حسـین شـهید فخ هم ۵۰۰ نفر بیشـتر نماندنـد. وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ أَحْتَسِبُکُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عَصَبَهٍ من به حساب خـدا می گـذارم این مصـیبتی که برایمان پیش خواهد آمد. ولی شـما کار خود را انجام بده. اصول کافی جلد اول صفحه ۳۶۶، بحار الانوار جلد هشتم که از مقاتل الطالبین نقل کرده و تنقیح المقال.

خلاصه مطلب حسین فخ در اینها است. در آخر آنها قیام کردند و شهید شدند و جنازه های آنها را روی زمین ریختند و چند روز ماندند و سرها را از مکه به مدینه بردند برای ترساندن مردم و از مدینه به بغداد پیش موسی هادی بردند. _که خلیفه چهارم از خلفای بنی عباس بود._ تمام اسرا را نیز بردند. موسی هادی گفت که تمام اسرا را بکشید. بین اسرا زن نبود. همه را کشتند. این یکی از جریان های بسیار بسیار سخت بود. سرها را همه را در ملأان مردم بر بالای نیزه زدند. منظور ما این است که این روایاتی که داریم یستفاد از این روایات که چند نفر از معصومین علیهم السلام بر این قیام صحه گذاشتند و این بعد از آن خبر صادره از حضرت باقر و صادق علیهما السلام است. اگر قرار باشد بر اینکه كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ با اینها چه باید کرد؟! این یک اشکال، بنابراین یرد علیه اولاً ینافیه _خبر ششم را_ قیامُ شهید فخ. و شهید فخ _حسین علی بن حسن مثلث_ قد ورد تعظیمه و تکریمه عن النبی صلوات الله علیه و آله و الئمه علیهم السلام. اشکال دوم اینکه كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ اگر ما این خبر را بگیریم، از تاریخ صدور این خبر _که زمان امام صادق و باقر علیهما السلام است_ تا زمان حضرت مهدی _الان بیش از هزار سال می گذرد، به بعد هم چقدر طول می کشد خدا می داند،_ در تمام این مدت باید جهاد تعطیل باشد. و حال

اینکه جهـادی که الخیر کله فی السـیف مـا صـلح دینٌ و لا ـ دنیا الا به جهادی که عزت اسـلام و مسـلمین است، جهادی که من ترکه البسه الله ذلاً ـ و فقراً فی معیشـته جهـادی که قـاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَه اینهـا را چه کنیم؟! اینها که مال زمان خاصـی نیست. بایـد هزاران سـال مردم بنشـینند و تماشاگر فتنه ها باشـند. تماشاگر ذلت ها باشـند، تماشاگر فسادها باشـند؟! خوب این آیات و روایات مربوط به جهاد مال زمان خاصـی نیست. مال همیشه است. مسـلمان ها اگر می خواهند ذلیل نباشند، باید جهاد کننـد. اگر صـلاح دین و دنیا می خواهنـد بایـد جهاد کننـد. اگر مثلاً الان ما قـدرت پیدا کنیم باید اسـرائیل را بکوبیم. این فتنه است دیگر. این یـک پایگاهی است برای اسـتکبار و اسـتعمار. جریان غزه و این مصـیبت ها. الان ۶۰ سـال است که این پایگاه فتنه در آنجا به وجود آمـده، پس مسـلمان ها بایـد بنشـینند و تماشاگر این فتنه ها باشـند و حرکت نکننـد؟! نه خیر این درسـت نیست، این بـا اسـلام و مبـانی اسـلام نمی سازد. ثانیاً این قبیل روایات منافات دارد با آیات و ادله دال بر جهاد، با ذکر فلسـفه و حکمت جهـاد که داریم. ثالثـاً منافـات دارد با آیات و ادله امر به معروف و نهی از منکر. بالاخره امر به معروف و نهی از منکر که مال زمان خاصـی نیست. چه منکری بالاتر از اینکه انسان ببیند یک افراد جبار و ظالمی یک حکومت را به دست گرفتند؟! حکومت خیلی در سرنوشت مردم مؤثر است. حکومت سالم در سرنوشت مردم از جهت صلاح و سعادت و

تکامل مؤثر است. و حکومت فاسد﴿إِنَّ الْمُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْیَهً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّهَ أَهْلِها أَذِلَّه﴾ قرآن کریم که این را ذکر می کند بیخود که نیست. ملوک این طور بودند. ما در اسلام کلمه ولایت داریم نه حکومت. ولایت با حکومت فرق دارد. ولایت یعنی کسی که در رأس واقع شده با مردم به عطوفت و مهربانی و مدیریت و صلاح و صفا برقرار کند. این روایات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر به اندازه ای قوی و زیاد است که جهاد شعبه ای است از امر به معروف و نهی از منکر. حضرت امیر فرموده اند: وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنْ الْمُنْکَرِ إِلَّا کَنَفْثَهٍ فِی بَحْرٍ لُجِّی تمام اعمال خوب حتی خود جهاد در نزد امر به معروف و نهی از منکر مثل آب دهان در برابر یک دریای پهناور است. خوب حالا اینها را چه کنیم؟! حالا من یک روایت را به عنوان نمونه از امر به معروف می خوانم. حضرت باقر فرمودند: إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ سَبِیلُ الْأَنْبِیَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِیضَهٌ عَظِیمَهٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَکَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ یُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ یَسْتَقِیمُ الْأَمْرُ این روایت، حکمت امر به معروف را می گوید: اولاً سبیل انبیاست، منهاج صلحاست. آن وقت ۷ اثر دارد امر به معروف و نهی از منکر: یکی اینکه بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ اگر نباشد هیچ فریضه ای از فرایض الهی عملی نمی شود. وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ یعنی راه ها امنیت

پیدا کند راه های زندگی امنیت فکری، مالی، جانی، امنیت حیثیتی در سایه امر به معروف و نهی از منکر است. وَ تَحِلَّ الْمَکَاسِبُ اگر نباشد کسب های حرام شایع می شود. حلیت مکاسب در سایه امر به معروف و نهی از منکر است. وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ اگر نباشد حقوق پابرجا نمی ماند وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ آبادی زمین وَ یُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ انتقام از اعداء و آخرینش وَ یَسْتَقِیمُ الْأَمْرُ، تمام اینها تعطیل باشد و مردم منتظر باشند. همه حزب قاعدین باشند، آرام بنشینند و منتظر ظهور باشند؟! این قبیل روایات باید توجیه باشد ظاهرش منافات دارد. حدیثی که خواندیم حدیث ششم بود از باب اول از ابواب امر به معروف و نهی از منکر از وسائل. باز می رویم سراغ نهج البلاغه. کلمات قصار ۳۶۵ أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدْوَاناً یُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْکَراً یُدْعَى إِلَیْهِ هر کس که ببیند در هر زمانی، فَأَنْکَرَهُ بِقَلْبِهِ یعنی سه وظیفه است در برابر منکر و ترک معروف؛ اول تنفر قلبی. د.م لسانی. سوم یدی و جلوگیری. حالا جلوگیری به هر شکلی که باشد. فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِئَ با قلب اگر باشد یک مرتبه است وَ مَنْ أَنْکَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ وَ مَنْ أَنْکَرَهُ بِالسَّیْفِ ولی کسی که با شمشیر در برابر منکر قیام کند لِتَکُونَ کَلِمَةُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیَا وَ کَلِمَةُ الظَّالِمِینَ هِیَ السُّفْلَى فَذَلِکَ الَّذِی أَصَابَ سَبِیلَ الْهُدَى این راه را کسی پیش بگیرد، راه هدایت همین است. اگر تنفر قلبی و انزجار و نهی از منکر لسانی مؤثر نشد، باید قیام با سیف صورت بگیرد. مثلا سید الشهدا امام حسین

که زیـاد خوانـدیم فرمودنـد: مَنْ رَأَی سُـلْطَاناً جَـائِراً مُسْـتَحِلًّا لِحُرُمِ و... ثُمَّ لَمْ یُغَیِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَـا فِعْلٍ کَانَ حَقِیقاً عَلَی اللَّهِ أَنْ یُـدْخِلَهُ مَدْخَلَه امام حسین چرا قیام کرد؟ آن دیگر دعوت به اسلام نیست. بعداً می گوییم که فقهاء ما که جهاد را منحصر کردند به دو تـا، نه خیر این طور نیست. خیلی وسـیع تر است. هر کجا فتنه ای است بایـد کوبیـده شود. مراکز حکومتی باطل هر کجا هسـت فتنه نیز هست. سـید الشـهدا برای دعوت به اسلام قیام نمی کرد. دفاع هم که نبود، پس چه بود؟ برای کوبیدن حکومت یزید و ثـابت کردن پیروزی خون بر شمشـیر. و این درس بسـیار بزرگی است و موجی است که هر روز بر قـدرت آن افزوده می شود. این راجع به این خبر. البته دشـمنان اسـلام ناب این قبیل احادیث را جعل می کردنـد که قیام مردم مسـلمان را علیه قـدرت های ظلم و اسـتکبار بگیرنـد؛ تا مسـلمان به درس های این قبیل اخبار قیام نکننـد و آنها بتواننـد با رفاه و خاطر جمعی حکومتشان را انجام دهند. الان تفاوت ما با سنی ها در همین است. سنی ها روایات زیاد دارند. بنده هم در کتاب امر به معروف نوشته ام. می گوینـد: در برابر هر حکومت بایـد تسـلیم بود. روایاتشان این طور است. ولی شـیعه این طور نیست؛ شـیعه ادله و دلایل فراوانی برای قیام و جهاد دارد که اینها در هر زمانی باید عملی شود. آنها سـعی می کردند روایات درست کنند با روایات شـیعه قاطی کنند، تا اینکه شیعه هم مثل سنی ها در برابر ظلم ها و قدرت

های استکباری و استبدادی ساکت و خاموش باشند. حالا می رویم سراغ صحیفه سجادیه. البته در خودش هیچ بحثی نیست و دلیل لازم ندارد. آن قدر از لحاظ فصاحت و بلاغت و مضمون و محتوا بلند و عالی است که به دست هر کس بیفتد می فهمد که کلام معصوم است. اما آمده اند برایش مقدمه ای درست کردند. به نظر می آید که در مقدمه اش خدشه ای است. اولاً آن تقابلی را که دیروز خواندیم که استفاده می شد یحیی بن زید خودش را تقریباً مقابل امام صادق معرفی می کند، ما قبول نداریم که زید و فرزند او تقابلی به این شکل داشته باشند. می گوید: پسر عموی من مردم را به علم می خواند ولی ما مردم را می خوانیم به علم و جهاد. ما با آنها فرق داریم. از این جهت مردم به آنها مایلند چون مردم را به حیات می خوانند، مردم به ما مایل نیستند چون ما مردم را به موت می خوانیم. بعد می گوید: این صحیفه سجادیه که به همراه دارم به امام صادق نده بده به محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله. بنده به نظرم نمی آید که این تقابل درست باشد. چون خود زید تابع بود، فرزند زید هم. بنده در کتاب امر به معروف نوشتم که می گوید: _خودش به خودش خطاب می کند_ تو راه زید را باید پیش بروی. آنها طوری بودند که تابع ائمه علیهم السلام بودند نه اینکه با هم تقابل داشته باشند. از این جهت دو نفر در سند وجود دارند که مخدوش است. حالا ان شاء الله فردا

به عرض می رسانیم.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهـاد بحث مـا بـا توفیق پروردگـار متعال درباره روایات باب سیزدهم از ابواب جهاد عـدو است که دلالت دارنـد بر اینکه جهاد و قیام، تا آمـدن حضـرت مهدی محکوم به شـکست است و نباید انجام بگیرد. کسانی که مخالف هر حرکت و هر قیامی در برابر ظلم ظالمین و مراکز فتنه و فساد هسـتند و عقیـده دارنـد که در برابر اینها بایـد سـکوت کرد و بی تفاوت بود، به این روایات تمسک می کننـد برای جلوگیری از رواج و پیشـرفت جهاد و قیام ها. ما این روایات را خواندیم تا رسـیدیم به خبر ششم این باب که صـحیحه ابی بصـیر بود. صـحیحه ابی بصیر که سندش به عرض رسید دلالت داشت بر اینکه عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَـالَ کُـلُّ رَایَهٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِیَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ یُعْبَـدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل این روایت علاوه بر اینکه می گویـد: نباید قیام کرد، صاحب رایه هم متهم می شود به اینکه طاغوت است. هر کسـی که بخواهـد قیام کنـد طاغوت است. _همین خبر در غیبت نعمانی از ابی جعفر به همین مضـمون نقل شـده است. خوب این روایات _آن روز عرض کردیم_ معارض است با چند چیز؛ اولاًـ معـارض است بـا قیام هایی که صورت گرفته و ائمه علیهم السـلام بر آن صـحه گذاشـتند. که یکی از آنها که خیلی مشـهور است، قیام شـهدای فـخ است. قیام شـهدای فـخ در زمان امام موسـی کاظم بوده است. چنـدین سال بعـد از صـدور این حدیث، این قیام صورت گرفته. پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه دیگر مثل

حضـرت جواد و امام صادق بر این قیام صحه گذاشتند. بنابراین این روایت معارض است با قیامی که مورد تصویب ائمه علیهم السـلام بوده است. در این روایت حضـرت باقر یا صادق می گوینـد هر قیامی قبل از ظهور حضـرت مهدی محکوم به شکسـت است و صاحبش طاغوت است ولی بعـد از همین حـدیث شـهدای فـخ قیام کردند و پیغمبر صـلوات الله علیه و آله و ائمه علیهم السـلام از آنها تجلیل کردنـد، بر آن صـحه گذاشـتند و سـتایش کردند. ثانیاً این روایت معارض با آیات و روایات معتبر جهاد است. که خیر دین و دنیا و صلاح دنیا و آخرت، عزت مسلمان ها را در هر عصر و هر زمانی در جهاد خلاصه می کند و ترک جهاد را موجب ذلت مسلمان ها می دانند و می گوید که هر کجا فتنه است باید قیام کرد و فتنه را خاموش کرد. اگر قرار باشد که صدهاسال مردم دست روی دست بگذارند و تماشاگر فتنه ها باشـند و تماشاگر ذلت مسـلمان ها باشـند، تماشاگر از دست رفتن صلاح دین و دنیا باشند، این نمی سازد با مذاق ائمه علیهم السلام و با روایات معتبر و آیات قرآن نمی سازد. ثالثاً ادله ای داریم برای امر به معروف و نهی از منکر که مـال همه زمـان هاست. چه منکری از این بالاتر که ظالمین و غاصبین تسـلط پیـدا کنند بر سرنوشت مردم و مردم بنشینند و نگاه کنند؟! گاهی منکر و معروف را در امور جزئی ما ملاحظه می کنیم اما منکرهای کلان، معروف های کلان خیلی مهم هستند. چه منکری کلان تر از اینکه، امام

(رضوان الله علیه) فرمودند چه فتنه ای بالاتر از اینکه محمدرضا و رضاخان در ایران به وجود آورده بودند. ایران برای استکبار و استبداد پایگاهشان شده بود، منابع و ثروت ایران را می بردند، فرهنگ و سیاست ایران را قبضه کرده بودند. این فتنه است دیگر. حالا مردم بنشینند و تماشا گر این فتنه ها و منکرات باشند؟! بنابراین این صحیحه ابی بصیر مخالف است با قیام هایی که حق بوده است از نظر ائمه علیهم السلام. حالا- آیا ما می توانیم این معارضات را توجیه کنیم؟ چون میزان ما این است که اگر دو تا خبر، دو تا دلیل با هم تعارض کردند، بعد از اینکه هر دو جامع شرایط صحت بودند از نظر سند، اگر جمع دلالی ممکن بود که جمع دلالی می کنیم. _جمع دلالی هم یا عام و خاص است یا مطلق و مقید است یا حاکم و محکوم است و یا وارد و مورود._ دلیلی نسبت به دلیل دیگر عام است و آن خاص، تخصیص می زنیم. با حفظ سند و غیره آن یکی مطلق است این یکی مقید، به دست عرف بدهند اهل عرف متحیر نمی ماند. یکی از آنها را بیانٌ للاخر حساب می کند. هر کجا این طور شد جمع دلالی می کند. مثل عام و خاص، مطلق و مقید، حاکم و محکوم، وارد و مورود. این جمع دلالی است. در اینجا می گوییم نیست؛ زیرا کل رایه ترفع یک سیاق آبی از تخصیص است و جمع دلالی بین این و ما یعارضه امکان ندارد. باید برویم سراغ موازین دیگر. ما در تعارض ادله موازینی داریم. اگر

جمع دلالی باشد جمع دلالی. اگر آن نشد باید برویم سراغ موافقت و مخالفت کتاب، موافقت و مخالفت عامّه. این راه هایی است برای ما. آخرش اگر هیچ کدام نشد فَتَخَیر. خوب قبل از اینکه به فتخیر برسد می بینیم که این روایات مخالف کتابند. مگر اینکه اینجور توجیه کنیم؛ بگوییم: قیام دو جور است که بعضی نقل می کنند، شواهدی هم در روایات دارد؛ یک قیامی است که دعوت به نفس است. یک قیامی است که دعوت به حق است. دعوت به کسی است که اگر من غلبه پیدا کردم، این قدرت را به او تسلیم خواهم کرد. مثل قیام زید که در آن صحیحه عیص خواندیم. در خبر اول به این صورت بود که حضرت فرمودند: قیام بنی الحسن مثل قیام زید نیست. زید اگر قیام کرد در زمان بنی امیه در برابر هشام بن عبدالملک، اگر قیامش موفق می شد لوفا وفا می کرد. این قدرتی که به دست آورده بود، این را به اهل بیت تسلیم می کرد. اینجور قیام ها مورد رضایت بوده. ولی اگر شخصی قیام کند که دعوت به خودش کند در برابر صاحبان حق و ائمه علیهم السلام، بله این صاحبها طاغوتٌ. اگر از قرآن بیاوریم اینطور دارد الَّذِینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطَّاغُوت. طاغوت را در برابر خدا، در برابر هم قرار داده. سبیل الله و سبیل طاغوت یعنی سبیل حق و سبیل باطل. اگر کسی مثل زید باشد قیام کند یا مثل شهدای فخ باشد که قیام کردند برای دعوت به حق، ممکن است کسی قدرت داشته باشد

که قیام کند، بعد منطقه ای را تصرف کند و بعد آن منطقه را تقدیم کند به صاحبان حق. در اینجا هم باید به این صورت گفت. باید گفت: بله هر کسی قبل از قیام حضرت مهدی قیام کند و دعوت به خودش کند این یک مصیبت و فاجعه ای است که گریبانگیر جامعه اسلامی شده. از آن روزی که غدیر را کنار زدند کم کم این کار باب شد. فاطمه زهرا سلام الله علیها اولین شهید این جریان هستند. کم کم اهل بیت علیهم السلام که صاحبان حق بودند کنار گذاشته شدند. حضرت علی فاطمه زهرا سلام الله علیها را سوار بر الاغ می کردند و شبها به در خانه مهاجر و انصار می رفتند و می گفتند: ببینید که حق ما دارد پایمال می شود؛ ولی کسی کمکی نمی کرد. بعد از این جریان حضرت علی در آن آخر توانستند چند سال حق خود را قبضه کنند. بعد هم بنی امیه و بنی عباس و غزنویان و سلجوقیان و ایلخانان و تیموریان و صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه و پهلوی آمدند روی کار. تمام اینها طاغوتند. برای اینکه اینها قیام که کردند، نظرشان این نبود که دین را تأیید کنند و حق را به صاحبان حق بدهند. صاحب حق کیست؟ یا امام است یا پیغمبر است یا کسی که قائم مقام او باشد. بنابراین توجیهش این است که قیام دو قسم است. آن صحیحه عیص که اول باب است شاهد این هم هست. ائمه علیهم السلام از قیام هایی که صورت می گرفت ولی آن شخصی که قیام می کرد قصدش

این بود که اگر تسلط پیدا کرد حق را به صاحب حق ادا کند، حمایت می کردند. این روایت محمول است بر آنجایی که آن قیام دعوت به نفس خودش است در برابر حق، بنابراین معلوم است که این قیام باطل است. ریختن خونها برای این نبوده که حق پیشرفت کند. خواسته است منافع و اهداف شخصی خودش را تأمین کند. خوب معلوم است این طاغوت است. مثلا در کتاب تاریخ قم که یکی از مدارک بحار است در سفینه البحار هم در ماده ق-م نقل کرده؛ این کتاب تاریخ قم مدرکی برای محدثین است و صاحبش معاصر صدوق است. صدوق ۳۸۱ ه.ق از دنیا رفته، یعنی قرن چهارم. آنجا است که از حضرت امام موسی کاظم رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمَّ یَدْعُو النَّاسَ إِلَی الْحَقِّ یَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ کَزُبَرِ الْحَدِیدِ لَا تُزِلُّهُمُ الرِّیَاحُ الْعَوَاصِفُ وَ لَا یَمَلُّونَ مِنَ الْحَرَبِ وَ لَا یَجْبُنُونَ وَ عَلَی اللَّهِ یَتَوَکَّلُونَ وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِین خیلی ها این قیام را به انقلاب اسلامی تعبیر کردند. مردی از اهل قم قیام می کند و دعوت به حق می کند. قومی که با او جمع می شوند ۵ صفت دارند؛ اول اینکه مثل قطعات آهن محکم و مقاوم هستند. دوم اینکه تند بادها آنها را به حرکت در نمی آورد، و متزلزل نمی کند. سوم از جنگ هم خسته نمی شوند. چهارم خوف و ترس به خودشان راه نمی دهند. پنجم علی الله یتوکلون. بالاخره ما باید این حدیث را توجیه کنیم به همین معنا که عرض کردم. چون اگر برای حدیث توجیه نباشد، باید امر به معروف و نهی از منکر و

جهاد تعطیل باشد و همه مسلمان ها تن به ذلت و زبونی بدهند و تسلط و استکبار و قدرت های فاسق به وجود بیاید و همه تماشاگر باشند و بگویند ان شاء الله صاحب حق می رسد. این راجع به این حدیث ششم بود که مورد بحث ما بود. چند حدیث است که باید بحث کنیم و چون مضامینشان با هم فرق می کند، ما انها را جدا جدا بحث می کنیم. بعد یک مطلبی راجع به صحیفه سجادیه خواندیم و گفتیم که شبیه به همین عبارت حدیث ششم در صحیفه سجادیه هم است که کُلُّ رَایَهٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِیَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ یُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَل چون صحیفه سجادیه خیلی عظمت دارد. حالا در مقدمه اش یک چنین حدیثی ذکر شده مورد بررسی است. صحیفه سجادیه را عرض کردیم که احتیاجی به سند ندارد؛ آنقدر مضمون عالی است که تمام محدثین و علما از اول با دید عظمت به آن نگریسته اند و قبول کرده اند و زبور اهل بیت هم است. اما در مقدمه آن این حدیث وجود دارد، که هر کس مقدمه آن را بخواند، می گوید: امر به معروف و نهی از منکر و جهاد باید تعطیل باشد، تا امام زمان بیایند. حالا جوابش چیست؟ جوابش این است که این مقدمه در سندش دو نفر مجهول الحال وجود دارد و سند ضعیف است. این دو نفر که در سند واقع است یکی محمد بن عبد الله ابوالمفضّل شیبانی است. این را علمای رجال تضعیف کردند. برای نمونه در جلد ۱۶ معجم رجال حدیث صفحه ۲۴۴ تا ۲۴۵

ایشان می گوید که نجاشی گفته: که محمد بن عبد الله کان سافر فی طلب الحدیث عمره در تمام عمرش برای حدیث این طرف و ان طرف می رفت أصله کوفی و کان فی أول أمره ثبتا، ثم خلط و رأیت جل أصحابنا یغمزونه و یضعفونه در ابتدا خوب بود ثم خلط. نجاشی می گوید: جلّ اصحاب ما او را احترام نمی کردند و تضعیفش می کردند.و شیخ هم در فهرست فرموده که محمد بن عبد الله کثیر الروایه حسن الحفظ، غیر أنه ضعفه جماعه من أصحابنا. شیخ طوسی در رجال دو کتاب دارد. ما درباره رجال دو جور کتاب داریم؛ یکی فهرست است یکی رجال است. فهرست یعنی فهرست اسماء مصنفین. مثل نجاشی ولی کتاب کشی رجال است. فهرست آن است که مقید به این است که صاحبان کتاب را ذکر کند، صاحبان اصول را ذکر کند. تقید به این دارد. در اول کتاب هم دارد که چون من دیدم که به ما طعنه می زدند که شما مؤلف و مصنف کم دارید، این را ما تألیف کردیم که نشان دهیم که در میان شیعه چقدر مؤلف وجود دارد. نجاشی کتابش فهرست است. ولی کشی، خیلی به کتب کار ندارد. به اشخاص کار دارد. گاهی استطراداً می رود سراغ کتب؛ این می رود سراغ اشخاص؛ ولی همّ نجاشی به فهرست و ذکر مؤلفین و مصنفین است و همّ کشی به ذکر رجال است. خیلی از تاریخ هایی که ما داریم، در منتهی الامال، تاریخ های ائمه و اهل بیت علیهم السلام و رجال و ... از کشی گرفته شده است، کشی خیلی کتابش مهم بوده.

ص: ۵۳۸

الان کتاب کشی در دست نیست. این که الان در دست است این را شیخ طوسی از او اخذ کرده و نوشته، حالا به نام کشی است. ولی اصلش نیست. خیلی مطلب های تاریخی دارد. مال نجاشی فهرست است و مال کشی رجال است. ولی شیخ هر دو را دارد شیخ یک فهرست دارد و یک رجال دارد. آن عبارت که خواندم مال فهرست بود. در رجال، شیخ طوسی فرموده ابوالمفضّل وضاعٌ کثیر المناکیر می گوید که جعل احادیث می کرده منکرات زیاد دارد و رأیت کتبه فیها الاسانید من دون المتون و المتون من دون الاسانید و اری ترک ما ینفرد به هر خبری که ابوالمفضل گفته آن را ما ترک می کنیم. این یک نفر است که در سند مقدمه صحیفه سجادیه است. دوم متوکل بن عمیر بود، آخرین راوی این شخص بود. در معجم رجال حدیث جلد ۱۴ صفحه ۱۷۷ می گوید: متوکل بن عمیر قال النجاشی نجاشی گفته: متوکل بن عمیر همین شخصی که از یحیی بن زید دعای صحیفه را ذکر کرده، ولی گفته به اینکه این شخص فهو کیف کان لم تثبت وثاقته وثاقت این شخص ثابت نیست. بنابراین سند آنچه که در مقدمه صحیفه سجادیه ذکر شده و آن عبارتی که در آن بود که: هر قیامی قبل از قیام حضرت مهدی محکوم به شکست است، این مقدمه از لحاظ سند ضعیف است. دو نفر در سند هستند که علاوه بر اینکه مجهول الحال نیستند تضعیف نیز شده اند. اما حالا برویم سراغ خود صحیفه. در خود صحیفه به این عظمت، یک راه بهتر این است که ببینیم

چیزی درباره جهاد وجود دارد؟! اگر داشته باشد مطلب روشن می شود. در خود صحیفه درباره جهاد و تشویق به جهاد و قیام خیلی مطلب وجود دارد. بنابراین ما چرا برویم سراغ مقدمه؟ می رویم سراغ خود صحیفه. دعای ۲۷ سجادیه، دعایی است درباره مرابطین و مجاهدین. مرابطین یعنی مرزداران، _ما نخواندیم ان شاء الله رباط را می خوانیم._ رباط به معنی مرزداری است. مرزداری خیلی ثواب دارد. قبل از شهادت رباط ثوابش از جهاد بیشتر است. مثلاً دو نفر حرکت کرده اند یکی از آنها می رود جبهه که در موقعش جهاد کنند، یکی دیگر می رود به نگهبانی مرز. آن هم مرز بین کفر و اسلام، از آنجاست که بیشتر خطرها به وجود می آمده. رباط یک شبش ثواب چند سال عبادت را دارد که بعداً می خوانیم. در آخر دعای اول صحیفه این است که: خدایا شهادت را نصیب ما بفرما. اما دعای ۲۷ صحیفه سجادیه را مطالعه کنید. بنده چند جمله از آن را می خوانیم چون خیلی مفصل است. و کان من دعائه علیه السلام لاهل الثغور دعای امام سجاد برای مرزداران. _اول از مرزداری شروع می شود، بعد در مورد جهاد است._ اول می گوید:اللهم صل علی محمد و آل محمد، یکی از خصوصیات صحیفه سجادیه که خیلی باید با آن کتاب آشنا باشیم و بخوانیم. _بعضی از دعاهایش خیلی برای ما طلبه ها مهم است._ یک دعایی است که امام سجاد بعد از نماز شب می خواندند: یا من یرحم من لا یرحمه العباد و یقبل من لا یقبله البلاد خیلی دعای عجیبی است. در هر چند جمله،

بعدش دارد: اللهم صل علی محمد و آل محمد. امام سجاد عنایت داشتند که در ضمن این دعاها این مطلب را هم جا بیندازند، تثبیت کند که: محمد و آل محمد را فراموش نکنند. تمام دعاها و کارهایشان به برکت اهل بیت باشد. شروع این دعای ۲۷ هم همین ذکر است. بعد و حصّن ثُغورَ المسلمینَ بعزّتک خدایا مرزهای مسلمانات را با عزت خود محکم بگردان و أید حماتها بقوّتک خدایا حامیان مرزها را با قوت خود تأیید کن. و أسبغ عطایاهم من جِدَتِك عطایای مرزداران را از فضل خودت تأمین کن. ـجِدَه یعنی اموال و تمکن ـ اللهم صل علی محمد و آل محمد و کَثِّر عِدَّتَهُم عده شان را زیاد کن. و اشحَذ اسلحتهم اسلحه های آنها را بّران کن. واحرُس حوزَتَهم حوزه آنها را حفظ کن. وامنَع حَومَتَهم منطقه شان را حفظ کن. و ألِّف جمعهُم و دَبِّر أمرهم خلاصه این دعایی است که به این ترتیب آغاز می شود. بعد درباره دشمن کلماتی آورده، پروردگارا دشمن را وامزُج میاهَهُم بالوَباء پروردگارا آب های دشمن را به میکروب وبا آلوده کن. امروز ثابت شده که وبا از راه آب منتقل می شود. از این قبیل کلمات شدید علیه دشمنان اسلام دارد، بعد می رود سراغ مجاهدین. خوب ببینید کلمات درباره مجاهدین طوری است که هر وقت صورت بگیرد به این گونه است. اللهم اغزُ بکلِّ ناحیهٍ من المسلمین هر جا که مسلمانان داری مشرکینی باشند، اولاً با ملائکه آنها را تأیید کن تا بتواند آنقدر بجنگد که پروردگارا اسلام علوّ و عظمت پیدا کند. واعمُم بذلك اعداءك عمومیت بده به جهاد که قیام

کننـد. مِنَ الْهِنْـدِ وَ الرُّومِ وَ التُّرْکِ وَ الْخَزَرِ وَ الْحَبَشِ وَ النُّوبَهِ وَ الزَّنْجِ وَ السَّقَـالِبَهِ وَ الـدَّیَالِمَهِ وَ سَائِرِ أَمَمِ الشِّرْکِ خداونـدا طوری قـدرت بـده به جهادگران که شـرق و غرب و همه نقاط را بتوانند تسـلط پیدا کنند و حرکت کنند. شـما خودتان بقیه را مطالعه کنیـد. از این قبیل نمونه ها مفصل است و دلالت بر این دارد که جهاد چقـدر مهم است. امام سـجاد که نمی خواهد دعا کند و مردم صـدها سـال بنشـینند، تـا وقتی که امام زمان آمدنـد. این دعای صـحیفه سـجادیه است و امام سـجاد هم قبل از امام باقر و صادق علیهما السلام بوده. در این دعا می فرمایند که مردم مجاهد قیام کنند و حرکت کنند، خداوند به آنها کمک کند و هند و روم و ترک و خزر و حبش را بکوبنـد. بنـده اینجـا بعـد از مراجعه به ریـاض السـالکین ـ گفـتیم که ریـاض السـالکین شـرح صحیفه سـجادیه است در ۸ جلد چاپ شده مال سـید علی خان و بسـیار شـرح خوبی است. همه چیز دارد؛ فلسـفه، ادب، کلام، حـدیث،ـ بنابراین دعای ۲۷ دلالـت بر ایـن دارد که جهـاد بـا این عمـومیت مـورد تأییـد ائمه علیهم السـلام بلکه مـورد دعـای آنهاست؛ که مسـلمانان ظفر پیدا کنند پیشـرفت پیدا کنند. می توانیم بگوییم که امام سجاد این دعا را خوانده که مردم، قرن ها دست روی دست بگذارنـد و تماشاگر فتنه ها و فسادها و اسـرائیل اشـغالگر و تسـلط آمریکا بر افغانسـتان باشـد؟! عجیب اسـت واقعاً! ۳۰ مملکت به آمریکا کمک کردند و لشکر دارند در افغانستان و در عراق هم همین طور. یعنی آن روایات

که از اهـل بیت داریم، پیغمبر صـلوات الله علیه و آله در حجه الوداع فرمودنـد: یَأْتِی قَوْمٌ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ قَوْمٌ مِنَ الْمَغْرِبِ فَالْوَیْلُ لِضُعَفَاءِ أُمَّتِی مِنْهُمْ این حدیثی جامع است که پیغمبر صـلوات الله علیه و آله بیان فرمودند در مورد جریان های آخر الزمان. من حساب کردم که در آنجا ۶۴ موضوع را پیغمبر فرمودنـد. در حجه الوداع بعد از جریان عرفات و منی و ... آمدند و رو به روی خـانه کعبه، الا اخبرکم خبرداد چه خواهـد شـد. بعـد آنجا ۶۴ موضـوع را پیغمـبر فرمودنـد. عجیب است واقعـاً. آخرش هم می گویـد: قـومی از مشـرق و قـومی از مغرب بر امت من حمله ور می شونـد. خوب الان ببینیـد از چنـدین مملکت به عنوان نـاتو جمعیت جمع کردنـد در افغانسـتان، همین طـور در عراق. همـان لنگه کفش دیشب خیلی چیز عجیـبی بـود که به طرف بـوش پرتاب کردنـد. واقعاً بعضـی از کارهای ابتکاری جالب است؛ تقریباً مثل حرکت حسـین فهمیـده که خیلی ابتکار جالبی بود. ما بایـد سـعی کنیم که همیشه ابتکار داشـته باشـیم. بنده گاهی نگاه می کنم به تلویزیون می بینم سالی چند دفعه از پژوهشـگران، فناوری ها و غیره تقدیر و تشویق می کنند؛ ولی ما در حوزه نداریم. ما طلبه ها چه کم داریم؟ ما هم باید داشـته باشـیم. ما طلبه ها هم باید سالی چند دفعه از کسانی که واقعاً تحقیق و پژوهش دارند، درس ها را مرتب می نویسند، خودشان نوآوری دارند، تقدیر کنیم. ولی ما نداریم. ما هم باید در فکر باشیم. آیا در حدود ۴۰ هزار نفر که در حوزه هستید در طی سال،

هیچ فن آوری و نوآوری ندارید که قابل تشویق باشید؟! دارید، ولی باید رسیدگی شود. بالاخره اینها کارهایی است که باید رسیدگی شود. این کار که لنگه کفش را زد به بوش کار مهمی بود. بعد مردم عراق حرف خوبی گفتند، گفتند: آن لنگه کفش را باید در موزه ملی عراق به عنوان یک سند افتخاری برد. این کفش ها خیلی قیمت دارد. البته اگر حرکت مردم عراق نباشد، سر آن شخص بلا می آوردند. ولی امیدواریم مردم عراق حرکتی داشته باشند. حرف سر این است که نباید دست روی دست گذاشت، این هم جهاد است. بقیه را ان شاء الله بعداً می خوانیم.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال در باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو بود. روایاتی وجود دارد که عده ای به این روایات تمسک کرده اند و فکر کرده اند که این روایات دلالت دارد بر اینکه قبل از قیام حضرت مهدی هر کسی پرچمی بلند کند و قیامی کند در برابر ظلم و استکبار و هر قدرتی که قدرت شیطانی باشد، این قیام محکوم به شکست است و صاحب آن پرچم طاغوت است. اگر این روایات دلالت بر این مطلب داشته باشد معنایش این است که باید چند قرن مسلمان ها در برابر قدرت های شیطانی و قدرت های ظلم و استکبار ساکت بنشینند و تماشاگر این جنایت ها باشند، به قصد اینکه حضرت مهدی خودشان می آیند و اصلاح می کنند. خوب این واقعاً خیلی مطلب عجیبی است. صاحب وسائل هم باب را به این صورت مطرح کرده: باب اینکه قیام به سیف قبل از قیام

ص: ۵۴۴

حضرت مهدی چیست؟ به این صورت مطرح کرده. اگر کسی به این باب نگاه کند این طور فکر می کند که قبل از قیام حضرت مهدی هر قیامی محکوم به بطلان است و صاحبش طاغوت است. ما ناچاریم در بحث جهاد خودمان روایات ر ا یک یک حساب کنیم که آیا این دلالت دارد یا ندارد. در میان اینها قوی ترینش همان خبر ششم بود که خواندیم كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ این را ما جواب دادیم. و دو سه روز درباره این از جهاتی بحث کردیم. آخرش هم گفتیم: در مقدمه صحیفه سجادیه هم مثل این خبر هست. خود صحیفه مستغنی از سند است. اما یک مقدمه ای برایش تنظیم شده است که در آن مقدمه شبیه همین عبارت وجود دارد. و گفتیم: آن مقدمه سندش صحیح نیست. ما درباره اخبار که بحث می کنیم عمده برای ما در اول سند است. گفتیم: در سند مقدمه صحیفه سجادیه دو نفر هستند؛ که یکی شیبانی و دیگری متوکل بن عمیر که هر دو ضعیف بودند. حالا این مقدمه را چه کسی درست کرده؟! مسلما جباران و ظالمان که همیشه می خواهند مسلمان ها در برابر حرکت های آنها آرام باشند در درست کردن این مقدمه دست داشته اند. ولی این حرفها منافات پیدا می کرد با آیات و ادله جهاد و آیات و ادله امر به معروف و نهی از منکر و گفتیم: اگر هم بخواهیم توجیه کنیم، اولاً که شرایط حجیت ندارد و ثانیاً اگر بخواهیم توجیه کنیم باید اینطور توجیه کنیم که ما دو جور دعوت داریم؛ یکی دعوت

ص: ۵۴۵

بـه نفس اسـت و یکی دعـوت به کسـی است که شایسـتگی دارد. در اسـلام شایسـتگی صـاحب رایه بـودن و صـاحب پرچم و حکومت و قدرت بودن، برای کسـی است که معصوم باشد یا قائم مقام معصوم باشد. غیر از این طاغوت است. پس منظور این است که دعوت کند به خودش، نه مثل زید که اگر غالب باشد حق را بدهد به امام صادق یا امام باقر. می توانیم اینجور توجیه کنیم. پس روایـاتی که معـارض باشـد به اقوی و ادلّ از خودش، بـایستی طرحش کرد یـا اگر قابل توجیه باشـد توجیهش کرد. توجیهش هم همین است که عرض کردیم. این است که بـا توفیق پروردگار از خبر شـشم فارغ شـدیم. اما خبر هفتم. وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ عنه یعنی کلینی از محمد بن یحیی، ـضـمیر عنه برمی گردد به محمد بن یحیی ـ، کلینی عن محمد بن یحیی ابو جعفر عطار قمی عن احمد ـ یعنی احمد بن محمد بن عیسـی ـ عن علی بن الحکم، سـند تـا اینجـا خوب است. این هم از ثقات است. عن ابی ایوب خزاز. اسم ابی ایوب، ابراهیم بن عثمان است. از ثقات است. عن عمر بن حنظله فی وثـاقته بحثٌ. در معجم رجال حـدیث جلـد ۱۳ صفحه ۲۷ وثـاقت او را قبول نمی کنـد. ایشان می گوید: لم يُنَصَّ علی توثیقه بر توثیق عمر بن حنظله نصی نداریم. چند دلیل هم ذکر می کند و همه را رد می کند. پس عمر بن حنظله وثاقتش ثابت نیست. حالا چه می خواهد بگوید: قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع

يَقُولُ خَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ۵ تا علامت است قبل از قیام مهدی ؛ اول الصیحه، صیحه آسمانی. این خبر ظاهرش درباره علامت های ظهور حضرت است، به بحث ما مربوط نیست تا اینجا. حضرت مهدی قبل از ظهورش ۵ تا علامت قطعی دارند؛ یکی صیحه آسمانی، که در روایات متعدد هم هست که از آسمان شنیده می شود برای ظهور و قیام حضرت مهدی. دوم سفیانی، در روایات کثیر سفیانی عبارت از کسی است که در برابر حضرت قائم جبهه گیری، موضع گیری و خلاف دارد. یک این چنین قدرت استکباری در برابر او وجود خواهد داشت. سوم خَسف. یعنی فرو رفتن زمین. بله هست که سفیانی با جیش خودش به زمین فرو می روند. قتل نفس زکیه، که در آن زمان چه کسی است؟! در اخبار مربوط به علائم آخر الزمان رمزهای فراوانی است. برای تبیین اینها باید خیلی مطالعه کرد، اخبار را روی هم حساب کرد، تا چیزی انسان به دست بیاورد. چهارم هم قتل نفس زکیه، پنجم یمانی که خوب است. اخبار ما در این مورد تمجید شده. اما سفیانی نه. تا اینجا که به بحث ما مربوط نیست و ذکر علائم ظهور است. بعد عمر بن حنظله سؤالی می کند إِنْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَ نَخْرُجُ مَعَهُ قَالَ لَا اگر قبل از این علامات که قبل از ظهور حضرت مهدی است، کسی از اهل بیت تو خروج کند، ما هم با او همگام باشیم؟ قال لا، آن شخصی هم که به این خبر فکر کرده است که دلالت دارد، به واسطه همین زید است

ص: ۵۴۷

که اینجا ذکر کرده است. زیدی که خبرش را خواندیم. فرمودند نه خیر. خوب در اینجا مخاطب امام صادق است. عرض کردیم تاریخاً امام صادق در یک زمانی بودند که ابومسلم خراسانی از خراسان، _در آن زمان خراسان خیلی مهم بوده، خراسان توانست دولت بنی امیه را سرنگون کند و دولت بنی عباس را به وجود بیاورد. در آن زمان شعرای پارسی هم درباره خراسان شعر می گفته اند: یک شعری است که: (آن خراسان کو که گر طفلش گرستی نیمه شب خواب خوش بر دیده عباسیان گشتی خراب). آن خراسان کجاست که اگر بچه ای نیمه شب گریه می کرد، خواب خوش را از دیده بنی عباس سلب می کرد._ خوب خلاصه آنها در خراسان قیام کردند به آنها می گفتند مسوده. در بعضی روایات هست آنها پرچم سیاه داشتند، لباس سیاه داشتند؛ این رمز لشکر خراسان بود. امام صادق با اینها هم عصر بودند. دست هایی کار می کرد که موج سواری کند از این تنفر مردم و حرکت مردم علیه بنی امیه، [سوء استفاده کند]. یعنی حکومت را به طرف خودش جلب کند. که بنی عباس همین کار را کردند. در مقابل هم بنی الحسن بودند، بنی الحسن می خواستند حکومت را خودشان قبضه کنند. امام صادق می دانستند که دخالت در این جریان برای ایشان صلاح نیست. چون اگر بخواهند دخالتی بکنند، باعث می شود که یک حرکتی به وجود بیاید. ولی امام صادق می خواستند که آن جنبه فرهنگی اسلام را تأمین کنند. مذاهب باطل زیادی به وجود آمده بود و ایشان می خواستند که مذهب جعفری را تنظیم و

ترسیم کنند. حالا این بود که به حضرت می گفتند: چرا شما حرکت نمی کنید؟ و ایشان را ملامت می کردند. و می گفتند: حالا ـ که زمینه فراهم شده شما حرکت کنید و جریان را به طرف اهل بیت برگردانید. امام صادق هم چون می دانستند این نتیجه به دست نخواهد آمد، دست به قیام نزدند. لذا این شخص سؤال می کند که اگر کسی از شما إِنْ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَ نَخْرُجُ مَعَهُ قَالَ لَا خروج کرد ما هم با او هماهنگ باشیم؟ حضرت فرمودند نه خیر. چون در آن زمان در برابر بنی الحسن و بنی عباس و ... حضرت سکوت را لازم می دانستند. این هم دلالت ندارد بر اینکه می گوید: قبل از قیام حضرت مهدی هر کسی قیام کند، قیامش چنین و چنان است. قضیهٌ فی واقعه قضیه شخصیه است در یک واقعه خاصی است. دلیل کلی نخواهد بود. این هم خبر هفتم. حالا خبر هشتم. وَ عَنْ حميدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّهْقَانِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ در سند این حدیث جداً چند مجهول وجود دارد. اول اینکه این خبر را کلینی از استادش حمید بن زیاد نقل می کند. بحثی است در تنقیح المقال از کتاب رجال، که بسیار کتاب خوبی است مخصوصاً برای ضبطها. بحث است که این حَمید است یا حُمید است. ایشان می گوید برخی گفته اند حُمید و برخی حَمید ولی خودش حَمید را قبول می کند. یکی از اساتید کلینی

این شـخص است. که اهل نینوا است. در این بحثی نیست. اما عبیـد الله بن احمد دهقان مجهول است و علی بن حسـین طاطری مجهول الحـال است. محمـد بن زیـاد مجهول الحال است. این ابان کیست؟ معلوم نیست. صـباح بن سـیابهمجهول الحال است. سنـد جـداً ضـعیف است. امـا المعلی بن خنیس مـا او را خوب می دانیم. آیت الله العظمی آقـای خوئی در معجم رجال حـدیث المعلی بن خنیس را خیلی توثیق کرده. المعلی همان شخصـی است که شـهید شـد. امام صادق مسافرت کرده بودنـد. این معلی مدیریت مخارج امام صادق را داشت. خیلی وسـیع بود، زیرا با امام صادق شـیعیانی بودند که همکاری می کردند که باید امام به آنهـا پول می رساندنـد. حقوق و مواجبشان را برساننـد. امام صادق مسافرت کرده بودنـد. داوود بن علی از طرف منصور در مـدینه حـاکم بود. معلی را گرفت و دسـتگیر کرد. گفت: بایـد بگویی چه کسانی با امام صادق مربوطنـد؟ معلی نگفت. حاکم شهر اصـرار کرد. معلی گفـت: مرا ببریـد پیش مردم. او را بردنـد جـایی که مردم حضـور داشـتند. پیش مردم گفت: این داوود اصـرار دارد که من طرفداران و اصحاب امام صادق را معرفی کنم. ولی بدانید اگر نام های اینها زیر پای من باشد، پای خود را از زمین بر نمی دارم و آنها را معرفی نمی کنم. و در همانجا داوود بن علی معلی را کشت. معلی در همین راه ه شهادت رسید. امـام صادق وقتی از مسافرت برگشـتند، خیلی ناراحت شدنـد. بالاخره امام صادق نفرین کردنـد و داوود بن علی مرد. معلی در سند خوب است. اما آن چند نفر ضعیف

بودند. حالا خبر چیست؟ قَالَ ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ _ذهبت به، باء تعدیه است یعنی_ بردم نامه عبد السلام و سدیر را. چند نفر بودند. نامه ها را معلی برده پیش امام صادق. عبد الله و سدیر کسانی بودند که خیلی داغ بودند ولی عاقبت امر را نمی دانستند . آنها اصرار داشتند که امام صادق قیام کنند و با این جریانی که به وجود آمده بلکه بتواند حکومت را به دست بگیرد. وَ كُتُبِ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ خیلی اشخاص نامه نوشتند به امام صادق. نامه ها را معلی برد به نزد امام صادق حِينَ ظَهَرَ الْمُسَوِّدَةُ هنگامی که خراسانی ها با پرچم سیاه حرکت کردند قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ پیش از اینکه فرزندان عباس امر را قبضه کنند و ظاهر شوند. در نامه ها این طور نوشته بودند بِأَنَّا قَدَرْنَا ما این طور تقدیر کردیم أَنْ يَئُولَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ تا این کار به شما برگردد. فَمَا تَرَى فَضَرَبَ بِالْكُتُبِ الْأَرْضَ امام صادق آن نامه ها را زدند به زمین قَالَ أُفٍّ أُفٍّ مَا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ من امام اینها نیستم. _چون ابومسلم و ابوسلمه خلال که قبلا گفتیم، مردم را به بنی الحسن دعوت می کردند. بنی الحسن هم رئیس آنها عبد الله است و پدر مهدی و ابراهیم و یحیی و ادریس که قبلاً خواندیم. اینها همه پسران عبد الله هستند. عبدالله هم پسر حسن مثنی است. عبدالله برای خودش ادعایی داشت و امام صادق را قبول نداشت. می گفت: تو صحفی هستی و سواد من از تو بیشتر است. تو این همه مطالعه

می کنی ولی من همه چیز را بلـدم و احتیاجی هم به مطالعه تو ندارم. عبدالله یک این چنین آدمی بود. پسـرانش هم مردم را به خودشان دعوت می کردنـد نه به امام صادق. ــبرای همین است که امام صادق فرمودنـد: من امام اینها نیسـتم، اینها مردم را به کس دیگری دعوت می کننـد. به همین دلیـل کتب را به زمین زدنـد و گفتنـد: أُفٍّ أُفٍّ مَـا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَ مَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يُقْتَلُ السُّفْيَانِيُّ در اینجا سـفیانی رمز است. اینها باید بدانند سـفیانی کشـته می شود. شاید نظر این باشد که ابومسلم خراسانی را منصـور کشت و خلافت را برای خودش قبضه کرد و تثبیت کرد. همـان طور که قبلاًـ گفـتیم. خلاـصه حـدیث بر مـا نحن فیه دلالتی ندارد. این حدیث قضـیهٌ فی واقعه خاصه. بله سـفیانی کشته خواهد شد. حالا آیا حضرت مهدی قیام می کنند و سفیانی را می کشـند؟ این ارتباط پیـدا نمی کند. به خاطر اینکه به بحث ارتباط پیدا کند، سـفیانی می تواند کنایه باشد از اینکه در این جریان سـفیانی کشته می شود. منظور همان رئیس خراسانی ها که ابومسلم است کشته خواهد شد و دیگران بُل خواهند گرفت [از موقعیت به وجود آمده سوء استفاده می کنند]. چه کسانی بُل خواهند گرفت؟ عبدالله سفاح برادر منصور که مدت کوتاهی خلاـفت کرد و مُرد. عبـدالله آدم بـدی نبـود بـا اهـل بیت هم خوب بود ولی منصور که سـر کـار آمـد ۲۰ سـال خلافت کرد با شقاوت بسیار زیاد و علویون را کشت. این هم خبر هشتم بود که قضیه فی واقعه خاصه دلالت بر آنچه خصم

می گوید ندارد. حالا خبر نهم. تا اینجا نقل از کلینی بود، اینجا شروع می شود به نقل از صدوق مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بن موسی بن بابویه که همان شیخ صدوق است. بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ صدوق مثل کلینی نیست، کلینی وقتی نقل می کند از خودش تا معصوم را نوعاً یک به یک ذکر می کند. این طرز روایت کلینی است. ما سه تا محدث بزرگ که داریم،هر کدامشان یک سبک خاص دارند. کلینی از اول کافی تا آخر کافی سعی می کند که از خودش تا معصوم را یک به یک ذکر کرده باشد. ولو تکرار شود، _البته معلقات هم در کافی زیاد است. یعنی خبر را قبلاً ذکر کرده خبر بعدی از نصف سند است، قبلی ها اینجا منظور است. به اینها می گویند معلقات کافی. آیت الله العظمی بروجردی اعلی الله مقامه یک وقت می فرمودند: فهمیدن معلقات کافی هم خودش مهارت می خواهد._ دوم شیخ طوسی که در تهذیب و استبصار خبر را از کتب گرفته؛ میان خودش و صاحب کتاب وسائطی وجود دارد. آن وسائط در آخر کتاب نوشته شده. با ملاحظه به آنها معلوم می شود که خبر ضعیف است یا صحیح است. این هم رسم شیخ طوسی. اما سومی که صدوق است آخرین راوی را ذکر می کند. خودش را می گوید بعد آن آخرین راوی که از امام نقل می کند را می گوید. دیگر آن وسائط همه را می اندازد. برای فهمیدن اینکه آن وسائط کدامند در آخر من لا یحضر نوشته است. به عنوان مثال ما رویتُ

عن زراره واسطه بین من و زراره فلان است و فلان. شیخ صدوق بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ. از این دو نفر. قبلاً ـ عرض کردم برای فهمیدن وسائطی که شیخ طوسی دارد به کتب، وسائطی که شیخ صدوق دارد به آخرین راوی، باید مراجعه کنید به جلد دوم جامع الرواه. در آخر این دو تا را ذکر کرده. هم اسانید شیخ طوسی را دارد و هم اسانید فقیه را دارد. در آنجا نوشته که اسناد صدوق به این دو نفر ضعیف است و سند ضعیف است. جامع الرواه، جلد دوم صفحه ۵۳۳. اسناد فقیه الی حماد بن عمر و انس بن محمد فی وصیه النبی ــ که الان می خوانیم ــ فیه مجاهیل. افراد بسیاری هستند که مجهولند. این همان وصیت نبی است که می خوانیم فِي وَصِيَّتِهِ النَّبِيِّ ص لِعَلِيٍّ ع قَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّ إِزَالَةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي أَهْوَنُ مِنْ إِزَالَةِ مُلْكٍ لَمْ تَنْقَضِ أَيَّامُهُ پیغمبر صلوات الله علیه و آله به حضرت علی وصیت کردند: ازاله کوه ثابت، ــ رواسی جمع راسیه است یعنی ثابت و استوار ــ از جا کندن کوه ثابت و استوار راحت تر است از اینکه یک سلطنتی که ایامی را خداوند برای آن معین کرده بخواهیم قبل از آن ایام آن حکومت را به هم بزنیم. این کار شدنی نیست. اما در مقدمه صحیفه سجادیه بود که پیغمبر صلوات الله علیه و آله در خواب دیدند که چند تا میمون از منبر بالا ـ می روند. قرده ای است که ینزون علی منبره می جهند و بالا و پایین می روند. پیغمبر صلوات الله علیه و آله خیلی ناراحت

شدند بعداً فرمودند: اینها بنی امیه هستند. و مقدر شده که هزار ماه اینها حکومت کنند. اانا انزلناه فی لیله القدر. لیله القدر خیرٌ من الف شهر لیله قدر از الف شهر بهتر است. اشاره به همین است. یعنی لیله القدر بهتر از هزار ماه و هزار سالی که _چون هر سال که ۱ ماه رمضان بیشتر ندارد_ در آن شب قدر نباشد. شب قدر اینقدر فضیلت دارد. ما به این کار نداریم. خلاصه مقدر شده بود که بنی امیه اینقدر حکومت کنند. هر حکومتی که در لوح محفوظ یا لوح محو و اثبات که مدت آن معین شده، کسی بخواهد آن حکومت را از جا تکان دهد، تکان دادن کوه آسان تر است از آن. حضرت امیر المومنین در آخر عمرشان مردم را به جهاد دعوت می کردند ولی مردم کوتاهی می کردند. أُفٍّ لَکُمْ لَقَدْ سَئِمْتُ عِتَابَکُمْ من خسته شدم لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِی قَیْحاً وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِی غَیْظا دل مرا پر از خون کردید. بیایید همت کنید. این معاویه و این جسم مرکوس و ضعیف را از میان بردارید. ولی مردم کوتاهی می کردند. بعد از جریان حکمین، مردم خیلی کوتاهی کردند. در جای جای نهج البلاغه این ناراحتی وجود دارد؛ تا اینکه در یک جا حضرت می گویند: حالا که با من همکاری نکردید، لَیُسَلَّطَنَّ عَلَیْکُمْ غُلَامُ ثَقِیفٍ الذَّیَّالُ الْمَیَّالُ حجاج بن یوسف بنی امیه، بر شما مسلط خواهد شد. یَأْکُلُ خَضِرَتَکُمْ وَ یُذِیبُ شَحْمَتَکُمْ پیه های بدن شما را آب می کند. این مجازات آن ملتی است که رهبری دعوت کند آنها را به قیام، ولی سکوت کنند و او را

تنها بگذارنـد. بعـد از جریان حکمین در نهـج البلاغه هست که حضـرت امیرالمومنین یک روز درد دل کردند و یاد کردند از عمار و غیره که شـهید شـده بودنـد و گفتند: باید جهاد کنید، مردم سـکوت کردند. فرمودند: أمخرسون انتم؟ فرمودند: شـماها لال هستید که حرف نمی زنید؟! وقتی کسـی مثل امیر المومنین دعوت می کند، باید حرف بزنید، لبیک بگویید و اجابت کنید و حرکت کنیـد. بعـد یکی از آنها گفت: یا علی تو برو ما هم می آییم. حضـرت فرمودند: این چه حرفی است که تو می زنی؟ من بایـد در مرکز بـاشم که نیرو فراهم کنم و بعـد خودم به شـما ملحق شوم. خلاصه این نتیجه عمل مردم است. هر ملتی که به دعوت رهبر و مجاهـد، جواب مثبت ندهـد و لبیک نگویـد بالاخره باید در زیر سـلطه اسـتبداد و اسـتکبار بمانند. قبلاً ایران هم همین جور بود. چرا که قبلاًـ این انقلاـب نبود. چون نه رهـبری به آن صورت بود نه مردمی این جور بودنـد. امـا رهبری به آن ترتیب پیـدا شـد و مردم هم به این ترتیب و این انقلاـب به وجود آمـد. این جـبر نیست. ان الله لاـ یغیر مـا بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم. خـوب این حـدیث می گویـد: ازاله جبـال رواسـی اهـون من ازاله ملـک لم ینقض ایـامه حضـرت امیرالمـومنین می فرماینـد: انّ اخوف الفتن علیکم فتنه بنی امیه خیلی مردم را می ترساندند اما مردم گوش نکرده و قیام نکردند. امام حسن را هم حمایت نکردند و آنگونه شد. بنابراین این جبر نیست، زیرا به اعمال اختیاری انسان ارتباط پیدا می کند. این حدیث نیز بر

ما نحن فیه دلالت نـدارد. به خاطر اینکه می گوید: حکومتی که پایه های محکمی دارد مبارزه کردن با آن مقدماتی دارد. اگر آن مقدمات را ندارید لم تُنقض ایامه. ایام هم تابع اعمال شماست. ﴿ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم﴾ .﴿ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم﴾ خداوند نعمتی را که به مردم داده هیچ گاه سلب نمی کند. ولی مردم خودشان کفران نعمت می کنند و این باعث سلب نعمت می شود. می فرماید: ﴿الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی﴾ و نیز ﴿الیوم یئس الـذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشونی﴾ امیرالمومنین را برای خلافت معین کردیم و دیگر دشـمنان از دست اندازی و نفوذ مأیوس شدند با آمدن علی. ولی بدانید دیگر باید از من بترسید. اگر کفران این نعمت کنید و زیر این پرچم جمع نشوید باعث این گرفتاری ها می شود. اینها جبر نیست، فهمیدن اینها خیلی لازم است. این از سـنتهای الهی است. سنت الهی بر این است که اگر مردمی با شرایطی جمع شدند و پذیرفتند [پیروز می شوند]. اگر همان مردم کفران نعمت کردند، گرفتار خواهند شد. بنابراین این حدیث هم دلالت ندارد بر ما نحن فیه. سـند این خبر نهم هم ضـعیف بود. خبر دهم. وَ فِی الْعِلَلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ یَحْیَی بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِیِّ. منظور از علل، علل الشـرایع مرحوم صدوق است. سند در وسط دو قسمت است. یعنی دو سند می باشد. تا اینجا یک نصف سند و دیگر در علل از

وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ جَمِيعاً عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْعِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ سند صحیح است. عیص بن قاسم همان است که در خبر اول خواندیم. این حدیث تقریباً همان حدیث اول است که تکرار شده. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ اتَّقُوا اللَّهَ ابومسلم خراسانی و لشکر فراوان آمده است. بنی الحسن می خواهند برای خودشان خلافت را قبضه کنند و بنی عباس هم برای خودشان سینه می زنند و به امام صادق هم می گویند: شما هم بیایید قاطی این جمعیت شوید و خلافت را در دست بگیرید. امام صادق هم صلاح نمی دانند. به اصحاب می فرمایند: اتَّقُوا اللَّهَ وَ انْظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ به فکر خودتان باشید. فَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ نَظَرَ لَهَا أَنْتُمْ بهترین کسی که باید به فکر خودش باشد شما خودتان هستید. موقعیت خودتان را و موضع گیری خودتان را حفظ کنید. لَوْ كَانَ لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ اگر شما دو روح داشتید، فَقَدَّمَ إِحْدَاهُمَا وَ جَرَّبَ بِهَا اسْتَقْبَلَ التَّوْبَةَ بِالْأُخْرَى كَانَ به یکی تجربه می کردید بعد از آن به دیگری به تجربه خود عمل می کردید، خوب می شد. اما یک روح بیشتر ندارید. اینجا می روید خودتان را نفله می کنید و چیزی به دستتان نمی آید. اگر اینگونه بود که دو نفس داشتید اشکال نداشت. وَ لَكِنَّهَا نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَ اللَّهِ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ اما شما یک نفس بیشتر ندارید. اگر اشتباه کردید و آن یک نفس خود را از بین بردید و به حرف ما عمل نکردید، دیگر توبه هم نمی توانید بکنید؛ زیرا کشته شده اید و از بین رفته اید.

إِنْ أَتَاكُمْ مِنَّا آتٍ لِيَدْعُوَكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنَّا. بله اگر یک نفر از طرف ما آمد و گفت ما شما را دعوت می کنیم به رضای از اهل بیت، این اشکال ندارد. مثل زید بن علی بن حسین قیام کرد و مردم را دعوت کرد به رضای من آل محمد صلوات الله علیه و آله. خیلی خوب بود و هر کس رفت به سعادت رسید ولو اینکه موفق نشد و به شهادت رسید. اما کار کار خوبی بود. اما الان اینگونه نیست. این عبدالله و فرزندانش مردم را به خودشان دعوت می کنند. فَنَحْنُ نُشْهِدُكُمْ أَنَّا لَا نَرْضَى ما راضی نیستیم که خودتان را قاطی کنید به بنی عباس و لشکر ابومسلم خراسانی و بنی الحسن. علتش این است إِنَّهُ لَا يُطِيعُنَا الْيَوْمَ وَ هُوَ وَحْدَهُ امروز سرکرده این سپاه عبدالله بن حسن مثنی است. پدر محمد و ابراهیم. که محمد در مدینه قیام کرد و به او نفس زکیه و مهدی می گفتند و کشته شد و ابراهیم در بصره. الان که تنهاست به حرف من گوش نمی دهد. فردا اگر قدرت پیدا کند به طریق اولی گوش نخواهد کرد و امام معصوم را کنار خواهد گذاشت. وَ كَيْفَ يُطِيعُنَا إِذَا ارْتَفَعَتِ الرَّايَاتُ وَ الْأَعْلَامُ وقتی که پرچم ها و علم ها بالا رود مسلماً حرف مرا قبول نخواهد کرد. پس تابع امام وقت خودتان باشید. امام فعلاً قیام شما را صلاح نمی داند. پس این روایت قضیةٌ فی واقعةٍ خاصه و از آن مطلب کلی استفاده نمی شود. بقیه ان شاء الله فردا.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما درباره اخبار باب سیزدهم از

ص: ۵۵۹

ابواب جهاد عدو است. روایاتی که به اینها تمسک شده برای این ادعا که قبل از قیام حضرت مهدی جهاد لازم و واجب نیست؛ بلکه مشروع هم نیست. و هر کسی که قیام کند و پرچمی را بلند کند، صاحب آن طاغوت است، یعبد من دون الله عزّوجل. اگر قرار باشد که این روایات حاکم باشد، مقتضای این روایات این است که مردم در طول چند قرن که امام زمان حضور ندارند باید ساکت باشند و تماشاگر ظالمین و ظلم ها و طاغوت ها و استکبار و ... باشند و روز به روز شاهد جنایت آنها باشند. آنها نیز چون در برابر خودشان قیام و حرکتی نمی بینند، ظلمشان پررنگ تر باشد. این روایات را گفتیم که کسی درباره جهاد بحث می کند مورد نظر قرار دهد. ما تعدادی از این روایات را به عرض رساندیم. تا خبر دهم را خواندیم. خبر یازدهم، در صفحه ۳۸ جلد یازدهم وسائل ۲۰ جلدی است که از عیون اخبار الرضا نقل می کند. عیون اخبار الرضا کتابی است که صدوق (ره) نوشته است. صاحب بن عبّاد ــ که در اصفهان دارای گنبد و بارگاه و صحن است ــ وزیر دیالمه است. به دیالمه آل بویه هم می گویند. رکن الدوله، عضد الدوله، عز الدوله اینها چند نفر بودند از ایران از شهر دیلم. ــ آن موقع به استان گیلان (پشت سر طالقان) دیلم می گفتند ــ اینها اهل گیلان هستند. آنها شیعه بودند و قدرتی پیدا کردند و توانستند در برابر بنی عباس تشیع را تقویت کنند. شیخ مفید و شیخ صدوق و مقداری از حیات کلینی و مقداری از حیات سید

ص: ۵۶۰

مرتضی و شیخ طوسی معاصر با دیالمه هستند. چون شیعه بودند و شیعه قوت پیدا کرده بود، آزادی برای شیعه به وجود آمد. در آن موقع صاحب بن عبّاد _که گفتیم: هیچ وزیری مثل او گنبد و بارگاه ندارد و قبرش زیارتگاه نیست. او شیعه است و فقیه و ادیب است و یکی از شعرای غدیر است. علامه امینی در الغدیر درباره صاحب خیلی مطالب نوشته است._ دو قصیده در مدح امام رضا بر ای صدوق فرستادند. در آن موقع صدوق عازم توس (خراسان) بود و به زیارت امام رضا می رفت. در اول عیون اخبار الرضا آن دو قصیده وجود دارد. صدوق هم برای قدردانی از این وزیر فقیه شیعه نوشتند: که من هم یک کتابی تألیف می کنم که اخباری است از امام رضا. صدوق خیلی تسلط بر احادیث داشته و صاحب ۳۰۰ تألیف است که ما فقط ۲۴ تا از آنها را داریم و بقیه از بین رفته است. در جریان هایی که بعدا به وجود آمد؛ در حمله مغولها خیلی از کتاب ها از بین رفت. صدوق به دعای امام عصر متولد شده بود. او اینقدر توفیق و احاطه بر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام داشته که کتابی به عنوان عیون اخبار الرضا در دو جلد نوشته که در آن روایاتی از امام رضا است. این خبری که الان می خواهیم بخوانیم از عیون اخبار الرضا است. از خبر نهم به بعد را ما از صدوق نقل کردیم. خبر نهم در من لا یحضر، خبر دهم در علل الشرایع و خبر یازدهم در عیون اخبار الرضا است. این سه خبر از

صـدوق است. حالاـ خبر یازدهم. وَ فِی عُیُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی الْمُکَتِّبِ که از علما بوده ولی توثیق نشـده، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الصَّوْلِیِّ این شـخص هم در رجـال توثیق نشـده، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَیْدٍ النَّحْوِیِّ این هم مجهول الحـال است، عَنِ ابْنِ أَبِی عُبْدُونٍ که اصـلا مهمل است و اسـمی از این شخص بنده در کتب رجال ندیدم. عَنْ أَبِیهِ عَنِ الرِّضَا _عیون اخبار الرضا دو جلد است، جلد دوم صفحه ۲۳۲ این مطالب را اگر مطالعه کنید در آنجا است._ فِی حَدِیثٍ أَنَّهُ قَالَ لِلْمَأْمُونِ این یک حدیثی اسـت که مربوط به یک جریان تاریخی بسـیار مهم است. آن جریان تاریخی در سال ۱۹۹ (ه.ق) در زمان خلافت مأمون اتفاق افتاده است. _خلفای بنی عباس اول عبد الله سـفاح، دوم منصور، سوم مهدی، چهارم هادی، پنجم هارون الرشـید، شـشم امین و هفتم مـأمون است._ یـک خـبر غیبی از طرف حضـرت امیر وارد شـده است که حضـرت خلفـای بنی عبـاس را شـمرده. در بین آنها افرادی است که مـدت کوتـاهی خلافـت کرده انـد. حضـرت فرمودنـد: سـابعهم اعلمهم خلفـای بنی عبـاس را یک به یک می شمارنـد و اوصاف آنها را نیز بیان می کننـد. سـلاطین بنی عباسِ معروف ۳۷ نفرند که آخرین آنها المسـتعصم بالله است؛ ولی حضرت فرمودند ۴۰ نفر، چون بعضـی خیلی کوتـاه سـلطنت کردنـد. مثلا می فرماینـد: ثانیهم اَفتَکُهُم منصور را می گوینـد که خـونریزترین آنهـاست. تـا بالاـخره سـابعهم اعلمهـم که مـأمون است و اعلم خلفـای بنی عبـاس است. و متوکـل را می فرمـایند اخبثهم. برای هر کدام صفتی را ذکر کردند._ در زمان خلافت مأمون علویین که اینها می

گوینـد طـالبین در کتـاب مقاتـل الطـالبین علویین و سـادات در برابر بنی عباس قیام می کردنـد. این قیام ها بی نتیجه نبود، ولی خوب بعضـی از اینها مورد تصویب ائمه علیهم السـلام نبوده. فرق می کرده بین اینکه قیام کنند برای در هم شکسـتن سلطنت و واگذاردن حکومت به ائمه علیهم السـلام، _که این را ائمه قبول داشتند_ یا قیام کنند برای اینکه دعوت کنند به خودشان؛ این را ائمه قبول نداشتند. یکی از این جریان ها قیام ابوالسرایاست که در سال ۱۹۹ ه.ق است. چند نفر از سادات علویین که بعضی بنی الحسن و بعضـی بنی الحسـین بودنـد دور و بر ابوالسـرایا جمع شدنـد و قیامی صورت گرفت. ابوالسـرایا از آنها نیست ولی سرکرده است. آنها توانسـتند مدینه و بصـره را تسخیر کنند. امام موسی کاظم فرزندان زیادی داشتند. نوشتند ۳۰ فرزند داشتند. یکی از آنها زید بن موسی بن جعفر است. زید در این قیام همراه ابوالسرایا بوده است. زید برادر امام رضا همراه ابوالسرایا بوده وقتی بصـره را تسـخیر کردند زید خانه های بنی عباس را سوزاند، حتی افرادی هم سوختند. ولی بالاخره مأمون لشکری فرستاد و در درگیری های زیاد ابوالسـرایا کشـته شـد. در آن زمان وزیر مأمون حسن بن سـهل بود. ابوالسـرایا را گرفتند و آوردند نزد حسن بن سـهل و او هم ابوالسـرایا را به دار زد. در میان کسانی که گرفتنـد و آوردند، یکی زید بن موسـی بن جعفر بود. چون خانه های مردم را سوزانده بود به زید النّار معروف شد. حسن بن سـهل خواست زید را بکشد ولی یک نفر او را نصیحت کرد و گفت:

زیـد را نکش، او را به نزد مـأمون بفرست. چـون ممکن است اگر او را بکشـی بعـدا برایت اسـباب زحمت شود. و جریـانی هم برای او نقـل کرد ــدر منتهی الامـال و تتمه المنتهی این جریـان آمـده ــ. او گفت: زمـانی که جعفر بن یحیی برمکی را هـارون کشت، برای این بوده است که جعفر یکی از سادات به نام افطس که علیه هارون قیام کرده بود را گرفت و به زنـدان انداخت. در آن زمـان جعفر بـن یحیی برمکی کـه نخست وزیر هـارون بـود در یـک روز عیـدی هـدیه ای برای هـارون فرسـتاد. برامکه خودشـان یـک تاریـخ مفصـلی دارنـد. جعفر در آن روز عیـد گردن آن سـید را زد و گـذاشت داخل طبقی و برای عیـدانه نزد هارون فرسـتاد. در عین حال که آن شـخص در زندان هارون بود و قیام کرده بود علیه او، هارون از این جریان که جعفر بدون مشورت بـا او آن سـید را کشـته بود نـاراحت شـد. در آن زمان برامکه خیلی قـدرت پیـدا کرده بودنـد، به طوری که هارون از قـدرت آنهـا احساس خطر می کرد برای حکومت خودش. چون آنها یک خانواده ایرانی بودنـد که قـدرت پیـدا کرده بودنـد. یحیی بن خالد برمکی، جعفر بن یحیی برمکی تعدادشان زیاد بود ولی سرکرده آنها جعفر بود. بالاخره یک شبی هارون که در کـاخ بود یکی از جلادهـا را خواست و گفت: جعفر بن یحیی برمکی را می شناسـی؟ جلاـد گفت: بله، من کسـی را بهتر از او نمی شناسم. هارون گفت: الان می روی و سر او را می آوری به نزد من. جلاد خیلی از این مأموریت وحشت

کرد ولی بالاخره چون هارون گفته بود عزیمت کرد. رفت به پیش جعفر و گفت: من مأمور به کشتن تو هستم. جعفر گفت: فکر نمی کنم هارون مرا گفته باشد، شاید تو اشتباه می کنی؟! ولی او گفت نه خیر، هیچ اشتباهی نیست. جعفر گفت: پس مرا زنده ببر در یک جایی که صدای هارون می آید دوباره در آنجا این مأموریت تکرار شود تا معلوم شود که مرا گفته، آن وقت مرا بکش. من به تو خدمت کرده ام و چیزی هم به تو می دهم. جلاد قبول کرد و جعفر را به جایی برد که هارون صدای پای او را شنید. گفت: فلانی تو هستی؟ گفت بله. گفت: مأموریت را انجام دادی؟ مأموریت تو این بود که جعفر بن یحیی برمکی را بکشی؟ بعد آن جلاد به جعفر گفت: شنیدی؟ و او گفت: بله، پس چشم من را با یک دستمال ببند بعد گردن مرا بزن. جلاد هم همین کار را کرد. هارون به جلاد گفت: وقتی او را می کشتی به او بگو چون آن افطس را در روز عید برای من آوردی، تو را می کشم. جعفر این را هم شنید. بعد هم بدنش را به دار زدند و او را سوزاندند. این مقدمه سقوط برامکه شد. در اینجا هم یک نفر به حسن بن سهل گفت آن جریانی که جعفر انجام داد و باعث کشته شدن خودش شد، می خواهی برای تو نیز تکرار شود؟ این زید النار را، زید بن موسی بن جعفر را نکش. او را زنده به نزد مأمون بفرست تا هر کار که خودش می خواهد

انجام دهـد. حسن بن سـهل از آن شـخص تشـکر کرد و گفت نصـیحت خیلی خوبی بود. او را زنده فرسـتاد نزد مأمون. مأمون وقتی با او صحبت کرد، گفت: من تو را نزد امام رضا می فرستم. هر کاری را که امام رضا بگویند من قبول دارم ــچون مأمون خیلی آدم مکـاری بودــ. این جریان قبل از این بود که امام رضا به خراسان بیاینـد. بعـد امام رضا به زیـد خیلی عتاب و خطاب کردنـد. این جریان مربوط به این است که امام رضا دارنـد راجع زید النار با مأمون صـحبت می کنند. قال للمأمون امام رضا به مأمون می گوینـد: قَالَ لِلْمَأْمُونِ لَا تَقِسْ أَخِی زَیْداً إِلَی زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ مأمون به امام رضا می گوید: زید پسـر امام سـجاد در زمان بنی امیه، در برابر هشام که قیام کرد، چه جریانی به وجود آورد؟! این زید هم برادر شما مثل همان است، در برابر ما قیام کرده و معلوم است شـما با ما مخالفت و فکر درگیری داریـد. امام رضا در اینجا فرمودند: آن زید را با این زید مقایسه نکن. آن زید با این فرق دارد. لَا تَقِسْ أَخِی زَیْداً إِلَی زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ این زید که برادر من است را با زید بن علی بن حسـین قیاس نکن. اینها با هـم فرق دارنـد. چرا؟ فَإِنَّهُ کَانَ مِنْ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ صـلوات الله علیه و آله آن زیـد بن علی بن حسـین از علمـای آل محمد صلوات الله علیه و آله بود غَضِبَ لِلَّهِ او برای خدا به غضب آمده بود. فَجَاهَدَ أَعْدَاءَهُ و مجاهده کرد آن زید شـهید حَتَّی قُتِلَ فِی سَبِیلِهِ

ص: ۵۶۶

آن زید مقام والایی دارد. قبلا هم گفتیم که پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از قیام زید خبر داده بودند. زید در یک هاله ای از عظمت مورد استقبال اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته بود. وَ لَقَدْ حَدَّثَنِی أَبِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام امام رضا می گویند: امام موسی بن جعفر از امام جعفر صادق می فرمایند: یَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ عَمِّی زَیْداً إِنَّهُ دَعَا إِلَی الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ او برای خودش سلطنت را نمی خواست. او می خواست سلطنت را به اهلش که اهل بیت علیهم السلام باشند برگرداند. وَ لَوْ ظَفِرَ لَوَفَی بِمَا دَعَا إِلَیْهِ اگر در آن غالب می شد، به آنچه که خودش عهد بسته بود وفا می کرد. _گفتیم که آمد در کوفه قیام کرد ۴۰ هزار نفر با او بیعت کردند. مردم خیلی مترصد بودند بر این قیام ها. مردم به ستوه آمده بودند و رهبری می خواستند. اما در موقع درگیری پیمان را شکستند و فرار کردند. فقط ۵۰ نفر باقی ماندند._ امام صادق فرمودند: اگر زید غلبه پیدا می کرد وفا می کرد. بعد فرمودند: لَقَدِ اسْتَشَارَنِی فِی خُرُوجِهِ این را امام صادق از پدرشان امام باقر نقل می کنند. امام باقر فرمودند: که زید در هنگام خروجش با من مشورت کرد. فَقُلْتُ إِنْ رَضِیتَ أَنْ تَکُونَ الْمَقْتُولَ الْمَصْلُوبَ بِالْکُنَاسَهِ فَشَأْنَکَ گفتم اگر حاضر هستی که کشته شوی و در کناسه به دار آویخته شوی برو. زید هم قبول کرد و رفت. هدفش هم بسیار مقدس بود. الی ان قال آن زید این طور بود.

ولی این زید النار این طور نبود. در عیون اخبار الرضا درباره زید مطالب زیادی نقل می کند. امام رضا در یک جلسه ای بودند که زیـد هم در آن جلسه بود. امام رضا دیدنـد که این زید ـبرادرشـ با عده ای حرف می زند و به آنها می گوید: نحن فلان و نحن فلان. مـا اهل بیت چنین و چنان هستیم. امام رضا توجه کردنـد به ایشان و گفتنـد: چه می گویی نحن، نحن می گویی. زید آیاتی می خواند برای عظمت اهل بیت علیهم السلام. امام رضا فرمودند: آن آیات درباره اهل بیت، حسن و حسین هستند به تـو مربـوط نیست. تـو داری معصیت می کنی، پـدر تـو موسـی بن جعفر بود. اگر قرار باشـد که تو به بهشت بروی او هم به بهشت برود، در این صورت بایـد تو از او افضـل باشـی. امـام موسـی کـاظم بـا آن تقوا و عصـمت و عظمت را خـدا می برد به بهشت؛ تو هم اگر گنـاه بکنی خـدا تو را به بهشت ببرد، این می شود که شـما مقامت از امام هم بالاتر است! چون امام موسـی کاظم تقوا داشـته و به بهشت رفته و تو گناه کردی و به بهشت رفته ای. این چه حرف هایی است که می زنی؟! تقوا و عمل در احکام خـدا ارزش دارد. آیا نشـنیدی که قرآن می گویـد: ﴿یـا نوح انه لیس من اهلـك انه عمـلُ غیر صالح﴾ کسـی که فرزند حضـرت نوح بود، ولی: پسـر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد. پسر نوح وقتی که منحرف شد خدا گفت: ﴿انه لیس من اهلك﴾ تو هم همین

طور هستی. زیـد یک سابقه ای این گونه دارد. امام رضا در آنجا این مطلب را به زید گفتند. حالا در اینجا این است که: فَقَالَ الرِّضَا إِنَّ زَیْدَ بْنَ عَلِیٍّ لَمْ یَدَّعِ مَا لَیْسَ لَهُ بِحَقٍّ زید بن علی بن حسـین پسر امام چهارم ادعا نکرد چیزی را که حق نداشت. وَ إِنَّهُ کَانَ أَتْقَی لِلَّهِ مِنْ ذَلِکَ او بـاتقواتر از این بود که برای خودش چیزی را ادعـا کنـد. إِنَّهُ قَالَ أَدْعُوکُمْ إِلَی الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله علیه و آله در بالا یا لم یـدَّعِ است یا لم یـدعُ، اِنَّ زیـد بن علی لم یـدعُ چون بعـداً ادعو دارد شایـد لم یدعُ باشد. اما زیـد النار حالاتش خیلی زیاد است. در بحار الانوار جلـد ۴۳ از صفحه ۲۳۰ تا ۲۳۲، جریان زیـد النار در آنجا است. در مروج الـذهب چهار جلدی از لحاظ تاریخ در جلد سوم صـفحه ۴۳۸ تا ۴۴۰، خروج ابوالسـرایا و ابن طباطبا که از بنی الحسن است و قومی از علویین که در عراق قیام کردنـد. محمـد بن ابراهیم که همراه اینها هست به چهار واسـطه به حضـرت مجتبی می رسد. خلاصه اینها مدینه را گرفتند و به بصـره هم تسـلط پیدا کردند. زید در آن لشـکر به بصـره مسلط شده بود. در سال ۲۰۰ حمّاد سر لشـکر حسن بن سـهل است به ابوالسـرایا غالب شـد و او را به نزد حسن بن سـهل برد. حسن بن سـهل برادر فضل بن سـهل ذوالریاستین است که در خراسان بود و وزیر مأمون بود. حسن بن سـهل قتله و سـلبه، ابوالسـرایا را که سـرکرده همه اینها بود بر جسر

بغـداد بدنش را دار زد. این در جلد ۴۲ بود. در جلد ۴۹ بحار الانوار صفحه ۲۱۶، مأمون زید را فرسـتاد پیش امام رضا . گفتیم که زید به دست حسن بن سـهل دستگیر شدو حسن او را به نزد مأمون فرستاد و مأمون هم به خاطر آن سیاستی که داشت، زید را به پیش امام رضا فرستاد. انه قَالَ لَهُ قَدْ وَهَبْتُ جُرْمَهُ لَکَ مأمون گفت: من او را بخشیدم. ولی ببینیم امام رضا چه می گویند؟ فَلَمَّا جَاءُوا بِهِ عَنَّفَهُ وَ خَلَّی سَبِیلَهُ امام رضا خیلی زیـد را توبیخ کردند. و گفتند که در کار حق هیچ گاه از راه باطل نمی شود به آن رسـید. و از راه معصـیت نمی توان به طاعت برسـد. سوزاندن خانه مردم و کشـتن آنها درست نیست. کسـی که می خواهد دعوت کند به عنوان جهاد باید از راه درست وارد شود. این است که امام رضا زید را ملامت کردند. وَ حَلَفَ أَنْ لَا یُکَلِّمَهُ أَبَداً مَا عَاش امام رضا قسم خوردنـد که تا وقتی که زنـده هسـتند با زیـد حرف نزنند و همین کار را هم کردند. اما در معجم رجال حـدیث در جلد هفتم آیت الله خوئی در صـفحه ۳۶۰، روی همـان موازینی که در علم رجـال حکم فرمـا است، این روایات را بررسـی کردند. ایشان می گویند: تمام روایاتی که دال بر ذمّ زید النار است سـندا ضعیف است. همین خبری هم الان خواندیم ضعیف بود. می گویند: این اخبار که بر ذم زید النار است سندا ضعیف است. لا یعتمد علیها و الذی یسهل الخطب می فرمایند: آنچه که کار را آسان

می کند این است لم یرد فی هذا توثیقٌ و لا مدحٌ درباره زید نه توثیقی است و نه مدحی. این مربوط به علم رجال. اما در بحث ما این خبر یازدهم که خواندیم هیچ دلالتی بر آنچه که عنوان باب منعقد شده ندارد. چون قضیهٌ تاریخیهٌ وقعت فی واقعهٍ خاصهٍ فی زمانٍ خاصٍ روشن هم هست که او شخصی بوده که دعوت به خودش می کرده نه دعوت به امام. اگر دعوتی بود دعوت باطلی بوده و به بحث ما مربوط نیست. بحث ما این است که قبل از قیام حضرت مهدی جهادهای به حق نباید تعطیل باشد. در جهاد هم ما گفتیم که اذن امام در صدر مطالب است. باید در رأس مجموعه ای که به جهاد اقدام می کند، یا پیغمبر باشد یا امام معصوم باشد و یا قائم مقام امام معصوم. بنابراین این خبر هیچ دلالتی بر آنچه که خصم ادعا می کند علیه ما ندارد. چون یک قیامی بوده برای یک هدف خاصی که الهی نبوده و انجام شده و امام رضا آن را مذمت کردند. آن جور قیام ها را ما هم مذمت می کنیم. قیام هایی که برای دعوت به نفس خودش باشد، در برابر ائمه علیهم السلام باشد، آن هم از راه باطل، از راه سوزاندن خانه های مردم، مورد قبول ما هم نیست. این است که خبر یازدهم دلالتی بر علیه ما ندارد. بقیه برای فردا ان شاء الله. ۱۸ إِلَى أَنْ قَالَ

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد روایات باب سیزدهم را می خوانیم. دیروز خبر یازدهم را خواندیم، و اما خبر دوازدهم. مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ

ص: ۵۷۱

السَّرَائِرِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ السَّيَّارِيِّ عَنْ رَجُلٍ ابن ادریس یکی از فقهای بزرگ و مؤسس حوزه حلّه است. علامه و محقق و غیره از فارغ التحصیلان این حوزه هستند و بسیار حوزه پر برکتی بوده است. در یک برهه از زمان حوزه نجف افول می کند و حوزه حلّه طلوع می کند. سرائر کتاب ابن ادریس است و در فقه است. در آخر این کتاب بعضی از اصول را ایشان داشته و عجیب است که در اختیار شیخ طوسی و صدوق و فقهای دیگر نبوده است. و بعضی از کتب فقط در اختیار ابن ادریس بوده، چون در آن زمان چاپ نبوده است. به همین دلیل در آخر کتاب سرائر از چند کتاب مطلب نقل می کند. یکی از کتاب ابی عبدالله سیاری، این شخص کتابی داشته که در کتابخانه ابن ادریس حلّی بوده. ولی خود ابی عبدالله سیاری فی غایه الضعف خیلی ضعیف است. به علاوه عن رجل رجل هم معلوم نیست که کیست. به همین دلیل از این جهت هم ضعیف است. بنابراین خبر سندا فی غایه الضعف است. قَالَ ذُكِرَ بَيْنَ يَدَيْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ خَرَجَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله علیه و آله در خدمت ابی عبدالله از کسانی که خروج کردند از اهل بیت در برابر ستمگران و جباران، این مطلب به میان آمد. حضرت این طور فرمودند: فَقَالَ لَا أَزَالُ أَنَا وَ شِيعَتِي بِخَيْرٍ مَا خَرَجَ الْخَارِجِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوَدِدْتُ أَنَّ الْخَارِجِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ خَرَجَ وَ عَلَيَّ نَفَقَةُ عِيَالِهِ مادامی که از بنی الحسن، از بنی هاشم، از سادات کسی قیام

ص: ۵۷۲

کند، ما حالمان خوب است. و من دوست می داشتم که افرادی خروج کنند و من مخارج اهل و عیال آنها را تأمین کنم. یعنی من و شیعه من در امان هستیم مادامی که یکی از آل محمد صلوات الله علیه و آله قیام کند. این حدیث که ایشان نقل کردند ـبا ضعف سندی که داردـ دلالتی بر مدعای ایشان ندارد، بلکه بر خلاف مدعای باب دلالت دارد. این خبر محمول بر این معناست که کسی که خروج می کند باید به اذن ما باشد. مثل خروج زید، شهدای فخ که اینها به اذن ائمه علیهم السلام قیام کردند، ائمه علیهم السلام هم به خروج اینها صحه گذاشتند. گاهی هم هست که دو تا ظالم با هم درگیر می شوند. در آنجا هم برای مؤمنین یک رفاهی هست. اللهم اشغل الظالمین باالظالمین و اجعلنا بینهما سالمین گاهی هم این طور است. به همین دلیل می فرمایند که انا و شیعتی بخیر مادامی که خارجی از آل محمد صلوات الله علیه و آله قیام کند و به اذن ما باشد. نفقه اهل و عیالش را من تأمین کنم. ولی سندش خیلی ضعیف است. محمول است به اینکه کسی قیام کند ولی به اذن اهل بیت علیهم السلام باشد. و گفتیم اگر هم درگیری بین دو گروه ظالم به وجود بیاید در آن بین، اهل بیت رفاه پیدا می کنند. خبر سیزدهم که سندا خوب است. الْحَسَنَ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيُّ فِي مَجَالِسِهِ عَنْ أَبِيهِ شیخ طوسی که افتخار شیعه است و شیخ الطائفه است، پسری دارد، خودش اسمش محمد است و پدرش اسمش حسن است و پسری

به نـام حسن دارد، که خیلی مهم بوده و جـای شـیخ طوسـی را از نظر علم و دیگر جهـات پر می کرد. او کتاب مجالسـی دارد. الْحَسَـنَ بْنُ مُحَمَّدٍ الطُّوسِـيُّ فِی مَجَالِسِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفِيـدِ عَنِ ابْنِ قُولَوَيْهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَـعْدٍ عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْـبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْعُبَيْدِيِّ عَنِ الصَّادِقِ سندا صحیح است. قَالَ مَا كَانَ عَبْدٌ لِيَحْبِسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ هیـچ کس نیسـت که خـودش را وقف کنـد برای خـدا ــحبس نفس برای خـدا یعنی انسـان خودش را برای خـدا وقف کنـد. یک انسان خالص در حدی از خلوص باشد که بگوید: پروردگارا من خودم را و آنچه خودم دارم و در توان دارم همه آنها را برای تو حبس کرده ام یعنی وقف کرده ام. حـدیث این را می خواهد بگوید.ــ هیچ کسـی نیست که خودش را وقف کنـد برای خـدا و خداوند متعال او را داخل بهشت نکند. این حدیث سـندش خوب است و بر مطلبی که گفتیم دلالت دارد. ولی با بحثی که عنوان باب است که قبل از قیام حضـرت مهـدی قیام به سـیف جایز نیست ربطی نـدارد. خبر چهاردهم وَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفِيـدِ عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِيِ عَنْ حَيْـدَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نُعَيْمٍ که توثیـق نشـده، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْكَشِّيِّ عَنْ حَمْـدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَـى عَنِ الْحُسَـيْنِ بْنِ خَالِـدٍ محمد بن عُمر کشـی که توثیق نشده البته سـند چند نفر دارد که ضـعیف هستند. یکی احمد بن محمد علوی که مجهول الحال است. یکی دیگر حیدر بن محمد بن

نعیم که ضعیف است. خلاصه سند ضعیف است. قَالَ قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیهم السلام حسین بن خالد می گوید: به امام رضا عرض کردم: عبدالله بن بکیر _که از اصحاب امام صادق است و جزء همان کسانی است که اجمع الاصحاب علی تصحیح ما یصح عنهم در او بحث است که فطحی المذهب است، اما موثق است._ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ بُکَیْرٍ کَانَ یَرْوِی حَدِیثاً وَ أَنَا أُحِبُّ أَنْ أَعْرِضَهُ عَلَیْکَ حسین بن خالد می گوید: عبدالله بن بکیر حدیثی را نقل کرده، من دوست دارم آن حدیث را بر شما عرضه کنم. فَقَالَ مَا ذَلِکَ الْحَدِیثُ کدام حدیث؟ قُلْتُ قَالَ ابْنُ بُکَیْرٍ حَدَّثَنِی عُبَیْدُ بْنُ زُرَارَهَ ابن بکیر از عبید بن زراره نقل می کند. قال کنت عند ابی عبدالله (ع) ایام خروج محمد بن ابراهیم _محمد و ابراهیم است که هر دو پسران عبدالله بن حسن مثنی هستند_ می گوید: من پیش ابی عبدالله بودم ایامی که خرج محمد وابراهیم پسر عبدالله بن حسن. إِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا یک نفر آمد نزد امام صادق فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قَدْ خَرَجَ به محمد بن عبدالله محمد نفس زکیه می گفتند که ادعای مهدویت هم داشت و در مدینه خروج کرد. فَمَا تَقُولُ فِی الْخُرُوجِ مَعَهُ. ما با او خروج کنیم و هماهنگ باشیم؟ فَقَالَ اسْکُنُوا مَا سَکَنَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ نه، حرکت نکنید. امام صادق بر قیام محمد و ابراهیم و امثال آنها صحه نمی گذاشتند؛ قیام زید وشهدای فخ مورد تأیید آنها بوده؛ اما قیام بنی الحسن نه. بعضی از اصحاب نگاه می کردند که

باید جهاد کرد و قیام کرد و بعد از اینکه بنی امیه سقوط کردند، ما نباید بگذاریم بنی عباس حکومت را قبضه کنند. ولی امام صادق فرمودند: نه. فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُکَیْرٍ فَإِنْ کَانَ الْأَمْرُ هَکَذَا أَوْ لَمْ یَکُنْ خُرُوجٌ مَا سَکَنَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ اگر کار این گونه باشد که ما همیشه سکوت کنیم و حرکت نکنیم، _در اینجا صاحب وسائل اَو آورده است اما واو صحیح است._ اگر قرار است، ما همیشه سکوت کنیم، حتی امام زمان هم که آمدند ما سکوت کنیم، فَمَا مِنْ قَائِمٍ وَ مَا مِنْ خُرُوجٍ بنابراین دیگر امام زمانی و خروجی نخواهد بود. شیعیان همیشه باید بنشینند و صبر کنند و تن به ذلت و سکوت دهند. عبدالله بن بکیر این گونه به امام صادق می گوید. فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ صَدَقَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ امام صادق درست فرموده است. نظرشان این بوده است که با بنی الحسن حرکت نکنید، نه اینکه الی الابد سکوت کنید. _عبدالله بن بکیر آن طور تعبیر کرده است._ وَ لَیْسَ الْأَمْرُ عَلَی مَا تَأَوَّلَهُ ابْنُ بُکَیْرٍ اما آن گونه که ابن بکیر فهمید که همیشه سکوت کنند، امام صادق همیشه را نمی گفته است. او زمان ابو مسلم خراسانی و بنی الحسن و آن زمانها را می گفته است؛ نه برای همیشه. لَیْسَ الْأَمْرُ عَلَی مَا تَأَوَّلَهُ ابْنُ بُکَیْرٍ إِنَّمَا عَنَی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع اسْکُنُوا مَا سَکَنَتِ السَّمَاءُ مِنَ النِّدَاءِ وَ الْأَرْضُ مِنَ الْخَسْفِ بِالْجَیْشِ امام زمان که می آیند، از آسمان ندا شنیده می شود و صیحه آسمانی خواهد بود؛ ارض هم خسف می کند و سفیانی و ... را

ص: ۵۷۶

از بین می برد. منظور این بوده. و چون جریان امام زمان خیلی واضح و روشن بوده و کسی نمی توانسته درباره آن حرف بزند، فرموده است شما ساکن باشید تا وقتی که آسمان از ندا ساکن باشدو زمین از خسف؛ نه الی الابد. إِنَّمَا عَنَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ اسْكُنُوا مَا سَكَنَتِ السَّمَاءُ مِنَ النِّدَاءِ وَ الْأَرْضُ مِنَ الْخَسْفِ بِالْجَيْشِ نداء آن صیحه آسمانی است. بنابراین آن طور که عبدالله بن بکیر فهمیده نبوده. این روایت دلالت دارد بر اینکه در آن زمان امام صادق امر به سکوت و صبر می کردند و نمی خواستند آنها با بنی الحسن و ... هماهنگ باشند و به بحث ما مربوط نمی شود. خبر پانزدهم. محمد بن حسین رضی موسوی در نهج البلاغه، حالا می رود سراغ نهج البلاغه از حضرت امیر . أَنَّهُ قَالَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ الْزَمُوا الْأَرْضَ به زمین بچسبید، در زمین بنشیینید و ملازم زمین باشید. یعنی حرکت نکنید وَ اصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ و بر بلا صبر کنید وَ لَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ فِي هَوَى أَلْسِنَتِكُمْ بایدیکم (بای) زائده است. مثل ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه دست خود را حرکت ندهید، شمشیر را حرکت ندهید در راه میل های خودتان. وَ لَاتَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يَعْجَلِ اللَّهُ لَكُمْ و عجله نکنید به آنچه خداوند عجله نکرده فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَهِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وقتی کسی مطابق دستور ائمه علیهم السلام رفتار کند، مثلا منتظر فرج باشد و آمادگی داشته باشد، اگر کسی این طور باشد حتی اگر بمیرد هم ولی با معرفت خدا

و معرفت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام باشد، مَاتَ شَهِیداً. خداوند به او ثواب شهید را می دهد. وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ. و اجرش هم با خداست. وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَی مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ ثواب نیت خودش را می برد. وَ قَامَتِ النِّیَّهُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ بِسَیْفِهِ نیت قائم مقام شمشیر کشیدن است. چون نیتش را دارد همان ثواب را می برد که اگر شمشیر می کشید. فَإِنَّ لِکُلِّ شَیْ ءٍ مُدَّهً وَ أَجَلًا. این خیلی عجیب است که در بابی که مرادش اینست: بایستی تا قیام حضرت مهدی همه ساکت و صامت باشند و قیام نکنند و هر کس قیام کرد طاغوت است، بیاییم در این باب چیزی از نهج البلاغه ذکر کنیم. واقعا جفا به امیرالمؤمنین است. امیرالمؤمنینی که در نهج البلاغه اش در چندین جا جهاد را عزت معرفی می کند و ترک جهاد را ذلت و سقوط معرفی می کند؛ امیرالمؤمنینی که می گویند: ما صلح الدین و الدنیا الا بجهاد امیرالمؤمنینی که وقتی می شنود زینت یک زن، یک النگو، گردن بند، یک خلخال را از پای یک زن مسلمان یا از پای یک زن یهودی که در پناه اسلام است در آورده اند می گوید: اگر از غصه شنیدن این، کسی بمیرد لم یکن عندی ملوما و لکان به جدیرا این در خطبه ۲۷ نهج البلاغه است. امیرامؤمنینی که می گوید: إِنَّ أَکْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَ الَّذِی نَفْسُ ابْنِ أَبِی طَالِبٍ بِیَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَهٍ بِالسَّیْفِ أَهْوَنُ عَلَیَّ مِنْ مِیتَهٍ عَلَی الْفِرَاشِ. خوب یک مردی که این چنین با این ایده و فکر در

باب جهاد سخن و حرف دارد، بگردیم یک جایی را پیدا کنیم که فرموده باشد سکوت کنید و یر جایتان بنشینید، هر چی شد، شد. این واقعا یک جفایی است به حضرت امیر . خلاصه در میان این همه مطالب در نهج البلاغه که ما در باره جهاد داریم، ــجهاد موجب عزت اسلام و مسلمین است، ترک جهاد موجب سقوط و انحطاط و ذلت است و صلاح دین و دنیا به جهاد است و ...ــ کنار گذاشته شود و برای این باب که بگوییم قبل از قیام حضرت مهدی هیچ کس نباید قیام کند از نهج البلاغه یک چیزی پیدا کنیم و نقل کنیم. این جفا است. من در اینجا یادداشت هایی کرده ام که حضرت امیرالمؤمنین در میدان های جنگ مثلاًـ می فرمودند: الجنه امامکم و العار ورائکم، مسلمانان هر موقعی که جهاد نکردند عار و ننگ بوده؛ مثل امروز در افغانستان، در عراق، در فلسطین هر موقعی که دست به شمشیر نبردند و قیام نکردند باعث ننگ و عار است آنجا امیرامؤمنین حرف دارند که می فرمایند الجنه امامکم و العار ورائکم. از این کلمات امیرالمؤمنین طارق بن زید استفاده کرده است. زمانی که اندلس را فتح کرد و وقتی عبور کرد از تونس و مراکش به طرف اروپا، بعد از عبور طارق بن زیاد از جبل الطارق ــکوهی است که در آنجا بوده و به نام طارق نام گذاری شده،ـ در رو به روی او اسپانیا بود ــکه در آن موقع اندلس می گفتندــ پشت سرش هم دریا بود. طارق بن زیاد دستور داد که تمام غذاهایی که همراه داشتند همه را

بسوزانند و فقط یک وعده غذا بماند. بعدا یک خطبه ای که از امیرالمؤمنین فرا گرفته بود خواند و گفت: العدو امامکم و البحر ورائکم. رو به روی شما دشمن است. کشتی ها را هم سوزاندند و کسی نمی توانست با کشتی عبور کند. گفت: دشمن پیش روی شماست ولی پشت سر شما دریاست. در پشت سر هیچ امید زندگی نیست. چون هر کس برگردد غرق می شود. اما در پیش رو دشمن است، در آنجا امید زندگی است. اگر همت کنید و مقاومت کنید و بر دشمن غالب شوید می توانید اسپانیا را بگیرید و زندگی کنید. در آخر همین طور هم شد. این را از کلام امیرالمؤمنین گرفته بود در آنجا که حضرت فرموده بودند: الجنه امامکم و العار ورائکم او گفت: العدو امامکم و البحر ورائکم. من خیلی متأسف می شوم که ما بیاییم ـبرای ادعای خودمان_ این همه مطالب درباره جهاد را بگذاریم کنار ـکه هر کجا ننگ و عاری در بین است، هر کجا ذلت و سقوط در بین است هر کجا عزت حاکم باشد اگر جهاد کنیم_ و بگردیم از نهج البلاغه چند سطری را پیدا کنیم و به آن ها تمسک کنیم و دلیل باشد برای ما برای ترک جهاد. حالا این چه می خواهد بگوید؟ این چند کلمه که اینجاست، اینها در نهج البلاغه در خطبه ۲۳۲ است طبق شماره گذاری فیض الاسلام. علامه خوئی در جلد یازده صفحه ۱۸۳_اسم شرح نهج البلاغه خوئی منهاج البراعه فی شرح النهج البلاغه است._ ذکر کرده. علامه بحرانی در جلد ۴ شرح نهج البلاغه صفحه ۲۰۱ ذکر کرده، ابن ابی

الحدید در جلد ۱۳ صفحه ۱۱۰ ذکر کرده. فی ظلال اثر محمد جواد مغنیه در جلد ۳ صفحه ۹۲ ذکر کرده. حالا ببینیم چه چیزی گفته است. نکته ای را باید اینجا عرض کنم که در فیض الاسلام خطبه ۲۳۲ است ولی در خوئی خطبه ۱۸۹، ابن ابی الحدید خطبه ۲۳۶ و فی ظلال خطبه ۱۸۸. همین مطلب و همین خطبه چقدر در شروح با هم فرق دارد. ما با توفیق پروردگار روزهای چهارشنبه بحث نهج البلاغه داشتیم که حالا ماند برای بعد از دهه محرم. این بحث خیلی مهمی است که چرا یک خطبه ای اینقدر در شروح تفاوت دارد در رقم آن خطبه. ابن ابی الحدید و علامه خوئی و فی ظلال همشان دارند که حضرت امیر در یک جای خاصی این را گفته اند. الْزَمُوا الْأَرْضَ حرکت نکنید. در میان لشکر حضرت امیرالمؤمنین مالک اشترها و عمارها و این قبیل افراد خیلی مجهز و مقاوم و شجاع بودند که مرد جهاد و شمشیر بودند؛ اما در میان اصحابشان کسانی بودند که منافق بودند. یکی از آنها اشعث بن قیس است. اینها دل و هوایشان با معاویه بود. از همان اول افراد نفوذی و منافق در هر مجمعی دخالت می کردند. گاهی یک حرفی اشعث بن قیس می زند و گاهی یک حرفی مالک اشتر می زند. خوب معلوم است که فکر و فرهنگ مالک اشتر با فکر و فرهنگ اشعث بن قیس نمی سازد. جعده دختر همین اشعث بود که امام حسن را مسموم کرد. اینها گاهی که در مجامع بودند، حرفهایی می زدند. یک حرفی مالک اشتر می زد و یک

حرفی اشعث و درگیری به وجود می آمد. معلوم است کسی که با معاویه دارد می جنگد، با خوارج نهروان می جنگد، با جمل می جنگد، بایستی لشکرش را خیلی با مدیریت قوی، همه را نگه دارد که تمام قوا در آن جنگ مورد نظر مصرف شود. اگر بنا باشد اینها به جان هم بیفتند، مالک اشتر و اشعث بن قیس و امثال اینها، لشکر متفرق می شود. عجز و اختلاف به وجود می آید. این سخن در آنجا است. ابن ابی الحدید و بقیه این طور گفتند که من عرض می کنم. می گویند: حضرت امیرالمؤمنین در میان اصحابشان این طور بوده. به اینها می گوید: الْزَمُوا الْأَرْضَ فعلا ساکت باشید و صبر کنید بر این چیزهایی که می شنوید. خوب افرادی در آنجا بودند که طرفدار معاویه بودند. و به هوی و هوس شمشیر تکان ندهید. شما تحت سیطره امام حرکت کنید. وَ لَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سُيُوفِكُمْ فِي هَوَى أَلْسِنَتِكُمْ وَ لَاتَسْتَعْجِلُوا حضرت امیر می دانند وقت حرکت چه وقتی است. اگر ۵ روز قبل حمله کنید دیگر فایده ندارد. جنگ یک مدیریت قوی لازم دارد. این است که مدیریت جنگ در دست امیرالمؤمنین است. قبلا خواندیم که جهاد باید زیر نظر پیغمبر باشد یا امام معصوم یا فقیه قائم مقام معصوم. آنها می خواستند به جان هم بیفتند و لشکر متلاشی و ضعیف می شد به همین دلیل در آنجا حضرت این کلمه را گفتند. حالا ما بگردیم در نهج البلاغه و دو_سه سطری پیدا کنیم برای آن ادعایی که باب را بر آن ادعا منعقد کرده ایم، واقعا یک جفایی

است. به علاوه ما وقتی به وسائل الشیعه نگاه می کنیم در اول وسائل صاحب وسائل مدارک خود را ذکر کرده که تقریبا ۱۵۰ کتاب در جلد اول وسائل الشیعه ذکر کرده است. که ما این وسائل الشیعه را که ۳۵ هزار حدیث دارد از این کتب نقل می کنیم. در آنجا دو جور ذکر کرده؛ یک کتاب هایی که بلا واسطه است و در دستش بوده. صاحب وسائل مرد بزرگی بوده و کتابخانه ای داشته و در مشهد بوده است، ایشان در همان زمان که علامه مجلسی اصفهانی در اصفهان بوده، و ملا محسن فیض کاشانی در کاشان بوده، در همان زمان ایشان در مشهد بوده است. این محمدین ثلاثه اُخر هم عصرند و در یک زمان تصمیم گرفتند که اخبار اهل بیت را جمع کنند. محمد باقر مجلسی در اصفهان، ملا محسن فیض کاشانی در کاشان و محمد بن حسن حرّ عاملی در مشهد. ایشان اخبار مربوط به احکام را جمع می کردند. نظرها فرق دارد. خلاصه ایشان در آنجا ۳۵ هزار حدیث جمع کرده اند. مدارکش را در اول وسائل الشیعه نوشته. نصفی از اینها تقریبا ۸۰ جلد بلاواسطه است و ۸۰ جلد هم مع الواسطه است. نهج البلاغه اصلا در آنجا نیست. اصلا ایشان از نهج البلاغه چیزی نقل نمی کند. خیلی کم دیدم که صاحب وسائل از نهج البلاغه چیزی نقل کند. یکی از اشکال های ما به اینها همین است، که چطور شد که نهج البلاغه را با این عظمت به حساب نمی آورید. اما در اینجا آمده یک روایتی را که به قول ایشان مربوط به سکون و

سکوت است ذکر کرده. این خبر را هم عرض کردیم. خبر شانزدهم سندش خوب است الْزَمِ الْأَرْضَ وَ لَا تُحَرِّكْ يَداً وَ لَا رِجْلًا حضرت باقر می فرمایند: چون حضرت باقر و صادق علیهما السلام در زمان انقراض بنی امیه و حرکت برای حکومت از طرف بنی الحسن و بنی عباس بودند و امام هم با اینها مخالف بودند و به اصحابشان می گفتند که شما با این گروه ها همگام نشوید. و می فرمودند: نه دست و نه پا را حرکت ندهید. حَتَّى تَرَى عَلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ تا علاماتی را بگویم. منتها آن علامات به خاطر آنکه علامات ظهور امام زمان خیلی مسلم است گاهی آنها را می گفتند. وَ مَا أَرَاكَ تُدْرِكُهَا اخْتِلَافُ بَنِي فُلَانٍ اختلاف بنی الحسن، بنی عباس به ما چه مربوط است؟ وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَ يَجِيئُكُمُ الْمَوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ. امام زمان که ظهور می کنند در فلسطین و اردن و آنجاها برخوردهای شدیدی وجود دارد. ما روایتی داریم از امام صادق شَرُّ الْيَهُودِ يَهُودُ بَيْسَانَ وَ شَرُّ النَّصَارَى نَصَارَى نَجْرَانَ شر النصاری که معلوم است. ۲۴ همین ماه هم جریان مباهله نجران است. اما شر الیهود، یهود بیسان همان یهود فلسطین است و اسرائیل اشغالگر. الان کسانی که در لغت دقت می کنند می گویند بیسان همان نقطه فلسطین است. آخرین خبر که خبر هفدهم است، سندش ضعیف است و دلالت دارد بر اینکه در جنگ نهروان حضرت امیر از فتن صحبت کردند. گفتند فتنه هایی بعد از ما به وجود خواهد آمد. یک شخصی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین در آن موقع ما چه کار

کنیم؟ حضرت فرمودند: انْظُرُوا أَهْلَ بَیْتِ نَبِیِّکُمْ این خبر خیلی خوب است، فرمودند شما تابع اهل بیت باشید. فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا لَبَدَ یعنی اقام و سکن وَ إِنِ اسْتَصْرَخُوکُمْ فَانْصُرُوهُمْ تُؤْجَرُوا وَ لَا تَسْتَبِقُوهُمْ فَتَصْرَعَکُمُ الْبَلِیَّهُ این خبر هم دلالتش خوب است ولی مربوط به تبعیت از اهل بیت علیهم السلام است. اخباری که مربوط به این باب بود با توفیق پروردگار متعال ما لازم بود بخوانیم و خواندیم و جواب های لازم هم عرض شد. بعضی از مطالب را در امروز نمی رسیم که عرض کنیم. می خواهم آن جواب امام رضوان الله علیه را که درباره این اخبار است را بخوانم. امام رضوان الله تعالی علیه در ولایت فقیه _بنده معنایش را نوشته ام در کتاب علمای اسلام هم بنده نوشته ام_ ایشان فرمودند: صاحب وسائل چند خبر را ذکر کرده که دلالت دارد بر اینکه قبل از قیام حضرت مهدی در برابر ستمگران قیام جایز نیست و مردم باید صبر و سکوت کنند. امام می فرمایند: انزواطلبان شکم پرست با متمسک قرار دادن این روایات ضعیف تنبلی و سستی خود را توجیه می نمایند. ملاحظه کنید با دو روایت ضعیف چه بساطی راه انداخته اند و این اخبار را در مقابل قرآن کریم قرار داده اند. قرآنی که با جدیت می گوید بر ضد سلاطین قیام کنید، قرآنی که موسی را به قیام علیه سلاطین وا می دارد. علاوه بر قرآن روایات بسیاری درباره قیام در برابر ستمگران و کسانی که در دین تصرف می کنند وارد شده. تنبل ها اینها را کنار گذاشتند و به دو روایت ضعیف تمسک کردند. شاید

اینها را وعاظ السلاطین جعل کرده اند؛ که باید با سلاطین ساخت. بالاخره می فرمایند که انزواطلبی ناشی از سودجویی و رفاه طلبی یا از ترس و زبونی است. بنابراین این اخبار که گفتیم روشن شد بقیه مطالب ماند برای بعد از دهه محرم که بحث را با توفیق پروردگار ادامه می دهیم.

من یجب جهاده کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث فعلی ما در این است که با چه کسانی جهاد واجب است، البته بعد از آن مقدمات و دلائلی که عرض کردیم که وجوب جهاد یکی از مسلّمات اسلام است و اقسام جهاد یا مَن یجیب جهادُه که یعنی با چه کسانی واجب است جهاد انجام بگیرد. به اعتباراتی جهاد تقسیم شده است، یکی از تقسیم ها این است که جهاد یا جهاد ابتدایی است برای دعوت به اسلام، که ملسمان ها این را وظیفه خود می دانند که جهاد و قیام کنند برای دعوت کفّار به اسلام، این یک نوع جهاد است که بحث ما هم از همین آغاز می شود، دوّم جهاد به معنی دفاع است که اگر یک نقطه ای که اسلامی است یا بلاد مسلمان ها یا بیضه اسلام از طرف کفار مورد تهاجم قرار بگیرد به مسلمان ها واجب است که دفاع کنند، سوم جهاد با بغات، بغات جمع باغی یعنی کسانی که در برابر حکومت مشروع اسلامی یا در برابر امام که در رأس حکومتی قرار گرفته است حاضر نیستند تسلیم شوند و زیر بار آن حکومت بروند و در برابر آن حکومت موضع مخالف دارند این هم یک نوع جهاد است، امّا جهاد در برابر مال و جان و عرضِ شخص هم ثواب جهاد را دارد امّا فعلاً

مورد بحث ما نیست این را فقهاء ما بیشتر در کتاب حدود متعرض شده اند، این یک جور تقسیم بندی جهاد است به اعتبارات دیگر هم می شود جهاد را تقسیم بندی کرد که جهاد یا با کفار اهل کتاب است چون اهل کتاب احکام خاصی دارند یا با کفار غیراهل کتاب حال هر چه باشند، دهریّه باشند که اصلاً معتقد به خدا نیستند یا دهریّه نیستند مثل کسانی که در هندوستان هندو هستند که غیر اهل کتابند، این هم یک نوع جهاد ست حالا با توفیق پروردگار متعال ما بحث مان را از جهاد ابتدایی آغاز می کنیم. اسلام این رسالت را دارد که کفار را به اسلام دعوت کند با ترتیبی که عرض می کنیم اگر آن ترتیب پیشرفت نکرد جهاد مسلّح را با کفّار لازم می داند که به این جهاد ابتدائی می گوئیم، درنظرتان است که ما از اول که بحث جهاد را شروع کردیم بحث هایی پیش آمد که با این بحث ارتباط دارد. مثلاً کلام صاحب ریاض که ادّعا کرده بود که در زمان غیبت امام عصر(عجّل الله فرجه الشریف) جهاد واجب نیست حالا هر چند سال که این غیبت طول بکشد در تذکره هم یک چنین عبارتی بود که ما قبول نکردیم، استناد آنها این بود که جهاد باید با امام عادل باشد امام عادل را هم مخصوص امام معصوم می دانند ولی ما گفتیم امام عادل پیشوای عادل است. صاحب جواهر هم گفتند که ادّله ولایت فقیه اقتضاء می کند که امام عادل فقط مخصوص امام معصوم نباشد چون فقیه به حسب آن ولایت فقیه جای امام است بنابراین در بحث ما کلام صاحب ریاض و علامه در تذکره

جا نـدارد که می گوینـد در زمـان غیبت امـام معصوم جهاد ابتـدایی واجب نیست امّا دفاع را کسـی شـکی نـدارد که در جای خودش دفاع واجب است امّا جهاد ابتـدایی که حرکت کننـد و برونـد و کفار را به اسـلام دعوت کننـد و اگر نپذیرفتنـد با آنها جهـاد کننـد مورد بحث وگفتگو است. بحث مـا فعلاً در جهاد ابتـدایی است جهاد ابتـدایی را ما بر حسب ادّله واجب می دانیم صاحب جواهر در جلـد ۲۱ صفحه ۴۶ می گویـد از ضـروریّات دین است که اسـلام جهاد ابتـدایی دارد اگر نباشـد از قطعیات است و بر مسلمان ها لازم است که با تأمین مقدماتی جهاد را انجام دهند حالا {فی کل عامٍ مرّه} را بعداً بحث می کنیم، ایشان می گوید اگر از ضـروریات نباشد از قطعیات است و از مسلمیّات فقه ماست، بنابراین بحثً ما فعلًا با توفیق پروردگار متعال در جهاد ابتدایی است، ادلهِ وجوب جهاد ابتدایی کتاباً و سـنتاً در سیره پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) برای ما مطلب را ثابت می کند، امّـا کتاباً، این همه آیات را که خوانـدیم و چنـدین جلسه بحث کردیم، این آیات قرآن بالاخره اطلاق و عمومیت دارنـد و می گویند بر مسلمان ها واجب است که جهاد و قتال کنند، مخصوصاً اینکه اگر جهاد نباشد{قاتلوهم حتی لاتکون فتنه} معطل می مانـد پس تـا فتنه ای در سـطح زمین وجود دارد جهـاد واجب است،{ویکون الـذین کلُّه لله} از این قبیـل تعبیرات که ما داشتیم {لولاـ دفع الله النـاس بعضـهم ببعض لفسـدت الاـرض} تا زمانی که روی زمین فساد است بر مسـلمان ها واجب است که جهاد وقتال کنند تا فساد را از میان بردارند یا {لولا دفع الله

لهـدمت صوامع و بیع و صـلوات و مساجد} اگر جهاد نباشد مراکز عبادت همه بر باد می رود، مخصوصاً گذشتِ زمان برای ما این منطق را ثـابت تر می کنـد، خلاصه تعلیلاتی که در این آیات قرآن است اقتضاء می کنـد که این حکم الهی همیشه جریان داشـته باشد، این آیات که خواندیم. و روایات این بود که جهاد اگر نباشد عزت مسـلمان ها به مخاطره می افتد و هر قومی که جهـاد را ترک کرد محکوم به ذلت و سـقوط و انحطاط است {و الله ما صـلح الـدین و لا الـدنیا الا به} بنابراین این روایات که خوانـدیم اقتضـاء می کنـد کـه جهـاد ابتـدایی واجـب باشـد زیر اصـلاح و عزت دین و دنیـا در گرو جهـاد است. بعلاـوه سـیره پیغمبر(صـلّی الله علیه وآله)، یکی از بحث هـا این است که آیـا جنـگ های پیغمبر همه دفاع بوده یا بعضـی جهاد ابتـدایی بوده است، مـا شـکی نـداریم که بعضـی جهاد ابتـدایی بوده مثلاً پیغمبر(صـلّی الله علیه وآله) جیش اُسامه را ترتیب می دهنـد در آن موقع که خودشان در حالت مریضـی هسـتند تأکید می کنند که باید از مدینه بروند و با روم بجنگند، خوب این که دفاع نیست این جهاد ابتـدایی است، یا خود پیغمبر در جنگ تبوک، شایـد به همین ترتیب بوده، جنگ خیبر هم شاید به همین ترتیب بوده که یهودی ها در خیبر پناه گرفته بودند و پیغمبر رفتند و آنها را متلاشی کردند، بله! بعضی ها دفاع است به دلیل اینکه مشرکین قریش حرکت کردند و آمدند به مدینه برای از میان برداشـتن اسلام، در جنگ اُحد اینها خواستند که از حیثیت وایمان خویش و از مرکزیت خودشان دفاع کنند. جنگ های پیغمبر

متفاوت است امّا شکی در این نداریم که جهادابتدایی را پیغمبر انجام داد و پایه گذاری کرد مثلاً جنگ با روم، جنگ با ایران که ما بعداً از نهج البلاغه نمونه هایی داریم که حضرت امیر(علیه السلام) به عمر گفتند که خودت نمی خواهد بروی ولی لشگر بفرست به ایران، که آن فتح الفتوح در دماوند انجام گرفت، خوب این جهاد ابتدایی است زیرا آنها لشکر کشیدند برای از میان برداشتن آن مرکز کفر، همین طور جنگ با روم آن هم همین طور بود که حضرت امیر(علیه السلام) فرمودند که لشکری به روم بفرست که به این ترتیب جنگ کنند و این جهاد ابتدایی است زیرا برای دعوت به اسلام است هر جنگی را که برای دعوت به اسلام است جنگ ابتدایی می نامیم، امّا جنگی که دشمن حرکت کرده و مرکزیت اسلام و مسلمین را در یک نقطه یا نقاطی مورد تجاوز قرار می دهد در برابر آنها دفاع کردن جنگ دفاعی است، امّا فعلاً بحث ما در جنگ ابتدایی است، بنابراین کتاباً و سنتاً و سیره پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) اقتضاء می کند که جهاد ابتدایی واجب باشد، یعنی اسلام برای خودش این رسالت را می بیند که در برابر کفر و شرک ساکت ننشیند اینگونه نبوده که پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) یک قرآنی آورده و در یک نقطه ای نشسته و شروع کرده به گفتنِ مسئله و احکام به مردم، نخیر! برای خودشان لازم می دانستند که حرکت کنند، نامه هایی که پیغمبر برای سلاطین نوشتند و سلاطین را به اسلام دعوت کردند و هر کدام که نپذیرفتند مسلمان ها رفتند و با آنها جنگ کردند، به این جنگ ها حضرت امیر(علیه السلام) نظر

داشتند و جنگ هایی مشروع و صحیح بود، بنابراین ما باید اینطور تلقّی کنیم که آیات قرآن و روایات معتبر ما و سیره پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) اقتضاء می کند که جهاد و جنگ ابتدایی واقع شود، البته یک قسم از جهاد را فقهاء ما معترض نشدند، بنده در روز اولِ این بحث گفتم، البته کتاب جهاد در کتب فقهی ما بسیار کمرنگ و کوتاه بحث شده مثل اینکه زمانشان طوری بوده که فکر نمی کردند که روزی قدرتی پیدا کنند و جهاد انجام دهند، مثلًا شیخ طوسی در مبسوط جهاد ابتدایی را جایز نمی داندبلکه می گوید {هو خطاءٌ و قبیحٌ} این واقعاً عجیب است که اینها راجع به جهاد اینگونه نظر داشتند، ما گفتیم یک قسم از جهاد این است که یک کانون و مرکزی، مرکز ظلم و اجحاف باشد در برابر آن جهاد واجب است ولی این جهاد ابتدایی نیست، دفاع هم نیست، جهاد با بغات هم نیست مثلًا جریان کربلا، که سیدالشهداء خودشان فرمودند {من رای سلطاناً جایراً مستحلّاً لحرم الله ناکساً لاهل الله مخالفاً لسنته رسول الله یعمل فی عباده بالاثم والعدوان ...}، ویا قیام زید در برابر هشام بن عبدالملک که ائمه بر آن صحّه گذاشتند و یا قیام شهدای فخ در زمان بنی عباس، خوب اینها مواردی هستند که روایات معتبر ما بر آنها صحّه می گذارند. این هم یک نوع از جهاد است و به انواع جهاد توجّه کردن خیلی لازم است و از جمله چیزهایی که برای ما لازم است مطالعه کلمات امام (رضوان الله علیه) است در دفتر تبیان یک جلد جنگ و دفاع مقدس است یک جلد جهاد است

و جای جای کلمات همین است که عرض می کنیم و بر مسلمانان لازم است که آنقدر قدرت داشته باشند چون اگر اینطور نباشد دشمنان ما را هضم می کنند و از بین می برند چون جهاد کار ساده ای نیست {اعدّوا لهم} می خواهد مقدمات می خواهد در هر عصری مسلمان ها باید این واجب را با مقدماتش فراهم کنند چون ذی المقدمه واجب است پس مقدمه هم واجب است. خلاصه بحث بسیار مهم و زنده و مورد لزوم امروز است. بحث ما با توفیق خداوند در جهاد ابتدایی است که کتاباً و سنتاً و سیرةً ثابت و قطعی است امّا کیفیت این، بعداً در کیفیت قتال بحث خواهیم کرد چون از جهاتی با جنگ های معمول بشری فرق دارد در جهاد اولاً باید قصدشان خدا باشد، جهاد عبادت است اگر با قصد خدا باشد امّا کسانی که با قصد توطئه گری و کشور گشایی به جنگ می روند این به حساب جهاد مربوط نیست کسانی که قصدشان خدا است و نشر اسلام و دعوت به اسلام است مربوط به جهاد است. جهاد ابتدایی شرایطی دارد اولین شرطش وجوب دعوت به اسلام است بعد اگر قبول نکردند و مانع ایجاد کردند و سماجت به خرج دادند نوبت به جهاد می رسد جهاد به عنوان {آخر الدواء الکیّ} می باشد این مَثَلی است در میان عرب ها یعنی آخرین دواء کیّ است یعنی داغ کردن، یکی از معالجات حیوان ها داغ کردن است که یک سیخی را در آتش سرخ می کنند بعد با آن سیخ آن حیوان را داغ می کنند آن داغ خیلی از مرض ها را از بین می برد و لذا {آخر الدواء الکِیّ} این تعبیر هم مال آیت الله طباطبایی

در تفسیر المیزان است که جهاد به عنوان {آخر الدواء الکی} می باشد که در جای خودش واجب است، خوب اولین مرحله اش این است که باید دعوت به اسلام صورت بگیرد و لذا در قرآن مجید می بینیم که همه اش برهان و دلیل است اینها باید برای مردم بیان شود، اسلام که نخواسته خودش را بر مردم تحمیل کند دعوت به اسلام با بیان دلایل و براهین است در قرآن می بینیم که درباره توحید چقدر ادّله است، درباره معاد چقدر ادّله است در هر موضوعی همین طور است، قرآن می گوید {قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین} علامت صدق را اقامه برهان می گوید بنابراین مسلمان ها که می خواهند با کفار به عنوان جهاد برخورد کنند بایستی با اقامه دلایل و براهین اسلام را که نجات بخش و آزادی بخش است توجیه کنند، در وسائل الشیعه ی ۲۰ جلدی که بحث ما در جلد ۱۱ است یک باب وجود دارد به عنوان {باب وجوب الدعاء الی الاسلام} و یک باب است به عنوان {کیفیه الدعاء الی الاسلام}. اولاً واجب است که دعوت به اسلام کنند اگر نشد آخرش دست به شمشیر بردن است یک بحث دیگر هم هست که کیفیت دعوت باید به چه شکلی صورت بگیرد بالاخره ما باید به این مطلب توجه داشته باشیم که اسلام دین دلیل و برهان است و لذا علاوه بر قرآن و آیات فراوان در روایات ما هم احتجاجات فراوانی وجود دارد، یکی از کتاب های بسیار خوب ما کتاب احتجاج طبرسی است، بعضی از مؤلفین و متصّنفین بسیار خوش سلیقه بودند در جمع آوری مطالب، احتجاج طبرسی خیلی قطور نیست و در دو جلد چاپ شده

ولی هر چه هست بسیار خوش سلیقه بوده و خوب ترتیب داده شده است، یا مثلاً- کتاب تحف العقول که چقدر در جمع احادیث خوش سلیقه بوده است. طبرسی شروع کرده از احتجاجات پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) و ائمه(علیهم السلام) یک به یک که به چه ترتیبی با مخالفین برخورد می کردند و احتجاج و استدلال می کردند. این هم از این جهت خوب است که مردم بدانند که اسلام با شمشیر پیش نرفته، اسلام با منطق پیش رفته است، بسیاری از ممالک هستند که هیچگاه مسلمان ها به عنوان جهاد به آنجا نرفتند ولی مسلمان هستند، اندونزی هیچ وقت کسی نرفته به آنجا که شمشیر ببرد ولی یکی از کشورهای اسلامی است بلکه پرجمعیت ترین کشور اسلامی است و امثال اینها زیاد است خیلی جاها هست که اصلاً شمشیر و جهاد مسلّح در آنجا نبوده امّا در نتیجه همان متانت و جامعیت و مطابق بودن با برهان و دلیل، اشخاصِ بی غرض پذیرفته اند. در کتاب آیت الله طبرسی در حالات پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) که بنده یادداشت کرده ام، بعد از بیان این آیه {ادعُ الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالّتی هی احسن} که آیه ۱۲۵ سوره نحل سوره ۱۶ قرآن کریم است، این آیه را بعداً بیشتر توضیح می دهیم بعد از ذکر این آیه از حضرت عسکری(علیه السلام) می گوید ۵ طائفه جمع شدند و به خدمت پیغمبر آمدند یکی مشرکین و بت پرستان بودند، دوّم یهود، سوم نصاری، چهارم ثنویه، که کسانی بودند که برای عالم دو مبدأ قائل بودند یک مبدأ خیر و یکی شر آن مبدأ خیر را یزدان می گفتند و مبدأ شر را اهریمن می نامیدند

ولی ما می بینیم که همه طرف خداست، پنجم دهریّه، که کسانی بودند که منکر خدا بودند مثل کمونیست و اینها، این چند صفحه شاید ده یا پانزده صفحه از کتاب را اشتغال کرده است پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) به آنها فرمودند که اینطور که شما سر و صدا می کنید حرفی گفته نمی شود شما هر کدامتان یک نماینده معین کنید بعد نمایند گانتان حرفهای خودشان را بزنند ما هم حرفهای خودمان را می زنیم، همین کار را کردند از هر طائفه ای چند نفر را معین کردند پیغمبر با کمال متانت سوال کردند که یهود شما چه می گویید؟ نصاری شما چه می گویید؟ چون در قرآن مجید آیات فراوانی است که در اول اعتقادات یهود و نصاری را ردّ می کند مثلاً یهود گفت {عزیر ابن الله}، نصاری می گفتند {مسیح ابن الله} حتی می گفتند {ثلاثهٌ} خلاصه اینها مطالب خودشان را بیان کردند هر طائفه ای صحبت می کرد پیامبر(صلّی الله علیه وآله) اجازه می دادند که هر نظری دارند بیان کنند بعد از اینکه بیان می کردند پیامبر می فرمودند آیا تمام شد و می گفتند: بله، بعد پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) شروع کردند به جواب گفتن و همه اینها مسلمان شدند، بیشتر پیشرفت اسلام با منطق و برهان و دلیل است این یکی تهمتی است که نصرانیها به ما می زنند که اسلام با شمشیر پیشرفت کرده است. خلاصه یکی از کیفیت دعوت به اسلام همین آیه است {ادع الی سبیل ربک بالحکمه و المؤعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن} در اینجا خداوند سه راه را بیان می کند، قبل از جهاد اول حکمت، حکمت چه معنایی دارد یکی از کلماتی که در قرآن کریم زیاد به

کـار رفته حکمت است در ۲۰ جـای قرآن این کلمه وجـود دارد به انـدازه ای این کلمه در قرآن مورد تجلیـل است که فرموده {من یـأتی الحکمه لقـد اوتی خیراً کـثیراً}، این چیست که خداونـد به هر کس حکمت داد خیر کثیر داده است؟! و نیز فرموده {و لقـد آتینـا لقمـان الحکمه أن أشـکر لله} و در مـورد خود پیغمـبر(صـلّی الله علیه وآله) {یعلّمه الکتـاب و الحکمه} آیت الله طباطبائی(رضوان الله تعالی علیه) در جلد ۱۹ تفسیر المیزان یک بابی منعقد کرده که حکمت در قرآن به چه معناست ایشان در بیان حکمت می گوینـد که هر طائفه ای، هر جامعه ای، هر امتی، هر ملتی یک اصولی دارد که بر اساس آن اصول حرکت می کنـد همین طور فرهنگ خاصـی دارد در فرهنگش یک اصولی، یک سـنتی و یک قوانینی است، آن ملت آن سـنت و قانون و اصل را اساس زنـدگی و فکر و فرهنگ خودش می داند مثلاً گاوپرست در آن ملیّت خودش این را یک اصـلی می داند (البته این اشتباه است) این که اینقدر احترام به گاو می کنند بر اساس همان فرهنگ و ملیّت خودش است بت پرست برای بت از آن دیـد نگاه می کند، ایشان می فرمایند که هر طائفه ای، هر جامعه ای یک اصولی دارد که بر اساس آن اصول حرکت می کند، فکر و عمل و فرهنگ و کارش همه بر اساس آن اصول و سـنن تنظیم می شود خوب قرآن و اسلام هم در برابر ملل دیگر یک ارزش هـا و اصولی دارد آن اصول حکمت است پیغمبر خـدا(صـلّی الله علیه وآله) علاوه بر اینکه به مردم کتاب را می آموخته حکمت را نیز به مردم می آموخته، یعنی دین اسلام

چه مبانی و چه ارزش هایی دارد، مثلاً صداقت، امانت، عدالت و اینطور چیزها، اینها اصول هستند اینها را پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) بیان می کردند تا مردم بدانند که اسلام دارای اصول و ارزش هایی است این حکمت است روایات فراوانی هم هست در تفسیر برهان و ... یک روایت از امام صادق(علیه السلام) که می فرمایند حکمت یعنی تفقّه در دین، خوب فهمیدن دین {فمن تفقّه فهو حکیم} هر کس که فقیه است حکیم هم است، هر کسی که دین را درست شناخته حکمت ها را هم درست شناخته، این است که اولین مأموریت پیغمبر خدا(صلّی الله علیه وآله) {ادع الی سبیل ربک بالحکمه} یعنی با برهان و دلیل ارزش ها را برای مردم بیان کن. آیت الله طباطبائی می فرمایند این ارزش ها مطابق فطرت انسان است، انسان آنچه مطابق فطرتش باشد می پذیرد ارزش هایی در اسلام است که بر اساس فطرت انسان پی ریزی شده است. پس اول حکمت است، دوم {و المؤعظه الحسنه} موعظه یعنی پند دادن بسیاری از چیزها را انسان می داند ولی باید به انسان تذکر دهند این تذکر باید خیر خواهانه باشد و آن مذِّکر هم خیرخواه باشد خالص و مخلص باشد {فذکِّر إنّما أنت مذکِّر} این هم باب موعظه است که همه به آن محتاجیم، حتی پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) که در آخر من لایحضره الفقیه می باشد به جبرئیل گفتند {عِظ لی} با آن مقام، جبرئیل در سه کلمه پیغمبر را موعظه کرد اول {عِش ماشئت فانّک میّت} هر قدر که زندگی کنی آخرش مرگ است، دوم اینکه {أحبب ما شئت فانّک مفارقه} هر چه را که دوست می داری بدان که بالاخره از آن جدا می شوی در

دنیا، سوم {و اعمل ماشئت فانّک ملاقیه} هر عمل که انجام دهی به جزای آن عمل خواهی رسید این موعظه است، موعظه یک بابی است در اسلام، قرآن می گوید دعوت کن با حکمت و دلیل و منطق، دعوت کن با موعظه، یک طائفه ی دیگر هستند که {جادلهم} اینها به این آسانی نمی پذیرند اینها با شما به جدال برمی خیرند در برابر آنها باید {جادلهم} منتهی {بالتی هی احسن} آن ۵ طائفه ای که گفتیم برای همین مثال می زند که یهود و نصاری و مشرکین و ثنویه و دهریّه اینها با پیغمبر (صلّی الله علیه وآله) مباحثه کردند و پیغمبر به واسطه {جاءلهم بالتی هی احسن} به آنها جواب دادند و آنها مسلمان شدند. بنابراین اولین مأموریت که مسلمان ها می خواهند در راه جهاد گام بردارند دعوت به این ترتیب می باشد، {و لذلک و ادع و استقم} در قرآن آیاتی ک مربوط به دعوت می باشد به این ترتیب است. در وسائل الشیعه یک بابی است که دلالت دارد بر اینکه واجب است که قبل از قتال دعوت کردن، این یک باب است باب پشت سرش باب کیفیت دعوت است حالا ما یک حدیث از باب اول می خوانیم در جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی صفحه ۳۰ {باب وجوب الدعاء الی الاسلام قبل القتال} خبر اول این است {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی} این سند مورد اعتماد ماست {عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال قال امیرالمؤمنین(علیه السلام) بعثنی رسول الله(ص) الی الیمن} پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) حضرت امیر را به یمن اعزام کردند برای دعوت به اسلام و قتال در راه اسلام

ص: ۵۹۸

{و قال یا علی لاتقاتلنّ أحداً حتی تدعوه الی الاسلام} با هیچ کسی قتال نکن تا آن شخص را دعوت به اسلام کنی {و أیمُ الله لأن یهدی الله عزّوجلّ علی یدک رجلًا خیرٌ لک مما طلعت علیه الشمس و غربت} بعد پیغمبر قسم خوردند {و أیم الله} اگر یک نفر به دست تو مسلمان بشود از کل آنچه خورشید بر آن می تابد و غروب می کند بهتر خواهد بود. بنابراین این دو باب را باید ما بررسی کنیم بعلاوه نامه هایی که پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) به سلاطین نوشته اند و اینکه مضمونشان چه بوده و عکس العمل آنها چه بوده است.

اقسام جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بعد از تقسیم جهاد به اقسامی که عرض شد. اولین قسم جهاد ابتدایی است یعنی مسلمانان و مجاهدین اسلام به نقاطی که لازم است مردم را به اسلام دعوت کنند حرکت کنند و برای نشر اسلام قدم بردارند البته این مراحلی دارد، اول دعوت به حکمت و موعظه حسنه و {جادلهم بالتی هی احسن} اینها بر جهاد مقدم اند، یعنی از راه منطق و استدلال و نشان دادن محاسن اسلام با منطق و دلیل و همچنین با وعظ و نصیحت وهمچنین با جدال که یعنی دشمن حرفهای خودش را بزند و ما بشنویم و ما نیز در برابر آن حرفها جواب خود را بیان کنیم، اگر از این جریان ها پیشرفتی حاصل نشد بالاخره ما نباید از مأموریت خودعقب نشینی کنیم، مأموریت شما چیست؟ هدایت است، می توان مأموریت پیغمبران خدا و ائمه(علیهم السلام) را در یک کلمه و در هدایت خلاصه کرد ولی خداوند متعال که پیغمبران و ائمه(علیهم السلام) را برای هدایت انتخاب کرده آنها تنها اکتفا

نمی کردند به منطق و بیان، بلکه در جای خودش به جهاد و قوای مسلّح هم اقدام می کردند. در نهج البلاغه در مواردی حضرت امیر(ع) وضع دنیا را در آن روزکه پیغمبر خدا مبعوث شده بیان کرده است، در آن روزِ دنیا چراغ هدایت به طور کلّی خاموش بود یکی از مسائل اساسی، مسئله توحید بود در هیچ جای دنیا توحید به معنای واقعی کلمه حاکم نبود، در عربستان که مردم مشرک و بت پرست بودند، نصاری هم توحید را از دست داده بودند و می گفتند مسیح ابن الله است و أب و ابن و روح القدس را با خداوند متّحد می دانستند یکی از خرافات و انحرافاتی که در قرآن در چند جایی ذکر شده انحراف مسیحیت در مسئله توحید است که اصل و اساس هم مسئله توحید است، یهود هم می گفتند عزیر پسر خداست آنها هم از این جهت منحرف بودند در ایران هم مذهب شایع مذهب مجوس بود در این مذهب برای آتش قداستی قائل بودند آنها هم از این جهت در توحید انحراف داشتند در هر جای دنیا به صورتی از توحید منحرف بودند در یک جا نبود که توحید به معنای واقعی کلمه حاکم باشد، بر اساس همین فکر انحرافات فراوانی بود حالا برای نمونه در نهج البلاغه در خطبه ۱۸۷ {بَعَثَهُ حینَ لاعَلَمٌ قائمٌ، ولا مَنارٌ ساطعٌ و لا منهَجٌ واضحٌ} خداوند پیغمبر خود را مبعوث کرد در موقعی که علم قائم، نشانه صحیحی بر پا نبود و روشنی نمایان وجود نداشت و راه روشنی برای مردم وجود نداشت. و همین طور خطبه ۹۴ {بَعَثَهُ و النّاس ضُلّالٌ فی حَیرةٍ} خداوند پیغمبر خود

را مبعوث کرد در حالی که مردم گمراه و سرگردان بودند {خابطون فی فتنه} و مردم در فتنه و فساد فرو رفته بودند {قد استَهوَتهُمُ الاهواء} هواهای نفسانی آنها را گمراه کرده بود {واستَزَلَّتْهُمُ الکبریاء} کبر و نخوت آنها را به اشتباه انداخته بود {و استخفَّتهُمُ الجاهلیّهُ الجَهلاء} جاهلیت مردم را به سبک سری کشانده بود جهل و نادانی {و آلِهِ فی النَّصحَهِ و مضی عَلَی الطریقَهِ} در خطبه ۸۸، { ارسَلَهُ علی حینِ فَتْره منَ الرُّسُل و طولِ هَجعَهٍ من الْامم، و اعتزامٍ من الفتَنِ، وانتشارٍ مِن الاُمُور، و تَلَظّ من الحروب، والدّنیا کاسِفَهُ النّور ظاهِرَهُ الغُرورِ} از این قبیل کلمات که وضع دنیای آن روز را منعکس می کند. خداوند پیغمبر اسلام را برگزیده و بایستی این دین را که وسیله هدایت است منتشر کند و به مردم برساند خوب حالا منتشر کردن و رساندن آن به مردم به چه صورتی باید باشد اگر پیغمبر یک مرکزی درست کند و در آنجا بنشیند و هر کس که می خواهد بیاید و ببیند که پیغمبر چه می گوید، دین که پیشرفت نمی کند مخصوصاً دین با منافع بسیاری از ابرقدرت ها همیشه مخالفت دارد این است که باید حرکتی انجام دهد خروشی باید کند تا در نتیجه ی این حرکت کاری انجام شود و پیغمبر این کار را انجام داد، مثلاً خودشان در جنگ تبوک با رومیان به جنگ برخاستند که یک ماه هم طول کشید و در موقع احتضار خودشان جیش اُسامه ترتیب دادند برای جنگ با رومیان، از طرف دیگر نامه نوشتند برای سلاطین بعد این آیه آمد که {قل یا ایّها الناس انّی رسولُ الله

علیکم جمیعاً} پیغمبر تدریجاً حوزه تبلیغ خودش را وسعت داده، اول {و أنظر عشیرتک الأقربین} فقط بستگان خودش را دعوت کرد این مرحله اول بود، بعد {لتنذر اُمّ القری و حولها} مکه و اطراف مکه، کم کم {قل یا ایها الناس انی رسول الله علیکم جمیعاً} پیغمبر به مردم خطاب می کند خداوند امر کرد که به همه مردم بگویید که من رسول الله هستم، {و ما ارسلناک الّا رحمةً للعالمین}. خلاصه معلوم می شود که پیغمبر باید به تمام دنیا رسالت خودش را ابلاغ کند، از این جهت یکی از بحث های مهم در اینجا نامه هایی است که پیغمبر خدا برای سلاطین و امرای آن روز نوشته، کتاب هایی در این زمینه وجود دارد، یکی کتابی است که مال علّامه احمدی میانجی (رحمه الله علیه) بنام مکاتب الرّسول است در آن بیش از صد نامه از پیغمبر خدا برای سران دولت ها و حکومت های آن روز ذکر کرده است، پیغمبر خدا لشکری فراهم کردند و رفتند با ایران جنگیدند، چرا؟ به دلیل اینکه نامه پیغمبر را خسرو پرویز پاره کرده و خود خسروپرویز و دستگاه او احساس خطر کردند، از این جهت پیغمبر(صلّی الله علیه و آله) ناچار هستند و مسلمانان باید حرکت کنند و بروند با ایران بجنگند. و همچنین پیغمبر نامه ای نوشتند به قیصر روم او هم نیز موضع گیری مخالف داشت و مسلمان ها که تربیت شده مکتب پیغمبر بودند وظیفه خود می دانستند که حرکت کنند و به جهاد بروند و مهلت ندهند که دشمن به سراغشان بیاید، قبل از اینکه دشمن حرکت کند و به سراغ ما بیاید {أعزوهم قبل أن یغزوکم} شما باید حرکت کنید، جیش

أسامه چیست؟ پیغمبر مریض و در آستانه احتضار است و می گوید {لعن الله من ...} تأکید می کند که شما بروید و با روم بجنگید، از مدینه بروند و با روم بجنگند، این جهاد ابتدایی است، همین طور از مدینه حرکت کنند و بروند با ایران بجنگند. آنها سعی می کردند که اول با همان هدایت و موعظه و نصیحت باشد ولی اگر نشد {فقاتلوا اولیاء الشیطان انّ کید الشیطان کان ضعیفاً} {قاتلوا ائمهَ الکفر} چون باید ائمه کفر را از میان برداشت تا اینها هستند نمی گذارند که اسلام پیشرفت کند اولیای شیطان را باید نابود کرد این اسلام است. خلاصه نامه ها را اجمالاً مطالعه کنید نامه هایی که در کتاب مکاتب الرسول است که علامه احمدی میانجی (رحمه الله علیه) نوشته اند. در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم که قبلاً گفتیم مال جعفر مرتضی عاملی است و ۳۵ جلد سیره پیغمبر است در جلد ۱۶ نامه ها را ذکر می کند البته آیت الله احمدی صابری همدانی هم کتاب محمّد و زمامداران را دارند که درباره همین نامه هاست که پیغمبر نوشته اند، در مضمون این نامه ها و در پیامد و مقدمه این نامه ها مطالعه کردن مفید است، بحث جهاد یک بحثی است که با تاریخ خیلی ارتباط دارد. در کتاب مکاتب الرسول حتی نوشته که پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) برای ملك هند نامه نوشتند چون در آن روز پادشاهان معروف دنیا یکی امپراتوری ایران بود و یکی هم قیصر روم بود اینها معروف بودند و قدرت حکومتی در اختیار این دو نفر بود امّا افرادی که برایشان نامه می نویسند یکی هم پادشاهی هند بوده این خیلی کار مهمی است بالاخره

پیغمبر در آخر سال ششم هجری در اوایل سال هفتم هجری فرمودند که من مأمور شدم که هدایت خود را به تمام دنیا برسانم بعد از نزول این آیه که از آیات سوره اعراف است وآیه ۱۵۸ است {قل یا ایهاالناس انّی رسول الله علکیم جمیعاً} نامه ها که نوشته شده (چند تا از آنها که مهم هستند را توضیح خواهیم داد) بعضی پذیرفتند و قبول کردند و مسلمان شدند یکی از آنها که خیلی با رغبت پذیرفت ملک حبشه بود که جزء افریقا است و در آن روز خیلی مهم بود، پادشاه حبشه دعوت پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) را پذیرفت و پیغمبر هم خیلی به او عنایت داشت حتی موقعی که سلطان حبشه از دنیا رفت پیغمبر در مدینه برای او نماز خواندند، و یکی دیگر که نامه پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) را پذیرفت ملک مصر است و هدایایی برای پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) فرستاد، بعضی ها می گفتند ما فکر کنیم بعد جواب می دهیم، امیر بحرین هم ایمان آورد یمن هم جزء کسانی بود که با اختیار خودش ایمان آورد، درجلد ۱۶ الصحیح من سیره النبی الاعظم صفحه ۱۵۶ چند از این نامه ها وجود دارد ایشان بحثی را در آنجا باز کرده اند که مخاطبه ملوک در آن روز کار آسانی نبود چون سلاطین همان طور که حضرت امیر فرمودند آنقدر نخوت و تکبّر و استبداد داشتند که حاضر نبودند از یک نفری که در عربستان رشد کرده و بوجود آمده تبعیت کنند چون در آن زمان عربستان یک مدّتی زیر سیطره ایران و مدتی زیر سیطره روم بوده و از خود استقلالی نداشته و مملکت عقب مانده ای بوده

و مردمش هم به دلیل عقب ماندگی چیزی نداشتند تا دولت ها در او طمع کنند و بر آن تسلط پیدا کنند، حالا یک نفر از آنها برخاسته و می گوید من پیغمبرم و نامه نوشته برای سلاطین، این است که حساسیت زیادی در این موضوع وجود دارد برای چهار نفر که یکی از آنها ملک فُرس بود که در آن زمان خسروپرویز بود، پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) که به دنیا آمدند در زمان انوشیروان بود اینها همه از سلاطین ساسانی هستند البته در میان مردم درست کرده بودند که انوشیروان عادل بوده، نخیر! امام هم می فرمودند و در کتابشان هم دارند که عادل نبوده، سلطان عادلی ما نداریم و بخاطر همین امام هم می فرمایند و در شاهنامه فردوسی هم هست که در زمان انوشیروان مردم چند طبقه بودند و نظام طبقاتی عجیب حاکم بوده که بعضی از طبقات از سواد و علم محروم بودند و حق درس خواندن نداشتند اختلاف میان ایران و روم مدتی تداوم داشت به همین دلیل انوشیروان می خواست با روم بجنگد و احتیاج به پول داشت برای هزینه کردن در جریان نظامی، گفتند یک کفش گری است که ثروتمند است رفتند سراغ او، کفش گر حاضر شد که پول بدهد به شرط اینکه سلطان اجازه بدهد پسر او درس بخواند، طلاهایی که داده بود بار کردند و آوردند پیش انوشیروان و به او گفتند که این کفش گر به این قصد پول را داده در شاهنامه فردوسی دارد که (برو همچنان بازگردان شتر) انوشیروان پول را برگرداند و قبول نکرد و گفت که درس خواندن فقط مال سلاطین و سلاطین زادگان است و عدّه ای از علماء و

دبیران و کارمندان دولت هم حق داشتند که درس بخوانند بقیه مردم حق درس خواندن نداشتند خلاصه یک حدیثی به دروغ درست کردند و امام هم می گوید، و آن حدیث اینکه {ولدتُ فی زمن الملک العادل} که پیغمبر فرمودند من در زمان سلطان عادل به دنیا آمدم. حالا بعد از چند سال که انوشیروان مرده، دولت مال خسروپرویز است پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) برای ملک فرس که خسروپرویز است و دیگر ملک روم که به او هِرَقْل می گفتند که از کلمه هراکلی یوس گرفته شده و دیگر ملک مصر که مقوقس بود و ملک حبشه که نجاشی بود این چهار تا مهم بودند. اینها ملک بودند بقیه امرای قبایل بودند. گفتند در نامه ها باید مُهری باشد و مجبور شدند مُهری بنام پیغمبر درست کنند که سه سطر بود (الله- محمد- رسول) یعنی محمد رسول الله ولی به این ترتیب نوشتند برای احترام الله بالاست بعد محمد و بعد رسول، نامه ها نوشته شد و مهر زده شد و با افرادی برجسته نامه ها فرستاده شد مثلاً مال ایران را عبدالله بن حذافه که مردی بسیار برجسته بود حتی به آنها وقتی به پیش سلطان رسیدند گفتند سجده کنید ولی آنها قبول نکردند و گفتند ما برای غیر خدا سجده نمی کنیم خیلی مقاوم بودند. حالا کمی از نامه ای که پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) برای ایران نوشته است را می خوانیم، در صفحه ۲۶۱ از همان کتاب که عرض کردم در جلد ۱۶ این است: {بسم الله الرحمن الرحیم- مِن محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس، سلامٌ علی من اتّبع الهدی و آمن بالله و رسوله و شهِد أن

لا اله الا الله وحدهُ لا شریکَ لَه و أنّ محمداً عبده و رسولُه، أدعوک بدعایه الاسلام} تو را من به اسلام دعوت می کنم {فإنی أنا رسول الله الی الناس کافّهً} برای همه مردم فرستاده شده ام {لأنذر من کان حیّاً و یحق القول علی الکافرین أسلِم تسلَم} اسلام بیاور تا سالم بمانی {فإن أبیتَ فعلیک إثم المجوس} اگر اسلام نیاوری گناه مجوس هم (که مردم ایران در آن موقع دین مجوس داشتنند) به گردن تو خواهد بود، نامه وقتی به دست خسروپرویز می رسد یک نفر نامه را می خواند همین که می بیند در اول نامه پیغمبر خدا اسمش را قبل از اسم او نوشته دیگر نمی گذارد که نامه تمام شود نامه را پاره می کند، این چه کسی است که اسم خود را قبل از اسم من نوشته در حالی که عبد من است؟! خوب در برابر این فکر باید جهاد ابتدایی باشد، یمن و عراق در آن موقع تحت سیطره ایران بوده و از آن طرف مصر تحت سیطره روم بوده است بعد خسرو نامه ای می نویسد برای پادشاه یمن(بازان) که یک نفر از مدینه برای من نامه ای نوشته است، چند نفر بفرست که او را بگیرند و نزد من بیاورند و او هم همین کار را کرد و چند نفر را فرستاد که بروند پیغمبر را بگیرند و بیاورند نزد خسروپرویز، بعضی از جزئیات را نمی خواهیم بگوییم خلاصه آمدند خدمت پیغمبر بعد پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) فرمودند یکی دو روز صبر کنید آنها هم صبر کردند بعد از دو روز آمدند نزد پیغمبر و گفتند ما مأمور هستیم و باید زود کار انجام شود به

ما جواب دهید و پیغمبر فرمودند دیشب شیرویه پسر خسروپرویز پدر خود را کشت و خسروپرویز کشته شد در فلان شب و فلان ساعت، آنها تاریخ گذاشتند و برگشتند به نزد بازان سلطان یمن و سلطان یمن گفت من تحقیق می کنم اگر این درست باشد من ایمان می آورم از این جهت تحقیق کرد و ایمان آورد، خوب این جریان پادشاه ایران بود با نامه پیغمبر، پیغمبر فرمودند که {مزّق الله ملکه} نامه مرا پاره کرد خداوند هم سلطنت او را پاره پاره خواهد کرد، سلمان هم در آنجا بود پیغمبر فرمودند که {یاسلمان سیُوضع علی رأسک تاج کسری} تاج کسری (سلاطین ساسانی) بر سر تو گذاشته خواهد شد سلمان در آنجا داشت زنبیل می بافت خیلی استبعاد می کردند که چنین جریانی باشد بعداً چند دفعه مسلمان ها با ایران جنگیدند در مدائن و تیسفون جنگیدند وآخرین جنگ در نهاوند بود که آن فتح الفتوح صورت گرفت، مدائن هفت شهر بود مدائن پایتخت سلاطین ساسانی بوده تیسفون هم به او گفته می شد، مدائن که فتح شد و خزائن ساسانی به دست مسلمان ها افتاد سلمان در آنجا حضور داشت سلمان از داخل خزانه تاج را برداشت و تاج انوشیروان را بر سرش گذاشت و گفت الحمدالله که من نمردم و وعده پیغمبر را درباره خودم به حقیقت درک کردم و دیدم. خلاصه یکی از فصل های مهم موضوع مطالعه این نامه هاست که مرحله ای است از هدایت پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله). دیروز عرض کردیم که صاحب جواهر در صفحه ۴۶ در جلد ۲۱ می گوید که جهاد ابتدایی از ضروریات اسلام است بلکه از قطعیات اسلام است چون ما هستیم و این

آثار اسلامی، در برابر آثار اسلامی می بینیم که جهاد ابتدایی لازم است منتهی اسلام می خواهد که مسلمان ها در حدّی باشند {و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوهٍ و من رباط الخیل} {خذوا حذرکم} آنقدر مسلمان ها را در سطح بالا نگه دارند از لحاظ آمادگی نظامی، آمادگی روحی، آمادگی فکری که اینها بتوانند اسلام را نشر دهند، امام(رضوان الله علیه) چند کتاب در رابطه با جهاد دارند یکی دفاع مقدس که یک جلد از دفتر تبیان است، یکی جنگ و دفاع است، یکی سپاه پاسداران، یکی ارتش که ۵، ۶ جلد است در تمام اینها امام این حرف را دارد که مسلمان های صدر اسلام و تربیت شده ی مکتب پیغمبر(صلّی الله وعلیه وآله) برخودشان لازم می دانستند که حرکت کنند و بروند و آنقدر قدرت داشته باشند و با قدرت خودشان دنیای کفر را دعوت به اسلام کنند البته اول با منطق و استدلال و در آخر {آخر الدواء الکیّ} انشاء الله امیدوارم در این بحث توفیق پیدا کنیم که ادامه دهیم.

اقسام جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در اقسام جهاد بحث بسیار مهمی است تا بدانیم در چه موردی شارع مقدس جهاد را واجب کرده، آنچه در کلمات فقهاء دیده می شود جهاد را به سه دسته تقسیم کرده اند یا گاهی به چهار قسمت که عرض می کنیم. اوّل گفتند جهاد ابتدایی، که برای دعوت به اسلام مسلمان ها به عنوان جهاد حرکت کنند و کفار را به اسلام دعوت کنند، دوم جهاد با بغات است، بغات یعنی کسانی که در برابر امام وقت خروج کرده اند و تن به آن حکومت نمی دهند مثل ناکسین، مارقین و قاسطین، در آن قسمت اول

ص: ۶۰۹

که با کفار بود آن را دو قسم کرده اند و لذا شده سه قسم، یکی یهود و نصری و اهل کتاب که مجوس هم جزء اهل کتابند و یکی کفّاری که غیر اهل کتاب باشند و بت پرست باشند یا اساساً منکر خدا باشند. خوب یک قسمی هم استطراداً دارند که اگر کسی نسبت به دفاع از مالش یا جانش یا عِرضش بخواهد دفاع کند، دفاع یک بحث دیگر است که اگر یک مملکت اسلامی و بیضه اسلام در مرکز خطر قرار بگیرد و دشمن حمله کند بر مسلمان ها واجب است که به عنوان دفاع حرکت کنند و جهاد انجام دهند این اقسامی است که گفته شده است. یک مطلب مهم که به نظر ما وجود دارد این است که این حصر حاصر نیست و جهاد منحصر در این نیست، این است که ما بعضی از جهادها را می بینیم که ائمه(علیهم السلام) بر آن صحّه گذاشتند و انجام دادند ولی در هیچ یک از اینها مندرج نیست، روشن تر از همه قیام سیدالشهداء(علیه السلام) است که {من رای سلطاناً جائراً متسحلّاً لحرم الله ناکساً لعهد الله مخالفاً لسنه رسول الله یعمل فی عباده بالاثم و العدوان و لم یغیّر علیه بفعل و لا قول کان حق علی الله عن یدخله مدخله} بعد فرمودند که {علی إنّ هولاء قد لزموا طاعه الشیطان و ترکوا طاعه الرحمن و أظهروا الفساد و الجور و الظلم و ....} جهاد سیدالشهداء(علیه السلام) که شاه فرد جهاد است در هیچ کدام از اقسامی که گفته اند مندرج نیست یا مثلاً جهاد زید که امام صادق(علیه السلام) فرمودند جهاد صحیحی بود و زید چنین و چنان بود

ص: ۶۱۰

و اگر غالب می شد بر عهد و پیمان خود وفا می کرد قیام زید در برابر هشام بن عبدالملک از بنی امیه بود، یا قیام شهدای فخ در زمان امام موسی کاظم(علیه السلام) که بر آن صحّه گذاشتند اینها هم نوعی از جهاد است ولی در کلمات فقهاء این طور جهادها اصلاً معنون نیست و حال آنکه خیلی مهم است مخصوصاً با توجه به آن تعلیلات و عباراتی که در فلسفه و حکمت جهاد ذکر شده، امام(رضوان الله علیه) این قسم چهارم و اخیر را که عرض کردم در جای جای کلماتشان وجود دارد که این جهاد است و لازم است برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین و هر کجا که کفر و ظلم و شرک و استکبار باشد باید جهاد با آنها انجام بگیرد، فقهای ما یک مطلب دیگر هم دارند مثل علامه در قواعد و محقق در شرایع که بعد از اینکه در وجوب جهاد بحث کرده اند و گفته اند که واجب است چون اصل وجوب را نمی شود انکار کرد آنقدر آیات قرآن و روایات و سیره وجود دارد که اصل وجوب جهاد را نمی شود انکار کرد، رفته اند سراغ یک موضوع دیگر که ما درباره اش بحث کردیم، آن که جهاد باید با حضور امام عادل باشد یا اذن امام عادل به کسی که او را شخصاً برای جهاد معین کند، امام عادل را به امام معصوم تفسیر کرده اند این باعث شده که در زمان غیبت امام عصر (عجّل الله فرجه الشریف) به طور کلّی جهاد تعطیل و متوقف باشد جهاد با آن همه فلسفه که موجب عزّت اسلام، جهادی که هر کجا که فتنه است باید

{قاتلوهم} باشد و امثال آن، کسی که این را صریحاً ادّعا کرد صاحب ریاض بود که ادّعای اجماع کردند و گفتند به اجماع فقهاء ما در زمان غیبت جهاد ساقط است و همین طور شهید ثانی در مسالک، ما این را بحث کردیم و روایاتش را هم خواندیم و گفتیم که این روایات نفی می کند جهاد با حکومت های جور را و مقصود این نیست که اگر امام معصوم حضور نداشت جهاد به طور کلی تعطیل شود، صاحب جواهر در اینجا عبارت خیلی خوبی داشتند، خواندیم و آدرسش را هم عرض کردیم و گفتیم صاحب جواهر می گوید ولایت فقیه را شما چه می گوید؟! خوب وقتی امام در میان مردم نباشد فقیه ولایت دارد، این همه ادّله که برای ولایت فقیه داریم فقیه باید همان کار را انجام دهد که امام اگر خودش در میان مردم بود انجام می داد، بعد ایشان با شدّت گفتند که اگر کسی ولایت فقیه را قبول نکند از فقه بوئی نچشیده و به رموز اهل بیت آشنا نشده و چیزی نفهمیده ولی حالا می بینیم که محقق در شرایع، علامه در قواعد گفتند چون جهاد منوط و مشروط است به اینکه امام معصوم باشد یا نائب خاص که از طرف امام مأذون باشد در زمان غیبت جهاد نیست، خوب این خیلی عبارت مهمی است حتی شیخ طوسی در مبسوط دارد که {بل هو قبیحٌ} بلکه وقتی که امام در میان مردم نیست و بخواهند جهاد کنند قبیح است و از این قبیل عبارات. این بحث خیلی مهمی است و این باعث شد که مسلمان ها در طول تاریخ عقب رفتند در کلمات امام(رضوان الله علیه)

که گفتیم دفتر تبیان و سفینه نور که مبیّن کلمات امام و برداشت امام از اسلام است و این برداشت را در کس دیگری نمی بینیم، چون دریک زمانی واقع شدند که درد و رنج مردم را، مظلومیت مردم را، مظلومیت مستضعفان و مسلمانان را درک کردند و از طرفی هم به سیره پیغمبر (صلّی الله و علیه وآله) و ائمه(علیهم السلام) و آیات قرآن احاطه داشتند و برداشت خاصی داشتند در جای جای این کتاب ها که عرض کردم مطالعه کنید کلمات ایشان وجود دارد مثلاً ایشان می گویند هر کجا فتنه باشد باید برای از بین بردن فتنه جهاد کرد و می گویند چند فتنه ای بالاتر از اینکه یک رژیم ستم شاهی بوجود بیاید و نوکر بیگانگان باشد و مستشارانی که در این رژیم هستند مملکت را میدان غارت و چپاولِ اموال مردم قرار دهند و امثال ذلک، این یک نوع جهادی است که در کلمات فقهاء نیست هر کانونی و هر مرکزی که اینطور باشد ایشان جهاد را با او لازم می داند آیات قرآن را نیز به همین ترتیب ایشان تفسیر می کنند ما بعد کلمات ایشان را نقل خواهیم کرد. در وسائل الشیعه یک بابی وجود دارد باب نهم از ابواب جهاد عدوّ که چهار صفحه است این را با دقت مطالعه کنید باب خیلی عجیبی است و مطالب و روایات عجیبی دارد، کلینی (محمد بن یعقوب) نقل می کند هر چند در سند یکی دو نفر هستند که توثیق نشده اند بکر بن صالح و قاسم بن یزید {عن ابی عمرو زهری (زبیری) عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال قلت له أخبرنی عن الدعاء الی الله و الجهاد فی

سبیله} سؤال می کند به اینکه دعوت به خدا و جهاد فی سبیل الله چه طور باید باشد؟ {أهو لقوم لا یحلّ إلّا لهم و لا یقوم به إلّا مَن کـان منهم امْ هو مبـاحٌ لکل من وحـدّ الله عزّوجلّ و آمن برسوله (صـلّی الله علیه وآله) و مَن کان کـذا فله أن یـدعو إلی الله عزّوجـلّ و إلی طاعته و أن یجاهـد فی سبیل الله} تکرار کلمه جهاد در این روایت خیلی مهم است {فقال ذلک لقوم لا یحلّ إلّا لهم و لایقوم به إلّا مَن کان منهم} امام صادق(علیه السـلام) فرمودند که جهاد مال کسانی است که اشـخاص خاصّی هستند که برای آنها حلال است و بایـد قیام نکند به جهاد با کسـی که جز آنها نباشد {و قلت من اولئک} اینها چه کسانی هسـتند؟ {قال من قام بشـرائط الله عزّوجلّ فی القتال و الجهاد علی المجاهـدین فهو المأذون له فی الـدعاء الی الله عزّوجلّ} چون در زمان امام صـادق(علیه السـلام) و قبلش در زمـان ائمه دیگر بنی امیه و بنی عبـاس به عنـوان جهـاد حملا‌تی به نقـاط بسـیاری داشـتند امّا منظورشـان این نبود که مردم مسـلمان شونـد و منظور آنها فقط تسـلّط بود و اینکه سـلطه پیـدا کننـد و نقاط تسـلّط خودشان را وسـعت دهند حتی در تاریخ جورج زیدان هست که بعضـی از اهل کتاب مثل یهود ونصاری می گفتند ما جزیه می دهیم با ما جهاد نکنید ولی آنها می گفتند ما جزیه نمی خواهیم ما با شـما جهاد می کنیم که بر شـما تسـلط پیدا کنیم ما نمی خواهیم که شما مسلمان شوید خلاصه آنها به زعم خودشان جهادهایی انجام می دادند که در اصل جهاد نبود، امام صادق(علیه

السـلام) در اینجا شـرایط جهـاد و مجاهـدین را می فرماینـد ولی آنچه از اینجـا اسـتفاده می کنیم این است که ولی فقیه و امام معصـوم شـرط نیسـت ایشـان می فرماینـد اشخاصـی که این چنین باشـند. البته این را می تـوان گفت که چـون جهـاد از شـئون حکومتی اسـلام است بایـد تحت نظر امـام یـا فقیه باشـد امّا نه اینکه اگر امام معصوم نبود به کلّی جهاد تعطیل شود {فقلت من اولئک} فرمودنـد کسـی که شـرایط جهاد را رعایت کند. {و من لم یکن قائماً بشـرائط الله عزّوجلّ فی الجهاد علی المجاهدین فلیس بمـأذون له فی الجهـاد و الـدّعاء الی الله حـتی یحکم فی نفسه بمـا أخـذ الله علیه من شـرائط الجهـاد} اول بایـد خودش را اصـلاح کنـد بعـد جهاد کنـد {قلت بیّن لی یرحمک الله} برای من بیانتان را بیشتر توضـیح دهیـد {قال إنّ الله عزّوجلّ اخبر فی کتابه الـدعاء الیه} خداونـد خبر داده که دعوت کنیـد مردم را به خدا {و وصف الدعاه الیه} هم دعاء را خداوند امر کرده، که در جهاد مردم را به سوی خـدا دعوت کننـد و هم دعاه را توصـیف کرده که چه کسانی می توانند باشـند {فأخبر أنّه تبارک و تعالی أوّل من دعا الی نفسه و دعا الی طاعته و اتباع أمره فبدأ بنفسه فقال} اوّل کسـی که دعوت می کند مردم را به سوی خدا خود خـداست می گویـد چ بعـد از خداونـد رسول را ذکر کرده {ادعُ الی سبیـل ربّک بالحکمه و الموعظه الحسـنه و جادلهم بالتّی هی أحسن یعنی القرآن- و لم یکن داعیاً الی الله عزّوجلّ مَن خالف أمرالله} اما کسی که مخالف امر خدا باشد نمی تواند داعی باشد {و

قال فی النّبی(صلّی الله علیه وآله) و انّک لتهدی إلی صراط مستقیم} تهدی یعنی تدعو {ثمّ ثلّث بالدعاء الیه بکتابه} خداوند دعاه را حساب می کند اوّل خدا بعد پیغمبر بعد خود قرآن {إنّ هذا القرآن یهدی للّتی هی أقوم أی یدعو} این خدا و پیغمبر و قرآن بعد آمده سراغ مردم اینطور می گوید {و لنکن منکم أمّهٌ یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون} در میان مردم هم این چنین کسانی می توانند مجاهد باشند و مردم را به خیر دعوت کنند، امر به معروف کنند و نهی از منکر کنند {ثم اخبر عن هذه الامه...} بعضی عبارت ها که لازم نیست بنده حذف می کنم، بعد از اینکه این آیه آمد {أنّ الله اشتری مِن المؤمنین أنفسهم و اموالهم بأنّ لهم الجنّه} که در اواخر سوره توبه است {قام رجلٌ الی رسول الله (صلّی الله علیه وآله) فقال أرأیتک (یعنی اخبرنی) یا نبی الله ، الرّجل یأخذ سیفه فیقاتل حتی یُقتل إلّا أنّه یقترف من هذه المحارم} گاهی شخصی به عنوان جهاد شمشیر بر می دارد و جهاد می کند و کشته می شود و گاهی هم مرتکب محارم شده {أشهیدٌ هوفأنزل اللهُ عزّوجلّ علی رسوله} نه هر کسی که شمشیر برداشت {التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله} این هشت صفت است که بعد این آیه برای مجاهدون ذکر کرده، باید مجاهدین این چنین باشند، ما بعضی کلمات را معنا می کنیم، سائحون را به صائمون معنی می کنند یعنی روزه گیرنده ها، امّا سائحون یعنی حرکت کننده ها. بعد می فرمایند که {ثم أخبر تعالی انّه لم یأمر بالقتال

الّا اصحاب هذه الشروط}. چند وقتی که در مکّه بودند جهادی نبود هر چند بسیار شکنجه و ظلم می کنند ولی وقتی به مدینه آمدند بالاخره تقاضا کردند که اذن جهاد بدهند این آیه آمد که در سوره حج است {إذن للذین یقاتَلون بأنّهم ظلموا إنّ الله علی نصرهم لقدیر الذین أخرجوا من دیارهم بغیر حقٍ إلّا أن یقولوا ربّنا اللهُ} بله! اذن داده شد به کسانیکه که یقاتَلون و به جهاد برخاستند، اینها مظلوم شدند و خداوند به اینها کمک خواهد کرد اینها کسانی هستند که از مکه اخراج شدند {بغیر حقٍ} الّا اینکه می گفتند {ربّنا الله} حالا این را ببینیم امام چطور معنا می کند {أذن للذین یقاتَلون بأنّهم ظلموا} امام می فرمایند این آیه می گوید هر کس که مظلوم است حق دارد جهاد کند همه مؤمنین دنیا مظلومند چون خداوند متعال حکومت و قدرت و موقعیت های اجتماعی را برای مؤمنین قرار داده هر کسی از کفار بخواهد در یک مسند حکومت قرار بگیرد این به مؤمنین ظلم کرده است، خداوند می فرماید کسانی که {ظلموا} حق دارند که برخیزند و جهاد کنند و بعد این شخص از امام می پرسد که {الذین اخرجوا من دیارهم} آن مسلمان ها را می گوید که از مکه اخراج شدند ولی شما می گویید که هر مؤمنی حق دارد به واسطه این آیه جهاد کند ولی امام این را اینطور تفسیر می کند می گویند چون تمام مسندهای حکومتی و قدرت ها را خداوند برای مؤمنین قرار داده و کسی غیر از مؤمن در این مسندها قرار بگیرد ظلم کرده به مؤمنین، این صغری، کبری هم {أذن للذّین یقاتَلون بأنّهم ظلموا} خداوند هم اذن داده به مظلومان

که جهـاد کننـد، امام اینگونه معنی می کننـد، این شـخص این سؤال را کرد که این آیه مخصوص آن کسانی است که از مکه اخراج شدند و ایشان می فرمایند که {أذِن للذین یقاتَلونَ بانّهم ظُلِموا، ما کان المؤمنون احق به منهم} هر چیزی که مؤمن أحق باشـد به آن از آنها، مؤمن أحق است به اینکه مسـندهای قـدرت را به دست بگیرد، چرا؟ چون حکمت جهاد اقامه عـدل اسـت مثلاًـ {بالبیّنات و انزلنا مَعهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدیـد فیه باسٌ شدیـد و منافع للناس} که قبلاً بحث کردیم، خداونـد در آیات قرآن اول می فرمایـد که تمام پیغمبران آمدنـد تا مردم به عـدل قیام کنند در همین آیه که در سوره حدید است، بعد می فرماید {و انزلنا الحدید فیه باسٌ شدید و منافع للناس} آن وقت مفسـرین این چنین می گویند، می گویند تناسـبش این است که پیغمبران همه آمدنـد برای اجرای عدالت ولی عدالت خود به خود جاری نمی شود چون افرادی هسـتند که ظالمند و حاضرنیستند که به عدالت قیام کنند پس حدیدی لازم است این حدید بأس شدید دارد از آن آلات و ابزار جهاد ترتیب داده شود تا اینکه جهاد بوجود بیایـد و عـدالت بوجود بیایـد، بعـد امام صادق(علیه السـلام) اینطور می فرماینـد {ما کان المؤمنون أحق به منهم} چیزی که مؤمنـان أحق انـد همـان قـدرت است، {و أنّمـا للمؤمنین الـذین قـاموا بشـرائط الایمـان الّتی وصـفناها} مأذون نیست در قتال حتی مظلوم باشـد، مظلوم نیست حتی مؤمن باشد، مؤمن نیست حتی قائم باشد به آن شـرایطی که ما گفتیم بنابراین هر مؤمنی که قائم باشد بر آن شرایط و اوصاف مظلوم

است چون این قبیل مؤمنین صلاحیت دارند که مسندها و قدرت ها را در اختیار بگیرند و خداوند این قدرت ها را برای آنها قرار داده هر کسی غیر از مؤمنین این قدرت ها را در اختیار بگیرد به مؤمنین ظلم کرده و خداوند اذن داده به کسانی که مظلوم واقع شده اند قیام کنند امام صادق(علیه السلام) اینگونه معنا می کنند این روایت خیلی عجیب است از جمله چیزهایی که از آن استفاده می شود این است که اگر امام معصوم هم نباشد جهاد باید انجام شود با افرادی که با این اوصاف هستند، بعد آن شخص می گوید که آقا این آیه درباره مهاجرین نازل شده که مجاهرین که از مکه اخراج شدند اینگونه جهاد کنند برای اینکه حقشان غصب شده بود {فما لهم فی قتالهم کسری و قیصر} چرا مسلمان ها رفتند با کسری و قیصرها جنگیدند (که دیروز خواندیم بعد از آن نامه ها با سلطان ایران و قیصر روم جنگیدند)، می گوید این آیه چه مناسبتی دارد با این استدلالی که شما می کنید که مسلمان ها با کسری و قیصر بجنگند، حضرت فرمودند که منظور این است که کسانی که مظلوم واقع شدند به قتال با ظالم بروند، کسری و قیصر و غیر اهل مکه هر کسی که باشد، معنی آیه را طوری تفسیر کردند که تعمیم دهند وجوب قتال و جهاد را برای کل مظلومین و مؤمنین عالم، البته کسری و قیصر که این مقام ها را داشتند از این جهت با اسلام و پیغمبر(صلّی الله علیه واله) به مخالفت برخاستند که چون می دیدند پیغمبر برایشان خطر دارد چون پیغمبر ۱۳ سال در مکه بودند و آیات قرآن نازل شده، بیشتر

ص: ۶۱۹

سُوَر قرآن مکیّ است و ده سال هم در مدینه بودند و قرآن نازل شده در سال ۶ یا ۷ هجرت پیغمبر به اینها نامه نوشتند در طول این مـدت این سـلاطینِ ابر قدرت با قدرتی که داشـتند از تمام اوضاع پیغمبر با خبر بودند و قرآن را مطالعه کردند و دیدند در قرآن مطالبی است که برای آنها خیلی خطر دارد که قرآن یکی از کارهای پیغمبران خـدا را قیام می دانـد، قیام ابراهیم در برابر نمرود، قیام موسـی در برابر فرعون، اصـلاً قیام در برابر حکومت های باطل اولین گام و بیت القصـیده قیام انبیاست و می دیدند که این قرآن همه اش مبـارزه بـا ظلم و ظالمین است و خودشان هم می دانسـتند که ظالمنـد، قرآن می گویـد {إنّ الملوك إذا دخلوا قريةً افسـدوها و جعلوا أعزّه أهلها أذلّه} این قرآن که اینقدر لحن انتقادی و با شدت نسبت به ملوک و سـلاطین دارد از این جهت احساس خطر بزرگی می کردند برای خودشان با آمدن اسلام، این است که آن شخص از امام صادق سوال می کند که با کسـری و قیصـر چرا مسلمان ها جنگیدند آیه که خواندید مربوط بود به {الذين اخرجوا من ديارهم بغير حقٍ} مهاجرین، حضـرت فرمودند نه منظور این نیست، منظور این است که کسانی که مسـند و مرکزی را در اختیار گرفتند و آنجا را مرکز ظلم و فساد کردند مسـلمان ها بایستی قیام کنند و آن مرکز فساد را بکوبند این حدیث چهار صفحه است که ما دو صفحه از آن را خواندیم این را مطالعه کنید بقیه انشاء الله برای فردا.

اصول ومبانی حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه بحث ما با توفیق پروردگار متعال درروزهای چهارشنبه

ص: ۶۲۰

از مبـاحث و مطالب کتاب شـریف نهـج البلاغه می باشـد، که یکی از متون بسـیار مهم اسـلامی است یعنی بعـد از قرآن مجید کتـابی بـه این عظمت و متـانت و جـامعیت نـداریم و بحث مـا در این کتـاب که مطـالب بسـیاری دارد دربـاره اصـول و مبـانی حکومت اسـلامی است. امـام(رضوان الله علیه) در جای جای صـحیفه نور از نهـج البلاغه نام برده انـد، در یک جا فرموده انـد، فکر می کردند که بعد از سـقوط رژیم سـلطنتی یک رژیمی سـرکار خواهد آمد مشابه همان یا کمی بهتر از آن ولی حالا باید بداننـد این یک حکومت و نظامی است که اساس مشـی اش بر مثل نهـج البلاغه است که مبیّن خصوصـیات حکومت اسـلامی است. در عظمت این کتاب مطالبی بیان فرموده اند، که هر کسی به اندازه فهم و درک خودش از این کتاب استفاده می کند و بعـد کلمه ای را فرموده انـد، که در این کتـاب کلمه ای است در مورد خـدا که در مسـأله توحیـد است {داخـل فی الأشـياء لا بالممـازجه خارج عن الأشـياء لابالمغايره} فرموده انـد هر کس قبل از مطالعه شـروح ببینـد در ذهن خودش از این کلمه درباره خـدا چه می فهمـد آن فهمش دلیـل آن خواهـد بود که در مسـأله توحیـد چقـدر کمال دارد. ما در بحث خودمان که اصول و مبانی حکومت اسـلامی است ۳۰ فصـل و أصـل داریم، أصـل اوّل دقت و حفاظت درباره بیت المال، چون بیت المال یک مال عمومی است و درباره صـرف کردن مال عمومی دقت بسـیاری باید اعمال شود چون برای همه است و اگر کسی توجه نکند و زیاده روی کند در برابر یک ملّت مسئولیت دارد. در جلسه گذشته عرض کردیم که در قرآن مجید درباره پیغمبران،

ص: ۶۲۱

خداوند یک برجستگی ذکر کرده است، درباره حضرت یوسف(علیه السلام) {وقال الملک ائتونی به استخلصه فلمّا کلّمه قال انّک الیوم لدینا مکینٌ امین} بعد از اینکه برای حضرت یوسف (علیه السلام) آن جریان ها و مرارت ها پیش آمد، بالآخره یوسف شناخته شد، مَلِک یوسف را خواست و گفت که او را از خواص خودم قرار می دهم بعد که با او حرف زد {قال انّک الیوم لدنیا مکین أمین – قال اجعلنی علی خزائن الأرض انّی حفیظ علیم} این بیت القصیده جریان حضرت یوسف(علیه السلام) است و آن برجستگی که قرآن بیان کرده است این است که آن خزائن الارض که بیت المال جزء آن هست باید تحت نظر کسی باشد که حفیظٌ علیمٌ باشد، هم علیم باشد که بداند کجا باید مصرف شود و هم حافظ و نگهبان باشد تا در آنجا که مصرف می شود زیاده روی و تخطّی و تخلّف بوجود نیاید. ما بحث را از بیت المال آغاز کردیم در جای جای نهج البلاغه درباره این موضوع مطالبی هست، یکی در خطبه ۱۲۶ که حضرت امیر(علیه السلام) وقتی زمام امور را به دست گرفت فرمودند {لتبلبلنّ بلبله و لتغربلّن غربله و لتساطُنّ سوط القدر حتی یعود أسفلکم أعلاکم و أعلاکم أسفلکم} خودشان پیش بینی می کردند و دانستند که این جریان حکومت، بالا و پایین هایی و تحوّلی بوجود خواهد آورد و این امر غربالی خواهد بود که چه کسی می تواند تحمّل کند وچه کسی نمی تواند تحمّل کند، این خطبه در موضوع بیت المال است که به ترتیب شماره گذاری فیض الاسلام کلام ۱۲۶ می باشد. این خطبه در شرح خوئی جلد ۸، صفحه ۱۸۲ تا ۱۹۴ می باشد، اگر کسی

این شروح را مطالعه نکند آن حقائق موجود در نهج البلاغه را نمی تواند درست درک کند، در این شرح می فرمایند که این خطبه و مطالب این خطبه تحوّل عجیب بوجود آورد و همین کار باعث شد که طلحه و زبیرها بروند کنار و جنگ جمل را بوجود بیاورند و همین باعث شد که جنگ صفین بوجود آمد. شرح ابن ابی الحدید جلد ۸، صفحه ۱۰۹، شرح بحرانی جلد ۳، صفحه ۱۳۰ شرح فی ضلال جلد ۲، صفحه ۱۳۰. سید رضی قبل از اینکه خطبه را بیان کند این مقدمه را ذکر کرده اند {ومن کلام له لمّا عُوتب علی تصییره الناس أسوه فی العطاء} پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) دأب و برنامه شان این بود که بیت المال را میان همه، میان کسانی که سهمی از بیت المال داشتند بالسویّه تقسیم می کردند، آن موقع هم بگونه ای بود که بسیاری از مردم در بیت المال سهیم بودند، خودشان را آماده می کردند و در موقع جهاد به جهاد می رفتند و در موقعی که جهاد نبود آمادگی خودشان را حفظ می کردند و از بیت المال ارتزاق می کردند و سهم می بردند، پیغمبر(صلّی الله علیه و آله) به همه به طور مساوی می داد، فرقی بین افراد نبود. زمان ابوبکر هم مطلب به همین ترتیب بود ولی عمر در بیت المال تفاوت هایی ایجاد کرد به کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند بیشتر داد، به زنان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله) بیشتر داد، در میان زن های پیغمبر برای عایشه سهم بیشتری قائل شد، عرب را بر عجم ترجیح داد به عرب ها بیشتر می داد، به کسانی که نفوذ داشتند و فعّال تربودند و دور و

بر حکومت بودنـد و باعث تقویت حکومت می شدنـد و بـدخواهان را از حکومت دور می کردند به این قبیل افراد بیشتر داد و تمایزهای زیادی قائل شد که در شرح خوئی بیان شده است. عثمان که آمد سرکار این مطلب را بیشتر تقویت کرد، به بستگان خودش، به خویشاوندان خودش بیشتر و بیشتر می داد. حضـرت امیر(علیه السلام) این روند را می خواهند به زمان پیغمبر(صلّی الله علیه و آله) بر گرداننـد و به همه مساوی بدهنـد. {ومن کلام له علیه السـلام لمّا عُوتب علی تصـییره الناس أسوه فی العطاء} کلام امیرالمؤمنین وقتی که مردم را مساوی قرار دارد. إسوه در اینجا یعنی مساوی قرار دادن، حضرت از طرف زیاده خواهان و افزون طلبان مورد عتاب قرار گرفت و آنها اعتراض کردند، {من غیر تفضـیل اولی السابقات و الشرف} حضرت اولی السابقات و الشـرف را تفضـیل نـداد، فرمودند هر کس در جنگ ها کار کرده است برای خدا کار کرده است و عوضـش را باید از خدا بگیرنـد و من در بیت المال اینگونه تفاضل هایی که خلفای قبل من (یعنی عمر و عثمان) بوجود آوردنـد قبول نـداریم، این امر باعث شـد که عتاب ها سـرازیر شد به طرف حضـرت امیر(علیه السـلام)، آن زیاده خواهان و افزون طلبان طاقت نمی آوردند و عتاب و خطاب می کردنـد و همین باعث شد که طلحه و زبیر و امثال آنها به کنار رفتند. حضـرت در مقابل عتاب آنها اینگونه فرمودند {أتامرونّی أن أطلب النصر بالجور فیمن ولیّت علیه؟!} أتامرونّی اصلش أتامرونني بوده که با تأکید اینگونه شده است، آیا از من می خواهید که من جور و ظلم کنم به کسانی که زیر سیطره ی حکومت من هستند

تا برای خودم طرفدار درست کنم، چون معلوم است به صاحبان قدرت و نفوذ بیشتر دادن موجب درست شدن طرفدار می شود ولی این باعث ظلم می شود چون بیت المال برای همه است و این باعث کم گذاشتن حق افرادی می شود {و الله لا أطور به ماسمر سمیر} والله من این کار را نمی کنم، یکی از خصوصیّات حضرت امیر این قاطعیّت و صراحت می باشد. سمر لغتاً به معنی صحبت در شب است، عرب صحبت در شب را می گوید سمر سموراً. شاعر هم می گوید {شنیده ام که محمود غزنوی شب دی- شراب خورد شبش جمله به سمور گذشت} {فقیر گوشه نشینی لب تنور گرفت- لب تنور بر آن بینوای عور گذشت- علی الصباح بزد نعره ای که ای محمود- شب سمور گذشت و لب تنور گذشت} خلاصه سمر سموراً یعنی در شب سخن گفتن امّا کم کم سَمَرَ سموراً اسم شده است برای شب و روز. مادامی که شب و روز پشت سر هم و اختلاف لیل و نهار ادامه دارد علی این کار را نخواهد کرد. {و ما أمّ نجمٌ فی السماء نجماً} مادامی که ستاره ای در آسمان پشت سر ستاره ای حرکت می کند، چون ستاره ها که متراکم نیستند و در فضای پهناور هر یک مسیری دارند و در آن مسیر هر یک پشت سر دیگری حرکت می کنند، مادامی که شب و روز وجود دارد و مادامی که ستارگان آسمان پشت سر هم در حرکت اند من این کار را نخواهم کرد. {لو کان المال لی لسویّت بینهم فکیف و أنّما المالُ مالُ الله} اگر مال بیت المال مال خودم بود به همه مردم مساوی می دادم و حال اینکه مال مال خودم نیست و

مال خداست، از این جهت من در بیت المال تفاضل و تفاوتی برای این اشخاص قائل نخواهم شد. این است که یکی از صفات امیرالمؤمنین تقسیم بالسویه است. در بحار الانوار جلد ۴۱، صفحه ۱۰۵، می دانید که بحارالانوار دو چاپ دارد و در آدرس ها به این باید توجه کنیم. یکی چاپ ایران و اسلامیه است و یکی هم چاپ بیروت است. هر دو تقریباً ۱۱۰ جلد می باشند تا جلد۴۰، ۵۰ مساوی اند ولی از جلد ۵۰، ۵۵ که بالاـ می رود ۳، ۴ جلد تفاوت تقدّم و تأخّر وجود دارد. آدرسی که عرض کردم چاپ بیروت است. {قال رسول الله(صلّی الله علیه و آله) لعلیّ یا علیّ تخاصم الناس بعد بسته خصالٍ فتخصمهم} پیغمبر (صلّی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند بعد از من با ۶ خصلت با پیشینیان خود به مخاصمت بر خواهی خواست، یعنی حضرت علی(علیه السلام) با خلفای قبل از خودش در این ۶ خصلت تفاوت دارد، پیغمبر(صلّی الله علیه و آله) فرمودند با این ۶ خصلت با آنها به مخاصمه بر می خیزی ولی تو آنها را محکوم می کنی و جلو می اُفتی. {إنّک اوّل الناس ایماناً بالله} این یکی از خصلت های تو است هیچ وقت به بت سجده نکردی ولی آن خلفای سابق قبلاً بت پرست بودند، آن کسی که یک لحظه ای در راه غیر توحید گام برنداشت امیرالمؤمنین بود، سنّی ها برای پرده پوشی به این مطلب خیل حرف ها زده اند و گفته اند اینگونه نیست که یکی از آنها ابن ابی الحدید می باشد و این مطلب را قبول نمی کند، دوم گفته اند علی ۱۰ ساله بوده که ایمان آورده است و ایمان صبیّ که نافذ

نیست و از این قبیل حرف ها که علیه حضرت امیرالمؤمنین می باشد آنها زیاد دارند. ۱- {أنّک اوّل الناس ایماناً بالله}، ۲- {و أقومهم بأمرالله عزّوجلّ} تو کسی هستی که برای اجرای امر پروردگار از همه مستقیم تر و پایدارتر بودی. ۳- {أوفهم بعهدالله} به پروردگار از همه بیشتر وفا کردی ۴- {أرئفهم بالرّعیّه} تو به رعیت از همه مهربان تر بودی. ۵- {و أعلمهم بالقضیه} در امور قضایی از همه مردم واردتر و آگاهتر بودی (أقضاکم علیّ). ۶-{اقسمهم بالسویّه} در قسمت کردن بیت المال به طور مساوی از همه دقیق تر بودی. {و أفضلهم عندالله عزّوجلّ} از لحاظ فضائل و مناقب از همه بافضیلت تر بودی. این روایت را ما برای این کلمه ی {أقسمهم بالسویّه} ذکر کردیم. خلاصه این یکی از کارهای حضرت امیر(علیه السلام) بود که {إسوهً فی العطاء} یک تحولّی ایجاد کرد و بسیاری از افراد حریص و افزون طلب که عادت کرده بودند به سلطه خواهی از اطراف امیرالمؤمنین متفرق شدند و کنار رفتند و این باعث بوجود آمدن جنگ جمل و صفین شد. این یک مورد بود که عرض شد. دوم نامه ۲۶ حضرت امیرالمؤمنین است که به بعضی از عمّالشان می باشد {وقد بعثه الی الصدقه} حضرت او را فرستاد برای جمع آوری ذکاوات و بیت المال، ما مختصر آن را می خوانیم خودتان مراجعه کنید، {آمره بتقوی الله فی سرائر أمره و خفیّات عمله} این کلمات را بیان می کنند و بعد می فرمایند وقتی بیت المال در دست تو است {فوفّهم حقوقهم} حقوق مردم را به آنها برسان {و إلّا تفعل فانّک من اکثر الناس خصوماً یوم القیامه} عرض کردیم چون بعضی از اموال مال ملّت است

اگر کسی در آن خیانت کند خصوم زیادی در روز قیامت خواهد داشت، گاهی کسی به مال یک فرد اجحاف می کند خصمش همان یک فرد است ولی گاهی اجحاف می کند به بیت المال، مانند همین برق که بیت المال است و اگر کسی در موقع خودش خاموش نکند و یا اضافه مصرف کند به همه مردم اجحاف کرده است و مانند آب و ... که برای عموم است و در مصرف آنها باید دقت زیاد إعمال شود. و اگر کسی زیاده روی کند {اکثر الناس خصوماً یوم القیامه} می باشد، چون این اجحاف به یک ملّت و میلیون ها نفر می باشد. {و بؤساً لمن خصمُه عندالله الفقراء و المساکین و السائلون و المدفوعون و الغارم و ابن سبیل} بدا به حال کسی که در روز قیامت خصمش فقراء باشند، خصمش مساکین باشند، خصمش سائلون باشند کسانی که سائل به کف اند، خصمش مدفوعون باشند کسانی که رانده شده از اجتماع اند، خصمش در روز قیامت وام داران باشند، خصمش در روز قیامت ابن سبیل باشد، چون بیت المال با اینها بیشتر مطرح می شود. اگر کسی اجحاف کند همه اینها روز قیامت به عنوان خصم جلو انسان را می گیرند. {و من استهان بالامانه و رتع فی الخیانه} کسانی که متصدی بیت المال اند این در دست آنها امانت است، کسی که امانت را کوچک بشمارد و در راه خیانت گام بگذارد، {و لم نیزِّه نفسه و دینه عنها} دین خود را و خودش را از خیانت مصون نگه ندارد، {فقد أحلّ بنفسه فی الدنیا الذّل و الخزی و هو فی الآخره أذلُّ و أخزی} هم در دنیا برای خودش رسوائی و ذلّت را بوجود آورده و

در آخرت هم أذلّ و أخزی است. و این کلمه ای که می خواهم بخوانم بسیار مهم است و در نهج البلاغه مانند ستاره ای می درخشد. {و إنّ أعظم الخیانه خیانهُ الأمّه و أفظع الغشّ غشُّ الائمه} بزرگترین خیانت، خیانت به یک ملّت است و زرشت ترین غشّ و تقلّب این است که انسان با پیشوایان و رهبران دینی تقلّب و نفاق داشته باشد. ما در روایات داریم که در سه چیز نصیحت لازم است، نصیحت لغهً به معنی خیرخواهی است، نصیحت یک امر قلبی است که قلباً انسان خیرخواه باشد، ما که به این کلمات می گوییم نصیحت، مجازاً به آنها گفته می شود، چون این کلمات حاکی است از آن خیرخواهی به آنها گفته می شود نصیحت. ما روایت داریم که نصیحت در سه چیز خیلی لازم است {النصح لله و لرسوله و للائمه} در سه چیز انسان باید قلباً خیرخواه باشد و با خلوص نیت باشد، یکی نسبت به خداست دوم نسبت به پیغمبر خدا و دین، سوم نسبت به پیشوایان دین، چون افرادی که نسبت به پیشوایان دین غش دارند، زبانشان چیزی می گوید و قلبشان چیز دیگر می گوید، این قبیل افراد ضرر زیادی به حکومت می رسانند چون حکومت به زبان آنها نگاه می کند و اعتماد می کند ولی آنها قلباً خائن اند و ممکن است در یک نقشه هایی علیه حکومت دخالت داشته باشند و یا خودشان طرّاح آن نقشه ها باشند. اضافه خیانه به أمه، اضافه مصدر به مفعول به است و همین طور در اضافه غشّ به أئمّه و فاعل آن، شخص است یعنی خیانت کردن شخص نسبت به أمّه، چون مصدر گاهی به فاعل و گاهی به مفعول به اضافه می شود.

ص: ۶۲۹

مطلبی از بحار در مورد خطبه ۱۲۶ عرض کنیم، بحار جلد ۴۱، صفحه ۱۰۸، طائفه ای از اصحاب امیرالمؤمنین به نزد ایشان رفتند {عند تفرّق الناس و فرار کثیرهم الی معاویه} در پی جریان عدالت امیرالمؤمنین مردم از اطراف ایشان پراکنده شدند چون تحمّل عدل برایشان مشکل بود و به سمت معاویه فرار کردند، {طلباً لما فی یده} برای بدست آوردن آنچه در اختیار معاویه بود رفتند سراغ معاویه، چون بیت المال و اموال عمومی در شام در اختیارش بود، منسب و مقام هم که به اشخاص می داد، عبیدالله بن عباس از طرف حضرت مجتبی(علیه السلام) بعد از شهادت امیرالمؤمنین معیّن شد که برای جنگ به طرف معاویه حرکت کند با ۱۲ هزار نفر از کوفه حرکت کردند، رفتند در چند منزلی وسط راه، معاویه برایش نامه نوشت که من یک میلیون درهم به تو می دهم این ۵۰۰ هزار درهم نقداً و بقیه را هم بعداً که آمدی به علاوه حکومت فلان جا به تو می دهم، به خیلی ها وعد دختر و ... می داد که داماد خلیفه شود و بعداً معلوم شد که معاویه اصلاً دختر ندارد و تمام این وعده ها دروغ بوده است.{فقالوا یا امیرالمؤمنین} رفتند سراغ امیرالمؤمنین {أعطِ هذه الأموال و فضِّل هؤلاء الاشراف من العرب و قریش علی الموالی و العجم} اینها به قول خودشان خیرخواهان بودند، گفتند بیت المال را به افراد با نفوذ بده و این اشراف را که از عرب و قریش اند بر عجم برتری بده، به ایرانی ها می گفتند عجم و آنها را تحقیر می کردند، این از زمان عمر باقی مانده است بحار می گوید خطبه ۱۲۶، شأن نزولش اینجاست. مسأله بیت المال

ص: ۶۳۰

و شیوه قسمت کردن آن (به همان صورت که عرض کردیم) بخاطر این بوده است که فقر ریشه کن شود و برای افراد کار و اشتغال ایجاد شود تا جامعه یک جامعه ای آبادی باشد و در جامعه فقرزدایی بوجود بیاید. در روایات می خوانیم، در وسائل ۲۰ جلدی، جلد ۱۱، باب ۱۹ از ابواب جهاد عدوّ، {عن محمد بن ابی حمزه عن رجلٍ} ایشان می گوید که حضرت امیر(علیه السلام) یک پیر مرد نابینا و مسنّ را دیدند که دارد سؤال می کند، یعنی گدائی می کند و دست سؤال به طرف مردم دراز می کند، امیرالمومنین فرمودند {ما هذا} یعنی در حکومت حضرت امیر(علیه السلام) نباید کسی آنقدر محتاج بماند که محتاج به سؤال باشد، {قالوا یا امیرالمؤمنین نصرانیٌّ} گفتند او مسلمان نیست نصرانی است، {قال(علیه السلام) استعملتموه حتی إذا کبرُ و عجز منعتموه} فرمودند این نصرانیّ در تحت سیطره حکومت اسلام کار می کرده است ولی وقتی پیر شده و عاجز از کار شده است آنقدر کسی به او کمک نکرده است که ناچار دست سوال دراز می کند، {أنفقوا علیه من بیت المال} از بیت المال به او بدهید. کسی که قدرت کار دارد برایش کار ایجاد کنید و کسی که قدرت کار ندارد باید ازبیت المال اداره بشود تا احتیاج به سؤال و اظهار احتیاج نباشد، این یک خبر بود. خبر دیگر در جلد ۱۴ وسائل ۲۰ جلدی در کتاب نکاح، صفحه ۲۶۷، شخصی را خدمت حضرت امیرالمؤمنین آوردند که {عبث بذکره} استمناء کرده بود، استمناء یک عملی است که دارای مضرّات بسیار زیادی است {فضرب یده حتی احتمرّت} حضرت امیر(علیه السلام) اوّل به او تعزیر جاری

کرد، به دستش شلاق و تازیانه زد تا دستش سرخ شد، {ثم زوّجه من بیت المال} و حضرت از بیت المال وسائل تزویج او را فراهم کرد. اینها نمونه هایی است در روایات ما که بیان می کند بیت المال در چه جاهایی باید مصرف شود.

اقسام جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در این بود که در اقسام جهاد، فقهای ما این مطلب را متعرض شده اند که جهاد در صورتی واجب است که امام معصوم حضور داشته باشد یا کسی که از طرف او به خصوص نیابت و اذن دارد حضور داشته باشد و کسانیکه اذن عام دارند در زمان غیبت نمی توانند لشکری تجهیز کنند و مردم را برای جهاد آماده کنند و به جهاد اقدام کنند، در حقیقت آنطور که صاحب ریاض گفتند در زمان غیبت امام عصر(علیه السلام) جهاد واجب نیست مگر جهادی که به عنوان دفاع باشد که اگر مملکت اسلامی بیضه اسلام مورد تهاجم قرار بگیرد آن جا به عنوان دفاع جهاد واجب است و حضور امام هم شرط نیست بر همه افراد هم واجب است، مرد و زن و پیر و جوان، امّا در غیر این مورد خواستند بگویند که جهاد در زمان غیبت امام معصوم واجب نیست، خوب اگر جهاد برای دعوت به اسلام واجب نیست! جهاد با بغاه هم در صورتی که یک حکومت باشد و امام معصوم در رأس آن باشد و کسی در برابر آن قیام کند بوجود می آید در نتیجه در زمان غیبت وجود ندارد تا وجوب داشته باشد بنابراین جهاد را خیلی کمرنگ کرده اند و از صحنه زندگی مسلمان ها به حاشیه برده اند، عرض ما این بود اولاً

ص: ۶۳۲

اجماعی نیست و صاحب جواهر ادّعا کرده بود چنین چیزی اصلاً وجود ندارد، شیخ مفید و عدّه ای جهاد را در زمان غیبت هم واجب می دانند و نقل کردیم که مفید در مقنعه گفته که جهاد واجب است، پس چنین چیزی اگر باشد که امام معصوم باید باشد ادّله ولایت فقیه اقتضاء می کند به اینکه فقیه قائم مقام امام است و هر کاری که اگر امام حضور می داشت انجام می داد فقیه هم باید آن کار را انجام دهد که صاحب جواهر هم در آخر کلامشان گفتند {لولا أدله ولایه الفقیه} ما می توانستیم بگوییم جهاد واجب نیست ولی ادّلهی ولایت فقیه اقتضاءمی کند به اینکه واجب باشد. علاوه بر این گفتیم که باب دوازدهم از ابواب جهاد عدوّ روایاتی داشت که دلالت داشتند به زعم آنها بر عدم وجوب جهاد إلّا مع حضور الامام المعصوم آن روایات را ما خواندیم فقط در میان آن اخبار خبر هشتم خبر ابوبصیر خبر صحیح بود و دلالت داشت به اینکه جهاد باید با کسی انجام بگیرد که عالم به احکام پروردگار باشد چون جهاد احکام زیاد دارد، خود جهاد دارد، غنایم آن احکام دارد، اسیرها یک احکام دارند، گاهی صلح است گاهی امان است خلاصه احکام فراوانی در جهاد وجود دارد، خبر هشتم باب دوازده اقتضاء می کرد به اینکه کسی باید در جهاد در رأس قرار بگیرد که این احکام پروردگار را بداند و ایمن باشیم از اینکه اینها را اجراء خواهد کرد، خلاصه ما قبول نکردیم آن حرفی که به مشهور نسبت داده شده بود با مقدماتی که به عرض رسید، عرض کردیم که در باب نهم از ابواب جهاد

ص: ۶۳۳

عدوّ که از صفحه ۲۳ جلد ۱۱ شروع می شود تا صفحه ۲۸ یعنی این خبر ۵ صفحه است از این خبر استفاده می شود به اینکه اینطور نیست که جهاد مخصوص حضور امام باشد، هر کسی که دارای اوصافی است که می خوانیم و ذکر شده می تواند جهاد کند یعنی افراد باید صالح باشند، افرادی باشند که مورد وثوق باشند چون جهاد عبادت است، به قصد عبادت این کار را انجام دهند از این خبر خیلی سوء استفاده می شود ولی تعجب ما از این است که آن اخبار را که استناد کرده اند شیخ طوسی و کلینی دارند و این اخبار را هم اینها دارند پس چطور شده که رفتند سراغ آن خبر و به آن استدلال کردند مثل خبر بشیر دهّان و امثال آن، ولی این خبر که اینقدر شرح و بسط و توصیف دارد که ۵ صفحه است به این خبر توجه نکرده اند. مقداری از این خبر را قبلًا خواندیم {باب من یجوز له جمع العساکر و الخروج بها الی الجهاد}باب کسی که برایش جایز است که لشکر جمع کند و با آن ها به میدان جهاد حرکت کند، چون جهاد چیز ساده ای نیست و باید کسی که می خواهد به جهاد برود برای خودش لشکری فراهم کند این خبر {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه} تا اینجا این چهره ها را می شناسیم {عن بکر بن صالح} مجهول الحال است {عن القاسم بن یزید} در معجم رجال حدیث است این قاسم بن برید است چون اینطور تصحیف ها وجود داشته است، سابقاً نقطه گذاری معمول نبوده و سابقاً خط کوفی بوده است و خط کوفی مثل خط

فعلی خوانا نبوده و اشتباهاتی بین یزید و برید و امثال اینها فراوان بوده، خلاصه این فرد ثقه است و نجاشی هم قاسم بن برید را توثیق کرده است، {عن ابی عمر زهری} ولی در بعضی از نسخه ها ابی عمرو زبیری است معجم رجال هم در مقایسه با نُسَخ متفاوت می گوید زبیری صحیح است. {عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال قلت له اخبرنی عن الدعاء الی الله و الجهاد فی سبیله} دعوت به سوی پروردگار و جهاد {أهو قوم لا یحلّ الالهم} آیا این مخصوص اشخاص خاص و شخص خاصی است {لایقوم به الّا من کان منهم} یک قوم خاصّی باید به جهاد قیام کنند و برای یک قوم غیرخاص جایز نیست یا {أمْ هو مباحُ لکل من وحدّ الله عزّوجلّ و آمن برسوله(صلّی الله علیه وآله)} یا نه هر کسی که موحدّ باشد و ایمان داشته باشد می تواند جهاد کند {و من کان کذا فله أن یدعو الی الله عزّوجلّ و الی طاعته و أن یجاهد فی سبیل الله} حضرت فرمودند، بله! کار هر کسی نیست {فقال ذلک لقوم لا یحلّ إلّا لهم و لا یقوم به إلّا مَن کان منهم و قلت من اولئک} سؤال کرد این افراد خاصی که شما می فرمایید چه کسانی هستند {قال من قام بشرائط الله عزّوجلّ فی القتال و الجهاد علی المجاهدین} چون قتال و جهاد شرایط فراوان دارد کسی که قدرت قیام به آن شرایط را داشته باشد {فهو المؤذون} او ماذون است، بعد آن شخص گفت یا بن رسول الله بیشتر توضیح بدهید تا برای ما روشن شود، فرمودند: جهاد دعوت به سوی خداست اوّل کسی که این

کـار را کرده خود پروردگار است که فرموده {یـدعوا الی دارالسـلام} بعـد پیغمبر است که خـدا فرموده {اُدعُ الی سبیل ربّک بالحکمه و المؤعظه الحسنه} این خبر ۵ صـفحه است که باید خودتان مطالعه کنید. در اینجا حضـرت می فرمایند اولاً در جهاد {و لتکن منکم أمهٌ یـدعون الی الخیر یـأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر} این آیه که در سوره آل عمران است که بایـد از شما مسـلمان ها امتی باشـند داعی به خیر باشند امر به معروف کنند و نهی از منکر کنند {اولئک هم المفلحون} یکی از بحث هایی که در باب جهاد لازم است این است که آیا جهاد یک فردی از افراد معروف است و تحت امر به معروف منـدرج اسـت یـا جهاد در مقابل امر به معروف و نهی از منکر است این یکی از بحث های خیلی مهم است. در اینجا حضـرت وارد می شوند به اینکه چه کسـانی بایستی به جهاد قیام کننـد آیاتی از قرآن ذکر کرده انـد اول این آیه که {محمـد رسول الله(صلّی الله علیه وآله) و الـذین معه اشـدّاء علی الکفّـار رُحَمَـاء بینهم ترئهم رکّعاً سـجّداً ...}این آیه آخر(۲۹) از سوره فتـح، سوره ۴۸ از قرآن کریم است. بنـابراین جهاد کار کسانی است که اشـداء علی الکفار باشـند و رحماء بینهم باشـند، بعـد گفته انـد کسانی که این صفت را دارنـد می تواننـد به جهاد اقـدام کننـد، منظور اینکه در این پنـج صـفحه از اینکه بایـد امام معصوم باشد چیزی نیامده است بعـد آیه دیگر را می فرماینـد {إنّ الله اشتری من المؤمنین انفسـهم و أموالهم بأنّ لهم الجنّه یقاتلون فی سبیل الله فیَقتُلون و یُقتَلون وعداً علیه حقاً فی التورئه

و الأنجیل و القرآنِ و مَن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بابعیتم بِهِ و ذلک هو الفوز العظیم} این آیه که آیه ۱۱۱ از سوره توبه، سوره نهم قرآن است جهاد را در یک سطح بسیار بالا معرفی کرده که جهاد بذل جان و مال در راه خداوند است، این آیه که آمد بعضی ها گفتند یابن رسول الله آیا هر کسی می تواند اقدام کند به جهاد؟ و حضرت آیه بعد از آن را خداوند {التائبون العابدون الحامدون السّائحون الرّاکعون الساجدون الآمرون بالمعروف و النّاهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و بشّر المؤمنین} این اوصاف مجاهدین است که ۸ صفت است که می فرمایند مجاهدین باید این چنین افرادی باشند بعد از اینکه صفات مجاهدین را که در این آیه بود بیان کردند می فرمایند که خداوند فرمود که {أُذِنَ للذین یُقاتلون بأنّهم ظلموا} خداوند أذن داده برای کسانیکه (یقاتلون) دشمن با آنها قتال می کند که جهاد کنند {و إنّ الله علی نصرهم لقدیر} که این آیه ۳۹ از سوره حج، سوره ۲۲ قرآن است، منتهی در اینجا حضرت قدری توضیح داده اند این شخص سؤال می کند که اگر اینطور که شما می گویید باشد این آیه که {یقاتلون بانّهم ظلموا} {الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حقٍ} این آیه آن مهاجرین را می گوید که از مکه بغیر حق از خانه هایشان خارج شدند چون در مکه مورد شکنجه و اذیت و آزار بودند و آمدند به مدینه این آیه نازل شد که اینها حق دارند قتال کنند، این شخص می پرسد که این آیه که مربوط به مهاجرین است سؤال من این بود که بطور کلی به امت اسلامی

ص: ۶۳۷

در چه شـرایطی و با چه اوصافی جهاد واجب است و مسـلمان ها با کسـری و قیصـر چرا جنگیدند؟ حضرت می فرمایند که این آیه شامل همه مسـلمان ها می شود تا روز قیامت، چون هر مؤمنی مظلوم واقع شده است، چرا؟ به دلیل اینکه این سمت ها، این موقعیت ها، این قدرت هایی که غیر مسلمان ها دارند یا قدرت هایی که در راه غیر اسلام از آن بهره برداری می شود اینها مال مسـلمان ها می باشد مال مؤمنین است کسانی که در این موقعیت ها قرار گرفته اند ظلم کرده اند و مسلمان ها مظلوم واقع شده انـد و به همین دلیل که مظلوم واقع شـده انـد و خداوند به مظلوم اجازه داده که جهاد کند از این جهت این آیه شامل می شود برای همه مؤمنین تـا روز قیـامت، البته فهم قرآن و احادیث مراتب دارد این آیه را امام اینطور معنا کردنـد و اگر امام نبودنـد ما نمی توانستیم اینگونه معنا کنیم. این از چه بابی است از باب تخصـیص که نیست، از باب حکومت هم نیست، از باب ورود هم که نیست یک بابی است که ائمه(علیهم السلام) خودشان واردند، مثل اینکه زمانی امام حسن مجتبی(علیه السلام) با معاویه در یک جلسه ای بودنـد آیت الله طباطبائی (اعلی الله مقامه) در تفسیرشان که بنده بودم این را می فرمودند، آنوقت معاویه به امام حسن مجتبی(علیه السـلام) گفت که شـما می گویید همه چیز در قرآن هست حضـرت فرمودند: بله، بعد گفت شـما محاسنتان اینقـدر مزیّن و مرتّب است(امّا معاویه محاسـنی داشـته که مرتب نبوده وگاهی موهایی پریشان و نامرتب در ریش انسان بوجود می آید که ریش نامناسبی برای انسان پدید می آید) معاویه گفت در کجای قرآن هست که ریش من اینگونه

باشد و ریش شما آنطور؟ حضرت فرمودند: چرا! قرآن فرموده که {والبلد الطّیب یخرج نباته بإذن ربّه و الذی خبث لایخرج إلّا نکداً} ریش ما مال بلد طیب است و بأذن ربّه اینگونه است و مال شما بلد خبیثه است. این قبیل فهمیدن آیات قرآن به این نحو مخصوص ائمه(علیهم السلام) است، در آن خبر هم امام صادق(علیه السلام) طوری آیه را معنا می کنند که شامل همه مؤمنین برای همیشه می شود، ایشان می فرمایند {إنّ ما أذِنَ} کسی که مؤمن باشد، {لا یکونُ مأذوناً حتی یکون مظلوماً}، در صفحه ۲۶ می فرمایند در قتال مأذون نیست مگر اینکه مظلوم باشد، مظلوم نخواهد بود مگر اینکه مؤمن باشد و مؤمن نخواهد بود مگر اینکه به شرایط ایمان قیام کند و بعد که به شرائط ایمان قیام کرد آنوقت جهاد بر او واجب و لازم می شود خلاصه این ۵ صفحه را که مطالعه کنید مطلبی باقی نمانده که ذکر نکرده باشد غیر از اینکه نفرموده جهاد مشروط است به اینکه امام معصومی باشد. بنده اینجا نوشته ام که المسفاد از این روایت چند چیز است، المسفاد از خبر اول از باب ۹ از ابواب جهاد عدوّ، صفحه ۲۳ تا ۲۸ از جلد ۱۱ وسایل چند چیز است: اول اینکه کسی مأذون در جهاد است که دارای صفات و شرایطی باشد نه هر کسی از مسلمان ها، دوم اینکه جهاد مراتبی دارد بعضی کلمه جهاد را که می شنوند به نظرشان جنگ می آید جنگ با همه سختی هایی که دارد در نظرشان مجسم می شود و فکر می کنند که جهاد یعنی جنگ کردن نخیر! جهاد در نظر ائمه(علیهم السلام) مراتبی دارد مرتبه

اول دعوت به اسلام است {ادعوا الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه} صفات دعاه را هم ذکر کرده، آیه ۲۹ از سوره فتح را ذکر کرده، آیه ۱۱۱ از سوره توبه را نیز ذکر کرده، کسی که اهل این آیه باشد می تواند به جهاد قیام کند و دیگر اینکه معنی این آیه {اذن للذین یقاتلون بأنّهم ظلموا} که در سوره حج است را خیلی توسعه داده که شامل تمام کفّاری که موقعیت ها را در تصرف دارند و این موقعیت ها مال مؤمنین است و آنها غضب کردند و باید مؤمنین در برابر آنها قیام کنند حتی در اینجا در صفحه ۲۸ هست که {ولسنا نقول لمن أراد الجهاد و هو علی خلاف ما وصفنا لاتجاهدوا} کسانیکه که می خواهند جهاد بروند و اوصافی که می گوییم ندارند به آنها نمی گوییم {ولا تجاهدوا ولکن نقول} که طوری کنید که این صفات را در خودتان بوجود بیاورید بعد به جهاد بروید منظور ما این است که این خبر با این تفصیل هیچ دلالت ندارد به اینکه بایستی امام معصوم یا نائب خاصش حضور داشته باشند. در اینجا سه باب وجود دارد این یک باب بود باب نهم بود که عرض کردیم. بعد باب دهم بیان می کند که واجب است قبل از جهاد دعوت به اسلام صورت بگیرد، اینجا ایشان دو خبر ذکر کرده اند خبر اول {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن نوفلی عن السکونی عن ابی عبدالله(علیه السلام)} خبر از نظر سند قابل اعتماد است {قال امیر المؤمنین(علیه السلام) بعثنی رسول الله الی الیمن} پیامبر اکرم(صلّی الله علیه وآله) حضرت امیرالمؤمنین را به یمن فرستادند

{قال یا علی لاتقّاتلنّ احداً حتی تدعوه الی الاسلام} قتال نکنی تا زمانی که دعوت کنی به اسلام {و أیم الله لأن یهدی الله عزّوجلّ علی یدیک رجلاً خیراً لک عمّا طلعت علیه الشمس} مثل این خبر را قبلاً خوانده بودیم خبر دوم باب خبر سلمی است صاحب جواهر در بعضی جاها به این خبر اشاره کرده {کلینی عن محمد بن یحیی ابوجعفر عطّار قمی عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن حکم عن ابی غره السلمی} که توثیق نشده {عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال سأله رجل فقال انّی کنتُ اکثِر الغروه} یک نفر سوال کرد که یابن رسول الله من به جنگ و جهاد زیاد می روم {أبعد فی طلب الأجر} از خانه و زندگی دور می شوم برای اجر و ثواب {و أطیل فی الغیبه} و غیبت از خانه و آشیانه ام طولانی می شود {فحجر ذلک علیّ} بر من این کار سخت شده چه کار کنم؟ {فقالوا لا غزوه إلّا مع امام عادل} به من گفته اند که با امام عادل باید به جهاد بروی، (چون در آن زمان با امام صادق که به جهاد نمی رفتند) {فما تری أصلحک الله} چه کار کنیم؟ {فقال ابوعبدالله(علیه السلام) إن شئت أُجمل لک أجملت} اگر می خواهی مجمل بگویم مجمل بگویم {و إن شئت ألخصّ لک لخّصت} و اگر می خواهی تلخیص بگویم که تلخیص بگویم {فقال بل أجمل} گفت نه مجمل بفرمایید {و قال إنّ الله یحشر الناس علی نیّاتهم یوم القیامه} حضرت فرمودند تا اینکه قصد تو چه باشد {قال فکأنّه إشتهی إن یلخّص له} راوی (سلمی) می گوید آن شنونده دلش خواست که حضرت تلخیص کند {قال فلخّص لی

أصلحك الله} گفت ملخّص بفرمایید، {قال هات} فرمودند بیا نزدیک تر و هر چه می خواهی بگو {فقال الرجل غزوتُ و واقعتُ المشرکین} من جنگ کردم و با مشرکین درگیر شدم {فینبغی قتالهم قبل أن أدعوهم} قتال شایسته است قبل از اینکه دعوت به اسلام کنم {و قال إن کانوا غزوا و قوتلوا و قاتلوا انّک تجتزی بذلک} اگر دفعه اولش است باید شما دعوت کنی به اسلام بعد قتال کنی، اگر قبلاً جنگی واقع شده و به اینها اسلام توضیح داده شده حالا دیگر لازم نیست مثلاً در آن زمان که اسلام با ایران یا روم می جنگید در هر برخوردی دعوت به اسلام که صورت نمی گرفت دعوت به اسلام صورت گرفته بود چند دفعه به اینها گفته شده بود خودشان می دانستند پیغمبر به آنها نامه نوشته بودند و آنها قرآن را دیده بودند و دعوت به اسلام را می دانستند امّا در برخوردهای دوم و سوم و در آخر که در نهاوند آن فتح الفتوح واقع شد دعوتشان دیگر لازم نیست یک دفعه که دعوت شدند دیگر کافی است بعد حضرت فرمودند { و إن کانوا قوماً لم یغزوا و لم یقاتلوا فلا یسعک قتالهم حتی تدعوهم} اگر نه دفعه اولی است که می خواهید با آنها جنگ کنید لازم است اول دعوت صورت بگیرد، بعد آن شخص سوال دیگری کرد {فقال الرجل فدعوتهم فأجابنی مجیبٌ} من دعوت کردم یک نفر هم به من جواب مثبت داد {و أقرّ بالاسلام فی قلبه} و اسلام را قبول کرد {و کان فی الاسلام} داخل شد در جرگه ی مسلمان ها {فجیر علیه فی الحکم و أنتهکت حرمته} ولی در آن زمان

که حکومت اسلامی نبود، داخل می شدند تحت حکومت بنی امیه و بنی عباس و آنها به مسلمان ها ظلم می کردند و حرمتش به هم می خورد {و اخذ ماله و أعتدی علیه} و مالیا های گزافی از او می گرفتند {فکیف بالمخرج و أنا دعوته} من گناه دارم چون من گفتم که او مسلمان شود و این گرفتاری برایش بوجود آمد، حالا من چه کاری انجام دهم {و قال انّکما مأجوران} فرمودند نخیر شما گناهی نداری اگر نیتت خوب بوده تو مأجوری، آن شخص هم که اسلام را قبول کرده مأجور است و آن افرادی که ظلم کردند گناه کردند {وقال إنّکما مأجوران علی ما کان من ذلک} هم تو و هم آن شخص مأجورید {و هو معک} آن شخص هم برادر دینی تو است قبول کرد که مسلمان شود و این برای تو کمک است {یحوطك من وراء حرمتك و یمنع قبلتك} از قبله شما دفاع خواهد کرد {و یدفع کتابک} از روزی که مسلمان شده از کتاب تو قرآن دفاع خواهد کرد {و یحقن دمَك خیرٌ من أن یکون علیك} در این حال شما کار خوبی انجام داده ای، این کار را انجام دهی بهتر از این است که کافر بماند، قبله شما را خراب کند حرمت شما را به هم بزند، یک روزی خون شما را بریزد و روزی کتاب قرآن را بسوزاند بنابراین شما کار خوبی انجام داده ای و به نفع او و شما تمام شده و اگر کسی ظلم کرده گناهی برای شما نیست و گناهکار مجازات خود را خواهد دید باب نهم خبرش به عرض رسید. باب دهم اینکه واجب است دعاء به اسلام

قبل از قتال، باب یازدهم کیفیه الدعاء که إن شاء الله فردا می خوانیم.

اقسام جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهـاد قاسم بن محمـد جوهری است. چنـد تا قاسم بن محمـد داریم. و این, قاسم بن محمـد جوهری است به قرینه ی نقلش از منقری. قـاسم بن محمـد جـوهری هم توثیق نشـده. در معجم رجـال حـدیث آیت الله العظمی خوئی (اعلی الله مقـامه) ایشـان در اول کتـاب کـه راههـایی برای اثبـات وثـاقت ذکر کرده یکی از آنهـا این است کسـی که در سلسـله ی اسـناد کـامل الزیارات قرار بگیرد. کامل الزیارات کتاب بسیار خوبی در مورد زیارت ائمه : است. کامل الزیارات مال ابن قولویه است. دیگر کتاب تفسیر علی بن ابراهیم. می گوید کسانی که در اسناد روایات این دو کتاب قرار بگیرند موثقند. به خاطر این که صاحب این دو کتاب در اول ذکر کردند که هر حدیثی که ما ذکر کردیم ما وثوق داریم به رواه آن حدیث. ایشان خواسته بگوید که شهـادت این دو نفر ابن قولـویه و علی بن ابراهیم به وثـاقت این افراد کـافی است در ثبـوت وثـاقت. ولی خـوب مـا این را قبول نکردیم. بعداً هم شـنیدیم که خودشان اعلی الله مقامه در درسشان از این مطلب عدول کردند. برای خاطر اینکه در باب عدالت رواه و وثاقت رواه و امثال آنها باید ببینیم که از چه راه حجت است. آیا از این راه است که تعدیل کند یک نفر عادل یک نفر را، یـا از راه رجوع به اهـل خبره است. مثـل لغت، مـا قول لغویین را چرا حجت می دانیم؟! از بـاب حصول اطمینان. چون برای اینکه اینها اهل خبره اند.

ص: ۶۴۴

یکی از دلائل و حجـج ما رجوع به اهل خبره و قول اهل خبره است. ساختمانی می خواهیم قیمت کنیم. مثلاً قاضـی می خواهد یـک خـانه ای را بردارد از جهت بـدهکاری زیـد. مقوِّم می آیـد خانه را قیمت می کنـد. خوب این خانه را به همان قیمت می فروشـد دین را ادا می کند. به طبیب می خواهیم مراجعه کنیم. قول طبیب از راه اهل خبره است. بنابراین ما دو باب داریم. یک بـاب شـهادت داریم، یـک بـاب رجوع به اهـل خبره داریم. در بـاب شـهادت بایـد شاهـد عن حسٍ مطلب برایش ثابت شود تا حجت باشـد. اگر عن حـدسٍ باشد قولش حجت نیست. شـهادت عن حسٍ باید باشد. دیده باشد, شـنیده باشد. شـهادت از این بـاب است. رجوع کردن به شاهـد و بینات از این باب است. اما قول اهل خبره از باب حصول اطمینان است. آن عن حسٍ لازم نیست. آن خبرویت دارد. طبیب خبرویت دارد. مقوم خبرویت دارد. رجوع به اهـل خبره دلیلش بنـای عقلاـست. اگر اهل خبره مورد اطمینان باشـند ترتیب اثر می دهیم و حجت می دانیم. حالا این که رجوع کردن به اهل خبره در باب رجال مثل نجاشـی، کشّـی، شـیخ طوسـی، علامه حلی، اینها متخصـص فن هسـتند. اینها اگر بیایند کسی را توثیق کنند برای ما ثابت می شود. چون متخصصند در این رشته. مثل مقوم که متخصص است. طبیب که متخصص است. اما علی بن ابراهیم یک مفسری است و راوی است و همین طـور ابن قولویه. اعتمـاد کردن به قول اینهـا که آیت الله خوئی در جلـد اول معجم رجـال حـدیث ذکر کرده, نه, اینها

ص: ۶۴۵

وثـاقت را ثابت نمی کنـد. ایشان هم در اینجا دارنـد در معجم رجال حـدیث می فرماینـد که قاسم بن محمـد جوهری در سـند کامـل الزیـارات ابن قولـویه واقـع است. ولی این کـافی نیست در اینکه این شـخص موثـق باشـد. عَنْ سُـلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِیِّ سلیمان بن داود منقری موثق است. خوب است. عَنْ سُـفْیَانَ بْنِ عُیَیْنَه سـفیان بن عیینه جزء صوفی هاست. مثل سفیان ثوری. این دو نفر سـفیان نام, هر دو از اکابر صوفیه هسـتند. معلوم است که صوفینـد پس انحراف دارد. علامه ی حلی در الخلاصه گفتند که سـفیان لیس من أصـحابنا و لا من عدادنا اینها از اصـحاب ما نیستند. این دو نفر صوفی هستند. در عداد ما امامیه هم نیستند. عَنِ الزُّهْرِی زهری کیـه؟ زهری، محمـد بـن مسـلم بـن شـهاب زهری است. این هم جزء کسـانی است که از علمـایی بـوده که طرفـدار بنی امیه بوده. امـام سـجاد در تحف العقول ذکر کرده. نامه ای نوشـته به محمـد بن مسـلم بن شـهاب زهری. اینها یک افرادی بودنـد که جمع شـده بودنـد دور بنی امیه و مطابق خواسـته ی آنها فتوا می دادنـد. مثل ابوهریره و اینها زیاد بودنـد. این جزء آنهاست. حضـرت آنجا فرمودند جَعَلُوکَ قُطْباً أَدَارُوا بِکَ رَحَی مَظَالِمِهِم نصیحت می کنند. می فرمایند امام سجاد که ای زهری بنی امیه تو را قطبی قرار داده انـد در محور تو آسـیای مظـالم خودشـان را می چرخاننـد. جَعَلُوکَ سُـلَّما یَعْبُرُونَ بها تو را نردبان قرار داده انـد. از نردبان وجود تو بالا می رونـد برای انجام ظلمهای خودشان. جَعَلُوکَ جِسْـراً یَعْبُرُونَ بِکَ تو را پلی قرار دادند. عبارتهای جالبی است برای

ص: ۶۴۶

عبور از آن, و رسیدن به خواسته های خودشان. این زهریه, که منحرف است. خلاصه حدیث سندا خوب نیست ولی به هر حال دلالت دارد بر کیفیت دعا الی الاسلام. قَالَ دَخَلَ رِجَالٌ مِنْ قُرَیْشٍ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ زهری معاصر امام سجاد است. آن نامه هم از امام سجاد بود برای زهری. رجالی از قریش خدمت امام سجاد آمدند فَسَأَلُوهُ کَیْفَ الدَّعْوَهُ إِلَی الدِّین دعوت به دین به چه کیفیت باید باشد؟ قَالَ تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم أَدْعُوک إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَی دِینِه کسی را که بخواهید دعوت کنید به دین بعد از بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم أَدْعُوک إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَی دِینِه . وَ جِمَاعُهُ أَمْرَانِ یعنی بخواهید دعوت کنید دو چیز جامع دعوت تو باید باشد. یکی دعوت به توحید و دوم دعوت به نبوت. أَحَدُهُمَا مَعْرِفَهُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْآخَرُ ا لْعَمَلُ بِرِضْوَانِهِ وَ إِنَّ مَعْرِفَهَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آن موضوع توحید خیلی مهم است. أَنْ یُعْرَفَ بِالْوَحْدَانِیَّهِ وَ الرَّأْفَهِ وَ الرَّحْمَهِ وَ الْعِزَّهِ وَ الْعِلْمِ وَ الْقُدْرَهِ وَ الْعُلُوِّ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ وَ أَنَّهُ النَّافِعُ الضَّارُّ الْقَاهِرُ لِکُلِّ شَیْ ءٍ الَّذِی لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ بیشتر اینها بین ما و سنی ها هم محل اختلاف است. آنها قائلند خداوند قابل رؤیت است. در دنیا نه ولی در روز محشر خدا را می بینند از این قبیل چیزها. مسئله ی لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ آنها صفات نفسیه قائلند و ما قائل نیستیم. صفات را ما عین ذات می

ص: ۶۴۷

دانیم ولی آنها از این حرفها و بحثها ندارند. خلاصه بحث های زیادی است در توحید. اول این و دوم وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَاسِوَاهُ هُوَ الْبَاطِلُ فَإِذَا أَجَابُوا إِلَى ذَلِكَ فَلَهُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ اگر تو دعوت کردی به این ترتیب و به تو جواب مثبت دادند فَلَهُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ این روایت را صاحب جواهر هم به آن اشاره کرده است. درباره ی کیفیت دعوت به اسلام است. رواه الکلینی گفتیم و رواه الشیخ. اول این مطلب در بحث امروز این خبر بود که عرض کردیم خبر ۱۱ از باب جهاد عدو جلد ۱۱ وسائل. بعداً بحث کردند, صاحب جواهر بحث کرده بر اینکه حالا- باید دعوت به اسلام صورت بگیرد در جهاد آیا اگر به همان سرلشکر یا فرمانده بگویند کافی است؟ یا باید کل فردٍ فردٍ از سپاه دعوت به آنها برسد؟ ایشان می گویند بله بهتر این است که همین طور بگوییم چون ما می خواهیم با آحاد اینها جنگ کنیم. جهاد است دیگر باید بر هر یک از اینها حجت تمام شده باشد. بنابراین تنها به اینکه به آن رئیس بگوییم کافی نیست. بلکه باید طوری دعوت کرد که به یک یک آنها دعوتمان را رسانده باشیم. بنابراین باید به تک تک بگوییم و تک تک با ما مواجهند. ما هم دست به شمشیر بردیم و با آنها می جنگیم یک نفر را اگر بخواهیم بدون دعوت بکشیم مقصریم. باید تمام این افراد دعوت ما،

حرفهای ما را بشنوند حجت تمام شود برای کشتنش عند الله تعالی مسئول نباشیم. صاحب جواهر در اینجا در کلمات خودشان دارند که اگر یک دفعه دعوت کردیم نپذیرفتند حالا آمدند دوباره با ما جنگ کنند باید دعوت تکرار شود؟ نه ایشان گفته اند به اینکه یسقط اعتبار وجوب الدعوه علی تقدیره فی حق من عرفها بقتال سابق علیها اگر کسی دعوت را شنیده بقتال سابق علیها, دیگر دفعه دوم لازم نیست که دعوت را تکرار بکنیم. ساقط می شود اینجا. بعد ایشان و فقهای دیگر, علامه در تذکره، علامه در منتهی می گویند به اینکه پیغمبر(ص) با بنی المصطلق غزوه ای و جنگی انجام داد. به آنها چون قبلاً گفته بودند دیگر دعوت نکردند. ایشان می گویند به اینکه و ما حکاه غیر واحد من أن النبی صلی اللّه علیه و آله البته اشاره می کند به آن خبر دیروز که از باب دهم خواندیم. خبر دوم خبر سلمی که گفتم به آن اشاره می کنیم چنان که قبلاً گفتیم دیگر لازم نیست که بگوییم. خبر سلمی خبر دوم از باب دهم بود که دیروز خواندیم. بعد ایشان می گویند پیغمبر (ص) با بنی المصطلق جنگ کرد و هم آمنون و إبلهم تسقی علی الماء و استأصلهم پیغمبر (ص) با آنها جنگ کرد در حالی که آنها ایمن بودند. بی خبر و ناگهان حمله کرد. شترهایشان در آن چشمه ها آب می خوردند و استأصلهم خوب این را علامه در تذکره و منتهی اشاره به همین جنگ دارند. این جنگ بنی المصطلق است. مصطلق با صاد و طاء به کسی می گویند که صدای

شدید داشته باشد. این طایفه اسمش بنی المصطلق بود. یکی از چیزهایی که اینجا ذکر کردند. در حالات حضرت امیر ، شیخ مفید در ارشاد دارد در اولش نوشته _کتاب بسار بسیار عالی است_ نوشته درباره ی شناختن ائمه : این کتاب را می نویسم بر اساس مدارکی که حتی سنی ها هم قبول دارند تا کسانی که مطالعه می کنند ائمه : را خوب بشناسند. در حالات حضرت امیر ایشان این جریان را نوشته, منتهی این غزوه ی بنی المصطلق را غزوه ی "ذات السلاسل" هم می گویند غزوه ی "وادی الرمل" هم بهش می گویند. چون در یک وادی که در آن ریگ فراوان بود واقع شده. ذات السلاسل برای این می گویند چون که اینها طوری دشمن، کفار خودشان را تنظیم کرده بودند که در قطار و یک صفی مثل اینکه گردن هایشان را به زنجیر بسته اند این طور پشت سر هم ایستاده بودند. ذکر کرده روزی پیغمبر (ص) در مدینه بودند کسی آمد گفت به اینکه طایفه ی بنی المصطلق می خواهند یک شب شبیخون بزنند به مدینه و پیغمبر (ص) و یاران پیغمبر (ص) را بکشند. پیغمبر (ص) اصحاب خود را جمع کرد هفتصد نفر بودند گفت کی حاضره برود در مقابل آنها. این خبر را آنجا این طور نوشته. در تفسیر صافی مفصل تر از همه است. چون سوره "والعادیات" اینجا نازل شده. در تفسیر سوره والعادیات در تفسیر صافی مفصل تر نوشته. پیغمبر (ص) گفت کی حاضره برود. اول ابوبکر رفت و نتوانست کاری انجام بدهد و برگشت و بعد عمر رفت و نتوانست و بعد عمر

بن عاص رفت و نتوانست. سه نفر نتوانستند. بعد حضرت امیرالمؤمنین رفتند. از اول هم حاضر بود که برود ولی پیغمبر (ص) او را نگه داشت تا معلوم شود فضیلت علی. بالاخره چهارم حضرت امیرالمؤمنین حاضر شد که برود حضرت امیرالمؤمنین از یک راه دیگر رفت و بی خبر به اینها حمله کرد. جریان این طور بود که سوره والعادیات اینجا نازل شده. سوره صدم قرآن کریم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ وَ الْعادِیاتِ ضَبْحا عادیات از عَدو می آید. عَدو ناقص واوی نه ناقص یایی. والعادیات ناقص واوی است. عدو یعنی دویدن. عدو با عین یعنی دویدن. وَ الْعادِیاتِ ضَبْحا قسم به اسبهای دونده. ضبح یعنی نفس نفس زدن. اسبهایی که برای جهاد با شتاب می دویدند و نفس نفس می زدند. فَالْمُورِیاتِ قَدْحا در نتیجه ی همین با شتاب حرکت کردن و دویدن سمهایشان می خورد به سنگها. سم که به سنگ می خورد آتشی و جرقه ای از سنگها می درخشید فَالْمُورِیاتِ قَدْحا اسبها به این ترتیب با سمهای خودشان از سنگها آتش به وجود آوردند، افروختند. فَالْمُغیراتِ صُبْحاً صبح اینها حمله کردند اَغار_ یُغیره یا غار_ یغیر هردو به معنی حمله کردن است. یعنی در صبح حمله کردند. فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً نقع به معنی گرد و غبار. در نتیجه ی حمله ی این چنین گرد و غباری را به وجود آوردند. فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً توانستند دشمن را در میان بگیرند. دشمن را محاصره کردند. این سوره والعادیات در این جریان نازل شده. در همین تفاسیری که نام بردم. تفسیر المیزان، تفسیر صافی، مجمع البیان و همه ی تفاسیر والعادیات را این طور

ص: ۶۵۱

تفسیر کردند. خوب این سوره بر چند تا مطلب دلالت دارد. دلالت اول این که صاحب جواهر گفته اینها دیگر دعوت نکردند به اسلام، یک دفعه حمله کردند ناگهانی و دشمن را مغلوب کردند. این برای این جریان. مطلب دوم که دلالت دارد بر عظمت جهاد و جهادگران. این قدر جهاد در درگاه پروردگار مقدس است و مهم و با فضیلت که خداوند به اسبهای مجاهدین قسم می خورد. والعادیات اسب است دیگر. قسم به اسبهای دونده پرشتاب نفس زنان. به اینها قسم می خورد. اینها که فَالْمُورِیاتِ قَدْحا در نتیجه حرکت شتاب آمیز اینها سمهایشان به سنگها می خورد و از سنگها جرقه به وجود می آید. فَالْمُغیراتِ صُبْحاً صبح حمله ور شدند به دشمن. فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً گرد و غباری برانگیختند فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً به واسطه ی آن جهاد خودشان دشمن را وسط گرفتند. این دلالت این سوره، سوره ی صدم قرآن است. پس عظمت جهاد خیلی فوق العاده است. معلوم می شود که جهاد در درگاه پروردگار آن قدر مهم و بافضیلت است که نه تنها جهادگر مهم است بلکه آلات و ابزار جهاد هم دارای فضیلت است. اسبی که مرکب مجاهدین است آن قدر شرافت و فضیلت دارد که خداوند به آن اسبها به این ترتیب سوگند یاد می کند. غفلتاً به اینها حمله کردند آن وقت اینجا اسیر زیاد آوردند. در ارشاد شیخ مفید که نگاه کنید غنائم فراوانی آوردند. حتی ذات السلاسل که می گفتند چون اسیرها را با طناب بسته بودند و مثل سلسله می آوردند از این جهت ذات السلاسل می گویند. مفسرین ما همه این جور

ذکر کردنـد که اینطوری و قرینه است و دعوتی نبوده چون قبلًا دعوت صورت گرفته. صاحب جواهر بعداً می فرمایند به اینکه بله واجب نیست. آیـا مسـتحب است؟ بله مسـتحب است. اگر قبلاًـ دعـوت صـورت گرفته دیگر واجب نیست دعوت شود. مثل جنگ با ایران در نهاونـد. گفتیم که همه مسـلمانان، ایرانیها می دانسـتند که پیغمبر است و اسـلام است و قرآن است. قبلًا گفته شـده بود. بله مسـتحب است. آن وقت در مسـتحب چنـد تا مطلب ذکر می کنـد. یکی اینکه می فرماینـد به اینکه حضـرت امیر المؤمنین در جنـگ احزاب به عمروبن عبـدود قبـل از کشـتن گفت من تو را دعوت می کنم به اسـلام که عمروبن عبـدود قبلًا اسـلام را می دانسـته خودش آمـده بود به جنگ با پیغمبر. للمحکی من فعل علی عند مقاتله عمرو بن عبدود دیگر وصـیت نبی لعلی لَا تُقَاتِلَنَّ أَحَـداً حَتَّى تَـدْعُوَهُ إِلَى الْإِسْـلَام این را خواندیم دیروز پریروز. دیگر دعوت سـلمان، اهل فارس است. در یکی از جنگها سـلمان با اهل فارس روبرو شد با اهل فارس دعوت شده بودند سـلمان از آنها دعوت کرد. این مطلب دوم بحث امروز. البته می گوید صاحب جواهر يُسْـتَحَب الدُّعَاءِ بِالْمَأْثُور قبل از جنگ مستحب است که انسان به مأثور دعایی بخواند, همان طور که وارد شـده. در خبر میمون که این خبر در بـاب ۵۵ از ابواب جهاد عـدو است. در باب ۵۵ از ابواب جهاد عدو خبری هسـت که صـاحب جواهر اشاره به این خبر می کنـد. خبر این است که عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع كَانَ إِذَا أَرَادَ الْقِتَالَ قَالَ هَذِهِ الدَّعَوَاتِ

این دعوت کفار به اسلام نیست بلکه دعاست در درگاه پروردگار. اللَّهُمَّ إِنَّکَ أَعْلَمْتَ سَبِیلًا مِنْ سُبُلِکَ جَعَلْتَ فِیهِ رِضَاکَ این دعا در این است که با پروردگار مناجات کنیم پروردگار ما را دعوت به یاد کرده ما را پذیرفته آمدیم اگر کشته شدیم شهادت و شهید محسوب می شویم. اگر کشته نشویم عاقبت به خیر می شویم. این را مطالعه کنید. مطلبی که به نظر رسید که عرض کنیم, در اینجا مناسب است. این است که ما در اینجا بحثمان این است که ما در جهاد ابتدایی که اول دعوت به اسلام، بعد قتال، آیا دعوت به اسلام که ما مأموریم مسلمانها مأمورند که کفار را دعوت به اسلام بکنند بعدش جهاد بکنند این دو تا با هم ارتباط دارند مثل اقل و اکثر ارتباطی؟! یا هر دو یک واجب مستقلی هستند؟! برای مسلمانها دعوت کفار به اسلام یک واجب مستقلی است. ادْعُ إِلى سَبِیلِ رَبِّکَ که در روایت هم خواندیم بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ ما دو مطلب داریم موظفند مسلمان ها بر حسب روایات ما و آیات قرآن دو تا وظیفه. یکی اینکه کفار را دعوت به اسلام کنند. دوم اینکه اگر دعوت اثر نکرد جنگ کنند. حالا ما به جنگ قدرت نداریم دعوت به اسلام نکنیم؟ ما وظیفه داریم با کفار بر اساس منطق و استدلال جمعیتی را تجهیز کنیم و برویم با آنها صحبت کنیم. مخصوصاً در دنیای امروز اگر ببینیم یک وقت در هلند یا یک کشور دیگر اهانت به پیغمبر خدا می شود, اهانت به اسلام می شود, چه اشکال دارد که همیشه در

حوزه هـا، در مراکز علمی افرادی که درس خوانـده انـد، مجهز هسـتند, به مزایا و صـحبت های دیگران آگاهی دارنـد حرکت کننـد و بروند و اگر این کـار می شـد خیلی توفیق حاصـل می شـد؛ مخصوصاً در دنیای امروز. دیروز یکی می گفت من رفته بودم به قاهره بعـد رفتم به (از طرف حوزه رفته بود) اسـیوط یک شـهری است حدود ۳۰، ۴۰ کیلومتری قاهره که سـیوطی اهل آنجـاست. در یـک جلسه، می گفت عـاشورا بود قـدری من صـحبت کردم. چنـد تـا از این سـنی هـا بودنـد در آنجا که اسـتاد دانشگاه بودند. یکی بلند شد و گفت ما همه مان بدبختیم. برای خاطر اینکه درباره ی علی بن ابیطالب چیزی نشنیدیم، صحبتی نکردیـم. کسـی نیامـده کـه بـا مـا صـحبت کنـد. اصـلاً امروز دنیـا خیلی آمـاده اسـت برای ایـن جهت. اگر مـا حرکت کنیم به کشورهای دیگر برویم. مثلاً با یک مقدماتی البته با وهابی ها صـحبت کنیم. برویم و با سـنی ها صحبت کنیم یا در جای دیگر حتی راجع به انقلاب. فکر نکننـد که این انقلاب برای کشورگشایی بوده. این خیلی نتیجه بخش است. بنابراین می شود گفت که این دعوت کفار به اسـلام مقدمه ی منحصر به جهاد نیست. البته از آن طرف بله جهاد بدون دعوت نباید باشد. اما این طور نیست که دعوت هم بـدون جهاد نبایـد باشـد. خیلی جاها است که جهاد فراهم نیست برای ما، امکان ندارد، قدرتش را نداریم در بیفتیم بـا آنها. آن جهاد آخِرُ الـدَّوَاءِ الْکَی که گفتیم قبلاً. اما اگر برای دعوت افرادی داشـته باشـیم بسـیار بسیار کار خوبی است. به نظر بنده می

رسد که حتی بعضی از روایاتمان جهاد را هم نداشت. آن که الان امروز خواندیم خبر اول از باب ۱۱، این اصلاً جهاد نیست اینجا. می گوید کیف الدعوه الی الاسلام می فرماید این طور دعوت کنید به اسلام. نمی گوید خونشان را بریزید، جهاد کنید، باهاشون درگیر شوید. آن خبر را که چهار، پنج صفحه از آن را خواندیم آن هم همین طور بود. از حضرت پرسیدند که جهاد چطوره؟ حضرت فرمودند جهاد مراتبی دارد. خودش یک مرتبه از جهاد است. دعوت به اسلام خودش مرتبه ای از جهاد است. بنابراین می توان گفت که این دو چیز این طور نیست که از همدیگر منفک نباید باشند. نه دو تا مرحله است ممکن شد هر دو را انجام دهید. ممکن هم نشد همان مرحله ی اول کافی است. بقیه هم ان شاء الله برای فردا.

اقسام جهاد کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد در اقسام جهاد به طوری که به عرض رسید، در کتب فقهاء به این ترتیب تقسیم کرده اند، یک نوع جهاد ابتدایی است که مسلمانان مجهّز شوند و حرکت کنند برای دعوت به اسلام، و اینکه باید امام معصوم(علیه السلام) یا نائب او حضور داشته باشد بحث شد. قسم دوم، دفاع است که یک مملکت یا بیضه اسلامی (که بیضه را بعداً معنا می کنیم) مورد تهاجم قرار بگیرد به طوری که مرکزیت اسلام مورد تهاجم است که قصدِ دشمن از بین بردن اسلام است یا در کشور اسلامی مهاجم قصد دارد تسلط پیدا کند بر مال و جان مردم، این هم یک قسم است که به دفاع تعبیر می شود، بعضی از اقسام را که ذکر

کردند در حقیقت دفاع فردی است، اینکه فردی جان و مال یا عِرضش مورد مخاطره قرار می گیرد از خودش دفاع می کند و قسم سوم، جهاد با بغات است، کسانی که در مقابل حکومت امام معصوم یا قائم مقامش تسلیم نمی شوند اینها بغات هستند. ما از اول همان طور که اطلاع دارید این تقسیم را قبول نداشتیم به نظر بنده این تقسیمات و کتاب جهاد بر اساس مبانی مذهبی شیعه تنظیم نشده چون در این اقسام که ملاحظه می کنید قیام هایی که عرض کردیم مثل قیام کربلا یا شهید فخ یا قیام زید را شامل نمی شود و طوری تنظیم کرده اند که در ترتیب ابواب و بیان احکام، قسمت زیادی وجود دارد که مورد توجه قرار نگرفته است، (ما قصد جسارت به علماء بزرگ نداریم و همیشه با دید احترام به آنها می نگریم) بنده فکر می کنم که بر اساس فقه عامّه اینها تنظیم شده است. ما باز هم قیام ها را ذکر می کنیم چند تا از آنها را که عرض کردیم یکی جریان کربلا است یکی قیام زید در برابر هشام بن عبدالملك بود که امام صادق(علیه السلام) هم بر آن صحّه گذاشتند و یکی دیگر قیام شهید فخ است که امام موسی کاظم(علیه السلام) بر آن صحّه گذاشتند، اگر تتبّع کنیم باز هم پیدا می کنیم به نظر بنده یکی دیگر قیام ابوذر است که در برابرعثمان قیام کرد و کشته شد، ابوذر اوّل در شام بود و بعد از اینکه عثمان بیت المال را به بستگان و عمّال خودش می داد ابوذر تحمّل نکرد، حرکت می کرد

و آیه ۳۵ از سوره توبه را می خواند {والذین یکنزون الذهبَ و الفضهَ ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذابٍ الیم- یومَ یُحمَی علیها فی نار جهنَّم فتکوی بها جباهُهُم و جنوبُهُم و ظهورُهُم هـذا ما کنزتم لانفسکم فـذوقوا ما کنتم تکنزون} اینً آیات را می خوانـد، یعنی کسانی که پول هـای بیت المـال را از عثمـان گرفته انـد و کنز و گنـج کرده انـد و در حالی که فقراء در مضـیقه زنـدگی می کننـد منتظر عـذاب باشـند، بالاـخره تبعیـد به شام شـد در آنجا هم معاویه از طرف عثمان کار می کرد و ابوذر در حـالی که پیر بود با عصایش راه می افتاد و در همه جا این آیات را به صورت اعتراض می خوانـد بعـد از آن معاویه نامه ای به عثمان نوشت که اگر می خواهی دمشق تحت اختیار باشـد باید ابوذر از اینجا برگردد (الآن که در لبنان تشـیّع هست بخاطر این است که ابوذر چنـد صـباحی در آنجـا تشـیع را تبلیغ می کرده است.)خلاـصه دوبـاره برگشت، جریانش خیلی مفصّل است که باید در تاریخ مطالعه کنیم، در برابر عثمان باز هم ساکت ننشست، بعد او را به ربذه تبعید کردند که در آنجا از گرسنگی مُرد. یکی از افراد بسـیار مقـاوم و محکـم و مجاهـد ابـوذر بـوده و در عیـن حـال بسـیار فقیـه و محـدث بـوده و آن همـه روایـت از پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) داریم که یـا ابـاذر، یـا اباذر ولی نه از سـلمان داریم و نه از مقـداد، در نهـج البلاغه {و من کلام له (علیه السلام) لابیذر لمّا أخرج الی ربذه} بالاخره تبعیدش کردند به ربذه

ص: ۶۵۸

چون اهل همان جا هم بوده و پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) فرمودند که آسمان سایه نیفکنده و زمین هم در بر نداشته کسی که راستگوتر از ابوذر باشد. بعد عثمان از ابوذر خواست که دست از اعتراض بردارد و مشاجره طولانی بین آنها صورت گرفت، کعب الاحبار را که فردی یهودی بود و مسلمان شده بود ولی در عین حال خیلی ادّعا می کرد که من خیلی از مبانی تورات را بلد هستم عثمان در نزد خود نشانده بود، الان هم خیلی از اسرائیلیات ما از این قبیل افراد است، خلاصه ابوذر چون این آیه را می خواند و اعتراض می کرد عثمان از کعب الاحبار در حضور ابوذر پرسید که کسی که مالی از راه حلال بدست بیاورد اگر نگه دارد و خرج نکند چه اشکالی دارد ابوذر فهمید که اعتراض به ابوذر است که این آیه را می خواند {و الذین یکنزون الذهب و الفضه... } کعب الاحبار جواب داد که اشکالی ندارد ابوذر با همان عصایی که داشت و اغلب در این موارد بکار می برد به سر کعب الاحبار کوبید و گفت {یابن الیهودیه أانت تعّلِموننا دیننا} بالاخره عثمان دید که بودن ابوذر قابل تحمل نیست، پرسید کجا را دوست می داری و کجا را دشمن؟ گفت ربذه را دوست ندارم چون زمانی که مسلمان نبودم در آنجا بودم ولی مکه و مدینه را دوست دارم وقتی که ابوذر را تبعید کردند به ربذه (سنی ها خیلی سعی کردند در بیان این پرده پوشی کنند)، {و من کلام لهُ(علیه السلام) لابیذر رحمه الله لما أخرج الی ربذه} این کلام سید رضی

است، عثمان قدغن کرد که کسی نباید ابوذر را بدرقه کند ولی حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) و عقیل و لقمان ابوذر را بدرقه کردند در حرکت به سوی ربذه، در اینجا حضرت امیر فرمودند {یا اباذر عندک عضبتَ للهِ فارجُ مَن غضبت لَه إنّ القوم خافوک علی دنیاهم و خفتَهم علی دینک فاترک فی ایدیهم ما خافوک علیه و اهرُب منهم بما خفتهم علیه} و در آخر دارد {لا یونسنّک الّا الحق و لا یوحشنّک الّا الباطل} جز حق با چیزی انس نگیر و جز از باطل از چیز دیگری وحشت نکن. در شرح خوئی جلد هشتم صفحه ۲۳۶، در شرح ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۲۵۲، در شرح بحرانی جلد سوم صفحه ۱۴۵، در شرح فی ضلال جلد دوم صفحه ۲۶۳، بنده عرض می کنم که در باب جهاد اقسام را طوری ذکر نکرده اند که شامل این قبیل قیام ها شود این قیام، قیام سیدالشهدا (علیه السلام)، قیام زید، قیام شهدای فخ، ما باید بر اساس مبانی مذهبی شیعه طوری اقسام جهاد را بحث کنیم که این قبیل قیام ها را نیز شامل شود، خوب اینها را که شامل نمی شود خیلی دیگر را نیز شامل نمی شود. قیام مردم ایران برای مشروطه، و کشته دادن به راهنمایی علماء، قیامی که در ایران صورت گرفت که الان در دهه فجر هستیم، بالاخره اینها را در کجا مندرج کنیم، جهاد را طوری تعریف کردیم که شامل این اقسام نمی شود و با مبانی مذهبی شیعه تطبیق نمی کند امّا با مبانی سنّی ها بله. بالاخره با توفیق پروردگار

بحث ما امروز درباره جهاد نوع دوم که دفاع می باشد، در جواهر جلد ۲۱ صفحه ۱۴ بعد از جهاد ابتدایی که بحث کردیم و بعد هم خواهد آمد گفته شده که {وقد تجب المحاربه علی وجه الدفع} گاهی محاربه واجب می شود ولی دفاع است، البته امام حضور ندارد منصوبش هم حضور ندارد، مثال می زنیم، {کأن یکونَ بین قوم یغشاهم عدوٌ یخشی منه علی بیضه الاسلام} ما میان قومی باشیم که دشمن حمله کند و هدفش از بین بردن اسلام باشد، بیضه اسلام یعنی مراکز اسلامی مثل مساجد، مدارس و امثال اینها که در آنجاها احکام اسلامی بیان می شود و منتشر و تبلیغ می شود، گاهی دشمن هدفش همین است حمله می کند برای از بین بردن مساجد و مراکز عبادت و مدارس و... {أو یرید الاستیلاء علی بلادهم أو أسرهم و أخذ مالهم} یا اینکه دشمن حمله می کند، نمی خواهد مراکز اسلامی را نابود کند ولی می خواهد بر شهرهای مسلمان ها مسلّط شود یا مسلمان ها را اسیر کند و اموالشان را بگیرد {أو یکون بین أهل الحرب} یا یک مسلمانی از ما در میان اهل حرب است مثلاً در اروپاست، دشمن حمله می کند به آن کشور کار دارد ولی این شخص هم در میان آنهاست، برای دفاع از خودش و مال و عرضش به دفاع می پردازد، اینها دفاع اجتماعی است. یک قسم دیگر این است که دفاع از شخص باشد شخصی در یک جایی واقع شده در دنیای کفر یا اسلام فرقی نمی کند مورد حمله قرار می گیرد یا می خواهند خودش را بکشند یا

می خواهنـد مالش را بگیرند یا اینکه عرض و حیثیتش مورد خطر قرار می گیرد یا نفس مؤمنه یا مال محترمه. محقق (رحمه الله علیه) در شرایع، جواهر هم تبعاً له می گوید {ولا یکون جهاداً} این جهاد نیست و دفاع است، منظورِ آنها چیست که این جهاد نیست؟ منظورشـان این است که احکـام جهـاد بر این مترتب نیست، در آنجا سه چهار موضوع ذکر می کنـد و نقل می کنـد از کلمات دروس و از مسالک و غیره که جهاد چند حکم دارد: یکی اینکه فرار حرام است یعنی کسی که در عرصه جنگ است نبایـد فرار کنـد تا کشـته شود پس یکی تحریم فرار است، دوم احکامی که برای غنایم جنگی داریم که می گوید در اینجا این احکام هم نیست، سوم این که با اسـرای آنجا یک رفتارهایی صورت می گیرد که مربوط به اینجا نیست، چهارم این که شـهید {لا ـ یُغسّل ولا یکفّن} این در باب جهاد است ولی در باب دفاع نیست، صاحب جواهر می گویـد این چهار مورد منظورِ محقق است ولی خودش بعـداً بر می گردد و می گویـد شایـد هم منظورش این باشـد که جهـاد ابتـدایی که دیروز خوانـدیم نیست و احکـام آن را نـدارد امّـا خـودش یـک نوع جهـاد است و مثـل عمومـاتی که مـا در قرآن داریم شامـل این مورد هم می شود و خودشان هم بعـداً می فرماینـد که ما همه احکام را در اینجا مترتب می کنیم یعنی اینجا هم شـهید {لایغسّل و لا یکفّن} اسـت که در باب طهارت در تدفین اموات و غسل اموات گفتیم و هم اینکه فرار حرام است

و هم اینکه خواهیم گفت که غنـائمش حکمش چیست و هم حکم اسیرها را خواهیم گفت. خوب از اینجا با توفیق پروردگار شروع می شود به بحث دفـاع، بنـابراین یکی از چیزهایی که در باب جهاد بحث می شود وجوب دفاع است اگر کشور یا شـهر اسـلامی مورد تهـاجم از طرف کفـار قرار بگیرد حتی اگر کـافر هم نباشـند، از طرف مسـلمانی که در مـذهب بـا مـا هماهنگی ندارنـد، واجب است که دفـاع کننـد حالا ـ دلیـل بر وجـوبش چیست؟ می توان گفت که به ادلّه اربعه دفـاع واجب است، یکی اینکه قرآن می فرمایـد {قاتلوا الـذین یقاتلونکم} کسانی که با شـما به قتال برخواسـتند با آنها قتال کنیـد و می شود گفت {لا تلقـوا بایـدیکم الی التهلکه} بنـابراین واجب است که مسـلمان هـا بـا دست خودشـان وسایـل هلا ـکت خود را فراهم نسازنـد و حرکت کننـد و جهاد کننـد، عمومات آیات قرآن که درباره قتال و جهاد داریم و صاحب جواهر هم می گوید شامل اینجا می شود این کتاباً، و امّا سنتاً هم معلوم است، چند روایت است که بعداً می خوانیم. امّا اجماع، کسی از فقهاء ما مخالف این مطلب نیست که دفاع بر مسـلمان ها در چنین جریانی واجب است. امّا عقلاً می توان گفت که اینطور دفاع ها هم فطرتاً لازم است هم عقلاً، بعضـی مطالب است که فطری است و بعضـی مطلب است که عقلی و منطقی است و بعضـی هر دو هسـتند، مثل ظلم که هم فطرتاً قبیح است یعنی کسی که ظالم است اشخاص از او قلباً متنفّراند و فطرت هر آدمی در برابر او تنفّر و انزجار نشان

دهـد و همین طور عقلاً، عقـل آنجـاست که منطق باشـد، صـغری و کبری می چینیم و قضـیه و نتیجه ترتیب می دهیم می شود عقلی، بنـابراین همـان طور که ظلم فطرتاً و عقلاً قبیـح است اینجا هم دفاع واجب است فطرتاً، این فقط مخصوص انسان نیسـت حیوانـات هم اگر لانـه و آشـیانه آنها مورد هجوم قرار بگیرد آنها عقل که ندارنـد بلکه از روی فطرت از لانه و آشـیانه خودش دفـاع می کنـد بنـابراین هم فطرتاً واجب است هم عقلاً. در نتیجه دفاع واجب است کتاباً، سـنتاً، اجماعاً، عقلاً. تفاوت دیگر این است که در اینجا مثل بحث های قبل نیست در آنجا می گفتیم که بر چند طائفه واجب نیست و بر چند تا واجب است در آنجا گفتیم که بر زن هـا واجب نیست بر أعرج و بچه هـا واجب نیست ولی در اینجا این طور نیست در دفاع مرد و زن و پیر و جوان حتی صبیان که از آنها کاربر می آیـد بایـد حرکت کننـد. بحث دیگر این است که در اینجا یک امام معصوم لازم است، نخیر لازم نیست امام معصوم یا مأذونش وجود داشـته باشد هر مسلمانی در فطرت خودش لازم می داند که دفاع کند. در مملکت ما دو دفعه جریـان دفـاع رخ داده، یکی در زمـان فتحعلی شـاه قاجـار و اینهـا خیلی مهم است و دو نفر از فقهای بزرگ ما هم که کتابشـان در دست است در آن زمـان بـوده انـد یکی کشف الغطـاء است که مـال شـیخ جعفر کـاشف الغطـاء که در آن زمـان حضور داشته یکی هم میرزای قمی که در جامع الشتات مطالبی

دارد این دو نفر چون در سال ۱۲۱۸ حضور داشتند (میرزای قمی در سال ۱۲۳۰ (ه- . ق)و شیخ جعفر کاشف الغطاء در سال ۱۲۲۸ از دنیا رفتند) و قرن ۱۳، قرنی بوده که برای مسلمان ها مصیبت زیاد بوده و ممالک اسلامی خیلی ضعیف بودند، در جامع الشتات مطالب زیادی دربار جهاد دارند. حمله اول روسیه به ایران در آن زمان در سال ۱۲۱۸(ه- . ق) شروع شده و در سال ۱۲۲۸ (ه- .ق) تمام شده یعنی ده سال این جنگ ادامه داشته و بعد از ده سال عهدنامه گلستان بین ایران و روسیه منعقد شد که بر اساس این عهدنامه جنگ ترک شود در این ده سال هیچ وقت ایران آرام نبوده آنها ۱۷ شهر از شهرهای ما را گرفتند و الان هم در اختیارشان است، باکو و در بند و شیروان و نخجوان و از این قبیل شهرها، مردم مسلمان که در آنجا تحت سیطره روسیه قرار گرفتند به علماء و مراجع آن وقت نامه نوشتند که ما در اینجا نه امنیت جانی داریم نه امنیت عرضی داریم و نه امنیت دینی به داد ما برسید و ما را از چنگال روسیه نجات دهید علماء هم ساکت و آرام نبودند در فکر این بودند که مردم را بسیج کنند و تجهیز کنند و مردم بروند شهرهای خودشان را از اختیار آنها در بیاورند. کتاب کشف الغطاء اخیراً در ۴، ۵ جلد چاپ شده چاپ قبلی اش خیلی خوب نبود در چاپ اخیر پاورق هم دارد و کتاب خیلی مهمی است شیخ جعفر یکی از علمای بسیار بزرگ است ایشان در جلد اول

ص: ۶۶۵

که درباره اصول عقاید بحث کردند مسائل توحیدی خیلی زیادی دارد درباره ی نبوت، درباره ی امامت، در نبوت که بحث می کند از تورات و انجیل نقل می کند این حاکی از اطلاعات کامل آن شخص است بر این کتب، در اینجا ایشان بحث می کنند درباره دفاع که مورد بحث ماست و این بحث را پیش می کشند که آیا در دفاع هم لازم است امام حضور داشته باشد یا مأذون امام یا اقلاً ـ فقیهی در رأس مجاهدین قرار بگیرد؟ اینها را ایشان می گویند واجب نیست، میرزای قمی هم در جامع الشتات می گوید که واجب نیست مردم وظیفه دارند که خودشان حرکت کنند حتی تأخیر نیندازند، بعد از بیان این موضوع می روند سراغ این مطلب (تواضع هم می کند و می گوید) اگر من فقیه باشم و بخواهم یک نفر را معین کنم فتحعلی شاه را به عنوان نائب معین می کنم که در این جنگ حضور داشته باشد در دفاع در برابر روسیه، سلاطین قاجار بی عرضه ترین سلاطین بودند این سلاطین که حرمسراها و لذت گرایی ها و تجمل گرایی هایی داشتند دیگر نمی رسیدند که به فکر مردم و جهاد در راه خدا (فی سبیل الله) باشند ولی ایشان از روی ناچاری فتحعلی شاه را انتخاب می کند چون علماء که لشکری ندارند مردم هم فقط از آنها تقلید می کردند و در سطح پایینی بودند خلاصه ایشان می گوید من فتحعلی شاه را (خلّد الله ملکه) نائب انتخاب کردم و مردم در جنگ از او اطاعت کنند، مخالفت با او مخالفت با من است و مخالفت با من مخالفت

با امام و مخالفت با خـدا است، خلاصه به مردم تاکید می کند که از فتحعلی شاه پیروی کنید تا اینکه در این دفاع موفق باشـید این کتاب را مطالعه کنید در این کتاب خودش ۳۰ برنامه برای جنگ معین می کند از صفحه ۳۳۲ جلد چهارم کشف الغطاء را مطالعه می کنید، جریان نصب فتحعلی شاه نائب شـیخ جعفر در صفحه ۳۳۳ وجود دارد، بالاخره در این جریان کسـی که بیشتر کارگردان بود عباس میرزا پسـر فتحعلی شاه بود و به عنوان ولیعهـد معین شـده بود در عهـدنامه گلسـتان و بعد هم که عهدنامه ترکمنچای بسـته شـد یک ماده این بود که روسـیه بایـد قبول کنـد که عباس میرزا بعـد از فتحعلی شاه پادشاه باشـد، آنها برای خودشان کار می کردند. کتاب جامع الشـتات هم مطالب جالبی دارد که بعداً عرض می کنیم آنها در آن زمان حضور داشتند، جنگ اول از سال ۱۲۱۸ است تا ۱۲۲۸ بود که به عهدنامه گلسـتان خاتمه پیدا کرد بعداً این عهدنامه عملی نشد و شـهرهای ما در اختیـار آنهـا بود و مشـکلات همچنان وجود داشت تا می رسـد به سال ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ در این زمـان دیگر کـاشف الغطاء و میرزای قمی از دنیا رفته اند و موقع مرجعیت سـید محمد مجاهد است که پسـر صاحب ریاض می باشد و در نجف مرجع است و خیلی مهم می باشـند، بالاخره حرکت می کنند و به ایران می آیند مردم بسیار به او احترام می گذارند بعد به جبهه می روند و امر می کنند که علماء و وعّاظ و خطباء و هر چه طلبه هست به جبهه

بیاینـد تقریباً حدود ۱۷ مـاه مردم ایران جبهه را اداره کردنـد در آن زمـان رسانـدن ارزاق و لوازم و احتیاجـات کار آسانی نبود وقتـی که سـید محمدمجاهـد وارد ایران می شونـد به تهران می رونـد و حکم جهـاد را صـادر می کننـد و ۴۰ نفر از مجتهـدین معروف در رکاب او بودنـد یکی از آنها حاج ملا احمد نراغی صاحب معراج السعاده است بالاخره چند ماه جنگیدند امّا چون قبلاًـ در مردم روحیه جهاد ایجاد نشـده بود و {خـذوا حـذرکم} و مقـدماتش نبود و مملکت هم مملکت خان خانی و ارباب و رعیتی بود یعنی هر چند تا روستا را یکی از فلان الدوله ها و فلان الملك ها و فلان السلطنه ها صاحب بودند، در نتیجه آنهایی که به جبهه رفته بودند همه سـر در آخور عباس میرزا و فتحعلی شاه داشتند، خلاصه در دومین جنگ هم شکست خوردند. در اینجا دو جنگی بود که ایران پشت سـر گذاشـته و حضور این دو عالم و علماء دیگر و مطالب زیادی درباره دفاع وجود دارد و عبرتهای زیادی که باید آموخته شود.

اقسام جهاد – دفاع کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در نوع دوم از جهاد یعنی دفاع بود ، اگر مملکتی ، شـهری ، مرکزی که بیضه ی اسـلام است مورد تهاجم قرار گیرد بر مسـلمان ها لازم است که دفاع کنند و آن نقطه را از زیر سـلطه ی دشمن خارج کنند . صاحب جواهر تبعاً للشرایع در صفحه ی ۱۴ و۱۵ جلد ۲۱ فرموده اند : « لا یکون جهاده » این جهاد نیست ، شاه فرد جهاد به نظر این ها ، آن جهادی است که مسلمانان خودشان حرکت کنند

ص: ۶۶۸

برای دعوت به اسلام و دشمن را دعوت به اسلام کنند، با مراتب اگر قبول نکردند جهاد کنند . صاحب جواهراول برای تقریب کلامشـان از چنـد نفر نقـل کرده که این جهاد نیست . ثمره : گفتنـد ثمره در ترتب احکام جهاد است و چهار حکم ذکر کرده انـد : اولاًـ این که در جهـاد صـغار و خـالی کردن صـحنه و جبهه حرام است پس حکم « لاـ یکون جهاده » این جا نیست ، اگر کسـی در مقام دفاع سـنگر را خالی کند کار حرامی نکرده . دوم در آن غنایمی است که ما بعداً عرض می کنیم ترتیب تقسیم غنـایم اینجـا می آیـد یا نمی آیـد . سوم در مورد حکم اسـیرها . چهارم کسـی که در جهاد کشـته شود « لا یغسل و لا یکفن » غسل نمی دهنـد و کفن نمی کننـد با همان لباسـی که در جبهه ی جنگ داشـته و شـهید شده دفنش می کنند . صاحب جواهر اول برای تقریب کلاـم محقق و امثال آن گفت که بله این از مصاق روایات و عباراتی که دال بر ترتیب آثار حکم جهاد اسـت خـارج است ، چون جهـاد متعارف همین جهاد اولی هست که دعوت به اسـلام باشـد ، ولی بعـداً برگشـته به قیل و قال که این گونه نیست برای خاطر این که ادله ای که داله است بر وجوب جهاد در قرآن و روایات شامل این هست و ادله که شامل شد و موضوع محقق شد آن احکام آن هم هست ، یک حکم آن فرار حرام بود اینجا هم کسـی که دفاع می کند اگر سنگر را خالی و رها کند مرتکب کار حرامی شده

ص: ۶۶۹

است امـا حکم غنـایم و اسـرا بعـداً خواهـد آمـد . چهـارم که « لا یغسل و لا یکفن » این جا می توانیم بگوییم ادله دال است بر براینکه مجاهدی که « قتل فی المعرکه » شـهید است و « لا یغسل و لا یکفن » اینجاست . به بعضـی از روایات آن اشاره کردیم که روایـات در باب ۱۴ از ابواب غسـل میّت است ، در جلـد ۲ رسائل ۲۰ جلدی صـفحه ی ۶۹۸ . روایـات زیادی در آن باب هست که دال انـد بر اینکه شـهیدی که در معرکه مرده و مسـلمان هـا و کسـانی که بـا او در جنگ مشارک بودنـد او را درک کردنـد که هنوز رمق داشـته شـهید است و اگر بردنـد بیرون شـهید نیست بلکه بایـد « یغسل و یکفن » اما اگر درک کردند که دیگر رمقی نـدارد و کشـته شـده غسل و کفن ندارد . در این باب روایات زیاده کرده ، حدیث هفتم ، عن أبان بن تغلب بیشتر هم از این است ، سـند آن هم خوب است ، خبر این است : « قال سـئلت اباعبـدالله (علیه السـلام): عن الذی یقتل فی سبیل الله أ یغسل و یکفن و یحنّط قال یـدفن کما هو فی ثیابه » پرسـیده از کسـی که « قتل فی سبیل الله أ یغسل و یکفن و یحنّط قال یـدفن کمـا هو فی ثیـابه إلاـ أن یکون به رمق » مگر این که همرزمـانش او را درک کننـد که هنوز زنـده است « و إن کان به رمق ثم مات یغسل و یکفن و یحنّط و یصلّی علیه » ، خوب حالا اگر

کسی را که درک کردند احتمالاً زنده است باید ببرند بیرون غسل و کفن و حنوط کنند « و یصلّی علیه إن رسول الله (ص) صلّی علی حمزه و کفّنه لأنّه کان قد جرد » نماز که باید خوانده شود اما پیغمبر(ص) کفن زد چرا؟ چون لباس او را برده بودند چون طوری حمزه را شهید کردند که لباس و هیچ چیزی نداشت باید یک چیزی به دور او می پیچیدند اما پیغمبر(ص) حمزه را : « کفّنه لأنّه کان قد جرد » برای این که حمزه مجرد شد یعنی لباس او را برده بودند و عریان بود . خوب واما درخبر ۹ از این باب گفته شده : « إلاّ أن یدرکه المسلمون و به رمق » اگر مسلمین او را درک کردند که هنوز زنده است در آن صورت باید ببرند و وقتی مرد غسل و کفن این ها را انجام بدهند . در خبر دوم قال الصدوق که پیامبر (ص) حنظله غسیل الملائکه را ، (حنظله در جنگ احد شرکت کرد در همان شبی که فردای آن جنگ احد واقع می شد در آن شب ، شب زفاف این حنظله بود آن شب زفاف ترتیب داده بود شنید که منادی پیغمبر(ص) دارد اعلام می کند برای شرکت در جنگ احد ، صبح خدمت پیغمبر(ص) رسید درحالی که جُنُب بود و بالأخره در همان جنگ شهید شد) ، صدوق علیه الرحمه فرموده که پیغمبر (ص) فرمودند که اورا غسل ندهید : « رأیت الملائکه بین السماء و الأرض تغسل حنظله بماء المزن فی صحاف من فضه و کان یسمّی غسیل الملائکه » مزن یعنی

ص: ۶۷۱

آبی که از ابر فرود می آید . خبر ۴ از این باب این خبر است : « عن جعفر عن أبیه (علیهما السلام) : أن علیاً لم یغسّل عمّار بن یاسر ولا هاشم بن عتبه و هو المرقال و دفنهما فی ثیابهما » امیرالمومنین(ع)در جنگ صفین این ها را غسل نداد . بحث ما چون در جهاد به عنوان دفاع است ذکر یک نکته خالی از وجه نیست ، در جهاد به عنوان دفاع عرض کردم که ، در ایران در قرن ۱۳ هجری قمری که بوده که دفاع صورت گرفته ، در حمله ی روسیه به ایران . اولی از سال هزار و دویست و هجده قمری شروع می شود تا سال هزار و بیست و هشت قمری که ده سال از آن طرف تجاوز و حمله ی نظامی و تسخیر شهر های ایران از این طرف هم، خوب مسلمان ها وظیفه ی خودشان را دانستند که این شهرها را از چنگال دشمن خارج کنند، آن زمان مصادف بود و شاگردان بحرالعلوم و شاگردان وحید بهبهانی، این ها شاگردان فراوان و خیلی مبرّز داشتند، شیخ جعفر کاشف الغطاء، ملا مهدی نراقی، ملا احمد نراقی، صاحب ریاض، میرزای قمی، این ها سید جواد آملی این ها کسانی هستند که در این قرن می زیسته اند و مواجه بودند با این مشکل که مطرح می کرد به این که دشمن آمده، دشمن کافر، شهرها را مسخّر کرده و گرفته، خوب وظیفه ی خودشان می دانستند که قیام کنند تا در سال هزار و دویست و سی، هم میرزای قمی از دنیا رفت و هم صاحب ریاض از دنیا رفته اند، هم شیخ جعفر کاشف از دنیا رفتند در آن دفعه ی اول

این ها حیات داشته اند و این ها مردم را تشویق می کردند و تبلیغ می کردند اما در دومی که هزار و دویست و چهل و یک، آغاز شد در آن دومی سید محمد مجاهد شخصاً از عتبات آمده و حضور داشتند با چهل تا از مجتهدین بزرگ که یکی از آن ها حاج احمد نراقی بود امثال این ها، شید محمدتقی برقانی، این ها بوده اند این است که در هردوی این ها مطالب فراوانی در دفاع ما داریم، حالا ما اینجا چند فتوا را از میرزای قمی، از جامع الشتاء، سؤال شده ایشان جواب داده تا ببینیم که چه بوده و وظیفه چه بوده و چه دستور می داده است، جامع الشتاء در چند جلد چاپ شده، سابقاً در دو جلد بود بسیار کتاب خوبی است میرزای قمی احاطه ی بسیار زیادی به فقه داشته و تنها هم جواب مسائل نیست، استدلال هایی دارد ذکر اخبار که حاکی از تتبع و اطلاعات ایشان است حتی بعضی از سوالات ادبی از ایشان می شود و جواب می دهند، مثلاً ثار الله چه معنایی می دهد ثار به معنای خون نیست که خون خدا، ثار اول آن ثائر الله بوده ثائر به کسی می گویند که انتقام گیرنده ی خون است یعنی کسی که انتقام خونش خداست، در اثر کثرت استعمال، یعنی شده ثار الله و الا ثار الله هست، و ثائر به کسی می گویند که انتقام خون کسی گرفته باشد، اصلاً سؤالات ادبی و فلسفی و اخلاقی در جامع الشتاء خیلی زیاد است که مطالعه ی آن لازم است، بله خلاصه این است که در چند جلد چاپ اول آن، دو جلد قطور بود، اما الآن در چند جلد اخیراً چاپ

شده، در جلد اول جامع الشتات، طبع جدید، صفحه ی سیصد و هفتاد و هفت تا چهارصد و یک، از ایشان چند سؤال درباره ی دفاعی که آن روز می بایست صورت بگیرد و می گرفت، سؤال شده حالا از سوال و جواب معلوم می شود که مطلب چه بوده؟ و نوشته اند که با توجه به سؤالات و جواب ها، آن روز معلوم می شود که چه وضعی در ایران حاکم بوده اول سؤال این است که در این اوقات که طایفه ی منحوسه ی روسیه، به جمله ی ممالک محبوسه ی ایران و سایر بلاد مسلمانان همّت بر تسخیر بلاد اسلام گماشته اند و مانع از اجرای احکام سیّده (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشند دفع ایشان شرعاً واجب و لازم است یا نه؟ سؤال می کند واجب است دفن ایشان، جواب واجب است «علی أقربه الأقرب» در دفاع باید کسانی که نزدیک تر هستند اول این ها اقدام کنند و نتوانستند دیگران، نتوانستند همه ی مسلمانان، مثل الآن مردم فلسطین، خوب یک سرزمینی است که کفار آن جا را اشغال کرده اند و لازم است بر ایشان که نشد همه ی مسلمانان لازم است شرکت کنند دفاع کنند و دشمن اشغالگر را از آن سرزمین بیرون کنند، بله خلاصه ایشان می گویند بله واجب است «علی الأقرب فالأقرب» در هر طبقه الأقرب فالأقرب، اگر در بعضی از آن ها دفاع صورت بگیرد، بر کلّ آن ها واجب کفایی است، اگر احتیاج به اجتماع همه هست واجب عینی است به همین ترتیب شرکت کنند و کمک کنند تا دشمن را از سرزمین اسلام بیرون کنند. دو اگر دفع روسیه حاصل نشود مگر به اتفاق جمیع مسلمین، این ها مسائلی است که امروزه

ما هم با این ها مواجه هستیم مثل اسرائیل و این ها، افغانستان و عراق، اگر دفع روسیه حاصل نشود مگر به اتفاق جمیع مسلمین، در این صورت اجتماع همه لازم است بله، بر همه لازم است، سوم در صورتی که آن ها به قصد مال و عرض و اسر، اسر یعنی اسیر کردن، و قتل مسلمین و تسخیر جمیع بلاد اسلام آمده و جهاد و انکار با آن ها واجب شد، ثواب مجاهدین با مقاتلین در این قتال، با ثواب مجاهدین به بین یدء الإمام تفاوت دارد یا نه؟ سؤال می کند که ثواب این مجاهدین با ثواب مجاهدینی که بین یدء الإمام المعصوم جهاد می کرده اند فرق دارد یا نه؟ سؤال می کند که ثواب این مجاهدین با مجاهدینی که بین یدء الإمام المعصوم جهاد می کرده اند فرق دارد یا نه؟ ایشان جواب می دهد که کسی که با نیت قربت در این دعوا کشته شود او را شهید می توان گفت یا نه؟ ایشان می فرمایند جای شکی نیست در صورتی که مقصود ایشان تغییر احکام اسلام و تبدیل دین خدا و نحو و غارت مسلمین، قتال واجب است و فی سبیل الله صادق است با نیت خالص هر کس شرکت کند همان ثواب را دارد، روایاتی ذکر می کند که ما خوانده ایم در کتاب جهاد، یکی از آن ها این است «فوق کلّ از امام صادق (علیه السلام) «فوق کلّ ذی برّ بَرّ» بر به شخص می گویند جمع آن هم ابرار است ولی بِر به آن کار خوب می گویند، بله «فوق کلّ ذی برّ بَر حتی یقتل فی سبیل الله فإذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه برّ» این ها روایتی است که قبلاً

خوانـده ایم، پس فرق بین حضور امـام و غیبت امام نیز این ثواب هست، ممکن است گفته شود قتال در زمان غیبت امام افضـل از زمـان حضور آن است در زمـانی که امـام غـائب است و غیبت کنـد افضـل است چرا؟ چون در حضور امام و ظهور معجز و تـأثیر نفس شـریف امـام، در مبـادرت به امتثال حصول یقین، مـدخلیت تمام دارد در حضور امام ببیننـد حرف امام را بشـنوند و معجزاتی ببینند از امام هر چه ببینند از امام آن اثر بیشتر دارد، اما کسانی که در زمان غیبت بخواهند باشـند، این ها مدح شان از آن ها بیشتر است که ایشان می گویند در روایات داریم کسانی که پیغمبر و امام را ندیده اند به همان سـفیدی و سـیاهی ایمان آورده انـد یعنی به آن چه در کتاب نوشـته شده، ایمان این ها افضل است از ایمان کسانی که در حضور امام یا پیغمبر بوده اند بنابراین ایشان می گوینـد که کشـته شـدن در این راه ثواب همان را دارد بلکه بالاتر است بله. خوب سؤال چهارم این است که اگر رئیسـی شـریک بیایـد و دستیت داشـته باشـد از بعد از خواندن این ها جواب آقای مجاهدی هم عرض می کنیم که چطور بود که در آن زمان فقهاء بستیت چون نداشـتند که از علت شـکست این بوده، می گویند رئیس شـرعی که بستیت داشته باشد ممکن نباشد، حالا در این زمان، ما داریم دفاع می کنیم اما خوب سرکرده ی ما و فرمانده ی ما که فقیه نیست جالب است اگر شخصـی به اسم مجتهد جامع الشـرایط، چون آن موقع گرداننده ی جهاد، به عهده ی سلطنت و فتحعلی شاه و این ها بوده است دیگر، آن ها گرداننده بودند

و اداره می کردنـد حالا ایشان می گوینـد که ما اگر بخواهیم با اذن مجتهـد جامع الشـرایط، این کار را به عهـده بگیرد چگونه است؟ شـکی در جواز آن نیست اگر بـاعث ... یک حرفی هم دارد که کاشف الغطاء هم داشـتند که بله بایـد از مجتهـد اجازه بگیریـد نه از مجتهـدینی که وسواس باشـند، لـذا بعضـی از مجتهـدین در بعضـی از زمان ها بودنـد که وسواس بوده اند جرأت اجازه ی جهاد را، نمی داده انـد می گفتند که خون ریخته می شود و جواب آن را نمی توانیم دهیم از این قبیل، ایشان هم می گویند اگر مجتهد وسواس نباشد باید اجازه بگیرند و شـرکت کنند، بله خوب بالأخره می گویند در این زمان آیا شـرط است اجازه ی مجتهد بگیرند یا شـرط نیست در این ها، اما بگیرند خوب بهتر است، شـشم بر همه ی عالم مشخص است که کفره ی روسـیه، دولت و مملکت و ریاست دارد و لشکر کشی خیلی مجهزّ است و در قدرت ما نیست اسباب و اسلحه ی جنگ و توپ و تفنـگ و علم و طبل و این ها، آیا این ها را از کجا فراهم کنیم؟ از زکوات که بـدهکار هستیم، از وجوهات؟ می گوییم بله، این ها را از همان زکوات و وجوهات فراهم کنیـد، اجازه می دهد که از زکوات صف بکشـند برای این مسائل. آیا لازم اسـت بر همه ی مردم که ؟؟؟ معونه ی خـدا را در این راه صـرف کننـد، تا قـدرت مالی و امکانات دفاعی به وجود بیاید؟ می گویند بله واجب است آن پـازل معونه، خمس در هر چه که اضافه بیایـد خمس در آن واجب است، خمس را می گویـد دیگر، پازل معونه که برای خمس واجب است همه راه در

این راه صرف کنند، بله خیلی خوب است آیا زکوات را می توان در این راه صرف کرد؟ بله می توان صرف کرد. بعد می گویند به کسانی که استنکاح کنند هم از حضور، آن ها را بخواهیم امر به معروف و نهی از منکر کنیم، بله این از اعظم انواع معروف است، امر به معروف و نهی از منکر این جا بسیار بسیار لازم است. آیا در این صورت که مؤمنین اموال خود را صرف مستحبات می کنند در دفع کفره اگر صبر کنند چگونه است؟ می گویند این اولی است این از همه ی مستحبات اولی تر است، صرف مال برای دفع کفّار واجب است به هیچ وجه مستحبی مزاحم آن نیست، اگر غنیمت از کفره ی روسیه به دست بیاید این چگونه است؟ ایشان می گویند که هر چه از کفّار به دست آوردید این برای خودتان است کلاً، بله این گونه است، در این نماز غصبی و این ها فتوای ایشان است با این که این سفر، یک سفر طولانی است در این گونه سفرهای طولانی خوب ما معتقدیم که سفر کسی که، کثیر السفر است یا دائم السفر است، اگر مقصد نزدیک است دفعه ی اول قصد دوم و سوم به بعد تمام است، اگر مقصد دور است که چند روز باید برود، همان سفر اول که یک روز رفت روز دوم به بعد، ایشان بیاید، آیا در ایام غیبت حکم مرابطه چگونه است؟ آن هم می گوید بله درست است، حفظ صغور آن چه؟ آن هم می گوید بله واجب است، افرادی که آن جا هستند صغور را هم حفظ کنند، اگر کسانی که در صغور هستند نتوانستند لازم را تقویت کنیم،

تا صغرها و مرزها حفظ شود، حالا این دقت یکی هم مجاهده با این طایفه ی منحوسه مورد تعلیم و تعلم است، انداختن توپ و تفنگ و سایر عدوات حربیه، بله تعلیم و تعلم جایز است مباح است، ایشان می گویند نخیر در این زمان واجب بر همه است که بروند تعلیم و تعلّم توپ و تفنگ و به کار بردن اسلحه را واجب کرده اند و بروند یاد بگیرند، نخیر عزیز من، تا اینکه این آیه ی شریفه «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (انفال/۶۰) باید محقق شود. آیا بر کفار و اهل کتاب که در این دعوا به ما کمک می کنند آن ها جزء مؤلفه القلوب ما هستند به آن ها زکات دهیم؟ هیچ اشکالی ندارد بله. سؤال می کنند که آیا فرار از این مجادله چگونه است؟ جواب می دهد که بر هر کس که واجب است شرکت کند فرار حرام است و فرار جایز نیست. آیا در این صورت که خوف هجوم و غلبه ی مشرکین بر بلاد مسلمین است و جواب مدافع و مجاهد به آن ها فوری است شرکت در جنگ فوری است از این طرف، حج هم پیش آمده آن هم واجب فوری است، اینجا می گوید اهمّ و مهم را بسنجیم این واجب تر است این را مقدم بدارند شرکت در جبهه ی جنگ را بر رفتن حج مقدم بدارند، مستحبی که هیچ عتبات و عالیات و این ها، ولی اگر این مزاحمت شد با حج، دو تا واجب است اهمّ و مهم است و این مهم تر است. آیا اگر از اهل اسلام کسانی با کفار هم داستان شده، و

اختیاراً کمک به ایشان می کنند آن ها کشتن شان چگونه است؟ بعضی از مسلمانان جاسوس برای کفار بودند کشتن این ها هم جایز است و هیچ اشکالی ندارد. بعد سؤال می کند که اگر با آن ها ما برخورد کنیم اگر مسلمان ها را آورده اند در جلو قرار داده انـد تترس به این می گوینـد یعنی مسلمانان تُرس قرار داده اند یعنی اگر حمله کنیم باید عده ای از مسلمان هایی از زن و بچه ها را بکشیم، می گوید اشکالی ندارد غیر از این راهی ممکن نیست کشتن مسلمان و زن و بچه به عنوان تُرس و تترس کردن اشکال ندارد. خلاصه فضیلت ثواب جهاد را خیلی زیاد ذکر کرده است و کسانی که حالا می گوینـد در آن شهرها ساکن هستند و تحت سیطره ی روسیه است آن جا نمی تواننـد احکام خدا را عمل کنند و هجرت برای آن ها واجب است؟ بله یکی از بحث هایی که خواهد آمد هجرت است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الهجره باقیه مادام الکفر باقیه» در هر شهری انسان باشد و نتواند به وظیفه ای انجام دهد در اروپا اگر هر جا باشد نتواند، واجب است هجرت کند ایشان می گوید بله کسانی که آن جا هستند بر آن ها واجب هستند «لا ؟؟؟ الهجره حتی تطلع الشمس من مغربها» آن ها تفسیر می کننـد به قیامت. بیست و چهارم در صورتی که پادشاه حکم مقرر فرمایـد این زمان فتحعلی شاه را می گویـد، به نحوی که انهار، پادشاهی شرف صدور یافته که این کتابی که بعداً ما می گوییم روضه الصفا را مطالعه بفرمایید در آن زمان که نوشته و این ها خیلی تملق کردند به سرنوشت و حکومت، از علما هم فراوان بدگویی

کرده اند این ها حضور علما را در صحنه مخل خودشان می دانستند از این جهت می گفتند که علما حضور پیدا نکنند راست است، محمد مجاهد به آن جریان آمده است میرزای قمی است بعداً آمد خیلی قدرت داشت می گوید سلطان گفته اند که علماء شرکت نکنند اگر علماء شرکت کردند اشکالی ندارد آن وقت می گویند به این که شرکت کنیم، باید لباس جندی بپوشیم، لباس جندی پوشیدن برای فقیه و عالم خیلی خوب است در میدان جنگ فقیه لباس جندی بپوشد، خیلی خوب است چون حضرت امیر، دیگر بالاتر از حضرت امیرالمؤمنین لباس جندی، لباس رزم می پوشید، بله خوب بالأخره بیست و پنجم هر گاه این جهاد، احتیاج به امر مجتهد باشد هر کس بتواند لایق و قابل بدانند مرخص و متصدی این کار را بکنند، ایشان در جواب می گویند به این که ما دستی نداریم و قدرتی نداریم، کجاست آن بسط یدی از برای حاکم شهر که خراج را و زکوات را بگیرد و تجهیز سپاه کند، کجاست آن تمکن و سلطنت و مملکت؟ آن وقت آخرش نام حلوا بر زبان بندند/ نه چون حلواستی. یعنی بستیت برای فقیه مثل حلواست، شیرین است اما نام حلوا بر زبان بردن نه چون حلواستی، ما با گفتن نام حلوا دهانمان شیرین نمی شود و قدرت نداریم. خوب این ها فتاوایی بود که با مطالعه کردن معلوم می شود که آن زمان چه بوده و بر مسلمانان چه می گذشته؟ حالا جواب آقای مجاهدی که قول دادیم. عرضم که برای واضح شدن مطلب و این که مطلب را جریان دفاع آن روز و این هجمه و این ها، یکی از کتاب هایی که باید مراجعه

شود، کتاب روضه الصفاست، روضه الصفاست ده جلد و فارسی است. بحث ما در جلد نهم روضه الصفاست، از صفحه ی سیصد و نود و هشت، دویست صفحه باید مطالعه کنید این چون گفتم دیروز جواب آقای مجاهدی، این دویست صفحه را آقای مجاهدی مطالعه کنند تا بدانند چه بوده و چه می گذشته، - حالا برای فهم مطلب بخواهید روشن شود در اعیان الشیعه، در حالات سید محمد مجاهد - صحبت های متفرقه - خوب عرض کنم این مواردی که ما گفتیم حالا به نظر بنده در این جا علت شکست، اولاً ـ که دیروز آقای مجاهد گفتند که چرا شکست خورد ایران، بعضی جواب دادند که در جنگ احد هم پیغمبر شکست خورد، این شکست خوردن دلیل باطل بودن نیست، شکست دادن دلیل حق نیست، بله امام فرمودند که ما مأمور هستیم به وظیفه نه به نتیجه، ما هشت سال جنگ می کردیم تضمین نکردیم که حتماً غالب شوید، شما باید جنگ کنید حالا شکست بخورید شهید شوید، ما به وظیفه مأمور هستیم بله، اما چند نکته باید عرض کنم اولاً این که این ها تتمه ی جدا کردن دین از سیاست و سیاست از دین، جدا کردن روحانیت از سیاست و سیاست از روحانیت است، علما در سیاست حالا لشکر و نظام و این ها در دست سلطنت بود و علما چیزی نداشتند خود علما شرکت کرده بودند به عنوان یک وظیفه و الا لشکر و تجهیزات و این ها همه در اختیار سلاطین قاجاریه بود، دوم که خیلی مهم است فقدان روحیه ی جهادی، که جهاد کار ساده ای نیست .

اقسام جهاد – دفاع شخصی کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد برای کتب أربعه ما که این قدر مهم

ص: ۶۸۲

اند، این پدر و پسر این زحمت را کشیده اند و این کتب أربعه را به این ترتیب شرح کرده اند. در ما نحن فیه برای تفسیر بیشتر مطلب به ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الاخبار مراجعه کرده ام جلد ۷، صفحه ۴۱۵، می گوید مراد از ابن صفیّه زبیر است، زبیر پسر عمه پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) است و صفیّه هم مادرش می باشد. تقریباً می شود گفت که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خواسته آن غیرت و شهامت زبیر را بیان کرده باشد لذا فرموده است {أما إنّه لو دخل علی ابن صفیّه} اگر این مرد که مهاجم است و بدون اجازه شما وارد خانه شد و حُلیّ زوجه شما را برده بر ابن صفیّه داخل می شد که زبیر باشد {لما رضی بذلک حتی یعمّه بالسیف} او به این مطلب تن در نمی داد تا اینکه با شمشیر آن شخص را به سزای خودش می رساند، این دالّ است بر اینکه اگر کسی بی اجازه وارد خانه شخصی شود و نسبت به همسر انسان بی حرمتی کند و حُلیّ او را بگیرد شخص حق دارد که او را بکشد و اشکالی هم ندارد، این خبر اوّل باب است. ما اخبار را دسته بندی کردیم، یکی از کارهای لازم و بسیار خوب این است که اخبار را یک یک دسته بندی کنیم و بر اساس آن دسته بندی بحث کنیم. بحث ما در مورد اخباری است که دلالت دارند بر اینکه اگر کسی بدون اجازه وارد خانه شخصی بشود و نسبت به همسر و یا کنیز انسان ویا خاله ی انسان و... بی حرمتی کند. خبر اوّل

ص: ۶۸۳

در مورد زوجه بود. امّا خبر دوازدهم باب {عن الرضا(علیه السلام) عن الرجل یکون فی السفر و معه جاریةٌ له و یجیء قومٌ یریدن أخذ جاریته} طائفه ای می آیند و می خواهند جاریه این شخص را از او بگیرند {أیمنع جاریته من أن تأخذ و إن خاف علی نفسه القتل} آیا جلو اینکه جاریه اش را ببرند بگیرد حتی اینکه خودش را بکشند، {قال نعم} بله! واجب است که دفاع کند که جاریه اش را نبرند ولو اینکه خودش کشته شود، {قلت و کذلک إذا کانت معه امراةٌ قال نعم} اگر غیر از جاریه زنی (گفته امراةً و نه گفته امراته) همراهش باشد باز هم همانگونه است، {قلت کذلک الأمّ و البنت و ابنه العمّ و القرابه} اگر مادرش، دخترش، دختر عمویش، خاله اش و... همراه او هستند {یمنعهنّ و إن خاف علی نفسه القتل، قال نعم} باید جلو آنها را بگیرد هر چند که بترسد کشته می شود، {قال و کذلک المال یریدون أخذه فی سفرٍ فیمنعه و أن خاف علی القتل، قال نعم}، خلاصه اگر عزّت انسان آبروی انسان و چیزهایی که با انسان ارتباط دارند در خطر بیافتند باید دفاع کند. مطلب دوم اینکه در اینجا یک حکم تکلیفی داریم و یک حکم وضعی داریم، حکم تکلیفی این است که این شخص باید دفاع کند، اگر بی تفاوت بماند و ساکت باشد گناه کرده است. حکم وضعی اینکه اگر دفاع کرد و آن طرف را کشت این شخص ضامن نیست. در مورد حکم تکلیفی، دسته ای از اخبار یستفاده منها حکم تکلیفی که خبر دوم باب است، {عن جعفر عن أبیه علیهما السلام

إنّ الله لیمقت العبد یُدخَل علیه فی بیته و لایقاتل} خداوند دشـمن می دارد کسـی را که شخصـی بدون اجازه او وارد خانه اش شـده و قصـد تهاجم دارد و او قتال نمی کنـد. این خبر می گویـد واجب است قتال کنـد و اگر قتال نکند گناه کرده است. این خبر در صفحه ۹۱ در باب ۴۶ می باشـد. خبر پانزدهم باب، {عن رسول الله(صلّی الله علیه وآله) قال یُبغِض الله تبارک و تعالی الرجل یُـدخَل علیه فی بیته و لایقاتِل} خداونـد دشـمن می دارد کسـی را که وارد خانه او شدنـد و قتال نکنـد، این خبر دلالت دارد بر حکم تکلیفی که باید قتال کند ولو اینکه کشـته شود و اگر ساکت باشد گناه کرده است. و حال باید چه کند؟ در خبر سوم باب بیان شده است، {عن جعفر عن أبیه علیهما السـلام أنّه قال إذا دخل علیک رجلٌ یرید أهلک و مالک فابدره بالضـربه إنْ اسـتطعتَ} اگر کسـی داخـل خانه تو شـد و با اهل تو کار دارد و یا مالت را می خواهـد بگیرد او را اگر توانستی با شمشـیر بزن، علاـوه بر اینکه نبایـد بی تفاوت باشـی بایـد قیام کنی و او را با شمشـیر بزنی. {فإنّ اللصّ محارب لله و لرسوله} لُصّ یعنی دزد، و حضـرت از صغری بحث محارب استفاده کرده است که دیروز خواندیم. {انّما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله...} که در سوره مائده بود، حضـرت می فرمایند این شـخص مصداق محارب است، چون محارب کسی است که امنیت را بر هم بزند، محارب کسی است که {یسعون فی الارض فساداً} در زمین سعی در فساد دارد

و امنیت را بر هم می زنـد. {فمـا تبعک منه شـیءٌ فهو علیَّ} او را بزن و اگر او را زدی و جایی از او شـکست و یا او را کشتی، بعهـده من است یعنی شـما چیزی ضامن نیستی. این روایات که خواندیم از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی، باب ۴۶ از ابوباب جهاد عـدّو می باشـد. بعضـی از اخبـار را صـاحب وسائل در اینجا ذکر نکرده است و در باب حـدود و تعزیرات ذکر کرده است. در آنجا باب ۷ از ابواب دفاع، خبر سوم، {قال سـمعت اباعبدالله(علیه السلام) یقول من دخل علی مؤمنٍ داره محارباً فدمه مباح فی تلک الحال للمؤمنین و هو فی عنقی} یعنی اگر زد و کشت خونش بر گردن من است و آن شخص ضامن نیست، در نتیجه این اخبار هم دلالت دارند بر حکم تکلیفی که نباید ساکت باشد و حکم وصعی که اگر این دفاع منجر به کشته شدن شود ضمانی وجود ندارد. خبر ششم باب ۴۶ از ابواب جهاد عدّو، {قال قلتُ لابی جعفر(علیه السـلام) اللصّ یدخل علیّ فی بیتی یرید نفسی و مـالی قال اُقتلْه فأُشـهدالله و من سـمع أنّ دمه فی عنقی} او را بکش و ضامن هم نیستی. دسـته ای از روایات دلالت دارنـد که اگر کسی در این راه کشته شود شهید است یعنی خداوند به او ثواب شهید را می دهد، خبر نهم این باب، {عن ابی جعفر(علیه السـلام) قـال قـال رسول الله(صـلّی الله علیه وآله) مَن قُتِل دون مظلمته فهو شـهیدٌ} هر کس در راه تثبیت و احقـاق حق خودش کشته شود، شهید است. (مظلمه به حقوق گفته می شود)

{ثمّ قال یا أبا مریم هل تـدری ما دون مظلمته} آیا می دانی مظلمته چیست؟ {قلت جعلت فـداک الرجل یُقتَل دون أهله و دون ماله و أشـباه ذلک} کسـی که در راه حفظ أهلش و مالش و أشـباه ذلک که در نزد انسان احترام دارند کشته شود، {قال یا ابا مریم إنّ من الفقه عرفـانُ الحق} حضـرت فهم او را تصـدیق کردنـد و فرمودنـد یکی از ابـواب فقه این است که انسـان حـق را بفهمـد و تو حق را فهمیـدی. کسـی دون مظلمه اش کشـته شود یعنی دون مالش، دون عرضـش و دون جانش کشـته شود و او شهید است. خبر هشـتم باب، {عن عبدالله بن سـنان عن ابی عبدالله(علیه السـلام) قال قال رسول الله(صلّی الله علیه وآله) مَن قُتِل دُون مظلمته فهو شـهیدٌ} هر کس در راه حق خودش و برای حفظ حق خودش قیام کند و کشته شود و هو شهیدٌ. خبر سیزدهم، {مِن الفـاظ رسـول الله(صـلّی الله علیه وآله) مَن قُتِل دون مـاله فهو شـهیدٌ} این را صـدوق اینگونه ذکر می کنـد. کتـاب مَن لا یحضره الفقیه ۶ هزار حـدیث دارد، کتاب کافی اصولاً و فروعاً ۱۵ هزار حـدیث دارد. آیت الله العظمی بروجردی می فرمودند من خیلی دوست دارم که بـا عامّه بحث کنم و به آنها ثابت کنم که ما چقـدر روایات از اهل بیت(علیهم السـلام) داریم و آنها چقـدر در روایت کم و کسـر دارنـد، ایشان می فرماینـد اگر تمام روایات آنها را جمع کنیـد به ۱۳، ۱۴ هزار نمی رسـد. کتابی است به نام جامع الأصول که مال ابن اثیر است و تمام روایات را جمع کرده است

که تمام آنها (بنده دیده ام) ۱۴ هزار تا است. ما در وسائل ۳۵ هزار حدیث داریم، در مستدرک هم ۲۲ هزار حدیث داریم که مجموعاً ۵۷ هزار حدیث می شود. ایشان می فرمایند عامّه چون حدیث کم آورده اند قیاس و استحسان درست کرده اند ما نیاز به اینها نداریم، ما ۵۷ هزار حدیث داریم. کتاب من لایحضره الفقیه ۶ هزار حدیث دارد که ۲ هزار آنها مرسل است و ۴ هزار مسنَد است. در آن ۲هزار حدیث مرسل تعابیر فرق می کند، یکی مانند اینجاست و می گوید {مِن ألفاظ رسول الله} و بعضی اوقات هم می گوید {رُوِی} که این هم مرسل است، امام (رضوان الله تعالی علیه) بین این دو در درسشان فرق می گذاشتند، می فرمودند گاهی صدوق می گوید {رُوِی} که مرسل است ولی گاهی می گوید {مِن الفاظ رسول الله} چون به اندازه ای برای ایشان ثابت و مسلّم بوده که {رُوِی} نگفته است. خلاصه خبر سیزدهم باب این است {محمد بن علی بن الحسین (که همان صدوق است) قال من الفاظ رسول الله(صلّی الله علیه وآله) مَن قُتِل دونَ ماله فهو شهیدٌ} این قدر این حدیث در نظر صدوق مسلّم بوده است گفته {مِن الفاظ رسول الله(صلّی الله علیه وآله)}. حال می رویم سراغ مال، آیا مال با عرض و جان فرق دارد یا ندارد؟ چون فقهاء ما نوعاً فرموده اند و امام هم در تحریر الوسیله دارند که نسبت به جان واجب است انسان دفاع کند هر چند بداند که کشته می شود، احتمال و ظنّ که سهل است اگر بداند که کشته می شود باز

هم واجب است که دفاع کنـد. درباره عرض هم بایـد به همین گونه دفاع کنـد هر چنـد بداند که کشـته می شود ولی راجع به مال اینگونه نیست بلکه جائز است نه اینکه واجب باشد. جائز است که دفاع کند ولو اینکه کشته شود و همچنین جائز است که صرف نظر کنـد، چون زمـانی می بینـد که اگر بخواهـد از مـالش دفاع کنـد خودش کشـته می شود، أهمّ و مهمّ می کنـد، می سنجـد و دفـاع نمی کنـد. پس در مورد مـال دفـاع جـائز است نه واجب. خبری که در این مورد است خبر دهم است و آن این است {عن الحسین بن أبی العلاء قال سألتُ أباعبدالله(علیه السلام) عن الرجل یُقاتِل دون ماله قال رسول الله(صلّی الله علیه وآله) مَن قُتِل دونَ ماله فهو بمنزله الشـهید} فرمودنـد اشـکال ندارد، {أیقتال أفضل اولایقتال فقال أمّا أنا فلو کنتُ لم أقاتل و ترکتُه} آن شخص سوال کرد که اگر قتال کند افضل است یا نه؟ فرمودند در اینجا مجبور و ملزَم نیست و اگر من باشم و در مورد مال باشد من قتال نمی کنم و آن را ترک می کنم. بنابراین نسبت به مال و جان و عرض تفاوت وجود دارد، در جان و عرض دفاع واجب است ولو اینکه بداند که کشته می شود امّا در مورد مال اینگونه نیست، شاید بتوان گفت در موارد فرق می کند، بعضی جاها می باشـد که اگر مال انسان را ببرنـد و قتال نکنـد یک خفّت و ذلّتی برای انسان می باشـد و با آن اخباری که خواندیم و می گفتند که شارع مقدس می خواهد که

عزّت انسان حفظ شود منافات پیدا می کند، امّا گاهی اینگونه نیست. صاحب جواهر بحث اینجا را حواله کرده است به کتاب حدود، کتاب حدود جلد ۴۱ جواهر است و صاحب جواهر در آخر آنجا این بحث را آورده است و همین مشی فقهاء را پیموده است. امام (رضوان الله تعالی علیه) هم در تحریر الوسیله در کتاب دفاع که بعد از امر به معروف ذکر کرده اند می فرمایند در مال جائز است و در آن دو واجب است. چند نکته در اینجا وجود دارد، یک نکته ای که قبلاً از تذکره بیان شد و در جواهر وجود نداشت این می باشد که اگر به زنی حمله کنند (البته در روایات به این گونه نیست) و بخواهند با او زنا کنند و یا به مردی حمله کنند و قصد لواط داشته باشند واجب است دفاع کند، کشته شود ولی به این کار تن در ندهد، اینجا امر دائر می شود بین جانش و عرضش، یا باید زنده بماند که در این صورت عرضش از بین رفته است چون با او یا زنا انجام شده و یا لواط، و یا اینکه دفاع کند و کشته شود و عرض خود را حفظ کند، تذکره می گوید باید عرض خودش را حفظ کند ولو تا حدّ کشته شدن برسد. بحث دیگری که در اینجا وجود دارد بحث الایسرفالایسر می باشد، گفتیم که مراتب دارد. اگر کسی حمله می کند شما باید با مراتب دفاع کنید، چون ممکن است مثلاً آن شخصی که آمده نمی خواهد شما را بکشد بلکه می خواهد فقط زخمی به دست شما بزند

ص: ۶۹۰

در این صورت شما نباید او را بکشید، خلاصه باید مراتب رعایت شود.

اقسام جهاد – دفاع شخصی کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث روز گذشته درباره دفاع شخصی بود که اگر کسی خودش یا عرض و حیثیتش و یا مالش مورد تهاجم قرار بگیرد لازم است که دفاع کند، عرض کردیم که این بحث با سه اصل مربوط است، اول اصل احترامِ دماء و فروج و نفوس و اموال، که سه چیز احترام خاصی در اسلام دارد یکی نفوس است یعنی نفوس محترمه، دوم مال و سوم عرض و حیثیت، این یک اصل مهمی است. اصل دوم این بود که اسلام عنایت دارد که مسلمانان عزّتِ اسلامی خود را حفظ کنند و تا می تواند کاری کند که به خفّت و ذلّت نیافتند. اصل سوم اینکه بحث ما با امر به معروف و نهی از منکر ارتباط دارد که توضیح داده شد و مباحث لازم انجام شد و روایاتش هم به عرض رسید، مطلبی که باقی ماند این بود که ترتیب لازم است چون به بحث امر به معروف و نهی از منکر مربوط است و امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه است وترتیب لازم دارد، در برابر منکر انسان وظیفه ای دارد و در برابر ترک معروف نیز انسان وظیفه ای دارد ولی مراتب باید مراعات شود، اگر شد با الفاظ و عبارات ملایم اگر نشد در مرتبه بالاتر با الفاظ خشن و موعظه و نصیحت تا اقدام بیدّ و تا می رسد به جرح و آخرش هم می رسد به قتل، ولی اینها هر کدامشان جای خاصی دارند کسی که می خواهد این وظیفه را عملی کند

ص: ۶۹۱

باید این جایگاه ها را بشناسد {الایسر فالایسر} و مراتب را در نظر بگیرد اگر در نظر نگرفت مرتکب گناه شده چون اذیّت مسلمان یک گناه است و همچنین قتل مسلمان که معلوم است. در ما نحن فیه مطلب به همین صورت است کسی که مورد حمله قرار بگیرد یا اینکه خودش را بخواهند بکشند یا تهاجم به عرض و حیثیت یا به مال صورت بگیرد این دفاع هم مراتب دارد چون مثل نهی از منکر است. ممکن است آن شخص مهاجم گمان کند کسی نیست و شما با یک سرفه می توانید او را متوجه کنید همین کافی است اگر شما بجای سرفه آن شخص را بُکشید تکلیفاً مسئولید و از لحاظ وضعی ضامن خونِ آن شخص هستید چون برای حفظ نفس خودتان کار کردید و با یک سرفه ی شما حفظِ نفس حاصل می شود و او می فهمد کسی در اینجا است بنابراین لازم است که مراعات مراتب شود، اگر سرفه و تنحنح را کافی ندانسته و بجای اینکه از جایش حرکت کند و هیاهو کند که باعث می شده آن شخص برود او را کشته باز هم مرتکب خلاف شده و ضامن است خلاصه در تمام مراحل باید مراتب را در نظر بگیریم و اگر در نظر نگیریم هم تکلیفاً گناه کردیم و هم اگر باعث شویم جرحی یا قتلی بوجود آید ضامن هستیم این تتمه بحث دیروز بود. امام (رضوان الله تعالی علیه) در بحث دفاع فروعی هم ذکر کرده اند ما لازم نمی دانیم این فروع را بحث کنیم خودتان مراجعه کنید امّا بعضی از آنها، مثلاً ایشان در

ص: ۶۹۲

مساله ی ۱۷ بحث دفاع گفته اند اگر لصّی یعنی دزدی و مانند آن حمله کند به شما ولیکن او نمی دانست که در اینجا موانعی است و نمی تواند به شما اذیّت و آزار برساند مثلاً نهری در بین است و از آن نهر نمی تواند عبور کند و بدون عبور از نهر هم نمی تواند کاری انجام دهد امّا نمی داند دراینجا نهری وجود دارد یا دیوار بلندی است، خلاصه چیزی است ما بین شما و او که او خیال می کند به شما دسترسی دارد ولی متوجه نیست که موانعی وجود دارد و از آن موانع غافل است در اینجا اصلاً لازم نیست شما او را بکشید چون او نمی تواند از این موانع عبور کند حالا اگر کسی در اینجا آن دزد را کشت مسلّماً مرتکب گناه است و ضامن هم است، شما در صورتی می توانستید او را بکشید که موانعی در بین نباشد یعنی مقتضی موجود باشد موانع مفقود باشد. همچنین ایشان دارند که اگر آن شخص مهاجم خیال می کند که بر شما غالب است ولی شما قوی هستید و او ضعیف است در اینجا هم حق ندارید که او را بُکشید چون اگر او به شما نزدیک شود شما از نظر زور و قدرت بر او غالب هستید یا اینکه امام (رضوان الله علیه) در مساله ی چهارده فرموده اند که اگر شخصی در نظر شما به قصد کشتن و تجاوز به عرض و مال میاید ولی او در واقع قصد شوخی دارد و قصدش جدی نیست در اینجا شما اگر او را بُکشید امام می فرمایند

{کان ضامناً و ان لم یکن آثماً} شما گناه نکردید چون شما فکر نمی کردید که او قصد شوخی داشته و فکر می کردید که با قصد جدی پیش می آید امّا ضامن هستید چون او قصد کشتن و تجاوز به عِرض شما را نداشته، این ضامن بودن شاید به صورت کلی مشکل باشد چون شاید در مواقع مختلف فرق کند، و نیز قرائن و شواهد فرق می کند، شاید در یک نصف شبی شخصی با یک هیکلی وارد شود که فکر نمی کنیم در آن موقع کسی برای شوخی آمده باشد خلاصه موارد فرق می کند، اگر طوری باشد که انسان اصلاً فکر نمی کند که قصدش شوخی باشد و ظاهر کار حاکی از جدیّت است و من هم مأمور به حفظ نفس و عزّت خود هستم، در این موارد ضامن بودن مشکل است. خوب این بحث که مربوط به دفاع و امور شخصی بود باتوفیق پروردگار به همین اندازه کافی است. بحث دیگری را امام (رضوان الله علیه) ذکر کرده اند که در هیچ جا و هیچ رساله ای وجود ندارد و مساله ی مهمی است و به بحث ما هم مربوط است، ما آنچه تا بحال در دفاع و جهاد بحث کرده ایم مربوط به هجمه و حمله نظامی بوده و گفتیم اگر حمله نظامی در مملکت اسلامی و به بیضه اسلامی صورت گرفت واجب است که دفاع کنیم در اینجا حضور امام لازم نیست، حضور نائب امام هم لازم نیست و بر زن و مرد و پیر و جوان و هر کس که قدرت دارد واجب است از حوزه اسلام و

مملکت اسلامی دفاع کند. امّا امام (رضوان الله علیه) در مساله دفاع در تحریر الوسیله چند مطلب را اضافه کرده اند که لازم است بحث شود هجمه ی فرهنگی، هجمه ی سیاسی، هجمه ی اقتصادی اینها را بحث کرده اند امروز هم لازم است در حوزه ها این قبیل مسائل که در زمان ما و مقارن با زمان ما بوجود آمده بحث شود چون ما معتقد به فقه جواهری و پویا هستیم که پاسخگوی تمام مسائل روز در هر عصر و هر زمان است، اینها مسائلی است که در زمان ما یا مقارن زمان ما بوجود آمده است. هجمه ی فرهنگی یک نوع هجمه است و خطر این از خطر هجمه ی نظامی کمتر نیست، هجمه ی سیاسی یک نوع هجمه است و استعمار سیاسی از دیگر استعمارها خطرش کمتر نیست یا هجمه اقتصادی که مربوط به قبضه اموال و ثروتها و منابع ثروت می باشد به صورتی که آنچه مربوط به مال و ثروت شما می باشد را ببرند و تحت سیطره ی دیگران قرار بگیرید و شما فقط مصرف کننده و خریدار باشید و تولیدات شما به دست دشمن باشد اینها مطالبی است که امام(رحمه الله علیه) مطرح کرده اند ایشان دلیل ذکر نکرده اند ما باید بحث کنیم و برای این موضوع دلیل بیاوریم. مقدمه ای عرض کنیم، در روایات ما دو مطلب مورد تأکید است یکی شناخت زمان است و دیگری شناخت اهل زمان است که بر اساس فرهنگ اهل بیت ما مسلمان ها هم باید زمان را بشناسیم، زمان یعنی تمام جریان هایی که در زمان قرار می گیرد و

بوجود می آید و زمان همیشه آبستن حوادث فراوانی است و آنها را باید بشناسیم و تشخیص دهیم و دوم اینکه عارف به اهل زمان باشیم در روایات ما این دو عنوان وجود دارد {عارفاً بزمانِه عارفاً بأهل زمانِه} اهل زمان را که چهره های گوناگون دارند و در جاهای مختلف حضور دارند بشناسیم و شناخت کیدها و مکرها و اندیشه های آنها تا این چنین نباشد مسلمان ها نمی توانند آن حیثیت و کیان خودشان را و عظمت خودشان را همیشه حفظ کنند، برای نمونه ذکر می کنیم {عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال فی حکم آل داوود علی العاقل أن یکون عارفاً بزمانه مقبلاً علی شأنه حافظاً بلسانه} بحارالانوار جلد ۷۱ صفحه ۳۰۷ که حضرت ابی عبدالله فرمودند که شخص عاقل باید هم زمان خود را بشناسد و هم باید آن موضع گیری مناسب را داشته باشد چون هر کسی یک شأنی دارد و از هر کسی یک موضع گیری خاصی انتظار است، انتظار از عالم غیر از غیر عالم است از یک فقیه غیر از غیر فقیه است خلاصه هم زمان را بشناسد و هم بر اساس آن زمان وظیفه خود را تنظیم کند و پی ریزی کند این یک روایات است. آیت الله شهید مطهری یک کتابی داشتند در اسلام و مقتضیات زمان، که اسلام خیلی به زمان عنایت دارد. و خبر دیگر که مربوط به همین مطلب عارف به زمان بودن است {عن امیرالمؤمنین(ع) لابدَّ للعاقل من ثلاثٍ ان ینظر فی شأنه و یحفظ لسانه و یعرف زمانه} این در جلد ۷۸ بحار صفحه ۴۰ است. باز هم بحار جلد ۷۸

صفحه ۸۰ {عن علی(علیه السلام) حسب المرء من عرفانه علمُه بزمانه} در عرفان و معرفت، شخصیت انسان در این است که زمان خود را بشناسد این خبر هم مربوط به شناخت زمان بود و امّا شناخت اهل زمان در بحار جلد ۷۱ صفحه ۳۰۷ {فی وصیه علی(علیه السلام) للحسن(علیه السلام) یا بنّی إنّه لابدّ للعاقل من أن ینظر فی شانه فلیحفظ لسانه و لیعرف اهل زمانه} بنابراین هم شناخت زمان مورد عنایت است هم شناخت اهل زمان و این خیلی مهم است. و روایتی که از قبل در ذهن بنده است در کافی از امام صادق(علیه السلام) {العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس} هر کسی که نسبت به زمان خودش شناخت داشته باشد هرگز گرفتار اشتباه نمی شود. امام در اینجا هفت مساله ذکر کرده اند آنچه مهم است این هفت مساله است، اینها را باید ذکر کنیم که ببینیم دلیلش چیست؟ و در مباحث جهاد ما نباید خالی از این بحث باشیم. درمساله دفاع مساله چهارم بنا بر تربیت نوشتن امام، بحث اول استعمار فرهنگی و هجمه ی فرهنگی است، دولت های استکباری قرن ها سعی کردند برای منافع خودشان تلاش کنند مخصوصاً منافع اقتصادی چون دولت های غربی بیشتر به فکر اقتصادند، اگر به عراق آمدند اوّل بوی نفت را استشمام کردند و استعمار فرهنگی مقدمه استعمار اقتصادی و سیاسی است است، استعمار فرهنگی این است که نقشه می کشند در فرهنگ مردم تغییری بوجود بیاورند، آنچه را که در فکر انسان در ذهن انسان و در اندیشه انسان اثر گذار است فرهنگ می گویند، دشمن ها اوّل به فکر استعمار فرهنگی می افتند

به دلیل اینکه فرهنگ در عمل و اخلاق انسان اثر گـذار است و از طرف دیگر اگر بتواننـد فرهنگ مملکت را قبضه کننـد همه چیز آن مملکت را قبضه و تصرّف می کننـد، یکی از نقشه های دشـمنان اسـلام این است که سـعی کردنـد فرهنگ اسـلام را پایین بیاورند و فرهنگ خودشان را فوق فرهنگ اسـلام قلمداد کنند و تبلیغات زیادی کردند مخصوصاً در آن زمانی که علم و صنعت در اروپا رواج داشت و این بواسـطه علومی بود که از کشورهای اسـلامی برده بودند و آنها را بکار گرفتند و این باعث پیشـرفت آنها شـد و گرنه قبلش عقب مانـده بودند ولی کشورهای اسـلامی در نتیجه ی سـیطره ی اسـتبداد و سـلاطین بی فکر عقب ماندند، آنها فکر کردند که باید استعمار فرهنگی ایجاد کنند و به این مطلب دامن زدند که علت عقب ماندگی شما دین و اسـلام شماست و اسلام باعث انحطاط است، با عناوین مختلف اسلام را مورد هجمه قرار دادند، یکی اینکه می گفتند اسلام مالِ چهارده قرن پیش از این بوده و به درد دنیای فعلی نمی خورد، اسـلام را کنار بگذارید ما به کلیساها نمی رویم شـما هم به مساجد نروید ما هم با کشـیشان کاری نداریم شـما هم با علماء و روحانیون کاری نداشـته باشـید کتابهای شـما را (در دانشگاه ها) ما تنظیم می کنیم اساساً شـما انسان درجه دوم هستید و ما انسان درجه اول هستیم در هر کاری شـما به ما محتاجید اگر می خواهید پل بسازید باید ما کارشناس بفرستیم، اگر می خواهید سدّ درست کنید یا راه بکشید نیز همین طور، نفت دارید

ما آن را استخراج می کنیم حتی شما باید خیابان ها را به نام ما بگذارید، مثل ما لباس بپوشید، مثل ما غذا بخورید، اسم های حسن و حسین را کنار گبذارید از اسم های ما برای فرزندانتان انتخاب کنید طوری شد که مردم و دولت ها باور کردند که همین طور است این است که برای کارهای مهم از آنها کارشناس می خواهند حتی می گفتند اگر شما مریض شوید باید بیایید ما معالجه تان کنیم شما چیزی بلد نیستید حتی مفاخر ما را به حساب خودشان می گذاشتند، حرکت زمین را می گویند گالیله کشف کرده در صورتی که ما در قرآن ونهج البلاغه مطالبی درباره حرکت زمین داریم یا قوه جاذبه را که در روایات و قرآن مطرح شده گفتند نیوتن کشف کرده، مسکون بودن کرات آسمانی را که قرآن دارد گفتند هرشل کشف کرده است و...، مفاخر اسلامی را در دانشگاه ها طوری کرده بودند که تربیت شدگان دانشگاه ها آن را به حساب غرب می گذاشتند به همین دلائل بود که استعمار فرهنگی بوجود آمده بود کم کم دین را به حاشیه راندند، می گفتند دین اسلام نسبت به زن ها نظر منفی دارد یا دین اسلام نسبت به فقراء نظر تحقیر دارد، دین اسلام اغنیاء را بوجود آورده و یا می گفتند اصلاً دین افیون ملت هاست خلاصه این استعمار فرهنگی بود که قرن ها باعث شده بود که مردم مسلمان زیر سیطره آنها باشند، آنها از راه فرهنگ می خواستند ما را مسخَّر کنند. امام (رضوان الله علیه) به این جزئیات خیلی توجه داشتند که در کلماتشان خیلی

فراوان است حالا- بنده فقط آن فرع اوّلیه را بخوانم تا بعد بقیه را عرض کنم، می فرمایند {لو خیف علی حوزه الاسلام من الاستیلاء السیاسی و الاقتصادی} اگر بر حوزه ی اسلام بترسیم از استیلاء سیاسی (یعنی استعمار سیاسی) و استعمار اقتصادی {المنجر الی أسرهم السیاسی} این جور استعمار ها باعث می شود که ما اسیر سیاسی شویم و سیاست های ما را آنها بچرخانند و اسیر اقتصادی شویم و موجب وهن و ضعف اسلام و مسلمین شود، در این صورت {یجب الدفاع} دفاع واجب است امّا دفاع در برابر استعمار فرهنگی غیر از دفاع در برابر حمله نظامی است، در حمله نظامی دفاع شما با شمشیر است و باید تجهیزات رزمی داشته باشید اما در برابر استعمار سیاسی شما هم باید با نقشه ی دیگری دفاع کنید در برابر اسعتمار فرهنگی با نقشه ی دیگری باید دفاع کنید، در استعمار اقتصادی با حربه ی دیگر، می فرمایند {یحب الدفاع بالوسائل المشابهه} در هر استعماری برای دفاع و تقابل یک وسائل مشابه لازم است در استعمار فرهنگی باید با فرهنگ مان دفاع کنیم و پاسخگو باشیم، در استعمار سیاسی باید با سیاست صحیح مان پاسخگو باشیم {و المقاومات المنفیّه} مقاومت منفیّ داشته باشیم {کترک شراء أمتعتهم} ما نباید متاع آنها را بخریم {و ترک استعلمالها} و متاع های آنها را استعمال نکنیم و در برابر آنها تحریم اقتصادی داشته باشیم {و ترک المراوده و المعامله معهم مطلقاً} و باید ارتباطمان را کلّاً با آنها قطع کنیم چون همین ارتباط راه نفوذ آنهاست، ما باید راه نفوذ آنها را ببندیم، این کلام امام است. خلاصه

استعمار سیاسی همین بود که آنها به خورد ملت ها داده اند که شما از لحاظ فکر عقب مانده هستید و نمی توانید کشور را اداره کنید، ما لیستی برای وکلاء می دهیم و وکلای مجلس را بر اساس لیستی که ما می دهیم انتخاب کنید و لیستی هم برای وزرای شما می دهیم و حتی واقعاً این طور شده بود که می گفتند ما خودمان برای شما ترتیب فراماسون داریم، یکی از کارهای آنها این بود که جوانان ما را می کشیدند برای درس خواندن به اروپا و وقتی این جوانان به آنجا می رفتند آنها را شستشوی مغزی می دادند که شما عقب مانده و چنین و چنان هستید ما یک لُژهایی داریم برای تربیت شما، این ها را تربیت می کردند و آنها سرسپرده می شدند. بعضی از دوستان می گویند شما مسائلی می گویید که در کتاب نیست، بنده می خواهم با کمک شما یک سری مطالب بروزی در مورد بحث جهاد داشته باشیم و گرنه ما هم می توانیم روایات را بخوانیم و سند را بیان کنیم و همین گونه رد شویم و برویم. امروز لازم است جهاد به شکل های مختلف شکل بگیرد در برابر دشمنانی که با شکل های مختلف می خواهند ما را در سیطره ی خودشان در بیاورند. در زمان پهلوی تمام اساتید دانشگاه ها تمام وزراء و حتی نخست وزیر ما جزء فراماسون ها بودند یعنی سر سپردگانی که در غرب سر سپردند و آمدند در ایران و آن پست های کلیدی را گرفتند، این می شود استعمار سیاسی، سیاست یعنی مدیریت مملکت، اداره مملکت

در تحت سیطره و اداره سیاسی آنها بود. امّا استیلاء و استعمار اقتصادی آنها می گفتند شما معادن زیادی دارید، نفت دارید و نیروی ارزان هم در مملکت شما زیاد است (چون افراد بیکار بودند) به همین دلیل ما برای استخراج نفت می آییم، موادّ خام را شما بدهید، پنبه را شما بکارید، شما زحمت بکشید بعد ما پارچه هایی درست می کنیم و به چند برابرآنچه از ما پول گرفتید به شما می فروشیم، اقتصاد و صنعت و کشاورزی و همه چیز زیر سیطره ی آنها بود. استیلاء اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که واضح شد، این اقسام و مسائلی که بیان شد و کلمات امام (رضوان الله تعالی علیه) را در این زمینه مطالعه کنید ان شاءالله بقیه را فردا بحث می کنیم.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال در رابطه با کتاب مستطاب نهج البلاغه، در بیان اصول و مبانی حکومت علوی، در حقیقت حکومت اسلامی. اصل اول آن که به عرض رسید مربوط بود به بیت المال و دقت در جمع بیت المال، حفظ بیت المال، توزیع بیت المال، این یکی از اصول بسیار مهم است که عرض شد، اصل دوم که امروز شروع می شود مربوط به اینکه همرنگی و همرنگی با فقراء، که باید زعمای اسلامی با فقراء، با کسانی که از لحاظ سطح زندگی در سطح پایین تری می باشند، با آن ها همرنگی و همراهی و همدردی داشته باشند، نسبت به فقراء مقدمتاً چند مطلب وجود دارد و بعد اینکه در روایات ما حبّ مساکین، دوست داشتن فقراء در روایات فراوانی یکی از فضیلت ها به حساب آمده، که

ص: ۷۰۲

انسان باید نسبت به فقراء، توجه داشته باشد محبّت داشته باشد در برابر آن ها تواضع داشته باشد و اکرام داشته باشد که تنفّر از فقراء، یکی از گناهان است اما دوست داشتن فقراء، گرم گرفتن با آن ها و محبّت نسبت به آن ها یکی از فضائل است. ما روایات فراوانی در این موضوع داریم حالا برای نمونه، در سوره ی شرح آیاتی هست که عده ای از اغنیاء، از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تقاضا می کردند که یک جلسه ای جداگانه پیغمبر برای اغنیاء و یک جلسه ای هم برای فقراء داشته باشند، یعنی اغنیاء برایشان سخت می آمد که با فقراء، در یک جلسه ای شرکت کنند آیه این است که «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لاَ تَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَ لاَ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ کَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً» این آیه ی ۲۸ از سوره ی کهف است، مفسرین قرآن در شأن نزول آیه نوشته اند که خوب اطرافیان پیامبر نوعاً (صلی الله علیه و آله و سلم) فقراء بودند سلمان و ابوذر و این ها عده ای از اغنیاء برایشان سخت می آمد که با این ها در یک مجمعی زانو به زانو بنشینند و شرکت داشته باشند، این ها می روند خدمت پیامبر یا رسول الله اگر شما دو جلسه داشته باشید یک جلسه برای ما اغنیاء و یک جلسه ی دیگر هم برای فقراء داشته باشید ما خدمت شما می آییم و همیشه می رسیم، چیزی که ما را مانع است این است که در جلساتی که شما ترتیب می دهید شرکت کنیم این است که فقراء در آن جا

ص: ۷۰۳

حضور دارنـد و برای مـا گران است که بـا فقراء در یـک جلسه ای شـرکت داشـته باشـیم، در این جـا همین آیه آمـد «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَ الْعَشِیِّ» ای پیامبر با کسانی که صبح و شام به یاد پروردگار می باشند سلمان و ابوذر و این ها با این ها همراه باش، این ها فقط ذات اقـدس پروردگار را در نظر دارنـد و برای خاطر خدا آمده اند اسـلام آورده اند و در جلسـات تعلیم و تربیت شـما شـرکت می کننـد «وَ لاَ تَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ» چشم خود را از این ها برنگردان، «تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا» برای خاطر زندگی در دنیا، چشم از این ها برنگردان، «وَ لاَ تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا» حرف و پیشنهاد اغنیاء را قبول نکن، این هـا کسانی هسـتند که در نتیجه ی کارهای خودشان «أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنَا» دل آن ها را از یاد خودمان غافل کردیم، این هـا این کـار را می کنـد ولی این عکس العمل شان است «وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ کَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً» و کار این ها در حـد افراط و توجه این ها به دنیا، در حد افراط است مفسرین ما که برای قرآن تفسیر کرده اند شأن نزول آیه این است، خلاصه جدا شدن از فقراء جلسه ای جداگانه گرفتند و این ها مضمون این جا هست که «فما نظره الآیه» این آیه که آمد پیامبر از جا برخاست و یک یک آن ها را در نظر گرفت که از این فقراء چه کسانی در این مجمع هسـتند چون جمعیت بوده، بعـد آمد سـراغ همین فقراء گفت که «الحمدلله الذی لم یمتنی حتی أمرنی أن أصبر نفسی مع الرجال أمتی» خدا را شکر بالأخره زنده نگه داشت

و عده ای را که مورد توجه خداوند هستند با آن ها من همنشین باشم، «معکم المحیا و معکم الممات» حیات من و مرگ من با همین فقراء باید توأم باشد، مجمع البیان و تفسیر صافی و آیت الله طباطبایی این گونه نوشته اند بله، ما الآن بحثمان مقدمتاً این است که از فقراء فاصله گرفتن مضموم است و دوست داشتن فقراء هم ممدوح است در بحار جلد هفتاد و دوم، جلد هفتاد و دوم بحار فی وصایای رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به همین عنوان است «لأبیذر علیك بحب المساكین و دنو منهم» فقراء را دوست داشته باش و با آن ها هم نزدیک باش. روایات فراوانی دارد که مجالست با فقراء چقدر ثواب دارد انسان عادت کند به این که گاهی، به خانه ی فقراء برود و با آن ها بنشیند و مجالست کند. قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): «سائل العلماء و خالط الحكماء و جالس الفقراء» بحار، جلد اول، صفحه ی صد و نود و هشت. روایات فراوان است درباره ی مجالست با علماء و فقراء، مجالست با علماء برای یاد گرفتن احکام خداوند متعال، مجالست با فقراء برای خاطر این که این یک نوعی از تواضع است و انسان را بیشتر به یاد خدا می آورد، حتی روایت داریم با کسانی که در وضع زندگی اجتماعی اش مرفه تر هستند، مجالست نکنید، با کسانی که در وضع زندگی از شما پایین تر هستند چون انسان گاهی، منزل ثروتمندان که می رود می بیند تشکیلات فراوان، از زندگی خودش ناراحت می شود آن چه زندگی ای است این چه زندگی ای دارم؟ اما وقتی منزل کسانی بروند

که سطح زندگیشان از خودشان پایین تر است خدا را خیلی شکر می کند و خوشحال می شود، خلاصه ی این روایت این است که بحار جلد اول، صفحه ی صد و نود و هشت قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) «سائل العلماء و خالط الحکماء و جالس الفقراء» از علماء سؤال کنید با حکما در رابطه با حکما کسانی هستند که به ارزش های دینی واقف هستند و مطلع هستند حکمت در ارزش های اسلامی است، با کسانی که آن ارزش های اسلامی را دقیقاً بلد هستند با آن ها مخالط و آمیزش داشته باشید و جالس الفقراء، روایات در این قسمت زیاد است این برای مقدمه عرض کردم. باز در بحار جلد سی و نهم، صفحه ی سیصد و شش، خوب این را باید عرض کنم برای پیدا کردن روایات از بحار، از یکی از خدمت های بزرگ فهرست بحار است خود فهرست بحار دو فهرست دارد، یکی قم نوشته دفتر تبلیغات چهارده جلد قطور است، یکی مشهد نوشته است بیست و پنج جلد است این خیلی کمک می کند، سابقاً می خواستند یک حدیثی پیدا کند از بحار، خیلی به زحمت می افتادیم، اما الآن شما هر حرفی مساکین مثلاً فقراء، این کلمه در چند جای بحار است؟ در کدام جلد و در کدام صفحه ذکر شده است، یک کلمه از یک فقیه شما بدانید خوب آن حدیث را پیدا کنید آسان شده است و این خدمت بسیار بزرگی است که با کامپیوتر تقریباً انجام شده، خیلی خدمت خوبی است. در این جا مثلاً در جلد سی و نهم، صفحه ی سیصد و شش، قال رسول الله (صلی الله علیه و آله

و سلم) «یا علی! إن الله وهب لک حب المساکین و المستضعفین» خداوند به تو این را داده است که مساکین و مستضعفین تو را دوست می دارند، تو هم مستضعفین و مساکین را دوست می داری، مساکین و مستضعفین علی دوستان چون که علی پناهگاهی است، فرهنگ علی (علیه السلام) برای مستضعفین و برای مساکین پناهگاهی است که می دانند مستضعفین در برابر مساکین چه روشی داشته باشند تا بالأخره بتوانند از استضعاف خودشان را نجات دهند، حضرت علی (علیه السلام) تکیه به فقراء و مستضعفین برای این که در نزد پروردگار این ها مقرب هستند و توجه به این ها خودش یک نوع عبادتی است منتها در قرآن مجید یک سوره ای هست به نام سوره ی هشتادم سوره ی عبس است، «عَبَسَ وَ تَوَلَّی * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَی» این میان ما و اهل تسنن بحث بزرگی در مورد این سوره وجود دارد سنی ها نوعاً گفته اند که این عبس و تولی پیغمبر را می گوید، چهره در هم کشید و یک أعمائی وارد شد به مجلس، فقیر بود البته، آمد در مجلس و به این فقیر بی اعتنائی شد کسی که به این فقیر بی اعتنائی کرد مورد نکوهش قرار گرفت، در همین اول سوره است سوره ی هشتاد قرآن، عبس و تولی، چهره در هم کشید و چهره برگردانید «أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَی» که یک أعمی وارد مجلس شد قرآن مذمت می کند از کسی که این کار را کرد، «عَبَسَ وَ تَوَلَّی * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَی * وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّی» شما چرا چهره بر می گردانید از فقیر؟ نابینا؟ شما باید احترام کنید «وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّی» شاید همان در نتیجه ی

شرکت در جلسه ی شما همنشینی شما، تزکیه ی نفس بکند و خودش را بالأخره منزه بکند، «أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى» یا اینکه از حرف های شما چیزی بشنود همین شنیدن و تذکر به درد ما بخورد چرا چهره در هم می کشید؟ از ورود یک فقیر نابینایی؟ «أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» کسانی هستند که ثروتمند هستند و شما متصدی آن ها هستید و توجه می کنید و عنایت می کنید «وَ مَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى» حالا اگر آن شخص ثروتمند هم متنبه نشد شما وظیفه ی خود را انجام دهید چه کار دارید که احترام کنید این ها را؟ «وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى * وَ هُوَ يَخْشَى * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» شدت توبیخ است اما کسی که آمده برای یاد گرفتن احکام خدا و این ها و حالا این خدا ترس است تو از او چهره بر می گردانی این آیات مشتمل توبیخ شدید، حالا آن شخص کیست؟ که یک نفر نابینا وارد مجلس شده از او یک فردی چهره بر گردانده و اعتنا نکرده است ولی یک نفر دارا بوده و اغنیاء بوده به آن ها توجه زیاد شده، چه کسی بوده این شخص که خداوند با این شدّت او را توبیخ می کند؟ ما قائل هستیم که مربوط به پیغمبر نیست سنی ها می گویند این پیغمبر است، عبس را به پیغمبر بر می گردانند ولی خوب ما می گوییم این گونه نیست یک نفر این گونه مورد توبیخ قرار گیرد؟ این با اخلاق پیامبر نمی سازد، آیت الله طباطبایی (أعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان، در همین جا دارند که این نمی سازد قرآن می گوید که «وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» قرآنی که پیغمبر را به

واسطه ی خلق عظیمش تمجید می کند آن وقت می شود چنین کسی باشد و از فقیر چهره برگرداند و بی اعتنایی بکند؟ و آن وقت به غنی توجه کند؟ این است که ما با توجه به آیات قرآن و فرهنگ اسلام و روایات معتبر ما، نسبت به اخلاق ما این نباید پیامبر باشد اما چه کسی است این شخص؟ حالا بعضی اسم هایی را برده اند هر چه هست این آیه با فرهنگ اهلبیت، با آن آیه ای که قبلاً خواندیم «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ» نمی سازد. این ها همه مقدمه است که ما این مطلب را عرض کنیم که نسبت به فقراء چند مطلب داریم اول دوست داشتن فقراء، حب مساکین واقعاً فضیلتی است، دوم مجالست با فقراء از آن ها انسان فاصله نگرفته، حضور پیدا کردن در جلسات آن ها، این ها هم دارای فضیلت است این ها برای همه است برای همه است اما آن چه مربوط به بحث نهج البلاغه است این است که علاوه بر همه ی این ها که حضرت امیر در اسلام داشته، زندگی خودش را هم طراز فقراء قرار داده است از لحاظ معیشت، نباید زندگی خودش برتر و بالاتر باشد، خوب «أ أقنع من نفسی بأن یقال هذا أمیرالمؤمنین ولا أشارکهم فی مکاره الدّهر» آیا من باید به همین قناعت کنم یا من امیرالمؤمنین بگویم ولی در سختی های زندگی با فقراء، شرکت نداشته باشم؟ حالا نمونه را از نهج البلاغه داریم در این مورد که، یکی از اصول حکومت علوی این است که همدردی و همرنگی با فقراء، بله خوب این در چند جای نهج البلاغه وجود دارد. یکی در خطبه ی دویست است خطبه ی «إن الله تعالی فرض علی

أئمه العـدل أن يقدروا أنفسـهم بضـعفه الناس» خداوند واجب كرده به ائمه ی حق بر پيشوايان حق، كه زندگی خودشان را هم طراز افراد ضـعيف قرار دهند، در خوراك و پوشاك و مسكن و اين گونه موارد بايد ائمه ی حق، زندگی خودشان را هم طراز ضعيف ترين افراد قرار دهنـد، «كيلاـ يتبيغ بـالفقير فقره» اين برای آن است كه فقر فقير بر او سـنگين نباشـد. فقير می گويـد كه خـوب من هم نـان جو، اميرالمؤمنين هم نـان جو می خورد من در خـانه ی خشت و گلی هسـتم و اميرالمؤمنين هم در خـانه ی خشت و گلی هست. «كيلاـ يتبيغ بالفقير فقره إن الله تعالی فرض علی أئمه العـدل أن يقـدروا أنفسـهم بضـعفه الناس، كيلا يتبيغ بالفقير فقره» خدوند واجب كرده است بر ائمه ی حق، كه زندگی خودشان را هم طراز زندگی تنگدسـتان قرار دهند، تا فقر بر فقير سـنگينی نكند از تلخی زندگی او كاسته شود اين از خطبه ی دويست است اين خطبه آن چيزی كه مورد استشهاد ما است را عرض كنم، خطبه ی دويست در اين است كه شـاگرد رضـی می گويـد كه اميرالمـؤمنين (عليه السـلام) برای علاـء بن زيـاد حارثی، كه از اصـحاب بود يكی از اصـحاب بود مريض بود، برای عيادت او حضرت رفتند، حضرت وارد شدند منزل علاء بن زياد حارثی، ديدند كه يك منزل خيلی پر تشـكيلاتی درست كرده گفتند ببين اين خانه و اين مصـحف برای چيست؟ تا حدی اسـراف به نظر می رسـد، بله «و قـد دخل علی العلاء بن زياد الحارثی يعوده» يعود يعنی برای زيارت رفتنـد، يك مقدار مريض بودند «فلما رأی سعه داره قال ما كنت تصنع بسعه هذه الدار فی

الدنیا و أنت فی الآخره کنت أحوج» گفتند این خانه با این تشکیلات را برای چه درست کردی؟ بهترین دنیا در آخرت محتاج تر از این است که خانه ای برای خودت بسازی، بعد گفت: «بلی إن شئت بلغت بها الآخره» بله همین خانه ی مصحف می تواند از این راه به آخرین جا، آخرت راه پیدا کنی، چه کار کنم؟ «تقری فیها الضیف» مهمان ها را این جا پذیرایی کنی، ؟؟؟ یعنی مهمان نوازی کردن «و تصل منها الرحم» بستگان خودت را به این وسیله پیوند داشته باشی، ارتباط داشته باشی و کمک کنی، «و تطلع منها الحقوق» حقوق جامعه را ادا کنی، چون اغنیاء در برابر فقراء حقوق زیادی دارد خوب این این را به حارث گفتند، این گفت یا علی، یا امیر المؤمنین «أشکوا إلیک أخی عاصم بن زیاد» گفتم من از برادرم به تو شکایت دارم، گفت چه شده؟ گفت برادر من ترک دنیا کرده، ترک دنیا کرده است و لباس کهنه می پوشد و در یک گوشه ای نشسته است و از لذت های دنیا به طور کلی صرف نظر کرده، حضرت فرمودند: «علیه به» آن برادرت را بیاور نزد من، این رفت برادرش را آورد حضرت به ایشان فرمودند که «یا عدی نفسه»ای دشمن جان خودت چرا این کار را کردی؟ خداوند متعال نعمت های فراوان به کسی که داده از راه مشروع به دست بیاورد، از لذت های دنیا که استفاده کنی اشکال ندارد، «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (اعراف، ۳۲) خداوند زینت هایی که فراهم کرده، روزهای پاکیزه از راه مشروع نه کسی که حرام کرده بد کرده باید از این ها

ص: ۷۱۱

استفاده کند این را حضرت امیرالمؤمنین به برادر علاء به عاصم گفتند، عاصم گفتند یا علی اگر این گونه هست شما خودت چرا این گونه هستی؟این لباس کهنه ی دربر داری منزل بسیار ؟؟؟ غذای شما را می دانیم، اینجا داریم که حضرت می فرمایند تو خودت را با من قیاس نکن، «إن الله تعالى فرض على أئمه العدل أن يقدروا أنفسهم بضعفه الناس كيلًا يتبيغ بالفقير فقره» این است که وظیفه ی شما افراد عادی با امیرالمؤمنین که حاکم اسلامی است فرق دارد، او باید زندگی خود را هم طراز فقراء قرار دهد، هم طراز فقیرترین مردم این هم دردی و همرنگی با فقراء اصل دوم از اصول حکومت اسلامی است. خوب، این را می خواهید مطالعه کنید من شروح آن را عرض کنم، در شرح خوئی جلد سیزده، ایشان این را ذکر کرده کلام دویست و هشتم، در شرح ابن ابی الحدید، جلد یازده صفحه ی سی و دو، در شرح بحرانی جلد چهار، صفحه ی شانزده، در شرح فی زلال جلد سه، صفحه ی دویست و سی و هشت، خوب آن چه برای ما خیلی گویاتر از آن است نامه ی چهل و پنج حضرت امیر (علیه السلام) برای عثمان بن حنیف نوشته اند «قد بلغه» این که عثمان بن حنیف، از طرف امیر (علیه السلام) در بصره عامل و کارگزار بود و فرماندار بود، حضرت شنید که عثمان در یک جلسه ی مهمانی شرکت کرده، آن جا اغنیاء حضور داشتند ولی فقراء حضور نداشتند حالا ـ این نامه خیلی مطالب دارد نامه ی چهل و پنجم، در این جا می فرمایند که حالا شاید متن نامه را حفظ باشید اما خوب، نکات فراوان دارد. نامه ی

چهل و پنجم نهج البلاغه است «و من کتاب له (علیه السـلام) إلی عثمان بن حنیف الأنصاری و هو عامله علی البصـره و قد بلغه أنه دعی إلی ولیمه قوم من أهلها، فمضی إلیها» یک مجلس مهمانی بود از تو شرکت کردی، «أما بعد یابن حنیف فقد بلغنی أنّ رجالاً من فتیه أهل البصـره دعاک إلی مأدبه فأسرعت إلیها تستطاب لک الألوان و تنقل إلیک الجفان» غذاهای رنگارنگ برای تو می آوردنـد کـاسه هـایی که پر از طعـام بود «و مـا ظننت أنّک تجیب إلی طعام قوم عائلهم مجفو و غنّیهم مـدعو» این همان فاصله است که نبایستی من گمان نمی کردم تو که عامل من هستی، دعوت را اجابت کنی که اغنیاء دعوت شده اند ولی فقراء دعوت نشـده انـد، «فـانظر إلی ما تقضـمه من هـذا المقضم» آن چه که می خوری بایـد در آن دقت کنی، «ألا و إن لکل مأموم إماماً یقتـدی به» هر مـأمومی امامی دارد که به آن اقتـدا می کنـد. کلمه ی امام، کلمه ی بسـیار پرمعناست در قرآن کریم «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (اسراء، ۷۱) در روز قیامت هر فرقه ای با امامشان به محضر پروردگار حضور پیدا می کند و این جا ما شیعیان قائل هشتیم امام در همین آیه، امام است یعنی پیشوای ماست سنی ها امام را اینجا به کتاب و نامه ی عمل معنا کرده اند یکی از اختلاـف های بزرگ ما سـنی ها همین آیه است، ما قائل به أمامت هستیم و شأن آن، «یَوْمَ نَـدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» به امام است. آن ها می گویند نه امام است یعنی آن نامه ی عمل. حالا «ألا و إن لکل مأموم إماماً یقتدی به و یستضـیء بنور علمه ألاّ و إن

امـامکم قـد اکتفی من دنیاه بطمریه» امام شـما در دنیا به دو قطعه جامه ی کهنه، «ألاّ و إن امامکم قـد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصـیه» در غذا هم به دو قرص نان اکتفا کرد «ألا و إنکم لا تقدرون علی ذلک» شما نمی توانید انقدر ساده زیستی داشـته باشـید یکی از چیزهایی که خیلی مهم است همان زهد است، زهد را الآن به ساده زیستی معنا می کنند ولی زهد معنای آن این نیست بالاتر از این است زهد دو تا جنبه دارد دو بعد دارد، یک بعد روحی است و یک بعد عملی است در بعد روحی زهـد آن است کسـی با این که امکان دارد متنعم باشد از نعمت ها، امکانات دارد ولی برای خاطر یک هدف والاتر و والاتری آن هـا توجه به خـدا و جلب خشـنودی خـدا، از آن صـرفنظر می کنـد فکر خود را متوجه کنـد به خـدا و این ها، زهـد از قلب سرکش بر می دارد ولی در عمل نه با این که امکان دارد از هر گونه نعمت ها برخوردار باشـد قناعت می کنـد به ساده زیستی و ساده زیستی یک بعـدی است از ابعاد زهد، یک معنای پر محتواتر دارد که اول آن جنبه ی روحی است و بعد جنبه ی عملی است، حضرت امیرالمؤمنین پیشوایان این گونه بودند زاهد بودند به ما توصیه کردند ما طلبه ها هم زاهد باشیم، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سـلم) آمـده است که: «من أزداد فی العلم رشداً و لم یزدد فی الدنیا زهدا لم یزدد من الله الا بعداً» هر کسـی در علم پیشرفت کرد اما در زهد پیشرفت نکرد جز بعد

از خـدا برای او چیزی برایش فراهـم نیست «من أزداد فی العلم رشـداً و لم یزدد فی الـدنیا زهـدا لم یزدد من الله الا ـ بعـداً» زهد خیلی معنـای بزرگی دارد. خوب حالا ـ اینجـا می فرماینـد که امـام آن ها این گونه بود «قـد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه ألا ـ و إنکم لا ـ تقـدرون علی ذلـک ولکن أعینونی بورع و اجتهـاد» به من کمک کنیـد شـما به ورع و اجتهاد «و عفه و سداد» عفت و سداد به معنای اسـتقامت است «فو الله ما کنزت من الدنیاکم تبرا» و الله از دنیای شما من طلا و نقره ذخیره نکرده ام «و لا ـ ادّخرت من غنائمها و فردا» از غنائم دنیا چیزی را ذخیره نکرده ام «ولا أعـددت لبالی ثوباً طمرا» برای بـدن خودم لباس کهنه فراهم نکردم معمولاً ـ انسان دو گونه لباس دارد که فارسـی می گوینـد شورباشور، من برای خودم لباس شورباشور فراهم نکرده ام همین که در تن دارم و لـذا همان را که داشت خیس خیس می پوشـید و گاهی منبر می رفت لباس را تکان می دهد که لباسـش خشـک شود «ولا ـ أعـددت لبـالی ثوبـاً طمرا» خوب حالا ـ اینجا که بیشتر برای بحث ما مناسب است این است «و لو شئت لاهتـدیت الطریق إلی مصـفّی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القزّ» اگر بخواهم من هم می توانم عسل مصـفی بنـوشم و مغز گنـدم فراهـم کنم و لبـاس حریر و ابریشم فراهم کنم «لکن هیهـات أن یبلغنی هـوای و یقـودنی جشـعی إلی تخیّر الأطعمه» ولی هیهات هوای نفس بر من غالب شود و حرص و رغبت مرا بکشد به تخیل اطعمه و غذاهای گوناگون

«و لعل الحجاز أو الیمامه» حجاز به آن قسمت عربستان فعلی می گویند یمامه، یمن و آن طرف گفته می شود این ها یکی بوده است «لعل بالحجاز أو الیمامه من لا طمع له فی القرص» شاید آن قدر فقیر داشته باشیم در گوشه و کنار که اصلاً طمع ندارند به آن، آن قدر مأیوس و محروم بوده است حتی طمع و آرزوی یک قرص نان را دارند «و لا عهد له بالشّبع» در عمرشان اصلاً سیری ندیده اند «أو أبیت مبطاناً و حولی بطون غرثی و أکباد حرّی» من با شکم پر بخوابم که در اطراف من شکم های گرسنه باشد و جگرهای سوخته باشد «أو أکون کما قائل القائل و حسبک داء أن تبیت ببطنه و حولک أکباد تحنّ إلی القدّ» این درد برای تو بس است که تو با شکم سیر بخوابی و اطراف تو اکبادی، جگرهایی باشند که به یک پوست مشک هم اشتیاق و آرزو دارند چون در میان مشک آب هست و بعضی از غذاها بوده آن قدر این ها گرسنه مانده اند که خود مشک هم با پوست مشک هم دلشان پرواز می کند و چیزی گیرشان نمی آید خوب حالا ببینید «أ أقنع من نفسی بأن یقال هذا أمیرالمؤمنین ولا ـ أشارکهم فی مکاره الدّهر» آیا من قناعت کنم که من امیرالمؤمنین بگویم ولی در سختی های زندگی با مردم شرکت با فقراء شرکت نکنم؟ «أو أکون أسوه لهم فی جشوبه العیش» من باید در سختی زندگی اسوه باشم یعنی من زندگی ام از تمام فقراء سخت تر باشد که اسوه و الگوی آن ها باشم بحث ما در این است که می خواهیم عرض کنیم که یکی از اصول

حکومت اسلامی این است که باید زعما زندگی شان طوری باشد که هم طراز و هم رنگ فقراء باشد، هم دردی فقراء خودش واقعاً یکی از فضائل بسیار بزرگی است این بحث را، انشاءالله تعالی تکمیل خواهد شد. حالا دو سه نکته خواستم عرض کنم. یکی این که امام (رضوان الله تعالی علیه) در صحیفه ی نور در جای جای صحیفه ی نور این مطلب را ذکر کرده اند یک جا دارد که در صحیفه ی نور جلد یازده، می فرمایند که حضرت امیرالمؤمنین شخص اول کشور اسلامی بود دائره ی امر ایشان از حجاز و مصر و ایران و عراق و سوریه، همه ی این ها زیر قلمرو ایشان است مع ذلک وضع زندگی ایشان این گونه بوده است آن گونه بوده است که برای دیگران قابل تحمل نبوده، خودش هم می فرماید که شما قدرت ندارید که این گونه، ولی کمک کنید و با من هماهنگ باشید و حالا این جا این مطلب را ذکر کرده اند: مطلب این است که علاوه بر این که بر فقراء این گونه توجه داشته است ایشان تشریف بردند در خانه ای امام می فرماید، که چند تا بچه بودند پدرشان را از دست داده بودند، داشتند می رفتند بچه ها گریه می کردند رفتند نوازش کردند یک چیزهایی هم به آن ها دادند و پرستاری هم کردند آخر که می خواست خداحافظی کند امام می گوید نقل هست، حضرت امیرالمؤمنین می خواست خداحافظی کند یکی از آن ها صدا کرد که بچه ها بخندد، یک حرکاتی که بچه ها بخندند، فرمودند وقتی آمدم این ها گریه می کردند ولی می دانم حالا که می روم این ها خنده بکنند و این ها را با چهره ی خندان پشت سر بگذارم و بروم، نمونه هایی امام

ذکر کرده از وضع همرنگی و همـدردی امیرالمؤمنین با آن ها، بعـد ایشان می فرماینـد که: این یک حاکمی است که از حجاز تـا مصـر و ترکیه همه ی این هـا زیر سـیطره ی ایشانا است، ولی یک پوستی دارد که خودشان حضـرت زهرا (سـلام الله علیها) شب آن را زیرشان می اندازنـد و می خوابند، فردا همان پوست را روی آن علوفه می اندازند برای شترشان، این وضع حاکم و سردارهایی است که اسلام داشته است این ها. خوب بنابراین اصل دوم را عرض کردیم و اشاره کردیم به یک مطلبی در همان جلـد سـیزده ی خویی که عرض کردم، سـیصد چهارصـد صـفحه به مناسـبت آن کلمـاتی که عرض کردم درباره ی ردّ صوفیه بحث کرده است. خوب این مطلب واقعاً مطلب مهمی است علمـای بزرگ ما از اول با یک فرقه ای به نام صوفیه مواجه بودند یعنی کسانی آمـده انـد در اسـلام به وجود آمدنـد به عنوان ترک دنیا، به عنوان صوفیگری رفتند خانقاه ساختند و اسـلام را در ساختن خانقاه و کشـکول و چله نشـینی و گوشه نشینی خلاصه کردند روایات فراوان داریم که امام صادق می فرمودند این ها اعـداء مـا هسـتند، چرا؟ برای خاطر این که این ها آن جبار روزگار هارون الرشـید ها و فلان و فلان نمی توانسـتند با ائمه کنار بیاینـد یعنی آن فرهنگ ائمه را تحمل نمی کردند، از طرفی هم خوب به مردم می خواسـتند بگویند که ما متدین هستیم آمدند فرقه ای ساختنـد به نام صوفیه، با همین ترکیب، فضـیل بن عیاض ها، بایزیـد بسـطامی ها معروف کرخی ها، جنید بغدادی ها و شقیق بلخی ها را ساختند و این ها در میان مردم یک چهره ای برای خودشان درست کردند و چهره ی زاهدانه و متدینانه و

آن وقت خلفا با این ها بودند، این ها با حروف امیرالمؤمنین می گفتند، فضیل بن عیاض، هارون الرشید می گوید من بروم فیضل بن عیاض را ببینم مرا نصیحت کند همان هارون که امام موسی کاظم را در زندان دارد حالا می خواهد برود نزد فضیل، فضیل را نصیحت کند، فضیل هم به او می گوید یا امیرالمؤمنین بنده خیلی فکر کردم و مطالعه کردم ولی چاپ نکردم، در مورد صوفی ها، دیدم صلاح نیست فعلاً- خلاصه چند مطلب در مورد این ها هست این ها یک چهره هایی به این سبک درست کردند خود صوفی ها اولاً چهره سازی کرده اند برای هر یک از این ها یک مقدمات درست کردند و فضیل از اول راهزن بود و چه شد و چه شد ؟؟؟ بایزید چه بود اول، بعد چه شد ؟؟؟ مصری اول چه بود بعد چه شد، معروف کرخی اول چه بود و چه شد، چهره هایی ساختند و چهره آرایی کردند و بعد تمام آن فضائل و مناقب ائمه را برای این ها ذکر کردند و طی الأرض را ذکر کردند و مرده زنده کردن را، اخبار از غیب و یکی از کتاب هایی که در این قسمت مطالعه کنید، تذکره الأولیاء، شیخ عطار است تذکره الأولیاء، این ها را تمام برای بایزید بسطامی، معراج رفتن را کار کرده اند، کمالاتی که بالاتر از ائمه و پیغمبر است را برای این ها ذکر کرده اند باعث انحراف شده اند حالا این ها چه بوده؟ این ها اسلام را خلاصه کردند در همان گوشه نشینی و ترک دنیا و کشکول و سبیل و چله نشینی، آن اسلام پرخروش که در برابر جباران مستکبران، خروش می کند و جهاد دارد هیچ نیست در این ها

ص: ۷۱۹

واقعاً این تحریفی بود برای اسلام به وجود آمد آن وقت این ها می گویند اسلام دو نوع است شریعت است و طریقت است و حقیقت، شما اهل شریعت هستید پوست است اما لب الألباب که ما داریم آن حقیقت را، از این نوع گزافه خلاصه باید بیدار بود، خوب این آمده در جلد سیزدهم سیصد چهارصد صفحه در این مورد بحث کرده آن را مطالعه کنید تا انشاءالله برای بعد.

اقسام جهاد – دفاع کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال در دفاع بود آنچه فقهای ما فرموده بودند و روایاتی که داشتیم این بود که اگر مملکتی مورد تهاجم کفّار قرار بگیرد دفاع واجب می شود به ادّله اربعه کتاباً، سنتاً، اجماعاً و عقلاً، بر همه مردم واجب است، مرد و زن و پیر و جوان و حضور امام و نائب امام هم شرط نیست درباره دفاع این بحث به عمل آمد، امّا آنچه که در کتب فقهاء مطرح بود هجمه ی نظامی بود که اگر تهاجم نظامی صورت بگیرد دفاع هم به همان ابزار و تجهیزات نظامی باید انجام بگیرد امّا چند نوع استیلاء و تهاجم است که در آن زمان ها معمول نبوده و در زمان ما بوجود آمده و خطر و ضرر اینها از هجمه ی نظامی کمتر نیست، اول هجمه ی فرهنگی، دوم هجمه ی سیاسی، سوم هجمه ی اقتصادی، اینها مطالبی است که باید در حوزه ها بحث شود هم از لحاظ حکم تکلیفی و هم از لحاظ احکام وضعی که بر اینها مترتب می شود. امام(رضوان الله علیه) در تحریر هفت موضوع برای این مساله ذکر کرده اند، برای اینکه تصور صحیحی

ص: ۷۲۰

از این مساله داشته باشیم این موارد را بررسی می کنیم، در کتاب دفاع مساله چهارم این بحث راشروع می کنند{ لو خیف علی حوزه السلام مِن الاستیلاء السیاسی و الاقتصادی} اگر خوفی بوجود بیاید در حوزه اسلام، در کشور اسلام از استیلاء سیاسی یا اقتصادی کفّار. سیاست اسلامی یعنی مدیریت بر اساس عدل، تفاوت بین سیاست اسلامی و غیر اسلامی در همین است و سیاستی که بر اساس منطق و عدل و دلیل باشد صحیح است و سیاستِ اسلامی است و ائمه(علیهم السلام) {وساسه العباد} در اول زیارت جامعه کبیره {السلام علیکم یا اهل بیت النبوه} ساسه جمع سائس است مثل قاده که قائد است. {وساسه العباد} یعنی برای بندگان خدا سیاست مدارند و سیاستی بر مدار اسلام و عدالت دارند. اگر دشمن حمله کرد و تهاجم کرد و استیلاء سیاسی پیدا کرد، مدیریتی بوجود می آورد که از نظر تدبیر و اداره، کارگردان کشور اسلامی می شود یا از نظر اقتصادی استیلاء پیدا کرد که مربوط به اموال می شود، تولید مال، توزیع مال، مصرف مال، اینها همه اقتصاد نامیده می شود. دشمن بر حوزه اسلام حمله کرده استیلاء سیاسی یا اقتصادی {المنجر الی أسرهم السیاسی} که این استیلاء سیاسی و اقتصادی منجر به اسارت مسلمان ها از نظر سیاست یا از نظر اقتصادی می شود، {و وهن الاسلام و المسلمین} این معلوم است که اگر دشمن کافر بخواهد مدیریت یک کشور اسلامی را در دست بگیرد باعث می شود که مسلمان ها موهون و ضعیف شوند، {یجب الدفاع} اینجا دفاع واجب است منتهی در آنجا دفاع با شمشیر و تجهیزات رزمی بود ولی در اینجا

ص: ۷۲۱

باید فکر کرد که با چه وسیله ای باید دفاع کرد بالاخره باید جلویشان را گرفت، ایشان می گویند با وسائل مشابه، یعنی مشابه کـار آنهـا را بایـد در پیش گرفت که بـا این وسـیله آن هجمه ی سیاسـی یـا اقتصادی را دفع کرد {و المقاومات المنفیه کترک شراء أمتعتهم} که متـاع هـای آنهـا را مـا نخریم {و ترک اسـتعمالها} و آنهـا را بکار نبریم {و ترک المراوده} و با آنها ارتباط خودمـان را قطع کنیم {و المعامله معهم مطلقاً} از این راه دفاع سیاسـی در برابر استیلاء سیاسـی، دفاع اقتصادی در برابر استیلاء اقتصـادی صورت می گیرد. این مساله ی چهارم است ما در این مسائل بایـد دقت کنیم تا اینکه دلیلش را پیـدا کنیم که چرا به این صورت است؟ مسـاله پنجم {لو کان فی المراودات التجاریّه و غیرها مخافهٌ علی حوزه الاسـلام} اگر با کشورهای دشـمنان اسـلام ما مراودات و ارتباطات تجاری یا سیاسی داشته باشیم و غیر این مراودات مثل رفت و آمد یا دیپلماسی و در این مخافتی باشد بر حوزه اسلام و بلاد مسلمین و کم کم این مراودات تجاری منجر شود به اینکه ما خوف پیدا کنیم از تسلط آنها {سیاسیّاً أو غیرها} که آنها بر ما مسـلط شوند، تسـلّط سیاسـی یا اقتصادی یا فرهنگی {الموجب لاستعمارهم} و آن باعث شود که ما را اسـتعمار کننـد {أو اسـتعمار بلادهم و لو معنویّاً}، ظاهراً چیزی نیست، رفت و آمـد است و تجارت ولی ما را از لحاظ فرهنگی کم کم طوری می کنند که ما فرهنگ آنها را برتر از فرهنگ خودمان تصوّر کنیم، این باعث می شود که آنها یک

تفوّق فرهنگی پیدا کنند و راه های پیشرفت فرهنگی را به روی ما ببندند و گفتیم کار را به جایی رسانده بودند که اگر کسی از آنجا به ایران می آمد حق توحّش می گرفتند یعنی ماها را وحشی حساب می کردند و فرهنگ خودشان را بالاتر از فرهنگ ما می دانستند و از این جهت ما در لباس پوشیدن و غذا خوردن و نام خیابان ها و نام گذاری فرزندان و چیزهای دیگر از آنها پیروی می کردیم و ما خودمان را انسان درجه دوم به حساب می آوردیم و به آنها به عنوان انسان درجه اول نگاه می کردیم.(ایشان بجای فرهنگی می گویند معنویاً) از لحاظ فرهنگ بر کافّه مسلمین واجب است چون قبلاً گفتیم که دفاع بر همه مسلمان ها واجب است منتهی {الأقرب فالاقرب، الأهّم فالأهّم}، بر کافّه مسلمان ها واجب است که اگر یک کشوری یا شهری در این خطر قرار بگیرد از آن اجتناب کنند، {و تحرم تلک المراوده} و تمام این مراودات و ارتباطات حرام می شود. مساله ی بعد این است که اگر روابط سیاسی بین دُوَل اسلامیه و دُوَل اجانب باعث استیلاء آنها شود بر بلاد ما یا نفوس ما یا اموال ما {أوْ موجبةً لأسرهم السیاسیّ} یا باعث شود که از لحاظ سیاست ما اسیر و ذلیل دست آنها باشیم {یحرم علی رؤساء الدُوَل تلک الروابط}. حدیثی در سفینه البحار در ماده تسع (تاء- سین- عین) شعبی گفته است {تکلّم علیٌّ علیه السلام بتسع کلمات ارتجلهنّ ارتجالاً} به نظر می رسد بدون فکر گفتند و هیچ کس نتوانست مثل آن را بگوید، سه تا از آنها در حکمت

است و سه تـا در مناجات بـا خـداست و سه تـا هم در ادب است، آن سه که در حکمت است اول اینکه {المرء مخبوءٌ تحت لسانِه} هر انسانی زیر زبان خود پنهان است تا حرفی نزده آن درجه و میزانِ فرهنگ و فهم و علمش معلوم نمی شود، دوّم {ماهلك امرءٌ عرف قدرَه} هر کس قدر و قیمت خودش را شناخت دچار هلاکت نمی شود و سوم که الان در نظرم نیست. سه تا هم در مناجات با خداست اول اینکه {کفی بی عزّاً الهی أن اکونَ لك عبداً} دوم {کفی بی فخراً أن تکونَ لی ربّاً} سوم {الهی أنت کما أحبّ فاجعلنی کما تحبّ} اینها در مناجات بود. سه کلمه هم در ادب است، ادب یعنی معاشرت، اول {أحسن إلی مَن شئت تکن أمیرَه} به هر کسی احسان کنی نسبت به او فرمانروایی و أمارت پیدا می کنی، دوم {إستغنِ عمّن شئت تکن نظیره} از هر کس که مستغنی باشی تو نظیر او می شوی حال او هر کس می خواهد باشد، شاهد ما همین کلمه است سوم {إحتج إلی مَن شئت تکن أسیرَه} به هر کس محتاج باشی تو اسیر او هستی. بنابراین این استغناء و استقلال وسیله ای است که انسان اسیر نباشد. اجانب و دشمنان اسلام همیشه سعی می کنند که ما را به خودشان محتاج کنند {یا سیاسیاً، یا اقتصادیاً، یا ادبیاً و...} ایشان می فرمایند که اگر روابط بین ما و دول باعث شود که ما به آنها محتاج باشیم و در دست آنها اسیر باشیم حرام است بر روسای دول که این طور روابط و مناسبات را ایجاد کنند {و بطلت

عقودها} و تمام عقـدهایی که در این روابط بسـته می شود باطل است و ادّله اقتضاء می کند که تکلیفاً حرام باشد و وضـعاً هم آن عقود باطـل باشـد و بر همه مسـلمان هـا واجب است که آنهـا را ارشـاد کننـد {و إلزامهم بترکهـا و لو بالمقاومات المنفیه}. مسأله بعد {لو حیف علی الدُوَل الاسـلامیّه من هجمه الأجانب} اگر بر یکی از دولت ها بترسیم که اجانب به آن هجمه کنند یا سیاسـی یا فرهنگی یا اقتصادی {یجب علی جمیع الدُوَل} بر جمیع دول واجب است که دفاع کنند، اینجا مرز میزان نیست یعنی حدّ و مرز آن عقیـده و اسـلام و ایمان است نه مرز جغرافیایی، {بأیّ وسـیلهٍ ممکنهٍ} بر همه مسـلمان ها واجب است که جلوی این را بگیرند. مساله بعد {لو أُوقع إحدی الدُوَل الاسلامیه عقد رابطهٍ} اگر یکی از دُوَل اسلامی رابطه ایجاد کند بین خودش و یک کشور اجنبی و این مخالف باشد با مصـلحت اسـلام و مسـلمین بر تمام دول واجب است که جدّیت کنند {الجدّ علی حلّ عقـدها} که این عقـد را منحلّ کنند بوسائل سیاسـی یا اقتصادی که قطع روابط سیاسـی و تجاری می باشد، بر تمام مسـلمان ها واجب است که اهتمام بورزند بر این مطلب و امثال این عقود به طور کلی وضـعاً باطل و حرام است. مساله بعدی اینکه بعضـی از رؤسـای دُوَل یـا وکلای مجلسَـین موجب نفوذ اجانب باشـند سیاسـیاً و اقتصادیاً بر مملکت اسـلامی، {بحیث یخاف منه علی بیضه الإسلام} آن وکیلی که در مجلس چنین رأی و نظری دارد خائن است و منعزل از آن مقام است هر چند تصدّی اش حق

بوده ولی الآن باطل می شود، {و علی الأمه الاسلامیه مجازاته} و امّت اسلامی باید آن وکیل را آن رئیس را مجازات کند {ولو بالمقاومات المنفیه کترک عشرته و ترک معاملته و الاعراض عنه بایّ وجهٍ ممکن و الاهتمام باخراجه عن جمیع الشئون السیاسیّه} و باید این وکیل را این رئیس را از شئون سیاسی کنار بزنند، {و حرمانه عن الحقوق الاجتماعیه}. آخرین کلام و مساله اینکه اگر در روابط تجاریه با دول یا تجّار أجنبیه مخافتی باشد بر سوق مسلمانان و حیات اقتصادی آنان {وجَب ترکها} تجارت در این صورت حرام است، {و علی رؤساء المذهب مع خوف ذلک أن یحرّموا متاعَهم و تجارتهم بحسب اقتضاء...}. اینها مطالبی بود که خیلی مهم است و امروزه لازم است مورد بحث قرار بگیرد و مطالبی است که همه امّت اسلامی به آن گرفتار بودند، ایران الحمدالله الان اینطور نیست ولی قبلاً گرفتار بوده است، حالا می خواهیم دلیلش را بحث کنیم، دلیل این مطلب چیست؟ در حقیقت ادّلهی این مطلب چیست؟ در قواعد فقهیّه ما یک قاعده ای است بنام قاعده نفی السبیل این در جلد اول مجلّدات هفتگانه قواعد فقهیّه علّامه بجنوردی است، علامه بجنوردی قواعد فقهیه نوشته اند که هفت جلد است این قاعده در صفحه ۱۵۷ می باشد. این قاعده نفی السبیل یکی از قواعد فقهیّ ماست که در مکاسب هم شیخ انصاری آن را ذکر کرده است، شیخ انصاری در مکاسب بعد از بحث بیع فضولی و ولایت فقیه گفته اند جایز نیست که عبد مسلمان را به کافر بفروشند، در مساله تحریم بیعِ عبد مسلم بر کافر، قاعده نفی السبیل را ذکر

کرده و در آنجا دارد که اجاره مسلمان به کافر، عاریه مسلمان به کافر، مسلمان ولو حرّ هم باشد اجیر برای کافر شود و... اینها را بحث کرده است در اینجا شیخ استدلال کرده به قاعده نفی السبیل، آیه ۱۴۱ از سوره نساء {ولَن یَجْعل اللهُ للکافرین علی المؤمنین سبیلاً} به این آیه نفی السبیل استدلال کرده است. این آیه شریفه اگر در مقام تشریع باشد دلالت دارد بر اینکه هر عقدی هر معامله ای که موجب تسلّط کافر بر مسلمان باشد، {لن یجعل الله} خداوند چنین چیزی را تشریع نکرده است، بعد گفته اگر این قاعده از نظر دلیل درست باشد این حکومت پیدا می کند بر ادلّه اولیه، ادّله اولیه مانند أوفوا بالعقود و امثال ذلک که داریم. دلیل أولیّه اقتضاء می کند که فلان معامله صحیح باشد فلان چیز صحیح باشد هم چنان که قاعده لاضرر حکومت دارد بر احکام اولیّه مانند أوفوا بالعقود، ولی در اینجا بیع غبنی صورت گرفته است و آن بیع غبنی موجب ضرر مشتری است اینجا أوفوا بالعقود کارایی ندارد این قاعده لاضرر جلو أوفوا بالعقود را می گیرد. هم چنان قاعده لاحرج حکومت دارد بر ادّله اولیه، ادلّه اولیه این که شما باید وضو بگیرید و نماز بخوانید امّا اگر وضو گرفتن برای شما عسر و حرج دارد و هوا خیلی سرد است و وضو برای شما سخت است آنجا تیمم می کنید. خلاصه آنچنان که قاعده لاجرح و لاضرر حکومت دارد بر ادّله اولیه اینجا هم قاعده نفی السبیل حکومت دارد بر ادّله اولیه، بیعی باشد، اجاره ای باشد که مقتضی تسلّط کافر بر مسلمان شود

آن را بر می دارد. علامه بجنوردی دارند که این {ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً} قبلش این است {الله یحکم بینهم یوم القیامه} از این جهت بعضی گفته اند این آیه مربوط به عالم آخرت است، مربوط به دلیل و حجت است، خداوند حجتی علیه مسلمان ها به نفع کافر ندارد همیشه از نظر حجت و دلیل شما غالب هستید پس مربوط به موضوع ما نیست و در مقام تشریع و جعل حکم نیست، در حقیقت خبر از یک حقیقتی است تکویناً و آن اینکه شما از نظر تکوین همیشه از لحاظ حجت و دلیل غالب هستید بر کفّار، چون قبلش {والله یحکم بینهم یوم القیامه} می باشد. گفتیم که شیخ انصاری هم در مکاسب دارد و خدشه کرده است. آیه که عرض کردم آیه ۱۴۱ از سوره نساء بود ولی تتمه و ذیل است و اوّل آیه این است {الذین یترّبصون بکم} کسانیکه در برابر شما منتظر حوادث اند، تربّص یعنی انتظار، منافقین را می گوید {و ان کان لکم فتحٌ مِن الله قالوا ألم نکن معکم} منافقین بین مسلمان و کفّار این نقش را بازی می کردند به مسلمان ها می گفتند مسلمانیم و با شما هستیم، به کفّار هم می گفتند ما با شما هستیم {یتربّصون بکم} با اینکه منتظر حوادث علیه ما بودند {و ان کان لکم فتحٌ من الله قالوا ألم نکن معکم و إن کان للکافرین نصیبٌ ألم نستحوذ علیکم} اگر مسلمان ها فاتح بودند می گفتند ما با شما بودیم پس در غنایم با شما سهیم هستیم و اگر کافرین پیشرفت می کردند {ألم نستحوذ علیکم} می

گفتند ما باعث شدیم شما غالب شوید {و نمنعکم من المؤمنین} ما باعث شدیم که مؤمنین بر شما غالب نشوند، حالا {فالله یحکم بینهم یوم القیامه ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً} خداوند بین شما قضاوت می کند، بعضی گفته اند آیه مربوط به عالم آخرت است و خداوند در عالم آخرت حکم خواهد کرد بین شما و منافقین و کفّار، و همیشه حجت به نفع شماست و حق با شماست پس این مربوط به ما نحن فیه نمی شود که در مورد معاملات دنیوی است. آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان در جلد پنجم صفحه ۱۱۷ گفته اند ممکن است آیه (نشأتین) هر دو را در بر بگیرد که معنای عامی دارد یعنی هیچ وقت چیزی به نفع کفّار و علیه مسلمان ها خداوند قرار نداده حالا چه دنیا باشد چه آخرت، چه مقام احتجاج و حجت و چه مقام دفاع، فرقی نمی کند، ایشان اینگونه گفته اند بنابراین یکی از دلائل ما برای قاعده نفی السبیل همین آیه بود به نظر ما هم اعّم است و اشکال ندارد و آنچه ذکر شده است مصداق است. امام (رضوان الله علیه) که در سال ۴۳ در آبان علیه کاپیتالاسیون که در مجلس درست شده بود صحبت کردند و در نتیجه ی آن تبعید به ترکیه شدند، مطلع کلامشان همین بود {ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً} در زمان ما دو نخست وزیر کشته شدند، در سال ۱۳۲۹ آیت الله کاشانی اصرار می کرد که نفت را از چنگال انگلیس در بیاورد چون چند سال نفت را خیلی ارزان برده بودند و خورده بودند، آیت الله

کاشانی مجتهدی بسیار قوی بود و سیاسی بود، ایشان وقتی که بیانیه صادر می کردند تمام بازار تهران می بستند و حرکت می کردند، یک روز یادم است که خودم در تهران بودم ایشان بیانه ای صادر کرده بودند که مردم جمع شوند جلوی مجلس و از وکلاء مطلبی را بخواهند، چون ایشان واقعاً مردی سیاست مدار و زیرکی بود ولی متأسفانه در آن زمان تا حدودی تنها بودند جلوی مجلس که همه جمع شده بودند یکی از تجّار رفت روی پله که صحبت کند علیه آن قرارداد، ایشان گفت بیا پایین، بسیار مرد شجاع و حرّی بود، گفت صحبت اینجا با من است شما تاجری هر وقت پول خواستیم شما بده شما نباید صحبت کنید من باید صحبت کنم، خلاصه ایشان اصرار داشتند نفت را از چنگال انگلستان در بیاورد، رزم آرا نخست وزیر بود و اصرار می کرد که نخیر! نفت در سیطره انگلستان باشد و بعداً شخصی به نام خلیل طهماسبی رزم آرا را ترور کرد، آیت الله فیض قمی مرحوم شده بود و در مسجد شاه آن روز و مسجد امام امروز مجلس ختمی بود چند نفر قرار گذاشته بودند و می دانستند که رزم آرا برای مجلس ختم خواهد آمد، رزم آرا که لب حوض آمد خلیل طهماسبی او را ترور کرد و کشت. یکی دیگر هم حسنعلی منصور بود که امام (رضوان الله علیه) که صحبت کردند درباره کاپیتالاسیون امام را به ترکیه تبعید کردند و آن کسی که در اینجا نقش داشت حسنعلی منصور بود که یکی از فدائیان اسلام به نام ناصر بخارایی او را کشت اینها هر

دو بعداً شهید شدند. خلاصه این را عرض می کردیم که آیه ممکن است اعّم باشد {لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً} آیت الله طباطبائی این طور می گویند، اعّم است از اینکه این نشئه باشد یا آن نشئه، بنابراین یکی از دلیل های ما برای قاعده نفی السبیل این آیه است به این ترتیب که به عرض محترمتان رسید. بقیه را انشاءالله فردا عرض می کنیم.

اقسام جهاد – دفاع کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد عرض کردیم آن چه در کتاب جهاد، در مسئله ی دفاع، فقهای بزرگ ما (أعلی الله مقامهم) متعرض شده اند، دفاع نظامی است یعنی در برابر استیلای و حجمه ی نظامی، باید در دفاع و جهاد نظامی به چه صورتی انجام شود؟ اما خوب استیلا و حجمه، انحصار به حجمه ی نظامی ندارد گاهی حجمه، حجمه ی فرهنگی است گاهی حجمه، حجمه ی سیاسی است گاهی اقتصادی است که این موضوعات دو سه قرن است که نسبت به کشورهای اسلامی محقق شده است یعنی دشمنان اسلام برای استیلا و تسلط و سلطه گرایان تسلط فرهنگی و حجمه ی فرهنگی، نسبت به کشورهای اسلامی به وجود آورده اند که همه مقدمه ی همان استیلای اقتصادی است، طوری وانمود کرده اند که فرهنگ آن ها توفق و برتری آن ها بر فرهنگ مسلمان ها دارد، رفته رفته در نتیجه ی تبلیغات طوری کردند که مسلمان ها فرهنگ خودشان را کم کم کنار بگذارند و تابع فرهنگ آن ها باشند البته فرهنگ آن ها خالی از افساد نسبت به مسلمان ها نیست، یا فرهنگ سیاسی طوری وانمود کرده اند که شما خودتان از اداره ی امور زندگی خودتان در همه ی ابعاد، عاجز هستید ناچار هستید که از لحاظ سیاسی و تدبیر و اداره با ما هماهنگ باشید

ص: ۷۳۱

و تحت سیطره ی ما باشید و کم کم از لحاظ سیاسی سیطره ی خودشان را بر کشورهای اسلامی تحمیل کرده اند، یا از جهت اقتصادی، با اینکه شما خودتان مواد زیادی دارید اما نمی توانید آن ها را به صورت زیادی در بیاورید که مورد استفاده ی کامل قرار بگیرد و این است که در اقتصاد تابع ما باشید و کم کم بالأخره منابع اقتصادی کشورهای اسلامی را، مثل نفت و امثال آن ها، تحت سیطره و سلطه ی خودشان قرار داده اند خوب این ها یک نوعی، استیلا است و اسلام هرگز نمی پذیرد که مسلمان ها تحت سیطره ی و تحت استیلای آن ها قرار بگیرند این مباحث صورت نگرفت و لازم است صورت بگیرد و اسلام یک دین پویایی است و پاسخگوی همه ی مشکلات زندگی انسان ها در تمام اعصار و ازمان است، از این جهت ما با متعرض شدن چند فرعی از امام (رضوان الله علیه) این بحث را آغاز کردیم حالا دلیل ما بر این که باید مسلمان ها در برابر استیلای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی دفاع داشته باشند و در اسلام چه قانونی هست که جلوی این گونه مشکلات و حجمه ها را می گیرد، گفتیم یکی از آن ها قاعده ی نفی سبیل است، که علامه ی بجنوردی (أعلی الله مقامه) در جلد اول از آن مجلدات هفت گانه ی خود، قاعده ی نفی سبیل را ذکر کرده است دلیل قاعده ی نفی سبیل چیست؟ اول آیه ی صد و چهل و یکم از سوره ی نساء بود «وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» مخصوصاً تعدی جلب علی، یجعل الله للکافرین علی المؤمنین، در کفارین لام به کار برده است درباره ی مؤمنین علی بکار برده است لن «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ

لِلْكَافِرِينَ عَلَی الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» خوب، آیه ی صد و چهل و یکم از سوره ی نساء را گفت که عرض کردیم معنی آیه این است که خداوند متعال در مقام تشریع، آیه ی اخبار از مقام تشریع است، خداوند متعال قانونی و حکمی قرار نداده است که در آن قانون نفی کفار باشد و ضرر مسلمان ها باشد تفوق و علو کفار نسبت به مسلمین در هیچ قانونی، از قانون اسلام جا ندارد بنابراین این قاعده هم، حالا مثلی بزنیم مثلاً در ولایت، پدر بر فرزندش صغیر ولایت دارد جد هم ولایت دارد حالا اگر یکی از این ها کافر باشند، دیگر در آن صورت آن جد یا أب کافر باشند ولی آن بنت و إبن مثلاً مسلمان باشند ولایت ندارد خلاصه در هیچ موردی خداوند متعال قانونی که علو کافر را بر مسلمان ها داشته باشد جعل نکرده است، بنابراین، این قاعده هم مثل قاعده ی لا ضرر و لا حرج، چنان که آن ها حکومت دارند بر احکام اولیه، خوب یک بیعی واحد ضرری است چون غبن دارد یکی مغبون شده است لاضرر آن لزوم بیع را بر می دارد، چون لزوم بیع مستلزم ضرر بر مغبون است بر می دارد خیار به وجود می آید بتواند مغبون، بیع را به هم بزند مثلاً یا مثلاً لا حرج، روزه و نماز و امثال واجب و یکی مستلزم حرج باشد، قاعده ی لاضرر را وجوب بر وضو ندارد و ممکن است مبدل به تیمم شود و هکذا، این هم همان گونه است این جا منتهی شیخ انصاری (رحمه الله علیه) این را این بحث نفی سبیل و این ها را برده به عدم صحت بیع مسلمان بر

کافر، یعنی اگر مثلاً یک عبدی را بخواهد یک نفر بفروشد نمی تواند آن را به کافر بفروشد، برای خاطر این که صحت آن مستلزم آن است که این مسلمان عبد کافر باشد و مسلمان عبد کافر باشد برای مسلمان یک ذلتی است « وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» شیخ انصاری، در مکاسب، در بیع مکاسب بعد از ذکر بیع و بعد بیع فضولی و بعد هم به سراغ ولایت فقیه و ولایت عدول مؤمنین این ها را بحث کرده است بعد آمده سراغ این بحث «لا یسخ بیع عبد مسلمان من الکافر» برای خاطر این که این مستلزم توفق با علو کافر است، که این می شود مملوک و آن می شود مالک، آن کافر مالک شده است و این مملوک این تحت سیطره ی او قرار م گیرد، مسلمان بودن تحت سیطره ی کافر بودن لن یجعل الله، قانون را وضع نکرده است بنابراین، این قاعده ی نفی سبیل، صحت وی را بر می دارد و هکذا شیخ آن جا ذکر کرده است. خوب بنابراین ما بحثمان در قاعده ی نفی سبیل اولین دلیل قاعده ی نفی سبیل همین آیه است و به همین مناسبت و این قاعده به این نام، نامیده شده است دلیل این قاعده زیاد است عرض می کنیم ولی به مناسبت آیه، این قاعده، قاعده ی نفی سبیل نامیده شده مخصوصاً این آیه ی صد و چهل و یکم از سوره ی نساء «وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» بنابراین اولین مدرک این قاعده، قاعده ی کلی است و شیخ ذکر کرده است که یکی از مصادیق ذکر کرده است خوب، اولین دلیل این قاعده این آیه بود دوم

«الْإِسْلَامُ یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی عَلَیْهِ» قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست که «الْإِسْلَامُ یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی عَلَیْهِ» کجاست این حدیث، اسلام علو پیدا می کند علو دارد و هرگز چیزی بر آن علو پیدا نمی کند. خوب این روایت را، من لا یحضره الفقیه، جلد چهارم در چهار جلد آن که بنده دارم چاپ قبلی خانه ی تهران است، من لا یحضره الفقیه، جلد چهارم، صفحه ی سیصد و سی و چهار آن جا ذکر کرده است. صاحب وسائل این را در باب موانع ارث ذکر کرده است، در کتاب ذکر ابواب موانع ارث، قتل است و کفر است و رق، این سه چیز باعث می شود به این که قاتل از مقتول ارث نمی برد، کافر از مسلمان ارث نمی برد، رقیق عبد از آزاد ارث نمی برد، بنابراین ابوابی داریم در کتاب ارث ابواب و موانع ارث، القتل و الرق والکفر. آن وقت در آن باب که باب اول است در باب اول، در وسائل خبر یازدهم آن باب است، خبر یازدهم از باب اول از ابواب موانع ارث، ما همیشه آدرس از جلد از وسائل بیست جلدی آدرس می دادیم ولی اینجا دیگر آن همراه من نبود، یعنی وسائل سی جلدی هم می دانید هست البته در وسائل سی جلدی کامل تر است در پاورق، آدرس ها که می دهد خیلی کاملتر را می گوید، این است که این خبر یازده از باب اول از ابواب موانع ارث، جلد بیست و ششم طبع جدید، صفحه ی دوازده وسائل جلد بیست و ششم، این خبر را در وسائل در این باب ذکر کرده از همان فقیه، از صدوق، آن که خبر

یـازدهم واقع است این تتمه ی ذیـل دارد، «الْإِسْلَامُ یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی عَلَیْهِ وَ الْکُفَّارُ بِمَنْزِلَهِ الْمَوْتَی لَا یَحْجُبُونَ وَ لَا یَرِثُونَ» اول این جمله را گفته «الْإِسْلَامُ یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی عَلَیْهِ» دنبـاله ی آن «وَ الْکُفَّارُ بِمَنْزِلَهِ الْمَوْتَی لَا یَحْجُبُونَ وَ لَا یَرِثُونَ» به مناسـبت همین ذیل هم در کتاب ارث ذکر شده است کفار نه حاجب می توانند باشند و نه ارث ببرند مثلاً یک نفر مرده یک برادر أبوینی دارد اما کـافر است، یـک برادر أبی دارد مسـلمان است بـا بودن برادر أبوینی به برادر أبی ارث نمی رسـد امـا چون این کـافر است می تواند حاجب باشد، اگر مسلمان بود حاجب می شد،یعنی برادر أبوینی با بودن برادر أبوینی برادر أبی ارث نمی برد، بله خوب اگر این برادر أبوینی مسـلمان بود ارث برای همین برادر أبوینی بود به برادر أبی نمی رسـید یعنی حاجب بود، اگر مسلمان بود حاجب بود، اما چون کافر است حاجب نمی تواند باشد، ارث را آن برادر أبی می برد و امثال این در آن زیاد است ما سه طبقه داریم از طبقات ارثیه، در نسبی. أبوان و أولی طبقه ی اول هسـتند، أخوه و اجـداد طبقه ی دوم هسـتند، أعمام و أخوان طبقه ی سوم هسـتند، اگر در طبقه ی اول همه ی آن هـا کـافر باشـند این هـا دیگر در این صورت ارث نمی برنـد اگر این هـا مسـلمان بودنـد حاجب بودند با بودن این ها به دومین نوبت نمی رسد، با بودن دوم به سوم نوبت نمی رسـید، اما اگر طبقه ی اول أبوان و اولاـد کافر هسـتند و آن شـخص که مرده این پـدر و مادر همه اولادشان کافر هسـتند آن وقت طبقه ی دوم أخوان و أجـداد یک نفر هم مسلمان باشد

ص: ۷۳۶

آن ارث می برد، اگر اخوان و اجداد همه ی آن ها کافر هستند، در اعمام و اخبار، ؟؟ یک کفار لا یحجبون، حاجب نمی توانند باشند مسلمان بودند حاجب بودند با بودن طبقه ی اول یک مسلمان بود دیگر به دوم نمی رسید در دوم اگر یک نفر مسلمان بود به سوم نمی رسید ولی این ها فرض کنید که این گونه نیست خلاصه کفار، لا یحجبون و لا یرثون، کفار نه از مسلمان ارث می برند و نه می توانند حاجب باشند، معلوم است دیگر باز هم توضیح می دهیم. این خبر این است فرموده به این که «الْإِسْلَامُ یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی عَلَیْهِ وَ الْکُفَّارُ بِمَنْزِلَهِ الْمَوْتَی لَا یَحْجُبُونَ وَ لَا یَرِثُونَ» چند خبر که قریب به این مضمون است می خوانیم از لحاظ سند ولو ضعیف هم باشند، این را صدوق به طور مرسل نقل می کند اما چون مورد عمل فقهاء هست این اخبار، از لحاظ سند بحثی نیست دلالت آن را داریم بحث می کنیم، این الإسلام یعلو و لا یعلی علیه، بعضی آمده اند اشکال گرفته اند این دارد که در اسلام علو پیدا می کند و هیچ دینی بر اسلام برتری و توفق پیدا نمی کند ما بحث مان در اسلام که نیست بحث ما در مسلمین است می خواهیم بگوییم که کفار بر مسلمین توفق پیدا نمی کنند گفتند این حدیث دلالت ندارد این در کلمات شیخ و این ها من زیاد دیده ام، محشین مکاسب، در این حدیث دلیل نمی تواند باشد، برای خاطر این که، در برابر خود اسلام دارد می گوید، اسلام از لحاظ مبانی و اصول، در حدی است از استحکام و متانت که روز به روز به علو بست، ولا یعلی علیه و هیچ

دینی و مذهبی بر آن علو پیدا نمی کنند، بنابراین به بحث ما گفته اند که مربوط نیست برای این که بحث ما در خود اسلام که نیست، بحث ما این است که مسلمانان هیچ وقت تحت سیطره ی کفار قرار نمی گیرند - ؟؟؟ بله اشکال کرده اند و گفته اند که حدیث مربوط است به علو اسلام، ولی بحث ما در علو اسلام نیست بحث هایی که مسلمانان باید علو داشته باشند نسبت به - ؟؟؟ نه ملازمه همیشه نیست، اسلام کسی شکی ندارد که اسلام یعلبوا و لا یعلی علیه می خواهیم ببینیم که این ارتباطش با مسلمانان چه اندازه است؟ شکی به این نیست که اسلام از لحاظ مبانی و اصول در حدی از استحکام و متانت است که بله یعلوا، روز به روز هم علو اسلام، عظمت اسلام بیشتر معلوم می شود اما بحث ما این است که می خواهیم بگوییم مسلمان نباید زیر سیطره ی کفار قرار بگیرد، سیطره ی فرهنگی، سیطره ی اقتصادی، سیطره ی سیاسی آیا این دو با هم، ولی این را می خواهیم عرض کنیم در خود روایت قرینه هست که نه این نمی خواهد از یک امر خارجی، مثلاً بخواهد یک امر خارجی را بیان کرده باشیم مقام تشریع است یک وقت مطلبی را داریم خبر می دهیم، می گوییم بله دین اسلام یک دین بسیار متین است و مستحکم است یعلوا، این اخبار از یک امر خارجی است این تشریع قانون کاری نداریم یک حقیقتی را داریم می گوییم، یک وقت نه در مقام تشریع می گوییم، می گوییم احکام و قوانین اسلام طوری این قوانین درست شده و تنظیم شده است که مسلمانان، اسلام و مسلمانان همیشه در علو هستند این دومی را

می خواهیم بگوییم، چرا؟ چون برای این که معلوم است در مقـام اخبـار نیست، در مقـام تشـریع است پشت سـر آن دارد که لا یحجبون و لا یرثون، برده حرف را به این که مسـلمان ها طوری هستند که کفار در برابر آن ها مثل موتی هستند، مثل مرده این است که کفـار مثـل موتی هسـتند، چون مثـل موتی هسـتند لا ـ یحجبون و لا یرثون، نه حاجب می تواننـد باشـند و نه وارث می توانند باشند با این بیان که عرض می کنیم این اخبار از یک امر خارجی نیست برای این که، این در مقام تشریع و قانونگذاری است می گویـد قوانین اسـلام طوری تنظیم شـده است که کفار مثل موتی هسـتند، مؤثر در زنـد گی آن ها نبایـد باشـند، موتی دیگر سیطره ی فرهنگی پیدا کرده و سیطره ی نظامی پیدا کند و سیطره ی اقتصادی پیدا کند، «الْکُفَّارُ بِمَنْزِلَهِ الْمَوْتَی لَا یَحْجُبُونَ وَ لَما یَرِثُونَ» این جواب بـاز هم معلوم است در کتاب همین باب، در این باب روایات زیاد است حالا چنـد تای آن را باز عرض می کنیم در این بـاب موانع ارث بـاب اول که کفار «لا یرثون و لا یحجبون» خبر چهارم باب، عنوان باب را صاحب وسائل این گونه بیـان کرده اهست «أَبْوَابُ مَوَانِعِ الْإِرْثِ مِنَ الْکُفْرِ وَ الْقَتْلِ وَ الرِّقِّ بَابُ أَنَّ الْکَافِرَ لَا یَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ لَوْ ذِمِّیّاً وَ الْمُسْلِمَ یَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ الْکَافِرَ» کافر از مسـلمان ارث نمی برد ولو کافر ذمّی هم باشد در برابر کافر حربی، کافر حربی به آن کافر می گویند که به شـرائط ذمه عمل نمی کند نکرده، کافر ذمی که در مملکت اسلام هستند شرائطی هست به آن شرائط دادن جزیه و امثال آن،

آن را می گویند کافر ذمی، کافر از مسلمان ارث نمی برد ولو زمیّاً به هیچ نحوی کافر از مسلمان ارث نمی برد، یک نفر هست مرده در میان وراث آن هم کافر است و یک مسلمان است ده تا کافر، همان یک مسلمان می برد، کفار ارث نمی برند حتی اگر بیع بر مرده در میان وراثش یک نفر مسلمان نیست، ارثش برای کیست؟ برای امام است. خوب چون امام وارث لا وارث علیه، این است که «الْكَافِرَ لَا يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ لَوْ ذِمِّيّاً» اما «وَ الْمُسْلِمَ يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ الْكَافِرَ» اما مسلمانان از کافر ارث نمی برد و کافر از مسلمان ارث نمی برد، حالا این عنوان باب است عرض کنم به این که خبر چهارم باب این است همان شیخ صدوق، «عن محمد بن سنان» محمد بن سنان غیر از عبدالله سنان است، عبدالله سنان خیلی خوب است اما محمد بن سنان محل بحث است که چگونه آدمی است در معجم هست که محمد بن سنان هفتصد و نود و نه حدیث دارد یعنی در سند هفتصد و نود و نه تا حدیث واقع شده است در القواعد الرجالیه، کتابی است در رجال، در چهار جلد هم چاپ شده است الفوائد الرجالیه، برای سید بحر العلوم است، آیت الله آقای بروجردی (أعلی الله مقامه) گاهی از ایشان نقل می کرد و خیلی توجه داشتند، چون سید بحر العلوم، عموی پدر ایشان بود الفوائد الرجالیه، آن جا سعی کرده است که محمد بن سنان را درست کند یعنی مورد وثاقت قرار دهد حرف خوبی هم دارد، اما در معجم ؟؟ الحدیث نه، وثاقت این را قبول نمی کند این هفتصد و نود

و هفت تا حدیث دارد ایشان می گوید بحرالعلوم ما اگر بخواهیم وثاقت این را درست کنیم هفتصد و نود و هفت تا حدیث را درست کردیم سند آن را، سعی کرده که وثاقت این را ثابت کند، خلاصه حدیث این است شیخ صدوق از «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام)» سند حدیث البته این است محمد بن سنان، عبدالرحمن أعین هم توصیف نشده است عن أبی جعفر (علیه السلام) «فِي النَّصْرَانِيِّ يَمُوتُ وَ لَهُ ابْنٌ مُسْلِمٌ (أَ يَرِثُهُ)» نصرانی مرده «قَالَ (نَعَمْ) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَزِدْنَا بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزّاً فَنَحْنُ نَرِثُهُمْ وَ هُمْ لَا يَرِثُونَّا» بله یک پسر مسلمان دارد ارث را این می برد، اسلام باعث عزت این شده که این مسلمان از کافر ارث ببرد ولی کفار از مسلمان ارث نمی برند، تعلیل کرده است ارث بردن مسلمان از کافر را، به عزّ اسلام و این که از ما ارث نمی برند چون عزیز هستیم و آن ها کافر هستند و از ما ارث نمی برند، بله این خبر چهارم باب بود، خبر ششم باز «عن عبدالرحمن أعین عن أبی عبدالله (علیه السلام) لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ» سنی ها که با ما فرق دارند سنی ها قائل هستند به این که کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث می برد، ولی ما قائل هستیم نخیر، مسلمان از کافر ارث نمی برد اما کافر از مسلمان ارث نمی برد، در هیچ طبقه ای از طبقات، «لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ» اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی برند یعنی ما از آن ها ارث نمی بریم ولی آن ها از ما ارث نمی برند، « لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ

نَحْنُ نَرِثُهُمْ وَ لَا یَرِثُونَّا» ما از آن ها ارث می بریم ولی آن ها از ما ارث نمی برند باز این است «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَزِدْنَا بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزّاً» سنی ها قائل هستند به این که کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث می برد این گونه قائل هستند ولی ما از منفردات امامیه این است که ما مسلمانان از کافر ارث می بریم ولی هیچ کافری از مسلمان ارث نمی برد اما معلل کرده به این که این باعث عزت اسلام است عزت اسلام به این است که مسلمان ارث می برد و آن ها از مسلمانان ارث نمی برند، خوب بنابراین دلیل دوم نفی سبیل و قاعده ی نفی سبیل، «الْإِسْلَامُ یَعْلُو وَ لَا یُعْلَی عَلَیْهِ» و این روایات است ما ادله ی نفی سبیل را داریم ذکر می کنیم، طبعاً علامه ی بجنوردی، در قواعد فقهیه در جلد اول، دلیل دوم پس این بود برای قاعده ی نفی سبیل، سومین ایشان گفته اند که اجماع، شیخ انصاری هم در مکاسب گفته اند به اجمال هم تکیه می کنند برای عدم صحت بیع عبد مسلمان به کافر، ولی ظاهراً اجمالی در مسئله نیست اگر هم باشد اجمال مدرکی است این قبیل اجماعات به درد نمی خورند، اجماعاتی که مدرک مجمعین معلوم است عنایت به همان مدرک باید باشد چون برای اینکه، دو جا اجماع داریم یکی اجماعات داریم به این که مدرک آن در دست ما نیست، ولی فقهای ما خلفاً عن سنداً به آن ها استدنا کرده است مثل مثلاً مسئله ی مغرب و ذهاب و این ها دلیل خیلی محکم در دست دارند که آن ها را دلیل گرفته اند برای این است که مغرب در موقع ذهاب ؟؟؟ ان مسائلی

که ادراکات آن در دست نیست ولی خیلی خوب فقهای ما و بزرگان ما به آن تکیه کرده اند بله، آن کشف از اسلام می کنند اطمینان پیدا می کنند چیزی بوده که به آن ها استناد کرده اند منتها لم یصد إلینا، اما ؟؟؟ این جا آیات و روایات داریم دیگر، همه ی این ها مدرک مجمعین است این گونه اجماعات را می گویند اجماعات مدرکی، اجماعات مدرکی دلیل نمی شود چون عنایت به همان مدرک است، چهارم چیزی که ذکر کرده ایشان، آقای بجنوردی، مناسبت بکم الموضوع، گفته به این که ما احکام را نگاه می کنیم، موضوعات را نگاه می کنیم می بینیم که همیشه شارع مقدس، عزت مسلمان ها را در نظر گرفته است هیچ قانونی ما نداریم به این که مسلمان تحت سیطره ی کفار قرار بگیرد مخصوصاً این آیه، «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لاَ يَعْلَمُونَ» آیه از آیات سوره ی منافقین است بله این آیه که «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» بله این آیه که لام را روی مؤمنین آورده و هم روی رسول آورده و هم روی مؤمنین، «وَ لكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لاَ يَعْلَمُونَ» این آیه، آیه ی هشتم از سوره ی منافقون، سوره ی شصت و سوم از قرآن کریم است و بعد دیگر خداوند لله را هم ؟؟؟ می تواند چون تقدم تقدیم خبر بر مبتلاء ؟؟؟ می کند اول می فرماید و لله العزه، عزت مبطلا است و خبر آن به الله است دیگر، یعنی منحصراً آن عزت برای خدا است و رسول است و مؤمنین است خوب وقتی این ها منحصر شود کفار نباید به عزت پیدا کنند اگر قرار باشد کفار در آن جنبه هایی که ما عرض کردیم

توفق بر ما پیدا کنند بر خلاف قرآن است و برای خلاف عزت مسلمانان است، ایشان می فرماید که این خیلی دلیل است ایشان فکر نکنید که ایشان می گوید فکر نکنید که این یک چیز تنقیه منات ظنی است و این ها، نه این تنقیه قطعی است دلالت این آیه بر این که عزت مسلمان ها منحصراً باید عزیز باشد، این دلالت لفظی و جنبه ی منات قطعی است و أحسن الوجوه است برای این قاعده، خوب بنابراین اولین دلیل ما بر این که، نباید کفار از هیچ توفقی و استیلای فرهنگی و نظامی و سیاسی و اقتصادی، یک قاعده ی نفی سبیل است تا به دلیل های دیگر، این که منتها شیخ انصاری بعضی مطالب گفته که دانستن آن برای ما خوب است، مطلب خیلی روشن است برای این که شیخ انصاری استدلال می کند به این آیه، یعنی به این قاعده، برای عدم صحت بیع یک بنده ی مسلمان بر کافر، برای خاطر این که مستلزم ذلت یک بنده است، خوب این به طریق اولی دارد برای ما نفی ای ندارد برای اینکه درست نباشد، صحیح نباشد، بر خلاف باشد یک نفر چنین استیلا بر یک ملتی باید باشد و یک مملکتی باشد و یک شهری باشد، بحث ما در استیلای سیاسی، اقتصادی و نظامی بر یک شهر است بر یک مملکت است، با این وسیله ی طریق اولی، دلالت دارد بر این که این استیلاها، مشروع نیست و درست نیست شیخ انصاری آمده این جا چند تا بحث کرده بنده فقط باید اشاره کنم، یک بحث این کرده و گفته که حالا این گونه که ما گفتیم، بنابراین که بیع آن

صحیح نیست وصیت آن هم صحیح نیست هبه ی آن هم صحیح نیست یک مسلمان را هبه کنیم بر کافر، همین دلیل است دیگر، وصیت کند یک شخصی بعد از مردنش عبد مسلمانش، برای یک کافر باشد این درست نیست این پس هبه ندارد هر چیزی که مستلزم تسلط باشد همین اول است، بعد رفته سراغ اجاره، آیا اجیر شدن مسلمان بر کافر، چطور است؟ در آن هم همین گونه است اگر بخواهد مسلمانی اجیر شود بر کافر، سابقاً بود در ایران بعضی می رفتند مثل یهودی ها اجیر می شدند برای یهودی ها کار می کردند و برای نصرانی ها کار می کردند، این درست نیست برای خاطر این که همان مسلمانی که تحت سیطره ی اجاره ی آن ها است ذلتی است، بنابراین قاعده ی نفی سبیل درست نباشد، در بعضی اوقات در بعضی از روایات ما داشتیم سابقاً یک وقتی بحث شد، که مثلاً در روایات ما هست حضرت امیرالمؤمنین برای یهودی اجیر شد و از چاه آب می کشید به هر دلوی خرما می گرفت، امیرالمؤمنین اجیرش برای کافر یهودی، این آن شخصی که آن را ذکر می کرد از جهت زهد امیرالمؤمنین و کار امیرالمؤمنین ذکر می کرد اما دیگر توجه به این جنبه ندارد که امیرالمؤمنین بخواهد اجیر شود برای یک کافر، آن هم یهودی مثلاً و یا مثلاً می گوییم فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) یک چیزی رشته بود بافته بود برای یهودی مثلاً این را برای زهد فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) ذکر می کنند حتی در آن شعر، فکر می کنم برای شیخ عطار باشد، شیخ عطار خودش جزء صوفی ها است من دارم از نظر شعرش می گویم، شعرش این است که: ز مشرق تا مغرب

گر امام است/ علی و آل او ما را تمام است. بعد حضرت امیرالمؤمنین را می گوید: چو هیچ طاقت منت نبودی/ ز همت گشت مزدور یهودی. دارد حضرت امیرالمؤمنین را می گوید این را نباید قبول کنیم، به خاطر این است که شیخ انصاری بحثی که اینجا دارد، اجیر شدن مسلمان برای کافری یک نوع ذلتی است برای مسلمان و یک نوع تسلطی است برای کافر، از این جهت نباید قبول کند به همین دلیل که عرض کردیم، خوب بعد هم برده بحث را ما نمی خواهیم همه ی حرف هایی که شیخ انصاری گفته را بگوییم، بعد هم برده بحث را به عاریه، عاریه به اجاره چه فرقی دارد؟ عاریه تملیک انتفاع است اجاره تملیک منفعت است بله این دو تا این فرق را دارند اجاره تملیک منفعت است عاریه تملیک انتفاع است، اگر شما چیزی را به کسی بخواهید دهید اجاره، فرشی داده اید اجاره منفعت فرش را داده اید اجاره، یعنی معلوم هست که فرش فروختید و منفعت برای شما است دادید به آن شخص، این منفعتش شد، برای آن مستأجر، غاصب اگر غصب کرد مال او را برده، برای مستأجر را برده برای شما را نبرده شما فروختید و پول آن را هم گرفتید دیگر، منفعت را گرفتید و پول آن را گرفته اید، غاصب اگر غصب کرد آن مال مستأجر را غصب کرده و او باید برود سراغ غاصب و غاصب هم باید ؟؟؟ اما در عاریه این گونه نیست فرشی را داده اید عاریه، فرش را تا یک سال به شما عاریه داده ام، این تملیک انتفاع است مال شماست آن حق انتفاع دارد، غاصب اگر

غصب کرد برای چه کسی را غصب کرده؟ برای معین را نه برای مستعین را، پس فرق اجاره با عاریه این است دیگر، اجاره تملیک منفع است، منفعت می شود برای مستأجر از ملک مؤجر برای این، اما عاریه تملیک انتفاع است، منفعت هنوز در ملک شماست خوب حق استفاده دارد اگر غاصب غصب کرد برای شما را غصب کرده، نه برای مستعین را، شیخ انصاری دو سه مرتبه اینجا دارد که حالا دیگر وقت نمانده... .

اقسام جهاد – دفاع – قاعده نفی سبیل کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد {و لقد کتبنا فی الزّبور من بعد الذّکر أنّ الارض یرثها عبادی الصالحون} امروز روز ۲۱ بهمن ماه است و فردا روز ۲۲ بهمن است که در تاریخ انقلاب اسلامی یوم الله و روز به ثمر نشستن مجاهدات و زحمات امام (رضوان الله علیه) و مردم متعهد ایران است از این جهت بسیار لازم است که توجه بیشتری به روز ۲۲ بهمن انجام بگیرد، یعنی یک نفر فقیه برجسته و شایسته، آشنا به اوضاع جهان و زمان شناس، قهرمانِ میدان جهاد و اجتهاد بعد از اینکه ملاحظه کردند که چند قرن است که اسلام منزوی شده بپاخاستند، چون قدرت های استبدادی و استکباری اسلام و علماءِ اسلام را که با منافع آنها در تضاد بودند منحرف کرده بودند؟ اربابان زر و زور و تزویر با ترفندهایی اسلام را تحریف کرده بودند یا توجیه غلط و ناروا انجام می دادند و از این جهت بدبختی و ضعف مسلمان ها از همین جا آغاز شده بود، مسلمانان دنیا دچار استضعاف فکری و فرهنگی، استضعاف اقتصادی، استضعاف سیاسی و اجتماعی شده بودند، مسلماً این مطلب ریشه ای دارد، اسلام

ص: ۷۴۷

همان اسلام است که در آغاز وجودش توانست قدرت بزرگی را در جهان بوجود بیاورد و قدرت های استکباری را در هم بشکند حالا ـ چه شده که همان اسلام و مسلمانان این چنین ضعف و ذلیل شده اند بالاخره ایشان در خودش آن جرأت و شهامت و اخلاص را دید که یک مباهله ای انجام دهد در حقیقت کار امام یک مباهله بود، مباهله ی حق با باطل، مباهله ی جهاد و اجتهاد با دنیای کفر و استکبار و نفاق و استبداد، این مباهله درحدود ۱۴ سال طول کشید کار ساده ای نبود، آن استقامت و آن شهامت و آن ایمان به هدف به اندازه ای برای ایشان مهم بود که توانست ۱۴ سال این مباهله را انجام دهد تبعید از قم به تهران، بازگشت دوباره به قم و تبعید به ترکیه و از آنجا به عتبات و نجف، در ظرف این ۱۴ سال در هر هفته در هر ده روز یک بیانیه ی بسیار بسیار فصیح و بلیغ و رسا صادر می کردند که در تمام اینها می فرمودند اسلام قربانی می خواهد کاش آن قربانی من باشم در آن ۱۷ شهریور کاش خمینی هم با شما بود و کشته می شد، اگر در عراق هم ممکن نباشد از فرودگاهی به فرودگاهی می روم و حرف حق را می گویم، آن وقتی که از عراق با فشار و با اصرار ناچار شدند که حرکت کنند آمدند از طرف بغداد به طرف کویت بروند که کویت نپذیرفت حتی از کویت خواستند که اجازه بدهد وارد فرودگاه شوند و از آنجا به کشور دیگری بروند باز

ص: ۷۴۸

هم قبول نکرد که حتی امام قدم به کویت بگذارند، بعضـی پیشـنهاد کردند که به کشور دیگری مانند سوریه، پاکسـتان بروند، ایشان گفتند کدام کشوری از کشورهای اسـلامی است که تحت سیطره ی استکبار نباشد، ناچار به پاریس رفتند چون هر یک از کشورهـای اسـلامی مـانع می شدنـد و تحت سـیطره ی شـرق یا غرب بودنـد، بالاخره امام(رضوان الله علیه) با آن شـهامت و اخلاـص و توکّلی که داشـتند به راه خودشان ۱۴ سال ادامه دادنـد، نویسـنده ای بودند که واقعاً مِدادش از خون شـهیدان بالاتر بلکه خون شـهیدان را پرورش می دادنـد و برای جهـاد بسیـج می کرد، گوینـده ای که نفوذ کلماتش یادآور خطبه های رسای نهـج البلاـغه بود، فریادگری که در سـینه اش فریاد همه فریادگران جهان را داشت، خلاصه با آن قـدرت خودش در برابر تمام قدرت های استبدادی و استکباری قیام کرد {و تالله لاکیدنّ أصنامکم} موفّق شد و توفیق پیدا کرد. از این جهت روز ۲۲ بهمن که فردا می باشد روز به ثمر نشسـتن تمام این زحماتی بود که در این ۱۴ سال نه تنها ایشان بلکه دنبال ایشان علمای بسیاری یا کشته شدند یا زندان رفتند یا تبعید شدند، ولی در عین حال به اندازه ای نفس گرم و تأثیرگذار بود که کار را ادامه دادند و به ثمر نشـست. آیت الله شـهید مطهری به پـاریس رفتنـد برای ملاقـات بـا امـام) وقـتی که بگرشـتند مـا از ایشـان سوال کردیم که امـام(رضوان الله علیه) را چطور دیدیـد؟ ایشـان گفتنـد که {آمن بربّه، آمن بهـدفه، آمن بسبیله، آمن بخلقه} با این چهار جمله کار امام و نقش امام رامجسّم کردند امّا {آمن

بربّه} کلمه بزرگی است {آمن الرسول بما أنزل الیه}، قدم اول آن ایمان عمیق است که انسان در دلش بین خود و خدا آنقدر راه را روشن ببیند که برای خودش یک مأموریتی ببیند و به پروردگار خودش آنقدر ایمان کامل و یقین داشته باشد که بداند راه همین راهی است که در پیش گرفته، دوم {آمن بهدفه} هدف تنها ایران نبود، هدف این بود که اسلام ناب را بعد از اینکه چندین قرن به حاشیه رانده شده بود و مورد تهمت قرار گرفته بود مانند اینکه دین از سیاست جداست، اسلام طرفدار اغنیاست، اسلام نسبت به زنها نگرش منفی دارد، اصلاً اسلام و دین افیون ملت هاست، اسلام که مال ۱۴ قرن قبل بوده نمی تواند دنیای امروز را اداره کند با این ترفندها و دسیسه ها اسلام را کنار زدند، هدف امام این بود که اسلام ناب را به عرصه زندگی مردم بیاورد در اوّل وصیّت نامه شان مرقوم داشته اند که ما افتخار می کنیم قرآن را که در گوشه ی قبرستان ها و مجالس ترحیم خوانده می شد به عرصه ی زندگی مردم آوردیم، هدف این است! هدف نجات مستضعفان جهان از چنگال مستکبران است، هدف بیدار کردن مستضعفان و محرومان و مظلومان و اینکه تشکّل در آنها بوجود بیاید که بتوانند در برابر مستکبران بایستند، اعلامیه ها پایه های قدرت و هیبت مستکبران را به لرزه در می آورد. بنده مخصوصاً به فضلا توصیه می کنم که کتاب های امام را مطالعه کنید یکی صحیفه نور است که ۲۲ جلد است، جلد ۲۲ که فهرست ۲۱ جلدِ تمام کلمات و بیانات

امام است، تا ببینیم از چه دلی این کلمات بر می خاسته، روحیه ی ایشان چه روحیه ای بوده چه برداشتی از اسلام داشتند، دوم دفتر تبیان که عده ای از علماء کلمات امام را دسته بندی کردند و چاپ شده و ۵۰ جلد است، استضعاف و استکبار یک جلد است، شهادت و ایثار یک جلد است، روحانیت و حوزه های علمیه یک جلد است، تاریخ معاصر یک جلد است، حکومت اسلام یک جلد است، سپاه پاسداران یک جلد است، ارتش یک جلد است، جوانان یک جلد است، بانوان یک جلد است، وحدت اسلام و مسلمین یک جلد است خلاصه ۵۰ جلد است. سوم وصیت نامه امام که حاصل تجارب خودشان را بعد از این همه حرارت در وصیت نامه خود آورده اند، بنابراین اوّل {آمن بربّه} دوم {آمن بهدفه} که هدف خیلی وسیع است، در جلد استضعاف و استکبار می فرمایند هدف این است که زمینه سازی کنیم برای ظهور امام عصر(عجّل الله تعالی فرجه الشریف) ایشان عقیده شان این بود که این مستضعفین روز به روز پر و بال بیشتری پیدا می کنند و در برابر مستکبرین متشکّل می شوند و این استضعاف زمینه ظهور امام عصر(عجّل الله تعالی فرجه الشریف) است و سوم {آمن بسبیله} راه هم همین راهی است که در پیش گرفته، این راه، راه جهاد است، راه مبارزه است غیر از این هیچ راه دیگری وجود ندارد، ایشان می فرمایند خدا هر پیغمبر را که فرستاد در یک دستش کتاب هدایت و در دست دیگرش ابزار جهاد بود، بعد مثال می زنند که حضرت ابراهیم در یک دستش صحف

ابراهیم و در دست دیگر تبر بود، حضرت موسی(علی نبیّنا وآله وعلیه السلام) در یک دستش تورات و در دست دیگرش عصا که اژدها می شد، پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله(صلّی الله وعلیه و آله) در یک دستش قرآن و در دست دیگرش شمشیر بود، حضرت علی(علیه السلام) در یک دست نهج البلاغه و دست دیگر شمشیر در برابر ناکثین و مارقین و قاسطین، خلاصه راه همین است {آمن بسبیله} بعد {آمن بخلقه} به مردم ایران ایمان دارند در وصیت نامه ی خود نوشتند که مردم فعلی ایران از مردم زمان پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) بهترند، مردم ایران از مردم زمان حضرت علی(علیه السلام) بهترند، نوعش را می گویند، افرادی معدودی در آن زمان بودند مثل سلمان و ابوذر که خوب بودند امّا نوعاً حساب کنیم مردم ایران اگر این انقلاب در غیر ایران می بود پیش نمی رفت، مردم با هوش و با فراستِ ایران در هر عرصه ای امروز ماشاهکارهایی از اینها می بینیم در عرصه جهاد و اجتهاد هم همین طور بود این بود که {آمن بربّه، آمن بهدفه، آمن بسبیله، آمن بخلقه}. فردا روز بسیار بسیار با عظمتی است که تمام این زحمات به ثمر رسیده و روز به روز این ثمره و شجره طیّبه بار و میوه اش بیشتر می شود الان در تمام دنیا ایران یک مرکزی است بسیار با اقتدار و قدرتمند و روز به روز هم شکوفایی و نوآوری پیدا می کند و قدم های بیشتری در این مسیر برداشته می شود، از این جهت هم لازم است مخصوصاً امسال، چون سال به سال دشمن

حساس تر می شود سال به سال دشـمن ضـعیف تر می شود و چون ضعیف تر می شود با دسیسه های بیشتری به میدان می آید هر چنـد که به جایی هم نخواهد رسـید، به همین دلیل باید امسال در روز ۲۲ بهمن با شور و شـکوه بیشتری گام برداریم تا آن عظمت اسـلام و انقلاـب را إن شاءالله به دنیا نشان دهیم. امّا بحث ما در قاعـده نفی السبیل بود که یکی از دلایل ماست، که از طرفی در برابر استیلاء سیاسـی، استیلاء نظامی، استیلاء فرهنگی، استیلاء اقتصادی که دشـمن در همه ی این عرصه ها چند سال است که حضور پیـدا کرده است چه باید کرد؟! چند کلمه از کلمات امام را می خوانیم جلد ۳۱ دفتر تبیان که شیطان بزرگ و آمریکاست مطالب فراوانی درباره سـلطه ی اقتصادی، سیاسـی، نظامی آمریکا نسـبت به کشورهای اسلامی وجود دارد. حالا ما دو سه سـطر را می خوانیم، سلطه اقتصادی: از طرفی دیگر کارشناسان و سرمایه داران بزرگ آمریکا به اسم عظیم ترین سرمایه گذاری خارجی برای اسـرات این مظلوم به ایران هجوم نموده اند، سرمایه دارانی که بنا به نوشته بعضی از روزنامه ها هر لحظه از عمرشان ده ها هزار دلار قیمت دارد، ایشان می فرمایند اینها تمام معادن و منابع ایران را مطالعه کرده اند و سلطه ی اقتصادی آنها این است که به تمام اینها راه پیـدا کننـد و اینها را از شـرق به غرب ببرند، چند صـفحه درباره سـلطه ی اقتصادی بحث می کنند، مثلاً می گویند در همدان یک نقشه ای پیش من آوردند این نقشه به اندازه ای

ص: ۷۵۳

دقیق بود که در این نقشه تمام جاهایی که در همدان معدن وجود دارد طول و عرضش و شمال و جنوبش کشیده شده بود این فقط منحصر به همدان نبود نسبت به تمام ایران و کشورهای اسلامی اینطور بود، همه را مطالعه می کردند تا سلطه ی اقتصادی بر همه چیز پیدا کنند، ما خیلی ارزان و با زحمت کار را می کردیم ولی آنها منافعش را می بردند یکی از آنها نفت بود. خلاصه این بحث ما با توفیق پروردگار در سلطه ی اقتصادی می باشد، در کتاب جهاد فقط در سلطه ی نظامی بحث شده است امّا سلطه ی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بحثی از آنها نشده در حالی که خیلی مهم هستند، اسلام درباره اینها چه نظری دارد؟! این باید در حوزه ها بحث شود، بعضی نوشته اند که در فقه و اصول باید بحث کنیم و این مباحث را فقه و اصول نمی دانند اینها معنی حرفی را اصول می دانند مثلاً مشتق را یک ماه بحث کنیم اشکالی نمی دانند، امّا این بحث برای آنها خسته کننده به نظر می آید با اینکه ملاحظه می کنید که معنی حرفی و یا مشتق چه نتیجه ای دارد در برابر نتیجه اینگونه بحث ها؟! این بحث ها باید در حوزه انجام شود، امام (رضوان الله علیه) آن چند فرعی را که ذکر کرده بودند راه را برای اینگونه بحث ها باز کردند. خلاصه ما بحث کردیم که از نظر اسلام قاعده نفی السبیل دلالت دارد بر اینکه هر قانونی که مستلزم عزّت کفّار و ذلّت مسلمین باشد، هر قانونی که مستلزم این

باشد که مسلمان ها ضعیف تر شوند و کفّار تسلط پیدا کنند این آیه آن را نفی می کند، آیه ۱۴۱ از سوره نساء {ولن یجعل الله} لَنْ می گوید و نمی گوید لَمْ که معنای نفی ابد دارد، اصلاً در اسلام قرار داده نشده و مشروع شناخته نشده، هر قراری دادی، هر عقدی، هر بیعی، هر توافق نامه ای که راهی برای عزّت کفّار و غلبه کفّار باشد نسبت به مسلمانان چنین چیزی را خدا قرار نداده است، بنابراین در اسلام چنین قانونی نیست اوّلاً اگر هم باشد این قاعده نفی السبیل مثل قاعده لاجرح و لاضرر آن را از کار می اندازد چنان که قاعده لاجرح و لاضرر نسبت به احکام اوّلیه حکومت دارند و آنها را از کار می اندازد این آیه شریفه هم با این مفاد تمام قراردادها و عقدهایی که بسته شود و باعث شود کافرین بر علیه مومنین نفوذ پیدا کنند آن را از مشروعیت و صحّت می اندازد، ما دیروز چند کلمه از مکاسب شیخ انصاری خواندیم عرض کردیم که شیخ اعظم انصاری در بیعِ مکاسب بعد از بحث ولایت فقیه به سراغ این رفته اند که اگر بیعِ عقد مسلمان به کافر صورت بگیرد این باطل است و سراغ قاعده نفی السبیل رفته اند و یکی هم {الاسلام یعلی و لایعلی}، کلام شیخ را با آن دقّتی که بود نقل کردیم، می خواهیم چند تا فرع را از شیخ نیز نقل کنیم، گفتیم نه تنها بیع حتی إجاره دادن عبدِ مسلمان به کافر صحیح نیست، إجاره حرّ مسلمان به کافر نیز صحیح نیست چون در إجاره هم

یکی تسلّطی آن مُوجِر به اجیر دارد و اسلام نمی خواهد یک مسلمان تحت سیطره ی یک کافر قرار بگیرد، بعد گفتند که ودیعه اشکالی ندارد چون ودیعه تسلّط نیست بلکه حفظ و نگهداری است اگر عبد مسلمانی را یا چیزی را نزد کافری بگذاریم اشکال ندارد. یکی از دوستان گفتند که در بعضی از کتاب ها وجود دارد که حضرت علی(علیه السلام) اجیر شدند برای یهودی یا فاطمه زهرا(سلام الله علیها) چیزی را بافتند برای یک نفر یهودی اینها با مبانی فقه ما نمی سازد، هر چند در بعضی از کتاب ها هست، ولی اجیر شدن حضرت امیر برای یهودی این درست نیست چون بالاخره آن مستأجر به اجیر یک تسلّطی دارد. اسلام وقتی عقدِ مسلمانی را صحیح نمی داند که برای یک نفر کافر اجیر شود در مورد فاطمه زهرا(سلام الله علیها) و حضرت علی(علیه السلام) هم همین طور است. اینها فکر کردند که این بُعدی می باشد که زهد این بزرگواران را می رساند امّا باید در هر مساله به تمام ابعاد توجه کنیم، کسی که سه روز پشت سر هم روزه می گیرد و افطارش را به فقیر و مسکین و اسیر می دهد این ناچار شود برود برای یهودی اجیر شود این را نمی توانیم قبول کنیم! بعد شیخ انصاری می گویند که خریدن عبدِ مسلمان توسط کافر نمی شود ما هم گفتیم که نمی تواند بخرد، امّا اگر طوری شود که عبد مسلمان به کافر قهراً منتقل شود، یعنی پدر این شخص مرده و یک عبد مسلمان هم داشته و آن پدر چه مسلمان بوده یا کافر بوده حالا

این عبـد مسـلمان قهراً بواسـطه ارث منتقـل شود به این پسـر که کـافر است ایشـان می گویـد این تملّـک، تملّک قهری است و صحیـح است ولی {یُجبَر علی بیعه} روایت هم داریم اگر یک وقت چنین چیزی بوجود آمـد بایستی او را مجبور کرد که فوراً آن عبد را بفروشد و حدیثی هم از حضـرت امیر است که باید آن را بفروشد. {فی عبدٍ کافرٍ أسـلم} شخصـی یک عبد کافری داشـته بعد مسلمان شد تا مسلمان شد باید او را ببرند و بفروشند {و یُدفَع الیه ثمنه} ثمنش را به او بدهند. بعد شیخ می فرمایند اگر خود مالک برد و فروخت (بایـد این عبـدی که مسـلمان شـده را حاکم شـرع بفروشد و پولش را به مالک بدهد) آیا خیار دارد یا نه؟ (اینها مباحثی است که شـیخ بحث می کند) عبد را بفروشد خیار مجلس که هست، ما ۱۴ خیار داریم، خیار مجلس در هر بیعی هست، خیـار حیـوان شامـل عبـد هم می شود و سه روز است، گـاهی ممکن است خیـار شـرطی، عیـبی و... باشـد، خلاصه اگر خودش بفروشـد خیار ندارد. آیه نفی السبیل می گوید که کافر نباید سبیلی و راه تسـلّطی پیدا کند چون اگر خیار داشـته باشـد خودش یک نوع تسـلّط است این قاعـده اقتضاء می کنـد که خیار نداشـته باشد. بعد یک جمله ای می فرمایند که شیـخ این را در چنـد جا در خیارات دارد و آنجا از شافعی نقل کرده عبارت این است {الزائل العائـد کالّذی لم یزل أو کالّذی لم یعُد} چیزی بود که زائل شد و دوباره برگشت، مثل این شخص که مالک این عبد

بود و عبد مسلمان شد این را یا خودش فروخت یا حاکم شرع فروخت در نتیجه این زائل شد دوباره خیار بخواهد بیاید بر می گردد. چیزی که بود و زائل شد و دوباره برگشت مثل آن است که اصلاً زائل نشده و حالت اول را دارد یا مثل آن است که اصلاً برنگشته. {لم یزل} یعنی ملکیّت اول باقی است، {لم یعُد} یعنی رفته و دیگر برنگشته است، کدامیک می باشد؟ شیخ در اینجا می گوید {یمکن أن یبتنی} بحث ما که آیا خیار دارد یا ندارد مبتنی بر این حرف می باشد {علی الزائل العائد کالّذی لم یزل أو کالّذی لم یعُد}. {و علی الاوّل} یعنی مثل این است که اصلاً از بین نرفته و ملکش باقی است و خیار دارد. اگر {کالّذی لم یعُد} از ملکش رفته و بر نگشته دیگر ملکش نیست تا خیار داشته باشد. بعد می گویند این یک حرفی است که گفته شده، نمی گویند شافعی گفته و می گویند ما باید سراغ قواعد برویم. نفی السبیل در اینجا اقتضاء می کند که خیار نداشته باشد چون اگر خیار داشته باشد دو دفعه نفی السبیل تخصیص می خورد امّا اگر خیار نداشته باشد یک دفعه که همان اول است، می گوید تخصیص أقلّ چون بهتر است اکتفا می کنیم بر متیقّن، اول که این عبدش کافر بوده و مسلمان شده و فروخته شده این عبد ملك او بوده است چون ملك را می فروشند و مثمن از هرجا خارج شود ثمن به آنجا بر می گردد پس این عبد ملك او بوده است ولی ملكِ خیلی موّقت، این

ملکش هست ولی از ملکش باید خارج شود این بودن ملکیّت ولو آناًما بر خلاف آیه نفی السبیل است ولی در این صورت این آیه یک بار تخصیص می خورد امّا اگر بخواهد خیار داشته باشد دوبار تخصیص می خورد و تخصیص أقلّ بهتر از تخصیص اکثر است، کلام شیخ تمام شد. امّا بحث خودمان که قاعده نفی السبیل است و آنطور که بحث کردیم مفادش برای ما روشن است امّا ببینیم غیر از این آیه راهی دیگر داریم، بحث ما در این است که برای جلوگیری از استضعاف اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی، اسلام چه حکمی دارد؟ یکی از حکم ها آیه نفی السبیل بود که اقتضاء می کند به اینکه کاری که مسلمان را به ذلّت می کشاند به هر عنوانی که باشد بیع، صلح و... محکوم به فنا و نفی است امام هم فرمودند، دوم این است که در قرآن کریم آیات فراوانی است و از آن آیات استفاده می شود به اینکه ریشه تسلّط کفّار بر مسلمان ها چیست و اینکه مسلمان ها باید اقدام ریشه ای انجام دهند و آن تولّی است که باعث تسلّط کفّار می شود، آن آیات فراوان قرآن که می گوید {لا تتخذوا الیهود و النصاری أولیاء}، {لاتتخذوا عدوّی و عدوّکم أولیاء} و آیات فراوان دیگر. این موضوع بسیار مهمی است منتهی در بحث های فقهی ما به قرآن خیلی عنایت نمی شود که آیات آن مورد بحث قرار بگیرد و دقت و موشکافی شود ولی قرآن خیلی مطالب دارد. حالا کلامی از آیت الله طباطبایی نقل کنیم ایشان در تفسیر المیزان جلد۲ صفحه ۴۳۲، ممکن

است چاپ ها فرق کند امّا در تفسیر آیه ۲۷۵ تا ۲۸۱ سوره بقره می باشد، این حرفی که من می خواهم از ایشان نقل کنم از کسی است که عمری با مفاهیم آیات قرآن آشنا بوده ایشان وقتی که تفسیر می گفتند (بنده هم ۵ سال توفیق شرکت در درس اسفار و تفسیر ایشان را داشتم) واقعاً طوری آیات را معنا می کردند که نشان می داد در آن اعماق روحشان این آیات اثر گذاشته بود آیات جهنّم را که می خواندند گاهی گریه می کردند، آیات بهشت را که می خواندند یک فرحی در چهره ایشان نمایان می شد مثل این که آیات قرآن در روح ایشان تجسّم پیدا کرده بود، حالا ایشان می فرمایند خداوند درآیات قرآن به دو چیز بیش از همه موارد تشدید وتأکید دارد ایشان می گویند در هیچ چیزی حتی شرب خمر و زنا این تشدید را ما نمی بینیم، آن دو چیز یکی مربوط به اقتصاد است و یکی مربوط به سیاست، آنچه مربوط به اقتصاد است ربا است ایشان می فرمایند درباره ربا خداوند آنقدر تشدید می کند که درباره هیچ امر حرامی مثل قمار، ظلم، شرب خمار، زنا، قتل نفس این تحکیم و تشدید را نمی بینیم مانند {فأذنوا بحربٍ من الله و رسوله} و امثال ذلک که خیلی شدید است. دوم تشدید به اینکه با کفّار تولّی نداشته باشید {و مَن یتولّهم منک فإنّه منهم} کسی که از شما نسبت به کفّار تولّی دارد جزء آنها است، تولّی را معنا می کند. این همه قرآن می گوید {لا تتخذوا الیهود و النصاری أولیاء}، {لا

تتخذوا عدوّی و عدوّکم أولیاء} آیات قرآن در این موضوع خیلی عجیب است. ما در فارسی کلمه ای که بتواند تولّی را خوب معنا کند نداریم خیلی از کلمات همین طور است عربی اش را داریم ولی فارسی آن را نداریم، آیه الله العظمی آخوند همدانی (رحمه الله علیه) استاد ما در همدان می گفتند ما برای مسافر کلمه ی فارسی نداریم، بله! با یک عبارت های فارسی می توانیم منظور را برسانیم ولی کلمه ای برای آن نداریم، ایشان خیلی در لغت دقیق بودند، خیلی از عبارت های عربی را پیدا می کردند و گفتند ما معادل فارسی آن را نداریم، یا بوده و از بین رفته است و یا اصلاً نداریم پس ناچاریم از همان عربی کمک بگیریم. معنی تولّی این است که انسان محبّت و گرایش داشته باشد نسبت به کفّار، این سابقاً خیلی معمول بود اصلاً مسلمان ها در برابر کفّار خود باخته بودند و نسبت به آنها گرایش داشتند، این مطالب به عنوان مقدمه عرض کردیم بقیّه را انشاء الله بعداً بحث می کنیم.

اقسام جهاد – دفاع کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال، در کتاب جهاد درباره ی دفاع بود یعنی اگر یک کشور اسلامی، یک مجتمع اسلامی، مرکز اسلامی، از طرف دشمنان اسلام، مورد تهاجم قرار گیرد بر مسلمان ها لازم است که دفاع کنند «وَقَاتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ » که آیه ی صد و نود از سوره ی بقره بود و این دفاع، که یک نوع از جهاد با جهادهای دیگر فرق داشت یکی این که در این جا شکی نیست که حضور امام و یا نماینده ی امام هم لازم

نیست بر مردم مسلمان لازم است که، پیر و جوان و زن و مرد برای دفاع برخیزند و دفاع کنند صاحب جواهر، در جلد بیست و یکم، صفحه ی نوزده متعرض شده و ایشان می گوید: « کتاباً سنتاً اجماعاً عقلا» هر مرکز اسلامی، هر مملکت اسلامی که از طرف دشمن مورد تهاجم نظامی قرار بگیرد، لازم است که مسلمان ها قیام کنند همه ی مسلمان ها، منتها الأقرب فالأقرب گاهی ممکن است همه ی مسلمان ها لازم باشد که از بیضه ی اسلام، از مرکز اسلام و از مجتمع اسلام دفاع کنند و در این جا حضور امام و نایب امام هم شرط نیست و آن جهاد معمولی، از زن ها و فلان و فلان برداشته شده است اما این جا زن و مرد و پیر و جوان لازم است که برای دفاع برخیزند و دفاع کنند، این را با توفیق پروردگار انجام دادیم، عرض کردیم که در کتب فقهاء، همین مسئله ی نظامی، تهاجم نظامی مورد بحث قرار گرفته، که اگر یک دشمنی با سپاه و لشکر حرکت کرد و بخواهد اشغال کرد و متعرض شد چه باید کرد؟ اما چند نوع تهاجم هم وجود دارد که آن ها بر حسب زمان که مقتضی نبوده در کتب فقهاء بحث نشده است تهاجم فرهنگی، تهاجم سیاسی، تهاجم اقتصادی، یعنی دولت های استکباری و ظالمین، بعداً متوجه شده اند که تهاجم نظامی خیلی خرج و مخارج و دردسر دارد بهتر آن است که یک راه دیگری پیش بگیرند که هم فائده و منافع تسخیر و سلطه بر یک مملکت داشته باشند و مخارج کمتر، عایدات بیشتر، با آن تهاجم فرهنگی است اگر بتوانند فرهنگ یک ملت را

عوض کننـد آن ملت خودش خوب وابسـته شود به آن ملت دیگر و آن مهاجم بتواند سـیاست یک ملت را تغییر دهند و قبضـه کنند خوب این ملتی که سیاست آن قبضه شده تابع آن ملتی خواهد شد که، آن دولتی که سیاست این ها را تغییر داده است و همین گونه اقتصـاد، از این جهت سه تـا تهـاجم به وجود آمـده که در کتب فقهـای ما نیست، تهاجم فرهنگی، تهاجم سیاسـی، تهـاجم اقتصـادی، از طرفی هم خوب در حوزه ی علمیه ی قم که در این زمـان در کتـاب جهـاد بحث می شود لازم است این مباحث هم خوب مطرح شود برای خاطر این که فقه ما یک فقه پویایی است و در هر زمان پاسخگوی احتیاجاتی است و اسلام یک دینی در سـطح بسیار بالایی است اگر در همه ی زمان ها یک تطبق «وَأَنتُمُ الأَعْلَوْنَ» (آل عمران، ۱۳۹)، «الإسلام یعلو و لا یعلی علیه»، خوب این بایـد مفروض باشـد بنـابراین پس لازم است که درباره ی تهاجم فرهنگی، و سیاسـی و اقتصادی هم در حوزه ی علمیه ی قم بـا توفیق پروردگـار بـا مطـالعه یش مـا که بحثی است که تـا به حـال بحث نشـده است مـا بایـد فکر کنیم خودمـان بر اسـاس کتـاب و سـنت دلائلی برای این موضوع به وجود بیایـد و بحث کنیم، یعنی بایـد بحث شود. تنها کسـی که متعرض شـده است امام (رضوان الله علیه) است اصل مسئله را گفتیم امام در تحریر، فصـلی به نام دفاع دارند جهاد و دفاع، در آن جا ده مسئله ایشان ذکر کرده اند که در کتب دیگر، وجود ندارد. این ده مسئله بر می گردد به همین سه تا که عرض

کردم، تهاجم غیر از نظامی که گفتند، تهاجم فرهنگی و سیاسی و اقتصادی، اول معنا کنیم تهاجم فرهنگی آن است که قدرت های بزرگ و استکباری سعی کنند فرهنگ ملتی را عوض کنند و تابع فرهنگ خودشان کنند، هر ملتی یک فرهنگی دارد حتی کمونیست و سوسیالیستی، فرهنگشان انکار خدا بود و این گونه مسائل بود بالأخره فرهنگ یعنی آن چه که به فکر و اندیشه و عقیده ی مردم فرهنگ محسوب می شود. گاوپرست ها خودشان فرهنگی دارند بر اساس فرهنگ خودشان گاو را مقدس و محترم می شمارند و هکذا، خوب فرهنگ ها خیلی متفاوت است غرب خودش یک فرهنگی دارد آن فرهنگ آن ها، فرهنگ اومانیسم است یعنی انسان محور و مدار است خدا و دین و این ها را گذاشته اند کنار، گفتند این انسان است و خواسته های انسان است و دولتی ترتیب دهیم بر اساس خواسته ی انسان ها، رأی انسان ها، اسم آن هم می شود لیبرال دمکراسی مثلاً که این خودش یک فرهنگی است آن ها دیگر با خدا و آخرت و این ها کار ندارند آن ها می گویند انسان هر چه بخواهد حتی با کلیساهای خودشان هم الآن کار ندارند با پاپ های خودشان هم یک احترامی است، اساساً در انجیل آن ها چیزی به نام سیاست و فرهنگ و اقتصاد وجود ندارد خلاصه، از این جا سعی کرده اند برای این که فرهنگ ملت ها را تغییر دهند و تابع فرهنگ خودشان کنند وقتی یک ملتی فرهنگ خود را از دست داد مثل درختی که ریشه ی خود را از دست داده است آن را دیگر هر کجا بکاریم بکشیم می شود کاشت دیگر، فرهنگی را وقتی از دست داد این تابع فرهنگ آن ملت

مطلوب خودش می شود یک خودباختگی و شیفتگی و وابستگی و آن فرهنگ مطلوب خود را پیدا می کند هر کجا باشد یک نوکری است در حقیقت، سرخورده ای است هر کجا باشد تابع شما کار خواهد کرد سعی کردند به این که، فرهنگ بسیاری از کشورهای اسلامی را این گونه کند قبل از انقلاب ایران ما همین گونه بود، همه جا وابسته بود به غرب، حتی کتاب های دانشگاهی ما، ؟؟؟ اسلام را هم به حساب آن ها نوشته بودند می گفتند گالیله و ؟؟؟ بود که حرکت زمین را کشف کرد و حال آن که در روایات و قرآن ما خوب نهج البلاغه دلایل فراوان هست و هکذا مسائل دیگری که شاید هم گفته باشم. این می شود تهاجم فرهنگی، هر کس که تابع آن ها بود روشنفکر و منور الفکر و این ها و هر کس تابع نبود مرتجع و عقب مانده و اکثریت هم آن ها بودند، ؟؟؟ کلیدی هم دست آن ها بود و یک اقلیتی هم تابع نشده بودند اما کاری از آن ها بر نمی آمد، تهاجم سیاسی آن است که مدیریت کارها را به دست آن ها باشد یعنی مثلاً فرض کنید که وزرا و وکلا و اساتید دانشگاه ها و بالاترها، تابع آن ها هستند سیاست را آن ها ورق می زنند و معین می کنند بقیه ی مردم تابعیت و تبعیت دارند این می شود تهاجم سیاسی گفتیم قبلاً فراماسون هایی اشخاصی که می رفتند برای خواندن درس به غرب، شستشوی مغزی داده می شدند فکرشان عوض می شد و بر می گشتند اما دست نشانده ی آن ها هستند شما می خواهید برای مجلس، انتخاباتی انجام دهید این گونه نیست که آن ها بگویند که چه کسی باید انتخاب شود و هکذا، این تهاجم

سیاسی آن ها بود امام از یک دل دردمندی این مسائل را ذکر کرده اند آشنایی با اوضاع زمان همین است تهاجم اقتصادی همین بود که آن ها منابع اقتصادی ما را قبضه کرده بودند، معادن و این ها هر چه بود می شکافتند و می بردند، پنبه را از ما می خریدند به قیمت ارزان، ولی لباس می کردند فاستونی و لباس های دیگری به قیمت خیلی گران ما می خریدیم چون خود ما انقدر عقب مانده بودیم صنعتی نداشتیم، در این کتاب سفرنامه ی مظفرالدین شاه، نوشته که اگر روسیه به ما چلوار ندهد برای مردگانمان کفن نداریم انقدر از لحاظ اقتصادی عقب مانده بودند آن یک تهاجم اقتصادی است پس بنابراین سه نوع تهاجم فرهنگی، اقتصادی، سیاسی. گاهی هر سه توأم بودند با هم و گاهی منفک بودند، خلاصه آن ده تا مسئله ی امام (رضوان الله تعالی علیه) مربوط به این موضوع در کتاب دفاع، که ایشان فرمودند به این که باید و لازم است بر مسلمانان که اولاً اعتراض کنند از این که هیچ وقت تحت سلطه ی آن ها نه نظامی، نه سیاسی، نه فرهنگی، نه اقتصادی قرار نگیرند و همه باید با یکدیگر متحد باشند و سلطه را نپذیرند و قیام کنند. ؟؟؟- آن بحث دیگری است خلاصه آن بحث دیگری است اول می فرمایند به این که باید بیدار باشند و این ها، بعد اگر به وجود آمد خوب باید چه کار کنند؟ اگر عقدی، پیمانی بسته شده است باید لغو کنند و به هم بزنند و اگر عقد و پیمان نیست هر نوع رابطه ای که اقتضاء می کند آن ها سلطه پیدا کنند در برابر آن رابطه قیام کنند آن رابطه را قطع

کننـد این ده مسئله ای که در دفـاع هست امـا مـدارد مطالعه می کنیـد، حالا بحث ما با توفیق پروردگار در همین جا است می خواهیم ببینیم که اسلام از چه راهی در برابر سلطه ی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به ما راه نشان داده بله، اسلام چون یک دین بسـیار جامع و کاملی است اگر یک وقت هم این جریان به وجود آمـده برای خاطر این است که آن سـنگرهای اسـلام را ما از دست دادیم، بلکه هر قشونی که سـنگر خود را از دست دهد سنگرش به دست دشمن بیافتد، دشمن مملکت را تسخیر کند، ما سنگرهـا را بایـد بشناسـیم بحث ما در آن سـنگرها و در اصولی است که با توجه به آن اصول، نه تنها رفع بلکه دفع است چون رفع یعنی اعدام الشـیء بعد وجوده، دفع یعنی اعدام الشـیء قبل وجوده، اسـلام مبانی و اصول و سنگرهایی دارد با توجه به آن مبانی اصلاً دفع است یعنی طوری اسلام فرصت نمی دهد میدان نمی دهد که دشمنی بتواند فرهنگ مسلمان ها را قبضه کند یا سیاست آن را و یا اقتصاد آن را، منتها چون مسـلمانان سـنگرهای خودشان را از دست داده انـد و ؟؟؟ را نکرده انـد تحت تأثیر سلطه ی فرهنگی، اقتصادی و سیاسـی قرار گرفته اند خوب یکی از آن ها را با توفیر خداوند قبل از محرم، بحث کردیم. قبل از مـاه صـفر قبـل از دهه ی آخر صـفر، آن قاعـده ی نفی سبیـل بود آیه ی صـد و چهـل و یک از سوره ی نساء، «وَلَن یَجْعَلَ اللّهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً» این قاعـده را بحث کردیم، این قاعـده می گویـد تمـام راه هـایی که ممکن است از آن راه ها کافر، در مسلمان

تسلط پیدا کند آن راه ها از نظر اسلام مشروعیت ندارد هم تکلیفاً حرام است هم از لحاظ حکم وضعی اگر عقودی چیزی پیمانی به وجود آمده باطل است این را بحث کردیم ادله ای که ا قتضاء می کرد گفتیم که آیت الله علامه ی بجنوردی هم در جلد اول قواعد فقهیه مفصل بحث کرده پس یکی از راه هایی که جلوی سلطه را می گیرد قاعده ی نفی سبیل است که از این آیه، برای روایت دیگری هم استفاده کردیم، این اول بود، دوم آیاتی که در قرآن کریم وجود دارد و نهی می کند تشدید می کند تأکید می کند از تولی کفّار این آیات خیلی زیاد است که می گوید شما کفّار را تولی نکنید با خیلی شدّت و چند تا بحث است اول شناخت دشمنان، دوم نهی از تولی آن ها که تولی را معنا می کند سوم خطر و ضررهایی که قرآن ذکر می کند تا مسلمانان خطر و مفاسد تولی کفار را بدانند. - ؟؟؟ : بله اول شناخت دشمنان اسلام است، خیلی من دوست دارم هر کجا مطلب روشن نشد شما بفرمایید که ما تکرار کنیم یا هرکجا که اشکالی هست اشکال بعد از مطالعه و صحیح ما استقبال می کنیم بله این جا می شود مطلب را چند قسم، چند بعد بحث کرد اول این که قرآن دشمنان اسلام را برای ما ذکر می کند دوم کیدها و مکرهای آن ها را برای ما ذکر می کند، با یک عبارت هایی که «قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ» (آل عمران، ۱۱۸) اگر شما تعقل و تفکرتان سست است و ما آیات را در این مورد به شما بگوییم مواظب باشید خیلی، سوم راه رهایی از

این کیدها و مکرها قرآن نشان می دهد که شما سنگر خودتان را اگر حفظ کنید از این راه هم دشمنان نمی توانند سلطه ای بر شما به هیچ نحو پیدا کنند بحث بسیار مهم قرآنی است هر هچند بعضی فکر می کنند که بحث قرآنی که ما داریم بحث فقهی ما می خواهیم، چه فقهی از فقه قرآن بالاـتر می شود باشد؟ خوب بنابراین، آیت الله طباطبایی (أعلی الله مقامه) در چند جای قرآن، تفسیر المیزان، با تعبیر بسیاری این مطلب را ذکر کرده اند که در قرآن کریم هیچ جا نسبت به دو چیز فقط، این تشدید و تأکید نیست، یکی امر تولی کفار که می گوید از همین راه است که اسلام سعید و مسلمان ها ضعیف شده اند یکی هم ایشان می گویند ربا، دیگر زنا و شرب خمر و این ها هیچ کدام این تأکید را ندارد، بنده قرآن هم همراه آورده ام که بعضی جاها اگر لازم بود از روی قرآن بخوانیم، بنابراین چند بحث اینجا لازم است انجام بگیرد بحث اول معرفی دشمنان اسلام است آن ها همیشه دام هایی داشته اند و آن ها خیلی هم در کار خودشان مقاوم هستند که خداوند می گوید: «وَلَن تَرْضَی عَنكَ الْيَهُودُ وَلاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» (بقره، ۱۲۰) هیچ وقت در فکر این نباشید که آن ها را از خودتان راضی کنید یهود و نصارا، تا شما از اسلام صرفنظر نکنید تا با آن ها نشوید آن ها راضی از شما نخواهند شد خوب بنابراین، اول مربوط به معرفی دشمنان اسلام است بله قرآن کریم سه تا دشمن برای ما معرفی می کند اول این است که «إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُواْ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا» (نساء، ۱۰۱) تمام کفار بدون استثنا با

شما دشـمن آشکار است آیه ی ۱۰۱ از سوره ی نسـاء، سوره ی چهـارم قرآن کریم، «إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُواْ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا» دوم «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ» (مائده، ۸۲) این صهیونیست ها که یهود خاصی هستند این ها شاید منظور باشد. این ها خودشان را یک تافته ی جـدا بافته می داننـد این ها نژاد خاصـی خودشان را می دانند نژاد برتر و بالاتر می دانند بقیه ی مردم را نژاد پایین تر می داننـد و حتی قائل هسـتند «نحن اولیاء الله و أحباؤه» این ها می گوینـد اولیاء خدا ما هستیم ما باید غلبه پیـدا کنیم کشـتن انسان ها برایشان یک چیز عادی است و مشـروعیت دارد، تا غلبه پیـدا کنیم بر کل جهان این ها «أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ» آیه ی هشـتاد و دو از سوره ی مائـده است، سوره ی پنجم قرآن. سوم، در سوره ی شـصت و سوم قرآن است که سوره ی منافقون است بعـد از سوره ی جمعه، درباره ی منافقون «عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» (منافقون، ۴) منافق یعنی کسـی که ظـاهر آن غیر از بـاطن او و زبـان او غیر از عمـل او باشـد خلاـصه، این کسـانی که برخوردهـای دو گانه دارند خلاـصه، کسـانی ممکن است یـک نفر کـافر باشـد و هم منافق باشـد این ها ؟؟؟ الجمع نیسـتند خلاصه «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» منافقین عدو هسـتند آیه ی چهارم از سوره ی المنافقون سوره ی شـصت و سوم قرآن مجید است. خوب این ها دشـمنان اسلام هسـتند شـکی نداریم، حالا ببینیم بعد از این که فهمیدیم دشـمنان اسـلام، در قرآن مجید نهی از تولی این ها هست تا برسیم به نقشه هـای آن ها، آیات فراوان است درباره ی تولی، حالا برای نمونه ملاحظه کنیـد که «لاَّ يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُوْنِ الْمُؤْمِنِينَ» (آل

عمران، ۲۸) هرگز مؤمنین، کفار را اولیاء اتخاذ نکننـد یعنی مؤمنین با مؤمنین با یکدیگر ولایت داشـته باشـند اما هرگز مؤمنین کافرین را، آیه ی بیست و هشت از سوره ی آل عمران است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء» (ممتحنه، آیه ۱) این آیه از آیات سوره ی ممتحنه است سوره ی ممتحنه سوره ی شصتم سوره ی قرآن است اصلاً از اول این گونه است « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاء» شأن نزول آیه این است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواستند که مکه را فتح کنند، فتح مکه بسیار مهم است از مکه اخراج شدند مرکز بت ها آن جاست خانه ی کعبه بت خانه شـده است و مشـرکین که از دشـمنان بسـیار سرسـخت اسـلام بودنـد آن آیه ای که خواندیم یک جمله دارد که لازم نبود بخوانم، این است که «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُواْ» (مائده، ۸۲) پشت سرش این است مشـرکین هم دشـمن سرسـخت اسـلام بودند منتها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگ ها گاهی می خواست فتـح کنـد بـدون درگیری این خیلی مهم است فتح بدون درگیری، بدون جنگ یکی از آن ها مکه بود، پیغمبر اگر به مکه می فهمیدنـد می خواهـد به مکه بیایند لشـکری درست می کردند برخوردی می کردند و خون هایی ریخته می شد، اما پیغمبر می خواست که سـری این کار را انجام دهـد، این بود که پیغمبر قصـد کرد که مکه را فتـح کند ولی هیچ چیز نمی گفت و کسـی نفهمد، تا این که خبر نرسد. در مدینه بعضی فهمیدند فاصله زیاد است هفتاد هشتاد فرسخ

است، یک مردی به نام حاطب بن ابی طلحه، که در فقیه المقال هم اسم آن هست آدم بالأخره منافق شد آخرش، حاطب بن ابی طلحه یک نامه ای نوشت به مردم مکه به بعضی از بستگانی که آن جا داشت که پیغمبر قصد لشکر آوردن به مکه را دارد خبر بده، خوب این خبر به آن جا می رسید و فوراً این خبر شایع می شد و مردم مکه می فهمیدند و تمام مشرکین بودند دیگر، ابوسفیان و این ها بودند دیگر، این حاطب بن ابی طلحه برای این که نفهمد این را داد به یک زنی، ننوشته به زن خودش به یک زنی، گفت شما این را می برید به مردم مکه می رسانید، آن زن حرکت کرد که نامه را برساند، جبرئیل امین نازل شد به پیغمبر جریان را گفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت امیرالمؤمنین و زبیر و چند نفر گفت یک زنی در فلان جا دارد می رود، شما تعقیب کنید آن نامه را از او بگیرید بیاورید، خود زن را هم برگردانید این ها رفتند و رسیدند به یک زن، آن محل خاخ بود، در خاخ پیدا کرده بودند رسیدند به آن زن، گفتند نامه ای همراه داری، انکار کرد هر چه اصرار کردند انکار کردند زبیر و یکی دو نفر گفتند که می گوید ندارم، حضرت امیرالمؤمنین گفت خدا گفته دارد، پیغمبر گفته دارد، این می گوید ندارم؟ شمشیر کشید گفت اگر نامه را ندهی با این شمشیر می کشمت، زن گفت پس بروید کنار، زن از میان این زلف سرش نامه را در آورد نامه را داد، افرادی از مکه که پیغمبر قصد لشکرکشی به

مکه را دارد زن را آوردنـد و نامه را آوردند، پیامبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) آن شـخص را خواست گفت چرا این کار را کردی؟ گفت: من در مکه قوم و خویش دارم آن ها به من احسان و خـدمت کرده اند من هم خواسـتم خدمتی به آن ها انجام داده باشم و این سوره نازل شد «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَعَدُوَّکُمْ أَوْلِیَاء» چند آیه از سوره که آن حتی نقشه ی آن هـا را نشـان می دهـد این، این سوره، سوره ی شصـتم از قرآن کریم است بله «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَعَدُوَّکُمْ أَوْلِیَاء تُلْقُونَ إِلَیْهِم بِالْمَوَدَّهِ» شـما می خواهیـد به آن ها مودت کنید با اضافه است «تُلْقُونَ إِلَیْهِم بِالْمَوَدَّهِ» شـما به آن ها مودت و محبت خودتان را به آن ها اظهار می کنید حالا نمی دانست این ها «وَقَدْ کَفَرُوا بِمَا جَاءکُم مِّنَ الْحَقِّ» این ها کافر هسـتند حق و قرآن آمد،ای اهل مکه همه ی آن ها انکار کردند و قبول نکردند «یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِیَّاکُمْ» پیغمبر را و شـما را از مکه اخراج کردنـد آن قدر به شـما سـخت گرفتند شـما به ناچار از مکه هجرت کردید به مدینه، «أَن تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّکُمْ» برای خاطر این که شما ایمان آورده بودیـد، شـما را از مکه اخراج کردنـد و در مـدینه هستیـد «إِن کُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِی سَبِیلِی» یک مقدار ؟؟؟ است مطلب، عدو خدا و عدو مرا محبت نکنید اگر شـما مجاهد هستید «وَابْتِغَاء مَرْضَاتِی» اگر می خواهید خشـنودی ما را جلب کنید نباید با عدو و عدوکم ارتباط پیدا کنید و نامه بنویسـید و این ها «تُسِرُّونَ إِلَیْهِم بِالْمَوَدَّهِ» شما سری و مخفیانه محبت به آن ها اظهار می کنید این

نامه را مخفیانه به آن ها می دادید «وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنتُمْ» و حالا من علم خدا هستم و من می دانم که شما مخفیانه چه کار می کنید؟ «وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاء السَّبِيلِ» کسی که با دشمنان اسلام، این گونه ارتباط پیدا کند این راه راست را پشت سر گذاشته و گمراه کرده، «إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاء» شما این دشمن را نمی شناسید، اگر دشمنان قدرت پیدا کنند آن ها دشمنان شما هستند «وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ» این ها اگر قدرت پیدا کنند شما را نابود می کنند مقصود این آیه بود، «إِن يَثْقَفُوكُمْ» اگر آن ها غلبه پیدا کنند بر شما، این پرده از آن نقشه های دشمن، بر نمی دارد دشمن همیشه در فکر ضربه زدن به شماست، اگر قدرت پیدا کنند «كُونُوا لَكُمْ أَعْدَاء وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ» این ها اگر قدرت پیدا کنند دست های خودشان را به سوی شما به عنوان عدوان و تعدی دراز می کنند «وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ» این ها حتی زبان های خودشان را به سمت شما می گشایند «وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» آن ها دوست دارند که شما کافر شوید و از اسلام صرفنظر کنید. خوب بالأخره این قبیل آیات قرآن دارد ما بحث مان در شناسایی دشمن و چه معلوم و مودت آن ها را می گوییم آیات فراوان، حالا همه را نمی خواهیم بخوانیم خودتان مراجعه کنید به معجم المفرس قرآن کریم که برای فؤاد عبدالباقی است کلمه ی ولا- یبدوا کلمه ی ولا یلی، اولیاء و این ها را «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاء» (مائده، ۵۱) ببین «وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» هر کس از شما یهود و نصارا را دوست داشت آن خودش دیگر جزء شما نیست جزء آن ها است

این با شـدت عمل است بله، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ آبَاءكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاء إَنِ اسْتَحَبُّواْ الْكُفْرَ عَلَى الإِيمَانِ» (توبه، ۲۳) آیـات از این قبیـل زیاد است «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ» (مجادله، ۲۲) کسی که ایمان به خدا دارد نمی شود که من حـاد الله و رسوله، آن ها که به خـدا و رسول کفر می ورزنـد، چنین کسـی را دوست داشـته باشـند «وَلَوْ كَانُوا آبَاءهُمْ أَوْ أَبْنَاءهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ» از این قبیل آیات، آخرش هم فردا بحث می کنیم یک کلمه دارد «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت، ۴۱) در سوره ی عنکبوت به همین نام نامیده شده مثل کسانی است که خودشان را وابسته باشند به کفار در فکر جلب خشنودی و نارضایتی آن ها هسـتند مثل عنکبوت هسـتند، عنکبوت یک خانه ی بسـیار ظریفی می سازد ولی در مقابل گرما و سـرما و باد هیـچ مقاومتی ندارد شـما اگر به این کفار وابسته شوید بدانید که هیچ برای شما فایده ندارند هیچ فایده ای ندارند مثل همان سید حسن نصر الله گفت که اسـرائیل مثل لانه ی عنکبوت است همان گونه ضـعیف هسـتند بالأخره شـما با خداوند توجه داشـته باشید و تولی کفّار. بقیه انشاءالله برای فردا.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه با عرض تسـلیت شهادت حضرت امام حسن عسگری(علیه السلام) بحث ما در نهج البلاغه درباره مبانی و اصول حکومت علوی بود که بحث بسـیار مهمی است که اسـاس حکومت اسـلامی بر چه پـایه هـایی از مبانی و اصول بایستی استوار باشد، عرض کردیم که اولین اصل آن دقت و

سختگیری و حفاظت نسبت به بیت المال است، آن اندازه ای که لازم بود به عرض محترم رسید. اصل دوم اینکه یک پیشوای اسـلامی باید زندگی خود را هم طراز فقراء قرار دهد چون در سطح مملکت افراد فراوانی وجود دارند که بعضی از اینها دچار فقر و محرومیت می باشند بر کسی که امام و پیشوای ملت است لازم است که وضع زندگی خود را هم طراز آن فقیر و محروم قرار دهد که به یک معنا به همان زهد و وارسـتگی بر می گردد. ما به این مناسبت در جلسه گذشته عرض کردیم که نسبت به فقراء چند مطلب است، اول حبّ فقراء است بر هر مسـلمانی لازم است مخصوصاً کسانی که زندگی در سـطح متوسط یا بالاتر دارند که فقراء و محرومین و مستضـعفین را دوست داشـته باشند بخاطر اینکه آن رحمت و عطوفت اسلامی اقتضاء می کند که از درد و رنـج آنهـا آگاه باشـند و از لحاظ قلبی پیونـد عاطفی بین مسـلمان ها و فقراء و محرومین وجود داشـته باشـد، دوم این است که مجـالست بـا فقراء دارای ثواب فراوانی است که انسـان ازآنهـا فاصـله نگیرد و بـا آنها مجالست داشـته باشـد، سوم که مربوط به امام و پیشواست، امام و پیشوای اسلامی باید زندگی خود را هم طراز فقراء و محرومترین افراد در مملکت قرار دهد، در جلسه گذشـته توضـیحاتی در باره ی این موضوع داده شـد. بنـده روایتی دیدم درباره موضوع اول و دوم از اصول کافی که اول این را عرض می کنیم بقیه را بعداً ادامه می دهیم، در اصول کافی جلد دوم صفحه ۲۶۲ باب فضل فقراء

المسلمين {عن ابى عبدالله(علیه السلام) قال جاء رجلٌ موسرٌ}یک شخص توانگری به خدمت پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) آمد {نقیّ الثوب} لباس پاکیزه ای داشت {فجلس الی رسول الله} و در کنار پیغمبر نشست {وجاء رجلٌ معسرٌ} یک مرد فقیری هم بعداً آمد {دَرِنُ الثوب} لباسش قدری مندرس بود و پاکیزه نبود {فجلس الی جنب الموسر} آن شخصی که لباس مندرسی داشت در کنار آن توانگر نشست {فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه} وقتی که توانگر حس کرد یک فقیری در کنارش نشسته قدری خودش را کنار کشید و لباس خود را هم جمع کرد که لباسش با لباس او و بدن او ارتباط پیدا نکند، این حرکت از این فرد غنی صادر شد، پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) که در هر فرصتی می خواستند احکام خدا را به مردم برسانند به آن توانگر این چنین گفتند {أخفتَ أن یمسّک من فقره شیءٌ} آیا ترسیدی که فقر او به تو سرایت کند که خودت را کنار کشیدی {قال لا، قال فخفتَ أن یصیبه من غناك شیءٌ} ترسیدی که از توانگری تو چیزی به او برسد {قال لا، قال فخفتَ أن یوسّخَ ثیابک} ترسیدی لباست آلوده شود که لباس خود را جمع و جور کردی {قال لا، قال فما حملك علی ما صنعتَ} پس به چه جهتی خودت را جمع و جور کردی و به کنار کشیدی {قال یا رسول الله إنّ لی قریناً یزیّن لی کلَّ قبیحٍ یقبّح لی کلَّ حسنٍ} گفت من یک قرینی دارم آن قرن من هر چیز خوب را در نظر من نامطلوب جلوه می دهد و هر چیز بد را خوب جلوه می دهد مقصودش شیطان بود یعنی شیطان

در دل و روح من است، این کـار من، کـار خوبی نبود که آن را انجام دادم ولی شـیطان این را در نظر من خوشاینـد جلوه داد، {و قـد جلعتُ له نصفَ مـالی} برای اینکه خودم را مجـازات کرده بـاشم در برابر این کـار نـامطلوب نصف مالم را به این فقیر بخشیدم {قال رسول الله(صلّی الله علیه وآله) للمُعسر أ تقبل} پیغمبر(صلّی الله علیه وآله) رو کردند به آن فقیر فرمودند قبول می کنیم {قـال لا ـ} گفت نه قبول نمی کنم، {قـال له الرجـلُ و لِمَ} آن دارا پرسـید از فقیر که چرا قبول نمی کنی {قـال أخـاف أن یـدخلنی ما دخلك} گفت می ترسم من هم مثل تو شوم اگر نصف مال تو را قبول کنم از صف فقراء خارج شوم و به زمره ی اغنیـاء بپیونـدم و مثـل تـو شـوم، از این جهت قبول نکرد، بالاـخره مـا عرض کردیم که سه مطلب است یکی حبّ مسـاکین که روایت در این مورد زیـاد داریم، ابوذر می گویـد {أوصانی رسول الله بحبّ المساکین و الـدنوّ منهم} حبّ مساکین مخصوصـاً برای علمـاء خیلی لاـزم اسـت بـه منزل فقراء رفتـن بـا آنهـا رفت و آمـد کردن آنهـا را در دعـوت هایشـان شـرکت دادن، دوم مجالست با آنها، انسان که با آنها مجالست می کند از زندگی خودش خشنود می شود ولی وقتی با اغنیاء رفت و آمد می کند و می بینـد که آنها دارای تجمّلات هسـتند انسان از زنـدگی خودش قلباً ناراحت می شود، خلاصه فوائد زیاد دارد. امّا بحث ما در سوّمی است که مربوط به این بود که پیشوانان اسلام بایستی زندگی خودشان را هم

طراز محروم ترین افراد قرار دهند درباره حضرت امیر(علیه السلام) روایات زیادی است که در این صفت خیلی سر آمد بودند در بحار در جلد ۳۹ صفحه ۲۹۸ {قال رسول الله(صلّی الله علیه وآله) لعلّی(علیه السلام) یا علی إنّ الله قدزیّنک بزینهٍ لم یزیّن العباد بزینهٍ أحبّ الی الله منها} پیغمبر به حضرت امیر فرمودند خداوند به تو یک زینتی داده که به هیچ کس نداده و آن زینت را خداوند از همه ی زینت ها بیشتر دوست می دارد {زیّنک بالزهد فی الدنیا} خداوند تو را مزّین کرده به زهد در دنیا {و وهب لک حبّ المساکین} و این خصلت را نیز به تو داده که مساکین را دوست می داری {و جعلک ترضی بهم اتّباعاً و یرضون بک اماماً} مساکین خشنودند که پیرو تو باشند و راضی اند به اینکه تو امام و پیشوای آنها باشی در این رابطه ما در جلسه گذشته اشاره کردیم به خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه در این خطبه این عبارت مورد نظر ما بود {إنّ الله تعالی فرض علی ائمه الحق} خداوند واجب کرده بر ائمه حق {أن یقدّروا أنفسهم بضَعَفه الناس} ائمه حق باید خودشان را با افراد ضعیف هم سنگ و هم طراز قرار دهند {أن یقدّروا} تقدیر کنند و خودشان را این طور قرار دهند {بضَعَفه الناس} با مردم ضعیف از لحاظ معیشت هم سنگ و هم طراز باشند {کیلا یَتَبَیَّغُ بالفقیر فقرُهُ} تا فقر بر فقیر سنگینی نکند حضرت امیر فرمودند که {أأغنی مِن النفسی بأن یُقال لی امیرالمومنین و لا أشارکهم فی مکاره الدهر} همان نامه ای که به عثمان بن حنیف بود که

در جلسه قبل خوانـدیم، آیا من قناعت کنم در خودم که به من بگویند امیرالمومنین ولی در تلخی های زندگی با آنها مشارک نباشم، در جلسه گذشـته عرض کردیم که این خطبه ۲۰۰ در شـرح خوئی جلد ۱۳ صفحه ۲۰۸ و در همین جلـد ایشان مطاعنی برای صوفیّه نوشـته اند و ما از ایشان نقل کردیم چون بنده به یک مناسـبتی گفتم که از فرقه های باطل و گمراه صوفیّه است ما درباره ی هیـچ فرقه ی گمراهی به اندازه صوفیّه روایت نداریم برای اینکه اینها با بدل سازی ها و چهره سازی ها خواسـتند که ائمه را کنـار بزننـد و برای خودشان قطب و مرشـد درست کردنـد و همان کمالاتی که ما برای ائمه قائلیم آنها برای قطب های خودشان قرار دادند، علم به غیب و طیّ الارض و معجزات و کرامات فراوان و ...، ائمه(علیهم السلام) فرمودند آنها دشمنان ما هسـتند و این را هم جبّاران و خلفاء درست کرده انـد بنی عباس و بنی امیه، برای اینکه با ائمه نمی توانسـتند کنار بیاینـد و نمی توانسـتند اصول ائمه را تحمّـل کننـد از طرفی هم چون می خواسـتند در میان مردم خودشان را متـدیّن جلوه دهنـد بـدل سازی کردنـد و این فرقه ی صوفیّه را ساختنـد، برای اینهـا خانقـاه درست کردنـد، کرامت هـایی درست کردنـد، چهره سازی و چهره آرایی فراوان انجام دادند، ائمه(علیهم السـلام) از اینها بیزاری می جستند و این که اینها دشمنان ما هستند را توصیه می کردند، صوفی ها گفتند که ما شریعت و طریقت و حقیقت داریم، ما را و علمای بزرگ ما مثل شیخ مفید، شیخ طوسی و

غیره را اهل شریعت می دانستند یعنی ظاهر اسلام را قبول دارند ولی می گفتند ما اهل طریقتیم که باطن اسلام را قبول داریم آنها پوستند ولی ما مغز هستیم، یک مقدار در طریقت کار کنی به حقیقت می رسی که مرتبه سوم است به حقیقت که رسیدی دیگر فانی فی الله شده ای و حتی دیگر عبادت و نماز هم لازم نیست، مطاعن فراوانی این فرقه دارند که مقداری از اینها را خوئی در جلد ۱۳ ذکر کرده است، ابن ابی الحدید جلد ۱۱ صفحه ۳۲، بحرانی جلد ۴ صفحه ۱۶، فی ضلال جلد ۳ صفحه ۲۳۸ این را به این خاطر عرض می کنم که با این شروح ما باید آشنا شویم تا با نهج البلاغه آشنا شویم، این مربوط به خطبه ۲۰۰ بود که مقداری بحث شده بود. حالا وارد خطبه دیگری در همین موضوع می شویم آن هم خطبه ۱۵۹ نهج البلاغه است حضرت امیرالمومنین در این خطبه اوصاف پیغمبران را ذکر کرده اند در زمینه زهد و وارستگی، بنده معتقدم (البته با استفاده از این خطبه ها و اخبار اهل بیت) کسی که شغل اجتماعی دارد از دیدگاه اسلام تا دارای وارستگی و زهد نباشد نمی تواند وظیفه خودش را انجام دهد چون غرق در دنیا و طمع و تجمّلات زندگی می شود و این حد یقف ندارد و اگر انسان سرگرم این موضوع شود دیگر نمی تواند وظیفه ی خودش را انجام دهد و به دردِ مردم برسد این است که برای علماء هم خیلی لازم است که زاهد باشند، این حدیث نبوی در بحار است {مَن إزداد فی

العلم رشداً و لم یزدد فی الدنیا زهداً لم یزدد من الله إلّا بُعداً} کسی که هر چه بیشتر علم پیدا کرد اگر به موازات افزایش علمش زهد پیدا نکند یعنی هر چه علمش بیشتر می شود باید به خدا و مردم بیشتر توجه کند و بیشتر از حرص و آز و تجمّلات زندگی بکاهد و اگر این طور نباشد از خداوند بُعد پیدا می کند. به نظر بنده یکی از جهات افت تحصیلی در حوزه قم تقریباً همین موضوع است (نسبت به همه عرض نمی کنم) چون سابقاً که می آمدیم به قم برای درس خواندن بیشتر هدف این بود که درسی بخوانیم، کسی که متأهّل بود قانع به این بود که اطاقی اجاره کند و وقت خودش را صرف درس خواندن کند و تجمّلات و تمتّعات زندگی در نظرش جلوه ای نداشت اما حالا که وارد قم می شوند دلش می خواهد خانه بخرد، ماشین بخرد و تشکیلاتی درست کند اینها هم که حد یقف ندارند و روز به روز وسعت پیدا می کنند و غرق در تجمّلات زندگی و توجه به تمتّعات و تنعّم گرایی باعث می شود که انسان در آن وادی حرکت کند، شهید ثانی در منیه المرید فرموده اند که علم چیزی است که {لایُعطیک العلمُ بعضَه حتی تُعطیه کلّک} تا تو همه آنچه که داری به علم ندهی علم بعضی از خودش را به تو نخواهد داد و این شخص بجای اینکه آنچه دارد از فراقت و جوانی را به علم دهد به همین تجمّلات می پردازد و این باعث عقب ماندگی و انحطاط می شود این مساله

ی خیلی مهمی است. حالاـ وارد خطبه ۱۵۹ می شویم که اگر انبیاء این زهد و وارستگی را نداشتند نمی توانستند رسالت خود را انجام دهنـد در آخر این خطبه است که {والله لَقـد رقعتُ مِـدرعتی هـذه حتّی استحییتُ مِن راقعهـا} من این پیراهن خود را آنقدر وصله زدم که از وصله زننده خجالت کشیدم {مِدرعه} لباسی که از پشم باشد را مدرعه می گویند {و لقد قال لی قائلٌ ألاـ تنبـذها عنـک؟} یـک نفر گفـت که این پیراهن وصـله دار را کنـار نمی گـذاری؟ {فقلتُ أعزب عنّی} عَزَبَ، یعزُب یعنی غایب شدن، حضـرت به آن شـخص فرمودند از من دور شو {فعند الصّـباح یُحمَد القومُ السّـری} این مَثَل است، آن مردمی که شب حرکت می کننـد صـبح آسوده و راحت می باشـند چون شب هوا خنـک است و خلوت است و افرادی که آن کاروان را می بینند مورد سـتایش قرار می دهند {فعند الصّـباح یُحمَد القومُ السّـری} از نظر ادبی یُحمَد بخوانیم یا یَحمَد واینکه السُری به چه معناست؟ اگر یُحْمَـدُ بخوانیم السُّری صـفت قوم است یعنی صـبح که شـد آن قومی که شب راه را طی کردند السُّری یعنی شب راه طی کردن، آن قوم مورد حمد و سـتایش قرار می گیرند. در بعضـی از نسـخه ها است یَحْمَدُ اگر اینطور بخوانیم یعنی قوم سـیر در شب را ستایش و تمجید می کنند، خلاصه در این خطبه چند مطلب است که عرض می کنیم اوّل در خوئی جلد ۹ صفحه ۳۴۳، بحرانی جلد ۳ صفحه ۲۷۶ ابن ابی الحدید جلد ۹ صفحه ۲۲۲، شرح فی ضلال جلد ۲ صفحه ۴۲۴. در اینجا

حضـرت امیر(علیه السـلام) پیغمبران را یک یک ذکر کرده اند تا پیغمبر اسلام و بعد خودشان را گفته اند، پیغمبر اسلام را این طور گفته {خرج من الدنیا خمیصاً} پیغمبر از دنیا رفت با شـکم گرسـنه {و وَرد الآخره سیلماً} و با سـلامت وارد آخرت شـد {لم یَضَع حجراً علی حجرٍ} در عمر خود سنگی روی سنگی نگذاشت برای خودش چیزی بنا نکرد، حضرت علی(علیه السلام) بعـد خودشان را گفته اند، در بحار جلد ۴۰ صفحه ۳۲۲ حضـرت باقر(علیه السلام) حضرت امیر را می گویند {لقد وُلّی خمس سنین و ما وضع آجِره علی آجِره} حضرت امیر ۵ سال حکومت کردند ولی آجر روی آجر نگذاشت آجر در عربی را آجِر می گویند ولی لَبِن به خشت خام می گویند، آجِر به خشت پخته می گویند، حضـرت آجر روی آجر نگذاشت و لَبِنه ای هم روی لَبِنه نگـذاشت، {ولاـ أقطع قطیعاً} هیـچ زمینی را تصـرف نکرد {و لا أورث بیضاء و لاحمراء} نه طلا و نه نقره، هیـچ چیزی به ارث نگـذاشت، این مسـاله ی وارسـتگی در این حـدّ البته خیلی بالاست ولی درس است و اصل است که بایـد پیشوایان اسـلام زنـدگیشان سـاده باشـد چون مردم وقتی ببیننـد پیشوای اسـلام به تمتّعات و تجمّلات توجهی نـدارد و فقط در فکر انجام وظیفه خـودش اسـت و به فکر مردم و محرومین است این اثر زیـادی دارد در اینکه مردم او را بپذیرنـد و از او پیروی کننـد امّـا وقـتی ببینند که او هم مثل مردم حریص است و می تازد برای دنیا دیگر به او توجهی نمی کنند و حرفش اثری ندارد. این خطبه ۱۵۹

که عرض کردم در اولش دارای مطالب فراوانی درباره توحید است ما آنچه که به بحث ما مربوط بود را انتخاب کردیم ولی دارای مطالب فراوانی است مخصوصاً توحیدی که چند سطر از آن را می خوانیم {و ما الذی نری مِن خلقک} حضرت با پروردگار حرف می زنند و می گویند آنچه از خلقت تو می بینیم {و نعجب له مِن قدرتک} و تعجب می کنیم از قدرت پروردگار، {و نَصِفُه مِن عظیم سلطانک؟} سلطنت و عظمت پروردگار را توصیف می کنیم اینها را می بینیم امّا {و ما تغیّب عنّا} (و) حالیه است، و حال آنکه آنچه از نظر ما غایب است {و قصُرت أبصارنا عنه} چشم های ما قاصر از آنکه ما آنها را ببینیم {و انتهت عقولُنا دونه} عقل های ما در برابر آن ها عقب نشینی می کند و به جایی نمی رسد {و حالَت ستورُ الغیوب بیننا و بینه أعظم} پرده های غیب ما بین ما و آنها حائل است و خیلی بیش از این است که ما می بینیم و درک می کنیم {فمَن فرَّغ قلبَه و أعمل فکرَه} کسی که دلش را با فراغت مورد مطالعه و توجه قرار دهد و فکر خودش را به کار بیاندازد {لیعلم کیف أقمتَ عرشَک} عرش در روایات ما و در قرآن هم آمده به دو معناست، یکی این که یک جسم بزرگی است که چند ملائکه در بالا آن را حمل می کنند و معنای دیگر آن این است یعنی مقام تسلّط برای همه موجودات {علی العرش الستوی} یعنی خداوند متعال بر عرش تسلّط پیدا کرده، عرش یعنی

آن مقـام احـاطه ی به همه موجودات آن جسم خـاص نیست و این کنایه است، آیت الله طباطبائی در تفسـیر المیزان می گویند این جور آیات {استوی} مقام و احاطه ی سلطنت به همه موجودات است و شعری هم در تفسیر ذکر کرده اند {قد استوی بشرٌ علی العراق} بشـر بر عراق مسـلط شد (در اینجا برای مسلّط شدن کلمه عرش را بکار برده) آن مقام تسلّط بر همه موجودات و فرماندهی و سلطنت پروردگار، به عرش تعبیر شده و این کنایه است از اینکه سلطان عرشی دارد، وقتی سلطان روی تختش می نشـیند فرماندهی اش بر تمام جاها گسترش دارد عرش هم به این معناست. پروردگارا اگر کسی فکر کند که تو سلطه و قدرت خود را چطوری به همه موجودات گسترش دادی {و کیف ذرأتَ خلقـک} و چطوری موجودات را آفریـدی {و کیف علَّقتَ فی الهواء سـماواتک} و چطور در این آسـمان کرات را نگه داشتی فکرش حیران می مانـد، بنـده در کتـاب دانش عصـر فضـا دربـاره عظمت عالم که بحث کردم اول درباره کهکشان بحث کردیم، کهکشان مجموعه ای است از سـتارگان است که زمین و منظومه شمسـی هم جزء یکی از کهکشان هاست کهکشان یک مجموعه بزرگی است که اقلاً صد هزار میلیون در آن ستاره وجود دارد و اقلاًـ در فضا صـد هزار میلیون کهکشان وجود دارد و در هر کهکشان صـد هزار میلیون سـتاره وجود دارد که هر سـتاره مثـل خورشـید از لحـاظ جرم و حجم می باشـد. ضـرب صـد هزار میلیـون در صـد هزار میلیون می شود ده هزار میلیـارد میلیارد، یعنی بنویسیم یک و در جلوی آن

۲۲ صفر قرار دهیم، اینها به اندازه ای زیادانـد که اگر مردم روی زمین که تعدادشان به شش میلیارد می رسد بخواهند این ستاره ها را سرشماری کنند در هر ثانیه هم ده تا بشمارند در صورتی می توانند این سرشماری را انجام دهند که هر یک دارای ۱۵ هزار سال عمر باشند این قدر وسعت عالم و عظمت عالم زیاد است این است که در این خطبه حضرت امیر(علیه السلام) اول درباره عظمت عالم مقداری بحث کرده اند بعد می رسند به اینکه پیغمبران خدا از لحاظ ساده زیستی و تنزّه و وارستگی چنین بوده اند تا بعد می رسند به خودشان إن شاءالله بقیه بحث برای بعد.

اقسام جهاد – دفاع کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد روز بسیار مبارکی است. روز آغاز امامت مولایمان امام عصر از این جهت تبریک عرض می کنیم. بسیار روز مبارکی است. بحث ما در این بود که فقهای ما (اعلی الله تعالی مقامهم) در کتاب جهاد، در اینکه اگر تهاجم نظامی صورت بگیرد باید دفاع انجام شود. ادله ای برای دفاع، کیفیت دفاع، حالا کیفیت را بعداً مبسوطاً بحث می کنیم. این را بحث کرده اند. اما خوب در آن زمان ها که این کتب نوشته شده، دیگر تهاجم از طرف کفار و دشمنان اسلام انحصار به تهاجم نظامی و قتال داشته. آنها سعی کردند با ذکر ادله از جمله قاتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ الَّذینَ یُقاتِلُونَکُم که ادله ی مربوط به دفاع نظامی را ذکر کرده باشند. اما گفتیم بر اساس گذشت زمان تهاجم دشمنان اسلام نسبت به مسلمین تهاجم سیاسی، تهاجم فرهنگی، تهاجم اقتصادی صورت گرفته و خطر و ضرر اینها برای

مسلمانان از خطر و تهاجم نظامی مسلّماً کمتر نیست. نظر اسلام از لحاظ دفاع در برابر این قبیل تهاجم مورد بحث ماست. که اگر تهاجم فرهنگی صورت گرفته چه جور باید دفاع کرد. یا تهاجم سیاسی یا تهاجم اقتصادی. در اینجا عرض می کنیم به اینکه اسلام چون یک دین بسیار جامع و کامل است اگر توجه و دقت شود در برابر تمام این تهاجم ها دفاع کامل دارد. اولین نکته این است که در اینجا باید بحث دفع و رفع را توجه کنیم. دفع یعنی اعدام الشیء قبل وجوده و رفع یعنی اعدام الشیء بعد وجوده. اسلام طوری اصول خود را تنظیم کرده که در اینجا اصلاً دفع به عمل می آید. اگر توجه شود. اگر آن سنگرها که اسلام ذکر کرده حفظ شود اصلاً تهاجم صورت نمی گیرد. نه فرهنگی، نه سیاسی، نه اقتصادی. ولی وقتی که شما سنگرها را از دست دادید و آن سنگرها در اختیار دشمن قرار گرفت خوب قهراً معلوم است در هر برخوردی، که همیشه ما برخورد داریم با دشمنان اسلام, آن ها هیچ وقت علیه ما آرام نیستند، ساکت نیستند، خاموش نیستند، بی نقشه نیستند. خوب وقتی دشمنی که آرام نیست، خاموش نیست، نقشه هایی دارد. برای شما هم سنگرهایی معین شده. در این برخوردها شما اگر سنگرهای خود را رها کنید خوب مسلّم و معلوم است که آن سنگرها به دست دشمن می افتد و نتایج و خطرهایی که عرض کردیم به وجود می آید. ما حالا بحثمان در همین سنگرهاست. چنین سنگرها از دست داده شد این تهاجمات صورت گرفت. یکی از سنگرها که عرض

کردیم قاعده ی "نفی سبیل" بود. اگر شما مراقب باشید عهد و پیمان و عقد و قراردادی را شما تنظیم نکنید که موجب نفوذ دشمن در جبهه ی شما باشد. قرار و عهد و پیمان و ارتباطی که اقتضا می کند که سبیلی دشمن بر شما پیدا کند و مسلم و معلوم است از این سنگر که دست برداشتید وقتی شما آمدید و قرداد و پیمان و عقد و ارتباطی به وجود آوردید که مستلزم سبیل دشمن بر شماست, مسلماً در اینجا چنین چیزی به وجود می آید، آن عواقب به وجود می آید. آن را ما بحث کردیم. قاعده ی نفی سبیل را. دومین سنگر و دومین اصل این آیاتی است که ما را نهی می کند جدّاً از تولی با کفار. بعد از اینکه دشمنان را معرفی کرده، عرض کردیم آیاتی که نهی می کند از تولی با دشمنان اسلام. از اول می دانید که وقتی که ما به بچه ها یاد می دادیم اصول و فروع دین را می گفتیم تولی و تبری. این حرف بیخودی نبود. اما این چون درست شکافته نشد از این جهت کم کم مورد توجه قرار نگرفت. این مسئله ی تولی و تبری خیلی مهم بود. از ارکان اسلام است ولی چون توجه کامل به آن نشد این بود که تولی و تبری فراموش شد یا درست شکافته نشد، مفهومش درست روشن نشد. تعداد زیادی از آیات قرآن زیاد است خیلی زیاد است. بعد کلام علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) را نقل می کنیم که درباره ی هیچ موضوعی این قدر تشدید و تأکید به عمل نیامده.

تولی کفار. تولی را ایشان معنی می کننـد که تولی یعنی دو چیز با همدیگر ارتباط داشـته باشـند نحوه ی ارتباط فرق می کند. گاهی تولی به طوری است که او کمک است و ناصـر است و شما منصور هستید این یک نوع تولی است. تولی از نوع کمک خواسـتن. گاهی تولی طوری است که آن را برای خودتان مولا و سـرور قرار دادید، شـما تابع آن شدید. این یک نوع از تولی است که آن از شما اطاعت می خواهد. او مطاع است و شما مطیع. این یک نوع است. انواع و اقسام تولی را ایشان ذکر کردند. یادداشت کرده بودم که عرض کنم خدمت شما. آیت الله طباطبایی صاحب تفسیر المیزان ، ایشان می فرمایند در تفسیر المیزان جلد پنجم، صفحه ۴۰۰ به بعد، آیه ۵۱ تا ۵۴ از سوره ی مائده سوره ی پنجم قرآن مجید. این آیات خیلی مهمند. این آیات ۵۱ تا ۵۴ در این زمینه است ولی مطـالب زیادی دارد. ایشان در جلـد پنجم صـفحه ی ۴۰۰ به بعـد متعرض شده. می گوید ولایت نوعی اقترابی است از شـیء نسبت به شیء دیگر. در فارسی گفتم ما کلمه ای که به جای این بگذاریم نداریم. ولایت یک نوع اقترابی است، ارتبـاطی است بین دو شـیء تقریبـاً. این کلمه به انـدازه ای معنای وسیع دارد که ما می گوییم مثلاً هم خـدا وَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا و هم می گـوییم علی ولی الله. هم از طرف مـا به خـدا اطلاـق می شود و هم از طرف خداونـد اطلاـق می شود به افراد. یک معنای وسیعی دارد. یک نوع ارتباط است. ارتباط

شیئی به شیئی این انواع پیدا می کند. گاهی به نوع تقوی و انتصار است که می خواهد کمک بگیرد، قدرت بگیرد. آن را می گویند والی و ولی که کمک می کند. به این شخص هم کمک می شود. این یک نوع ارتباط است. گاهی به نحو محبت و این طور چیزهاست. آن ولی می شود محبوب و شما می شوید حبیب. این یک نوع ارتباط است بین حبیب و محبوب مثلاً- گاهی به طوری است که آن را برای خودش سرپرست و زعیم انتخاب می کند. آن می شود مطاع و این می شود مطیع. تمام اینها همان ارتباط است. یک نوعش هم به ولای نَسَب است که از لحاظ نَسَب قرابت دارند با هم. خلاصه یک معنای وسیع دارد. قرآن چون نهی می کند و مطلق هم است به همان معنی عامش قرآن نهی می کند. در این سوره که عرض کردم آیه ی ۵۱ تا ۵۴ سوره ی مائده بحث خوبی دارد این است که اول نهی می کند از تولی کفار. یهود و نصاری و اینها. با شدت نهی می کند. بعد می گوید إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ ولی شما خداست. پیغمبر خداست. بعد از اینکه نهی می کند از آنها که این ولایت را اتخاذ کنید. ولی شما الله است و رسولش و کسی که در حال نماز است و در حال رکوع مانند حضرت امیر . بعد می گوید وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُون پشت سرش

این کلمه را می گوید کسانی که خدا و رسول را و کسی را که در نماز در حالت رکوع تصدق داد دوست داشته باشد. اینها حزب الله هستند. حزب الله غالبند. این آیه ی ۵۱ تا ۵۴ از سوره ی مائده این بحثها را دارد. خلاصه ایشان از لحاظ این معنی ولایت، قرآن با شدت نهی می کند از تولی کفار. آیات متعدد است. گاهی کفار را می گوید، گاهی از یهود و نصاری می گوید، گاهی اهل کتاب را می گوید و به شدت نهی می کند. در ضمن نهی کردن گاهی از اوقات نصیحت هم می کند، تذکراتی میدهد. مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُون شما دلگرم نشوید به این کار، اقدام نکنید برای خاطر اینکه کسانی را که شما ولی خودتان اتخاذ می کنید شما مثل این هستید که پناهنده شدید به خانه ی عنکبوت. خانه ی عنکبوت گرچه ظاهرش خیلی آراسته و منظم و مرتب است، چون عنکبوت، از قسمتهای آخر بدن عنکبوت یک مایعی ترشح می کند. آن مایع که در مجاورت هوا قرار بگیرد می شود نخ، می شود تار. اما تارهای بسیار بسیار ظریف. بنده هم ۴۰، ۵۰ سال قبل کتابی نوشته ام به نام "شگفتیهای آفرینش" در باره ی عنکبوت آنجا بحث کردیم. خلاصه عنکبوت با مورچه و موریانه و زنبور عسل فرق دارد. آنها جمعیتی کار می کنند. لانه ی زنبور عسل، لانه ی موریانه و مورچه از عجایب است ولی کار، کار یک جمعی است. اما عنکبوت به تنهایی لانه

ی خودش را می سازد. این وقتی می خواهد لانه بسازد یک جا را به عنوان مرکز انتخاب می کند دور آن مرکز از همان تاری که از بدن او ترشح کرده دوائری ایجاد می کند، دایره هایی ایجاد می کند. تمام این دایره ها متحد المرکزند. یعنی مرکز آن همان مرکزی است که اول انتخاب کرده. هر چه این دوائر به مرکز نزدیکند دایره کوچکتر است و هر چه از آن دورتر شود دوائر وسیع تری را به وجود می آورد. محیطها وسیع ترند، بزرگترند. بعداً به عرض همین دوائر باز تار درست می کند در نتیجه مثلثهایی به وجود می آید. و این مثلثها همه شان زاویه ی قائمه است و خیلی مرتب است. منظورم این است که این از لحاظ فاصله های دوائر، از لحاظ فاصله های مثلثات، ار لحاظ نظم آن مثلثات بسیار بسیار، بدون پرگار و آلات و ابزار بسیار بسیار منظم است. با اینکه این حیوان نه ریاضی خوانده است نه هندسه، نه معلم دیده است نه مدرسه. خلاصه می تواند چنین چیزی درست کند. خیلی هم با سرعت. در ظرف چند ساعت می بینیم این طور لانه ای درست شد اما این لانه، البته این به درد آن حیوان می خورد گاهی بعضی از حیوانات که از آنجا عبور می کنند این تارها را چسبان می کند خودش. یک ماده دارد که چسبان می کند. آن حیوان که از آنجا عبور می کند پایش گیر می کند به آن. این شکار می کند. این آلت شکار این است. آن وقت می بینیم از آن که شکار

کرده از آن شکار استفاده می کند. اما هر چه هست در برابر سرما و گرما و بادها اینها دوامی ندارد. تشبیه قرآن از این جهت است. مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتاً سوره ی عنکبوت سوره ی ۲۹ قرآن مجید است. وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُون گاهی این طور مثال می زند. گاهی این طور می گوید الَّذینَ یَتَّخِذُونَ الْکافِرینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنینَ أَ یَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّهَ فَإِنَّ الْعِزَّهَ لِلَّهِ جَمیعا آیا کسانی که پناهنده می شوند به کفار، کسانی که کفار را برای خودشان ولی اتخاذ می کنند چی می خواهند؟ اگر اقتدار می خواهند باید بدانند عزت از آنِ پروردگار متعال است و خلاصه یک تعداد از آیات هم بعد از نهی از تولی این قبیل مثلها و موعظه ها دارد که اشخاص متوجه شوند و ولایت با کفار پیدا نکنند. تعدادی از آیه های قرآن نقشه های کفار را ذکر می کند. شما مواظب باشید آنها علیه شما نقشه دارند. این نقشه ها که ذکر شده از این قبیل وَدَّ الَّذینَ کَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِکُمْ وَ أَمْتِعَتِکُمْ فَیَمیلُونَ عَلَیْکُمْ مَیْلَهً واحِدَه کفار خیلی دوست دارند شما غافل بمانید از سلاحهایی که دارید شما مسلمانان سلاحهای فراوان دارید نفت یکی از سلاحهای شماست از سلاحهای شماست. وَ أَمْتِعَتِکُمْ و متاعهایی دارید که آنها ندارند آنها خیلی دوست دارند که شما توجه نکنید به اینها و اینها را در اختیار آنها قرار دهید. فَیَمیلُونَ عَلَیْکُمْ مَیْلَهً واحِدَه آیه ی ۱۰۲ از سوره ی نساء است این آیه. وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَیُدْهِنُون دوست

دارند شـما با نرمش با آنها برخورد کنید. آنها هم با نرمش، حالا زیر نقاب این نرمش ها مکرها و ترفندهای خودشان را اعمال کننـد. وَدَّ کَثیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إیمانِکُمْ کُفَّارا خیلی از اهل کتاب یهود و نصاری دوست دارند که شـما از دین خودتان دست بکشید و مثل آنها کافر باشید. چون وَ لَنْ تَرْضی عَنْکَ الْیَهُودُ وَ لاَ النَّصاری حَتَّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ آنها با دین شما کار دارند. دین شـما برای آنها مشـکل ساز است. آنها می خواهند طوری شود که شما از دینتان دست بردارید. تمام جریان ها برمی گردد به دین شـما. از اول هم آنها با دین شـما مخالف بودنـد و تسـلیم نشدنـد. جنگ صـلیبی به وجود آوردنـد به خاطر همان دین شـما. بالاخره هر چه بوده بخاطر دین شما بوده. دین شما را آنها تحمل نمی کنند. تابع نمی شوند، تحمل نمی کنند. برای آنها مشکل ساز است این است که وَدَّ کَثیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إیمانِکُمْ کُفَّارا دوست دارند که شما بعد از اینکه ایمان آوردید کافر شوید و بدانید وَ لَنْ تَرْضی عَنْکَ الْیَهُودُ وَ لاَ النَّصاری حَتَّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ آنها هیچ وقت از شما راضی نخواهنـد شد تا تابع آنها شوید و از دینتان دست بردارید. آیه ی ۱۲۰ سوره ی بقره. وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ کَما کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سَواء دوست دارنـد که شـما کافر شوید مثل آنها. آیه ی ۸۹ سوره ی نسـاء است. وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ خلاصه قسـمتی از آیات قرآن در ذکر نقشه ها و ترفندها و مکرها و حیله های آنهاست. این آیات قرآن

برای ما خیلی مهم است که بفهمیم و توجه کنیم. هر چند بعضی ها فکر کردند که دقت در آیات قرآن فقه نیست و ما باید فقه بخوانیم. ولی چه فقهی بهتر از اینکه خود قرآن که ریشه ی فقه ماست در این دقت بکنیم. آیه ی ۱۱۸ سوره ی آل عمران تا آیه ی ۱۲۰. آیه این است که یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِکُمْ "بطانه" در برابر "الظهاره"، ظهاره به لباس رو می گویند. بطانه به لباس زیر می گویند. به بدن می چسبد. کنایه از این است که آنها را محرم اسرار خودتان، رازهای خودتان، خصوصیات خودتان قرار ندهید. یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِکُمْ نهی می کند از این. بعد چند تا مطلب درباره ی مکر و حیله و کارهای آنها ذکر می کند. اول اینکه لا- یَأْلُونَکُمْ خَبالاً- آنها از هیچ گونه اخلال و فساد درباره ی شما فروگذار نمی کنند. بدانید لا یَأْلُونَکُمْ خَبالاً خبال یعنی فساد و اخلال. وَدُّوا ما عَنِتُّمْ دوم دوست دارند که شما در مشقت باشید. دوست دارند شما عقب مانده باشید، در مشقت باشید، زحمت بکشید. وَدُّوا ما عَنِتُّمْ سوم قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْواهِهِمْ از دهان آنها بغض و کینه و عداوت آنها با کلمات و عباراتی که به کار می برند به دست می آید و روشن می شود. ولی بدانید که چهارم وَ ما تُخْفی صُدُورُهُمْ أَکْبَرُ آنچه در دل نسبت به شما کینه دارند بیش از آن است که از زبانشان ظاهر می شود. قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْآیاتِ إِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُون این یک تعبیر

عجیبی است. اگر عقل داشته باشید ما آیات را برای شما بیان می کنیم ولی به شرط اینکه شما عقل و فهم داشته باشید. این مفاهیم و مضامین را درست درک کنید. تتمه دارد. ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا يُحِبُّونَكُمْ شما آنها را دوست می دارید ولی آنها شما را دوست ندارند. شما خیال می کنید. ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ شما فرقتان با آنها این است که شما به تمام کتابهای آسمانی ایمان دارید. شما تورات را قبول دارید. انجیل را قبول دارید. پیغمبرها را قبول دارید. اما آنها قبول ندارند قرآن شما و کتاب شما را. این مزیت شماست. تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ وَ إِذا لَقُوكُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَيْظِ به شما که برخورد می کنند خیلی با شما گرم می گیرند و می گویند ما شما را قبول داریم إِذا خَلَوْا وقتی خلوت می کنند و با هم هستند انگشتان خودشان را به دندان می گیرند از غیظ و خشمی که نسبت به شما دارند. غیظ و غضب فرقشان این است که غضب در دل است اما غیظ آن غضبی است که ظاهر شده است. این فرق بین غیظ و غضب است. قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ این شعار قرآنی است به جای مرگ بر فلان می گوید قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ به آنها بگویید که مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ دنباله دارد إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ اگر به شما خوبی برسد آنها بدشان می آید از ترقی شما، پیشرفت شما ناراحت می شوند. إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ

سَیِّئَهٌ یَفْرَحُوا بِها ولی اگر شـما گرفتاری پیدا کنید مشـکل داشـته باشـید خوشـحال می شوند. این کلام خداست . إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَهٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَهٌ یَفْرَحُوا بِها حالا یک کلمه، آن کلمه هم این است که در چند جای قرآن این کلمه هست. این همان حفظ سـنگر است. وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضُـرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَـیْئاً شـما دو چیز را لازم دارید. صبر به معنی استقامت است. اگر اسـتقامت داشـته باشـید، در بسـیاری از جاهای قرآن صبر به معنی این نیست که انسان بنشـیند و زانو به بغل بگیرد و تحمل کند. نه اسـتقامت داشـته باشـید. کار کنید ولی بر اساس استقامت. وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا و دیگر در راستای تقوا، تقوا یک معنی جـامع است. تمـام آنچه ما می گوییم به کار ببنـدیم می شود تقوا. جامع است دیگر. اگر شـما این سـنگرها را حفظ کنیـد کید آنها به شـما ضرر نمی رساند. وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیطٌ یک جای دیگر قرآن است که وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ صبر و تقوا عزم و اراده می خواهد. اگر با اراده ی خودتان و تصـمیم خودتان تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا آن وقت تمـام است و تمـام کارهـا حـل است. حالا ـ ما با توفیق پروردگار بحثمان در این آیات است که عرض کردیم. مطلب مهمی که در اینجـا داریم این است. کلام آیت الله طباطبـایی که ایشـان در چنـد جای قرآن این مطلب را تأکید می کند که تشدید و تأکید مهمی به عمل آمده نسبت به تولی کفار،

که هیچ چیزی ایشان می گوید:زنا و شرب خمر و فلان و فلان. می گوید درباره ی هیچ گناهی به اندازه ی دو گناه در قرآن تشدید به عمل نیامده. یکی ربا است، از جنبه ی اقتصادی. خیلی مهم است. الان تمام دنیا آلوده به ربا است که این همه جریان ها به وجود می آید. همین جریانی که الان در اروپا و آمریکا درباره ی اقتصاد غوغا می کند ریشه اش همان رباخواری است. رباخواری این طور درآورده. هنوز هم من معتقدم که بانکهای ایران هم از ربا منزه نیست. خلاصه یکی مسئله ی تشدید درباره ی ربا است. یکی تشدید در تولی اعداء الدین است. آیت الله طباطبایی چند جا این مطلب را گفتند که به عرض محترم می رسانیم. یکی، ایشان می فرمایند: ملحمه ی قرآنی است. ملحمه جمعش ملاحم است. یعنی وقعه ی بزرگ و عظیمی که باعث گرفتاری و مشکلات می شود در آخر الزمان. ملاحم آخرالزمان همین است. ایشان می فرمایند که با ممارست که در آیات قرآن ما داشته ایم به دست آوردیم که هر کجا خداوند یک مطلب را تکرارکند با تأکید، این یک نگرانی است. که بعداً آن جریان به وقوع خواهد پیوست. هشدار مهمی که بدانید چنین چیزی به وجود خواهد آمد در برابر شما, به وظیفه تان عمل کنید. چند تا مثال می زنم. اول می گوید قرآن خیلی تأکید دارد به "مودت فی القربی" نسبت به اهل بیت خیلی تأکید کرد. اما بالاخره نشد و اهل بیت کنار زده شدند و مظلوم شدند و این چنین است. دوم تأکید فراوان به وجود و

اتحاد مسلمانها. ولی نشد. و ایشان می گوید به اینکه ما روایت داریم که امت حضرت موسی اختلف علی احدی و سبعین. حضرت عیسی اثنین و سبعین یا اثنتین و سبعین. ولی اختلاف امت مسلمان ثلاث و سبعین فرقه است. اختلاف و افتراق در این امت بیش از امتهای دیگر است و تأکید قرآن به وحدت با تأکید فراوان، بالاخره منتهی شد به این جریانی که این همه اختلاف به وجود آمد. بعد می آید سراغ این که می گوید از ملاحم قرآنی است که نهی از تولی کفار با این شدت. ولی تولی کفار به طوری شد که مسلمانها اسلام خودشان را از دست دادند. چون هم تحت استیلای فرهنگی کفار واقع شدند، هم تحت استیلای سیاسی، هم تحت استیلای اقتصادی واقع شدند. و ایشان می گوید این از ملاحم قرآن کریم است. بعد رفته و اخبار آخرالزمان را ذکر کرده. اخبار آخرالزمان را از تفسیر قمی نقل می کنیم. قدیمی ترین تفسیر ما، تفسیر علی بن ابراهیم قمی است. در سوره محمد (ص) در این کلمه ی فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها، بله فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها این عبارت در سوره ی محمد (ص) است. در آنجا ایشان می گویند به اینکه "ساعه" یعنی آخرالزمان. و روایات آخرالزمان را ذکر کرده. یک روایت بسیار مفصلی است که بنده شمردم شصت و چهار موضوع را که درآخرالزمان به وجود خواهد آمد. پیغمبر (ص) در حجه الوداع آمده اند نزدیک خانه ی کعبه که مردم همه جمع بودند أَ لَا أُخْبِرُکُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ شروع کردند به بیان کردن. نزدیکترین شخص هم

به پیغمبر (ص) سلمان بود در آن جمع. پیغمبر (ص) می گفتند سلمان می گفت انَّ ذلک لکائنٌ پیغمبر می گفتند ای والله هی می گفت انَّ ذلک لکائنٌ پیغمبر (ص) می گفتند ای والله که تقریباً ۶۴ موضوع را ذکر کردند. حالا- بنده آدرس آیت الله طباطبایی را عرض کنم. بحث امروز تمام شود که چند جا این مطلب را گفته اند. جلد پنجم المیزان، صفحه ۴۰۲. جلد سوم، صفحه ۱۶۲. جلد پنجم تفسیر المیزان در تفسیر آیه ی ۵۱ تا ۵۴ از سوره ی مائده گفتم که خیلی مطلب دارد. مثلاً- می گوید درباره ی ولایت الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُم ولی یک کلمه هست که الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ همین نگرانی از جهت انحرافی بود که در مسیر ولایت واقع شد. خلاصه در تفسیر المیزان جلد پنجم، آیه ی ۵۱ تا ۵۴ از سوره ی مائده، ۱۰، ۱۵ صفحه ایشان در این مورد مطلب دارند. همین مطالب که عرض کردیم. آن وقت ایشان می فرمایند خلاصه اینکه علت اینکه مسلمانها ضعیف شده اند و عقب هستند و استیلای دشمنانت صورت گرفت ایشان بیان می کنند. بقیه ان شاء الله برای فردا.

اقسام جهاد – دفاع کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در این بود که اگر دشمنان با قتال و وضع نظامی به کشور و بیضه اسلام حمله کنند، یا ایها الذین امنوا قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم؛ اینجا وظیفه در برابر حمله نظامی دفاع نظامی است و به همان ترتیب که عرض شد صورت می گیرد. اما استیلاء فرهنگی، اقتصادی، سیاسی که اینها بعداً به وجود آمده، در برابر اینها اسلام

چه برنامه ای دارد؟ در اینجا باید توجه کنیم که اسلام همیشه سعی کرده با تنظیم برنامه هایی عزت مسلمانان را حفظ کند. جهاد آخر الدواء الکیّ می باشد. جهاد آخرین مرحله برخورد با دشمن است و الا اگر آن برنامه های لازم صورت بگیرد کمتر اتفاق می افتد که جهادی صورت بگیرد. ما بیانمان در این مورد بود: راه هایی که اسلام غیر از جهاد قتالی برای جلوگیری از استیلاء در نظر گرفته است، چه سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی. یکی از این راه ها قاعده "نفی السبیل" بود که عرض شد. دوم اینکه قرآن خیلی تکرار و تشدید دارد به اینکه غرب گرایی، یهود و نصاری گرایی و دشمن گرایی در میان مسلمانان نباشد. چون تولی کفار به هر شکلی که باشد باعث می شود که مسلمانان سنگرهای خود را از دست بدهند و یکی از سنگرها همین است که با دشمنان طوری برخورد کنند که آنها میدانی برای نفوذ پیدا نکنند. ولی اگر این تولی به وجود بیاید راه تسلط دشمن هموار می شود و دشمن از لحاظ سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی بر کشور تسلط پیدا می کند. کسانی که سنگر خود را از دست می دهند و سنگر را به دست دشمن می سپارند اینها باید تبری داشته باشند، برائت داشته باشند. اما اینها تبری و برائت را کنار گذاشته اند و آمدند تولی و گرایش به دشمن را پیش گرفتند. مسلم است راه نفوذ دشمن باز می شود و این استیلاء ها به وجود می آید. عرض کردیم که آیات در این زمینه زیاد است. اما مطلبی که دیروز عرض

شـد این بود که اگر قرآن با این شدت ما را از ارتباط با کفار نهی می کند خوب! دنیا دنیایی است که همه مسـلمان نیسـتند و مـا بایـد ارتبـاط داشـته باشـیم بـا دول کفر و کفـار، از این جهت جواب این مطلب چیست؟ امروز بحث مـا بـا توفیق پروردگار درباره همین موضوع است. اسـلام نمی گویـد که شـما با کفار ارتباطی نداشـته باشـید, اسـلام نهی از تولی می کنـد. در سوره ممتحنه ـ که سوره ۶۰ قرآن کریم است ـ اول سـوره این طور آغـاز می شود: یا ایها الـذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء. گفتیم که شأن نزول هم این است که پیغمبر اکرم صـلوات الله علیه قصد فتح مکه را داشتند که این فتح خیلی مهم بود و مکه پایگـاه توحیـد بسیار مهمی بود و نبایـد در دست مشـرکین باشـد از این جهت این کـار لازم بود که صورت بگیرد. اما پیغمبر صـلوات الله علیه قصد داشتند که این پایگاه را بدون خونریزی و قتال تسلط کنند و به دست بیاورند از این جهت سفر به مکه و آماده کردن مردم برای فتح مکه را پنهان می داشتند. اما یک نفر می خواست که دشمنان را با نامه باخبر کند که پیغمبر صلوات الله علیه از طریق جبرئیل امین با خبر شدند. به همین دلیل پیغمبر صـلوات الله علیه حضـرت امیر را با جمعی فرسـتادند و نـامه را از آن شـخص گرفتنـد تـا این مطلب مخفی بمانـد. اول سوره به این صورت آغاز می شود و می فرماینـد: شـما نامه می نویسید برای دشمن خدا و پیغمبر خودتان و شما این را

در نظر بگیرید که آنها □أخرجوکم من دیارکم□ این ظلم ها را درباره شما انجام دادند و شما این را باید بدانید که آنها با شما همراه نیستند و اگر به شما غلبه کنند, □ان یثقفوکم□ خون شما را خواهند ریخت و بر شما تسلط پیدا خواهند کرد. اول این تذکرات است ولی بعداً به دلیل اینکه اسلام دین سلم است و دین اخوت است و اسلام می خواهد که مردم را به اسلام و اخوت و رحمت دعوت کند و در زیر پرچم اسلام همه در محیط اخوت و صفا زندگی کنند, منتهی بعضی در برابر اسلام عناد و لجاجت به خرج می دهند که اسلام با آنها به گونه دیگری برخورد می کند. اما نظر اولیه اسلام که دین سلم و صفا و محبت و مودت و اخوت است و می خواهد که بر اساس عدالت و صفا و مودت در میان مردم رفتار شود. به همین دلیل در همین سوره آیاتی در همین مورد آمده که این آیات □لا ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین□ ما می گوییم که دشمنان را دوست نداشته باشید، تابع آنها نباشید، آنها را ولی اتخاذ نکنید؛ ولی نمی گوییم که با آنها رفتار و ارتباط نداشته باشید. در سوره ممتحنه خداوند متعال آیاتی درباره ارتباط با کفار دارد. در اول سوره هم □لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء□ می باشد. آنها فکر نکنند اسلام می خواهد به همه به نظر عداوت نگاه کند، با همه با برخورد قتالی برخورد کند،

ص: ۸۰۴

نه این طور نیست. در اینجا از آیه هفتم شروع می شود لا ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم خداوند نهی نمی کند به کسانی که نسبت به دین شما با شما قتال ندارند، قتال به هر شکلی که باشد ما باید جواب دهیم. قتال به شکل برخورد نظامی یا به شکلی که الان غرب دارد مثلا کاریکاتورهای موهن، ایجاد سلمان رشدی، خلاصه اگر آنها برخورد قتالی یا مغرضانه داشته باشند بله باید مقابله کرد. اما کسانی که لم یقاتلوکم فی الدین با دین شما کار ندارند که امام (رضوان الله علیه) فرمودند: اگر در برابر دین ما بایستند ما در برابر دنیای آنها می ایستیم، اما کسانی که لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم چون در صدر اسلام اهل مکه مهاجرین را از خانه هایشان خارج کردند که پیامبر هم ناچار شدند که مکه را ترک کنند. آنها اخراج کردند پیغمبر و یاران پیغمبر را از مکه. مثل همان اشغالگران اسرائیل که مردم فلسطین را اخراج کردند. این سرزمین مال مردم فلسطین بوده آنها به خاطر اینکه دشمن یک پایگاهی در قلب کشورهای اسلامی داشته باشد، از این جهت بعد از جنگ جهانی اول، استکبار این کشور و دولت اسرائیل را ایجاد کرد و کم کم اسرائیل را در آنجا پر و بال و قدرت داد و عده زیادی از فلسطینی ها را أخرجوهم من دیارهم و هنوز آواره اند در لبنان و سوریه و کشورهای دیگر و آنهایی را هم که توانستند کشتند. در اینجا اسلام ساکت نیست. در مکه

هم همین طور بود. در مکه آنها نکشتند. ولی عده ای را مثل سمیه و پدر عمار را با شکنجه کشتند. کسانی را که تازه اسلام آورده بودند یا می کشتند یا از مکه اخراج می کردند. اما لا ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم بَرّ، یبَرُّ نیکی و احسان است. علاوه یر اینکه با آنها برخورد و قتال نداشته باشید اصلاً تبروهم با آنها برّ و احسان کنید. و تقسطوا الیهم. با آنها با عدالت رفتار کنید. ان الله یحب المقسطین. بعد از آن انما ینهکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم بله کسانی که درباره دین شما با شما قتال انجام دادند و شما را از خانه هایتان خارج کردند، و ظاهروا علی اخراجکم و کمک کردند به اخراج شما از خانه هایتان ینهکم ان تولوهم. ما از تولی نهی می کنیم. تولی را عرض کردیم که ما ولایت بعضی از آنها را بپذیریم که آنها ولی ما باشند، بر ما تسلط پیدا کنند به هر نحوی. شاهد بزرگ این مطلب را گفتیم که در سوره مائده است از آیه ۵۱ شروع می شود تا آیه ۵۵_۵۶. اول شروع می کند به این که یهود و نصاری را اولیاء خودتان اتخاذ نکنید لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض بعد می گوید انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون ولیّ شما خداست و پیغمبر خدا و حضرت علی که در حال رکوع صدقه دادند. و من یتول الله

و رسوله و الـذین آمنوا فانّ حزب الله هم الغالبون در این آیه خیلی روشن می شود که تولی که قرآن نهی می کند این است که مسلمانان سلطه پـذیر باشـند، آنها را بر خودشان مسلط کنند. قبل از انقلاب غرب گرایی افتخار بود و کسانی که توجه به غرب داشتند و خود باخته در برابر غرب بودند، عقیده شان این بود که ما باید مثل غربی ها باشیم، به آنها روشنفکر می گفتند و به مثل ماها مرتجع می گفتند. چند قرن در بین مسلمان ها این تفکر حاکم بود که ما عقب مانده هستیم و راه پیشرفت ما این است که زیر بـار آنهـا قرار بگیریم و در هر کـاری به آنها مراجعه کنیم. طبیب نـداشتیم، بایـد برای معالجه به آنجا برویم. اسم هایمان را با اسمهای آنها اسم بگذاریم. شهرها را و کوچه ها را و افراد را. خلاصه طوری شیفته و فریفته غرب شده بودند که تنهـا راه پیشرفت را زیر بـار غرب قرار گرفتن و سلطه پـذیر بودن می دانستند و قرآن این را نهی می کنـد. طبیعت آنها زیاده خواهی است. آنها خوی استکباری دارنـد، می خواهنـد تمام کارها را قبضه کننـد تا اذهان و فکرها را عوض کننـد، اقتصاد را عوض کننـد تا ما محتاج آنها باشیم، سیاست را عوض کننـد تا تـدبیر و اداره امور ما از طرف آنها باشـد و ما تحت اداره آنها زندگی کنیم. این استیلاء سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بود اسلام ما را از این نهی می کند. اما از اینکه ارتباط داشته باشیم با دُوَلی که کاری با دین ما ندارند

نهی نکرده است. اما الان غرب با دین ما کار دارند. آمریکا که معلوم است، آلمان، فرانسه، هلند، انگلستان با پر و بال دادن به صهیونیست ها و اسرائیل. اینها به جنگ اسلام آمده اند. هلند با آن کاریکاتورهای موهن. خلاصه کسانی که در راه دین با ما دشمنی دارند ما در برابرشان ساکت نیستیم. ولی کسانی که ﴿لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین﴾ احسان و نیکی کنید. ﴿انما ینهکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم﴾ اسلام تولی را نهی می کند. ﴿و من یتولهم فالئک هم الظالمون﴾ کسانی که تولی کنند راه آنها را هموار کردند و آنها نفوذ پیدا می کنند. وقتی که نفوذ پیدا کردند و راهشان هموار شد معلوم است پشت سرش هم استیلاء فرهنگی است، هم سیاسی، هم اقتصادی و ذلت مسلمان هاست و عزت کفار و خدا اینها را نمی پسندد. اینها در سوره ممتحنه بود. ما درباره یهود قبلا صحبت کرده بودیم که در قرآن آیات زیادی بر علیه یهود است که هیچ کتابی مانند قرآن پرونده یهود را افشا نکرده است ﴿فبما نقضهم میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیه﴾ ،﴿فبما نقضهم میثاقهم و کفرهم بایات الله و قتلهم الانبیاء﴾ ،﴿و قولهم علی مریم بهتانا عظیما﴾. امثال این آیات قرآن زیاد است و لذا آنها گاهی قرآن را چاپ می کنند و در همین اواخر هم همین کار را کردند و آیات قرآن را که بر ذمّ یهود است را از قرآن حذف می کنند و

ص: ۸۰۸

قرآن را به این صورت چاپ می کنند و به کشورهای دیگر می فرستند. در اسرائیل آیات مربوط به انتقاد یهود را که زیاد است برمی دارند و قرآن را چاپ می کنند. چون نمی توانند در برابر قرآن جبهه بگیرند. چون قرآن سند محکمی است و پرونده اینها را به این طور فاش کرده است. تلفن کردند که وکیل یهودی های ایران در مجلس شورای اسلامی می خواهد برای ملاقات بنده بیاید. ایشان به همراه یکی از وکلای قم آمدند. یا آقای بنایی بود یا آشتیانی، به من گفتند که ایشان علت آمدنشان این است که شنیدند شما آیاتی از قرآن درباره یهود گفتید، آمده که از شما گله ای بکند که چرا شما این طور گفتید؟! ایشان آمدند منزل و مطلب خودشان را بیان کردند و بنده همین آیات سوره ممتحنه را برایشان خواندم و گفتم که ما حرفمان با یهود و نصاری و صهیونیست است که خوی استکباری دارند و در برابر دین ما ایستادند و ظلم و جنایت می کنند. ولی شما که در کشور ما هستید و تابع دولت ما هستید ما با شما غرضی نداریم. ان تبروهم و تقسطوا الیهم قانع شد و رفت. خلاصه این مطلب را باید توجه کنیم که قرآن نمی خواهد بگوید که در برابر کفار همیشه جبهه مخالف بگیریم. کفار با هم فرق دارند؛ آنهایی که با دین ما کار دارند، در برابر دنیایشان ما می ایستیم؛ به هر شکلی که با دین ما کار داشته باشند. مثلا در صدر اسلام، پیغمبر که جبهه اسلام را تقویت کرد و دعوت خود را آغاز کرد

روم در برابر اسلام ایستاد. قاصد پیغمبر۹ که به روم رفت آن را کشتند و جنگ موته پیش آمد. در آنجا پیغمبر۹ فهمید که آنها دارند تدارک می بینند که به اسلام حمله کنند و اسلام نوپا را از بین ببرد. از طرفی در ایران نامه پیغمبر۹ را پاره کرد و نوشت به آن شخصی که در یمن تابع سلطنت ایران بود که پیغمبر۹ اسم خود را قبل از اسم من نوشته و چند تا مأمور بفرست که او را بکشند و سرش را بیاورند. بنابراین پیغمبر۹ که دید ایران به این ترتیب و روم به این ترتیب است برای پیشگیری جهاد کردند. خلاصه منظور ما این است که باید توجه کنید که در برابر کفار همیشه مخالف باشیم، از تولی نهی می کند. ولی لا ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم أن تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین ، انما ینهکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم و من یتولهم فالئک هم الظالمون. این سوره در همین مورد مطالب بسیار جالبی دارد. بعد می رود سراغ حضرت ابراهیم و کفار که ما کاری نداریم. آیات این سوره مربوط به مشرکین مکه بود که ابوسفیان در رأس آنها بود و مسلمانان قصد حمله و فتح مکه را داشتند. مسلمان ها از این جهت که در مکه خویشاوند داشتند ناراحت بودند. ولی آیه آمد که لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء. اگر آنها برگردند به طرف اسلام ما با آنها مخالف نیستیم. این است که این گونه

فرمودند: عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم منهم موده. وقتی که خداوند عسی الله می فرمایند، امید است که یک مطلبی در آینده محقق شود. بالاخره وقتی که پیغمبر۹ رفت و مکه را فتح کرد خیلی هایشان مسلمان شدند و دوباره مودت برقرار شد. عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم منهم موده. خداوند شما را امیدوار می کند به اینکه میان شما و مشرکین در مکه مودت برقرار شود. والله قدیرٌ. خداوند قدرت دارد که این کار را انجام دهد. والله غفورٌ رحیم. اگر آنها از کفرشان برگردند و مسلمان شوند دوباره مودت ما بین شما و آنها برقرار خواهد شد. اما سوره را ختم می کند به همان مطلب اول. آخرش این است: یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوماً غضب الله علیهم قد یئسوا من الاخره کما یئس الکفار من اصحاب القبور. باز تأکید می کنیم، اول سوره گفتیم آخر سوره هم می گوییم، منظور قرآن کریم این است که تولی نباشد. تولی یعنی دوست داشتن، گرایش به آنها، با دید محبت به آنها نگریستن و در برابر آنها شیفته و فریفته بودن. چون این نظر باعث می شود که شما زیر سلطه قرار بگیرید و آنها بر شما تسلط پیدا کنند. آنها کسانی نیستند که رحم و انصاف داشته باشند. خوی سلطه گری و استکبار در آنها وجود دارد. آنها به خاطر این که از شما استفاده کنند و شما را زیر سیطره خود قرار دهند اول فرهنگ شما را عوض می کنند. فرهنگ خیلی مهم است. بعد اقتصاد شما، تمام منابع ثروت شما را قبضه

ص: ۸۱۱

می کنند. شما عقب مانده می شوید. باید کار کنید، زحمت بکشید. آنها در علم و صنعت پیشرفت می کنند و شما باید در اقتصاد زیر سیطره آنها باشید. کم کم وقتی که به آنها خوشبین شدید می گویید ما بلد نیستیم کار کنیم. قبلا به این صورت بود. در هر کاری که در ایران بود می گفتند که کارشناس می خواهیم. کارشناس کیست؟! باید از آمریکا و اروپا بیاوریم. حتی یک راه آهن می خواستند درست کنند, جاده را آسفالت کنند، برق بکشند, در تمام اینها باید مراجعه می کردیم به آنها و از آنها کارشناس می آوردیم. وقتی که انقلاب پیروز شد ۶۰ هزار مستشار نظامی آمریکا در ایران بود. اینها برای چه آمده بودند؟! یعنی اصلا ما نظامی گری بلد نیستیم؛ سرهنگ و سرتیپ آنها بودند و بقیه ایرانی ها زیر دست بودند؛ به طوری در بین ما خود کم بینی ایجاد کرده بودند که ما طبیب نداشتیم و از پاکستان و بنگلادش و هندوستان طبیب می آوردیم. طوری ما را عقب مانده نگه داشته بودند که همه نیازهایمان زیر نظر آنها بود. امام (رضوان الله علیه) فرمودند: من که در اروپا بودم در نوفل لوشاتو وقتی جوان های ایرانی برای ملاقات من می آمدند, جوان ها می گفتند: آن درسی که در اروپا به ما می دهند غیر از درس خودشان است. همان اروپا و آمریکا به خودی هایشان یک درسی می دادند که در رتبه بالا قرار بگیرند. ولی به جوانان مسلمان که رفته بودند درسی می دادند که پایین تر باشند. این مطلب در دفتر تبیان هم است. خوی

آنهـا این است. خـوی زیـاده خواهی و اسـتکبار این طور است. برای همین است که تأکیـد قرآن به این است. حـتی اگر کسـی مریض می شـد ــحتی مریضـی های عادیــ برای معالجه بایـد به اروپا می رفت. کسـی که می خواست دنـدان بکشـد بایـد به اروپـا می رفت. تبری همان برائت و بیزاری است که بعـدا بحث خواهیم کرد که امام (رضوان الله علیه) عنایت داشـتند که حجِ بی برائت حج نیست و در حج باید برائت داشـته باشـیم. یعنی باید در حج آشـکار کنیم که شـما با دین ما کار دارید، ما هم با دنیای شـما کار داریم. برائت از شـما می جوییم. این بایـد همیشه زنـده باشد. در آخر سوره می فرماید: یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوماً غضب الله علیهم به قومی که خداونـد بر آنها غضب کرده ــتأکیـد در اول سوره و آخر سوره کهــ نسـبت به آنها تولی نداشته باشید. حالا غضب الله علیهم کیست؟ در قرآن کریم در جاهای متعـددی غضب نسـبت به یهود است. مثلا در سوره بقره و ضُـرِبَت علیهم الذلّه و المسـکنه. ذلت و مسـکنتماننـد سـکه ای که بزننـد بر روی فلز بر یهـود زده شـد. اینها همیشه ذلیلنـد. الان هم آمریکا اینها را نگه داشـته است. در چند روز قبل در مصـر که حسـنی مبارک جلسه ترتیب داده بود از ۸۰ مملکت دعوت کرد غیر از حماس و فتح که زیر بغل اسـرائیل را بگیرند. چون دیدند که اسـرائیل در غزه دارد شـکست می خورد و به اسرائیل کمک کنند به عنوان صلح بین اعراب و اسرائیل. اینها این طور است که همیشه

ذلیلند و باید کسی زیر بغلشان را بگیرد، اگر نه سقوط می کنند. ﴿ضَربت علیهم الذله و المسکنه و بآؤُ بغضب من الله﴾. این آیه ۶۱ سوره بقره است. بعد آیه ۹۰ سوره بقره: ﴿فباؤُ بغضب علی غضب﴾. آیه ۱۱۲ سوره آل عمران: ﴿ضربت علیهم الذله این ما ثقفوا الا بحبل من الله و حبل من الناس﴾. آیه ۱۵۲ سور ه اعراف: ﴿ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم﴾. این هم باز یهود که گوساله را به عنوان معبود اتخاذ کردند. ﴿هل انبئکم بشر من ذلک مثوبه عند الله﴾. در اینجا آیات قبلش درباره یهود مطالبی دارد. یهود به ما ایراد می گرفتند که شما ایمان آوردید ﴿هل تنقمون منا﴾. بدتر از این، این است که اینها ﴿من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القرده و الخنازیر و عبد الطاغوت﴾. خداوند لعنتشان کرده، بر آنها غضب کرده از آنها قرده (میمون) قرار داده. این مال جریان یوم السبت است. در قرآن است که به آنها گفته شده بود از طرف پروردگار که در روز شنبه شکار ماهی نکنند. بالاخره حیله ای درست کردند و خداوند در برابر حیله آنها برای شکار ماهی آنها را مسخ کرد. ﴿کونوا قرده خاسئین﴾. به شکل میمون مسخ شدند. چه کسانی خنازیر می باشند؟ بعضی مفسرین مثل تفسیر صافی دارد که خنازیر هم از آنها بود. به دو شکل مسخ شدند؛ به شکل میمون و خنزیر. در تفسیر صافی است که خنازیر کسانی بودند که از حضرت عیسی بودند که گفتند مائده ای از آسمان نازل کن. بعد حضرت عیسی فرمودند نازل می کنیم؛ ولی اگر بخورید

و کفران نعمت کنید بعدا چنین و چنان خواهد شد. مائده نازل شد و عده ای خوردند و کفران نعمت کردند و آنها را خداوند متعال مثل خنزیر مسخ کرد. من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القرده و الخنازیر و عبد الطاغوت. طاغوت مثل همان عجل و گوساله است که یهود پرستش کردند. این آیه ۶۰ سوره مائده، سوره پنجم قرآن کریم. ببینید چند جای قرآن خداوند غضب بر یهود را، صهیونیست ها را ذکر کرده. در آخر سوره متحنه هم داریم لا تتولوا قوما غضب الله علیهم در نماز هم که غیر المغضوب علیهم که می گوییم روایت داریم که یکی از مصادیق کامل آن یهود است. گفتیم که تولی غیر از ارتباط است. ارتباط اشکالی ندارد. داد و ستد و رفت و آمد اشکالی ندارد. الان در مملکت ما سفرای زیادی از کفار داریم. ما در آنجا سفیر داریم. تولی با معامله فرق دارد. اگر نداشته باشیم دنیا پیش نمی رود. دنیا به هم مربوط است. ما که نمی توانیم در یک محیط دربسته زندگی کنیم. اما شیفته آنها نباشیم. سابقا این شعر را می گفتند: ایرانی ار بسان اروپائیان نشد ایران زمین، زمین اروپا نمی شود می گفتند ایرانی باید بسان اروپایی شود. یعنی مثل آنها حرف بزنید، مثل آنها غذا بخورید، مثل آنها لباس بپوشید. قرآن این را نهی می کند. غرب گرایی و گرایش به آنها و گفتیم که قرآن می گوید به الله و رسول خدا گرایش پیدا کنید. اما در آن زمان به جای گرایش به اینها آمریکا را کشورهای اروپایی را مثل بت می

پرستیدند. اما معامله ورفت و آمد و داد و ستد اشکالی ندارد. ﴿ لاـ تتولوا قوماً غضب الله علیهم قـد یئسوا من الاخره کما یئس الکفار من اصحاب القبور﴾. آنهایی که از آخرت مأیوس شدنـد یعنی کفاری که ایمان ندارنـد به خـدا و رسول خدا۹ با اینکه پیغمبر۹ را می شناختند ولی باز هم ایمان نیاوردند، می دانستند که در آخرت عذاب دارند.

اقسام جهاد – دفاع – تولی و تبری کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضـوع: جهـاد بحث دیروز در سوره ممتحنه ﴿لاـ ینهکم الله عن الـذین لم یقاتلوکم فی الـدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسـطوا الیهم انّ الله یحب المقسطین﴾ که آیه ۸ این سوره بود. در اول سوره همـان مطلبی بود که در جاهای متعـدد قرآن بـا تأکیـد و تشدیـد بیـان شـده که تولّی کفـار حرام است و نبایـد انجام بگیرد. در تولی کفار، آنها را ولی قرار دادن، زیر سلطه آنهـا قرار گرفتن دارای مفاسـد فراوانی است. اینهـا بحث شـد که آیـات متعـددی در این موضوع بود. اول سوره هم ﴿لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء﴾ مربوط به همین موضوع تولی و نهی از تولی است. اما چند آیه بعد مطلب دیگری است که به تولی مربوط نیست و مربوط به ارتباط است که شـما مسـلمانها نبایستی در برخورد با کفار به گونه ای برخورد داشته باشید که شما را مظهر خشونت یا اینکه اسـلام را دین خشونت تلقی کننـد. اسـلام دین صـفا و محبت و عاطفه و سـلم است از این جهت کسانی که با دین شما کاری ندارند و به ضرر شما اقدامی نمی کنند و خوف اقدام به ضرر هم نیست اشکالی ندارد به ﴿ ان

تبروهم و تقسـطوا الیهم﴾ نسبت به آنهـا احسـان داشـته باشـید، قسـط و عـدل را محور کار خودتان قرار دهیـد. ﴿ان الله یحب المقسطین﴾ این خلاصه بحث دیروز بود. اما مطلبی دیروز مطرح شد و آن اینکه تولی نکنیم، پس باید تبری کنیم که این بحث باید روشن شود که آیا نفی تولی و نهی از تولی مستلزم تبری است یا اینکه نه خیر؟ و اینکه این دو با هم چه نسبتی دارند؟ دو تـا مطلب است؛ ما نسبت به کفار تبری که داریم نهی از تولی هم که داشتیم حالا این دو مطلب با هم چه نسـبتی دارنـد؟ اولی که در آن شـکی نیست، و نهی از تولی فراوان داریم. آیـات متعـدد قرآن نهی می کنـد از اینکه مـا آنهـا را ولی خودمـان قرار دهیم چون اگر آنها ولی ما باشـند خوف استیلاء فرهنگی، استیلاء سیاسـی، استیلاء اقتصادی وجود دارد و مسـلمان ها باید جدا از اینکه به هر شـکلی زیر بار سـلطه قرار بگیرنـد احتراز کننـد. بنابراین در آن مطلب اول که نهی از تولی و نفی از تولی اسـت شکی نداریم این یکی از ملاهم قرآنیه است که باید انجام شود. اما مسـئله تبری، ما تبری قلبی و عملی داریم. نسبت به کفار ما تبری داریم امـا تبری قلبی است یعنی اینکه قلبـا از هویت و دین آنهـا بیزاریم ما دین آنها را کفر می دانیم. تولی نکنیـد به هیچ شکلی اما تبری هم داشـته باشـید تولی و تبری جزء دین و مذهب ماست. تولی نسبت به مسلمان ها و اولیای خدا داریم و تبری قلبی نسبت به کفار هم داریم. دلیل بر

این مطلب زیاد است یکی از خطبه های نهج البلاغه در این مورد است و آن را عرض می کنم تا مطلب روشن شود. حضرت امیر۷ در کلام ۵۶ نهج البلاغه می فرمایند و من کلام لَهُ ۷ لاصحابِهِ، اَما اِنَّه سَیظهَرُ علیکم بعدی رجلٌ رَحبُ البُلعوم، مُندَحِقُ البَطنِ در نهج البلاغه اخبار غیبه هم فراوان است این یکی از اخبار غیبه نهج البلاغه است. آگاه باشید لاصحابه می گفتند سیظهَرُ یعنی سیغلب گاهی ظهر_یظهر به معنی غلبه می آید و گاهی به معنی آشکار شدن می آید. فأصبحوا علی عدوهم ظاهرین. بعد از من کسی بر شما غالب می شود که رحب البلعوم است. بلعوم به آن مجرای غذا می گویند. در گلوی انسان دو تا لوله وجود دارد یک لوله مجرای آب و غذاست و یک لوله مجرای تنفس و هواست به آن که مجرای آب و غذاست بلعوم می گویند و به آن پشت سری حلقوم می گویند. حضرت می فرمایند: بعد از من شخصی بر شما غالب می شود که گشاده گلوست. منظور معاویه است چون معاویه خیلی غذا می خورده آخرش هم می گفت خسته شدم ولی سیر نشدم این هم به واسطه این است که پیغمبر ۹ درباره اش دعا کرد. پیغمبر شخصی را فرستاد دنبالش نیامد گفتند دارد غذا می خورد، اللهم لا تُشَبع بطنه این بود که دعای پیغمبر۹ درباره اش مستجاب شد و هر چه غذا می خورد سیر نمی شد. رجلی گشاده گلو و مندحِقُ البطن شکمش خیلی جلو آمده بود وقتی که می نشست شکمش روی رانها قرار می گرفت. یاکُلُ ما یجد آنچه

که گیرش بیاید می خورد و یطلب ما لا یجِد آنچه که به دست نمی آورد دنبالش است که به دست بیاورد. فاقتلوه او را بکشید و لن تقتلوه ولی نخواهید کشت. روایتی از پیغمبر۹ است که اذا رأیتم معاویه علی منبری من بعدی فاقتلوه این روایت ها را با مدرکش در شرح نهج البلاغه فی ظلال است. فی ظلال جلد اول صفحه ۳۰۶ در شرح همین خطبه روایات زیادی با ذکر مدرکش از عامه نقل می کند. شرح این خطبه در خویی جلد چهارم صفحه ۳۳۸. ابن ابی الحدید جلد چهارم صفحه ۵۴، بحرانی جلد دوم صفحه ۱۴۸ .این چهار شرح معروف و مشهور نسبت به نهج البلاغه است. حالا بقیه خطبه ۵۶ الا و انّه سیأمُرُکم بِسَبی و البراءهُ منّی او شما را امر خواهد کرد به بدگویی از من و اینکه از من تبری بجویید فاما السَّبُّ فَسبّونی در اینجا تقیه است می فرمایند اگر شما را امر کرد به سبّ من سبّونی مرا سبّ کنید فانّه لی زکاهٌ و لکم نجاهٌ برای اینکه اگر مرا سبّ کنید برای من زکات است و باعث می شود ثواب و فضیلت من بیشتر شود و سب کنید نجات پیدا می کنید. خوب این جریان عملی شد، اشخاصی مانند رشید حجری، حجر بن عدی، عمرو بن خزایی، میثم تمار و امثال آنها که یک مرتبه بالاتری را در نظر گرفتند حتی سبّ هم نکردند و در این راه کشته شدند. امر، امر ارشادی است مولوی نیست آنها شهید شدند اما عده ای هم سبّ کردند و نجات پیدا کردند. مقام تقیه است چون در قرآن

هم داریم درباره عمار الاـ من اکره و قلبه مطمئنٌ بالایمان سمیه مادر عمار را خواستند که به پیغمبر ۹ بد بگوید نگفت و شهید شد که اولین زن شهید در اسلام اوست. پدر عمار، یاسر هم به همین صورت شهید شد اما خود عمار در اینجا از پیغمبر ۹ بیزاری جست، آمد خدمت پیغمبر ۹ اشک ریزان گفت: یا رسول الله هلکت هلاـک شدم. مادر و پدر من به این صورت کشته شدند ولی من بالاخره تبری جستم حالا نزد شما آمدم. پیغمبر ۹ فرمودند اشکالی ندارد اگر دوباره از شما این کار را خواستند انجام بده. از قرآن هم آیه آمد که الا من اکره و قلبه مطمئنٌ بالایمان. این تقیه است و اشکالی ندارد. حضرت امیر ۷ می فرمایند و امّا البراءهُ فلاـ تتبرَّأ و امنّی اما از من برائت پیدا نکنید برائت یک امر قلبی است در زبان عملاـ برای نجات خودتان، شما سبّونی اما از من قلبا هیچ بیزاری نجویید. فانّی ولِدتُ علی الفطره چون من علی هستم و سبقتُ الی الایمان و الهجره همان طور که عرض کردیم در ۴ شرح که مطالب زیادی در این باره وجود دارد این را به این خاطر عرض کردم که برائت یک امر قلبی است. بنابراین شما باید نسبت به کفار آن برائت قلبی را خودتان را داشته باشید اما عملا به خاطر آنکه نگویند اسلام یک دین خشن است و اسلام را دین عاطفه و صفا و عدل بدانند با توجه به آیات سوره ممتحنه لازم نیست برائت عملی داشته باشیم. این راجع بحث دیروز بود که تتمه اش لازم بود

این مطالب را ذکر کنیم. بحث ما در این بود که بالاخره تبعا لامام (رضوان الله علیه) که فروعی را از ایشان خواندیم، اگر خوف از این باشد یا اینکه تحقق پیدا کند استیلاء سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی از کفار نسبت به دول اسلامی یا مسلمانان چه باید کرد؟! این منکر بسیار بزرگی است و باید مسلمان ها با این مبارزه کنند و این را دفع کنند و حتی اگر به یکی از کشورها واقع شود کشورهای دیگر وظیفه دارند که با این برخورد کنند چون اسلام هیچ وقت اجازه نمی دهد که یک مملکت اسلامی یا بیضه اسلام یا مجتمع اسلامی زیر سیطره کفار باشد. حالا یا سیطره فرهنگی باشد یا اقتصادی یا سیاسی باشد. بحث ما در این بود و گفتیم اسلام کاری کرده که از اول جلوی این ها گرفته می شود و این رفع است نه دفع و اینها در نتیجه تولی کفار به وجود می آید. اگر تولی کفار را ما مراقب باشیم، هیچ وقت گرفتار سلطه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی نخواهیم شد. بعضی از اینها رفع است و بعضی دفع است، اول قاعده "نفی السبیل" بود، دوم همین آیات که درباره نفی تولی بود که عرض شد. حالا ببینیم که مطلب سوم چیست؟ برای اینکه برای ما روشن شود که بحث، بحث بسیار به جایی است و باید انجام بگیرد، از طرفی هم ما باید این را بدانیم که بحث ما با بحث صلاه و طهارت و ... خیلی فرق دارد چون درباره صلاه کتاب زیاد است. جواهر است مدارک است، مسالک است، صلاه حاج آقا رضا

همدانی است، صلاه آقا شیخ کریم حائری است. خوب اینها دیگر آسان می شود، انسان مطالعه می کند بعد بحث می کند و طهارت هم همین طور. اما ما که درباره جهاد بحث می کنیم کتابی نداریم مخصوصا این مطالبی که بنده الان می گویم که اگر سلطه اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی به وجود آمد چه بکنیم؟ سلطه نظامی را که بحث کردیم. در جواهر هم است اما سلطه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی در هیچ کتابی نیست. بنابراین مطالبی که ما عرض می کنیم مطالبی است که خودمان فکر می کنیم در حقیقت یک ابتکار مانند است. از این جهت باید عزیزان بدانند که این مباحث جهاد به این صورت هیچ جا وجود ندارد و هیچ کتابی در این زمینه وجود ندارد. ما خودمان از روی مطالب روایی و قرآن مطالبی به دست می آوریم و می گوییم. بالاخره این اولین قدم است و ممکن است نواقصی هم وجود داشته باشد. ولی بالاخره این باید در حوزه قم انجام شود. حالا ما دو موضوع را بحث کردیم یکی قاعده نفی السبیل بود یکی هم آیات نهی از تولی بود که در این رابطه عرض شد که بعضی از اینها رفع است و بعضی دفع، موارد فرق می کند. سومین آیه ای که می شود به آن تمسک جست و از تفسیر المیزان هم می شود استفاده کرد این است که و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون این آیه ۱۱۳ از سوره هود سوره یازدهم قرآن کریم است که خداوند

نهی می کند مسلمان ها را از اینکه رکون داشته باشند نسبت به ظالمین. معنای رکون یعنی اعتماد، آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان در جلد ۱۱ در تفسیر همین آیه دارند که رکون اعتماد عن میل یعنی اعتماد از روی میل و رغبت. خداوند از این نهی کرده، الی الذین ظلموا و لذا می فرمایند با" الی" متعدی شده و نگفته لا ترکنوا علی. ایشان می گویند از این "الی"، رکون عن میل استفاده می شود، ایشان می گویند الذین ظلموا با ظالمین فرق دارد کسی که یک ظلمی بکند ولو یک آن، به آن ظالم گفته می شود، در آیه ۱۲۴ سوره بقره آمده که و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمت فأتمهن قال انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین. در اینجا می گوییم که یک نفر اگر در عمر خودش یک مرتبه هم ظلم کرده باشد عهد امامت به او نمی رسد. امام باید از اول تا آخر عمرش معصوم باشد، این الظالمین است. اما در اینجا الذین ظلموا است. این به کسانی نمی گویند که یک دفعه ظلم کرده باشند، اینها در شیوه زندگیشان ظالمین هستند. مثل جباران روزگار و سلطه گران، آیت الله طباطبایی این طور می گویند که قابل توجه هم است. خلاصه می گویند معنی رکون این است که ما دخالت بدهیم به ظالمین در امور دین و دنیای خودمان، خدا از این نهی می کند به اینکه به آنها اعتماد کنیم، با آنها عهد و پیمان ببندیم و آنها را طرفدار و پشتیبان خودمان بدانیم. چون بسیاری از سلطه ها

از همین جا صورت می گیرد که اشخاص با جباران و مستکبران پیمان و قول و قرار می بندند، در نتیجه آن پیمان سلطه ایجاد می شود که الان در دنیا زیاد است. مثلا پیمان ناتو که یک پیمان سیاسی و نظامی است که بین چند تا از دول برقرار است، کسانی که پیمان و عهد و قرار با ظالمین می بندند الذین ظلموا که شیوه کار آنها ظلم است قرآن این را نهی می کند. چون این طور پیمان ها باعث می شود که آنها در کار شما دخالت کنند، در اقتصاد شما در فرهنگ و سیاست شما دخالت می کنند این کم کم باعث سلطه فرهنگی و سیاسی، اقتصادی می شود. بیان آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان در تفسیر این آیه بیان رسایی است. البته ایشان می گویند که گاهی از اوقات در امور دینی این کار انجام می شود حتی گاهی از اوقات عده ای از علما تقرب پیدا می کنند به ظالمین و دین را برای آنها بیان می کنند، اما چیزهایی که به نفع آنها است را می گویند و چیزهایی که به ضرر آنها است را نمی گویند، یا کار آنها را توجیه می کنند. ظالمین گاهی کارهای بسیار بدی انجام می دهند, اما بعضی از وعاظ السلاطین با آنها ارتباط برقرار می کنند و کار آنها را توجیه می کنند. خلاصه کار اینها همه رکون است و قرآن می گوید: فتمسکم النار بنابراین می شود گفت برای ما نحن فیه یکی از آیات که می شود استدلال کرد برای جلوگیری از سلطه فرهنگی و سیاسی و

اقتصادی این آیه شریفه سوره هود است. قبلش هم این است فاستقم کما امرت و من تاب معک اول به پیغمبر ۹ می گوید شما استقامت داشته باش در کار خودت. شیبتنی سوره هود که آیت الله طباطبایی هم در تفسیر المیزان نقل می کند از همین جاست. پیغمبر ۹ از این جهت گفتند شیبتنی سوره هود چون در سوره هود امر به استقامت شده بود و استقامت در مشی زندگی به طور مداوم کار آسانی نیست. پشت سر این آیه را هم خواندیم که و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون. این آیه هم یکی از آیاتی است که برای بحث ما می شود به آن استدلال کرد. در مورد کلام امام (رضوان الله علیه) که گفتیم فقط ایشان متعرض شده اند، ایشان در اینجا تقریبا ده مسئله را ذکر کرده اند. در دفاع از حوزه اسلام که در همان تحریر الوسیله شان می باشد. ایشان می فرمایند به اینکه لو خیف باید جلویش را گرفت، تحقق پیدا کرد باید از بین برد، ایشان می گویند اگر در یک مملکت هم باشد بر تمام ممالک اسلامی لازم است که قیام کنند و جلوی سلطه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی را بگیرند. منتهی در اینجا باید توجه کنیم به اینکه این همه اش جهاد و برخورد قتالی نیست. باید مسلمان ها اولا توجه کنند و اهتمام بورزند بر این مسئله، اهتمام که ورزیدند با همدیگر تمام سازو کارها و راهکارها را در نظر بگیرند، امام (رضوان الله علیه) این کار را کردند و قلع

و قمع کردند. سلطه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی هر سه در ایران حاکم بود. برخورد ایشان یک برخوردی نیست که همه اش قتالی باشد، بیدار کردن مردم، تظاهرات مردم، حرکت مردم خلاصه اینها باعث شد که انقلاب صورت پذیرد. امام هم نمی گویند همه اش با قتال برخورد کنید، ارتباطات خودتان را با آنها قطع کنید راه کارها را مورد مطالعه قرار دهید، این کار یک نفر نیست بزرگترین صدمه ای که به عالم اسلام متوجه شد و الان هم هست نبودن وحدت و اتحاد است و الا مسلمان ها همه اگر با هم متحد باشند خیلی کارها می توانند انجام دهند. الان شما ملاحظه می کنید مثلا قبل از اینکه آن کنفرانس حمایت از فلسطین که در ایران انجام شد، در مصر ۸۰ دولت را جمع کردند یک طوری خواستند اسرائیل را نجات بدهند و صلح ایجاد کنند. بنابراین هر کاری فقط منحصر به قتال و برخورد رزمی نیست. باید مسلمان ها بی توجه نباشند و وحدت داشته باشند و این سلطه ها را برطرف کنند. حالا باید در مورد راهکارها و ساز و کارها مطالعاتی انجام بگیرد و اینکه به چه وسیله ای می شود انجام داد. خلاصه خاموش بودن و بی تفاوت بودن درست نیست و از طرفی هم منحصر به جهاد و برخورد قتالی نیست. دفتر تبیان ۵۰ جلد است کلمات امام را دسته بندی کردند که ۵۰ جلد شده. جلد ۳۱ مربوط به شیطان بزرگ است. در آن جا که مربوط به شیطان بزرگ است ایشان شاید ده، بیست صفحه درباره سلطه اقتصادی بحث کرده که چقدر ایران زیر

سلطه اقتصادی بوده و مخازن ثروت در دست آنها بوده و بایـد کاری کرد و کار انجام شـد و برطرف شـد الحمد لله. حالا اینها را مطالعه کنید تا بقیه برای بحث بعدی ان شاء الله.

اقسام جهاد – دفاع – امر به معروف و نهی از منکر کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد ما ادله ای که دلالت داشـتند بر اینکه اگر استیلاء سیاسـی یا فرهنگی یا اقتصادی نسبت به ملت اسـلام به وجود آمـد را بررسـی کردیم. آن ادله اقتضـا می کنـد که بایستی دفاع صورت بگیرد. بعضـی از اینها به صورت رفع بود و بعضـی به صورت دفع و بعضی هر دو را شامل می شد. عرض کردیم که خلاصه برنامه اسلام طوری تنظیم شده اگر مسلمانان عمل کنند هیـچ گـاه این استیلاهـا به وجود نمی آیـد. یعنی آن چنـان که جهاد نظامی باعث می شود عزت اسـلامی محفوظ باشـد و اگر کسـی آن را ترک کند البسه الله ذلا و فقرا فی معیشه. در اقتصاد هم همین طور است در سیاست و فرهنگ نیز به همین صورت است زیرا در اسلام ما اقتصاد کاملی داریم و تمام منابع ثروت که انفال نامیده می شود در اختیار رسول خدا و امام و نائب امام قرار می گیرد و این منـابع ثروت بسـیار وسـیع و زیـاد است و تمـام معـادن و جنگـل هـا کل ارض لا ربّ لها تمام نیزارها، تمام جبال، بستر رودخانه ها، فضا، دریا خلاصه اینهایی که مالک معین نـدارد کلش در ملک پیغمبر و امام و قائم مقام امام است به عنوان انفال. که اگر با برنامه صحیحی از اینها بهره برداری شود اقتصاد کامل می شود. اقتصاد هم در زندگی بسیار مهم استمن

ص: ۸۲۷

لا معاش له لا معاد له این برنامه اقتصادی اسـلام است. اما چون به اینها عمل نشـده احتیاجاتی به وجود آمـد بعد یک کشوری، یک دولتی محتاج می شود و تحت استیلاء اقتصادی قرار می گیرد. همین طور در سیاست اگر آن مدیریت صحیحی که پیغمبر یا ائمه : یا کسانی که قائم مقام ائمه : و ساسه العباد هسـتند را در دست داشته باشیم و سیاست صحیح صورت بگیرد دیگر هیچ گاه استیلاء سیاسـی از طرف دشمنان اسلام به وجود نمی آید و همین طور از نظر فرهنگ. فرهنگ اسلام معلوم است. اما چون مسـلمان ها در طول تاریـخ کوتاهی کردنـد استیلاء سیاسـی و اقتصادی و فرهنگی به وجود آمـده. حالا راه رفع اینها چنـد تا از آنها عرض شد. آخرین راه را هم امروز عرض می کنیم که شاید مهم ترین دلیل هم باشد، امر به معروف و نهی از منکر اسـت که اگر آن طـور که اسـلام خواسـته عمـل شود بسـیاری از مشـکلات حـل می شود. امر به معروف و نهی از منکر خیلی وسـیع اسـت. معروف یعنی هر چیز کـه مشروع است و در زنـدگی مؤثر و صـحیح است. منکر یعنی هر چیزی که ناپسـند است و در زنـدگی تأثیرگـذار منفی و نامطلوب است. بعضـی ها به معروف و منکر کلان توجه نمی کننـد و به معروف و منکر جزئی مثل اینکه کسـی نماز بخواند یا نخواند توجه می کنند. اما به اسـتبداد، اسـتکبار، این موضوعات کلانی که اگر در مملکتی راه پیدا کند باعث انحطاط و بدبختی و نکبت می شود و معروف های کلانی که اگر عملی شود همه

ص: ۸۲۸

مرفّه و متعالی می شوند کسی زیاد توجه نمی کند و حال اینکه بسیار اعم است، مفهوم معروف و منکر خیلی اعم است. در قرآن کریم آیات زیادی در این موضوعاتی که بحث می کنیم وجود دارد. یکی همان استضعاف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است برای کشورهای اسلامی. یکی از آیات قرآن آیه ۱۸۶ از سوره آل عمران است لتبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا این یک اخبار عجیبی است! قرآن می گوید شما امتحان می شوید و شما از اهل کتاب یهود و نصاری اذیت های فراوانی خواهید دید. شما امتحان خواهید شد درباره اموال و انفس و لتسمعن (با تأکید) شما از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری، از مشرکین اذیت فراوانی می شوید. این یک اخبار قرآنی است نسبت به مسلمان ها و هشدار می دهد که بدانند! حالا چه باید کرد؟! و ان تصبروا و تتقوا فانّ ذلک من عزم الامور. همان طور که آن روز گفتیم و ان تصبروا و تتقوا لا یضروکم کیدهم شیئا علاج را قرآن در همین می داند استقامت و تقوا، در برابر اذیت های مشرکین. در اینجا هم می گوید اراده ای می خواهد که اگر شما صبر کنید و در راستای تقوا حرکت کنید کار حل است. بحث ما در این است که آخرین و مهم ترین دلیل برای جلوگیری و تدافع و دفع استیلاء فرهنگی و سیاسی و اقتصادی جریان امر به معروف و نهی از منکر است. این هم رفع است و هم دفع است. ولی مراد از امر

به معروف و نهی از منکر چیست؟ در جواهر همان جلد ۲۱ که بحث ما در آن است صفحه ۳۸۰ تا ۳۸۳ ایشان می گویند که باید توجه داشت که در امر به معروف و نهی از منکر یک معنای دیگر مراد است. امر یعنی فرمان دادن و نهی یعنی فرمان به طرف نفی و منفی، اما مراد این نیست. مراد از امر به معروف یعنی حمل شخص بر کار خوب. مراد از نهی از منکر یعنی جلوگیری شخص از کار بد، این به قول باشد یا به فعل باشد یا به مقدمات. به هر چیزی که باشد. پس امر یک لفظی است مراد این نیست. بلکه یعنی وادار کردن شخص یا فرد یا جامعه به معروف. وادار کردن یک معنای وسیعی دارد. به هر وسیله ای که شده باید معروف را به وجود آورد، قولا، فعلا یا عملا. نهی از منکر یعنی جلوگیری از کار منکر آن هم به هر وسیله ای که ممکن است. صاحب جواهر می گوید این واجب است و ادله اقامه می کند. یک روایتی است که در وسائل آن را قطعه قطعه کرده که روایت بسیار مهمی است ولی در کتاب امر به معروف که بنده خودم نوشتم می باشد و خواستم بخوانم که ببینیم واقعا چقدر در روایات ما مطالب راهگشا وجود دارد. این روایت در جلد پنجم فروع کافی صفحه ۵۵ است. کافی عن عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد سندتا اینجا خیلی خوب است عن بعض اصحابنا عن بشر بن عبدالله عن ابی عصمه قاضی مرو این دو نفر آخری مجهول الحال اند.

بعض اصحابنا هم اقتضا می کند که خبر مرسل باشد. عن جابر عن ابی جعفر ما دو تا جابر داریم؛ جابر بن عبد الله انصاری که آخرین صحابه ای بود که حضرت باقر را درک کرد، یکی هم جابر جوفی که هر دو خیلی خوبند. جابر جوفی هم مقامش خیلی بالاست. یکون فی آلاخر الزمان قومٌ یُتَّبَع فیهم قومٌ مُرائون در آخر الزمان فرقه ای به وجود می آید که اهل ریا هستند یتقرئون اینها قرآن می خوانند و یتمسکون اهل عبادت هم هستند حدثاء سفهاء تازه به دوران رسیده و سفیه اند لا یوجبون امراً بمعروف و لا نهیا عن منکر اینها امر به معروف و نهی از منکر را لازم نمی دانند الا اذا امنوا الضرر فقط آنجا که ضرر ندارد امر به معروف و نهی از منکر می کنند یطلبون لانفسهم الرُخَص و المعاذیر اینها برای خودشان یک بهانه هایی، یک عذرهایی را می خواهند به دست بیاورند. یعنی برای اینکه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند دنبال عذری می گردند. یتّبعون زلّات العلماء اینها دنبال لغزشهای علما هستند. علماء گاهی می لغزند معصومین افراد معدودی هستند ولی کسی که دنبال کند لغزش های علما را این کار خوبی نیست. عالم نباید بلغزد ولی گاهی اتفاق می افتد. حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین است زلّه العالم کانکسار السفینه تغرقوا و تغرق لغزش عالم مثل این است که کشتی بشکند؛ هم غرق می کند، هم خودش غرق می شود. عالم با دیگران فرق دارد. اگر یک دوچرخه سواری اشتباه کند؛ خوب می افتد. اما اگر یک راننده ماشین اشتباه کند،

عده ای از سرنشینان ماشین به هلاکت می رسند. هر چه قدر افراد بیشتری دنبال انسان حرکت کنند اشتباه انسان خطر و ضرر بیشتری دارد. اما آخر الزمان کسانی به وجود می آیند که یتّبعون زلّات العلماء و فساد عملهم دنبال این هستند از عالمی لغزش ببینند و آن را برای خودشان یک دستاویزی قرار دهند برای اینکه کارهای خلاف خودشان را انجام دهند. یقبلون علی الصلاه و الصیام و کسانی پیدا می شوند که اقبال بر نماز و روزه دارند و ما لا یکلمهم فی نفس و ما لا مال و دنبال عمل هایی هستند که به آنها ضرری نمی رساند. نماز و روزه و این طور چیزها. و لو أخّرت الصلاه بسائر ما یعملون بأموالهم و أبدانهم لرفضوها اگر نماز ضرر می رساند همان نماز را هم نمی خواندند. اگر نماز به اموال و اعمالشان ضرر می رساند همان را هم نمی خواندند. کما رفضوا أسمی الفرائض و أشرفها کما اینکه ترک کردند بالاترین فریضه و اشرفش را که امر به معروف و نهی از منکر است. این حدیث را صاحب وسائل قطعه قطعه کرده. یکی از اشکالات وسائل ـ که آیت الله العظمی بروجردی (اعلی الله مقامه) فرمودند وسائل باید تکمیل شود و آن جامع احادیث شیعه نوشته شد ـ تقطیع بود که در وسائل به وجود آمده بود. خبر را قطعه قطعه می کند بعد در هر بابی یک مقدار از آن را نقل می کند و حال آنکه انضمام جمله ها به هم صدراً و ذیلاً گاهی تأثیر در فهم حدیث دارد. ولی صاحب وسائل یکی از کارهایش تقطیع است. در باب

۲ از ابواب امر و نهی در جلد ۱۱ وسائل صفحه ۴۰۳ مقداری را نقل کرده در باب ۳ مقداری را نقل کرده ولی همه خبر را می خوانیم. فرمودند: انّ الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضه بها تقام الفرائض به وسیله این فریضه بقیه فرایض انجام می شود. ولی ترک می کنند. ترک که کردند هنالک یتم غضب الله عز و جل علیهم غضب پروردگار را به وجود می آورند فیعّمهم بعقابه فیهلک الابرار فی دار الفجّار دار، دار فجّار است، فضا مال فجار است ولی ابرار هم هلاک می شوند. و الصغار فی دار الکبار انّ الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء فریضةٌ عظیمةٌ بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحلُّ المکاسب و تردُّ المظالم و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر در اینجا هفت خصلت را عرض می کند؛ این فریضه، فریضه عظیمه است. فرایض به وسیله آن اقامه می شوند و راه های زندگی به وسیله آن امنیت پیدا می کنند. راه فکری و مالی هر چه که باشد و کسب ها به وسیله آن حلال می شوند و حقوق پرداخت می شود و سطح زمین آباد می شود و از دشمنان انتقام گرفته می شود این همه خاصیت و اثر در امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد. حالا تتمه دارد فأنکروا بقلوبکم این را صاحب جواهر ذکر کرده در همان صفحاتی که عرض کردم، در این زمینه که در امر به معروف و نهی از منکر مراتبی وجود دارد؛ یک مرتبه گفتن و وعظ و نصیحت اول

با ملایمت بعد قدری خشن تر قولاً بعد تا می رسد به ضرب و قتل. در ضرب ایشان می گویند که احتیاجی به اذن فقیه ندارد. از شیخ طوسی نقل می کند که احتیاج به اذن فقیه دارد. اما در جرح و قتل می فرمایند به اذن فقیه احتیاج دارد. این خبر دلالت دارد بر همان ضرب و جرح. می فرمایند به اینکه فانکروا بقلوبکم و الفظوا بالسنتکم اول با دل انسان باید نسبت به آن گناه متنفر باشد. دوم لفظ و زبان و صکو بها جباههم سوم اینکه بکوبید به پیشانی کسانی که مرتکب منکرند یا تارک معروف اند و لا تخافوا فی الله لومه لائم در راه خدا از ملامت کسی نترسید فان اتعظوا و الی الحق رجعوا اگر قبول کردند و به حق بر گشتند فلا سبیل علیهم انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم در اینجا به این آیه استشهاد کرده که این آیه ۴۲ از سوره شوری است. اگر قبول نکردند هنالك فجاهدوهم بأبدانکم به جهاد بپردازید و ابغضوهم بقلوبکم غیر طالبین سلطانا و لا باغین مالاً شما قصدتان خداست نه برای سلطنت خودتان نه به خاطر اینکه مالی به دست بیاورید و لا مریدین بظلم ظفرا نمی خواهید از راه ظلم غلبه پیدا کنید، از راه انجام وظیفه. حتی یفیئوا الی امر الله و یمضوا علی طاعته قال و اوحی الله عزّ و جلّ الی شعیب النبی صلوات الله علیه انی معذب من قومک مائه الف اربعین الفا من شرارهم و ستین الفا من خیارهم به حضرت شعیب خداوند وحی کرد

که صد هزار نفر از قوم تو را من معذب می کنم. اما به این ترتیب: چهل هزار از بدان و شصت هزار از خوبان. فقال علیه السلام یا ربّ هؤلاء الاشرار فما بال الاخیار گفت پروردگارا! اشرار مستحق عذابند اما اخیار چرا؟ فأوحی اله عزّ و جلّ الیه داهنوا اهل المعاصی و لم یغضبوا الغضبی آنها چون مداهنه کردند با اهل معصیت و به غضب نیامدند. خوب این روایت به این ترتیب که عرض کردیم یکی از روایات امر به معروف و نهی از منکر است. توجه به معروف ها و منکرهای کلان در جامعه خیلی لازم است. توجه به اینها نشده توجه به جزئیات شده. خلاصه کار رسیده به جایی که نسبت به دولت ها و ملت های اسلامی، هم استیلاء فرهنگی، هم سیاسی و هم اقتصادی به وجود آمد و راهش همان است که عرض کردیم. یکی هم همین امر به معروف و نهی از منکر است. صاحب جواهر بعد از ذکر این مطالب که به عرض رسید و مقداری از آن را نیز خودتان مطالعه می کنید در آخر مطلبی گفته که عرض می کنم. ایشان در آخرش دارند که نعم من اعظم افراد الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و اعلاها و اتقنها و اشدها تأثیرا (این را توجه کنید چون راجع ما طلبه هاست) می خواهد یک چیزی را معرفی کند که مؤثرتر از همه مراتبش است خصوصا بالنسبه الی رؤساء الدین أن یلبس رداء المعروف واجبه و مندوبه و ینزع رداء المنکر محرمه و مکروهه. می گوید علما اگر ردای معروف را به دوش بگیرند، واجبات و مستحبات

را انجام دهند و ردای منکر را کنار بگذارند چه محرم و چه مکروه، و یستکمل نفسه بالاخلاق الکریمه خودشان و روح خودشان را به اخلاق کریمه آراسته کنند و ینزهها عن الاخلاق الذمیمه و روح خودشان را از اخلاق ذمیمه منزه و مبری کنند فان ذلک منه سبب تامٌ لفعل الناس المعروف ... همین عمل را از علماء ببینند همین علت تامه است برای اینکه مردم گرایش به معروف پیدا کنند و منکر را ترک کنند. در حدیثی از امام صادق الملوک حکامٌ من الناس و العلماء حکام الی الملوک زمامداران حکامند بر مردم ولی علماء حاکمند بر زمامداران و ملوک. یعنی بالاخره تمام تأثیرها بر می گردد به علماء و اگر همه علماء خوب باشند زمامداران هم مجبورند که خوب باشند. این دو طایفه وقتی که خوب شدند مردم هم همه خوب اند. صنفان من امتی ان صلحا صلح الباقی و ان فسدا فسد الباقی. کلام صاحب جواهر را می خوانیم خصوصا اذا اکمل ذلک بالمواعظ الحسنه حالا ـ علما بعد از اینکه اینطور شدند به مردم موعظه کنند المرغبه و المرهبه ترغیب به کارهای خوب، ترساندن از کارهای بد. فان لکل مقام مقالاً و لکل داء دواء. علما باید روانشناس هم باشند علاوه بر آن باید جامعه شناس هم باشند که چه باید گفت و چه باید کرد. هر مقامی مقالی و هر دائی دوایی دارد. طب النفوس و العقول اشد من طب الابدان بمراتب کثیره شما طبیب افکار و عقول هستید. العلم علمان علم الابدان و علم الادیان حدیث منسوب به پیغمبر است. نظامی هم می گوید: در ناف دو علم بوی

طیب است آن هر دو فقیه یا طبیب است پیغمبر گفته: العلم علمان علم الابـدان و علم الادیان بعـد ایشان یک نصیحتی می کند می گویـد: می بـاش طبیب عیسوی هش امـا نه طبیب آدمی کش می بـاش فقیه عبرت انـدوز اما نه فقیه حیلت آموز گر هر دو شـوی بلنـد گردی پیش همه ارجمنـد گردی می کوش به هر ورق که خوانی تـا معنی آن درست دانی خلاـصه این دو فن، فن مهمی است در میـان علم هـا. علم ادیان و علم ابـدان. صاحب جواهر می گویـد طبیب نفوس و عقول که ما طلبه ها هستیم این اشـد است از طب بدنی. این خیلی مهم تر از آن است. انسان باید خیلی مهارت داشـته باشد تا این وظیفه ر انجام دهد. و حینئذ یکون قد جاء بأعلی أفراد الامر بالمعروف اگر کسـی از علماء این طور شد آن اعلی مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر را به جـا آورده. و نسأل الله التوفیق لهـذه المراتب. خلاـصه این بحث با توفیق پروردگار به آن انـدازه که لازم بود انجام شـد که در برابر تهاجم سیاسـی و فرهنگی و اقتصادی اسلام چه مطلبی دارد. اسلام در هیچ وقت و در هیچ جایی بحثی نیست که دستوری نداده باشد. دستور همان است که ما عرض کردیم و الحمدلله در ایران از طرف عالمی که دارای همه این صفات بود انجام شد و استیلاء سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برطرف شد. الحمدلله تعالی این راهی است که اسلام گفته. بقیه ان شاء الله بعدا.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه با توفیق پروردگار متعال بحث درباره اصول و

ص: ۸۳۷

مبانی حکومت علوی و آنچه از نهـج البلاغه و از کتب درباره حضـرت امیر نوشـتند مورد بحث ماست. عرض کردیم که اولین خصـیصه، حق مـداری است و توجه به خـدا و اخلاـص است. دوم دقت زیـاد دربـاره بیت المال از لحاظ حراست و حفاظت و صرف در مـورد خـودش. سـوم که مورد بحث اخیر بود مربوط به زهـد است. زهـد یـک بعـد روحی و قلبی دارد و یـک بعد عملی. تنهـا ساده زیستی زهـد نیست. بلکه زهـد اول به قلب مربوط است. وجود انسان و افق زنـدگی او طوری باشـد که انسان توجه به خداونـد داشـته باشـد. و امکانـاتی هم در اختیـار دارد. و برای جلب خشـنودی خداونـد و رضـای او انسان از لـذات و تمتعات و امکاناتی که در اختیار دارد صـرف نظر کند. به خاطر خدا و آنها را در مواردی که خشـنودی پروردگار را جلب می کنـد خرج کند. آنچه در اختیار است به عنوان آلات و ابزاری است برای صـرف در راه هایی که باعث رضایت خداوند است. در خطبه ۲۰۰ عرض کردیم که حضـرت امیر فرمودنـد إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی فَرَضَ عَلَی أَئِمَّهِ الْعَـدْلِ أَنْ یُقَـدِّرُوا أَنْفُسَـهُمْ بِضَـعَفَهِ النَّاسِ خداونـد واجب کرده بر پیشوایان حق که وضع زنـدگی خودشان را هم طراز ضـعیف ترین افراد قرار دهند. در سـطح مملکت، افراد فراوانی وجود دارد. دقت شود که آن کسـی که از همه ضعیف تر و ناتوان تر است، باید ائمه حق زندگی خودشان را هم سطـح زنـدگی چنین افرادی قرار دهنـد. مطالب زیادی درباره زهد حضـرت امیر وجود دارد که حالا مقدمتاً چند مورد را برای نمونه عرض می کنیم. در

ص: ۸۳۸

بحار جلد ۴۰ صفحه ۳۳۵ وَ خَرَجَ یَوْماً إِلَی السُّوقِ حضرت امیر روزی به بازار آمدند وَ مَعَهُ سَیْفُهُ لِیَبِیعَهُ می خواستند شمشیر خودشان را بفروشند. حضرت امیر با اینکه مالک و حاکم حجاز و عراق و قسمتی از ایران و سوریه که الان هر کدام برای خودشان یک سرزمینی است بودند. در زمان ابوبکر و عمر و عثمان خیلی از جاها را اسلام فتح کرد و جزء قلمرو وسیع اسلام شد. حضرت امیر تقریبا ۲۵ سال خانه نشین بودند و در این ۲۵ سال مسلمان ها خیلی از جاها را فتح کرد. ایران را فتح کردند عراق و حجاز و سوریه که بسیاری از آن جزء روم محسوب می شد. حضرت حاکم همه اینها بودند و بیت المال هم در اختیارشان بود اما هیچ گاه از بیت المال ارتزاق نمی کردند. در مدینه زمانی که فرصت داشتند بیل زدند و کار کردند و زحمت کشیدند و مزرعه ای به وجود آوردند که به آن "ینبُع" می گفتند و از آنجا مخارج خود را به دست می آوردند و از بیت المال ارتزاق نمی کردند. حالا از آنجا نرسیده، به همین دلیل می خواستند شمشیر خودشان را بفروشند. حضرت امیر روزی به بازار آمدند فَقَالَ مَنْ یَشْتَرِی مِنِّی هَذَا السَّیْفَ چه کسی از من این شمشیر را می خرد؟ فَوَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ سوگند به پروردگاری که دانه را در دل زمین شکافت لَطَالَ مَا کَشَفْتُ بِهِ الْکَرْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله علیه مدت های طولانی من با این شمشیر غم و اندوه را از چهره پیغمبر زدوده ام. یعنی این شمشیر در

جنگ ها در دست من بوده وَ لَوْ كَانَ عِنْدِی ثمن إِزَارٍ لَمَا بِعْتُهُ اگر به اندازه خریدن یک شلوار پول داشتم این شمشیر را نمی فروختم. در همین جلد ۴۰ صفحه ۳۲۵ كَانَ عَلِيٌّ ع لَا يَأْكُلُ مِمَّا هُنَا حَتَّى يُؤْتَى بِهِ مِنْ ثَمَّ يَعْنِي الْحِجَازَ حضرت امیر از آنچه در اختیار داشتند در عراق و کوفه نمی خوردند تا اینکه از مزرعه ای که در حجاز به نام ینبع داشتند چیزی برسد و مصرف کنند. در همین جلد صفحه ۳۲۵. الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ قَالَ عَلِيٌّ ع دَخَلْتُ بِلَادَكُمْ بِأَشْمَالِي هَذِهِ من داخل این شهر شدم با این لباسی که در تن دارم وَ رِحْلَتِي وَ رَاحِلَتِي رحله آن اندازه که مسافر همراه دارد مانند قاشقی، لیوانی و مانند اینها و راحله هم آن مرکب. با همین ها فقط وارد شهر کوفه شدم هَا هِيَ فَإِنْ أَنَا خَرَجْتُ مِنْ بِلَادِكُمْ بِغَيْرِ مَا دَخَلْتُ فَإِنَّنِي مِنَ الْخَائِنِينَ یک روزی اگر بخواهم صرف نظر کنم از حکومت و از این شهر بیرون بروم اگر غیر از این موارد چیزی به همراه داشتم خیانت کرده ام. در همین صفحه است که تَرَصَّدَ غَدَاءَهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ عمر وبن حریث خواست بفهمد حضرت امیر صبحانه چه می خواهد بخورد فَأَتَتْ فِضَّةُ بِجِرَابٍ فضه رفت یک انبانی آورد مَخْتُومٍ ولی مهر بر سر آن زده شده بود فَأَخْرَجَ مِنْهُ خُبْزاً مُتَغَيِّراً خَشِناً یک تکه نان متغیر و بسیار خشن حضرت امیر از آن انبان آوردند بیرون. عمرو رو کرد به فضه فَقَالَ عَمْرٌو يَا فِضَّةُ لَوْ نَخَلْتِ هَذَا الدَّقِيقَ وَ طَيَّبْتِيهِ اگر این آرد را شما غربال کنید، این

نـان نرم تر می شود. قَالَتْ كُنْتُ أَفْعَلُ فَنَهَانِي فضه گفت من این کار را می کردم حضـرت امیر جلوگیری کردنـد وَ كُنْتُ أَضَعُ فِي جِرَابِهِ طَعَاماً طَيِّباً من گاهی در آن انبان غـذای پاکیزه می گذاشـتم فَخَتَمَ جِرَابَهُ و حضـرت مهر زدنـد به آن انبان که کسـی چیزی داخل نکند که نرم و ملایم شود. ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَتَّهُ فِي قَصْعَةٍ حضرت نان را تکه تکه کردند در میان کاسه ای وَ صَبَّ عَلَيْهِ الْمَاءَ ومقـداری آب رویش ریخت ثُمَّ ذَرَّ عَلَيْهِ الْمِلْحَ و مقـداری نمک روی آن ریختنـد وَ حَسَرَ عَنْ ذِرَاعِهِ و آستین زدنـد بالا و آن را میل کردد. فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ يَا عَمْرُو وقتی که تمام کردنـد و به عمر بن حریث فرمودند لَقَدْ حَانَتْ هَذِهِ وَ مَدَّ يَدَهُ إِلَى مَحَاسِنِهِ وَ خَسِرَتْ هَذِهِ إِنْ أُدْخِلُهَا النَّارَ مِنْ أَجْلِ الطَّعَامِ دست زدند به محاسنشان و گفتند اگر من این محاسن را به واسطه غـذا وارد آتش جهنم کنم به این محاسن خـودم زیـان وارد کرده ام. و این کـافیست برای من. وَ هَذَا يُجْزِينِي وَ رَآهُ عَدِيُّ بْنُ حَاتِمٍ. عدی پسر حاتم، حاتم که قبل از پیغمبر از دنیا رفته بود ولی عدی آمد و مسـلمان شد و از اصـحاب خاص امیر المؤمنین بود. وَ بَيْنَ يَدَيْهِ شَنَّةٌ دید که بین حضـرت امیر المؤمنین یک مشک کوچک کهنه شنه است. فِيهَا قَرَاحُ مَاءٍ آب خالصی است وَ كَسَرَاتٌ مِنْ خُبْزِ شَعِيرٍ وَ مِلْحٌ و تکه ای از نان فَقَالَ إِنِّي لَا أَرَى لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَتَظَلُّ نَهَارَكَ طَاوِياً مُجَاهِداً وَ بِاللَّيْلِ سَاهِراً مُكَابِداً این جور چرا می بینیم

روزها که روزه هستی و به مجاهده مشغولی شبها هم بیداری و مشغول عبادت ثُمَّ یَکُونُ هَذَا فَطُورَکَ فطور شما این باشد؟!
فَقَالَ عَلِّلِ النَّفْسَ بِالْقُنُوعِ وَ إِلَّا طَلَبَتْ مِنْکَ فَوْقَ مَا یَکْفِیهَا حضرت فرمودند که روح و نفس خود را به قناعت عادت بده و الا بیش از اینکه او را کافی باشد از تو مطالبه می کند. در همین جلد ۴۰ بحار صفحه ۳۲۳ عَنِ الْحَارِثِ عَنْ عَلِیٍّ قَالَ مَا کَانَ لَیْلَهَ أُهْدِیَ لِی فَاطِمَهُ ع شَیْ ءٌ یُنَامُ عَلَیْهِ إِلَّا جِلْدُ کَبْشٍ آن شبی که فاطمه را آوردند حضرت امیر المؤمنین چیزی که رویش بخوابند نبود مگر پوست کبش. اینها مقدمه بود که خیلی زیاد است که در همین جلد ۴۰ خودتان مطالعه فرمایید. چیزی که می خواهم عرض کنم از نهج البلاغه است از کلمات قصار شماره ۷۴ طبق شماره گذاری فیض الاسلام وَ مِنْ خَبَرِ ضِرَارِ بْنِ ضَمْرَهَ الضِّبَابِیِّ ضرار نامی پسر ضمره هر دو با ضاد است. ضمره ضبابی ــنام قبیله استــ. این شخصی از اصحاب خالص حضرت امیر المؤمنین بود. معاویه بعد از اینکه حضرت امیر شهید شدند سعی می کرد که اصحاب امیر المؤمنین را به یک عنوانی به شام جلب کند و می خواست که اشخاصی از کوفه و شام به عراق بیایند و مطالبی می گفتند و تملق و چاپلوسی می کردند و مردم را جمع می کردند تا سلطنت معاویه را تحکیم کنند که امیر المؤمنین این طور و این چنین بوده. نماز نمی خواند و به این دلیل بوده که معاویه با حضرت مبارزه می کرده. گاهی در اینها افرادی از اصحاب خلّص بودند

آنها آمدند و از حضرت تعریف و تمجید می کردند. این ضرار از آن افراد است ضرار بن ضمره ضبابی آمد پیش معاویه عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَی مُعَاوِیَهَ وَ مَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ معاویه از او سؤال کرد که امیر المؤمنین را برای من توصیف کن. اول معذرت خواست که از من صرف نظر کن ولی معاویه قبول نکرد. ما اول عبارت نهج البلاغه را می خوانیم. بعد در شروح مطالب فراوانی هست. این طور گفت قَالَ فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَیْتُهُ فِی بَعْضِ مَوَاقِفِهِ گفت من شهادت می دهم که دیدم امیر المؤمنین وَ قَدْ أَرْخَی اللَّیْلُ سُدُولَهُ شب پرده های خود را آویخته بود (یعنی تاریک شده بود) وَ هُوَ قَائِمٌ فِی مِحْرَابِهِ حضرت امیر در محراب ایستاده بودند قَابِضٌ عَلَی لِحْیَتِهِ و محاسن خود را در دست گرفته بودند یَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلِیمِ مانند مار گزیده به خود می پیچید (سلیم) به مار گزیده می گویند. عرب گاهی یک اسم را برای تفأل می گذارد. مار گزیده نزدیک است که بمیرد اما بهش (سلیم) می گویند که تا آن خطر از بین برود و بلکه نمیرد. یتململ یعنی به خودش می پیچد (تململ) هم از ماده ملّ است ملّ_ یمل که در شرح خوئی است. ملّ به ریگ داغ می گویند کسی که روی ریگ داغ قرار بگیرد، هی به این طرف و آن طرف حرکت می کند. یَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلِیمِ حضرت امیر المؤمنین به خود می پیچید مانند مار گزیده که به خود می پیچید وَ یَبْکِی بُکَاءَ الْحَزِینِ و گریه می کرد مانند گریه کسی که اندوهگین باشد وَ یَقُول یَا دُنْیَا یَا

دُنْیِا دنیا را مخاطب قرار می داد این را از این جهت ما مطرح می کنیم که حضرت با دنیا حرف می زند یعنی یک مجاز است؟! دنیا را تنزیل می کند منزله کسی که بشنود، آن را مخاطب قرار می دهد؟! این است گاهی، گاهی ما وارد یک خرابه می شویم و با آن خرابه حرف می زنیم با در و دیوار یک جایی حرف می زنیم؛ تنزیل می کنیم آن خرابه یا در و دیوار را به عنوان کسی که شنوا باشد این مجاز است. اول یک تنزیلی صورت می گیرد بعد این صحبت انجام می شود. تشبیه است و تنزیل. این که در چند جا داریم حضرت با دنیا حرف می زند به این صورت بوده یا اینکه نه خیر برای حضرت دنیا مجسم است؟! ما دو مطلب داریم که اگر فرصت باشد باید در هر دو بحث شود. یکی تجسم اعمال است اصلاً در روز قیامت نعمت و ثواب و عذاب به چه صورت است؟ اعمالی انسان در دنیا انجام می دهد در آخرت مسلماً نتایج این اعمال را دریافت می کند ولی علما در علم کلام سه جور تصور کردند. بنده هم سابقاً که مقالات می نوشتم در مجله پاسدار اسلام، آیا آن عذابها یا ثواب هایی که متفرع می شود بر عمل قراردادی است؟ چون گاهی بعضی از عذابها قراردادی است. دولت تعیین می کند که هر که از چراغ قرمز رد شود باید اینقدر بدهد این قراردادی است. امروز این طور می گوید فردا یک چیز دیگر می گوید بعضی از مجازات ها به این صورت است یعنی

کسانی که حکومت ها در دستشان است می نشینند و یک مجازات هایی در برابر اعمال جعل می کنند این اعتباری است. آیا این چنین است بهشت و جهنم در برابر اعمال ما یک چیزی قراردادی است؟ خداوند این طور اعتبار کرده؟! این یک احتمال, احتمال دیگر این که نه این یک چیز قراردادی نیست بلکه این نتیجه ی عمل است مثل حاصل که نتیجه ی بذر است. شما یک تخمی در جایی می کارید آن تخم نمو می کند می شود یک درخت. هرکه تخم خار کارد در جهان هان آن را مجو در گل ستان یکی تخم گل می کارد گل به دست می آید و یکی تخم خار می کارد خار بدست می آید. به این صورت است؟! این قراردادی و اعتباری محض نیست بلکه رابطه علت و معلولی و سبب و مسببی است. رابطه مُعِدّ و مُعَدّ. یک این چنین رابطه ای این هم یک احتمال است. احتمال آخری این است که نه خیر اصلا خود عمل مجسم می شود؛ منتهی عمل دو چهره دارد؛ در دنیا چهره زکات و روزه و نماز و حج است و چهره اش چهره ی دروغ و ظلم و غیبت است ولی همین عمل در آخرت تجسم پیدا می کند به صورت عذاب اگر عمل بد باشد و به صورت نعمت اگر عمل خوب باشد. این سومین تجسم اعمال است. آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان این را اختیار کردند چون ایشان می گویند که (الیوم تجزون ما کنتم تعملون) امثال این ها در قرآن زیاد است اصلاً (ما کنتم تعملون)

ص: ۸۴۵

جزای شما همان عمل شماست. از این قبیل عبارت ها. مثلا روزی که (عملت من خیر محضرا) همان عمل حاضر است از آیات این طور استناد کردند. آیت الله شهید مطهری هم در عدل الهی همین را اختیار کرده اند. این بحث تجسم اعمال است. بحث دیگر این است که آیا می شود که دنیا مجسم باشد که ائمه دنیا را ببینند ما در روایت ها داریم که در روز قیامت قرآن به" احسن صوره" حاضر می شود و مورد غبطه ی انبیاء و شهدا واقع می شود که این کیست که به احسن صوره حاضر شده؟! بعد می گوید من قرآنم. کسانی که مرا خواندند و عمل کردند او بهشتی و آن هایی که عمل نکردند این چنین اند. مثلا ماه رمضان یا روز حضور پیدا می کنند. از این موارد زیاد داریم. در مکاسب محرمه شیخ انصاری در بحث تولی من قبل الظالم که بحث کرده در اواخر مکاسب محرمه قبل از بیع در آنجا ایشان این بحث را پیش کشیدند. _این خیلی برای ما مهم است_ ایشان نوشتند که در اهواز وقتی نجاشی والی آنجا شد و از شیعیان خاص امام صادق بود نامه ای نوشت به امام صادق انی ابتلیتُ من مبتلا شدم به ولایت اهواز. برای من دستوری صادر کنید تا در حکومت خودم به آن دستور عمل کنم. شیخ انصاری این را در دو, سه صفحه ذکر کرده. امام صادق جواب می دهند. ما دو نفر را داریم که ولایت پیدا کردند امام برایشان نامه نوشته یکی مالك اشتر است که حضرت امیرالمومنین برایش نامه نوشتند نامه ۵۳ نهج

البلاـغه که طولاـنی ترین نـامه در نهـج البلاـغه است. وقتی که مالک حاکم مصـر شـد البته آن به صورت یک برنامه ی جامع حکومتی الان هم در سازمان ملل وجود دارد. حضرت امیر خیلی متاثر شدند از این که مالک در راه شهید شد و می گفتند آن نامه چه طور شد؟ بالاخره بعداً به دست ما افتاده. دوم نامه امام صادق به نجاشی بود که شیخ انصاری هم در آنجا نقل کرده به عنوان خـاتمه، که این نامه است. یعنی نجاشـی از امام صادق خواسـته که من مبتلا شـدم به حکومت اهواز. برای من شـما یک نامه ای بنویسـید که برنامه ی حکومتی من چه طور باشد؟ حضـرت می فرمایند: فسرنی ذلک، و سائنی از یک طرف خوشحال شدم از این که مثل تو انسانی در صدر یک حکومت قرار بگیرد و از این جهت من ناراحت شدم که نکند تو لغزشی پیدا کنی که لغزش شـماها بسـیار سـخت و گران تمـام می شـود. مطـالب زیـادی ذکر کردنـد که اگر یـک وقـتی, وقت کنیم آن را می خوانیم. بعـد در آن جا دارد که امام صادق مطلبی را برای نجاشـی از پدرشان امام باقر و ایشان از امام سـجاد ذکر می کنند که سیدالشـهدا وقتی که خواسـتند برای عراق بروند ابن عباس آمد و گفت که عراق معلوم است و مردم کوفه معلومند، شما به آن جـا برویـد معلـوم نیسـت کـه به وعـده هـای خودشـان عمـل کننـد و امـام حسـین به ابن عبـاس فرمودنـد که پـدر من حضـرت امیرالمومنین زمانی که در فدک مشغول کار بودند دنیا در آن جا مجسم شد یعنی دنیا

را دیدند. آن جا با دنیا حرف زدند یا دنیا غری غیری قد طلقتک ثلاثا لا رجعه فیها امثال این ها که دنیا به صورت یک شخصی که در آن جا است که به صورت "بثینه" که زیباترین زنان عرب بود ظاهر شد. گفت یا علی چرا در فدک زحمت می کشی و کار می کنی؟ بیا من را به عنوان همسر خود بگیر من تو را مستغنی می کنم. خوب حضرت شناختند که این دنیاست. حضرت به او فرمودند که من از تو مستغنی هستم یا دنیا غری غیری قد طلقتک ثلاثا لا رجعه فیها خلاصه این مطلب بر این است که این جا که می خواهیم عرض کنیم خطاب امیر المؤمنین یا دنیا یا دنیا را نمی توانیم این را حمل بر مجاز کنیم. در نظر ایشان دنیا مجسم و حاضر و با او حرف می زند. خلاصه در آن جا ضرار به معاویه می گوید که دیدم شبی یَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلِیمِ وَ یَبْکی بُکَاءَ الْحَزِینِ وَ یَقُولُ یَا دُنْیَا یَا دُنْیَا إِلَیْکِ عَنِّی أَ بِی تَعَرَّضْتِ شوق خود را به طرف من متوجه کردی الیک یعنی از من دور شو. متعرض من شدی أَمْ إِلَیَّ تَشَوَّقْتِ شوق خود را به طرف من متوجه کردی لَا حَانَ حِینُکِ وقت آن نیست که بتوانی مرا فریب دهی هَیْهَاتَ غُرِّی غَیْرِی لَا حَاجَةَ لِی فِیکَ قَدْ طَلَّقْتُکِ ثَلَاثاً لَا رَجْعَةَ فِیهَا فَعَیْشُکِ قَصِیرٌ وَ خَطَرُکِ یَسِیرٌ وَ أَمَلُکِ حَقِیرٌ زندگی تو بسیار کوتاه است, آمرزش تو بسیار کم است, آرزوها در تو بسیار ناچیز است. آهِ مِنْ قِلَّهِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِیقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ

وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ. آدرس این بحث نهج البلاغه, کلمات قصار شماره ۷۴, ابن ابی الحدید جلد ۱۸ صفحه ۲۲۶, ابن ابی الحدید دارد که وقتی ضرار این طور توصیف کرد معاویه و همه گریه کردند, عظمت امیرالمومنین را طوری توصیف کرد که همه گریه کردند. بعد گفت یا ضرار فکیف حزنک علیه حالا که امیرالمومنین شهید شد حزن تو در چه حد است قال حزن من ذبح ولدها فی حجرها مثل مادری که فرزندش را در آغوشش سر ببرند چه طور آن مادر ناراحت می شود من هم آن مقدار محزون هستم. شرح خوئی جلد۲۱ صفحه۱۱۱, بحرانی جلد۵ صفحه۲۷۶, فی ظلال جلد ۵ صفحه۲۵۸. بقیه انشاالله برای بعد.

مرابطه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد یکی از مباحث مهم جهاد مسئله ی رباط است. یعنی مرزداری. که فقهای ما در کتاب جهاد به عنوان مرابطه یا رباط ذکر کردند. رباط لغتاً به معنای این است که انسان مرزی در نظر می گیرد. در آن مرزی که آن طرف دشمن وجود دارد. برای خاطر اینکه دشمن به این طرف مرز نفوذ نکند و داخل نشود در مرز مراقب است. به این می گویند مرزبندی و مرزداری و رباط. این یکی از مباحث مهم کتاب جهاد است. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۳۸ ذکر کرده. تبعاً للشرایع و شرح شرایع است و کتابهای دیگر. اولاً بحث این است که تبعاً لجواهر آیا رباط، مرابطه، مرز آبی، مرز خاکی، مرز هوایی، این حفظ مرز و مرزداری و سنگرداری در مرز این آیا مستحب است یا واجب است. حالا ما اول قول فقها را نقل می کنیم. صاحب جواهر گفته به اینکه

این مستحب است. بلکه می گوید "بلا خلافٍ اَجِدُ". من اختلافی در این پیدا نمی کنم. که مرابطه مستحب است. بعد هم یک قولی از بعضی نقل کرده که نه واجب است. اما خودش می گوید به اینکه مستحب است. بعداً رفته رفته قولی از شیخ طوسی نقل می کند که در زمان غیبت امام اصلاً مستحب هم نیست. عرض کردیم که آن برداشت و کیفیت بحثی که ما داشتیم با کیفیت بحثی که اینها دارند خیلی فرق دارد. بیشتر اقوال مبتنی بر این است که در زمان غیبت امام اصلاً جهاد واجب نیست. کسانی که در زمان غیبت امام معصوم اصلاً جهاد را واجب نمی دانند اینها مثل این است که این جهاد را و کیفیت برخورد با دشمن را متعطل می دانند، تا امام زمان ظهور کند. که صاحب تذکره، علامه اجماع نقل کرد. قبلاً خواندیم در آن بحث جهاد که متوقف بر وجود امام عادل است. آنجا گفتیم صاحب ریاض و علامه در تذکره ادعای اجماع کردند بر اینکه در زمان غیبت امام زمان اصلاً جهاد وجوب ندارد. بله دفاع هست. اگر حمله کردند، ما باید جواب بدهیم؛ اما جهاد وجود ندارد. بنا بر این مبنا و این طور برداشت اینها جهاد را واجب نمی دانند. مرابطه را هم که یک شأنی از شئون جهاد است، آن را هم واجب نمی دانند، لازم نمی دانند. بعد بحث کردند حالا که واجب نیست آیا مستحب هست یا مستحب نیست. در این بحث کردند. صاحب جواهر اختیار کرده استحباب را در صفحه ۳۸ از جلد ۲۱ و می گوید که "بلا خلاف اجد" مستحب

است. دلیلش را بعداً می گوییم. بعد قولی هم نقل کرده از شیخ طوسی در نهایه که اصلاً در زمان غیبت امام معصوم مستحب هم نیست و اینها. این قولی است که نقل کرده. از لحاظ اقوال اینها متطابقند به اینکه مستحب است. آنها دلیلشان چی هست. باید ما دلیلها را در نظر بگیریم. به نظر ما دلیلی از آیات قرآن داریم. دلیلی از روایات داریم. دلیلی از عقل داریم. اما دلیلی از آیات قرآن سه آیا با این موضوع ارتباط دارد. یکی آیه ۲۰۰ از سوره ی آل عمران که آخرین آیه از سوره ی آل عمران است. یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون آیه ۲۰۰ از سوره ی آل عمران، سوره ی سوم قرآن مجید ، آخرین آیه است از این سوره. مفسرین در تفسیر آیه اختلاف شدید دارند. مخصوصاً در کلمه ی "رابطوا"، "رابطوا" آیا با بحث ما ارتباط دارد. بحث ما در رابطه است دیگه. آیا کلمه ی "رابطوا" در این آیه با بحث ما ارتباط دارد یا ندارد؟ آیت الله طباطبایی صاحب تفسیر المیزان "رابطوا" را طوری بحث کرده که هیچ ارتباطی به جهاد ندارد. عجیب این است که ۴۰ صفحه، آیت الله طباطبایی در این آیه بحث کرده. ممکن است سؤال کنید چطور ۴۰ صفحه در این آیه بحث کرده. در این عنوان کرده "رابطوا" یعنی با هم ارتباط داشته باشید. "رابطوا" به معنای ارتباط و "اصبروا" یعنی صبر کنید. صبر بر ترک معصیت، صبر در مقابل مصیبت، صبر در اداء فرائض. روایات زیاد ما صبر را به سه قسمت تقسیم

می کنـد. تحمـل انسـان داشـته باشـد در برابر مشـکلات. اداء فرائض مشـکلات دارد. این یـک جور صـبر است. دیگر صبر در مصائب. این هم یک جور است. مصـیبتها فشار می آورد به انسان، بایـد تحمل داشـته باشـد، صبر کنـد. یکی هم صبر بر ترک محرمات و اینها. ترک گناهان. این معنی "اصبروا" است. "اصبروا" حکم "کل فردٍ فردٍ" است. فرد فرد را می گوید. هر فردی وظیفه دارد که صبر کنـد در این مراحلی که عرض شـد. امـا "صابروا" این است که صبرها را با هم هماهنگ کنیـد. چون اگر شمـا صبر کنیـد و من صبر نکنم بالاـخره آن اجتماع منظم به هم می خورد. "صابروا" یعنی علاوه بر اینکه "کل فردٍ فردٍ" صبر کنـد، صبرهـا را با هم هماهنگ کنیـد تا مقصود اصـلی به وجود بیایـد. این هـم معنی "صابروا" است. که باب مفاعله بین اثنین "صـابروا" صبرها را با هم هماهنگ کنیـد. هر فرد فردی علاوه بر آن وظیفه دارد، یک وظیفه ای هم داریم ما، وظیفه اجتماعی که صبرهـا را بـا هم هماهنـگ کنیم متطـابق کنیم. بعـد "رابطوا"، این را چه طور معنـا کنیم. آیت الله طباطبـایی صاحب تفسـیر المیزان "رابطوا" را، آدرسـش را هم عرض کنم خـدمت محترمتان، "رابطوا" را ایشان در جلـد چهارم المیزان از صـفحه ۹۷ تا صفحه صـد و چنـد که ۴۰ صـفحه تقریباً می شـود در "رابطـوا" بحث کرده. البته بحثهـا گـاهی آیت الله طباطبـایی بعضـی از مطالبش با تفسـیر آیه متطابق نیست. آیه یک مناسـبتی دارد. "رابطوا" یعنی بین هم رابطه ایجاد کنید. با هم مرتبط باشـید. افراد جامعه برای تشکیل یک جامعه ی منظم باید

بـا هم ارتبـاط داشـته باشـند. نحوه ی ارتبـاط را ایشان آمـده در چهل صـفحه بحث کرده. شانزده مطلب ذکر کرده. ایشان هیچ روایتی نقـل نکرده. "رابطوا" به همـان معنـایی که عرض می کنم. شـانزده مطلب ذکر کرده. مطـالعه اش بسـیار مفیـد است. به مناسـبت ذکر کرده. یکی از آنهـا مثلاًـ ولاـیت فقیه است. اجتمـاع لازم است و چنین باشـد و در رأس اجتماع بایـد یک فقیهی باشد و چه باشد و در این جا خیلی انتقاد از غربگرایی از آن وقتی که مسلمانها رعایت نکردند آن رابطه اجتماعی و اسلامی را و این باعث شد که اسلام ضعیف شد و مسلمانها ضعیف شدند. خلاصه ۱۶ مطلب در ۴۰ صفحه ایشان، خودش می تواند یک کتـابی باشـد. مطالب بسـیار مفیـد است. روی آن اطلاعات وسـیعی که ایشان دارد، ۴۰ صـفحه ایشـان در تفسـیر این آیه بحث کرده. امـا ربطی بـه "مـا نحن فیه" نـدارد. که راجع به جهـاد باشـد و آن ربـاطی که مـورد بحث مـا است ربطی نـداده ایشـان. "رابطوا" به معنی لغوی یعنی با همدیگر ارتباط داشـته باشـید. کیفیت ارتباط چون متفاوت و مختلف است در این بحث کرده. قول مفسـرین را می گوییم. این تفسـیر آیت الله طباطبـایی است. البته وقـتی بحث روایی می رود، بحث راجع به روایت را ذکر می کنیم. اما در بحث خودش، بحث تفسیری در این ۴۰ صفحه هیچ ارتباطی به کتاب جهاد نداده. به بحث ما مربوط نبود. این کلام آیت الله طباطبایی است. اما در تفسیر مجمع البیان، ایشان برعکس می گوید که "رابطوا" یعنی "رابطوا عدوکم". نه خیر "اصبروا" در اداء وظیفه ی خودتان، "صابروا"

در مقابل عـدو، همین طور "رابطوا عـدو". مجمع البیان هم آدرس نوشـته باشم خدمتتان عرض کنم. جلد دومِ ده جلدی است. مجمع البیان چند جور چاپ شده است. آن چه که پیش بنده است ده جلد است. مجمع البیان ده جلدی، جلد دوم صفحه ۵۷۳. صاحب مجمع البیان ایشان این جور نوشـته اول اللغه، بعـد المعنا، گاهی الاعراب. خوب در لغت می گویـد که "اصل الرباط"، اصـل رباط ارتباط الخیل للعـدو. اینکه ما اسب را ببنـدیم و نگهـداری کنیم، برای مقابله با دشـمن. اصل رباط را این می گوید لغتـاً. امـا اسـتعمل فی کـل مقیم فی ثغر بعـد اسـتعمال شـده که مر کس در مرز اقـامت کنـد برای دفع دشـمن به آن می گوینـد مرزبنـدی و مرزداری و رباط. ایشان آمده است، عرض کنم به اینکه می گوید آیات قبل را اگر در نظر بگیریم مربوط به اقوال مومنین و اقوال کافرین است و خداونـد می خواهـد نتیجه بگیرد یعنی نتیجه ی سوره ی آل عمران این است. یا ایها الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صـابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون نتیجه این است. می گویـد صبر، می گویـد در معنا، چنـد تا معنا دارد آیه. احتمـال چنـد وجه دارد. امـا می گویـد صـبر بر اینکه بر اداء فرائض، "صـابروا" لزوم دین در جهـاد. "رابطـوا" معنـایش همـان مرزداری در برابر دشـمن است. وَ رُوِیَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ می گویـد این معنا که ما می گوییم "رابطوا" به معنی مرزداری در برابر دشمن، از حضرت باقر نقل شده. و می گوید این قول، قول اقرب است و اول است. پس بنابراین "رابطوا" را مجمع

البیـان به همـان بحث مـا که مرزداری در برابر دشـمن. اینطور معنا می کنـد. این مجمع البیان است. ما یک تفسـیر داریم به نام تفسیر برهان. در حقیقت ما دو جور تفسیر داریم. یک تفسیر داریم که آیات قرآن تفسیر می شود. خیلی نظر به اخبار اهل بیت ندارد. این یک جور تفسـیر است. آیت الله طباطبایی جداکرده. اول بحث می کند بعد بحث روایی را می گوید. بعضـی اصـلاً نظر ندارند. خود لغت هر چی اقتضا می کند، آیات را اون جور تفسـیر می کنند. یک جور تفسـیر، این جور تفسـیر است. یک جور تفسـیر نظر دارد به اخبـار اهـل بیت :، از جمله کتابهـای در این قسـمت مهم، تفسـیر برهـان است. در تفسیر برهـان ۱۲۰۰ روایت وجود دارد. ایشـان عنایت دارد به اینکه آیات قرآن را با اخبار اهل بیت : که قرآن "نزل فی بیتهم" تفسـیر کنـد. تفسـیر برهان در چند جلد چاپ شده. سابقاً سه، چهار جلد، ده، دوازده جلد در پاورق هم مدارک نوشته. این تفسیر برهان یک مزیت دیگر هم دارد. و آن این است که ما روایات را سـعی می کنیم که مسـنداً نقل کنیم. تفسیر صافی سـند را حذف می کند. نور الثقلین سـند را حذف می کند. اما تفسیر برهان آن اندازه که ممکن بوده سعی کرده با سند نقل کند و ۱۲۰۰ روایت در تفسیر برهان وجود دارد. ببینیم حالا ایشان چه می گویند. معنی آیه. تفسـیر برهان جلد دوم صـفحه ۱۴۹. ایشان شانزده خبر در تفسیر این آیه ذکر کرده. یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون

شانزده خبر ذکر کرده. جلد دوم صفحه ۱۴۹ تا ۱۵۲. حالا بعضی هایش را می خوانیم. خبر دوم عن أبی عبد الله اصبروا علی الفرائض و صابروا علی المصائب و رابطوا علی الأئمه : "رابطوا" را بیشتر روایات این است که ارتباط با ائمه داشته باشید. به آن رابطه که ما مرزداری کنیم در برابر دشمن تفسیر نکرده. روایات ما که ایشان نقل می کند، همه اش "رابطوا" با ائمه :. خبر دوم اصبروا علی الفرائض و صابروا علی المصائب و رابطوا علی الأئمه : خبر چهارم آن ابی عبد الله بود. این از امام باقر اصبروا علی أداء الفرائض، و صابروا عدوکم، و رابطوا إمامکم المنتظر این خبر چهارم حضرت باقر ارتباط با امام زمان داشته باشید. خبر ششم از ابی عبدالله اصبروا علی المصائب ، و صابروا علی الفرائض ، و رابطوا علی الأئمه : خبر هشتم از ابی عبدالله اصبروا علی دینکم، و صابروا علی عدوکم ممن یخالفکم، و رابطوا إمامکم، و اتقوا الله فیما أمرکم به، و افترض علیکم. خبر یازدهم باز ابی عبدالله رابطوا إمامکم خوب این اخباری که در تفسیر برهان است به همین ترتیب است. در تفسیر برهان "رابطوا" را همه را زده به اهل بیت :. یا امام منتظر یا ائمه : به آنها ارتباط داده. ملاحظه می کنید که چقدر تفاوت می شود. آیت الله طباطبایی اصلاً هیچ ارتباطی نمی دهد حتی با جهاد هم. مسلمانها باید با همدیگر ارتباط داشته باشند. ولی درباره ی کیفیت ارتباط ۴۰ صفحه بحث می کند. و ۱۶ مطلب ذکر می کند. مجمع البیان می گوید نه خیر "رابطوا" یعنی

در بـاب جهـاد. مرزداری کنیـد در برابر دشـمن و جلوی نفوذ دشـمن را بر کشورهـای اسـلامی بگیریـد و خیلی مطلب هم مهم است. برای خاطر مرزداری. چه مرز آبی، چه مرز خاکی، چه مرز هوایی. از آنجا ها نفوذ می کند اول. خیلی مهم است. مجمع البیان این طور معنا می کنـد. تفسیر صافی هم که آن هم عنایت دارد به اخبار ائمه : خلاصه ی تفسیر برهان را ذکر کرده. که "رابطوا" یعنی با اهل بیت : ارتباط داشته باشید. این هم تفسیر برهان. این نسبت به این آیه که بنا بر قول مجمع البیان این آیه درباره ی بحث ماست که در برابر دشـمن مرزداری داشـته باشـید. البته آنچه بنـده عرض می کنم یک نمونه ای از بحث است. آنقدر فرصت مراجعات به تفسیر همگانی ندارم. ما برای نمونه گفتیم که تفسیر مجمع البیان این است. تفسیر برهان آن است. تفسیر صافی آن است. تفسیر المیزان این است. بله تبیان شیخ طوسی خیلی مهم است. تفاسیر دیگر خیلی مهم هستند. مراجعه کنید. مخصوصاً بعضی ها معتقدند که مجمع البیان خلاصه ی تبیان شیخ طوسی است. چون شیخ طوسی تفسیرش قطورتر است و بیشتر است. مجمع البیان خیلی ارتباط دارد با تبیان. من فرصت نکردم برای مراجعه ی به تفسیر تبیان که شیخ طوسی چه می گوینـد. مـا همین قـدر عرض کردیم که در آیه بنـا بر قول صـاحب مجمع البیـان به بحث ما مربوط است که "رابطوا" یعنی در برابر دشـمن مرزداری مهمی داشـته باشـید تا راه نفوذ دشـمن را بگیریـد. خودمان هم که عرض می کنیم. بعـداً عرض خواهیم کرد. آیه دوم

از قرآن مربوط به مرزداری. همان آیه ای است که یک وقتی، یک مقداری در آن ما بحث کردیم. آن بحث آن بود که یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ و پشت سرش فَانْفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انْفِرُوا جَميعا مربوط به جهاد است که آمادگی خودتان را برای دفاع از دشمن حفظ کنید. این خیلی مهم است. ما قبلاً بحث کردیم که این حفظ آمادگی در برابر دشمن به چه کیفیت بایستی باشد. یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انْفِرُوا جَميعا آیه ی ۷۱ از سوره ی نساء است. این آیه خیلی مهم است. درس بسیار بزرگی دارد. آمادگی خودتان را از همه جهت حفظ کنید. دستور جامع، همه جانبه در همه ی قرون و اعصار برای حفظ امنیت خود و دفاع از کیان و قدرت اسلام و مسلمین. گفتیم یک آمادگی، آمادگی علمی است. برای خاطر اینکه سابقاً با شمشیر و اینها جنگ می شد در هر زمان آمادگی یک طور است. آمادگی رزمی با علوم روز همیشه تفاوت می کند. تحقیقات و فن آوری، پیشرفتهای علمی اینها همه باید در نظر باشد برای آمادگی علمی در برابر دشمن. دشمن روز به روز تجهیزات مدرن تری به وجود می آورد. شما هم باید آمادگی علمی داشته باشید تا بتوانید در برابر دشمن آن نقش خودتان را ایفا کنید. این آمادگی علمی است. دوم آمادگی روحی است. یعنی انسان از لحاظ فرهنگ شهادت طلبی و جهاد، روحیه ی جهاد داشته باشد، روحیه ی برخورد داشته باشد. این هم خیلی مهم است. حدیثی عرض کردیم از پیغمبر من مات و لم یغز و لم

یحدث نفسه بالغزو مات علی شعبه من النفاق هر کس که به جبهه نرفته و یا خودش را آماده نکرده برای رفتن، بمیرد یک مقداری از نفاق در روحیه ی این هست. انسان کامل آن است یا به جنگ رفته باشد یا خودش را آماده کند برای رفتن به جهاد. البته این هر چه قدر قوی تر باشد. مثل حسین فهمیده ها باشد. حماسه باشد. خوب شدیدتر است. این آمادگی روحی بهش می گوییم. آن هم آمادگی علمی است. این دومی آمادگی روحی خود شخص است. سوم آمادگی تسلیحاتی و تجهیزاتی. خوب این هم خیلی مهم است. آمادگی اطلاعاتی، یعنی از نقشه های دشمن در جنگ از همه جهت ما مطلع باشیم. این آمادگی اطلاعاتی است. خیلی مهم است. مثلاً من باید بدانم که دشمن اگر بخواهد حمله کند، از کجا حمله می کند، از کجا برای هواپیمایش بنزین می گیرد، از کجا چی می کند. تمام راهکارهایی که ممکن است دشمن از آن راهها نفوذ کند، تمام راهکارها را ما باید قبلاً داشته باشیم آمادگی اطلاعاتی به این می گوییم. دیگر آمادگی تمرینی و بدنی است. هر فردی، حالا بعداً ما باید بحث سبق و رمایه را بحث کنیم. سبق و رمایه بیخود نبوده. افراد باید آمادگی بدنی و تمرینی داشته باشند. هر کسی، امام (رضوان الله علیه) فرمودند که ما ارتش بیست میلیونی، سی میلیونی داریم. یعنی همه ی افراد بروند و یاد بگیرند. حتی ما طلبه ها هم لازم است که برویم و این کار را بکنیم. همهی افراد بروند و یاد بگیرند و آمادگی تمرینی داشته باشند. "خذوا حذرکم" من جمیع

جهات باید باشد. این هم یک نوع آمادگی است. آمادگی بعدی می شود آمادگی مرزی. آمادگی علمی، آمادگی روحی، آمادگی تجهیزاتی، آمادگی اطلاعاتی، آمادگی بدنی و تمرینی، یکی هم آمادگی مرزی. الان الحمد لله تعالی مرزهای ما مرزبانهای ما قوی هستند که دشمن قدرت ندارد. هم آبی، هم خاکی، هم هوایی. خُذُوا حِذْرَكُمْ می شود به این آیه که امر است و مفید وجوب، استدلال کرد برای وجوب رباط. ما معتقدیم به وجوب رباط نه استحباب. واجب است که این کار انجام شود در برابر دشمن هایی که ما داریم. در هر زمانی همین طور است. آمادگی خیلی مهم است. مرزبانی خیلی مهم است. این هم دوم. این آیه، آیه ی ۷۱ از سوره ی ۴ سوره ی نساء بود. آیه ی سوم که میرزای قمی در "جامع الشتاط" آن را ذکر کرده. به نظر ما آن هم دلالت دارد بر این مطلب. وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ این آیه ی شریفه که می گوید آماده کنید در برابر دشمن. وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ آن اندازه قوه و قدرت دارید، همه ی اینها را آماده کنید در برابر دشمن. و وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ را ایشان، میرزای قمی می گوید بعضی ها این طور تفسیر کردند. یعنی اسبها را، مرکبها را در مرزها ببندید، آماده نگه دارید در حدی که تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ اصلاً خود همین مطلب دشمن را عقب می زند. دشمن باید از شما احساس ترس کند. احساس در حدی باید باشد که همیشه دشمن

از شما احساس ترس کند. این آیه هم دلالت دارد. بنابراین ما سه تا آیه امروز با توفیق خداوند ذکر کردیم. اول آیه ی ۲۰۰ از سوره ی آل عمران بود. دوم آیه ی ۷۱ از سوره ی نساء بود. خُذُوا حِذْرَکُمْ بود. آخری همین آیه ای که عرض کردیم. این آیات را مطالعه کنید تا ان شاء الله برای بعد.

مرابطه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث درباره ی مرابطه که یکی از بحثهای جهاد است. یعنی مرزداری. مسئله ی مرزداری، مرزهای آبی، خاکی، هوایی که راههای نفوذ دشمن هست. کسانی که وظیفه دارند بر حفظ کیان اسلام و مسلمین، بر آنها لازم است که مرزها را بشناسند و نقشه های دشمن در خارج مرزها به چه ترتیبی است، بشناسند و مرزها را حفظ کنند که راه نفوذ دشمن از همه جهت بسته شده باشد. این یکی از بحثهای مهم جهاد است. فقهای ما نوعاً ذکر کرده اند که مستحب است. محقق در شرایع دارد که مرابطه مستحب است. لأنها لا تتضمن قتالا بل حفظا و إعلاما می گوید این قتال نیست. منظور چیه که مرابطه مستحب است؟ چرا مستحب است؟ چون متضمن قتال نیست. نظرشان به این است که در زمان غیبت امام زمان جهاد واجب نیست. چون جهاد واجب نیست، چون جهاد را اینها می گویند باید در رکاب امام معصوم باشد. و چون امام معصوم حضور ندارد، پس واجب نیست. در غیر رکاب امام معصوم حرام است. مثل "لحم خنزیر" و "میته" که قبلاً داشتیم. پس می خواهد ایشان دفع دخل بکند. چرا می گوید مستحب است؟ چرا می گوید واجب نیست؟ چون اگر

بگوییم واجب نیست برای خاطر اینکه قتال نیست. قتال را ما حرام می دانیم. _ایشان می خواهد بگوید_ در زمان غیبت امام معصوم قتال حرام است. قتال نیست تا حرام باشد. بلکه این حفظ است و اعلام است. حفظ است، حفظ مرز از نفوذ دشمن. اعلام است برای اینکه ما در آن قسمت اطلاعاتی کسب می کنیم از تحرکات دشمن. کسانی که در مرز هستند اطلاعاتی از تحرکات دشمن به دست می آورند. اعلام می کنند به داخل. ولی خودشان قتال نمی کنند. اگر خودشان قتال می کردند، حرام بود. پس خودشان قتال نمی کنند. چون قتال نمی کنند، حرام نیست. مستحب است از جهتی که این حفظ است و اعلام است و روایت داریم. واقعاً بازنگری این مسائل خیلی مهم است. چه جور مسائل را ما حساب کنیم. چون حکومت اسلامی نبوده، خودشان قدرتی نداشتند، در دست ظالمین و جبارین بوده و با آنها در امر جهاد شرکت کردن را حرام می دانستند. چون امام عصر غایب است. و جهاد هم نیست مگر با حضور امام عصر. اینجوری حساب می کردند. چون اینجوری حساب می کردند پس می بینید لأنها لا تتضمن قتالا مرابطه از این نظر مستحب است که قتال نیست تا حرام باشد. بل یکون حفظاً و اعلاماً این برای حفظ مرز است و یکی هم اعلان است که اگر دشمن تحرکات داشت و ما خبر پیدا کردیم به مرکز اطلاع بدهیم. جواهر و قواعد علامه به همین ترتیب است. شرایع به همین ترتیب است که عرض کردم. پس اینها این طور می خواهند بگویند . حالا شرایع را بخوانیم. و من

لواحق هذا الرکن المرابطه. و هی الإرصاد لحفظ الثغر نگهبانی و ترصد و اینها برای حفظ مرز است. « و هی مستحبّه، و لو کان الامام مفقودا» هر چند امام غایب است. لأنها لا تتضمن قتالا، بل حفظا و إعلاما می گوید از این جهت این واجب نیست و مستحب است چون قتال نیست. اگر قتال بود، حرام می شد. محقق می خواهد بگوید. بلکه این حفظ است و اعلام است. مسئله را این طور حساب کردند که امام زمان که غایب است و حکومت اسلامی وجود ندارد. حکومت مال جباران است و مال ظالمین است و جزء آنها قلمداد شدن حرام است. ثبت نام در دیوان آنها حرام است. کمک به آنها حرام است. هر نوع کمک به آن ظالمین حرام است. چون این چنین است قتال با آنها که مثل لحم خنزیر است و چی هست و گفتیم حرام است. پس این لا- تتضمن قتالا- تا حرام باشد. بل یکون حفظا و إعلاما این حفظ مرز است. و اعلان به اینکه اگر تحرکاتی از دشمن دیدیم اطلاع بدهیم به داخل. اینها معتقدند به اینکه امام زمان غایب است، قتال نیست. قتال حرام است. لا جهاد الا با امام عادل، امام عادل هم یعنی امام زمان. از این جهت مثل لحم خنزیر است. مثل میته و لحم خنزیر است. قتال اعم است. جهاد هم اعم است. دفاع اگر باشد، دفاع را واجب می دانیم. اما صحبت در جهاد است.اگر یک بیضه ی اسلام، مملکت اسلام مورد هجمه قرار گرفت و دشمن آمد داخل شد دفاع را واجب می دانند. اینکه جهاد کنیم و دشمن

را دعوت به اسلام کنیم، اینها می گویند نه، این شأن امام زمان است و الان هم مفقود است. بنابراین اینها قتال را، دعوت به اسلام را، جنگیدن با دشمن را برای دعوت به اسلام حرام می دانند. مثل لحم خنزیر و لحم میته که خواندیم. مبنای اینها این است. بنده که عرض می کنم که الان واقعاً کتاب جهاد در حوزه یک بازنگری لازم دارد، همین است. در زمانی اینها می زیسته اند که حکومت دست بنی امیه و بنی عباس و امثال آنها بوده. آنها ظالم بودند، جبار بودند. به هر عنوانی ثبت نام در دیوان جبار، کمک به جبار به هر عنوانی حرام می دانستند. امام صادق با اینکه در زمان بنی عباس می زیسته، روایات فراوان داریم در اینکه لَما تُعِنْهُمْ عَلَی بِنَاءِ مَسْجِدٍ مسجد هم بسازند به اینها کمک نکنید. روایاتن فراوان داریم. چون این چنین بوده اینها هم بر همان اساس بحث کرده اند. دیگر فکر به اینکه یک روزی بیاید و جباران بروند کنار و حکومت به دست فقهای اسلام بیفتد و آنها ناچار باشند برای حفظ مملکت هم ثغرها. حفظ کردن مرزها لازم است. جهاد لازم است. همه چیز لازم است. این طور فکر نمی کردند. این قواعد علامه، شرایع، محقق اینها می گوید که مرابطه مستحب است. برای خاطر اینکه لا تتضمن قتالاـ قتال بود حرام بود. برای اینکه امام مفقود است. امام حاضر نیست. بل یکون حفظا و إعلاما این حفظ مسلمانهاست. اعلان به این چیزی که درک کرد و خبری پیدا کرد به مرکز مملکت خبر بدهد. بحثهای جهاد که ما می کنیم نوعاً

همیـن طـور است. دیـدگاهها فرق می کنـد. روی این دیـدگاه اینهـا بحث کردنـد. غیر از دیـدگاه مـاست. غیر از این است که ولایـت فقیه هست و فقیه همـان قـائم مقـام امام معصوم است و هر کاری بکنـد، بایـد هم بکنـد. بایـد ظلم را قلع و قمع کنـد و حکومت اسـلامی ترتیب بدهد و یکی از شـئون حکومت اسلامی هم جهاد است. جهاد هم مسلماً مقدماتی می خواهد یکی از مقدمات مهم لواحق و آثار جهاد حفظ مرزها است. چه مرز آبی باشد، چه مرز خاکی باشد، چه مرز هوایی باشد. اینطور بحث نمی کردنـد که اینهـا. اینها بحث فقیهی است ولی مبسوط الیـد نیست و در کنار است و حکومت دست دیگری است و دسـت ظـالمین است و به هر عنوان هم کمـک به ظالمین حرام است. ما عرض کردیم که این طور نیست. مرابطه،مرزبنـدی، مرزداری واجب است. به واسـطه ی همین آیـات. سه تـا آیه ذکر کردیم. اول آیه ی ۲۰۰ از سـوره ی آل عمران. سوره ی سوم قرآن. یا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُون کلمه ی "رابطوا". گفـتیم افرادی از کلمه ی "رابطوا" همان مرابطه را فهمیدنـد. این طور گفتیم. اقوال نقل شد. دیگر آیه ۶۰ از سوره ی انفال، سوره ی هشـتم قرآن. وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُم شما در حدی باشید که عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُم احساس رعب کند از شما. اگر مرزها را رها کنید. هیچ احساس رعب نمی کند. چون عمده همان مرزهاست. بنابراین شما باید آن اندازه

قـدرت رزمی پیدا کنید که تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُم. بنابراین این آیه هم دلالت دارد بر این مطلب. ما هر چی را که بحث می کنیم باید بحثمان راجع به آن باشد. اشـکالمان راجع به همان باشد. آیه می گوید شما باید در حدی مجهز باشید و باید در حدی تجهیزات داشته باشـید تا دشمن از شما بترسد. اگر ما مرزها را رها کنیم دشمن از ما نمی ترسد. سوم یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ "حـذر" گفتنـد "ما به الحـذر". چیزی که دشـمن را به آن وسـیله می ترسانیم. بیشتر "حذر" را به سـلاح معنا کردنـد. در صـلاه خوف هم داریم که و لیأخـذو حذرکم نماز خوف هم که می خوانید، اسـلحه همراه داشـته باشـید. این یک معنایی است. اما آیت الله طباطبایی در تفسـیر المیزان دارد که این شاید کنایه باشد از اینکه آمادگی خودتان را در برابر دشمن حفظ کنیـد. که دشـمن بداند که شـما آمادگی برای دفع دشـمن دارید. اگر به این معنا، معنا کنیم، یکی از چیزهایی که به آن وسیله می فهمانیم که آمادگی دفع دشمن داریم مرزداری است. اگر دشمن بفهمد که مرزهای ما یله و رهاست و دشمن بتواند به آسانی نفوذ کنـد دیگر خُذُوا حِذْرَکُمْ نیست. بنابراین اگر این را آن طور که آن روز معنا کردیم، معنا کنیم دلالت دارد بر اینکه مرزداری واجب است. و صـیغه ی امر هسـتند. "خـذو حـذرکم" آن هم "رابطـوا" بود. حالاـ مـا وارد می شویم به کلاـم جواهر بهتر روشن می شود. دقت کنید و ببنید که جواهر چطور برخورد می کند با مسائل. صاحب جواهر در

جلد ۲۱ صفحه ۳۸. اینها به نظر بنده نگاه می کردند به روایات. هر چه از روایات می فهمیدند، استنباط می کردند. اما آن نظر جمعی، نظر جمعی به اینکه جهاد برای چی هست و بالاخره حکومتی اسلامی لازم است که باشد و جهاد باشد، اینجوری نگاه نکردند. روایات را ببینیم، توجه کنید: در جواهر جلد ۲۱ صفحه ۳۸. می گوید فهی مستحبه در شرح عبارت محقق. "مستحبه" چرا؟ لما تسمعه من النصوص "نصوص" را می گوییم. تکیه گاهشان نصوص است. می خواهد از آن نصوص استفاده ی استحباب بکند. لما تسمعه من النصوص که این "نصوص" در باب ششم و هفتم از ابواب جهاد عدو است که می خوانیم. عرض کنم خدمت محترمتان که صفحه ۱۹ وسائل جلد ۱۱، وسائل ۲۰ جلدی که می خوانیم. دقت کنید. چرا مستحب است و واجب نیست؟ برای خاطر اینکه صرح به الفاضلان و الشهیدان صاحب جواهر همیشه عنایت دارد که آن قول مشهور را یا اجماعی را درست کند. "لسان المشهور" است. کم اتفاق افتاده است در جواهر که بر خلاف مشهور چیزی گفته باشد. این است که اینجا مشهور اینطور گفته. لا أجد فیه خلافا بینهم حالا دلیلش چی هست. دقت در دلیل. دلیل، اصل است. اولین دلیل که واجب نیست اصل برائت است. اول کلام جواهر را عرض می کنیم، بعد ببینیم که چند تا اشکال دارد. لِلْأَصْل گفته اصل، اصل برائت. واجب نیست, مستحب است. للأصل السالم عن معارضه ما یقتضی الوجوب این اصل در برابر چیزی که مقتضی وجوب باشد نیست. چون همیشه اصل دلیل فقاهتی است. دلیل فقاهتی یعنی دلیل اجتهادی در

مقـابلش نباشـد. می گویـد در مقابـل این اصل چیزی که مقتضـی وجوب باشـد نـداریم. للأصل السالم عن معارضه ما یقتضـی الوجوب کتابا و سـنه نه در قرآن چیزی هست که مقتضـی وجوب باشد در مقابل اصل برائت و نه در سنت چیزی هست. چنین چیزی می خواهنـد بگوینـد. خوب اگر در قرآن چیزی باشـد، مقتضـی وجوب باشـد، بر اصـل برائت گـاهی ورود دارد، گاهی حکومت دارد. اصل برائت عقلی باشد، دلیل اجتهادی بر آن ورود دارد. اصل برائت نقدی باشد دلیل اجتهادی بر آن حکومت دارد. ایشان می گویـد نـداریم چنین چیزی. اصـلی که سالم است از معارضه ی چیزی که مقتضـی وجوب باشد نه کتاباً چیزی داریم بر خلاف اصل و نه سنتا. چرا حالا؟ باید دقت کنیم. ضروره خلو الأول می گوید در قرآن چیزی که دال بر وجوب باشد نداریم. بر وجوب مرابطه. به قدری در قرآن چیزی هست مبتنی بر مدح مرابطین است. مدح مرابطین اعم از وجوب است. چون در مسـتحبات هم مـدح هست. ضـروره خلو الأول عما یزیـد علی مدح چیزی که زاید بر مدح باشد در قرآن نداریم. بله قرآن، ایشـان قبول می کنـد که آیه دال است. آیه را حمـل بر اسـتحباب می کنـد. قرآن دال است بر مـدح مرابطین. مـدح هم اعم از وجوب است. در مسـتحبات هم ما مـدح زیاد داریم. چیه حالا؟ کـدامشان را می خواهـد بگوید؟ این آیه را می خواهد بگوید. الـذین جاهدوا و رابطوا این آیه ی ۲۰۰ از سوره ی آل عمران، ایشان اصـلاً خلاف نقل می کنـد. یا جواهر غلط است، صاحب جواهر اصلاً متأسفانه به نظر بنده به

آیات قرآن در استدلالهایش خیلی توجه ندارد. اصلاً آیه را غلط نوشته. ما کی داریم در قرآن "جاهدوا و رابطوا" قرآن اینطوری بوده اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا حالا یا نسخه غلط است یا ایشان مراجعه نکرده. بگوییم که در قرآن داریم جاهدوا و رابطوا این هم مدح است. در جای دیگر امر مقتضی وجوب است. اما ایشان می گوید این مدح است. مدح هم دلالت بر وجوب ندارد. عما یزید علی مدح الذین جاهدوا و رابطوا فقط در قرآن مدح داریم برای جهاد و ربط. این نسبت به قرآن و قصور ما وصل إلینا من الثانیه نسبت به سنت هم آنچه "وصل الینا" قصور دارد از افاده ی وجوب. افاده ی استحباب می کند. و قصور ما وصل إلینا من الثانیه عن إثبات الحکم بالوجوب بنابراین نه در کتاب قرآن و نه در سنت چیزی که مقتضی وجوب باشد ایشان می گوید ما نداریم. نداریم، باید برویم سراغ اصل برائت. اصل برائت را هم می گوید واجب نیست. استحبابش را از روایات استفاده می کنیم. ثواب دارد. ایشان اینجوری می گویند. لکن فی التنقیح وجوبها فقط یک نفر است در تنقیح گفته واجب است مرابطه بر مسلمین. واجب کفایی من غیر شرط ظهور الإمام علیه السلام آن وقت چون خودش قائل به این قول مشهور که امام نباشد واجب نیست می گوید لعله یرید حال الضرر بعدمها شاید تنقیح آن جا را هم می گوید که اگر مرزبندی نکنیم، ضرر به ما می رسد. دفع ضرر هم واجب است. لا أن المراد وجوبها من حیث کونها کذلک مطلقا نمی خواهد بگوید به اینکه همیشه

واجب است. نعم هی راجحه هر چند امام هم نباشد، امام غایب باشد، رجحان دارد. چون متضمن قتال نیست. قتال هم با غیر امام عادل حرام است. متضمن قتال نیست تا مندرج باشد در فی ما دل علی النهی. بلکه متضمن حفظ است و اعلام است. این کلام جواهر است. بنده نوشتم که چند تا اشکال می شود کرد به کلام جواهر. اولاً اینکه شما می گویید که اصل، برائت است. اصل در قبال آیات است. سه تا آیه ذکر کردیم. از این سه تا آیه اگر استفاده ی وجوب کنیم، تمسک به اصل در جایی است که دلیل اجتهادی در بین نباشد. آیه اگر مقتضی وجوب باشد نمی شود که تمسک به اصل کرد. ایشان تمسک به اصل کرده. اولا اصل لا یجری در قبال آیات. گفتیم که اصل برائت عقلی باشد آیات بر آن ورود دارند. نقلی باشد بر آن حکومت دارند. تمسک به اصل جایی ندارد. ثانیاً در کتاب عزیز در قرآن کریم کلمه ی "جاهدوا" که داریم. امر مقتضی وجوب است. "رابطوا" که داریم مقتضی وجوب است. شما می گویید که فقط مدح استفاده شود. و مدح هم اعم است از استحباب و وجوب. اینها مدح نیست. امر است دیگه. همان طور که در جاهای دیگر امر مقتضی وجوب است خوب اینجا هم باید امر مقتضی وجوب باشد. "رابطوا"، "جاهدوا". یعنی چه؟ مدح است. چرا مدح است؟! ظاهر قرآن دلالت بر وجوب جهاد دارد. چقدر آیه ی جهاد ما خواندیم. همین طور "رابطوا" صیغه ی اول دال بر وجوب است. مدح نیست. این وجوب صیغه "افعل" است. صاحب جواهر را می

گویم که می گوید مدح. می گویم مدح نیست. صاحب جواهر می گوید این امر است که مقتضی مدح است. دال بر وجوب است. امر در جاهای دیگر دال بر وجوب است. اینجا امر دال بر مدح شد؟! ما با جواهر داریم حرف می زنیم. صاحب جواهر می گوید به اینکه در قرآن مدح است در "جاهدوا" و "رابطوا" مدح هم اعم از وجوب است. در مستحب هم مدح است. در جاهای دیگر صیغه ی افعال دال بر وجوب است اما اینجا دال بر مدح شد؟! اولا به اینکه اصل در مقابل آیات جاری نیست. دوم اینکه کتاب عزیز آنچه نوشته است صیغه ی افعل است و صیغه ی افعل دال بر وجوب است نه مدح تنها. ثالثا روایات که اینها می گویند لما تسمعه من النصوص این روایات را می خوانیم. از آن روایات ببینیم استحباب که ایشان استفاده می کنند. برویم سراغ روایات که ایشان می گویند. دقت کنید در روایات. که دلیل ایشان این روایات است. در باب ششم از ابواب جهاد عدو صفحه ۱۹ از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی. خبر اول باب ثواب را می گوید، کار نداریم. خبر دوم. دقت کنید. و عنه یعنی شیخ طوسی عنه: عن محمد بن حسن صفار خیلی جلیل القدر است و اسناد شیخ طوسی هم به ایشان خیلی خوب است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی محمد بن عیسی بن عبید یقطینی از طبقه ی ششم بسیار خوب است. عَنْ يُونُسَ بن عبدالرحمن سند صحیح است. قَالَ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ع رَجُلٌ یونس می گوید به اینکه حضرت رضا یا حضرت ... البته ابالحسن مطلق

حضـرت امـام موسـی کـاظم را می گوینـد. ولی یـک خبری داریم که قریب به همین است. امـام رضـا را هم می گویـد. حـالا حضـرت امـام موسـی کـاظم سَـأَلَ أَبَا الْحَسَنِ ع رَجُلٌ وَ أَنَا حَاضِـرٌ دقت کنیـد فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِـدَاکَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِیکَ یک شخصی از دوستان شما بَلَغَهُ أَنَّ رَجُلًا یُعْطِی سَیْفاً وَ قَوْساً فِی سَبِیلِ اللَّهِ یکی از دوستان شما بهش خبر رسیده که یک نفر شمشیر و تیر می دهـد برای جهاد در راه خدا. فَأَتَاهُ فَأَخَذَهُمَا مِنْهُ این از دوسـتان شـما بوده. رفت و از آن شـخص تیر را گرفت و همین طور شمشیر را. و هو جاهل بوجه السبیل ولی نمی دانست که در حکومت بنی عباس به جهاد رفتن حرام است. چون آنها قائلند که جهاد باید با امام عادل باشد. حالا اینها می گویند معصوم. نشد اقلاً فقیه عادل باشد. امام صادق خواندیم فرمودند که جهاد بـا اینهـاماننـد لحم خنزیر است و میته. این است دیگه. و هو جاهـل بوجه السبیل ثُمَّ لَقِیَهُ أَصْـحَابُهُ فَأَخْبَرُوهُ خودش نمی دانست. فاغتم غمناک شد. چون بهش گفتند که با این بنی عباس، در رکاب بنی عباس، در دولت بنی عباس، کمک کردن به اینها، به جهـاد رفتن در راه هـدف اینهـا حرام است. فَأَخْبَرُوه أَنَّ السَّبِیـلَ مَعَ هَؤُلَاءِ لَا یَجُوزُ گفتنـد که سبیل، جهاد با اینها جایز نیست. وَ أَمَرُوهُ بِرَدِّهِمَا گفتند برو این شمشـیر را و تیر را که گرفتی پس بده. قَالَ فَلْیَفْعَلْ حضرت فرمودند هین کار را بکن. برو پس بده. قَالَ قَدْ طَلَبَ الرَّجُلَ فَلَمْ یَجِدْهُ رفت آن شخصی که آن شمشیر و تیر

ص: ۸۷۲

را داده بود پیدایش نکرد. وَ قِیلَ لَهُ قَدْ قَضَی الرَّجُلُ گفتم به این کرده مرده، از دنیا رفته شخصی که اینها را به شما داده. "قضی" به مردن می گویند اینها. قَالَ فَلْيُرَابِطْ حضرت فرمودند حالا که اینجوره پس برود و با این شمشیر و تیر رباط بکند. جنگ نکند، رباط بکند. فَلْيُرَابِطْ وَ لَا يُقَاتِلْ ولی جنگ نکند. چون جنگ کردن، این شرکت است با حکومت بنی عباس در جهاد. اما رباط این طور نیست. فَلْيُرَابِطْ وَ لَا يُقَاتِلْ، قُلْتُ مِثْلَ قَزْوِينَ وَ عَسْقَلَانَ وَ الدَّيْلَمِ حالا می خواهد رباط کند به کجا برود؟ برود به قزوین، عسقلان. اینها در آن زمان مرزی بودند میان کفار و مسلمانها. یعنی در زمان بنی امیه و بنی عباس ایران فتح شد تا قزوین و عسقلان ولی آن طرف هنوز فتح نشده بود. آنجا مرز است. وَ مَا أَشْبَهَ هَذِهِ الثُّغُورَ جایی که شباهت داشته باشد به همین مرزها. فَقَالَ نَعَمْ گفت اینجا بروم. گفت بله اینجا برو. امام فرمودند بله اینجا برود و مرزبانی بکند. قَالَ فَإِنْ جَاءَ الْعَدُوُّ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي هُوَ فِيهِ مُرَابِطٌ كَيْفَ يَصْنَعُ این شخص سوال می کند. رفت و آنجا مشغول مرزبانی شد. بعد دشمن کافر آمد و خواست از این مرز داخل کشور شود. چه کار کند. قَالَ يُقَاتِلُ عَنْ بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ بیضه ی اسلام اگر به خطر بیفتد، دفاع واجب است در هر زمانی واجب است. رکاب امام ندارد. اگر امام غایب هم باشد دفاع واجب است. اینجور که شد دیگر از جهاد بیرون می رود و می شود دفاع. دفاع از بیضه ی اسلام اشکال ندارد. قَالَ

يُجَاهِدُ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَخَافَ عَلَى دَارِ الْمُسْلِمِينَ جهاد کند. بعد گفت جهاد کند نه مطلق. اگر بر دار مسلمین ترسید. بله آنجا دفاع است و باید دفاع کند. حضرت بعد مثلی زدند. أَ رَأَيْتَكَ یعنی "اخبرنی" لَوْ أَنَّ الرُّومَ دَخَلُوا عَلَى الْمُسْلِمِينَ اگر روم داخل شد و به مسلمانها حمله کردند. لَمْ یسع لَهُمْ أَنْ يَمْنَعُوهُمْ بر مسلمانها لازم نیست که جنگ کنند. قَالَ يُرَابِطُ وَ لَا يُقَاتِلُ وَ إِنْ خَافَ عَلَى بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ قَاتَلَ حضرت باز تکرار کردند. رباط کنید ولی قتال نکنید. بله اگر ترسید خطری بر بیضه ی اسلام متوجه است، قتال کند. آن می شود دفاع در این صورت. فَيَكُونُ قِتَالُهُ لِنَفْسِهِ ببینید چقدر حضرت تحاشی دارند. لیس لِلسُّلْطَانِ اینجا هم دفاع می کند باز خودش وظیفه دارد. نه برای کمک به بنی عباس. لِأَنَّ فِي دُرُوسِ الْإِسْلَامِ دُرُوسَ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ برای خاطر اینکه این اگر بخواهد در اینجا دفاع نکند اسلام کهنه می شود. "دروس" یعنی مندرس شدن و کهنه شدن. اسلام مندرس می شود. و دروس اسلام، دروس ذکر پیغمبر اسلام بله ... خلاصه می گوید که این برود و رباط کند. و قتال نکند. که تقویت و شرکت در حکومت بنی عباس باشد. اگر طوری شد که داخل شدند و مملکت اسلام، بیضه ی اسلام به خطر افتاد باید دفاع کند. حالا صاحب جواهر منظورش چی هست؟ صاحب جواهر از آن کلمه ی "والیرابط" که اینجا داشت می خواهد استفاده کند که رباط مستحب است. از این خبر که صاحب جواهر می گوید دال است از این "فالیرابط" که در بین داشت می خواهد

استفاده کند که مستحب است. حالا این هم خوب است که ظاهرش "فالیرابط" صیغه ی امر است. از این کلمه استفاده کند. چند خبر هست بخوانیم بعد نتیجه را عرض کنیم. این یک خبر است. خبر سوم وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی اسناد شیخ طوسی. شیخ طوسی اسناد به أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی خیلی خوب است. آن طبقه ی ۱۲ است ولی این طبقه ی ۷ است. اما اسناد شیخ طوسی به ایشان که از کتابش گرفته خیلی خوب است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَی ابوجعفر عطار قمی خوب خیلی خوب است. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَه ثقه ثقه عدل ورع، خلاصه خیلی خوب است. از طبقه ۶ است. عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ که ضعیف است و توثیق نشده. در "تنقیح المقال" می دانید که این کتاب مال مامقانی است. سابقاً در سه جلد قطور بزرگ چاپ شده بود. الان تا ۲۵ جلد چاپ کردند هنوز هم در حرف سین و اینهاست. شاید ۴۰_۵۰ جلد بشود. خیلی عالی چاپ کردند. در پاورق مدارک را ذکر کردند. برای رجال خیلی خوب است. مخصوصا ضبط اسامی و القاب و عناوین خیلی عالی دارد. در تنقیح المقال که به اینجا هنوز نرسیده. چاپ قدیم جلد دوم صفحه ۱۰۹. "طلحه بن زید" را می گوید. فمنهم من قال انه بُترئٌ بتری فرقه ای است زیدیه. چند فرقه اند. بتریه و جارودیه و فلان . خلاصه این از فرقه است. کالشیخ فی رجاله و المحقق فی المعتبر. منهم من قال انه عامی کالشیخ فی الفهرست شیخ یک رجال دارد و یک فهرست دارد. در رجال گفته است

"بتری". در فهرست گفته است "عـامی". نجاشـی و ... همه شـان گفته انـد به اینکه این عامی است. لم یوثقه. در معجم رجال الحدیث هم توثیق نکرده انـد. خلاصه این خبر از جهتی که "طلحه بن زید در آن واقع است. ضـعیف است. حالا متن عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ دَخَلَ أَرْضَ الْحَرْبِ یک شخصی داخل شد به "ارض حرب". ارض به دو قسمت تقسیم می شد. ارضـی که در آنجـا حکومت اسـلامی است. ارض اسـلام است. اگر آنجـا نباشـد، ارض حرب می شود. بِأَمَانٍ فَغَزَا الْقَوْمَ الَّذِینَ دَخَلَ عَلَیْهِمْ قَوْمٌ آخَرُونَ دقت کنیـد این رفت و داخل شـد به تهران. تهران ارض اسـلام بود و به امان. حالا این را هم این طور فرض می کنیم. تهران ارض حرب بود و "بامان" داخل شـد. داخل شـد به یک جایی که ارض حرب است. بعـد همان شـهری که این به آنجـا داخـل شـده بود، یک عـده ای آمدنـد با اینها به جنگ. "قومٌ" فاعلش است بعـداً می گوییم. فَغَزَا الْقَوْمَ الَّذِینَ دَخَلَ عَلَیْهِمْ جنگ کردنـد با اهل تهران. حالا چه کار کنـد این شـخص. قَالَ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ یَمْنَعَ نَفْسَهُ بله می تواند از خودش دفـاع کنـد. بـاز منظـورش این است که بایـد به کفـار کمـک نکنـد. وَ یُقَاتِلَ عَنْ حُکْمِ اللَّهِ وَ حُکْمِ رَسُولِهِ بله این می توانـد از خودش دفاع کنـد. اگر یک خطری بر حکم خـدا و رسول است دفاع کند. وَ أَمَّا أَنْ یُقَاتِلَ الْکُفَّارَ عَلَى حُکْمِ الْجَوْرِ وَ سُنَّتِهِمْ فَلَا یَحِلُّ لَهُ ذَلِکَ فرض این است که اینها کافرند. آنها هم که کافرند که حمله کرده

اند. این نباید به کفار کمک کند. اما اگر بخواهد این قتال کند کفار را بخواهد دفع کند عَلَی حُکْمِ الْجَوْرِ وَ سُنَّتِهِمْ فَلَا یَحِلُّ لَهُ ذَلِکَ این حلال نیست. حالا ـ صاحب وسائل که این را ذکر کرده. صاحب جواهر می خواهد استفاده کند که خبر از لحاظ یستفاد به اینکه این یک نوع رباط است. خبرهای دیگر را هم بعد می خوانیم خدمتتان. باشه ان شاء الله برای بعد.

مرابطه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما در باب جهاد درباره ی رباط و مرابطه، مرزداری و مرزبندی و سنگرداری برای حفظ مرزهایی که دشمن ممکن است از آن راه به داخل مملکت اسلامی نفوذ کند، باید توجه داشت که این بحث رباط با بحث جهاد مربوط است بحث جهاد هم با حکومت اسلامی و نظام اسلامی، مربوط است از این جهت آن دو مطلب را تا در نظر نگیریم، بحث رباط برای ما روشن نمی شود این فقهای ما جدا جدا، صاحب جواهر رباط را تنها حساب می کند خوب رباط با جهاد مربوط است بنابراین باید رباط را مشخص کرد و تفاوت و دیدگاهی که به این عرایض ما و کلمات فقهاء بود در جهاد خیلی فرق دارد آن ها جهاد را منحصر می دانستند به دعوت به اسلام، یک نوع جهاد یا دفاع در مقابل نفوذ کفار به کشور اسلامی یک نوع، سوم بقاط همین، ما گفتیم این گونه نیست و جهاد وسیعتر از این است هر کجا فتنه ای باشد قاتلوهم، تا این که فتنه ای در بین نباشد جریان سید الشهداء «سلطاناً جائراً» جهاد است خیلی از جاها امر به معروف است جهاد می کند آن ها هیچ نمی توانند توجیه کنند

انقلاب ایران را برای اینکه نه دعوت به اسلام بوده و نه دفاع بوده آن ها می گویند نه بقاط بوده و حال این که حرکت زید بن علی بن الحسین (علیهم السلام) جریان شهدای ؟؟؟ ما یک جریان هایی را ذکر کردیم از کتاب جهاد که معلوم می شود جهاد بسیار بسیار وسیعتر از آن است که آقایان ذکر کرده اند، این یک نوع بحث بود که بحث ما با این دیدگاه مربوط است و دیگر مطلب این که آن ها گفتند که در زمان غیبت امام عصر (علیه السلام) اصلاً جهادی نیست مگر این که وقتی حمله کنند به کشور و ما بخواهیم دفاع کنیم، گفتند این گونه نیست جهادی که موجب عزت و عظمت است جهادی که با فتنه در زمین مربوط است، جهادی که با من سلطان جائراً مربوط است این جهاد نمی شود تعطیل باشد بگوییم صدها سال جهاد نیست تا امام زمان بیاید این ها دیدگاه هایی است که ما قبلاً داشته ایم بحث ما با این ها همه ارتباط پیدا می کند، خوب بعد از توجه به این دو مطلب یکی این که جهاد با آن معنا که خیلی وسیع است و این ها دوم این که جهاد، مربوط است به این که در هر زمانی امام زمان (علیه السلام) غایب است باید کسی نایب ایشان باشد و این جهاد با آن همه فلسفه که «والله ما صلحت دین و لا ـ دنیا الا ـ به» نمی شود این تعطیل باشد مرابطه با همین امر مربوط است بنابراین وقتی که این گونه جهاد را ما تفسیر کنیم و تعلیل کنیم خوب معلوم می شود که این رباط لازم دارد برای این که دشمنانی

که همیشه در کمین کشورهای اسلامی هستند در کمین اسلام هستند هیچ وقت آرام نیستند، بنابراین واجب است که در مرزها مرابطه ای صورت بگیرد تا این که مانع نفوذ دشمن شود بنابراین به حکم عقل و عقلاء لازم می دانند کسی که در یک مرکزی دشمنانی دارند مرزها را حفظ کنند چه مرز آبی و چه مرز خاکی، چه مرز هوایی الآن در همین ایران ما اگر مرزهای مستحکمی ما نداشتیم و مرزبندانی، این ها که واقعاً مرزهایی که استحکام را به وجود آوردند هم از لحاظ دریایی و هم از لحاظ خاکی و هم هوایی، دشمن بالأخره وارد می شد بنابراین به حکم عقل و عقلاء و از آن لحاظ که ذکر کردیم، به حکم عقل و عقلاء مرابطه واجب است. - ؟؟؟ حالا ما بنشینیم تا دشمن بیاید داخل بشود برویم دفاع کنیم، ما نباید بنشینیم که دشمن بیاید از این جا داخل شود چون مرز را معنا کنیم به این معنا بنشینیم و منتظر بمانیم لذا دشمن بیاید و داخل شود برویم دفاع کنیم، این بحث ما نیست بحث این است که مرزها را محکم کنیم که اصلاً دشمن فکر نکند به این که بتواند از مرزها وارد شود «تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ» (انفال، ۶۰) به این ترتیب باید باشد آیات را خواندیم دیگر، بنابراین خیلی مطلب روشن است به نظر بنده، در این که صاحب جواهر ذکر کرد مقداری از آن را عرض کردیم که درست نیست، مقداری از آن در مورد روایات است که این روایات را متعرض شویم خیلی خوب است هیچ کدام از این روایات را که شما می دانید

عـدالت ندارنـد، بله بنـابراین مطلب به نظر مـا خیلی روشن است و آن مشـی که تـا حالا داشتیم، صاحب جواهر به روایات باب ششم و هفتم به روایت بـاب شـشم و هفتم اسـتناد می کنـد. دیروز ما خوانـدیم بعضـی از روایت ها را یکی از روایت هایی که خیلی مهم بود خبر یونس را دیروز خواندیم عرض کردیم به این که این جا هم کلمه ی فلیرابط دارد که امر حاضـر است و امر دلالت دارد بر وجوب، از این اسـتفاده ی استحباب نمی شود کرد، حالا خبر سوم باب هم که دیروز باز عرض شد ظاهراً، سنداً هم ضعیف است خبر باب سوم از طلحه بن زبیر، اما خبر چهارم باب، خبر چهارم باب را بإسناده، اسناد شیخ طوسی «عن محمد بن أحمـد بن یحیی» این را می شناسـیم که خیلی خوب است «عن محمـد بن هـاشم» خیلی خوب است امـا «عن علی بن معبـد» علی بن معبـد توصـیف نشـده از این جهت خـبر ضـعیف است «عن واصـل» آن هم توصـیف نشـده این دو نفر در خبر ضـعیف هستند «عن عبدالله بن سنان» این خوب است «قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا تَقُولُ فِی هَؤُلَاءِ الَّذِینَ یُقْتَلُونَ فِی هَذِهِ الثُّغُورِ» از امام صادق می پرسـند کسانی که در مرزها کشته می شوند این ها حکمشان چیست؟ «قَالَ فَقَالَ الْوَیْلُ» این ها مستحق عذاب هسـتند «یَتَعَجَّلُونَ قَتْلَهً فِی الـدُّنْیَا وَ قَتْلَهً فِی الْآخِرَهِ» این ها تعجل می کننـد و عجله می کنند در دنیا کشـته شوند و در آخرت هم کشته می شوند «وَ اللَّهِ مَا الشَّهِیدُ إِلَّا شِیعَتُنَا وَ لَوْ مَاتُوا عَلَی فُرُشِهِمْ» و الا شهید شیعیان ما هستند خوب این مطالب جهاد، با تاریخ خیلی مربوط

است امام صادق (علیه السلام) در زمانی بود که بنی العباس حرکت می کردند برای تحکیم و تقویت و تأسیس سلطنت خودشان و امام صادق (علیه السلام) در آن زمان، خوب قیام را در برابر سقوط بنی امیه و قبضه ی حکومت سلاح نمی دانستند و این کار را نکردند بنی الحسن، آن ها حرکت می کردند از این موج سواری نتیجه بگیرند حالا که بنی امیه سقوط می کند حکومت را به دست بیاورند، امام صادق (علیه السلام) می دانستند که این نتیجه ندارد به نتیجه نمی رسد، بالأخره بنی العباس حکومت را قبضه می کند بنی عباس حکومت را قبضه کردند، بالأخره حکومت است و رباط دارد و مرابطه دارد ولی هر چه هست جزء همان حکومت بنی عباس است، بنی عباس هم مثل حکومت بنی امیه است حکومت جباران و ظالمان است، حکومت جبار و ظالم که شد کمک بر آن حرام است ثبت نام در دیوانشان حرام است، هر نوعی تقویت آن ها به ارتباط آن ها حرام است آن وقت آن ها که حکومت را در دست داشتند خوب آن ها قتال داشتند و مرابطه داشتند و رباط داشتند اشخاصی را در دفترشان ثبت نام می کردند و مهیا می کردند می فرستادند برای ثغور برای مرزها، اما خوب جهاد یک عبادتی است جهاد شأن پیامبر است و امامان معصوم است و کسی که قائم مقام امام معصوم باشد ما بنی عباس نه جهادشان مشروع است و نه رباطشان مشروع است، کسی که با آن ها همکاری کند گنهکار است خوب معلوم است دیگر، امام صادق می خواهد این را بگوید این ها که در ثغور و در مرزها می روند برای رباط از طرف بنی العباس می روند دیگر، از

طرف بنی عباس می رونـد تقویت ثبت نـامه آن ها در دیوان آن ها است، بله اهل جهنم هستند و در دنیا کشته می شونـد که معذب هستند و در آخرت هم معذب خواهند بود این گونه، راجع به این است «قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا تَقُولُ فِی هَؤُلَاءِ الَّذِینَ یُقْتَلُونَ فِی هَذِهِ الثُّغُورِ» کسانی که در زمان بنی عباس می رونـد در این ثغور کشته می شونـد این چگونه است؟ «قَالَ فَقَالَ الْوَیْلُ یَتَعَجَّلُونَ قَتْلَةً فِی الدُّنْیَا» گفتند وای بر آن ها این ها نباید بروند جزء حکومت بنی عباس برای تقویت حکومت آن هـا گام بردارنـد و ثبت نام در دیوان آن ها بکننـد آن ها نبایـد رباط انجام دهنـد، «یَتَعَجَّلُونَ قَتْلَةً فِی الدُّنْیَا» تعجل می کنند عجله می کنند در دنیا کشته می شوند بله در آخرت هم یعنی عذاب دارند «وَ اللَّهِ مَا الشَّهِیدُ إِلَّا شِیعَتُنَا وَ لَوْ مَاتُوا عَلَی فُرُشِهِمْ» شهیـد شیعیان مـا هستند پیروان مـا هستند، این هـا پیروان ما نیستند روایت خیلی خوبی است از جهت این که مطلب را خیلی روشن می کنـد خوب امـام صادق (علیه السـلام) در آن زمان، هر چنـد که در فرهنگ اسـلامی، کار می کردنـد و بیان احکام اسـلام و شـرایع اسلام، ولی باید توجه داشت که امام صادق و سایر ائمه این گونه نبودند که اگر در قسمت فرهنگ گام بر می دارند از سیاست به سیاست توجه نکنند، بیشتر روایات علیه بنی عباس از امام صادق (علیه السلام) است که بنده در کتاب امر به معروف نقل کرده ام و جداً با شدت مخالفت می کردند: «لَا تُعِنْهُمْ عَلَی بِنَاءِ مَسْجِدٍ» مسجد هم به این ها کمک نکنید ؟؟ در دیوان و این ها ؟؟؟ خلاصه روایات زیادی

ذکر کرده اند آن ها اعتقاد دارند که امام صادق (علیه السلام) در آن زمان این گونه نبوده حالا که مکتبی دارد و شاگرد تربیت کرده و درس می دهد از جنبه ی سیاست مثلاً غفلت داشته باشد و توجه نداشته است، نخیر بیشتر این روایاتی که معارضه می کند با شدت با بنی العباس از امام صادق (علیه السلام) است - صحبت های متفرقه - امام صادق (علیه السلام) بسیار با شدت این گونه می گویند در حالی که می بینید معاصر با منصور و این ها، آن هم می پرسد به این که می روند کسانی در ثغور کشته می شوند، با شدت می گوید الویر، «قَالَ فَقَالَ الْوَیْلُ یَتَعَجَّلُونَ قَتْلَهً فِی الدُّنْیَا وَ قَتْلَهً فِی الْآخِرَهِ وَ اللَّهِ مَا الشَّهِیدُ إِلَّا شِیعَتُنَا وَ لَوْ مَاتُوا عَلَی فُرُشِهِمْ» خوب این باب ششم بود در این باب فقط یک روایت را صاحب جواهر استدلال کرده برای استحباب گفتیم نه این دولت ندارد، آن گونه وضع این گونه بوده، فلیرابط دارد فلیرابط دال بر وجوب هست باب هفتم، هم - ؟؟؟ این باب چهار روایت بیشتر ندارد دلالت دارد بر این که کسانی که در زمان بنی عباس و بنی امیه گفتیم جهاد باید در رکاب امام باشد، غیر از این حرام است لحم الخنزیر همان گونه که قبلاً خواندیم این جهاد، روایت هم همین گونه است. - ؟؟ روات هم همین گونه است روات و جهاد روات از تبعات و از مواهب و مقدمات جهاد است، جهاد اول بحث را می گویم برای همین می گویم دو مطلب را باید توجه کنیم، یکی جهاد است و یکی هم چه است؟ یکی جهاد است خوب بنابراین جهاد باید

با امام معصوم باشد یا نایب منابع، و الا حرام است مثل لحم خنزیر خواندیم در یکی از باب ها، و رباط هم از مواهب آن است حالا اگر کسی می خواهد قتال کند ولی با بنی عباس، حرام است رباط هم کند حرام است برای خاطر این که این روات کند با آن ها، باید برود جزء آن دستگاه شود و ثبت نام در دیوان آن ها کند برای تقویت آن ها قدام بردارد هر نوع ارتباط و تقویت و تحکیم و تأسیس ظالمین چیست؟ حرام است، بله رباط با آن ها حرام است حرام مثل لحم خنزیر با آن ها حرام است و کسانی که بروند کشته شوند و در آخرت هم عذاب می شوند. - ؟؟ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، تألیف اسد حیدر، ما باید مطالعاتمان خیلی وسیع باشد مخصوصاً جهاد کتاب جهاد با تاریخ خیلی مربوط است، اخبار اهلبیت با تاریخ آن زمان خیلی مربوط است خوب این عرض کنم که باب ششم بود، چهار تا خبر داشت به این ترتیب، اما باب هفتم در باب هفتم هم باز خبر اول محمد بن حسن بإسناده عن علی بن مهزیار شیخ طوسی، به استاد خود از علی بن مهزیار، اسناد شیخ طوسی بله مطلب خیلی صحیح است، از اجلای روات ما است و الآن قبرش در عراق زیارتگاه است معاصر حضرت جواد (علیه السلام) بوده است، «کتب رجل بنی هاشم إلی أبی جعفر ثانی» حضرت جواد (علیه السلام) است چون برای این که بخواهد روایت مفصل می شود خلاصه ی آن را مطالعه می کنیم یک شخصی سؤال می کند از أبی جعفر (علیه السلام) که من نذر کرده ام برای

رباط، خوب قصد رباط، برای این که جزء جهاد اسلامی است، اصل رباط امر ممدوحی است ما در صحیفه ی سجادیه، دعای بیست و هفتم درباره ی امام سجاد دعا برای اهل ثغور، یک دعای بسیار مفصلی هست در صحیفه ی سجادیه دعای بیست و هفتم «و من دعاء أهل ثغور» حضرت دعا می کند برای اهل ثغور، پروردگار شمشیرشان را بران کن کارشان را مرتب کند چه بکن و چه بکن، رباط که عرض کردم رابط جزء جهاد است و جهاد هم که در جهاد مهم است رباط هم مهم است منتها باید در کسانی ساماندهی کنند که معصوم باشد نه ساماندهی جهاد و رباط به وسیله ی جباران و ستمگران و این ها، بله این شخص می گوید به این که یک شخصی نذر کرده برای رباط، ولی خوب می بینیم که الآن رباط دست کیست؟ دست بنی عباس است دیگر، زمان حضرت جواد (علیه السلام) این کار هم انجام دهد یا نه، حالا جواب حضرت هم خیلی مسئله را روشن می کند، حضرت جواب می دهند که اگر این که نقل کرده برای این کار، در سؤال می گوید که من نذر کرده ام بعد این هایی که مردها دست بنی عباس است آن ها ساماندهی می کنند کار رباط را، و معلوم است که جزء جباران و ظالمان هستند آیا می توانم آن را که من نذر کرده ام در راه دیگری خرج کنم؟ یا ناچار باید همان جا خرج کنم؟ حضرت می فرمایند اگر شما این را نذر کردید کسی اطلاع دارد تقیه است و اطلاع دارد ناچار همین کار را بکن ضرورت است ندارد این ها را رباط می گویند، ولو نذر کرده باشید این پول

را در جـای دیگری خرج کن، این را در آخری می خوانم می گویـد «یَلْزِمُنِی الْوَفَاءُ فَکَتَبَ إِلَیْهِ بِخَطِّهِ وَ قَرَأْتُهُ» حضـرت به خط خود نوشت علی بن مهزیار هم آن خط را خوانـده، «إِنْ کَانَ سَـمِعَ مِنْکَ نَـذْرَکَ أَحَـدٌ مِنَ الْمُخَالِفِینَ» اگر نذرت را شـنیده اند «فَالْوَفَاءُ» ضـرورت است دیگر تقیه است « بِهِ إِنْ کُنْتَ تَخَافُ شُنْعَتَهُ» اگر از پیامـد این می ترسـی برو دفاع کن تقیه است «وَ إِلَّا فَاصْـرِفْ مَا نَوَیْتَ مِنْ ذَلِکَ فِی أَبْوَابِ الْبِرِّ وَفَّقَنَا اللَّهُ وَ إِیَّاکَ لِمَا یُحِبُّ وَ یَرْضَـی» اگر کسی خبر ندارد نرود، به رباط خرج نکن به کارهـای دیگری خرج کن، چرا؟ چون آن زمان این گونه بوده است رباط ها و مرابطین دست بنی عباس بوده و رفتن آن ها تقویت آن هـا بوده، ائمه (علیهم السـلام) حرام می دانسـتند این را، این خبر. منتها یک کلمه ای هست که این را بایـد معنا کنم در این جا هست که سؤال می کند که: «إِنِّی کُنْتُ نَذَرْتُ نَذْراً مُنْذُ سَـنَتَیْنِ أَنْ أَخْرُجَ إِلَی سَاحِلٍ مِنْ سَوَاحِلِ الْبَحْرِ» می گوید من چنـد سال است نذر کردم بروم به ساحلی از سواحل دریا، «إِلَی نَاحِیَتِنَا مِمَّا یُرَابِطُ فِیهِ الْمُتَطَوِّعَهُ» متطوعه در آن جا ؟؟؟ رباط هم دارد بعـداً خواهـد آمـد در همین جواهر، دو طـایفه بودنـد این هـا نسـبت به جهاد، یکی متطوعه بودنـد، متطوعه به کسانی می گفتند که این ها مشغول نجاری و بنایی و خیاطی بودند، هر وقت می خواست دولت می خواستند ابلاغ می کردند می رفتند به جهاد، این ها یک حکمی داشـتند یک عایـدتی داشـتند از این راه، ولی این گونه بودنـد عـده ای دیگر مرسـلین بودنـد این ها همیشه آماده بودند برای جهاد، کار دیگری نداشتند و همیشه

هم در آن زمـان برخوردهـا و جهادها و مأموریت ها و نظامی و انتظامی و این ها بود، به آن ها می گفتنـد مرسـلین، این متطوع کـه این جـا هست آن طـایفه ی اول را می گویـد، می گویـد همـان گـونه که متطـوعه نجـار و بنـا و خیـاط و گـاهی می روند کارهای مرابطه من هم نـذر کرده ام بروم، «نَحْوَ مَرَابِطِهِمْ بِجُدَّةَ» همان جـدّه ی فعلی «وَ غَيْرِهَا مِنْ سَوَاحِلِ الْبَحْرِ» وسواحل بحر، چه کار کنم؟ حضـرت جواب می دهنـد اگر موقعی که نذر کردی مطلع شدند تقیه است برو، ؟؟ نمی خواهد بروی چون برای این که این مرابطه در زمان بنی عباس و تقویت سـلطنت و حکومت این جباران و این گونه موارد، این هم از این خبر دلالت بر چیزی هم نـدارد. خوب بعد خبر دوم عبدالله بن جعفر همگری است در روایت آمده عبدالله بن عیسـی عن الرضا (علیه السـلام) این خبر هم باز مطالعه می کنید باز دارد که اگر، طوری است که ناچار هستی فلیرابط برو برای رباط، منظورم این است که این روایت هیـچ کدام از آن دال بر آن که صاحب جواهر می گوید نیست، اسـتحباب آن را می گویم، عجیب این است که ایشان در صفحه ی اول که دیروز گفتم استحباب می گویند و بعد در صفحه ی بعد می گویند شیخ طوسی، در صورتی که مستحب هم نیست چرا؟ در یک زمانی بوده اند که جهاد و رباط و همه در دست ظالمان بوده است و این ها، حتی بگوییم مستحب هم نیست، ولی شـیخ طوسـی گفته مسـتحب است در یـک زمانی بودنـد که تمام قـدرت ها در دست حکومت جباران بوده اسـت جهاد آن شؤون حکومت ها بود، رباط از شؤون حکومت ها

بـود، بلـه آن چه مـا عرض كرديم لكن آيـات و قرآن كه عرض كرديم به حكم عقـل عقلاء هر كسـى كه زمانـدار است و هر كسـى زمان است و هر كسـى كه قبضه كرده است حكومت را البته بايد ساماندهى كند يكى از ساماندهى و برقرارى حكومت همـان جهاد است و قتال است و رباط است و مرزبنـدى ها و مرزدارى ها است بنابراين به نظر ما، همان كه عرض كرديم جهاد به آن معنا، حكومت به اين معنا و اين از شؤون حكومت است و مرزدارى، رابط لازم و واجب است براى عقل و عقلاء و براى مرزها را كه بايستى محكم ببندد و نگاه دارند تا دشمن نتوانند نفوذ كنند، در نهج البلاغه هم سه تا در نامه ها درباره ى ثغور و مرزهـا هست مسـتفاد از آن هـا كه بله، لازم است كه ثغرهـا و مرزها محكم باشـد نامه ى چهل و شـشم است كه الآن فرصـت نيست بخوانيم نـامه ى شـصت و يكم است و نـامه ى هفتاد و يكم است اين سه تا نامه درباره ى مرزدارى است نامه ى چهل و ششم شصت و يكم و هفتاد و يكم، چرا؟ چون حضرت امير حكومت داشتند كسى كه حاكم باشد بايد مرزها را كاملاً مواظب باشـد و مرزبنـدى كنـد و مرزبانى برقرار باشـد، نامه ى شـصت و يكم به كميل بن زياد نخعى است كميل بن زياد كه از لحاظ تقوا و تعهد و ولايت در سـطح بسـيار بالايى است و در همين راه هم كميل كشته شد، حجاج بن يوسف كميل را شهيد كرد و الآن هم قبر كميل بن زياد در عراق يك زيارتگاه بسيار مهمى است خوب، نامه ى

شصت و یکم از حضرت به کمیل است کمیل را حضرت امیرالمؤمنین برای جایی والی قرار داده بود و قرار بود که مرز را هم حفظ کند اما نتوانست حفظ کند حضرت امیر به آن صراحت خودشان گفتند به این که تو چون نمی توانی حفظ مرز کنی، بیا کنار شهری از شهرهای عراق به نام ؟؟؟ این در آن شهر حاکم بود ولی به گونه ای بود که معاویه در شام حاکم بود به عراق نفوذ می کرد برای خاطر این که امنیت را به هم بزنند تا حضرت امیر را اذیت کند و این ها، حضرت در آن خطبه ی بیست و هفتم فرمودند که من شنیدم لشکر معاویه داخل شده اند از سمت انوار و النگو و گردنبند یک زن زنیه را که آن البته مسلمان نبوده ولی تحت سیطره ی اسلام بوده گردنبند شان را برداشتند این خیلی متأثر شدم اگر هر کسی این جریان را بشنود از غصه بمیرد، «ما کان عندی ملوما بل کان به جدیرا» از غصه بمیرد که دشمن وارد می شود به خاک مرز حفظ نشود و داخل شود به خاک اسلامی ولو این که یک زن زنیه هم باشد ولو چون تحت سیطره ی اسلام است این گونه شود خلاصه حفظ مرزها، انقدر موضوع مهمی است نامه ی شصت و یکم را به کمیل است که چون نتوانستید شما مرز را حفظ کنید بیا کنار و کس دیگری آن جا برود، این هم از این و دعای بیست و هفتم است، دعای بیست و هفتم صحیفه ی سجادیه که دعاء اهل الثغور، بله برای اهل ثغور حضرت امام سجاد دعا می کند آن دعا را

ص: ۸۸۹

اگر مطالعه بفرمایید چقدر امام سجاد (علیه السلام) عنایت و اهتمام دارد به حفظ ثغور و مرزها و کسانی که مرزداران هستند و چقدر این ها فضیلت و ثواب دارند حضرت دعا می کند، البته صحیفه ی سجادیه برای همه ی زمان هاست این برای زمان بنی عباس نیست، در زمان بنی عباس هم کسانی که مرزها را حفظ می کنند برای اینکه بیضه ی اسلام حفظ شود مسلمانان حفظ شود و اسلام حفظ شود، خلاصه ما در این استحباب احتیاجی به دلیل های صاحب جواهر نداریم، خود همین صحیفه ی سجادیه دلیل بزرگی است برای ما، که امام سجاد (علیه السلام) برای اهل ثغور دعا می کند خوب این خیلی فضیلت است دیگر، نیازی به آن ادله نیست که ایشان می گوید ؟؟؟ بلکه ما آن را از استحباب بالاتر می دانیم به این که واجب است و این ها، درباره ی چون امروز خواستم این بحث تمام شود، درباره ی رباط روایات فراوان داریم بیشتر هم از عامه است که چقدر ثواب دارد این، یکی دو تا از آن روایت ها را حالا خدمت شما عرض کنم در صحیح بخاری، «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) رباط یوم فی سبیل الله خیر من الدنیا و ما فیها» یک روز اگر کسی برود مرزها را حفظ کند از دنیا و ؟؟؟ حفظ است قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) «رباط فی سبیل الله أفضل من ألف یوم فیما سواه» بله «؟؟؟ فی سبیل الله» حفظ کردن است حفظ کردن مرزها و بیدار ماندن «أفضل قیام لیلها و صیام نهارها» این روایات را در منتهای علامه که جلد چندم بود عرض

کردم منتهای بحث ما الان اینجا هست. - ؟؟؟ منتهای علامه جلد چهارده، تذکره جلد نه، روایات فراوانی تذکره ی علامه، روایات فراوانی هست در پاورق آدرس تمام این روایات ذکر شده است منتها به تذکره مراجعه می کنید، خوب مطلب دیگر که خواستم عرض کنم خدمت محترمتان که این بحث تمام شود این است که، رباط و مرزداری، معنای وسیعتری هم دارد که در جلد دوم بحار، صفحه ی پنجم، «علماء شیعتنا مرابطون بالثغر الذی یلی إبلیس و عفاریته» امام صادق (علیه السلام) فرموده است علمای شیعه ی ما همه مرزدار هستند، همه ی طلبه ها باید مرزدارانی باشیم، «علماء شیعتنا مرابطون بالثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته» در مردی که آن طرف مرز ابلیس و عفاریت و قوای ابلیس است «یمنعونهم من الخروج الی الضعفاء شیعتنا» این ها مانع اند از این که دشمنان اسلام نفوذ کند و ضعفای شیعیان ما را گمراه کند، «فمن انتصب لذلک قتل جاهد الروم و الترک و الخزر ألف ألف مره» کسانی که از علمای شیعه ی ما خودشان را آماده کنند برای حفظ مرزها، نه از جهاد با روم و خزر که در آن زمان کافر بودند هزار هزار برابر، یک میلیون دفعه، چرا؟ « لأنه یدفع عن أدیانهم و هؤلاء عن أبدانهم» برای این که مرزداران دیگر، بدن های مردم را حفظ می کنند، مرزداران لشکری اما علمای ما دین مردم را و دین مردم را حفظ کنند حدیث را یک بار دیگر می خوانم ... بنابراین ما طلبه مجاهد هستیم مرابط هم هستیم که شأن ما به این است که باید دل ها را حفظ کنیم یک وقت وسوسه هایی، یک وقت مغالطه کاری هایی در دل

مردم نفوذ نکند و ایمان آن ها را سست نکند، بحث مرابطه یکی از بحث های جهاد بود با توفیق پروردگار که تمام شد امروز می خواهم دیگر انشاءالله بعد از این بخوانیم.

مرابطه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد با عرض تبریک برای ولایت حضرت عسکری در ابتدای عرضم حدیثی را از همان حضرت نقل می کنیم که به بحث ما هم مربوط است. در جلد دوم بحار صفحه ۵, احادیثی در اوایل جلد دوم بحار از تفسیر حضرت عسکری وجود دارد. کتابی به این نام جزء مدارک بحار است. برای توضیح بیشتر هم به کتابی که مربوط به تألیفات است، "الذریعه الی تصانیف الشیعه" می شود مراجعه کرد در مورد کتاب تفسیر حضرت عسکر. این یکی از مدارک بحار است. در جلد دوم بحار در اول کتاب از این تفسیر احادیثی از پیغمبر و ائمه : یک_یک ذکر کرده. چند حدیث از حضرت عسکری ذکر کرده, ایشان خبری از امام صادق نقل می کند قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ ع عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالثَّغْرِ الَّذِی يَلِی إِبْلِيسُ وَ عَفَارِيتُهُ علماء شیعه ما مرزبان ومرزدار هستند در مرزی که در آن طرف آن ابلیس قرار دارد مْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا علماء شیعه ما مانع می شوند از این که ابلیس و عفاریت ابلیس به طرف شیعه ما حرکت کنند وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ علماء شیعه ما مانع هستند از اینکه ابلیس و شیعه ابلیس و پیروانش که نواصب هستند بر شیعه ما تسلط پیدا کنند أَلَا فَمَنِ انْتَصَبَ لِذَلِكَ آگاه باشید کسی که از علماء شیعه خودش را برای این کار محیا کرده که

ص: ۸۹۲

مانع شود از این که ابلیس و عفاریت ابلیس بر شیعیان ما مسلط باشند كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَ التُّرْكَ وَ الْخَزَرَ أَلْفَ أَلْفِ مَرَّةٍ فضیلتش بیش از کسانی است که با روم و خزر بجنگند هزار, هزار مرتبه لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُحِبِّينَا وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ برای این که علماء شیعه ی ما از دین محبین ما دفاع می کنند ولی لشکریان اسلام که با روم و ... می جنگند از ابدان دفاع می کنند. از این جهت فضیلت علماء شیعه ی ما بر آن ها برتری دارد. چون این ها مدافع دین هستند و آن ها مدافع ابدان هستند. بحث ما قبل از تعطیلی ها راجع به "مرابطه" بود. مرزبانی و مرزداری یکی از لواحق جهاد است از مطالبی است که با جهاد مربوط است. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه۳۸ در آن جا در شرح عبارت شرایع تستحب المرابطه داشتند که مرابطه مستحب است. مرزداری مستحب است. صاحب جواهر بعد از نقل این کلام از شرایع استدلال کردند که مرابطه واجب نیست. در آن طرف دشمن با نقشه های فراوان, در عین حال حفظ مرزها واجب نیست. مرز آبی, خاکی, هوایی که یکی از مطالب مهم این است که باید مرزها محفوظ باشند. کسانی مترصد باشند در مرزها از حرکت ها و نقشه های دشمن تا این که بدون اطلاع داخل نشوند مَا غُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِی عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا حضرت امیر فرمودند: هر قومی که صبر کنند تا دشمن وارد خانه ی آن ها شود بعد بخواهند با دشمن بجنگند دچار ذلت و مشکلات می شوند. این

ص: ۸۹۳

است که همیشه لازم است که مرزبانی و مرزداری برقرار باشد. افراد برای حفظ مرزها مترصد باشند و کسب اطلاعات از تحرکات دشمن. در این باره صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۳۸ فرمودند:تستحب المرابطه تبعاً للشرایع بعد گفتند که لا اجد فیه خلافاً که مستحب است. اول به اصل, اصل برائت. بعد گفتند که اگر ما آیه یا روایتی داشته باشیم که داریم این ها دالّ بر مدح مرابطه و ثواب مرابطه است. مدح و ثواب اعم از وجوب است. خلاصه ایشان انکار کردند وجوب مرابطه را. ما بر جواهر اشکال کردیم و گفتیم که آیاتی در قرآن وجود دارد بر وجوب مرابطه. یکی آیه ۲۰۰ سوره آل عمران ﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا﴾ که این آیه بود که به آن استدلال شده بود و دیگر آیه ﴿وَ أَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَ مِن رِّبَاطِ الْخَیْلِ﴾ روایت هم داریم که رباط الخیل, همان مرابطه است." اعدوا" واجب است. بعد﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ﴾ اقتضا می کند به این که رعایت احتیاط و بیدار بودن این است که باید مرابطه برقرار باشد این ها را قبل از تعطیلی بحث کرده بودیم. چند مطلب را در این باره می خواهم عرض کنم که مطلب ناتمام نباشد؛ یک مطلب این که فقها ما (رضوان الله علیهم)ـ با این که ما به آن ها به دید احترام می نگریم ـ این ها در مسائل اجتماعی فقه مسائل را جدا جدا از هم بحث کردند. مثلاً به وسائل نگاه می کنیم باب رباط چند روایت است, مفاد این روایات چیست, وجوب

و استحباب استنباط می کند و می نویسد و آن یکی هم هکذا. مسئله مرابطه و مسئله اراضی موات در بحث انفال، مسئله حدود، مسئله امر به معروف مسائل فراوانی است که نمی شود جدا جدا بحث کرد. در فقه ما یک امام یا ولی ای وجود دارد. چون قسمت مهم از فقه ما بدون امام یا سیاستمدار یا زمامدار غیر ممکن است که حساب شود. جهاد از آنهاست. اگر ما تنها به این نگاه کنیم که من احیی ارضا میته فهی له در باب اراضی و انفال، خوب یک نفر پیدا می شود و می رود خیلی از زمین ها را احیا می کند و یک نفر می بیند که دیگر زمینی در این نزدیکی برای او نمانده. باید برای احیاء اراضی موات یک برنامه ای باشد و تحت نظر یک فقیه یا امام معصوم صورت بگیرد و بر اساس آن برنامه حق تحجر بوجود بیاید, احیاء به وجود بیاید. یا مثلاً ـ در باب حدود، این حدود را اجرا کننده ای می خواهد و او باید ریشه یابی کند که چطور می شود که این جنایت به وجود می آید تا این حدود انجام بگیرد از ریشه بایستی خشک شود, تا این جنایات صورت نگیرد. خیلی از بحث های فقهی ما این طور است. جهاد از این باب است یک مطلبی نیست که بنده یا شما اینجا نشسته باشیم و فکر کنیم راجع جهاد و وباط، جهاد یک مسئول و زمامداری می خواهد، یک سیاستمدار می خواهد، اطلاع از حالات و نقشه های دشمن می خواهد، تجهیزات باید در داخل صورت بگیرد تا بتوانیم

در برابر دشـمن بـایستیم. بنـابراین مـا نمی توانیم بگوییم مرابطه مسـتحب است. هزار سـال بیشتر است که فقهـای مـا می گویند مرابطه مسـتحب است، فرق می کنـد. گاهی دشـمن نزدیک مرز است در اینجا ما دیگر نمی توانیم بگوییم مسـتحب است. مرز مثل در خانه است وقتی که دشـمن پشت در باشد بسـتن در واجب است نمی توانیم بگوییم بسـتن در مستحب است که در این صورت دشـمن داخـل می شود. منظور بنـده این است که ما نمی توانیم این جور مسائل فقهی را جـدا از سـیاست و ولی فقیه و زمامدار و امام معصوم حساب کنیم. این مسائل باید زیر نظر او باشد گاهی بله واجب است، گاهی مسـتحب است. وجوبش در چه حدی است. چه اشخاصـی در آنجا باشـند اینها حساب نشده. اشـکال ما به این است که این قبیل مسائل اجتماعی فقهی که در کتب فقهی مـا مسـتقلِ مسـتقل, منفک از ولایت و سیاسـتمدار و ولی حساب شـده درست نیست. امام (رضوان الله علیه) در جلد ۴۵ از دفتر تبیان که ۵۰ جلد است _دفتر تبیان متصدی جمع آوری بیانات امام به صورت دسته بندی شده است_ جلد ۴۵ مربوط به ولایت فقیه است, ایشان می فرمایند: کسانی که این طور مسائل را جدا حساب می کنند بیراهه می روند. چون معلوم است دیگر در اسـلام جهـاد مسـئول دارد. اگر جهـاد تعطیل باشـد که نمی شود ذلت و سـقوط است. بایـد جهاد باشـد. حالا به دست چه کسـی و نظر چه کسـی بایـد باشد؟ که قبلاً گفتیم یا امام معصوم یا قائم مقام امام معصوم. رباط هم یکی از لواحق و ملحقات

جهاد است. بنابراین ما نمی توانیم رباط را تنها حساب کنیم. و بگوییم رباط مستحب است. باید ببینیم دشمن در چه حالی است. گاهی واجب می شود گاهی اوجب واجبات می شود. مطلب دوم این است که رباط یعنی مرزداری و سنگرداری در مرز و نوار مرزی و متوجه باشند که در آن طرف مرز دشمنان ما چه نقشه هایی دارند و ما در برابر, اولاً اینکه به داخل اعلام کنیم و ثانیاً چه وظیفه ای داریم؟ این مرزداری است. دشمنان ما در آن طرف مرز ممکن است چند نقشه علیه ما داشته باشند و دارند. یکی مسئله نظامی گری است یکی مسئله فرهنگی است, یکی مسئله اقتصادی و یکی مسئله سیاسی است. اینها مرزهایشان با هم فرق دارد. مرز نظامی گری که اگر حمله از آنجا صورت بگیرد مرز آبی یا خاکی یا هوایی است. بنابراین مرزدارانی که از لحاظ نظامی گری تبحر و آمادگی دارند باید مراقب مرزهای آبی و خاکی و هوایی باشند که دشمن به وسیله نظامی در آنها نفوذ نکند. اما حالا مرزهای فرهنگی و اقتصادی و سیاسی چگونه است؟ در مرز فرهنگی دشمن از راه دریا و هوا نمی آید در آنجا دشمن با مغز و فکر و اندیشه شما کار دارد. دشمن می خواهد به وسیله نقشه ها در افکار و اندیشه شما اثر بگذارد. بنابراین آن یک مرز و نقشه جداگانه دارد, شناخت و مرزدار جداگانه دارد. این خیلی مسئله است و خطر مرز فرهنگی خیلی بالاتر از مرز نظامی است. دشمنان اسلام چند قرن است که روی این مسئله کار می کند. این هم مسئله مرزداری

نسبت به مرز فرهنگی. مرز سیاسی، دشمن سعی می کند که نفوذ کند از راه سیاست آن هم یک راهی دارد در سیاستمداران و در گردانندگان مملکت تأثیر می گذارد، افکار آنها را عوض می کند که آنها طوری سیاست را عوض می کنند که به نفع دشمن می شود. مرزهای اقتصادی، دشمن سعی می کند از راه اقتصاد، دشمن سعی می کند از راه ثروت و منابع ثروت و تولید ثروت و توزیع ثروت نفوذ کند و برای جلوگیری از این راه دیگری وجود دارد که کارشناسان در امور اقتصادی باید مطالعاتی کنند و نباید اقتصاد یک کشور اسلامی تحت سیطره دشمنان اسلام قرار بگیرد. حضرت امیر در آن نامه ای که به مالک اشتر نوشتند و مالک اشتر را اعزام به مصر کردند نمی گویند که مالک به آنجا برود و مسئله بگوید می فرمایند وَلَّاهُ جِبَايَةَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا یعنی این شخصی که به آنجا می رود از چند جهت باید کار کند؛ اولاً اینکه مالیات را جمع آوری کند و هزینه ای تأمین شود دوم جِهَادَ عَدُوِّهَا سوم تعلیم و تربیت به وجود بیاورد و همه افراد احتیاج به تعلیم و تربیت و ارشاد و فرهنگ دارند. چهارم عِمَارَةَ بِلَادِهَا. بنابراین ما می خواهیم عرض کنیم که در تتمه بحث قبل که درباره مرز نظامی (آبی، خاکی و هوایی) بحث کردیم می خواهم عرض کنم کسی که درباره مرابطه بحث می کند درباره مرز فرهنگی که دشمن چه نقشه هایی درباره نفوذ در افکار و اندیشه و فکرها دارد شناخت اینها و دیده بانی

و مرزداری از اینها این لشکر دیگری می طلبد عُلَمَاءُ شِیعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالثَّغْرِ الَّذِی یَلِی إِبْلِیسُ وَ عَفَارِیتُهُ این است که در شأن ماست طلبه ها و علما. مرز سیاسی که باید کاملاً شناخته شود که اگر دشمن بخواهد از راه سیاست نفوذ کند... مرز اقتصادی... . لازم بود که این بحث را ما انجام داده باشیم. در بحث جهاد که با توفیق پروردگار در حوزه علمیه قم به این شکل صورت می گیرد یک مسئله ای بود که بنده خیلی متأثر شدم و می خواستم در اینجا به مناسبت همین بحث عرض کنم. چند روز قبل شخصی کتابی برای بنده آورد ـ حالا ببینیم که اگر مرز فرهنگی رعایت نشود چه پیش می آید ـ این کتابی است به نام "شرف النبی و معجزاته" در تاریخ ۱۳۸۵ در قم چاپ شده. به تألیف "عبد الملک نیشابوری" که سنی است ولی مصحح آن سید حسین رضوی قمی. انتشارات سلسله، قم خیابان ارم پاساژ قدس. این کتاب کلاً ۵۴۰ صفحه است. عربی است و ترجمه هم دارد. حالا چند حدیث از این کتاب را بخوانیم تا ببینیم که مرزداری به چه صورتی باید باشد. در صفحه ۲۹۰ آمده عن علی بن ابی طالب لا تُفضِّلونی علی ابی بکر و عمر مرا نسبت به این دو نفر تفضیل ندهید, از اینها بالاتر ندانید الا و من فضلنی علیهما کسی که مرا بر اینها برتر معرفی کند فقد افتری والله لأجلدنَّ به خدا هر کسی که مرا بر این دو نفر برتر معرفی کند تازیانه می زنم. حدیث بعدی عن علی بن ابی طالب یخرج فی الآخر الزمان قوم یقال

لهم الرافضه ینتحلون شیعتنا و لیسوا بشیعه می گویند که ما شیعه ایم ولی شیعه نیستند آیه ذلک آیت آن قوم این است که یسبون ابوبکر و عمر فاذا رایتم فاقتلوهم فانهم مشرکون اینها شیعه ی ما نیستند علامتش این است که ابوبکر و عمر را لعن می کنند. ما می گوییم وهابی ها اعلام قتل ما را داده اند آن وقت کتابی در قم چاپ شده که در آخرالزمان قومی به نام رافضه که علامتشان این است که ابوبکر و عمر را سب می کنند. فاذا رأیتهم فاقتلوهم. حدیث سوم عن ابی هریره قال خرج رسول الله فی اصحابه ذات یوم روزی پیغمبر با اصحابشان خارج شدند فتقدم رجل امام ابی بکر یک نفر از او جلو افتاد قال رسول الله مهلاً تمشی امام من هو خیر منک والله ما طلعت الشمس علی احد بعد النبیین خیر من ابی بکر والله ما کتب محمد فی السماء رسول الله الاـ و علی اثره ابوبکر صدیق. حدیث چهارم ابن ابی کعب قال سمعت رسول الله یقول جائنی جبرئیل فذکر امر عمر بن خطاب فقلت: یا جبرئیل اخبرنی عن فضائل عمر و ماذا له عندالله قال یا محمد لو جلستُ معک قدر ما لبس نوح مع قوم لن استطع اخبرک عن فضائل عمر و ما له عندالله ثم و قال یا محمد لیبکی الاسلام بعد موتک علی موت عمر. حدیث پنجم ابوسعید خدری قال سمعت رسول الله اذا کان یوم القیامه یوضع ثلاثه کراسی من ذهب احمر یتلالو منها الجمع فیجلس ابراهیم علی واحد فیها و اجلس انا علی الاخر و یبقی واحد منها فیوتی بابی بکر

فیجلس علیه ثم ینادی منادٍ یا طوبی لصدیق بین حبیب و خلیل حدیث ششم و آخرین حدیث عن ابن عباس قال رسول الله اذا کان یوم القیامه جمع الله الاولین والآخرین یوتی بمنبر من النور فینصب احدهما عن یمین العرش و الآخر عن یساره و یعلو شخصان فینادی دو نفر می آیند نسبت به این منبر فیناد الذی عن یمین العرش... من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا رضوانٌ خازن الجنه ان الله امرنی اَن اسلم مفاتیحها الی ابی بکر و عمر . کلید بهشت را به این دو نفر می دهد لیدخل محبیهم الجنه الا فاشهدوا ثم یناد الذی عن یسار العرش... من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا مالک خازن النار ان الله امرنی ان اسلم مفاتیحها (مفاتیح بهشت و جهنم) الی محمد و محمد امرنی ان اسلمها الی ابی بکر و عمر فیدخلان مبغضیها النار الا فاشهدوا . این قبیل احادیث در این کتاب وجود دارد. این کتاب در سال ۸۵ در قم چاپ شده. حالا ببینید که دشمن از چه راه هایی نفوذ می کند. البته بنده نمی خواهم عرض کنم که با آن کتابفروش یا آنها که چاپ کردند چه کنید بلکه بنده می خواهم عرض کنم که وضع این چنین است و در قم یک این چنین کتابی که می گوید شیعیان را "فاقتلوهم فانهم مشرکون" چاپ می شود. این است باید مرزها را در نظر گرفت ما مرز آبی و خاکی و هوایی داریم که آن درباره ی نظامی گری است. مرز فرهنگی داریم, مرز سیاسی داریم و مرز اقتصادی که باید مسلمان ها

مجهز باشند و تمام مرزها را در نظر بگیرند و برای همه ی این ها مرزبان و دیده بان لازم است تا جهاد به صورت کامل صورت بگیرد. این بحث مرابطه بود. با توفیق پروردگار این بحث تمام شد. یکی از بحث های جهاد بحث سبق و رمایه است ما وارد این بحث می شویم. برای این که در اسلام مسلمانان همیشه در برابر دشمن مجهز باشند یکی از مقدماتی که لازم است و در فقه ما بحث شده همین بحث است. در جلد ۲۸ جواهر است. اخبارش هم در جلد ۱۳ وسائل است. برای شروع عرض می کنم. در جلد ۲۸ جواهر صفحه ۲۱۲ بحث سبق و رمایه. محقق مثل سایر فقها و فائدتها فائده سبق و رمایه بعث العزم و تهیئه علی الاستعداد للقتال فائده سبق و رمایه آن است که افراد اراده کنند و تصمیم بگیرند و مهیا باشند برای قتال در برابر دشمن. که این ها هم سوارکاری و هم تیراندازی را کاملاً یاد بگیرند. البته این ها از لحاظی که در آن روز مرکب اسب بوده _با این که در این بحث صاحب جواهر دارند که الاغ و دیگر مرکب ها هم هستند_ و سلاح جنگی هم تیر و شمشیر بوده. ولی بر حسب زمان این ها ابزارند. شارع مقدس حکمش را می گوید و بر اساس ازمنه ابزار فرق می کند. بنابراین یاد گرفتن تمام مرکب هایی که به وسیله ی آن ها جنگ صورت می گیرد مستحب است و به کار گرفتن و یاد گرفتن تمام سلاح ها و ابزارهایی که در جنگ و جهاد به کار گرفته

می شود لازم است. و "رمایه" یک معامله است در معامله معلوم است که یک نقل و انتقالی است. ما دو نفر با هم قرار می گذاریم شما اسب داری من هم اسب دارم این ها را در یک میدانی می تازانیم، هرکدام که جلوتر رفت از آن یکی مثلاً صد هزار تومان ببرد. این یک معامله ای است وقتی که این معامله واقع شد و عمل محقق شد بنده از شما مثلاً صد هزار طلبکار هستم یا عیناً یا دیناً. همین طور در تیراندازی که یک هدفی قرار می دهیم بعد به طرف آن هدف تیر می اندازیم و هرکس که برنده شد مثلاً فلان مقدار باید از دیگری بگیرد. خلاصه این عقدی است که ایجاب و قبول می خواهد، عملاً یا این که قولاً و باعث می شود که وقتی عقد محقق شد نقل و انتقالی به این ترتیب صورت بگیرد و طلب و بدهکاری باشد. این بحث را با دو آدرسی که عرض کردم مطالعه کنید. بقیه انشاالله برای فردا

تحصیل آمادگی برای جهاد – سبق و رمایه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد در بحث جهاد همان طور که عرض کردیم, بعضی مطالب و آیات و روایات و ابواب فقهی داریم که برای تحصیل آمادگی است که مسلمانها همیشه کسب آمادگی و مهارت برای شرکت در امر جهاد. یکی از این موضوعات بحث سبق و رمایه است. در رابطه با بحث سبق و رمایه چند مطلب است. مطلب اول تشویق و ترغیبی که در اخبار اهل بیت : صورت گرفته برای کسب مهارت در سوارکاری و تیراندازی و شنا. به طور کلی به کار بردن آلات جنگی. کلمه ی نص که ما

ص: ۹۰۳

داریم, بعداً می گوییم با صاد به معنی به کار بردن آلات جنگی که از آهن ساخته می شود. در آن زمان اشیاء خاصی بود در زمان های قبل, وَ أَنْزَلْنَا الْحَدیدَ فیهِ بَأْسٌ شَدیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاس مسئله ی حدید در جهاد, در جنگ دارای موقعیت بسیار مهمی است. خلاصه اگر ما دسته بندی کنیم روایات را یک دسته تشویق و ترغیب برای فراگرفتن سوارکاری و تیر اندازی و شنا و به کار بردن آلات جنگی. دسته ی دوم مربوط به این است که مسابقه ی با اینها. آن اول ولو هر فردی که این کار را انجام بدهد, سوارکاری یاد بگیرد, تیراندازی یاد بگیرد. بحث دوم اینکه عقدی منعقد کند. برای تشویق بیشتر که اگر بعوض باشد, پولی هم در بین باشد, برد و باختی هم در بین باشد باز هم شارع تشویق و ترغیب می کند که بعوض اشکال ندارد. هم در رمی هم در مسابقه ی اسب سواری و اینها. در جلد سوم می توان گفت که اخباری است که نهی می کند در غیر اینها برد و باخت را یا به عوض بودن را. حالا کلمه ی برد و باخت نباشد, به عوض بودن را. می گوید لا سبق الا در اینها و نفی می کند از غیر اینها. این است که باید در این سه موضوع, _شاید تدریجاً بحث از آنها بوجود بیاید_ بحث فقهی انجام بگیرد. عرض کردیم که صاحب جواهر (رحمه الله علیه) در جلد ۲۸ جواهر بحث سبق و رمایه را مطرح کرده. ولی ما به همین ترتیب که عرض می کنیم به آنجا هم می

ص: ۹۰۴

رسیم. بحث اول درباره ی تشویق و ترغیب به اینکه شما سوارکاری یاد بگیرید, شنا یاد بگیرید, تیراندازی, به کار بردن آلات جنگی را یاد بگیرید. هر فردی در مهیا بودن و کسب مهارت برای جهاد که پیش می آید داشته باشید. اگر انسان باور کند که جهاد امر ساده ای نیست, همان طوری که اجتهاد و تبلیغ و خطابه و همه اینها قبلاً چقدر باید انسان درس بخواند تا مهارت پیدا کند در این قبیل کارها. حالا تذکری هم می خواستم بنده بدهم که بعضی ها فکر می کنند که با نوار انسان مجتهد می شود, محقق می شود. ولی هیچ کس نیست. چون که با نوار و سی دی محقق نمی شود. انسان باید استاد ببیند. این که رسم بوده از سابق استاد و شاگرد دیدن استاد و معاشرت با استاد و رویارو بودن و سؤال کردن و جواب شنیدن اینها خیلی اثر دارد. این که بعضی ها فکر کنند حتماً انسان با نوار و سی دی مجتهد می شود, محقق می شود, این اشتباه است. باز یکی از اشتباهات این است که در هر درسی انسان باید مرتب حضور پیدا کند. بعضی ها می بینید که گاهی هستند و گاهی نیستند. نه. این را برای خیرخواهی می گویم. بعضی از مطالب مانند حلقه ی زنجیر به هم مربوط است. کسانی که گاهی هستند و گاهی نیستند این طور درس خواندن هیچ وقت انسان را یک محققی, مجتهدی, فقیهی نمی کند. یا مثلاً یک روز اول بحث می آید یک روز وسط بحث. این هم حاکی از آن است که عنایت لازم به

آن درس را نـدارد. عنایت لازم به این است که انسان مرتب حضور پیدا کند, مداوم باشد, درس را بنویسد, پیش مطالعه کند, بعد مطالعه کند, اشکال داشته باشد بپرسد, بعد می شود یک درسخوان حسابی. حالا بالاخره ما در این بحث سبق و رمایه اول بحث بر این بود که تشویق و ترغیب بر اینکه هر فردی در سوارکاری و تیرانـدازی و شـنا و اینها مهارت پیدا کند. حالا روایاتی داریم برای نمونه در مستدرک الوسائل طبع جدید جلد چهارم صفحه ۵۱۷. عَلِّمُوا أَبْنَاءَكُمُ الرَّمْیَ وَ السِّبَاحَه پیغمبر حدیث نبوی است, به فرزندان خودتان تیراندازی و شنا را یاد بدهید. السباحه با سین به معنی شنا کردن و شناوری است. این دستور آموزش تیراندازی و شنا برای فرزندان خودتان برای جوانان خودتان تا همیشه آماده باشند برای جریانهایی که خطر آفرین است و پیش می آیـد اینها آمادگی داشته باشـند. این حدیث که عرض کردیم. باز حدیث دیگر است که از پیغمبر ارْکَبُوا وَ ارْمُوا رکوب و سوارکـاری یاد بگیریـد وَ ارْمُوا تیرانـدازی یاد بگیریـد وَ انْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا حال اگر امر دائر شـد بین یاد گرفتن تیرانـدازی و سوارکـاری, پیغمبر رمی را ترجیـح می دهنـد. در روایـات مـا است که ألا إن القوه الرمی اینها واقعاً حاکی از این است که رمی ــحالا در زمان ما معلوم می شودــ رمی خیلی نقش دارد. آن وقت رمی در تیرانـدازی بود مثلًا. بعداً هم منجنیق اینهـا را یـاد گرفتنـد برای رمی. امـا امروز بیشتر آلاـت و ابزار جنگی ما رمی است. موشک و فلان و فلان همه اش رمی است. رمی

خیلی نقش دارد, روز به روز هم رمی وسعت بیشتر پیدا می کند در آلات و ابزار جنگی. می فرمایند که ارْكَبُوا وَ ارْمُوا وَ انْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا اگر امر دائر شد بین فراگرفتن سوارکاری یا تیراندازی, اگر شما تیراندازی یاد بگیرید بهتر از این است که تنها سوارکاری یاد بگیرید. بالاخره می گوییم تیراندازی محبوبتر است نزد ایشان. یک قسمت از روایات در این قسمت تشویق و ترغیب و یاد گرفتن و اینهاست. قسمت دوم اینکه بحث مسابقه است و برای تشویق بیشتر که اینها با جمعیت باشند. چون برای اینکه رقابت, خود رقابت کار اجتماعی به انسان یک تشویق بیشتری به انسان می دهد, شوق بیشتری می دهد. آن اولی تقریباً یک امر فردی است, فردی را هم شامل می شود. اما دومی بحث سبق و رمایه است. در بحث سبق و رمایه که با جمعیت با هم مسابقه بگذارند, خود همین ایجاد رقابت بین افراد تشویق بیشتری, شوق بیشتری ایجاد می کند. در اینجا هم در وسائل الشیعه در دو جا وسائل متعرض است. یکی در باب یازده در کتاب جهاد متعرض این روایات است. می دانید که جهاد عدو که ما داریم می خوانیم با جهاد نفس در جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی است. یکی هم در جلد ۱۳ در بحث سبق و رمایه متعرض شده صاحب وسائل. نوع روایات در دو جا ذکر شده, منتها بعضی ها اینجا هست آنجا نیست و بعضی ها آنجا هست اینجا نیست. حالا در جلد ۱۱ کتاب جهاد صاحب وسائل صفحه ۱۰۷ ایشان می فرمایند ما در جهاد خیلی مطلب

داریم. این ها هم جزء جهاد است, سبق و رمایه جزء جهاد است. صاحب وسائل هم در کتاب جهاد ذکر کرده. ؟؟؟ منتها این دو تا با هم ارتباط دارند. در وسائل در جلد ۱۱ صفحه ۱۰۷, یک باب اول انعقاد کرده منعقد کرده صاحب وسائل برای "استحباب اجراء خیل". برای اسب سواری که مسابقه در اسب سواری. خب آن وقت مرکب اسب بوده, هر مرکبی که در جنگ و جهاد اینها کاربرد دارد. حالا آن وقت اسب است. باب ۵۷ از ابواب جهاد عدو مال اسب سواری است. باب ۵۸ مال تیراندازی است در کتاب جهاد. باب ۵۷ باب استحباب ارتباط الخیل. حتی روایاتی ذکر کرده که اسب نگه داشتن خودش مستحب است الْخَيْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَه حدیث پیغمبر است. یعنی به پیشانی اسب _نواصی پیشانی یا به مویی که روی پیشانی اسب می روید, یال اسب_ بر پیشانی اسب خیر و برکت تا روز قیامت بسته شده است. سابقاً مرسوم بوده حالا- چون برای اینکه نگه داشتن حیوانات و اینها مخصوصاً در شهرها مشکل است مرسوم بود بین مردم در هر خانه ای که اسب باشد فقر به آن خانه راه پیدا نمی کند. یک برکتی خداوند به اهل آن خانه می دهد, در هر خانه ای که اسب باشد فقر در آن خانه راه پیدا نمی کند. اینجا صاحب وسائل مطالعه می کنید ما همه چیز نمی خواهیم ذکر کنیم باب ۵۷, روایات مربوط به "استحباب ارتباط الخیل" نگه داشتن اسب. در آن زمان یک مرکب سواری خیلی مهمی بوده. بعد می آییم سراغ باب ۵۸. وسائل جلد ۱۱

باب ۵۸ از ابواب جهاد عـدو. چنـد تا خبر ذکر کرده خبر اول این است مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى كلينى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى اَبو جَعفَر عَطار قُمی خود کلینی از طبقه ی ۹ است استادش طبقه ی ۸ است. خیلی مهم است. محمد بن یحیی ابوجعفر عطـار قمی از اساتیـد مهم کلینی است. از ایشان و علی بن ابراهیم بیشترین روایات را دارد. بعـد عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ که احمد بن محمد بن عیسی از اجلای طبقه ی ۷ است عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى محمد بن یحیی خزاز این هم از طبقه ی ۶. اینها همه شان از اجلای رواه هسـتند عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ طلحه بن زید شـیخ در رجال گفته اِنَّه عامی سنی است لَهُ كِتابٌ الّا اَنّ کتابه معتمدٌ بعضی از اینها سـنی بودند ولی کتابهایشان مورد اعتماد فقهای ما بوده است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الرَّمْيُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْإِسْلَام رمی, انـداختن, تیری است از تیرهای اسـلام. ما بعـداً هم می گوییم که درباره ی رمی چقـدر روایت داریم. حـدیثی داریم بعـداً می خوانیم از پیغمبر خداوند درباره ی یک تیر سه نفر را وارد بهشت می کند. یکی آن کسـی که آن چوب را در اختیار تراشـکار گذاشـته که از آن چوب تیر درست کنـد. همین که این یـک انتخابی این چنین اقـدامی این چنین که چوب را آورده و در راه دیگر خرج نکرده. چوب را آورده و در اختیار کسی گذاشته که آن آلات و ابزار جهاد درست می کند. همین کارش به قصد خدا باشد داری ثواب و بهشت است. دوم

آن کسـی که آن چوب را می تراشد و از آن چوب تیری درست می کند. خب این هم دوم است که خداوند به آن بهشت می دهـد, به قصـد سبیل الله. سوم آن کسـی که آن تیر را به کار می برد برای زدن به دشـمن. خداوند به آن شـخص هم ثواب می دهـد, فی سبیل الله کار کرده باشـد بهشت می دهد. می خوانیم بعد. این خبر که خواندیم در صـفحه ۱۰۷ جلد ۱۱ وسائل باب ۵۸ خبر اول بـاب مربوط به تیرانـدازی بود. خبر دوم این بـاب وَ عَنْهُ یعنی کلینی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عنه برمی گردد به اسـتاد کلینی. عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَی این هم از اجلاـی ثقـاه است و خیلی خـوب است. عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِیفٍ حسن بن ظریف هم ثقه است. تـا اینجا بحثی نـداریم عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ از طبقه ی ۵ است از اجلاـی رواه است. صاحب ریاض، ریاض را همیشـه مطالعه کنیـد, کتب فقهی را, همه شان را. در بحث ما در ریاض جلـد ۱۰ طبع جدید. محسـنات این کتابها این است که در این کتابهای مسالک که تازه چاپ شده یا ریاض و اینها در پاورق مدارک کتب و روایات را ذکر می کند. چاپهای قبل این حرفها را نـداشت. امـا الآـن در پاورق اسم هر کتابی را که در متن برده در پاورق مسـطور است به طور کامل. جلـد ۱۰ ریاض صفحه ۲۳۳ بحـث مـا سـبق و رمـایه در اینجـاست. بعـد از اینکه عبـدالله بن مغیره را ذکر کرده کلمه ای را عرض کنم عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ رَفَعَهُ عبدالله بن

مغیره جزء طبقه ششم است رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ معلوم است که یک نفر از طبقه ی شش نمی تواند از پیغمبر نقل کند. وسائط را حذف کرده. این حدیث از جهت حجیت سندی به این ترتیب, یک قسمی از مرسلات است که حجت نیست. ولی صاحب ریاض بعد از نقل همین خبر ایشان گفته به اینکه عبدالله بن مغیره از کسانی است که أجمع الاصحاب علی تصحیح ما یصحّ عنه این عبارت را دقت کنیم چون زیاد در کتب رجال و در کتب فقهی هست که أجمعت العصابه علی تصحیح ما یصح عن جماعه اولاً که خود این اجماع چه اجماعی است؟ ثانیاً معنی این کلمه چیه که أجمعت العصابه علی تصحیح ما یصح عن فلان. بحث زیادی شده. امام (رضوان الله علیه) در بحث خودشان, شاید یک روز همین را بحث کردند. اولاً اجماع از آن اجماعات نیست که قول معصوم ازآن کشف شود. چون اجماعی است که علمای رجال به این اجماع کردند. خوب هر اجماع که کشف از قول معصوم نمی کند. اجماع در مسائل فقهی اگر باشد, مدرکی نباشد, اطمینان پیدا کنیم به اینکه اینها روایتی, چیزی در دستشان بوده که لم یصل الینا, بله. اینها آن جور نیست. از این جهت این اجماع حجیت فقهی ندارد. مسلم عند علمای رجال است. دوم اینکه معنی عبارت چیست؟ بعضی ها گفتند معنایش این است که اگر یکی از اینها در سند باشد دیگر آن سند کلاً معتبر است. نه این طور نیست. معنی عبارت این است که این شخص آن قدر در حد وثاقت و اطمینان عالی است که دیگر

دربـاره اش حرفی نیست, بحثی نیست. همین. بعضـی هـا گفتنـد به قبل از این نگاه نمی کنیم, به بعـد از این نگاه نمی کنیم, نه خیر این فقـط خودش. اینها هم ۱۸ نفرند. ۶ تا از طبقه ی چهارم, ۶ تا از طبقه ی پنجم, ۶ تا از طبقه ی شـشم. برای طبقه بندی اینها را به خاطر بسپارید کمکی است برای شـناخت طبقات رجال. سـید بحرالعلوم در آن اشـعارش جمع کرده قـد اجمع الکل علی تصحیح ما / یصح عن جماعه فلیعلما / و هم أولو نجابه و رفعه / أربعه، و خمسه و تسعه اربعه و خمسه می شود نُه, بعد هم تسعه می شود ۱۸ نفر. فالسـته الاـولی من الأمجاد شـش تا از آن اولی ها جزء امجادنـد أربعه منهم من الأوتاد روایات زیادی از اهل بیت : درباره ی چهار نفر زراره و محمد بن مسـلم و اینها هستند که رَحِمَ اللَّهُ زُرَارَةَ بْنَ أَعْيَنَ لَوْ لَا زُرَارَهُ لَانْدَرَسَتْ أَحَادِيثُ أَبِی امام صادق فرمودند. خدا زراره را رحمت کند اگر نبود احادیث پدر من از بین می رفت. زراره ثم برید قد اتی / ثم محمد و لیثٌ یا فتی کذا فضـیل بعده معروف بعد فضـیل بن یسار است بعد معروف بن خربوز و هو الذی ما بیننا معروف این شش نفر هستند که در طبقه ۴ هستند. بعد و السته الوسطی أولو الفضائل / رتبتهم ادنی من الأوائل جمیل الجمیل مع ابان جمیل بن دراج و ابان بن عثمان و العبدلان عبدالله بن بکیر عبدالله بن مسکان ثم حمادان حماد بن عثمان و حماد بن عیسی. در یک شعر جمع

کرده. این شش نفر طبقه ی پنجم هستند. اما طبقه ی ششم و السته الأخری هم صفوان / و یونس علیهما الرضوان ثم بن محبوب کـذا محمـد / کذاک عبد اللّه ثم احمد محمد بن ابی عمیر، احمد بن ابی نصـر بزنطی. خلاصه این عبدالله بن مغیره جزئ طبقه ی شـشم است. اینجـا بحث طـایفه ی دوم را بحث می کنیم. طـایفه ی دوم مربوط به مسـابقه است. در اینجا در مسابقه صاحب جواهر و ریاض و فقهای دیگه گفتنـد اول آیات قرآن. از کجا آیات قرآن دلالت دارد بر صـحت مسابقه؟ یکی این آیه ای که وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ این آیه ی قرآن است. آیه ی ۶۰ از سوره ی انفـال است. این آیه ی ۶۰ از سوره ی انفـال چطور دلالـت دارد بر مسابقه؟ برای اینکه گفته وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ "من قوه" را پیغمبر اکرم به رمی معنا کرده. رباط الخیل مربوط به همان اسب سواری است. اما قوه را به رمی. این است که ایشان می گوید به اینکه این شخص که به این ترتیب عرض کردیم این عبدالله بن مغیره می گوید که رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ قَالَ الرَّمْیُ بنابراین چون قوه را به رمی معنا کردنـد. این است که می گوینـد دلالت بر مسابقه دارد. یکی هم در سوره ی یوسف إِنَّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَکْنا یُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا این هم صاحب جواهر و همه شان

دارند. از این آیه استفاده می شود به اینکه مسابقه در شرع قبل از اسلام مشروع بوده. بحثی هم می دانید که ما داریم در رسائل و کفایه که چیزهایی که در شرایع سابقه صحت داشته و مشروعیت داشته استصحاب می توانیم بکنیم برای شرع خودمان؟ گفتند بله. یستفاد از این آیه ی ۱۷ از سوره ی یوسف سوره ی ۱۲ قرآن مجید یستفاد بر اینکه در آن شرع مشروعیت داشته مسابقه, فی الجمله استصحاب بکنیم در شرع ما هم ثابت می شود. حالا ما روایات را عرض می کنیم. روایات چند دسته شد. یک دسته روایاتی هستند که دلالت دارند بر اینکه اسب سواری, روایت داریم دلالت دارند بر اینکه بر تیراندازی, صاحب وسائل هم در جلد ۱۳ در بحث سبق و رمایه همین روایات را به این ترتیب فرمودند که ما باید به آنها توجه کنیم. در جلد ۱۳ وسائل ایشان صاحب وسائل, چهار پنج باب بیشتر ندارد در کتاب سبق و رمایه. جلد ۱۳ جلد ۱۳ وسائل ۲۰ جلدی صفحه ۳۴۵. اول, "باب استحباب اجراء الخیل". اول رفته سراغ اسب سواری "و تأدیبها و الاستباق". هم خیل را اجرا کنند, یعنی مسابقه اسب سواری بگذارند, اجراء کنند یعنی مسابقه گذاشتن و اسب را تربیت کنند تا استباق حاصل شود. خبر اول باب مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ این همان سندی است که تا اینجایش را قبلاً خواندیم. کلینی از محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی این محمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی, جزء اجلای رواه است عَنْ

غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع از غیاث بن ابراهیم. این توثیق نشده. ابی عبدالله هم کنیه ی یکی از رواه است که توثیق نشده. عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص أَجْرَى الْخَيْلَ وَ جَعَلَ سَبَقَهَا أَوَاقِيَّ مِنْ فِضَّةٍ پیغمبر اسبها را در مسابقه قرار دادند. سبق [سَبق_با سکون باء] و سَبَق. کتاب [سَبق_با سکون باء] یا سَبَق. سَبق مصدر است مثل ظرف. اما سَبَق به آن عوضی می گویند که به آن برنده داده می شود. اینجا سَبَق می خوانیم. پیغمبر اسبها را اجراء کردند و سَبَق را أَوَاقِيَّ مِنْ فِضَّةٍ قرار دادند. اواقی جمع اوقیه است. اوقیه هم به چهل درهم از نقره گفته می شد. اجراء کرد خیل را در مسابقه و سَبَق آن خیل را أَوَاقِيَّ مِنْ فِضَّةٍ چند وَقیه از فضه که هر وقیه چهل درهم است. خبر بعدی عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى کلینی از علی بن ابراهیم او هم از ابیه معلومه, از محمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ طلحه هم گفتیم به اینکه عامیٌ ولی کتابش معتبر است. عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَغَارَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى سَرْحِ الْمَدِينَةِ مشرکون بر سرح _سرح با سین و با حاء حطی به چراگاه می گویند که اطراف شهر قرار می گیرد_ مشرکون بر آن چراگاهها حمله کردند فَنَادَى فِيهَا مُنَادٍ يَا سُوءَ صَبَاحَاهْ منادی ندا کرد که يَا سُوءَ صَبَاحَاهْ کلمه ای است مثل واویلا که در موقع مصیبت این کلمه را می گفتند. مشرکین

آمدنـد و حمله کردنـد, روزگار ما سـخت خواهـد شد. فَسَـمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِی الْجَبَلِ فَرَکِبَ فَرَسَهُ فِی طَلَبِ الْعَدُوّ پیغمبر بر فرس خودش سوار شد برای طلب عدو وَ کَانَ أَوَّلُ أَصْحَابِهِ لَحِقَهُ أَبُو قَتَادَهَ ابو قتاده آمد و به پیغمبر ملحق شد تا تنها نباشند عَلَی فَرَسٍ لَهُ اولین کسـی که آمد ابوقتاده بود وَ کَانَ تَحْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص سَرْجٌ دَفَّتَاهُ لِیفٌ این اسب یک زینی داشت, این زین دفتاه لیف خرما یعنی خیلی تشکیلاتی نبود. وَ کَانَ تَحْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص سَرْجٌ دَفَّتَاهُ لِیفٌ لَیْسَ فِیهِ أَشَرٌ وَ لَا بَطَرٌ این اسب با این ترتیب برای تفریحات نبود برای سواری که با آن کاری انجام بدهنـد فَطَلَبَ الْعَدُوَّ فَلَمْ یَلْقَوْا أَحَداً رفتند سـراغ دشـمن اما کسـی را پیدا نکردنـد وَ تَتَابَعَتِ الْخَیْلُ اسب سوارها پشت سـر هم آمدنـد فَقَالَ أَبُو قَتَادَهَ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْعَدُوَّ قَدِ انْصَرَفَ دشـمن رفته فَإِنْ رَأَیْتَ أَنْ نَسْتَبِقَ استشـهاد به ذیل حـدیث است, اگر حاضـر هستید پیغمبر با شـما مسابقه بگذاریم. پیغمبر سوار بر اسبی است و اسب سوارهـا هم آمدنـدع مسـابقه بگـذاریم. فَإِنْ رَأَیْتَ أَنْ نَسْتَبِقَ فَقَالَ نَعَمْ پیغمبر گفتنـد اشـکال نـدارد فَاسْتَبَقُوا خود پیغمبر شرکت کرد در این مسابقه ی سوارکاری فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَابِقاً عَلَیْهِمْ پیغمبر برنـده شـد از همه جلوتر. بعد هم یک بحثی در جواهر است, شـرایع هم دارد که جلو بودن اسب از چه معلوم می شود؟ گردن اسب باید جلوتر باشد از گردن اسب بعدی؟ یا همان گوشها جلوتر باشد کافیه؟ در مورد این بحث کردند. خب بالاخره الآن بخواهیم اسب سواری بکنیم بدانیم اولی دومی سومی

ص: ۹۱۶

چقدر باید جلوتر باشد؟ امروز هم در مسابقات موازین دارند. چقدر باید جلوتر باشد؟ صاحب جواهر می گوید همان گردن اسب و اینها. خلاصه ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ پیغمبر وقتی برنده شدند توجه کردند به اشخاصی که پشت سرش بودند فَقَالَ أَنَا ابْنُ الْعَوَاتِكِ مِنْ قُرَيْشٍ من پسر عواتك هستم. عاتكه اسم زن است. عاتكه با عین و تاء. در اجداد پیغمبر چند تا زن به نام عاتكه وجود دارد. این زنها خیلی سابقه ی خوبی داشتند. پیغمبر افتخار می کند که أَنَا ابْنُ الْعَوَاتِكِ من پسر عواتکم من قریش. إِنَّهُ لَهُوَ الْجَوَادُ الْبَحْرُ اسبش را هم معرفی کرد. اسب من از جواد است ان الجواد قد یکبو این است. هم اسبم از اسبهای خوب است هم خودم فرزند عواتکم. خلاصه پیغمبر در اینجا خودش را این طور معرفی کرده. حالا ما اگر بخواهیم تمام روایات را بخوانیم وقت شما زیاد گرفته می شود لازم هم شاید نباشد. خبر سوم را می خوانیم اگر بعضی از اخبار هم سنداً ضعیف باشند مورد عمل اصحابند. خبر سوم این است که أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص خود پیغمبر أَجْرَى الْخَيْلَ الَّتِي أُضْمِرَتْ پیغمبر اسبهایی که أُضْمِرَتْ اضمرت به آن اسبهایی می گفتند که مضمار آنجا بود که اسبها را تربیت می کردند, مهیا می کردند, اسبهایی که تربیت شده بودند پیغمبر آن اسبها را به مسابقه گذاشتند. مِنَ الْحَصَى إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ الْحَدِيثَ. عرض کنم به اینکه همه ی اخبار را نمی خوانیم شما بخوانید. خبر ششم قَالَ الصَّادِقُ ع از صدوق نقل می شود مرسلاً إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَنْفُرُ عِنْدَ الرِّهَانِ ملائکه در موقع برد و باخت که

انجام می گیرد نفرت دارند, حاضـر نمی شوند وَ تَلْعَنُ صَاحِبَهُ مَا خَلَا الْحَافِرَ وَ الْخُفَّ وَ الرِّيشَ وَ النَّصْلَ ما نمی خواهیم در اینجا زیـاد بحث کنیم. برای اینکه چنـد تـا بحث اینجـا هست که به بحث قمار مربوط است. در بحث قمار همین اخبار را برده انـد و آنجـا هم ذکر کردنـد. چهـار جور قمار بازی داریم. حالا قمار نگوییم, برد و باخت نگوییم, چون همه شان را قمار نمی دانیم, حرام نمی دانیم. چهار جور مغالبه داریم که دو نفر با هم, مسابقه بگوییم, مسابقه بدهنـد. مسابقه ای با آلات قمار بعوض حرام است عنـد الکل. با آلات قمار برد و باخت انجام بگیرد. یعنی عوض هم در بین باشـد. این قدر متیقن از آیات و روایات است. دوم مسابقه است با آلات قمار بـدون برد و باخت یعنی بدون عوض, بدون پول در بین. این هم حرام است. سوم مسابقه است, ولی آلات قمار در بین نیست. ببینیم کی بهتر خط می نویسـد, کی بهتر قرآن را حفظ می کنـد و امثال ذلک. این هم دو جور است. یـک وقت بیهوده است, ببینیم شب تاریـک که این کتاب را ببرد و بگـذارد قله ی کوه خضـر و برگردد و بیایـد. نصـف شب. فردا ببینیم اگر درست باشـد این برنده باشد. کبوتر بازی و امثال ذلک. یک چیزهایی است که بی فایده است. یک وقت می بینیم که فایـده دارد. ببینیم کی بهتر خط می نویسد, ببینیم کی بهتر نهج البلاغه را حفظ می کند, کی بیشتر حفظ می کند, چطوری حفظ می کند, برای کارهایی که مهارت اگر باشد یک محاسنی

است و دارای مصلحت. پس چهار جور می شود به طور خلاصه هم این را عرض می کنیم. اول با آلات قمار و بعوض. دوم آلات قمار و بغیر عوض. این دو تا حرام است. درباره ی شطرنج بحثی هست که اگر از آلات قمار بودن خارج شده باشد آن هم اشکال ندارد. سوم اینکه کارهایی انجام شود از این قبیل کارها بعوض. هر کس توانست یک کار انجام دهد, خط خوب و فلان و فلان بعوض. چهارم همین کار بغیر عوض. ببینیم کدامما‌ن بهتر می نویسیم. بدویم ببینیم کدامما‌ن جلوتر می رویم. عوضی هم در بین نیست, اما می خواهیم ببینیم که کدامما‌ن در دویدن قوی تر هستیم. حالا اینها را ان شاء الله یک مقدار بحث می کنیم.

تحصیل آمادگی – سبق و رمایه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد در بحث جهاد همان گونه که عرض کردیم بعضی از مطالب و روایات و ابواب فقهی داریم که برای تحصیل آمادگی است که مسلمانان همیشه، کسب آمادگی و مهارت برای شرکت در امر جهاد، یکی از این موضوعات، بحث سبق و رمایه است در رابطه با بحث سبق و رمایه، چند مطلب هست، مطلب اول تشویق و ترغیبی که در اخبار اهلبیت (علیهم السلام) صورت گرفته، برای کسب مهارت در سوارکاری و تیراندازی و شنا، به طور کلی به کار بردن آلات جنگی، کلمه ی نصل که ما داریم بعداً بگوییم با صاد به معنای به کار بردن آلات جنگی که از آهن ساخته می شود یا در آن زمان، اشیاء خاصی بود در زمان های بعد «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ» (حدید، ۲۵) وسیله ی حدید در جهاد، در جنگ دارای

ص: ۹۱۹

موقعیت بسیار مهمی است و خلاصه، اگر ما دسته بندی کنیم روایات را یک دسته تشویق و ترغیب، برای فرا گرفتن سوار کاری و تیراندازی و شنا و به کار بردن آلات جنگ است دسته ی دوم، مربوط است به این که مسابقه ی با این ها آن اول، هر فردی این کار را انجام دهد سوارکاری یاد بگیرد و تیراندازی یاد بگیرد، بحث دوم این است که عقدی منعقد کنند برای تشویق بیشتر که اگر به عوض باشد پولی هم در بین باشد باصطلاح برد و باختی هم در بین باشد باز هم شارع تشویق و ترغیب می کند که به عوضاً در این جا اشکالی ندارد، هم در رمل و هم در مسابقه ی با اسب سواری و این ها. دسته ی سوم که می توان گفت که اخباری است که نفی می کند در غیر این ها، برد و باخت را یا حالا به عوض بودن را، حالا کلمه ی برد و باخت نباشد به عوض بودن را می گوید لا سبق الا در این ها، منحصر می کند و نهی می کند از غیر از این ها، این است که باید در این سه موضوع، شاید در بحث این موضوع هم به وجود بیاید بحث فقهی انجام بگیرد، عرض کردیم که دیروز صاحب جواهر (رحمه الله علیه) در جلد بیست و هشتم جواهر، بحث سبق و رمایه را مطرح کرده است ولی ما به همین ترتیب که عرض می کنیم به آن جا هم می رسیم، بحث اول درباره ی تشویق و ترغیب به این که شما سوارکاری یاد بگیرید، شنا یاد بگیرید، تیراندازی به کار بردن آلات جنگ را یاد بگیرید هر فردی آن مهیا

ص: ۹۲۰

بودن و کسب مهارت، برای جهاد که پیش می آید داشته باشید، چون جهاد یک امر ساده ای نیست همان گونه که اجتهاد و تبلیغ و خطابه و همه ی این ها قبلاً باید انسان چقدر درس بخواند تا مهارت پیدا کند در این قبیل کارها، - صحبت های متفرقه - حالا- خلاصه ما در این بحث سبق و رمایه اول بحث داریم که تشویق و ترغیبی در هر فردی، در سوارکاری و شنا و این ها مهارت پیدا کند، حالا روایاتی داریم برای نمونه در مستدرک الوسائل، طبع جدید، جلد چهارم، صفحه ی پانصد و هفده، «عَلِّمُوا أَبْنَاءَکُمُ الرَّمْیَ وَ السِّبَاحَهَ» پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حدیث نبوی است به فرزندان خودتان تیراندازی و شنا را یاد دهید، مستدرک الوسائل جلد چهارم، صفحه ی پانصد و هفده، «عَلِّمُوا أَبْنَاءَکُمُ الرَّمْیَ وَ السِّبَاحَهَ» سباحه با سین به معنای شنا کردن و شناوری است این دستور و آموزش تیراندازی و شنا برای فرزندان خودتان و جوانان خودتان، تا همیشه آماده باشند برای جریان هایی که خطرآفرین است و پیش می آید این ها آمادگی داشته باشند، این حدیث که عرض کردیم، باز حدیث دیگری هست که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است می فرمایند که: «ارْکَبُوا وَ ارْمُوا» سوارکاری را یاد بگیرید «وارموا»تیراندازی یاد بگیرید «وَ أَنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ تَرْکَبُوا» حالا اگر امر داده شد بین یاد گرفتن تیراندازی و سوارکاری، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رمی را ترجیح می دهند رمی در روایات ما هست که «الا- ان القوه الرمی الرمی» این ها واقعاً حاکی از این است که رمی حالا در زمان ما معلوم می شود، رمی

خیلی نقش دارد آن وقت رمی در تیراندازی بود مثلاً- یا بعداً هم منجنیق و این ها را هم یاد گرفتند برای رمی، اما الآن امروز بیشتر آلات و ابزار جنگی برای رمی است موشک و فلان و فلان همه رمی است، این است که رمی خیلی نقش دارد در جهاد و جنگ و روز به روز هم رمی وسعت بیشتری پیدا می کند در آلات و ابزار جنگی می فرمایند «ارْكَبُوا وَ ارْمُوا وَ أَنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا» اگر امر داده شده است بین فراگرفتن سوارکاری یا تیراندازی، اگر شما تیراندازی یاد بگیرید بهتر است از این که تنها سوارکاری یاد بگیرید، بله خوب بالأخره آن تیراندازی می گوید محبوبتر است، یک قسمت روایات در این قسمت تشویق و ترغیب و یاد گرفتن این ها است قسمت دوم که بحث مسابقه است و برای تشویق بیشتر که این ها با جمعیت باشند، برای این که آن رقابت، خود رقابت کار اجتماعی به انسان، یک تشویق بیشتری انسان می دهد، شوق بیشتری می دهد آن اولی تقریباً یک امر فردی را شامل می شد، اما دومی بحث سبق و رمایه است، در در بحث سبق و رمایه این است که با جمعیت با یکدیگر مسابقه بگذارند خود همین رقابت میان افراد تشویق بیشتری، شوق بیشتری ایجاد می کند در این جا هم، در وسائل الشیعه در دو جا متعرض است وسائل، یکی در باب یازده در کتاب جهاد متعرض این روایات است چون که می دانید جهاد عدو که ما با جهاد نفس می خوانیم، در جلد یازده رسائل بیست جلدی است، یکی هم در جلد سیزدهم در بحث سبق و رمایه متعرض شده

است صاحب رسائل نوع روایت در دو جا ذکر شده است منتها بعضی آن جا هست این جا نیست و بعضی این جا هست آن جا نیست. حالا در جلد یازدهم، صاحب رسائل، همان کتاب جهاد، صفحه ی صد و هفت ایشان می فرماید که ما در جهاد خیلی مطلب داریم، سبق و رمایه خودش جزء جهاد مطرح کرده است در جهاد خیلی بحث داریم، منتها ارتباط دارد این دو با یکدیگر، در رسائل جلد یازده صفحه ی صد و هفت، یک باب انعقاد کرده منعقد کرده صاحب رسائل برای استحباب اجرای خیل، برای اسب سواری که مسابقه در اسب سواری، خوب آن وقت مرکب اسب بوده است هر مرکبی که خوب در جنگ و جهاد و این ها کاربرد دارد دیگر آن سمت اسب بوده است. باب پنجاه و هفتم از ابواب جهاد و برای اسب سواری است، باب پنجاه و هشتم برای تیراندازی است در کتاب جهاد، خوب باب پنجاه و هفتم باب استحباب ارتباط الخیل، حتی روایاتی ذکر کرده است که اسب نگه داشتن خودش مستحب است «الخیر معقود بنواصی الخیل إلی یوم القیامه» حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی به پیشانی اسب، نواصی پیشانی یا مویی که روی پیشانی می روید یال اسب، بر پیشانی اسب خیر و برکت تا روز قیامت بسته شده است سابقاً مرسوم بوده حالا که نگهداشتن حیوانات و این ها مخصوصاً در شهرها مشکل است مرسوم بود بین مردم در هر خانه ای که اسب باشد فقر به آن خانه راه پیدا نمی کند یک برکتی خداوند به اهل آن خانه می دهد در هر خانه ای که اسب باشد، فقر در

آن خانه راه پیدا نمی کند این جا صاحب رسائل مطالعه می کنید، ما همه را نمی خواهیم ذکر کنیم، باب پنجاه و هفتم روایات مربوط به استدلال ارتباط خیل، نگه داشتن اسب، خوب در آن زمان یک مرکب سواری خیلی مهمی بود، بعد هم آمده سراغ باب بعد از آن، باب پنجاه و هشتم، وسائل جلد یازده، باب پنجاه و هشت از ابواب جهاد عدو، بله چند خبر ذکر کرده است خبر اول این است «محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی» کلینی، «عن محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی» خود کلینی طبقه ی نه است استادش طبقه ی هشت است خوب خیلی مهم است محمد بن أبی جعفر از اساتید مهم کلینی است از ایشان و علی بن ابراهیم بیشترین روایات را دارد، بعد «عن أحمد بن محمد که أحمد بن محمد بن عیسی» از اجلای طبقه ی هفت است «عن محمد بن یحیی خزاز» این هم از طبقه ی شش، این ها از اجله ی روات هستند «عن طلحه بن زید» طلحه بن زید شیخ در رجال گفته است که «إنّه عامی» سنی است «له کتاب الا عند کتابهم معتمد» بعضی از این ها سنی بودند ولی کتابهایشان مورد اعتماد فقهای ما بوده است، «عن أبی عبدالله (علیه السلام) قال الرمی سهم من سهام الإسلام» رمی انداختن، تیری است از تیرهای اسلام، ما بعداً هم می گوییم درباره ی رمی چقدر روایات داریم، حدیثی می خواند از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خداوند درباره ی یک تیر سه نفر را وارد بهشت می کند، یکی آن کسی که آن چوب را در اختیار تراشکار گذاشته که، از آن چوب تیر درست کند همین که

این یک انتخاب این چنین، اقدام این چنین که چوب را آورده در راه دیگری خرج نکرده، چوب را آورده در اختیار کسی گذاشته است که آن آلات و ابزار جهاد درست می کند همین کارش، به قصد خدا باشد روی ثواب و بهشت است دوم کسی که آن چوب را می تراشد و از آن چوب، تیر درست می کند خوب این هم دوم است که خداوند به آن بهشت می دهد به قصد سبیل الله، سوم کسی که آن تیر را بکار می برد برای زدن به دشمن، خداوند به آن شخص ثواب می دهد فی سبیل الله این کار را کرده باشد بهشت می خواند او را، خوب این خبر که خواندیم در صفحه ی صد و هفتم جلد یازدهم باب پنجاه و هشت، خبر اول باب، مربوط به تیراندازی بود خبر دوم باب «و عنه» یعنی «کلینی عن محمد بن یحیی» عنه بر می گردد به آن استاد کلینی، بله، «عن ابراهیم بن موسی» خوب این هم از اجلای سقاطی خیلی خوب است «عن حسن بن ظریف» حسن بن ظریف هم ثقه است تا اینجا بحثی نداریم، «عن عبدالله بن مغیره» مغیره از طبقه ی پنج از اجلای روات است صاحب ریاض، ریاض را همیشه مطالعه کنید در بحث ما در ریاض، جلد دهم طبع جدید، محسنات این کتاب ها این است که در این کتاب های جدید که چاپ شده است ریاض و این ها، در پاورقی، مدارک کتب و روایات را ذکر می کند، از چاپ های قبل نداشت این حرف ها را، اما الآن در پاورق، اسم هر کتابی را که در متن برده در پاورق مذکور است به طور کامل، جلد ده

ریاض، صفحه ی دویست و سی و سه، بحث ما سبق و رمایه در اینجاست بله، بعد از این که این عبدالله بن مغیره را ذکر کرده است «عن عبدالله بن مغیره، رفعه» عبدالله بن مغیره جزء طبقه ی ششم است «رفعه قال رسول الله» خوب معلوم است که از طبقه ی شش، نمی تواند از پیامبر نقل کند وصایف را نص کرده این حدیث از جهت حجیت سندی به این ترتیب، یک قسم از مرسلات است که حجت نیست، ولصاحب ریاض بعد از نقل خبر همین خبر، ایشان گفته که عبدالله بن مغیره، از کسانی است که «أجمع الأصحاب علی فصیه فصح ما أمر» این عبارت را دقت کنیم چون زیاد در کتب رجال و فقهی هست که «أجمعه الإصابه علی تصحیح ما یصحه عن جماعه» اولاً که خود این اجماع، چه اجماعی است؟ ثانیاً معنی این کلمه چیست که «أجمعه الإصابه و لا تصحیح ما یصح عن فلان» بحث زیادی شده است امام (رضوان الله علیه) شاید در بحث خودشان یک روز این را بحث کرده اند، اولاً ـ اجماع از آن اجماعاتی است که قول معصوم از آن کشف می شود چون اجماعی است که علمای رجال به این اجماع کرده اند، خوب هر اجماع که کشف از قول معصوم نمی کند، اجماع در مسائل فقهی اگر باشد مدرکی نباشد، اطمینان پیدا کنیم به این که این ها، روایتی چیزی در دستشان بوده بله این این گونه نیست، اجماع حجت فقهی ندارد، مسلم است عند علماء رجال. دوم این که معنی عبارت چیست؟ بعضی گفته اند معنایش این است که اگر یکی از این ها در سند باشد دیگر آن سند

کلاً معتبر است – صحبت های متفرقه – خوب خلاصه این جا بالأخره طایفه ی دوم داریم بحث می کنیم طایفه ی دوم در مسابقه است در این جا در مسابقه، صاحب جواهر و ریاض و فقهای دیگر اول گفتند که آیات قرآن، خود آیات قرآن، از کجا آیات قرآن دلالت دارد بر صحت مسابقه، یکی این آیه ای که «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» این آیه ی قرآن است، آیه ی شصتم از سوره ی انفال است این آیه ی شصتم از سوره ی انفال، چطور دلالت دارد بر مسابقه؟ برای خاطر این که «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» من قوه را پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به رمی معنا کرده، رباط الخیل، مربوط به همان اسب سواری است اما قوه را به رمی بله این است که ایشان می گوید که این شخص که به این ترتیب عرض کردیم این عبدالله مغیره می گوید که قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) «قوه الرمی» بنابراین چون قوه را به رمی معنا کرده است این را گفتند که دلالت در مسابقه دارد یکی هم در سوره ی یوسف، «إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا» می گوید از این آیه استفاده می شود به این که مسابقه در شرع قبل از اسلام مشروع بوده است بحثی هم می دانید که ما داریم، در رسائل و کفایه، چیز هایی که در شرایع سابق صحت داشته و مشروعیت داشته، استصحاب می توانیم بکنیم برای شهر خودمان؟ گفتند بله، مصطفاد از این آیه ی هفدهم از سوره ی یوسف، سوره ی دوازدهم از قرآن مجید، مصطفاد بر این که در آن شرع مشروعیت

داشته مسابقه، فی الجمله استصحاب کنیم در شرح ما هم ثابت می شود خوب حالا ما روایت را عرض می کنیم روایات چند دسته شد؟ یکی روایات هستند که دلالت دارند بر این که اسب سواری است باید دلالت کنند بر این که بر تیراندازی، صاحب وسائل هم در جلد سیزدهم در بحث سبق و رمایه همین روایات را به این ترتیب فرموده اند که ما باید به آن ها توجه کنیم، خوب در جلد سیزدهم بله، وسائل این روایات، ایشان صاحب وسائل چهار پنج باب بیشتر ندارد در کتاب سبق و رمایه در جلد سیزدهم، صفحه ی سیصد و چهل و پنجم شروع می شود، جلد سیزدهم وسائل بیست جلدی، صفحه ی سیصد و چهل و پنج، اول باب استحباب الإجراء الخیل، اول رفته سراغ اسب سواری «و تأدیبها و الاستباق» هم خیل را اجرا کنند نه اسب سواری مسابقه بگذارند و تعبیر اسب را تربیت کنند و استباق حاصل شود خبر اول باب، محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، این همان سندی است که تا اینجا خواندیم، خوب کلینی، از محمد بن یحیی از ابوجعفر عطار قمی عن محمد بن احمد، که دوباره محمد بن یحیی، این محمد بن یحیی بعدی، محمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی، این هم جزء اجلای روات است، عن قیاس بن ابراهیم، عن أبی عبدالله، عن أبیه عن علی بن الحسین. خوب از قیاس بن ابراهیم، این توصیف نشده است أبی عبدالله هم کنیه ی یکی از روات است و توصیه نشده است، عن أبیه عن علی بن الحسین، (علیهم السلام) إن رسول الله (صلی الله علیه و آله و

سلم) «أَجْرَى الْخَيْلَ وَ جَعَلَ سَبَقَهَا» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسب ها را در مسابقه قرار دادند سبق این جاست، سبق و سبق، کتاب سبق، یا سَبق، سَبق مصدر است اما سبق به آن عوضی می گویند که به آن برنده داده میشود این جا سَبَق می خوانیم، پیغمبر اسب خود را اجرا کردند و سَبَق را چه قرار دادند «أَوَاقِيَّ مِنْ فِضَّةٍ» أواقی، جمع أوقیه است أوقیه هم به چهل درهم از نقره گفته می شود به أوقیه، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجرا کرد خیل را در مسابقه و سبق آن خیل را «أَوَاقِيَّ مِنْ فِضَّةٍ» چند رقی از فضه که هر وقی چهل درهم است خوب خبر بعدی، «عن علی بن ابراهیم عن أبیه محمد بن یحیی، کلینی از ابراهیم، آن هم از أبیه، محمد بن یحیی اشعری قمی، عن طلحه بن زید» عن طلحه هم گفتیم به یکی از عامیون، خیلی کتابش معتبر است عن أبی عبدالله (علیه السلام) برای «أَغَارَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى سَرْحِ الْمَدِينَةِ» مشرکون در سرح، سرح با سین با حای به چراگاه می گویند که اطراف شهر قرار می گیرد، مشرکین در آن چراگاه ها أغار، حمله کردند «فَنَادَى فِيهَا مُنَادٍ يَا سُوءَ صَبَاحَاهْ» منادی ندا کرد که صباحاه، کلمه ای مثل واویلا و این در موقع مصیب این کلمه را می گفتند یک ناله ای کرد یا سوء صباحاه، یعنی خوب مشرکین آمدند حمله کردند و روزگار سخت خواهد شد «فَسَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي الْخَيْلِ فَرَكِبَ فَرَسَهُ فِي طَلَبِ الْعَدُوِّ» پیغمبر سوار شد به فرس خودش برای طلب عدو «وَ كَانَ أَوَّلَ أَصْحَابِهِ لَحِقَهُ أَبُو قَتَادَةَ» ابو قتاده آمد

به پیغمبر ملحق شد، پیغمبر تنها نباشد «عَلَى فَرَسٍ لَهُ» اولین کسی که آمد أبو قتاده بود «وَ كَانَ تَحْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص سَرْجٌ دَفَّتَاهُ لِيفٌ» این اسب یک زینی داشت این زین از لیف خرما بود یعنی خیلی تشکیلاتی نبود «وَ كَانَ تَحْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص سَرْجٌ دَفَّتَاهُ لِيفٌ لَيْسَ فِيهِ أَشَرٌ وَ لَا بَطَرٌ» این اسب با این ترتیب برای تفریحات و چیزی نبود، گاهی سواری که برای کار انجام دهند «فَطَلَبَ الْعَدُوَّ فَلَمْ يَلْقَوْا أَحَداً» رفتند سراغ دشمن کسی را پیدا نکردند «وَ تَتَابَعَتِ الْخَيْلُ» اسب سوار ها پشت سر یکدیگر آمدند، به قول ابو قتاده «يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْعَدُوَّ قَدِ انْصَرَفَ» دشمن رفته «فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ نَسْتَبِقَ» استشهاد به ذیل حدیث است اگر حاضر هستید پیغمبر با شما مسابقه بگذاریم؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوار بر اسبی است و اسب سوارها آمدند به سمت او «فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ نَسْتَبِقَ» اشکال ندارد «فَاسْتَبَقُوا» خود پیغمبر شرکت کرد، در این مسابقه ی سوار کاری، «فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَابِقاً عَلَيْهِمْ» پیامبر بنده شد از همه جلوتر بعد هم یک بحثی در جواهر هست که شرایع هم دارد که جلو بودن اسب از چه معلوم می شود؟ گردن اسب جلوتر باشد از گردن اسب بعدی، یا همان گوش ها کافیست؟ در مورد خود این بحث کرده است خوب بالاخره می خواهیم اسب سواری کنیم بدانیم جلو اولی دومی و سومی چقدر باید جلوتر باشد؟ امروز هم در مسابقات موازین دارند دیگر، موازینی هست چقدر باید جلوتر باشد؟ صاحب جواهر می گوید همان گردن اسب و خلاصه، بالأخره پیامبر برنده شد پیغمبر بعد از این که

برنـده شـد «أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ» توجه کردنـد به اشخاصـی که پشت سـر او بودنـد، «فَقَالَ أَنَا ابْنُ الْعَوَاتِكِ مِنْ قُرَيْشٍ» من پسـر عواتک هسـتم یعنی چه؟ عاتکه اسم زن است عاتکه با عین و ت دو نقطه، در اجداد پیامبر چند زن به نام عاتکه وجود دارد، این زن ها خیلی سابقه ی خوبی داشـتند من پسـر عواتک هستم از قریش «إِنَّهُ لَهُوَ الْجَوَادُ الْبَحْرُ» اسبش را هم معرفی کرد هم اسبم از اسب هـای خوب است و هم خودم فرزنـد عواتـک هسـتم خلاـصه پیـامبر در این جـا خودش به این طریق معرفی کرد خوب حالا ما بخواهیم تمام روایات را بخوانیم وقت شـما زیاد گرفته می شود و شایـد لازم نباشـد، خبر سوم را می خوانیم اگر بعضـی از این اخبار سـنداً ضـعیف باشـند مورد عمل هسـتند خبر سوم این است که عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بله خود پیغمبر «أَجْرَى الْخَيْلَ الَّتِي أُضْمِرَتْ» پیغمبر اسب هـایی که اضـمرت به آن اسب هـا می گفتنـد که مضـمار آن جـا بود که اسب هارا تربیت می کردنـد مهیا می کردنـد اسب هایی که تربیت شده بودند پیغمبر آن اسب ها را به مسابقه گذاشـتند، «مِنَ الْحَفْيَاءِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ» خوب عرض کنم به این که، همه ی اخبار را شـما می خوانید خبر شـشم این باب، قال الصادق (علیه السلام) از صـدوق نقل می شود مرسل «عنـد المالک و تنفر عنـد الرهان» ملائکه در موقع برد و باخت که انجام می گیرد، نفرت دارند حاضـر نمی شونـد «و طلع عن صـاحبه مـا علی الحافر و الخف و الریش و نصل» ما نمی خواهیم اینجا زیاد بحث کنیم برای این که چند بحث هست مربوط به بحث قمار است،

در بحث قمـار همین اخبـار را آن جـا هم ذکر کرده انـد چهـار نوع قمـار بـازی داری، حالا قمار نگوییم و برد و باخت نگوییم چون همه را قمار نمی دانیم و حرام نمی دانیم، چهار نوع مغالبه داریم که دو نفر با یکـدیگر مسابقه دهنـد، مسابقه ای با آلات قمار، به عوضاً حرام است عنـد الکل، با آلات قمار برد و باخت انجام بگیرد عوض هم در بین باشـد این قـدر متیقن از آیات و روایـات است، دوم مسابقه است با آلات قمار بـدون برد و باخت، یعنی بـدون عوض و بـدون پول در بین، این هم حرام اسـت سوم مسابقه است ولی آلات قمار در بین نیست، ببینیم که چه کسـی بهتر خط می نویسـد؟ چه کسـی بهتر قرآن را حفظ اسـت امثال و ذالک، این هم دو نوع است یک وقتی بیهوده است می رویم شب تاریک که برای این کتاب بگذارد قله ی کوه خضر و بر گردد بیایـد نصف شب، فردا برویم ببینیم برنـده باشـد، مثلاًـ کبوتر بـازی و امثـال ذالک، یک چیزهایی است که بی فایـده است و یک وقت هایی فایده دارد ببینیم چه کسـی بهتر خط می نویسد؟ ببینیم که چه کسی بهتر نهج البلاغه را حفظ می کند؟ بیشتر حفظ می کنـد؟ چگونه حفظ می کند برای کارهایی که مهارت اگر باشد محاسـنی است و دارای فلسـفه است چهار نوع می شود به طور خلاـصه عرض می کنیم اول به آلات قمار و به عوض، دوم آلات قمار و به عوض این دو تا حرام است درباره ی شطرنج بحثی است که اگر آلات قمار باشند و خارج شده باشد آن وقت آن هم اشکالی ندارد، سوم این که کارهایی انجام شوم

از این قبیل کارها به عوضا، هر کسی توانست که مثلاً این کار را انجام دهد خط خوب هم آن هم به عوض، چهارم همین کار نه به عوض، ببینیم کدام یک بهتر می نویسم؟ بدویم کدام بهتر می دویم؟ عوضی هم در کار نیست ببینیم کدام در دویدن قویتر است... .

تحصیل آمادگی – سبق و رمایه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد بحث جهاد که یک موضوع بسیار مهمی از معارف اسلامی است مسئله ای است که باید آن را ایجاد کرد و اِعداد کرد, مقدماتش را فراهم کرد و همیشه این مقدمات باید در جامعه زنده و حاکم باشد. همان طور که خداوند در آیه ۶۰ سوره انفال, سوره هشتم قرآن مجید فرمود: وَ أَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَ مِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ بنابراین جهاد مقدماتی دارد و این مقدمات را بایستی کسی که ولی امر مسلمانان است فراهم کند. پیغمبر در زمان خودش, ائمه: در زمان خودشان و در زمان غیبت آن ها هم ولی که منصوب شده است. خلاصه بایستی مردم را اعداد و محیا کرد برای جهاد که یکی از آنها که عرض کردیم مسئله سبق و رمایه است که این هم برای عموم مردم است که باید سبق و رمایه حاکم باشد. ما در تعبیرات سبق و رمایه، خفّ و حافر و نصل داشتیمو آن خفّ و حافر مربوط به مراکب است. در آن زمان مرکب خفّ و حافر بوده است. اما مقصود مراکب بحری، مراکب فضایی و مراکب دریایی با پیچیدگی و وسعت تمام که الان وجود دارد می باشد. باید مسلمان ها ــحتی ما طلبه ها، فرقی نمی

کند_ همه بایستی هم با مراکب زمان و هم با تجهیزات رزمی زمان آشنا باشیم. مراکب در آن زمان را خفّ و حافر می گفتند. ولی الان هم مراکب فضایی داریم که همه باید به آن آشنا باشند، به کار گرفتن آنها را یاد داشته باشند، هم مراکب بحری با وسعت و تنوعی که دارد، هم مراکب فضایی با پیچیدگی که دارد، هم مراکب بری و زمینی. اینها خفّ و حافر است. از طرفی هم نصل و تجهیزاتی که مربوط به مرکب نیست اما آن هم پیچیدگی و وسعت فراوان دارد و آشنا بودن به آنها به هر ترتیبی لازم است. ما می خواهیم مسئله سبق و رمایه را و آنچه که به آن مربوط است را امروز تمام کنیم . در جلد ۱۳ وسائل ۲۰ جلدی چهار باب در سبق و رمایه بود. در این چهار باب روایات متعددی است که پیغمبر خودشان ایجاد می کردند مراکبی را و نظارت می کردند که مسلمان ها در آن زمان مسابقه ای در خفّ و حافر در خیل، در چند جا هست أجری الخیل "أجری" معنایش این است که پیغمبر خودشان نظارت می کردند و ایجاد می کردند و فراهم می کردند که مسلمانها به سوارکاری با اسب آشنا شوند و مسابقه بگذارند. در بعضی از روایات است که پیغمبر از جانب خودش و کیسه خودش آن سبق و عِوَض را عنایت می کردند. گاهی این طور بود، ایجاد می کردند و خودشان نظارت می کردند برای اینکه سوارکاری را به طور کامل یاد بگیرند. در دو خبر است که پیغمبر خودشان نیز جزو سوارکاران بودند؛

به این دلیـل که مردم فکر نکننـد که پیغمبر بـا آن قوه الهیه کـار می کننـد، بلکه با همان قوه بشـریه است. در دو جا هم پیغمبر مسـبوق شدنـد یعنی دو نفر بر پیغمبر سـبقت گرفتند؛ یکی اعرابی بود، در این حدیث است که بر پیغمبر سـبقت گرفت و یکی دیگر زیـد بود. خلاصه اینها را مطالعه بفرماییـد. همین طور حضور پیـدا می کردنـد در تیرانـدازی. درباره این هم چنـد روایت داریم که پیغمبر خودشـان در مسابقـات تیرانـدازی شـرکت می کردنـد و گـاهی آن سبق را پیغمبر می دادنـد. عنـایت فراوانی پیغمـبر به رمی داشـتند چون کـاربرد و تـأثیر رمی از تـأثیر سوارکـاری بیشتر است. مخصوصـاً در زمـان مـا این تجهیزات رزمی فراوان همه مربـوط به رمی می شـود این آیه هم ﴿وَ أَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَ مِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ﴾ در اینجـا پیغمبر قوه را گفتنـد: الا ـ انّ القوه هو الرمی. در این آیه شـریفه که کلمه "قوه" به کـار رفته یعنی"الرمی". ربـاط الخیـل هم که معلوم است. خبری است که در این خبر درباره یک تیر پیغمبر فرمودنـد که سه طائفه وارد بهشت می شوند؛ برای تشویق و ترغیب. این خبر در جلد ۱۳ وسائل است. خبر قبیل در جلد ۱۱ در باب ۵۸ از ابواب جهاد عدو صفحه ۱۰۷ بود قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ارْكَبُوا وَ ارْمُوا هم سوارکـاری یـاد بگیریـد و هم تیرانـدازی. وَ أَنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا رمی تـأثیر بیشـتری دارد و در نزد پروردگـار متعال رمی محبوب تر است أَلَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيُدْخِلُ بِالسَّهْمِ الْوَاحِدِ الثَّلَاثَةَ الْجَنَّةَ خداوند با یک

تیر که در جهاد به کار برده می شود سه نفر را وارد بهشت می کند. اول عَامِلَ الْخَشَبَهِ کسی که آن تیر را ساخته یعنی کسی که روی تخته تراشکاری کرده و آن تیر را ساخته. دوم الْمُقَوِّیَ بِهِ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کسی که فی سبیل الله آن تیر را وسیله تقویت رزمندگان قرار داده آن را حمل و نقل کرده و در اختیار رزمندگان قرار داده. سوم وَ الرَّامِیَ بِهِ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کسی که آن تیر را به طرف دشمن پرتاب کرده است. در یک تیر سه نفر را خداوند داخل بهشت می کند اگر این کار را فی سبیل الله انجام دهند. خبر دیگر از این چهار باب عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ کَانَ یَحْضُرُ الرَّمْیَ وَ الرِّهَانَ امام صادق خودشان حضور پیدا می کردند در رمی و رهان که مربوط به خوف و حافر است و رمی هم مربوط به تیراندازی است. در تاریخ داریم که امام باقر و امام صادق در مسافرتشان به شام در زمان هشام بن عبدالملک وقتی وارد شدند یک میدانی بود برای تیراندازی. در آن زمان مهارت در تیراندازی فضیلت بزرگی محسوب می شد. خلاصه وقتی که حضرت باقر وارد شدند هشام فکر می کرد که ایشان با تیر و تیراندازی آشنا نیستند و فقط با کتاب و مطالعه سر و کار دارند. به همین دلیل تیری به حضرت داد تا تیر را به هدف بزنند. به این وسیله می خواست که ایشان را از موقعیتشان پایین بیاورد. حضرت اول قبول نمی کردند بعد قبول کردند و چند تیر را دقیقاً به هدف زدند. همه

اعتراف کردنـد که حضـرت باقر چه قـدر مهارت دارد. شـما می دانید که در صـحیفه سـجادیه دعای ۲۷ که قبلاًـ بحث کردیم دعای حضـرت است درباره اهل ثغور (مرزداران) دعا چقدر مفصل است چه تعبیراتی دارد . با اینکه زمان، زمان بنی امیه است ولی در عین حال امام سـجاد برای اینکه به مردم بفهمانند که آمادگی و مهارت رزمی و مرزبانان چقدر فضـیلت دارند آن دعا را فرمودنـد. خلاـصه این بحث سـبق و رمایه یکی از بحثهای مهمی است که امیـدوارم که عمومی و عملی شود و همه حتی ما طلبه ها هم شـرکت کنیم. بعد از اینکه این بحث به این ترتیب که گفتیم انجام شد فقهای ما دیدند که تعبیراتی مانند لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفٍّ أَوْ حَافِرٍ أَوْ نَصْلٍ وجود دارد که نفی می کنـد سَـبق را یا سَـبَق را جزء در سه چیز؛ یکی خفّ و حافر که مرکب است، یکی هم نصل که تیر و شمشـیر وماننـد اینها است. در زنـدگی بشـر مسابقات فراوانی وجود دارد اگر نباشد که غیر از این سـه چیز هیـچ مسابقه دیگری مشـروع نباشـد چه بایـد کرد و از لحاظ فقهی حکم چیست؟ که به این مناسـبت به جاهای دیگر رفته انـد. یکی از جاهایی که تناسب داشـته بحث قمار است. ما شک نـداریم که قمار یک نوع مسابقه است با آلات مخصوصـی و شکی نیست که حرام است. از این جهت کتابـاً، سـنتاً و اجماعـاً و اقوال فقهـا دربـاره قمار مطرح می شود. کتاباً ادلّ آیه بر این، آیه ۹۰ تا ۹۲ از سوره مائده سوره پنجم قرآن کریم است یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ، إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ درباره این آیه فقهاء ما و مفسرین گفتند: این آیه از چهار جهت دلالت دارد بر تحریم. بعضی گفتند از شش جهت و بعضی تا ده جهت. علامه در منتهی تا ده جهت گفته است. رِجْسٌ این یک دلیل بر تحریم است. رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ این دلیل بر تحریم است. فَاجْتَنِبُوهُ دلیل بر تحریم است. علما از این کلمات استفاده های فراوان کردند. إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ ، الْبَغْضاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ که در محرمات است. يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ خلاصه گفتند که از این دو آیه استفاده فراوان می شود که در این شکی نیست. الْمَيْسِرِ هم در سه جای قرآن که دو جا در این آیه است و یکی هم در سوره بقره الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِما إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما بنابراین کتاباً که شکی نیست. الْأَنْصابُ یعنی آن بتهایی که برای پرستش نصب می کردند یا قربانی هایی که برای بت ها کشته می شد. الْأَزْلامُ آن تیرهای گروبندی است.تیرهایی بود برای گروبندی و شرط بندی که به تفسیر مراجعه می کنید که آن هم یک نوع برد و باخت بود. برد و باخت به هر عنوان باشد آیه دلالت دارد بر حرمتش. بعد رفتند سراغ روایات. این روایات در جلد ۱۲ وسائل

۲۰ جلـدی است. ابواب "ما یکتسب به" یعنی مکاسب محرمه. در آنجا چند باب است. یک باب در این است که میسـر و قمار حرام است. یـک باب است که میسر و قمار یک چیز است. و روایات فراوانی در تشدیـد هسـتند. یک باب در تحریم شـطرنج است. یک باب در تحریم حضور در جلسه نرد و شـطرنج و ... است. ۳۶ مرتبه کلمه ی شطرنج در این خبرها با تشدید فراوانی ذکر شـده است. این به خاطر این است که در آن زمان خلفاء و سـلاطین سـر و کار بیشتری با شـطرنج داشـتند. شـطرنج نه تنها یـک قماربـازی است بلکه در حـد خودش یـک هنری است. مهـارت در آن یـک هنری است. حالاـ هنر مثبت یـا منفی! هنری است. این روایات در جلد ۱۲ وسائل است. ولی بنده دیگر نقل نمی کنم. در اینجا فقها بعد از توجه به آن روایات سبق و رمایه و بعـد از توجه به آیـات و روایـات قمـار یـک بحث دیگر به وجود آوردنـد که آن بحث ۴ جـور تصـور می شود. یکی لهو به آلات قمار مع العِوَض. اینجا قدر متقین از تحریم است. آلات قمار، آلات مخصوصـی است مثل نرد و ... و یکی از آنها در آن زمـان شـطرنج بوده. بحث این است که اگر بازی کننـد با آلات قمار مع رهن ـــرهن به همان عوض یا پول می گوینـدـــ برد و بـاخت در برابرش آن برنـده از بازنـده پول می گیرد. این شـکی نیست که حرام است. معیار بردن در اینجا تقریباً شانس است. گاهی هم پول بالا می اندازند شما می گویید شیر و

او می گوید خط از این قبیل بازیها زیاد بوده. خلاصه این شکی نیست که حرام است، عند العامه و الخاصه. این قسم حرام است که بازی با آلات قمار مع عِوَضٍ فی البین. دوم بازی با آلات قمار بدون رهن و عوض، شطرنج یا غیر شطرنج برای سرگرمی. برنده و بازنده ای در بین است ولی شرط کردند که پولی در بین نباشد؛ این را هم ما حرام می دانیم، ولی سنی ها اختلاف دارند؛ شافعی و امثال آن حلال می دانند در الفقه علی المذاهب الاربعه ملاحظه کنید که اقوال ذکر کرده آنها نوعاً شطرنج را بدون عِوَضٌ فی البین حلال می دانند؛ ولی ما می گوییم با آلات قمار ولو بدون رهنٍ و عِوَضٍ حرام می دانیم. سوم لعب (بازی کردن) بدون آلات قمار، این چه طور است؟ مثلاً دو نفر مسابقه می گذارند ولی آلات قمار در بین نیست این دو صورت می شود یکی بعوضٍ و یکی بلا عوضٍ این چه طور است؟ مثلاً دو نفر در نوشتن که هر کدام خطش بهتر بود بازنده فلان مقدار پول به برنده بدهد گاهی این گونه است و گاهی هم کمال و هنری در بین نیست مثلاً اگر کسی این کتاب را نصف شب روی کوه خضر قرار دهد این مقدار پول به او می دهیم و ... این را هم که برد و باخت همراه با عوض در بین است ولی با آلات قمار نیست. فقهاء ما حرام می دانند. هم آیت الله خوئی در مصباح الفقاهه و هم امام (رضوان الله علیه) در مکاسب محرمه، ولی دلائلشان فرق دارد. البته

عوض در اینجا منظور این است که مثل سبق و رمایه عقد منعقد کنند. چهارم این است که مسابقه ای است و لیکن بدون عِوضٍ این را هم حتی در کلمات علامه در تذکره، شیخ طوسی در خلاف و امثال اینها حرام می دانند. حال دو_سه مطلب را عرض کنم. مطلب اول راجع به شطرنج، امام (رضوان الله تعالی علیه) که فرمودند شطرنج اشکالی ندارد اگر عوضی در میان نباشد. نظرشان این بود که بعضی از چیزها در زمانی آلات قمار بودند, عرف هر زمانی میزان و ملاک است, ولی در زمان ما از حالت قمار بودن خارج شده است. چون یک کار و ورزش فکری می باشد و در ضمن هنر هم است. بنده در کتاب دانش عصر فضا درباره اعداد و ارقام که بحث کردم مطلبی را نوشتم و آن این است که کسی که شطرنج را اختراع کرد این را از هندوستان پیش انوشیروان آورد وقتی که آن را نشان داد که این یک بازی است به این شکل و ۶۴ خانه دارد و چند مهره است و گردش دادن مهره ها در این خانه ها بازنده و برنده دارد و این یک هنری است و مهارت می خواهد, انوشیروان خیلی خوشش آمد و گفت در مقابل این از من چه هدیه ای می خواهی؟ گفت که یک گندم به خانه اول بگذارید به خانه دوم دو تا به خانه سوم چهارتا، چهارم هشت تا. این ۶۴ خانه را به این ترتیب بگردانید و حاصلش را به من بدهید. انوشیروان گفت که خوب یک گونی گندم به این بدهید این گفت خوب

حساب کنید حساب کردند دیدند که اگر تمام گندم روی زمین را در تمام طول سال بدهد کافی نیست. این قدر رقم بالاست. انوشیروان گفت: که این حرف دوم شما از اختراع شطرنج بالاتر است. چون کسی فکر نکرده گمان می کند که این رقم کم است ولی وقتی که حساب می کند می بیند که این رقم بالاست. خلاصه امام (رضوان الله علیه) نظرشان این بود که در این زمان شطرنج از حالت قمار بودن خارج شده و در هر زمان در این که چیزی آلت قمار است یا نه، عرف آن زمان حاکم است. بعد به خدمت ایشان نوشتند که این را که شما نوشته اید یک حرف تازه ای است. ایشان فرمودند که آیت الله خوانساری هم یک این چنین حرفی دارند. آیت الله احمد خوانساری وقتی که بنده به قم آمدم مدتی هم در درس ایشان شرکت کردم. ایشان از نظر سن در ردیف آقای بروجردی بودند و از نظر فقاهت هم بسیار بالا بودند بعد به امر آیت الله بروجردی با تواضعی که داشتند به تهران رفتند و در مسجد آقا سید عزیز الله نماز می خواندند و در آنجا درس هم می گفتند. بنده گاهی که به تهران می رفتم در آنجا هم شرکت می کردم. فقیه بسیار دقیق و بزرگواری بودند. کلام ایشان را من در اینجا نوشتم. ایشان مختصر محقق را شرح کرده اند که ۵ جلد است به نام کتاب "جامع المدارک" که با همان دقت و مهارت خودشان. در کتاب جامع المدارک جلد سوم صفحه ۲۷ ایشان دارند که درباره بعضی از چیزها که زمانی

آلت قمـار بودنـد ولی در زمان های دیگر از آلت قمار خارج شدنـد مثل زمان ما از جمله شـطرنج. ایشان بحث می کننـد چند روایت ذکر می کنند و رد می کنند؛ خلاصه ایشان می گویند که شطرنج از آلت قمار بودن در زمان ما خارج شده، پس آلت قمـار نیست مثـل سایر چیزها که آلت قمار نباشـند و افراد مشـغول باشـند؛ البته بـدون عوض فی البین. بحث دیگر این است که صاحب جواهر (رحمه الله علیه) در جلـد ۲۸ که بحث سـبق و رمایه آنجاست فرمودنـد که قسم سوم و چهارم حلال است. حتی قسم سوم که عوض در بین است. چرا؟ ایشان می گوینـد که ممکن است که ما از اخبار اسـتفاده کنیم. چند مورد ذکر کردند؛ یکی دربـاره حسـنین کـه بحث مصـارعه را ذکر کرده است. کشـتی گرفتن امـام حسن و امـام حسـین. گفته که کشـتی گرفتن مسـابقه است حالاـ عوضـی هم در بین نباشـد معلوم است دیگر مسابقه است. عوضـی هم اگر در بین باشـد بحث قلاده را پیش کشـیدند. قلاده ای که حضـرت زهرا گردن بند خودشان را به عنوان عوض دادند. این بزرگواران دو مسابقه گذاشتند یکی در خـط و یکی هم در کشتی گرفتن. در آن خط مسـئله قلاده را ذکر کرده است. از این جهت گفتنـد که قسم سوم و چهارم اگر در برابر یک شایسـتگی و هنری ومهارتی باشـد اشـکالی نـدارد که عوضـی در بین باشـد. گفتنـد اگر بگوییم سـبق و رمایه هم نیست خودش یک معامله است هیچ چیز که نباشد یک جایزه است. امروز که این همه جایزه در مسابقات فوتبال و غیر فوتبال

است هیچ اشکالی ندارد. به خاطر این که این سبق و رمایه و عقد بین این و آن نیست به آن ترتیب، بلکه این یک جایزه است که وعده می دهند که بیایید این مسابقات را انجام دهید وبه هر کس که برنده شد جایزه ای بدهند. مثلاً نهج البلاغه را حفظ کنید، قرآن را حفظ کنید کارهای مثبت خیلی زیاد است که در زندگی بشر اثر دارد که اگر بخواهیم برای اینها مسابقه ای ذکر کنیم فروان است. در مناقب ابن شهر آشوب جلد دوم صفحه ۲۰ است که پیغمبر روزی فرمودند هر کس که دو رکعت نماز بخواند و در نمازش حواسش از اول تا آخر به غیر خدا نباشد من یکی از این شترها را به او می دهم. چند مرتبه فرمودند اما هیچ کس غیر از امیر المؤمنین داوطلب نشد (در مرتبه سوم) حضرت ا میر المؤمنین وضو گرفتند و دو رکعت نماز خواندند. معلوم است که مرد این میدان فقط باید امیر المؤمنین باشد. نماز را که به آخر رساندند پیغمبر فرمودند که در آخر نماز فکر شما رفت که کدامیک از این شترها چاق تر است جبرئیل امین آمد و گفت که خداوند فرمودند هر دو شتر را به ایشان بده. چون فکرشان رفت که کدام چاق تر است که در راه خدا بدهند. این در چند جا است بحار الانوار جلد دوم صفحه ۶۱۲، بحار الانوار جلد ۳۶ صفحه ۱۶۱، تفسیر برهان جلد هفتم طبع جدید صفحه ۳۰۴. ما سه جور مسابقه داریم؛ یکی این که فقط شانس حاکم است که آن را شارع قبول ندارد و حرام

است. دوم این که آلت قمار در کار نیست ولی یک کار سفهی حساب می شود مانند این که اگر کسی این کتاب را بر قله کوه خضر ببرد ﴿لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل﴾ اینها هم صحیح نیست. اما قسم سوم که کاری باشد با فضیلت و هنری باشد مثلاًـ کسی قرآن حفظ کند یا نهج البلاغه را حفظ کند و کار مثبتی باشد برای اینها قرار دادن جوایز اشکالی ندارد و این روایات هم محمول به همانجا است. این بحث مربوط به سبق ورمایه با توفیق پروردگار متعال.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه در تاریخ اسلام و انقلاب و تاریخ قیام و نهضت در برابر ظلم و استکبار یکی از چهره های بسیار روشن و درخشان شهید سید محمد باقر صدر است که از علماء بسیار بزرگ و مجاهدین بود و جایگاه بلندی در تاریخ انقلاب و نهضت دارند. ایشان و همشیره ی ایشان. امروز مصادف است با سالروز شهادت این دو نفراست. سید محمد باقر صدر که دارای آثار علمی و برکات علمی فروانی است و با شهادت خودش جبهه شهادت و نهضت را رنگین تر کرد. بعد از اینکه قیام امام (رضوان اله علیه) در نجف و در دنیا انعکاس پیدا کرد، از جمله کسانی که در این رابطه قیام و نهضت انجام داد سید محمد باقر صدر است و کلماتی که از ایشان مانده بسیار بسیار زنده و در خشان است. از جمله کلماتشان این است که ذوبوا فی الاسلام کما ذاب الامام الخمینی به شاگردان و علاقه مندانش این کلمه را تکرار می کردند که در اسلام ذوب شوید. اسلام طوری

است که انسان باید در آن ذوب شود تا آنکه به کنه و عمق تعالیم اسلامی پی ببرد و هم در اعماق وجود خودش آنها را زنده و نگهداری کند. نوشتند در موقعی که سید محمد باقر صدر دستگیر و در زندان بود به هم راه خواهرش بنت الهدی، صدام گفت: که برای کشتن اینها من خودم باید حضور داشته باشم. در حضور صدام با شکنجه ی فروان این دو نفر را کشتند. نواری از سید محمد باقر صدر مانده که در زمانی که او را شکنجه می کردند که می گفته چقدر لذت بخش است در راه خداوند شهید شدن و جان دادن ما الذَّ الشهاده. خلاصه اینها راه گشای راه کسانی هستند که می خواهند در راه خدا نهضت انجام دهند و همیشه این چراغ، روشن و این پرچم در اهتزاز خواهد بود، ان شاء الله تعالی تا زمانی که امام عصر ظهور کنند. بحث ما در روزهای چهارشنبه درباره نهج البلاغه است. نهج البلاغه همان طور که گفتیم مباحث بسیار فراوانی دارد. یکی از مباحثی که مورد بحث ما بود مسئله اصول حکومت علوی است. در این رابطه ما با توفیق پروردگار متعال درباره ی دقت در بیت المال از حیث حفاظت و توزیع و نگهداری مطالبی را عرض کردیم. اصل دوم درباره زهد حضرت امیر به آن معنای بسیار عالی بود که نمونه هایی هم در این مورد به عرض رسید. اما اصل سوم که اصل عدالت است که مسئله بسیار بزرگی است. در قرآن کریم ﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمیزانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ

أَنْزَلْنَا الْحَدِيـدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ سوره حدید سوره ۵۷ قرآن مجیـد. در این سوره خداوند هدف بعثت انبیاء را در این کلمه لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ خلاصه کرده. این قـدر قیام به قسط و عـدالت مهم است که هـدف بعثت تمام پیغمبران در این کلمه خلاـصه می شود. آیه ۱۷ از سوره حدیـد لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ پیغمبران خود را با بینات فرسـتاده ایم. بینات یعنی معجزات و حجج و آن دلاـیلی که حقانیت انبیا را مجسم و تثبیت می کنـد. وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ کتب آسمانی که پیغمبران اولوالعزم دارای کتب آسـمانی بودنـد و نه هر پیغمبری. وَ الْمِيزانَ میزان همـان دین است و قوانین و ارزش هـای الهی. بعـد چرا ؟ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْـطِ برای این که مردم به قسـط و عـدل قیـام کننـد به قـدری این موضوع مهم است که هـدف بعثت همه پیغمبران و ارسال رسل و انزال کتب و همه اینها به این خاطر بوده است. وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ ما حدید (آهن) را به وجود آوردیم. آهن هم معلوم می شود که خیلی موقعیت دارد در عالم خلقت فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ در این که در انزال و ایجاد آهن بأس شدید است. تناسب این جمله ها و جمله قبل چیست؟مفسرین ما گفته اند: این است که برای اجرای عـدالت جهاد لازم است. بـدون جهاد که با حدیـد صورت می گیرد عـدالت برقرار نخواهـد شـد. معلوم است که حدیـد منافع زیادی دارد. وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ

إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ و خداوند جهاد را واجب کرده تا معلوم شود که چه کسانی به جهاد برمی خیزند و همت به خرج می دهند تا در راه اجرای عدالت با جهاد آنهایی که حاضر نیستند به این آسانی تسلیم شوند از سر راه بردارند تا عدالت حاکم و برقرار شود. این اهمیت موضوع عدالت است. در نهج البلاغه در حدود ۶۰ مورد حضرت امیر از عدالت سخن گفتند که می توان گفت که یکی از موضوعات بسیار مهمی که در این کتاب به چشم می خورد اهتمام آن حضرت برای اجرای عدالت بوده. عدالت به چند قسمت تقسیم می شود؛ عدالت فردی، عدالت اجتماعی. این یک جور تقسیم است. چون اولین مرحله ی عدالت درباره خود انسان است. انسان خودش باید عادل باشد. این معنایش چیست؟! عدالت از اعتدال است. اعتدال یعنی خلو از افراط و تفریط. چون در هر جریانی تندروی و کندروی، افراط و تفریط وجود دارد. اما آن صراط مستقیم الهی که صراط فطرت انسان است، هر کس در این مسیر حرکت کند این مسیر، مسیر عدالت است؛ هم در اعتقاد، هم در عمل و هم در اخلاق. این است که اولین گام در راه عدالت، عدالت فرد است که آن فرد خودش در نفس و روح خودش اعتدال را رعایت کند. اعتدال در قوه شهویه، قوه غضبیه، قوه عاقله. در انسان قوای متعددی است و تمام این قوا افراط و تفریط دارند. کسی که سعی کند میان قوای باطنی و روحی خودش آن اعتدال و توسط را ایجاد کند که خلو از افراط و تفریط باشد _که کار آسانی

نیست_ این عـدالت می باشـد. حضـرت امیر در نهـج البلاغه اول توجه به عـدالت فردی را بیان کردنـد. یک خطبه ای در نهج البلاغه است _خطبه ۸۶ است_. قبلاً عرض کردیم که درشماره خطب در شروح نهج البلاغه تفاوت وجود دارد. حتی در تقدم و تأخرش. در بعضی از شروح خطبه ۸۴ است. این خطبه ایست دربـاره عرفا و عرفان و تنها خطبه ای که کاملاً عرفا و عرفان را شرح داده است. شـراح می گویند که حضـرت امیر در این خطبه خودشان را می گویند. آن قدر در سطح بالاست که حضرت امیر خودش و فرزندان خودش که ائمه معصومین : باشند را می گویند و الا این صفات ۴۰ گانه در افراد عادی جمع نمی شود. این خطبه به این ترتیب شـروع می شود. عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْداً أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ محبوب ترین بنده خداوند در میان بـدگانش بنده ایست که ۴۰ صـفت دارد اول أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِه خداونـد توفیق داده که اول بتوانـد نفس خود را رام کنـد، در باطن وجود خودش در روح خودش خصائل و فضائلی که لازم است را ایجاد کنـد. خطبه خیلی بلند و کلمات بسـیار عـالی است. در شـروح لاـزم است که مطـالعه شود چون از نظر عرفان خیلی در سـطح بالایی است. در شـرح خوئی در جلـد ۶ صفحه ۱۶۷ این شـرح یکی از شـروح بسـیار کامل نهج البلاغه است، شرح ابن ابی الحدید جلد ۶ صفحه ۳۶۹، شرح فی ظلال جلد اول صفحه ۴۲۹، شرح بحرانی جلد دوم صفحه ۲۸۸، در بقیه خطبه ها ۸۶ است ولی در

بحرانی ۸۴ می باشد. ۴۰ صفت برای عرفا را بحرانی می گوید. باید توجه داشته باشیم که بعضی می گویند عرفان و تصوف، تصوف را پشت سر عرفان می گویند. حتی در نوشته های آیت الله شهید مطهری این کلمه وجود دارد. البته ایشان خیلی بزرگوار هستند ولی در کتابی است به نام مجموعه ی آثار که آیت الله شهید مطهری در آن درباره علوم بحث کردند؛ علم اصول، علم فقه همه اینها را ذکر کردند. البته چون ایشان تبحر زیادی داشتند در هر وادی که قدم گذاشتند تحقیقات فراوان انجام دادند. ایشان واقعاً فرد نادری بودند. از لحاظ تهذیب نفس و اخلاق و معلومات و کمال اما در این مجموعه ی اثرشان به عرفان که می رسند صوفیه را قاطی کردند. حسن بصری، بایزید بسطامی معروف به کرخی، شهید بلخی، از اینها تمجید می کنند. اینها را جزو عرفایی که خوبند معرفی می کنند. ولی بنده شخصاً معتقدم که صوفیه یک مذهب باطلی است و زیاد هم مطالعه کردم و نوشتم ولی چاپ نشده و اینها را جباران در برابر ائمه : ساختند. چون جباران نمی توانستند با ائمه کنار بیایند و از طرفی هم ائمه : چون با اینها نبودند اینها را ظالم معرفی می کردند و مذمتشان می کردند و روایات فراوانی در مذمت صوفیه داریم. ما درباره ی هیچ فرقه ی منحرفی به اندازه ی صوفیه روایت نداریم. از امام صادق داریم که أعدائنا و من مال الیهم فهو اعدائنا از این قبیل روایات. از این جهت هارون الرشیدها و سلاطین دیگر برای اینکه در میان مردم و جبهه ی دینی

به وجود بیاورنـد و حفظ کننـد صوفیه را ساختنـد و به آنها پرو بال دادنـد. برایشان خانقاه درست کردنـد و به ملاقاتشان رفتند. آنها هم اسـلام را خلاصه کردند در کشکول و تبرزین و زهد صوفیانه و چله نشینی و چیزهای دیگر. ولی در برابر این سلاطین امیر المؤمنین به آنهـا گفتنـد و تمام کمالاتی که ما برای ائمه : قائلیم برای صوفیه هم ذکر کردنـد. یعنی مرده زنـده کردن، طی الارض، اِخبار از غیب و آن صـفات و کمالاتی که برای ائمه : قائلیم برای قطب ها و مرشـدها هم درست کردنـد. این یکی از مسائـل و مصـائب مهمی است که برای اسـلام پیش آمـده و علمـای بزرگ مـا از اول، از زمان شـیخ مفیـد تا زمان حالا با اینها مخالفند. متأسـفانه صوفیه هفتاد و چند فرقه هسـتند. ذهبیه و ... ولی در کتاب شـهید مطهری عرفان را با تصوف قاطی کردند و در مراحـل عرفان قرن اول حسن بصـری، قرن دوم فلانی و ... این طور ذکر کردنـد. تمام اینها را بنـده باطل می دانم با دلائل و مطالعات خودم. خلاصه منظور بنـده این بود که شـما هیـچ گاه عرفان و تصوف را با هم قاطی نکنیـد. خیلی ها این دو را با هم قـاطی کردنـد. نه خیر تصوف باطل است اما عرفان، عرفان اهل بیت بسـیار مهم است. امام (رضوان الله علیه) از اسـتادشان آیت الله شاه آبادی که در عرفان کتاب هایی دارند خیلی اسم می برند و فرزند ایشان هم که در قم هستند در این قسمت خیلی تبحر دارند و برای بنده هم کتابهایشان را فرستاده اند. خلاصه عرفان

اسلامی اهل بیت غیر از تصوف است. این خطبه مربوط به عرفان است با احتوای ۴۰ صفت. اما خیلی در سطح بالایی است. بعضی را بنده عرض می کنم. مثلاً زَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَی فِی قَلْبِهِ کسی که خداوند به او کمک کرده و چراغ هدایت در دلش روشن شده. از این قبیل عبارات نَظَرَ فَأَبْصَرَ نگاه می کند ولی بصیرت پیدا کرده . فَهُوَ مِنَ الْیَقِینِ عَلَی مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ آن قدر این افراد عارف از لحاظ یقین و ایمان کاملند مثل چراغ که روشن است اینها این قدر یقین دارند به معارف اسلامی و آخرت. بعضی را می گوید به این حد هستند قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِی أَرْفَعِ الْأُمُورِ اینها خودشان را در جایگاه بلندی قرار دادند مِنْ إِصْدَارِ کُلِّ وَارِدٍ عَلَیْهِ هر سؤالی را می توانند جواب دهند و وَ تَصْیِیرِ کُلِّ فَرْعٍ إِلَی أَصْلِهِ مجتهدینی هستند که هر فرع را به اصل بر می گردانند. مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ کَشَّافُ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ دَفَّاعُ مُعْضِلَاتٍ اینها چراغ تاریکی ها هستند و آشنا کنندگان امور مشتبه هستند و کلید هر امر مبهمی و رفع کنند هر مشکلی دَلِیلُ فَلَوَاتٍ راهنمای بیابان های پهناور. کلمات بسیار عالی است. خداوند توفیق دهد که انسان بتواند تا حدی به این درجه از عرفان برسد. ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می گویند که اشخاصی که به طرف خداوند گرایش زیادی دارند ۳ طائفه هستند عبّاد و زهّاد و عرفا. بعد عبّاد را شرح می دهد و می گوید اینها درجه شان بالاست ولی فقط در فکر نجات خودشان هستند و زهّاد هم تا حدی از

دنیا اعراض دارنـد زهـدی که او می گوید نه زهدی که ما گفتیم. اما عرفا کسانی هسـتند که خیلی مقامشان بالاست. حضـرت امیر در این خطبه عرفـا را می گوینـد. حالاـ کلمه ای که به بحث ما مربوط است را عرض می کنم. قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَـدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَـدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ عرفـا کسانی هسـتند که خودشان را ملزم کردنـد به عـدل. اولین عـدلشان این است که هوی و هوس را از وجود خودشان دور کردنـد. بنابراین اولین گام در عـدل نسـبت به خود انسان است. این که امام جماعت بایـد عال باشـد یا قاضـی عادل باشـد اینها مربوط به خودشان است. خودشان بایستی عادل باشـند، بدون عدل اسـلام کسـی را قبول نمی کنـد. این عـدل فردی است. که معنـایش روشن شـد. یعنی اعتـدال و میـانه روی و خلو از افراط و تفریط هم در عقیـده هم در اخلاق و هم در عمل. حضـرت امیر هم این را لازم می دانند برای فردی که شایسـته باشد. اما عدل اجتماعی این را دو قسـمت می شود کرد؛ عـدل اقتصـادی و اجتمـاعی. نسـبت به دیگران از لحـاظ اقتصاد و از لحاظ دیگر مسائل غیر از اقتصاد. به عبارت روشن تر عـدل یعنی رعـایت حقوق. به مناسـبت بحث مـا بحث حقوق خیلی لاـزم است. رسـاله ای از امـام سـجاد داریم به نام رساله الحقوق این رساله در کتاب تحف العقول که کتاب بسیار خوبی است و یک جلد است، می باشد. این قدر خوش سلیقه بوده که از هر امامی دارد. از پیغمبر تا آخر از هر کدام از اینها مطالب بسیار جالب و جامعی ذکر

می کنـد. در کتاب تحف العقول رساله امام سـجاد رساله المعروفه به رساله الحقوق در تحف العقول مرسل نقل می کند. سـند را نقل نمی کنـد ولی همین رساله در وسائل الشـیعه وجود دارد. در وسائل بعد از کتاب جهاد ابواب المعروف و ابواب المنکر. بعـد از کتـاب امر به معروف و نهی از منکر، در ابواب معروف رسـاله ی حقوق را صـاحب وسائل ذکر کرده. کتاب حقوق که عرض می کنم خیلی مهم است. چند شـرح هم شده به عربی و فارسـی. در آخرش امام سجاد فرمودند: و هذه خمسون حقاً ۵۰ حق را ذکر کردند. انسان در هر قدمی در زندگی با حق مواجه است. اول راجع خودش بعد در خانواده و اعضای خانواده، بعد همسایه. در زندگی ما قدم به قدم با حقوق مواجه هستیم. شـناخت حقوق خیلی لازم است و مسـلمان کامل کسی است که این حقوق را بشـناسد و به اینها عمل کند. اگر می خواهید یک مسلمان متعهد را بشناسید در همان بزنگاه های حقوق بشناسید آیا واقعاً آن حقوق لازم را دقیقاً و با دقت عملی می کنـد یا نه. هر مسـلمانی که واقعاً بتوانـد این حقوق را در زندگی رعایت کند آن مسـلمان کاملی است. این رساله ی حقوق از ابوحمزه ثمالی نقل شده. ابوحمزه دو یادگار دارد؛ یکی دعای ابوحمزه ثمالی است که ماه رمضان در سحر می خوانیم و یکی هم این رساله ابوحمزه. اسمش ثابت بن دینار است و ابوحمزه کنیه اش است و پدر سه شهید است. سه تا از فرزندانش را با زید شهید همراه کرد و در قیام زید به شهادت

رسـیدند. و ایشان سه امام را درک کردنـد؛ امام سـجاد و حضـرت باقر و امام صادق. امام صادق دارند: ابوحمزه در نزد ما مثل لقمـان است. بعضـی از امامـان هم فرمودنـد ابوحمزه مثـل سـلمان است در نزد ما. این قـدر مقامش بالاست. خلاصه این رساله حقوق منقول از ابوحمزه ثمـالی است. در آن ۵۰ حق وجود دارد. اول حق الله الاکبر که حق خـداست بعد حق لسانک، یدک، رجلک که حقوق اعضای بدن را ذکر می کند. اعضاء به چه مناسبت؟ مگر اعضاء غیر از شماست؟ بله شخصیت انسان به روح انسان است و اعضاء و جوارح آلات و ابزارند. و لذا در هر سال تمام اعضای بدن عوض می شوند. یعنی سـلول های فرسوده از بین می رونـد و سـلول های جدیـد جایگزین می شوند. در نتیجه تنفس و تغذیه سـلول های جدید ساخته می شوند. بدن انسان مرکز سوخت و سـاز است. آنچه بـاقیست روح است و شخصـیت انسان هم به روح است. در منظومه ی سبزواری ده دلیل برای تجرد روح آمده در اسـفار ۱۱ دلیـل برای تجرد روح آمـده. اینهـا با این ادله عقلیه ثابت می کننـد که شخصـیت انسان به روح انسـان است و انسـان دارای روح مجردی است که بعـد از مرگ همچنان باقی می مانـد. ولی بـدن انسان می پوسـد و نابود می شود. در عـالم برزخ این روح در قـالب مثالی است که به آن قالب برزخی هم می گوینـد و شـباهتی به این بـدن دارد از لحاظ سیما و قیافه. ولی خیلی سبک تر است یا معذب است یا متنعم. اما در روز قیامت پروردگار متعال

دوباره ذرات بدن را، هر کجا بود خدا می داند، آن ذرات بدن را خدا جمع می کند. ﴿قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا كِتابٌ حَفِيظٌ﴾ درباره ی معاد که تردید می کردند گاهی خداوند به روح جواب می دهد ﴿ قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُم﴾ گاهی جواب می دهد از بدن که می گفتند بدن چطور شد؟ آن که جزو خشت ساختمان ها شده، اعماق دریاها شده، جانوران خوردند! خداوند می فرمایند: ﴿قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنا كِتابٌ حَفِيظٌ﴾ بنابراین چون شخصیت به روح است در رساله ی حقوق حضرت سجاد حق لسانک، حق یدک، حق رجلك و ... حق تمام اعضای بدن اینها آلات و ابزارند و نسبت به شما حق دارند. باید زبان و دست و پا را هر کدام را در راهی که باعث عذاب است به کار نبریم. بعد می رسد به حق همسایه و معلم و متعلم پدر و مادر این رساله واقعاً خیلی آموزنده است. بنده خودم وقتی که نماینده ی امام (رضوان الله علیه) در اروپا بودم همین را برای مردم بیان می کردم که باور کنند که اهل بیت مکتبشان چه چیزهایی دارد که دنیای امروز ندارد. در این رساله بزرگترین حق که مورد بحث ما خواهد بود حقی است که مردم بر حاکم دارند. امیر المؤمنین یک حاکم، یک امیری بودند که درباره ی عدالت مطالبی دارند. آن حق بزرگترین حق است. تمام افراد مملکت به گردن آن گرداننده حق دارند. عدل آن است که به هر کسی به اندازه استعداد و ظرفیتشان کار دهد و بهره بدهد.

ص: ۹۵۶

تبعیضی نباشد این خیلی مهم است از این جهت قبول کردن یک منصب امارت هر چند که ثواب بسیار زیادی دارد از طرفی هم مسئولیت بسیار سنگینی دارد. این عدل می شود که حضرت علی از این دیدگاه مطالبی دارند که ان شاء الله به عرض محترم می رسد.

اقسام جهاد – جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد یکی از مباحثی که در جهاد لازم است مطرح شود این است که دشمنان اسلان فکر کردند که اسلام دینی است که بر خلاف صلاح و مسالمت قدم بر می دارد و اسلام را یک دین خشنی معرفی کردند. وقتی که اسلام را می خواهند نشان دهند چند نفر شمشیر به دست به افرادی حمله می کنند و می گویند: یا مسلمان شوید یا با این شمشیر شما را می کشیم. از این قبیل تعبیرات زیاد وجود دارد. ما به مناسبت بحث جهاد می خواهیم عرض کنیم که جهاد یک ضرورتی است از نظر اسلام که فطرت انسان هم آن را می پسندد حتی در عالم حیوانات حیواناتی که حس کنند زندگی آنها در خطر است از خودشان دفاع می کنند و حق دفاع دارند. اسلام ﴿ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ﴾ دعوت خود را بر اساس حکمت و موعظه و منطق و استدلال و مناظره قرار داده. اما اگر دشمنان در برابر اسلام عداوتی به خرج دهند بله اسلام منطقش در برابر عداوت و ضربه و قیام و دشمنی جهاد است. اولین بحث امروز ما این است که اسلام زندگی بشر را بر اساس صلح و مسالمت قرار می دهد. زندگی مسالمت آمیز زیر بنای

زندگی انسان هاست از دیدگاه اسلام. دلیل این مطلب زیاد است؛ اولاً این آیاتی که در سوره انفال است. در سوره ی انفال از آیه ۵۹ تا ۶۱ به این ترتیب است. ﴿ وَ لا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لا یُعْجِزُون﴾ افراد کافر فکر نکنند که آنها پیش افتاده اند آنها هرگز نمی توانند خدا را عاجز کنند و فکر نکنند که از زیر سیطره پروردگار خارج شدند, نه آنها هرگز نمی توانند خدا را عاجز کنند. در جای دیگر است ﴿ وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِی الْکافِرِین﴾ بدانید که شما هرگز نمی توانید خدا را عاجز کنید. خدا به شما مهلتی می دهد. اینجا هم ﴿ لا یُعْجِزُون﴾ مثل ﴿ أَنَّکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللَّهِ﴾ است. این آیه ۵۹ سوره است. حالا آیه بعدش ﴿ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّهٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُمْ وَ آخَرینَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ یَعْلَمُهُمْ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْ ءٍ فی سَبیلِ اللَّهِ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُون﴾ این آیه را زیاد خواندیم و می دانیم که ترغیب و تأکید بر اینکه از لحاظ تجهیزات باید در حد بالایی باشید که ﴿ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّکُمْ﴾ در این آیه "قوه" هم یعنی رمی. پیغمبر فرمودند الا ان القوه هی الرمی آنچه که وسیله پرتاب کردن است که در جنگ ها نقش مهمی همان پرتاب کردن دارد. ﴿ وَ آخَرینَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ﴾ غیر از عدوی که در نظرتان است شما دشمنانی دارید که خودتان نمی دانید. ﴿ «اللَّهُ یَعْلَمُهُمْ وَ

ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْ ءٍ فی سَبیلِ اللَّهِ» در جهاد هزینه و بودجه هم لازم است. یُوَفَّ إِلَیْکَمْ وَ أَنْتُمْ لاـ تُظْلَمُون. آیه بعد وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها اگر دشمن از راه سلم آمد شما هم سلم را قبول کنید بنابراین اولین اساس آن سلم است. ما با شما دعوایی نداریم ما منطق خودمان را بیان می کنیم. وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیم بنابراین زیربنای زندگی و اجتماع را اسلام سلم و صلح معرفی می کند. ولی در موقع خودش هم آخر الدواء الکی جهاد یک امر فطری است و در جای خود لازم است. این یک دلیل است که از آیات ۵۹ تا ۶۱ سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن استفاده کردیم. انواع جهاد و اهداف جهاد را ما بعد از این بحث عرض می کنیم. ما در بحث فقهی درباره جهاد در سوره ی ممتحنه بحث کردیم. لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطین خداوند نسبت به کسانی که شما را از خانه هایتان اخراج نکردند و با شما برخورد عداوت آمیزی نداشتند أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ نهی از نیکی نمی کند بلکه به آنها نیکی کنید. إِنَّما یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذینَ قاتَلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ أَخْرَجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ بله کسانی که در دین با شما قتال کردند و از خانه هایتان بیرونتان کردند با آنها دوستی نکنید. منطق اسلام این است. هیچ گاه اسلام با شمشیر پیش نرفته. هیچ گاه اسلام نگفته به کسی حتی کفار بدی

کنید. ابتداءً بحث امروز این است که فکر نکنند که زیربنای اجتماع در اسلام برخورد با شمشیر است. نه خیر زیربنا صلح و مسالمت است. از طرفی هم که اسلام می گوید باید خیلی مجهز باشید به اندازه ای که قدرت دارید این هم سلاح صلح است. چون اگر مسلح نباشیم دشمن می آید و آدم را می کشد. الان ایران از این جهت سالم مانده چون خیلی مجهز است. دشمنان به افغانستان و عراق حمله می کنند ولی به ایران نمی توانند حمله کنند. یکی از راه های صلح همین است. اگر انسان خودش را قوی کند دیگر دشمن هم نمی تواند حمله کند. پس این یک واکنش سریعی است که اسلام می خواهد که در مقابل قوت شما صلح به وجود بیاید. اگر شما قوی نباشید دشمن به شما حمله می کند و درگیری و کشتار به وجود می آید. اما أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُم قوی باشید. آیات و مطالب مربوط به جهاد را باید با دقت بررسی کرد به نظر بنده خیلی از جاها اسلام دفع نه رفع طوری کرده که جنگی به وجود نیاید. یکی از راه ها همین است که شما خود را تقویت کنید. در نهج البلاغه نامه ی **۵۳** که نامه ایست به مالک اشتر در اولش حضرت امیر مالک اشتر را مأمور می کند برای اداره ی کشور مصر و چهار چیز را سرلوحه ی کارش قرار می دهد. جِبَایَهَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَهَ بِلَادِهَا این سرلوحه ی کار هر مدیر اسلامی است. اول مسئله مادی و اقتصادی جِبَایَهَ خَرَاجِهَا، دوم

دور کردن دشمن از حوزه های اسلامی جِهَادَ عَدُوِّهَا، سوم تعلیم و تربیت طوری باشد که همه ی افراد صالح و شایسته بار بیایند اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا، چهارم عِمَارَةَ بِلَادِهَا. نامه ی ۵۳ بسیار جامع و مطالب فراوانی دارد. یکی از مطالبی که حضرت به مالک اشتر فرمودند وَ لَا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ هر گاه دشمن از راه صلح جلو آمد شما هم از راه صلح جلو بروید صلح را دفع نکن. و لِلَّهِ فِيهِ رِضًا فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً لِجُنُودِكَ وَ رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَ أَمْناً لِبِلَادِكَ علتش را هم بیان می کند. در صلح سه چیز است؛ اول اینکه لشکر در استراحت و آسایش است دَعَةً لِجُنُودِكَ، دوم تو خودت هم راحتی چون جنگ احتیاج فراوانی به فکر و زحمت و تلاش دارد. رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ، سوم أَمْناً لِبِلَادِكَ اینکه جنگ مستلزم خرابی و تخریب است. ولی در صلح شهرها در امنیتند. وَ لَكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ حضرت به مالک اشتر فرمودند بترس _ترسیدن خیلی شدید_ که گاهی دشمن از راه صلح وارد می شود پیمان هم ممکن است منعقد شود و شما فکر کنید که صلح به وجود آمده ولی در زیر نقاب صلح دشمن دارد خودش را تقویت می کند و آلات و تجهیزات تهیه می کند تا نفسی بکشد بعد به شما حمله کند. از این جهت از لحاظ مآل بینی و بیداری از دشمن حذر کن. فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ گاهی دشمن نزدیک می آید تا شما را غافل کند فَخُذْ بِالْحَزْمِ بنابراین آن حزم و احتیاط را همیشه در نظر داشته باشید.

وَ اتَّهِمْ فِی ذَلِکَ حُسْنَ الظَّنِّ حسن ظن را متهم بـدان و خوش گمان نباش. بلکه همیشه آن احتیاط و مآل بینی را در نظر داشـته بـاش. مـا با توفیق پروردگار چون بحث جامع الاطرافی در جهاد انجام می دهیم وارد اقسام و اهـداف جهاد می شویم. ما از راه اهـداف جهاد که در کتاب الله است اقسام جهاد را هم به دست می آوریم. فقهاء ما فقط سه نوع از جهاد را گفتنـد ولی به نظر ما خیلی وسیع تر از این است. اول دعوت به اسلام، دوم دفاع، سوم بغاه کسانی که در برابر حاکم اسلامی و امام ایستادگی می کنند. ولی به نظر ما بیش از اینهاست که به عرض می رسانیم. قبل از اینکه وارد بحث شویم مطلبی بود که می خواسـتم عرض کنم. این بود که آقای رحیم پور ازغدی که شـبهای شـنبه بیشتر در تلویزیون صـحبت می کنند و چون از لحاظ بیان و صـحبت اطلاعاتشان خوب است جمعیت زیادی را جمع کردنـد ولی علیه حوزه زیاد از ایشان می شـنوم و راهی هم نـدارم که به ایشان برسانم. دیشب که صـحبت می کردنـد در یزد هم صـحبت می کردنـد و در صـحبت هایشان علما را می کوبنـد و حوزه را می کوبد. خیلی از ایشان ناراحت هسـتم. گفت که دویست سال است که علما اصـلاً کاری برای اسلام نکردند. خیلی شدید حمله کرد به حوزه ها و علماء. جمع هم همه علماءبودند بعد یک پیرمردی بلند شد و گفت چرا این حرف را می زنی علماء خدمت های زیادی کردند انقلاب و ... بعد او تشر زد که

بنشین من هر چه می گویم از قول امام می گویم. یک شب دیگر صحبت می کرد که اجتهاد یعنی "استفراغ وسع" چند قرن است که ما در حوزه ها استفراغ وسع نداریم. اصلاً شما چه کار دارید که در حوزه ها دخالت می کنید؟! گفت چند قرن است که در حوزه ها دیگر اجتهاد نیست و عجیب است واقعاً. و شبی دیگر می گفت که علما با حکومت اسلامی مخالفند فقط امام بود که قیام کرد. چون بنده خیلی ناراحت بودم خواستم که به شما گفته باشم. خلاصه عرض کنم خدمت محترم که ما اقسام جهاد را از اهداف جهاد از مطالبی که در کتاب الله تعالی و روایات ما ذکر شده استنباط و استخراج می کنیم که ببینیم چند نوع است. یک نفر نیست که به این آقا بگوید این شیخ فضل الله نوری یا مدرس چرا شهید شدند؟ این قیام ها، جریان تنباکو، جریان مشروطه اینها چه بوده که ۲۰۰ سال است که هیچ حرکتی از آنها به وجود نیامده. من تعجب می کنم از اینکه تلویزیونی که برای همه پخش می شود یک نفر این طور درباره ی علما و حوزه صحبت می کند. شبی دیگر درباره ی حقوق زنان صحبت می کرد. بعد یک نفر گفت که علما و فقها می گویند که جای ورزش زنان و مردان باید از هم جدا باشد. حتی راه ورود و خروجشان جدا باشد. بعد به جای اینکه به نفع دین جواب بدهد لبخندی زد و گذشت و جواب نداد. مثلاً در کتاب "شهید الفضیله" که مال علامه امینی است. این کتاب جزء کتاب

هـایی بوده که قبلاً مطالعه کردم و برایش فهرست نوشتم. از قرن چهارم، پنجم شروع کرده. این خدمات علماست که در این کتاب ۱۲۱ نفر را ذکر کردند. از علمایی که به شهادت رسیدند. تعدادی از آنها را زنده_ زنده در آتش سوزاندند و در مورد بعضـی است به اینکه اکلوا لحمه نتقوا شعره حتی گوشتشان را خوردند و موهای بدنشان را کندند. کسی که این شعر را گفت بآل محمد عرف الثوابُ / و فی ابیاتم نزل الکتاب/ علی درٌ و ذهبً مصفّی / و باقی الناس کلهم الترابُ / هو البَکاء فی المحراب لیلاً ـ / هو الضحاک اذا اشتدّ الضرابُ/ او را زنـده زنـده سوزاندنـد. خلاصه وقتی انسان این کتاب را مطالعه کند که مجموع شهداء الفضیله ۱۲۱ نفر است که ۳۹ نفر به دست اهل تسنن کشته شدند _مثل شهید اول و ثانی_ ۳ نفر به دست اسماعیلیه کشته شدند. ۳ نفر را ملاهده کشتند. _یعنی زندیق ها و کسانی که خدا را قبول ندارند_ ۵ نفر شهداء مشروطه که یکی از آنها شیخ فضل الله نوری است. ۲ نفر را وهابی ها، ۲ نفر را بابی ها کشتند. _که یکی شیخ محمد قزوینی, شهید ثالث در قزوین موقع نماز صبح_، ۵ نفر را نادر شاه کشته. _چون نادر شاه تسنن را تقویت می کرد_ ۲ نفر را بدخواهان دشمنان اصلاحات کشتند مثل محقق کرکی که در زمان صفویه خیلی به اسلام خدمت کرد. ۱ نفر را خوارج کشتند. ۱ نفر را صوفی ها کشتند. ۱ نفر را ارمنی ها کشتند. چند نفر را کمونیست ها کشتند. چند نفر را هم

راهزن ها و امثال آنها کشتند. خلاصه از این قبیل جهادها. ولی فقهای ما طوری جهاد را مطرح کردند که همه اینها از حیطه ی جهاد فقه ما خارج است. ما درباره ی اهداف و اقسام جهاد بحث می کنیم تا ببینیم چند مورد می شود. یکی قیام برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین. در سوره ی نساء خداوند این طور فرمودند ﴿فَلْیُقاتِلْ فی سَبیلِ اللَّهِ﴾ اول مقاتله را می گوید بعد ما خواهیم گفت که جهاد با جنگ خیلی فرق دارد. هم از لحاظ هدف, هم از لحاظ لشکر و هم از لحاظ نتیجه. بعضی خیال می کنند جهاد یک نوع جنگ است. جنگ های معمول بشری با جهاد خیلی فرق دارد. این مقدمه ایست برای جهاد برای نجات مستضعفین ﴿فَلْیُقاتِلْ فی سَبیلِ اللَّهِ الَّذینَ یَشْرُونَ الْحَیاهَ الدُّنْیا بِالْآخِرَهِ﴾ "یَشْرُونَ" یعنی یبیعون. باید آن مجاهدین به این اندازه در ایمان قوی باشند که حیات دنیا را در برابر آخرت بدهند. ﴿وَ مَنْ یُقاتِلْ فی سَبیلِ اللَّهِ فَیُقْتَلْ أَوْ یَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتیهِ أَجْراً عَظیما﴾ این آیه ۷۴ از سوره نساء سوره ی چهارم قرآن است. بعد پشت سرش ﴿ وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ﴾ شما را چه شده است که در راه خدا قتال نمی کنید. (مستضعفین) عطف به جای (الله) است. تا مستضعفین را از چنگال مستکبرین نجات دهید. ﴿الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُها﴾ آنهایی که می گویند پروردگارا ما از این مکانی که در آن ظلم است و ما در ورطه ی ظلم قرار گرفتیم. ﴿وَ اجْعَلْ لَنا

مِنْ لَدُنْکَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیراً﴿ .﴾ فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُم ﴿. امام (رضوان الله علیه) یک جلد از دفتر تبیانشان که ۵۰ جلد است مربوط به استضعاف است. عقیده شان این است که قیام ما نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین است. چون استکبار از چند جهت مستضعفین را استضعاف می کند. استضعاف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی استضعاف رسانه ای و اخباری. اگر قیامی صورت بگیرد که این مستضعفینی که به این ترتیب حقوقشان پایمال شده و زیر چکمه ی استکبار کوبیده شدند این یک نوع جهاد است. که این آیه به آن دلالت دارد و آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان جلد چهارم در تفسیر این آیه توضیح بسیار لازم و جالبی دارند که این یک نوع جهاد است که اسلام مسلمانان را دعوت می کند که این طور قیام کنند. بعد پشت سرش دارد که ﴿ الَّذینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ الَّذینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ الطَّاغُوتِ فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفا﴾ عجیب این است که ذیل این آیه این است ﴿فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفا﴾ آیات قرآن را وقتی پشت سر هم کنیم خیلی مطلب می فهمیم تا به تنهایی. پشت سر آیه ی نجات مستضعفین از دست مستکبرین می گوید کسانی که مستکبرند و مسلمان ها و غیر مسلمان ها را به استضعاف کشاندند اینها اولیاء شیطانند. ﴿فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفا﴾ امروز با توفیق پروردگار یک نوع از جهاد _که یستفاد از قرآن و اخبار که نهضت و قیام برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین_ را

بحث کردیم. ان شاء الله برای فردا.

اقسام جهاد – جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد در بحث جهاد عرض کردیم که یکی از بحث ها اقسام جهاد است که جهاد به چند قسم صورت می گیرد. فقهای ما در کتب فقهی فقط سه قسم ذکر کردند؛ یکی برای دعوت به اسلام، کسانی که در موقع دعوت در بین راه سدی ایجاد می کنند و مانع دعوت می شوند جهاد با اینها یک نوع است. دوم جهاد به معنای دفاع، زمانی که دشمنان حمله می کنند و دفاع مسلمانان در برابر تهاجم آنها. سوم بغاه، کسانی که در برابر امام معصوم قیام کنند و زیر بار حکومت امام معصوم یا قائم مقام امام معصوم نروند. ولی ما عرض کردیم که با تتبع در روایات و تاریخ و احادیث و آیات انواع جهاد خیلی بیش از اینها می شود. یکی از آنها را که دیروز هم عرض کردیم. جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین است. زیرا یکی از مصیبت های بزرگ بشری مسئله ی استکبار بوده _یعنی کسانی که در برابر خدا پیغمبر خدا و ائمه: و مردم خود بزرگ بینی داشتند و خودشان را بزرگ تر از آن می دیدند که زیر بار حق و اسلام و دین بروند_. گاهی در برابر خدا استکبار می کردند و می گفتند: أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی یا مثلاً فرعون که گفت: ای هامان برای من یک نردبانی درست کن تا به وسیله ی آن به بالا بروم تا از اله موسی اطلاعاتی به دست آورم و با او بجنگم. قالَ إِبْراهیمُ رَبِّیَ الَّذی یُحْیی وَ یُمیتُ قالَ أَنَا أُحْیی وَ أُمیتُ گاهی استکبارشان در این

ص: ۹۶۷

حد در برابر خدا بود. گاهی در برابر پیغمبران بود. می گفتند أَأُلْقِیَ الذِّکْرُ عَلَیْهِ مِنْ بَیْنِنا یا مثلاً لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظیمٍ این پیغمبر مال و ثروتی ندارد. دستش خالی است. از این جهت با حقارت به او نگاه می کردند و او را قبول نمی کردند. گاهی هم نسبت به مردم قالَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصاری نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُه یهود و نصاری می گفتند: ما یک نژاد برتر هستیم. ما فرزندان و دوستان خدا هستیم. قُلْ یا أَیُّهَا الَّذینَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ این آیه در سوره ی جمعه خطاب به یهودی هاست که ای یهودی ها شما که می گویید اولیاء الله هستیم مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ. خلاصه در ۴۸ جای قرآن خداوند از استکبار به عنوان یک بلای بزرگ بشری از آغاز یاد کرده. آیات فراوانی در این قسمت وجود دارد. أَ فَکُلَّما جاءَکُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوی أَنْفُسُکُمُ اسْتَکْبَرْتُمْ فَفَریقاً کَذَّبْتُمْ وَ فَریقاً تَقْتُلُونَ این قبیل آیات قرآن. بنابراین یکی از مصیبت های بزرگ بشری وجود افراد زیاده خواه و سلطه طلب بود که مردم را به استضعاف می کشیدند؛ در فرهنگ و سیاست و اقتصاد مردم سلطه پیدا می کردند و استضعاف فکری و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی به وجود می آوردند. انبیاء هم برای نجات توده های مستضعف از زیر سلطه ی استکبار قیام هایی داشتند. حضرت ابراهیم ،حضرت موسی ، حضرت عیسی ، پیغمبر ما که یکی از کارهایشان همین بوده. قرآن یک کتاب تاریخی

ص: ۹۶۸

نیست که بخوانند و کنار بگذارند. قرآن یک کتاب تلاوت نیست که بخوانند و روی طاقچه بگذارند. بلکه کتاب هدایت و درس است. کتاب ایجاد شور و حرکت است. پس قرآن که جریان حضرت "براهیم و حضرت موسی را نقل کرده، برای این بوده که ما درس بگیریم. یکی از درس های جهاد را مبارزه و قیام را از قیام پیغمبر خدا فرا بگیریم. پس بدون جهت نبوده که ما با توفیق پروردگار بحث جهاد را مطرح کرده ایم. باید عرض کنم که بحث جهاد برای خود من خیلی آموزنده است. بنده جهاد را به این اندازه عمیق و وسیع فکر نمی کردم. این توفیق پروردگار است که ما جهاد را از این دید بحث کنیم و در معرض مطالعه قرار دهیم. خلاصه یکی از کارهای پیغمبران قیام برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین بوده است. این یک جهادی است. وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیراً آیه ۷۵ سوره ی نساء، سوره ی چهارم قرآن کریم. این قسم اول از جهاد است به ترتیبی که ما به عرض می رسانیم. در سوره های قرآن این مطلب زیاد ذکر شده که یکی از کارهای پیغمبران این بوده. مثلا در سوره صافات آیات ۱۱۴ و ۱۱۵، سوره ۳۷ قرآن وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلی مُوسی وَ هارُونَ وَ نَجَّیْناهُما وَ قَوْمَهُما مِنَ الْکَرْبِ الْعَظیمِ ما بر موسی و هارون منت گذاشتیم و آنها را و قومشان را

از "کرب عظیم" ــدر تفسیر المیزان کرب عظیم همان استضعاف بوده ــ نجات دادیم. کرب عظیمی که بنی اسرائیل آن زمان به آن گرفتار بودند و موسی و هارون با آن همه جهد و کوشش و مبارزه از آنها برطرف کردند, همین استضعاف بوده. در جای دیگر قرآن در سوره ی دخان سوره ی ۴۴ قرآن آیه ۱۸ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبادَ اللَّه که حضرت موسی با فرعون صحبت می کند. برای نجات عباد الله برخاسته. به فرعون می گوید: أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمين و آیه ۳۰ و ۳۱ وَ لَقَدْ نَجَّيْنا بَني إِسْرائيلَ مِنَ الْعَذابِ الْمُهينِ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كانَ عالِياً مِنَ الْمُسْرِفين ما بنی اسرائیل را از عذاب مهین، ــدر قبل استضعاف را کرب عظیم گفته بود ولی در اینجا می گوید از عذاب مهین ــ نجات دادیم. بنابراین یکی از فلسفه و حکمت و هدف قیام انبیاء نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین است. مستکبرین که الان هم وجود دارند و انقلاب اسلامی ایران یکی از اهداف عالی اش همین موضوع نجات مستضعفین بوده که عرض می کنیم. اینها در کار خودشان برنامه هایی دارند. یکی از برنامه های آنها که از قرآن کریم استفاده می شود همین خود بزرگ بینی است. خودشان را از آن حد بشری بزرگتر می دانند. در نتیجه میان ملت های دیگر که تحت استضعاف آنها هستند خود کم بینی به وجود می آورند. انسان دارای کرامت و مقام بلند است. ولی به نظر آنها انسان ها دو درجه اند؛ درجه اول و دوم. مستضعفین را انسان های درجه ۲ حساب می کنند. آنقدر

هم با فرهنگ خاصی تبلیغات می کنند که اینها خیال می کنند که بله همین طور است.ما آن قدرت و فکر آنها را نداریم. و کم کم دچار خود کم بینی می شوند و به ذلت و استکبار و استضعاف تن می دهند. آن استعدادهایشان کم کم سرکوب می شود و خودشان را کمتر از آن می بینند که بتوانند در برابر آنها کاری انجام دهند. حتی برای خودشان هم نمی توانند کاری انجام دهند. فکر می کنند که علم و ثروت و امکانات همه مال آنهاست. ما باید کارهای کوچکتر را اگر بتوانیم انجام دهیم. این ایجاد حقارت و خود کم بینی و خودباختگی در برابر مستکبرین است. فکر می کنند در سیاست و فرهنگ و اقتصاد باید به آنها پناه ببرند. آنها باید کارشناس بفرستند. کارهای مهم را انجام دهند و ما هم زیر سیطره ی آنها مشغول به کار باشیم. یکی از برنامه های آنها اشاعه ی فحشاست. در میان ملت های مستضعف فحشاء را گسترش می دهند تا ملت های مستضعف به آن فحشاء سرگرم باشند. فکرشان تختیر و ضعیف شود و به فکر آن نیفتند که در برابر مستکبرین قیامی انجام دهند. اشاعه ی فحشاء یکی از نقشه های آنهاست که از زمان تاریخ اندلس (اسپانیای امروز) معلوم می شود. در تاریخ اندلس مسلمانان توانستند اسپانیا را که در قلب کشورهای اروپایی بود فتح کنند و چنیدن قرن در آنجا حکومت مهمی داشتند. در لغت نامه ی دهخدا نوشته که "طارق بن زیاد" همدانی بوده. اگر کسی بخواهد به طارق افتخار کند آن طارقی که پیشتاز بود و از جبل

الطارق عبور کرد و وارد اروپا شد و اسپانیا را فتح کرد همدانی بوده. بالاخره اسپانیا فتح شد. و چندین قرن زیر دست حکومت های اسلامی بود و تمدن های عظیمی به وجود آمد. بعداً برای اینکه مسلمان ها را تضعیف کنند مخالفین شروع کردند به اشاعه ی فحشاء، آنقدر فحشاء را گسترش دادند که تمام جوان ها را تختیر کردند و سرگرم کردند تا ضعیف شدند و توانستند بر مسلمان ها غالب شوند و مسلمان ها را بیرون کنند. بنده خودم به عنوان نماینده ی امام وقتی که به اسپانیا رفتم سعی داشتم هر کجا که می روم آن آثاری را که باید ببینم, ببینم. در اسپانیا چند شهر بزرگ است به نام گرانادا. همان قرناتا را گرانادا می گویند. قُرتبا را کُردبا می گویند. از این قبیل عبارات. در یکی از شهرهای بزرگ آنجا همان گرانادا، پایتخت بوده, قرناته. یک موزه ای بود ما به آن موزه رفتیم و دیدیم در آن موزه مجسمه های فراوانی است که حمله ی مسلمان ها به اسپانیا را مثل حمله ی مغول _که ما می گوییم چقدر حمله ی سنگین و مخربی بوده_ معرفی کردند. آنقدر تبلیغات فراوان است که مسلمان ها آمدند و کشتند و سوزاندند و تخریب کردند که مردم نسبت به اسلام آن بغض و عداوت را همیشه در دل داشته باشند. یکی از نقشه های آنها اشاعه ی فحشاست. یکی دیگر از نقشه های آنها تضعیف و تحریف دین است. به مسلمان ها القاء کنند که این دین اسلام است که باعث عقب ماندگی شماست. شما اگر این دین را نداشتید چنین

و چنان بودید. به این وسیله سعی می کنند دین را در نظر متدینین تضعیف و تحریف کنند. عقب ماندگی شما به واسطه دین است. دین اسلام نسبت به زن ها نظر منفی دارد تا زنها را بدبین کنند. دین اسلام طرفدار اغنیاست تا فقرا را به دین اسلام بدبین کنند. بالاخره دین افیون ملت هاست. از این قبیل تعبیرات تا مردم این دین را که جهاد دارد و خیزش و حرکت و شور دارد نسبت به این بدبین شوند تا مبادا با تکیه به دین در برابر آنها قیام کنند. و همین طور کوبیدن علماء _چون علماء منادیان دین هستند_ سعی می کنند که علمای بزرگ را بکوبند که مردم نسبت به آنها آن نظر و ارادتی را که دارند نداشته باشند. دیگر دوگانه برخورد کردن با مسائل است. مستکبرین همیشه منافقند. یعنی همیشه یک جانبه گرایی دارند، برخورد دوگانه دارند. اینها نقشه هایی است که قرآن کریم برای مستکبرین ذکر کرده.خلاصه این استکبار و استضعاف یک مسئله بسیار مهمی است و یکی از اقسام جهاد قیام است در برابر مستکبرین برای نجات مستضعفین. ﴿وَ ما لَكُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هـذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُها وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصیرا﴾. امام (رضوان الله علیه) ابعاد مختلفی دارند. در اینجا ما به عنوان یک فقیه به ایشان می نگریم نه به عنوان یک سیاستمدارو پایه گذار انقلاب. ایشان در صحیفه ی نور و در کتاب دفتر تبیان در چندین جا از آیات قرآن و

اخبار و تاریخ اسلام همین مسائل را استنباط می کند که کار و مبارزه و جهاد ما, جهاد مستضعفین در برابر مستکبرین است. ما برای نجات مستضعفین جهاد می کنیم. بنابراین یکی از اقسام جهاد از نظر امام (رضوان الله علیه) که در اینجا کاربرد داشت همان مبارزه و جهاد مستضعفین در برابر مستکبرین است. حالا نمونه هایی. در صحیفه ی نور، جلد ۲۱. صحیفه ی نور ۲۲ جلد است که جلد ۲۲ فهرست مطالب است و ۲۱ جلد دیگر مطالب است.این کتاب خیلی پر ارزش و راه گشا و تأثیر گذار است. در جلد ۲۱ صحیفه ی نور صفحه ۸۶ به بعد مطالب زیادی دارند. اول این را می گویند: ملت عزیز ما که مبارزان حقیقی و راستین ارزش های اسلامی هستند به خوبی دریافتند که مبارزه با رفاه طلبی سازگار نیست. یعنی اولین شرط مبارزه این است که انسان رفاه طلب نباشد. آنهایی که تصور می کنند مبارزه در راه استقلال و آزادی مستضعفین و محرومان جهان با سرمایه داری و رفاه طلبی منافات ندارد با الفبای مبارزه بیگانه اند. آنهایی که تصور می کنند سرمایه داران و مرفهین بی درد با نصیحت و پند و اندرز متنبه می شوند و به مبارزان می پیوندند آب در هاون می کوبند. امروز جهان تشنه ی فرهنگ اسلام ناب محمدی است. و مسلمانان در یک تشکیلات بزرگ اسلامی رونق و زرق و برق کاخ های سفید و سرخ را از بین خواهند برد. امروز خمینی آغوش و سینه ی خویش را برای تیرهای بلا و حوادث سخت در برابر تمام توپ ها و موشک های

دشـمن بـاز کرده است و همچون عاشـقان شـهادت برای درک شـهادت روزشـماری می کنـد. جنـگ مـا جنگ عقیـده است. جغرافیا و مرز نمی شـناسد. ما بایـد در جنگ اعتقادی مان بسـیج بزرگ سـربازان اسـلام را در جهان به راه اندازیم. ان شاء الله ملت بزرگ ایران با پشتیبانی مادی و معنوی خود از انقلاب، سـختی های جنگ را به شـیرینی شـکست دشـمنان خـدا و نجات مستضـعفین جبران خواهنـد کرد. در جای جای صـحیفه ی نور این مطلب تکرار شـده که بنـده فقط شـما را راهنمایی می کنم. جلد ۲۱ صـحیفه ی نور از صفحه ی ۸۶ تا صفحه ی ۹۰ در همین موضوع است. بنابراین مطلب برای ما خیلی روشن شـد. ولی کلمات ایشان به انـدازه ای زیاد است که جلـد ۴۰ دفتر تبیـان _که ۵۰ جلد است_ اسـمش استضـعاف و استکبار است. از نشر آثار امام این را بخوانیـد. در دفتر تبیان جلد ۴۰ در صفحه ۱۲۷ می فرماینـد: ایران مبدأ و نقطه ی اول است و الگو برای همه ی ملت های مستضـعف جهان است. ملت های ضـعیف ببیننـد که ایران با دست خالی و قدرت ایمان و وحدت کلمه و تمسک به اسلام در مقابل قدرت های بزرگ ایستاد و آنها را شکست داد. سایر اقشار ملت ها به این رمز اسلامی و ایمان اقتدا می کنند و در تمـام اقشـار عـالم مسـلمین به پـا خیزنـد و بلکه مستضـعفین به پا خیزنـد. وعـده ی الهی که مستضـعفین را شامل است و می فرماید: ما منت بر مستضعفین می گذاریم و آنها را امام می کنیم. این را بشنوید وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ

عَلَى الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّهً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثین آیه ۵ سوره ی قصص سوره ی ۲۸ قرآن کریم. امامت حق مستضعفین است، وراثت از مستضعفین است. مستکبرین غاصبند و باید از میدان خارج شوند. ما مستکبرین را از صحنه بیرون کردیم و به جای آن مستضعفین را برقرار کردیم. خلاصه این قسم اول از جهاد بود که به عرض محترم رسید. اما قسم دوم قیام در برابر سلاطینِ ظالمین و جبارین. این قسم دوم است که با قسم اول فرق دارد. قسم اول قیام در برابر مستکبرین برای نجات مستضعفین بود. ولی این قیام در برابر سلاطین مستبد و استبدادگر است برای نجات ملت ها و مردم. در همین رابطه است قیام تحریم تنباکو، قیام مشروطه، کشته شدن شیخ فضل الله نوری، شهادت مدرس و امثال اینها. هیچ کدام از اینها با آن مبانی که فقهاء گفتند تطبیق نمی شود. ولی ما این طور که بحث می کنیم تمام این قیام ها، قیام ابوذر در برابر عثمان و امثال آن, قیام زید، قیام شهدای فخ همه ی اینها با این معیار دوم که عرض می کنیم تطبیق می شود که بعداً ان شاء الله به عرض می رسانیم.

اقسام جهاد – جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره ی اقسام جهاد بود. با توجه به آیات قرآن و روایات و تواریخ معتبر اسلامی جهاد به چند قسم تقسیم می شود؛ قسم اول که دیروز بحث شد قیام و نهضت و جهاد مستضعفین در برابر مستکبرین بود. این یک نوع از جهاد است که آیات قرآن دلالت دارد بر اینکه انبیاء الهی و

ص: ۹۷۶

ائمه : برای نجات مستضعفین اهتمام می داشتند و این را یک نوع جهاد حساب و معرفی می کردند. این بحث شد. نوع دوم جهاد، جهاد در برابر سلاطین و ظالمین است. این هم در جای خود جهاد بسیار مهم دینی است. اما مسئله ی ریشه ای در اینجا تفاوت بین مذهب امامیه و اهل تسنن است. ریشه و اصل در اینجا این موضوع است که اول این موضوع باید برای ما روشن شود. امامیه معتقدند به اینکه هدایت و حکومت هر دو شأن پیغمبر و اهل بیت : است با دلائلی که دارند. حدیث ثقلین و امثال آن دلالت دارد بر اینکه هدایت در شأن پیغمبر و اهل بیت : است. در این حدیث پیغمبر تصریح می کند که کتاب الله و عترتی و اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. الله الله فی اهل بیتی لا تقدموهم فتهلکوا و لا تأخروا عنهم فتهلکوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم حدیث با سندهای متعدد و مسلم و متواتر. متن حدیث هم که خیلی روشن است. سید شرف الدین در المراجعات می گوید: پیغمبر ـ این مطلب را که هدایت از قرآن و اهل بیت : باید باشد ـ در ۵ جا حدیث ثقلین را بیان فرمودند و مدارکش را هم از مدارک عامه نقل می کند. اول در حجه الوداع در بیابان عرفات، دوم در غدیر خم، سوم در سفر به طائف، چهارم در مسجد مدینه در روی منبر و پنجم در حجره و خانه ی خودشان, والبیت خاصٌ باهله. این یک مطلبی است که هدایت

ص: ۹۷۷

را فقط و فقط از قرآن و اهل بیت بایستی گرفت. امامیه این طور معتقد است و همین طور حکومت. غیر از جریان غدیر خم نصب حضرت امیر به حکومت، روایات فراوانی داریم که امامت و مدیریت در شأن پیغمبر و امام یا قائم مقام امام است برای غیر از اینها در سیاست و مدیریت شأنی قائل نیستیم و کسی غیر از اینها باشد ما آن را غاصب و ظالم می دانیم. امامیه مذهبشان این است. بنابراین ما ادله ی فراوان داریم برای این که لاـ یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ امامت مال کسانی است که ظالم نباشند و معصوم باشند. نمونه های فراوان در همان خطبه ی اول نهج البلاغه وجود دارد. وَ لَمْ یُخْلِ اللّهُ سُبْحانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِیٍّ مُرْسَلٍ أَوْ کِتَابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّهٍ لَازِمَهٍ أَوْ مَحَجَّهٍ قَائِمَهٍ خداوند متعال هرگز خلق خود، سطح زمین را خالی نگذاشته از نبی مرسلی یا کتاب منزلی یا حجه لازمه که همان امامت است. او محجه قائمه که راه راست و مستقیم است. در شرح خوئی در جلد دوم در معنای این جمله ای که خواندیم مطالب زیادی ذکر کردند. خلاصه حرف این است که یکی از احتیاجات مهم بشری مسئله ی مدیریت است که هیچ وقت جامعه ی بشری از ولایت و حکومت و مدیریت مستغنی و بی نیاز نیست؛ چون ابعاد دیگر زندگی به همین ولایت و مدیریت بر می گردد. بعد تعلیم و تربیت فرهنگی، بعد سیاسی، بعد نظامی، بعد اقتصادی. تمام ابعاد زندگی بشر که شکی نیست که بشر با اینها سرو کا دارد بر می گردد به یک مدیریت صحیح. اگر مدیریت،

مدیریت مثبتی باشد در تمام این جهات پیشرفت و تکامل و ترقی مادی و معنوی حاصل می شود. اگر مدیریت، مدیریت منفی باشد نتیجه ای جز انحطاط و سقوط و نکبت و بدبختی ندارد. در طول تاریخ برخورد ما به همین بر می گردد. بیشتر برخوردهایی که به وجود آمده مربوط به همین مسئله حکومت و مدیریت و فرمانروایی و فرماندهی است. این خیلی مسئله مهمی است. در چنین مسئله ای اسلام ساکت نمی ماند. مسلماً با تمام ابعاد و خصوصیات در اسلام مسئله ی مدیریت و ولایت مورد توجه و بیان قرار گرفته. مسئله ی شیعه این است. این کبری، برای صغری هم دلیل فراوان است. مثلاً ـ در کتاب اصول کافی در باب الحجه، ـاصول کافی یعنی کافی با تهذیب استبصار، من لا ـ یحضر خیلی فرق دارد . برای اینکه تهذیب و استبصار و من لا ـ یحضر فقط فروع را گفتند. در اصول بحثی ندارد. کافی یک ذخیره ی بزرگی است برای اهل تشیع خیلی مطالب مهمی دارد. اول درباره ی توحید بعد درباره ی حجت بعد درباره ی ائمه : و شأن آنهاـ یکی از باب های مهم کافی "کتاب الحجه" است. آدرسش برای مطالعه؛ اصول کافی جلد اول از صفحه ۱۶۸ آغاز می شود. بعد از بحث توحید. در همان توحیدش هم خیلی مطالب است که ما با سنی ها فرق داریم. توحیدی که ائمه : به ما معرفی می کنند که خداوند دارای چه صفات و چگونه است که از کتاب توحید می فهمیم, با توحیدی که سنی ها معتقدند خیلی فرق دارد. آنها خدا را طوری توصیف کردند که خداوند

دست و پا و چشم دارد. در کتاب های آنها از جمله صحیح بخاری و امثال آن از این موارد زیاد است. اما توحیدی که اصول کافی معرفی کرده درباره ی خداوند خیلی فرق دارد. ائمه : عنایت داشتند به این مطلب در برابر مطالب آنها که در همان روز مطرح کرده بود که خداوند قابل رؤیت است و دست و پا دارد و می خندد. از این موارد در کتب کلامی آنها زیاد است. اما در کافی خدا را منزه از اینها معرفی کرده. بعد از بحث توحید وارد کتاب الحجه می شود. در صفحه ۱۶۸ اصول کافی، اول "باب الاضطرار الی الحجه" یعنی مردم ناچارند حجتی داشته باشند. این ناگزیر است, یک مسئله ای که مردم ناگزیرند و مهم است در زندگی و نقش منحصری دارد نمی شود چنین مسئله ای را خداوند و ائمه : و پیغمبر بیان نکرده باشند. در اینجا چندین باب است یکی "باب ان الارض لا تخلوا من حجه" اصلاً نمی شود که زمین از حجت خالی باشد لولا الحجه لساخت الارض باهلها اگر حجت نباشد زمین اهل خود را فرو می برد. در اینجا روایات فراوانی وجود دارد که اگر دو نفر در روی زمین باشند "رجلان" یکی از آنها باید امام باشد اینقدر امام و پیشوا مهم است. وآخر من یموت الامام آخرین کسی که از انسان ها می میرد باید امام باشد. در اصول کافی روایات فراوانی است که حضرت امام صادق از هشام پرسیدند که شما با عمروبن عبید معتزلی بحث کردید. ــاین خبر سوم همین باب اضطرار است. آن را مطالعه کنیدــ. هشام

با عمرو بن عبیـد معتزلی که سـنی بود بحث کرد و ثابت کرد خداونـد بایستی امام قرار دهـد. در بدن انسان که یک فرد اسـت امـامی به نـام عقـل وجود دارد که اگر نباشـد انسـان چقـدر اشـتباه می کنـد. وقتی که در بـدن یک فرد خداونـد امام و رهبر و راهنمایی به عنوان عقل قرار می دهد, برای جامعه ی بشـری هم باید امامی قرار دهد که مردم گمراه نشوند. هشام با آن قدرت بیانی که داشت این مطلب را بسـیار محکم و مسـتدل با عمرو بن عبیـد بحث کرد و ثابت کرد و عمرو هم محکوم شد و گفت تـو هشـامی؟ ولی او برای تقیه انکـار می کرد و عمرو گفت و الله تـو هشـامی و از جـای خودش بلنـد شـد و هشـام را در جـای خودش نشاند. بعد برای امام صادق که بیان کرد حضـرت فرمودند: هَذَا وَ اللَّهِ مَكْتُوبٌ فِی صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَی این بیان و منطق تو برای اثبـات امامت در صـحف ابراهیم و موسـی بیان شـده است. این مسـئله امامت است که شـیعه به این ترتیب به این مسئله معتقد است اینها را خودتان از صفحه ۱۶۸ تا ۱۸۰ اصول کافی از چاپ آخوندی مطالعه کنید؛ تا ببینید که چقدر عنایت و اهتمام از طرف پیغمبر و ائمه : به مسـئله امامت شـده است, که از طرف خداوند باید امام معرفی شود. این امام که شأنش هم هـدایت است و هم حکومت و هم قضا یکی از شـئون حکومت است. جهاد یکی از شـئون حکومت است ما همه ی اینها را از شأن امام می دانیم باید از طرف

امام معصوم قاضی نصب شود به سلسله مراتب و همین طور جهاد. همه ی اینها بر می گردد به آنها و در تمام اینها ما با سنی ها فرق داریم. بنابراین بحث ما بحث ریشه ایش این است که ما باسنی ها در مسئله ی امامت و سلطنت و حکومت این تفاوت را داریم. ائمه : سعی می کردند که شیعه ها در این راستا حرکت کنند از وقتی که در سقیفه ی بنی ساعده اختلاف به وجود آمد آنها رفتند به آن طرف. وقتی به آن طرف رفتند بنی امیه را قبول کردند بنی عباس را به خلافت و سلطنت قبول کردند, سلاطین دیگر را نیز قبول کردند. لذا در بحث جهاد این تأثیرگذار است. آنها هیچ گاه در برابر سلطان ظالم و جبار جهاد نمی کنند روایاتی از پیغمبر اسلام دارند که عرض می کنیم که هر کسی غلبه پیدا کرد شما اطاعت کنید. هلاکو بیاید، چنگیز بیاید. ولی ائمه : در دو جنبه کار کردند و برای ما بیان فرمودند؛ یک جنبه این که امامت این است, حکومت و هدایت در حوزه ی اهل بیت است و کسی که اینها معین کرده باشند حق ولایت دارد. تنها به این اکتفا نکردند. جنبه ی دیگر نفی کردن سلطه ی ظالمین و جبارین و دعوت به مبارزه با آنها را کردند و گفتند شما باید کسی که این شرایط را ندارد, کسی که امام نیست, عادل نیست, یا از طرف امام منصوب نیست و برای حکومت لیاقت ندارد, شما وظیفه دارید که در برابرش قیام و جهاد کنید هر چند که کشته شوید. لذا

این تاریخ با این سلسله مراتب محفوظ مانده, شیعه هیچ گاه زیر بار حکومت بنی امیه و بنی عباس و سلاطین دیگر نرفتند و لذا کشته شدند، به زندان رفتند شکنجه و آزار و اذیت فراوان شدند؛ ولی این عقیده را حفظ کردند. شعبه ی یکی از کارها به وسیله ی جهاد است که بحث ماست. ما باید ریشه ای بحث کنیم که چطور شده که شیعه جهاد را لازم می داند و آنها لازم نمی داند. بحث در این جنبه چند مطلب است. مطلب اول اهمیت مسئله ی امامت و حکومت که این مسئله خیلی مهم است. در اول مکاسب روایتی که خواندیم از تحف العقول شیخ انصاری نقل کرده. چند جمله اش این است اما وجوه الحرام در کسب حلال و حرام من الولایه: فولایهُ الوالی الجائر و ولایهُ ولاته، و العمل لهم و الکسبُ معهم حدیث از امام صادق است در تحف العقول در کلمات امام صادق. چون تحف العقول به ترتیب از پیغمبر تا آخرین امام از هر کدامشان به ترتیب مطالبی را نقل می کند. حالا ـ بقیه ی روایت و ذلک أن فی ولایه الوالی الجائر دوس الحق کله (دوس ـ داس ـ یَدوُس) با (سین) یعنی پایمال کردن، والی جائر که به سر کار بیاید تمام حق پایمال می شود. و إحیاء الباطل کله کل باطل احیاء می شود. و إظهار الظلم و الجور و الفساد ظلم و جور و فساد فراگیر می شود و إبطال الکتب و قتل الأنبیاء و المؤمنین و هدم المساجد و تبدیل سنه الله و شرائعه فلذلک حرم العمل معهم و معونتهم و الکسب معهم چون ولایت والی

جائر دارای این همه مفاسد است, عمل به آنها, کمک به آنها, کسب با آنها حرام است. إلا بجهه الضروره نظیر الضروره إلی الدم و المیته مگر اینکه انسان ناچار شود مثل ناچاری که برای خوردن خون و مردار به وجود می آید. در اینجا مطالب زیاد است که همه را نقل نمی کنیم. حالا ـ می رویم سراغ نهج البلاغه. در نهج البلاغه هم همین دو جنبه است که عرض کردیم. یکی جنبه ی مثبت که حاکم و والی باید چه صفاتی داشته باشد و یکی اینکه کسی که این صفات را نداشت باید با او جهاد کنید. امیر المؤمنین در نامه ی ۶۲ نهج البلاغه می فرمایند که اگر آنها به من حمله کنند وَ هُمْ طِلَاعُ الْأَرْضِ کُلِّهَا و سطح زمین را دشمنان من پر کنند مَا بَالَیْتُ وَ لَا اسْتَوْحَشْتُ من نه وحشت می کنم و نه ترسی دارم وَ إِنِّی مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِی هُمْ فِیهِ وَ الْهُدَی الَّذِی أَنَا عَلَیْهِ لَعَلَی بَصِیرَهٍ مِنْ نَفْسِی وَ یَقِینٍ مِنْ رَبِّی چون من نسبت به خودم یقین دارم وَ لَکِنَّنِی آسَی أَنْ یَلِیَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّهِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَّارُهَا فَیَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلًا وَ عِبَادَهُ خَوَلًا وَ الصَّالِحِینَ حَرْباً وَ الْفَاسِقِینَ حِزْباً من از این نگرانم که اینها تسلط پیدا کنند و مال خدا و بیت المال را ـ دُوَل جمع دوله است یعنی دست به دست بگردد ـ (یتلاولونها) بین خودشان، بیت المال را بین خودشان تصرف کنند و بخورند. بندگان خدا را عبید خودشان قرار دهند. با صالحین به مبارزه و حرب برخیزند و فاسقین را برای خودشان حزب و همدست قرار دهند. این

کلام امیر المؤمنین است. حالا خطبه ی ۱۳۱ .اول حضرت امیر می فرمایند پروردگارا من به خاطر جلب خشنودی تو خلافت را قبول کرده ام. وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ الْوَالِی عَلَی الْفُرُوجِ وَ الدِّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْکَامِ وَ إِمَامَهِ الْمُسْلِمِینَ کسی که والی است بر ناموس و خون مردم و بر بیت المال و احکام مردم و امامت مسلمین, چند طائفه صلاحیت ندارند که هیچ گاه این طور امور را در دست بگیرند؛ اول البخیلُ کسی که بخیل است یعنی حرص و طمع در جمع اموال دارد فَتَکُونَ فِی أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ اگر بخیل باشد حرص و طمع در اموال مردم و بیت المال دارد و لا الجاهل باید فقیه و عالم به احکام اسلام باشد اگر جاهل شد فَیُضِلَّهُمْ بِجَهْلِهِ در سایه ی جهل مردم را به گمراهی می اندازد وَ لَا الْجَافِی فَیَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ از لحاظ معاشرت باید مهربان باشد اگر جافی باشد غلظت و خشونت داشته باشد ارتباطش با مردم قطع می شود. اصل هم مردم هستند. وَ لَا الْخَائِفُ لِلدُّوَلِ فَیَتَّخِذَ قَوْماً دُونَ قَوْمٍ باید شجاع باشد, اگر بترسد تکیه به این و آن می کند وَ لَا الْمُرْتَشِی فِی الْحُکْمِ باید در حکم قاطع باشد. رشوه در او اثر نکند فَیَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ یَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ اگر رشوه خوار باشد به هر عنوانی حقوق از بین می رود و در مقاطع مختلف حکم را قطع نمی کند وَ لَا الْمُعَطِّلُ لِلسُّنَّهِ فَیُهْلِکَ الْأُمَّهَ باید سنت پیغمبر را اجرا کند اگر اجرا نکند به هلاکت می رسد. در نهج البلاغه خطبه ای است به نام خطبه

"قاصعه" که طولانی ترین خطبه ی نهج البلاغه است. چنان که در نامه ها نامه ی مالك اشتر طولانی ترین نامه هاست. حالا چرا به این خطبه قاصعه می گویند؟ بحث های زیادی است. یکی از معانی قاصعه، _قصع_ به حیوانی که نشخوار می کند می گویند. حضرت امیرالمؤمنین سوار بر شتری بودند, شتر در حال نشخوار کردن بوده این خطبه را بیان کردند. برای امیر المؤمنین فرقی نمی کرد مسجدی باشد، بازاری باشد، در بین راه باشد. این خطبه خیلی مطالب زیادی دارد که برای ما آموزنده است. آدرس شروح را عرض می کنم. شرح بحرانی جلد چهارم صفحه ۲۳۲ که این شرح ۵ جلد است. بحرانی هم خیلی مهم است. بحرانی معاصر با خواجه نصیر الدین طوسی بوده و نزد خواجه کلام می خوانده و خواجه نزد بحرانی فقه می خوانده با همدیگر اینجور درس و بحث داشتند. شرح خوئی جلد ۱۱ صفحه ۲۶۳، شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۳ صفحه ۲۳۸، شرح فی ظلال جلد ۳ صفحه ۱۰۷. من خلاصه می گویم شما مطالعه کنید. بیشتر خطبه درباره ی امتحان و در کوبیدن استکبار و مضررات استکبار است. می گوید شما عبرت بگیرید از حال ولد اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَ بَنِي إِسْحَاقَ وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ : از حالات ولد یکی از پسران حضرت ابراهیم که اسماعیل است و یک پسرش اسحاق، اسرائیل فرزند یعقوب است یعقوب فرزند اسحاق است اسحاق هم فرزند ابراهیم است. خلاصه یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم. بنی اسرائیل را چرا بنی اسرائیل می گویند؟ در شرح فی ظلال نکته ی

عجیبی است شرح فی ظلال که مال محمد جواد مغنیه است ـمغنیه که شهید شد از همین دودمان است اینها شیعه های خاص هستندـ در فی ظلال جلد ۳ صفحه ۱۴۲ می گوید: اسرائیل همان یعقوب است. اما چرا به یعقوب اسرائیل می گویند؟ می گوید در تورات در سفر تکوین ـتورات سفر-سفر استـ که مربوط به خلقت است, در اسحاح ۳۲ این طور نوشته که خدا خودش یک شب آمد داخل شد بر اتاق یعقوب. ـدر تورات از این قبیل مطالب زیاد استـ. خدا با یعقوب کشتی گرفت حتی الفجر شب تا صبح فما استطاع احدٌ منهما ان یغلب الاخر از اول شب تا صبح که خدا با یعقوب کشتی گرفت هیچ کدام نتوانستند غالب شوند. در اینجا خداوند لقب اسرائیل را به یعقوب داد. اسرائیل یعنی مصارع, کشتی گیر. عندئذٍ منح الله یعقوب لقب اسرائیل اعترافاً لمقدرته اسرائیل در لغت عبرانی که تورات به این زبان است یعنی مصارع الله. پس بنی اسرائیل معنایش را از اینجا می فهمیم یعنی کسی که با خدا کشتی گرفته. در تورات و انجیل مطالبی بر خلاف عقل است تناقض بین مطالب خودشان در این دو کتاب، نسبت هایی به خداوند، به پیغمبران از این قبیل, کشتی گرفتن زیاد است. تورات و انجیل فعلی همان تورات و انجیلی که قرآن می گوید نیست. قرآن در چند جا از تورات و انجیل تعریف کرده و می گوید فیه هدی و نور به تورات و انجیل کتاب هدایت و نور گفته. اما این تورات و انجیل با اشتمال به این همه تناقض و ضد و نقیض شامل آن تعریف

قرآن نمی شوند. یک وقتی در آمریکا بعد از جریان ۱۱ سپتامبر کتاب های تروریست را جمع کردند که علیه آنها مطلب دارد. در صدر آنها قرآن را قرار دادند. قرآن به عنوان یک کتاب تروریستی در آمریکا جمع شد و همین باعث شد مردم بیشتر به قرآن توجه کنند. در آن زمان بنده یک بیانیه ای نوشتم که اگر شما به قرآن دست بزنید, خدشه کنید, خود مسیحیت به خطر می افتد. چون ما حضرت عیسی را از قرآن می گوییم. شما چه دلیلی دارید که عیسی پیغمبر بوده؟ قرآن به عنوان اینکه یک معجزه ی واقعی است از آن فهمیدیم که عیسی پیغمبر بوده. امام رضا هم که در مجلس مأمون در خراسان بحث کردند وقتی که آن عالم نصرانی "جاثلیق و ..." گفت که حضرت عیسی که پیغمبر بوده چرا شما او را کنار گذاشتید و به دین اسلام رفتید؟ امام رضا فرمودند: ما ایمان داریم به آن عیسی که قرآن معرفی کرده. غیر از قرآن دلیل بر عیسی نداریم. آن عیسی به مردم می گوید که بعد از من پیغمبری خواهد آمد به نام محمد بن عبدالله؛ ما این عیسی را قبول داریم و شناخت این عیسی به ما ضرری نمی رساند. بنده هم نوشتم که عیسی را قرآن ما ثابت می کند. به علاوه اگر از قرآن صرف نظر کنیم در انجیل شما نسبت به مریم است که (العیاذ بالله) حضرت عیسی را تقریباً از زنا معرفی می کند. یک مردی به نام یوسف نجار بوده و با مریم مربوط بوده, بعد عیسی به وجود آمده. این قرآن ماست که

حضرت مریم را به آن عظمت معرفی می کند. عیسی را می گوید کمثل آدم خلقه من تراب و الا اگر قرآن را کنار بگذاریم شما چه دلیلی دارید که عیسی خدای نکرده ازراه زنا نیست؟! بقیه ان شاء الله فردا.

اقسام جهاد – جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره ی اقسام جهاد بود. عرض کردیم که قسم اول جهاد قیام و نهضت در برابر مستکبرین برای نجات مستضعفین است؛ که این خود یک فصلی از قیام انبیاء و اولیاء خداوند است و مسئله ی بسیار مهم و فراگیر و جهانی بوده است. موضوع دوم نهضت و جهاد در برابر قدرت های سلطنتی و حکومتی. چون یکی از موضوعات تأثیر گذار سلاطین بوده اند که بر اساس ظلم و اجحافی که داشته اند بر مردم حکومت می کردند؛ این هم فصلی از قیام انبیاست. این قیام خیلی تأثیر گذار است. در نهج البلاغه در نامه ی ۳۱ که حضرت امیر برای فرزندشان امام حسن مجتبی نوشتند إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَان آنقدر سلطنت و سلطان در سرنوشت مردم در جریان ها مؤثر است که إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَان. باز حضرت امیر در تحف العقول الناس بأمرائهم أشبه منهم بآبائهم مردم به فرمانروایان خود شبیه ترند تا پدران و مادران خود. تأثیر اخلاق ملوک و فرمانروایان در مردم بیش از تأثیر اخلاق پدر و مادر در فرزند است. قرآن کریم هم در یک مورد إِنَّ الْمُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّه آیه ۳۴ از سوره ی نمل سوره ی ۲۷ قرآن مجید. هر چند قرآن نقل می کند "قالت" از قول

ص: ۹۸۹

آن ملکه ی یمن، اما بالاخره قرآن که نقل می کند رد نمی کند. یک پرونده ایست برای ملوک در قرآن کریم به این ترتیب که ملوک ایجاد فساد می کنند إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها و عزیزان آن قریه و مملکت را ذلیل می کنند وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً وَ كَذلِكَ يَفْعَلُون کارشان و نقششان در زندگی این است. ما در روایات فراوان داریم که پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله یکی از نگرانی هایشان این بوده که بر ملت مسلمان ملوک و ائمه مضلین و پیشوایان گمراه کننده تسلط پیدا کنند. در بحار جلد ۲۸ صفحه ۳۲ نقل می کند قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأَئِمَّةَ الْمُضِلِّين من بر امت خودم از پیشوایان گمراه کننده خوف و نگرانی دارم. از حضرت امیر در جلد ۴۱ بحار صفحه ۳۱۸ در اخبار حضرت از مغیبات أَلَا وَ إِنِّي ظَاعِنٌ عَنْ قَرِيب من به زودی کوچ خواهم کرد ظاعن_ ظاء و عین_ ظعن به معنی کوچ کردن وَ مُنْطَلِقٌ لِلْمَغِيب و از شما غائب خواهم شد فَارْهَبُوا الْفِتَنَ الْأُمَوِيَّةَ وَ الْمَمْلَكَةَ الْكَسْرَوِيَّةَ از فتنه ی بنی امیه و از مملکتی که کسرویه (کیاسره، اکاسره و قیاصره و کسرویه) کسری _با جر کاف_ لقب سلاطین ایران بوده. قیصر لقب سلاطین روم بوده. کِسری را به اکاسره جمع می بستند و قیصر را به قیاصره. روایات این است که ائمه : مردم را از سلطنت های قیصری و کسروی ترسانده اند. ما در اسلام اصلاً سلطنت نداریم. آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) کتابی دارند به نام شیعه در اسلام که باید مطالعه کنید، در

ص: ۹۹۰

صفحه ۵۵ آن کتاب دارند که اولین کسی که حکومت را به سلطنت تبدیل کرد معاویه بود. در زمان عثمان یک حرکتی آغاز شد از آن سادگی که حکومت اسلامی داشت که متصدی آن پیغمبر و حضرت امیر بودند. اما عثمان در زمان خودش ساختن کاخ و تشریفات را شروع کرد و لذا ابوذر در برابرش قیام کرد که بعداً می گوییم. اما باز هم به تشکیلات معاویه نمی رسید. در آن زمان چون شام تحت سیطره ی روم بود فتح شده بود همان قیاصره، معاویه همان نقش قیاصره را کم کم در حکومت خود پیاده کرد و ساختن کاخ ها و تشریفات و این جور مسائل. بالاخره این تبدّل حکومت اسلامی _که بسیار ساده بود از جهاتی_ به سلطنت و تشریفات یکی از مصیبت های بزرگ عالم اسلام است و این از همان اکاسره و قیاصره گرفته شده. اکاسره سلاطین ایران که تشریفات فراوان داشتند و قیاصره هم سلاطین روم. حضرت امیر می فرمایند که بترسید از فتنه بنی امیه و مملکت کسرویه. مملکتی که بر اساس همان حکومت سلاطین ساسانی و سلاطین ایران پی ریزی می شد. بعد در همین آدرس جلد ۴۱ صفحه ۳۱۸ حضرت خلفای بنی عباس را یک یک ذکر کردند که این اخبار از مغیبات است. باب ۱۱۴. خلاصه یکی از اقسام جهاد, قیام در برابر این نوع حکومت ها و سلطنت ها است که قیام سید الشهداء شاهفرد این موضوع است که عرض می کنیم. قیام در برابر سلاطین و جباران, قیام زید در برابر هشام از همین باب است. قیام شهدای فخ در برابر سلطنت هادی از

همین قسم است. در این رابطه خیلی قیام صورت گرفته؛ قیام مشروطه و تحریم تنباکو و قیام امام (رضوا ن الله علیه) اینها همه شان به این مربوط می شود. قیام در برابر سلاطین جبار و حکومت های سلطنتی که دارای مفاسد فراوانی هستند. دیروز ما در اینجا بحث کردیم به نهج البلاغه رسیدیدم, گفتیم در نهج البلاغه حضرت امیر خطبه ای فرمودند به نام خطبه قاصعه. این خطبه در فیض الاسلام خطبه ۲۳۴ است. ولی در شروح شماره ی خطبه خیلی فرق دارد. نهج البلاغه مثل قرآن نیست. در قرآن ترتیب آیات در سور و بقیه موارد اختلافی وجود ندارد؛ اما در نهج البلاغه این طور نیست. یک خطبه ممکن است در شرحی یک شماره و در شرح دیگر شماره ی دیگر باشد. حالا چرا این جور شده؟ حرف همان حرف است _مطلب همان است_ اما در شماره و ترتیب و تقدم و تأخر تفاوت دارد. خلاصه خطبه ی قاصعه طولانی ترین خطبه در نهج البلاغه است. این خطبه در شرح خوئی ۱۹۱ است. این قدر تفاوت وجود دارد. منظورم از خوئی علامه ی خوئی است که شرحش بر نهج البلاغه ۲۳ جلد است که شاید کامل ترین شرح باشد. از جهت اینکه هم روایات دارد و هم تاریخ دارد و خیلی به روایات اهل بیت نظر دارد. این خوئی غیر از آیت الله العظمی خوئی است. زمانش هم قبل از ایشان است. در شرح بحرانی جلد چهارم صفحه ۲۳۲, شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۳ صفحه ی ۲۳۸، فی ظلال جلد ۳ صفحه ۱۰۷. حضرت در اینجا می فرمایند که عبرت بگیرید فَاعْتَبِرُوا

بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَ بَنِی إِسْحَاقَ وَ بَنِی إِسْرَائِيلَ در اين خطبه درباره ی موضوع امتحان و مستكبرين و نقش آنها مطالب زياد است، تا می رسد به اينجا كه عبرت بگيريد از فرزندان اسماعيل و پسر ابراهيم ، فرزندان اسحاق و بنی اسرائيل كه فرزندان يعقوبند. بعد می فرمايند در نتيجه ی اختلاف بين آنها اكاسره و قياصره بر اينها مسلط شدند كَانَتِ الْأَكَاسِرَةُ وَ الْقَيَاصِرَةُ أَرْبَاباً لَهُم و از اينكه اكاسره و قياصره و سلاطين اين چنين نقش منفی در زندگی انسان ها دارند در اينجا حضرت مطالبی دارند كه مطالعه می كنيد. بعد از اين موضوع می فرمايند أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ بترسيد بترسيد مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كُبَرَائِكُم از اطاعت آنهايی كه به جای بزرگان و فرمانروايان در ميان شما خودشان را جا زده اند الَّذِينَ تَكَبَّرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ گردن كشی كردند و از شخصيت خودشان خود را بالاتر تصور كردند وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ فوق نسبت خودشان. در كتابها ملاحظه می كرديد, خاقان بن خاقان بن خاقان، سلطان بن سلطان بن سلطان خودشان را يک تافته ی جدا بافته از مردم معرفی می كنند و اينها نقششان اين است كه می خواهند مردم عبيدشان باشند و خود ارباب مردم باشند. در برابر اينها بايد قيام صورت بگيرد. غير از زبان جهاد هيچ زبان ديگری نمی تواند اينها را از اين ادعاهايشان پايين بياورد. وَ أَلْقَوُا الْهَجِينَةَ عَلَى رَبِّهِمْ اينها كارشان به جايی رسيد كه از طرف خدا ادعاهايی داشتند. سلطان را ظل الله معرفی می كردند، قبله ی عالم معرفی می كردند، برای خودشان يک قداستی درست كرده بودند. مردم عوام

هم سلاطین را با یک قداستی نگاه می کردند. می دانستند که آنها گناهان و آلودگی های فراوانی دارند اما در عین حال قبله ی عالم بودند و ظل الله و از این قبیل عبارات. آیت الله خامنه ای (دامت برکاته) در مسافرت خودشان در سال گذشته به شیراز که ده_دوازده روز طول کشید, بعد از برگشتنِ ایشان مطالبی منتشر شد به عنوان "سخن یار" که شامل سخنرانی های ایشان در شهرهای استان فارس بود. بنده این را از اول تا آخر مطالعه کردم. در یک جا دارند که در تبریز یک آخوندی بود, از علما بود, انسان خیلی خوبی هم بود اما مقداری ساده بود. از شاه تعریف می کرد. می گفتند شاه شراب می خورد! می گفت خوب شاه اگر شراب نخورد که شاه نیست. فکرش این طور بود. می گفتند شاه قمار می کند! می گفت شاه باید قمار بازی کند. بعضی به این اندازه ساده بودند. می دانستند که سلاطین این قدر انحراف ها و ظلم ها دارند ولی چون سلطان است, ظل الله است, نباید با او مخالفت کرد. یک وقتی شاه به مشهد رفته بود و یک نمازی می خواند عکس برداشته بودند, پخش می کردند که شاه نماز می خوانده؛ فکر می کردند شاه یک مقامی دارد که اگر نماز نخواند نخواند هم نخواند. حضرت امیر در اینجا می فرمایند أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ بترسید بترسید از طاعت این قبیل افراد که این قدر گردن کشی و ترفع دارند. حتی نسبت به خداوند این طور ادعا می کنند انهم أَرْکَانِ الْفِتْنَهِ اینها ارکان فتنه هستند. بنابراین در برابر اینها هیچ

گاه طاعت نکنید و بیدار و هوشیار باشید. ما در این بحثمان با توفیق پروردگار یکی از تفاوت هایی که می خواهیم بیان کنیم تفاوت بین شیعه و اهل سنت است. اهل تسنن تمام سلاطینشان را "واجب الطاعه" می دانند و قیام در برابر سلطانشان را هر چقدر هم که ظلم کند جایز نمی دانند. هر کس باشد؛ یزید و معاویه در نظر آنها مقدسند و اطاعت لازم است و قیام جایز نیست. مثلاً در برابر ولید بن یزید بن عبد الملک که آنقدر شراب می خورد و یک حوزی از شراب درست کرده بود و داخل آن می رفت و شنا می کرد و شراب می خورد, حتی خواست برود بالای بام خانه ی کعبه و شراب بخورد. قرآن را روزی باز کرد که ببیند عاقبت چه می شود که مردم این حرفها را می زنند وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ این آیه آمد قرآن را گذاشت و هدف تیر قرار داد تُهَدِّدُنِی بِجَبَّارٍ عَنِيدٍ فَهَا أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ إِذَا مَا جِئْتَ رَبَّكَ يَوْمَ حَشْرٍ فَقُلْ يَا رَبِّ مَزَّقَنِی الْوَلِيد. تمام سنی ها قائلند به این که سلطان هر کسی که باشد باید از او اطاعت کرد و قیام در برابر او جایز نیست. ولی شیعه این عقیده را ندارد؛ بلکه این طور نیست. چون شیعه تابع فرهنگ اهل بیت : است. اهل بیت : از طرفی در مقابل این قبیل سلاطین با صراحت و قاطعیت گفتند که اینها ظالمند و با اینها همکاری کردن به هر نحوی که باشد حرام است. بنده در کتاب خمس یک فصلی در این موضوع

نوشته ام که ائمه : در برابر اینها چه می گفتند و در کتاب امر به معروف هم نوشته ام که چند سطر است. من اشد المواقف ائمه : داشته اند در برابر سلاطین بنی امیه و بنی عباس. دیروز هم کلام امام صادق را خواندیم که ولایت والی جائر "دوس" و از بین رفتن اسلام است و احیاء قاتل است و قتل انبیاء و هدم مساجد. شیخ انصاری هم در اول مکاسب محرمه دارد. خلاصه امام صادق در تحف العقول در کتاب های دیگر هم هست که عرض می کنم می فرمایند مَنْ عَلَّقَ سَوْطاً بَيْنَ يَدَيْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ کسی یک تازیانه ای را در مقابل سلطان جائر بیندازد جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ السَّوْطَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُعْبَاناً مِنْ نَارٍ طُولُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً يُسَلِّطُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ در وسائل هم جلد ۱۲ صفحه ۱۳۰ از وسائل ۲۰ جلدی این روایت وجود دارد. إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ أَعْوَانُ الظَّلَمَةِ وَ مَنْ لَاقَ لَهُمْ دَوَاةً أَوْ رَبَطَ كِيساً أَوْ مَدَّ لَهُمْ مَدَّةَ قَلَم هر کس که در دواتشان لیقه انداخته به این اندازه به آنها کمک کرده یا کیسه ای دوخته یا قلمی را تراشیده فَاحْشُرُوهُمْ مَعَهُمْ. شخصی از حضرت سؤال کرد که اگر من به سلاطین بنی عباس کمک کنم چگونه است؟ حضرت فرمودند مَا أُحِبُّ أَنِّي عَقَدْتُ لَهُمْ عُقْدَةً من دوست ندارم گرهی در کار اینها بزنم أَوْ وَكَيْتُ لَهُمْ وِكَاءً یا در مشکی را ببندم وَ إِنَّ لِي مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا لابتیها_ لابه تثنیه اش می شود لابتین_ ها به مدینه بر می گردد. یعنی اگر ما بین دو تا

تپه یکی آن طرف مدینه و یکی این طرف مدینه که شهر در وسط قرار بگیرد, یعنی تمام مدینه را به من بدهند, دوست ندارم که یک گرهی در کارشان بزنم یا در مشکی را برایشان ببندم لَا وَ لَا مَدَّةً بِقَلَمٍ إِنَّ أَعْوَانَ الظَّلَمَهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِی سُرَادِقٍ مِنْ نَارٍ، مَنْ سَوَّدَ اسْمَهُ فِی دِیوَانهم حَشَرَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ خِنْزِیراً، لَا تُعِنْهُمْ عَلَی بِنَاءِ مَسْجِدٍ اگر مسجد هم ساختند به آنها کمک نکنید. خلاصه از این قبیل عبارات زیاد است. در همان جلد ۱۲ وسائل ذکر کرده. بنده هم در کتاب امر به معروف ذکر کرده ام. ائمه : با این شدت در برابر سلاطین نهضت و قیام داشتند. امام (رضوان الله علیه) هم در وصیت نامه ی خود دارند که ما افتخار می کنیم که ائمه ی ما در برابر جباران این طور قیام و صراحت داشتند، به زندان رفتند و به شهادت رسیدند برای اینکه حکومت اسلامی را بنا کنند و با حکومت غیر اسلامی مخالفت کرده باشند. در اینجا مطالب زیاد است که ما فقط آنهایی که به بحث ما مربوط است را عرض می کنیم. یکی از موضوعاتی که بسیار لازم است به آن توجه کرد قیام سید الشهدا است. آن طور که فقهای ما گفتند اینها توجیه ندارد؛ چون آنها گفته اند که جهاد سه قسم است یا دعوت اسلام است یا دفاع است یا بغاه است. ولی خوب این طور نیست؛ جهاد خیلی وسیع تر از این است. قیام سید الشهدا ، ثوره سید الشهداء. طبری در تاریخ خودش دارد، ابن اثیر در کامل که سید الشهداء وقتی با

حرّ برخورد کردند این خطبه را خواندند أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ قَالَ فِی حَیَاتِهِ مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرَمِ اللَّهِ نَاکِثاً لِعَهْدِ اللَّهِ سید الشهداء هدف خود را در همین خطبه منعکس و بیان کردند که در برابر سلطان جائر سکوت جایز نیست و کسی که سکوت کند خداوند او را همانند آن سلطان داخل جهنم می کند. بنابراین جهاد در برابر سلطان جائر در فرهنگ اهل بیت : بسیار درخشنده و روشن است. مثلاً قیام ابوذر در برابر عثمان. در نهج البلاغه است که وقتی ابوذر قیام کرد و عثمان او را تبعید کرد حضرت امیر المؤمنین او را بدرقه کردند و فرمودند یَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّکَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوکَ عَلَی دُنْیَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَی دِینِکَ فَاتْرُکْ فِی أَیْدِیهِمْ مَا خَافُوکَ عَلَیْهِ وَ اهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَیْهِ در آخرش دارد لَا یُؤْنِسَنَّکَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا یُوحِشَنَّکَ إِلَّا الْبَاطِلُ فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْیَاهُمْ لَأَحَبُّوکَ وَ لَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَمَّنُوکَ آدرس این خطبه که خواستید مطالعه فرمایید. در شرح خوئی جلد هشتم صفحه ی ۲۳۶، شرح ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ی ۲۵۲، شرح بحرانی جلد سوم صفحه ی ۱۴۵، شرح فی ظلال جلد دوم صفحه ی ۲۶۳. بنده عرض کردم بسیاری از قیام ها با همین موضوع باید ارزیابی شود. همان جریان تحریم تنباکو، جریان مشروطه، جریان شیخ فضل الله نوری و شهادت ایشان، شهادت مدرس. تمام اینها این طور است و البته این را باید در نظر داشته باشیم که تمام جهادها که در حد کشتن می رسد باید به اذن امام یا قائم

مقـام امام باشـد. یعنی انسان خود به خود نمی توانـد این کار را نجام دهـد. چون ما قائلیم که جهاد بایـد با امام عادل باشـد؛ یا معصوم یا قائم مقام معصوم. در همان زمان ما کشتن رزم آرا، کشـتن حسن علی منصور این دو نفر نخست وزیرانی هستند که در زمان ما کشته شدنـد. در اولی برای کشـتنش از آیت الله کاشانی اجازه گرفتند و در دومی از آیت الله میلانی اجازه گرفتند که خودشان دارند که کار حزب مؤتلفه است. بالاخره قیام ایران؛ در کلمات امام که پر از این مطالب است. حالا یک نمونه را عرض می کنیم. ایشـان دارنـد که ولایـت فقیه بیانگر این موضوع است که تمام این حکومت ها باطل است و بایستی فقیه زمام این امور را به دست بگیرد. کلمه ای دیگر دارنـد که بعضـی به ما می گویند که مردم این را نمی پذیرند. ایشان می گویند که شما کدام مردم را می گویید؟ امام می فرمایند ما سر و کارمان با آن مردمی است که در دفن آیت الله طالقانی بیل و کلنگ را می بوسیدند. ولایت فقیه همان ولایت رسول الله است. اینها از آخوند نمی ترسند اسلام را آخوند آورده و عرض می کنم که آخوند و آخوند مسـلک یعنی اسـلامی و اسلامی مسلک بودن. اما کسانی که از آخوند می ترسند از اسلام می ترسند. این در جلد ۹ صحیفه ی امام صفحه ۵۳۰. امام در این بحث ما مطالب فراوانی دارند که ان شاء الله بقیه برای فردا.

اقسام جهاد – قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما در اقسام جهاد بود. بافت بحث جهاد این است

ص: ۹۹۹

که مبتنی بر کتـاب و احـادیث اهـل بیت : و تاریـخ می باشـد. مـا بایـد توجه کنیم که در بحث های فقهی بافت مسـئله متفاوت است. مسـئله جهـاد بـا تاریـخ پیغمبر و ائمه : و تاریـخ شـیعه ها و علماء ارتباط زیادی دارد. عرض کردیم قسم اول جهاد قیام و جهـاد برای نجات مستضـعفین از سـیطره ی مسـتکبرین است. این قسم اول بود که با مبانی خودش بحث شـد. قسم دوم قیام در برابر سـلاطین جور و ظالمین بود. در این قسم بایـد توجه داشـته باشـیم که بین ما و اهل تسـنن اختلاف وجود دارد. این قسم با مسـئله حـاکمیت و امـامت ارتباط دارد و ما در مسـئله امامت با اهل تسـنن اختلاف داریم؛ همان طور که در اصل نصب امام با اهل تسنن تفاوت داریم. ما عصمت را در امام شرط می دانیم و از این جهت امامت نزد ما به نصّ می باشد و باید امام از جانب خداوند نصب شود. خواجه نصـیر الدین طوسی در تجرید می گوید العصمه تقتضی النص و سیرته ایشان در بحث با عامه دارد که عصـمت اقتضا می کنـد امام بایـد منصوص باشد, همان طور که نبوت امر جعلی است و از جانب خداوند است و منصوص می باشد, امامت هم باید منصوص باشد. هم عصـمت مقتضـی نصّ است و هم سـیره ی پیغمبر مقتضـی نصّ است. چون پیغمبر برای هر مسـافرتی و هر جریـانی امیری و جانشـینی معین می کردنـد. خلافاً در مقابـل آنهـایی که می گوینـد پیغمبر امـامت را ساکت گذاشتند تا مردم هر کسی را می خواهند انتخاب کنند. حال مسئله ای که به

ص: ۱۰۰۰

بحث ما مربوط است این می باشد که شیعه قائل است به اینکه در برابر سلاطین جائر قیام واجب است. بر هر کسی که ممکن باشد واجب است برای امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم قیام کند. ولی سنی ها معتقدند که حاکم هر کس باشد در برابرش انسان باید تسلیم باشد و قیام را حرام می دانند. ما قیام در برابر سلاطین جور را واجب می دانیم. سید الشهداء می فرمایند: مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً باید قیام کند اما آنها قائلند به اینکه در برابر سلطان ولو جائر و فاسق باشد اطاعت و تسلیم لازم است و قیام را حرام می دانند. در این رابطه ما چند مورد را برای بحث خودمان به عنوان اصل و دلیل ذکر کردیم. اول همان قیام عاشورا می باشد که در خطبه ی امام حسین مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً است. دوم قیام زید بن علی بن الحسین ۸ در برابر بنی امیه و هشام بن عبد الملک. سوم قیام حسین شهید فخ در برابر حکومت بنی عباس. چهارم قیام ابوذر در برابر عثمان که خطبه ی ۱۳۰ نهج البلاغه هم در همین زمینه می باشد که وقتی حضرت علی ابوذر را بدرقه کردند که در برابر عثمان قیام کرده بود مطالبی فرمودند که این قیام را حضرت علی صحه گذاشتند. علماء و فقهای ما همین روش را در طول تاریخ در صورت امکان در برابر سلاطین جائر تعقیب کردند و در برابر آنها قیام داشتند. پنجم که ما ذکر کردیم قیام و تحریم تنباکو که این خود یک قیام بوده است در زمان

ناصـر الدین شاه و کشـتار هم داشـته است. چون ناصر الدین شاه حاج میرزا حسن آشتیانی را ملزم کردند یا یک قلیانی در ملأ عـام بکشـید و یـا از تهران خـارج شویـد. حـاج میرزا حسن آشتیـانی در تهران ازعلماء و فقهای بزرگ بود (بنـده هم در کتاب علمـاء اسـلام نوشـته ام) و بـا میرزای شـیرازی در مسئله تحریم تنباکو موافق بود و نامه ی میرزای شـیرازی به دست حاج میرزا حسن آشتیانی رسـید. ناصـر الدین شاه خیلی عصـبانی شد. یکی از سـلاطین جائر به تمام معنی ناصـر الدین شاه بود. او به حاج میرزا حسن آشتیـانی گفت یـا یک قلیانی در ملأ عام بکشـید برای شکسـتن تحریم از طرف میرزای شـیرازی یا این که از شـهر تهران باید خارج شوید. ایشان فرمود من که قلیان نمی کشم و با میرزا حسن شـیرازی موافق هستم ولی از شهر خارج می شوم. ایشان تصـمیم گرفتنـد تا از شـهر خارج شونـد. مردم تهران با خبر شدند. بازار را بسـتند و ازدحام کردند و گفتند نمی گذاریم حاج میرزا حسن آشتیانی از شهر خارج شود و در این گیر و دار تعداد زیادی کشته شدند. این در جریان تحریم تنباکو بود. هر کجا که جهاد مشروع و لازم است, کشته شدن در آن شهادت است.ششم قیام مشروطیت. قیام مشروطیت یک قیام مهمی است از ایران در برابر اسـتبداد سـلاطین قاجـار. این قیـام، قیـام سـاده ای نبوده است. از نجف آخونـد خراسـانی، حـاج میرزا عبـد الله مازنـدرانی و علمـای آنجا مردم را تهییـج می کردنـد به اینکه قیام کننـد در برابر اسـتبداد تا مشـروطیت به وجود بیایـد. در این جریان

برخوردهای فراوان به وجود آمد. در تبریز و تهران افراد زیادی کشته شدند. قیام مشروطیت برای ما بسیار قابل مطالعه است و این قیام بسیار مهم بوده است و تمام ایران را فرا گرفته بود. منتهی بعداً افرادی در آن زمان آمدند و مسیر قیام را منحرف کردند به طرف غرب. قوانین را از غرب گرفتند و سرانجام توانستند که مسیر قیام را منحرف کنند.هفتم قیام در انقلاب اسلامی ایران. خوب مگر قیام در انقلاب اسلامی ایران با این همه زحمات فراوان و شهید دادن چه بوده است؟! قیامی بوده است در برابر سلطنت و نظام سلطنتی با آن همه مفاسدی که داشته است. این هفت مورد بود که بیان شد و گاهی این هفت مورد قیامهای فردی هم داشته است. مانند قیام شیخ فضل الله نوری و شهادت ایشان، قیام شهید مدرس، حتی کشتن حسن علی منصور، کشتن رزم آرا، گاهی هم فقط یک فرد بوده است و فرقی ندارد. تمام این موارد جهادهایی است بر اساس قیام در برابر سلاطین و جباران صورت گرفته است. ما این را مشروع می دانیم بلکه در صورت امکان واجب می دانیم. این نظر شیعه است. قیام یک نفر هم قیام است. ما در تعریف جهاد از امام علی داریم که شخصی در برابر سلطان جبار بایستد و کشته شود این جهاد است. بعضی ها گمان می کنند جهاد جنگ است. جهاد با جنگ بسیار فرق دارد هر حرکتی که برای اعلای کلمه ی اسلام باشد جهاد است. در قرآن در چند مورد تُجاهِدُونَ بِأَمْوالِکُم وجود دارد. یعنی ممکن است شخصی در خانه اش نشسته ولی مالش

را در راه اعلای کلمه ی اسلام می دهد و این جهاد است. جهاد یک معنای بسیار وسیعی دارد. با قلم، با مال، با بیان، با جان می شود جهاد کرد. لغتاً جهاد از ماده ی (جُهد) می باشد. أَفْضَلَ الْجِهَادِ کَلِمَهُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَام جَائِرٍ یُقتلُ علیهِ افضل جهاد این است که کلمه ی عدلی در نزد امام جائر بگوید و در آن راه هم کشته شود. مثلاً ابن سکّیت که یک عالم اهوازی است ولی به دربار متوکل رفت و آمد داشته و به فرزندان متوکل درس می داد. متوکل هم از آن أشدّ اعداء اهل بیت : بوده. روزی متوکل از ابن سکّیت سؤال کرد که آیا مؤید و معتزّ که فرزندان متوکلند بهترند یا حسن و حسین ۸ فرزندان حضرت علی ؟ ابن سکّیت گفت که قنبر غلام حضرت علی برتری و فضیلت دارد بر مؤید و معتزّ و پدرش تا برسد به حسن و حسین ۸. متوکل به جلادی امر کرد و او زبان ابن سکّیت را از پشت گردنش بیرون کشید برای همین کلمه ی عدل پیش امام جائر و شهید شد. این جهاد است. جهاد لازم نیست لشکر کشی باشد و چندین نفر باشند اگر یک نفر هم باشد جهاد است. باید به این نکته توجه داشت که نگاهها و حسابها با هم فرق می کند. ما این گونه می گوییم که کشته شدن ابن سکّیت برای همین کلمه که گفت یک نوع جهاد است و خیلی مهم و مؤثر هم می باشد. حاج شیخ عباس قمی (ره) با اینکه محدث بزرگی می باشند __که چند روز پیش

وفات ایشان بود_ و ما برای ایشان احترام زیادی قائل هستیم در پاورق کتاب "الکَنی و الالقاب" نوشته اند ابن سکّیت خیلی می گفت که بترسید زبان شما، شما را بر باد ندهد. ولی اینجا زبانش او را بر باد داد. ما این را در دید جهاد حساب می کنیم و می گوییم او عالماً عامداً و با شجاعت و شهامت در برابر متوکل حق را گفت و خود او می دانست که کشته می شود؛ مانند میثم تمار و حجر بن عدی و ... همه ی این موارد از نظر ما جهاد است و مانند شیخ عباس قمی (ره) به مسئله نگاه نمی کنیم. خلاصه ما نمونه هایی در مورد بحث خودمان عرض کردیم. حالا لازم است که ببینیم اهل تسنن در اینجا چه می گویند؟! آنها قائلند که همه ی این قیام ها حرام است و در برابر سلطان جائر انسان باید اطاعت کند و صبر کند و این خیلی عجیب است! ما کتاب فقه مقارن داریم اما اگر یک تفسیر مقارن هم می داشتیم بسیار خوب بود. در آیاتی مانند أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم آیه ی ۵۹ از سوره ی نساء که بعداً بررسی می کنیم ما "اولوالامر" را اهل بیت : می دانیم ولی آنها می گویند "اولوالامر" یعنی امرا و سلاطین. می بینید چقدر تفسیر فرق می کند. ما برخی از آیات را به گونه ای معنی می کنیم و آنها به گونه ای دیگر همان آیه را معنی می کنند. مثلاً یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِم ما می گوییم هر طایفه ای را با

امامش محشور می کنند. ما امام را حاکم و والی و ولی می دانیم ولی آنها می گویند امام یعنی کتاب یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أَناسٍ بِکتابهم یعنی با نامه ی عملشان آنها را محشور می کنیم. بنابراین اگر همت کنید و تفسیر مقارنی را بنویسید البته تتبع زیاد لازم دارد بسیار مفید و تأثیرگذار می باشد. اهل تسنن با توجه به سنت و اخبارشان می گویند در برابر سلطان ولو جائر و فاسق قیام حرام است و باید اطاعت کرد. در اینجا لازم است چند روایت را ذکر کنیم. مسلم در صحیح خودش _صحیح مسلم یکی از کتاب های اهل تسنن است_ جلد ۳ "کتاب الإِماره" _إِماره با أماره فرق دارد. أماره یعنی علامت. می گوییم أمارات، الأماره کالعلامه لفظاً و معناً، اما اِماره یعنی فرمانروایی_ باب ۱۳، حدیث ۱۸۴۷. حذیفه بن یمان قال قلت یا رسول الله انّا کنّا بشرٍّ حذیفه می گوید ما در زمان جاهلیت در شرور و مفاسد زندگی می کردیم, خداوند خیری آورد و شما آمدید فنحن فیه فهل من وراء هذا الغیر شرٌّ آیا بعد از این خیری که شما آمدید شری هم باز هست قال نعم فرمودند بله قلت هل من وراء ذلک الشرّ خیرٌ قال نعم فرمودند بعد از من نشیب و فرازهای فراوان به وجود خواهد آمد. هم بعد از خیر شر است و هم بعد از شر خیر است. قلت کیف قال یکون بعدی ائمهٌ لا یهتدون بهدای بعد از پیشوایانی خواهند آمد که لا یستنون بسنتی استنّ_ یستنّ یعنی سنت را قبول کردن. فسیقوم فیهم رجال فیهم قلوبهم قلوب الشیاطین فی جسمان انس در

میان امرا و فرمانروایان قال قلت کیف اصنع یا رسول الله، قال ان ادرکت ذلک تسمع و تطیع للامیر اگر بعد از من کسانی به وجود آمدند قلوبشان قلوب شیاطین و ... باید بشنوی و اطاعت کنی و ان ضرب ظهرک و اخذ مالک اگر تو را بزنند و مال تو را بگیرند فاسمع فأطع بشنو و اطاعت کن. سنی ها می گویند اطاعت از سلطان واجب است حال هر کس باشد ولو اینکه فاسق و فاجر باشد. حدیث دیگری در صحیح مسلم عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئاً فَلْيَصْبِر کسی که چیزی دید از فرمانروایش باید صبر کند فانه لیس احد من الناس خرج من السلطان بشرا فمات علیه الا مات میته جاهلیه هر کسی که از اطاعت سلطان یک وجب بر خلاف قدم بگذارد به مرگ جاهلیت مرده است. این حدیث در جلد ۳، در همان باب حدیث ۱۸۴۹ می باشد. باز در صحیح مسلم جاء عبدالله بن عمر الی عبدالله بن مطیع. جریان حرّه یک جریان عجیب تاریخی است. یکی از کارهای یزید به وجود آوردن وقعه ی حرّه است. بعد از این که حضرت سید الشهداء شهید شد چون مردم مدینه خیلی ناراحت شدند قیام کردند. در این قیام عبد الله بن حنظله یکی از قائدین و پیشروان این قیام بود. حنظله غسیل الملائکه که در جنگ احد شهید شد, پسری داشت به نام عبدالله. حنظله همان شب که در حجله ی زفاف بود و صدای منادی پیغمبر را شنید که می گفت جنگ احد برپاست و پیغمبر فرموده اند فردا صبح همه در جبهه

ی جنگ احد حضور پیدا کنند, حنظله آن را که به صبح رساند آمد خدمت پیغمبر و در جنگ احد شرکت کرد و به شهادت رسید و پیغمبر فرمودند که حنظله را ملائکه غسل دادند چون که جُنُب بود البته صبح تیمم کرده بود و نمازش را خوانده بود. به همین خاطر غسیل الملائکه لقب یافت. پیش از اینکه حرکت کند به طرف میدان جنگ همسرش گفت شما شاهد بگیر چون شاید شما شهید شوی و ممکن است فرزندی به وجود بیاید تا این که مردم من را مورد تهمت قرار ندهند از این جهت او شاهد گرفت که اگر من رفتم و شهید شدم و از این زن من فرزندی به وجود آمد آن فرزند از من است و به او تهمت نزنید. فرزندی به وجود آمد به نام عبدالله که بسیار شجاع و مجاهد بود. کسانی که تحقیق می کنند در اینکه افکار انسان در حال آمیزش اثر می گذارد در فرزند یکی از شاهدهایشان همین مورد است. چون حنظله که آن شب در خانه اش ماند فقط در فکر جهاد و اُحد و ندای پیغمبر بود. همین فکر در فرزندش عبدالله اثر گذاشت و فرزندش عبدالله یکی از مجاهدین شد. حرّه یعنی سنگستان. چون مدینه میان سنگ ها واقع شده است. وقتی مردم مدینه شنیدند که سید الشهداء شهید شده است علیه یزید قیام کردند. یزید که شنید یک نفر را فرستاد به آنجا. مسلم بن عقبه بود و مردم را سرکوب کرد. این جریان یک فاجعه ی بسیار بزرگی بود. حاج شیخ عباس نوشته اند که در این جریان به هزار

دختر باکره تجاوز شد و همه ی آنها فرزند آوردند. ما این جریان را از ابن ابی الحدید نقل می کنیم که خودش از اهل تسنن است. می گوید در جریان حرّه عبدالله بن عمر آمد پیش عبد الله بن مطیع که سرکرده ی کل لشکر بود. وقتی که آمد چون پسر عمر بود خیلی به او احترام گذاشتند و عبدالله بن مطیع گفت که وساده بگذارید تا ایشان قدری استراحت کنند. گفت من برای استراحت نیامده ام. آمده ام تا حدیثی بگویم که خودم از پیغمبر شنیده ام که فرمودند مَنْ خَلَعَ یَداً مِنْ طَاعَةٍ لَقِیَ اللَّهَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَ لَا حُجَّةَ لَهُ، وَ مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ فِی عُنُقِهِ بَیْعَةٌ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّة یکی از راویان حدیث در صحیح بخاری همین عبدالله بن عمر است. من خودم از پیغمبر شنیدم که کسی بمیرد و امام نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است. آمده ام که بیعت کنم با یزید و چون شما نماینده ی یزید هستید با شما بیعت می کنم. شیخ عباس قمی هم در سفینه البحار در ماده ی عبدالله بن عمر این جریان را دارد. ابن ابی الحدید می گوید وقتی که آمد تا بیعت کند و بیعت کرد و گفت که حتی اگر یزید هم باشد باید ما اطاعت کنیم در غیر این صورت اگر بمیریم به مرگ جاهلیت مرده ایم. این روایت در صحیح مسلم جلد ۳ و در همان باب می باشد. ابن ابی الحدید دارد که عبدالله بن عمر ماند و ماند تا زمان حجاج بن یوسف که در زمان عبدالملک قیام کرد. حجاج خانه کعبه

را به منجنیق بست. چون عبـدالله بن زبیر که با عبدالملک مخالف بود در آنجا مقاومت می کرد. در آنجا عبدالله بن زبیر کشـته شـد و حجاج او را به دار زد و بعـد عبـدالله بن عمر آمد. حال از اینجا را ابن ابی الحدید نقل می کند. جلد ۱۳ صفحه ی ۲۴۲. عبـدالله بن عمر آمـد پیش حجاج. شب بود. در را کوبید و گفت آمده ام تا من بیعت کنم. یک شب را اگر بدون بیعت با امام به صبح کنیم مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّه از این جهت آمده ام با شما بیعت کنم. آمده تا با حجاج که از طرف عبدالملک بود بیعت کند. حجاج به او خیلی بی اعتنایی کرد، پایش را دراز کرد و گفت با پای من بیعت کن. گفت چرا با پا؟! چرا دسـتت را به من نمی دهی؟! گفت چون با دسـتم کاری انجام می دهم و چیزی می نویسم و مشـغول هستم. گفت مرا مسخره می کنی؟ گفت نه ای احمـق، تـو بـا علی بیعت نکردی. اگر تـو راست می گـویی که از پیغمـبر شـنیده ای چرا بـا علی بیعت نکردی؟! چـون از جمله کسانی که با حضـرت علی بیعت نکرد همین عبدالله بن عمر است. چند نفر بیعت نکردند مثل سـعد بن ابی وقاص که پسر عمر سعـد بود بیعت نکرد، مثل زیـد بن اسامه بیعت نکرد؛ با اینکه سابقه اش در تاریخ روشن است اما بیعت نکرد و یکی هم همین عبدالله بن عمر بود که با امیر المومنین بیعت نکردند. حجاج گفت تو می گویی اگر کسی یک شب بخوابد بدون بیعت با امام

و فرمانروا به مرگ جاهلیت مرده است. ولی چگونه با علی بیعت نکردی و حال می خواهی با من بیعت کنی؟! به خاطر همین پایش را دراز کرد و گفت دستت را به پای من بزن. گفت یا احمق ما بایعت مع علی تو با علی بیعت نکردی ولی حالا آمده ای و می گویی اگر کسی یک شب بدون بیعت امام زمان خود بخوابد به مرگ جاهلیت مرده است. مگر علی امام زمان تو نبود؟! که با او بیعت نکردی ولی عبدالملک و حجاج را امام می دانی! بعد گفت والله ما جئتَ الی القول النبی بل جئتَ مخافه تلک الشجره گفت تو به خاطر قول پیغمبر اینجا نیامده ای بلکه تو از این درخت ترسیده ای. همان درختی که عبدالله بن زبیر از آن به دار آویخته شده. حجاج عبدالله بن زبیر را بعد ازکشتن به دار زد. عبدالله بن عمر وقتی که دید او بالای دار است با خودش گفت اگر نروم و بیعت نکنم من را هم به دار می زنند. حجاج به او گفت والله ما جئتَ الی القول النبی بل جئتَ مخافه تلک الشجره التی صلب علیها ابن زبیر .خلاصه اهل تسنن روایات زیادی در این زمینه دارند که دلالت دارد بر اینکه اگر سلطانی فاسق و فاجر, هر کس که باشد, در برابر او قیام حرام است و اطاعت لازم است. بنده در کتاب خمس نوشته ام طائفه ای از حادیث مجعوله برمی گردد به تخدیر مسلمین عن الثوره ضد الطواغیت، روایات بسیاری جعل کرده اند که مسلمانان را تخدیر کنند. ذهن های آنها را آرام کنند تا

در برابر طواغیت قیام نکننـد. در کتاب خمس بنـده روایات زیادی ذکر کرده ام که مطالعه می فرماییـد. ۹ تا روایت از صحیح مسـلم نقـل کرده ام و از غیر از آن هم زیـاد نقل کرده ام. آنها این گونه می گوینـد و اما الخروج علیهم و قتالهم فحرام باجماع المسلمین آنها این گونه می گویند که خروج بر سلاطین ظالم و قتالشان حرام است. و ان کانوا فسقه ظالمین. آیت الله امینی در کتاب الغدیر، جلد ۷ متعرض این بحث شـده انـد و بنده بعضـی از موارد را از آنجا نقل کرده ام. ایشان دارند که شـمر بن ذی الجوشن نماز می خوانـد. بعضـی ها به او گفتنـد تو با اینکه رفتی به کربلا و امام حسـین و اهل بیتش را کشتی چگونه نماز می خوانی؟ شمر گفت ان امرائنا امرونا بامر فلن نخالفهم من بیخود که نرفتم بلکه امراء ما امر کردند و ما این کار را انجام دادیم. و اگر مخالفت کنیم کنا شـرا من هـذه الحمر الشـقی اگر با آنها مخالفت کنیم از الاغ هم پست تر می شویم. اینها عقیده شان این گونه بوده است. و چون امیر امر کرده است حال می خواهد یزید باشد، بر اساس مذهب سـنی ها اطاعتش واجب است. تفاوت ما شـیعه با مذهب اهل تسـنن در این است که ما این گونه قیام ها را واجب و مشـروع می دانیم و آنها این گونه قیام ها را حرام می دانند. این مبحث تتمه دارد. بقیه را ان شاء الله فردا عرض می کنیم.

اقسام جهاد – قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث درباره ی اقسام جهاد است. همان طور

ص: ۱۰۱۲

که عرض کردیم قیام و جهاد برای نجات مستضـعفان از زیر سـیطره ی مستکبران, بعد از آن قسم دوم قیام با سلاطین و جباران روزگار. در این قسم عرض کردیم که تفاوتی ما بین ما و اهل تسنن وجود دارد، در فقه ما بر حسب آیات و روایاتی که عرض کردیم و عرض می کنیم این قیـام واجب است و بایـد انجام بگیرد. اهل تسـنن همان طور که در مسئله ی امامت با ما اختلاف دارند در این مسـئله هم با ما اختلاف دارند. ما قائلیم که قیام و جهاد در برابر ظالمین واجب است البته با شـرایطش که باید زیر نظر معصوم یا کسـی که قائم مقام معصوم است صورت بگیرد. در کلیه ی جهادها این شـرط وجود دارد. ولی اهل تسنن قائلند که حرام است. آنها قائل به این هستند که در برابر هر کسی که سلطنت و حکومت می کند قیام حرام است. این تفاوت بزرگی است مـا بین فقه شـیعه و فقه اهـل سـنت. دلیـل ما همان بود که عرض کردیم. دلیل آنها هم روایاتی مجعول است که خودشان درست کردنـد برای حفـظ موقعیت خودشـان که در برابر بنی امیه و بنی عبـاس قیـامی صورت نگیرد. آنهـا هم مفتیـانی ساخته بودنـد که به نفعشان فتوا می دادنـد. سـنی ها در سه جبهه علیه ما کار کردنـد: یکی تاریخ است، تاریـخ ما با تاریخ آنها خیلی فرق دارد. دوم تفسـیر است که بسـیاری از آیات قرآن را به نفع خودشان تفسـیر کردند. سوم حدیث است که احادیث مجعول زیادی دارند. روایات فراوانی وجود دارد که قیام در برابر سلاطین هر کسی که

ص: ۱۰۱۳

باشـد حرام اسـت. علامه امینی (رحمـه الله علیه) در جلـد هفتم الغـدیر آن روایـات را ذکر کردنـد. بنـده هم در کتـاب خمس تعدادی از آنها را ذکر کرده ام. از صحیح مسلم و امثال آن. ما معتقدیم همین صحاح مغرضانه نوشته شده چون در این صحاح روایـاتی است که با مبانی محکم و متقن ما نمی سازد. مقـداری از روایات را ما دیروز عرض کردیم بقیه را مطالعه کنیـد. یک آیه ای که بین مـا و آنها محل خلاف است و خیلی مهم است در تفسـیرش که بنـده عرض کردم، اگر کسـی فرصت پیـدا کند یک تفسـیر مقارن بنویسـد, فقه مقارن از زمان شـیخ طوسـی شـروع شده شـیخ طوسـی خلاف را نوشـته، علامه تذکره, منتهی، محقق معتبر, اینهـا فقه مقارن است. در این کتب فقهی می گوییم ما این طور می گوییم، آنها این طور می گوینـد, دلیل آنها و دلیل ما و اثبات مزیت فقه ما بر فقه آنها, حتی از طرق خودشان. این فقه مقارن می شود. ولی تفسـیر مقارن ما نداریم. اگر شما همت کنید یک تفسیری بنویسید, بسیاری از آیات قرآن را ما طوری تفسیر می کنیم و آنها طور دیگری. بگوییم آنها این طور تفسیر می کنند ما این طور دلیل ما این است. آیات قرآن را طوری تفسیر می کنند که ابوطالب را مشرک معرفی می کنند. در تفسـیر آیات قرآن امثال اینها فراوان است که اگر ما یک تفسـیر مقارن داشـته باشـیم بسیار کارگشا خواهد بود در مطالعاتمان. حتی یک تاریخ مقارن. تاریخ های زیادی علیه ما وجود دارد. ما اگر بنویسیم ما این طور تاریخ داریم آنها

این طور، دلیل ما این است، دلیل آنها این است, این یک خدمتی خواهد بود که جایش در حوزه خالی است. حدیثی که دیروز خواندیم إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ کسی که عند امام جائر بایستد و کلمه ای بر اساس عدالت بگوید این افضل جهاد است. در جلد ۱۰۰ بحار کتاب جهاد, _امر به معروف جلد ۱۰۰ بحار است_ چاپ آخوندی. چون دو تا چاپ دارد. در دو جا این حدیث را نقل کرده؛ یکی از پیغمبر و یکی از امام صادق که إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ یکی در دنباله دارد یقتل علیه. خلاصه جهاد اعم از این است که یک لشکر کشی باشد. هر حرکت و هر قول و فعلی که برای اعلای کلمه ی اسلام باشد جهاد است. ما با توفیق پروردگار متعال امروز این آیه را می خواهیم بحث کنیم. يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یکی از آیاتی که میان ما و عامه محل حرف است این آیه است آیه ی ۵۹ از سوره ی نساء سوره ی چهارم قرآن مجید. جلد ۵ در تفسیر برهان از صفحه ۲۵۲ به بعد ۳۰ خبر از اهل بیت : نقل کرده که مراد از اولوالامر منظور اهل بیت : است. أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ که مشخص است. خبر اول را عرض می کنیم. جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر وقتی که این آیه را خواندند سؤال کرد یا رسول الله "أَطيعُوا اللَّهَ" الله را شناختیم "أَطيعُوا الرَّسُولَ" رسول را هم شناختیم اما مراد از "اولوالامر" کیست؟ این

طور سؤال کرد یا رسول الله، عرفنا الله و رسوله، فمن أولو الأمر الـذین قرن الله طاعتهم بطاعتک؟ پیغمبر جواب دادند فقال: «هم خلفائی- یا جابر- و أئمه المسـلمین من بعـدی، أولهم علی بن أبی طالب، ثم الحسن، ثم الحسـین ائمه دوازده گانه همه را ذکر کرده آخرش فرمـوده انـد بـه اینکـه امـا آخری کسـی است که حجه الله فی أرضه، و بقیته فی عبـاده ابن الحسن بن علی، ذاک الـذی یفتـح الله تعـالی ذکره علی یـدیه مشـارق الأـرض و مغاربها، ذاک الـذی یغیب عن شـیعته و أولیائه غیبه لا یثبت فیها علی القول بإمـامته إلاـ من امتحن الله قلبه للإیمان.قـال جابر: فقلت له: یا رسول الله، فهل یقع لشـیعته الانتفاع به فی غیبته؟ فقال: إی و الذی بعثنی بالنبوه، إنهم یستضیئون بنوره و ینتفعون بولایته فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس، و إن تجلاها سحاب. یا جابر، هذا، من مکنون سـر الله، و مخزون علم الله، فاکتمه إلا عن أهله این خبر چنان چه که ملاحظه می کنید تفسیر می کند از زبان پیغمبر در جواب جـابر اولوالاـمر را به اهل بیت :، نقل خبر از کمال الـدین و اتمام النعمه است که اثر مرحوم صـدوق (رحمه الله علیه) است. خبر دوم که خیلی عجیب است محمـد بن یعقوب: عن علی بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر، عن محمد بن حکیم تا ابن عمیر را می شناسـیم که از چهره های معلوم و مسلم است. اما محمد بن حکیم در معجم رجال دارد این ممدوح است یعنی وثاقتش معلوم نیست ولی ممدوح است. در جلد ۱۶ معجم رجال حدیث صفحه ۳۳ عن أبی

مسروق ابی مسروق اسمش عبدالله بن طلحه است, اما توثیق نشده عن أبی عبد الله خبر را کامل نقل می کند قال: قلت له: إنا نکلم الناس از سؤالش پیداست که آدم با کمالی است. از امام صادق سؤال می کند که ما با اهل تسنن صحبت می کنیم فنحتج علیهم بقول الله عز و جل: أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ این طور می گوییم اما آنها می گویند نزلت فی أمراء السرایا می گویند اولوالامر یعنی سرلشکرها، فرماندهان لشکر فنحتج علیهم بقوله عز و جل: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إلی آخر الآیه ما می گوییم حضرت امیر و رسول خدا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون آنها می گویند نه خیر همه ی مومنان همین طور هستند نحتج علیهم بقول الله عز و جل: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی آنها می گویند قربی یعنی قربی المسلمین قال: فلم أدع شیئا مما حضرنی ذکره من هذا و شبهه إلا ذکرته می گوید هیچ چیز را فروگذار نکردم هر چه از آیات قرآن یادم آمد به امام صادق عرض کردم. گفتم ما این طور می گوییم و آنها این طور می گویند حضرت فرمودند إذا کان ذلک وقتی که شما با آنها بحث کردی و هر چه گفتی آنها چیزی گفتند, فادعهم إلی المباهله با آنها مباهله کن. یک بحثی است که آیا مباهله که پیغمبر انجام داد این مختص به همان زمان و پیغمبر بود یا اینکه نه خیر در هر زمانی هر کسی که بحث کرد و بحث پیشرفت نکرد می تواند

از مباهله استفاده کند؟ ما از روایات این طور استفاده می کنیم که مختص نیست. در هر زمانی شما می توانید این کار را انجام دهید. اگر مباحثه کردید و بحث به جایی رسید که طرف مقابل لجاجت می کند و قبول نمی کند می توانید مباهله کنید. نظیر این مورد هم زیاد اتفاق افتاده. در کتاب قصص العلماء است که شیخ جعفر کبیر وقتی که در زمان فتحعلی شاه قاجار به ایران آمد,_در اول کشف الغطاء هم خودش ذکر کرده_ در کشف الغطاء یک صفحه تعریف از فتحعلی شاه است. آنها مثل این که در آن زمان ناچار بودند برای اینکه قدرت پیدا کنند با سلاطین ارتباط داشته باشند. کشف الغطاء اخیراً در چند جلد چاپ شده. کتاب بسیار مهمی است. صاحب جواهر شاگرد صاحب کشف الغطاء است. از صاحب جواهر سوال کردند که شما چرا "شرایع" را شرح کردی می بایست کتاب استادت کتاب "کشف الغطاء" را شرح کنی؟ چون نوشتند هر شب کنار قبر استادش می آمد و فاتحه می خواند. ایشان می گفت من از "اَو _ اَو" های استادم شرح بدهم عاجزم. چون کشف الغطاء خیلی او دارد. دلایل که می آورد می گوید یا این یا آن, با "اَو" عطف می کند. گفت من از شرح کلمات استادم چون "اَو_ اَو" زیاد دارد عاجزم, از جهت من شرایع را شرح کردم. خلاصه وقتی شیخ جعفر کبیر به ایران آمد, ایشان در زمان فتحعلی شاه قاجار به شهرهای متعددی مسافرت کردند. در آن زمان یک "شیخ محمد اخباری" بود که اخباری گری را ترویج می کرد. یکی از

قائله های بزرگ همین اخباریت بوده که اینها همه شاگر وحید بهبهانی هستند. که وحید بهبهانی اخباری ها را کوبید. اخباری ها یک وقت خیلی قدرت پیدا کرده بودند. کتاب های اصول را با مَقّاش بر می داشتند. دست تر به کتاب اصول نمی زدند. یا با دستمال خشک یا با مقّاش و طوری علمای اصولی را کوبیدند که اگر کسی بخواهد اصول را درس دهد باید به سرداب رود و در را ببندد و چند طلبه به طور خصوصی تدریس کند. این قدر اخباری ها قدرت پیدا کردند و حوزه ها را گرفتند و به اندازه ای میان مردم قدرت پیدا کردند که اصولیون این طور شدند و بهبهانی اینها را کوبید. بعد شیخ انصاری و آخوند خراسانی اصول را رونق دادند. در زمانی که شیخ جعفر کبیر به ایران آمده بود شیخ محمد اخباری مردم را تبلیغ می کرد. شیخ جعفر گفت خوب مباحثه کنیم حاضر شد و شیخ جعفر او را محکوم کرد؛ ولی مجاب نمی شد و لجاجت به خرج می داد. شیخ جعفر گفت باشد اعلام کنید که فردا در یک بیابانی در تهران با هم مباهله کنیم. در آنجا از خدا می خواهیم هر کس که باطل است بمیرد. در تهران مردم را خبر کردند. آن روز غوغایی بود. همه ی مردم تهران در بیابان وسیعی جمع شده بودند و منتظر آمدن شیخ جعفر و شیخ محمد اخباری برای مباهله. شیخ جعفر آمد, وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و ایستاد. ولی شیخ محمد اخباری از ترس نیامد. خلاصه در این خبر امام صادق به آن شخص می

گوید وقتی به اینجا رسیدی که حرف شما را قبول نکردند دعوت به مباهله کنید. فادعهم إلی المباهله قلت: و کیف أصنع چطور مباهله کنیم؟ فقال: أصلح نفسک اولاً کسی که می خواهد مباهله کند آن قدر ایمان داشته باشد به درگاه پروردگار که خداوند او را به حق کمک خواهد کرد و شرمنده اش نمی کند به این اندازه با خدای خودش صاف کرده باشد و صم و اغتسل روزه بگیر و غسل کن و ابرز أنت و هو إلی الجبان تو به صحرا برو و او هم به صحرا بیاید. وقتی طرف مقابل به صحرا آمد فتشبک أصابعک من یدک الیمنی فی أصابعه انگشت های دست راست خود را در انگشتان او قفل کن و... .بعد دعایی است. این دعا را که چند سطر است را می خوانی و می گویی پروردگارا! هر کس که باطل است الان هلاکتش را به وجود بیاور. حضرت فرمودند اگر این کار را نجام دهی آن وقت ثابت می شود. بعد این را راوی "ابی مسروق" می گوید فو الله ما وجدت خلقا یجیبنی إلیه بعد از اینکه این را امام صادق به من یاد داد یک نفر حاضر نشد با من به میدان مباهله قدم بگذارد. در این باب ۳۰ روایت است. این خبر را خواندیم. این خبر در کافی هم است, در کافی جلد دوم صفحه ۳۷۲. حالا خبر دیگر که باز از کافی نقل کرده تفسیر برهان. کافی هم سندش صحیح است "علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس" دو تا نصفه سند است که پیوند می خورند. کلینی از علی بن ابراهیم

ص: ۱۰۲۰

عن محمـد بن عیسـی_ عبیـده یقطینی_آن هم از یونس بن عبدالرحمن. اسـتاد دیگر کلینی علی بن محمد از سـهل بن زیاد بن زیاد بالاخره می رسد به یونس و ابن مسکان عن ابی بصیر. اما ناقل اصلی ابی بصیر است. قال: سألت أبا عبد الله عن قول الله عز و جـل: أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ. فقـال: نزلت فی علی بن أبی طـالب، و الحسن، و الحسـین :. حضـرت فرمودند درباره ی اهل بیت : است. فقلت له: إن الناس یقولون: فما له لم یسم علیا و أهل بیته : فی کتاب الله عز و جل مردم می گفتند این طور که شـما می گویید درباره ی خلافت چرا در قرآن اسم علی نیست، اسم حسن و حسـین نیست فقال امام صادق می فرماینـد قـال: «فقولوا لهم: إن رسول الله نزلت علیه الصـلاه و لم یسم الله لهم ثلاثـا و لا_ أربعا خـدا گفته اقیمو الصـلاه دیگر نگفته صبح اینطوره، ظهر این طور. چهـار رکعت بخوان، سه رکعت بخوان. حـتی کـان رسول الله هو الـذی فسـر ذلـک لهم و نزلت علیه الزکـاه و لم یسم لهم من کـل أربعین درهمـا درهما دیگر نگفته زکات از چی بدهیـد چقـدر بدهیـد رسول الله فسـر ذلک و نزل الحج فلم یقل لهم: طوفوا أسبوعا نگفته که هفت دفعه طواف کنید رسول الله فسر ذلک این را که گفتید این را هم بگوییـد أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ پیغمبر تفصـیل داده اند که درباره علی و حسن و حسـین : است. بعد در رابطه با غدیر خم که پیغمبر حضرت علی

را نصب کرده است و مطالبی دیگر و نیز بیان کرده که إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکَمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً. بنابراین اگر کسی گفت که در قرآن نیست قرآن کلیات را بیان کرده وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْیٌ یُوحی پیغمبر تفسیر نموده است. خلاصه ۳۰ خبر در تفسیر برهان نقل کرده است. جالب این است که علامه امینی در کتاب الغدیر _نه فقط از طریق ما_ در جلد اول صفحه ۱۶۵ یک مناشده ای ذکر کرده. مناشده این است که حضرت علی با حضاری که بودند أُنشدکم الله أُنشدکم قسم می دادند آنها را و فضائل خود را بیان می کردند, که شما بودید که پیغمبر چنین گفت این مناشده است. علامه امینی در جلد اول مناشده حضرت امیر را نقل کرده در ضمن آن این آیه را آورده. از حضار سؤال می کند از جمله أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم آیا شما شنیدید که پیغمبر این را تفسیر کرد به من و اهل بیت :؟ گفتند بله شنیدیدیم. از طریق ما که مطلب خیلی روشن است. حالا بعد می گوییم که صافی و تبیان و مجمع البیان چه می گویند اما اهل تسنن: فخر رازی, نفسیر فخر رازی ۲۰ جلد است که به آن تفسیر کبیر می گویند. تفسیر طبری که این هم ۳۰ جلد. اینها از تفسیرهای بزرگ اهل تسنن هستند. در تفسیر فخر رازی در تفسیر همین آیه و تفسیر طبری، الجامع الاحکام القرآن _که مال قُرطُبی است که ده_دوازده جلد است_ تفسیر المنار. اینها تفاسیر معروف عامه است. هیچ کدام

از اینهـا به ائمه تفسـیر نمی کننـد. اقـوال را که نقـل می کننـد می گوینـد یـک قول امراء السـرایا فرمانـدهان لشـکر، یـک قول السـلاطین، یک قول العلماء. خلاصه اولوالامر را این طور تفسـیر می کننـد, به اهل بیت تفسـیر نمی کنند. با اینکه ما گفتیم که این همه مـدرک داریم. حتی علامه امینی در الغـدیر از کتب خود آنها نقل می کند. می دانید که الغدیر طبق کتب آنها نوشـته شـده است. نقل می کنـد که اولوالامر اهل بیت هسـتند. ولی آنها قبول نمی کننـد. منتهی اینها حرفهایشان با هم فرق دارد. فخر رازی می گویـد أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ که اینهـا معلوم است مطلق است. وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُم این مطلق است. یعنی هر چه اولوالامر گفتند شما اطاعت کنید. باید معصوم باشند چون نمی شود خداوند مطلق امر کند نسبت به کسانی که گاهی گناه می کننـد, یا امر کنـد به خلاف شـرعی. پس یسـتفاد از این آیه اولوالامری که خداوند آن را مقارن رسول و الله قرار داده, اطاعت آنها که مطلقاً لازم است, پس بایـد اطاعت اولوالامر هم مطلقاً لازم باشـد. چون قیـد نیامـده پس بایـد معصوم باشد. این حرف اعتراف مال فخر رازی است. اما حالا که بایـد معصوم باشـد, مراد کیست؟ اهل بیت را که نمی گویند. می گویند مراد همه ی امت است. اگر امت اسلامی همه بر یک مطلبی اجماع کردند لا تجتمع امتی علی خطا که آنها دارند, بنابراین اهل حل و عقد. آنها می گویند کسانی که خلیفه درست می کردند, عقد امامت برای کسی و اینکه چه کسی امام می شود و چه

کسی امام نمی شود. آقای امینی در جلد هفتم دارد که اقرأ واضحک بخوانید و بخندید! این خیلی عجیب است, علامه امینی استدلال می کند برای امامت که امام باید معصوم باشد ما شیعه این طور معتقدیم چون اگر معصوم نباشد بخواهد حکمی دهد و مردم را امری کند, خطا باشد یا دروغ باشد مردم به خطا می افتند. پس کسی که اطاعتش واجب است باید معصوم باشد. ولی آنها گفتند که نه لازم نیست که معصوم باشد. چون ابوبکر و عمر خلیفه شدند و معصوم نبودند. علامه امینی می گوید این را بخوانید وبخندید. ما می گوییم امام باید معصوم باشد پس ابوبکر خلیفه نیست. آنها می گویند امام لازم نیست معصوم باشد چون ابوبکر خلیفه است و معصوم هم نبود. گفت این چه حرفی است که شما می گویید اقرأ واضحک. خلاصه این تفسیر فخر رازی بعد از این که می گوید معصوم باید باشد می گوید امت معتبر است. طبری هم همین طور می گوید. اینها چند قول نقل می کنند که عرض کردیم. تفاسیر آنها فخر رازی و طبری و جامع الاحکام القرآن قرطبی و المنار. اما ما تفسیر صافی و المیزان، تبیان، مجمع البیان که روایاتی که خواندیم نقل می کنند که اولوالامر ائمه معصومین : هستند. بقیه را ان شاء الله بعداً عرض می کنیم.

اقسام جهاد – قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد همان طور که بر اساس فقه شیعه عرض شد قیام و جهاد در برابر سلاطین و ظالمین و جباران با شرایط خودش واجب است و این مسئله ای بود که ما بین ما و عامه اختلاف وجود داشت. آنها قیام را

ص: ۱۰۲۴

واجب نمی دانند, بلکه اطاعت را واجب می دانند و قیام را جایز نمی دانند. مطالب مربوط به این موضوع به عرض رسید. آیه ۵۹ از سوره ی نساء یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُم یکی از آیاتی بود که ما بین ما و عامه در تفسیر آن اختلاف وجود دارد. عرض کردیم اگر یک تفسیر مقارنی مثل فقه مقارنی که داریم نوشته شود که کار شما جوانان است بسیار مفید و لازم است، خلاصه گفتیم که آنها در تفسیر طبری، فخر رازی، المنار، الجامع لاحکام القرآن قرطبی و امثال آنها اولوالامر را سلاطین و امراء نوعاً بیان کرده اند. ولی بر حسب روایات معتبر ما که ۳۰ تا از آنها در تفسیر برهان بود, اولوالامر را به ائمه اهل بیت : تفسیر کردند. در بعضی از آیات قرآن شواهدی داریم که تفاسیر آنها درست نیست. یکی از آنها این است. در سوره ی شعراء سوره ی ۲۶ قرآن کریم آیات ۱۵۱ و ۱۵۲وَ لا تُطیعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفینَ الذین یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَ لا یُصْلِحُونَ تفسیر آنها با قرآن هم نمی سازد. همان طور که اولوالامر را می گوید اطاعت واجب است, از طرف دیگر نهی می کند از امر مسرفین. تاریخ خود شاهد این است که سلاطین و جباران جزو مسرفین هستند. آیت الله طباطبایی صاحب تفسیر المیزان در جلد ۱۵ در تفسیر این آیه در صفحه ۳۳۳ وَ لا تُطیعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفینَ بیان بسیار جالبی دارند در این که خداوند نهی کرده اطاعت از مسرفین را. ایشان می گویند ساختمان عالم طوری است _همان طور که

ص: ۱۰۲۵

در درس نهج البلاغه هم در روز چهارشنبه به طور مختصر عرض کردیم_ ساختمان عالم مانند مجموعه ایست که در این مجموعه هر جزئی در جای خود قرار گرفته و هر جزئی نقش خودش را ایفا می کند. این عالم به این ترتیب برپا و برقرار است و دوام دارد و اگر یک جزء از اجزای عالم در جای خودش نباشد اختلافی در اجزای دیگر هم به وجود می آید و این نظام نمی تواند به این شکل بر اساس عدل و توازن باقی و برقرار بماند. بعد ایشان می گویند در احکام تشریعی هم که خداوند متعال در نظام تشریع واجبات و محرماتی دارد هر یک از اینها اگر در جای خود عملی شد این نظام زندگی بشر تأمین می شود. قوانین تشریعی برای تأمین نظام زندگی بشر است. اگر احکام شرع عمل شود نظام زندگی یک نظام متوازن و متعادل باقی و برقرار خواهد بود. ولی اگر در هر جزئی از اجزاء عمل به حکم خدا نشود در نظام زندگی بشر اختلال به وجود می آید. اسراف به این صورت است. اسراف یعنی از آن حد اعتدال خارج شدن. هم در زمینه اقتصادی و هم غیر اقتصادی اعتدال لازم است که هر کاری، هر وظیفه و تکلیفی در جای خود آن جور که اسلام مقرر کرده انجام بگیرد و تخلف از آن موجب اختلال در نظام است. کسی که در برابر اصلاح اسراف کند اختلالی به وجود می آید, در مال باشد، در عمر، در وقت یا در موارد دیگر. این است که اسراف باعث می شود آن نظامی که نظام عدل و

توازن است به هم بخورد. بنابراین وقتی که قرآن کریم می گوید أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أَولِی الْأَمْرِ مِنْكَم اولوالامر نباید جزءمسرفین باشند و این سلاطین که شما معرفی می کنید و اطاعت از آنها را واجب می دانید همه جزء مسرفین هستند. در حقیقت آنها با قرآن مخالفند. مثلاً طبری که هم تاریخ دارد و هم تفسیر، _ما دو تا طبری داریم که اسم هر دو محمد و هر دو ابن جریر هستند هر دو هم اهل آملند. محمد بن جریر، منتهی یکی صاحب تفسیر و سنی است ولی دیگری شیعه است._ "محمد بن جریر بن یزید طبری" این همان صاحب تفسیر است که تفسیر بزرگی است که ۳۰ جلد است. اگر مطالعه کنید می بینید که چقدر در فن خودش مهارت داشته و چقدر اقوال از اهل تسنن بلد است. ولی سنی است. همین شخص صاحب تاریخ هم است. تاریخ طبری هم مال همین شخص است. این شخص در تفسیر خودش, آیه _ اولوالامر_ را به سلاطین معنا می کند. ولی در تاریخ خودش آن قدر ظلم و خرابکاری و اسراف از سلاطین نقل می کند. کسی که در تفسیرش اطاعت از سلاطین را واجب می داند, در تاریخ خودش نقل مطالب فراوانی در اسراف و ظلم و خرابکاری سلاطین می کند. اما یک طبری دیگر داریم که "محمد بن جریر رستم" این شخص شیعه است و کتابهای زیادی هم دارد؛ از جمله "المسترشد" که کتاب بسیار خوبی است و در تاریخ تشیع نوشته شده. درهمین کتاب است که و کان سبب وفاقها _حضرت فاطمه ۳_ اَنَّ قنفذاً مولی فلان ضربها

و ... شهادت حضرت زهرا ۳ در همین کتاب است. به سند صحیح هم از امام صادق نقل کرده. بنابراین طبری شیعه را از طبری سنی بایـد شـناخت. منظور ما این بود که بگوییم به اهل تسـنن اشـکال وارد است؛ آیه را که این طور معنا کردنـد با قرآن نمی سازد. آیه ای دیگر از قرآن وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ رکون و اعتماد نکنیـد به کسانی که ظالمنـد که عاقبتش عـذاب است. اطاعت از سـلاطین رکون است. رکون یعنی اعتماد. تفسـیری که سـنی ها درباره ی اولوالامر کردند با قرآن نمی سازد. این اشـکالی بود که ما به تفسـیر عامه داشتیم. عرض کردیم خوب است یک تفسیر مقارن نوشته شود که ما این طور می گوییم و آنهـا این طور می گوینـد و اشـکال مـا بر آنها چیست. بحث ما فعلاً در این است که یکی از موارد جهاد قیام در برابر سلاطین و جباران است که مکتب سـید الشـهداء در فضای کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا باید برقرار بماند. شـیعه این طور معتقـد است و تمـام قیـام هـایی که در عـالم تشیع بوده بر همین اسـاس بوده که به عرض محترم رسـید. امام (رضوان الله علیه) کلمات زیادی در این مورد دارنـد. در جلد ۲ صـحیفه ی امام صفحه ی ۳۷۰ می فرماینـد از اول تاریخ بشـر تا به حالا انبیاء در برابر سـلطان ها و سـلاطین جابر ایسـتاده اند و علماء هم ایستاده اند. آیا آنها عقلشان نمی رسید که در برابر سلاطین ایستادند؟! خدای تبارک و تعالی به موسی که می فرماید به سراغ فرعون برو

و این شاهنشـاه را از بین ببر, خـدای تبارک و تعالی مثل من و شـما قضـیه را نمی دانست که نبایـد با شاه مخالفت کرد؟! چون خیلی ها می گفتند نباید با شاه مخالفت کرد. امام می فرمایند روایتی از طبری و ابن اثیر نقل شده است. دو تا تاریخ عربی مهم داریم یکی تاریـخ طبری است و یکی تاریـخ کامـل ابن اثیر. هر چنـد که طبق همـان مـذاق عـامه حرفهـایی دارنـد که مـا قبول نـداریم. ایشـان می فرماینـد که در تاریـخ طبری و ابن اثیر است که ملـک الملوک منفورترین کلمـات به معنی شاهنشـاه است. (مدرک صـحیح مسلم جلد سوم صفحه ی ۱۶۸۸). ائمه : همیشه در برابر جباران قیام داشـتند حضـرت موسـی بن جعفر و .... . نمونه هایی از کلمات امام را می خواهیم عرض کنیم: در جلد ۱۹ صحیفه ی نور صفحه ی ۴۳۲ امام (رضوان الله علیه) صحبتی کردنـد در حسـینیه ی جماران روز ولادت حضـرت رسول و امام جعفر صادق. در آنجا ایشان بعـد از تبریک می گوینـد آنچه امروز می خواستم عرض کنم این است که در روز ولادت حضرت رسول قضایای نادری واقع شده. بر حسب روایات ما و اهل سنت این قضایـا بایـد بررسـی شود که چیست؟ از جمله شـکست خوردن طاق کسـری. روزی که پیغمبر به دنیا قـدم گذاشـتند کنگره ی طاق کسـری شـکست خورد و فرو ریختن چهارده کنگره از آن قصر و از جمله خاموش شدن آتشکده های فارس و ریختن بتها به روی زمین. در پاورق است که این جریان در بحارالانوار جلد ۱۵ صفحه ی ۲۵۷ حدیث نهم است. در صحیفه

ی امام پاورق خیلی کامل است. تاریخ طبری جلد ۲ صفحه ی ۱۶۶. ایشان می فرمایند: این طاق کسری که آن روز شکست خورد و ۱۴ کنگره فرو ریخت این شاید معنایش این باشد که طاقها، طاق ظلم بوده. عهد این پیغمبر بزرگ طاق های ظلم می شکند. خصوصاً طاق کسری. برای اینکه در آن زمان طاق کسری مرکز ظلم انوشیروان بوده است. بنده یک وقتی می گفتم کتابهای تاریخی که در زمان طاغوت و قبل از آن نوشته شده علیه دین و علماء مطالب زیاد دارد. یک وقتی اگر در حوزه این تاریخ ها بایستی پاک شوند از لوس مطالب برخلاف اسلام و علماء. تملق گویی, اینها را برای خوش آمد سلاطین نوشته اند. نمونه های فراوان بنده دیده ام مثلاً تاریخ "روضه الصفا" که ده جلد فارسی است در زمان قاجاریه نوشته شده. در این کتاب خیلی از سلاطین قاجاریه تعریف و تمجید کرده و سعی کرده آنها را بالاـ ببرد. در همان زمان جنگ بین ایران و روس واقع شده برای اینکه روسیه ی آن روز شهرهای ما را گرفته الان هم در اختیارش است, علماء قیام کردند سید محمد مجاهد که حتی خودشان به همراه علماء به جبهه ی جنگ رفتند. ۴۰ مجتهد مسلم همراه سید محمد مجاهد بود که یکی از آنها حاج ملا احمد نراقی بود که یک مجتهد مسلم بود. این جنگ چند ماه طول کشید ولی بافت حکومت و سلطنت و سیاست ایران طوری بود که ما شکست خوردیم. چون خود جهاد کار ساده ای نیست. جهاد یک سازندگی و تمهیدات لازمی احتیاج دارد و اصلش هم

روحیه ی مردم است. اما بالاخره فئودالی و ملوک الطوایفی بود و در اختیار عباس میرزا و پسر فتحعلی شاه بود. ساخت, ساختی بود که نتوانستند مقاومت کنند. دو جنگ صورت گرفت که اولی به عهدنامه ی گلستان و دومی به عهدنامه ی ترکمانچای ختم شد. در آن دومی سید محمد مجاهد از علماء و مراجع بزرگ نجف حضور داشت و علمای دیگر. ایشان به اندازه ای در تاریخ روضه الصفا مجتهدین و علماء و طلاب را کوبیده است و استهزاء و مسخره کرده, نعلین و عبا و عمامه را و شکست را هم به گردن ما گذاشته است. به اندازه ای هم در آن زمان تبلیغ کردند که در برگشت سید محمد مجاهد کجاوه اش را سنگ باران کردند و فحش دادند که در قزوین دق کرد و از دنیا رفت. این کتابها باید پاکسازی شود. امام می فرمایند: که انوشیروان بر خلاف آنچه که می گویند عادل بوده, یکی از ظالمان بوده. نمونه هایی را ذکر می کنند که در شاهنامه ی فردوسی هم وجود دارد که یک اختلاف طبقاتی عجیبی به وجود آورده بود که مردم عادی حق با سواد شدن و تعلم را نداشتند و نمونه های دیگر که خودتان مطالعه بفرمایید. ولی شعرا زیاد از انوشیروان تعریف می کنند. سعدی می گوید: زنده است نام فرخ نوشیروان به عدل گر سی بسی گذشت که نوشیروان نماد بعد از هزار سال که نوشیروان گذشت گویند از او هنوز که بوده است عادلی از این قبیل شعرا او را مدح می کردند که این قبیل تاریخ ها درست نیست و انوشیروان یکی

از ظالمها بوده. امام (رضوان الله علیه) در اینجا ذکر می کنند که در تمام سلاطین از سر تا ته شان یک نفر آدم خوب وجود ندارد. بعد نمونه های دیگری ذکر می کنند که مطالعه کنید. می فرمایند من گمان ندارم در تمام سلاطین یک نفرشان آدم حسابی باشد. منتهی تبلیغات زیاد بوده. برای شاه عباس آن قدر تبلیغ کردند با این که در صفویه از شاه عباس بدتر آدمی نبوده. _برای شاه عباس جنت مکان درست کردند حتی پسرانش را با دست خودش کور کرد که یک روزی در برابرش اظهار وجود نکنند_ در قاجاریه آن قدر از ناصرالدین شاه تعریف کردند که به او شاه شهید می گفتند. ولی یک ظالم قداری بوده که بدتر از سلاطین دیگر بوده. عدالت گستری انوشیروان مثل صلح و دوستی رئیس جمهور آمریکا است، مثل کمونیستی شوروی است از این قبیل چیزها. این یک نمونه از کلمات امام است درباره ی سلاطین و جباران. امام در این موارد حرف زیاد دارند. بعد هم در جلد اول مقایسه کردند رژیم پهلوی را با دولت های اموی و عباسی و این عبارت در اینجا است که سلاطین همه سر تا ته شان همه فاسد بودند گمان ندارم در تمامشان بتوانید یک نفر را پیدا کنید که شخص درستی باشد. این قسمت دوم از انواع جهاد بود. قسم اول جهاد نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین و دوم جهاد در برابر سلاطین و جباران و ظالمان. ما آنچه از اخبار و قرآن استفاده می کنیم در تقسیم بندی جهاد عرض می کنیم. صفویه هم مثل دیگر سلاطین. اولاً آنها سعی

داشتند صوفی گری را ترویج کنند که یکی از عیب های آنها است در ضمن کارهایشان. یکی از کارهایی که می شود گفت خوب است _ "گاهی عدو سبب خیر شود اگر خداوند خواهد"_ این است که از آن موقع تشیع درایران یک مذهب رسمی شد. تا آن زمان سنی و شیعه قاطی بودند و بیشتر کارها دست سنی ها بود. اما صفویه مذهب تشیع را به عنوان یک مذهب رسمی اعلام کردند. حدیث هم داریم که إن الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر خداوند گاهی این دین را به واسطه ی آدم فاجر تقویت می کند. در قبل از انقلاب یک روزنامه ای مسابقه ای گذاشته بود که این شعر _عدو شود سبب خیر..." مصراع دوم است. مصراع اول را پیدا کنید. این یک مصراع است مصراع دیگر آن چیست؟ هر کس جواب را پیدا می کرد به او جایزه می دادند. یک نفر پیدا کرد. مصراع اول این بود که "خمیر مایه استاد شیشه گر سنگ است" استاد شیشه گر این شیشه را از سنگ درست می کند. سنگ عدوی شیشه است. خلاصه یکی از کارهای سلاطین صفویه هم این بوده که مذهب تشیع را مذهب رسمی اعلام کردند. حالا می رویم سراغ قسم سوم جهاد که قیام برای رفع فتنه است. این از آیات قرآن مجید روشن استفاده می شود. یکی: وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ آیه ی ۳۹ از سوره ی انفال و دیگری وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ

إِلاَّـ عَلَى الظَّالِمين آیه ی ۱۹۳ سوره ی بقره. در اولی "کُلِّه" دارد ولی در این دومی ندارد. در دو جای قرآن این وجود دارد. امام (رضوان الله علیه) در کلماتشان استشهاد به این هم زیاد دارند که قیام و جهاد برای دفع فتنه است. فتنه چه معنایی دارد؟ قبلًا این را بحث کردیم. اما خلاصه اش در تفسیر المیزان جلد ۹ صفحه ی ۷۵ است که می فرمایند: الفتنه ما یمتحن به النفوس فتنه یعنی چیزی که اشخاص به آن وسیله امتحان می شوند. اصل معنی لغت همین است ولی غَلَبَ استعمالهُا در کشتار، در ارتفاع الارض و انتفاض الصلح. هر چند معنی فتنه لغتاً ما یمتحن به النفوس است. خوب یا بد. اما استعمالش غالباً در حمله و تهاجم هایی است که در آن کشتاری است, وقتی امنیت به هم می خورد و صلح به هم می خورد, به این فتنه می گویند. در قرآن مجید در این جور جاها همین طور استعمال شده. قتال کنید تا فتنه را از میان ببرید. یعنی آن حرکت هایی که امنیت را به هم می زند باعث کشتار ناحق می شود, باعث از بین بردن صلح و صفای زندگی مردم می شود, در آنجا هم جهاد لازم است. حرف ما تتمه دارد در اینجا هم ما آیات قرآن متعددی داریم هم استشهادهای فراوانی داریم که یک نوع از جهاد این است. اما یکی از آیات قرآن این است که وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّةً آیه ای است که درباره اش زیاد بحث شده که چه می خواهد بگوید. شما پرهیز کنید از

آن فتنه ای که تنها به ظالمین نتیجه اش نمی رسد. یعنی ظالمین به وجود می آیند و این ظالمین کارهایی انجام می دهند که نتیجه ی ظلم و اجحاف و حرکت آنها به وجود آمدن فتنه است. فتنه که به وجود آمد بدانید که نتیجه ی آن فتنه تنها به ظالمین نمی رسد, بلکه نتیجه ی عامی دارد و به همه می رسد. ظالمینی ظلم می کنند شما وظیفه داشتید که جلوی ظلم آنها را بگیرید اما نگرفتید, نهی از منکر نکردید, جهاد نکردید و نشستید این فتنه به وجود آمد ولی نتیجه ی فتنه تنها به ظالمین نمی رسد؛ بلکه عمومیت پیدا می کند و همه ی مردم گرفتار ظلم می شوند. این آیه ۲۵ از سوره ی انفال است. اینهایی که ما می گوییم "مانعه الجمع" نیستند ممکن است در یک قضیه ای همه جمع شوند ما به طور "مانعه الخلو" بحث می کنیم. بقیه ان شاء الله فردا.

اقسام جهاد – قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه بحث ما با توفیق پروردگار در انواع و اقسام جهاد بود، عرض کردیم به این که قسم اول جهاد برای نجات مستضعفان از زیر سیطره ی مستکبران که یک مطلب جهانی و بسیار مهم است، قسمت دوم جهاد در برابر سلاطین و امرای جبّار و ظالم، این دو با توجه به اصول و منابع خود بحث شد، قسم سوم جهاد برای رفع فتنه عرض کردیم در آیات قرآنی، جهاد برای رفع فتنه آیات متعددی دارد یکی در سوره ی انفال، آیه ی سی و نهم «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّه فَإِنِ انتَهَوْاْ فَإِنَّ اللّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» دیگر

ص: ۱۰۳۵

در سوره ی بقره، آیه ی ۱۹۳ «قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلّهِ فَإِنِ انتَهَواْ فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمِينَ» اول باید بحث در معنی فتنه که قتال واجب است برای از بین بردن فتنه، فتنه لغتاً به چیزی که باعث امتحان شخص می شود «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلاَدُكُمْ فِتْنَةٌ» (انفال، ۲۸) و امثال این ها تعبیرها، بله فساد را بعداً بحث می کنیم چون بحث ما در فتنه است بله «وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الأَرْضُ» (بقره، ۲۵۱) آن بحث بعدی است فساد را بعدا بحث می کنیم بحث ما فعلاً در فتنه است، فتنه لغتاً «ما یمتحن به النفوس» چیزی است که باطن انسان را پیشامدهایی و جریان هایی که باطن انسان را ظاهر می کند، آشکار می کند لغتاً فتنه را به این معنا است این یک معنای جامعی است بین موارد مختلف، هم آیت الله طباطبایی (أعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان، جلد نهم، صفحه ی هفتاد و پنجم، بعد از آن که معنای فتنه را به همین معنا که عرض کردیم بیان می کنند می گویند که «و غلب استعمالها فی المقاتل و إرتفاع الأمن و انتقاد ؟؟؟» ولی در عرف عام غالباً استعمال می شود در آن جا که جریانی پیش بیاید کشتاری صورت بگیرد امنیت و آسایش به هم بخورد، صلح و صفا به هم بخورد، نوعاً به آن می گویند فتنه، بنده برای خاطر این که معنای فتنه روشن شود در اخبار و آیات، رجوع کردم به فهرست بحار، می دانید که برای بحار بیست و چهار جلد، در یک مرکز دوازده جلد، در دفتر تبلیغات قم فهرست تنظیم شده است معجم المفهرس برای بحار، برای بیست و چهار،

ص: ۱۰۳۶

بیست و پنـج جلد بحار، فهرست هم بیست و چهار جلد که هر کلمه ای را بخواهیم در نظر بگیریم، در کجای بحار جلد چندم، سطر چنـدم راهنمایی شده است بنابراین کلمه ی فتنه را می خواهیم ما در بحار، پیدا کنیم که در موارد مختلف که به کار رفته است به چه معناست این یک راهی است که شما خودتان از این راه می توانید به فهرست بحار مراجعه کنید و هر کلمه ای را و این فتنه را، معنی اش را بدست آورید نمونه ما چند تا از آن را عرض می کنیم، «عن جابر عن أبی جعفر» آن البته فقط کلمه را می گوید، جمله را می گوید اما از چه کسـی نقل شده است را نمی گوید، این عبارت بعد از نشان دادن فهرست مراجعه کنیم به آن جلـدی که آن می گویـد به آن صـفحه ای که آن می گویـد تا ببینیم که از کـدام معصوم این جمله نقل شده است بنده خودم موقعی که این را تنظیم می کرد آمد این جا، ؟؟؟ من گفتم شما اگر این قدر زحمت کشیدید قبل از این که این فهرست تنظیم کردید، بعد از تنظیم آمده بودند نزد بنده بعد از چاپ کردن، قبلاً با من صحبت می کردید من یک چیزی می گفتم که خیلی کار شـما پر ارزش تر می شد، شـما که نوشتید این جمله «و ینصـروا المهدی حتی یشمل أهل البلاده فتنه» حضرت مهدی (علیه السـلام) ظـاهر نمی شود تـا تمـام شـهرها را فتنه بگیرد این را نوشتیـد امـا ننوشتیـد از چه کسـی است؟ یـک کلمه نوشـته الباقری، الصادقی، الکاظمی، الرضوی، خیلی زحمت برای مراجعه کننده کم می شد که این را حضرت امام باقر می فرمود،

امـام صادق می فرمود، اگر این کلمه را هم در جلوی آن می نوشتیـد چون آن ها با کامپیوتر آن ها را تنظیم می کننـد اگر این کلمه را جلـوی این می نوشتیـد خـوب خیلی برای خواننـده مفیـدتر می شـد امـا ننوشتیـد، حالاـ مـا بایـد این جمله را بگیریم از فهرست شـما، بعد خودمان برویم سراغ بحار ببینیم که این جمله را کدام امام فرموده، بله خلاصه این حالا خواندم این است که حضـرت مهـدی (علیه السـلام) ظاهر نمی شود تا تمام شـهرها را فتنه فرا گیرد، این بعد از مراجعه ی بنده که جلد پنجاه و دوی بحار، صفحه ی دویست و هفتاد و یک «عن جابر عن أبی جعفر (علیه السلام)» حضرت باقر (علیه السلام) فرموده است حضرت مهـدی ظاهر نمی شود تا تمام شـهرها را فتنه فرا بگیرد خوب این جا ما خیلی چیزها نوشـته ایم من فقط خواسـتم راهنمایی کنم که آقا برای خاطر این که بدانید که فتنه در افکار نوعاً در چه معنا اسـتعمال می شود راهش همین است که این کلمه را در نظر بگیریـد بعـد با معجم المفهرس بحار، در کـدام جلد است که برای ف تاء است ؟؟؟و این ها می شود فتنه آن وقت آن به شـما می گویـد که این کلمه، در کجا و کجای بحار، جلد چندم و صـفحه ی چندم و حتی سـطر چندم را هم دارد به کار برده شده است بـا مراجعه به این هم معلوم می شود که آیت الله طباطبـایی فرموده انـد فتنه معنـایش این است که جریانی به وجود بیایـد، جریانی که اختلال و تشـنج به وجود می آورد در زندگی مردم یک بلایی و مصـیبتی محسوب می شود کشـتار و تخریب و به هم زدن امنیت و

ص: ۱۰۳۸

آسایش و رفاه و به هم زدن صلح و صفا در زندگی، این معنی فتنه است. خوب اگر دشمنان اسلام، اگر یک همچنین جریانی به وجود آوردند «قاتلوهم» با آن ها قتال کنید تا فتنه به طور کلی ریشه کن و برطرف شود این در دو جای از آیات وجود داشت که عرض کردیم. امام (رضوان الله تعالی علیه) بنده این جا نوشته ام این فهرست تقریباً دو سه صفحه جا گرفته، در کجا کجا به کار برده شده است مثلاً پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «تکون بعدی فتنه» پیغمبر فرموده است بعد از من فتنه است «حب الدنیا مجمع کل الفتنه» مثلاً این گونه موارد «نعوذ بالله من الفتنه الدجال» مثلاً از این قبیل «إن الخوف الفتن عندی علیکم فتنه بنی أمیه» مثلاً- از این قبیل عبارت ها زیاد در این جا وجود است بله. خوب امام (رضوان الله تعالی علیه) خوب به عنوان یک علی از جنبه ی فقاهت، به عنوان کسی که خودش بالأخره این ها را تجربه کرده است این ها را، از این قبیل استدلال هایی که دارد در موارد متعددی، در مثل دفتر تبیان صحیفه ی نور، برای این که یکی از موارد جهاد از بین بردن فتنه است حالا به یکی از آن ها برای نمونه ما مراجعه می کنیم، بله. خوب برای این که ایشان در جلد نوزده ی صحیفه ی نور، صفحه ی صد و پانزده، می گویند این که قرآن و کتاب الهی یک سفره ی گسترده ای است همه باید از آن استفاده کنند منتها هر کسی با هر نظری مراجعه می کند یکی از حوزه ها، حوزه های جنگ است، این جنگ برای خاطر آن است که

دنبال آن، برای مردم آرامش و آسایش به وجود بیاید و فتنه را برطرف کند و تمام پیامبران این برنامه را در زندگی خودشان داشته اند، می گویند اگر نباشد ناقص است در هر دینی که جنگ نباشد ناقص است، بعد می گویند گمان حضرت عیسی (علیه السلام) اگر به آن مهلت می دادند، مثل حضرت موسی (علیه السلام) در مقابل فرعون و این ها قیام می کرد حضرت نوح (علیه السلام) قیام کرد و جهاد داشت و حضرت موسی قیام کرد و جهاد داشت بعضی می گویند ایشان اصلاً سرو کار با این امور نداشته فقط یک ناصح بوده نصیحت می کرده است، کسانی که می گویند حضرت عیسی (علیه السلام) فقط یک ناصح بوده این لطمه ای به نبوت عیسی می زنند اگر این گونه باشد عیسی پس پیامبر نبوده واعظ بوده است ایشان می گویند، اگر قرار باشد فقط یکی کارش نصیحت باشد می شود واعظ نه پیامبر، پیامبر کسی است که باید جنگ و جهاد داشته باشد کسانی که این گونه می گویند به نبوت عیسی لطمه می زنند اگر این گونه باشد معلوم می شود یک واعظ بوده نه یک نبی، واعظ غیر از نبی است، واعظ بر اساس آن دینی که هست نصیحت کند به مردم تشویق کند مردم را برای رعایت احکام دین، خوب اما پیامبر او نیست پیامبر کسی است که ایشان می گویند باید شمشیر داشته باشد باید جنگ داشته باشد با کسانی که دشمن اند به جنگ برخیزد اول این مطلب می فرماید که در جلد نوزده ی صحیفه ی نور، صفحه ی صد و پانزده، تا می آید می رسد به این که ریشه ی قرآنی شعار جنگ جنگ تا پیروزی، در موقع آن هشت سال جنگ یکی

ص: ۱۰۴۰

از شعارها این بود ایشان می گوید این ریشه ی قرآنی دارد ریشه ی قرآنی شعار جنگ جنگ تا پیروزی، خدای تبارک و تعالی چون نظرش به این است که انسان ها در امنیت و در رفاه و این ها در سایه ی توحید زندگی کنند این ها هر کجا که فته هست، فتنه آرامش و آسایش را به هم می زنند این ها که می گویند جنگ جنگ تا پیروزی درست می گویند یعنی پیروزی وقتی است که باید فتنه اخذ شود، جنگ جنگ تا موقعی که فتنه برطرف شود، این در یک جای دنیا نیست در همه جای دنیا بایستی فتنه برطرف شود، از این جهت این جنگ جنگ تا پیروزی، یعنی جنگ جنگ تا رفع فتنه، رفع فتنه هم باید فتنه قلع و قمع شود ما اگر توانستیم ایشان را در یک گوشه از دنیا، کسی که در کلّ دنیا پیروزی و فتنه را برطرف خواهد کرد، امام (علیه السلام) است بعد ایشان اینجا می روند سراغ آخوندهای درباری، می فرمایند به کسانی که با جنگ مخالف هستند با قرآن مخالف هستند آخوندهای درباری می گویند این کار شما مخالف قرآن است، آخوندهایی بدتر از آخوندهای درباری هم می گویند این کار شما عرض کنم که مخالف قرآن است، اگر کسی بگوید با فاتح جنگ نکنید مخالف قرآن است اگر کسی بگوید که فتنه را با جنگ برطرف کنید این مخالف قرآن است ما به حمدلله جوان های ما مشغول هستند این گونه، بعد هم ایشان آمدند برای استدلال بیشتر برای ما نحن فیه، استدلالش این است که دقت بفرمایید در جلد بیستم از صحیفه ی نور، صفحه ی سیصد و دوازده، می گوید در کتاب جاوید، قرآن کریم این آیه

هست «قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَانُكَمْ وَأَزْوَاجُكَمْ وَعَشِيرَتُكَمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» این آیه در سوره ی توبه هست سوره ی نهم از قرآن، آیه ی بیست و چهارم، امام این را ذکر کرده است بعد می گوید این خطاب به مصلحت اندیشان و سازش کاران است آن زمان بعضی می گفتند که جنگ را تعطیل کنید به نظر خودشان از راه مصلحت اندیشی و سازش کاری با دشمن، این ایه می گوید خطاب به، مصلحت اندیشان و سازش کاران است دوباره که متأسف هستند برای شهادت جوانان و از دست رفتن مال ها و جان ها و خسارت های دیگر، این به آن ها می گوید به آن ها می گویند این که شما در این آیه، خداوند متعال هر چیزی را گذاشته در یک کفه ی ترازو و بعد خدا و رسول جهاد، در یک کفه ی دیگر، آن هشت چیز اباء و ابناء و اخوان و همسران و عشیره و اموال و تجارت و منزل و مسکن، این خیلی آیه ی عجیبی است این هشت تا را که انسان ها نوعاً به این ها دلبستگی دارند گذاشتند در یک کفه، کفه ی دیگر چیست؟ الله است و رسول خدا و جهاد فی سبیل الله، این دو کفه را با یکدیگر مقایسه کرده اگر این اولی بر دوم بچربد «فَتَرَبَّصُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ» منتظر آینده ی ناگوار باشید این هشداری است باز آن کفه ی اول که خدا باشد و رسول و جهاد، علاقه به این ها بیش از کفه ی دیگر باشد اما اگر به أخذ شد علاقه ی آن به هشت چیز

و یکی از هشت چیز یـا همه ی آن بیش از آن هـا باشـد، «فَتَرَبَّصُواْ حَتَّی یَأْتِیَ اللّهُ بِأَمْرِهِ» منتظر اینـده ی ناگوار باشـید «وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ» خوب امـام این آیه را ذکر کرده است به این ترتیب که عرض کردم مـا توضـیح دادیم، خوب بعـد می فرماید به این که در این آیه ملاحظه می کنید که بعد از حب خدا و حب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در بین تمام افراد جهـاد فی سبیـل الله را ذکر کرده است احکـام اسـلام زیاد دارد اما جهاد را ذکر کرده است و تنبه دارد که جهاد در رأس احکـام است و حافظ اصول است و تـذکر داده است اگر کسـی قعود کنـد و به جهاد نرود منتظر عواقب ناگوار، عواقب ذلّت و اسـارت بـار، بر بـاد رفتن ارزش های اسـلامی بایـد باشـد، خوب این یک مقـدمه ای است که از این آیه می فهمیم که تهـدید عظیمی برای این که، برای ترک جهاد، انقدر جهاد نقش دارد، پس از این جا استفاده می کنیم امر به جهاد، از این آیه استفاده می شود که جهاد واجب است. مقدمه ی دوم، «فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِیبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ یُصِیبَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ» بترسند کسانی که از امر خـدا مخالفت کردند و فتنه به آن ها برسد، کلمه ی فتنه را ما باید بحث کنیم امام از این راه آمده سـراغ فتنه، «فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» کسانی که امر خـدا را مخالفت کننـد بترسـند به آن ها فتنه برسد در دنیا یا از عذاب ألیم در آخرت، این آیه ی شصت و سوم از آیه ی نور است این دومی، اولی آیه ی بیست و چهار

از سوره ی توبه بود این آیه ی شصت و سه از سوره ی نور. خوب آمدیم سراغ فتنه، حالا ایشان می گوید کدام فتنه بالاتر از آن چه دشمنان اسلام، خصوصاً در این زمان برای برچیدن اساس اسلام برپا کردن حکومت های ستم شاهی، برگرداندن مستشاران غارتگران آمریکایی، بر باد رفتن هست و نیست ملتی سر کشور ایران آوردند بنابراین، این که در جایی سلاطینی برقرار باشند ستمشاهی و استکبار و زیر سیطره ی استکبار، این فتنه ی بزرگی است فتنه مستلزم این است که آن امنیت دینی، آسایش دینی آرامش دینی همه به هم بخورد، این استدلال امام (رضوان الله تعالی علیه) به این آیات که عرض کردیم برای جهاد و جنگ، برای همین از انواع جهاد، جهاد برای رفع فتنه و فساد است که در ایران به حمدلله موفق شد و واقع شد. خوب حالا امام همان صحیفه ی نور که عرض کردیم مطالب جلد نوزده، مطلب اولی از جلد نوزده خوانده شد و مطلب بعدی از جلد بیستم عرض شد آدرس آن را هم عرض کردم این راجع به قسم سوم جهاد بود ولی آیه ای دیروز خواندیم که بسیار مهم است و پرمحتوا است «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً» این آیه، آیه ی بیست و پنجم از سوره ی انفال است، درباره ی فتنه داریم بحث می کنیم بله، آیه ی «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» ترجمه ی این آیه این است بترسید و دور کنید آن فتنه ای را که تنها به ظالمین نمی رسد، ظالمینی در جامعه به وجود می آیند، فتنه ای را ایجاد می کنند ولی دود آن به چشم همه می رود یعنی مجازات آن

ظلم، تنها دامنگیر ظالم نمی شود علاوه بر این که دامنگیر ظالم است، دامنگیر همه ی جامعه می شود، از این قبیل فتنه ها بترسید، منظور چیست؟ قرآن گفته «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» آیه ی بیست و پنجم از سوره ی انفال است، می خواهیم ببینیم این چه فتنه ای بود که این گونه با این شدت، قرآن کریم، این گونه تحذیر کرده است «وَاتَّقُواْ» از بین ببرید ولو با شمشیر و جهاد هم بودید، اعم است دیگر، خوب این که ما یک تفسیر مقارن می خواهیم مفسرین ما با مفسرین عامه در تفسیر این آیه باز هم اختلاف دارند مثل بسیاری از آیات قرآن، در تفسیر صافی، تفسیر المیزان، تفسیر مجمع البیان، تفسیر تبیان، گفتند این نظر دارد به همان غصب خلافت، چون در غصب خلافت ظالمین خاصی آمدند و فتنه به وجود آوردند، ظالمین خاصی آمدند و در سقیفه ی بنی ساعده آن کار را انجام دادند، ولی دودش به چشم آن ها تنها نرفت، به چشم همه ی مسلمانان رفته و دارد می رود ای باعث به وجود آمدند مذاهب مختلف شد، به وجود آمدن وهابی ها شد، به وجود آمدن سیاست های مختلف شد، باعث ذلّت و پریشانی کشورهای اسلامی شد و هکذا، هنوز هم باقیست اگر آن روز این فتنه به وجود نمی آمد، آن کسی که پیامبر خدا را معین کرد در سر جای خود می نشست این فتنه ها به وجود نمی آمد، پس «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً» از آن فتنه ای که آن ها دامنگیر ظالمان می شود تنها دامنگیر ظالمان نمی شود و عمومیت پیدا می کند از آن فتنه بترسید، خوب آیه، خیلی آیه ی خوبی است اما

سنی ها، حالا ببینید که من عرض می کنم و سنی ها تفسیر فخر رازی، تفسیر طبری، تفسیر المنار، تفاسیر آن ها، تفسیر ابن کثیر، عجیب است آن ها آمدند گفتند این فتنه، فتنه ای است که در کشتن عثمان به وجود آمد، آن جا را قیچی کردند آن اصل اصل آن ثقیفه ی بنی ساعده است آن را بگذارید آمدند فتنه ی عثمان، حالا فتنه ی عثمان به گونه ای بود که عثمان کشته شد در آن روز نمی گذاشتند عثمان کشته شود فتنه به وجود نمی آمد، عثمان کشته شد در نتیجه ی کشته شدن عثمان، جنگ جمل به وجود آمد، جنگ صفین به وجود آمد، جنگ نهروان به وجود آمد، همین گونه چیزها، آن ها بردند مطلب را به آن جا، خوب تفسیر صافی، بعد از ذکر آیه، آیه ی بیست و پنج از سوره ی انفال بود ایشان می گویند بله، موقعیت آن را ذکر کردند از امام صادق (علیه السلام) می گوید این آیه، تعبیر آن این است که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کنار زدند و با بقیه بیعت کردند این فتنه ای به وجود آمد که این گونه ادامه دارد، تفسیر صافی و عرض کنم به این که تفسیر مجمع البیان، جلد چهارم، صفحه ی چهارصد و نود و دو، همین گونه منتها در نقل روایات از اهلبیت جایی کم دارد و بعضی از جاها بیشتر دارد المیزان که خیلی مفصل، تفسیر المیزان، بله جلد نهم، جلد نهم المیزان صفحه ی چهل و نه، ایشان می فرمایند که در صدر اسلام، این جریان متأسفانه به وجود آمد، و این فتنه ای که این آیه می گوید فتنه ی کوچک نیست باید فتنه ای باشد که دودش به چشم همه ی مسلمانان برود، چون

می گوید به این که آن کسانی که «ظَلَمُواْ مِنکُمْ خَآصَّةً» به آن ها نخواهد رسید، به همه خواهد رسید این گونه است ایشان می گوید این باید مربوط شود به حکومت و سلطنت، حکومت است که یک مطلب عمومی است بعد می گوید: «أیاً ما کان» این فتنه ای که در صدر اسلام به وقوع پیوست، این آیه «اوضعه الإنطباق» بر همین فتنه است وحدت دینی از بین رفت، و اختلاف به وجود آمد و شوکت مسلمانان از بین رفت قتل و صبی و نحو و همه ی این ها به وجود آمد، بالأخره کاری رسید که «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَـٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرقان، ۳۰) این همه فتنه به وجود نمی آمد. خوب اما آن ها، آن ها آمدند گفتند که مثل فخر رازی و طبری و المنار و ابن کثیر و این ها می گویند اولاً این گونه مقدمه می چینند که این یک سنتی از سنن الهی را دارد بیان می کند چون در قرآن کریم، آیاتی هست که سنن را می گوید، سنت عالم خلقت را بیان می کند که ما دو نوع سنت داریم، سنت تکوینی داریم و یکی سنت تشریعی داریم، این ها سنت هایی است که قرآن می گوید مثلاً «إِنَّ اللَّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد، ۱۱) این سنتی است تا یک ملتی خودشان روحیه ی خودشان را عوض نکنند خداوند هم نسبت به آن ها یک پیشامدی به وجود نمی آورد که مناسب روحیات آن ها باشد، «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ» (اعراف، ۹۶) این سنت خداست اگر مردم ایمان فراوان داشته باشند درهای برکت بر روی آن ها باز می شود در قرآن این

گونه زیاد است این ها سنت است، مثل « كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (انبیاء، ۳۵) این ها سنت است دیگر، خوب این ها می گویند که المنار مخصوصاً خیلی عنایت دارد به این غیر مطالب ها که خیلی مقرض هست و متعصب المنار، می گوید این سنن پروردگار را دارد یکی از سنت های پروردگار این است که اگر ظالمینی قیام کنند باید جلوی آن ها را گرفت، از اول نباید از ظالمین هدف خودشان را انجام دهند اگر کنار نشستند سستی کردند ظالمین کار خودشان را انجام دادند نتیجه ی ظلم شان دامنگیر خودشان تنها، نمی شود، بلکه نتیجه ی ظلم آن ها دامنگیر همه ی جامعه می شود این یکی از سنت های پروردگار عالم است. خوب آن وقت برده سراغ فتنه ی کشته شدن عثمان، جریان کشته شدن عثمان خیلی عجیب است، خود سنی ها در توجیه این از طرفی آمده اند گفته اند که تمام صاحبه کلّه عدول صحابه ی پیغمبر همه ی آن ها عادل هستند یک، دوم «الصحابه کلّ مجتهدون» همه ی صحابه هم مجتهدند، بله، مجتهد اگر خطا رفت معذور است خوب آن وقت می آیند عثمان را جزء صحابه است کشندگان آن هم صحابه زیاد است چون همان قاتلین هم صحابه است این را چگونه توجیه کنیم؟ ماندند در آن چه بگویند بله، این یک مطلبی است و مطلب دوم این است که این ها همه را دیدم سنی ها در کتابشان همیشه در بحث خلافت، می روند از معاویه شروع می کنند از وسط شروع می کنند آن پله ی اول را شروع نمی کنند آن پله ی اول، همان موضوع سقیفه ی بنی ساعده است خوب در آن روز سقیفه اگر حق امیرالمؤمنین را نمی گرفتند کار این گونه نمی شد آن را حساب نمی کنند، تا می ماند فتنه ی عثمان، بله

ص: ۱۰۴۸

اول فتنه، فتنه ی عثمان بود، این فتنه به وجود آمد باعث شد که جنگ جمل به وجود بیاید جنگ صفین به وجود بیاید جنگ نهروان به وجود بیاید این ها رفتند سراغ این گونه موارد، این است که بنده عرض می کنم تفسیر مقارن می خواهیم این گونه موارد را همان طور که ما عرض کردیم و بقیه انشاءالله فردا.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه در روزهای چهارشنبه با توفیق پروردگار متعال بحث درباره نهج البلاغه است؛ که ما از دید کتاب حضرت امیر را مورد مطالعه قرار می دهیم. بحث ما درباره اصول و مبانی حکومت حضرت امیر بود. در این رابطه چند موضوع عرض شده بحث اخیر ما درباره ی عدالت بود. می توان گفت قسمت مهمی از نهج البلاغه در باره ی همین موضوع است. چه عدالت اقتصادی، چه عدالت اجتماعی، چه عدالت فردی. در بحث گذشته عرض کردیم که حضرت امیر عدالت خود را بر این اساس پایه ریزی کردند که نظام این عالم و خلقت این عالم بر اساس عدل پی ریزی شده. یعنی عالم مرکب از اجزایی است ولی هر جزئی در جای مناسب خود قرار گرفته. هر جزئی به اندازه ی ظرفیت خود در این عالم مؤثر است و به هر جزئی به اندازه حق خودش بهره ای داده شده. این تقریبا اساس کلام حضرت امیر در بحث عدالت است. در بحار جلد ۷۵ صفحه ۸۳ الْعَدْلُ أَسَاسٌ بِهِ قِوَامُ الْعَالَم عدل: هر جزئی در جای خود واقع شدن و از هر جزئی به اندازه خود استفاده کردن. به هر جزئی بهره ی لازم را دادن و پرداختن. این اساس است و

قوام عالم به همان عدل است که در بحث گذشته عرض کردیم در تفسیر صافی، در تفسیر سوره ی الرحمن، سوره ی ۵۵ قرآن وَ السَّماءَ رفَعَها وَ وَضَعَ الْمیزانَ أَلاَّ تَطْغَوْا فِی الْمیزانِ حدیث نبوی ذکر کرده که پیغمبر فرموده است: بالعدل قامت السماوات و الأرض آسمانها و زمین به عدالت برپا شده اند. این یک نمونه ای از این است که حضرت امیر در برپا داشتن عدالت به این ترتیب پایه ریزی کرده اند. عرض کردیم که یکی از مطالب لازم توجه به حقوق است. چون عدل یعنی مراعات حقوق که در جامعه ی انسانی هر فردی حقی دارد ادای آن حق باعث عدالت می شود و عرض کردیم که شرح این حقوق در جلد ۱۱ وسائل باب سوم از ابواب جهاد نفس، در جلد ۱۱ وسائل بیست جلدی, اول جهاد عدو است که هفتاد و چند باب است بعد جهاد نفس است که صد و چند باب است. روایات جهاد نفس از جهاد عدو بیشتر است. در باب سوم از ابواب جهاد نفس صفحه ۱۳۱ بابی است که حقوق را در آنجا ذکر کرده و این حقوق از امام سجاد نقل می شود که رساله ای در حقوق امام سجاد دارد. که عرض کردیم در تحف العقول هم صفحه ۲۵۵ رساله ی امام سجاد در حقوق ذکر کرده. آخرش هم دارد هذه خمسون حقا. این حقوق که در زندگی است ۵۰ حق است و بر هر انسانی لازم است که به این حقوق توجه کند و در راه ادای این حقوق خودش را آماده کند. بنابراین بحث این طور می شود که

اصل عدالت یکی از اصول حکومت آن حضرت است و بر این اساس هم پایه ریزی شده و شناخت آن حقوق بر ما لازم است تا بـدانیم که عدالت یعنی رعایت و ادای حقوق. عرض کردیم حضـرت امیر در خطبه ی ۲۰۷ نهج البلاغه که در جنگ صفین بوده یک خطبه ای ایراد کردند درباره ی همین حقوق. برای حضرت فرقی نمی کرده در هر کجا که می بودند می بایستی آن خطبه ها و بیانات خود را می داشـتند. این خطبه در شـرح خوئی جلد ۱۴ صفحه ۱۲۰. بعضی می پرسند که این خوئی کیست؟ البتـه مـا بایـد به کتابخـانه مراجعه کنیم. در کتابخـانه شـرح خـوئی بر نهـج البلاـغه ۲۳ جلـدی می بینیـم, بعـد می رویم سـراغ کتابفروشـی ها. اول باید شـناختی از این کتاب داشـته باشـیم. اسم کتاب "منهاج البرائه فی شرح نهج البلاغه" که شاید بهترین شرح نهـج البلاـغه است. میرزا حبیب الله خوئی که تقریبـا از شاگردان شـیخ انصاری بوده. شـرح ابن میثم بحرانی که از علمای بسیار بزرگی است و معاصر خواجه نصیر الدین طوسی بوده که شرحی ۵ جلدی بر نهج البلاغه دارد. بحث ما در جلد ۴ صفحه ۳۸ است. شـرح ابن ابی الحدیـد که ۲۰ جلـد است جلد ۱۱ صفحه ۸۸، شـرح فی ظلال که مال محمـد جواد مغنیه است. مغنیه شهید از همین دودمان است که این شـخص هم تفسـیر فی ظلال دارد و هم نهج البلاغه فی ظلال دارد. جلد سوم صـفحه ۲۶۶. آن مقدار از خطبه که به بحث ما مربوط است به این ترتیب است خطبه ۲۰۷. خطبها فی الصفین طبق شماره گذاری

فیض الاسلام أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِی عَلَیْکَمْ حَقّاً بِوِلَایَهِ أَمْرِکُمْ خداوند برای من بر عهده ی شما حقی قرار داده چرا؟ چون من نسبت به شما ولایت دارم. این ولایت ائمه : به جعل الهی است بعد از ائمه : در زمان غیبت امام معصوم این ولایت از همانها سرچشمه می گیرد آنها جعل کردند ولایت را برای فقهای زمان غیبت. شایستگی هایی لازم است تا این ولایت به وجود بیاید. در صورتی هم رسمیت پیدا می کند که مردم بیعت کنند. در آن زمان بیعت، الان انتخابات که همان بیعت است. برای اینکه کسی که کسی را انتخاب می کند آن شخص خودش را کاندیدا کرده, شایستگی و برنامه ی خودش را برای شما بیان می کند و این که خودش را کاندیدا کرده این یک ایجاب از طرف اوست که متعهد می شود که حقوق شما را هر چه که هست ادا کند. شما که رأی می دهید این قبول طرف شماست. یک تعهدی است متقابل بین انتخاب کننده و انتخاب شونده. این به جای بیعت آن زمان است. در آن زمان دست می دادند و بیعت می کردند. یک فقیهی از نظر اینکه شایستگی های فراوانی که دارد ذاتا شایستگی و لیاقت دارد؛ اما آن وقت رسمیت پیدا می کند و مشروعیت پیدا می کند که مردم هم رأی بدهند. اما در مورد ائمه : این طور نیست. خداوند در موردآنها جعل کرده در عین حال برای اینکه مردم اجتماع منظمی داشته باشند از مردم بیعت می خواستند. حضرت امیر می فرمایند که خداوند متعال حقی قرار داده برای من

نسبت به شما ولایت امر شما وَ لَکَمْ عَلَیَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِی لِی عَلَیْکَمْ همان طور که من نسبت به شما حق دارم شما هم نسبت به من حق دارید حق یک امر متقابل است بین دو نفر فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْیَاءِ فِی التَّوَاصُفِ وَ أَضْیَقُهَا فِی التَّنَاصُفِ حق در تعریف وسیع ترین چیزها است. در بیان, حق خیلی آسان است, میدان سخن باز است و هر کسی در مورد عدالت صحبت می کند و وعده هایی می دهد؛ ولی وقتی مقام عمل برسد و انصاف به کار بگیریم بسیار میدان تنگی دارد. یعنی سخت است. شما می خواهید به عنوان یک والی در مورد انسان ها به عدالت رفتار کنید به یک شخص می خواهید کار بدهید به یک شخص می خواهید کمک کنید باید راه را باز کنید تا از لحاظ اقتصادی عدالت برقرار شود. از لحاظ منصب و گزینش و مقام و شایستگی ها عدالت اجتماعی برقرار شود. مثل این فرد زیاد هستند, باید تبعیضی در میان نباشد و همه به طور متساوی به حقوق خودشان برسند و اجحافی نباشد این کار آسانی نیست. این است که رعایت حق در یک خانواده مشکل است در یک روستا برای سرپرست اجرای عدالت مشکل تر. در یک شهر از آن مشکل تر. در یک استان از آن مشکل تر و در یک مملکت دیگر اشکل مشکلات است. برقرار کردن عدالت که این قدر تأکید شده خیلی کار مشکلی است. واقعا یک شخصی می خواهد که از همه جهت برجستگی و شایستگی داشته باشد. الان ایران یک مملکت است؛ در آن زمان حجاز، مصر، اردن،

فلسطین، لبنان، سوریه اینها همه یک مملکت را تشکیل می دادند. از زمانی که جهاد شروع شد و پیغمبر رحلت کردند فتوحات زیادی انجام شد و بعد از خلافت خلفا بعد از ۲۵ سال حضرت امیر المؤمنین خلافت را قبضه کرده و یک مملکت بسیار وسیعی بود که در آن مملکت افراد مختلفی وجود دارد و در میان اینها برقرار کردن عدالت کار آسانی نیست. این است که می فرمایند: در گفتن حق, خیلی میدان وسیع است و دم از عدالت زدن کار آسانی است اما اجرای آن میدان تنگی دارد. چرا؟ چون انسان باید خودش را به زحمت بیندازد و از تنگناها بگذرد تا بتواند عدالت را برقرار و اجرا کند. بعد می فرمایند وَ أَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ بزرگترین حقی که خداوند برقرار کرده حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّهِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّهِ عَلَى الْوَالِي در زندگی بشر این بزرگترین حق است. حقی که والی بر رعیت دارد و حقی که رعیت بر والی دارد فَرِيضَهٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلٍّ عَلَى كُلٍّ اینم فریضه است که خداوند برای هر یک نسبت به دیگری قرار داده بر هر والی، بر هر رعیت. چون همیشه حق دو طرف دارد. مثلا شوهر بایستی مخارج زن را بدهد. این حقی است که زن نسبت به شوهر دارد و از طرفی هم زن باید تمکین کند. بنابراین این دو در مقابل هم هستند تمکین از آن طرف باید باشد و از این طرف هم نفقه باید باشد. اگر او تمکین نکرد دیگر مرد نباید نفقه بدهد. حق همیشه همین طور است. فرزند بر پدر و مادر و پدر و مادر

بر فرزند. این حقوق پنجاه گانه همه اش به همین ترتیب است. در اینجا حضرت امیر حق والی بر رعیت و رعیت بر والی را بیان می کنند. می فرمایند فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ این حقوق فلسفه اش این است. نظم و آرامش و الفت در سایه ی این حقوق است وَ عِزّاً لِدِینِهِمْ در صورتی عزت دین برقرار می ماند که این حقوق رعایت شود فَلَیْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِیَّهُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاهِ رعیت هیچ گاه صالح نمی شود مگر این که ولاه صالح شود وَ لَا تَصْلُحُ الْوُلَاهُ إِلَّا بِاسْتِقَامَهِ الرَّعِیَّهِ از طرفی هم رعیت باید اطاعت کند و بپذیرد. آنچه که از طرف ولاه قانون گذاری می شود و از طرفی هم باید توجه داشت که ولاه هم باید بر اساس عدل حقوق خودشان را تنظیم کنند فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِیَّهُ إِلَی الْوَالِی حَقَّهُ رعیت اگر بپذیرند آنچه والی می گوید وَ أَدَّی الْوَالِی إِلَیْهَا حَقَّهَا والی هم حق آنها را ادا کند, این چند خاصیت دارد: اول عَزَّ الْحَقُّ بَیْنَهُمْ حق در میان آنها با عزت و ارجمندی برقرار می شود وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّینِ قواعد دین پیاده می شود وَ اعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ نشانه های عدل در هر گوشه و کنار و هر موضوعی آشکار می شود وَ جَرَتْ عَلَی أَذْلَالِهَا السُّنَنُ جاده های سنت آن طوری که لازم است برقرار می شود و به راه می افتد فَصَلُحَ بِذَلِکَ الزَّمَانُ زمان شایسته و آراسته می شود وَ طُمِعَ فِی بَقَاءِ الدَّوْلَهِ دولت برقرار و باقی می ماند وَ یَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ و دشمنان مأیوس می شوند, اگر حقوق به این ترتیب رعایت شود.

ص: ۱۰۵۵

وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّهُ وَالِيَهَا أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِی بِرَعِیَّتِهِ اما اگر رعیت اطاعت نکنند یا والی ظلم کند اخْتَلَفَتْ هُنَالِکَ الْکَلِمَهُ کلمات مختلف می شود وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ نشانه های جور آشکار می شود وَ کَثُرَ الْإِدْغَالُ فِی الدِّینِ تبهکاری در دین فراوان می شود. همه هم می خواهند کار خودشان را با دین توجیه کنند. با اینکه نه رعیت به وظیفه عمل کرده و نه والی عمل کرده. اما چون فضا، فضای اسلام و دین است, اینکه عمل نمی کند با دین کار خود را توجیه می کند و طرف مقابل نیز به همین ترتیب. وَ تُرِکَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ راه های سنت پیغمبر ترک می شود فَعُمِلَ بِالْهَوَی و به هوای نفس عمل می شود وَ عُطِّلَتِ الْأَحْکَامُ و احکام تعطیل می شود وَ کَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ گرفتاری و دردها فراوان می شود فَلَا یُسْتَوْحَشُ لِعَظِیمِ حَقٍّ عُطِّلَ و کم کم حق پایمال می شود و اگر حق بزرگی هم پایمال شود کسی وحشت نمی کند. معروف منکر شده و منکر معروف شده. فَهُنَالِکَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ وَ تَعِزُّ الْأَشْرَارُ اگر این طور شد نیکوکاران ذلیل می شوند و بدکاران عزت پیدا می کنند وَ تَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ عِنْدَ الْعِبَادِ تبعات و آثار بد فراوان می شود. این یک فصلی است که مطالعه می کنید بر اساس همین آدرس که عرض کردم. در آخر این فصل و خطبه یک نفر از جا برخاست و کلام طویلی را گفت. بالاخره یک فضای آزاد است. حضرت امیر مطالبی را در مورد حق بیان کرده و شخصی هم بلند شده و توصیف و تمجید کرده. ولی توصیف

و ثنا و ستایش زیاد. حضرت امیر در اینجا که باید مطالبی گفته شود این را فرمودند: اولا فرمودند مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاهِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ یُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَ یُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَی الْکِبْرِ بدانید که بدترین حالات ولاه و فرمانروا این است که مردم فکر کنند که او فخر را دوست می دارد و نسبت به مردم تکبر دارد. در اینجا چند چیز می فرمایند فَلَا تُکَلِّمُونِی بِمَا تُکَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَهُ با من به صورتی که با جباران صحبت می کنند صحبت نکنید وَ لَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّی بِمَا یُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَهِ و از من خجالت نکشید آن طوری که مردم در برابر فرمانروایان آزاد نیستند وَ لَا تُخَالِطُونِی بِالْمُصَانَعَهِ خُلطه با من به مصانعه و تملق گفتن و چاپلوسی نباشد وَ لَا تَظُنُّوا بِی اسْتِثْقَالًا فِی حَقٍّ قِیلَ لِی گمان نکنید که اگر حق را بگویید بر من سنگین باشد, نه این طور نیست. وَ لَا الْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِی من از شما نمی خواهم که مرا تعریف و تمجید کنید فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ یُقَالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلَ أَنْ یُعْرَضَ عَلَیْهِ کَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَیْهِ کسی که شنیدن حرف حق برایش سنگین است, عمل کردن به حق برایش سنگین تر است. نباید شنیدن حق برای انسان سنگین باشد. این کلمه ی بزرگی است. کسی که برایش سنگین است که به او حق را بگویند یا اینکه عدالت را بر او عرضه کنند, بدانید که برای او عمل کردن به حق برایش سنگین تر است. فَلَا تَکُفُّوا عَنْ مَقَالَهٍ بِحَقٍّ أ وْ مَ شُورَهٍ بِعَدْلٍ هیچ گاه از گفتن

حق و مشورت درباره ی عدل در برابر من خودداری نکنید. با من مشورت کنید و رأی و نظر خود را بر اساس عدل به من بگویید و حق را به من بگویید, که من برای شنیدن و اجرای آن آماده هستم. بنده چند مطلب را می خواستم عرض کنم که یک فصل آن این موضوع بود که مطالعه می کنید.ما نمونه هایی از عدالت حضرت امیر را ذکر می کنیم. این خطبه ی ۲۰۷ به این ترتیب که به عرض رسید یکی از نمونه های عدالت حضرت امیر است. نمونه های دیگر را نیز می خواهیم خدمت شما عرض کنیم. یکی از نمونه ها نامه ی ۴۷ نهج البلاغه است. حضرت امیر در شب ۲۱ رمضان در آستانه ی شهادت در این نامه چیزهایی فرمودند اینکه الله الله فی الصلاه الله الله فی الزکاه الله الله فی جیرانکم را شما می دانید. بنده آن آخرش را می خواهم بگویم یا بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُلْفِیَنَّکُمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِینَ خَوْضاً ای فرزندان عبدالمطلب شما را نبینم که بعد از شهادت من خون مسلمان ها را می ریزید تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ بعد از اینکه من به شهادت رسیدم، ممکن است شما به جان مردم بیفتید که امیر المومنین را چه کسی کشته؟ محرک چه کسی بوده؟ مسبب چه کسی بوده؟ نقشه را چه کسی کشیده؟ چنان که یک فرمانروا را می کشند بعد از آن که به آن شخص آسیبی رسید یا کشته شد آن اطرافیان به جان مردم می افتند و شخصی که ضربت را وارد کرده و بقیه ی مسائل را می روند

ص: ۱۰۵۸

و پیدا می کنند و همه ی آنها را مجازات می کنند. حضرت در این باره می فرمایند این یکی از موضوعات بسیار مهمی است که عدالت را می رساند. حضرت می فرمایند: نبینم بعد از اینکه من از دنیا رفتم، شما خون مردم را می ریزید. أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِی إِلَّا قَاتِلِی فقط بعد از کشته شدن من قاتل من را بکشید و السلام. انْظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَهً بِضَرْبَه من که از دنیا رفتم شما به ضربت نگاه کنید و اینکه آن ضربت به چه اندازه کارگر بوده در برابر همان یک ضربت یک ضربت بزنید و السلام وَ لَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ مبادا اعضای بدن او را قطع کنید دست ببرید یا پا قطع کنید فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص یَقُولُ إِیَّاکُمْ وَ الْمُثْلَهَ وَ لَوْ بِالْکَلْبِ الْعَقُور از مثله بپرهیزید هر چند یک سگی درنده باشد. اسلام مثله را به طور کلی نهی کرده. ممکن است اشخاصی باشند که از شدت غیظ و غضب دست و پای قاتل مرا قطع کنند، نه این طور نباشد؛ او یک ضربه زده شما هم یک ضربه بیشتر نزنید. این یکی از نمونه های عدالت حضرت است. که در نامه ی ۴۷ نهج البلاغه وجود دارد. این را که بنده می نوشتم به یاد شعری از شهریار افتادم که می گوید: ای رهبر مهربان و معصوم ای دشمن ظلم ویار مظلوم شبها به خرابه های خاموش نان فقرا کشیده بر دوش با دست کرم ز رادمردی نان در دهن یتیم کردی در کشور اگر گرسنه ای بود از غصه ی او دلت

نیاسود یک لحظه سرت ندید بالین چشم تو نکرد خواب شیرین کی غیر تو پیشوای عادل بخشیده غذای خود به قاتل در همان موقع هم که هنوز حضرت به شهادت نرسیده بودند اگر شیر می آوردند می فرمودند به ابن ملجم بدهید. این مطلب دوم بود. حالا- مطلب سوم اگر یادت باشد ما در جلسه قبل عرض کردیم که جرج جرداق مسیحی لبنانی هنگامی که کتاب "صوت العداله الانسانیه" را نوشت و فرستاد خدمت آیت الله بروجردی (اعلی الله مقامه). آقا وقتی که مطالعه کردند، فرمودند این کتاب را به فارسی ترجمه کنید. در آن زمان ترجمه شد. اخیرا هم در قم ترجمه شده که در کتاب فروشی ها وجود دارد. که پنج جلد در یک جلد وجود دارد. کتاب از جهت اینکه نویسنده تمام عنایت به نهج البلاغه دارد و خواسته که عظمت و شخصیت آن حضرت را از این آینه ببینند، از این جهت خیلی مهم است. هر چند این را باید عرض کنم که آن مقامی که ما نسبت به حضرت امیر قائل هستیم، یک مسیحی نمی تواند قائل باشد. چون ما جور دیگری فکر می کنیم و فرهنگ ما جور دیگری است. امام (رضوان الله علیه) فرمودند ما به اندازه ی عقلمان حضرت را می شناسیم، کنه حضرت را نمی توانیم بفهمیم. اما یک مسیحی چون مسیحی است, حرفهایی که زده است با توجه به نهج البلاغه خیلی قابل مطالعه است. این را مطالعه می کنید. در آن نامه ی حضرت به مالک اشتر را نوشته، که نامه ی ۵۳ است. در این نامه کلمات فراوانی است که الان هم در

سازمـان ملـل به عنوان یـک منشوری این نـامه نگهـداری می شود. در آنجـا این عبـارت را دارد که وَ إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّهِ عَيْنِ الْوُلَاهِ اسْتِقَامَهُ الْعَدْلِ فِی الْبِلَاد با فضـیلت ترین نور چشم فرمانروایان آن است که عـدالت در شـهرها برقرار باشد. بعد از اینکه این را نوشـته گفته خوب است که ما مقایسه کنیم بین مفاد این عهدنامه و منشور سازمان ملل. بعد رفته سـراغ منشور. خوب ما در این زمان بایـد بفهمیم. خلاصه ی مطلب این که بعد از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵. آن روز به قول خودشان بزرگانی بعد از پایان جنگ نشسـتند, گفتنـد برای اینکه دنیا، دنیایی باشـد سراسـر صـلح و صـفا و عدالت، بیاییم و یک منشوری بنویسـیم. این منشور در سازمان برقرار باشـد و اجرا شود تا دنیا از جنگ و خونریزی بر کنار باشـد. نوشـتند. ایشان اول این نامه ی مالک اشتر را نوشته بعد آمده آن منشور را نوشته. ۲۶ ماده نوشته. ماده ی اول این است که همه ی افراد جهان آزاد به دنیا می آیند و همه با هم مساوی و برادرنـد و همه بایـد به هم با نظر اخوت و برادری نگاه کنند. بعد ایشان نوشـته که نامه ی امیرالمومنین از چهار جهت برتری دارد بر آن منشور. اول اینکه منشور ملل را هزاران نفر از خردمنـدان جهان در طی چهار سال نوشـتند. گفتند همه ی خردمنان جهان نظراتشان را بیاورند همه را جمع کردند و از همه ی اینها منشوری نوشتند.ولی حضرت علی آن را به تنهایی نوشت. دوم اینکه اینها خیلی سعی کردند در دنیای علم و پیشرفت های علمی با

تجربه های فراوان این منشور را بنویسند. اما نوشته امیر المومنین مال چهارده قرن قبل است. در آن زمان که زمان جاهلیت بود. ولی اینها بعد از پیشرفت دنیا این منشور را نوشتند. سوم اینکه واضعین منشور ملل و نویسندگان و گردآوردگان بیهوده لاف و گزاف فراوان زدند و خودستایی کردند و هزاران منت بر دوش مردم گذاشتند اما علی بن ابیطالب با کمال تواضع و فروتنی نوشت و در اختیار مردم قرار داد و چهارم که از همه مهم تر است نویسندگان منشور خونها ریختند و فسادها برانگیختند هنوز مرکب نوشته آنها خشک نشده بود شروع کردند به کشتن مردم و ظلم و طغیان و کشورگشایی, ولی علی بن ابیطالب این را نوشت و تا آخرین قطره ی خون هم به آن عمل کرد. در راه همین عدالت قتل فی محراب عبادته لشده عدله آدرس این در صفحه ی ۳۷۹ ترجمه ی امام امیر المومنین که نویسنده ی آن جرج جرداق است. به فارسی هم ترجمه شده. این مطلب را مطالعه بفرمایید بقیه انشاء الله برای بعد.

اقسام جهاد – جهاد برای رفع فتنه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال در باره ی اقسام جهاد بود. اولین قسمی که عرض شد جهاد برای نجات مستضعفین از سیطره ی مستکبران بود. دوم جهاد با سلاطین و ظالمان و جباران و تفاوت بین ما و اهل سنت هم در این مسئله ذکر شد. سوم جهاد برای رفع فتنه که در قرآن مجید هم آیاتی درباره ی این موضوع وجود دارد. از طرفی هم آیه ای درباره ی فساد است. باید بحث شود که آیا فتنه و فساد یک چیز است

ص: ۱۰۶۲

که هر یک مستقلاً علت وجوب جهاد می باشند؟ یا فتنه و فساد دو چیز است؟ درباره ی فتنه در سوره ی انفال وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ بَصِير این آیه ی ۳۹ در سوره ی هشتم سوره ی انفال وجود دارد. در سوره ی بقره هم وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلا عُدْوانَ إِلاَّ عَلَى الظَّالِمين این آیه ی ۱۹۳ از سوره ی بقره است. بنابراین طبق این دو آیه اقلاً, قتال و جهاد در موردی که مسلمان ها در مقابل فتنه قرار بگیرند لازم است که برای رفع فتنه جهاد کنند. فساد هم آیه دارد وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْض این آیه هم در سوره ی بقره بعد از جریان قیام طالوت و داوود در برابر جالوت است که خداوند قصه اش را در سوره ی بقره ذکر کرده, که بالاخره قومی از بنی اسرائیل گفتند ما یک نفر فرمانده می خواهیم که با جالوت بجنگیم. بالاخره خداوند وسیله فراهم کرد و در برابر جالوت جنگیدند. در ضمن آیات استفاده می شود وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا کسانی که مطالبه می کردند برای جهاد در برابر جالوت کسانی بودند که به اینها ظلم شده بود و از خانه هایشان بیرون رانده شده بودند. خلاصه خداوند هم وسیله ای فراهم کرد فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشاءُ پشت سرش وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ

ص: ۱۰۶۳

این آیه ۲۵۱ از سوره ی بقره است. یستفاد از این آیه به اینکه قیام برای دفع فساد هم, جهاد است و مشروع و لازم است. حالا فتنه و فساد یک چیز هستند یا هر یک مستقل هستند برای جهاد. آیا در معنا فتنه و فساد مآلاً به یک چیز برمی گردند؟ نسبتشان چگونه است عام و خاص مطلق است یا عام و خاص من وجه یا مثل ترادف و تصادق با هم تطابق دارند؟ مثل اینکه فتنه یک پوششی از صحت و حق به جانبی دارد. ولی باطنش و عمق آن گاهی منجر به فساد می شود. یکی از الفاظ که در قرآن کریم استعمال زیاد دارد و معانی متفاوتی دارد. حتی گاهی خداوند به خودش نسبت می دهد. یک کلمه چند معنا دارد و یک معنای جامع کلی دارد و بر اساس موارد مصادیق متعددی پیدا می کند. آیا لفظش یک لفظ مشترک است مثل عین که برای چند معنا وضع شده؟ یا مشترک معنوی است, برای جامع وضع شده. منتهی این معنای جامع کلی در موارد مختلف مصادیق متعددی پیدا می کند؟ کدام است؟ یکی از بحث های امروز همین است که بحث قرآنی است. فتنه در قرآن در جاهای مختلف با معانی متفاوت ذکر شده. که شاید این معانی متفاوت مصادیق یک کلی باشند. گاهی حتی خداوند به خودش نسبت دارد وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِم که در اینجا به معنای امتحان به کار برده می شود. آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) دارند که فتنه در لغت به معنای داخل کردن طلا در آتش است. طلا را در میان

آتش قرار دهیم تا معلوم شود خلوص دارد, چند عیار است و به چه صورتی است؟ اصل لغت این است و لیکن غالباً استعمال می شود در بلا و تعذیب و قتل و به هم زدن امنیت. در قرآن کریم در آیه ۱۰۲ سوره ی بقره آیت الله طباطبایی معنای عجیبی برایش ذکر کرده اند که بدانیم خیلی خوب است. بعد از ذکر معانی فرمودند این آیه یک میلیون و دویست و شصت هزار معنا دارد. این ظرافت قرآن است که یک آیه احتمال این همه معنا را دارد. در جلد اول تفسیر المیزان صفحه ۲۳۶ بعد از ذکر آیه ۱۰۲ از سوره ی بقره که آیه این است وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَکْفُرْ ... می گوید و إذا ضربت بعض الأرقام التی ذکرناها من الاحتمالات فی البعض الآخر، ارتقی الاحتمالات إلی کمیه عجیبه احتمالات مختلف را بعضی را در بعضی ضرب کنیم, احتمالات معنی آیه به یک کمیت عجیب می رسد و هی ما یقرب من ألف ألف و مائتین و ستین ألف احتمال!. یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال در این آیه است. این یکی از عجایب این آیه است که در هیچ آیه از قرآن به این صورت نیست و ایشان می فرمایند این ظرافت قرآن است که یک مطلبی را بیان می کند که احتمالات معانی به یک میلیون و دویست و شصت هزار

تا می رسد و کلمه فتنه هم در اینجا به کار برده شده وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ هاروت و ماروت به مردم سحر یاد می دادند حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ می گفتند این برای آزمایش است می خواهیم ببینیم شما این را در کجا به کار می برید. در اینجا می گویند معنای فتنه این است. البته این احتمالات در خود آیه است نه در معنای فتنه. در روزی که بنده معانی فتنه را می گفتم یک موضوعی بود که بعدا دیدم و نگفتم. در خطبه ی حضرت زهرا ۳ دارد که زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَه أَلا فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالْکافِرِین جریان ابوبکر فتنه بود که ظاهری برایش درست کرده بودند. فتنه همیشه همین طور است یک پرده و پوششی از صحت و حق به جانبی دارد. اما در باطنش یک مکر و حیله و مطلبی پنهان است. گفتند حضرت امیر المؤمنین جوان هستند و فلانی و فلانی سنشان بیشتر است. این یک مطلب بود. ثانیاً به اینکه حضرت در جنگها و جهادها خیلی ها را کشته و آنها در دلشان کینه هایی وجود دارد و اگر حضرت خلیفه شود آن کینه ها به جوشش می آید و ممکن است فتنه به وجود بیاورند, خلاصه از این قبیل چیزها. که فرمودند زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَه أَلا فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالْکافِرِین. آیه از آیات سوره ی توبه است. بعد زن های مدینه رفتند خدمت حضرت زهرا ۳ برای احوالپرسی در آنجا هم فرمودند که و ابشروا بِسَیْفٍ صَارِمٍ...وَ اسْتِبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِین حالا که شما از فتنه ترسیدید و

ص: ۱۰۶۶

این جریان را به وجود آوردید در آینده منتظر شمشیر برنده و استبداد ظالمین باشید. خلاصه این معانی فتنه است و آیات قرآن و شواهد عرض شد. مسلم است که یکی از جاهایی که جهاد لازم است و مشروعیت دارد و لازم است در برابر فتنه و برای رفع فتنه است. حالا- آیا فساد هم با فتنه یک معنا دارد یا فساد با فتنه فرق دارد؟ نسبتشان با هم چه نسبتی است, هر کجا فتنه است فساد هم است ولی هر کجا فساد هم است فتنه هم است, تا تساوی در معنا داشته باشند؟ و از آن طرف شکی نداریم که قرآن مجید همان طوری که برای رفع فتنه جهاد را تشریع می کند برای رفع فساد هم می گوید وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْض این را هم بعد از جهادی که از طرف طالوت و داوود صورت گرفته بود برای از بین بردن فتنه ی جالوت ذکر شده. فساد در جاهای زیادی از قرآن به کار برده شده مثل إِنَّ الْمُلُوکَ إِذا دَخَلُوا قَرْیَهً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّهَ أَهْلِها أَذِلَّه یا اینکه إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلاد وَ ثَمُودَ الَّذینَ جابُوا الصَّخْرَ بِالْوادِ وَ فِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتادِ الَّذینَ طَغَوْا فِی الْبِلادِ فَأَکْثَرُوا فیهَا الْفَسادَ فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذاب درباره جباران و این چنین قرآن کلمه ی فساد هم به کار می برد. حسن بحث ما در این است که بیشتر قرآنی است. آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان درباره ی فساد بحثی دارند. ایشان در جلد دوم تفسیر المیزان صفحه ی

ص: ۱۰۶۷

۹۸ در آیـاتی که در سوره ی بقره است وَ اللَّهُ لاـ یُحِبُّ الْفَسـاد می فرماینـد فسـاد دو نوع داریم. یک فساد تکوینی و یک فساد تشریعی. فسـاد تکـوینی این است که عـالم, عـالم کون و فسـاد است. یکی از بحث هـای فلسـفی ــبه معنـای شـناخت حقـایق موجودات ــ خیلی مهم این است که این عـالم مـا عـالم کون و فسـاد است و به قول ایشان تنازع بقا است. برای اینکه موادی از این عالم رو به تکامل می رونـد ولی بعداً همین مواد متلاشـی می شوند. مواد خاکی کم کم نطفه می شوند و کم کم به انسان تبـدیل می شونـد. بعـد دوبـاره همان بـدن انسان متلاشـی می شود و برمی گردد به خاک. این کون یعنی تشـکل بـدن از مواد خاکی به صورت یک انسان. دوباره مرگ است و متلاشی شدن اعضا و تبدیل به خاک, که این فساد است. ایشان می فرمایند خداونـد متعـال خودش این را مقرر کرده. نمی گویـد لاـ یُحِبُّ الْفَسـاد این تقـدیر پروردگـار است. نظام هستی بر همین محور حرکت می کنـد. حیـات است و موت و کون و فسـاد. پس یـک فسـاد تکوینی داریم که این لا یُحِبُّ نیست. این خـدا خودش مقـدر این است و قاضـی این است وجاعل این است. اما شـرعاً: خداوند متعال برای اینکه در دار تکلیف وظایفی وجود دارد و آن وظایف باعث اصـلاح زنـدگی است. هم وظایف اخلاقی، هم اعتقادی و هم عملی که ما تمام احکام اسـلام را در این سـه صورت خلاصه می کنیم. وظایف اعتقادی مربوط به قلب است و باورها. وظایف اخلاقی مربوط به ملکات پسندیده و رذیله

است. علم اخلاق متکلف بیان اخلاق است از لحاظ صلاح و فساد. معارف عملی اسلام, واجبات عملی، محرمات، همه ی اینها برای اصلاح و تکامل است. خداوند مقرراتی وضع کرده در هر سه مورد, اگر کسی از آن مقررات تخطی کند می شود فساد. تشریعاً فساد است و تمام آیات قرآن که از فساد افساد انتقاد می کند بر می گردد به همان فساد تشریعاً. به خاطر اینکه سلاطین یا هر کسی که می خواهد افساد به وجود بیاید همین کار را می کند. کشتار بی جا، تخریب بی جا بلاها و مصیبت ها برای مردم به وجود می آورد این افساد می شود. حالا این فساد به این معنا با آن فتنه به آن معنا با هم چه نسبتی دارند؟ این دو با هم تصادق پیدا می کنند. اما فتنه نوعاً در جایی به کار برده می شود که یک پوششی از حق به جانب به آن می زنند که درست هم نیست. ولی باطنش فساد است, باطنش اخلال به امنیت است و بلا و مصیبت و کشتار است. فتنه در آنجا به کار برده می شود. اما فساد معلوم است. فساد بی پرده همان کشتار و تخریب است. بنابراین فتنه و فساد مفهوماً یکی نیستند, بله مصداقاً هر کجا فتنه باشد فساد هم است. ولی هر کجا فساد باشد فتنه نیست. فساد مثلاً شمشیر کشیده برای کشتن مردم این فتنه نیست. اما فتنه آنجایی است که گاهی ظاهری دارد فریبنده. اشخاصی هم ممکن است گاهی فریب آن ظاهر را بخورند. ولی باطنش فساد است و اخلال به امنیت است و مصیبت. خلاصه ما

اصراری نداریم در بحث جهادی ما این است که خداوند متعال در قرآن هم برای رفع فتنه جهاد را لازم و مشروع کرده که عرض کردیم هم برای رفع فساد. حالا اگر یکی بدانیم, که یکی است و اگر دو تا بدانیم ظاهراً فتنه اعم است از فساد. هر کجا فتنه است فساد هم هست و لی گاهی فساد است بدون فتنه بدون پوشش مثل حمله ی چنگیز. این دیگر فساد است اما گاهی یک لعاب و پوششی هم روی آن قرار می گیرد. خلاصه این بحث ما که مربوط به قسم سوم که جهاد برای رفع فتنه و فساد. حالاـ برویم سراغ قسم چهارم که جهاد برای ازاله ی منکر است که بر می گردد به بحث امر به معروف و نهی از منکر. امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارند اولش با ملایمت و نصیحت و تذکر است کم کم بالا می رود گاهی می رسد به جایی که برای نهی از منکر باید به جهاد بپردازیم. مثلاًـ شخصی در یک جایی کارخانه ی شراب سازی درست کرده یا شراب فروشی دارد. ما رفتیم و نصیحت کردیم نشد. الفاظ خشن هم به کار بردیم نشد. ناچار می شویم که قیام کنیم برای خراب کردن فاحشه خانه ها و امثال اینها. این یک نوع جهاد است این جهاد برای ازاله ی منکر است در عین حال یک نوع امر به معروف و نهی از منکر هم است. خود جهاد یک فردی از افراد معروف است در امر به معروف. اما دلیلش یکی از این روایت ها است که می خوانیم. این روایت

در فروع کافی جلد پنجم عرض کردم که کافی ۸ جلد است جلد اول و دوم را اصول می گویند از آنجا تا جلد هفتم را فروع می گویند و جلد هشتم را روضه ی کافی می گویند. خبری که می خواهیم بخوانیم در جلد پنجم صفحه ۵۵ است. صاحب وسائل این روایت را چند قسمت کرده هر قسمت را در یک باب ذکر کرده. انسان واقعاً وقتی همه ی خبر را بخواند و مراجعه کند به وسائل آن وقت قدر کار مهم آیت الله العظمی بروجردی (اعلی الله مقامه) را می فهمد. که ایشان در بحثشان مکرر فرمودند خیلی وسائل کتاب خوبی است قرن ها هم مورد استفاده ی فقها در استنباط به کار رفته و ۳۵ هزار حدیث هم در وسائل درباره ی احکام وجود دارد. ۲۲ هزار حدیث هم در مستدرک که مجموعاً می شود ۵۷ هزار حدیث. وسائل خیلی کتاب مهمی است اما یکی از نواقص آن تکه تکه کردن روایات است. صاحب وسائل سعی کرده به تعداد فروع فقهی باب درست کند. خلاصه باب زیاد درست کرده. وقتی که باب زیاد درست می کند می بیند که یک روایت چند مطلب دارد و با چند فرع فقهی تناسب دارد ناچار روایت را تکه تکه می کند و هر قسمت را در یک جا نقل می کند. گاهی هم چیزی درست می کند که حکم فرعی فقهی نیست ولی عنایت دارد به باب درست کردن. مثلاً ـ ما در روایات داریم که عطسه کردن خوب است و خواصیت دارد. دارد "باب استحباب العطاس". مستحب است که انسان عطسه کند. مستحب نیست. عطسه

فوایـدی دارد. آمده بابی درست کرده "باب اسـتحباب العطاس" از این قبیل موارد هم دارد. بالاخره تکه تکه کردن خبر باعث شـده این بعضـی از چیزهـاست که خبر به هم ملزم شود اینهـا قرینه انـد بر فهم مطلب. صـدر قرینه ی ذیـل است و ذیل قرینه ی صـدر است. جملات با هم پشت سـر هم باشـند خیلی فرق می کند. بنده این خبر را از فروع کافی نقل می کنم اما وسائل چند تکه است یک تکه اش را نقل می کنم. در فروع کافی جلـد پنجم صـفحه ۵۵ شـما چند جا همین حدیث را تکه تکه هایش را نقـل کردیـد اما حالا ببینیـد که این حـدیث یک حـدیث مفصـلی است و با هم ارتباط دارد. باب امر به معروف و نهی از منکر عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ بِشْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی عِصْمَهَ قَاضِی مَرْوَ کلینی عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قبلاً گفتیم که این عده چه کسانی هسـتند و چند نفرند عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ این هم بسیار خوب است اما عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا این می شود مرسل به ابهام واسـطه. نمی شناسـیمش عَنْ بِشْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مجهول الحال است و توثیق نشده عَنْ أَبِی عِصْمَهَ قَاضِی مَرْوَ این هم توثیق نشده. خبر از لحاظ سند قوی نیست عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع از جابر جوفی و از حضرت بـاقر. جابر خیلی خوب است قَالَ یَکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ در آخرالزمان طایفه ای به وجود می آینـد یَتَبَعُ فِیهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ در وسائل هست "یَتَّبِعُ" غلط است در میان آن

قـوم پیـدا می شونـد "ینبع" یعنی می جوشـند و به وجود می آینـد. در میـان مردم آخرالزمـان قومی ریاکـار به وجود می آیند یَتَقَرَّءُونَ وَ یَتَنَسَّکُونَ "تقرء" یعنی خودشان را قاری قرآن معرفی می کنند. باب تفعل برای این است که انسان چیزی به خودش می بندد ولی واقعیت این طور نیست. "تَزَّهُد" کسی زهد را به خودش بسته در صورتی که زاهد نیست خلاصه چیزی انسان به خودش ببنـدد واقعیت ندارد نوعاً برای این می آید یَتَقَرَّءُونَ یعنی خودشان را قراء معرفی می کنند ولی این قرّاء حقیقی نیسـتند یَتَنَسَّکُونَ خودشان را ناسک و عابد معرفی می کنند ولی ناسک و عابد نیسـتند حُدَثَاءُ سُـفَهَاءُ "حدثاء" جمع حدیث است مثل "ضـعفاء" جمع ضـعیف تازه به کار افتاده و "سـفهاء" جمع سفیه است. این افراد لَا یُوجِبُونَ أَمْراً بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْیاً عَنْ مُنْکَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ این افراد امر به معروف و نهی از منکر نمی کننـد مگر موقعی که برایشان ضـرر نداشـته باشـد اگر ضـرر داشـته باشد امر به معروف نمی کنند لَا یُوجِبُونَ أَمْراً بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْیاً عَنْ مُنْکَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ اینها وقتی که امنوا الضرر باشند امر به معروف و نهی از منکر می کننـد یَطْلُبُونَ لِأَنْفُسِـهِمُ الرُّخَصَ وَ الْمَعَاذِیرَ اینها برای خودشان رخصت هایی می طلبنـد توجیهاتی می کننـد که شـانه خـالی می کننـد از امر به معروف و نهی از منکر. برای خـالی کردن شـانه یـک توجیهاتی می کننـد یَطْلُبُونَ لِأَنْفُسِـهِمُ الرُّخَصَ "رخص" جمع رخصت است مثـل "غرف" جمع غرفه وَ الْمَعَاذِیرَ عـذرهایی برای خودشان می تراشـند که از این کار شانه خالی کنند یَتَّبِعُونَ

ص: ۱۰۷۳

زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ اینها دنبال لغزشهای علما می روند. یکی از چیزهایی که در آخر الزمان هست و مذمت شده این است که گاهی مردم مسلمان دنبال لغزشهای علما بروند. یک عالمی هست انسان که معصوم که نیست. معصومین افراد معدودی هستند. عالمی هست و صد تا نقطه ی مثبت دارد بالاخره انسان خالی از اشتباه نیست یا یک اشتباهی هم کرده افرادی که این چنین هستند دنبال لغزشهای علما می گردند که آن را بهانه کنند برای کوبیدن اسلام یا برای شانه خالی کردن خودشان از وظیفه ی خودشان. يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ اینها می گردند که زلات علما را پیدا کنند وَ فَسَادَ عَمَلِهِمْ می گردند دنبال فساد عمل علما يُقْبِلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ مَا لَا يَكْلِمُهُمْ كَلِمَ، یکلِمُ یعنی چیزی که به انسان ضرر برساند، زخم برساند. اینها نماز خوب می خوانند و روزه هم بگیرند دنبال چیزهایی می روند که برایشان ضرر نداشته باشد. خیلی از مقدسین، مقدس نماها که امام (رضوان الله تعالی علیه) گاهی یک الفاظ خیلی تندی درباره ی بعضی از مقدسین به کار می برد. چرا برای اینکه گاهی می فرمودند که ضرر اینها به اسلام از ضرر منافقین و کفار هم بیشتر است. چون قیافه ی خیلی حق به جانب دارد مردم به آن ظاهر ش جلب توجه می کنند بعد می بینند که به آن اسلام ناب عمل نمی کند و این باعث می شود که بسیاری از مردم هم شانه خالی کنند. بقیه اش برای فردا

اقسام جهاد – جهاد به عنوان امر به معروف و نهی از منکر کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد در بحث اقسام جهاد چهارمین نوعی که مورد بحث واقع شد، جهاد به عنوان امر

ص: ۱۰۷۴

به معروف و نهی از منکر است. گاهی از اوقات امر به معروف یعنی ایجاد معروف، به وجود آوردن معروف یا ازاله ی منکر احتیاج به جهاد و قیام و برخورد شدیدی پیدا می کند. بحث ما اینجاست. چون برای امر کردن به معروف و نهی از منکر مراتبی هست. مرتبه ی اول انکار قلبی است. که انسان قلباً نسبت به آن معصیت منزجر و متنفر باشد. این مرحله ی اول نهی از منکر است. دوم به لسان. با زبانش، آن هم مراتب دارد. از ملایم شروع می شود. نصیحت و ملایمت و بعد بالاخره هر کس است با زبان، شدت پیدا می کند. آن هم به لسان است. اینها در بحث امر به معروف باید بحث شود. سوم به ید. قلباً، لساناً، یداً، با "ید". این هم دو معنا دارد. یکی اینکه انسان خودش، با دست خودش. معروف یعنی هر کار خوب. با دست خودش کسی کتاب می نویسد، یک نوع امر به معروف است. امر در اینجا به معنای آن نیست که دیگری را امر کنیم. یعنی وادار کردن خودمان یا دیگری به انجام معروف. بالاخره بسیاری از معروفها با ید خود شخص انجام می شود. بحثی نداریم. بسیاری از منکرات هم با ید شخص. شما خودتان شخصاً یک نفر شرابی را نابود می کند مثلاً. خوب این یک نوع از بین بردن منکر است. یک معنی ید این است که انسان خودش با دست خودش معروفی را ایجاد کند یا منکری را از بین ببرد. آن هم بحث ما نیست. ید به این معنا محل بحث نیست. ید به معنی اینکه انسان

ص: ۱۰۷۵

بـا دسـتش شمشـير بگيرد و قيام كنـد و جهاد كنـد. اين محل بحث ماست. كه بعضـى از اوقات امر به معروف و نهى از منكر با جهـاد است. شـرابخانه اى است كه مى خـواهيم خرابش كنيم. مسـلماً برخـوردى به وجـود خواهـد آمـد. جرح و قتلى به وجود خواهـد آمـد و هكـذا. مـا مى خواهيم عرض كنيم يـك قسم از اقسـام جهاد تحت عنوان امر به معروف و نهى از منكر قرار مى گيرد. به عبـارت روشن تر جهـاد براى ازاله ى منكر. مى خـواهيم كه مـا جهـاد كنيم، بـا شمشـير قيـام كنيم، برخورد كنيم. اين برخورد مسـتلزم جرح و قتـل خواهـد بود. اين يـك نوع جهـاد است. منتهـا جهاد براى ازاله ى منكر. در اين رابطه ما از روايات اسـتفاده مى كنيم. ما كلاممان در برابر فقهاى بزرگ ما (رضوان الله عليهم) كه جهاد را سه قسم كردنـد، گفتيم نه اقسام فراوان دارد. آنها گفتند يك جهاد براى دعوت به اسلام است كه مى رسيم. يك جهاد هم جهاد دفاع است، مقدارى بحث كرديم باز هم بحث مى كنيم. يـك جهـاد هم جهـاد بغـاه. بـا كسـانى كه در برابر حكومت اسـلامى و امـام عصـر و زمان قيام كننـد و آن حكومت را نپذيرنـد. مثـل قاسـطين، مارقين، ناكسـين. اينها سه قسم گفته بودنـد. ما گفتيم نه خير جهاد بر حسب آيات قرآن و روايات اهل بيت : اقسام زيادى پيـدا مى كنـد. حالا در آن زمان شايد، زمان اقتضا مى كرده كه به همين اكتفا كنند و همين را هم كمرنگ اكتفا كنند. اما ما گفتيم كه ما به تمام علما وظيفه داريم با نظر بسيار

بسیار تکریم و تجلیل نگاه کنیم. چیزی هم اگر عرض می کنیم. بحث علمی است و در حوزه ی علمیه است و اینهاست. دیروز که راجع به وسائل الشیعه چیزی گفتم، ما که نمی خواهیم نسبت به علما خدای نکرده مطلبی گفته باشیم که بر خلاف مقام شامخ آنها باشد. اما خوب. اینها همان سه قسم را گفته بودند. زمانشان اقتضا می کرده که به همان سه قسم اکتفا کنند، بسیار کمرنگ. ولی خوب وقتی ما با روایات و اخبار و آیات مطلب را حساب می کنیم جهاد خیلی اقسام پیدا می کند. ما یک قسم داریم جهاد برای نجات مستضعفان از چنگال مستکبران. این یک قسم است. قسم دوم جهاد در برابر سلاطین و جباران. مثل قیام سیدالشهداء و امثال آن که موارد فراوان ذکر کردیم. یک قسم این بود. قسم سوم جهاد برای دفع فتنه، که آیات قرآن می گفت و دفع فساد. این سوم بود. اینها را بحث کردیم. چهارم جهادی است برای ازاله ی منکر. برای اجرا و عملی ساختن امر به معروف و نهی از منکر. آن هم با "ید". این مرتبه اش می شود جهاد و به بحث ما مربوط می شود. اما مراتب دیگر امر به معروف بحث آخر. با بحث ما که در جهاد داریم بحث می کنیم مربوط نمی شود. از روایات استفاده می کنیم این نوع جهاد را. این خبر که دیروز مقداری خوانده شد گفتیم که خبر در فروع کافی جلد ۵ صفحه ۵۵. ولیکن در وسائل هم ذکر کرده. منتها قطعه قطعه کرده. یک قطعه اش مثلاً جلد ۱۱ وسائل صفحه ۴۰۳. باب

۳ از ابواب امر و نهی. قطعه قطعه کرده، یک قطعه اش آنجاست. آن قطعه هم که به بحث ما مربوط است همانجاست. جلد ۱۱ وسائل صفحه ۴۰۳ باب ۳ از ابواب امر و نهی. وسائل ۲۰ جلدی البته. این خبر این بود که حضرت باقر فرمودند یَکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ قَوْم از آخر الزمان خبر می دهد. یکی از چیزهایی که در فرهنگ ما بسیار وسیع است، هشدار درباره ی آخر الزمان است. ائمه : برای اینکه مسلمانها، شیعه ها بدانند، مهیا باشند، جریان آخر الزمان چگونه خواهد بود؟! شما باید در آن زمان، چه ها به وجود خواهد آمد و دین خودتان را چگونه نگه دارید و وظیفه ی شما در آن زمان چیه؟! یک وقت من حساب کردم در بحار الانوار ۱۵۳ حدیث در کلمه ی آخرالزمان دارد. اگر کسی واقعاً این احادیث را جمع کند خیلی آموزنده است که در آخرالزمان چه خواهد شد. در ۱۵۳ حدیث کلمه ی آخر الزمان واقع شده. خوب خیلی مطالب هست. خیلی مهم بوده که اینقدر رویش تأکید شده و اهتمام به عمل آمده. گفتیم سند خبر همان طور که عرض کردیم قوی نیست. ولی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ یَکُونُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ یَتْبَعُ در وسائل است که "یتبع" اما غلط است. در کافی نسخه صحیح که مراجعه کنید "ینبع" است. یعنی به وجود می آید می جوشد. در آخر الزمان قومی می جوشند، به وجود می آیند مُرَاءُونَ ریاکار می شوند. یَتَقَرَّءُونَ یعنی قاری قرآن بودن را به خودشان می بندند. از باب تفعل برای بستن چیزی به خودشان. وَ یَتَنَسَّکُونَ ناسک

بودن و عابد بودن را به خودشان می بندند. حُدَثَاءُ سُفَهَاءُ تازه به وجود آمده اند. و سفیه اند. عقل کامل ندارند. اینها لَا یُوجِبُونَ أَمْراً بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْیاً عَنْ مُنْکَرٍ اینها امر به معروف و نهی از منکر را واجب نمی دانند. إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ فقط در جایی که ضرر نداشته باشد امر به معروف و نهی از منکر می کنند. یَطْلُبُونَ لِأَنْفُسِهِمُ الرُّخَصَ وَ الْمَعَاذِیرَ اینها برای خودشان، برای اینکه شانه خالی کنند از انجام این وظیفه. برای خودشان رخصت هایی می تراشند. درست می کنند. توجیه می کنند. برای خودشان عذرها و بهانه هایی را توجیه می کنند و درست می کنند. یَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ اینها می افتند دنبال لغزشهای علما. برای خاطر اینکه کارهای خودشان را توجیه کنند. یکی از کارهایشان این است که لغزشهای علما را پیدا می کنند. تا می گوییم چرا فلان کار را کردی؟ می گوید فلان کس که عالم است هم این کار را کرده. یَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَ فَسَادَ عَمَلِهِمْ در وسائل هست که "فساد علمهم" ولی نه "فساد عملهم" درست است. یُقْبِلُونَ عَلَی الصَّلَاةِ وَ الصِّیَامِ حدیث مشتمل بر انتقاد بسیار شدیدی است. این قبیل افراد به نماز و روزه اقبال می کنند. نماز خیلی سرمایه گذاری لازم ندارد. آب فراوان، وضو می گیری و نماز می خوانی. روزه هم می گیرند. وَ مَا لَا یَکْلِمُهُمْ دنبال چیزی هستند که به آنها ضرر نمی رسانند. "کَلَمَ"، "یکلِمُ" یعنی ضرر رساندن و زخم کردن. وَ مَا لَا یَکْلِمُهُمْ فِی نَفْسٍ وَ لَا مَالٍ یعنی چیزی که ضرر مالی برای آنها ندارد. ضرر نفسی

ص: ۱۰۷۹

هم نـدارد به آن اقبال می کننـد. وَ لَوْ أَضَـرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَبْـدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا اگر نماز ضـرر می رسانـد به عملهای آنها، به مالشان ضـرر می زد یا به بـدنشان، همان نماز را هم نمی خواندند. نمازی هم که می خوانند آن جوری اسـت که با آن شـرایطی است که به آنها ضـرر نرسانـد. وَ لَوْ أَضَـرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَبْـدَانِهِمْ لَرَفَضُوهَا كَمَا رَفَضُوا أَسْـمَى الْفَرَائِضِ وَ أَشْـرَفَهَا اینها أَسْمَى الْفَرَائِضِ سامی ترین و عالی ترین فرائض را ترک کردند. اشرف فرائض را ترک کردند. چیه آن اشـرف فرائض هـا؟ امر به معروف و نهی از منکر. بعـد می گویـد إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بدانید امر به معروف و نهی از منکر فریضه ی بزرگی است. بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ هُنَالِكَ فرائض دیگر به این وسیله اقامه می شوند. و این قبیل افراد در آخر الزمان به وجود خواهنـد آمـد. هُنَالِكَ يَتِمُّ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ این چنین که شد. امر به معروف و نهی از منکر ترک شد، غضب پروردگار به وجود می آید. فَيَعُمُّهُمْ بِعِقَابِهِ خداوند همه را، خشك و تر را و همه را با عقاب خودش عقـاب می کنـد. فَيُهْلَكُ الْأَبْرَارُ فِي دَارِ الْفُجَّارِ ابرار، خوبـان هـم، دار شـده دار فجـار دیگر. چـون همه امر به معروف را ترک کردنـد، منکر را مرتکب می شونـد دیگر. پیغمبر در حـدیثی فرمودنـد که كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَـدَتْ نِسَـاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَـبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ

شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكَمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَراً وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفاً كم كم همين جور مى شود. مى فرمايند كه عقاب پروردگار وقتى كه عموميت پيدا مى كند ابرار در دار فجار هلاك مى شوند. وَ الصِّغَارُ فِي دَارِ الْكِبَارِ صغار در دار كبار هلاك مى شوند. إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَاجُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ هفت چيز ذكر مى كند برايش. اول تُقَامُ الْفَرَائِضُ تمام واجبات در سايه ى اين به وجود مى آيند. وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ راهها ى دين و دنيا به اين وسيله امنيت پيدا مى كنند. وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ به وسيله ى امر به معروف و نهى از منكر كسبها حلال مى شود و الّا حرام مى شود. وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ به اين وسيله حقوق ادا مى شود. وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ به اين وسيله زمين آباد مى شود. وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ به اين وسيله از اعداء انتقام گرفته مى شود. وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ كار دنيا و دين منظم مى شود. اين حديث را قطعه قطعه شايد خوانده باشيد در جايى. ولى ما همه ى حديث را داريم مى گوييم. حالا چه بايد كرد؟ فَأَنْكِرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَ الْفِظُوا بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ حضرت مى فرمايند حضرت باقر ، هم با دل انذار و تنفر داشته باشيد، هم با زبان نهى از منكر كنيد. و بر پيشانى كسانى كه مرتكب منكرند بكوبيد. "صكّ" يعنى كوبيدن با شدت. "صكّ_ يصكّ"

مثل مـدّ_ يمـدّ" وَ صُـكّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَ لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ در راه انجام وظيفه از ملامت ملامت كننـدگان نترسـيد. فَإِنِ اتَّعَظُوا وَ إِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا اگر مرتكـبين منكر و تـاركين معروف اگر از شـما پذيرفتنـد موعظه ى شـما را، به حق برگشـتند، فَلَا سَبِيـلَ عَلَيْهِمْ در اين صورت هيـچ اشـكالى نيست و كسـى كـارى نـدارد. آيه ى قرآن إِنَّمَا السَّبِيـلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُـونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ اين از سوره ى شورى آيه ى ۴۲ است. حالا_ بـاز هم تتمه دارد. هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ جهـاد كنيـد. _ما منظورمان اين كلمات است._ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ از اين جهت مى خوانيم. حـديث دال بر اين است كه در اين راه جهاد كنيـد. هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ با بدنهاى خودتان شمشـير به دست و سـلاح و خلاصه بايد قيام كنيـد و جهاد كنيـد. وَ أَبْغِضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ در دل كه از آنها تنفر داريـد ولى با دست جهاد كنيـد. منتها غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَاناً براى خدا اين كار را بكنيد. نه اينكه بخواهيد سـلطه به وجود بياوريد براى خودتان. وَ لَا بَاغِينَ مَالًا نمى خواهد مال به دست بياوريد. به معنى طلب است در اينجا. وَ لَا مُرِيدِينَ بِظُلْمٍ ظَفَراً نه اينكه شـما بخواهيد مثلاً فتح و ظفر براى خودتان بخواهيد. نه، كار، كار الهى است و براى خـدا. حَتَّى يَفِيئُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ يَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ تا برگردنـد و اطاعت امر خـدا كننـد. وَ يَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ آن وقت تتمه دارد. حديث را قطعه قطعه خيلى جاها خوانديد. قَالَ وَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى شُعَيْبٍ النَّبِيِّ ص أَنِّي

مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِائَهَ أَلْفٍ خداوند وحی کرد به شعیب که من صد هزار نفر از قوم تو را هلاک خواهم کرد. أَرْبَعِینَ أَلْفاً مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّینَ أَلْفاً مِنْ خِیَارِهِمْ چهل هزار از شرار ولی شصت هزار از اخیار. فَقَالَ ع یَا رَبِّ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ اشرار معلوم است. چهل هزار نفر. فَمَا بَالُ الْأَخْیَارِ اخیار چرا شصت هزار نفر؟! فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِی برای خاطر اینکه آنها با اهل معاصی مداهنه کردند. یعنی سست و نرم برخورد کردند و تملق گفتند. إِلَیْهِ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِی وَ لَمْ یَغْضَبُوا لِغَضَبِی این خبر چنان که ملاحظه فرمودید، با انتقاد شدید از کسانی که تارک امر به معروف و نهی از منکر هستند تصریح دارد به اینکه جَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِکُمْ، وَ صُکُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ. این قبیل تعبیرات که دال است بر اینکه یک نوع جهاد هم این جهاد است. جهاد در راه ازاله ی منکر و ایجاد معروف. صاحب جواهر در بحث امر به معروف در جلد ۲۱ صفحه ۳۵۴ تا ۳۵۵ همین خبر را نقل کرده. ملاحظه فرمودید که این خبر دلالت دارد بر جهاد در راه ازاله ی منکر و ایجاد معروف. چند خبر مثل این دارم. آدرس می دهم خودتان مطالعه کنید. یکی باز در باب ۳ از ابواب امر و نهی جلد ۱۱ وسائل صفحه ۴۰۵. از نهج البلاغه نقل می کند. حضرت امیر فرموده است به اینکه وَ مِنْهُمْ تَارِکٌ لِإِنْکَارِ الْمُنْکَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ یَدِهِ فَذَلِکَ مَیِّتُ الْأَحْیَاء باز همان سه تا را می گوید. کسی که ترک کند امر به معروف را. نه با قلب

و نه بـا لسـان و نه بـا یـد. این مرده است. اما کسـی که هر سه را انجام بدهـد هم با قلب و هم با لسان و هم با یـد، این افضل و اکمـل مراتب را انجـام داده. اما بعضـی ها فقط قلب است. آنها یک خصـلت دارنـد. دو تایش را ترک کردنـد. بعضـی ها فقط زبان است. آن یـد را ندارند. خلاصه این حدیث است که هر سه باید باشد. خبر هشـتم از باب سوم از ابواب امر و نهی صـفحه ۴۰۵ جلد ۱۱ وسائل. در صفحه ۴۰۶ هم باز حـدیثی از نهج البلاغه نقل کرده. حدیث ۹ و ۱۰. دو تا نقل کرده. خوب این قبیل روایـات دلالـت دارنـد بر اینکـه یـک نـوع از جهـاد، جهـاد در راه امر بـه معروف و نهی از منکر است. آن وقت در اینجـا یـک بحثهایی به وجود می آید. یکی از بحثهای مهم همین است که در جواهر مطرح کرده. امر به معروف و نهی از منکر با قلب که بر همه لازم است. قلباً متنفر باشـند از ترک معروف و ایجاد منکر. خوب معلوم است که این وظیفه ی همه است. دوم اینکه با لسان. قیام کنند و نصیحت و ملایمت و بعد درجه به درجه و خلاصه با لسان هر چه هست. مراتب دارد. اما سوم اینکه با دست اگر بخواهنـد قیام کنند، برخورد کنند این منجر به این می شود که جرح و قتلی به وجود می آید. آیا اگر جرح و قتل به وجود آمد این را هم در زمان غیبت امام معصوم مجازند. یا مجاز نیستند. اینجا "اختلفوا علی قولین" جواهر

عرض کردم که مطالعه می کنید. در جواهر در صفحه ۳۸۳ جلد ۲۱ بعد از نقل روایات و کلمات که دال بر وجوب بود، بعد از ذکر مراتب که قلب و لسان و اینها بود، بعد که به "ید" آمده این را گفته. لو افتقر إلی الجراح أو القتل اگر امر به معروفی است و محتاج به جرح و قتل است، یک سینمایی ساختند. سینمایی که فیلمهای بد داشت. حالا که الحمدلله دارد خوب می شود. شرابخانه ای درست شده مثلاً، فاحشه خانه ای تأسیس شده، رفتند، قلباً که منزجرند، لساناً گفتند و نتیجه نگرفتند، از بین بردنش محتاج به قیام و جهاد است، تا صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَ جَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ عملی شود، خوب مسلم است که این طور برخورد قتل دارد. صاحب جواهر عنوان می کند که آیا در زمان غیبت امام این جایز است یا نه؟ ایشان می گوید آنچه که محتاج به جرح و قتل است، هل یجب؟قیل و القائل السید سید مرتضی، و الشیخ فی التبیان شیخ طوسی در تفسیر تبیان و الحلبی حلبی به ابن ادریس می گوییم. و الفاضل فی جمله من کتبه علامه و یحیی بن سعید و الشهید فی النکت علی ما حکی عن بعضهم نعم یجب اینها گفتند که واجب است. واجب است ولو اینکه مستلزم جرح و کشتن و اینها باشد. و قیل و القائل الشیخ باز شیخ طوسی. اینجا ایشان نقل کرده در صفحات قبل از شیخ طوسی در نهایه شیخ طوسی، نقل کرده که نه با دست در زمان غیبت واجب نیست. و الدیلمی و القاضی و فخر الإسلام و الشهید و المقداد

و الکرکی علی ما حکی عن بعضـهم معلوم می شود بعضـی کتابهـا پهلوی صـاحب جواهر نبوده. می گویـد علی مـا حکی عن بعضـهم به واسـطه نقل می کند. قیل لا. بنابراین دو قول شد "نعم" و "لا". منتها قیل لا یجوز إلا بإذن الإمام علیه السـلام قیل لا الا باذن امام معصوم . بل فی المسالک هو أشـهر لا، اشـهر است. بل فی مجمع البرهان و المقدسه الاردبیلی هو المشهور بل عن الاقتصـاد الظـاهر من شـیوخنا الإمـامیه أن هـذا الجنس من الإنکـار لاـ یکون إلا للأئمه علیهم السـلام أو لمن یأذن له الإمام علیه السـلام محقق می گوید و هو الأظهر. صاحب جواهر قبول ندارد. حالا بعداً می گوییم. می گوید "اظهر" همین است. این جور جهاد در زمان غیبت امام جایز نیست. و هو الأظهر چرا؟ حالا دلیلهایش را ببینیـد. البته صاحب جواهر بعداً رد خواهد کرد. حالا می بینیم دلیلهـا را. اول للأصـل شـک داریم به اینکه آیـا این نوع جهـاد در زمـان غیبت امـام معصوم که خودشان غایبنـد، اذن خاصی هم به کسی نداده اند، اول اصل است. اصل عدم وجوب. نه واجب نیست. بنشینید و نگاه کنید. واجب نیست. این اصل هم می گویـد سالم است از معارضه ی اطلاقات. نگویید اطلاقات امر به معروف. آنها منصـرفند به قلب و لسان. در زمان غیبت امام شامل ید نمی شود. اول اصل السالم عن معارضه الإطلاق المنصرف إلی غیر ذلک خصوصا بعد.. حالا ایشان می گوید که قبلًا خوانـدیم که امر به معروف و نهی از منکر در جایی است که تأثیر داشـته باشـد. تأثیر داشـته باشد معنایش چیه؟ یعنی شـما برای

خاطر اینکه یک نفر شرابخوار شراب نخورد زدید و کشتید. خوب تأثیر چیه؟ تأثیرش می گوید معنایش این است که این را می خواهیم که یک کاری بکنیم که آن منکر ترک شود نه که خودش بمیرد. سالبه به انتفاع موضوع کردید شما. شخصی که یک منکری مرتکب می شد شما می خواستید کاری بکنید که بعد از این آن شخص خودش باشد ولی منکر مرتکب نشود. ولی خودش را کشتید. بله آن هم می گوید که اینجا احتمال تأثیر نیست. قبلاً گفتیم شرطش تأثیر است. و تأثیر در جایی است که خود شخص باشد و متنبه شود و کار را ترک کند. شما شخص را از بین بردید. این دوم. سوم اینکه اگر قرار باشد اینجور باشد فساد و هرج و مرج به وجود می آید. امام که خودشان غایبند و به شخص خاصی اذن نداده اند. اگر به مؤمنین واجب باشد که هر کسی این کار را بکند _خوب ایشان می گوید، حالا ما نقل می کنیم._ فساد عظیم به وجود می آید. هرج و مرج به وجود می آید. ما می دانیم که در شریعت اسلام هرج و مرج جایز نیست. باید نظام زندگی مردم، فضای زندگی، زندگی باشد آرام، که هرج و مرج نباشد، مرتب باشد، منظم باشد. این هرج و مرج به وجود می آید. خصوصاً ایشان می گوید در این زمان. صاحب جواهر می گوید در زمان ما. اگر در یک زمانی منکر کم باشد نهی کنند به هر شکلی. اما اگر منکر و مرتکبین منکر فراوان باشند، اگر قرار باشد شما چاقو بردارید و شمشیر بردارید و بیفتید

به جـان کسـانی که مرتکب منکرنـد. خوب زیادنـد دیگه. بالاـخره آنها هم که آرام نمی نشـینند و این باعث می شود که یک هرج و مرجی به وجود می آیـد. و بـالجمله لاـ یکـاد ینکر این مقتضـی است که چه باشـد؟ فساد نظام است. ادله از طرف "لا" هاست. پس کسـی اگر اعا کنـد که "ما دل علی وجوب امر و نهی" مقتضـی این است که هر کسـی بتوانـد قیام کند و برخورد فیزیکی بکنـد, این دعوا واضـحه الفساد است. از طرفی هم می شود کسـی بیایـد و بگویـد این بر پیغمبر واجب بوده. هر چه بر آنهـا واجب بوده بر مـا هم واجب است. ما تأسـی به آنها می کنیم. اگر بودنـد آرام نمی نشسـتند. ما هم آرام نمی نشـینیم. می گوییم این را هم نمی توان گفت. نمی شود گفت که هر چه بر آنهـا واجب بوده، بر مـا هم واجب است. بنـابراین اینهـا ادله ی آنهاست. حالا باز هم یک چیزی می گوید که در صورتی ضـرر رساندن و کشتن بر کسی حرام است که مقصود کشتن باشد. اما اینجا مقصود امر به معروف است. می گوید فرقی نمی کند. بالاخره این نتیجه ی امر به معروف کذایی مستلزم جرح است و قتـل است و موجب فسـاد است و هرج و مرج و اختلاـل نظام است. این ادله ی آن طرف. خوب اینها را گفته انـد که "لا". اما ادله ی این طرف که صاحب جواهر کم کم برمی گردد. خلاصه می رود سراغ ولایت فقیه. بله. اینطور اگر بخواهند مردم آزاد باشند و هر کس هر کس باشد اینطوری است. ولی

ایشان می گوید که ما معتقدیم که فقیه است، قائم مقام امام است، هر کاری که برای امام بوده، بر فقیه هم لازم است که انجام بدهد. این باید تحت برنامه ای باشد که از طرف ولی فقیه تنظیم شود. ان شاء الله فردا عرض می کنیم.

اقسام جهاد – جهاد به عنوان امر به معروف و نهی از منکر کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد صاحب جواهر (رحمه الله علیه) همان طور که دیروز عرض شد در جلد ۲۱ صفحه ۳۸۳ و ۳۸۴ . روایاتی که ما خواندیم درباره اینکه امر به معروف و نهی از منکر در یک حدی واجب است که انجام بگیرد. اما در حد اینکه به "ید" که مستلزم جرح و قتل باشد اگر به این حد باشد آیا باز هم اشخاص می توانند انجام دهند؟ یا اگر به این حد رسید این فقط شأن امام معصوم است؟ صاحب جواهر تبعا للمحقق، الشرایع دو قول نقل کردند یک قول قیل نعم و یک قول هم قیل لا. یک قول این بود که واجب است که صورت بگیرد نهی از منکر و امر به معروف هر چند که معدی به قتل و جرح باشد. قول آخر این بود که لا. و صاحب آن این دو قول را ذکر کردند و ما هم عرض کردیم. در این لا محقق گفتند که و "هو الاظهر". اظهر این است که اگر برسد به حد قتل و جرح این فقط شأن معصوم است و در زمانی که معصوم غایب است فقها چنین کاری نمی توانند انجام دهند. در طرف مقابل روایاتی بود که ما خواندیم که دلالت داشتند که ائمه : ، حضرت باقر خطاب به اشخاص صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُم فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُم

ص: ۱۰۸۹

که تصریح داشتند بر این که اگر منکری صورت گرفت شما با شدت در برابرش بایستید جهاد کنید. از نهج البلاغه هم نقل شده که حضرت امیر فرمودند که اگر کسی منکری را ببیند با قلبش با لسانش حتی با یدش هر سه را انجام دهد این اکمل است این موضوع است که انجام شده اگر هیچ کدام نشد مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاء. یکی باشد دو تا باشد یکی، دو تا انجام داده فضیلت دارد اما اشرف آن است که هر سه را انجام بدهد. صاحب جواهر بعد از نقل این روایات آمدند گفتند بر اینکه ولی _حالا ما داریم مناقشه ایشان را می گوییم_ و لکن من المعلوم این قبیل روایات مربوط به خودشان است که اگر امر به معروف و نهی از منکر کنید معدی شود به قتل و جرح أشار إلی نفسه و من یقوم مقامه من أولاده علیهم السلام ببینیم این کلام درست است یا نه. نوع خبر را که دیروز ما خواندیم و امثال آن که عرض شد. اینجا حضرت اشاره کرده به خودش، یا کسی از اولادش : که قائم مقام خودش باشد و این شامل هر کسی نمی شود. لا سائر الناس کخطابات الحدود، قتال البغاه، جهاد الکفار، چنان که خطابات حدود، اقامه ی حدود مخصوص خودشان است ایشان می گویند. قتال بغاه مخصوص خودشان است. جهاد کفار مقصود خودشان است. از این جهت جواب می دهد که بنابراین این روایاتی را که شما خواندید و ما عرض کردیم اینها اقتضا نمی کند که امر نهی از منکر تا حد قتل و جرح را مردم واجب باشد که انجام

ص: ۱۰۹۰

دهند؛ نه این اخبار ایشان می گوید که مخصوص ائمه : است. می خواهد مناقشه کند. مناقشاتش را می خواهیم بگوییم حالا ما چه بایـد بکنیم علی أنه ظـاهر فی الجواز دون الوجوب علاوه بر این روایت که ظهور دارد در جواز نه در وجوب. دال است بر اینکه جـایز است این کار انجام شود نه اینکه واجب باشـد این مناقشات ایشان است عرض ما این است که بعـد از اینکه ما ادله داریم که خودشان هم بعـدا بر می گردنـد در اینکه برای اینکه هرج و مرجی نشود فسادی نشود امام معصوم اگر در میان مردم نباشـد این شأن فقیه است و بایـد با برنامه ای که فقیه تنظیم می کنـد این کار انجام شود. خودشان هم بعدا برگشـته و گفته در صفحه ی ۳۸۵ نعم فی جوازه لنائب الغیبه جایز باشد یک امر به معروف و نهی از منکر اگر معدی به جرح و قتل شد ـــــگاهی گفتیم می شود بسیاری از جاها مراکز فسادی تأسیس می کننـد، با تذکر هم متنبه نمی شوند خوب لازم است که مسلمانها از راه ازاله ی منکر، امر به معروف لازمه است که جَاهِـدُوهُمْ بِأَیْدَانِکُم جهاد باشد, برخورد باشد. البته برخورد هم خالی از جرح و قتل نخواهـد بود گاهی از اوقات.ــ این است که می فرمایند برای کسـی که نایب غیبت است مع فرض حصول شـرایطه. اگر این طور چیزها یله و رها باشد و هر کسـی بتواند انجام دهد بله فسادی، فتنه ای اختلال نظام به وجود می آید. هر کس بخواهد اجازه دهد و یک شمشیری بردارد و بکشد و این طور چیزها,

نمی شود که. اینها بایـد یک برنامه ای داشـته باشـد. وقتی که با نظر ولی فقیه شد که ادله اقتضا می کند که آنها قائم مقام امام معصومنـد در زمـان غیبت می تواننـد به همـان وظـایف عمل کننـد. خوب آن فقیه برنامه تنظیم می کنـد. در تنظیم برنامه شاید تفاوت بین منکرات باشـد این یک مطلبی است شایـد در مناطق و مراتب باشد مثلا فرض کنیم شاید در فلان منطقه لازم اسـت در فلاـن منطقه نه. شایـد در فلاـن زمـان لاـزم است در فلان زمان نه. خلاصه او یک اولویتهایی، یک برنامه ای تنظیم می کند شاید از اشـخاص خاصـی بله از اشـخاص خاصـی نه. روی اشخاص ممکن است برنامه باشد روی زمان برنامه باشد روی مکان برنامه باشـد در خود منکرات ممکن است تفاوت به وجود بیاورد. خلاصه این این طور می شود که دیگر هرج و مرجی نیسـت و فسادی هم به وجود نمی آید. جهاد لازم نیست همیشه پیروزی باشد. ما مأموریم به وظیفه نه نتیجه. در برابرش سکوت کردن جایز نیست. ما مأموریم به وظیفه ما حتما قول نمی دهیم که غالب باشـیم احدی الحسـنیین است یا پیروزی است یا شهادت. هر کـدام اثر خودش را دارد. شـهادت هم اثرگـذار است. نعم فی جوازه لنائب الغیبه. مثلا در زمان خلفا ابوذر قیام کرد و حضـرت امیر هم پشتیبـانی کرد خوب آن منجر شـد برود به آن بیابان و از گرسـنگی هم می میرد این قیام است و مخصوص همین افراد است. بعدا هم می خوانیم قیام ابوذر قیامی بوده در برابر عثمان. حضرت امیر برای خودش لازم نمی دانسته اما از

ص: ۱۰۹۲

ابوذر پشتیبانی می کرده. خود ابوذر می گوید که من قیام کردم برای امر به معروف و نهی از منکر. رفت و حضرت امیر هم از او پشتیبانی کرد و در بیابان هم مرد از گرسنگی. نعم فی جوازه لنائب الغیبه جواز امر به معروف برای نایب غیبت مع فرض حصول شرائطه ما حالا با جواهر کار داریم مع فرض حصول شرائطه أجمع التی منها أمن الضرر و الفتنه و الفساد خود آن فقیه هم که این برنامه را تنظیم می کند باید شرایط داشته باشد. عرض کردم خدمتتان شرایطش این است که فسادی نباشد فتنه ای نباشد. بله گاهی فتنه و فساد است. گفتیم که او باید برنامه را تنظیم کند از لحاظ اشخاص، از لحاظ منکرات، از لحاظ زمان، از لحاظ مکان. لعموم ولایته چون ولایت او عمومیت دارد. _صاحب جواهر می گوید_ فی جوازه لنائب الغیبه قوه بله قوت دارد. البته باید معلوم شود به اینکه در این طور جریانها بالاخره جهاد است و جهاد هم که خالی از کشته شدن و شهادت نیست. در زمان ناصر الدین شاه در جریان تحریم تنباکو خیلی ها کشته شدند. میرزای شیرازی از نجف حکم صادر کرده، در تهران میرزا حسن آشتیانی قیام کرده برای خاطر همین موضوع تحریم تنباکو. عده زیادی هم کشته شدند. مگر به این زودی ناصرالدین شاه ها حاضر می شوند به اینکه قبول کنند ولی باید قبولاند. خوب در برخوردها خوب کشته شدند قوه، خصوصا مع القول بجواز إقامه الحدود له اگر قائل باشیم که این فقیه که بعدا هم می گوییم که اقامه حدود هم برایش جایز است این

جهاد هم برایش جایز است. منتها اینها چون زمان خودشان را در نظر گرفته اند و إن کان ذلک فرض نادر فقیه بتواند این کار را با تنظیم برنامه ای انجام دهد فسادی هم به وجود نیاید این فرض نادر است. بل معدوم فی مثل هذا الزمان. اینها در زمانی بودند که در برابر سلاطین مستبد و فرمانروایان دیکتاتور برایشان خیلی مشکل بود این کار را انجام دهند. آنها نمی گذاشتند. این است که می گوید مثل ذلک الزمان, زمان صاحب جواهر. زمان ما الحمد لله این کارها خوب شده ولی در عین حال بحث این است.ما می خواهیم بگوییم فی الجمله یکی از موارد جهاد ازاله ی منکر و امر به معروف است البته این هم باید یک برنامه ای داشته باشد چنانکه اگر امام معصوم باشد در ید اوست نباشد با فقهاست. اما حرفهایی که دیروز از صاحب جواهر نقل کردم فکر کنم لازم نباشد که بگوییم. مثلا یکی از حرفهایشان این بود که تمسک کردن به اصل، اصل عدم وجوب. تمسک به اصل در جایی است که ما دلیل نداشته باشیم. دلیل ما دو قسمت است یک قسمت ادله ی داله ی بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر. دوم ادله ی ولایت فقیه است. اینها ادله اند اقتضا می کنند به اینکه جلو منکرات را قیام کنند و بگیرند در جایی که دلیل داشته باشیم تمسک به اصل {صحیح نیست}. یکی حرفش این بود که اگر ما بخواهیم بکشیم آن مرتکب منکر را اینجا آن موضوع از بین می رود چون منظور ما این بود که مرتکب منکر را

نهی کنیم تـا منکر را انجـام ندهـد و متنبه شـود. اگر بکشـیم خـودش از بین رفته. جوابش این است که آن خودش از بین برود عبرت برای دیگران است این لازم نیست که خود شخص مرتکب منکر را زنده نگه داریم و وادار کنیم که منکر را ترک کند. نه گاهی باید او را بکشیم ولی کشتن او چه می شود؟ برای دیگران عبرت حاصل می شود. بنابراین بدانند که در مملکت، در ید والی فقیه قوانینی است، ضوابطی است گاهی منجر می شود به این که مرتکب منکر کشته شود. که اگر او کشته شود برای دیگران عبرتی حاصـل می شود. سـایر جهادهـا هم همین طور است. عبرتی حاصل می شود برای دیگران که دیگر آن منکر را مرتکب نشوند. خلاصه آن وجوهی که دیروز عرض شد بنده آن را ناتمام می دانم دیگه نمی خواهیم همه اش را عرض کنیم. خوب این یـک مطلب درباره مسئله دیروزی بود. مطلب دیگر اینکه صاحب جواهر بالاخره در صـفحات بعـد در صـفحه ۳۹۴ ایشـان در مقابـل محقق که تردیـد داشـته در برابر اینکه قیـام برای ازاله ی منکر و "و هوالاظهر" و... ایشان آمـده به میـدان که ولایت فقیه را ثابت کنـد. یکی از بحثهای مهم جواهر برای اثبات ولایت فقیه اینجاست می گوید فمن الغریب بعد ذلک ظهور التوقف فیه من المصـنف خیلی عجیب است که محقق توقف کرده سیما بعد وضوح دلیله چند تا دلیل ذکر می کند برای اثبات ولایت فقیه. اول مقبوله ی عمر بن حنظله. ائمه : سعی می کردند که شیعه استقلال خودش، کیان خودش را در برابر سنی ها

حفظ کند. تسنن که غلبه داشت از لحاظ کمیت و زیاد بودند. سلطنت هم در دست بنی امیه و بنی عباس که اینها مذهب تسنن را تقویت می کردند. امام صادق مخصوصا که تمکن بیشتر به وجود آمد سعی کردند که شیعه استقلال خودش را حفظ کند و شیعه ذوب نشود در اهل تسنن. این کلمه ذوب که می گویم الان هم در بحث تقریب مذاهب که البته یک مرکزی است و در ایران هم مرکزی دارد و بحثهای فراوانی انجام می شود و چاپ می شود به عنوان تقریب مذاهب. که سعی می شود به اینکه مذاهب را به همدیگر نزدیک کنند تا درگیری بین شیعه و سنی به وجود نیاید که دشمن از آن سوء استفاده کند. یکی از عباراتشان این است که ما نمی خواهیم که مذهبی در مذهبی ذوب شود. برای خاطر اینکه اگر بگوییم که شما بیایید شیعه شوید آنها عقب نشینی می کنند به شیعه هم بگوییم بیا سنی باش این هم که نمی شود. این است که تأکید می کنند که ما نمی خواهیم مذهبی در مذهبی ذوب شود. برای تقریب می خواهیم بگوییم. یعنی با همدیگر انس و الفت داشته باشیم روی مشترکاتمان کار بکنیم و نرویم فقط سراغ اختلافات تا این که درگیری به وجود بیاید و دشمن تسلط پیدا کند. خلاصه ائمه : سعی می کردند شیعه در سنی ذوب نشود. استقلال خودش، کیان خودش را حفظ کند. اینجا چند تا روایت است که عرض می کنم. اول مقبوله ی عمر بن حنظله است که این در وسائل الشیعه باب یازدهم از ابواب صفات قاضی

حدیث اول باب است. صفحه ۹۹ از جلد ۱۸ وسائل ۲۰ جلدی. آنجا از امام صادق سؤال می کند عَنْ رَجُلَیْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَیْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِی دَیْنٍ أَوْ مِیرَاثٍ فَتَحَاکَمَا به اهل تسنن. حضرت فرمودند با شدت: کسی که بخواهد به قضات اهل سنت مراجعه کند تَحَاکَمَ إِلَی طَاغُوتٍ به طاغوت مراجعه کرده. وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ به آنها مراجعه نکنید در قضاوت خودتان. گفت پس کَیْفَ یَصْنَعَانِ چه کار کنند؟ قَالَ انْظُرُوا إِلَی مَنْ کَانَ مِنْکُمْ قَدْ رَوَی حَدِیثَنَا وَ نَظَرَ فِی حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْکَامَنَا فَلْیَرْضَوْا بِهِ حَکَماً فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حَاکِماً و اگر حکم کند قبول نکنند بِحُکْمِ اللَّهِ اسْتُخِفَّ وَ عَلَیْنَا رُدَّ وَ الرَّادُّ عَلَیْنَا الرَّادُّ عَلَی اللَّهِ خیلی با شدت امام صادق فرمودند که به قضات جور مراجعه نکنید، آنها طاغوتند. این حدیث بحث شده که آیا این فقط در قضاوت می خواهد ارجاع کند به فقهای شیعه. گفتند نه. امام (رضوان الله علیه) هم در بحثهای خودشان دارند که نه، حکومت ولایت فقیه. برای اینکه آن وقتها قضات خیلی تسلط داشتند، نفوذ داشتند. قاضی حکم می کرد، حکم خودش را اجرا می کرد. در خیلی جاها به قضات که در هر شهر منصوب بود مراجعه می شد. امام می خواهد بگوید که به آنها مراجعه نکنید. مراجعه کنید به فقهای شیعیان ما. معنایش این است که همان کار را که آنها می کنند ما همان حکمیت و قدرت را برای قضات شیعه، فقهای شیعه اصلاً قاضی هم نه عَرَفَ حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا برای فقها. بنابراین یکی از ادله ای که صاحب جواهر می گوید

مقبوله عمر بن حنظله است. در وسائل، باب یازده از ابواب صفات قاضی حدیث ۹۹ از جلد ۱۸ وسائل ۲۰ جلدی. دوم مقبول ابی خدیجه إِیَّاکُمْ أَنْ یُحَاکِمَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً إِلَی أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَکِنِ انْظُرُوا إِلَی رَجُلٍ مِنْکُمْ یَعْلَمُ شَیْئاً مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَیْنَکُمْ فَإِنِّی قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِیاً فَتَحَاکَمُوا إِلَیْه این هم مقبوله ی ابی خدیجه است که در وسائل، باب اول از ابواب صفات قاضی حدیث ششم، صفحه ۱۰۰. سوم قول صاحب الزمان (روحی له الفداء و عجل الله فرجه) فِی التَّوْقِیع المَنْقُولُ مِنْه وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاهِ حَدِیثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّهُ اللَّهِ عَلَیهِم وسائل باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی حدیث دهم صفحه ۱۰۱ جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی. صاحب جواهر می گوید در بعضی کتابها است که به جای "انهم حجتی"، "انهم خلیفتی علیکم". اینجا هم ایشان می فرمایند که اینجا وقتی که حوادث را مراجعه می کنید. حوادث یعنی تمام پیشامدهایی که برای شما پیش می آید به فقها مراجعه کنید. خلاصه می خواهد بگوید به اینکه این "اشد ظهوراً" در هر کاری که امام انجام می داده همین کار را مراجعه کنید به فقهای خودتان. از این سه تا می خواهد استفاده کند اینجا این را هم می گوید یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْض فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَق خلیفه اگر باشد، داود که خلیفه بود "فی الارض" تمام جریانات امور، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، همه چیز انجام می داد. همه ی اینها مراجعه می شود به فقیه در زمان غیبت. این را مطالعه می کنید. با این شدت ایشان می فرمایند.

ص: ۱۰۹۸

بنده هم در کتاب اجتهاد و تقلید که ذکر کردم، چیزهای دیگر هم هست. اینجا ایشان می رود سراغ روایات، روایاتی که انهم کانبیاء بنی اسرائیل روایت داریم که انهم ورثه الانبیاء، انهم لولاهم عرف حق من الباطل، قول حضرت امیر اللَّهمّ إنک قلت لنبیک صلواتک علیه و آله فیما أخبر به: من عطل حدا من حدودی فقد عاندنی و طلب بذلک مضادتی از اینها. اینها دلالت دارند که در کل زمان حتی می گوید اجماع هم بقسمیه هست بر اینکه اینها اختصاص ندارد به ائمه : و فقیه می تواند که اینها را انجام دهد. خلاصه ایشان منظورشان این است که جهاد برای ازاله ی منکر باید زیر نظر فقیه باشد. فقیه هم ولایت دارد. با برنامه هایی که فقیه تنظیم می کند این کار باید انجام شود. بعد کلماتی نقل می کند که، حالا یک وقتی هم ما درباره ی ولایت فقیه بحث کردیم، که الان نمی خواهیم خیلی وارد آنجا شویم. کلام جواهر را می خواهم عرض کنم. صاحب جواهر بعد از نقل همه اینها می گوید فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلك بعضیها در ولایت فقیه وسوسه دارند. بل كأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئا کسی که وسوسه داشته باشد، از طعم فقه چیزی نچشیده. و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم أمرا از لحن قولشان هم و رموز ائمه : چیزی نفهمیدند. و لا تأمل المراد من قولهم إنی جعلته علیکم حاکما و قاضیا و حجه و خلیفه و نحو ذلك می گوید از اینجا معلوم می شود که در زمان غیبت شیعه باید به فقها مراجعه

کنـد. فقها برنامه ی کل زنـدگی را تنظیم کنند و عمل کنید. منتها صاحب جواهر یک تردیدی می کند ببینیم این تردید چطور است. دقت فرماییـد. نعم لم یـأذنوا لهم فی زمن الغیبه ببعض الأـمور ائمه : اجـازه نـداده انـد به بعضـی از امـور در زمـان غیبت. یعلمون عـدم حاجتهم إلیها ائمه : می دانسـتند که فقها به اینها محتاج نیسـتند، اذن ندادند. آن چیزها: کجهاد الدعوه یکی جهاد دعوه المحتاج إلی سـلطان و جیوش و أمراء اگر بخواهیم ما دشمنان اسلام و کفار را به اسلام دعوت کنیم، جیوش می خواهد، یعنی لشـکر می خواهد. لشـکر هم مقدمات و تجهیزات لازم دارد. امرا لازم دارد. مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلک و ائمه : می دانستند که فقها قصوریت دارند و نمی توانند تجهیز لشکر بکنند و مقدمات فراهم کنند. از این جهت می گوید که اینها را ائمه : اجـازه ندادنـد. می خوانیم که آیـا درست است اینهـا، ماقبول کنیم؟ در زمان غیبت اجازه ندادنـد که فقها لشـکر درسـت کننـد، سـپاه درست کنند، مقدماتی، صـنایع نظامی و دفاعی، از این قبیل چیزها. چرا؟ چون می دانسـتند که فقها به اینها محتاج نیسـتند. حالا نکته بعدش. فقها به اینها محتاج نیسـتند، چون قصوریت دارند، اگر اینها تحقق پیدا کند، خود امام زمان می آید. پس اینها نیست و نبایـد باشـد. یعنی اینها اجازه ندادنـد، حالا نمی گوییم که نبایـد، اجازه ندادند برای درست کردن اینها. زیرا اگر اینهـا ممکن بود، خود امـام زمـان می آمـد. و إلا لظهرت دوله الحق اگر اینها درست شود، قـدرت داشـته باشـند بر تهیه ی جیوش و امرا،

دولت حق ظاهر می شود. کما أومأ إلیه الصادق علیه السلام بقوله امام صادق این طور فرمودند: لو أن لی عدد هذه الشویهات و کانت أربعین لخرجت امام صادق فرمودند که اگر من به تعداد این، شویهات تصغیر شاه است، یعنی اگر به تعداد این گوسفندها طرفدار داشتم، قیام می کردم. و شمردیم گوسفندها چهل تا بیشتر نبودند. بنابراین دلالت بر اینکه ائمه :، علت اینکه غیبت کرده امام زمان این بوده که یار و یاور و طرفدار نداشته. و اگر یار و یاور و طرفدار می داشت، غایب نمی شد. غایب هم شده، ظاهر می شد. بنابراین فقها هم در زمان غیبت اذن ندادند که اینها را درست کنند. چون گفتند اگر اینها باشد، امام ظهور می کند. حالاـ نظر شما چیه در این عبارت. به نظر بنده این است که اینها یک زمان خاصی بوده که آن زمان خاص اقتضا کرده که این طور فکر کنند. یعنی فکر نمی کردند واقعاً. ولی زمان ما واقعاً یک زمان خاصی است. فکر نمی کردند که یک زمانی باشد که یک فقیهی بیاید و قدرتی پیدا کند و بتواند که تجهیز قوا کند و لشکری درست کند، سپاهی درست کند، ارتشی درست کند و بسیجی درست کند و صنایع نظامی و دفاعی و موشک و امثال اینها به اندازه ای قوی باشد فکر نمی کردند. این است که رفته سراغ این روایت که امام صادق فرمودند اگر من به اندازه چهل نفر طرفدار داشتم، من خودم قیام می کردم. پس نبوده، چون نیست و این نیست، نیست، فراهم نخواهد شد تا زمانی که امام عصر بیاید.

این طور فکر می کردند. می خواهیم ببینیم این فکر چطور است؟! البته این حرف آخر ایشان، بنده هر چه گشتم که این روایت را پیـدا کنم که عـدد هـذه الشویهات عـدد چهل تا گوسـفند. این روایت را من پیدا نکردم، شویهات. ما داریم درباره ی، یک وقتی خواندم که سدیر صیرفی گفت امام صادق گفتند که چرا قیام نمی کنی؟ خیلی هم با شدت فرمودند من ندارم کسی را. گفتم نه، خیلی شیعه و طرفدار زیاد دارید. حضرت فرمودند اگر داشتم که، حضرت امیرالمؤمنین هم نداشت که اون جور شد. من هم ندارم. گفتم نه خیر، صد هزار. گفت صد هزار. بله دویست هزار، بیشتر از این. نصف دنیا طرفدار شـما هسـتند حضرت ساکت شد. بعد از چند دقیقه فرمودند که حاضری برویم چند دقیقه قدم بزنیم بیرون شـهر. گفتم بله. حضرت فرمودند حماری آوردنـد و بغلی و اینهـا را زین کردنـد و من سوار حمار شـدم و حضـرت سوار بغل شدنـد. یک مقـدار رفتیم و از شـهر خارج شدیم. یک مقدار که رفتیم رسیدیم به یک جایی. حضرت فرمودند اینجا پایین بیاییم و دو رکعت نماز بخوانیم. نماز خواندیم. نگـاه کردم دیـدم که یـک غلامی، جوانی آنجا دارد، "اینجا جـداء است. جـداء جمع جـدی است و جـدی به معنی بز است." غلامی دارد بزهایی را می چراند. وَ اللَّهِ یَا سَدِیرُ لَوْ کَانَ لِی شِیعَهٌ بِعَدَدِ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِی الْقُعُودُ اگر من به تعداد این بزغاله ها شـیعه داشـتم هرگز نمی نشسـتم و قیام می کردم. وَ نَزَلْنَا وَ صَلَّیْنَا فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاهِ عَطَفْتُ عَلَی الْجِدَاءِ سدیر نگاه کرد به آن

بزغاله ها فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةَ عَشَرَ هفده تا. این کافی جلد دوم اصول کافی صفحه ۲۴۲، بحار الانوار جلد چهل و هفتم صفحه ۲۷۲. این هست. آن جریان آن شخص سهل بن حسن خراسانی آمد و به حضرت صادق فرمود که خراسان همه تابع شما هستند. فرمودند بنشین. نشست و گفت به آن کنیز که تنور را روشن کند و روشن کرد و بعد هم به سهل بن حسن گفت که برو داخل تنور، نرفت. بعد هارون مکی آمد در همین حال "در آخر سفینه البحار هم در ماده ی تنور و سجره نوشته این را" به هارون مکی گفت که برو داخل تنور. رفت تو تنور. حضرت خیلی با این صحبت کرد برای خراسانی. وقتی که زیاد صحبت کرد بعد گفت که من چند نفر مثل این هارون مکی دارم که تنور برود؟ گفت یک نفر هم نداری. حضرت رفت و دید صحیح و سالم بین تنور است و بعد آوردش بیرون. اینها را ما داریم. خوب وقت هم تموم شد و بقیه بحث هم ان شاء الله برای فردا.

ولایت فقیه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : ولایت فقیه صاحب جواهر (رحمه الله علیه) در خلال کلماتی که به عرض رسید پافشاری کردند برای اثبات ولایت فقیه. یکی از موضوعاتی که در جای جای جواهر عنوان شده همین مطلب است. صاحب جواهر از جمله فقهایی است که قائل است به اینکه فقیه در زمان غیبت ولایتی دارد. همان ولایت مطلقه ای که ما قائل هستیم. اخیراً کتابهایی چاپ شده در حوزه که اینها مطالعه اش برای ما بسیار لازم است. اندیشه ی سیاسی محقق، اندیشه ی سیاسی

ص: ۱۱۰۳

خواجه نصیر، اندیشه ی سیاسی شیخ طوسی، اندیشه ی سیاسی صاحب جواهر و .... شاید چهل_پنجاه تا باشد. آنچه من دیدم و دارم و تا حدی مطالعه کرده ام. تا چهل_پنجاه تا از این کتابها در حوزه چاپ شده. یعنی افرادی در حوزه ی قم با مراجعه به کلمات فقها، اندیشه ی سیاسی این فقها را استخراج کرده اند. که این خیلی مهم است که فقهای ما، فقهای شیعه در طول تاریخ اندیشه ی سیاسی آنها به چه سبکی و به چه شکلی بوده. از جمله کتابها، اندیشه ی سیاسی صاحب جواهر است. صاحب جواهر از جمله کسانی است که اندیشه ی سیاسی بالایی دارد. و معتقد است به ولایت فقیه به همان شرح و بسطی که ما عرض کردیم. اما چند سطری عبارت فرمودند در آخر کلامشان که ما به آن اشکال داریم. بعضی رفقای محترم می گویند که شما نظر خودتان را روشن بگویید. خوب ما روشن می گوییم. در خلال کلمات نظر ما معلوم می شود. البته کتاب جهاد مثل کتابهای دیگر نیست. آن طور که ما بحث می کنیم. کتاب صلاه و طهارت, یک جا را باز می کنیم و مطالعه می کنیم. این مطالبی که ما می گوییم در هیچ کتاب فقهی وجود ندارد به این سبک. ما همه اینها را با توجه به آیات قرآن و روایات و تاریخ معتبر تا حالا به این سبک بحث کردیم. صاحب جواهر مطالبی فرمودند ولی در آخر در صفحه ۳۹۷ جلد ۲۱ در بحث ولایت فقیه فرمودند نعم لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبه بله می گوید ائمه : در زمان غیبت،

ص: ۱۱۰۴

ـغیبت به کسر غین. به معنی همان غیبت که حرام است.ـ اما "غیبه" را باید به فتح غین در اینجا بخوانیم. لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبه ببعض الأمور ائمه : به بعضی از کارها اذن نداده اند. کدام کار؟ التی یعلمون عدم حاجتهم إلیها که ائمه : می دانستند که فقها در زمان غیبت به آن محتاج نیستند. کجهاد الدعوه مثل جهادی که دعوت کنیم کفار را به اسلام. به آن می گویند جهاد ابتدایی. کجهاد الدعوه المحتاج إلی سلطان و جیوش احتیاج دارد به سلطنت. سلطان گاهی به معنی مصدر می آید. گاهی به معنی سلطان، آن شخص متصف به سلطان که تقریباً صفت مشبهه باشد. مثلاً قرآن يَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبين یعنی دلیل مبین. گاهی سلطان به معنی دلیل است و قانون است. گاهی به معنی شخص است. اینجا همان قانون است. یعنی تسلط. معنی مصدری دارد. تسلط و جیوش و أمراء و نحو ذلک مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلک که ائمه : می دانستند که فقها قصوریت دارند و نمی توانند لشکر فراهم کنند. و إلا لظهرت دوله الحق اگر قدرت داشتند برای تعبیه ی جیوش و فراهم کردن لشکر، دولت حق ظاهر می شد. کما أومأ إلیه الصادق علیه السلام حضرت صادق به این مطلب اشاره کرده اند لو أن لی عدد هذه الشویهات اگر من به تعداد این گوسفندها کمک داشتم و کانت أربعین و ایشان می گوید حالا که چهل تا گوسفند بیشتر نبود. لخرجت انتهی کلامه. این چند سطر را نوشتیم که امروز با توفیق پروردگار درباره ی این چند سطر بحث کنیم. حضرت امیر ۲۵

سال خانه نشین شد، چون قدرت نبود. بعد قدرت به دست آورد. بنده اینجا نوشته ام و فی کلامه هذا وجوه من النظر در این چند سطر که خواندیم چند تا اشکال به نظرم می رسد. اشکال را ما می گوییم. به نظرمان می رسد و می گوییم. رسم بحث این است. اول. چند جا که خواندیم، این را هم بگوییم بعد برویم سراغ کلام ایشان. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۱۴ تا ۱۵. باور کنید من در این بحث شاید صد دفعه جواهر را ورق زده ام و مطالعه کردم که ببینیم که چه می گویند. در جلد ۲۱ صفحه ۱۴ تا ۱۵ چند جا می گوید که جهاد لازم است. یکی آنجا که جهاد، جهاد دفاع باشد. اگر عدوی حمله کند، هجوم کند یخشی منه علی بیضه الإسلام که ترس است به اینکه مراکز اسلام را نابود کند. أو یرید الاستیلاء علی بلادهم یا می خواهد مسلط شود بر شهرهای مسلمانها. اینجا خوب جهاد دفاعی است. این را همه لازم می دانند. ایشان می گوید در اینجا لازم است جهاد. شرط نیست حضور امام، منصوب امام، اذن امام، لازم نیست. و ایشان اینجا سعی می کند که این را تحت ادله ی جهاد مندرج کند. چون جهاد یک آثار دارد. شهیدش مثلاً لا یغسّل و لا یکفّن آثار زیادی جهاد دارد. در موضع اسیرها یک حکمی دارد. در موضع مهادنه و صلح یک حکم دارد. خلاصه آنجا سعی کرده که این جهاد که دفاع است تحت ادله ی جهاد این را مندرج کند. شبهه از این جهت است که امامی حضور ندارد.

منصوبش هم حضور ندارد. خود مسلمانها به واسطه ی ارتکازشان، تشرعشان، تدین خودشان قیام کردند برای دفع عدو. این یک جاست که جهاد را لازم می دانند. در صفحه ۱۴ تا ۱۵. در صفحه ۱۱ بحث جهاد ابتدایی است. که مسلمانها حرکت کنند و کفار را دعوت به اسلام کنند. در صفحه ۱۱ جلد ۲۱ بعد از نقل کلمات فقها و من جملتهم محقق بحث کردند که نقل کرد که جهاد ابتدایی مشروط به وجود امام است. یا منصوب خاص امام. ابتدایی. روایاتی هم ذکر کرده که این روایات را ما خواندیم. در باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو است. روایات می گفتند لا ـ جهاد الا باذن الامام العادل به امام عادل و از این قبیل تعبیرات داشتند. بعداً آمده که کلمات فقها را ذکر کرده. رویات را گفته. می گوید مقتضاها یعنی مقتضای این روایات کصریح الفتاوی عدم مشروعیه الجهاد مع الجائر و غیره جهاد ابتدایی مشروعیت ندارد. مقتضای این روایات و این کلمات این است. یادتان باشد ما از یک نفر نقل اجماع کردیم که در زمان غیبت اصلاً جهاد نیست. آن که بود؟ یادتان هست گفتیم که بسیار صریح این مطلب را می گوید. صاحب ریاض داشتند صریحا که در زمان غیبت امام عصر اصلاً جهاد جایز نیست. مشروع نیست و جایز نیست. شیخ طوسی هم در مبسوط این چنین عبارتی دارد. این عبارتها را ایشان نقل کرده. در صفحه ۱۳ تا ۱۴ آمده. از ۱۱ شروع می شود تا ۱۳ و ۱۴. بلکه می گوید در مسالک هست که اصلاً اکتفا به نایب غیبت نمی شود کرد. صریحاً. نایب غیبت نمی

تواند که جهاد ابتدایی را اصلاً انجام دهد. نباید انجام دهد. فلا یجوز له تولیه اصلاً نباید مباشرت کند بر انجام جهاد ابتدایی. بل فی الریاض نفی علم الخلاف فیه در ریاض گفته لا أعلم خلافا در زمان غیبت جهاد برای دعوت به اسلام مشروعیت ندارد. صاحب جواهر بعد از نقل این حرفها می گوید که ظاهر این کلمات اجماع است. می گوید لکن إن تم الإجماع که ما گفتیم که اجماع تمام نیست. شیخ مفید اینها مخالف بودند. و إلا أمکن المناقشه فیه و الا این درست نیست. چرا؟ بعموم ولایه الفقیه ادله ی ولایت فقیه می گوید که فقیه قائم مقام امام است در همه چیز. همانطور که خود امام در جهاد ابتدایی اقدام می کند، فقیه هم می تواند اقدام کند. صاحب جواهر عقیده اش این است. می گوید و إلا أمکن المناقشه فیه ادله ی ولایت فقیه شامل زمان غیبت هم هست. المعتضده بعموم أدله الجهاد، فترجح علی غیرها ولایت فقیه اقتضا می کند که فقیه جانشین امام و پیغمبر است. کل آن چیزهایی که پیغمبر و امام انجام می دادند. از جمله این چیزها جهاد ابتدایی است. پس ایشان استناداً به ولایت فقیه معتقد است که جهاد ابتدایی را هم فقیه می تواند انجام دهد و باید انجام دهد. این چیزها اگر جایز باشد، واجب می شود. واجب است که انجام دهد. این عبارتهای صاحب جواهر است. که خلاصه ایشان اینقدر در ولایت فقیه اصرار و پافشاری دارد. ولی در اینجا این چند سطری که اول بحث خواندم خیلی به نظرم آمد که از چند جهت اشکال دارد. اول نوشته

ام که عموم ادله ی فقیه کما اعترف به و استدل بمقبوله ی عمر بن حنظله و ابی خدیجه و التوقیع الشریف خواندیم. ایشان در بحث دیروز، پریروزمان استدلال کردند صاحب جواهر به ادله ی به عموم ولایت فقیه. استدلال کردند به مقبوله ی عمر بن حنظله. مقبوله ی ابی خدیجه، توقیع شریف حضرت صاحب العصر به اینها. خودش به اینها استدلال می کند. استدلال کرده به ولایت فقیه به اینها. الان هم خواندم که گفته جهاد ابتدایی هم مشمول همان ادله است. وقتی که ادله ی ولایت فقیه اقتضا می کند که فقیه قائم مقام امام و پیغمبر باشد. برای خود امام و پیغمبر تعبیه ی جیوش، فراهم کردن لشکر لازم بود دیگه. آن وقت چطور می شود که ایشان از طرفی می گوید که ولایت فقیه عام است. از طرفی می گوید لم یأذنوا لشکر درست کند. خوب اینها اصلاً با یکدیگر نمی سازد. اگر واقعاً ادله ی ولایت فقیه اقتضا می کند که ولی فقیه، فقیه قائم مقام امام و پیغمبر باشد. چطور که آنها خودشان در برابر دشمن لشکر و تجهیزات فراهم می کردند, باید فقیه هم فراهم کند. این دو تا با هم منافات دارد. ولایت فقیه را بگوید قبول می کنیم. ولی لم یأذنوا ولی اذن نمی دهد. اگر فقیه ولایت دارد. خوب ولایت فقیه برایش اذن است. قائم مقام پیغمبر و امام است. وقتی که قائم مقام پیغمبر و امام است. ادله ی جهاد هم شامل اینجا می شود. "جاهدوا" داریم "اعدوا لهم" داریم. اینها همه را داریم. چنانکه خود پیغمبر و امام "اعدوا لهم" و تجهزات و

سپاه و لشکر فقیه هم باید همین کار را بکنند. این با "لم یأذنوا" نمی سازد. از یک طرف گفته ولایت فقیه به این عمومیت قبول می کند به همان ادله, از یک طرف می گوید"لم یأذنوا" در زمان غیبت لشکر در ست کنند. این دو تا با هم نمی سازد. برای عموم ادله فقیه، علیه ولایت فقیه کما اعترف به. استدلال کرده به آنها. علاوه بر اینکه گفته جهاد ابتدایی هم برای فقیه لازم است و می تواند انجام دهد, آن وقت این دیگه لا یتم الا به تعبیه ی جیوش. لشکر درست کند. ادله ی جهاد عمومها. "اعدوا لهم" اینها اقتضا می کند به اینکه جیوشی و لشکری فراهم شود, تهیه شود. هر چه که جهاد به آن محتاج است به آن فراهم شود. پس استدلال کرد به ولایت فقیه در صفحه ۳۹۵ تا ۳۹۶ به احادیث. علما ورثه ی انبیا هستند. انبیاء مگر چه می کردند. علما ورثه ی انبیا هستند. انبیا لشکر فراهم می کردند. با دشمن می جنگیدند. خوب علما هم باید همین کار را بکنند. "لم یأذنوا" چه معنا دارد. از طرفی استدلال به این ادله برای عموم ولایت فقیه. از طرفی اینجا می گویند که لم یأذنوا لشیعتهم یعنی چه؟! ما که نمی فهمیم. بله این با آن جور در نمی آید. این یک مطلب. دوم فإنّا و لو قلنا به اینکه جهاد ابتدایی واجب نیست بر فقها. اما حفظ حوزه ی اسلام، بالاخره ولی کسی است که حوزه ی تشیع را حفظ کند. و حفظ حوزه ی تشیع در هر زمان محتاج به لشکر است و سپاه

است و تجهیزات رزمی است. حالا جهاد ابتـدایی هم قائل نباشد بالاخره این ولی هست یا نه؟! ولایت دارد یا نه؟! معنی ولایت چیه؟ معنی ولایت این است که حوزه ی اسلام، حوزه ی تشیع را با قدرت حفظ کند در برابر دشمنان. و حفظ چنین قدرت در برابر دشـمنان نیـاز دارد به لشـکر درست کردن و تعبیه جیوش و اینهـا. "لم یـأذنوا" معنا نـدارد. اشـکال دوم فانا و لو قلنا بعـدم وجوب جهاد ابتـدایی بر فقها ولی حفظ حوزه ی اسـلام مع وجود اعـداء لهم فی کل زمان یحتاج الی تعبیه الجیوش و تحصـیل مقدمات الجهاد. این هم اشـکال دوم ما به ایشان. سوم در صـفحه ۳۹۷ که خوانـدیم می گویـد: ـ این را ما نخواندیم ولی حالا من می خواهم عرض کنم.ـ جزء اسـتدلالهای صاحب جواهر بود. و کفی بالتوقیع الـذی جاء للمفیـد من الناحیه المقـدسه برای ولایت فقیه آن توقیع که از امام عصر برای شیخ مفید آمد ایشان می گویند کافی است. ایشان می گوید در آن تمجیدی است، تعظیمی است. لو لا ـ عموم الولاـیه لبقی کثیر من الأـمور المتعلقه بشـیعتهم معطله می گویـد اگر ولایت فقیه نباشـد تمام کارها، بیشتر کارهایی که متعلق به حفظ حوزه ی تشـیع و کیان تشیع است، معطل می مانـد. حالا به توقیع اشاره می کنیم. بله ما دو تا توقیع به شـیخ مفید داریم. با اینکه شـیخ مفید در زمان غیبت کبری بوده. از سال ۲۶۰ که تقریباً ۵ـ۶ سال از سن حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) می گذشت. از سال ۲۶۰ (ه.ق) تا سال ۳۳۰ این غیبت صغری است. از سال ۲۶۰ تا ۳۳۰

زمان غیبت صغری است. ۷۰ سال است تقریباً. از ۳۳۰ به آن طرف غیبت کبری آغاز شده. توقیع صادر شد که غیبت کبری آغاز شده است. از سال ۳۳۰ غیبت کبری آغاز شد. شیخ مفید در سال ۴۱۳ ه.ق وفات کرده. شیخ مفید در زمان غیبت کبری است. توقیعات در زمان غیبت صغری فراوان است. اما در زمان غیبت کبری آیا توقیع هست؟ برای شیخ مفید در زمان غیبت کبری توقیع آمده. بعضی نوشتند برای بعضی دیگر. اما آنچه خیلی مسلم است توقیعاتی برای شیخ مفید، با اینکه شیخ مفید در زمان غیبت کبری می زیسته. یکی در سال ۴۱۰، یکی در سال ۴۱۲. این دو تا توقیع خیلی مهم است. اینها را در احتجاج طبرسی، طبرسی در آخر احتجاجش نوشته. کسان دیگر هم نوشتند. حاج میرزا حسین نوری در مستدرک جلد سوم چاپ قدیم. حالا چندین جلد چاپ شده. مستدرک چاپ قدیم سه جلد قطور است. بنده از همانجا نوشتم و همین جا الان هست. دو تا توقیع برای شیخ مفید است. اولی لِلْأَخِ السَّدِيدِ وَ الْوَلِيِّ الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ سلام علیک الْمَخْصُوصُ فِينَا بِالْيَقِين عبارتهای این طور دارد. تجلیل و تکریم فراوانی است. البته در جلد سوم مستدرک در آن خاتمه عبارتهایی نقل کرده میرزا حسین نوری، در اینکه شیخ مفید واقعاً در سطح بسیار بالایی است، از لحاظ علم کلام و مناظره بسیار قوی بوده. ایشان می گوید هر کس بعد از شیخ مفید در هر کجا مناظره دارد اصلش را از شیخ مفید گرفته. اینقدر ایشان در مناظره قوی بوده. دو تا توقیع که تجلیل زیادی از ایشان به عمل آمده.

صاحب جواهر ما استدلال کرده به آن توقیع ها برای عظمت فقیه و ولایت فقیه. خوب این شعر هم از همان نقل شده که: لا صوَّتَ الناعی بِفَقدك إنّه یوم علی آلِ الرسولِ عظیمُ إن کنت قد غیّبت فی جدث الثری فالعدل و التوحید فیک مقیمُ بعد حضرت امام عصر ادامه داده که یفرح کلّما تُلیت علیك من الدروس علوم و قبر شیخ مفید هم با قبر خواجه هر دو. وقتی می خواهیم وارد شویم به آن مضجع کاظمین : در سر راهمان قبر این هر دو در کنار هم، موقع رفتن سمت چپ قرار می گیرد. برگشتن سمت راست. شیخ مفید بسیار عظمت دارد. ایشان می گوید اگر شیخ مفید که اینقدر ازش تعظیم شده این جزء فقهایی است که ولایت آن تثبیت شده. و اگر ما چنین فقیهی نداشتیم و چنین ولایت، کارهای شیعه معوق و معطل می ماند. حالا اشکال ما این است که شما بعد از اینکه این همه از ایشان تجلیل می کنید و قبول می کنید و می گویید اگر چنین فقیهی نداشته باشیم و چنین ولایت، کارهای شیعه معوق می ماند. خوب یکی از کارهای شیعه همان جهاد است. و تعبیه ی جیوش است. شیعه این همه دشمنان دارند. کسی که اگر ولایت دارد معنایش این است که باید محوزه ی شیعه را حفظ کند. عزت و عظمت حوزه را حفظ کند. حفظ عزت و عظمت و اینها بدون جهاد و بدون تعبیه ی جیوش اصلاً غیر ممکن است. این اشکال سوم ما به ایشان است. و من المعلوم انه یلزم للشیعه لحفظ کیان من الاعداء تعبیه ی

جیوش و تمهید لوازم جهاد. این هم مطلب سوم. حالا- می خواستم دو سه کلمه از امام (رضوان الله علیه) بخوانم که یک نفر فقیه در زمان غیبت این جور می گوید. امام در جلد ۲۱ صحیفه ی نور صفحه ۸۱ تا ۸۲. امام (رضوان الله تعالی علیه) اعلی الله مقامه: "ما بارها اعلام نموده ایم در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطه ی جهانخواران بوده و هستیم. ما در صدد خشکانیدن ریشه های فاسد صهیونیزم و سرمایه داری کمونیست در جهان هستیم. ما تصمیم گرفتیم که با لطف و عنایت پروردگار نزاعهایی را که بر این سه پایه استوار است صهیونیزم و سرمایه داری و کمونیست را نابود کنیم و نظام اسلام را در جهان استکبار ترویج نماییم. دیر یا زود ملتهای در بند شاهد آزادی خود خواهند بود.". یکی هست فقیهی که این جور در زمان غیبت نعره می کشد، فریاد می زند. ما بگوییم به اینکه در زمان غیبت لم یأذنوا لشیعتهم تعبیه الجیوش ائمه : در زمان غیبت به فقهای شیعه اذن نداده اند. اصلاً عجیب است این کلمه. اذن نداده اند. اذن نداده اند به اینکه لشکر فراهم کنند. سپاه فراهم کنند و اینها. این هم اشکال سوم بود. چهارم._اشکالات به صاحب جواهر است._ چهارم اینکه ایشان فرموده است ملازمه است بین تعبیه ی جیوش، تعبیه ی لشکر و بسط ید و ظهور دولت حق. این ملازمه را ما قبول نمی کنیم. ایشان می گوید هر وقت که قدرت پیدا کردند فقهای شیعه به لشکر فراهم کردن, امام زمان ظهور می کند. بعد می گوید امام

صادق گفتند اگر به اندازه ی این چهل تا گوسفند من یار و یاور داشتم، قیام می کردم. این معنایش این است که امام زمان اگر چهل تا یار و یاور پیدا کند قیام می کند. پس نیست کسی. ما این ملازمه را قبول نداریم. فرق است بین زمان امام صادق و ظهور دولت حق و امام زمان. امام صادق در آن زمانی که بنی امیه سقوط کرد و بنی عباس سر کار آمدند. مردم از بنی امیه خیلی متنفر بودند. مردم دوست داشتند که حکومت حقه ای به وجود بیاید. حکومت اسلامی به وجود بیاید. در اینجا دو جبهه سعی می کردند به اینکه سلطنت و حکومت را به وجود بیاورند. یکی بنی عباس بودند. بنی عباس با آن موج سواری خودشان توانستند از این اعراض مردم از بنی امیه و تنفر مردم به عنوان اینکه پسر عموی پیغمبر ست عباس. ما فرزندان عباس هستیم و ما می خواهیم به اینکه یک حکومت به دست بیاوریم که حکومت اهل بیت باشد و نبوی باشد و این طور چیزها و برای این تلاش می کردند بنی عباس. ابو مسلم خراسانی قیام کرده و برای پشتیبانی از اهل بیت و بنی امیه را ساقط کرده و بنی عباس رفته اند جلو دارند این کارها را می کنند. از طرفی دیگر هم خوب معلوم است که بنی الحسن، فرزندان حضرت مجتبی ، اینها دیدند که اینها قیام کنند بهتر از آنها می توانند که حکومت را اداره کنند. عبدالله بود پسر حسن مثنی. این قوی بود. فرزندان متعدد داشت. فرزندان خیلی قوی. محمد نفس زکیه در مدینه

قیام کرد. ابراهیم در بصره قیام کرد. این پسرهایی داشت که خیلی پسرهای شجاعی هستندو بنی الحسن خواستند که بنی عباس را کنار بزنند و اینها حکومت را ایجاد بکنند. این عبدالله و فرزندانش و برادرانش امام صادق را قبول نداشتند. بلکه عداوت می ورزیدند. عبدالله می گفت امام صادق یک آدم صحفی است، کتاب زیاد مطالعه کرده و مطالبی می گوید و ما آن را قبول نداریم. ما احق و اولی هستیم به اینکه حکومت را به دست بگیریم. امام صادق در این جریان ملاحظه کردید اگر قرار باشد امام صادق هم حکم جهاد بدهد باید با پسر عموهای خودش درگیر شود. امام صادق باید با بنی الحسن درگیر شود. بنی عباس از این فرصت استفاده می کنند که حکومت را قبضه می کنند. به علاوه امام صادق می دانست با آن علم امامتش که بالاخره بنی عباس حکومت را به وجود خواهند آورد. و به وجود آوردند و قبلاً گفتیم که پیغمبر هم فرموده بودند ویل لذریتی من ذریتک به عباس فرمودند. امام صادق در آن زمان خلاصه جهاد را لازم نمی دانست. چون گفتیم که نتیجه این طور می شد. از این جهت هم نامه نوشت برای ابومسلم و اینها و گفت زمان من نیامده. من قیام نمی کنم. خوب امام صادق اینطور گفت. چون برای تبلیغات زیاد بنی عباس و همین طور تبلیغات بنی الحسن، امام صادق تنها بود. گفت من به تعداد این گوسفندان طرفدار جهادی ندارم. طرفدار زیاد داشت. از این جهت به جنبه فرهنگ و تأسیس مدرسه و تربیت شاگردها و و اظهار علوم اسلامی و مذهب پرداختند.

این است که ما نمی توانیم بگوییم که هر زمان که بسط یـد پیـدا شد، امام زمان باید بیاید. در زمان ما الان بسط ید هست امام قیام کرده است. الحمدلله تعالی شیعه رونق پیدا کرده است و تشیع را قوی کرده است, امام زمان هنوز نیامده. ان شاء الله خواهد آمـد. ولی این ملازمه را قبول نـداریم. ایشان می گویـد هر وقت قـدرت پیـدا شـد امام زمان می آیـد. آن وقت به چه تمسـک کرده؟ به حـدیث امـام صـادق. زمـان امـام صادق کارش با کار امام زمان فرق دارد. کار امام زمان این است که دولتهای باطل همه بایـد از بین برود. وقتی زمینه فراهم شد از همه جهت. ۳۱۳ نفر به تعداد کسانی که در جنگ بدر شـرکت داشتند اصحاب خاص لازم است. ۳۱۳ نفر. این غیر از آن چهل تا گوسـفند است. که ۳۱۳ نفر ما اصـحاب خاصی می خواهیم. آیا الان هست. ما که نمی دانیم. غیر از آن هم یار و یاورهای فراوان لازم است. اتحاد و وحـدت فراوان لازم است. زمینه ی زیادی لازم است. بایـد زمین پر از بی داد و جور فسـاد شود، او بیایـد. مـا نمی دانیم. از این جهت این ملازمه که ایشـان می گویـد که اگر زمینه فراهم شود بـا یـک لشـکری، امـام زمان خواهـد آمـد و دولت حق ظاهر می شود. چنان که امام صادق فرمودنـد که من اگر به تعداد این گوسـفندها لشـکر داشتم من هم قیام می کردم. آن زمان امام صادق با زمان قیام امام زمان خیلی فرق دارد. قیام امام زمان مثل، آن روز هم گفتیم که لَا یَظْهَرُ

الْقَائِمُ حَتَّى يَشْمَلَ أَهْلَ الْبِلَادِ فِتْنَهٌ تا تمام زمینها را فتنه فرا نگیرد تا دنیا پر از ظلم و فساد نشود. آن علائم که گفتند مشخص نشود و به وجود نیاید، تا آن ۳۱۳ نفر که در جنگ بدر حضور داشتند آن هم تازه افراد خالص و خلص و کامل. تعداد اینها را از کدام شهر چند تا و از کدام شهر چند تا در اعیان الشیعه نوشته. از قم نوشته ۲۴ نفر. از نجف و کوفه ۱۸ نفرند. از هر شهری چند نفر اینها را نوشته. یکی از شهرهایی که زیاد دارد طالقان است. طالقان کجاست و اینها ... خلاصه امام زمان ظهورش شرایط فراوان لازم دارد. شما چه جور مقایسه می کنید. اشکال ما به صاحب جواهر این است. صاحب جواهر می گوید هر وقتی که لشکر فراهم شد امام زمان خواهد آمد. نه این ملازمه را قبول نداریم. الان در زمان ما لشکر فراهم است و برای تشیع رونق و اینها و هنوز امام زمان نیامده. اصلاً یک روایت دیگر من اینجا نوشتم. این روایت در "سفینه البحار" هم هست در ماده ی قم. از تاریخ قم نقل می کند. کتاب تاریخ قم در زمان شیخ صدوق نوشته شده. خیلی، هزار سال بیشتر نوشته شده. کتاب بسیار خوبی هم هست. از ابی الحسن الاول، حضرت موسی بن جعفر رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمَّ یَدْعُو النَّاسَ إِلَی الْحَقِّ یَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ کَزُبَرِ الْحَدِیدِ یک نفر از قم برمی خیزد. مردم را به حق دعوت می کند. قومی با آن جمع می شوند پنج تا صفت دارند. اول مثل زبر حدید. قطعات آهن. لَا تُزِلُّهُمُ

الرِّيَاحُ الْعَوَاصِفُ تندبادها آنها را از جای خودشان تکان نمی دهد. خیلی استقامت دارند. سوم وَ لَا يَمَلُّونَ مِنَ الْحَرَبِ از جنگ خسته نمی شوند. چهارم وَ لَا يَجْبُنُونَ جبن و ترس به دل خودشان راه نمی دهند. پنجم وَ عَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ خوب اینها این طوری است. پس یک حدیث است که در زمان غیبت چنین چیزی به وجود خواهد آمد. این ملازمه ای که صاحب جواهر می گوید، می خواهم بگویم که درست نیست. که هر وقت تعبیه ی جیوش فراهم شد امام زمان می آید. نه. این حدیث می گوید که از قم یک نفر برمی خیزد و اینها. در این فاصله. فاصله ی غیبت و آمدن امام عصر. بنابراین ما این چند تا اشکال را به این چند سطر صاحب جواهر داشتیم که به عرض رسید. باز هم مطالعه کنید مطلبی شد به بنده بفرمایید.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : نهج البلاغه قبل از مطالب درسی یکی از موضوعاتی که بسیار لازم است که به آن توجه شود مسئله ی انتخاباتی است که در پیش داریم. الحمدلله تعالی امروز ارتباط حوزه و جامعه و دولت و حکومت همه برقرار است. این نظام اسلامی بعد از اینکه عقبه های متعددی را گذرانده، الحمدلله نظامی است عزتمند و قدرتمند. یکی از عقبه هایی که پشت سر گذاشتیم عقبه ی استبداد بوده که قرن ها بر مردم حاکم بوده، کرامت انسانی و تمام موازین را لگدکوب کرده و پایمال کرده بود. عقبه ی دوم عقبه ی استکبار و تصرف دشمنان اسلام به کشورهای اسلامی. عقبه ی سوم تلاشها و پیشامدهایی که بعد از پیروزی انقلاب از

قبیل جنگ تحمیلی، نقشه هایی که دشمنان اسلام داشتند. الحمدلله تمام این عقبه ها پشت سر گذاشته شده. الان ما نظامی داریم عزتمند و قدرتمند. خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ آن نعمتی که پروردگار متعال به انسانها عنایت می کند، نگهداری آن نعمت هم وظیفه ی بسیار مهمی است. این نظام دارای تشکیلاتی است. نظام مثل یک موجود زنده دست و پا و پر و بال و تغذیه و تقویت و همه اینها را لازم دارد. یکی از تشکیلات، یکی از جریانهای مهم برای نظام مسئله ی انتخابات است. انتخابات, انتخاب ریاست جمهوری مسئله ی بسیار بسیار مهم است. مسئله ی اجتماعی است. در مسائل اجتماعی همه ی افراد آن اجتماع در آن مسئولند. همه مسئولند. یک نفر هم رأیش گاهی تأثیرگذار است. اگر کسی کوتاهی کند از مسئولیت خودش شانه خالی کرده و عمل نکرده. بنابراین همه ما در برابر این جریان مسئولیم. یک فردی که می خواهد انتخاب شود، شرایط فراوان دارد. بر اساس آن شرایط و آن موازین بایستی ما اقدام کنیم. کلامی از امام (رضوان الله علیه) است بخوانیم بعد هم عرض می کنم. امام (رضوان الله علیه) در وصیت نامه شان فرمودند: وصیت من به ملت شریف آن است که در تمام انتخابات، چه انتخاب رئیس جمهور، چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی، چه انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری. وصیت من آن است که همه در صحنه باشند. و اشخاصی که انتخاب می کنند روی ضوابطی باشد که بیان می شود. که اگر مسامحه نمایند و برای موازین شرعیه و قانون انتخاب نکنند چه بسا خساراتی به اسلام و کشور وارد

می شود که جبران پذیر نباشد. در این صورت همه در پیشگاه خداوند متعال مسئول می باشند. از این قرار عدم دخالت ملت از مراجع و علما تا طبقه ی بازاری، کشاورز و کارگر و کارمند همه و همه مسئول سرنوشت کشور و اسلام می باشیم. چه در نسل حاضر، چه نسلهای آینده. در بعضی مقاطع عدم حضور و مسامحه گناهی باشد که در رأس گناهان کبیره است.ــ کسی اگر حاضر نباشد، رأی ندهد، شرکت نکند، این گناهی است که در رأس گناهان کبیره است.ــ پس علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد. و الا کار از دست همه خارج خواهد شد. این حقیقتی است که بعد از مشروطه لمس نموده اید و لمس نموده ایم. ــدر مشروطه همه ی ملت قیام کردند. همه هم در صحنه حضور داشتند. بعد کم کم کوتاه آمدند. عقب نشینی کردند و شکست خوردند. دشمن اختلاف عجیبی ایجاد کرد. در نتیجه ی اختلاف شیخ فضل الله نوری بالای دار رفت و کم کم مشروطه از جریان اصلی منحرف شد. بالاخره به دست دشمنان اسلام افتاد. از متن مشروطه باز حکومت پهلوی به وجود آمد. بنابراین اگر بخواهد جمعیت کوتاهی بکنند، می فرمایند_ این حقیقتی است که بعد از مشروطه لمس نموده که هیچ علاجی بالاتر و بالاتر از ین نیست که ملت در سرتاسر کشور در کارهایی که محول به اوست بر طبق موازین اسلامی و قانون اساسی انجام دهید. با علما و وروحانیون باتقوا و متعهد به جمهوری اسلامی مشورت نمایند که رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و

مظلومان جامعه را لمس کرده و در فکر رفاه آنان باشـد. این چند سـطر از وصـیت نامه ی امام (رضوان الله علیه) است که برای اینکه برای همیشه برای مـا کارگشـا باشـد و راهگشا باشـد پیش پای ما قرار داده انـد. حالا ما چنین جریانی را در پیش و چنین مسئولیتی را همگی در پیش داریم که در برابر جامعه همه مسئولیم. یعنی اگر ۵۰ میلیون جمعیت باشد ما در برابر همه مسئولیم. چـون کـار مـا در سـرنوشت همـه دخـالت دارد. و آن رئیس جمهـور هـم در برابر ۵۰ میلیـون مسـئولیتی را به عهـده می گیرد. انتخاب، یعنی بیعت کردن، تعهـد کردن و تعهـد پـذیر بودن. این تعهـد می کند و آن هم تعهد را می پذیرد. یک چنین جریان بسـیار مهمی است. بنابراین حالا چنـد شاخصه که به نظر بنـده می رسد: اول اینکه از لحاظ سوابق دارای سابقه ای باشد بسـیار روشن و پاکیزه. ما درباره ی سابقه ی اشـخاص باید اطلاع و تحقیقی داشـته باشـیم. اولین شرطش دارای سوابق روشن و پاک. دوم تعهـد. تدین. تعهد و تدین نسـبت به اشـخاص فرق می کند. نسـبت به پسـتها فرق می کند. تعهدی که بتواند با عدالتی که مورد بحث ما در نج البلاغه هست، رعایت حقوق همه ی ملت با این شـرط تعهد در این حد داشـته باشد که حق همه ی ملت، همه ی افراد ملت، چه عـدالت اجتماعی، چه عـدالت اقتصادی از همه جهت بتوانـد که عمل بکند و رعایت بکند. سوم داشـتن شجاعت. چون دشمنان اسلام همیشه در برابر ما صف آرایی دارند، نقشه هایی دارند. با تهاجم نظامی، تهاجم

فرهنگی، تهاجم سیاسی، تهاجم رسانه ای و تبلیغی در برابر این تهاجم یک شجاعی باید باشد که متسلط باشد، مقاوم باشد. بتواند که نقشه های دشمن را نقش بر آب بکند. این هم سومین شرط است که شجاعت در این حد. که آن آرمان انقلاب را که امام (رضوان الله علیه) برای ما گذاشته و رهبر معظم انقلاب (دامت برکاته) سکان دار این کشتی هستند بتوانند این آرمان را حفظ کنند. این موضوع شجاعت است. چهارم. چهارم بایستی متواضع باشد. خود تواضع در برابر ملت خیلی مهم است. واقعاً خدمتگزار حقیقی خودش را بداند در برابر ملت. مهربان باشد. دلسوز باشد. اینها شرایطی است که اسلام در هر کسی که پست اجتماعی در نظر می گیرد، به عهده ی آن می گذارد و مسئولیت دارد. بنابراین حالا باز بعداً شاید صحبت بکنیم. عرض ما امروز مقدمتاً این است که نسبت به انتخابات که در پیش داریم ما طلبه ها با جامعه مربوط هستیم. از اول هم انقلاب در نتیجه ی فعالیت شما پیشرفت کرد. علما و خطبا و وعاظ و همه، به مردم گوشزد کردند و پشت سر امام حرکت کردند و انقلاب پیروز شد. اگر کسی بتواند نقش روحانیت را کوچک بشمرد یا حساب نکند، این غافل است یا جاهل است یا مغرض است. خلاصه از اول این طور بوده. حالا هم ما طلبه ها این وظیفه را داریم برای تبلیغ اسلام و انقلاب مردم را باید طوری ترغیب کنیم که همه در صحنه حضور داشته باشند. یک انتخاب بسیار باشکوهی، پر جمعیتی، از قبلها هم باشکوه تر و پر جمعیت تر ان شاء

الله انجـام شود. حالا به هر کس که رأی می دهنـد بر حسب این موازین که عرض کردیم، ولی همه حضور داشـته باشـند. همه رأی بدهنـد. آن تعـداد رأی و بالا بودن آمار خیلی اثر دارد در قدرت و عظمت نظام. که الحمد لله تعالی الان نظامی عزتمند و قدرتمنـد داریم. این اولین مطلبی بود که به عرض محترم رسـید. امـا مطلب دوم که در روزهـای چهارشـنبه بحث مـا درباره ی مطالب نهج البلاغه است. و بحث ما درباره ی اصول و مبانی حکومت حضرت امیر که همیشه سرمشق همه ی کسانی باشد که حکومت می خواهنـد که برای اداره مملکت گـام بردارنـد. ما در بحث عـدل مطالبی عرض کردیم. گفتیم سومین اصل، اصـل عدالت و بسـیار مهم است. وَ إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّهِ عَيْنِ الْوُلَاهِ اسْتِقَامَهُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ حضرت امیر فرمودند در همان نامه ی ۵۳ که نامه ای است که به مالک اشتر نوشـته انـد. افضل قره عین ولاه آن است که عـدل و عـدالت در بلاد برقرار باشـد. عدل هم به معنی رعـایت حقوق و حقوق هم بیان کردیم و شـرح دادیم. امام صادق فرمودنـد أَسَاسَ الـدِّينِ التَّوْحِيـدُ وَ الْعَـدْل اساس دین توحید است و عـدل است. توحیـد، شـناختن خداونـد بـا صـفات جلاـل و جمـال. این اصل الاصول است. اصل همه ی اصولها توحید است. توحیـد که کامـل شـد، نبو ت و امـامت و معاد و همه ارزشـها پشت سـرش هست. این از جهت ارزش و اعتقاد. از جهت عمل هم، عـدالت. این که فرمودنـد أَسَاسَ الـدِّينِ التَّوْحِيـدُ وَ الْعَـدْل. باز امام صادق فرمودند ثَلَاثَهُ أَشْـيَاءَ يَحْتَاجُ النَّاسُ طُرّاً إِلَيْهَا الْأَمْنُ وَ

الْعَـدْلُ وَ الْخِصْب سه چیز است که همه ی مردم به آن محتاجند و هر کسـی که در رأس جامعه هست، باید سـعی کند این سـه چیز را برای همه برقرار کنـد. امنیت و عـدالت و ارزانی. الْأَمْنُ وَ الْعَـدْلُ وَ الْخِصْب می توان گفت اگر عدل باشد، آن دو تا هم هستند. عـدل اگر باشـد، امنیت هم هست. عـدل اگر باشـد، خصب هم هست. پس در میـان این سه چیز هم بـاز آن رکن مهم همـان عـدل است. عـدل اگر به معنی واقعی کلمه برقرار باشـد هم امنیت هست. و هم خصب و فراوانی نعمت هست. می دانید که نهج البلاغه یک دریایی است. انسان وقتی وارد یک دریا می شود یا در کنار یک دریا قرار می گیرد باید به اندازه ی یک قطره ای، به انـدازه ی یک جزئی {استفاده کنـد}. ما درباره ی نهج البلاغه که بحث می کنیم همان نامه ی ۵۳. که نامه ای به مالـک اشتر است. هفته ی گذشـته هم عرض کردیم. به عنوان یـک منشوری الاـن در سازمان ملل نگه داشـته می شود. کسـی نتوانسـته به این جـامعیت یـک منشوری و برنامه ای برای اداره ی مملکت بنویسـد. نامه ی ۵۳ نـامه ای است به مالک اشتر. در جای جای این نامه از عدالت که مورد بحث ماست سـخن به میان آمده. ما یک فصـلی را الان عرض می کنیم. یک فصـلی از نامه ی ۵۳. بله این در وسـطهای نامه هست. ثُمَّ اللَّهَ اللَّهَ فِی الطَّبَقَهِ السُّفْلَی مالک از خـدا بترس، از خدا بترس. درباره ی طبقه ی پایین. طبقه ی پایین، نه اینکه از

لحاظ کرامت انسانی و ارزش پایین هستند. نه از لحاظ وضع درآمد مالی پایین هستند. توضیح می دهد. مِنَ الَّذِینَ لَا حِیلَهَ لَهُمْ کسانی که در زندگی بیچاره اند. مِنَ الْمَسَاکِینِ وَ الْمُحْتَاجِینَ مساکین و نیازمندان وَ أَهْلِ الْبُؤْسَیِ کسانی که گرفتارند در برابر مشکلات زندگی. وَ الزَّمْنَی زمنی جمع زمین است. با "ز". مثل قتلی، جمع قتیل. به چه کسی "زمنی" می گویند. "زمنی" به کسی می گویند که مریض است. یا بعضی از اعضای بدن را ندارد. یا بعضی از قوا تعطیل شده. چشمش، گوشش مثلاً. مساکین، محتاجین، اهل بؤسی و گرفتار مشکلات و زمنی. و کسانی که فلج هستند. یکی از اعضا را ندارند. یک قوه از قوایشان از دست رفته. یا مریض هستند. فَإِنَّ فِی هَـذِهِ الطَّبَقَهِ واقعاً می توان گفت که سنگین ترین مسئولیت برای زمامداران، همین طبقه هستند. اینها مخصوص فقرا نیست. یعنی فقیر سائل. کسی که در اداره ی امور زندگی با مشکل مواجه است. کارمند است. کارگراست. یا صنعتگر است. هر چه هست. خلاصه کسی که در اداره ی زندگی در رفاه نیست. از لحاظ درآمد.فَإِنَّ فِی هَذِهِ الطَّبَقَهِ قَانِعاً وَ مُعْتَرّاً قانع یعنی کسی که سؤال می کند. معتر کسی است که ندارد ولی روی سؤال هم ندارد. در این طبقه بعضی ها هستند که سؤال می کنند. درخواست می کنند باز هم تا حدی در نتیجه ی درخواست سؤال به خواسته ی خودشان می رسند. اما بعضی ها معترند. آن قدر عفت نفس دارند که حتی به خودشان اجازه نمی دهند که سؤال کنند. وَ احْفَظِ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَکَ مِنْ حَقِّهِ فِیهِمْ ای مالک در

نظر بگیر پروردگار را و حق اینها را ادا کن. وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَيْتِ مَالِكِ وَ قِسْماً مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ در هر شهری قسمتی از بیت المال برای تأمین رفاه اینها را برقرار بدار. فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى برای دور افتاده ترین کسانی که در مملکت این طور هستند, همان حق آن دورافتاده دارد که امان حقی که کسی در نزدیک شما هست دارد. یعنی آن محروم و فقیری که در زابل و زاهدان و در گوشه و کنا و در میان همه زاغه نشینان و حلبی آبادها و همه ی اینها قبلاً بود. در کلمات امام خیلی زیاد است توجه به اینها. حتی امام می فرمایند که اینها شما را به روی کار آوردند. چون همیشه کسانی در جبهه و جهاد حضور پیدا می کنند، کسانی دنبال پیغمبران و امامان راه می افتند که همین افراد هستند. یعنی اینها به مشکلات عادت کردند. اینها اهل رفاه نیستند. از مرفهین بی درد نیستند. آیت الله طالقانی (اعلی الله مقامه) آن وقت که امام جمعه شد از طرف امام (رضوان الله علیه) اولین جمعه که امد برای نماز جمعه _من خودم حضور داشتم_ نگاه کرد به این جمعیت. جمعیت خیلی زیاد بود. اما هم هشان از همین افراد. از آن روستا نشینان، از ان محرومان و پایین شهر نشینان و از این طبقات محروم. اولین کلمه اش این بود که همین ها انقلاب را به ثمر رساندند. و همین ها پشت سر پیغمبرها بوده اند. و الا آن مرفهین بی درد که پشت سر پیغمبر و امام راه

ص: ۱۱۲۷

نمی افتند. یعنی حاضر به تحمل مشکلات نیستند. می فرمایند که آن اقصی شان حقی مانند ادنی و نزدیکتر دارد. وَ کُل قَدِ اسْتُرْعِیتَ حَقَّهُ خدا ازتان می خواهد که حقشان را مراعات کنید. وَ لَا یَشْغَلَنَّکَ عَنْهُمْ بَطَرٌ مبادا مشغول خوش گذرانی و شادمانی باشی و و غفلت کنی از حال این درماندگان و بیچارگان. فَإِنَّکَ لَا تُعْذَرُ معذور نیستی در اینکه به قول خودتان این کارهای کوچک را رها کنید و بروید دنبال کار بزرگ تر. کار بزرگ این است. فَلَا تُشْخِصْ هَمَّکَ عَنْهُمْ توجهت را از اینها سلب نکن. وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لَهُمْ و چهره از روی اینها برنگردان. وَ تَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا یَصِلُ إِلَیْکَ مِنْهُمْ اگر کسانی هستند که راه ندارند که اینها بروند که دردشان را به آن بالا بالاها بگویند. راه ندارند. به اینها راه نمی دهند. مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُیُونُ چشمها به اینها با خاری می نگرند. وَ تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ و افراد به اینها با نظر حقارت نگاه می کنند. فَفَرِّغْ بنابراین یک افرادی را در نظر بگیر مِنْ ثِقَتِکَ که مورد اعتماد باشند. مِنْ أَهْلِ الْخَشْیَهِ وَ التَّوَاضُعِ از خدا بترسند و متواضع باشند. در گوشه و کنار بگردند و این قبیل افراد را پیدا کنند. دردهای اینها را به تو بگویند و تو این دردها را دوا کن. این طایفه مِنْ بَیْنِ الرَّعِیَّهِ أَحْوَجُ إِلَی العَدل و الْإِنْصَافِ مِنْ غَیْرِهِمْ این طایفه در میان مردم بیشتر محتاج عدالت و انصاف هستند. چون اینها کسانی هستند که به جایی راهشان نمی دهند. کسی به تلفنشان جواب نمی دهد. کسی به کاغذهایشان جواب نمی دهد. خلاصه اینها

یک همچین کسی هستند. وَ تَعَهَّدْ أَهْلَ الْیُتْمِ وَ ذَوِی الرِّقَّهِ فِی السِّنِّ و یتیمان و پیرمردان. آن وقت می گویند که وَ ذَلِکَ عَلَی الْوُلَاهِ ثَقِیلٌ وَ الْحَقُّ کُلُّهُ ثَقِیلٌ اینکه به شما می گویم مالکا توجه به حالت اینها، از بین بردن بیکاری، ایجاد اشتغال، ایجاد ازدواج، مسئله ی مسکن. خوب خیلی مسئله است واقعاً. اینها گرفتارند. می فرمایند این طایفه بیش از همه محتاجند به تعهد. و اینکه من می گویم بر ولاه ثقیل است. بر والیان این موضوع سنگین است. وَ الْحَقُّ کُلُّهُ ثَقِیلٌ بعد اضافه کردند که حق همه جا سنگین است. اما اینها خیلی این حق سنگین است. ما چون امروز خیلی دیگه وقت نداریم خواستم درباره ی مطلب هفته ی قبل چیزی عرض کرده باشم. مطلب هفته ی قبل این بود که نامه ی ۵۳ از نهج البلاغه که مال مالک اشتر عرض کردیم. عرض کردیم جرج جرداق یک نفر لبنانی مسیحی است. کتابی به نام "صوت العداله الانسانیه" نوشته. به فارسی هم ترجمه شده. این را خدمت آیت الله العظمی آقای بروجردی آوردند. این هم ۲۰ سال مطالعه کرده در نهج البلاغه. هر چه دارد، ۵ جلد از نهج البلاغه است. و خیلی هم خوش قلم است. خیلی خوش عبارت است. بنده عربیش را چندین سال قبل از این مطالعه کردم. خودم برایش فهرستی نوشتم. الان ترجمه هم شده است. ولی عربیش واقعاً از لحاظ قلم و عبارات خیلی رساست. خیلی کامل است. در یک جا مطالبی که در هفته گذشته گفتم که ایشان می گوید که این عهد نامه از چهار جهت بر منشور سازمان ملل

بعـد از مقایسه می گوید برتری دارد. عرض کردم. منظور این است که در یک جا می گوید که ای روزگار ـــمن چون به این ایراد دارد عرض می کنمـــ ایشان می گویـد ای روزگار چه می شـد اگر در هر زمانی یک نفر مانند علی را به وجود می آمد. بـا همـان شمشـیر و همـان ذوالفقار. با همان فصاحت و بلاغت. با همان احساس و عـدالت. با همان برجسـتگیها و ویژگیها. این طـوری می گویـد. آن وقـت شـهریار این را به شـعر درآورده. مـا نظر خودمـان را می خـواهیم عرض کنیم هم دربـاره ی شـعر شهریار، هم این حرف. تا چه حدی من به این حرف اشـکال دارم. شعر شهریار را من اینجا نوشته بودم. چه بودی اگر هر زمان چون علی/ یکی زادی از مادر روزگار اگر در هر زمان از مادر روزگار فرزنـدیماننـد علی به وجود می آمـد. ترازوی عـدلی چنان مسـتقیم/ سـتون امانی چنان اسـتوار ستون امانی مثل علی استوار. مکارم همان گونه آرام بخش مکارم جمع مکرمه است. مکرمه یعنی اخلاـق کریمه. مکـارم همـان گونه آرام بخش/ مواعـظ همـان گونه آموزگار/ همان گونه از ظلم بنیاد کن/ همان گونه بر زخم مرهم گذار/ به مغز عظیمش همان عزم و جزم/ به کف کریمش همان ذوالفقار/ همان گونه هم چون قضا و قدر/ کمان دار پیکان پروردگار/ که برکندی از سینه ی دوست دق دق را از سینه کندن یعنی یک کار بکند که خوشحال شود. که برکندی از سینه ی دوست دق / برآوردی از جان دشمن دمار. خوب آن مطلب را جرج جرداق گفته. شهریار هم به این

ترتیب آن مطلب را به شعر درآورده. آن از لحاظ عبارات جالب است. این هم خوب از لحاظ شعر معلوم است که شهریار خیلی از لحاظ ذوق شعر برجسته است. اما مطلب بنده این است که این بیان و این آرزو قدری انحرافی رفته. برای خاطر اینکه روزگار و خداوند متعال به وجود آورده. آن امام زمان است. امام زمان تمام صفات انبیاء و اولیاء را دارد. پس نباید بگوییم که چه بوده این روزگار و چنان. نه مردم چون صلاحیت نداشتند. مردم چون نتوانستند به وظایف خودشان عمل کنند. امام دوازدهم غایب شد. و الا ما در روایاتی که الان می خوانم تمام اوصاف انبیاء و اولیاء، تمام برجستگیها در بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُم وجود دارد. ودایع تمام انبیاء و اولیاء هم در حضور ایشان است. پس نباید بگوییم روزگار چرا چنین چیزی وجود ندارد. به وجود آورده. خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید دارد که وجوده لطف، و تصرّفه لطف آخر، و عدمه منّا وجود امام زمان لطف است. تصرفش هم لطف آخر. عدمش از ما است. پس تقریباً یک مقدار این شعر و این بیان توجه به این مطلب نکرده. حالا ـ این مطلب چیه؟ این مطلب این است که بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُم که از آیات سوره ی هود سوره یازدهم قرآن است در تفسیر آن آیه با قدری مطالعه ی بنده مطالبی هست که به این ترتیبی که خلاصه اش را باید عرض کنم. خلاصه این است که "بَقِیَّتُ اللَّه" یعنی ذخیره ی الهی. او خلاصه ی همه ی تجلیات گذشته است. حضرتش دارای خصائص همه ی انبیاء، برجستگی همه

ی اولیاء و برگزیدگان الهی است. همه ی زیباییها و کمالات را دارد. از حضرت نوح طول عمر و تحمل صبر در دوران غیبت طولانی. از حضرت ابراهیم شکستن بتها و شجاعت. از حضرت موسی مهابت و شهامت در برابر جباران. از حضرت داوود قضاوت به حق. از حضرت سلیمان جهانداری. از حضرت یوسف زیبایی. احادیث آمده است که طاووس اهل جنت است. کَوْکَبٌ دُرِّی؛ الْقَمَرُ الْمُنِیر از این قبیل عبارات در روایات ما درباره ی امام زمان است. از حضرت محمد مصطفی ایجاد انقلاب و تحول و کوبیدن ستمگران و جباران که پیغمبر فرمودند أَشْبَهُ النَّاسِ بِی خَلْقاً وَ خُلْقا حضرت مهدی. این از لحاظ خصوصیات آن حضرت. اما تمام تجهیزات و ودایع انبیاء و اولیاء همراه اوست. عصای حضرت موسی در دستش است. خاتم سلیمان در انگشت است. حجر موسی همراهش است. حتی از مکه حرکت می کنند تا بیایند به کوفه، ندا می کند منادی که کسی همراه خودش آب و غذا برندارد. همان حجری که حضرت موسی عصا می زد و از آن "اثنتا عشر عیناً" آب می جوشید و "من و سلوی" همه. خلاصه این طور "من و سلوی و آب" همه همراه دارد. همراه دارد. عمامه ی پیغمبر بر سر، پیراهن پیغمبر در بر، ذوالفقار حضرت امیر در دست و پرچم پیغمبر بالای سرش است و از لحاظ جمال ستاره ی درخشان و ماه شب چهارده و طاووس جنت. جبرئیل امین در سمت راست و میکائیل در سمت چپ و فوج فرشتگان همراه است و خلاصه اینها را مراجعه می کنید در اصول کافی. دو تا باب است. یک

باب برجستگیهای حضرت. یک باب هم ودایع انبیاء همراه. بنابراین آن شعر را آن جور نباید گفت. گفت چطور می شد ای پروردگار همه ی مردم آن زمینه سازی را به وجود می آوردند تا حضرت عصر ظهور کند. اللهم ارنا الطلعه الرشیده و الغره الحمیده. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

احیاء معروف و ازاله منکر _ اقسام جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: احیاء معروف و ازاله منکر _ اقسام جهاد در اقسام جهاد که ما بحث داشتیم, بحث اخیر ما این بود که در راه احیاء و ایجاد معروف یا ازاله ی منکر یک نوعی از جهاد وجود دارد. در آنجا که معروف، معروف مهمی باشد ولی در شرف ترک شدن است. یا منکر، منکر مهمی است در شرف تحقق است. در این مورد وظیفه این است که، روایت هم خواندیم که فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُم وَ صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُم دلالت داشتند که یک نوع از جهاد در این مورد است. بحث ما هم با توفیق پروردگار در اقسام جهادهاست. از لحاظ تاریخ هم بسیاری از چیزها را می شود در همین مورد ارزیابی کرد. یکی از آنها قیام ابوذر در برابر عثمان. که یکی از جریانهای تاریخی بسیار مهم است. و ما شکی هم نداریم که ابوذر کسی بوده که آسمان سایه نیفکنده و زمین هم برنداشته کسی که راستگوتر از ابوذر باشد. از طرفی حضرت امیر قیام ابوذر را تأیید کرده. که در نهج البلاغه لأبی ذر رحمه الله لما أخرج إلی الربذه هنگامی که در نتیجه ی قیام, عثمان خشمگین شد و ابوذر را تبعید به ربذه کرد کلام ۱۳۰ نهج البلاغه است. طبق شماره گذاری فیض الاسلام. کلام حضرت امیر

که چند کلمه عرض می کنیم. شرح خوئی جریانش در جلد هشتم صفحه ۲۳۶. شرح ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۲۵۲. بحرانی جلد سوم صفحه ۱۴۵. فی ظلال جلد ۲ صفحه ۲۶۳. خود کلام هم در نهج البلاغه فیض الاسلام شماره ۱۳۰. حضرت امیر فرمودند یا أباذرّ ، إنّک غضبت للّه در موقع بدرقه فأرج من غضبت له. إنّ القوم خافوک علی دنیاهم، و خفتهم علی دینک، فأترک فی أیدیهم ما خافوک علیه مطالعه می کنید در آخرش هم هست که لا یؤنسنّک إلّا الحقّ، و لا یوحشنّک إلّا الباطل جز به حق به چیزی انس نگیر. وحشت نکن جز از باطل. وحشت تو و کناره گیری تو از باطل باشد. انس و الفت تو هم فقط با حق باشد. در کتاب "الامام" جرج جرداق که با آن قلم بسیار توانا ۵_۶ صفحه جریان ابوذر را نوشته که بسیار جالب است. "الامام صوت العداله الانسانیه" جلد چهارم صفحه ۸۷۱. تصریح هم دارد خود ابوذر که من فقط برای و الله ما وجدت لی عذرا إلا الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر موقعی هم که عثمان تبعیدش کرد, عثمان اعلام کرد که کسی حق بدرقه ی از ابوذر ندارد. فما جَرُاَ علی تودیعه الا خمسه هم علی بن ابی طالب و اخوه عقیل و الحسن و الحسین ابنا عليٍ و عمار بن یاسر اینها در موقع بدرقه ی ابوذر، آن کلام را حضرت امیر فرموده. و دیگر باز از جمله جاهایی که می توان در همین موضوع قیام و جهاد برای امر به معروف و نهی از منکر ارزیابی کرد جریان مسجد گوهرشاد است. جریان

مسجد گوهرشاد، که در سال ۱۳۱۳ ه.ش یکی از کارهای رضاخان کشف حجاب بود. در این جریان، قیامی که صورت گرفت و ۵۰۰۰ نفر در مسجد گوهرشاد کشته شدند چی بوده این. با کدام نوع از این انواع جهاد که ما خواندیم قابل ارزیابی است؟ با همین موضوع امر به معروف. برای خاطر اینکه یک منکر می خواست صورت بگیرد به عنوان کشف حجاب. یعنی بعد از اینکه رضاخان مسافرت کرد به ترکیه و یک ماه مهمان آتاترک بود. در آنجا وقتی که کار آتاترک را دید که برای پیروی از غرب مسئله ی بی حجابی، تغییر خط الفبا به خط لاتینی، از این قبیل چیزها که آتاترک انجام می داد, برای اینکه هم رنگ با غرب باشد. که متأسفانه بعد از اینکه چند صد سال دولت عثمانی یک دولت قوی اسلامی بود, ولی در اواخر آنها آتاترک بالاخره به قول خودش خلیفه ی عثمانی بود. ولی تمایل به غرب داشت. به اندازه ی غربگرایی در او شدید بود که بالاخره امام (رضوان الله علیه) خودشان در صحیفه ی نور دارند که من را که به ترکیه تبعید می کردند از استانبول که عبور کردم دیدم مجسمه ی آتاترک خبیث که دستهایش را به طرف غرب دراز کرده. یعنی هر چه هست در غرب است و ما هم باید از غرب تبعیت کنیم. خلاصه بعد از یک ماه آنجا مهمان بودن و برگشتن در سال ۱۳۱۳ در خرداد ماه کشف حجاب را خواست عملی کند. کار ساده ای نبود. این خیلی طوفان ایجاد کرد، مقاومت ایجاد کرد. ولی بیشتر مرکز ثقل مبارزه مشهد بود. آیت

الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم (رحمه الله علیه) سیاستش هم بسیار بسیار، در آن زمان هم خوب از یک نظر خیلی مهم بود برای حفظ حوزه و اینها. در قم قیامی به آن شکل نبود. حتی شیخ محمد تقی بافقی را آمدند قم و گرفتند و بردند. ایشان حرام کرد صحبت کردن در رابطه با این موضوع را حاج شیخ. برای اینکه حوزه محفوظ باشد. چون رضاخان خیلی دیکتاتور بود. ممکن بود که حوزه را به طور کلی متلاشی کند. از این جهت در مشهد چند نفر بودند. آیات عظام حاج آقا حسین قمی، آقا سید یونس اردبیلی، پسر آخوند خراسانی که بهش آقازاده می گفتند. این چند نفر در مشهد در این موضوع قیام کردند. بالاخره حاج آقا حسین قمی از مشهد آمد به تهران با خود رضا شاه صحبت کند. اما نتوانست صحبت کند و تبعید کردند به عراق و رفت به عراق. اما آقا سید یونس اردبیلی و آقازاده بودند و بهلول واعظ هم آمد و مسجد گوهر شاد را مرکز کردند و صحبتهای زیاد و فروان و ازدحام فراوان مردم. دربرابر همین منکر که کشف حجاب است. بالاخره رضا خان هست و اینها. در همان مسجد گوهر شاد به توپ بستند و ۵ هزار نفر کشته شد. منظور این است که یکی از جریانها ی تاریخی ما، آن مشروطه را ما در مبارزه ی با سلطنت عرض کردیم. این یک بحث دیگر است که جهاد در سایه ی امر به معروف و نهی از منکر است. این در اینجا ارزیابی می شود. خوب این هم نسبت به این. بنابراین این

قسم جهاد، که جهاد در راه احیاء و ایجاد معروف مهم که بایـد آنقـدر مهم باشـد که به جهاد و به درگیری و شـهادت و اینها، خوب بایـد مهم باشـد. در هر معروفی این طور نیست. در هر منکری این طور نیست. ولی اگر یـک معروف مهمی مثل حجاب دارد از بین می رود, منکر مهمی می خواهـد صورت بگیرد, یکی از جاهایی که جهاد در اینجا مشروع است و لازم است. این مورد است. این قسم چهارم از جهاد است که داریم می خوانیم. اقسام را فراموش نکنید. قسم اول جهاد برای نجات مستضعفان از چنگـال مسـتکبران، دوم جهـاد بود با سـلاطین و ظالمین جبار، سوم برای رفع فتنه و فساد، چهارم برای احیای معروف مهم یا ازاله ی منکر مهم. الاـن می رویم سـراغ پنجم. پنجمین نوع جهـاد که بر اساس آیات قرآن و روایات و تواریـخ معتبر انجام می گیرد، پنجمین نوع جهاد، جهاد در برابر ناکسـین است. عهد شکنان. که تعدادی از آیات قرآن جهاد را در برابر ناکسین قلمداد می کنـد. واجب می کنـد. چنـدین آیه در قرآن داریم. یکی وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُون اگر پیمان خود را شکستند. کفار پیمان خود را شکسـتند بَعْدِ عَهْدِهِمْ بعد از اینکه پیمان بسـته بودند. وَ طَعَنُوا فی دینِکُمْ در دین شما طعن به راه انداختند. یعنی با نظر طعن و تمسخر به دین شما نگریستند. فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ با ائمه ی کفر مبارزه کنید. إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ آنها عهد و پیمان نمی فهمند. مثل صهیونیست

ها. فَبِما نَقْضِهِمْ ميثاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ يا ديگر آيات قرآن قَتْلَهُمُ الْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَق يا قَوْلِهِمْ عَلى مَرْيَمَ بُهْتاناً عَظيما خلاصه در اينجا ما بيشتر تاريخهايى كه داريم و آيات قرآنى مربوط به يهود است. وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فى دينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ با ائمه و پيشوايان كفر جنگ كنيد. إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ اينها هرگز عهد و پيمان نمى فهمند. لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُون آيات زيادى است. اين آيه كه خواندم آيه ى ۱۲ بود از سوره ى توبه. چند آيه در سوره ى انفال است. إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُون اينجا ۴ آيه است. ۴ آيه از سوره ى انفال است. إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُون بدترين جنبندگان، در نزد خدا كسانى هستند كه كافرند ولى آنقدر لجاجت دارند تا آخر ايمان نمى آورند. اين آيه ى ۵۶ از سوره ى انفال سوره ى هشتم قرآن. الَّذينَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فى كُلِّ مَرَّةٍ، الَّذينَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ كسانى كه با آنها عهد و پيمان بستى، خطاب به پيغمبر است. ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فى كُلِّ مَرَّةٍ عهد و پيمان خود را در هر دفعه شكستند وَ هُمْ لا يَتَّقُون اينها تقوا و باكى از شكستن پيمان ندارند. فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ اگر با اينها جنگ كردى, بايد جنگ كنى, اگر در جنگ با آنها ظفر يافتى. تَثْقَفَنَّهُمْ يعنى اگر بر آنها مسلط شدى و ظفر يافتى. فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ آنها را طورى تنكيل كن و

مجازات کن که عبرت باشد برای مَنْ خَلْفَهُمْ برای کسان دیگر که اینقدر در عهد شکنی پافشاری نکنند. لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُون آیه ی ۵۸ از همین سوره است. انفال. وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَةً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلی سَواءٍ اگر عهد بستی با کسی، احساس کردی که خیانت خواهد کرد. به عهد و پیمان خودش پای بند نیست. اینجا اول بهش اعلام کن. ما هم الغا کردیم عهد و پیمانمان را. فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ یعنی دور کن و الغا کن. الغا با غین. الغا کن عهد و پیمان را. وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَةً اگر از یک قومی ترسیدی که خیانت بکند و پایبند به عهد نباشد فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلی سَواءٍ یعنی به آنها اعلام کن که ما چون احساس می کنیم که شما به عهد و پیمان خودتان پایبند نیستید، ما هم با شما پیمان داشتیم. ما هم با شما پیمانمان را به هم می زنیم. دیگه پیمان نداریم. إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْخائِنِین این چهار آیه از سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن. آن اولین آیه ای که خواندم مال سوره ی توبه بود. دلالت دارند بر اینکه اگر کسی عهد و پیمان خود را به هم زد، آن اسلام می گوید که جهاد بکنید. چون اینها علیه شما که همیشه نقشه دارند. عهد و پیمان هم بستند که شما را با این عهد و پیمان سرگرم کنند. و مشغول تمهید مقدماتی علیه شما هستند. با اینها شما بجنگید. در شأن نزول این آیات سه تا طایفه از یهود ذکر شده که ما باید تاریخ اینها را بدانیم. یهود بنی قینقاع، دوم یهود

بنی نضـیر، سوم یهود بنی قریظه. پیغمبر به مدینه که هجرت کردند برای اینکه یک آرامشـی در ان محل به وجود بیاید. بستری باشد برای تقویت اسـلام و ایجاد عزت و وحدت. چون معلوم بود که کفار زیادی در کمین هستند. تا در کی بستر آرام قدرت و قوت صورت بگیرد بتوانند در مقابل دشـمنان اسـلام قیام کنند. دفاع کنند. معلوم بود. از این جهت پیغمبر عهد و پیمان بست با طایفه ی یهود بنی قینقاع و یهود بنی نضـیر و یهود بنی قریظه. اینها از همان شام و اینجاها آمـده بودنـد به حجاز. ولی چندین سـال بود که اینهـا در مـدینه برای خودشان جایگاه محکمی داشـتند. با اوس و خزرج و اینها عهـد و پیمان بسـته بودنـد. رئیس یهود کعب بن اشـرف بود. رئیس منـافقین عبـدالله بن امی بود. رئیس مشـرکین هم ابوجهـل بود. این سه تا رئیس هر کـدام در موقعیت خودشـان دارای قـدرتی بودنـد. همه در مقابل اسـلام بودنـد. پیغمبر با این یهود که نام بردیم عهـد و پیمان بست. اینها طـایفه هـا فرق دارد. یهود بنی قینقـاع اول کسـانی بودنـد که پیمان راشکسـتند. نوعاً زرگر بودنـد. تاجر پیشه بودنـد. در مـدینه مشـغول زرگری و تجارت بودنـد. جنگ بـدر به وجود آمد. حالا عهد و پیمان برقرار هست و اینها کاری ندارند. اولین جنگ، جنگ بـدر پیش آمد. جنگ بدر پیش آمد و اسـلام خیلی قدرت پیدا کرد. قوت پیدا کرد. شـکوه و عظمت اسـلام طنین انداز شد. دشـمنان اسـلام متزلزل شدند. پیغمبر به اینها پیغام داد که شـما هم مسلمان شوید. اسلام را بپذیرید. برای اینکه شما قبل از اینکه من

به مدینه بیایم به مردم می گفتید که یک پیغمبری خواهد آمد یَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذینَ کَفَرُوا چنین و چنان می دانستید. حالا من همان پیغمبرم با همان نام و نشان که داشتید. پیغام دادند که نه شما خیال کردید که در جنگ بدر که غالب شدید، آنها چند نفر تاجر و ماجر بودند. ولی ما یهود دارای قدرت نظامی هستیم. چنین و چنان هستیم. ما هرگز اسلام نمی آوریم. پیشنهاد پذیرفته نشد. بعداً در این بین یک زنی از انصار آمد به همان بازار زرگری که طلا بخرد. نشسته بود روی یک صندلی مانندی. ولی چهره اش را گرفته بود. آن تاجر یهودی اصرار می کرد به این زن که چهره اش را نشان بدهد و زن هم نشان نمی داد. بالاخره آن پا شد و از پشت سر به طوری که زن متوجه نشود. از پشت سر دامن و پیراهن این زن را به شانه اش با یک سنجاق مانندی وصل کرد. این زن هم چون نمی دانست که چنین کاری انجام داده. تا پا شد بدنش نمایان شد. خیلی ناراحت شد و فریاد زد که به داد من برسید. مردم مسلمان آمدند و این یهودی را کشتند. یهود هم جمع شدند و این شخص را کشتند. این که این یهود را کشته بود. این را کشتند. یک قائله ای به وجود آمد. پیغمبر حس کرد که دیگر اینها، این حد که روابط تیره شده و این قبیل عهد شکنی به وجود آمده. ماندن بنی قینقاع در مدینه بعد از این خطر بزرگی برای مسلمانها است. از این جهت پیغمبر حرکت کردند با مسلمانان.

اطراف خانه های آنها را محاصره کردند و گفتند که باید شما از مدینه بروید. اول پافشاری کردند. بالاخره گفتند که باید برویم. چه جور باید برویم. پیغمبر فرمودند به اینکه آن اندازه از متاع که می توانید همراهتان بردارید و بقیه باشه. همراه شتر. همین طور شدند ورفتند. بعد از ۱۵ روز محاصره. رفتند به طرف شام و به اذرعات شام ملحق شدند و عده ای هم به خیبر رفتند. این جریان بنی قینقاع است. عهد شکنی به این ترتیب. دوم جریان بنی نضیر است. بنی نضیر هم قدری از مدینه فاصله داشتند. اما آنها هم خیلی قوی بودند. ثروت و قدرت داشتند. بعد جنگ احد پیش آمد. بعد از جنگ احد پیغمبر با چند نفر حرکت کرند که بروند سراغ بنی نضیر. بهشان پیغمبر پیشنهاد کرده. شاید حالا امتحانی بوده، چی بوده, بهشان پیشنهاد کرده که مقداری پول به ما قرض بدهید. ما می خواهیم دیه ای بپردازیم. الان پول نداریم. اینها گفتند خیلی خوب شده. پیغمبر تا اینجا آمده. گفتند شما تشریف بیاورید تو قلعه. قدری صحبت کنیم. باشه. پیغمبر داخل قلعه شد و در کنار دیواری نشست. فکر کردند خیلی خوب شده, پیش خودشان, پیغمبر را بکشیم. یک نفر به نامه عمر بن جماش را حاضر شد که برود از بالای پشت بام یک سنگ بزرگی را بیندازد که پیغمبر را همانجا بکشد به قول خودش. این که رفت این کار را بکند، جبرئیل به پیغمبر خبر داد و پیغمبر حرکت کرد و آمد از قلعه بیرون و معلوم شد که این هم از عهد شکنی بنی نضیر است. پیغمبر هم

فرمودنـد که مجهز شویـد و لشـکر برداشت و آمـد و قلعه شان را محاصـره کرد و بنی نضـیر هم باید بروند. آنها هم بالاخره به انـدازه ای که بتوانیـد بار شترتان را بردارید و بروید. اینها هم همین طور از مدینه خارج شدند و رفتند. این هم بنی نضـیر بود و عهد شـکنی آنها بود. حالا مانده بنی قریظه. بنی قریظه هستند و هستند تا اینکه بالاخره اینها که از اینجا رفته بودند, بنی نضیر و اینهـا. شـروع کردنـد و تبلیغـات جنگ احزاب را به راه انداختنـد. مشـرکین را دیدنـد و این را دینـد و آن را دیدنـد. در سال ۵ هجری جنـگ احزاب، یعنی به این معنـا که حزب هایی از کفار قریش و یهود و این طرف و آن طرف جمع کردنـد و آمدنـد. همان که خیلی خلاصه اش کنم که به جنگ خندق هم معروف است و سلمان پیشنهاد کرد و خندقی کنده شد و بالاخره اینها آمدند و جنگ احزاب راه افتاده. در میان کسانی که آمدند برای جنگ، خوب یهودی هم زیاد است. این یهودیها رفتند سـراغ بنی قریظه. که سومین طایفه است که مانده. حاضر نبود اول که با اینها همکاری کند. ولی اینقدر اصرار کردند و وعده و وعید دادنـد که بنی قریظه هم پیمان را شکسـتند و به این مخالفین که آمـده بودند برای جنگ احزاب کمک کردند. این هم جریان جنگ احزاب. در جنگ احزاب هم می دانیـد که اینجا که فتـح شد و [توسط] حضـرت امیرالمؤمنین که جنگ خندق فتح شد, پیغمبر که آمد, جبرئیل آمد دیگه که نماز ظهر را که خواندی عصر را

باید بروی در کنار قلعه ی بنی قریظه بخوانید. اینها باید بروند. پیغمبر حرکت کرد و با اصحابش آمدند و ۲۵ روز قلعه های آنها را محاصره کردند و خیلی آنها قوی بودند. بالاخره آنها ناچار بعد از جریان که در تاریخ مطالعه کنید تسلیم شدند به حکم پیغمبر. اینجا بود که سعد بن معاذ حکم کرد که باید مردانشان را بکشید و زنانشان اسیر شوند. اموالشان هم غنیمت باشد. و این حکم هم اجرا شد. امام (رضوان الله علیه) هم یک وقت در صحبتشان فرمودند که آن موقعی که حمله های شدیدی بود در داخل ایران. فرمودند به اینکه حضرت امیرالمؤمنین در یک روز گردن ۶۰۰ تا یهودی را زد. اینها که واقعاً با ما اینقدر بی وفایی می کنند و به حرفشان عمل نمی کنند، غیر از این ما راهی نداریم. خلاصه اینها هم مردانشان کشته شدند و زنانشان هم به اسارت. این هم جریان بنی قریظه. در هر سه طایفه، هم بنی قینقاع، هم بنی نضیر، هم بنی قریظه این عهد شکنی وجود دارد. آیاتی که در اینجا وجود دارد بیشتر مربوط به همین هاست. آیه ی دیگر که به شما متذکر شوم مطالعه کنید. تا برای فردا. أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ آیا قتال نمی کنید با کسانی که پیمانشان را شکستند و پیغمبر را از مکه خارج کردند. وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِين قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْديكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنينَ وَ يُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِم اینها آیاتی از قرآن هست.

به انضمام تاریخ و مطالبی که بعد عرض می کنیم. مربوط به اینکه قسم پنجم از جهاد، جهاد مسلمانان است با کفار عهد شکن. که غیر از این هم نیست. رژیم صهیونیستی امروز غیر از این راه دیگر وجود ندارد. مطالعه کنید تا فردا ان شاء الله.

جهاد با عهد شکنان کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : جهاد با عهد شکنان یکی از مواردی که در اسلام جهاد در آن مشروع و لازم شده در موردی است که مسلمانها با عهد شکنان، با کسانی که عهد و پیمان می بندند ولی بر عهد و پیمان خودشان وفادار نیستند, با شکستن عهد و پیمان در برابر اسلام و مسلمین مقاومت می کنند و نقشه هایی علیه مسلمانان طرح می کنند. در این موارد هم بر اساس آیات قرآن و روایات ما و تاریخ ما بر مسلمانان لازم است که اقدام به جهاد کنند و با عهد شکنان به جهاد بپردازند. آیات قرآن که عرض کردیم در سوره ی توبه و در سوره ی انفال است. در سوره ی توبه به این ترتیب است. وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ آیات در اوایل سوره ی توبه است. همان برائتی که امام (رضوان الله علیه)، برائت از مشرکین را لازم می دانستند. این تتمه ی همان جریان است. که در برابر مشرکین که عهد شکن و پیمان شکنند که در دنیای امروز هم خیلی رایج است. چقدر دنیای امروز به این بحث جهادی محتاج است. کنوانسیون ها و معاهدات بینالمللی فراوانی منعقد می شود. و کسانی که همین کنوانسیون ها را،

ص: ۱۱۴۵

همین معاهدات را امضا می کنند، همین ها عهد را می شکنند. که نظیر آن را ما می بینیم در لبنان در فلسطین، در عراق، در افغانستان یک معاهدات بین المللی وجود دارد. یکی از آنها این است که اگر کسی کشوری را اشغال کرد ملتزم شده که امنیت آنجا را حفظ کند. هر اشغالگری که تجاوز کرد، ظلم کرد، مملکتی را اشغال کرد، یکی از معاهدات بین المللی ایجاد امنیت و حفظ امنیت آن نقطه است. الان ما می بینیم که آمریکا با اشغال عراق چه جنایاتی در آنجا مرتکب شده. صدها هزار نفر را بی خانمان کردن و تخریب و زندانهای گوانتانامو و ابوغریب و امثال آنها. در افغانستان هم همان طور. در هر کجا قدم گذاشتند. به کار نبردن سلاحهای شیمیایی در جنگ یکی از معاهدات بین المللی است. در هر کجا قدم گذاشتند، سلاحهای شیمیایی به کار بردند. امثال این خیلی زیاد اسیت. این است که دنیای امروز با این منطق اسلام باید مواجه باشد که اسلام بگوید که هر کجا که پیمان شکنانی، کسانی که کنوانسیون ها را به هم می زنند با آنها شما بجنگید. وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ عجیب این است که در اینجا ائمه ی کفر را مخاطب، یعنی مورد توجه قرار می دهد که با آنها بجنگید. چون پیمان شکنان نوعاً همان ائمه کفرند. وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ به جای اینکه بگوید با آن ناکثین بجنگید کلمه ی "أَئِمَّةَ الْكُفْر" را به کار برده. که می

ص: ۱۱۴۶

خواهد بگوید ائمه ی کفر نوعاً ناکثین و پیمان شکنان می باشند. وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دينِكَمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ آنها هیچ کنوانسیون و عهد نامه ای را نمی شناسند. لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ دنبالش است أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ. موردش این است که عرض کردم. که در اوائل سوره ی برائت که ذکر شده، پیغمبر در سال هشتم هجرت مکه را فتح کردند. در سال ششم هجرت پیمانی در حدیبیه منعقد شد، که مشرکین مسلمانان را اذیت و آزار نکنند. ولی مشرکین به این عهد و پیمان عمل نکردند. اذیت و آزار مسلمانها. آن وقت در سال هشتم که مکه فتح شد، باز تأکید شد بر رعایت این عهد و پیمان ها. ولی باز عمل نکردند. این برائت در سال نهم هجرت است. بعد از آنکه مشرکین عهد و پیمانهایی بستند در سال ششم در حدیبیه. در سال هشتم بعد از فتح مکه، در سال نهم سوره ی برائت است که حضرت امیر آوردند و خواندند. خلاصه بعد از عهد شکنی های فراوان أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ آیا کسانی که پیمانهای خودشان را شکستند وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ همین ها هستند که پیغمبر را از مکه اخراج کردند. وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ اینها اول شروع کردند به جنگ با شما. جنگ بدر از زمان اینها آغاز شد. أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ آیا از اینها می ترسید. از خدا بترسید. إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِين قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْديكُمْ آیات خیلی تشدید دارد. قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْديكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ

وَ یَشْفِ صُـدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِین وَ یُـذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِمْ بـا اینهـا بجنگیـد. خداونـد با دست شـما اینها را معـذب می کنـد. وَ یُخْزِهِمْ خداونـد اینهـا را خوار و ذلیل می کنـد. وَ یَنْصُـرْکُمْ عَلَیْهِمْ خداونـد به شـما نصـرت می دهـد در برابر اینها وَ یَشْفِ صُـدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِین بسیاری از مؤمنین را اینها کشـتند و اذیت کردند. یاسر و مادر عمار ـ سمیه ـ و امثال اینها در جریان زیاد است. با اینها بجنگیـد. برای خـاطر اینکه اینهـا دلهـای مؤمنین را به درد آوردنـد. وَ یُـذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِمْ غیظی که مسـلمانها در دل دارنـد. به وسـیله ی کشـتن اینها و جنگ شما، غیظ ها را از بین می برد. بالاخره این آیات سوره ی توبه، سوره ی نهم قرآن از آیه ی ۱۲ تا ۱۵ مضـمونش این بود که به عرض رسید. بعد در سوره ی انفال از آیه ی ۵۵ تا ۵۹. دیروز خوانده شد در برابر پیمان شکنی های یهود بود. بنی قینقاع، بنی قریظه، بنی نضـیر که دیروز به عرض رسـید. إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذینَ کَفَرُوا فَهُمْ لا یُؤْمِنُون الَّذینَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ یَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فی کُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لا یَتَّقُون فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِی الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُون اینهـا را دیروز عرض کردیم. در برابر پیمان شـکنی های یهود است. بعـد یک نکته ای وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَةً اگر با کسـی عهـد بستیـد. بعـد احساس کردیـد که آن بر عهد و پیمان خود پایبند نخواهد بود. عهد است. خیلی محترم است. فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ به آنها بگویید که چون شما بر عهد خود پای بند نیستید، ما

هم پای بند نیستیم. اگر بعد از این با شـما جنگ کردیم، مخالف آن عهد ما نیست. چون از اول به شما می گوییم که آن عهد را ملغی کردیم. وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَهً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلی سَواءٍ شـما نقض کن. یعنی لغو کن. الغا کن. عهد نامه ی خود را به آنها اعلان کن که الغا کردی، فکر نکنند که شما بر خلاف عهدنامه ات داری با آنها می جنگی. اول اعلان کن به آنها که من آن عهد و پیمان را لغو کردم. در نزد من از اعتبار ساقط است. اگر بعد از این حمله کردیم، جهاد کردیم با شما، فکر نکنید که ما عهد شکنی کرده باشیم. البته شـما بر خلاف عهد نامه عمل کردید. ما آن را لغو کردیم. از خیانت شـما می ترسیم. اگر ما نمی ترسیدیم و دلیلی نـداشتیم بر خیانت شـما، آن را لغو نمی کردیم. وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَهً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلی سَواءٍ به آنها اعلاـن کن که عهـدنامه ی خود را از اعتبار انـداخته ایـد. إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْخائِنِینَ این آیاتً هم از آیه ی ۵۵ تا ۵۹ از سوره ی انفال، سوره ی هشتم قرآن کریم است. خلاصه بحث، بحث لازم و مهمی است که اولاً اسـلام عنایت دارد به صلح و مسالمت حتی الامکـان. و جنـگ و جهـاد آخِرُ الـدَّوَاءِ الْکَیُّ است. ادْعُ إِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَـنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ به حکمت و موعظه و به اینها دعوت کن. وَ جادِلْهُمْ و مناظره کن. تا منطقاً ثابت کرده باشی حقانیت خود را. اگر از

اینها کار پیش نرفت و دشمن در فکر ماجراجویی هست و حیله و مکر و عداوت و اینها, آن وقت نوبت می رسد به جهاد و جنگ. در نهج البلاغه در نامه ی ۵۳ که عهد نامه ی مالک اشتر است که طولانی ترین نامه ی نهج البلاغه است. قبلاً هم چند دفعه گفتیم. که مشتمل بر مواد بسیار بسیار مفید برای اداره ی یک مملکت، دنیا، جامعه. در آنجا حضرت امیرالمؤمنین به مالک می گویند وَ لَا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ اول اصل صلح و مسالمت است. اگر یک وقت دشمن از صلح دم زد، دفع نکن. لِلَّهِ فِيهِ رِضًا آن صلحی که موجب خشنودی پروردگار است. به دشمن مهلت بده. در سایه ی صلح، بلکه فکر کند و از مرکب شیطان پیاده شود و اسلام را بهتر درک کند. فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً "دعه" دال و عین و ه. دعه یعنی آرامش خاطر. فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً لِجُنُودِكَ در صلح آرامش خاطری هست برای لشکرت. وَ رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ خودت هم مدتی از همّ و غم و اینها راحت می شوی. چون وقتی جنگ، البته معلوم است که نقشه هایی دارد و فکر انسان را خیلی مشغول می کند. أَمْناً لِبِلَادِكَ بالاخره عواقبی جهاد و جنگ دارد. بلاد امن می شود. خوب اصل اول این است. وَ لَكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ. وَ لَكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ از اینکه دشمن بعد از صلح، مبادا که صلح را مطرح کرده تا شما در جهاد دست نگه دارید. دوباره آن نقشه های خود را بکشد, استراحت کند, تمهید قوا کند, به

شما حمله کند. وَ لَكِنِ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ دشمن گاهی با شما نزدیک می شود. تا شما را به غفلت بیندازد. دوباره شما را غافلگیر بکند. فَخُذْ بِالْحَزْمِ حزم یعنی مآل اندیشی. هیچ وقت مآل اندیشی را از دست نده. وَ اتَّهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ اینجا جای حسن ظن نیست. اگر کسی حسن ظن داشته باشد باید خودش را متهم بداند. دشمن است. دشمن را نتوان حقیر و بیچاره شمرد. وَ اتَّهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوٍّ لَكَ عُقْدَةً باز دوباره اگر پیمانی بستید أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً یا اینکه شرایط ذمه را با آنها برقرار کردی که بعداً می خوانیم. ولی مالکا فَحُطْ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ به عهد خودت وفا کن. وَ ارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ ذمه و پیمان خود را مراعات کن. وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أَعْطَيْتَ در وفاداری عهد و پیمان خودت را سپر قرار بده در برابر پیمانی که بستی. فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ در میان فرائض خدا چیزی از وفاداری به عهد و پیمان بالاتر نیست. فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشَتُّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ با اینکه مردم افکار مختلفی دارند ولی همه متفقند که فطرتاً پای بند بودن به عهد و پیمان خیلی مهم است. در میان فرائض پروردگار چیزی از تعظیم وفا به عهد، از تعظیم وفا، پای بند بودن به عهد بالاتر نیست. واقعاً اصل اولی صلح است. ولی پیمان اگر بستید، گاهی عهد و پیمان می بندند

که در سایه ی آن شما را اغفال کنند. تمهید قوا کنند. نقشه ها بکشند. خلاصه بیدار بودن یکی از مسائل بسیار مهم است. صلح اولین اصل است. دوم پیمان بسیار خوب است. ولی باید خیلی بیدار و هوشیار باشید. اینها را در این عهد نامه حضرت امیر به مالک تذکر می دهند. بنابراین آنچه ما خواندیم این بود در دو جا از قرآن یکی عهد و پیمان با مشرکین بود که در سوره ی برائت است. و دیگر هم عهد و پیمان با یهود بود. در هر دو از اینها امر به پیغمبر است که اگر پیمان را شکستند شما هم با اینها جهاد کنید. با پیمان شکنان باید جهاد کرد. که بحث ما در یکی از موارد جهاد، جهاد با پیمان شکنان است. به این ترتیب که عرض کردیم. دنیای امروز هم در برابر عهدنامه ها و کنوانسیون ها بسیار مهم است. همین آیات که خواندیم که در سوره ی انفال بود. بعدش چند چیز دارد. آنها را ما نخواندیم. ولی مهمند. که آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) می گوید اینها آداب حرب است. یکی از نامهای سوره ی انفال سوره ی قتال است. چون در سوره ی انفال آداب قتال فراوان وجود دارد. اولی هم که شروع می شود. همین موضوع است. در جنگ بدر این آیات نازل شد. یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ رفتند به میدان جنگ. در میدان جنگ صحبت شد که اگر غالب شدیم، غنائم چطور می شود؟ مال کی خواهد شد؟ غنائم جزء انفال است. چطور خواهد شد؟ میدان جنگ را مبدل کردند به جلسه ی گفتگو. تاحدی مشاجره

و اختلاف درباره ی اینکه غنائم جنگی چه خواهد شد. هنوز پیروز نشده نقشه ی تقسیم غنائم و اینکه مال کی خواهد شد. پیروز نشده در مورد تقسیم غنائم جنگی بحث می کردند. در میدان جنگ. این بود که این سوره آمد. انفال مال خداست. مال رسول است. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ اصلاح کنید گفتگوهای بین خودتان را. از خدا بترسید. شما آمدید برای میدان جنگ. باید در فکر جنگ و جهاد باشید. در فکر غلبه و پیروزی اسلام باشید. خلاصه این سوره ی انفال قتال یکی از نامهایش است. آیات هم این طور آغاز می شود و آیات فراوان درباره ی قتال دارد. در همین سوره هست که وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ در هر زمانی شما بایستی آن قدر از لحاظ تجهیزات نظامی بالا باشید که دشمن از شما بترسد. این اصلاً برای ترک جهاد مهم است. چون دشمن اگر بتسد نزدیک نمی آید. اسلام برای خاطر جلوگیری از جهاد می گوید شما قوی باشید. یک قدرت بازدارنده هستید. شما در هر موضوعی سعی کنید که در سطح بالا باشید از هر لحاظ. مثل امروز ایران. به اطراف ایران دشمن خیلی چنگ اندازی می کند ولی به ایران جرأت نمی کند. برای اینکه در سطح بالاست. اما برای بازداشتن دشمن از حمله می گوید شما قوی باشید. شما قوی باشید، دشمن جرأت حمله ندارد. مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ عجیب است واقعاً. که اگر شما همیشه این قدر قدرت داشته

باشید. هیچ وقت دشمن به شما حمله نخواهد کرد. بعد در همین سوره وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها ولی اگر دشمن برای سلامتی، سلم گام نهاد، شما قبول کنید. اینها خیلی اصولی است که در همان سوره ی انفال برای حرب که آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) آداب حرب را در این سوره تعلیم می دهد. حالا شواهدی هم ما داریم که تاریخ ما، مورد بحث ما که جهاد در برابر پیمان شکنی هاست, یکی از اینها در جنگ جمل است. در جنگ جمل که حضرت امیر از مدینه آمدند برای بصره و جنگ جمل انجام شد. بعضی ها می گفتند که این طلحه و زبیر، ـسنی ها برای طلحه و زبیر خیلی اهمیت قائلند.ـ حدیث دارند "عشره مبشره". که می گویند ده نفر را پیامبر گفته فی الجنه اهل بهشتند. الان هم وقتی بروید مسجد مدینه در یکی از آن ایوانها یک طاق مانندی هست. از بالا باز هست که برای نور و اینهاست. اسم ده نفر است. اسم ده نفر را نوشته اند. اینها را می گیوند "عشره مبشره" هستند. که از احادیث معروف وتکیه گاه آنها این است. طلحه هست و زبیر هست و عبدالرحمن بن عوف هست و عثمان هست و ابوبکر هست و عمر هست و حضرت علی هم جزء اینهاست. اینها "عشره مبشره" هستند. این حدیث را در الغدیر هم بحث کرده درباره اش. یک وقتی هم خلاصه خواستید ما عرض می کنیم. طلحه و زبیر را جزء "عشره مبشره" می دانند. خیلی مهم است. حضرت امیرالمؤمنین از مدینه آمده به بصره و در آنجا جنگ جمل

انجام شده. شیخ مفید (رحمه الله علیه) یکی از کتابهایش هست "الجمل". چون برای اینکه سنی ها در اینجا خیلی بهره برداری کردند از نام طلحه و زبیر و امثال اینها برای مذهب خودشان. عایشه هم جزءهمین ها بود. این بود که حضرت امیرالمؤمنین بعد از اختتام جنگ جمل، پایان یافت آمدند به مسجد بصره و مطالبی فرمودند. یک مقدار از آنها اینجا هست. در جلد ۳۲ بحار صفحه ۲۳۲ تا ۲۳۳. در بحار الانوار. حضرت امیر بعد از اینکه جنگ جمل پایان یافت و فاتح و پیروز شدند, آمدند بصره و رفتند بالای منبر در مسجد. بعد دیدند در میان مردم گفتگو درباره ی طلحه و زبیر فراوان است. این دو تا "عشره مبشره" بودند. فلان و فلان بودند و حضرت علی آنها را کشته است. حضرت فرمودند که امر طلحه و زبیر و عایشه، می خواهم برای شما بیان کنم. فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِهِ ص ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ وَ اللَّهِ مَا قَاتَلْتُ هَؤُلَاءِ بِالْأَمْسِ إِلَّا بِآيَةٍ (مِنْ كِتَابِ اللَّهِ) کشتن من اینها را یک آیه قرآن وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُون این آیه، خوب طلحه و زبیر در صف اول با حضرت امیرالمؤمنین بیعت کردند. حضرت امیرالمؤمنین بعد از اینکه عثمان کشته شد، مردم هجوم آوردند برای بیعت با حضرت امیرالمؤمنین. در نهج البلاغه هم هست که مردم مثل "عرف ضبع"، مثل یال کفتار که چطور پشت سر هم قرار می گیرد, صف کشیدند با فشار. حضرت فرمودند دَعُونِی وَ الْتَمِسُوا غَيْرِی

اینجوری می گفت. ولی گوش نکردند. آمدند که با حضرت امیر بیعت کنند. حضرت امیر فرمودند که اگر من ـهشدار بودـ خلافت را به دست بگیرم، من مثل ابوبکر و عمر و عثمان عمل نخواهم کرد. اگر بخواهید با من بیعت کنید من عدالت به معنی واقعی کلمه اجرا خواهم کرد. این طوری می گفتند. اگر با من بیعت کنید لَتُبَلْبَلُنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُغَرْبَلُنَّ غَرْبَلَةً وَ لَتُسَاطُنَّ سَوْطَ الْقِدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُم اینطوری خواهد شد. دَعُونِي وَ الْتَمِسُوا غَيْرِي ولی فشار آوردند و بیعت کردند. در صف اول طلحه و زبیر بودند در بیعت کنندگان. حالا همان بیعت کنندگان در صف اول، امروز بیعت کردند و فردا آمد یکی از آنها و گفت من می خواهم که من را حاکم بصره بکنی. یکی گفت من را می خواهم که حاکم کوفه بکنی. خوب این در تاریخ مطالب زیادی هست. در تاریخ هست که معاویه که از این جریان خیلی ناراحت بود. می دانست که امیرالمؤمنین او را عزل خواهد کرد. نامه ای نوشت به طلحه. نامه نوشت به زبیر. خفائاً و خیلی صریح که چرا شما با علی بیعت کردید. به طلحه گفت من بصره را برای شما هموار کردم. بیا آنجا و مال شما باشد. می دانست که امیرالمؤمنین به او موقعیت و ریاست نخواهد داد. به زبیر هم گفت من کوفه را برای تو هموار کردم. یک خرده از آنجا آن تحریک می کرد. ایها هم اینجا آمدند و حضرت فرمودند ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً من کسانی را که نالایق می دانم به او سمتی نخواهم داد. امیرالمؤمنین هست و صراحت

و صداقت. اینها این طور که دیدند این جور است. بیعتشان را شکستند و رفتند به مکه. عایشه در مکه بود. اینها وقتی خواستند بروند آمدند خدمت امیرالمؤمنین. همان طلحه و زبیر. گفتند اجازه می فرمایید ما می خواهیم برویم برای عمره. بفرمایید. وقتی که شروع کردند به رفتن از پشت سر گفت که و الله مَا يُرِيدَانِ الْعُمْرَةَ وَ إِنَّمَا يُرِيدَانِ الْغَدْرَ این دو نفر برای ایجاد فتنه حرکت می کنند. گفتند اگر این طور باشد، اینها را نگه دارید. نگذارید. حضرت فرمودند که قصاص قبل از جنایت که نمی توانم بکنم. ولی می دانم که این طوری است. عایشه هم تا زمانی که عثمان زنده بود، عایشه مردم را علیه عثمان تحریک می کرد. حتی یک روز کفشهای پیغمبر را آورد مسجد. از آن بالا- تو زنها. چون عایشه خیلی متهور بود و اینها در حرف زدن و اینها. حفظت اربعین الف حدیث/ و من الذکر آیه تنساها سنی ها چقدر از او حدیث آوردند. این شعر مال اُزری است درباره ی عایشه . قصیده ی هائیه. می گوید حفظت اربعین الف حدیث عایشه به قول آنها چهل هزار حدیث حفظ است. و من الذکر آیه تنساها و یک آیه از قرآن را فراموش کرده. آن این بود که وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا- تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّهِ الْأُولی قرآن می گوید در سوره ی احزاب، ای زنان پیغمبر در خانه ی خودتان بنشینید. در همین قصیده ی هائیه است که أ نبی بلا وصی / تعالی الله عما یقوله السفهاء این شعر اُزری هزار تا شعر است. قصیده ی هائیه.. این خیلی

مهم است. این قصیده را که می خواندند، سید بحرالعلوم ایستاده گوش می کرد. می گفت این قصیده تمام مبانی تشیع را به شعر در آورده و چقدر هم در سطح بالاست. منتها در جایی گذاشته بود که بعد از اینکه از دنیا رفت تقریباً ۵۰۰ تا از آن در دست است.۵۰۰ تا را موریانه خورده و در دسترس نیست. یکی از اشعارش این است که أ النبی بلا وصی آیا می شود پیغمبر بدون وصی از دنیا رفته باشد؟! أ نبی بلا وصی / تعالی الله عما یقوله السفهاء سفیهان این طور می گویند, ما قبول نداریم. این قصیده خیلی قصیده ی جالبی است و صاحب جواهر آرزو می کرد که جواهر را در نامه ی اعمال ازری بنویسند و قصیده ی ازری را در نامه ی اعمال صاحب جواهر بنویسند. این قدر مهم است واقعاً و سید بحر العلوم ایستاده گوش می کرده به این جریان. طلحه و زبیر سابقه ی روشنی دارند در زمان پیغمبر در جنگ ها. خیلی سوابق دارند. زبیر هم پسر عمه ی حضرت امیرالمؤمنین بود. ولی بعداً این طور شد. این را می گفتم. معاویه نامه نوشت و اینها را منحرف کرد و اینها هم در مقابل امیرالمؤمین ایستادند و بیعت را شکستند و آمدند سراغ عایشه. عایشه کفشهای پیغمبر را آورد. عثمان صحبت می کرد و از آن بالا انداخت و گفت هنوز کفشهای پیغمبر پاره نشده تو شریعت را عوض کردی. اقْتُلُوا نَعْثَلًا قَتَلَه اللَّهُ "نعثل" یک یهودی بود. اولین کسی که فرمان قتل را صادر کرد خود عایشه بود. گفت این یهودی شده. اقْتُلُوا نَعْثَلًا

قَتَلَه اللَّهُ در زمانی که عثمان سر کار بود اینجوری می گفت. ولی عثمان که کشته شد, چون عایشه با امیرالمؤمنین صفا نداشت علیه امیرالمؤمنین قیام کرد. این بود که طلحه و زبیر رفتند مکه و عایشه را همراه خودشان به بصره آوردند و برای جنگیدن با امیرالمؤمنین. در نهج البلاغه مطالب زیادی وجود دارد در اینجا. فَخَرَجُوا يَجُرُّونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص كَمَا تُجَرُّ الْأَمَةُ گفت که طلحه و زبیر دارند همسر پیغمبر را می کشند و می برند برای جنگیدن, مثل کشیدن و بردن امه برای فروختن. خلاصه همدست شدند و رفتند برای بصره. جنگ جمل را به وجود آوردند. طلحه در این جنگ کشته شد. آن هم مروان از خودی هایشان یک تیر زد و طلحه را کشت. ولی زبیر نه. چرا؟! برای اینکه در جنگ به این زودی که امیرالمؤمنین جنگ نمی کرد. حضرت امیرالمؤمنین اول گفت کسی هست که این قرآن را بردارد و این قبیل آیات را برود در برابر اینها بخواند. یک جوانی گفت بله. قرآن را برد که بخواند. حضرت امیرالمؤمنین گفتند که کشته می شوی. در عین حال آن جوان قبول کرد و رفت و کشته شد. بعد امیرالمؤمنین خودش آمدند به میدان جنگ. ولی بدون زره و با سر باز. فرمودند زبیر کجاست؟ زبیر آمد بیرون. از تو صفهای لشکر. زبیر که آمد, بعضی ها گفتند به اینکه زبیر کشته خواهد شد. چون هر کس که با علی مواجه شد, کشته می شود در جنگ. حضرت فرمودند نه من بدون زره و شمشیر آمده ام. زبیر آمد جلو. تا آمد پسر عمه اش بود. گرفت

و به آغوش کشید. اشک از چشمانش جاری شد. گفت شما این چه بساطی به وجود آورده اید برای کشتن مسلمانها. گفت خوب دیگه کار به اینجا رسیده. حضرت فرمودند می خواستم یک چیزی به تو بگویم. یادت هست در مدینه یک روزی دستت تو دست من بود, با هم می رفتیم. پیغمبر از مقابل می آمد. پیغمبر ما دو تا را که دید آمد جلو و به زبیر، به تو گفت که تو علی را دوست داری؟ گفتی بله. چطور دوست نداشته باشم. چنین و چنان است. فرمود روزی فرا خواهد رسید که در برابر علی صف آرایی کنی, بخواهی بجنگی. آن روز علی بر حق است و تو بر باطل. زبیر گفت عجب فراموش کرده بودم. ذکرتنی ما أنسانیه الدهر چیزی که روزگار از ذهن من برده بود به یادم آمد. از لشکر رفت بیرون. پسری داشت بسیار بد که عبد الله بن زبیر. حضرت امیر در نهج البلاغه دارند که مَا زَالَ الزُّبَیْرُ رَجُلًا مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ حَتَّی نَشَأَ ابْنُهُ الْمَشْئُومُ عَبْدُ اللَّهِ زبیر از ما بود, پسرش عبدالله آن را گمراه کرد. عبدالله گفت از شمشیر علی ترسیدی؟ گفت نه. چیزی به یاد من آورد که من فراموش کرده بودم. رفت بیرون. ماند برای فردا.

جهاد با عهد شکنان کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : جهاد با عهد شکنان همان طور که عرض کردیم جهاد اقسامی دارد که ما در قسم چهارم یا پنجم درباره ی جهاد با بیعت شکنان و عهد شکنان. اول جهاد برای نجات مستضعفان بود که بحث شد. دوم جهاد در برابر ظالمان و جباران و مستکبران بود که در ضمن آن هم تفاوت

ص: ۱۱۶۰

میان شیعه و سنی عرض شد. سوم جهاد برای رفع فتنه و فساد و معنای فتنه. چهارم جهاد برای تحقق معروف یا ارائه ی منکر. پنجم جهاد در برابر ناکسین عهد و پیمان که عرض کردیم که تعدادی از آیات قرآن با شدت درباره کسانی که در برابر مسلمان ها به عهد و پیمان خودشان پایبند نیستند و عهد و پیمان را می شکنند تعدادی هم در این زمینه است. و امروز هم در معاهدات بین المللی فراوانی که داریم عهدشکنی های پی در پی که واقع می شود این بحث خیلی تأثیرگذارتر است. آیاتی از قرآن کریم عرض شد که در سوره ی توبه آیه ۱۲ تا ۱۵ با این شدت وجود دارد وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُون دیگر در سوره ی انفال آیه ی ۵۵ تا ۵۹ بود که درباره ی پیمان شکنی های یهود و طوایف یهود و کیفیت پیمان شکنی آنها بیان شد. حالا تتمه ی بحث. عرض کردیم که در تاریخ و همین طور در احادیث اهل بیت : در باره ی این موضوع مطالب فراوان وجود دارد. یکی از آنها در نهج البلاغه است که در بحار هم نقل کرده در نهج البلاغه کلام ۷۲ وَ مِنْ کَلَام لَهُ ع قَالَهُ لِمَرْوَانَ بْنِ حَکَم بِالْبَصْرَهِ در فیض الاسلام کلام ۷۲ . قَالُوا أُخِذَ مَرْوَانُ بْنُ حَکَم أَسِیراً یَوْمَ الْجَمَلِ مروان بن حکم اسیراً در روز جنگ جمل مأخوذ شد. مروان پسر حکم. هم پدر و هم پسر دارای سابقه ی بسیار ننگینی هستند. به

ص: ۱۱۶۱

اندازه ای سابقه ی اینها بد است که پیغمبر این پدر و پسر را تبعید کردند که در مدینه نباشند. البته حکم عموی عثمان است و خیلی به بنی امیه مربوطند. در زمان ابوبکر و عمر و عثمان شفاعت کرد که حکم و مروان را به مدینه برگردانند ولی آنها قبول نکردند و گفتند پیغمبر خدا این پدر و پسر را تبعید کرده. حکم پشت سر پیغمبر راه می افتاد پیغمبر وقتی که راه می رفتند یک مقداری بدنشان به این طرف و آن طرف تمایل پیدا می کرد. مروان پشت سر پیغمبر راه می رفت و ادای پیغمبر را به عنوان استهزاء درمی آورد. پیغمبر ناراحت شدند و روزی فرمودند کُنْ کَذَلِكَ همین طور باش. این بود که مروان تا آخر عمر موقع راه رفتن این مرض را پیدا کرده بود که شانه هایش تحرک زیادی داشت. خلاصه عثمان در زمان ابوبکر و عمر این دو را شفاعت کرد ولی به مدینه بازگردانده نشدند. ولی وقتی عثمان به خلافت رسید حکم و فرزندش مروان را به مدینه برگرداند و مروان همه کاره ی عثمان شد. مثل وزیر بود. در جنگ جمل هم مروان شرکت داشت و کمک زیادی هم کرده بود. این سه نفر که سردمداران جنگ بودند عایشه و طلحه و زبیر مردم را تحریک می کردند به کشتن عثمان و از کسانی بودند که نسبت به عثمان عداوت به خرج می دادند. ولی بعد از اینکه عثمان کشته شد همین سه نفر قیام کردند برای خون خواهی خون عثمان, این عجیب است. وقتی که حضرت امیر به زبیر رسیدند و فرمودند مردم

را چرا جمع کردی گفت ما آمدیم و خون عثمان را مطالبه می کنیم. حضرت فرمودند لعن الله من اولینا بدم عثمان از من و تو هر کس که دستش به خون عثمان آغشته است خدا لعنتش کند. این سه نفر در حیات عثمان مردم را تحریک به قتل عثمان, ولی بعد از کشته شدن عثمان همین سه نفر خون عثمان را بهانه و دستاویزی برای به راه انداختن جنگ جمل قرار دادند. مروان هم در این جنگ نقش بسیار مهمی داشت. حالا- جنگ جمل خاتمه یافته مروان را اسیر گرفتند و آوردند خدمت حضرت امیر المؤمنین فَاسْتَشْفَعَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ع إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع یعنی مروان شفیع قرار داد حسن و حسین را در خدمت حضرت که او را ببخشند. حضرت می توانستند مروان را چون آتش افروز این جنگ بوده او را مجازات کنند. مروان این دو نفر را شفیع قرار داد نزد حضرت امیر المؤمنین تا از جرم او بگذرند. فَكَلَّمَاهُ فِيهِ این دو نفر هم با حضرت صحبت کردند که حضرت امیر المؤمنین مروان را ببخشند فَخَلَّى سَبِيلَهُ حضرت فرمودند باشد برود دنبال کارش فَقَالَا لَهُ يُبَايِعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ به حضرت گفتند حالا که مروان می خواهد برود پس با تو بیعت کند و برود قَالَ ع أَ وَ لَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ فرمودند آن موقع که من خلافت را قبضه کردم مروان و طلحه و زبیر با من بیعت کرده بودند, مروان هم جزء همان بیعت کنندگان روز اول بود. حالا دوباره چه بیعتی؟ أَ وَ لَمْ يُبَايِعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ لَا

حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ آیا قبلاً با من بیعت نکرده بود؟ الان دیگر نمی خواهم با من بیعت کند إِنَّهَا کَفٌّ یَهُودِیَّهٌ کف مروان کف یهودی است. چون یهودی ها در پیمان شکنی همان طور که امروز هم می بینیم خیلی مشهور و معروفند. بلکه صدها و ده ها دفعه بعد از جنگ ۱۹۴۸ تقریباً ۵۰ سال پیش از این جنگ دوم که واقع شد آن بلندی های جولان و صحرای سینا را اسرائیل از مسلمان ها گرفت که صحرای سینا را به مصر داد ولی بلندی های جولان را هنوز در اختیار دارد. از آن تاریخ تا به حال چندین دفعه پیمان صلح بین اسرائیل بسته شده ولی آنها باز پیمان را شکسته اند الان دیگر فلسطینی ها حاضر نیستند با آنها صلح کنند چون اینها پیمان شکنند. فَبِما نَقْضِهِمْ میثاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَةً در قرآن کریم هم پیمان شکنی یهود ذکر شده. حضرت امیر فرمودند لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ احتیاجی ندارم که با مروان بیعت کنم إِنَّهَا کَفٌّ یَهُودِیَّهٌ کف مروان کف یهودی است لَوْ بَایَعَنِی بِکَفِّهِ لَغَدَرَ بِسَبَّتِهِ اگر با دستش بیعت کند (سبه به دبر می گویند) با سبه ی خودش پیمان را می شکند. کنایه است یعنی با یک بادی پیمان خودش را می شکند. منظور این است این قدر این در رعایت پیمان متزلزل است که اگر با دستش بیعت کند لَغَدَرَ بِسَبَّتِهِ با سبه و دبر خودش پیمان را می شکند. أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً این اخبار از غیب است. امره یعنی فرمانروایی. بدانید مروان فرمانروایی پیدا خواهد کرد. چه وقت مروان فرمانروایی پیدا کرد؟

موقعی که معاویه مرد و یزید به جای او نشست. بعد از یزید معاویه بن یزید که نوه ی معاویه می شد. قرار بود به خلافت بنشیند و بیعت هم گرفته بودند ولی وقتی یزید مُرد این به مسجد آمد و یک شرحی درباره ی کارهای بد یزید و معاویه گفت و کنار رفت و گفت من نمی خواهم و حق و امامت مال اهل بیت : است, خلاصه پسر خوبی از کار درآمد معاویه بن یزید. این که کنار رفت بنی امیه که نخواستند این حکومت را از دست بدهند. این ها آدم هایی بودند که خیلی در شقاوت قوی بودند. بعد مروان آمد و خلافت را قبضه کرد در حالی که عبدالله بن زبیر در مکه ادعای خلافت کرد و لشکر درست کرده بود. ولی مروان در شام بعد از معاویه بن یزید خلافت را قبضه کرد. اما مدت این ۹ ماه بیشتر طول نکشید. حضرت می فرمایند أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً بدانید برای مروان فرمانروایی است. اما کَلَعْقَهِ الْکَلْبِ أَنْفَهُ مدت کوتاه به اندازه ای که سگ با زبان خودش بینی خود را می لیسد. کنایه از کمی زمان است. این قدر مدت کوتاهی. وَ هُوَ أَبُو الْأَکْبُشِ الْأَرْبَعَهِ و این پدر چهار تا کبش است. که کبش ما به قوچ می گوییم. و پسرش عبدالملک است که چهار پسرش حکومت کردند. هیچ کسی چهار تا برادر پشت سر هم حکومت نکردند غیر از پسران عبد الملک که اسم هایشان یزید بن عبد الملک، سلیمان بن عبدالملک، ولید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک است. وَ سَتَلْقَی الْأُمَّهُ مِنْهُ وَ مِنْ وَلَدِهِ

ص: ۱۱۶۵

يَوْماً أَحْمَرَ امت اسلام از مروان و از فرزندانش روز سرخی را خواهد دید. یعنی روز خونین یعنی جنگ ها و تخریب هایی که این چهار نفر و خود عبدالملک به وجود خواهند آورد. عبدالملک بعد از مروان که به خلافت رسید حجاج بن یوسف را فرستاد برای جنگ عبدالله بن زبیر. عبدالله بن زبیر هم در مکه در کعبه متحسن شده بود. ولی حجاج با بستن منجنیق ها خانه ی کعبه را خراب کرد و لشکریان عبدالله بن زبیر را کشت و عبدالله بن زبیر را نیز کشت و به دار آویخت. بعد از این بود که خلافت استقرار پیدا کرد برای بنی امیه. مقصود ما از این کلام حضرت امیر در نهج البلاغه این بود که حضرت فرمودند من با مروان بیعت نمی خواهم إِنَّهَا كَفٌّ يَهُودِيَّةٌ برای اینکه دستش مثل دست یهود است یهود هم پیمان شکنند. همان طور که از آیات قرآن خواندیم. دو سه مطلب دیروز عرض کردیم که حالا ـ آنها را تمام کنیم. یک مطلب راجع این بود که حضرت امیرالمؤمنین در بصره بعد از پایان جنگ جمل خواستند توضیح بدهند که چطور شد طلحه و زبیر و عایشه که آتش افروزان این جنگ بودند حضرت با آنها جهاد کرد. طلحه که در میدان جنگ به دست مروان کشته شد. که خیلی عجیب است که خودشان با هم هم رزم بودند. مروان وقتی که دید طلحه به این طرف و آن طرف می رود, طلحه سابقه ای در اسلام داشت, مروان گفت این وقتی عثمان زنده بود چقدر مردم را برای کشتن عثمان تحریک می کرد. الان برای طلب

خون عثمان دارد این همه حرارت به خرج می دهد. به همین دلیل باید او را بکشم و تیری به کمان گذاشت و همان تیر به پای طلحه خورد و خون فراوان رفت و طلحه کشته شد. حضـرت امیر بعد از اختتام جنگ در میان کشـته ها قدم می زدند به جنازه ی طلحه که رسـیدند در نهج البلاغه است که فرمودند به والله من دوست نداشتم این چنین این را کشته ببینم. رود آن محبت و عـاطفه ای که داشـتند نسـبت به انسـان ها و نمی خواسـتند انسان ها گمراه شونـد و به ورطه ی ضـلالت و شـقاوت بیفتنـد. بعد فرمودنـد طلحه را بلنـد کنید و بنشانید و حضـرت با طلحه حرف زدند و فرمودند قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِی رَبِّی حَقّاً فَهَلْ وَجَدْتَ مَا وَعَدَکَ رَبُّکَ حَقّا این کلمات را به طلحه گفتند. اصـحابشان گفتند با مرده حرف می زنید؟ فرمودند بله. این کلمات مرا شـنید همان طور که در جنگ بدر بعد از اینکه ابوجهل و بقیه کشـته شدند سـرهایشان را داخل چاه ریختند و پیغمبر کنار چاه آمدند و به اهل قلیب _اهل چاه_ گفتنـد قـد وجـدت ما وعـدنی ربی حقّا فهل انتم وجـدتم ما وعـدکم ربکم حقّا قالوا یا رسول الله با مرده ها حرف می زنیـد هم اسـمع منکم اینها می شـنوند و بهتر از شـما می شـنوند و درک می کننـد. در اینجا حضـرت امیر با طلحه این طور صـحبت کردند. یک یک در میان کشته ها می رفتند که رسیدند به کعب بن سور که از طرف عمر و عثمان در بصره قاضی بود. ولی چون عایشه همسر

پیغمبر بود وقتی که به بصره آمد مردم را به میدان جنگ کشاند. حضرت فرمودند این را هم بنشانید با او هم حرف بزنم. حضرت دیدند کعب بن سور یک قرآن را به گردنش آویخته. فرمودند همین قرآنی که به گردنت انداختی تو را به کشتن داد. برای اینکه همین قرآن می گوید" کسانی که پیمان می بندند و پیمان خود را می شکنند". بعداً عرض می کنیم که اینها جزء بغاتند ولی حضرت امیر المؤمنین جدلاً اینها را جزء پیمان شکنان معرفی کردند. ولی از نظر فقهی ما همه اینها جزء بغاتند. یعنی کسی که در مقابل امام معصوم قیام کند که اینها همین طور بودند. ولی حضرت با اینها که بحث می کردند نه از آن نظر بلکه از این نظر که پیمان شکنند و آیات قرآن هم می گوید کشتن پیمان شکنان لازم است. بعد اصحابشان فرمودند کعب هم شنید؟ حضرت فرمودند بله کعب هم کلمات من را شنید همان طور که در جنگ بدر کشته شدگان کفار کلمات پیغمبر را شنیدند. این قسمت از نهج البلاغه را که عرض کردم اگر می خواهید با شرح بیشتری مطالعه کنید کلام ۷۲ بود که در شرح خوئی جلد پنجم صفحه ی ۲۱۸، شرح ابن ابی الحدید جلد ۶ صفحه ۱۴۶، شرح بحرانی جلد ۲ صفحه ۲۰۳، شرح فی ظلال جلد ۱ صفحه ۳۵۷. مطالبی که ما دیروز عرض کردیم بعضی از برادران پرسیدند از کدام کتاب، مطالب از کتب فراوانی بود که ما دو مورد از آنها را عرض می کنیم. غیر از شرح نهج البلاغه. یکی مروج الذهب که کتاب تاریخ بسیار

مهمی است که مال مسعودی است. در مروج الذهب جلد اول صفحه ۳۵۷. ممکن است چاپ ها فرق داشته باشد, عنوان این است "ذکر الاخبار عن یوم الجمل و بدئه و ما کان فیه من الحرب". پس بنابراین در جلد اول مروج الذهب در تاریخ حضرت امیر جنگ جمل را نوشته. این عربی. دیگر تاریخ "حبیب السیر"جلد اول صفحه ۵۲۵ شرح مفصلی در جنگ جمل دارد. در زبان فارسی ما دو تاریخ نسبتاً مهم داریم. هر چند که نویسنده ی آنها سنی هستند. یکی تاریخ حبیب السیر ــ سیر جمع سیره است ــ که چهار جلد است, فارسی و قطور و مطالب زیاد تاریخی دارد. یکی هم فارسی, ده جلد تاریخ "روضه الصفا" در آنجا هم است ولی بنده آدرس را از حبیب السیر به عرض شما رساندم. دیروز عرض کردیم که حضرت امیر در بصره, بعد از پایان جنگ جمل, مردم که در مسجد جمع شدند, حضرت صعد المنبر فحمد الله و اثنی علیه بعد فرمودند ایها الناس. حضرت می خواهند مردم را روشن کنند که علت این برخورد چه بوده؟ حضرت امیر هم خیلی مکث کردند که این جنگ واقع نشود ولی بالاخره واقع شد. پیغمبر هم خبر داده بودند از این جنگ. در تاریخ مروج الذهب است که روزی پیغمبر زنها که نشسته بودند به زنهایشان فرمودند أَيَّتُكُنَّ صَاحِبَهُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ کدامیک از شما زن ها سوار بر شتر پر پشمی خواهید شد و سگ های حوأب به آن شتر پارس کند؟ بعد رو کردند به عایشه و فرمودند إِيَّاكِ أَنْ تَكُونِيهَا مبادا تو آن زن باشی. پیغمبر که درگذشتند

حالا عایشه که در مکه بود رفتنـد برایش شتری فراهم کردنـد و در کجاوه او را نشاندند و بالاخره آن را با پوست هایی که تیر در آنها اثر نمی کند پوشاندند تا خیلی محفوظ بماند تا بروند و به مقصد برسـند. از مکه حرکت کردند به طرف بصـره. مقدار زیادی از راه را که رفتنـد موقع اذان صـبح در آنجا چند سگ حمله کردند به طرف کجاوه ی عایشه و پارس کردند. بعد یک نفر گفت لعن الله الحوأب لعنت کنـد خـدا حوأب را چه سگ هایی دارنـد. تا گفت "حوأب" عایشه به یاد آن حـدیث افتاد و گفت ردونی ردونی گفتنـد چرا؟ گفت آن حـدیث که پیغمبر گفته بودنـد أَيَّتُكُنَّ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَدْبَبِ تَنْبَحُهَا كِلَابُ الْحَوْأَبِ اصلاً یادم نبود. اگر اینجا حوأب باشـد و این سگ ها, پیغمبر گفته إِيَّاكِ أَنْ تَكُونِيهَا. من را برگردانید. طلحه و زبیر که دیدند نقشه هایشان دارد نقش بر آب می شود. چقدر زحمت کشیدند تا عایشه را به عنوان یک پرچمی همراه کنند برای جمع کردن مردم. این اگر برگردد که نقشه هایشان نقش بر آب می شود. گفتند اینجا حوأب نیست, این سگ ها مال حوأب نیست. گفت نه خیر این شـخص این طـور گفته. رفتند ۵۰ نفر آدم ظاهر الصـلاح پیـدا کردنـد و به آنها پول دادند تا شـهادت دهند که اینجا حوأب نیست و این سـگ هـا مال حوأب نیست. در مروج الـذهب است که اولین شـهادت باطل در اسـلام همین بود. شاهـدها آمدند و شهادت دادند, برای عایشه ثابت شد که اینجا حوأب نیست و این کلاب کلاب حوأب نیستند به راه خودشان

ص: ۱۱۷۰

ادامه دادند. مطالب زیادی در نهج البلاغه وجود دارد کسانی که می خواهند مطالعه کنند. یکی در خطبه ی ۲۱۶ کسانی که به بصره می رفتند و در بین راه و آن جریان ها. البته در فیض الاسلام خطبه ی ۲۰۸. شرح خوئی جلد ۱۴ صفحه ی ۱۷۰. ابن ابی الحدید جلد ۱۱ صفحه ۱۲۱. بحرانی جلد ۴ صفحه ۵۰. فی ظلال جلد ۴ صفحه ی ۲۸۰. در اینها جریان ها را در طی طریق ذکر کرده. برای اینکه مطلب تمام شود, حضرت برای مردم بصره می فرمایند أَیُّهَا النَّاسُ وَ اللَّهِ مَا قَاتَلْتُ هَؤُلَاءِ بِالْأَمْسِ إِلَّا بِآیَهٍ فِی کِتَابِ اللَّه آیه قرآن می گوید وَ إِنْ نَکَثُوا أَیْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِکُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَیْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُون أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ عَهِدَ إِلَیَّ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ لِی یَا عَلِیُّ لَتُقَاتِلَنَّ الْفِئَهَ الْبَاغِیَهَ وَ الْفِئَهَ النَّاکِثَهَ وَ الْفِئَهَ الْمَارِقَهَ پیغمبر فرمودند فئه باغیه همان جنگ صفین بود فئه ناکثه همان جنگ جمل است فئه مارقه جنگ نهروان است. این بسیار کار مهمی بود که حضرت امیر انجام دادند. چون جنگیدن با مثل عایشه همسر پیغمبر و طلحه و زبیر با آن سابقه کار سختی بود و فقط کار علی بود. به همین دلیل فرمودند أَیُّهَا النَّاسُ فَإِنِّی فَقَأْتُ عَیْنَ الْفِتْنَه ای مردم من چشم فتنه را کور کردم وَ لَمْ یَکُنْ لِیَجْتَرِئَ عَلَیْهَا أَحَدٌ غَیْرِی غیر از من هیچ کسی نمی توانست این کار را انجام دهد. واقعاً هم همین طور بود. جنگیدن با همسر پیغمبر در میان مردم و مقدسین کار آسانی نبود. چون همسر

پیغمبر بود. بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْهَبُهَا بعد از اینکه ظلمت ها موج می زد وَ اشْتَدَّ كَلَبُهَا و سختی های شدیدی بود فَاسْأَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی از من سؤال کنید پیش از اینکه از میان شما بروم. غیر از حضرت امیر هیچ کس این کلمه را نگفت و هر کس هم غیر از اهل بیت گفته رسوا شده. فَوَ الَّذِی نَفْسِی بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِی عَنْ شَیْ ءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَهِ ما بین شما تا روز قیامت از هر چیز بپرسید من جواب می دهم وَ لَا عَنْ فِئَهٍ تَهْدِی مِائَهً وَ تُضِلُّ مِائَهً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَ قَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا وَ مُنَاخِ رِكَابِهَا این را مطالعه کنید خیلی جالب است. در شرح خوئی جلد ۷ صفحه ۶۹. ابن ابی الحدید جلد ۷ صفحه ۴۴. شرح بحرانی جلد ۲ صفحه ۲۸۷. فی ظلال جلد ۲ صفحه ۵۲. این کلمه را در خوئی که عرض کردم مطالب زیادی نقل کرده. از جمله این که می گوید ابن جوزی روزی در منبر گفت سَأَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی از علمای عامه است. این خیلی کلمه ی بزرگی بود. این کلام علوی است اما دارد یک نفر از علمای عامه این طور می گوید. یک زنی در آنجا حاضر بود که سوال کرد و گفت علی یک شب از مدینه به مدائن رفت و سلمان را غسل و تجهیز و کفن و دفن کرد. ولی عثمان در مدینه مرد. سه روز جنازه اش روی خاک بود. ولی علی برای تشییع جنازه و هیچ چیزش حاضر نشد. به آن زن گفت اگر با اجازه ی شوهرت آمدی خدا شوهرت را

لعنت کند اگر بدون اجازه آمدی خدا خودت را لعنت کند و جوابی پیدا نکرد. آن زن پرسید عایشه با اجازه ی پیغمبر به جنگ جمل آمده یا بدون اجازه؟ باز هم جواب پیدا نکرد. این مطالب را در شرح این خطبه مطالعه کنید تا بقیه برای بعد.

جهاد با عهدشکنان کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : جهاد با عهدشکنان بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره ی اقسام جهاد بود. همان طور که عرض کردیم قسم اول, جهاد برای نجات مستضعفان، قسم دوم جهاد با جباران و ظالمین، قسم سوم برای رفع فتنه و فساد، قسم چهارم برای احیای معروف و ازاله ی منکر، قسم پنجم که دیروز و پریروز مورد بحث ما بود جهاد در برابر ناکسان، عهد شکنان و پیمان شکنان بود. عرض کردیم که در قرآن مجید در دو سوره، در سوره ی توبه و انفال با شدت ترغیب و تحریک می کند جهاد در برا بر نا کسین وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا في دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ أَلا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْديكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنين خلاصه با این شدت و با تعبیری که فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْر به جای تعبیر فقاتلوا ناکثین گفته فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ این معلوم می شود که این پیمان شکنی و زیر پا گذاشتن تعهدات و مقررات بین المللی که امروز بسیار شایع است اینها ائمه و سردمداران کفر هستند. اینها در عین

حالی که تعهدات بین المللی را امضا کردند و خودشان را پایبند به آن معرفی می کنند, اما اینها همه به این خاطر است این که عبور از این پیمان ها و همان سلطه گری و استثمار خودشان را و حمله به ملت ها و دولت های ضعیف را ادامه دهند. این است که قرآن با این شدت بیان می کند. بافت بحث جهاد با بافت بحث های دیگر فرق دارد. بحث جهاد یک بحث قرآنی است, بحث روایی و تاریخی است. بافت این بحث این است. کسی که بخواهد جهاد را بحث کند در این بحث دیگر اصاله البرائه و استصحاب و... خیلی حاکم نیست. این بحثی است که از قرآن و روایات و تاریخ معتبر اسلام برداشته شده. بنابراین ما در اینجا برای اینکه مطلبی را از امیرالمؤمنین نقل کرده باشیم اصلاً ایشان جهادهای خودشان را بعد از رحلت پیامبر اکرم در همین راه ارزیابی می کنند که در همان خطبه ی شقشقیه فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ آخَرُون این مطلب خیلی مهم است به خاطر اینکه عایشه و طلحه و زبیر را از سران استکبار, از "قاتلوا ائمه الکفر" معرفی کردن کار کوچکی نبوده. در بصره حضرت استدلال به این آیه می کنند و می فرمایند من از این جهت با عایشه و طلحه و زبیر به جهاد پرداختم و همین آیه را خواندند وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا في دِينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُون فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَه واقعاً کار بزرگی بوده است. برای اینکه چه کسی جرأت

می کرد با اینها بجنگد؟! مسئله ی دیگر مسئله ی عاقبت به خیری است که زبیر خیلی سابقه ی خوبی در اسلام و در جنگ ها در کنار پیغمبر و وقتی که حضرت امیر را برای بیعت می کشیدند و می بردند زبیر خیلی از حضرت دفاع می کرد که عمر شمشیر زبیر را گرفت و زد به سنگ و شکست. در دفن حضرت فاطمه زهرا ۳ زبیر آن شب حضور داشت. در آن شش نفری که عمر معین کرد برای شوری زبیر حق خود را به حضرت امیرالمؤمنین بخشید. که یکی عثمان بود و عبدالرحمان بن عوف بود و حضرت امیرالمؤمنین و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص شش نفر بودند. در آن جلسه زبیر حق خودش را به حضرت امیرالمؤمنین بخشید. خیلی سابقه ی درخشانی داشت ولی بالاخره حب و جاه و مقام او را به آنجا کشاند که با حضرت مخالفت کرد و در جنگ جمل در مقابل حضرت بایستد. شیخ مفید در بحث های خودش دارد که وقتی آن شخصی که زبیر را کشت ـچون زبیر در جنگ بعد از اینکه حضرت امیر فرمودند پیغمبر فرمودند وقتی تو با من می جنگی تو ظالمی و من مظلوم از صف جنگ خارج شد و رو به بیابان گذاشت. شخص دیگری بود به نام "عمرو بن جرموز" که او هم در همین جبهه بود که بالاخره پشیمان شد و خارج شد. راه افتاد در بیابان با زبیر برخورد کرد. به زبیر گفت به کجا می روی؟ زبیر گفت حضرت امیرالمؤمنین چیزی به من گفت که من از این جبهه خارج شدم.

در آنجا او گفت که من هم با تو هستم. وقتی که زبیر مشغول نماز شد گردن زبیر را در وسط نماز زد و سرش را نزد امیرالمؤمنین آورد, به خیال اینکه خدمتی کرده. حضرت إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُون را گفتند و فرمودند از پیغمبر شنیدم بَشِّرْ قَاتِلَ ابْنِ صَفِيَّةَ بِالنَّار کسی که پسر صفیه ـزبیرـ را کشت در آتش است. گفت یا علی ما با شما چه کنیم؟ دشمنانتان را می کشیم این طور می گویید دوستانتان را می کشیم این طور. فرمودند خوب هر چیزی میزان و حسابی دارد. زبیر وقتی که از جنگ خارج شده و رفته شما کار بدی کردی که او را کشتی. خودت هم جزء همین سپاه بودی. شیخ مفید خیلی در مناظره قوی است. الان تمام مصنفات شیخ مفید چاپ شده. دوره است و مطالعه اش برای ما بسیار بسیار مهم است. خلاصه شیخ مفید می گوید حضرت امیرالمؤمنین چرا به ایشان فرمودند که شما اهل آتش هستید, قاتل و مقتول هر دو فی النار هستند؟ بله چون اگر زبیر پشیمان شده بود باید می آمد پیش امیرالمؤمنین و توبه کند و در صف امیر المؤمنین باشد. ولی به صف امیرالمؤمنین ملحق نشد و رو به بیابان رفت. بنابراین توبه ی او واقعی نبوده و از میدان جنگ گریخته. اما شیخ مفید می گوید قاتل و مقتول فی النار خیلی جاها داریم. این طور نیست که هر وقت مقتول فی النار باشد قاتل فی النار نباشد. بعد مثال می زنند که کافری کافر دیگر را بکشد, هر دو در نار هستند. خلاصه موارد زیادی را ذکر

کردند که قاتل و مقتول هر دو فی النار باشند. خلاصه بحث به این ترتیب برای ما روشن شد که یکی از موارد جهاد جهاد با پیمان شکنان است. حالا سراغ یک فرع دیگری می خواهیم برویم آن جهاد برای اجرای عدالت است که آیا این آیه ی شریفه که در سوره ی حدید سوره ی ۵۷ قرآن آیه ۲۵ است. آخرین موردی که برای جهاد عرض می کنیم این است که دو مورد را هم قبلاً گفتیم. یکی جهاد ابتدایی, یکی هم جهاد به عنوان دفاع که کلًا تقریباً ۹ مورد می شود. لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَديدَ فيهِ بَأْسٌ شَديدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزيز آیا این آیه هم دلالت دارد؟ بعضی که تفسیر نوشتند خیلی ساده نوشتند و خیلی زود گذشتند و این آیه را مرتبط با جهاد ندانستند. اما تفسیر المیزان، تبیان، مجمع البیان این تفاسیر معتبر ما این آیه را هم با جهاد مربوط می دادند و مهم تر امام (رضوان الله علیه) چندجا به این آیه تمسک کردند برای جهاد. لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ ما رسل خود را با معجزات و بینات و کرامات فرستادیم. هیچ رسولی از معجزه خالی نیست. اگر معجزه نباشد در مقام اثبات نمی تواند نبوتش را ثابت کند. بینات یعنی معجزات و کرامات وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتاب کتابی با آنها نازل کردیم که معلوم است. کتاب ما قرآن است پیغمبر دیگر هم کتاب دارند وَ الْميزانَ میزان را آیت الله طباطبایی به دین

معنـا کردنـد و ارزش هـای دینی. چرا هـدف از ارسـال رسل و انزال کتب لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْط برای اینکه مردم به عـدالت قیام کننـد. هـدف این بوده. خط سـیر رسالت در طول تاریـخ قرآن این طور این را توضـیح می دهـد و بیان می کند. تا اینجا معلوم است. اما وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيـدَ فيهِ بَأْسٌ شَديدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاس چه تناسبی بین این است. ما حدید (آهن) را نازل کردیم یعنی آفریدیم. در آن آهن بـأس شدیـدی است برخورد شدیـدی در آهن وجود دارد و وَ مَنـافِعُ لِلنَّاس در عین حال که آلات و ابزار جنگی با آهن است آهن منـافعی هم دارد. معلوم است در زنـدگی آهن خیلی منـافع دارد. وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُـرُهُ وَ رُسُـلَهُ بِالْغَيْب "لِيَعْلَمَ اللَّهُ" عطف به جـای لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْط است.این هم وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُـرُهُ وَ رُسُـلَهُ بِالْغَيْب چه ارتباطی است میان آهن و قیام به قسـط؟ ارتبـاطش این است که آهن برای اجرای قسـط و عـدل در جـای خودش لازم است. مخصوصاً به خاطر اینکه وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُـرُهُ وَ رُسُـلَهُ بِالْغَيْب تا خدا بداند که چه کسانی هسـتند که رسل را و خدا را کمک می کنند. خدا و رسول نظرشان قسط و عدل است که در میان جامعه برقرار باشد. کسانی که کمک کنند به اجرای قسط و عدل, به چه وسیله با آهن به اجرای قسط و عـدل. این می شود جهـاد. کسانی که با شمشـیر و ابزار و آلات آهنی برای اجرای عـدالت قیام کننـد و کمک کننـد و جهاد می شود وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْب

بـالغیب چرا؟ معلوم است الاـن که رسول در میان ما نیست غایب است خداونـد متعال را هم که با چشم نمی بینیم با دل و عقل می شناسـیم. منتهی بعـد از این آیه دارد که وَ لَقَـدْ أَرْسَـلْنا نُوحاً وَ إِبْراهِیمَ وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّهَ وَ الْکِتاب پشت سر هم می گویـد این بیـان خط سـیر رسالت انبیاء و نزول کتب است. منتهی در اینجا این آیه دلالت دارد بر اینکه یکی از راه های اجرای عـدل البته اول موعظه و نصـیحت. بینات و معجزات را بایـد برای افراد بیان کرد. کسانی که نمی خواهنـد اجرای عـدالت کنند اول ما معجزات را می گوییم تا این نبوت این شـخص را پیدا کند, بلکه متنبه شود. اگر نشد کتاب را بیان می کنیم, نشد میزان را بیان می کنیم, اگر این منطق ها و اسـتدلال ها اثر نکرد آن شـخص که ظالم است و از اجرای عدالت سر باز زده تسلیم نشد چه باید کرد؟ باید حدید را برداشت و جهاد کرد. معنای این آیه این طور می شود. بنابراین این آیه همان طور که شیخ طوسی در تبیان، طبرسـی در مجمع البیان و آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در المیزان فرمودند این آیه از این جهت دلالت دارد بر اینکه یکی از راه هـای جهـاد، موارد جهاد, جهاد برای اجرای عـدالت در برابر کسانی که مانع اجرای قسط و عـدل هسـتند می باشـد. لاـم در لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْـطِ لام غایت است. لام غایت یعنی غرض و غایت این بوده که پیغمبران با بینات و میزان بیایند چرا؟ چون در سایه ی این بینات

و میزان و کتاب, مردم خودشان قیام کننـد به قسط. نمی گوید که "یقیم"، "یقوم" تا مردم خودشان به قسط و عدل قیام کنند؛ در اثر تعـالیم انبیـاء و معـارف الهی کتاب و رسول و اینها مردم لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْط. ولی حالا اگر نشـد چه بایـد کرد؟ وَ أَنْزَلْنَا الْحَديـدَ اگر خودشان انجام ندادند ناچار باید جمعیتی هم با حدید قیام کنند و آنها را وادار کنند به قیام به قسط و اجرای عدل و اینها. آیت الله طباطبایی در المیزان جلد ۱۹ صفحه ۱۷۷، تفسیر تبیان شیخ طوسی جلد ۹ صفحه ۵۳۲، تفسیر مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۴۴۸. البته به یـک معنـا می توانیم تمام اینها را به معروف و منکر برگردانیم. چون ظلم یکی از منکرات است و عـدل هم یکی از معروف هاست. حضـرت امیر فرمودنـد وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنْ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنَفْثَةٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ تمام اعمال خوب که یکی از آنها جهاد است, اینها در جنب امر به معروف و نهی از منکر اینقدر آنها وسـیعند, تمام اعمال حتی جهاد در جنب آن ماند آب دهان در جنب اقیانوس است. بنابراین سـید الشهداء قیام خود را در امر به معروف و نهی از منکر خلاصه کردند. حضـرت امیر هم همین طور. به یک معنا می توانیم بگوییم کل آنچه خواندیم بر می گردد به همین امر به معروف و نهی از منکر. امـا از جهت مصـادیق ما اینها را ذکر می کنیم. امام (رضوان الله علیه) در دفتر تبیان. می دانید که امام (رضوان الله علیه) کلماتشان

را طبقه بندی کردند و ۵۰ جلـد شده به عنوان دفتر تبیان. از مرکز نشـر آثار امام اینها را بگیرید و مطالعه کنید. بالاخره از یک فکر بسـیار برتری و ایمـان و اخلاـص کـاملی برمی خواسـته. سه تـا کتاب یکی جنگ و دفاع که در دفتر ۲۴ تبیان است, یکی دیگر که خیلی قطور است دفاع مقـدس. این جلد ۲۵ دفتر تبیان است. در این جلـد است که "سـلام بر روحانیونی که رساله ی علمیه و عملیه خود را به دم شـهادت و مرکب خون نوشـتند". امـام دو جور رسـاله ی عملیه قائلنـد, یـک رساله ی عملیه که با مرکب و یکی که با خون نوشـته می شود. "و دیوارهای فیضـیه را پشت سر گذاشتند به جبهه و میدان جنگ شتافتند". کلمات به این صورت زیاد دارنـد "و حماسه آفریدند" تقدیر زیادی از آن ۸ سال جنگ و روحانیونی که به جبهه می رفتنـد کردند و حتی در بـدرقه ی آنهـا این آیه را می خواندنـد قاتِلُوهُمْ یُعَـذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَیْـدیکُمْ وَ یُخْزِهِمْ وَ یَنْصُـرْکُمْ عَلَیْهِمْ وَ یَشْفِ صُـدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنین "من افتخار و مباهات می کنم که در این قطعه از زمان واقع شـده ام". این دفتر دفاع مقـدس بسـیار مطالب آموزنده ای برای ما دارد. حالا چنـد کلمه ای از دفتر دفاع مقـدس می خوانیم بعـد دفتر تبیان. در جنگ و دفاع در صـفحه ی ۱۵ می گوید که" تمام انبیاء از صـدر بشـر و بشـریت از آن وقتی که آدم آمده تا خاتم الانبیاء تمام انبیاء برای این بوده که جامعه را اصـلاح کنند. فرد را فدای جامعه می کردند. ما فردی بالاتر

از انبیـاء و ائمه : نـداریم این افراد خودشان را برای جامعه فـدا کردنـد خـدای تبارک و تعالی می فرمایـد آیات به آنها دادیم و میزان برایشان قرار دادیم لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ تا اینکه مردم به قسط قیام کنند. بعد پشت سرش می گوید وَ أَنْزَلْنَا الْحَدید تناسب چیست بین وَ أَنْزَلْنَا الْحَدیـد و لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ تنـاسب این است که بـا حدیـد بایـد اینهـا انجـام بگیرد. بـا بینات و میزان و حدیـد." بعد مسئله ی جنگ مسلحانه با اشخاصـی که آدم نمی شوند. تعبیر امام این است "جنگ مسلحانه با افرادی که آدم نمی شونـد و می خواهنـد ملت را تبـاه کننـد, در رأس برنـامه ی انبیـاء بوده جنـگ مسلحانه، مـا همه ی تعلیمات انبیاء را کنار گـذاشتیم. مگر امکان دارد بـدون دخالت در سیاست و امور اجتماعی در... مگر می توانـد قیام به قسط کند. قیام به قسط باید این طور باشد." مطالب زیاد دارند که اگر کسـی فکر می کند که دخالت در سیاست نکند فقط برود دعا کند و نماز بخواند با اسلام سازگـار نیست. اگر این طور بود انبیـاء هم این کـار را می کردنـد. به مـا می گوینـد چرا کنار نمی آییـد؟ چرا پیغمبر با ابوسفیان و ابوجهـل کنار نمی آمدنـد؟ چرا سیدالشـهداء با یزیـد کنار نمی آمـد؟ در موقع جنگ خیلی ها می گفتنـد که کنار بیایید. ۸ سال شـما مشغول جنگ هستید تمامش کنید. بعضی می گفتند خسته شدیم. امام می فرمودند کی شما به جنگ رفتید که خسته شدید؟! شما از اول خسته بودید. یک عده ای از آن مرفهین اصرار می کردند که جنگ را

تمام کنید. خسته شدیم. امام می فرمودند شما از اول خسته بودید. آنهایی که به جبهه می روند آرزوی شهادت دارند. مطالب اول از کتاب جنگ و دفاع بود. اما مطالبی در کتاب دفاع مقدس که مطالب بیشتری دارند به همان ترتیبی که عرض کردم. مبارک باد بر بقیه الله چنین سربازانی. آن وقت که روحانیون و امام خدمت ایشان رسیدند برای رفتن به جبهه. من دست شما را می بوسم به این دست بوسیدن افتخار می کنم. یا لیتنی کنت معکم. ما اقسام جهاد را تا به حال به عرض رساندیم. دو مورد را هم قبلاً ـ گفتیم. جهاد ابتدایی و دیگر جهاد به معنای دفاع. حالا با ما همراه باشید که کم کم می خواهیم وارد جبهه شویم. تا حالا ـ زمینه سازی بود برای رفتن به جبهه. ان شاء الله وارد جبهه شویم تا ببینیم جنگ با جهاد چه فرقی دارد؟ در هدف فرق دارد, در سربازان, در نتیجه. اینها را بحث کنیم. دیروز عده ای که از تهران به ملاقات آمده بودند کسانی بودند که در پدافند غیر عامل کار می کنند. وقتی من بیان کردم در مسجد اعظم چنین بحثی وجود دارد, امروز واقعاً چنین بحثی لازم است تا اینکه دنیا بداند شیعه و اسلام درباره ی جهاد و در برابر مستکبرین و ظالمین و جباران و صهیونیست ها چه نظری دارد.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه نوشته ای که در این عبارت داریم که حتی در صحیح بخاری هم ذکر کرده فَاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنِّی یُؤْذِینِی مَا آذَاهَا اگر غیر از این نوشته شده غلط است. این عبارت یعنی فاطمه پاره ی تن

من است چیزی که او را اذیت می کند مرا هم اذیت می کند. این حدیثی است که هم از طرق ما و هم اهل سنت رسیده. بعضی سؤال می کنند ما به چه دلیلی مسئله خیلی مهمی که الان هم به آن دامن می زنند مسئله ی سبّ صحابه است. آنها می گویند که شما صحابه را سبّ می کنید و پیغمبر فرمودند لَا تَسُبّوا أَصْحَابِی بنده در کتاب خمس این مطلب را متعرض شده ام. ما همه ی صحابه را سبّ نمی کنیم. ما آن کسی را سبّ می کنیم که سبّه الله, لا نلعن الا من لعنه الله, لا تسب الا من سبّه الله. از خود پیغمبر هم روایاتی داریم از طرق همانها که پیغمبر بعضی از اصحاب را سبّ می کردند, لعن می کردند. خود صحابه هم مورد بحث است. ما هر کسی را صحابه نمی دانیم. ولی آنها می گویند کُلُّ مَنْ رَأَی النَّبِی. هر کس که پیغمبر را دیده او از اصحاب است, ولو از او چیزی نقل نکرده باشد. پیغمبر گفته لَا تَسُبّوا أَصْحَابِی به ما می گویند انتم تسبّون الصحابه یک وقتی بنده برخورد کردم و در کتاب خمس هم نوشتم که گفتند انتم تسبّون الصحابه گفتم نه انا لا نسبّ الا من سبّه الله, لا نلعن الا من لعنه الله در سوره ی احزاب آیه ای است که إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِینا از این قبیل عبارت در سوره ی احزاب سوره ی ۳۳ قرآن. این حدیث را که خودشان نقل کردند این یک صغری

ایست کبری ایست. در این دارد که فَاطِمَهُ بَضْعَهٌ مِنِّی یُؤْذِینِی مَا آذَاهَا معلوم است و در آن آیه هم می گوید که إِنَّ الَّذینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهینا پس دلالت دارد که کسانی که پیغمبر را اذیت کرده باشند خدا لعنت کرده آنها را. اذیت فاطمه هم اذیت پیغمبر است. فاطمه زهرا را نیز شکی نیست که بر طبق نقل خودشان اذیتش کردند و در بیتش داخل شدند و بیتش را آتش زدند. بنابراین وقتی صغری، کبری به هم منضم می شود ثابت می شود که خداوند چه کسانی را می فرماید لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهینا این راجع حدیث است. تسلیت خدمت شما و تمام مسلمانان جهان ارتحال و شهادت حضرت فاطمه زهرا . مطلبی که قبل از بحث می خواستم عرض کنم مطلبی راجع به انتخابات است. ما در روبروی خودمان ایامی داریم به عنوان انتخابات که بسیار حساس است و امیدواریم که ان شاء الله تعالی یک حماسه ای و یک انتخابات پر شکوهی انجام بگیرد. چون این یک عرصه ی مبارزه است در برابر دشمن. دشمنان اسلام، استکبار جهانی، صهیونیست جهانی از آن وقتی که انقلاب پیروز شده و اسلام به عرصه ی زندگی مردم آمده در هر عرصه ای از عرصه های زندگی, اسلام قدرت خود را به نمایش گذاشته و مسلمانان در نتیجه ی رویکردی که نسبت به اسلام هست و به توجه به اسلام است در کل دنیا با توجه به اسلام ناب جنبشی به وجود آمده و روز به

روز هم اسلام معنویت و عدالت و حقیقت خود را به نمایش گذاشته. این است که دشمنان اسلام سخت عصبانی شده اند و به دست و پـا افتاده انـد. عـداوت و کینه ی آنها به قلیان آمـده. نقشه هایی علیه ما دارنـد. این است که روز به روز هم ما بایـد در برابرشان مجهز تر باشیم و با شدت بیشتری علیه آنها گام برداریم که همان انتخابات است. الان رویکرد دشـمنان اسـلام اسلام هراسـی و ایران هراسـی است. در کشورهای اروپایی از اسـلام هراسـی تبلیغ می کننـد. می گوینـد بحرانی که در دنیا به وجود آمده به واسـطه ی اسـلام و مسـلمان هاست. به خاطر اینکه اسلام یک دین خشنی است و اسلام همخوانی با حقوق بشر ندارد, اسلام مولد تروریسم است, اسلام جنگ و جهاد دارد که خونریزی است و اسلام اگر قدرت پیدا کند برای کل جهان بحران به وجود می آیـد و بایـد این آتش را خاموش کنیم. در کشورهای اروپایی مثل آمریکا و آلمان و فرانسه و انگلسـتان در مسافرت های خودشان این طور القا می کننـد که بحرانی که در دنیا وجود دارد از اسـلام است, بنابراین ما بایـد اسـلام و مسـلمان ها را تضـعیف کنیم. اما به کشورهای اسلامی که می آیند, اطراف خلیج فارس و... از ایران آنها را می ترسانند. برای اینکه اختلاف به وجود بیاید, به قول آنها ایران منزوی شود, آنها را از ایران می ترسانند. به آنها می گویند که ایران به انرژی هسـته ای تسلط پیدا کرده, از این جهت ممکن است در آینده گام هایی بردارد در تمام منطقه ایران می خواهد

که ابر قدرت باشد, ایران می خواهد امپراطور باشد و بر تمام منطقه حکومت کند. آنها را از خطر ایران می ترسانند. در برابر این نقشه ی اسلام هراسی و ایران هراسی که دشمن در پیش گرفته در برابر ما و انقلاب ما، ما چه باید بکنیم؟ ما باید نظام را قوی نگه داریم، خودمان را قوی نگه داریم، مبارزه کنیم و یکی از مبارزه ها حضور در صحنه ی انتخابات است. از این جهت مسلمانان به خصوص مردم ایران که از اول در تقویت نظام, در تأسیس نظام, گام هایی برداشتند, هیچ گاه نظام را تنها نگذاشتند, لازم است این مطلب را ما به تمام مسلمانان ایران بگوییم که موقعیت این جور حساس است. دشمن نقشه هایی دارد و تنها راه عقیم کردن نقشه ی دشمن حضور کل مردم در صحنه, با شور و با یک نهضتی در این انتخابات است که نشان بدهند که ما به این نظام علاقه مندیم و این نظام را تا آخرین قطره ی خون خودمان نگه می داریم. این راجع منتخِبین بود اما راجع منتَخبین، از طرفی باید آنهایی که منتخب می شوند باید آن رقابت اخلاقی خود را حفظ کنند, تهمت زدن به طرف مقابل، غیبت حتی طرف مقابل گناه است. در اسلام منسب های بزرگ مشروط به عدالت است. اسلام دین خاصی است. اسلام در فرماندهان سپاه, در رئیس جمهور, در رئیس قوه ی قضائیه، رئیس قوه ی مقننه, باید عادل باشند. وقتی یک امام جماعت یا یک شاهد باید عادل باشد سمت های بالاتر نیز همه باید عادل باشند. از اول همین طور بوده. مسلمانان

که حرکت می کردند پشت سر فرمانده شان نماز جماعت می خواندند. یعنی فرمانده ی سپاه باید عادل باشد. رؤسا و همه ی آنهایی که در سطح بالا قرار دارند باید عادل باشند. کسی هم که می خواهد رئیس جمهور باشد باید عادل باشد. اگر نه صلاحیت ندارد. عدالت اقتضا می کند غیبت دیگران را نکند، به دیگران تهمت نزند، دیگری را تخریب نکند. بله شما نظر و طرح خودتان را بفرمایید, مردم هم دارای بلوغ سیاسی هستند, هر طرحی که برای مردم مفیدتر باشد رأی خواهند داد و انتخاب خواهند کرد. بنابراین منتخِبین باید حضور داشته باشند و منتخَبین هم با این سبک قدم بردارند. بحث ما در روز چهارشنبه با توفیق پروردگار متعال درباره ی نهج البلاغه بود. این توفیقی از طرف پروردگار متعال است که ما می توانیم در هفته یک روز اقلاًـ از این خرمن پر فضیلت خوشه ای را چیده باشیم. بحث ما در حکومت بود. این را بنده عرض کنم که حکومت دو نوع است. در حکومت الهی حکومت مردم محوری است. در درجه ی اول خدا محوری بعد مردم و خلق محوری است. هر حکومتی که مردم محوری باشد حکومت الهی است. یعنی حکومت را برای خدمت به مردم می خواهند. حکومت آلت و ابزاری است برای خدمت به مردم. حکومت ابزاری است برای اجرای عدالت میان مردم. حکومت آلت و ابزاری است برای اجرای امنیت میان مردم. حکومت وسیله ای برای تعالی و تکامل مردم. خلاصه هر چه هست باید مردم محوری باشد. این نشانه و علامت یک حکومت الهی و صحیح اسلامی است. اما اگر برعکس

اگر برای خود محوری باشد, یعنی حکومت را برای خودش می خواهد, برای اسم و رسم خودش, برای لذت خودش, برای استفاده ی خودش, حکومت را ابزار و آلتی قرار داده برای رسیدن به اهداف خودش, این حکومتی غیر الهی است. پس یکی از شاخص های حکومت الهی و اسلامی خدا محوری و مردم محوری است و یکی از شاخص های حکومت غیر الهی و غیر اسلامی خود محوری بودن حکومت است. ما در مبانی و اصول حکومت علوی بحث می کردیم. چند چیز را گفتیم. بحث قبلمان _ امروز آن راهنمایی های لازم گفته شد _ راجع عدالت بود. بحث دیگری را آغاز می کنم. حدیثی نوشته بودم راجع عدالت که محل بحث قبلی ما بود, این حدیث را بخوانیم بعد وارد بحث بعدی می شویم. درباره ی عدالت بحث کردیم, نمونه هایی عرض کردیم. در ارشاد دیلمی کتاب بسیار خوبی است ارشاد القلوب دیلمی. صفحه ۱۹۳ باب ثانی و خمسون فی احادیث منتخبه. احادیثی را انتخاب کرده ذکر می کند. از پیغمبر سته أشیاء حسن و لکن من سته أحسن العدل حسن و هو من الأمراء أحسن و الصبر حسن و هو من الفقراء أحسن و الورع حسن و هو من العلماء أحسن و السخاء حسن و هو من الأغنیاء أحسن و التوبه حسنه و هی من الشاب أحسن و الحیاء حسن و هو من النساء أحسن این شش چیز است. هر کس باید در حد خودش عادل باشد و هو من الأمراء أحسن صبر و تحمل خوب است و هو من الفقراء أحسن ورع و پرهیزکاری خوب است و هو من العلماء

أحسن سخاوت خوب است و هو من الأغنياء أحسن توبه خوب است و هی من الشاب أحسن و الحياء حسن و هو من النساء أحسن، بعد اضافه می کند و أمير لا عدل له كغيم لا غيث له اميری که عدالت ندارد مثل ابری است که باران ندارد. و فقير لا صبر له كمصباح لا ضوء له مثل چراغی است که نور ندارد و عالم لا ورع له كشجره لا ثمره لها عالمی که تقوا ندارد مثل شجره ایست که ثمره ندارد و غنی لا سخاء له كمكان لا نبت له غنی ای که سخاوت ندارد مثل شوره زار و زمینی است که از آنجا چیزی به عمل نمی آید و شاب لا توبه له كنهر لا ماء له شابی که توبه ندارد مثل نهری است که آب ندارد و امرأه لا حياء لها كطعام لا ملح له. حالا ما با توفيق پروردگار متعال فصل و اصل دیگری از حکومت حضرت امیر را بیان می کنیم. آن اصل این است که دوست داشتن مردم، محبت به مردم. این خیلی مهم است. اساساً دوست داشتن و محبت به مردم در روایات ما یکی از فضائل انسانی به شمار آمده که انسان, مسلمان باید انسان ها را دوست داشته باشد. این را از پیغمبر آغاز می کنیم لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحيم یکی از صفات پیغمبر این است آیه ۱۲۸ از سوره ی توبه است لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس خودتان و از جنس آدمیان رسولی آمد عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ عقب ماندگی و جهل و

پریشانی شما بر او سخت می آید. باید شما در هر کاری مترقی و متکامل باشید عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ رنج و سختی و عقب ماندگی و جهل و فلاکت و درماندگی شما بر او گران و سنگین است. حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ او حریص است به اینکه برای شما آسایش و ترقی و تکامل فراهم کند. بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیم آن پیغمبر نسبت به مؤمنین رأفت و مهربانی و رحمت دارد. پس اولین صفت یک سرپرست و بهترین صفت که می توان گفت سایر صفات فرع آن است دوست داشتن مردم است. یک بحث اجتماعی هم است که چرا و چگونه می شود که ما مردم را دوست داشته باشیم و محبت که خریدنی نیست که از بازار بخریم و مردم را دوست داشته باشیم دلمان می خواهد که دوست داشته باشیم ولی چگونه؟ اولاً باید بدانیم که خداوند متعال به خلق عنایت دارد. مردم مثل عیال پروردگار هستند أَحَبُّ النَّاسِ إِلَی اللَّهِ کسی که عیال خدا را، مردم را دوست داشته باشد. برای اینکه خدای من خدای آن زید و عمر و بکر هم است. من اگر بخواهم محبت خدا را به دست بیاورم باید به آن زید و عمر نیز محبت داشته باشم تا خداوند نیز به من محبت داشته باشد. به علاوه اگر فکر کنیم این است که راحتی و عزت و عظمت ما همه در نتیجه ی وجود انسان های دیگر است. همین لباسی که بر تن داریم هزاران نفر کار کرده اند و زحمت کشیدند تا پنبه و پشمی به دست آمده. دست های فراوان آن پنبه و پشم را رشته اند

ص: ۱۱۹۱

بعد آنها را پارچه کرده اند بعد بافته اند بعد دوختند تا یک پیراهنی ما بپوشیم. شما از همین پیراهن بر تن با هزاران نفر ارتباط دارید. همین سقفی که بر سر ما سایه انداخته, خوب هزاران دست کار کرده تا این آهن و آجر و سیمان و تخته هر کدام از جایی آمدند و به هم مرتبط شدند تا اینکه سقفی درست شده و همین طور غذا و آبی که می خوریم دارو و دوای زندگی مرکب و تمام احتیاجات ما که می بینیم میلیون ها انسان باید دست به دست هم بدهند و کار کنند و زحمت بکشند تا بتوانیم لباسی بپوشیم، جرعه ی آبی بنوشیم، گامی برداریم و زندگی کنیم. بنابراین ما باید این انسان ها را دوست داشته باشیم همه ی اینها خدمتکار ما هستند, ما هم باید در حد خودمان خدمتکار انسان ها باشیم. خلاصه یکی از فضائل و کمالات انسان دوست داشتن اشخاص است. حالا دو حدیث می خوانم توجه کنید در کتاب بحار جلد ۷۱ این بحار که پیش روی بنده است طبع بیروت است گاهی که من آدرس می دهم تا جلد ۴۰، ۵۰ دو تا چاپ یکی هستند. اما از آن که بالا برویم چاپ اسلامی تهران با بیروت فرق می کند. بعضی جلدها جلو عقب شده. این است که بنده می گویم چاپ بیروت است. این که اینجا ۷۱ است ممکن است آنجا ۷۴ باشد. بحار جلد ۷۱ طبع بیروت صفحه ۳۹۸ الْبَزَنْطِيُّ وَ ابْنُ فَضَّالٍ "سن" علامت محاسن برقی است. در کتاب های حدیث و رجال با رموز خیلی از مطالب بیان می شود,

"سن" رمز محاسن برقی است سن، [المحاسن] الْبَزَنْطِیُّ وَ ابْنُ فَضَّالٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَا الْتَقَی مُؤْمِنَانِ قَطُّ دو تا مؤمن به هم برخورد می کنند إِلَّا کَانَ أَفْضَلُهُمَا أَشَدَّهُمَا حُبّاً لِأَخِیهِ کدام یک از اینها عند الله افضل است؟ باید به قلبشان مراجعه کنیم, هر کدام که آن رفیقش را بیشتر دوست دارد پیش خداوند او افضل است. چقدر واقعاً اسلام عجیب است. ملاک فضیلت انسان را در برابر انسان دیگر, به قلبش مراجعه کن. هر کدام از این دو نفر در قلب دیگری را بیشتر دوست دارد او افضل عند الله است. سند این حدیث صحیح است . محاسن برقی است از بزنطی از صفوان جمال سند صحیح است عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَا الْتَقَی مُؤْمِنَانِ قَطُّ إِلَّا کَانَ أَفْضَلُهُمَا أَشَدَّهُمَا حُبّاً لِأَخِیهِ هر کدام از اینها که محبت بیشتر داشته باشد نسبت به برادرش, عند الله افضل است. حدیث بعدی باز محاسن برقی است عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ این عثمان هم واقفی است ولی ثقه است. عثمان بن عیسی است از طبقه ی پنجم است. سماعه طبقه ی چهارم مثل زراره و اینهاست عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ الْمُسْلِمَیْنِ یَلْتَقِیَانِ فَأَفْضَلُهُمَا أَشَدُّهُمَا حُبّاً لِصَاحِبِهِ دو مسلمان که با هم برخورد کنند اشد أَفْضَلُهُمَا کسی است که نسبت به رفیقش محبت قلبی بیشتری داشته باشد. حالا ببینید خدا که معلوم است, پیغمبر آن طور که گفتیم, در میان مؤمن محبت جایگاه بلندی دارد. آن وقت حالا سلطان و سرپرست حدیثی دیگر. بحار جلد ۷۲ صفحه ۳۶۹ اول می گوید فَإِنَّ صَلَاحَکُمْ فِی

صَلَاحِ سُلْطَانِكَمْ اصلاح جامعه به این است که سلطان اصلاح شود وَ إِنَّ السُّلْطَانَ الْعَادِلَ بِمَنْزِلَهِ الْوَالِدِ الرَّحِیمِ سرپرست عادل به منزله ی والد رحیم و با محبت انسان است. حالا حضرت امیر در نهج البلاغه بارها از محبت نسبت به مردم سخن گفته که علامت همان مردم محوری و خدا محوری حکومت علوی است. در عهدنامه مالک که هفته قبل عرض کردم که این را مطالعه کنید با شروحش. شروحش را امروز می گویم هفته ی قبل نگفتم. عهدنامه ی مالک که عرض کردیم در سازمان ملل به عنوان یک منشوری برای اداره ی مملکت بر اساس عدالت و محبت و همه چیز است نگه داری می شود. این عهدنامه در منهاج البراعه _در شرح خوئی_ جلد ۲۰ صفحه ۱۶۲، شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۷ صفحه ۳۰، شرح بحرانی جلد ۵ صفحه ۱۳۴، شرح فی ظلال جلد ۴ صفحه ۴۵. به مالک می گوید وَ أَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَهَ لِلرَّعِیَّهِ وَ الْمَحَبَّهَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ مالکا دل خود را سرشار کن به رحمت نسبت به رعیت (مردم) و محبت و لطف و رحمت نسبت به مردم داشته باش. أشعِر، أشعَرَ از ماده ی شِعار است. شِعار به آن لباسی می گویند که به بدن می چسبد. دثار به آن لباسی می گویند که رو است. قبا دثار است. ولی پیراهن شعار است. آن لباسی که با شعر بدن با موی بدن _ از آن ماده گرفته شده_ با بشره بدن ارتباط داشته باشد شعار می گویند. أَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَهَ لِلرَّعِیَّهِ رحمت و محبت را شعار قلبت در داخل قلبت نسبت به مردم باید

داشته باشی وَ لَا تَکونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضَارِیاً مالکا نسبت به مردم جانور درنده نباش. حکومت خود محوری همین است. مگر آن جانور چه می کند جانور آن گوسفند را می خواهد که خودش بخورد. مالک این جور نباش وَ لَا تَکُونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضَارِیاً جانور درنده تَغْتَنِمُ أَکْلَهُمْ حالا- علت می آورد فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّینِ وَ إِمَّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ برای اینکه این مردم در مصر که تو را برای حکومت می خواهند دو صنف هستند اگر مسلمانند برادر تو هستند. اگر مسلمان نیستند کافری که تحت سرپرستی اسلام زندگی می کند. او هم انسان است. کسی که با ما دشمن است کاری با او نداریم. ما حب فی الله و بغض فی الله هم داریم. با دشمنانی که بر علیه ما کار می کنند دشمنیم. اما اگر نه کافر است یا یهودی یا نصرانی است, الآن در ایران ما داریم, اینها زیر سیطره ی اسلام زندگی می کنند, در جنگ تحمیلی اینها شهید دادند. خودشان آمار دارند که یهودی چقدر در جبهه ها شهید شد, نصرانی چقدر رفت جبهه و شهید شد, اینطور کسانی که کافر هستند و زیر سیطره ی اسلام زندگی می کنند و تابع قوانین و مقررات شما هستند, اینها نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ انسانند و کرامت انسان باید محفوظ باشد. در اینجا نمونه های فراوانی داریم به اندازه ای که وقت اقتضا کند یک مقدار از کلام امام (رضوان الله علیه) را می خواهیم خدمتتان عرض کنیم. امام (رضوان الله علیه) در صحیفه ی نورشان بارها از حکومت علوی سخن گفتند. صحیفه نور جلد

۱۱ ایشان می فرمایند امیر المؤمنین شخص اول کشور اسلامی بود دایره ی امرش هم از حجاز تا مصر تا ایران و عراق و سوریه بود تمام اینها قلمرو حکومت ایشان بود. یک حاکمی که سعه مملکتش آن است, این قدر مملکت وسیع دارد, وقتی که شب می شود شبش آن طور است, وقتی می رود دنبال خانه های کسانی که بی بضاعت هستند, _می فرمایند به اینکه أَ أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ به این که من امیر الؤمنین قانع باشم ولی با فقرا در سختی های زندگی شرکت نداشته باشم؟!_ امام نمونه ای را می خواهند, بگویند جالب است. ایشان به خانه ای رفتند که چند بچه بود, پدرانشان را از دست داده بودند. بچه ها گریه می کردند. حضرت آنها را نوازش کردند و آنها را پرستاری کردند حالا نکته این است آخر که می خواستند خداحافظی کنند, در نقل است که طوری صدا در آوردند که بچه ها بخندند, عجیب است حضرت موقع رفتن بعد از اینکه آنها را نوازش کرد و هدیه هایی به آنها داد صدایی درآوردند که بچه ها بخندند. حضرت فرمودند وقتی من آمدم اینها گریه می کردند حالا- که می خواهم بروم می خواهم که بخندند. واقعاً امام آن چنان حاکمی است که چقدر به این ریزه کاری ها و دقت لازم را دارند که این بچه ها وقتی آمده عنایت کرده, علاوه بر آن می گوید این بچه ها وقتی که من آمدم گریه می کردند حالا موقع رفتن می خندند. بعد امام (رضوان الله علیه)

می فرمایند که سیر حکومتش از مصر تا حجاز و ترکیه و همه جا است و در زندگی یک پوستی داشتند که در زندگی با حضرت زهرا آن را شبها زیرشان می انداختند روز همان پوست را علوفه می ریختند تا شترشان بخورد. از این قبیل نمونه ها را امام ذکر کردند تا می رسند به جایی که می فرمایند درد شناس و مردم دوست. این دومی در مناقب ابن شرح آشوب است که عرض می کنیم. زنی را دید که مشکی بر دوش دارد امام مشک را از او گرفت و در کنار او حرکت کرد با دلجویی از حال و احوال او و زندگی روزمره ی او را جویا شدند. آن زن در پاسخ گفت که شوهرم به دستور علی به مرزهای اسلام رفت و در حین انجام مأموریت کشته شد. بچه های زیادی بر من بی سرپرست گذاشته. امروز خانواده ای نادار و تهی دست هستم در همان منزل زندگی می کنم و فرزندان خود را اداره می کنم. علی ۷ آب را در کنار منزل او به زمین گذاشت و به راه خود ادامه داد شب را بیتوته نمود و صبح زود مقداری غذا و طعام را در زنبیل خود گذاشت و راهی خانه ی او شد. در بین راه کسانی بودند که می گفتند بدهید ما زنبیل را برداریم اما فرمودند نه مَنْ یَحْمِلُ وِزْرِی مِنِّی یَوْمَ الْقِیَامَه کیست که روز قیامت وزر مرا حمل کند؟! خود را به خانه ی او رساندند, در را کوبیدند. زن پرسید کیست؟ در پاسخ فرمودند من همان کسی هستم که دیروز برای تو

مشک آب را آوردم, در را باز کن مقداری توشه برای بچه های تو آوردم. زن از پشت در گفت رَضِیَ اللَّهُ عَنْکَ وَ حَکَمَ بَیْنِی وَ بَیْنَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِب خدا از تو راضی باشد. بعد وارد خانه شدند و گفتند می خواهم یکی از ثوابها را از تو ببرم یا خمیر کنم یا بچه ها را نگهداری کنم. زن گفت من برای پختن نان آماده ام شما بچه ها را نگه دارید. زن به سراغ نان پختن رفت و علی بچه ها را سرگرم نمود و مقداری گوشت و کباب لقمه نمود و به دهان بچه ها می گذاشت و می گفت بُنَیَّ اجْعَلْ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ فِی حِل علی بن ابیطالب را حلال کنید. در این میان مادر فرزندان کار خمیر گرفتن را تمام کرد و رو به حضرت کرد و گفت اسْجِرِ التَّنُّورَ این تنور را آتش کن. امام هیزم را گرد آورد و همه چیز را آماده کرد و تنور را شعله ور کرد. وقتی شعله های آتش به صورتش می خورد می فرمودند ذُقْ یَا عَلِیُّ هَذَا جَزَاءُ مَنْ ضَیَّعَ الْأَرَامِلَ وَ الْیَتَامَی بچش تا اینکه ارامل و یتامی را در نظر داشته باشی. بالاخره کسی آمد و حضرت را شناخت. گفت وَا حَیَائِی مِنْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ آن زن شرمنده شد. حضرت فرمود وَا حَیَائِی مِنْکِ یَا أَمَةَ اللَّهِ فِیمَا قَصَرْتُ فِی أَمْرِکِ از این قبیل نمونه ها. بقیه ان شاء الله برای بعد.

تفاوت جنگهای معمولی با جهاد کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفاوت جنگهای معمولی با جهاد بعد از بیان اقسام و انواع جهاد الان با توفیق پروردگار متعال بحث در تفاوت

ص: ۱۱۹۸

جنگهای معمولی بشر با جهاد است. هر چند در هر دو برخورد نظامی وجود دارد. ولی بعضی ها فکر می کنند که جهاد با جنگ آنقدرها تفاوت ندارد. وقتی که جهاد گفته می شود. در نظر آنها برخوردی تبادر می کند به ذهن آنها که کشتار و تخریب و ایجاد مشکلات و از این قبیل. پس تفاوتی بین جهاد و جنگ وجود ندارد. از این جهت بحث مهم ما این است که تفاوت میان جهاد و جنگ از چه جهت است. از چند جهت تفاوت وجود دارد : اول اینکه لَا جِهَادَ إِلَّا مَعَ الْإِمَام العادِل . کسی که همراه است و سرپرست و اجرا کننده ی موضوع جهاد است, پیغمبر یا امام معصوم یا کسی که قائم مقام آنها باشد. آن هم همراه مجاهدین است. همراه لشکر و سپاه است. قدم به قدم با راهنمایی پیغمبر معصوم یا امام معصوم یا کسی که قائم مقام آنهاست, و این خیلی مهم است که در کلیه مراحل یک نفر کسی که از لحاظ علم و فقاهت و عصمت یا قائم مقام عصمت همراه باشد. این اولین گام است. که ما شیعه ها این طور قائلیم که خواندیم در برابر اهل تسنن که آنها جهاد را با هر پیشوایی بَرّاً کَانَ أَوْ فَاجِراً جایز می دانند. ولی ما می گوییم نه جهاد، آن جهاد اسلامی باید با راهنمایی و رهبری پیغمبر یا امام یا قائم مقام آنها باشد. دوم مسئله ی هدف است. ما اقسام جهاد که عرض کردیم هدف روشن شد. انگیزه و هدف خیلی مسئله است. در قسم اول این بود که هدف نجات مستضعفان

ص: ۱۱۹۹

است از زیر سیطره ی مستکبران و این کار را کسی می تواند انجام بدهد که از درد مستضعفان، از مشکلات آنها خبر داشته باشد. که باز استضعاف چند نوع است. درک کرده باشد. استضعاف فکری و فرهنگی، یک نوع از استضعاف است. که مستکبران به وجود آورده اند برای مستضعفان. دوم استضعاف سیاسی. سوم استضعاف اقتصادی.تا به استضعاف نظامی، همه ی اینها را این مجاهدین درک کرده اند. با همه ی این جریان ها آشنا هستند. یعنی آن تلخی و رنج مستضعفان را درک کرده اند برای نجات مستضعفان از چنگال مستکبران این نوع دوم جهاد بود. که امام (رضوان الله علیه) در کلماتشان در صحیفه ی نور بارها تکرار دارند که هدف ما نجات مستضعفان از چنگال و سیطره ی مستکبران است. که ما هم این را نوع اول حساب کردیم. وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ که این نوع اول به این هدف انجام می گرفت. نوع دوم هدف جهاد در برابر سلاطین و جباران است. که اینها در طول تاریخ بندگان خدا را به استعباد و استکبار و استثمار کشیدند. که نمونه ی بارز اینها سید الشهداء ۷ مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرُمِ اللَّه تا آخر ثُمَّ لَمْ یُغَیِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ کَانَ حَقِیقاً عَلَی اللَّهِ أَنْ یُدْخِلَهُ مَدْخَلَه بنابراین دوم، در برابر جباران روزگار و سلاطین ظالم و ستمکاران. و این خیلی مهم است. علما هم وظیفه ی مهمی دارند. مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَی الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا یَقِرُّوا عَلَی کِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ مَظْلُوم خلاصه این موضوع،

موضوع مهمی است. جبارانی که همیشه برای ظلمهای خودشان توجیهاتی داشتند. یک نمونه ای را در بحار دیدم. در بحار جلد ۷۱ صفحه ۲۹۶. دارد که هارون الرشید موقعی که آمد به مدینه حینما اراد ان یاخذ الامام الکاظم آمده به مدینه و حضرت کاظم را می خواهد بگیرد و ببرد زندان، حبس. عند قبر النبی قال بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی أَعْتَذِرُ إِلَیْکَ مِنْ أَمْرٍ عَزَمْتُ عَلَیْهِ آمده و می خواهد که حضرت موسی بن جعفر را برنامه بدهد که ببرند می گوید که آمدم پیش پیغمبر بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی أَعْتَذِرُ إِلَیْکَ مِنْ أَمْرٍ عَزَمْتُ عَلَیْهِ وَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ آخُذَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ فَأَحْبِسَهُ لِأَنِّی قَدْ خَشِیتُ أَنْ یُلْقِیَ بَیْنَ أُمَّتِکَ حَرْباً تُسْفَکُ فِیهَا دِمَاؤُهُمْ حضرت موسی بن جعفر را می خواهد بگیرد و ببرد, این جور می گوید. اینها سراغ معلول می روند. آن علت کار را در نظر نمی گیرند. خلاصه نوع دوم هدف در جهاد جهاد با ظالمان و جباران که کارهای خودشان را به این ترتیب توجیه می کنند و ظلم می کنند. سوم، هدف، تحقق معروف یا ازاله ی منکر است. که از روایاتی که خواندیم استفاده کردیم. گاهی از اوقات ایجاد یک معروفی، محقق ساختن یک معروفی و ازاله ی منکر احتیاج به جهاد دارد. تنها کراهت و تنفر قلبی و گفتار لسانی کافی نیست. فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِکُمْ وَ صُکُّوا بِهَا جِبَاهَهُم از حضرت صادق خواندیم. این هم قسم سوم با این هدف. این هم حتی یک روایتی آن روز گفته بودیم, یادم افتاد. در کتاب امر به معروف که

خودم داشتم. قال رسول الله ص أفضل الجهاد کلمه حق عند سلطان جائر یقتل علیه "یقتل علیه" دارد این. افضل جهاد این است که انسان رویاروی سلطان جائر بایستد و حرفش را بزند. در همین راه هم کشته شود. مجمع البیان جلد ۲ صفحه ۴۲۲. این هم نوع سوم بود. نوع چهارم وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَه یک نوع از قتال در برابر فتنه ای که به وجود می آورند. گفتیم فتنه این است که ظاهرش یک پرده ای از حقیقت, فریبنده به آن می پوشانند. ولی باطنش فساد است و بطلان است و اینها. الان مثلاً فتنه ی وهابی ها خودش فتنه ای است واقعاً. یکی از مشکلات و مصیبتهای عالم اسلام فتنه وهابی گری است. سلفی گری است. این واقعاً یک فتنه ای است. متأسفانه مکه و مدینه و حجاز که مرکزی است برای عبادت و اینها در اختیار اینهاست و روز به روز هم ما کارهای آنها را می شنویم که چه کار انجام می دهند. قسم چهارم در برابر فتنه هایی که به وجود می آورند. پنجم، جهاد در برابر پیمان شکنانی است که وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دینِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُون که چند جا خواندیم. این هم به این قصد باید انجام بگیرد. جهاد در برابر پیمان شکنانی که چند روز بحث کردیم, چون گفتیم که در دنیای امروز معاهدات بین المللی، کنوانسیون ها، آتش بس ها و امثال اینها همه زیر این انجام می گیرد. برای خاطر این پیمان می بندند. پیمان خودشان را می شکنند.

أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُ آن آيه اول كه خواندم اين بود وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دينِكَمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُون اينها انواعی است كه ما عرض كرديم. در كتاب فقهی اينها نيست. نبوده. ششم، برای اجرای عدالت لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ وَ الْميزانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَديدَ فيهِ بَأْسٌ شَديدٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزيز از اين آيه گفتيم استفاده می شود به اينكه يكی از راههای جهاد، موضوعات و موارد جهاد قيام برای اجرای عدالت است. اينها اقسامی بود كه ما با استفاده از آيات قرآن و روايات تاريخ عرض كرديم. دوتا، سه تا هم كه در كتاب فقها است. يكی جهاد برای دعوت به اسلام است. اينها را بحث كرديم و باز هم بحث می كنيم. يكی جهاد با موضوع دفاع. دفاع است كه دشمن وقتی وارد شد و غلبه پيدا كرد، برای دفاع. بالاخره يكی هم جهاد بغاه است. كسانی كه در برابر يك حكومت حقه قيام كنند و زير بار نروند و از اين باب بوده جنگ صفين. كه جنگ صفين در رابطه با اميرالمؤمنين بود. اين جهاد بغاه است و اينها. حضرت امير وقتی در بصره آمدند ديگه به عنوان جدل صحبت كردند. آنها را گفتند كه طلحه و زبير خوانديم كه پيمان شكن بودند. ولی واقعش بغاتند. منتها از آن راه گفته كه آن راه را كه آيه قران است و همه قبول دارند. اينها كه ما می گوييم اينها

مانعه الجمع نیستند. اینها منع الخلو هستند. که ما ۹ قسم گفتیم. ممکن است در یک جا دو تا، سه تا از اینها جمع شوند. این ۹ تا که ما عرض کردیم خدمت شما در انواع جهاد، اینها مانعه الجمع نیستند. به طور منع الخلو هستند. نه منفصله ی حقیقیه است و نه مانعه الجمع. قضیه ی منع الخلو است که از یکی از اینها جهاد خالی نیست. باز هم تکرار کنم. ما نه قسم جهاد گفتیم. کتب فقها سه قسم داشتند. فقط دعوت به اسلام بود و دفاع بود و بغاه. اما آن که ما اضافه کردیم. شش تا بود و با این سه تا می شود نه تا. اول جهاد برای نجات مستضعفان از زیر سیطره ی مستکبران به آن ترتیب که عرض شد. دوم جهاد با سلاطین و ظالمان و جباران که در رأس اینها قیام سید الشهداء در این راستا است. قیام زید است. قیام شهدای فخ است. مشروطه ی ما و قیام امام (رضوان الله تعالی علیه) همه از این باب است. این دوم است. در برابر جباران و ظالمان و ستمکاران. سوم جهاد برای رفع فتنهَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لا تَکُونَ فِتْنَه. چهارم جهاد برای تحقق معروف و ازاله ی منکر. پنجم جهاد در برابر پیمان شکنان. ششم برای اجرای عدل. شش تا را ما از آیات قرآن و احادیث و تاریخ استفاده کردیم بر جهاد افزودیم. آن سه تا در کتب فقها هست که جهاد برای دعوت به اسلام. یکی هم جهاد به معنی دفاع. و دیگر جهاد با بغاه. ما الان تفاوت جنگ و جهاد را داریم بحث

ص: ۱۲۰۴

می کنیم. بنـابراین در جهـاد اول همان موضوع این بود که پیغمبر است یا امام معصوم یا قائم مقامش. اولین شـرطش این اسـت که به همراه او گام برداریم. به عرصه ی جهاد قـدم بگـذاریم. دومش هدف است. این نه چیزی که عرض کردیم هدف است. در تمـام اینهـا فی سبیل الله. در قرآن کریم در ۲۱ جـا در کلمه ی جهـاد و قتـال فی سبیـل الله است. کسانی که در این راه گام برمی دارند, انگیزه ای جز خدا ندارند. سـلطه طلبی، توسـعه ی مملکت، جاه و مال و اینها هیچ در بین نباید باشد. اگر باشد آن جهاد نیست. جهاد فی سبیل الله یک شـرطش این است که فی سبیل الله باشد. من آیات را اینجا نوشـتم. در قرآن کریم مراجعه می کنیم مثلاـ به "معجم الفهرس" کلمه ی "سبیل"، "سبیله" چنـد جا ذکر شـده. برای نمونه. وَ قاتِلُوا فی سَبیلِ اللَّه در دو جای قرآن است مثلاًـ وَ لاـ تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فی سَبیلِ اللَّهِ أَمْوات، لا تَحْسَـبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمْواتا، إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ الَّذینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فی سَبیلِ اللَّه، فَلْیُقاتِلْ فی سَبیلِ اللَّهِ الَّذینَ یَشْرُونَ الْحَیاهَ الدُّنْیا بِالْآخِرَهِ وَ مَنْ یُقاتِلْ فی سَبیلِ اللَّهِ فَیُقْتَلْ أَوْ یَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتیهِ أَجْراً عَظیمـاً، بالاـخره یُجاهِـدُونَ فی سَبیـلِ اللَّهِ از این قبیل. انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِـدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِـکُمْ فی سَبیـلِ اللَّهَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُون ۲۱ جای قرآن این کلمه تکرار شـده که جهاد بایـد فی سبیل الله باشد. إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذینَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوص خلاصه قرآن این

طور می گوید. الَّذینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ الَّذینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ الطَّاغُوتِ این اصلاً دو جبهه می کند. ما باید این دو جبهه را فرقش را بدانیم. قتال فی سبیل الطاغوت داریم. افکار طاغوتی، نقشه ی طاغوتی، اندیشه ی طاغوتی اگر در بین باشد. سلطه و سلطه طلبی و کشورگشایی و فلان و فلان اینها سبیل طاغوت است. اما سبیل الله یعنی اعلای کلمه ی حق. فقط بخواهیم که دین خداوند حاکم باشد. والسلام. این آیه، آیه ی ۷۶ از سوره ی نساء است. الَّذینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ الَّذینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ الطَّاغُوتِ بنابراین ما داریم تفاوت جنگ را با جهاد عرض می کنیم. اول همراه بودن با امام معصوم است یا قائم مقام امام. دوم آن نه چیزی که گفتیم هدف آن نه چیز باشد. منتها فی سبیل الله. سوم، اوصاف مجاهدین. برای مجاهدین اوصاف فراوانی هست. قبل از اینکه حرکت کند برای جهاد، باید اوصاف مجاهدین را بسازند. یک چیزهایی ساختن است. باید یک دستگاهی باشد، یک قدرتی باشد. مجاهدین را بسازد که بشوند التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنینَ باید این ساخته شود قبلاً. این قبیل افراد باید حرکت کنند. کسانی عمل آنها، حرکت آنها، گاهی باعث هدایت می شود و اصلاً جنگی به وجود نمی آید. این است که اوصاف مجاهدین بسیار مهم است که موضوع چهارم بود. پنجم، کیفیت قتال. کیفیت قتال هم خیلی فرق دارد. اول همراه بودن پیشوا و رهبر معصوم یا قائم مقام او. دوم

هدف. فی سبیل الله را ما جزء هدف قرار دادیم. که مستقل حساب کردیم. تفاوت دیگه این بود که اوصاف مجاهدین. اینها را الان فهرست داریم می گوییم بعد بحث خواهیم کرد. اوصاف مجاهدین خیلی مهم است. که تنها آلات و ابزار جنگی که مجاهدین همراه دارند کافی نیست. آن روحیه و آن ایمان و اخلاص و تقوا و آن درک و فرهنگ مجاهدین خیلی مهم است که عرض می کنیم. آخرین مطلب تفاوت در کیفیت رزم و جهاد و قتال است. این خیلی مهم است. دشمنان اسلام, ـکفارـ هر نوع وسیله ای را که باعث غلبه شود به کار می برند. هر نوع آلات و ابزار باشد. سلاحهای هسته ای باشد. هر چی باشد مثلاً. اما اسلام این جور نمی گوید. کیفیت قتالش خیلی فرق دارد با آنها. پس بنابراین برای جهاد باید به همه اینها توجه شود تا جهاد، جهاد مشروع و اسلامی باشد. ما در روایاتمان داریم که ائمه : تأسف می خوردند از این که جهاد در زمان بنی امیه و خلفا خراب شده. آنها ضایع کرده بودند. شرایط را مراعات نمی کردند. لشکر فراهم می کردند. لشکر می کشیدند. برای کشورگشایی و سلطه طلبی و گرفتن مال و پول از مردم به عنوان غنائم و اینها. چند تاروایت هست که یکی را الان می خوانیم. این در صفحه ۶ جلد ۱۱ وسائل. در باب اول است. خبر هشتم باب اول است. خبر هشتم از باب اول از ابواب جهاد عدو. صفحه ۶ از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی. و عَنهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى یعنی کلینی عَن مُحَمَّدِ

بنِ یحیی أبو جَعفَر عَطـارِ قُمی عنه برمی گردد به آن. چون خـبر قبلش از این است. کُلِینی عَن مُحَمَّدِ بنِ یحیی أبو جَعفَر عَطـارِ قُمی عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَـی این چهره هـا را می شناسـیم. عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ از طبقه ی پنجم از اجلاـی رواه ثقـاه است. منتها عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ این مرسل است. به ابهام واسطه. قَالَ کَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام حضرت باقر فِی رِسَالَهٍ إِلَی بَعْضِ خُلَفَاءِ بَنِی أُمَیَّهَ امام باقر نامه نوشـته به خلفای بنی امیه در موردی که شـما جهاد را ضایع کردیـد. خراب کردید. اینطور فرموده. معلوم می شود این خبر، خبر مفصـلی بوده که مطاعن و مثالب بنی امیه ذکر می شده. اینجا یکی را ذکر کرده که تضـییع جهاد است. آخر هم یکی دارد که تضـییع حـج است. که امام فرمودند حج بی برائت حج نیست. آخرش هم حج دارد. قَالَ کَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السـلام فِی رِسَالَهٍ إِلَی بَعْضِ خُلَفَاءِ بَنِی أُمَیَّهَ وَ مِنْ ذَلِکَ مَا ضَـیَّعَ الْجِهَادَ از جمله مثالب بنی امیه این است که جهاد را ضایع کردنـد. الَّذِی فَضَّلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْأَعْمَالِ خداونـد جهاد را بر تمام اعمال برتری بخشـیده. وَ فَضَّلَ عَامِلَهُ عَلَی الْعُمَّالِ تَفْضِـیلًا و کسانی که جهادگرند خدا آنها را بر تمام عمل ها فضـیلت داد. فِی الدَّرَجَاتِ وَ الْمَغْفِرَهِ وَ الرَّحْمَهِ لِأَنَّهُ ظَهَرَ بِهِ الدِّینُ به واسـطه ی جهـاد دین ظـاهر می شود. وَ بِهِ یُـدْفَعُ عَنِ الـدِّینِ وَ بِهِ اشْتَرَی اللَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَـهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِالْجَنَّهِ به واسـطه ی جهاد است که خداوند جان و مال مسلمانها را خریده. در

برابر بهشتی که به آنها داده. بَيْعاً مُفْلِحاً مُنْجِحاً اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ فِيهِ حِفْظَ الْحُدُودِ و خداوند با آنها شرط کرده که حدود را حفظ کنند. همین آیه ای که گفتیم. آیه ی ۱۱۲ از سوره ی توبه است. التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ هشت شرط است. که باید مجاهد این را داشته باشد. وَ أَوَّلُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَى طَاعَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ طَاعَهِ الْعِبَادِ اولین شرطش این است که باید اینها دعوت کنند مردم را که با آنها جنگ می کنند به طاعت پروردگار که از طاعت عباد دست بردارند و به "طَاعَهِ اللَّهِ" تسلیم باشند. در آن کتاب جهاد بنده دارم که در جنگ قادسیه که مسلمانها با ایران انجام می دادند آن پیشوای آنها مثل اینکه آن وقتها پیشوا، سعد بن ابی وقاص بود. آن را خواست و سلطان ایران با او صحبت کرد که شما برای چه آمدید. شما مردمی بودید که دچار فقر و فلاکت، کشورهای دیگر به شما ترحم می کردند. حالا شما آمدید برای اینکه با ما بجنگید. چون عربستان و حجاز زیر سیطره ی روم بود و ایران بود و اینها. بعضی از شعرای ما هم در اینجا اشتباهاتی دارند. حالا ما نمی خواهیم بپردازیم. اگر می خواهید بدانید که جهاد با جنگ چقدر فرق دارد. شاهنامه ی فردوسی را مطالعه کنید. شاهنامه ی فردوسی همه اش جنگ است. رزم است. همه اش تکیه بر گرز است و شمشیر است و این جور چیزها. این جنگ است. کسی که می خواهد بداند

جنگ معنایش چیست, این است. می گوید: اگر چرخ گردنده اختر کشد/ و هر اختری لشکری برکشد/ به گرز گران بشکنم لشکرت/ پراکنده سازم به هر کشورت خوب این جوری بود. جنگهایی که فردوسی مجسم می کند، این طور است دیگر. می گوید به روز نبرد آن یل ارجمند/ به تیغ و به تیر و به گرز و کمند/ برید و درید و شکست و ببست/ یلان را سر و سینه و پای و دست به بنده می گویند شما شعر زیاد حفظ هستید. شاید ۵۰ سال قبل دیدم ولی در ذهنم مانده. ببین چه جور می گوید به روز نبرد آن یل ارجمند/ به تیغ و به تیر و به گرز و کمند/ برید و درید و شکست و ببست/ یلان را سر و سینه و پای و دست/ زسم ستوران در آن پهن دشت/ زمین گشت شش، آسمان گشت هشت کسی اگر بخواهد بداند واقعاً جنگ چیه, باید فردوسی را مطالعه کند. اما اسلام جنگ نمی گوید. جهاد می گوید. تکیه گاه اسلام بیشتر به روحیه، درک و فرهنگ مجاهدین است. به آن هدف و مقدمات با کیفیت قتال که عرض می کنیم. حالاـ آن را که می خواستم بگویم در همان شاهنامه ی فردوسی است. ز شیر شتر خوردن و سوسمار/ عرب را به جایی رسیده است کار/ که تاج کیان را کند آرزو/ تفو بر تو ای چرخ گردان تفو خیال می کند این عربها که آمدند شیر شتر می خوردند و حالا هر چه می خوردند، آمدند به جنگ. نه اینها تحول به وجود آمده. روحیه ی اینها، فکر اینها،

فرهنگ اینها. ز شیر شتر خوردن سوسمار/ عرب را به جایی رسیده است کار/ که تاج کیان را کند آرزو/ تفو بر تو ای چرخ گردان تفو این را می خواستم بگویم. سلطان, سعد بن ابی وقاص را خواست که فرمانده سپاه بود. گفت شما برای چه آمدید؟ شما مردم اینطوری بودید. گفت اِنّا ما آمدیم. لنخرجکم من عباده العباد الی عباده الله ما آمدیم شما را از بندگی بندگان خارج کنیم و شما را به بندگی خدا دعوت کنیم. شما را بنده ی خدا کنیم. اینطوری گفت. اینجا حضرت باقر می گوید که بنی امیه جهاد را ضایع کردند. وَ أَوَّلُ ذَلِکَ الدُّعَاءُ إِلَی طَاعَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ طَاعَهِ الْعِبَادِ اولین شرط جهاد این است که مردم را از طاعت عباد خارج کنند و دعوت کنند مردم را به طاعت خداوند. وَ إِلَی عِبَادَهِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَهِ الْعِبَادِ مردم را دعوت به عبادت الله از عبادت عباد. وَ إِلَی وَلَایَهِ اللَّهِ مِنْ وَلَایَهِ الْعِبَادِ فَمَنْ دُعِیَ إِلَی الْجِزْیَهِ زمان بنی امیه این طور بود. می رفتند جزیه می گرفتند از اهل کتاب. به همان جزیه دلشان خوش بود که یک مالیاتی می گرفتند و اینها. هدف این نبود که دین اسلام رونق پیدا کند. حضرت باقر می فرماید اینطور اینها جهاد را ضایع کرده بودند. این روایت مفصل است. آخرش دارد که وَ ذَهَبَ الْحَجُّ فَضُیِّعَ حج هم همین طور است. ضایع شده بود. حج هم این همه جمعیت جمع می شود. مسئله ی برائت که امام می فرمایند مسئله ی مهمی است در میان آن جمعیت. آن فرهنگ اسلام اعلان شد

ص: ۱۲۱۱

خیلی مهم است. وَ افْتَقَرَ النَّاسُ این طور چیزها. فَمَنْ أَعْوَجُ مِمَّنْ عَوَّجَ هَـذَا حضرت می فرمایند چه کسی "أَعْوَجُ " کج رو تر است از کسی که دین را معوج کرده. وَ مَنْ أَقْوَمُ مِمَّنْ أَقَامَ هَذَا و چه کسی مستقیم تر از کس است که دین را استقامت بدهد و قوام ببخشد. این بحث امروز بود. بقیه ان شاء الله برای فردا.

تفاوت چنگهای معمولی با جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : تفاوت چنگهای معمولی با جهاد بحث درباره ی جهاد که یکی از موضوعات مهم اسلامی است, در حقیقت مبارزه ی بین حق است و باطل. خداوند متعال از روزی که انسانها را در سطح زمین قرار داده، این مبارزه به وجود آمده و ادامه دارد. مبارزه ی بین حق و باطل. و دأب سنت خداوند هم بر این نیست که حق را بدون مبارزه پیروز کند. حق چیزی است که باید دنبالش رفت و زحمت کشید و به دست آورد. خداوند نخواسته که خودش باطل را سرکوب کند. نابود کند. طرفداران حق از آن استفاده کنند. خداوند سنت بر این قرار داده که طرفداران حق باید مبارزه ای در برابر طرفداران باطل انجام بدهند. جبهه ای ترتیب بدهند. مجهز باشند. باطل مجهز است به سه چیز. زر و زور و تزویر. تجهیزات باطل به یکی از این سه چیز بر می گردد. گاهی با زر، و تطمیع. گاهی با تزویر و مغالطه. گاهی با زور. اینها تجهیزات باطل است. اسلام و ادیان می خواهند مسلمانان را، متدینین را طوری مجهز کنند که در برابر زر و تزویر و زور غالب باشند. اما در برابر زر و تطمیع ایمان

ص: ۱۲۱۲

مردم اگر کامل باشد، در برابر زر هرگز حاضر نمی شوند که معامله کنند و حق را در مقابل باطل معامله ای انجام دهند و مغلوب باشند. نه این در نتیجه ی قدرت ایمانی هرگز افراد مؤمن حقیقی حق را معامله نمی کنند و از حق برای پول صرف نظر نمی کنند. اما تزویر، آن هم اگر مسلمانها مجهز باشند ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ اگر مسلمانها مجهز باشند به حکمت و دیگر موعظه ی حسنه و جدال به نحو احسن، تزویرها را همه را باطل می کنند. بر تزویرها غالب می شوند. چهره ی تزویر را آشکار می کنند و به مردم نشان می دهند که مردم در سایه ی تزویرمغلوب نشوند و حق را از باطل بشناسند. تزویر کارایی خود را در این صورت از دست می دهد. اما در برابر زور هیچ عاملی جز جهاد وجود ندارد. حکمت آگاهی می دهد به انسان. حکمت است و معظه ی حسنه و جدال به نحو احسن. گام اول اینها آگاهی است و علم است و فهم است و درک است و فرهنگ. حکمت و موعظه ی حسنه و جدال به نحو احسن بدون سواد و علم و آگاهی و فرهنگ انجام نمی گیرد. بنابراین در برابر زور و زر و تزویر اسلام راههایی نشان داده. در برابر زر ایمان کامل اگر باشد هر گز حاضر به معامله و حق کشی در برابر باطل نیست. در برابر تزویر هم داشتن علم و فرهنگ و حکمت. حکمت معنی بسیار مهمی دارد. وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً

ص: ۱۲۱۳

کَثِیرا حکمت یعنی آن فرهنگ اسلامی و دینی و شناخت کامل. ارزشها را با شناخت کامل و دلیل و برهان شناختن حکمت است. موعظه ی حسنه هم که معلوم است. جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ قدری در این موضوعات ما قبلاً بحث کردیم. اما موضوع سوم که در برابر زور، اینجا جهاد است. میدان جهاد است. از طرفی انسانها، جانهای خود را در طبق اخلاص گذاشتند. جان است, میدان، میدان جان دادن است و بذل جان است. ایثار جان است. این میدان، میدان کوچکی نیست. امام صادق فَوْقَ کُلِّ بِرٍّ بِرٌّ حَتَّی یُقْتَلَ الرَّجُلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَیْسَ فَوْقَهُ بِرٌّ در بالاتر از هر نیکی، نیکی وجود دارد. تا اینکه کسی در راه خداوند جانش را در طبق اخلاص بذل کند. دیگر بالاتر از این ما کاری نداریم. "اکرم الموت" قتل است. کسی که در میدان جهاد گام می گذارد، اولین متاعش همان جانش است و حاضر شده به اینکه عزیزترین چیز را در راه حق بدهد. این یک طرف است. جهاد در اسلام یک عبادتی است. قداستی دارد. جنبه ی معنوی مثل سایر عبادتها. یعنی قصد قربت می خواهد. دیروز گفتیم که در ۲۱ جای قرآن این را سبیل الله معرفی می کند.بنابراین یک عبادتی است دارای قداست خاصی، عظمت خاصی. آرزو، اشتیاق صالحان و نیکان است که مرگشان به این شکل باشد. مرگ با جهاد توأم باشد. حضرت امیر در نامه ای که نوشتند به مالک اشتر دادند, در آخر آن نامه، نامه ی ۵۳ نهج البلاغه. مالکا از خدا خواسته ام که مرگ من و

تو با شـهادت همراه باشد. خلاصه این جهاد است. میدان، میدان جهاد و میدان بسـیار بزرگی است. از این جهت لازم است که افرادی برای جهـاد سـاخته شونـد. چون اگر یک نفر فرار کنـد، ننگ و عار است برای آن جبهه. برای تمام لشـکر. یک نفر در برابر دشـمن تسـلیم شود, این یـک ننـگ و عـاری است برای آن جبهه. این جبهه هر قـدر قوی تر باشـد، با اشتیاق فراوان تری، جانبازی و از مرگ اسـتقبال کند. بر شکوه و عظمت این جبهه خواهد افزود. ما الان در برابر این چنین جریانی واقع شدیم. می خـواهیم این جریـان را مورد بحث قرار دهیم که مجاهـدین را اسـلام چه جوری سـاخته که توانسـتند واقعـاً بـا جهـاد خودشـان عظمت اسـلام را بیمه کننـد. مطلب مهمی است. از این جهت آیات قرآن و روایات ما در ساختن مجاهدین خیلی مطلب وجود دارد. ما قـدم به قـدم در اینجا داریم بحث می کنیم. من دیروز عرض کردم که ما تفاوت جنگ و جهاد در چند چیز است. اول اینکه در تحت رهـبری و پرچمـداری امـام معصوم، پیغمبر ۶ یـا قائم مقام امام. این اولین خصـیصه ی جهاد اسـلامی است. دوم اینکه هـدف، هدف بسـیار مقدس. دیروز بنده نمونه هایی از هدف عرض کردم. این نمونه ها از اقسام جهاد برداشـته شده بود که عرض شـد. حالا به نظرم آمـد باز یک نمونه های دیگری هم می توان در نیت مجاهـدین از آنها اسـتفاده کرد. و آن اینکه در ترک جهاد هم ما مطالب زیاد داریم. که دیروز نگفتیم. آنها هم مؤثر است در نیت مجاهدین. برای اینکه مجاهدین به

این قصد جهاد می کنند که ذلت را از سطح جامعه ی خودشان بزدایند. محو کنند. ذلت و حقارت را. آن روایات که می گوید فَمَنْ تَرَکَ الْجِهَادَ أَلْبَسَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذُلًّا وَ فَقْراً فِي مَعِيشَتِهِ وَ مَحْقاً فِي دِينِه بسیاری از روایات ما آن جنبه ی نفی جهاد و عدم جهاد و ترک جهاد را هم به ما می گویند. که ما فقط به آن جنبه های مثبت توجه نداشته باشیم. به جنبه های منفی، یعنی چیزهایی که ترک جهاد به وجود می آورد, آن ها را هم در نظر بگیریم. حالا برای نمونه از یک خطبه ی نهج البلاغه استفاده می کنیم. خطبه ی ۲۷ نهج البلاغه. أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّهِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّهِ أَوْلِيَائِهِ وَ هُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَه وَ جُنَّتُهُ الْوَثِيقَه این خطبه ی ۲۷ نهج البلاغه که درباره ی جهاد است در یک موقعیت بسیار حساسی حضرت امیر فرمودند. باید به شروح مراجعه کنید. بنده آدرس چند تا شرح را می گویم. تا حضرت امیر با چه درد دلی، آخرش هم دارد به اینکه يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَا رِجَالَ حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَال این خطبه ی ۲۷ است. در شرح نهج البلاغه خوئی، این اسمش منهاج البرائه است. میرزا حبیب الله است. حبیب الله خوئی از شاگردان شیخ انصاری است. این در ۲۱ جلد نهج البلاغه را شرح کرده. شرح نهج البلاغه خوئی جلد ۳ صفحه ۳۸۸. ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۷۴. شرح ابن میثم بحرانی، جلد ۲ صفحه ۲۹. فی ظلال جلد ۱ صفحه ۱۸۵.

ص: ۱۲۱۶

در گفتن آدرس یا هر مطلبی اگر روشن نشد بفرمایید تکرار کنیم. مقصود ما این است که مطلب روشن شود. باید کار کنیم واقعاً. و خیلی هم مطالب جالبی دارد. . أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّهِ در وسائل هم جلد ۱۱ باب اول خبر دوم از پیغمبر گرامی لِلْجَنَّهِ بَاباً یُقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِینَ یَمْضُونَ إِلَیْهِ فَإِذَا هُوَ مَفْتُوحٌ وَ هُمْ مُتَقَلِّدُونَ بِسُیُوفِهِمْ وَ الْجَمْعُ فِی الْمَوْقِفِ وَ الْمَلَائِکَهُ تُرَحِّبُ بِهِم یکی از درهای بهشت است. فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّهِ أَوْلِیَائِهِ هر کسی شایستگی ورود از این در را ندارد. هُوَ لِبَاسُ التَّقْوَی جهاد لباس تقوی است. هم در دنیا انسان را در برابر اعداء حفظ می کند این لباس. هم در آخرت از عذاب الهی وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِینَهُ این سپر محکم الهی است در برابر دشمنان قسم خورده ی اسلام. وَ جُنَّتُهُ الْوَثِیقَهُ این سپر محکمی است. آن درع یعنی زره. "جنّته الوثیقه" یعنی سپر. فَمَنْ تَرَکَهُ مقصود ما اینجا ترکش است. رَغْبَهً عَنْه از آن اعراض کند, أَلْبَسَهُ اللَّهُ هفت چیز گفته. ثَوْبَ الذُّلِّ اولین اثر ترک جهاد ذلت است. خداوند خواسته انسانها مخصوصاً مسلمانها عزیز باشند. کرامت انسانی خود را حفظ کنند. اگر جهاد را ترک کنند اولش ثَوْبَ الذُّلِّ است. وَ شَمِلَهُ الْبَلَاءُ بلا و گرفتاری فراوان به وجود می آید. چون دشمن اگر پیش بیاید و شما جلویش را نگیرید، مثل عراق چقدر گرفتاری است. مثل افغانستان. چقدر گرفتارند. جهاد ترک شود همین است. اگر روز اول می رفتند جلوی دشمن را می گرفتند و مانع ورودش می شدند, یک دهم کشته ی حالا را می دادند.

پیروز هم می شدند. چون خون یک اثری دارد. وَ شَمِلَهُ الْبَلَاءُ دوم بلا و گرفتاری در ترک جهاد است. وَ دُيِّثَ بِالصَّغَارِ وَ الْقَمَائَهِ محکوم می شوند به زبونی. "صغار" یعنی زبونی. "قمائه" یعنی بیچارگی. جهاد را ترک کند، محکوم است به زبونی و بیچارگی. این سوم. چهارم وَ ضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ کسی که جهاد را ترک کرد، زیر بار سلطه رفت، دشمن مسلط شد. واقعاً انسان دیگر فکرش را از دست می دهد. "اسهاب" یعنی بی خردی و کم خردی. یعنی حیران و سرگردان می شود. که چه کار بکند. الان در چنگال دشمن اسیر است. همه چیزش در اختیار دشمن است. وَ ضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ دلش دچار بی خردی، کم فکری. در کار خود حیران و سرگردان است. این چهارم. وَ أُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ حقش از دستش می رود. معلوم است که دشمن آمده تا حق شما را از شما بگیرد. بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَ سِيمَ الْخَسْفَ به نکبت و بیچارگی گرفتار می شوید. هفتم وَ مُنِعَ النَّصَفَ از عدل و عدالت محروم می شود. این برای خاطر این بود که عرض کردم که دیروز ما هدف را می گوییم. در هدف ما آن جنبه های مثبت را دیروز عرض کردم. از نه قسم جهاد که عرض کردیم. جنبه های ترک جهاد باعث این می شود. پس مجاهدین در نظر دارند که همان جنبه های مثبت را برای فرار و رهایی از این جنبه های منفی به جهاد اقدام می کنند. آن وقت در این خطبه حضرت امیر ، چون معاویه به شهرهای عراق بعد از جریان حکمیت و

خوارج تسلط پیدا کرده بود, به شهرهای عراق حمله می کرد. امنیت را سلب کرده بود. حضرت امیرالمؤمنین دعوت به جهاد می کرد و مردم نمی رفتند. همین خطبه است که من شنیده ام که به زنها حتی زنهایی که ذمی و اهل کتاب است حمله شده. گوشواره اش را از گوشش درآوردند. النگو از دستش، خلخال از پا. اگر یک مسلمانی این را بشنود. از غصه بمیرد. پیش من مَا کَانَ بِهِ مَلُوماً بَلْ کَانَ بِهِ عِنْدِی جَدِیرا در این خطبه است که من به شما تابستان می گویم, گرما را بهانه می کنید. زمستان فرمان می دهم, سرما را. کُلُّ هَذَا فِرَاراً مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ "قرّ" یعنی سرما. "حرّ" حرارت. فَإِذَا کُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَ الْقُرِّ تَفِرُّونَ فَأَنْتُمْ وَ اللَّهِ مِنَ السَّیْفِ أَفَرُّ کسی که از گرما و سرما فرار می کند از شمشیر بیشتر و زودتر فرار می کند. چه بهانه هایی است اینها. یَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَا رِجَالَ حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ لَوَدِدْتُ أَنِّی لَمْ أَرَکُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْکُم این از کسانی که حاضر نبودند به جهاد. این برای آنهاست. مَعْرِفَةً وَ اللَّهِ جَرَّتْ نَدَماً شما را شناختم. و این شناخت شما برای من پشیمانی آورده. وَ أَعْقَبَتْ سَدَماً غم و اندوه آورده. قَاتَلَکُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِی قَیْحاً خدا به شما مرگ بدهد که دل مرا چرکین کردید. وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِی غَیْظاً سینه ی من را از خشم آکنده ساختی. وَ جَرَّعْتُمُونِی نُغَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاساً در هر نفس پیاله های غم و اندوه را بر من نوشاندید. خلاصه ما خواستیم از این خطبه ی ۲۷ برای

ص: ۱۲۱۹

هدف جهاد باز مطالبی عرض کرده باشیم. حالا مجاهدین را خداوند متعال یعنی اسلام برای اینکه مجاهدینی بسازد که مقاوم باشند. متصلب باشند. ثابت قدم باشند. با اشتیاق به عرصه ی جهاد قدم بگذارند. با آن هدف عالی و والا. این عبادت را با قصد قربت صحیح انجام دهند, تا آن نتیجه ای که لازم است در برابر زور به دست بیاید. اینجا آیاتی از قرآن، مطالب زیادی هست. از جمله یکی از مطالب این است. در قرآن کریم خداوند نصر خود را و یاری خود را به مجاهدین داده. بدون جهاد یاری خداوند وجود ندارد. این است که در قرآن در آیات فروان درباره یاری خداوند و کمک خداوند به این شرط که این کمک هم مشروط است به جهاد شما. بدون جهاد خدا به شما کمک نمی کند. اِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُم تمام اینها جهاد را می گوید. اگر شما جهاد کنید. خدا شما را یاری می دهد. بنده آیاتی که مربوط به نصرت پروردگار است اینجا همه را نوشته ام. همه اش را نمی خوانم. راهنمایی می کنم. خودتان بخوانید. وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّه اولین جنگ، جنگ بدر بود. شما ذلیل بودید. خدا به شما کمک کرد. آیه با ذکر شماره اینجا هست. خودتان بخوانید. لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ فی مَواطِنَ کَثیرَهٍ وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ در غزوات بسیار خدا کمک کرد و روز حنین إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ در حنین زیاد بودند. جنگ حنین بعد از فتح مکه صورت گرفت. شما بایستی معجم الفهرس قرآن را بگذارید جلوی خودتان، ماده ی نصر را پیدا کنید. نون و صاد و راء.

ص: ۱۲۲۰

در آن ماده ی نصر معجم این آیات وجود دارد. حالا- آن آیه ی اول. وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّهٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ آیه ی ۱۲۳ آل عمران سوره ی سوم قرآن است. _جنابعالی که به بنده گفتید آیه را بخوانیم, آن روز یک چیزی از من سؤال کردید. گفتیم که در باره ی کلام حضرت امیر که از شیخ مفید نقل کردیم. آن در "الفصول المختاره" که جلد دوم مصنفات مفید است. مصنفات مفید در ۱۰، ۱۵ جلد چاپ شده. یکی از جلدها "الفصول المختاره" است. البته ما واقعاً قوی تر از شیخ مفید (رحمه الله علیه) در مناظره کسی را نداریم._ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ فی مَواطِنَ کَثیرَهٍ وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ آیه ی ۲۵ سوره ی توبه. یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدامَکُمْ آیه ی ۷ از سوره ی محمد سوره ی ۴۷ قرآن. اسمش سوره محمد است. إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ تمام مفسرین إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ بِالجِهاد آیه را تفسیر به جهاد می کنند. نگفتند به نماز خواندن و روزه گرفتن و اینها. إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ بِالجِهاد فی سَبیلِه آن وقت یَنْصُرْکُمْ اعمال خوب زیاد است. ولی آنچه موجب نصرت خدا می شود چیه؟ جهاد شماست. إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدامَکُمْ آیات زیاد است. این که الان گفتم آیه ی ۷ از سوره ی محمد بود. إِنْ یَنْصُرْکُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَکُمْ وَ إِنْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذی یَنْصُرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ آیه ی ۱۶۰ از سوره ی ال عمران. قاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَیْدیکُمْ وَ یُخْزِهِمْ وَ یَنْصُرْکُمْ عَلَیْهِم آیه ی ۱۴ از

سوره ی توبه. وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْب آيه ی ۲۵ از سوره ی الحديد. ديگه همه اش را اگر بنده بخواهم بخوانم، خيلی طولانی می شود. وَ كانَ حَقًّا عَلَيْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنين آيه ی ۴۷ سوره ی روم. وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزيزٌ حَكيم آيه ی ۱۰ سوره ی انفال. وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ آيه ی ۱۷۲ از سوره ی الصافات. جند ما، لشکر ما غالبند. غلبه و نصرت را خداوند به اين ترتيب قرار داده برای مسلمانها كه به جهاد برخيزند. إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ اگر جهاد كنيد خدا به شما كمك می كند. نصرت خداوند، فتح خدا همين طور است. فتح خداوند. إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبينا سوره ی فتح سوره ی ۴۸ قرآن مجيد. اين سوره، سوره ی عجيبی است. اين سوره، وقتی پيغمبر از حديبيه برمی گشت, به تاريخ مراجعه كنيد خيلی عجيب است. خيلی محزون بود. پيغمبر آمده برای انجام امور حج. در سال ۷ هجرت. اما كفار قريش نگذاشتند كه پيغمبر به مكه وارد شود. در اينجا خوب بالاخره اينها احرام بستند در مسجد شجره. آمدند و نتوانستند. اينجا همان اعمال " الصد و الاحصار" كه ما در فقه می خوانيم, كسی احرام بست و نتوانست برود اعمال حج انجام بدهد اينجاست. همان جا انجام دادند اعمال حج را و قربانی هم همانجا كشتند. ولی اصحاب خيلی ناراحت شدند. برای اينكه آمدند و نتوانستند. ۱۴۰۰ نفر بودند. اين بود كه پيغمبر محزون شد. برگشتند. آن وقت خداوند اين سوره را

نـازل كرد. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ إِنَّا فَتَحْنـا لَـكَ فَتْحـاً مُبينـاً لِيَغْفِرَ لَـكَ اللَّهُ ما تَقَـدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِـراطاً مُسْـتَقيماً وَ يَنْصُـرَكَ اللَّهُ نَصْـراً عَزيزا پيغمبر خوشـحال شد. گفت نزلت على سورهٌ احبُّ الى من الدنيا و ما فيها سوره اى نازل شـده. "اذا" هم آينـده را مى گويـد. إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبيناً خلاصه آينـده را مى گويـد. حالا باز آن مى گويد شعر را شما از كجا مى خوانيد. مولوى مى گويد وقت واگشت حديبيه رسول/ در تفكر بود و غمگين و ملول/ ناگهان اندر حق شمع رسل/ دولت انا فتحنا زد دهل پيغمبر بسـيار محزون بر مى گردد. ولى اين سوره آمـد. "انّا فتحنا" چه مى گويد؟ فتح مكه را وعـده مى دهـد. فتح مكه چه بوده؟ پيغمبر با ۱۴، ۱۵ هزار نفر لشـكر حركت كرده براى فتـح مكه. فتح مكه خيلى مهم بود. براى اينكه پيغمبرى كه براى توحيد قيام كرده، چند سال زحمت كشيده. چند تا غزوه انجام داده. براى سلاطين دنيا و اينها همه نامه نوشته و دعوت به اسلام كرده. ولى خانه ى مكه ۳۶۰ بت آنجا آويزان است. مردم بتها را سجده مى كنند. پيغمبر هست و براى توحيـد آمـده و حالا خانه ى كعبه به اين شـكل و از آنجا اخراج كردند. اين واقعاً مطلبى بود. بسـيارى در اسـلام آوردن، درنگ و مكث داشـتند. مى گفتنـد اگر اين پيغمبر از جانب خـداست. بايـد اول برود و آن بتها را بشـكند. خانه ى كعبه را فتح كند. اين بود كه خيلى مطلب مهم بود. قرآن در اينجا إِنَّا

فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً این آیات که آمد پیغمبر فرمود نزلت علی سورهٌ احبُّ الی من الدنیا و ما فیها ولی این فتح در نتیجه ی چه؟ همان ۱۵ هزار نفر لشکر. ولی پیغمبر کاری کرد که بدون خونریزی مکه فتح شد. إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً. این چند آیه را معنا کنیم. لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ لام آورده. فتح کردیم برای خاطر این. چه ارتباطی هست بین فَتْحاً مُبیناً فتح خانه ی مکه و لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِراطاً مُسْتَقیماً وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزیزا این را دقت بفرمایید. مطلب مهمی است که چه طور شده که پیغمبر اسلام با اینکه معصوم است و شکی نیست و اینها. ان وقت می گوید لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ این است که اینجا مفسرین ما مثل آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) که بنده ۵ سال در خدمت ایشان درس تفسیر خواندم. یک روایتی هم از عیون اخبار الرضا هست. از امام رضا سؤال می کنند که در تفسیر صافی این خبر را ذکر کرده. آیت الله طباطبایی مطلبشان مضمون این خبر است. آن این است که "ذنب" در فارسی به گناه معنی می کنیم. گناه در برابر خدا و تخلف از قوانین خدا. در فارسی این طور است. ولی لغتاً این طور نیست معنایش. " ذنب" در لغت به معنی عیب و نقص در کار است. ولو اینکه طرف مقابل خدا نباشد. عیب و نقص در کار. این شعر از مطوّل است

سابقاً می خواندند. یادتان هست یا نه. قد اصبحت ام الخیار تدعی/علی ذنبا کله لم اصنعِ این مرد است می گوید زوجه ی من از من یک ذنبی ایراد می گیرد که من کاری نکردم. مرد مثل اینکه یک نقصی داشت در خلقتش و اینها. بنابراین "ذنب" در لغت به معنی نقص است. تمام افراد مخصوصاً مردم مکه می گفتند که این یک نفر آدم یتیم و فقیر و تنها و رانده شده از مکه و اینها. این می گوید دین من سراسر دنیا را خواهد گرفت. نامه برای این سلطان و آن سلطان و این طرف و آن طرف. نقص در کارش است. عیب دارد کارش. حالا یا مجنون است یا اینکه سحر زده و جادو زده هست و اینها یا اینکه عقلش .... از این چیزها می گفتند. اینها همه ذنب بود برای پیغمبر. ذنبهایی، عیبهایی، نقصهای فراوانی. ولی وقتی مکه فتح شد. تمام ذنبها رفت. این از طرف خداست. خداوند متعال این را فرستاده. این توانست با اینکه تنها بود و یتیم بود و غریب بود و چی بود و چی بود و فقیر بود و اینها. این قدرت را پیدا کند که این همه جنگها. به علاوه آمد خانه ی کعبه را فتح کرد و تمام بتها را در هم شکست. لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ آن حرفهایی که تا به حال می گفتند از بین رفت. وَ ما تَأَخَّرَ در آینده هم کسی نتواند به آنها نقصی بگیرد. غفران در اینجا به معنی پرده پوشی و از بین بردن است. معنی ذنب گناه نیست. نقص و عیبی بهش

می گرفتند. معنی ذنب در لغت نقص و عیبی است که طرف به طرف می گیرد. گفتم قد اصبحت ام الخیار تدعی آن مرده می گفته. "ام الخیار" اسم زنش بوده. علی ذنبا کله لم اصنعِ. مثلاً باز در قرآن کریم حضرت موسی می گوید وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُون یعنی فرعونیان. حضرت موسی گناه نکرده بود. موسی پیغمبر بود. وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُون یعنی یک نقصی در کار من هست. از اینها یک نفر را کشتم. پس ذنب به معنی نقص و عیب است. اینها تا وقتی که پیغمبر مکه را فتح نکرده بود, همین حرفها را می گفتند. می گفتند این کارش خیلی ناقص است. فکرش ناقص است. عقلش ناقص است. یک آدم فقیر و تنها. همین که عرض کردم. مطالعه کنید. مطلب روشن می شود. آن وقت بعدش هم وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِراطاً مُسْتَقيماً یهدیک بالجنه وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْراً عَزيزاً همین طور شد. این باعث شد به اینکه عزتی، عظمتی پیدا کرد. مطالعه کنید تا بقیه اش برای فردا.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه یکی از مصیبتهای عالم اسلام به وجود آمدن فرقه ای است به نام وهابیه. که اینها خودشان را سلفی گری می نامند. و معتقدند و می گویند ما به همان فرهنگ و فکر سلف صالح که در صدر اسلام بوده، عمل می کنیم. و حال اینکه این ادعای بی اساس است. برای خاطر اینکه مذاهب اسلامی، حنفیه، شافعیه، حنبلیه، مالکیه و جعفریه قرن ها با یکدیگر زندگی می کردند. در یک مدرسه درس می خواندند. در درس یکدیگر شرکت

می کردند. در یک فضایی که آکنده از صفا و وحدت و اتحاد بود آنها زندگی داشتند. ائمه : هم به ما فرموده بودند که با اینها مدارا کنید. معاشرت کنید. رفت و آمد کنید. زیرا با اینها درافتادن و برخورد کردن باعث می شود که مسلمانها ضعف پیدا کنند و ضعیف شوند. و دشمنان اسلام از این موضوع سوء استفاده کنند. تا در قرن هفتم، هشتم هجری یک فردی به نام ابن تیمیه ظاهر شد. این تیمیه کتابی نوشته به نام "منهاج السنه" بالاخره در این کتاب ضد شیعه است. ضد اهل بیت است. مطالب فراوانی دارد که با منطق و برهان تطبیق نمی کند. ولی ضد شیعه و ضد اهل بیت ابن تیمیه صاحب منهاج السنه که علامه امینی هم در الغدیر بر رد آن مطالبی دارد. تا بالاخره در قرن دوازدهم محمد بن عبدالوهاب یک فردی به این نام جریان این تیمیه را تعقیب کرد و خلاصه کم کم مذهبی به نام مذهب وهابیه به وجود آمد. که اینها کسانی هستند که مسلماً ساخته و پرداخته ی دشمنان اسلام است. اینها با شیعه و اهل بیت ضدیت و عداوت دارند. نه به منطق و استدلال پای بندند, نه به مناظره حاضرند. ولی بسیار عقیده ی خشن و تند علیه شیعه مخصوصاً. اخیراً هم در مسجد الحرام یکی از ائمه ی جماعات تصریح کرده به اینکه شیعه کافر می باشند. حالا اینها نه حاضرند به اینکه جواب کتابهای ما را مثل الغدیر، المراجعات و امثال اینها. در دسترس اینهاست. اگر اینها حاضر باشند به اینها جواب بدهند. ببینیم چه می گویند. این حرفها

ی شیعه هاست. شما هرگز نتوانستید و نخواهید توانست به این قبیل مسائل اساسی و اصلی که ما داریم از نظر اسلام ناب قدرت جواب گفتن ندارید. به مناظره ی بیانی و حضوری هم که حاضر نیستید. ولی همین طور پشت سر با شدت و خشونت با ما برخورد می کنند. در مسجد الحرام یکی از ائمه ی جماعات شیعه را کافر نامید. در حضور هزاران نفر از شیعیانی که برای عمره گذاری به مکه مشرف بودند. ما به این شخص می گوییم که شیعیان تابع آن شخصی هستند که سیصد و شصت بت را از پشت بام کعبه، از سقف خانه ی کعبه قدم بر روی شانه ی پیغمبر اسلام نهاد و در هم شکست. و الا اسلامی به وجود نمی آمد. شیعیان تابع آن شخصی هستند که در جنگ بدر اگر آن ۳۶ نفر از کسانی که دشمن اسلام بودند، آنها را نمی کشت. در جنگ احد ۸ نفر علمدار از صنادید قریش که از جانب خداوند لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار در جنگ خندق اگر آن کسی که پیغمبر در موردش فرمود: لضربه علی یوم الخندق أفضل من عباده الثقلین یا در جریان خیبر که آن دو نفر رفتند، نتوانستند کاری از پیش ببرند. پیغمبر فرمودند من پرچم را فردا به کسی می دهم که یُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ کَرَّارٌ غَیْرُ فَرَّار حضرت امیر رفت و خیبر را فتح کرد و دشمنان را از سر راه مسلمانان برداشت و اسلام را رونق بخشید و تقویت کرد و احیا کرد. ما شیعیان این حضرت هستیم. امیرالمؤمنین. این هم تاریخ امیرالمؤمنین

است. شما هم می توانید درباره ی این تاریخ که از نوشته های خودتان است مطلبی بگویید. در سوره بینه خودشان نقل کرده اند در کتابهایشان. سوره ی ۹۸ قرآن کریم. إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّه روایاتی از کتابهای خودشان هست پیغمبر فرمودند که اینها شیعیان علی هستند. بنابراین ما الان مواجه هستیم با یک مصیبتی. این مصیبت برای عالم اسلام است که یک فرقه ای ساخته و پرداخته ی دشمنان اهل بیت، دشمنان اسلام برای ایجاد اختلاف، به هم زدن وحدت و یکپارچگی به وجود آوردند به نام وهابیت. که نه حاضرند نوشته های ما را در باب مناظره جواب بدهند. مثل المراجعات و الغدیر و نه اینکه حاضرند که حضوراً مناظره کنند. ولی پشت سر کسانی که مکه می روند می گویند مثل یک لشکری در جلوی عمره گذاران ایرانی با خشونت حرکت می کنند. حتی خانمهایی که برای عمره می روند, اخیراً از اینها هنگام ورود به کشور حجاز انگشت نگاری می شود. مردان نامحرم با یک وضع اسف انگیزی از زنها انگشت نگاری می کنند. مردها حرف بزنن مسخره شان می کنند و از دلت ایران ما می خواهیم که باید در برابر چنین جریانهایی حساسیت داشته باشد. اگر واقعاً قرار است که ما عمره گذارانی از این کشور هر روزی هزاران نفر آنجا وجود دارد، بروند باید صحبت کنند که احترام اینها، کرامت ایرانیها باید محفوظ باشد. و الا نه. و الا بروند و ما هم تماشاگر این جریان ها باشیم برای مسلمانها بسیار سنگین است. این یکی از مطالبی بود که لازم بود عرض

کنم. مطلب دیگه مربوط به همان انتخابات است که ما هفته ای یک روز تذکرات درباره ی انتخابات می دهیم. همین طور که عرض کردیم. چند مطلب درباره ی انتخابات است. اول شرکت مردم. یک وظیفه است برای همه ی ما که در انتخابات شرکت کنیم. رأی بدهیم. در صحنه حضور داشته باشیم. برای تقویت یک نظام اسلامی که الحمدلله در ایران به وجود آمده. برای تقویت و نگهداری این نظام، که نظام اسلام ناب است, لازم است که همه ی افراد، زن و مرد و پیر و جوان در صحنه حضور داشته باشند با دادن رأی. گاهی یک رأی تأثیر دارد. کسی نبایست کنار برود. شرکت همه ی مردم، همه ی ما لازم هست. اما برای منتخبین، کسانی که انتخاب می شوند. یک فضای آزادی است افراد کاندیداها بیایند، نظرهای خودشان را مطرح کنند. مردم با فکر و اندیشه و بلوغ سیاسی طرح ها را مورد مطالعه قرار می دهند. هر کس که طرح بهتری دارد انتخاب کنند و رأی بدهند و آزادند. اما باید توجه داشت. باید کسی را انتخاب کرد که متعهد باشد به اسلام ناب. متعهد باشد به آرمانهای انقلاب. این شرط اول آن منتخب است. دوم قدرت اجرای آنچه را که می گوید باید داشته باشد. باید شجاع باشد. بتواند پاسخگو باشد در برابر ترفندها و منطق های دشمنان اسلام که هر روزی به هر راهی بالاخره ترفندها و نقشه هایی دارند. باید متواضع باشد. دلسوز باشد نسبت به مردم. مهربان باشد. اینها شرایطی است. خلاصه اما آنچه مسلم است راجع به منتخِبین، شرکت همه. منتخَبین هم راجع به آن

ص: ۱۲۳۰

شرایطی که در اسلام و در انقلاب لازم است که مراعات شود. این عرائض بنده بود قبل از بحث. اما بحث ما همان طور که می دانید درباره ی مطالب و معارفی است که از کتاب مستطاب نهج البلاغه استفاده می کنیم. ما بحثمان درباره ی اصول و مبانی حکومت علوی بود. اواخر بحثمان این بود که وَ أَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِیَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ حضرت امیر به مالک اشتر که برای اداره ی یک کشوری مثل کشور مصر اعزام می کند، تأکید می کند که دلت باید از محبت مردم مالامال باشد. دل خود را از رحم و عطوفت مردم سرشار قرار بده. نسبت به مردم محبت داشته باش و لطف و توجه نسبت به آنها داشته باش. در اسلام حکومت، حکومت مردمی است. محور مردمند. حکومت خود محوری نیست. مردم محوری است. یعنی کسی که می خواهد حکومت را در دست بگیرد، منظورش خدمت برای مردم. اجرای عدالت برای مردم. خلاصه مردم محوری اساس حکومت اسلامی است. در آثاری که از امام (اعلی الله تعالی مقامه) داریم. یک جلدش این است که جایگاه مردم در انقلاب اسلامی. این جلد ۳۶ دفتر تبیان است. یک جلد نسبتاً قطوری در این مورد که امام (اعلی الله مقامه) که سعی می کردند حکومت، حکومت اسلامی ناب باشد, مطالب فراوان در این جلد راجع به مردم است. اصل مردمند. حکومت برای رفاه مردم، خدمت مردم، اجرای عدالت برای مردم، رفع ظلم از مردم، رفع محرومیت از مردم. این جلد ۳۶ در این زمینه است. تأکید فراوانی به سردمداران، تا چندی که مردم با شما

هستند، شما عزت و قدرت دارید. اگر یک روزی مردم از شما جدا شوند شما عزت و قدرت خود را از دست خواهید داد. بنابراین سعی کنید همیشه مردم را نگه دارید. آن مهر ورزی و محبت همیشه باید سرلوحه ی کار شما باشد. در این مورد ما از نهج البلاغه از همان نامه ی ۵۳ که نامه ای است برای مالک اشتر نگاشته اند، آن عبارت را عرض کردیم. وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ انسان دوستی، که انسان، انسان را دوست داشته باشد. این خودش یکی از فضیلتهاست. باید سعی کنیم ما، همیشه در دلمان محبت نسبت به انسانها داشته باشیم. مگر کسانی که دشمن اسلام و دشمن خدا هستند که کار نداریم. آن روز عرض کردیم امام صادق فرمودند که دو نفر مسلمان که به یکدیگر برخورد می کنند اذا التقی مسلمان کان احبهما الی الله اشدهما حبا لصاحبه دو نفر مسلمان که برخورد می کنند, ما می خواهیم بدانیم کدامیک از اینها در درگاه پروردگار مقرب ترند. به قلبشان باید مراجعه کنیم. هر کدام که در دل محبت بیشتر نسبت به آن طرف دارد آن در درگاه پروردگار مقرب تر است و افضل است. مردم دوستی، مهرورزی، خلق و خوی اسلامی بسیار مهمی است. حضرت بعداً تأکید می کند به مالک اشتر. وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً نسبت به مردم درنده ی پاره پاره کننده نباش. تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ خود محوری باشه. حکومت را برای خاطر این می خواهی که خودت به آن آمال و آرزوی خودت برسی. در نتیجه تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ مردم دو

تا صنفند. إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّینِ وَ إِمَّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ مردم یا برادر دینی شما هستند اگر مسلمانند, نباشند هم مثل شما انسان هستند. زیر سیطره ی حکومت اسلامی زندگی می کنند. اینها نظر سوئی ندارند که آمدند و تابع شما شدند و زیر سیطره شما. ولو اینکه مسلمان نباشند نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ. آن وقت بعد از این عبارت، عبارتی گفته بودند که آن را می خواهم مقداری توضیح بدهم. وَ إِذَا أَحْدَثَ لَکَ مَا أَنْتَ فِیهِ مِنْ سُلْطَانِکَ أُبَّهَةً أَوْ مَخِیلَةً فَانْظُرْ إِلَی عِظَمِ مُلْکِ اللَّهِ فَوْقَکَ گاهی از اوقات است افرادی که مقام و منصب دارند. کبکبه و دبدبه دارند, گاهی این افراد یک ابهتی را، یک خیال خامی را، یک عُجبی را، غروری را در خودشان احساس می کنند. این تا دیروز به این مقام نرسیده بود مثل افراد عادی بود. برخوردش و فکرش و خیالش. امروز که خدم و حشم و امر و نهی و عزل و نصب و اینها در اختیار این قرار گرفته. افرادی که پر ظرفیتند برایشان فرقی نمی کند. اما کم ظرفیتها، اینها خودشان را گم می کنند. غرور و عُجب در وجود اینها راه پیدا می کند. شاید این برای بسیاری از افراد پیش بیاید. در سایه ی علم گاهی، در سایه ی مال گاهی، در سایه ی مقام گاهی غرور، عُجب پیش می آید. حضرت امیر می خواهد یک راهی نشان دهد برای علاج این مرض روحی. می گوید فَانْظُرْ إِلَی عِظَمِ مُلْکِ اللَّهِ فَوْقَکَ در اینجا نگاه کن به عظمت ملک پروردگار در بالای سر. عجیب است واقعاً اگر انسان

فکر کنـد آن ذره که در حساب نـاید ماایم. کسـی که از عظمت عالم غافل است، فکر می کند چیزی است. و حال اینکه انسان در برابر ایـن زمیـن بسـیار کوچـک و نـاچیز اسـت. زمین در برابر منظـومه ی شمسـی چیزی نیست. منظـومه ی شمسـی در برابر کهکشان بسـیار ناچیز است. کهکشان ما با همه ی عظمت در برابر کهکشان های دیگر بسیار کوچک و حقیر و ناچیز است. از این جهت اگر انسان فکر کند، حضـرت امیر این راه را نشان می دهد. جهان بینی الهی و اسـلامی، فکر در آسـمانها خیلی مهم است. ما در ۱۲۰ جای قرآن کلمه ی سـماء داریم. ۱۹۰ جا کلمه ی سـماوات داریم. اینها بیخود ذکر نشـده. برای اینکه انسانها در آن شـگفتیها و عجائب آسـمانها فکر کنند. و از این راه درسـهای فراوانی می توانند بخوانند. این بود که بنده فکر کردم که این جمله را امروز قدری توضـیح بدهم. در حدیثی از امام رضا داریم که من لم یعرف الهیئه و التشـریح فهو عنّین فی معرفه الله کسـی که از دو علم بی خـبر است در خداشناسـی نـاقص است. یکی علم هیئت. فهمیـدن شـگفتیها و اسـرار آسـمانها. این علم هیئت است. بسـیار علم شریفی است و دیگر علم تشریح و شناختن اسرار و شگفتیهایی که در بدن انسان خداوند قرار داده. آن از آیات آفاقی است. این از آیات انفسـی است. خیلی مهم است که انسان در این دو تا فکر کند. حدیثی از امام رضا نقل شده که من لم یعرف الهیئه و التشریح فهو عنّین فی معرفه الله. کسی که علم هیئت را و

علم تشریح را نخوانده. شناختی در این دو موضوع ندارد. در شناخت خداوند ناقص است. حالا ما علم هیئت را به مناسبت این عرض می کنیم. در باره ی آسمانها گفتیم که در قرآن در ۱۲۰ جا کلمه ی سماء هست. در ۱۹۰ جا کلمه ی سماوات هست. باید قدری فکر کرد. این در جهان بینی قرآنی و الهی و اسلامی جایگاهی دارد. باید به آن توجه کرد. چند مطلب را می خواستم خیلی خلاصه بگویم. چند مطلب را در این رابطه به عرض محترم شما می رسانم. اول در تأیید جهان بینی اسلامی. در تفسیر مجمع البیان جلد ۲ از آن مجمع البیان ده جلدی. صفحه ۵۶۵. در این حدود. تفسیر آیات مهم است. این چند آیه إِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ لَآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبابِ الَّذينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فى خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النَّار از آیات اواخر سوره ی ال عمران. سوره ی سوم قرآن مجید است. از آیه ی ۱۹۰ تا ۱۹۳ از سوره ی آل عمران. حالا ـ هر چاپ مجمع البیان. فرق نمی کند. روایاتی نقل می کند در اینکه پیغمبر وقتی که می خواست بخوابد. "طهور" یعنی آب وضو. آب وضوی خودش را بالای سرش قرار می داد و یکی هم مسواک خود را قرار می داد. وقتی که می خوابید و بلند می شد, قبل از هر چیز به آسمان نگاه می کرد و این آیات را هم می خواند. إِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ در خلقت

آسمانها و زمین وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ و رفت و آمد منظم شب و روز آیاتی هست برای "أُولِی الْأَلْبابِ" آیات درباره ی آسمانها و زمین و رفت و آمد منظم شب و روز. عجیب است رفت و شب و روز به اندازه ای منظم است که یک منجم، یک عالم علم هیئت یک سال، چند سال قبل تقویم به شما می دهد. در آن تقویم که می خوانید دقیقه و ثانیه ی طلوع و غروب و نصف شب و ظهر، همه را نوشته. خسوف و کسوف همه نوشته شده. چقدر باید منظم باشد این اختلاف لیل و نهار که اینها که چند سال قبل هم قابل پیش بینی باشد. الَّذینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ کسانی که به یاد خدا هستند. چه قائم باشند به یک کاری، چه قائم نباشند. یا چه خوابیده باشند، چه بیدار باشند. دراز کشیده، هنوز خوابش نبرده. یا اینکه ایستاده باشد. یَتَفَکَّرُونَ فکر می کنند. در خلقت آسمان و زمین. و می گویند رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا پروردگارا این نظام با، عظمت را باطل نیافریدی. سُبْحانَکَ تو منزهی از کار باطل. فَقِنا عَذابَ النَّار آن وقت نوشته پیغمبر فرمودند ویل لمن لاکها بین فکیه و لم یتأمل ما فیها وای به کسی که این آیات را در دهان خودش بچرخاند و تأمل نکند در معنایش، در مفادش. پیغمبر فرمودند: ویل لمن لاکها بین فکیه و لم یتأمل ما فیها بعد مطالعه می کنید کیفیت نماز شب خواندن پیغمبر خدا را نوشته. پیغمبر خدا یک دفعه نمی خوانده. اول نگاه می کرده به صفحه ی

ص: ۱۲۳۶

آسـمان و این آیـات را می خوانـده و مسـواک می کرد و وضـو می گرفت و چهـار رکعت می خوانـده. بعـد یـک مقـدار می خوابیـده و بلنـد می شـد و چهار رکعت می خوانـده. دفعه سوم که بلنـد می شـده شـفع و وتر را می خوانـده و بعـد می رفته به مسجد برای نماز جماعت صبح. این جریان که عرض کردم از حضرت امام سجاد نقل شده. بنده هم در کتاب دانش عصر فضا در اولش ذکر کرده ام. از آن کتاب شـرح صـحیفه ی سـجادیه نقل کرده اند که امام سجاد هم همین طور بود. برای نماز شب کـه بلنـد می شـد اول به صـفحه ی آسـمان نگـاه می کرد. دقت می کرد. این آیـات را می خوانـد بعـد وضـو می گرفت برای خوانـدن نمـاز. حالاـ چنـد مطلب دربـاره ی آسـمانها. یکی اینکه در قرآن کریـم مکرر دارد که این آسـمانها بنا شـده انـد. بَنَیْنا فَوْقَکُمْ سَبْعاً شِداداً، وَ السَّماءَ بَنَیْناها، أَ فَلَمْ یَنْظُرُوا إِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ، وَ السَّماءِ وَ ما بَناها، أَ أَنْتُمْ أَشَـدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَناها این چی می خواهد بگوید. "بنا" معنایش چیه؟ "بنا" معنایش این است که از یک سـری قطعات و مصالـح متعـددی آجر و آهن و سـیمان و تخته هر یک در جای خودش با حساب قرار داده شده. اینجا بنا شده. این بنا است. بَنّا را چرا می گوینـد بَنّا؟! بَنّایی خودش یک فنی است. این بایـد آن قـدر مهارت داشـته باشـد که بداند هر قطعه ای از مصالح ساختمانی را کماً کیفاً در کجا قرار بدهد.

ص: ۱۲۳۷

تـا بنـا برپـا شـود. منتهـا بنـایی کـه سـاخت ایـن بنّاست این مسـجد است. آن خـانه است. امـا بنـا که خداونـد سـاخته چیه؟ آن آسـمانهاست. مصالـح ساختمـانی چیه؟ این سـتاره های با عظمت. خوب بایـد فکر کرد در این که این تکرار، برای اینکه مردم بدانند که این بنا بالاخره بنّایی دارد. حضـرت امیر در نهج البلاغه دارند که هَلْ یَکُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَیْرِ بَانٍ أَوْ جِنَایَهٌ مِنْ غَیْرِ جَان آیا ممکن است که بنایی بـدون بنّا باشـد. بنای با عظمت عالم خلقت مسـلم است که یک بنا دارد و آن هم خداست. پس بنابراین یکی از تعبیرها این موضوع بناست. به این تکرار که عرض کردم. دوم این است که در قرآن عنایت دارد که هر کدام در جای مناسـبش رَفَعَ سَمْکَها فَسَوَّاها، فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماوات ما تسویه را یک روز معنا کردیم. سوّی، یسوّی، تسویه. تسویه آن است که در یـک مجموعه ای که دارای اجزاء و اعضا است، هر یک در جای مناسب خودش قرار داده شود. آن می شود تسویه. یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَریمِ الَّذی خَلَقَکَ فَسَوَّاک "فسواک" یعنی چشم در یک جای مناسب، مغز در جای مناسب، قلب و زبـان و ریه و اینهـا می شـود تسویه. خـدا می خواهـد بگویـد مـا این آسـمانها را که بنـا کردیم تسویه کردیم. چون برای اینکه ستارگـان از لحـاظ حجـم متفاوتنـد. از لحـاظ جرم هـم متفاوتنـد. از لحـاظ مسـافت نسـبت بـه زمیـن هـم متفاوتنـد. از لحـاظ درخشندگی و نور هم متفاوتند. از این جهات تفاوت دارند. تفاوت بین حجم و جرم چیه؟ که از لحاظ حجم متفاوت، جرم هم متفاوت. یک

کیلو پنبه با یک کیلو قند از لحاظ جرم مساوی هستند. ولی پنبه فضای بیشتری اشغال می کند. این طور باید بگوییم. حجم آن مقداری است که جسم از فضا اشغال می کند. به آن می گویند. اجسام ممکن است در جرم مساوی باشند. آب و قند و سنگ و پنبه و پشم، همه شان یک کیلو قرار بدهیم آنجا. اینها از لحاظ جرم مساوی هستند. ولی از لحاظ حجم متفاوتند. یک شعری هم است در نصاب می گوید اصلش مال خواجه نصیر الدین طوسی است. ولی نصاب به شعر درآورده. سابقاً نصاب را می خواندند. بنده هم در دوران کودکی پیش پدر بزرگوارم (رحمهالله علیه) یکی از کتابهایی که خواندیم "نصاب" بود. نه فلز مستوی الحجم را چون برکشی/ اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه این یک شعری است از اشعار نصاب که می گوید نه تا فلز است. طلا و نقره و آهن و فلان و فلان. نه فلز مستوی الحجم را چون برکشی/ اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه حجم یکی باشد. ولی بکشیم، وزن متفاوت است. خلاصه منظور ما این است به اینکه این یک ساختمان بلندی است. که باز شعری دارد. می گوید بس کاخها خراب شد و آسمان به جاست/ بنیاد عشق به این که چه سان محکم اوفتد بسا کاخها خراب شدند. ولی آسمان باقی است. چون یک بنیادی است. که اساس علم و حکمت پروردگار است. قرآن می گوید که بنا کردیم اولاً. ثانیاً تسویه کردیم و هر یک را در جای خود قرار دادیم. این مطلب دوم. اول بنا، دوم تسویه. فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَماوات،

رَفَعَ سَمْكَها فَسَوّاها، از این قبیل. مطلب سوم درباره ی آسمان در قرآن کریم وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوع، وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمیزان، رَفَعَ سَمْكَها فَسَوّاها وَ إِلَی السَّماءِ کَیْفَ رُفِعَت خوب اینها مطلب دیگری می خواهد بگوید. می خواهد بگوید این بنا مثل بناهای شما نیست. این بنا خیلی رفیع است. هم به بنا توجه کنید از لحاظ ساختن و تسویه هم از لحاظ رفعتش توجه کنید. این وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوع است. حالا ما بخواهیم درباره ی رفعتش بحث کنیم. درباره ی رفعتش بخواهیم بحث کنیم. از کجا بفهمیم این سقف مرفوع، رفعتش به چه اندازه است. علمای علم هیئت خواستند که این را بفهمند. تا حدی به ما بفهمانند. گفتند ما از کجا بفهمیم. در زمین مسافتها را از دو راه می فهمیم. یا با مکان است که می گوییم از اینجا تا تهران ۱۴۰ کیلومتر است. این مسافت مکانی است. کیلومتر و فرسخ ملاک است. مسافت را گاهی با زمان می فهمانند. از اینجا تا تهران یک ساعت راه است. پس دو جور تعیین مسافت داریم. یکی مکان، یکی زمان. در دومی که زمان باشد، می گوید از اینجا تا تهران یک ساعت راه است، با چه مرکبی؟ اسب باشد، شتر باشد، ماشین باشد، قطار باشد و .... اینها می خواستند مسافت را با زمان بیان کنند. ولی در مرکب فکر می کردند. که مرکب را چی قرار بدهیم. فاصله خیلی زیاد است. راه رفتن اسب و الاغ و شتر و ماشین اینها نمی تواند بیانگر این رفعتها باشد. گفتند برویم سراغ سریع السیر و آن را پیدا کنیم. ببینیم که چی

از همه سـریع السـیرتر است. سـریع السـیرهایی که در نتیجه ی علم و صـنعت، قطار، هواپیما، دیدند اینها هم کافی نیست. چون مسافت خیلی زیاد است. ببینیم چه چیز سـریع السیرتر است. گفتند دو چیز سریع السیر است. ولی باز با هم مساوی نیستند. یکی صوت، یکی نور. شـما تلویزیون نگـاه می کنیـد سـنندج را نشان می دهـد که آنجا مثلاً الان رهبر معظم انقلاب مسافرت کرده انـد. نگاه می کنید اول تصویر را می بینید. بعد یک نیم دقیقه بعد صدایش را می شـنوید. آن اولی نور است که زود می بینی. چون از صوت سریع السیرتر است. اما بعد از چند لحظه گوش می کنی، آن آقا می گوید این طوری. بنابراین متوجه شدیم که نور هم از صوت سـرعت بیشتری دارد. دیگر از نور سریع السیر تر چیزی پیدا نکردند. گفتند نور در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر راه طی می کنـد. این را امتحان کردند. در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر. شعاع کره ی زمین ۴۰ هزار کیلومتر است. نور می تواند در یـک ثانیه چنـد دفعه دور زمین بچرخـد. در هز ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر. این سـرعت سـیر نور است. حالاـ می خواهیم ما این مسافتها را نشان بـدهیم. آیا معیار ثانیه باشـد، که چنـد ثانیه نور از خورشـید به زمین می رسـد. چنـد ثانیه سـتارگان همین طور هسـتند. جـدی و ثریا و فلان و فلان. نه ثانیه، باز هم رقم خیلی بالا می شود. چون مسافت خیلی زیاد است. اینجا گفتند ثانیه ی نوری، دقیقه ی نوری، ساعت نوری، ۲۴ساعت نوری سال نوری. آمدند سال نوری را معیار قرار

دادند. دقت کنید این را بگویم تمام شود. حالا دیگه این طور است. گفتند نور در ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر. در ۶۰ ضرب شود می شود دقیقه ی نوری. حاصل ضرب را در ۶۰ ضرب کن چقدر می شود؟ ساعت نوری. حاصل ضرب را در ۲۴ ساعت ضرب کن. می شود شبانه روز نوری. این را ضرب کن در ۳۶۵ که هر سال ما ۳۶۵ روز است. حاصل ضرب می شود سال نوری. این را جمع کنید ان شاء الله برای جلسه ی بعد بیاورید. ان شاء الله برای فردا.

تفاوت جنگ معولی با جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : تفاوت جنگ معولی با جهاد در بحثی که داشتیم که از آیات قرآن استفاده می شود که نصرت پروردگار و فتح و ظفر فقط در سایه ی جهاد حاصل می شود. تعدای از آیات قرآن را در این مورد، مورد استشهاد قرار گرفت و عرض کردیم. خلاصه استفاده می شود از آیات قرآن که بدون جهاد هرگز پروردگار نصرت خود را برای مردم فراهم نمی آورد. إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدامَکُمْ نصر پروردگار مشروط به این است که شما به جهاد بپردازید و ثابت قدم باشید. رسیدیم به سوره ی ۴۸ قرآن مجید، آیه ای هست که آن روز عرض کردیم. ولی باید توضیح داده شود. سوره ی ۴۸ قرآن کریم سوره ی فتح است. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِراطاً مُسْتَقیماً وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزیزاً این آیه از جهت اینکه فتح مبین پروردگار را وقتی ذکر می کند،

ص: ۱۲۴۲

معلل می کند به اینکه لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ دو، سه تا بحث اینجا به وجود می آید. اول بحث این است که مگر پیغمبر اسلام ذنبی داشته تا خداوند فتحی را پدید آورده و معلل کرده به این علت که خداوند به این وسیله گناه تو را بیامرزد. هم "ما تقدّم" و هم "ما تأخّر" این یک مطلب است. دوم اینکه چه مناسبت است بین اینکه فتح مبین به وجود آوردن و غفران ذنب. این هم یک مسئله است که ارتباط به وجود آمدن فتح با غفران ذنب پیغمبر. این است که آیه خیلی جای بحث دارد که باید این بحث روشن شود. بین ما و مفسرین عامه تفاوت در این قبیل آیات وجود دارد که عرض کردیم که ما یک تفسیر مقارن لازم داریم. که آنها خیلی با ما در تفسیر آیات قرآن فرق دارند. در اینجا چون ما قائلیم که پیغمبر دارای عصمت است. عصمت قولی و عملی و فکری از همه جهت. با دلیل عقلی و نقلی. ولی آنها این طور قائل نیستند. آنها پیغمبر و ائمه : را معصوم نمی دانند، سنی ها. از این جهت مطلب برای آنها از این جهت مشکلی نیست. لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ اما برای ما مطلبی است. باید جواب بدهیم. در میان آنها هم اقوال فراوانی وجود دارد. پیغمبر ، ما می گوییم از اول عمر تا آخر عمر معصوم باشد. حتی قبل از بعثت. آنها می گویند نه. یک فرقه شان می گویند قبل از بعثت لازم نیست. اما بعد از اینکه پیغمبر شد

ص: ۱۲۴۳

بایـد معصوم باشـد. ما قائلیم که فرق نمی کند. از اول عمر تا آخر عمر باید معصوم باشد. یکی از کتابهای مهمی که ما در این مورد داریم، کتاب "تنزیه الانبیاء" مال سید مرتضی است. سید مرتضی سعی کرده در این کتاب آیاتی از قرآن که ظاهرش منافات دارد با عصمت انبیاء، جواب بدهد. چون در قرآن آیاتی مثل وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی آدم عصیان کرد فَغَوی از این قبیل زیاد داریم. سید مرتضی هم خودش یک عالم بسیار جلیل القدر است که در زمان خودش خیلی مهم بوده. علامه حلی در خلاصه که کتاب رجال است, اسم سید مرتضی را که می برد، می گوید از علم و کتاب سید مرتضی از زمان خودش تا زمان ما در حوزه ها استفاده می شود و علمای حوزه های ما همه در طول این ۳۰۰ سال تقریباً اعتکاف و اهتمامشان به کتاب سید مرتضی است. سید مرتضی در سال ۴۳۶ ه.ق وفات کرده. علامه حلی ۷۲۶ ه.ق. در حدود ۳۰۰ سال بعدش علامه ی حلی می گوید به کتبه، به کتاب و معلومات او روی آورده اند علمای حوزه ها، از زمان او تا زماننا هذا. سید مرتضی مواجه هم بوده با اهل تسنن در آن زمان که مناظرات فراوانی هم وجود داشته. هر چند در یک مدرسه گاهی درس می خواندند. استاد و شاگرد، این پیش آنها و آنها پیش این. ولی مناظرات علمی فراوانی وجود داشت. دوره ای است که علم کلام خیلی پیشرفت کرده. متکلمین شیعه، خود سید مرتضی شاگرد شیخ مفید است. شیخ مفید در کلام خیلی قوی است. یک نفر

بوده به نام قاضی عبدالجبار معتزلی, کتابی نوشته بوده علیه شیعه و سید مرتضی می خواهد جواب او را بدهد. کتابی دارد به نام "شافی". شافی متعرض تمام بحثهایی است که سنی ها با شیعه دارند. بعد یک نفر به نام ابی الحسین بصری کتاب سید مرتضی را رد کرد. سید مرتضی به شاگردش شیخ طوسی گفت شما هم جواب از آن جواب بدهید. آن هم "تلخیص الشافی" نوشت. "تلخیص الشافی" رد اشکالهای قاضی عبدالجبار معتزلی هم هست. خلاصه یکی از مباحث داغ در آن زمان این بحث بوده که از آیات قران استفاده می شود که پیغمبر و ائمه :، حالا امامان را ما می گوییم چون سید ملحق کرده. "تنزیه الانبیاء و الائمه :". در همین کتاب "تنزیه الانبیاء" متعرض در مورد ائمه : است. در مورد حضرت امیرالمؤمنین چند موضوع را آنها اشکال کرده اند و ایشان جواب می دهد. یکی از آنها در صحیح بخاری هست که حضرت امیر دختر ابوجهل را می خواست بگیرد. پیغمبر آمد مسجد و مردم را جمع کرد و که دختر عدو الله نمی شود با دختر من در یک خانه جمع شوند. در صحیح بخاری هست این. از این چیزها در صحیح بخاری زیاد است که ایشان جواب می دهد. آن وقت اینجا راجع به صلح امام حسن ، سیدالشهداء و رفتنش به کوفه و کربلا و اینها و تا امام زمان. تا امام زمان هم هست. خلاصه "تنزیه الانبیاء و الائمه :". این کتابی است که مال سید مرتضی است. در اینجا سید مرتضی جواب می دهد. جواب سید مرتضی را تفسیر تبیان که

شاگرد سید مرتضی، شیخ طوسی ۲۸ سال در درس سید مرتضی شرکت کرده. ۵ سال در درس شیخ مفید. با آنکه استاد هر دو بود. وقتی شیخ مفید از دنیا رفت. مرجعیت و اداره ی حوزه ها به سید مرتضی تعلق گرفت. شیخ طوسی هم از روی تواضع و تأدب اسلامی، تا سید مرتضی حیات داشت در درس سید مرتضی شرکت کرد که ۲۸ سال است. تا در سال ۴۳۶ ه.ق سید مرتضی که وفات کرد. شیخ طوسی زمام حوزه ها و تشیع را به دست گرفت. آن وقت در کتابی که بنده نوشته ام که درباره علماست, سید مرتضی که به شاگردهایش شهریه می داد، فرق داشتند. به شیخ طوسی ۱۲ دینار می داد. ولی به سلار ۸ دینار می داد. شهریه هایی که می داد به کسانی که شاگردانش بودند, از جهت مخارج آنها و این چیزها فرق می گذاشت. ۲۸ سال شیخ طوسی در درس سید مرتضی شرکت کرد. در تفسیر تبیان که مال شیخ طوسی است و همین طور تفسیر مجمع البیان، که خیلی مجمع البیان از تفسیر تبیان تبعیت می کند. جواب سید مرتضی را اینجا نوشته اند. که عرض می کنیم در باره ی لیغفر لک الله ... اما روایات. تفسیرهای ما که به روایات نظر دارند. تفسیر صافی آن روز عرض کردم. تفسیر برهان، تفسیر نور الثقلین. آیت الله طباطبایی هم مثل همین ها. اینها یک جواب دیگر می دهند. آیه ای بود و مهم بود و بحثی است و باید مطرح شود و بحث شود. عبارتها را ملاحظه فرمودید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً

مُبیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ این لام، لام تعلیل است ظاهرش. گاهی لام، لام عاقبت است. مثل فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَنا این لام، لام عاقبت است. لدو للموت و ابنوا للخراب است. این هم لام، لام عاقبت است. علت تولد، موت نیست. این لام عاقبت یعنی عاقبت تولدها موت است. عاقبت بناها خراب است. گاهی لام، برای عاقبت است. لدو للموت و ابنوا للخراب گاهی لام مثل لِیَکُونَ لَهُمْ عَدُوًّا. گاهی نه خیر لام، لام تعلیلی است. اما لام ظهور در تعلیل دارد. آن لام عاقبت خلاف ظاهر است و قرینه می خواهد. این لام را در تفاسیر عامه بر عاقبت هم حمل کرده اند. در تفسیر آلوسی "روح المعانی" بنده مراجعه کردم لام را لام عاقبت می داند. لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ یعنی عاقبتش. اما نه ظاهرش این است. ظاهرش ارتباط علت و معلولی است. إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ ما فتح به وجود آوردیم. فتح مکه در سال هشتم هجرت و شکستن ۳۶۰ بت. این را به وجود آوردیم. برای چی؟! برای لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ چه ارتباطی با هم دارند. این است که در اینجا سید مرتضی در "تنزیه الانبیاء" صفحه ۱۹۳. شیخ طوسی در تبیان جلد ۹ صفحه ۳۱۲. مجمع البیان جلد ۹ از آن ده جلدی ها صفحه ۲۰۱. اینها یک جوابی دارند تا برسیم به آن جواب. اینها می گویند فیه وجهان شیخ طوسی در تبیان بعد از اینکه قول عامه را قائلند به اینکه پیغمبران گناه می کنند یا اقلاً ترک اولی می کنند, می

گوید نه. در مذهب ما داریم که انبیاء و ائمه منزهند از این که مرتکب خلافی باشند ولو به عنوان ترک اولی. بعدا دو تا جواب می دهـد. یکی اینکه لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ این معنایش این است که ذنوب شیعه و پیروان تو را خدا می بخشد. ما فتح به تو دادیم تاخداوند به شفاعت تو ذنب امت را ببخشد. می گوید این در اینجا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ یعنی ذنب امتک مثل وسأل القریه. در وسأل القریه، وقتی می گوییم که وسأل القریه ولی اهل در اینجا مقـدر است. یعنی وسأل اهل القریه. اینجا هم ذنبک یعنی ذنب امتک بشـفاعتک و امثال اینها . این یک وجه است. چون برای اینکه در اول کتاب سـید مرتضـی می گوینـد که چون آن دلیـل عقلی قطعی دلالـت دارد بر عصـمت پیغمبر و امـام، اگر ما دلیلی پیـدا کردیم که جایی برخلاف این بود بایـد توجیه کنیم. ولو آن توجیه خلاف ظاهر باشـد. خوب این خلاف ظاهر است, چون می گویـد من ذنبک اما به ناچار بایـد حمل کنیم به من ذنب امتک این طور بگوییم. این یک وجه است. دقت کنیـد در دومی. در اولی این بود که اینجا یک مضافی حـذف شده و مضاف الیه جای آن نشسـته. ذنب امتک بوده شده ذنبک. حالا آن هم باز باید بحث شود که چه ارتباطی با فتـح پیـدا می کنـد. خداوند عالم در جای دیگر نبخشـیده، نبخشـیده. در اینجا که فتح کردید، خداوند بخشـیده. خوب این هم مطلبی است. ما نقل قول می کنیم. این وجه اول.

وجه دو اینکه، دقت کنید در دوم. می گوید "ذنب" مصدر است. مصدر گاهی اضافه می شود به فاعل, گاهی به مفعول به. مثلاً می گوییم ضربُ زیدٍ حسنٌ این مصدر به فاعل اضافه می شود. یعنی زدن زید. زید حسن را. اما گاهی می گوید ضربُ زیدٍ فلان زدن زید را. در فارسی در آخر مفعول به "را" در می آید. پس بنابراین گاهی مصدر اضافه می شود به فاعل, گاهی هم مصدر اضافه می شود به مفعول به. در قرآن هم هست. مثل قَتْلَ أَوْلادِهِمْ شُرَكاؤُهُم "اولادهم" قتل اضافه شده به مفعول به. اولاد که قتل نکردند. کشتن اولادشان را. خلاصه ایشان گفته در اینجا "ذنب" اضافه شده به مفعول، نه فاعل. ذنب پیغمبر نه. ذنب آنها تو را. این اضافه ی مصدر است به مفعول به. فاعل چیه؟ فاعل محذوف است. فاعل ذکر نشده. فاعل "ذنب" هما ن مردم است. مردمی که با پیغمبر این قدر اذیت کردند پیغمبر را. تا این فتح به وجود نیامده بود این چیزی نبود. اما این فتح را به وجود آوردیم. لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبهم ایاک. این کاف در اینجا فاعل نیست. که اینجا مضاف الیه قرار گرفته. این مفعول است. مصدر روی مفعول اضافه شده. فاعل در اینجا محذوف است. یعنی ذنبهم ایاک حالا چه مناسبت بین فتح و آن وجود دارد. برای خاطر اینکه پیغمبر تا فتح نکرده بود, پیغمبر را به مکه راه نمی دادند, اذیت می کردند, جنگ و ستیز داشتند و خیلی چیزها داشتند. تمام اینها ذنب آنها بود نسبت به پیغمبر. ولی وقتی که پیغمبر فتح کرد,

این ذنبها برطرف شد. به مکه راه دادند و تسلسیم شدند و مراعات کردند و این حرفها. پس بنابراین می گوید این اضافه ی مصدر است به مفعول به. و فاعل در اینجا محذوف است. در کلمات عرب این طور هم داریم و این وجه دوم بیان سید مرتضی است که تبیان همین را ذکر کرده. چون تبیان شاگرد سید مرتضی است. مجمع البیان هم خیلی از تبیان تبعیت می کند در تفسیرش. این یک وجه است. عرض کنم اما وجه دیگر. دقت کنید به وجه دیگر. ما در لغت "ذنب" را گناه معنا می کنیم. "ذنب" به معنی مخالفت امر مولوی، الهی نیست لغتاً. "ذنب" لغتاً به این معنی است که یک کاری انسان انجام بدهد در نظرها نامطلوب می آید. می شود "ذنب". آن روز هم عرض کردم به این که یک شعر از مطول قد اصبحت ام الخیار تدعی/ علی ذنباً کله لم اصنعِ. در قرآن کریم حضرت موسی می گوید وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُون حضرت موسی یک نفر از اهل فرعون را کشته بود. کشتنش هم مشروع بود. اما عکس العملش این بود که حضرت موسی ناچار شد که فرار کند. فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فرار کرد از مصر و رفت و پیش شعیب مدتی بود و بعد که به نبوت رسید برگشت. خدا می گوید حالا برو سراغ فرعون. می گوید وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخافُ أَنْ يَقْتُلُون این "ذنب" چه ذنبی است؟ گناه الهی نیست. آنها از من یک ایرادی دارند. در نظر آنها مرتکب تقصیری شده ام. می ترسم من را بکشند. پس "ذنب" در

فارسی اگر بخواهیم بگوییم باید بگوییم ایراد از انسان بگیرند. پس معلوم می شود که "ذنب" در لغت به معنی این است که کاری انسان انجام بدهد که تبعه و اثر نامطلوب در نظر باشد. یک معنی عامی است. پس "ذنب" به معنی مخالفت تکلیف مولوی الهی نیست. "مغفرت" چطور؟! "مغفرت" یعنی چشم پوشی از آن امر نامطلوب نه بخشش خدا. بله قبل از فتح مکه خیلی ایراد می گرفتند از پیغمبر. حالا خوب است که مثال بزنم. در همین انقلاب اسلامی ایران امام (رضوان الله علیه) که قیام کرد. خیلی از مردم، همان ها که الان تعریف می کنند. آن موقع ایراد گرفتند. آقاجان مگر می شود که با آمریکا مبارزه کرد؟! مگر می شود با شاه مبارزه کرد. شاه خودش آمریکاست. یا دست خالی. این طلبه ای است و با دست خالی در برابر دنیا قیام کند. چه حرفهایی می زند. هی ملامت. من می شناسم خودم. الان افرادی که آن موقع ایراد می گرفتند الان تعریف می کنند. ولی وقتی که خداوند فتح الفتوح به وجود آورد و غالب شد و پیروز شد. همانهایی که انتقاد می کردند, همانها الان به صف کسانی که سمت دارند و تعریف می کنند پیوسته اند و این طور چیزها. بله تا مکه فتح نشده بود می گفتند این پیغمبر خداست. خانه ی خدا ۳۶۰ تا بت آویزان است. بت پرستان در برابر آنها سجده می کنند. مرکز توحید ابراهیمی شده یک مرکز بتها. خوب اینها آمدند جنگ بدر را ترتیب دادند. جنگ خندق را ترتیب دادند. جنگهای دیگر را ترتیب دادند. خوب اگر این پیغمبر

خداست باید این غلبه پیدا کند. باید همه ی اینها را سر جایشان بنشاند. باید خانه ی کعبه را مسخر کند. بتها را بشکند. تمام ایراد می گرفتند. تا کی؟ حتی پیغمبر آمدند که حدیبیه را به وجود آورد. حالا پیغمبر مکه را فتح کرده. یعنی با ۱۵ هزار نفر لشکر آمده بدون خونریزی مکه را فتح کرده. همانها که تا دیروز انتقاد می کردند حالا آمدند تسلسم و خضوع و تواضع و تعریف و تمجید و ایمان و این طور چیزها. می خواهیم بگوییم که این آیه امام رضا هم این طور معنا کرده. آن مفسرینی که نظر دارند به روایات مثل تفسیر صافی. حالا ما نمی خواهیم همه تنزیه الانبیاء را اینجا بگوییم. آیات قرآن زیاد است. من کتاب می گویم شما مطالعه کنید. ما حالا اینها را داریم بحث می کنیم. خلاصه اینجا یک روایت از امام رضا داریم که تفسیر صافی نقل کرده. تفسیر برهان نقل کرده. تفسیر نورالثقلین نقل کرده. آیت الله طباطبایی هم مطابق آن معنا کرده. می گوید "ذنب" در اینجا همین که عرض کردم. در فارسی شاید عملی بگوییم که مورد ایراد است. عمل مورد ایراد و نامطلوب "ذنب" معنی شده. مخالف تکلیف مولوی و الهی نیست. خیلی اعم است. "مغفرت" هم به معنی چشم پوشی است. از آنچه که به معنی ترک عقاب الهی نیست. چشم پوشی کردن. این مردم چندی که فتح نبود خیلی انتقادها داشتند. عرض کردم که مثال روشنش همین انقلاب خودمان است. انقلاب ایران. ولی وقتی که فتح و پیروزی انجام شد. بله این کار خداست و خدا بهش کمک کرده و

پیغمبر است و آمدنـد در مقابلش و ایمان آوردند. إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ تمام عیبهایی که به تو می گرفتنـد. تمام عیبها وَ ما تَأَخَّرَ بعـداً کسـی ایراد نمی گیرد. چون برای اینکه همه برایشان ثابت شده که پیغمبر خداست و خـدا هم بهش کمـک کرده و آمـده این جـور فتـح کرده. خیلی سـر راست است. آن وقت این را امـام رضـا در "عیون اخبـار الرضـا" به این معنـا که عرض کردم نقـل کرده. فرموده امـام رضـا را تفسـیر صـافی نقل کرده. تفسـیر برهان نقل کرده. آدرس تفسـیر برهان را خدمت شـما عرض کنم. در تفسیر برهان جلد ۷ صفحه **۲۳۲**. صـافی هم معلوم است. دو جلـد بیشتر نیست. در تفسـیر آیه, حدیث عیون اخبار الرضا را ذکر کرده. و همین طور تفسیر برهان و نور الثقلین. بله برای ما روشن شد بنده لازم می دانسـتم که این بحث ناتمـام نمانـد که آن روز عرض کردم بنابراین برای ما مطلب روشن شـد. این نسـبت به بحث قبلی. ما در اینجا بحث می کنیم. گفتیم که تفاوت جهاد با جنگهای معمولی. چنـد تا تفاوت گفتیم. یکی از تفاوت ها این است که درباره ی مجاهـدین. مجاهـدین افراد خاصـی هسـتند که اینها ساخته شـده انـد. بعد از ساخته شدن با فکر و ذهنیت و ایمان و اخلاص خاصـی به عرصه ی جهاد حرکت می کننـد. در اینجا بحث داشتیم. در اینجا آیات قرآن و روایات و تاریـخ زیاد دارد. یکی از مسائل، مسئله ی امتحان است. خداوند اعلان می کند که ما، شما را به وسیله جهاد امتحان می

کنیم. وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتَّی نَعْلَمَ الْمُجاهِدینَ مِنْکُمْ وَ الصَّابِرینَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَکُمْ مجاهدین بدانید که شما در مرحله ی امتحان قدم گذاشته اید. این رفتن شما خودش امتحان است. این آیه از آیات سوره ی محمد است. سوره ی ۴۷ سوره ی محمد است. سوره ی ۴۸ سوره ی فتح است که بعدش است. آیه ی ۳۱ از سوره ی محمد وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتَّی نَعْلَمَ الْمُجاهِدینَ مِنْکُمْ جهاد آنقدر جایگاه بلند دارد که خداوند به خصوص آن را امتحان به حساب می آورد. یعنی نماز خواندن تنها امتحان نیست. سایر اعمال هم امتحان دارد. این به خصوص این این قدر مهم است. چون این جان خود را در طبق اخلاص گذاشته است دیگر . وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتَّی نَعْلَمَ الْمُجاهِدینَ مِنْکُمْ وَ الصَّابِرینَ وَ نَبْلُوَا أَخْبارَکُمْ آیه ی ۳۱ از این سوره ی ۴۷. ببینید آیه عجیب است واقعاً. بعد پشت سرش می گوید وَ لَوْ یَشاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ خدا اگر بخواهد از کفار خودش انتقام می گیرد و می کشد آنها را. وَ لکِنْ لِیَبْلُوَا بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ خدا اگر بخواهد می تواند قهراً تمام کفار را نابود کند و لکن می خواهد امتحان کند بعضی را به بعضی. یعنی شما مجاهدین بروید عرصه ی جهاد. آن کفار هم بیایند مقابل شما. هم آنها امتحان داده شوند از لحاظ شقاوتشان بعد از همه ی اتمام حجتها و اینها تسلیم نشدند و کشته شدند, هم شما امتحان شوید که جان خود را [در طبق اخلاص گذاشتید] و حرکت کردید. وَ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ فَلَنْ یُضِلَّ أَعْمالَهُمْ ولی بدانید شما که به این جهاد می

رویـد و امتحان پس می دهید اگر کشته شوید اعمال شـما هدر نمی رود. سَیَهْدیهِمْ وَ یُصْلِحُ بالَهُم وَ یُدْخِلُهُمُ الْجَنَّهَ عَرَّفَها لَهُم آن وقت دلگرمی می دهـد به این کسـانی که کشـته شونـد عملشـان از بین نمی رود. خداونـد عملشـان را هـدایت می کنـد به بهشت و یُصْلِحُ بالَهُم شأنشان را خداونـد اصـلاح می کند. وَ یُدْخِلُهُمُ الْجَنَّهَ عَرَّفَها لَهُم پشت سـرش إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدامَکُم واقعاً در هیـچ موضـوعی مثـل جهـاد آیـات روشـن بـه این ترتیب نـداریم. مـا بحثمـان در این است که یکی از چیزهایی که در قرآن مجید است که خداوند به این جهت مجاهدین را بسیج می کند، مسئله ی امتحان است, که بدانند که در مرحله ی امتحان گام برمی دارند. استاد بزرگوارم آیت الله طباطبایی، شاید کمتر کسـی تا به حال شـنیده باشد ایشان در تفسیر المیزان می گوینـد این آیـات مربـوط به جهـاد است. وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرینَ ایشان می گویند مربوط به جهاد است. چون این آیات "و لنبلونکم" شـما فکر می کنید که خیلی عام است. ممکن است که عـام باشـد. ولی مصـداق روشـنش ایشان می گوینـد که جهاد است. ایشان می گویـد این آیه که عرض کردم, قبلش وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فی سَبیلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ وَ لکِنْ لا تَشْعُرُون این را می گویـد. پشت سـرش می گوید وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرینَ الَّذینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصیبَهٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ

إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ایشان می گویند این را. آیت الله طباطبایی در جلد اول تفسیر المیزان. آیه، آیه ی ۱۵۳ شروع می شود تا ۱۵۷ از سوره ی بقره. از آیات سوره ی بقره است. چون جنگ است که در آن خوف به وجود می آید. در جنگ، در برخوردها ناامنی ها به وجود می آید. معلوم است که خوف یعنی ترس و ناامنی. وَ الْجُوعِ جنگ گرسنگی دارد. محرومیت دارد. وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ خراب شدن اموال وَ الْأَنْفُسِ افرادی کشته می شوند. وَ الثَّمَراتِ حالا ثمرات قلب است یا ثمرات معمولی وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ایشان می فرمایند این آیات همه اش مربوط است به قتال و جنگ و جهاد و خداوند متعال می خواهد بگوید که جنگ و جهاد یک مرحله از امتحان است از اول که حرکت می کنید و پیش می آید بدانید که در ورطه ی امتحان پروردگار. آیت الله طباطبایی اینجا به مناسبت یک فصلی باز کرده. درباره ی امتحان خداوند. چون تفسیر المیزان یک تفسیر بسیار جامعی است و مطالب فراوان دارد. اینجا یک فصلی باز کرده به عنوان امتحان پروردگار. در قرآن ۵۰ مرتبه از امتحان نام برده شده. هیچ کسی از امتحان مستثنی نیست. خطبه ی قاصعه ی نهج البلاغه، خطبه ی ۲۳۲ طولانی ترین خطبه مربوط به امتحان پروردگار است. خداوند متعال پیغمبران و ائمه : و همه چیز را، همه ی افراد را. برای اینکه امتحان در برابر، برای پیغمبر و

اینها أشَدُّ بَلاءً انبیاء است. امتحانشان سخت تر است. ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَل این امتحان پروردگار است. امتحانهای پروردگار با این امتحانهای انسانها فرق دارد. ایشان می گویند. امتحان انسانها، امتحان است و دانشگاه است و حوزه است و جمع شدن شاگردان و بساط امتحان مرتب شده و می خواهند بدانند که چقدر شما سواد دارید. چقدر درس خواندید. رشته ها ی مختلف را امتحان می دهید. اما مال خدا این طور نیست. اولا مال خدا، اینها می خواهند بدانند, خدا قبلاً می داند. پس یک چیز دیگر است. امتحان پروردگار درباره ی افعال است. یعنی پیشامدهایی پیش می آورد در نتیجه ی آن پیشامد که فعل شماست، آن جوهره ی ذات شما، نیت نهانی شما، که در روح دل شما است در ضمن عمل معلوم می شود. وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُن ابراهیم چند تا امتحان، در میان آتش افکندند, از وطن خودش باید هجرت کند که خیلی مشکل است. پسرش را با دست خودش قربانی کند و اینها. آن وقتإِنِّی جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماما خدا می گوید إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبین فرزند را با دست خود مأمور شوی به قربانی کردن، امتحان بزرگی است. امتحانهای پروردگار این طوری است. ما همه مان باید بدانیم در مرحله ی امتحان هستیم. ولی عمل ما، موضع گیری ما، این ثابت می کند که ما آیا خوب هستیم؟! از امتحان در آمدیم؟! نمره ی بیست است, نمره ات چند هست؟ و اینها. بنابراین دومین مطلب درباره ی مجاهدین مسئله ی امتحان است. تا بقیه ان شاء الله بحث می کنیم.

تفاوت جنگ معمولی با جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : تفاوت جنگ معمولی

ص: ۱۲۵۷

با جهاد همان طور که عرض کردیم جهاد در اسلام یک عبادت است . دارای قداست خاصی است. منتها شرایطی دارد که با رعایت آن شرایط مثل سایر عبادات قداست خود را حفظ خواهد کرد. یکی از تأسف های ائمه : این بوده که در زمان بنی امیه و بنی عباس جهاد از شرایط خودش خارج شده و شرایط خودش را از دست داده. از این جهت در بحث جهاد، توجه به این قبیل روایات که تأسف و اعتراض ائمه : را در زمینه ی جهاد منعکس می کند لازم است. یکی از این خبرها، خبر هشتم از باب اول از ابواب جهاد عدو است. که صاحب وسائل در وسائل ۲۰ جلدی که داریم در صفحه ۶ از جلد ۱۱ متعرض شده. که حضرت باقر اعتراض دارد. وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى يعنی کُلِینی عَن مُحَمَّدِ بنِ یحیی أبو جَعفَر عَطارِ قُمی که از اساتید بزرگ کلینی است. او از أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى این چهره ها را می شناسیم. عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ایشان هم از اجلای رواه است. عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ منتها حدیث از جهت "حسن بن محبوب" ارسال کرده به ابهام واسطه. عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام حضرت باقر فِي رِسَالَتِهِ إِلَى بَعْضِ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ حضرت باقر به بعضی از خلفاس بنی امیه رساله ای نوشته، در مورد اینکه تضعیی و تخلفهایی در احکام پروردگار به وجود آورده بودند، از جمله جهاد, که در کتاب تمدن اسلام عرب مال جرجی زیدان در بحث جهاد بنی امیه، جهاد را به این شکل درآوردند, به

ص: ۱۲۵۸

عنوان کشورگشایی و وسعت دادن قلمرو حکومت خودشان. این بود که افرادی را می فرستادند به عنوان جهاد، اما مقصودشان آن جهاد اسلامی نبود. وسعت دادن بر قلمرو حکومت خودشان و فتح کردن. هر کجا را که فتح می کردند، مالیات سنگین برای مردم می بستند و می گرفتند و حتی نصرانیها می گفتند که ما اسلام می آوریم. می گفتند نه شما باید کافر بمانید, به ما جزیه بپردازید. چون اگر مسلمان می شدند، جزیه نمی دادند. اینها چون نظرشان این بود که مالیات بگیرند و وسعت مالی پیدا کنند، می گفتند شما نمی خواهد مسلمان شوید. شما در همان نصرانیت بمانید اما جزیه بپردازید. جاهایی که فتح می کردند، هم اراضی، اراضی خراجیه می شد. کل اراضی "مفتوحه عنوه" لشکر اسلام با قهر و غلبه بگیرد می شود جزء اراضی خراجیه. اراضی خراجیه مال همه ی مسلمانهاست. باید به نفع همه ی مسلمانها از آن اراضی بهره برداری شود. ولی اینها بعد که زمین را فتح می کردند، برای خودشان برمی داشتند. میان حاشیه نشینان خودشان قسمت می کردند. خلاصه جهاد از آن وضع اسلامی خود خارج شده بود. در زمان بنی امیه و بنی عباس وسیله ای شده بود، _مخصوصاً بنی امیه_ در زمان آنها وسیله ای برای وسعت دادن به قلمرو حکومت خودشان و سلطه طلبی خودشان. این است که حضرت باقر از این جریان تأسف می خورد و اعتراض می کند. خبر هشتم که می خواهیم بخوانیم مربوط به این مطلب است. كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فِي رِسَالَتِهِ إِلَى بَعْضِ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ مِنْ ذَلِكَ مَا ضُيِّعَ الْجِهَادُ

اعتراضات فراوانی حضرت باقر به بدعت هایی که به وجود آمده بود داشتند. یکی از اینها اینجا اولش درباره ی جهاد است. خوب جهاد می گوید الَّذِی فَضَّلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی الْأَعْمَالِ جهاد خیلی اهمیت و ثواب دارد. خداوند آن را بر همه ی اعمال برتری بخشیده. فَضَّلَهُ اللَّهُ عَلَی الْأَعْمَالِ وَ فَضَّلَ عَامِلَهُ عَلَی الْعُمَّالِ کسانی که در جهاد گام برمی دارند، خداوند آنها را بر کسان دیگر که در کارهای دیگر قدم بر می دارند رجحان بخشیده. تَفْضِیلًا فِی الدَّرَجَاتِ وَ الْمَغْفِرَهِ وَ الرَّحْمَهِ تفضیل و فضیلتی که در درجات آنها، مغفرتی که خداوند برای مجاهدین دارد، رحمتی که پروردگار برای مجاهدین دارد. لِأَنَّهُ ظَهَرَ بِهِ الدِّینُ چون برای اینکه جهاد وسیله ی ظهور و بروز دین است. وَ بِهِ یُدْفَعُ عَنِ الدِّینِ وسیله ی دفاع از دین است. وَ بِهِ اشْتَرَی اللَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ اشاره دارد به آیه ی ۱۱۱ از سوره ی توبه سوره ی ۹ قرآن کریم. إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ حضرت اشاره دارد به این آیه می گوید اینقدر جهاد با فضیلت است که پروردگار با این تعبیر از مجاهدین تجلیل به عمل آورده. اشتری است و معامله ی با پروردگار است. کسانی که جان و مال خود را به خداوند فروختند در برابر بهشت، اینها در صحنه ی جنگ و جهاد حاضر می شوند.

ص: ۱۲۶۰

فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ یـا می کشـند، یـا کشـته می شونـد. و این وعـده ی پروردگار است در تورات و انجیل و قرآن و چه کسـی به وعـده ی خـودش از پروردگـار باوفـاتر باشـد. و این فوز عظیم این است. این آیه را حضـرت بـاقر در اینجـا ذکر می کنـد. می فرمایند که جهاد وسیله ای است که اشتری پروردگار از مؤمنین أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ در برابر بهشت. بَيْعاً مُفْلِحاً مُنْجِحاً بیعی است که با فلاح توأم است. بیعی است که با سعادت توأم است. اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ حالا دقت کنید. می گوید خداوند به این وسیله برای مجاهدین فضیلت و ثواب ذکر کرده. اما یک کلمه هم در جهاد دارد و آن این است که آیه ی بعدش است. التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِين که نه چیز است. آخرش الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ مجاهـدین بایـد حـدود پروردگار را در جهادشان حفظ کننـد. حالا حـدود را معنا می کنیم. پس برای مجاهـدین نه چیز در این آیه ذکر شـده. این صـفات مجاهـدین را بیان می کند. نهم الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ باید مجاهدین مواظب باشند که حدودی که خداوند معین کرده، حفظ کنند. حالا حدود را می گوییم. أَوَّلُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ اولش این است که بایـد دعـوت کننـد مردم را به طـاعت پروردگـار. چـون اینهـا به هر کجـا که قـدم می گذاشـتند در آنجا اسـتبداد حاکم بود، اسـتکبار حاکم بود. مردم بنده و برده ی آن سلاطین و جباران بودند. اینها باید در جهاد خود سعی کنند که مردم

را از بندگی بندگان به بندگی خدا دعوت کنند. مردم را از استعباد نجات دهند و بنده ی خدا بکنند. این جوری باید باشند. ما داریم در تاریخ که مجاهدین به اندازه ای قوی بودند در زمان پیغمبر وقتی به جایی قدم می گذاشتند اصلاً مردم از دیدن آنها مسلمان می شدند. اعمال مجاهدین، قیافه ی مجاهدین، حرکاتشان، بیانشان حاکی از یک اخلاص و از یک صفا و معنویت بود که همان کفار را به اسلام متمایل می کرد. اما زمانی بنی امیه یک جلادانی، افراد بی رحم و خشنی که حدود پروردگار را در نظر نمی گرفتند، شدند مجاهدین. همشان چیست؟! همّشان وسعت بخشیدن به قلمرو بنی امیه. هیچ مراعات احکام خدا نمی شد. این است که امام باقر در اینجا آن شرائط را ذکر می کند. اینها که رفتند چند تا جنایت اول این بود که مردم را از استعباد این سلطان خارج کردند و در استعباد بنی امیه داخل کردند. چه فرقی می کند؟! مردمی بودند در ایران، ایران مذهبش مجوسی بود, اینها را در شهرهای مختلف سعی می کردند فتح کنند. فتح شد به معنای چیست؟ فتح شد یعنی اینکه مردم از بردگی سلاطین ساسانیان نجات پیدا کردند ولی برده ی بنی امیه شدند. این است که می فرمایند _اعتراض سختی حضرت دارند_ أَوَّلُ ذَلِکَ الدُّعَاءُ إِلَی طَاعَهِ اللَّهِ مِنْ طَاعَهِ الْعِبَادِ وَ إِلَی عِبَادَهِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَهِ الْعِبَادِ وَ إِلَی وَلَایَهِ اللَّهِ مِنْ وَلَایَهِ الْعِبَادِ مردم باید دعوت کنند به طاعت پروردگار و از طاعت عباد خارج کنند. به عبادت پروردگار و از عبادت عباد خارج کنند. به ولایت پروردگار

و از ولایت عباد خارج کننـد. اولین کار این بود. بعد شـش، هفت موضوع نتیجه بگیریم. فَمَنْ دُعِیَ إِلَی الْجِزْیَهِ فَأَبَی قُتِلَ وَ سُبِیَ أَهْلُهُ می گفتنـد بیاییـد جزیه بدهید؛ به کفار. ولی آنها می گفتند که جزیه نمی دهیم. اینها را می کشـتند و اهلشان را اسـیر می کردنـد. جزیه اگر ندادنـد نبایـد این جور شود. فَمَنْ دُعِیَ إِلَی الْجِزْیَهِ فَأَبَی قُتِلَ وَ سُبِیَ أَهْلُهُ چون بعـداً می گوییم که این طور نیست که اگر جزیه ندادند باید کشـته شوند. شرایط زیاد دارد. وَ لَیْسَ الدُّعَاءُ مِنْ طَاعَهِ عَبْدٍ إِلَی طَاعَهِ عَبْدٍ مِثْلِهِ جهاد این نیست که دعوت کنیم از طـاعت این عبـد خـارج کنیم و در طاعت عبـد دیگر داخل کنیم. از طاعت این سـلطان خارج کنیم و داخل کنیم در تحت سـلطنت بنی امیه. این که جهـاد نیست. وَ مَنْ أَقَرَّ بِالْجِزْیَهِ لَمْ یُتَعَدَّ عَلَیْهِ حالاـ بعضـی هـا می گفتنـد که جزیه می دهیم. ولی در عین حال تعـدی می کردند. جزیه یک مالیات متعارف است. ولی خیلی بالا می گرفتند تا بتوانند پولهای زیادی از مردم بگیرنـد وَ کُلِّفَ دُونَ طَاقَتِهِ مکلف می کردنـد به اینها که بیش از طاقت خودشان بایـد بدهند. وَ کَانَ الْفَیْ ءُ لِلْمُسْلِمِینَ عَامَّهً و آن اراضـی خراجیه که گرفته می شود مال همه ی مسـلمانها باید باشد. حالا اینها بین خودشان، حاشـیه نشینان خودشان آن اراضی و املاک را قسمت می کردند. حضرت از این جهت واقعاً ناراحت است. وَ إِنْ کَانَ قِتَالٌ وَ سَبْیٌ حالا اگر قتال شد و اسیر شد. باز اسیر هم در اسلام خیلی شرایط دارد. با اسیر باید با رحم و

عـاطفه رفتـار کرد. چه کار کرد و چه کار کرد. آنها خیلی بی رحمانه با اسـیر رفتار می کردنـد. وَ إِنْ کَانَ قِتَالٌ وَ سَبْیٌ سِیرَ فِی ذَلِکَ بِسِیرَتِهِ بایـد به سـیره ی پیغمبر عمـل شود. وَ عُمِلَ بِسُنَّتِهِ ولی این طور نبود. ثُمَّ کُلِّفَ الْأَعْمَی وَ الْأَعْرَجُ مثلاً اعمی معاف است. اعرج معاف است. ولی اینها همه را می بردند. اعمی و اعرج را هم می بردند. خلاصه اینجا حضرت شش چیز ذکر کرده است. اول اینکه الـدُّعَاءُ مِنْ طَاعَهِ عَبْدٍ إِلَی طَاعَهِ عَبْدٍ مِثْلِهِ دعوت می کردند که از تحت حکومت این شـخص خارج شوید ولی تحت حکومت بنی امیه در بیاییـد. فرق نمی کنـد. برده، برده می شود. این یکی. بایـد تبعیت خـدا باشـد. دعوت می کردنـد به جزیه. کسـی که جزیه نمی داد می کشـتند و اسـیر می کردنـد. این طور نبایـد باشد. وَ مَنْ أَقَرَّ بِالْجِزْیَهِ کسـی که جزیه نمی داد نباید به آنها تعدی شود. اینها همان جزیه دهندگان را هم، جزیه های خیلی رقم بالا قرار می دادند که به اشخاص ظلم می شد. فیئ المسـلمین است. آن اراضـی که مفتوحهً عنوه است باید مال همه ی مسـلمانها باشد. ولی اینها در میان خودشان قسمت می کردند و بهره برداری می کردند. اگر اسـیر می شدند با اسـیران همان طور که پیغمبر گفته بود عمل نمی کردند. اعمی و اعرج را هم اینهـا می بردنـد. از این قبیل چیزها. اینجا شـش چیز را حضـرت ذکر کرده که این در زمان بنی امیه به نام جهاد افراد می فرستادند، شهرها را فتح می کردند ولی این طوری بود. اما

ص: ۱۲۶۴

باقر فرمودند شما آن شرایط و حدودی که در جهاد لازم است، مراعات نکردید. البته بعد هم حج را ذکر کرده که بحث ما فعلاًـ در حج نیست. اما در جهاد این طوری است. شش چیز را ذکر کرده حضرت باقر که شما شروط جهاد را متأسفیم و معترضیم که رعایت نکردید. این خبر هشتم از باب اول از ابواب جهاد عدو در صفحه ۶ جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی. خبر دیگر خبر ۲ از باب ۹ از ابواب جهاد عدو است. آن در صفحه ۲۸ جلد ۱۱ وسائل است. این خبر هم این است. سند این خبر صحیح است. وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ یعنی کلینی از علی بن ابراهیم. عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ عَبْدِ الْکَرِیمِ بْنِ عُتْبَهَ الْهَاشِمِیِّ خبر سنداً صحیح است. قَالَ کُنْتُ قَاعِداً عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع بِمَکَّهَ این شخص، عبدالکریم می گوید که من پیش امام صادق در مکه بودم. إِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ أُنَاسٌ مِنَ الْمُعْتَزِلَه عده ای از معتزله، از سنی ها، معتزلی مذهب، چون سنی ها از لحاظ اصول به دو مذهب تقسیم می شوند. از لحاظ فروع چهار تا است. حنفی، شافعی، حنبلی، مالکی. از جهت فروع چهار طایفه هستند. اما از جهت اصول دو تا هستند. معتزله و اشاعره. معتزله قائلند به اینکه خداوند متعال که دنیا و انسان را خلق کرده، این مثل یک کارخانه ای است که به حرکت در آورده. خداوند عالم دیگر منعزل است از اداره ی عالم و عالم خودش بالتبع در جریان هست. اشاعره می گویند خیر. تمام کار، کار

خداست. حتی آتش نمی سوزاند. آن آتش را خداوند در آن موقع که می گذاریم در جوار چیزی, سوزاندن کار خداست. آب بخوری، سیراب شدن کار خداست. نان بخوری، سیر شدن کار خداست. تمام کارها، کار خداست. لا مؤثر فی الوجود إلا الله این افراط است و آن تفریط. امام صادق می فرمایند لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَیْنَ أَمْرَیْنِ ما قائلیم به اینکه نه آن افراط است به آن حدی که اشاعره می گویند. که لا مؤثر فی الوجود إلا الله تمام اثرها و آثار مال خداست. نه از این طرف آن چه که معتزله می گویند آن هم درست نیست. آن قیومیت پروردگار است که قوام همه ی اشیاء به پروردگار است, آن اقتضا می کند که لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَیْنَ أَمْرَیْنِ. اینها دو فرقه اند. بیشتر سنی ها اشعری مذهبند. حالا یک جماعتی از معتزله آمدند خدمت امام صادق فِیهِمْ عَمْرُو بْنُ عُبَیْدٍ که از آن معتزلی های معروف است. عمرو بن عبید معتزلی. وَ وَاصِلُ بْنُ عَطَاءٍ وَ حَفْصُ بْنُ سَالِمٍ مَوْلَى ابْنِ هُبَیْرَةَ وَ نَاسٌ مِنْ رُؤَسَائِهِمْ اینها آمدند خدمت امام صادق عرض کردم که بحث جهاد با تاریخ خیلی ارتباط دارد. وَ ذَلِکَ حِدْثَانُ قَتْلِ الْوَلِیدِ این آن موقعی بود که ولید کشته شده بود. ولید بن یزید بن عبدالملک. بسیار فاسق و فاجر و منحرف بوده. این همان شخصی بود که برکه ای و حوضی از شراب ساخته بود، آن وقت می افتاد تو آن حوض و آن قدر شراب می نوشید که قدری لبه ی حوض پایین می آمد. این همان

بود که می خواست در بـام خانه ی کعبه، برود آنجا و شـراب بخورد. این همان شخصـی است که قرآن را هـدف تیر قرار داد. گفت تُهَـدِّدُنِی بِجَبَّارٍ عَنِیـدٍ/ فَهَا أَنَا ذَاکَ جَبَّارٌ عَنِیـدٌ/ إِذَا مَا جِئْتَ رَبَّکَ یَوْمَ حَشْـرٍ/ فَقُلْ یَا رَبِّ مَزَّقَنِی الْوَلِیدُ. در مسـند احمد بن حنبل خبری از پیغمبر نقل کرده که فرموده بودنـد یک نفر مثل فرعون، به نام ولید در امت من پیدا می شود. آقای شـیخ عباس قمی در "تتمه المنتهی" در بحث ولیـد این خبر را ذکر کرده. خبر این است که لیکونن فی هـذه الامه رجل یقال له الولید ، لهو أشد لهذه الامه من فرعون لقومه حالا این فرعون کشـته شده. مردم جمع شدند و آخرش کشـتند او را. بعد از کشـتن مردم بس که جنایات بنی امیه دیده بودند به سـطوح آمده بودند. آمدند خدمت امام صادق که یک کاری شود. ذلک حدثان قتل الولید ۱۲۶ ه.ق این جراین کشتن ولید واقع شد. و ۱۳۲ به کلی بنی امیه منقرض شد و بنی عباس سر کار آمدند. شش سال بعدش. و ذلک قد حدثان قتل الولید إِلَی أَنْ قَالَ خبر هم مفصل است، مقداری نقل می کنم. فَأَسْنَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَی عَمْرِو بْنِ عُبَیْدٍ اینها عده ی زیادی آمـده انـد و در میان این جمعیت بایـد یک نفر به عنوان متکلم از طرف اینها نماینـده حرف بزنـد. اینها هم عمرو بن عبیـد از طرف اینهـا با امام صادق صـحبت کنـد. فَتَکَلَّمَ عمرو بن عبیـد صـحبت کرد. فَأَبْلَغَ خیلی بلیغ هم صـحبت کرد. وَ أَطَالَ طولانی صحبت کرد. فَکَانَ فِیمَا قَالَ أَنْ قَالَ این طوری گفت.

قَدْ قَتَلَ أَهْلُ الشَّامِ خَلِيفَتَهُمْ اهل شام ولید را کشتند، همین که نام بردیم. وَ ضَرَبَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعد از کشتن این دیگر خیلی تشنج و اختلاف به وجود آمده بود. وَ شَتَّتَ أَمْرَهُمْ حالا اینها هم نقشه کشیده اند که بعد از کشته شدن ولید، تشنج و اختلاف و اضطراب در دودمان بنی امیه و طرفدارانشان می خواهند نقشه بکشند که بلکه خلافت را قبضه کنند. نقشه شان این است. می گوید به اینکه فَنَظَرْنَا با این وضع ما دقت کردیم فَوَجَدْنَا رَجُلًا یک نفر را پیدا کردیم لَهُ عَقْلٌ وَ دِینٌ وَ مُرُوءَةٌ وَ مَوْضِعٌ وَ مَعْدِنٌ لِلْخِلَافَةِ یک نفر را پیدا کردیم که این شخص عقل دارد، دین دارد، مروت دارد، موقعیت دارد، معدن خلافت است. کیست؟! مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ امام صادق را گذاشتند و رفتند این را پیدا کردند. محمد بن عبدالله بن حسن. قبلاً خواندیم محمد بن عبدالله بن حسن، عبد الله همان شخصی بود که اینها بنی الحسن هستند. عبدالله همان شخصی بود که با امام صادق معارضه داشت و به امامتش قائل نبود. بلکه جبهه ی مخالف قرار داشت. عبدالله بن حسن بن حسن. عبدالله پسر حسن مثنی است. حسن مثنی هم پسر امام حسن مجتبی است. می گوید ما محمد را پیدا کردیم. این محمد همان است که بعداً به نفس زکیه ملقب شد و در مدینه قیام کرد در مقابل منصور و کشته شد. خلاصه می گوید ما محمد بن عبدالله را پیدا کردیم. فَأَرَدْنَا أَنْ نَجْتَمِعَ عَلَيْهِ فَنُبَايِعَهُ ما جمع شدیم که با آن جمع شویم دور و برش و با

او بیعت کنیم. ثُمَّ نَظْهَرَ مَعَهُ بـا آن ظهور کنیم. فَمَنْ کَانَ تَابَعَنَا فَهُوَ مِنَّا هر کس تابع ما باشـد، از ما خواهـد بود. وَ کُنَّا مِنْهُ وَ مَنِ اعْتَزَلَنَا کسی که از ما کناره بگیرد کَفَفْنَا عَنْهُ ما هم با او کار نداریم. وَ مَنْ نَصَبَ لَنَا جَاهَدْنَاهُ ولی کسی در مقابل ما بایستد ما با او جهاد می کنیم. وَ نَصَبْنَا لَهُ عَلَی بَغْیِهِ وَ رَدِّهِ إِلَی الْحَقِّ هر کس در مقابل ما بایستد ما هم در مقابلش می ایستیم و با او درگیر می شویم تا به حق برگردانیم. قَدْ أَحْبَبْنَا أَنْ نَعْرِضَ ذَلِکَ عَلَیْکَ آمـده خـدمت امام صادق ، دوست داشتیم که ما این جریان و فکر خودمان و اندیشه و نقشه مان را به شـما عرض کرده باشـیم. فَتَدْخُلَ مَعَنَا شـما هم در جبهه ی ما باشـید, با ما باشید. چرا؟! فَإِنَّهُ لَا غِنَی بِنَا عَنْ مِثْلِکَ ما از شـما مستغنی نیستیم. چرا؟! لِمَوْضِعِکَ برای اینکه شـما یک مقام پیش مردم داریـد که خیلی بالاست. وَ کَثْرَهِ شِیعَتِکَ و شـیعیان زیادی هم دارید. تو اگر بخواهی در جبهه ی ما داخل شوی، ما خیلی قوی می شویم. نقشه ی مـا هم این است. می خواهیم همه مـان جمع شویم و محمـد بن عبـدالله را برای خودمان امام و پیشوا کنیم و بالاخره در برابر بنی امیه که این طور مضـطرب شدند باشیم. فَلَمَّا فَرَغَ صحبت کرد از این صحبتها، تمام که کرد قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَ کُلُّکُمْ عَلَی مِثْلِ مَا قَالَ عَمْرٌو حضرت رو کردند به همراهان. فرمودند همه ی شما هم مثل عمرو بن عبید معتزلی می

گوييد. گفتند بله. قَالُوا نَعَمْ حالا امام صادق مى خواهد حرف بزند. فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ص ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا نَسْخَطُ إِذَا عُصِيَ اللَّهُ وقتى كه معصيت شود ما به غضب مى آييم، ناراحت مى شويم. فَأَمَّا إِذَا أُطِيعَ رَضِينَا اما وقتى كه خدا اطاعت شود ما راضى مى شويم، خوشحال مى شويم. يا عمر حالا اينجا مى خواهند كه سؤالى بكنند. يَا عَمْرُو أَ رَأَيْتَ لَوْ بَايَعْت صَاحِبَكَ الَّذِي تَدْعُونِي إِلَى بَيْعَتِهِ اگر شما بيعت كنيد با آن صاحبتان، محمد بن عبدالله كه من را هم به بيعت او فرا مى خوانيد ثُمَّ اجْتَمَعَتْ لَكُمُ الْأُمَّةُ همه هم قبول كردند. فَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْكُمْ رَجُلَانِ هيچ كس اختلاف نكرد. حالا شما آمديد و خلافت منقرض شده و قبضه كرديد و جمعيت درست كرديد, حالا مى خواهد يک سؤال شرعى از او بپرسد- فَأَفْضَيْتُمْ إِلَى الْمُشْرِكِينَ رفتيد با مشركين بجنگيد. الَّذِينَ لَا يُسْلِمُونَ كسانى كه اسلام نياوردند. وَ لَا يُؤَدُّونَ الْجِزْيَةَ جزيه هم نمى دهند. أَ كَانَ عِنْدَكُمْ وَ عِنْدَ صَاحِبِكُمْ مِنَ الْعِلْمِ مَا تَسِيرُونَ فِيهِ بِسِيرَهِ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الْمُشْرِكِينَ آيا شما و آن محمد بن عبدالله كه مى گوييد, آن قدر علم و آگاهى داريد كه به سيره ى پيغمبر عمل كنيد با اين مشركين؟ قَالَ نَعَمْ بله ما عمل مى كنيم. قَالَ فَتَصْنَعُ مَا ذَا مشركين را چه كار مى كنيد. قَالَ نَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَام فَإِنْ أَبَوْا دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْجِزْيَهِ گفتند ما مشركين را به اسلام دعوت مى كنيم. اگر ابا كردند از آنها جزيه مى گيريم. قَالَ إِنْ كَانُوا مَجُوساً لَيْسُوا بِأَهْلِ الْكِتَابِ اگر مشركين مجوس

باشند، اهل کتاب نباشند. قَالَ سَوَاءٌ گفتند بله فرقی نمی کند جزیه می گیریم. قَالَ وَ إِنْ کَانُوا مُشْرِکِی الْعَرَبِ وَ عَبَدَهَ الْأَوْثَانِ اگر مشرکین عرب بودند، عبده اوثان بودند. قَالَ سَوَاءٌ گفتند ما هر کسی در برابر ما تسلیم شد، شد و نشد از او جزیه می گیریم. فرقی نمی کند. قَالَ أَخْبِرْنِی عَنِ الْقُرْآنِ تَقْرَؤُهُ حضرت فرمودند قرآن می خوانید. قَالَ نَعَمْ گفتند بله. _اینها مثل اینکه خیلی قرآن می خواندند._ قَالَ اقْرَأْ این آیه را بخوانید. قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ این آیه ی قرآن، آیه ی ۲۹ از سوره ی توبه است. این آیه می گوید چه کسی باید جزیه دهد؟ اهل کتاب. اگر با اهل کتاب جنگیدید باید جزیه بدهند، اگر ندادند باید با آنها بجنگید. جزیه فقط مال اهل کتاب است. ولی شما چه می گویید، می گویید از بت پرستان جزیه می گیریم، از مجوس جزیه می گیریم. هر کسی که کافر است از او جزیه می گیریم. این خلاف قرآن می شود. شما چه می گویید؟! فَاسْتِثْنَاءُ اللَّهِ تَعَالَی خداوند فقط اهل کتاب را استثنا کرده. وَ اشْتِرَاطُهُ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ فَهُمْ وَ الَّذِینَ لَمْ یُؤْتَوُا الْکِتَابَ سَوَاءٌ این استفهام است. آیا کسانی که اهل کتاب هستند در نظر شما با غیر اهل کتاب, عبده اوثان و مشرکین، مساوی هستند؟ قَالَ نَعَمْ گفت بله. خیلی آدم سمج و پر رویی است که به حضرت می گوید بله. همین

طور است. حضرت فرمودند قَالَ عَمَّنْ أَخَذْتَ ذَا این فکری که داری، این فکر را از کجا گرفتی؟ بر خلاف قرآن است. قَالَ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ گفت دیدم مردم اینجوری می گویند. قَالَ فَدَعْ ذَا امام صادق فرمودند این حرفها را کنار بگذارید، این حرفها چیست که شما می زنید. ثُمَّ ذَكَرَ احْتِجَاجَهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ طَوِيلٌ إِلَى أَنْ قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى عَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ امام صادق به عمرو بن عبید می گویند يَا عَمْرُو اتَّقِ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ أَيُّهَا الرَّهْطُ و شمات ای جمعیت همراه. فَاتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي پدر من حضرت باقر از حضرت سجاد نقل می کند فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي وَ كَانَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ از امام سجاد نقل می کند. پیغمبر فرموده هر کسی که مردم را به طرف خودش دعوت می کند و می خواهد که آن مردم زیر سیطره ی او باشند، زیر حکومت او باشند, اگر در میان مردم اعلم از او باشد، این ضال است و متکلف. این گمراه است و بیخود زحمت می کشد و زحمتش هم بی نتیجه است. اینجا هم با بودن امام صادق رفتند جمع شدند دور محمد بن عبدالله. امام صادق این را می خواهد بگوید. با بودن امام صادق شما دور محمد بن عبدالله جمع شدید. این روایت هم دلالت دارد بر اینکه جهاد شرایطی دارد. اینها به شرایط جهاد تن در نمی دادند، عمل نمی کردند. بحث

امروز ما این است که ائمه : متأسف بودند از اینکه جریان دست بنی امیه ها و امثال اینهاست که اینها به نام جهاد لشکرکشی می کنند ولی آن قداست جهاد را حفظ نمی کنند و شرایط جهاد را مراعات نمی کنند. پس بحث ما این است که جهاد شرایطی دارد، از لحاظ هدف و از لحاظ اینکه زیر نظر امام معصوم باشد یا قائم مقام او باشد، مجاهدین اوصاف داشته باشند. این بحث ما است. دو تا خبر خواندیم، بقیه ان شاء الله روز بعد.

تفاوت جنگ معمولی با جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : تفاوت جنگ معمولی با جهاد با عرض تسلیت ارتحال عالم ربانی، معلم اخلاق و فضیلت، زهد و عبادت و فقاهت آیت الله العظمی آقا شیخ محمد تقی بهجت. این مرجع بزرگوار از جهاتی دارای امتیازاتی بودند و از این جهت، مردم قدردان و حق شناس هم در تشییع جنازه، آن محبت و علاقه ی ایمانی و درونی خود را اظهار کردند. بنده ۶۶ سال است که در قم هستم. تشییع جنازه ای خودجوش و پر ازدحام این طور کمتر دیده بودم. این پیامها و درسهای فراوانی این جریانها برای ما دارد. که یک عالم، فقیه با این شرایط چقدر می تواند در جامعه تأثیرگذار باشد و ما هم که در این صراط گام برمی داریم باید سعی کنیم که دارای این اوصاف باشیم تا بتوانیم خدمت خودمان را انجام دهیم و مسئولیت خودمان را ایفا کنیم. از خداوند متعال علو درجات برای ایشان مسئلت می کنیم و صبر و اجر را برای بازماندگان و از خداوند توفیق پیمودن این راه را مسئلت می کنیم. بحث ما

همان طور که خبر دارید و می دانید درباره ی تفاوت جهاد اسلامی با جنگهای معمول بشری بود. عرض کردیم که از جهاتی این تفاوت وجود دارد. اولین جهت اینکه فرماندهی این جبهه و این جهاد به دست یا فرد معصوم است یا کسی که قائم مقام فرد معصوم باشد که شیعه هرگز پرچم جهاد را به دست کسی که ظالم و فاسق باشد نمی دهد و هرگز شیعه در جهاد با آن جبهه ای که فرماندهی آن را ظالم و فاسقی دارد، شرکت نمی کند. که علامه ی حلی در "تذکره" فرمودند کفی در این مسئله قوله تعالی وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ هرگز اعتماد نکنید به ظالمین که عاقبت جز آتش چیزی نیست. از این جهت اولین تفاوت همان پرچم این مبارزه، پرچم این جهاد، فرماندهی به دست کسی است که یا بایستی معصوم باشد یا قائم مقام معصوم باشد. دوم اینکه ما جهاد را که ۹ قسم عرض کردیم با توفیق پروردگار, از همان اقسام، اهداف جهاد هم برای ما روشن شد و لازم نیست که تکرار کنیم. گفتیم که جهاد یک عبادتی است، دارای قداست خاصی است در اسلام. که در ۲۱ جای قرآن کلمه ی "فی سبیل الله" یا "فی سبیله" بود. که باید جهاد در راه خداوند باشد با قصد قربت. مثل یکی از عبادتهای دیگر که بالاترین و والاترین عبادتهاست. تفاوت از جهت مجاهدین با این قصد باید باشد، علاوه مجاهدین پیام رسان اسلام می باشند. کار ساده ای نیست. جانهای خودشان را و قطرات خون خودشان را در این راه بذل می کنند برای

نشر اسلام. بنابراین مجاهدین دارای شرایط فراوانی هستند. باید با توجه به این آیات این مجاهدین ساخته شوند. چون اینها یک موضوعات خلق الساعه ای نیست. مجاهدینی با این شرایط ساخته شوند تا بتوانند این رسالت خودشان را، نشان دادن اسلام را، نشر اسلام را، دفاع از اسلام را انجام بدهند. در اینجا چند مطلب عرض شد. اول عرض شد به این که از بعضی از اخبار استفاده می شود که بنی امیه و امثال آن سلطه طلبان چهره ی جهاد را مشوّه کرده بودند، تغییر داده بودند. که خبر هشتم از باب اول خواندیم. حضرت ابی جعفر باقر فرمودند بنی امیه جهاد را ضایع کردند. خبر اول از باب نهم هم بر این مطلب دلالت دارد. به همین جهت هم طوری اینها علاوه بر اینکه چهره ی جهاد را تغییر داده بودند، جهاد که برای نشر اسلام است و در راه خداست ولی با سلطه طلبی و کشورگشایی خودشان چهره اش را عوض کرده بودند. حتی به ائمه : اعتراض می کردند که شما چرا جهاد نمی روید. ائمه : جواب می دادند که جهادی باقی نمانده. بنابراین خبر هشتم از باب اول, خبر اول از باب نهم که خواندیم دلالت داشتند بر تغییر چهره ی جهاد و تضییع جهاد. که اینها به عرض رسید. بیشتر تمسک ائمه : در جواب معترضین یا مضیعین آیاتی از قرآن است، مخصوصاً دو آیه. یکی آیه ی ۱۱۲ از سوره ی توبه است. التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِين که ۹ صفت را برای

مجاهـدین ذکر کرده. که خوانـدیم وقتی که آن عبّاد بصـری صوفی دیـد که امام چهارم به حـج می روند اعتراض کرد. گفت تَرَکْتَ الْجِهَادَ وَ صُعُوبَتَهُ وَ أَقْبَلْتَ عَلَی الْحَجِّ وَ لِینه جهاد را که کار مشکلی است ترک کردید و حج که یک کار راحت است و ملایم است به آن اقبال کردیـد و به جهاد نمی رویـد. این آیه را خواندند. إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراهِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیم آیه را خواندنـد برای امام سـجاد. حضـرت سـجاد فرمودند که پشـت سرش را هم بخوان. پشت سـرش این آیه است التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِین آیه را خوانـد. حضـرت فرمودنـد خداونـد مجاهـدین را این طـور توصـیف کرده. اگر مـا ببینیم که مجاهـدینی بـا این اوصاف به جهاد می رونـد ما هم با آنها به جهاد می رویم. اما تا این چنین شرایـط حاصـل نشـده، رفتن به حـج افضل است از آن جهادی که ما را به آن دعوت می کنیـد. خبر اول از باب نهم هم این را داشت که عرض کردیم. تمسک ائمه : یکی به این آیات از سوره ی توبه است. ۱۱۱ و ۱۱۲. یکی هم به آیه ی ۴۱ از سوره ی حج است. الَّذینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ

وَ لِلَّهِ عاقِبَهُ الْأُمُور مجاهدین کسانی هستند که، مجاهدینی که اسلام می خواهد معرفی کند، که این چنین هستند. اگر غلبه پیدا کننـد أَقـامُوا الصَّلاـهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ بنابراین این آیات دلالت دارنـد بر اینکه مجاهـدین باید دارای چه صفاتی باشند. خبر اول از باب نهم چهار صفحه است و ما همه اش را نخوانـدیم. چون حس می کنم که شاید خوانـدن همه اش و دقایقی که در آن خبر وجود دارد برای شما خسته کننـده باشد. ولی بروید مطالعه کنید خیلی خبر عجیبی است. در این خبر امام صادق علاوه بر تضییع جهاد از طرف بنی امیه و حکام آن روز و بنی عباس، حضرت این آیه را که خوانـد، عرض کردم الَّذینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقـامُوا الصَّلاـهَ وَ آتَوُا الزَّکـاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَهُ الْأُمُور این را می گویـد و می گویـد و بحجه هذه الآیه این کلمه خیلی عجیب است. و بحجه هذه الآیه یقاتل کلُ مومنٍ فی کلِّ زمانٍ به حجت همین آیه چون صـدر این است که أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیر در صدر اسلام یـک مـدتی پیغمبر که در مکه بودنـد و بعـد در مـدینه هم تـا یـک مـدتی جهـادی نبود فقـط ادْعُ إِلی سَبیـلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ حکمت و موعظه حسنه و جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ منطق و استدلال برای دعوت بود. اما بالاخره دشمن طوری کرد که اینها دیگر کارایی نداشت. لجاجت و سماجت. ناچار در برابر دشمن لجوج باید جهاد صورت بگیرد. این آیه

آمـد أَذِنَ لِلَّذينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدير خداوند اذن داد برای کسانی که مقاتلند با اینها دشـمن جبهه ی قتال پیش گرفته, بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا چه آیه ی عجیبی است واقعاً. این آیه دلالت دارد که هر ظلمی بخواهـد به مسـلمانها شود ظلم سیاسـی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، هر ظلمی شود أُذِنَ برای اینکه بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا ظلم شـده, دیگه شـما بایـد قیام کنیـد. در برابر ظلم ساکت شدن و تسلیم شدن را اسلام نمی پذیرد. آیه عجیب است. در سوره ی حج است. أُذِنَ لِلَّذينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدير بعـد آن آخرش الَّذينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ و کسانی را ما مخاطب قرار دادیم به آن مظلومین می گوییم قیـام کنیـد که إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ بحث جهاد واقعاً جهاد زنده کننده است. بنابراین اوصاف مجاهدین باید مورد بحث ما قرار بگیرد. چون مجاهدین حامل پیام اسـلام هستند. باید خیلی کامل باشند که این آیه ۱۱۲، نه صـفت را می گوید. آن آیات سوره ی حج هم آن جور می گوید که عرض کردیم. از این جهت این افراد بایـد سـاخته شونـد یعنی حکومت اسـلامی وظیفه دارد که افرادی را بـا این ترتیب بسازد و ساختن این تنها تجهیزات مـادی نیست. علاوه بر تجهیزات مـادی که تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ تا این حـد, علاوه بر این از لحاظ ایمان و اوصاف معنوی باید ساخته شوند. ما برای ساختن اینها یک مطلبی عرض کردیم. آن این بود که باید مجاهدین که قدم در این

میـدان می گذارنـد بداننـد که این یک امتحانی است که از طرف خداوند پیش آمده و انسان اگر بداند که در معرض امتحان است دقت می کنـد که از امتحان سـربلند و سـرافراز بیرون بیایـد. این را بحث کردیم. آیات مربوط به این که انسان مجاهد در مورد امتحان پروردگار است بحث کردیم. چون این بحث دنباله دارد مطلب دیگری که در اینجا هست و باید بدانیم که اسلام مجاهدین را که تجهیز می کند به طرف میدان حرکت می کنند باید توجه داشته باشند که فرار، عار است. فرار از میدان جنگ عار است. تسـلیم شدن هم عار است. اینها یا باید شـهید شوند یا فاتح. قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلاَّ إِحْدَی الْحُسْـنَیَیْنِ إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ را در نظر بگیرند. یا فتح و پیروزی است یا شهادت. سومی وجود ندارد. این باید آویزه ی گوش و سرلوحه ی اعمال مجاهدین باشـد که وقتی حرکت می کنیم و می رویم چون یک نفر اگر بخواهـد که فرار کنـد عاری است برای کل لشـکر. مجاهـدینی باید حرکت کنند که از تمام نواقص و ننگ و عار مصون و محفوظ باشند. این است که باید یک بحثی شود درباره ی این که چه چیز عار است و چه چیز تسلیم است. تسلیم و فرار در بین نباشد, إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ صورت بگیرد. البته از جهت اینکه اسلام، مخصوصاً تشیع از لحاظ مبانی خیلی غنی است واقعاً. یکی از چیزهایی که در اختیار ما است از معلم جهاد حضرت امیر است. در نهج البلاغه موارد فراوانی در این جریانها وجود دارد که چطور مجاهدین را تربیت می کرده چه جور

اعزام می کرده حتی در بین راه چه شرایطی داشتند تا وقتی که می رسند به میدان قتال چه جور قتال کنند. امروز لازم است که در جهـاد همه ی اینهـا با بازنگری که الحمـدلله تعالی توفیق حاصل شـد به وجود بیایـد و در نظر بگیریم. این کلمه چون خیلی جـالب بود وَ بِحُجَّهِ هَـٰذِهِ الْـآیَهِ یُقَاتِـلُ مُؤْمِنُو کُلِّ زَمَان عجیب است واقعاً. امام صادق در این خبر اول از باب نهم این خبر چهار صفحه است خیلی مطلب دارد. خبر اول از باب نهم صفحه ۲۷ از جلد ۱۱ وسائل الشیعه. این خبر چهار صفحه ای بسیار مطالب زیادی دارد. حضرت در اینجا دارد ما نمی گوییم که شما به جهاد نروید اول خودتان را بسازید بعد به جهاد بروید. یصلح کل امرء هر شخصـی اول خودش را اصـلاح کند بعد به جهاد اقدام کند. بعد این آیه را خواند أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْـرِهِمْ لَقَـدیر بعـد از یکی دو آیه که وَ لَوْ لاـ دَفْعُ اللَّه اینها الَّذینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِـالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَهُ الْأُمُور بعـد می گویـد وَ بِحُجَّهِ هَـٰذِهِ الْآیَهِ یُقَاتِلُ مُؤْمِنُو کُلِّ زَمَان در تمام زمانها به حجت این آیه بایـد قتـال کننـد. این آیه ظُلِمُوا ظلم شـکلهای مختلف دارد هر وقت به شـما ظلم شـد مخصوصا در دنیای امروز ظلم فرهنگی، سیاسـی، اقتصادی، اخلاقی، رسانه ای، نظامی، آیه می گویـد که بایـد قیام کرد و خـدا هم عَلی نَصْـرِهِمْ لَقَدیر و خدا هم به شما کمک خواهد کرد. ولی بدانید شما

باید کسانی باشید در زیر پرچم جهاد اسلامی که إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ باید سعی کنید برای اقامه ی عبادات و صلاه و ایتاء زکاه و امر به معروف و نهی از منکر این در وسائل الشیعه جلد ۱۱ صفحه ۲۷ خبر اول از باب نهم بود که یک مقدارش را خواندیم ولی در این زمینه حضرت مطالب زیادی در این خبر فرمودند. حالا ـ بحث این است که قبل از حرکت باید ساخته شوند یکی از موضوعات این است که باید از عار احتراز کنید پیام رسان اسلام هستید نکنید که عاری به وجود بیاید یک نفر از شما اگر بخواهد این کار را بکند کل لشکر عار است و آن عار، فرار است. اول فرار. اینجا در نهج البلاغه مطلب خیلی زیاد است. حضرت امیر در نهج البلاغه مطالب فراوان درباره ی جهاد دارند. اول و من کلام له ع کان یقوله لأصحابه فی بعض أیام صفین در جنگ صفین معلم جهاد این درس را برای مجاهدین بیان می کنند. در فیض الاسلام خطبه ی ۶۵ است. آن چاپ که پیش بنده بود صفحه ۱۵۸ خطبه ی ۶۵ است. البته خطبه طولانی است آن اندازه که مورد استشهاد ماست عرض می کنم. اول شروع می شود اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَه به لشکر خطاب می کند خشیه و خوف الهی را شعار خودتان قرار دهید. در درون دل شما آنچه که در این جبهه به درد شما می خورد خوف خدا، حب خدا و ایمان به خداست. وَ تَجَلْبَبُوا السَّكِينَهَ سکینه و آرامش را هم جلباب خودتان قرار دهید. وَ عَضُّوا عَلَى النَّوَاجِذِ دندان روی دندان بفشارید.

جهاد است و جنگ است. این خیلی استقامت می خواهد تِدْ فِی الْأَرْضِ قَدَمَک به محمد حنفیه فرمودند پاهای خود را در زمین مانند میخ، میخکوب کن. بعد از چند جمله فَعَاوِدُوا الْکَرَّ وَ اسْتَحْیُوا مِنَ الْفَرِّ کرّ، کرّار یعنی پشت سر هم حمله کردن. فَعَاوِدُوا الْکَرَّ پی در پی حمله کنید. فَعَاوِدُوا الْکَرَّ وَ اسْتَحْیُوا مِنَ الْفَرِّ پی در پی حمله کنید ولی از فرار حیا کنید و فرار نکنید. فَإِنَّهُ عَارٌ فِی الْأَعْقَابِ وَ نَارٌ یَوْمَ الْحِسَابِ فرار عار است. عار نه تنها برای شما در اعقاب در چند پشت بعد هم، در چند نسل بعد هم فلانی در فلان جنگ فرار کرده نسلاً بعد نسل، نسل آن شخص را سرزنش می کنند که جد شما در فلان جنگ فرار کرده. فَإِنَّهُ عَارٌ فِی الْأَعْقَابِ وَ نَارٌ یَوْمَ الْحِسَابِ برای اینکه فرار کردن عاری است در اعقاب و در نسلهای آینده وَ نَارٌ یَوْمَ الْحِسَابِ وَ طِیبُوا عَنْ أَنْفُسِکُمْ نَفْساً با خوشحالی به استقبال مرگ بروید وَ امْشُوا إِلَی الْمَوْتِ مَشْیاً سُجُحاً به آسانی به سوی مرگ قدم بردارید. یک توفیقی برای شما فراهم شده در میدان جنگ در برابر دشمن. حال که این چنین است با خوشحالی و شادمانی به طرف مرگ قدم بردارید. وَ طِیبُوا عَنْ أَنْفُسِکُمْ نَفْساً وَ امْشُوا إِلَی الْمَوْتِ مَشْیاً سُجُحاً با مشی و قدمهای هموار و ملایم برداشتن به طرف مرگ بروید. وَ عَلَیْکُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ به این سواد اعظم حمله کنید. سواد اعظم آن خیمه ای بود برای معاویه در جنگ صفین. اطرافش را هم انبوه لشکر فرا گرفته بود به این خیمه حمله کنید

وَ عَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ به این سیاهی بسیار بزرگی که انبوه دشمن وَ الرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ سراپرده ای که با طنابها محکم بسته اند تا معاویه در دل آن سراپرده مصون بماند, به اینجا حمله کنید. فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ شیطان در گوشه ی همین سراپرده کمین کرده و آنجا استراحت کرده. بالاخره در حمله اول بایستی آن ریشه و اساس را به هم زد. در جنگ جمل هم فرمودند که به این حمله کنید چون خیلی ها احتراز می کردند که حمله کنند به کجاوه ای که عایشه در میان آن هست و روی شتر است. فرمودند به این حمله کنید. هر چند عایشه است ولی بالاخره تا این سرنگون نشود مردم خودشان را به کشتن می دهند. آنجا با تشویق حضرت حمله کردند و پای شتر را قطع کردند و کجاوه خم شد. وقتی کجاوه خم شد به محمد بن ابی بکر, به برادر عایشه ففرمودند که برو نامحرم نرود جلو برو و خواهرت را ضبط کن و در یک جا جا بدهند و بعد با احترام ببرند به مدینه. خلاصه اینجا می گوید وَ عَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ به این انبوه دشمن و سیاهی بزرگ حمله کنید وَ الرِّوَاقِ الْمُطَنَّبِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ بنده گاهی از نهج البلاغه چیزی عرض می کنم می گویم این مطلب در کجا و کجا و کجاست برای کسانی است که می خواهند از تاریخ و جریان بیشتر مطلع باشند. برای بعضی ها شاید خسته کننده باشد ولی این خطبه ی ۶۵ که عرض کردم در شرح خوئی جلد ۵ صفحه ۲۲. چون در

گرماگرم جنگ صفین حضرت امیر این کلمات را به مجاهدین بیان کرده و شرحش در همین جاهاست. ما متنش را می گوییم ولی شرحش اینجاست شرح خوئی جلد ۵ صفحه ۲۲، ابن ابی الحدید جلد پنجم صفحه ۱۶۸، بحرانی جلد دوم صفحه ۱۷۸، فی ظلال جلد اول صفحه ۳۳۴. باز هم کلام حضرت امیرالمومنین است در همان مورد فرار و عار است. و من کلام له ع فی حث أصحابه علی القتال باز کلام امیرالمؤمنین. این کلام ۱۲۴ است در فیض الاسلام. اولی کلام ۶۵ بود این ۱۲۴ است. کلام ۱۲۴. در آن چاپ که پیش بنده از نهج البلاغه بود صفحه ۳۸۲. بنده یک نهج البلاغه ای دارم که از آن سالی که نهج البلاغه می گفتم در اینجا مانده, در حاشیه ی هر خطبه ای، هر نامه ای آدرس این چهار تا شرح را نوشتم, که این خطبه و این کلام در شرح خوئی و بحرانی و ابن ابی الحدید و فی ظلال کدام جلد و کدام صفحه است. این دوم که الان می خوانیم کلام ۱۲۴ از امیرالمؤمنین است فی حث أصحابه علی القتال در برانگیختن و ترغیب اصحاب برای قتال. این اول از اینجا شروع می شود فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ وَ أَخِّرُوا الْحَاسِرَ زره دارها را جلو بیندازید چون برای همه زره فراهم نبود. حاسر کسی است که زره ندارد دارع کسی است که درع و زره دارد. فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ وَ أَخِّرُوا الْحَاسِرَ، وَ رَايَتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَاپرچم را در نظر داشته باشید. این پرچم در میدان جنگ خیلی مهم است وَ رَايَتَكُمْ یعنی الزموا رَايَتَكُمْ لازم بدانید در اینجا رایت را فَلَا

تُمِيلُوهَا و هیچ وقت هم پرچم را از جای خودش حرکت ندهید. پرچم باید در همان جای خودش ثابت بماند. وَ لَا تُخِلُّوهَا ولی پرچم را تنها نگذارید, از دور و برش پراکنده شوید. وَ لَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ مابعدا در مورد فرماندهان جنگ صحبت خواهیم کرد؛ اینجا این راجع به این است. وَ لَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ همیشه پرچم باید در دست افراد شجاع باشد. وَ الْمَانِعِينَ الذِّمَارَ مِنْكُمْ کسانی باشند قدرت داشته باشند که از حوادث ناگوار جلوگیری کنند. کسانی هستند که در میدان جنگ ورزیده شده اند. اینها صیقل دیده، آبدیده شده اند که به طوری هم قدرت و شجاعت دارند به طوری مهارت و شایستگی و برجستگی دارند الْمَانِعِينَ الذِّمَارَ مِنْكُمْ کسانی که مانع هستند از اینکه جریانی به وجود بیاید, _الذِّمَارَ یک جریانی که عاقبت سوء دارد_ مانع باشند از به وجود آمدن جریانی که شما را ناراحت کند. بعد اینجا توصیه ی زیاد راجع به این پرچم است که ما راجع به پرچمدارها بعداً بحث خواهیم کرد. در یک خطبه ی دیگری هست که می فرمایند به اینکه این علم و این پرچم را لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاقِعِ الْحَق پرچم باید در دست کسی باشد که اولاً_ اهل بصیرت باشد آن قدر درک و فرهنگ بیناییش در سطح بالا، صبر و استقامت در حد بالا، علم داشته باشد, یک فقیهی مثلاً عالم باشد به مواضع لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَق آخر این یک کلام دارد که آن را عرض می کنم.

ص: ۱۲۸۵

إِنَّ فِی الْفِرَارِ مَوْجِدَهَ اللَّهِ وَ الذُّلَّ اللَّازِمَ وَ الْعَارَ الْبَاقِیَ کسی اگر فرار کند, فرار هم موجب خشم خداست. "موجده" یعنی خشم إِنَّ فِی الْفِرَارِ مَوْجِدَهَ اللَّهِ وَ الذُّلَّ اللَّازِمَ ذلت همیشگی است وَ الْعَارَ الْبَاقِیَ و عار جاودانی است. باز هم نصیحت می کند بدانید وَ إِنَّ الْفَارَّ لَغَیْرُ مَزِیدٍ فِی عُمُرِهِ آدم که فرار می کند فکر نکند که عمرش زیادتر می شود. یا ممکن است در میدان جنگ کشته شود یا اگر برود چند روز دیگر بالاخره خواهد مُرد وَ إِنَّ الْفَارَّ لَغَیْرُ مَزِیدٍ فِی عُمُرِهِ الرَّائِحُ إِلَی اللَّهِ کَالظَّمْآنِ یَرِدُ الْمَاءَ کسی که با شوق به طرف مرگ می رود به طرف شهادت می رود تشنه ای است که وارد آب گوارا می شود الْجَنَّهُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِی بهشت در اطراف سرنیزه ها و نیزه هاست الْیَوْمَ تُبْلَی الْأَخْبَارُ امروز روزی است که خبرها آشکار می شود. چه کسی قدرت و توانایی دارد و می تواند در این جا با شوق و اشتیاق کار خود را خاتمه دهد یا فاتح یا شهادت. الْیَوْمَ تُبْلَی الْأَخْبَارُ وَ اللَّهِ لَأَنَا أَشْوَقُ إِلَی لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَی دِیَارِهِمْ قسم به خدا شوق من به برخورد با دشمن از شوقی که آنها دارند برگردند به خانه های خودشان بیشتر است. شوق من به برخورد با دشمن و درگیری با دشمن از آن شوقی که دشمن در دل دارد که برگردد به وطن و خانه اش من بیش از آن شوق دارم. او به خانه اش برگردد اشتیاق دارد, من به شهادت اشتیاق دارم. شهادت من و برخورد با دشمن برای من لذت بخش تر است

ص: ۱۲۸۶

تـا برگردم به خـانه ی خودم. در اینجـا استشـهاد به این بود إِنَّ فِی الْفِرَارِ مَوْجِـدَهَ اللَّهِ وَ الـذُّلَّ اللَّازِمَ وَ الْعَارَ الْبَاقِیَ فرار کردن در جنگ خشم خدا و ذلت و بیچارگی همیشگی و عار و ننگ جاودانی است. این هم اگر بخواهید مطالعه کنید خیلی مطالب در شروح است. شرح خوئی جلد هشتم صفحه ۱۵۶ اینها را بنویسید در آینده به درد خواهد خورد. امروز انتظار است که جهادی در حوزه ی علمیه ی قم بحث شود که به دنیا نشان دهیم که شیعه به چه دید به جهاد می نگرد. شرح خوئی جلد هشتم صفحه ۱۵۶، ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۳، بحرانی جلد سوم صفحه ۱۲۲، فی ظلال جلد دوم صفحه ۲۲۹. بقیه فردا ان شاء الله.

تفاوت جنگ معمولی با جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : تفـاوت جنـگ معمولی بـا جهـاد بحث مـا اخیراً در بیـان تفـاوت جنگهای معمول بشـری و جهاد اسـلامی بود. عرض کردیم که از جهـاتی تفـاوت وجود دارد اولاً سازمانـدهی و فرمانـدهی جهاد با معصوم یا نایب مناب معصوم است و این خیلی تأثیرگـذار است در تمـام جریانهـایی که مربوط به جهـاد است. دوم اهـدافی که برای جهاد اسـلامی است بر اساس مباحثی که دربـاره ی انواع جهادهـا صورت گرفت این مطلب روشن شـد که اهـداف خیلی فرق دارد بـا جنگهای معمول بشـری. سوم در اوصـاف و شـرایط مجاهـدین است که بحث مـا فعلاًـ در این موضوع است بعـد در کیفیت قتال و نتیجه. اما در اوصاف مطالبی عرض کردیم. اولین مطلب این بود که در اسلام کسانی که به عنوان مجاهد گام برمی دارند و حرکت می کنند بعد از ذکر

آیاتی از قرآن خلاصه احدی الحسنیین منظور است. منظور این است که یا فائز و غالب شوند یا به شهادت برسند. سومی ندارد از این جهت فرار که موجب ننـگ و عار است، حرام است و تأکیـد فراوان. چون در یک لشـکری هر چنـد میلیون هزار باشـند یک نفر اگر بخواهـد فرار کنـد این ننگ و عار است برای کل سپاه. و دیگر اینکه تسـلیم، از فرار و تسـلیم جداً باید جلوگیری شود. کسی فرار نکند و کسی هم تسلیم دشمن نشود. بالاخره شق سوم نیست. احدی الحسنیین است. ما مأموریم به وظیفه نه به نـتیجه. وظیفه را تعقیب می کنیم یـا به فتـح و پیروزی می رسـیم یـا به شـهادت. در این مورد مطـالبی به عرض رسـید. از جمله گفتیم که کتـاب نهـج البلاـغه که از معلم جهـاد خودش حمـاسه هایی در جهاد آفریـده، هیـچ کتابی مثل نهـج البلاغه در بیان شرائـط جهـاد، اوصاف مجاهـدین، هـدف جهاد ما نـداریم. حضـرت امیر لما عزم علی لقاء القوم بصـفین که این [طبق] شـماره گذاری فیض الاسـلام کلام ۱۷۰ است. و من کلاـم له ع لما عزم علی لقاء القوم بصـفین شـماره ۱۷۲ طبق شماره گذاری فیض الاسـلام. چاپی هم که پیش بنده بود صفحه ۵۵۲ بود. عرض کردیم کسانی که فرصت دارنـد از نهج البلاغه آن چه عرض می کنیم, چون خیلی تاریخ آموزنده فراوان است برای موضوع جهاد. چند تا شرح را ما اسم می بریم کسی که فرصت داشته باشد نگاه کند. این که می خواهیم بخوانیم در شرح خوئی جلد دهم صفحه ۱۱۹، در شرح ابن ابی الحدید جلد نهم صفحه ۳۰۱، در

شرح بحرانی جلد سوم صفحه ۳۲۷، در شرح فی ظلال جلد دوم صفحه ۵۰۰. لما عزم علی لقاء القوم بصفین این طور گفت اللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَ الْجَوِّ الْمَكْفُوفِ بارخدایا پروردگار آسمان برافراشته شده و فضای نگهداری شده وَ الْجَوِّ الْمَكْفُوفِ الَّذِی جَعَلْتَهُ مَغِیضاً لِلَّیْلِ وَ النَّهَارِ که این فضا را محل گردش شب و روز قرار دادی وَ مَجْرًی لِلشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ فضایی که محل حرکت و سیر خورشید و ماه است وَ مُخْتَلَفاً لِلنُّجُومِ السَّیَّارَهِ فضایی که محل حرکت و رفت و برگشت و طلوع و غروب ستارگان گردنده قرار دادی وَ جَعَلْتَ سُكَّانَهُ سِبْطاً مِنْ مَلَائِكَتِكَ پروردگارا سکان آسمانها را گروهی از ملائکه ی خود قرار دادی لَا یَسْأَمُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ از عبادت تو هرگز خسته نمی شوند وَ رَبَّ هَذِهِ الْأَرْضِ ای پروردگار خالق زمین الَّتِی جَعَلْتَهَا قَرَاراً لِلْأَنَامِ این زمین را مقر زندگی انسانها قرار دادی وَ مَدْرَجاً لِلْهَوَامِّ وَ الْأَنْعَامِ محل رفت و آمد حشرات، "هوام" جمع "هامه" حشرات، "انعام" جمع "نعم" به معنی چهارپایان, وَ مَا لَا یُحْصَی مِمَّا یُرَی وَ مَا لَا یُرَی مخلوقات فراوانی در سطح زمین قرار دارد, در خاک و در همان دریاها. اینها دو قسمند یکی "یُری" با چشم عادی دیده می شوند و قسم دیگر "لا یُری" با چشم عادی دیده نمی شوند. وَ رَبَّ الْجِبَالِ الرَّوَاسِی الَّتِی جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أَوْتَاداً پروردگار کوههای ثابت "رواسی" جمع "راسی" است به معنای ثابت جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أَوْتَاداً کوهها را میخ زمین قرار دادی. چون در قرآن کریم هم در چند جا کوهها میخ زمین شمرده شده اند وَ الْجِبالَ أَوْتادا در نهج البلاغه هم

آمده وَ وَتَّدَ بِالصُّخُورِ مَیَدَانَ أَرْضِه چه نقشی کوهها دارند؟ نقشهای مختلف. یکی از نقشها همین است که نقش میخ را دارند که به تخته ها کوبیده می شود. قطعات مختلف تخته را وقتی که بخواهیم به همدیگر پیوند کنیم که متلاشی نشوند با میخ اینها را با هم پیوند می کنیم. کوهها مخصوصاً امروز ثابت شده که یکی از نقشها این است. کوهها ریشه هایی دارند, ریشه های عمیق و این ریشه های عمیق قسمتهای مختلف زمین را، قطعات زمین را در بر گرفته و فشار اینها نمی گذارد که زمین متلاشی شود. چون زمین حرکتهای متعددی دارد. در حرکت انتقالی خود که فصول چهارگانه سال به وجود می آید, هر ثانیه ۳۰ کیلومتر، هر دقیقه ۳۰۰ فرسخ و در هر ساعت ۱۸۰۰۰ فرسخ زمین حرکت می کند. این حرکت شدید اگر واقعاً این میخهای محکم قطعات مختلف را در بر نگرفته و نگه نداشته بود متلاشی می شد. این است که یکی از نقشهای کوهها نقشهای فراوان دارد میخ بودنش است که اینجا هم همین را می گوید. الَّتِی جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أَوْتَاداً وَ لِلْخَلْقِ اعْتِمَاداً کوهها اوتادند و محل تکیه گاه مردمند. چه معادنی در آغوش اینها وجود دارد. برفها و آبها در شکم اینها برف در قله ی اینها و آب در شکم اینها ذخیره می شود. در فصل بهار اینها به راه می افتد. فوائد فراوانی برای کوهها وجود دارد. چقدر در تغییر آب و هوا مؤثر هستند. حالا خطاب به خدا چه می خواهد؟! إِنْ أَظْهَرْتَنَا عَلَى عَدُوِّنَا فَجَنِّبْنَا الْبَغْيَ وَ سَدِّدْنَا لِلْحَقِّ اگر به ما غلبه دادی, غلبه ی

ما هم حساب دارد ما را از ظلم و از تعدی خودت نگاه بدار و قدمهای ما را در راه حق استوار بدار که این فتح و پیروزی وسیله ای برای برقرار ساختن حق و عدالت باشد وَ إِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا دشمن را بر ما غلبه دادی فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ وَ اعْصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَهِ اگر دشمن بر ما غلبه کرد شهادت نصیب کا بگردان و ما را از تبهکاری و فتنه، خودت حفظ کن. حالا ذیلش أَيْنَ الْمَانِعُ لِلذِّمَارِ "ذمار" با ذال پیشامدهایی است که سوء و بد است. کجا هستند کسانی که در این جنگ در برابر جبهه ی کفر مانع باشند از پیشامدهایی که باعث نقص و ننگ و عار است برای مسلمانها. وَ الْغَائِرُ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ مِنْ أَهْلِ الْحِفَاظِ کجا هستند غیرتمندانی که در موقع سختی ها حفظ می کنند و نگه می دارند تا اینکه چیزی که لکه دار و مخدوش کند جامعه ی اسلامی را به وجود نیاید. الْعَارُ وَرَاءَكُمْ وَ الْجَنَّهُ أَمَامَكُم عار پشت سر شماست فرار بکنید عار و ننگ است وَ الْجَنَّهُ أَمَامَكُم بهشت در روبروی شماست. یعنی بالاخره شما جهاد کنید به شهادت برسید بهشت است و غالب هم شوید بهشت است. ولی پشت سر الْعَارُ وَرَاءَكُمْ این برای نمونه تتمه ی بحث دیروز که مجاهدین اسلام خودشان را بر سر این دو راهی می بینند و هر دو هم حسنی است. احدی الحسنیین است یا فتح و پیروزی احدی الحسنیین است یا شهادت هم احدی الحسنیین است. از طرفی هم اسلام جداً مجاهدین را نهی می کند از تسلیم. چون خود تسلیم در برابر دشمن

خودش یک نوع ننگی است. فرار ننگ است تسلیم هم ننگ است. این است که روایاتی ما داریم که در وسائل ۲۰ جلدی جلد ۱۱ صفحه ۶۴ باب ۲۸ از ابواب جهاد عدو. عنوان باب این است عَدَمِ جَوَازِ الِاسْتِسْلَامِ لِلْأَسْرِ بِغَيْرِ جِرَاحَه اگر جراحت و زخم به تو به اندازه ای رسیده که دیگر قدرت جنگ نداری چاره نیست روی زمین افتاده ای اینجا دیگر خودت را آماده کرده ای برای اسیری. اگر این طور نیست باید بجنگی, کشته شوی. چون اگر نجنگی و اسیر شوی, خود اسارت یک نوع ذلتی است عَدَمِ جَوَازِ الِاسْتِسْلَامِ لِلْأَسْرِ بِغَيْرِ جِرَاحَه جایز نیست تسلیم کنی خودت را برای اسیری بدون اینکه بدنت زخمی شود. این یک نوع تسلیم است. این برای مجاهد یک نوع ننگ است برای جبهه ی اسلامی یک نوع ننگ است. در این باب سه تا خبر ذکر کرده. خبر سوم این است مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صفحه ۶۴ خبر سوم این است مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ یعنی شیخ طوسی, که شیخ طوسی از طبقه ی ۱۲ است. به اسناد خودش از صفار نقل می کند او از طبقه ی هشت است از کتابش خبر را گرفته است. صفار هم از اجلای رواه ماست. اسناد شیخ طوسی هم به ایشان صحیح است عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ معلوم است عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ نوفلی و سکونی روایاتهای اینها را فقهای ما نوعاً معتبر می دانند. نوفلی، حسین بن یزید نوفلی است. اهل ری است, از امامیه است. در توثیقش بحثی است. ولی حدیثی که به این ترتیب خوانده می شود نوعاً

علمای ما عمل می کنند. عَنِ السَّكُونِيِّ محمد بن زیاد سکونی از عامه است. ولی از امام صادق خیلی حدیث دارد عَنْ جَعْفَرٍ در اینجا تعبیرش عن جعفر است, یعنی عن ابی عبدالله عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِالرَّايَةِ پیغمبر پرچم را برای جهاد ترتیب دادند و فرستادند وَ بَعَثَ مَعَهَا نَاساً به همراه پرچم عده ای را همراه کردند فَقَالَ النَّبِيُّ ص مَنِ اسْتَأْسَرَ بِغَيْرِ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ فَلَيْسَ مِنِّي هر کس در جنگ تن به اسارت بدهد بدون جراحت سنگین, ــیک وقت جراحت سنگین است قدرت حرکت ندارد دشمن می آید و برمی دارد و می رود اسیر است_ اگر نه خیر این طور نیست مَنِ اسْتَأْسَرَ بِغَيْرِ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ فَلَيْسَ مِنِّي هر کس تن به اسارت بدهد بدون جراحت سنگین فَلَيْسَ مِنِّي. خبر اول باب هم این است لَمَّا بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِبَرَاءَةَ مَعَ عَلِيٍّ ع بَعَثَ مَعَهُ أُنَاساً وَ قَالَ مَنِ اسْتَأْسَرَ مِنْ غَيْرِ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ فَلَيْسَ مِنَّا هر سه خبر همین طور می گویند. می گویند اگر کسی بخواهد بدون جراحت سنگین تن به اسارت بدهد از ما نیست. در فرهنگ ما اهل بیت نیست تن به اسارت دادن. مگر یک وقت زخم زیاد برداشته و نمرده دشمن می آید و بر می دارد و می رود و الا باید بجنگد تا شهید شود. حتی این حدیث دوم این طور دارد که عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ مَنِ اسْتَأْسَرَ مِنْ غَيْرِ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ فَلَا يُفْدَى مِنْ بَيْتِ الْمَالِ این

وقتی بر گشت دیگر از بیت المال چیزی بهش نمی دهند. به خاطر اینکه این رفته به جنگ ولی به وظیفه اش عمل نکرده وَ لَكِنْ يُفْدَى مِنْ مَالِهِ إِنْ أَحَبَّ أَهْلُه حالا این را اسیر کردند, ما چون این آدم، یک آدم شایسته ای نبود از بیت المال بهش نمی دهیم که آزادش کنیم. اگر دشمن از ما یک پولی خواست که آزادش کند این را نمی دهیم. چون که به وظیفه اش عمل نکرد. از مال خودش بدهند و آزادش کنند, مال خودش است, لا بأس به. اما از بیت المال [نه]. این پافشاری اسلام است به اینکه این قبیل جریانها از افراد به وجود نیاید به عاقبتش فکر کنند. خلاصه همان طور که عرض کردیم از طرفی فرار کردن ننگ و عار است و تن به آن در ندهند. از طرفی هم اسارت مِنْ غَيْرِ جِرَاحَةٍ مُثْقِلَةٍ یک معنی تسلیم می دهد, به آن هم باید تن در ندهند. این بحث مقدمه بود. می خواستم روز آخر بگویم. بنده الان ۶۶ سال است که در قم هستم. سال ۲۲ شمسی بنده آمدم به قم در سن ۱۸ سالگی و یکی از کارهایم در این ۶۶ سال درس گفتن بوده. ولی هیچ سالی را من مثل امسال ندیدم. از جهتی برای من تأسف بود از جهتی هم برای بنده باعث خوشحالی بود. از جهت تأسف این بود که بسیاری از افراد برای من نوشته بودند و گفتند, ولی بنده چون در تشخیص خودم استقامت دارم ترتیب اثر ندادم. که این بحثها به چه درد می خورد؟ چون بیشتر ما از قرآن و نهج البلاغه

استفاده کردیم. تاریخ معتبر و نهج البلاغه و قرآن. بابا جان باید بحثهایی باشد که اصل برائتی و تعارض استصحابین و مجهول التاریخ و معلوم ... اینها را به جان هم بیندازیم؛ اینطور بحثها باید باشد. اما این بحث بیشتر قرآن است, بیشتر تاریخ است, بیشتر نهج البلاغه است. باور کنید بسیاری آمدند و بعد نیامدند. گفتند که اینجوری است و نیامدند. در حوزه باید یک تحولی ایجاد شود. می بینیم که در جواهر و غیر آن شاید از اول کتاب تا آخر کتاب جهاد دو، سه تا آیه بیشتر نیست. با اینکه ما دهها آیه، صدها آیه درباره ی جهاد داریم. بحث فقه باید تغییر پیدا کند. البته کتاب صلاه و طهارت و اینها خیلی زیاد بحث شده. ولی کتاب جهاد که می رسیم، کتاب حدود که می رسیم می بینیم نه چون که طوری بوده که فقهای ما اعلی الله کلمتهم که همیشه با دید بسیار تکریم به آنها می نگریم, در زمانشان معمول نبوده خیلی کمرنگ بحث شده و ما از این جهت سعی کردیم برای اینکه آنها جهاد را سه نوع کرده بودند, جهاد برای دعوت به اسلام، دفاع و بغاه. ما نه قسم جهاد کردیم برای نجات مستضعفان، خاموش کردن فتنه، با جباران و سلاطین و ظالمان بحث کردن که در رأس آنها کار امام حسین بود و زید بن علی بن الحسین و شهدای فخ و اینها. جهاد با پیمان شکنان که أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَکَثُوا از این قبیل. جهاد برای اقامه ی عدل لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدید و امثال اینها یادتان هست. ما این طور

بحث کردیم و توجه نکردند به اینها هم در فرماندهی و سازماندهیش فرق دارد و هم در اهدافش فرق دارد و هم در مجاهدینش فرق دارد. گفتیم مثل التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُون اینها را خواندیم اینها مجاهدین باید باشند. الَّذینَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّكاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَر قرآن آیات فراوان دارد در صفات مجاهدین که باید بحث شود. یکی را ما بحث کردیم اولی بود در اینکه باید مجاهدین بدانند که با این صفات در معرض امتحان هستند. با آیات قرآن بحث کردیم. دوم خواستیم وارد شویم گفتیم که باید توجه داشته باشیم که فرار ننگ و عار است و نباید باشد. تسلیم نباید باشد. حالا وارد می شویم به صفت دوم که صدق است. عجیب است واقعاً تکیه گاه است. دومین تکیه گاه برای مجاهدین صدق است. اما صدق به چه معنا؟ حالا گوش کنید نمونه اش معلوم می شود. وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ ع ۵۵ است طبق شماره گذاری فیض الاسلام. مجاهدین باید ساخته شوند. اینطور نیست که اعلام کنیم بیایید. باید نظام اسلامی افرادی را به عنوان مجاهدین را سالها می توان گفت, ماهها بسازد با صفاتی مجاهدین اسلام باشند. چون حرکتشان و جهادشان بیانگر عظمت و قدرت اسلام باشد و هدایت باشد. برای جلب توجه به اسلام باشد و گفتیم باز روایات خواندیم. خیلی بحث الحمدلله انجام شد با توفیق و البته با شرکت شما عزیزان. بنده قدم اول برای یک تحولی در این قبیل بحثها. حالا کلام ۵۵ نهج البلاغه حضرت امیر فرمودند دقت کنید وَ لَقَدْ كُنَّا مَعَ

رَسُولِ اللَّهِ ص نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَ أَبْنَاءَنَا وَ إِخْوَانَنَا وَ أَعْمَامَنَا مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَاناً وَ تَسْلِيماً وَ مُضِيّاً عَلَى اللَّقَمِ وَ صَبْراً عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ وَ جِدّاً فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ وَ لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَ الْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسْقِي صَاحِبَهُ كَأْسَ الْمَنُونِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَ مَرَّةً لِعَدُوِّنَا مِنَّا فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا این را می خواهم بگویم تکیه گاه بنده این کلمه است فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ چون این چنین بودیم, مجاهدینی به این صفت خدا صدق ما را دید چون صدق ما را دید, خداوند دشمن ما را ذلیل کرد و بر ما هم نصرت فراهم کرد. امروز روز فتح خرمشهر است. واقعاً چقدر در دنیا نمونه های فراوان وجود دارد در چنین روزی واقعاً مجاهدین اسلام توانستند با صدق، در کتب اخلاق شش مرحله برای صدق است تا صدق حقیقی باشد. در "جامع السعادات" نوشتم در "محجه البیضاء فی احیاء الاحیاء" صدق شش مرتبه دارد. آن شش تا که با هم جمع شد انسان صادق می شود. حضرت امیر فرمودند آن صدق کامل را چون ما داشتیم یعنی گفتار ما، رفتار ما، نگاه ما، عمل ما، فکر ما، اعتقاد ما همه هماهنگ بود اینها اگر هماهنگ باشد انسان صادق می شود. و خیلی کم است صادق. در حدیث داریم که نگاه نکنید به نماز شب خواندن و نماز فلان, صدق حدیث به ادای امانت است. این دو تا علامت خوبی و کامل بودن انسان است. فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا

النَّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِياً جِرَانَهُ وَ مُتَبَوِّئاً أَوْطَانَهُ حالا دیگه وقت تمام شد بقیه ان شاء الله برای فردا.

اوصاف مجاهدین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : اوصاف مجاهدین بحث ما با توفیق پروردگار متعال در اوصاف مجاهدین بود. یکی از تفاوتهای جنگ معمولی با جهاد مربوط می شود به اوصاف مجاهدین که هر فردی نمی تواند خودش را جزء مجاهدین اسلام حساب کند. این اوصاف را باید توجه کنیم. چند تاست حالا. اولی بعد از اینکه مجاهدین باید خودشان متوجه باشند که در ورطه ی امتحان الهی قرار دارند و مراقب و مواظب باشند صفت اول گفتیم که صدق است. صدق یک محتوای بسیار عظیمی دارد. حضرت امیر در آن کلام ۵۵ از نهج البلاغه توصیف کردند که ما در جهاد چون صدق داشتیم, بر اساس صدق حرکت می کردیم خداوند کمک خود را بر ما نازل کرد و خداوند دشمن را ذلیل و سرکوب کرد. عبارت این است فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا با آن مقدمه که دیروز به عرض رسید در این کلام هست, فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ خداوند چون دید که ما با صدق در ورطه ی جهاد شرکت کردیم چون این چنین بود به دشمن ما خداوند خواری و ذلت را فرود آورد و بر ما نصر را خداوند متعال عنایت کرد, ما پیشرفت کردیم. حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِياً جِرَانَهُ تا اسلام در نتیجه ی این نوع جهادها استقرار پیدا کرد مُلْقِياً جِرَانَهُ "جران" به گردن شتر می گویند. به آن قسمت از گردن که به سر متصل است و آن آخر گردن است که موقعی که شتر

ص: ۱۲۹۸

می خواهد بخوابد آنجا را روی زمین می گذارد. به آن قسمت از گردن که در موقع خوابیدن شتر، نشستن شتر روی زمین قرار می گیرد به آن می گویند "جران". کنایه است, اسلام استقرار پیدا کرد مانند شتری که رام و آرام می گیرد, در نتیجه ی جهاد ما هم اسلام به همین ترتیب در جای خودش قرار گرفت. حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِياً جِرَانَهُ وَ مبوئاً [مُتَبَوِّئاً] أَوْطَانَهُ اسلام در وطن خودش نشیمن کرد و قرار گرفت وَ لَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ اگر ما مانند شما بودیم _که بعداً می گوییم که حضرت امیر این خطابه را کجا بیان کردند_ اگر ما مانند شما بودیم نه ستونی برای دین برافراشته می شد و نه شاخه های درخت دین سبز می شد. خطاب به کسانی است که در جهاد کوتاهی داشتند. می گوید ما زمان پیغمبر این چنین بودیم, صدق داشتیم که اسلام پیشرفت کرد و این چنین لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ اگر آنچه شما انجام می دهید آن حال و وضعی که شما دارید اگر ما هم مثل شما بودیم مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ نه ستونی برای دین برپا می شد و نه درخت دین سبز و بارور می شد. پس شما بایستی اگر می خواهید که واقعاً نامتان در عنوان مجاهدین قرار بگیرد و نتیجه ای که مجاهدین به دست آوردند به دست بیاورید باید مثل ما باشید و الا با این وضعی که شما دارید اگر اسلام از اول این طور بود مَا قَامَ لِلدِّينِ

ص: ۱۲۹۹

عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ. وَ ايْمُ اللَّهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً وَ لَتُتْبِعُنَّهَا نَدَما قسم به خدا شما با این وضعی که دارید از پستان اسلام به جای شیر خون خواهید دوشید لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً با این وضعی که شما دارید به جای اینکه از پستان اسلام شیر بدوشید خون خواهید دوشید. لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً وَ لَتُتْبِعُنَّهَا نَدَما و کار شما باعث پشیمانی برای شما خواهد شد. بنابراین استشهاد در این کلام به آن کلمه است فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ. بنابراین باید مجاهد صادق باشد و محور بحث امروز ما درباره ی صدق است. احکام اسلام همه در یک رتبه نیستند. یعنی موضوعات احکام و عناوین بعضی از عناوین خیلی در اسلام مهم است. از جمله صدق است. روایات فراوانی است که خدا هر پیغمبری فرستاد در برنامه آن پیغمبر صدق الحدیث و اداء الامانه وجود داشت و برای شناخت اشخاص هم به نمازشان لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صِيَامِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ و اینها انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ هر کس در این دو تا همیشه مراقب باشد و عمل بکند و نمره ی بالا داشته باشد این آدم خوبی است. برای شناخت اشخاص, پیغمبر و ائمه : یک سنگ محکی نشان می دهند؛ آن سنگ محک صدق الحدیث است و اداء الامانه. راست می گویند در همه جا ولو به ضررشان باشد. دروغ نمی گویند هیچ جا ولو به منفعتشان باشد. حالا صدق این چنین جایگاه بلندی دارد. اما باز هم یک روایت دیگری شاهد این گفتار است از نهج البلاغه. مطلبی که عرض شد

از کلام ۵۵ نهج البلاغه بود که آدرس شروح را هم دیروز گفتیم. اما در اصول کافی جلد دوم صفحه ۵۰ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيه این حدیث تا نصفش به سه سند است. وقتی این سه سند از نصف به بعد پیوند می خورد می شود یکی. یعنی کلینی از سه استاد نقل می کند اول عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيه این استادی است مال کلینی عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيه دوم و مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى کلینی از مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى اَبو جعفر عَطار قُمی و او از أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى این دو. سوم وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِد کلینی از عده ای آن عده هم عدّه احمد، کلینی استاد زیاد داشت ۳۶ تا استاد داشت. کلینی از سه تا استاد می خواهد که حدیث نقل کند و هر سه استاد هم از یک نفر نقل می کنند عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيه یک، مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى دوم، وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِد سوم، جمیعاً این سه تا نصف سند را پیوند می زند به بعدی. جمیعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوب آن سه نفر که در آن سه سند بودند هر سه از حسن بن محبوب که از اجلای طبقه ی شش است عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاج یعقوب السّرّاج کوفی ثقهٌخیلی ها توثیقش کردند از طبقه ی پنجم است. در معجم الرجال الحدیث هم در جلد ۲۰ صفحه ۱۵۶ فالرجل من الثقاه خلاصه یعقوب السرّاج جزء ثقاه است. یعقوب فرزند ضحاک

ص: ۱۳۰۱

است از ثقاه است. عَنْ جَابِرٍ دو تا جابر داریم جابر بن عبدالله انصاری و جابر بن یزید جوفی. جابر بن عبدالله انصاری که اسمش را می دانید و معروف است, خیلی جزء ثقاه است. ولی این خبر از جابر بن یزید است جابر بن یزید جوفی این هم خیلی جلیل القدر است. در حال حاضر نزدیک ۷۰ هزار حدیث از حضرت باقر و صادق شنیده بوده. روزی هم می گفت یابن رسول الله من خیلی از شما حدیث شنیده ام به سینه ام سنگینی می کند ولی کسانی را پیدا نمی کنم که اینها را به آنها بگویم. حضرت فرمودند برو یک جایی چاهی بکن در بیابان و سرت را در آن چاه فرو کن و آن احادیث را بیان کن. بالاخره این چون خیلی جلیل القدر بود و با ائمه : مربوط بود و اینها از این جهت هشام و اینها خواستند که او را بکشند. ساکن کوفه بود آمده بود به مدینه. بعد آنجا حضرت باقر را ملاقات کرد و حرکت کرد یک مقدار از راه را که آمد دید که پشت سر یک قاصدی خیلی تند می آید. رسید و نامه ای داد به جابر، جابر نامه را خواند و نامه هم سر به مهر بود. سابقاً با موم و امثال اینها نامه را مهر می زدند که کسی باز نکند. جابر نامه را و گذاشت روی چشمش و [گفت] به چشم. تا آمد رسید به کوفه. به کوفه که رسید آن شب را ماند و صبح یک چوبی را سوار شد مثل بچه ها که تو کوچه ها بازی می

ص: ۱۳۰۲

کنند. سوار چوبی شده بود و چند تا استخوان هم به گردنش آویزان کرده بود و به مردم می گفت که این طرف و آن طرف بروید که اسب من به شما لگد نزند. بازیهای بچه ها را درآورد. بعداً چند نفر که از طرف هشام آمده بودند به کوفه برای دستگیری این با آن امیری که در کوفه بود آمدند نزدیک. وقتی که آن را نگاه کرد گفت الحمدلله راحت شدیم. برای من نامه آمده بود که این شخص را بگیرم و بفرستم برای شام و دستور کشتنش بود. اما الحمدلله دیوانه که شد دیگر با او کاری نداریم. حضرت باقر فرمودند مدتی این نقش را ایفا کرد برای خاطر خلاصی و راحت. این جابر بن یزید جوفی دارای مقام خیلی بلندی است. در معجم الرجال الحدیث هم جلد چهارم صفحه ۲۵ حالاتش را ذکر کرده. جابِر بن یزید جوفی عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ باقر ع قَالَ سُئِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع عَنِ الْإِیمَانِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الْإِیمَانَ عَلَی أَرْبَعِ دَعَائِمَ ایمان چهار پایه دارد "دعائم" جمع "دعامه" به معنی ستون است عَلَی الصَّبْرِ وَ الْیَقِینِ وَ الْعَدْلِ وَ الْجِهَادِ این چهار تا پایه ی ایمان هستند. به ادعا درست نمی شود. صبر و استقامت، یقین، عدل در رفتار و جهاد إِلَی أَنْ قَالَ وَ الْجِهَادُ عَلَی أَرْبَعِ شُعَبٍ جهاد هم چهار تا شعبه دارد الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الصِّدْقِ فِی الْمَوَاطِنِ شاهد ما اینجاست. جهاد چهارتا پایه دارد یکی الصِّدْقِ فِی الْمَوَاطِنِ است. "مواطن" جمع "موطن" موطن به آن مشهدی می گویند که در آنجا جهاد صورت می

گیرد. به آن عرصه و جبهه ای که جهاد در آن صورت می گیرد. در آنجا صادق بودن این علامت ایمان است و صدق در اینجا تکیه گاه است وَ الصِّدْقِ فِی الْمَوَاطِنِ وَ شَنَآنِ الْفَاسِقِینَ شنآن یعنی بغض و اینها. بنابراین این هم شاهد همان کلامی است از نهج البلاغه که آنجا صدق بود و اینجا هم صدق است. بنابراین یکی از صفات مجاهدین این است که باید صادق باشند. حالاـ صدق به چه معناست؟ در کتاب "المحجه البیضاء فی احیاء الاحیاء" مال ملا محسن فیض کاشانی است. کتاب اخلاقی بسیار مهم اخیراً در هشت جلد چاپ شده. المحجه البیضاء فی احیاء الاحیاء. یعنی راه روشن. محجه یعنی راه روشن. چون برای اینکه غزالی در احیاء علوم به قول خودش احیاء علوم نوشته و این احادیثی در اخلاق زیاد دارد از ائمه : نقل نمی کند. خیلی کم. غزالی سنی است. آقای امینی در الغدیر دارد که غزالی بعداً برگشته. کتابی به نام "سر العالمین" نوشته که کلامش را نقل می کند. اما در موقع نوشتن احیاء العلوم این شخص سنی بسیار متعصبی بوده. حتی می گوید که لعنت بر یزید جایز نیست. لعنت بر قاتلین امام حسین جایز نیست. شاید توبه کرده باشد. احوط این است اگر کسی لعن کرد بگوید ان لم یتب. این جور بگوید لعن الله یزید ان لم یتب، لعن الله شمر ان لم یتب. از این قبیل حرفها زیاد در احیاء العلوم وجود دارد. کتابی است به نام "تلویث ابلیس" این لغزشهای غزالی را نوشته که چقدر غزالی در کتاب احیاء العلوم لغزشهای فراوان داشته. این کتاب، کتاب

اخلاقی شناخته می شد. ملا محسن فیض کاشانی واقعاً توفیقی دارد در تألیف. کمتر کسی است مانند ملا محسن فیض کاشانی تألیف زیاد داشته باشد آن هم در رشته های مختلف. تفسیر صافی، تفسیر اصفا، وافی کتابهای زیاد دارد ایشان معلوم می شود این مرد، ملا محسن فیض کاشانی بسیار بسیار خوش استعداد بوده. خیلی منظم هم درس خوانده منظم هم نوشته تا توانسته این همه آثار از خودش بگذارد. داماد ملاصدرا است. این لقب را _ملا محسن فیض_ همان ملاصدرا داده. دو تا شاگرد مبرز داشته. یکی فیاض و یکی فیض. فیاض صاحب گوهر مراد است. اهل لاهیجان است. فیاض لاهیجی, شرح تجرید هم دارد. آن یک داماد ملاصدرا است. یک داماد هم همین ملا محسن فیض کاشانی است. داماد بزرگش ملا محسن فیض است و کوچکتر فیاض است. گله کرد دختر ملاصدرا که چرا به آن فیاض دادی صیغه ی مبالغه ولی به شوهر من فیض لقب دادی. ملاصدرا جواب داد که این مبالغه که بیشتر از آن است که این فیض است. آن بالاخره ذاتٌ له الفیض ولی این جرثومه ی فیض است. بنابراین شما گله نکنید. خلاصه ملا محسن فیض کاشانی در تألیفات بسیار بسیار موفق بوده و کتابهای فراوان دارد. یکی از کتابهای ایشان المحجه البیضاء در ۸ جلد چاپ شده و در پاورق احادیث ما همه آدرسش هست و سعی کرده که آثار اهل بیت : را هم در علم اخلاق بیاورد. در جلد هشتم که آخرین جلدش است درباره ی صدق است. ایشان می گوید که صدق شش چیز است. دقت کنید. اگر این شش تا باشد انسان

می شود صادق, نباشد انسان صادق نیست. اول صدق در مقام خبر. یعنی مطابقه القول مع الخارج. می گوید زید آمد. اگر زید آمده باشد راست است و الاـ دروغ است. پس اولین مرتبه ی صدق مطابقه القول با واقع و با خارج است ان کان مطابقٌ صادقٌ و الاـ کذبٌ، دوم از مرتبه ی صدق آن است که صدق با عقیده مطابق باشد, با عقیده ی شخص. مثلاً در سوره ی منافقون سوره ی ۶۳ قرآن إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقینَ لَکاذِبُون معنایش چیست؟ یعنی منافق چیزی را که می گوید با عقیده اش مطابق نیست. پس دومین معنای صدق مطابقه القول مع اعتقاد گوینده. سوم مطابقتش با اراده و عزم شخص است. شما می گویید من فردا فلاـن کار را خواهم کرد. اگر اراده نداشته باشید یعنی دروغ است. مثل یک دروغ است که آن حرفی که انسان از طرف خودش می گوید که من فلان کار را خواهم کرد در لحظه ی گفتن اراده اش هم همین باشد. اگر اراده دارد به آنچه که می گوید که من فلاـن کار را می کنم صادق است. اگر اراده ندارد دروغ می گوید. می گوید فلان کار را می کنم ولی فردا فلان کار را نخواهد کرد. از اول هم اراده ندارد که بکند بیخودی دارد می گوید. بنابراین سومی مطابقه قول با عزم و اراده ی شخص آنجا که اخبار است و از طرف خودش است. چهارم این است که شخصی یک حرفی می زند و وعده ای می دهد

ولی به آن وعـده اش بعـداً وفا نکنـد. ممکن است موقع گفتن هم اراده داشـته باشـد ولی بعـداً عمل نکند, به وعده ی خود وفا نکنـد. این هم قسم چهارم از صـدق است. اگر عمل کرد به انچه که می گوید صادق است اگر نه می شود کاذب. وعده هایی بدهد و عمل نکند. رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْه قرآن می گوید که اینها عهد بسته بودند در راه خدا کشته شوند. حضرت امیرالمؤمنین بود و جعفر بود و حمزه بود و صَـدَقُوا مـا عاهَـدُوا اللَّهَ عَلَيْه. پنجم راجع به عمـل شـخص است. عملهـا همیشه یک لوازمی دارنـد, حـاکی از مطـالبی هسـتند. اگر آن حکـایت و آن عمـل که حـاکی از آن است درست باشـد صادق است و الا صادق نیست. مثل کسـی که نمار می خوانـد إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعين ولی حواسـش پیش بازار و کوچه و خیابان و رفت و آمـد است. دروغی دارد نمـاز می خوانـد. چون ظاهر این عمل، قالب این عمل حاکی از یک محتوای خاصـی است, شـما باید وقتی که این عمل را انجام می دهیـد آن محتوا را در نظر بگیریـد. محتوا را در نظر بگیریـد می گویید که این نماز دروغی می خوانـد. این است که آن ظـاهر بـا آنچه که مرتب بر آن است از لوازم آن است با آن توأم شـد, نماز راستی دارد می خوانـد و الاـ.. . همـان دعـا را هم همین طور می گویـد إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْض این را می گویـد یعنی زبانش این طور می گوید ولی قلبش یک جای دیگه است. خلاصه این

است که اگر آن عمـل هماهنـگ است بـا آن اثری که مترقب بر آن عمـل است, متوقع از آن عمـل است, صـادق و الاـ کاذب است. شـشم این است که هر کس در یک دینی است مثلاً در دین اسلام دین, یک علائم و آثاری دارد. اگر آن علائم و آثار مثلاً کسـی که دین دارد بایـد خوف خـدا داشـته باشد محبت خدا، توکل بر خدا، رجاء و از این قبیل چیزها. اگر کسـی بگوید دین دارم و این چیزها را نداشـته باشـد می گویند دروغ می گوید که من مسـلمانم و حال اینکه اینها را ندارد. این شـش تا که عرض کردم هم در جـامع السـعادات است مـال حـاج ملاـ مهـدی نراقی. البته می توان گفت که جـامع السـعادات از همـان ملا محسن گرفته. برای اینکه ملا محسن در سال ۱۰۹۴ آن وقتها وفات کرده. در اواخر قرن یازدهم. ولی حاج ملا مهدی نراقی در سال ۱۲۱۲ وفات کرده. این از علمای قرن سـیزدهم است اواخر قرن دوازده، اوایل قرن سیزده. تقریباً ۲۰۰ سال ملا مهدی نراقی از ملا محسن فیض کاشانی متأخر است. حاج ملا مهـدی نراقی جامع السـعادات را نوشـته. آنجا همین شـش قسم صدق هست. ولی خوب متقدم بر آن ملا محسن فیض کاشانی است. بعد پسـر حاج ملا مهدی نراقی, حاج ملا احمد آمده و معراج السـعاده را نوشـته. معراج السـعاده تقریبا فارسی همان جامع السعادات است. یک مقدار هم که خودش ادیب بوده یک قدری اشعار هم اضافه کرده. خلاصه این شش مرتبه برای صدق بود. منظور بنده این بود که صدق خیلی مقام است. این شش تا اگر

باشد شخص صادق است و کسی هم که صادق باشد در جهاد خداوند به او کمک می کند. فَلَمَّا رَأَی اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْکَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَیْنَا النَّصْرَ. کلام حضرت امیر که این کلام از او بود فَلَمَّا رَأَی اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْکَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَیْنَا النَّصْرَ این کلام را حضرت امیر کجا گفته؟ این کلام حضرت امیرالمؤمنین کلام ۵۵ نهج البلاغه بعد از مقتل محمد بن ابی بکر، حضرت امیرالمؤمنین محمد بن ابی بکر را فرستادند به مصر ه برود و مصر را اداره کند. مصر خیلی مهم بود. در زمان عمر مصر فتح شد و در قلمرو کشور اسلامی واقع شد. ولی بعداً حضرت امیر که کسی را فرستاد معاویه هم می خواست که آن را تصرف کند. حضرت امیرالمؤمنین محمد پسر ابوبکر را فرستادند آنجا. محمد پسر ابوبکر در آغوش امیرالمؤمنین بزرگ شد. چون برای اینکه بعد از مردن ابوبکر حضرت امیرالمؤمنین زوجه ی او را که اسمش اسما بود به ازدواج خود درآورد. این محمد بچه بود آمد خانه ی امیرالمؤمنین و در خانه ی امیرالمؤمنین بزرگ شد و به طوری هم این شخص حق شناس شد که از شیعیان خاص امیرالمؤمنین شد. در سن ۲۸ سالگی حضرت امیرالمؤمنین این را می فرستد برای مصر که برود و کشور مصر را اداره کند. نامه ی ۲۷ نهج البلاغه نامه ی حضرت امیر است به این شخص که برود و مصر را اداره کند. اولش هم این است فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَکَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَک توصیه می کند که چطور رفتار کن در مصر. نامه ی ۲۷ نهج البلاغه است.

ص: ۱۳۰۹

محمد حرکت می کند برای اداره ی کشور مصر و می رود آنجا. معاویه از آن طرف عمروعاص را می فرستد با یک نفر دیگر به نام معاویه بن خدیج بروند مصر و نگذارند که محمد بن ابی بکر آنجا کارش پیشرفت کند. بلکه محمد بن ابی بکر را بکشند و مصر را از تصرف امیرالمؤمنین در بیاورند و وسیله ی مهم هم پیراهن عثمان است. که اینها می گویند که عثمان مظلوم کشته شد, علی هم قاتل عثمان است, محمد هم جزء همانهاست که در کشتن عثمان دخالت داشته. محمد هم حرکت کرد و در آنجا به شهادت رسید. محمد بن ابی بکر یک شعری کنار قبر پدر خود خوانده یا ابانا قد وجدنا ما صلح/ خاب من انت ابوه وافتضح/ انما اخرجنی منک الذی/ اخرج الدر من الماء الملح/ یا بنی الزهراء انتم عدتی/ وبکم فی الحشر میزانی رجح/ وإذا صح ولائی فیکم/ لا ابالی أی کلب قد نبح خطاب به پدرش است یا ابانا قد وجدنا ما صلح ما کسی که صلاحیت ولایت و خلافت داشته باشد پیدا کردیم آن هم امیرالمؤمنین است خاب من انت ابوه وافتضح کسی که تو پدرش باشی این خائب است و دچار خسران است و دچار افتضاح و رسوایی انما اخرجنی منک الذی/ اخرج الدر من الماء الملح آن خداوندی که از دریای شور درّ پدید می آورد, از صلب تو هم مرا که حق شناس هستم و ولایتمدارم به وجود آورده یا بنی الزهراء انتم عدتی ای فرزندان زهرا شما پناهگاه ما هستید وبکم فی الحشر میزانی رجح در روز قیامت میزان من بواسطه محبت

شما سنگین می شود و رجحان پیدا می کند وإذا صح ولائی فیکم وقتی ولای من در باره ی تو صحیح باشد لا ابالی أی کلب قد نبح دیگر نمی ترسم که هر کلبی هر صدا می کند، بکند. خلاصه محمد بن ابی بکر هم در مصر مشغول کار خودش است ولی عمروعاص و آنها آمدند با لشکرش و بالاخره درگیری به وقوع پیوست. در این درگیری محمد بن ابی بکر به شهادت رسید در سن ۲۸ سالگی. در این شرح نهج البلاغه فی ظلال و اینها که بعداً می گویم که آدرس دارد این مطلب, محمد بن ابی بکر را بعد از کشتن گذاشتند در جثه ی الاغ و سوزاندنش ولی ایشان می گوید که زنده سوزاندند. محمد بن ابی بکر کشتنش به این ترتیب بود. لشکریان معاویه محمد بن ابی بکر را در جنگ بعد از اینکه غالب شدند گرفتند و گذاشتند تو جثه ی الاغ و بدنش را سوزاندند. این خیر بسیار بسیار غم انگیز به حضرت امیر رسید. حضرت امیر این نامه را دارد نامه ی ۳۵ نهج البلاغه است و من کتاب له ع إلی عبد الله بن العباس بعد مقتل محمد بن أبی بکر بعد از اینکه محمد در مصر کشته شد حضرت امیر به عبدالله بن عباس که در بصره بوده این نامه را نوشته. أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مِصْرَ قَدِ افْتُتِحَتْ مصر از دست ما گرفته شد و مفتوح شد از طرف دشمنان ما وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَکْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدِ اسْتُشْهِدَ و محمد هم به شهادت رسید فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَداً نَاصِحاً وَ عَامِلًا کَادِحاً وَ

ص: ۱۳۱۱

سَیْفاً قَاطِعاً وَ رُکْناً دَافِعاً من به حساب خدا می گذارم برای من فرزندی بود خیرخواه، عاملی بود بسیار فعال، شمشیری بود برنده، رکنی بود مدافع. این کلمات حضرت امیر در نامه ای که برای عبدالله بن عباس نوشتند. عبدالله بن عباس هم چون خیلی علاقه داشت دیگر, از بصره آمد خدمت امیرالمؤمنین. دید که حضرت امیرالمؤمنین خیلی منقلب است و گریه می کند و تسلی داد. بعد حضرت امیرالمؤمنین این طور فرمودند فَوَاللَّهِ لَوْ لَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَهِ وَ تَوْطِينِي نَفْسِي عَلَى الْمَنِيَّهِ لَأَحْبَبْتُ أَلَّا ابقی مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْماً وَاحِداً وَ لَا أَلْتَقِيَ بِهِمْ أَبَداً خدا می داند که اگر من طمعم و آرزویم در موقع برخورد با دشمن در شهادت نبود و خودم را آماده نکرده بودم بر مرگ, دوست نداشتم که یک روز دیگر زنده بمانم. دیروز یکی از علما که اینجا بود _حالا نمی دانم امروز هستند_ گفتند که فقهای ما در استدلالهای فقهی خودشان به نهج البلاغه توجه نمی کنند. همین طور است ولی ما با همان مشیی که داریم استفاده می کنیم که در موضوع جهاد چطور باید رفتار شود, آمادگی برای شهادت. این کلام امیرالمؤمنین در نامه ای که نوشته به عبدالله بن عباس و خبر از شهادت محمد می دهد این را مطالعه کنید مطالب فراوان دارد.

اوصاف مجهادین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : اوصاف مجهادین عرض کردیم که اوصافی از نظر اسلام در مجاهدین معتبر است که با توجه به این شرایط و اوصاف جهاد، جهاد اسلامی می شود. یکی از آنها که مورد بحث ما بود صدق بود. صدق و راستی کلمه ی بسیار پر محتوایی

است و یکی از معیارهای بسیار مهم شناخت هر انسان. الانسان اما صادق او ساقط انسان یا صادق است یا ساقط. یعنی کسی که صادق نیست ساقط است. از مقام و موقعیت انسانیت ساقط است. ما شش تا مرحله بر اساس کتب اخلاق برای صدق عرض کردیم. کسی که در این شش مرحله ممتاز باشد, واجد این شش مرحله از مراحل صدق باشد, این صادق است. از کتاب جامع السعادات نراقی و از محجه البیضاء حاج ملا محسن کاشانی. در آیات قرآن هم خداوند متعال صادق را معرفی کرده. یکی از آیات آیه ی ۱۷۷ از سوره ی بقره است سوره ی دوم قرآن کریم لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَهِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ وَ السَّائِلينَ وَ فِي الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاهَ وَ آتَى الزَّكاهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُون ملاحظه می کنید این آیه یک آیه ی بسیار جامعی است از معرفی صادقین و متقین. آیه ی ۱۷۷ از سوره ی بقره سوره ی دوم قرآن کریم. کل احکام اسلام خلاصه اش در این آیه مذکور است. برای اینکه احکام اسلام به طور خلاصه به سه فصل بر می گردد. فصل اول فصل اعتقاد است. معارف اعتقادی اسلام. فصل دوم فصل اخلاق است. معارفی که به روحیات و ملکات انسانها مربوط می شود. فصل سوم فصل عمل, واجبات و

محرمات و اینها. در این آیه هر سه ذکر شده اول آیه که لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ در این معنا است بعد از اینکه قبله تحول پیدا کرد, پیغمبر تا هنگامی که در مکه بود سیزده سال بعد از بعثت نماز به طرف بیت المقدس خوانده می شد, نه به طرف کعبه, بعد هم که آمدند مدینه تا هفده ماه تقریبا نماز به طرف بیت المقدس خوانده می شد. ولی یک روزی در نماز ظهر پیغمبر به طرف بیت المقدس مشغول نماز بود, جبرئیل نازل شد و دو رکعت که به طرف بیت المقدس خوانده بود پیغمبر را برگرداند به طرف کعبه. یک مسجد ذی القبلتین در مدینه بود, چون خیلی از آثار را در مدینه عربستان سعودی از بین برده در مدینه و مکه. اصلا به طور کلی هر آثاری که ارتباط با اهل بیت دارد, یکی از جنایتهای عربستان صعودی از بین بردن این قبیل آثار است. خیلی از آثار بنده خودم سال ۴۴ اولین دفعه که رفتم مکه خیلی از آثار بود, حالا که می روی همه از بین رفته. بیت الاحزان آن موقع بوده حالا دیگه نیست. قبر پدر پیغمبر در مدینه بود حالا دیگه نیست. همه ی آنها را محو کردند, آثاری که با اهل بیت ارتباط دارد, هر آثاری که ایرانیها و شیعه ها به آن توجه دارند آن آثار را به تدریج عربستان صعودی و وهابیت از بین برده. خلاصه آن مسجد مسجد ذی القبلتین است که نصف نماز به طرف بیت المقدس و نصف دیگر به طرف خانه ی کعبه اقامه شد.

باز یک بحث مهمی است در اینکه این تحویل قبله که صورت گرفت بحثی به وجود آمده بود قرنها در اینکه بعضی از مساجد مـدینه انحراف از کعبه دارنـد. یک مقداری انحراف دارند. ناچار بودند توجیه کنند که اینها معلوم می شود که وسـعتی در امر قبله هست. که انحراف ده درجه و پـانزده درجه مثلاً ـ مؤثر نیست. بالاـخره تـا اینکه این بحث در بحث قبله ی المیزان تا حـدی وجود دارد. کتابی است به نام "تحفه الاجله" مال "سردار کابلی" در علم هیأت خیلی وارد بوده, طول و عرض بلاد و انحراف قبله ها, که در بحث قبله ما بحث کردیم با توفیق پروردگار, متعرض شـدیم. خلاصه آن سـردار کابلی که یک نفر بوده که در علم هیأت خیلی وارد بوده و کتاب تحفه الاجله کتاب بسیار خوبی است که مال ایشان است, آیت الله طباطبایی هم در المیزان از ایشـان نـام برده, ایشـان بالاـخره بـا آن آلات و ابزار رصـدی که تمام فاصـله ها را، درجات طول و عرض جغرافیا را، همه را حساب می کند, با آن آلات ابزار سردار کابلی وسط آن محرابی که پیغمبر خدا در وسط نماز برگشت به طرف خانه ی کعبه, می گوید وسط آن محراب به وسط ناودان خانه ی کعبه می خورد, این قدر دقیق است. این را هم یکی از معجزات پیامبر خدا حساب کرده که در وسط نماز طوری برگردی از بیت المقـدس به طرف قبله طوری دقیق باشد که وسط آن محرابی که ساخته شد به عنوان این نماز به وسط ناودان خانه ی کعبه می خورد. بعد از اینکه تحول قبله

به وجود آمد به این ترتیب خیلی بحثها به وجود آمد. القاء بحث هم بیشتر از یهودیها بود. چون آنها عنایت به بیت المقدس داشته و دارند. القاء بحث این بود که اگر این نمازها که واقعا تا الآن خوانده شد به طرف بیت المقدس صحیح بود چرا برگردیم به طرف کعبه؟ اگر اینها باطل بود چرا از اول پیغمبر و اصحاب به طرف بیت المقدس نماز می خواندند؟ از این قبیل شبهه ها میان مردم مطرح می کردند. معلوم است که اسلام، اسلامی است که لازم نیست که یک موضوع از موضوعات همیشه بر یک حال باشد. بواسطه طرو عوارض و مصالح و مفاسد تغییراتی به وجود می آید. تا آن موقع آن مصلحت بود این موقع این مصلحت است. ولی بالاخره دنبال این را گرفته بودند و مجادله هایی، گفتگوهایی صورت می گرفت. این آیه نظر به آن هم دارد لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ "بِرّ" یعنی کار خوب ولی کار خوب با وسعت را می گویند. چون بِرّ از بَرّ است و بَرّ مقابل بحر است بَرّ یعنی صحرا، بحر یعنی دریا به آن صحرای وسیع می گویند بَرّ. خیر وسیع در این نیست که شما چهره ی خود را به طرف مشرق و مغرب برگردانید, بیت المقدس یا کعبه, این نیست. بلکه بِرّ این است وَ لكِنَّ الْبِرَّ در سه چیز است اول ایمان مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ ایمان به ملائکه ایمان به ملائکه از معارف اعتقادی مهم اسلام است. قرآن کریم از ملائکه به عنوان فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً به عنوان تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فيها بِإِذْنِ

رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْر از این قبیل آیات قرآن دلالت دارد به اینکه خداوند متعال ملائکه را عهده دار آوردن وحی و اداره ی بسیاری از امور به عنوان تسبیب اسباب خدا قرار داده. به اینها باید ما ایمان داشته باشیم. ایمان به خدا و روز آخر و ملائکه وَ الْکِتابِ کتابهای آسمانی وَ النَّبِیِّینَ اینها معارف اعتقادی است. بعد وَ آتَی الْمالَ که از معارف عملی است عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ اینها اعطای مال است و امر امر عملی. وَ أَقامَ الصَّلاةَ امر عملی وَ آتَی الزَّکاةَ اینها معارف عملی اسلام هستند. بعد اخلاقی، وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وفای به عهد, این از معارف اخلاقی اسلام است. وَ الصَّابِرِینَ همین طور اخلاقی است فِی الْبَأْساءِ بأس یعنی فقر و نداشتن اموال فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ ضرّاء یعنی چیزی که موجب ضرر به انسان می شود. زخمی وارد شود کسی مثلاً- مالی را طوفان و سیل ببرد و امثال اینها وَ حینَ الْبَأْسِ آن جهاد است. بأس یعنی جهاد. أُولئِکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُون قرآن در اینجا صادقین را معرفی کرده آیه ی ۱۷۷ از سوره ی بقره. باز یک جای دیگر هم قرآن دارد در سوره ی حجرات است سوره ۴۹ قرآن کریم. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فی سَبیلِ اللَّهِ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ این آیه ی ۱۵ از سوره ی حجرات سوره ی ۴۹ قرآن کریم است. در هر دو این آیات جهاد هم ذکر است. اینجا جهاد

ص: ۱۳۱۷

بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ بود آنجا هم حینَ الْبَأْسِ که جهاد بود. خلاصه در دو جای قرآن کریم به این ترتیب که ملاحظه می فرمایید خداوند متعال صادقین را الَّذینَ صَدَقُوا را معرفی کرده. باز در قرآن کریم آیه ای هست که شأن صداقت را بسیار بالا یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِین آیه ی ۱۱۹ از سوره ی توبه است کُونُوا مَعَ الصَّادِقِین در تفسیر برهان ۱۴ خبر ذکر کرده که صادقین مراد ائمه : است. یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِین تفسیر برهان جلد سوم صفحه ۵۱۵ تا ۵۱۷ نقل ۱۴ خبر در تفسیر آیه. آیه هم آیه ی ۱۱۹ از سوره ی توبه بود که عرض شد. از پیغمبر و حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت امیر و از اینها که مراد از صادقین در این آیه پیغمبر و ائمه : است. مَعَ الصَّادِقِین. بالاخره بحث ما در این است که یکی از صفات بسیار ممتازی که در مجاهدان معتبر است صدق به آن معنا است. که حضرت امیر فرمودند فلما رَأَی اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْکَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَیْنَا النَّصْر ما در جنگها این چنین و آن چنان بودیم. کلام ۵۵ نهج البلاغه بود. نمونه هایی ذکر کردند از اینکه در جنگها چقدر با اراده و ایمان و عزم قاطع شرکت می کردند و چقدر از مرگ و شهادت استقبال می کردند, ذکر کردند. بعد گفتند وقتی خداوند متعال ملاحظه کرد که ما تا این حد صدق داریم بِعَدُوِّنَا الْکَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَیْنَا النَّصْر خداوند نصرت خود را بر ما نازل کرد و

برای دشـمنان ما هم ذلت و خواری فراهم آورد. لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ اگر ما مثل شما بودیم سـتونی برای دین راست نمی شـد و هیـچ درختی از درختهای دین شـکوفه نمی کرد و سبز نمی شد. این کلام حضـرت امیرالمؤمنین است. بافت این بحثها همین است, بحث جهاد. بنده روز قبل از این چند روز تعطیلی که مطلب صدق را بحث می کردیم یکی از رفقا که اینجا نیست, دأب بعضـیها است که بعضـی از روزها می آینـد و بعضـی از روزها نمی آینـد و این طور هیچ وقت کس پیشـرفت نمی کند. یوم و یوم لا شرکت کند, پیشرفت حاصل نمی شود. در حالات علما داریم که یک روز از بحثی که می رفتند تعطیل نمی کردند. مثلا نوشـته که میرزا حبیب الله رشتی ۲۰ سال در درس شیخ انصاری شرکت کرد, یک روز تعطیـل نکرد. این خیلی مهم است هر درسـی که انسـان انتخـاب کنـد انتخابش اختیاری است ولی بایـد به آن بحث خیلی اهمیت بدهد, بنویسد, مطالعه کند, پیش مطالعه کند, شـرکت کند. خلاصه در عین حال که نیستند چون بحث مربوط به جهاد بود ما جوابش را عرض می کنیم. سوال کردند به اینکه شما می گویید که فَلَمّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرِ سوال این بود که اگر سید الشهداء و یارانش در جریان کربلا با صدق گام برنمی داشتند؟! چرا آنها شکست خوردند و دشمن غالب شد؟! ما ناچاریم بر اساس فرهنگ اسلام فصلی را اینجا مطرح کنیم و آن خیلی مهم است.

آیا نصر را, فتح, در فرهنگ اسلام به چه معناست؟ دوم آیا غلبه و غالبیت و مغلوبیت به چه معنا هست؟ چون در فرهنگ اسلام این کلمات یک محتوای دیگر دارد, غیر از آنچه که مردم فکر می کنند. مردم فکر می کنند که در برخوردها هر کس کشت و تخریب کرد و خلاصه غالب شد, آن کسی که کشته شد مغلوب شد. این اولی فاتح شد، پیروز شد ولی آن دومی فاتح نشد. این یک حساب این جوری دارند. پس ما در باره این دو کلمه به مناسبت بحث جهاد که خیلی مناسب است و می خواستیم در نتیجه بگوییم حالاـ متعرض این دو موضوع می شویم. یکی مسئله ی فتح و نصر است و دیگر مسئله ی غلبه است. غالب و مغلوب کی است؟ اما مسئله ی اول که مسئله ی نصر و فتح و پیروزی و اینها که رابطه دارد با سعادت و اینها. ببینیم که فاتح و پیروز در برخوردها چیست؟ آن چه عامه ی مردم قضاوت کنند با صرف نظر از عناوین و عبارات اسلامی شاید همین طور فکر می کنند. هر کس مثل هلاکو و تیمور فاتح شدند مثلا, فرض کنید آمریکا وارد شد به عراق فاتح شد. در افغانستان هم فاتح شد. فتح و پیروزی در کشتن و تخریب و کنار زدن رقیب را فتح و پیروزی می دانند. اما اسلام این جور نمی گوید. اسلام آن هدف را حساب می کند. تا هدف چه باشد. بر اساس هدف چند جور جنگ داریم. جنگ نظامی یک جنگ است, جنگ اقتصادی یک جنگ است, جنگ سیاسی یک جنگ است,

جنگ اعتقادی و فکری و فرهنگی هم یک جنگ دیگری است. بله اگر جنگ، جنگ نظامی است فقط هـدف، هـدف نظامی گری و کشورگشایی و توسعه دادن قلمرو سلطه و اینها باشد مثل جنگ روم و ایران با هم می جنگیدند الم غُلِبَتِ الرُّومُ فی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ مقصود چی بوده؟! مقصود این بوده که روم می خواسته قلمرو سلطه ی خود را کشورگشایی خود را توسعه بدهد. ایران هم در مقابل می خواسته این کار را بکند. در این جنگ که هدف، هدف نظامی و توسعه ی قلمرو قدرت و سلطه است همین است. هر کس کشت و تخریب کرد و دشمن را کنار زد او غالب است. آن یکی که کشته شد مغلوب است. حالا غلبه را بگذاریم کنار. آن فاتح است و این هم شکست خورده است. اما در جنگهای اقتصادی این نیست. مثلا در جنگهای اقتصادی هدف اقتصاد را قبضه کردن موازین اقتصادی و مجاری اقتصادی است. جنگ انگلستان با هندوستان. این وارد شده نمی خواهد که هندوستان جزء قلمرو انگلستان باشد. مقصود این است که در اینجا بخواهد کالاهای تولید شده ی خودش را صادر کند, اینجا بازار مصرف باشد برای انگلستان. منابع ثروت این را، ذخایر اقتصادی این را، قبضه کند و ببرد مثل جنگ نفت و امثال اینها. اینها جنگ، جنگ اقتصادی است. هر کسی که توانست اقتصاد طرف را قبضه کند زیر قلمرو قدرت خودش در بیاورد آن البته اینجا پیروز است, فاتح است. هر کسی که جریان اقتصادی خود را از دست داد این معلوم است که این شکست خورده است.

در جنـگ اقتصـادی این طور است. در این جنگهـا هـدف، هـدف اقتصاد است، هـدف مال و ثروت است, هـدف منابع ثروت است. سوم اینکه هـدف سـیاست است. یعنی یک دولتی می خواهد که سـیاست و مدیریت امور یک کشور را قبضه بکند. دو دولـت بـا هـم رقیب هسـتند, بـا هم برخـورد دارنـد, هـدف سیاست است. اینجـا هر کـدامش آن یکی را کنـار زد بـا تشـکیل فراماسونهایی با قدرت اسـتکباری خودش آن را زیر سـلطه ی خودش درآورد, وزرای شـما وکلای شـما تمام پسـتهای کلیدی شمـا را ما معین می کنیم. اینجا آن کسـی که به این هـدف رسـید معلوم است که این فاتـح است. آن کسـی که در این هـدف تحت تأثیر قرار گرفت و شکست خورد آن پیروز نیست. اما یک جنگ دیگر هم اسلام دارد. اسلام عنایت به این دارد. هدف، هـدف فکر و فرهنگ است, اعتقادی است. یزیـد با امام حسـین برخورد دارنـد. اما یزید می خواهد اصـلاً این فکر اسـلامی را، فرهنگ اسـلامی را, فرهنگ اهل بیت : را نابود کند. هدف آن است. امام حسین هم می خواهد که هدف اهل بیت : را, اسلام ناب را می خواهد که زنده کند. فاتح کیست؟! فاتح امام حسـین است مسلّم. چون این با ترتیب عاشورا و کربلا یک مکتبی را به وجود آورده که این فرهنـگ روز به روز تلألـؤ بیشتر دارد. در دنیـای کـل ارض کربلا و کل یوم عاشورا این فرهنگ، یک فرهنـگ غـالبی است, روز به روز هم موج بیشتری ایجاد می کنـد. غالب امام حسـین است و مغلوب و منکوب هم یزیـد است. بنابراین ما نبایستی همین

طور فکر کنیم که هر کس کشت, غالب شد, فاتح شد و هر کس هم که کشته شد این شکست خورد. شکست خوردن و شکست دادن و فاتح شدن و فاتح نشدن روی این باید حساب کنیم. حالا شواهدی از این فراوان است. بعضی از نمونه اش مثلاً ـ در قرآن کریم در سوره ی یس در آنجا که إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِث اینها در سوره ی یس ذکر می کنیم بعد می گوید وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی الْمَدینَهِ یَسْعی یک شخصی آمد اسمش "حبیب نجار" است او از پیغمبرها و از فرستادگان پیغمبرها پشتیبانی کرد و چه کرد و محاجه کرد و ولی کشته شد قیلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قالَ یا لَیْتَ قَوْمی یَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لی رَبِّی وَ جَعَلَنی مِنَ الْمُکْرَمینَ در اینجا ملاحظه می کنید که این شخص کشته شد و لیکن جزء مکرمین قرار گرفت قیلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ از طرف خداوند متعال به این گفته می شود که داخل شو به بهشت و خودش هم می گوید یا لَیْتَ قَوْمی یَعْلَمُونَ بِما غَفَرَ لی رَبِّی وَ جَعَلَنی مِنَ الْمُکْرَمینَ آیه ی ۲۶ تا ۲۷ سوره ی یس این حبیب نجار است. حبیب نجار یکی از کسانی است که لَمْ یَکْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَهَ عَیْن. این شخص است که اینجا کشته شد و قرآن با این لحن می گوید. در سوره غافر هم جریان مؤمن آل فرعون که اصلاً این سوره ی چهلم قرآن یک اسمش هم سوره ی مؤمن است. اسم دیگرش سوره ی غافر است. آن مؤمن آل فرعون هم در برابر فرعون قیام کرد و کشته شد بلکه

ص: ۱۳۲۳

فَقَتَلُوهُ فَقَطَعُوهُ إِرْباً إِرْبا قرآن می گوید فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا خداوند او را از سیئات مکرها حفظش کرد, از شهداء از کشته شده ها و یک هدف بسیار بزرگ دینی, قرآن کریم این طور تمجید می کند. بنابراین ما نباید فکر کنیم که هر کس کشته شد این شکست خورده است و هر کس که قاتل شد این شکست داده است و فاتح است و پیروز. نمونه های فراوانی ما برای این موضوع داریم. حالا بنده دو موضوع عرض کردم اول از سوره ی مؤمن سوره ی چهلم قرآن آیه ی ۴۵ فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذاب روایات ما زیاد داریم. عن الصادق لقد سطوا علیه و قتلوه قَطَعُوهُ إِرْباً إِرْباً وَ لَکِنْ وَقَاهُ اللَّهُ أَنْ یَفْتِنُوهُ فِی دِینِهِ این مؤمن آل فرعون است که خیلی مقام عالی دارد, در مبارزه ی با فرعون عیون اخبار الرضا می گوید کان ابن خاله پسر خاله ی فرعون بود و فی خَبَر آخر کَانَ ابْنَ عَمِّه. قال النبی الصِّدِّیقُونَ ثَلَاثَهٌ صدیقون که با بحث ما مربوط است سه نفرند حِزْقِیلُ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ که در این سوره ذکر شده حَبِیبٌ النَّجَّار همان که در سوره ی یاسین ذکر شد و یکی هم عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ که بالاتر از اینهاست. نمونه های فراوان داریم. خواستم بنده فقط راهی را عرض کرده باشم که شما بتوانید مطالعه کنید. نمونه هایی آنچه که حالا به نظر بنده آمد. در بحار جلد ۴۵ صفحه ۸۷. بحار جلد ۴۵ طبع جدید در رابطه با سید الشهداء است عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ع قَالَ کَتَبَ

الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ع مِنْ مَكَّهَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ سید الشهداء از مکه نامه ای برای برادرش محمد بن حنفیه نوشت حنفیه اسم مادرش است لقب مادرش است حنفیه به مادرش منسوب است از آن طایفه بوده امام حسین نامه ای نوشته به محمد بن حنفیه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ مَنْ قِبَلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ نامه ای است نوشته از مکه به ابن حنفیه که او شاید در مدینه بوده ولی نامه به محمد است و مَنْ قِبَلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ کسانی که از قِبَل او با بنی هاشم ارتباط دارند أَمَّا بَعْدُ نامه هم دو کلمه بیشتر نیست فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتُشْهِدَ وَ مَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ وَ السَّلَامُ کسانی که به من ملحق شدند به شهادت رسیدند و کسانی که ملحق نشدند به فتح نرسیدند. فتح می گویند عجیب است وَ مَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ امام حسین خودش را فاتح می دانسته. جریان کربلا یک جریان فتح است با ان همه شدتی که دارد. أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتُشْهِدَ وَ مَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ وَ السَّلَامُ نامه همین است. خیلی عجیب است واقعاً که ما بایستی فتح و نصرت را با این دید حساب کنیم و نمونه های فراوان داریم ما از این موضوع. یک نمونه ی بسیار روشنی در امالی شیخ طوسی هست. البته حاج شیخ عباس قمی هم (محدث) در نفس المهموم ذکر کرده در آن جریان شام و آنجاها ذکر کرده. ولی از امالی من نقل می کنم

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا قَدِمَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ به شام آمدند وَ قَدْ قُتِلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ اسْتَقْبَلَهُ إِبْرَاهِیمُ بْنُ طَلْحَهَ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ امام سجاد را وَ قَالَ یَا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ مَنْ غَلَبَ چه کسی در قیام سید الشهداء در برابر یزید غالب شد؟ امام سجاد یُغَطِّی رَأْسَهُ سرش را پوشیده بود و در محمل بود قَالَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاهِ فَأَذِّنْ ثُمَّ أَقِمْ جواب گفت وقتی می خواهی ببینی که چه کسی غالب شد موقع نماز می شود چه کسی گفت أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّه هدف این بوده این کلمات زنده بماند. این مکتب همیشه پر آوازه و طنین انداز شود. اگر بخواهید بدانید که در جریان کربلا چه کسی غالب شد گفتیم موقع اذان، موقع نماز و اذان و اقامه تا معلوم شود. از امام صادق است. بنابراین امروز ما در بحث خودمان با توفیق پروردگار این معنایی که نصرت و فتح از آن کیست و کی شکست خورده است این را ذکر کردیم. غلبه برای فردا ان شاء الله.

اوصاف مجهادین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : اوصاف مجهادین با توفیق پروردگار متعال در آستانه ی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ فضای سیاسی جامعه برای یک انتخابی خود را آماده می کند. مسئله ی انتخابات یکی از مسائل مهم و سرنوشت ساز است. امام (رضوان الله تعالی علیه) در وصیت نامه ی خود تأکید می کنند وصیت من به مردم ایران این است که همه در همه ی انتخابات چه انتخابات ریاست جمهور چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی و چه انتخاب خبرگان رهبری در

ص: ۱۳۲۶

تمام انتخابات امام می فرمایند من تأکید می کنم که همه حضور داشته باشند, همه شرکت کنند, مسامحه ی در این موضوع از گناهان کبیره است. یعنی هر شخصی بایستی بداند هر مکلفی وظیفه دارد مانند نماز و روزه و امثال آن که در سرنوشت خود که با انتخابات مربوط می شود وظیفه دارند که همه شرکت کنند و در صحنه حضور داشته باشند. این یک وظیفه است. بعد می فرمایند به اینکه ما در جریان مشروطیت دیدیم که اول همه ی مردم ایران برای مبارزه ی با استبداد قدم برداشتند و شرکت کردند. اما بعداً ایادی پیدا شد, بسیاری کنار کشیدند و آن نتیجه ای که از مشروطیت در نظر بود به وجود نیامد. خلاصه یکی از وصیتهای امام (رضوان الله تعالی علیه) وجوب شرکت همه ی مردم ایران در هر یک از انتخابات و مسامحه در این موضوع را یکی از گناهان کبیره می دانند. بنابراین بر ما لازم است که بر علما، همه ی مردم، فضلایی که در خدمتشان هستیم این مطلب را که شرکت همه در انتخابات یک وظیفه است, مخصوصاً در برابر دشمنانی که با عینک خودشان با دقت ایران را در نظر دارند. شرکت همه در انتخابات قدرت و عظمت نظام را علاقه مندی مردم به نظام را ثابت می کند. مطلب دیگر این است که باز هم با توفیق پروردگار درباره ی انتخابات صحبت خواهیم کرد. مطلب دوم این است که هیچ وقت بنده یا کسان دیگری که کاندیداها برای ملاقات آمدند از فرد معینی پشتیبانی نکردیم. هر کسی که نسبت بدهد به ما به عنوان پشتیبانی فرد

ص: ۱۳۲۷

خاص این دروغ است. اصلاً بر خلاف اخلاق انتخاباتی است. اخلاق انتخاباتی بایستی خالی از تهمت و غیبت و سایر موازینی که در انتخابات معتبر است باشد رعایت شود. بنابراین بنده از اول از هیچ یک از کاندیداها پشتیبانی نکردم. بله ملاقاتها صورت گرفته در ملاقاتها ما کلیات گفتیم. از فرد خاصی پشتیبانی نکرده, الان هم فرد خاصی را تعیین نمی کنیم و از فرد خاصی پشتیبانی نمی کنیم. اما معیارها را باید عرض کنیم که مردم ایران دارای رشد سیاسی و بلوغ سیاسی می باشند. خودشان با دقت این موضوع را سرسری نگیرند, شاخصه ها را در نظر بگیرند. بنده شش تا شاخصه چند روز قبل عرض کردم باز هم عرض می کنم. اول اینکه دارای سابقه ی روشنی باشند, چون سابقه فلز و حقیقت شخص را روشن می کند. در صحنه های مختلفی که حضور داشته اند در طول مدت گذشته چه نقشی داشته اند. اول توجه به سوابق. دوم تقوا و تعهد شخص است. تقوا در تمام مراحل زندگی برای همه ی افراد یک معیار و میزانی برای صلاحیت شخص است. در موضوع انتخابات موضوع تقوا اقتضا می کند که موازین اسلام، موازین انقلاب، آرمانهای انقلاب، آرمانهای امام (رضوان الله علیه) همه را در نظر بگیرند. این هم معیار دوم تقوا و تعهد و رعایت اخلاق انتخاباتی. این هم موضوع دوم است. سوم شجاعت چون الآن ما در برابر تهاجماتی قرار گرفتیم. قدرتهای استکباری و صهیونیستی انواع تهاجم را نسبت به اسلام و انقلاب که این انقلاب خاری در چشم آنهاست و ضربه هایی از اسلام و انقلاب خورده اند, در فکر

تهاجم نظامی هستند البته و هیچ وقت هم موفق نمی شوند, تهاجم فرهنگی، تهاجم سیاسی، تهاجم رسانه ای، تهاجم تبلیغاتی و انواع تهاجم علیه ما دارند. یک فرد شجاع متصلب مقاوم لازم است در برابر این تهاجمات که ادامه دارد و خواهد داشت. پس بنابراین سومین شاخصه داشتن شجاعت و تصلب. این هم سومین شاخصه. چهارم فعال بودن. کسی که واقعاً برای خودش روز و شب نمی شناسد, سفر و حضر نمی شناسد, در حرکت باشد برای رفاه مردم و اجرای عدالت گام بردارد. این موضوع چهارم موضوع فعال بودن. پنجم متواضع بودن, مردمی بودن خیلی مهم است که کسی مردمی باشد و متواضع باشد با مردم. آخرین شاخصه دلسوزی و مهربانی است. این شش تا شاخصه را ما کلی می گوییم, به شخص خاصی هم نظر نداریم. یعنی شخص خاصی را تعیین نمی کنیم. این شاخصه ها در نظر باشد. حضور همه در انتخابات بسیار بسیار مؤثر و نقش دارد. امیدواریم ان شاء الله تعالی این انتخابات هم مانند انتخابات قبل از آن هر چه با شکوهتر و با شور و شوق بیشتر که یک عبادتی است که مردم انجام می دهند. این هم ان شاء الله انجام بگیرد و روز به روز دشمنان مأیوس و ناکام و اسلام و ایران عظمت و قدرت بیشترش دردنیا ثابت و روشن باشد ان شاء الله تعالی. عزیزان متوجه هستند که ما دیروز بحثمان در این موضوع بود که بعضیها تذکر دادند بر اساس آن کلام ۵۵ نهج البلاغه که حضرت امیر در صفت مجاهدین فرمودند فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْر

خداوند وقتی دید که ما مجاهدینی هستیم در صف کسانی که صادقانه گام برمی داریم نصرتش را به ما نازل کرد و دشمن ما را دچار ذلت و خواری کرد. بنابراین گفتیم یکی از صفات مجاهدین صدق است و شش تا مرحله هم برای صدق عرض کردیم. بعداً بعضی از رفقای ما اینجا تذکر دادند که خوب این شش تا صدق به این معنا در بسیاری از موارد از جمله جریان عاشورا در سپاه سید الشهداء وجود داشته. چطور شد که آنها منصور و فاتح نشدند. این سؤال که سؤال مهمی است, با بحث جهاد خیلی مربوط است. گفتیم ما در دو موضوع بحث می کنیم یکی فتح و نصرت دوم غلبه. درباره ی موضوع اول دیروز توضیحات زیادی به عرض رسید, از آیات و روایات و تاریخ. که اصلاً ملاک فتح شکست دادن یا شکست خوردن چه چیز است. گفتیم در اینجا باید توجه داشته باشیم که جنگ برای چه هدفی انجام بگیرد. در جنگ نظامی هدف کشتن و کشتار جمعی و تخریب و نابود کردن است. در جنگ سیاسی هدف پیشرفت دادن به آن سیاست مورد نظر طرفین است. در جنگ اقتصادی هدف اقتصاد است و تسلط بر ثروت و مال و ذخائر و منابع ثروت. ولی اسلام هیچ یکی از اینها نیست, جهاد مورد بحث ما جهاد جهاد عقیدتی و فکری و فرهنگی است. یعنی مجاهدین اسلام می خواهند که فرهنگ اسلام, را اعتقاد به اسلام را, بعد از اینکه با حکمت و موعظه ی حسنه و جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَن پیش آمدند, اما دشمن دشمنی است که در آن حکمت و

استدلال پیشرفت نکرد, موعظه هم کارگر نشد, مناظره وجدال بِالَّتی هِیَ أَحْسَن هم نتیجه ای نداد, ناچار رویاروی جنگی به وجود آمده. در این مرحله ما داریم بحث می کنیم. این جهاد است با شرایطی که عرض کردیم. خوب در اینجا هدف چیه؟ هدف اسلام است, هدف پیشرفت اسلام است, هدف فرهنگ است, هدف ایجاد اعتقاد به اسلام است. خوب اگر این طور باشد هیچ وقتی مجاهدین اسلام دچار شکست نمی شوند. این یک جهاد شکست ناپذیر است. قرآن کریم در آیه ی ۵۲ از سوره ی توبه قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلَّا إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِکُمْ أَنْ یُصیبَکُمُ اللَّهُ بِعَذابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَیْدینا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَکُمْ مُتَرَبِّصُون واقعاً چه آیه ی عجیبی است. خلاصه کرده این آیه ی ۵۲ از سوره ی توبه سرنوشت جنگ را ما بین ما و دشمنان ما. ما إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ بعد از اینکه ما ثابت کردیم که فِرار حرام است, یک نفر نباید فرار کند, بعد از ثابت کردن اینکه تسلیم حرام است, یک نفر نباید تسلیم شود, بعد از اینکه افرادی را آوردیم به میدان التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُون این قبیل اوصاف گفتیم الَّذینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ وَ آتَوُا الزَّکاهَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَر ما این چنین افرادی را آوردیم نخبگانی هستند, دلاور مردانی هستند, مجاهدینی هستند با این صفات آمدند, خوب با این صفات که آمدند اینها شکست دیگر ندارند. إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ دارند یعنی یا فاتح ظاهری می شوند یا شهادت... این مال ما. اما مال شما, یا بعذاب من عند الله است, برگردید با خفت

و خواری عذاب پروردگار بالاخره دامنگیر شما خواهد شد, أَوْ بِأَيْدينا خیلی مطلب روشن است. این جور برداشت که برداشت صحیح هم این است شکستی وجود ندارد. ما دیروز مطالب زیادی در این مورد ذکر کردیم عرض کردیم که امام سجاد در امالی شیخ طوسی بود گفتیم در نفس المهموم هم هست, امام سجاد با آن حالت اسارت که به شام وارد شدند یک نفر از بنی امیه گفت دیدید که چطوری ما غالب شدیم و شما مغلوب ما فاتح شدیم, حضرت فرمودند اگر می خواهی بدانی که فاتح کیه موقع نماز أَذِّنْ وَ أَقِم. موقع نماز که اذان و اقامه گفتی, أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّه آن وقت معلوم می شود به این که فاتح کیست و شکست خورده کیست؟! این فتح و این پیروزی فراتر از زمان و مکان است. یعنی در یک زمان خاصی تحقق پیدا کرده ولی در هر زمانی کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاست. این است که روز به روز این فتح و پیروزی موج بیشتری در راه هدف ایجاد خواهد کرد و روز به روز هم موج بیشتری در منفوریت طرف ایجاد خواهد کرد. چون بحث اینجا واقعاً خیلی شواهد و مطالب وجود دارد, یک مقداری از بحث دیروز بود. چون مطالب خیلی زیاد است. ما دیروز در سوره ی یس درباره ی حبیب نجار مطالبی عرض کردیم. از سوره ی مؤمن، مؤمن آل فرعون مطالبی عرض کردیم که اینها کشته شدند بلکه قَطَعُوهُ إِرْباً إِرْبا ولی قرآن اینها را فاتح و سعادتمند معرفی می کند. مثلاً بنده اینجا نوشتم که متوکل ۱۷ مرتبه قبر ابی عبدالله

را خراب کرد. اصلاً آثار را می خواست نابود کند. اما فاتح کیست؟ فاتح ابی عبدالله است و آن که شکست خورده اینها هستند. این راجع به بحث دیروز بود و می دانید که بحث ما هم به مناسبت کلام ۵۵ از نهج البلاغه بود فَلَمَّا رَأَی اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ قبل از اینکه راجع به غالب و مغلوب بحث کنم, گفتیم که این کلام امیرالمؤمنین به طوری که شراح نوشتند و آدرس گفتیم, این کلام حضرت امیرالمؤمنین بعد از کشته شدن محمد بن ابی بکر بیان کرده و شهادت محمد فرزند ابی بکر را که از خواص اصحاب حضرت امیر بود عرض کردیم. آن نامه هم مضمونش این است أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مِصْرَ قَدِ افْتُتِحَتْ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدِ اسْتُشْهِدَ بعد می گوید فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَداً نَاصِحاً وَ عَامِلًا كَادِحاً وَ سَيْفاً قَاطِعاً وَ رُكْناً دَافِعاً در اینکه ابن ابی الحدید یک کلام عجیبی دارد. ابن ابی الحدید در اینجا در جلد شانزدهم شرح نهج البلاغه صفحه ۱۴۵, چون کلامش خیلی جالب است. می گوید به اینکه شما نگاه کنید این شخص، این رجل حضرت امیرالمؤمنین را می گوید, چگونه ببینید که الفاظ و عبارات فصیح را در قبضه ی قدرت خود دارد. این عبارتهای این جور پشت سر هم فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَداً نَاصِحاً وَ عَامِلًا كَادِحاً وَ سَيْفاً قَاطِعاً وَ رُكْناً دَافِعاً چون آخرش هم باز این قبیل عبارتها را دارد. بعد دو سه صفحه مطالب درباره ی فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین دارد. عبارتها خیلی عجیب است که بنده ترجمه اش را

اینجا نوشتم, قبلا نوشته داشتم. ایشان می گوید سُبْحَانَ اللَّه که این مرد از مزایای نفیس و خصائص شریف چقدر این مرد دارای بهره و عظمت است. ببینید عبارتها را چه جور پشت سر هم قطار می کند با فواصل معین و سجع معین. فرزندی از فرزندان عرب مکه, البته ما به امیرالمؤمنین به نظر دیگر نگاه می کنیم امیرالمؤمنین مثل سایر ائمه : خداوند انوار وجودی اینها را قبل از خلقت این عالم آفریده خَلَقَکُمُ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِین ولی یک نفر سنی حالا این طور می گوید, فرزندی از فرزندان عرب مکه در میان خانواده ی خود بزرگ شده با حکما ارتباط نگرفته ولی طوری به وجود آمده که به حکمت و دقایق علوم الهی ــچون قسمتی از نهج البلاغه بعضی از قسمت آن خطب توحیدی نهج البلاغه استــ به دقایق و حکمت علوم از افلاطون و ارسطو داناتر است. در علم اخلاق و تهذیب نفس با ارباب و اخلاق و تهذیب ملکات نفسانی هرگز معاشرت نکرده. هیچ یک از افراد قریش به علم اخلاق اشتهار نداشتند اما در این قسمت از سقراط داناتر و بر او پیشی گرفته. میان شجاعان تربیت نشده, زیرا اهل مکه اهل تجارت بودند نه اهل جنگ. ولی او شجاع ترین فردی است که در روی زمین قدم نهاده است. بعد می گوید به اینکه اگر از من بپرسند که احمر و فلان و فلان و عنبسه و بسطام, آنها شجاع تر هستند یا علی من می گویم که علی صیحه بر چهره ی اینها می زد اینها همه قالب تهی می کردند. خلاصه فصل مهمی دو

سه صفحه در اینجا از فصاحت و بلاغت و حکمت و عظمت حضرت امیر سخن گفته. بعد می گوید از قرآن الهام گرفته امیرالمؤمنین. برای اینکه می گوید در قرآن سوره ی نساء و مائده پشت سر هم هستند. سوره ی نساء می گوید که تمام فواصل منصوبند. آخر کلمات نصب است, منصوب است. در سوره ی مائده می گوید تمام فواصل مرفوع هستند. اگر یک آیه از این سوره را به آن سوره بگذاریم و یک آیه از آن سوره را به این سوره معلوم می شود. چقدر سوره ی نساء با این فواصل منصوب از اول تا آخر خداوند بیان کرده بعد هم سوره ی مائده با فواصل مرفوع. علی بن ابیطالب شاگر قرآن است, باید هم کلامش همین طور باشد. اول یک مقدار در اینها بحث کرده. بعد هم گفتیم به اینکه حضرت امیرالمؤمنین در اینجا بعد از کشته شدن و شهادت محمد را شرح می دهد برای عبدالله بن عباس, چند جمله می گوید که اینها معین می کند که چه دردی در دل امیرالمؤمنین است وَ قَدْ کُنْتُ حَثَثْتُ النَّاسَ عَلَی لَحَاقِهِ من مردم را تهییج کردم, دعوت کردم به محمد ملحق شوند, به محمد در مصر کمک کنند, تا ظاهراً شکست نخورد. وَ أَمَرْتُهُمْ بِغِیَاثِهِ امر کردم که به فریاد و کمک خواهی او جواب مثبت بدهند. قَبْلَ الْوَقْعَهِ وَ دَعَوْتُهُمْ سِرّاً وَ جَهْراً حضرت امیر کسی نهج البلاغه را دقت کند, یکی از دردهای بسیار مهم حضرت امیر آن اواخر عمر به جهاد دعوت می کرد ولی مردم سستی به خرج می دادند. این یکی از دردهای

بزرگی است که مَلَأْتُمْ قَلْبِی قَیْحاً وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِی غَیْظا کلمات زیادی در این مورد می گفت. می خواست معاویه را, آن جسم مرکوس را از میان بردارد. چون می دانست که این جسم مرکوس منشأ بسیاری از مفاسد در اسلام خواهد شد. اما مردم کمک نمی کردند. گاهی به یاد شهداء می افتاد و اشک می ریخت. بنده یک وقت گفتم اگر بنا باشد مقتلی برای امیرالمؤمنین بنویسیم برای سید الشهدا واقعاً یک مقتلی ترتیب بدهیم, یعنی آن کلمات دردآمیز و دردانگیز امیرالمؤمنین را از نهج البلاغه انتخاب کنیم, مقتلی خواهد شد, واقعاً مقتلی خواهد شد. فاطمه ی زهرا آورده قالَ کَالْمُنَاجِی رَسُولَ اللَّه خیلی یواش حرف می زده, شبانه می خواهد فاطمه زهرا را دفن کند ولی چاره نیست که کَالْمُنَاجِی رَسُولَ اللَّه می گوید السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّی وَ عَنِ ابْنَتِکَ النَّازِلَهِ فِی جِوَارِکَ می گوید قَلَّ یَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِیَّتِکَ صَبْرِی وَ رَقَّ عَنْهَا تَجَلُّدِی أَمَّا حُزْنِی فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَیْلِی فَمُسَهَّدٌ سَتُنَبِّئُکَ ابْنَتُکَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِکَ عَلَی هَضْمِهَا فَأَحْفِهَا خوب ببینید واقعاً در نهج البلاغه شما یک وقت فرصت پیدا کردید آن مطالب که می شود گفت یک مقتلی است می شود گفت که دردهای جانکاه را بیان می کند جمع کنید یک مقتل خواهد شد. بسیار بسیار هم مؤثر است. حالا ـ اینجا حضرت امیرالمؤمنین می فرمایند که من دَعَوْتُهُمْ سِرّاً وَ جَهْراً من دعوت کردم مردم را برای کمک به محمد به مصر بروند سِرّاً وَ جَهْرا وَ عَوْداً وَ بَدْءاً اول و آخر. اما سه طایفه دیدم فَمِنْهُمُ الْآتِی کَارِهاً بعضی آمدند اما از روی کُره.

چون انسـان هر کاری را با اشتیاق اسـتقبال کنـد خوب به نتیجه می رسـد. اما آدمهایی که با اجبار و کُره آمدنـد کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَی الْمَوْت مثل کسانی که به طرف مرگ کشـیده می شوند و ناراحت هسـتند به درد نمی خورند. حالا هزاران نفر آمدند ولی به اکراه آمدنـد, به اجبار آمدنـد, شوقی ندارند, در فکر بازگشـتند, دلشان در گرو بسـیاری از چیزهاست, خوب طایفه ای این طوری بودنـد. وَ مِنْهُمُ الْمُعْتَلُّ کَاذِباً بعضـی ها از دروغ عـذر آوردنـد. گفتنـد إِنَّ بُیُوتَنا عَوْرَه و از این قبیل چیزها که برگردند و برونـد به خانه های خودشان. یعنی اصـلاً نیامدنـد. عذر آوردند که بمانند. وَ مِنْهُمُ الْمُعْتَلُّ کَاذِباً عذر آوردند و نیامدند. وَ مِنْهُمُ الْقَاعِـدُ خَاذِلًا بعضـی ها اصـلاً نیامدنـد, گفتنـد ما اصـلاً نمی آییم. اولی را آوردیم کُرهاً، دومی باز عذرهایی را گفتند, سومی گفتنـد مـا اصـلاً مرد جنگ نیستیم. أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَی أَنْ یَجْعَلَ لِی مِنْهُمْ فَرَجاً عَاجِلًا حضـرت امیر می فرماینـد که من از خـدا می خواهم که فرج بدهـد که برای من که زود از دنیا بروم فَوَاللَّهِ لَوْ لَا طَمَعِی عِنْـدَ لِقَائِی عَدُوِّی فِی الشَّهَادَهِ اگر طمع من عِنْدَ لِقَائِی عَـدُوِّی در شـهادت نبود وَ تَوْطِینِی نَفْسِـی عَلَی الْمَنِیَّهِ اگر خودم را برای مرگ آماده نکرده بودم لَأَحْبَبْتُ أَلَّا أَبقَی مَعَ هَؤُلَاءِ یَوْماً وَاحِـداً این همان است که ابن ابی الحدیـد می گویـد. آخر کلام هم مثل اول کلام وَلَـداً نَاصِـحاً وَ سَـیْفاً قَاطِعاً دارد لَأَحْبَبْتُ أَلَّا أَلْقَی مَعَ هَؤُلَاءِ یَوْماً وَاحِداً وَ لَا أَلْتَقِیَ بِهِمْ أَبَداً. خوب این جریان را ما فهمیدیم. بعد هم آن کلام ۵۵ را فهمیدیم.

ص: ۱۳۳۷

حالا اگر وقت باشد درباره ی غلبه با توفیق پروردگار می خواهیم صحبت کنیم. آیت الله طباطبایی استاد بزرگوار ما (اعلی الله تعالی مقامه) مطلبی دارند درباره ی غلبه. چرا؟ چون تعدادی از آیات قرآن در غلبه صحبت می کند کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی خداوند حتمی کرده, خدا می گوید من و پیغمبرانم غالب هستیم. با اینکه پیغمبران زیادی کشته شدند یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَق و اینها دیگه. خوب می فرمایند کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی آیه ی ۲۱ از سوره ی مجادله است. کَتَبَ اللَّهُ هم این کتابت پروردگار یک قضا و قدر حتمی پروردگار است. که این طور خداوند کَتَبَ اللَّهُ که من و رسل من همیشه غالب هستیم. دوم وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُون لشکر ما همیشه غالبند. آیه ی ۱۷۳ از سوره ی الصافات وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُون خوب بازهم فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ آیه ی ۵۶ سوره ی مائده. پس خداوند می گوید که پیغمبران و جند الله و حزب الله همیشه غالبند. پس باید بحث کرد به اینکه اصلاً غلبه چیه که خداوند این طور می گوید. غلبه در نظر مردم هر کس کشت غالب است, هر کس کشته شد مغلوب است. این یک قضاوتهای عامیانه است. از نظر قرآن این قضاوت عامیانه مورد قبول نیست. قرآن خودش فرهنگ خاصی دارد. در فرهنگ قرآن پیغمبران، جندالله، حزب الله همیشه غالبند. مثل اینکه وقت تمام شده باشه برای فردا ان شاء الله

فتح ونصرت برای مجاهدین کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع : فتح ونصرت برای مجاهدین عرض کردیم یکی از مباحثی که در جهاد اسلامی باید مورد توجه قرار بگیرد مسئله ی

ص: ۱۳۳۸

فتح و نصرت که خداوند متعال برای مجاهدین تضمین کرده تا بر اساس فرهنگ اسلام و اهل بیت : معنی فتح و نصرت روشن باشد. این است که با توفیق پروردگار عرض کردیم بر اساس فرهنگ اسلامی هرگز برای مجاهدین اسلام شکست وجود ندارد. بر اساس إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ اینها حرکت می کنند. چه کشته شوند و چه بکشند فرق نمی کند هر دو حسنی است هر دو خوب است. اینجا مسئله، مسئله ی فرهنگ و هدف است, نه مسئله ی تنها برخورد نظامی یا اینکه هدف امور سیاسی، اقتصادی باشد. هدف, فرهنگ اسلام است و این فرهنگ اسلام حاکمیت پیدا می کند, رشد پیدا می کند, چه کشته شوند و چه بکشند. بنابراین نمی شود گفت که اینها شکست خورده هستند, آن کشنده فاتح است و اینها شکست خورده هستند. این را با ذکر شواهدی از قرآن و احادیث عرض کردیم. مسئله ی دیگر مسئله ی غالبیت و مغلوبیت است که ببینیم که آیا کدام یک از آن دو گروه در رویاروی هم قرار گرفته اند غالبند و کدام مغلوبند؟ با توجه به اینکه در بسیاری از موارد لشکر اسلام, لشکر ادیان الهی کشته شدند, حتی نبیین. در عین حال قرآن کریم اصرار دارد که حزب الله غالبند, جندالله غالبند کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی پس معلوم می شود که برای غلبه یک معنای دیگری مورد نظر قرآن و آثار اهل بیت : است. این بحث دوم است در این مورد. آیات قرآن دیروز عرض کردیم که فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُون آیه ی ۵۶ از سوره ی مائده است این آیه ما قبلش

ص: ۱۳۳۹

این است إِنَّما وَلِیُّکَمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُون وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُون این آیه مربوط به ولایت است. ولی شما خداست و رسول خداست و کسی که در حال نماز در حال رکوع تصدق داد که حضرت امیر بوده و در حال رکوع خاتم خود را تصدق داده. شأن نزول آیه بر اساس تفاسیر علمای شیعه و بسیاری از اهل تسنن همین است که یکی از مدارکی است که در الغدیر ذکر کرده برای ولایت. صدر آیه این است إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ ولیّ شما خداست و دیگر رسول خدا و دیگر الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُون کسی که ایمان دارد نماز می خواند زکات می دهد در حالی زکات می دهد که در حال رکوع است. این آیه ی ۵۵ از سوره ی مائده است. پشت سرش وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا کسی که ولایت داشته باشد نسبت به خدا و پیغمبر و دیگر همان که گفتیم وَ الَّذینَ آمَنُوا آن کسی که نماز می خواند و در حال رکوع نماز خاتم خود را تصدق داد. اینها حزب الله هستند. این قبیل افراد حزب الله هستند. آن وقت فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُون این قبیل افراد را خداوند حزب الله معرفی می کند که از لحاظ ولایت در این مرحله باشند. کسانی که این چنین هستند حزب الله هستند و غالبند شکست ناپذیرند. این آیه ی ۵۶ سوره ی مائده بود که آیه

ی ۵۵ هم به همین مناسبت عرض کردیم. دیگر وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُون این آیه، آیه ی ۱۷۳ از سوره ی الصافات است. اینجا هم می گوید "جندنا" آن حزب الله بود و این هم جند الله است. جند ما غالبند. سوره ی صافات سوره ی ۳۷ قرآن مجید است. سوم کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلی قضا و قدر حتمی پروردگار این چنین نوشته شده, خدا می گوید من و پیغمبرانم همیشه غالب هستیم. با توجه به اینکه آنها که راه رسالت و امامت را پیمودند آنها در بسیاری از موارد هم کشته شدند و در ظاهر هم شکست خوردند, اما می گوید لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلی بنابراین ما ناچاریم برای غلبه بر خلاف نظر عامیانه یک معنای دیگری را در نظر بگیریم. حالا ـ البته چند مطلب اینجا هست. یکی اینکه اولاً قضاوتهای سریع و سطحی میزان نیست. در بسیاری از موارد مردم قضاوتهای سریع انجام می دهند یا قضاوتهای سطحی انجام می دهند. قرآن همیشه آن آخر کار را در نظر می گیرد. قضاوتهای سریع, ناپخته و محکوم به بطلان است. برادران یوسف یوسف را که به چاه افکندند فکر کردند مطلب تمام شد. یوسف از بین رفت. یک قضاوت سریعی از نظر خودشان انجام دادند ولی همین ها بعد از چند سال آمدند و گفتند یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّر وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا این جور زیاد است. این قضاوتهای سریع هیچ وقت ملاک نیست. عاقل آن است که اندیشه کند پایان را. عاقبت را باید دید. شواهد فراوان است. حضرت زینب به

یزید در آن خطابه شان فَوَ اللَّهِ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا و اسع سعيك وَ هَلْ رَأْيُكَ إِلَّا فَنَدٌ وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدٌ آن هم این طور فکر می کرد. فکر می کرد کار تمام شد. حتی آیاتی از قرآن خواند. قُلِ اللَّهُمَّ مالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاء اینها را خواند ولی زینب می گوید نه این طور نیست, اشتباه می کنی. أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدٌ تو چند روز بیشتر که این قدرت و زندگی را نداری فَوَ اللَّهِ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا آخرش هم دارد که فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لِأَوَّلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَ لِآخِرِنَا بِالشَّهَادَة. این قضاوتهای سریع و سطحی اینها در اسلام محکومند, مؤثر نیستند. پس قضاوت بایستی هم با عاقبت نگری انجام شود, هم باید قضاوت سطحی نباشد و عمقی باشد, ریشه ای باشد, اساسی باشد. با توجه به این نکته همیشه انبیاء و مجاهدین اسلام غالبند. این غلبه ی آنها را در سه جهت می توانیم خلاصه کنیم. دیروز عرض کردیم که آیت الله طبا طبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان در یک جا این بحث را مطرح کرده. ایشان ذکر کردند که از جهاتی لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي اینها را باید تفسیر کرد. اول این است که پیغمبران و ائمه : و مجاهدین اسلام که در این راستا گام برمی دارند از لحاظ منطق و دلیل همیشه غالب هستند. این درست است. منطق و دلیل و استدلال چون برای اینکه منطق و دلیل و استدلال انبیاء و اولیاء بر اساس فطرت انسانها پی ریزی شده.

فطرت انسانها هم همیشه بر حق پی ریزی شده. فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّم هر دینی از ادیان که از جانب خداست بر اساس فطرت مردم پی ریزی شده. مردم هم فطرتاً تابع حق هستند. حق را همه دوست دارند فطرتاً. خوب بنابراین آن منطق و دلیلی که بر اساس فطرت است و فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها بر این اساس پیغمبران همیشه از لحاظ برهان و دلیل غالبند. هیچ وقت نشده که پیغمبری یا امامی اصلاً اسلام و دین هیچ وقت نشده در منطق و استدلال مغلوب شود. گاهی مغالطه هایی هست, ولی افراد دقیق پی می برند که در دنیا مغالطه زیاد است, مغالطه به عنوان حمله و هجوم به عنوان آزادی و دموکراسی و فلان و فلان اینها مغالطه هاست ولی با دقت معلوم می شود به اینکه چه چیز مغالطه است و چه چیز حق است. مناظرات انبیاء ادله اش بر اساس فطرت مردم است و همیشه هم فطرت محفوظ است و بر اساس فطرت همیشه غلبه با آنهاست. هیچ جا هم ماده ی نغز و استثنا وجود ندارد که یک وقت بر اساس استدلال پیغمبری یا امامی مغلوب شده باشد. بنابراین یکی از مراحل غلبه استدلال و دلیل و برهان است و همیشه هم حق و طرفداران حق از لحاظ دلیل و برهان غالبند. لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلی بله این طور است این یک مرحله است. بیش از این دیگر توضیح لازم نیست. دوم این است که خداوند متعال وعده داده بر اینکه اگر جهاد بر اساس مبانی اسلامی صورت

بگیرد کمک کند. این یک دلگرمی و اطمینان است به وعده ی الهی. همیشه مطمئن بودند مجاهدین اسلام بر این وعده ی الهی. قرآن کریم در چند جا دارد که وَ قَذَفَ فی قُلُوبِهِمُ الرُّعْب سَنُلْقی فی قُلُوبِ الَّذینَ کَفَرُوا الرُّعْب وعده داده به اینکه شما بر اساس اسلام گام بردارید, شرایط جهاد را از لحاظ هدف و فرماندهی که گفتیم باید در رأس جهاد یک فرد معصوم یا قائم مقام معصوم قرار بگیرد, خودتان هم آن شرایطی را که ما برای مجاهدین گفتیم داشته باشید, ولی بدانید که ما شما را کمک می کنیم. در چند جای قرآن خداوند متعال فرموده است که سَنُلْقی فی قُلُوبِ الَّذینَ کَفَرُوا الرُّعْب، وَ قَذَفَ فی قُلُوبِهِمُ الرُّعْب، یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدیهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنینَ فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصار این آیات قرآن هم که دلالت بر این مطلب دارند. این هم یک مرحله ای است که حالا آدرسش را پیدا کنم, می دانید که این هم یک مرحله است. کسانی که در جهاد اسلامی گام برمی داشتند اطمینان داشتند و یقین داشتند, خدا هم گاهی نشان می داد. در جنگ بدر می گفت وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ با فرستادن ملائکه و فلان و فلان این طوری است. این هم یک مرحله ای است که مرحله ی خیلی مهمی است که آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در کتاب المیزان در جلد نهم یکی از موارد این است. در جلد نهم تفسیر المیزان صفحه ۲۴ به بعد این آیه را که ذکر کرده یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنینَ عَلَی الْقِتالِ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ یَغْلِبُوا

مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُون این آیه، آیه ی ۶۵ از سوره ی انفال است. سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن یک نامش قتال است. دو تا نام دارد این سوره .اصلا سوره ی انفال از اول که شروع می شود در جنگ بدر نازل شد و اینها آیات فراوان درباره ی قتال دارد. آیه ی ۶۵ این است که یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ یعنی ده برابر می شود وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُون . واقعاً این قرآن خیلی دقایق دارد هر چند متأسفانه بعضی ها این بحثها را بحث فقهی نمی دانند, به دقت در قرآن خیلی اهمیت نمی دهند. ایشان از این کلمه ی بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُون می گوید باء، باء تعلیل است. چرا ده نفر بر صد نفر غالبند, چرا بیست نفر بر دویست نفر غالبند, چرا صد نفر بر هزار نفر غالبند؟ چرا؟ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُون برای اینکه آنها دشمنان شما فقه ندارند. فقه چیه؟ آن درک عمیق را فقه می گویند. هر فهمی فقه نیست. لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّين آن درک عمیق را فقه می گویند و ایشان هفت تا وجه از طرف مجاهدین ذکر می کند. در نتیجه ی فقه در دین که اولین مرحله اش ایمان به خداست جرأت دارند, شهامت دارند, استقامت دارند, تدبیر دارند, فکر صحیح دارند. خوب این از این طرف. از آن طرف دشمنان شما ایمان که ندارند, آنها برای هوا و هوس

آمدند, در فکر مال و جاه و مقام هستند, در فکر برگشت هستند و گرفتن مزدشان از مردم. خوب معلوم است دو تا جبهه این طور در مقابل هم. یک جبهه ای با ایمان به خدا که ریشه همه ی چیزاست, استقامت و شجاعت و مردانگی و شهامت همه چیز دارند, یک جبهه ی دیگر طاغوتیان که بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا ـ یَفْقَهُون این درک را ندارند. خوب معلوم است که این دو تا جبهه در مقابل هم قرار بگیرد اینجا کثرت و قلت دیگر میزان نیست, فقه و فرهنگ حاکم است. آن فقه و آن فرهنگ بر بی فرهنگی و نبودن فقه حاکم است. این است که قرآن کریم واقعاً آیات عجیبی دارد در این مورد غلبه را این طور تفسیر و تحلیل می کند. قرآن مجید گفتم برای نمونه جلد نهم تفسیر المیزان صفحه ۲۴ در تفسیر آیه ی ۶۵ از سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن مطالعه می کنید. در آثار اهل بیت : نمونه های فراوانی در این مورد وجود دارد, این مورد که عرض می کنم. در جنگ تحمیلی هشت ساله کسانی که در جنگ بودند امام (رضوان الله علیه) فرماندهی جنگ را داشت در جاهای متعددی از نصرت پروردگار, کمک پروردگار آنها که رفتند در این میدان دیدند با چشم خودشان. بله این یک مطلبی است دیدنی است. از دور نمی شود قضاوت کرد. کسی که رفته و در مرحله ای واقع شده, دلاور مردانی که واقعاً به خاطر اسلام می جنگیدند, با قصد خالص, شهدایی که در این راه به شهادت رسیدند, خودشان نصرت پروردگار را در مراحل متعددی

تعریف کردنـد و دیدنـد. امـام در کلماتش متعـدد این را دارد. حالا دو تا نمونه می خواسـتم عرض کنم. در نهـج البلاغه دو تا نمونه در اینجا وجود دارد. نمونه های فراوانی است دو تا را می خواستم عرض کنم. یکی آن موقعی که لشکر اسلام با ایرانیان جنگیدنـد. دوم مـوردی که بـا روم جنگیدنـد. در هر دو حضـرت امیر به عمر می گویـد که عمر مشورت می کنـد بـا حضـرت امیرالمؤمنین .یکی از جاهای حساس واقعاً فرهنگ اسـلام است. عمر مشورت می کند با حضـرت امیرالمؤمنین و از آن نظر می خواهد که خودش بیاید به ایران. برای خاطر اینکه بعد از اینکه در قادسـیه در مدائن لشـکر اسلام غالب شد و یزدگرد شکست خورد, در آن جنـگ رسـتم فرخزاد و اینهـا کشـته شدنـد, یزدگرد به داخـل ایران بیشتر پیش رفت و در فکر این آمـد که یک لشـکر فراوانی تهیه کنـد و بیایـد حمله کند به مدینه. پیغمبر ۶ هم به مسـلمانها وعـده داده بود به اینکه شـما روم و ایران را فتح خواهیـد کرد. همین وعـده هـای الهی خیلی آنهـا را دلگرم کرده بود. پادشـاه ایران اول نـامه ای نوشت به سـلطان یمن که این شخصـی که برای من نامه نوشته ــپیغمبر اسلام ۶ را می گفتــ برو بگیر و بیارش. چنـد نفر آمدنـد با کبکبه و دبدبه به مدینه برای بردن پیغمبر ۶. پیغمبر ۶ به آنها فرمودند که چند روزی صبر کنید. وقتی نامه ی پیغمبر ۶ خواست و نوشت و آنها آمدند, سلمان آنجا بود آنها که آمده بودند. سلمان هم ایرانی بود, صحبت می کرد و اینها. اصلاً

ص: ۱۳۴۷

پذیرایی را به عهده ی سلمان گذاشتند. پیغمبر ۶ به سلمان فرمودند که سَیُوضَعُ عَلَی رَأْسِکَ تَاجُ کِسْرَی سلمان نگران نباش, تاج انوشیروان بر سر تو گذارده خواهد شد. چون سلمان قدری نگران بود. چند روز ماندند و آمدند و گفتند که ما چند روز معطل شدیم و اینها بعد پیغمبر ۶ به آنها فرمودند دیشب خسروپرویز کشته شد. چون نامه برای خسروپرویز بود یزدگرد بعداً آمد. خسروپرویز سلطان ایران کشته شد و پسرش پدر خود را کشت. اینها تاریخ گذاشتند آن ساعت و دقیقه ای که پیغمبر ۶ گفته بود, آمدند و دیدند درست است. سلطان یمن اصلاً مسلمان شد. ولی یزدگرد آمد در داخل ایران صد و پنجاه هزار لشکر فراهم کرد. در ارشاد مفید هست که نامه ها نوشت به ری و همدان و اصفهان و آن طرفهای خراسان سبزوار و نیشابور و اینها و توانست صدو پنجاه هزار نفر لشکر فراهم کند. در کجا؟ در نهاوند. نهاوند آن زمان مرکزیت داشت آن موقع. این بود که خبر دادند کسانی که آنجا بودند از مسلمانها به عمار که آن وقت فرماندار کوفه بود. فرماندار کوفه هم نامه نوشت به عمر که جریان این طوری شده. صد و پنجاه هزار نفر مصمم شده اند که حمله کنند به مدینه و اسلام نوپا را به کلی از میان بردارند. عمر خیلی دستپاچه شد. با اینکه نامه های زیادی دریافت کرده بود تا آن موقع درباره ی جنگها. _این در سال ۲۰ هجرت است. یعنی هفت، هشت سال از خلافت عمر می گذرد._ عمر خیلی دستپاچه شد و به مردم گفت که در مسجد جمع

شونـد و همه در مسـجد جمع شدنـد. برادر عزیزم که پا شدنـد من یکی مطلبی می خواسـتم عرض کنم. بنـده اینجا درسـی که خـدمتتان تقـدیم می کنم بعـد از درس چنـد نفر می آیند و می گویند که آقا نشـنیدیم نمی شـنویم چند نفر می گویند که آقا خیلی خوب شـنیدیم خیلی خوب بود ما اصـلاً واقعاً از اول سال با این مشـکل مواجهیم اگر نمی شـنوند خوب باید همه نشنوند اگر می شـنوند باید همه بشـنوند چطور می شود که بعضیها می گویند نشنیدیدم و درست مفهوم نیست و بعضی ها می گویند شنیدیدم و خیلی عالی و خوب و مفهوم بود. این یک معمایی برای ما شده از اول سال. بعضـیها جایشان را عوض می کنند می گوینـد آنجا بودم نشـنیدم اینجا آمـدم شـنیدم بعـد ما کارشـناس می آوریم و به کارشـناس مطلب را می گوییم کارشـناس می گویـد عیبی نیست و اینها خیلی خوب هم هست. حالا بالاخره این یک معماست. اگر نشـنوند همه بایـد نشـنوند و اگر بشـنوند همه باید بشنوند. اشکال در کجاست؟ فکر کردم اگر در وسط درس کسی نمی شنود آنجا بگوید تا ببینیم آیا مربوط به گوش خـودش است یـا به میکروفـون به چی مربـوط می شود؟ این معمـا در نظر شـما چه جور حـل می شود؟ مفهوم کلمـات روشن. الحمدلله تعالی بنده ۶۶ سال است که در حوزه ی قم درس می گویم. از لحاظ کلمات و بیان اغلاق و ابهامی وجود ندارد. می خواهیم ببینیم که اشکال به چه مربوط می شود. اگر این را حل کنیم شاید برای بعدها مؤثر باشد. آیا واقعاً اشکال

در اینجاست؟ اگر نشنوند همه باید نشنوند. بعضی رفقای ما می گویند ما همه طرف می گردیم همه جا صدا خوب می آید. درس تموم می شود و آقایان می آیند و می گویند ما نشنیدیدم ما نمی شنویم. آقا چه کار باید بکنیم؟ واقعاً این یک مشکلی است. ما نمی خواهیم شق القمر کنیم و ماه بشکافیم. کلماتی است یک وقت اگر اشکال داشتید, آدرسی فلان به من بگویید تکرار می کنم. خلاصه در وسط شما بفرمایید خیلی بهتر است تا اینکه بعداً بیایید. بعداً کسی به من چیزی نفرماید. اگر چیزی هست وسط بگویید معالجه کنیم, ببینیم موضوع چیه. نامه وقتی به عمر رسید, خیلی خلاصه بگویم عمر مردم را جمع کرد در مسجد مدینه مشورت کند که چه باید کرد که ۱۵۰ هزار نفر در نهاوند جمع شده اند و می خواهند حرکت کنند و بیایند برای ریشه کن کردن اسلام. در اینجا مشورت که می کرد بعضی گفتند به اینکه ما نمی دانیم چی بگوییم هر چه شما بفرمایید اطاعت می کنیم. طلحه این طوری گفت. عثمان گفت نظر ما این است که خودت حرکت کنی و مردم پشت سر شما بیایند. چون موقعیت خیلی حساس است. حرکت کنید و بروید, وقتی شما بروید لشکر بیشتر می آیند. برویم در نهاوند و نگذاریم آنها بیایند, ما برویم و پیش دستی کنیم و با آنها بجنگیم. حضرت امیرالمؤمنین هم در مسجد بود و پشت ستون نشسته بودند و نماز می خواندند. عمر گفت یا ابا الحسن شما بگویید ما چه بکنیم؟ می دانم که فکر شما در اینجا مؤثر هست. حضرت امیرالمؤمنین

مطلبی فرمودنـد که الآن عرض می کنم. عجیب است, حضـرت امیرالمؤمنین ببینیـد آن مصـلحت علیای اسـلام را, اگر یک نفر سیاسـتمدار معمـولی بود می گفت بگـذار عمر برود. برود آنجـا و کشـته می شود و اینجـا مرکز خلوت می شود و من اینجـا را اشـغال می کنم و خلافت را قبضه می کنم. امـا نه. آن مصـلحت علیای اسـلام که برای خاطر همان حضـرت امیر چشم پوشـی کرده بود و فَصَبَرْتُ وَ فِی العَینِ قَذًی، وَ فِی الْحَلْقِ شَجًا تـا آخر حاکم بود. حضـرت اینجا مطالبی فرمودنـد که در نهـج البلاغه یـک بیانی داریم درباره ی مشورت عمر با حضـرت امیر در آمـدن به ایران, یک بیانی هم در مشورت عمر با حضـرت امیر در رفتن به روم. چون این جریان تکرار شد. روم هم لشکری تجهیز کرده بود برای حمله به مدینه. حالا اولی. ۱۴۶ شماره در فیض الاسـلام است. و من کلام له علیه السـلام لعمر بن الخطاب و قد استشاره فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه کلام حضرت امیر به عمر بن خطاب که اسـتشاره کرد که خود عمر بیایـد برای قتال فرس ایرانیها. این را مطالعه کنید چون وقت زیاد نیست و از این فروعات مطالبی است که شـما خودتان بفهمید آدرسش را عرض می کنم. در شرح خوئی جلد نهم صفحه ۴۹. ابن ابی الحدید جلد نهم صفحه ۹۵. شـرح بحرانی جلد سوم صفحه ۱۹۴. شـرح فی ظلال جلد دوم صفحه ۳۳۰. حضـرت امیر به عمر چی می گویند؟ به عمر می گویند که تو سر جای خودت بمان, حرکت نکن. تو قطبی, باید مرکز را حفظ کنی. می فرمایند إِنَّ هَذَا

الْأَمْرَ لَمْ یَکَنْ نَصْرُهُ وَ لَا خِذْلَانُهُ بِکَثْرَهٍ وَ لَا بِقِلَّهٍ بدان که این امر دین اسلام, نصرتش و خذلانش به زیادی و کمی لشکر نیست إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ یَکُنْ نَصْرُهُ وَ لَا خِذْلَانُهُ بِکَثْرَهٍ وَ لَا بِقِلَّهٍ وَ هُوَ دِینُ اللَّهِ الَّذِی أَظْهَرَهُ این دینی است که خداوند آن را ظاهر کرده و غالب کرده وَ جُنْدُهُ الَّذِی أَعَدَّهُ وَ أَمَدَّهُ و این لشکر لشکر خدا هستند أَعَدَّهُ خدا فراهم کرده و أَمَدَّهُ خدا کمک کرده حَتَّی بَلَغَ مَا بَلَغَ وَ طَلَعَ حَیْثُمَا طَلَعَ وَ نَحْنُ عَلَی مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ و ما هم به وعده ی خدا دلگرمیم وَ اللَّهُ مُنجزٌ وَعدَهُ وَ نَاصِرٌ جُنْدَهُ خداوند وعده ی خود را عملی می کند و به جند خود کمک می کند وَ مَکَانُ الْقَیِّمِ بِالْأَمْرِ مَکَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ تو قیّم به این امر هستی. هر کس قیم به یک امر است, زمامدار است, موقعیتش مثل موقعیت بند تسبیح است نسبت به آن دانه های تسبیح. نظام به آن رشته ای می گویند که آن مهره ها را در آن رشته قرار می دهند. حالا من خواستم خیلی ساده بگویم نظام به بند تسبیح می گویند خرز به آن دانه ها می گویند. مکان کسی که یعنی موقعیت کسی که زمامدار است مثل بند تسبیح است نسبت به آن دانه ها. آن بند تسبیح است که دانه ها را ردیف کرده و نگه داشته و به همدیگر پیوند داده. اگر بند تسبیح پاره شود تمام دانه ها متفرق می شوند. این عبارت بسیار عبارت ظریف و عجیبی است وَ مَکَانُ الْقَیِّمِ بِالْأَمْرِ موقعیت کسی

که قیام کرده برای زمامداری و اداره ی امور ملت, موقعیتش موقعیت نظام است. یعنی آن رشته است, آن بند, خرز یعنی آن دانه ها و مهره ها. یَجْمَعُهُ وَ یَضُمُّهُ آن رشته است, آن بند تسبیح است که آنها را جمع کرده و در کنار هم قرار داده فَإِنِ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ اگر بند پاره شود دانه ها پراکنده می شوند فَإِنِ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ وَ ذَهَبَ دانه ها که پراکنده شدند ثُمَّ لَمْ یَجْتَمِعْ بِحَذَافِیرِهِ أَبَداً دیگر آن دانه ها به تمامه جمع نمی شوند. پس آن بند آن رشته است که این دانه ها را پیوند داده, هر یک را در جای مناسب خود قرار داده. ببینید دانه را شما می بینید بند تسبیح داریم و چند دانه ۳۳ تا الله اکبر می گویید با آن خلیفه می شود ۳۴ تا بعد ۳۳ تا الحمدلله می گویید بعد هم ۳۳ تا سبحان الله می گویید. به آن دو تا وسط آخوند می گویند. آن دو تایی که وسط هستند را در جای خودش قرار داده و تعداد این طرف و آن طرف و وسط همه اش معلوم است. این بند است که اینها را به این شکل نگه داشته. اگر بند پاره شود تمام پراکنده می شوند. لَمْ یَجْتَمِعْ بِحَذَافِیرِهِ أَبَداً وَ الْعَرَبُ الْیَوْمَ وَ إِنْ کَانُوا قَلِیلًا فَهُمْ کَثِیرُونَ بِالْإِسْلَامِ حالا حضرت امیر می فرمایند عرب امروز هر چند کم هستند ولی اسلام به اینها کثرت بخشیده عَزِیزُونَ بِالِاجْتِمَاعِ اینها به واسطه ی اجتماع با هم بسیار عزیز هستند و قوی هستند فَکُنْ قُطْباً ای عمر قطب باش. بزرگواری امیرالمؤمنین را

می رساند. حضرت امیرالمؤمنین اگر سیاستمدار معمولی بود می گفت بگذار عمر برود و کشته شود و خلوت شود و من اینجا را قبضه می کنم. نه فَکُنْ قُطْباً وَ اسْتَدِرِ الرَّحَی بِالْعَرَبِ مانند قطب آسیا باش. این چرخ آسیا را به دور خودت بچرخان وَ أَصْلِهِمْ دُونَکَ نَارَ الْحَرْبِ آتش جنگ را مشتعل کن. بحث بسیار بسیار واقعاً آموزنده و جالب است وقت تمام شد. ان شاء الله فردا.

فتح و نصرت مجهادین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : فتح و نصرت مجهادین بحث در این بود که یکی از موضوعاتی که در بحث جهاد، باید مطرح شود ملاک فتح و نصرت، چون در درگیری که به وجود می آید بالأخره طایفه ای مغلوب می شوند باصطلاح شکست می خورند و طایفه ای هم غالب می شوند و فاتح می شوند و پیروز می شوند، این مطلب در میان مردم، یک نوع تفسیر و توجیه دارد و در اسلام در فرهنگ قرآن و احادیث اهلبیت یک نوع دیگری تفسیر و توجیه دارد در عرف مردم، این گونه تفسیر می کنند که هر کسی کشت و تخریب کرد و نابود کرد و دشمن را قلع و قمع کرد این فاتح و پیروز است و آن طرفی که کشته شده آن شکست خورده است و مغلوب است، این گونه مردم قضاوت می کنند ولی فرهنگ قرآن و اهلبیت (علیهم السلام) که ارتباط با بحث جهاد دارد این چنین نیست. و ما دو مطلب عرض کردیم اول فتح و نصرت آن را تمام کردیم، مطالب مربوط به آن را عرض کردیم فعلاً بحث ما درباره ی غلبه است غالب و مغلوب چه کسی است، گفتیم در قرآن آیاتی هست به این ترکیب که حزب الله

را همیشه غالب معرفی می کند، جند الله را غالب معرفی می کند «کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی» خدا و رسول خدا را همیشه غالب معرفی می کند از طرفی ما می دانیم که در جنگ ها، یعنی در جهادها که بین جند الله و حزب الله و رسل، درگیری به وجود آمده حق و باطل در برابر هم صف آرایی کرده اند پیغمبران فراوانی کشته شده اند که خدا می گوید: «یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ» یهود پیغمبران را می کشتند می دانید حضرت زکریا را با اره دو نیم کرده اند، به این وسیله شهید شده قبر زکریا هم در سوریه در حلب یک زیارتگاهی است، قبر یحیی آن هم شهید شده است آن هم در میان مسجد جامع دمشق، قبرش آن جا معلوم است و امثال این ها، پس ما پیغمبرانی و همراهان پیغمبرانی داریم که در جنگ ها در جهادها، علی الظاهر کشته شده اند علی الظاهر مغلوب شده اند، در جنگ بدر، مسلمان ها غالب شده اند اما در جنگ احد، در ظاهر امر، مسلمانان شکست خوردند حالا ـ تفسیر و توجیه این جریان ها، با این قبیل آیات قرآن، یکی «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» آیه ی پنجاه و ششم از سوره ی مائده، سوره ی پنجم قرآن مجید، یکی «وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» آیه ی صد و هفتاد و سه، از سوره ی الصافات، سوم «کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی» آیه ی بیست و یکم از سوره ی مجادله، سوره ی پنجاه و هشتم قرآن کریم، بنابراین باید ببینیم ملاک فتح و پیروزی ملاک غلبه چیست که خداوند متعال، این چنین این ها را غالب و مغلوب معرفی می کند؟ ما عرض کردیم که از سه جهت جبهه ی حق بر

جبهه ی باطل غلبه دارند، جهت اول، بحث استدلال است و مناظره هست و اقامه ی برهان است خوب این خود یک نوع برخوردی است دو جبهه در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند جبهه ی حق و باطل، خوب در این گونه موارد، خوب یک مناظره ای به وجود می آید گاهی در این مناظره ها همیشه، جبهه ی حق بر باطل غالب است، نمونه های فراوانی از این وجود دارد اساساً اهلبیت (علیهم السلام) برای مناظره خیلی بهاء قائل بودند و خودشان هم افرادی را برای مناظره تربیت می کردند، مثل هشام بن حکم ها، که این ها تربیت شدگان مکتب امام صادق (علیه السلام) بودند که تربیت می شدند برای مناظره، ائمه تشویق و ترغیب و تقدیر می کردند از این قبیل افراد، بنابراین ما لازم است که یک فسخی برای مناظره باز کنیم و نمونه هایی ذکر کنیم برای این که در این جبهه همیشه حق غالب بوده، اولاً ـ قرآن کریم، در آیاتی به این ترتیب در سه جای قرآن هست «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» در دو جا «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» آیه ی صد و یازده سوره ی بقره، اگر راست می گویید دلیل بیاورید دلیل آوردید، دلیل و غلبه علامت صدق و درستی است، شکست خورده علامت بطلان است، صدر آیه این است «وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» موقعی که نصارای نجران، آمدند به مدینه، برای دیدار پیامبر خدا و بحث و این ها، خوب جریان مباهله را خودتان می دانید یهود هم در مدینه زیاد بودند این یهود مدینه، با نصارای نجران هم برخورد کردند و مباحثاتی هم بین یهودی که در مدینه

بودنـد آن نصارای نجران به وجود آمـد در این مناظره و مباحثه، یهود می گفتنـد ما بر حق هستیم غیر از ما کسـی حق ورود به بهشت را نـدارد، نصارا گفتند که ما بر حق هستیم به غیر از ما کسـی و هیچ طایفه ای حق ورود به بهشت را ندارد آیه همان را می گویـد «وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى» یهود گفتنـد که ما و نصارا گفتند که ما، قرآن جواب می دهد «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ» این حرف ها آرزوهایی است امانی، جمع أمنیه است، أمنیه یعنی آرزو «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ» اصـلًا اسـلام را گذاشـته انـد کنار یهود و نصارا می گوید ما وارد بهشت می شویم آن ها می گویند ما فقط اهل بهشتیم هستیم، «تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می گوییـد دلیل بیاوریـد و هر دو هم اهل جهنم هستیـد تا به پیغمبر خـدا و اسـلام ایمان نیاوردید، در سوره ی بقره آیه ی صد و یازده. خوب باز «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» آیه ی شـصت و چهارم از سوره ی نمل است این هم «أَ إِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» مقصود توحید و شـرک است مشرکین می گفتند غیر از خـدا، غیر از خـدا اله دیگری هم وجود دارد حالا به شـکل بت باشـد و به شـکل غیر بت باشد، این جا باز قرآن می گوید «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» این دو، سوم در سوره ی انبیاء است آیه ی بیست و چهارم از سوره ی انبیاء، سوره ی بیست و یکم قرآن مجید است، «أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» باز هم مربوط به همان بت پرست و این ها است قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ پس خود

قرآن زنده کننده ی احیاء کننده و ایجاد کننده ی مسئله ی مناظره است، از مناظره استقبال می کند که بیایید ما مناظره کنیم به مناظره بنشینیم تا ببینیم که حق با چه کسی است؟ در این جا حاکم برهان است و دلیل است، خوب از یک طرف خلاصه هم ما بخواهیم بگوییم، نمونه های فراوانی ما در اسلام داریم، یک حدیثی از امام جعفر صادق (علیه السلام) شیخ بزرگوار، معلم امت شیخ مفید، در کتاب الفصول المختاره، صفحه ی دویست و هفتاد و هشت در چاپ چهارم، ایشان می گوید «یونس بن عبدالرحمن عن بعض اصحابه عن خیثمه» خیثمه نام شخصی است «عن أبی عبدالله» امام صادق (علیه السلام) «قال دَخَلْتُ عَلَیْهِ أُوَدِّعُهُ» خیثمه می گوید خدمت امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم که خداحافظی کنم «وَ أَنَا أُرِیدُ الشُّخُوصَ عَنِ الْمَدِینَهِ» می خواستم بروم به مدینه «فَقَالَ أَبْلِغْ مُوَالِیَنَا» امام صادق (علیه السلام) گاهی منصور حضرت را می آورد به در جایی هفت دفعه منصور امام صادق (علیه السلام) را از مدینه آورده به حیره و کوفه و این ها، خوب معلوم می شود امام صادق (علیه السلام) در مدینه نبوده و این می خواست برود به مدینه، حضرت فرمود: «أَبْلِغْ مُوَالِیَنَا السَّلَامَ» به دوستان ما سلام برسان، مختصر می کنم خلاصه، آخرش می بینیم که به آن ها بگو «وَ أَوْصِهِمْ» توصیه کن به آن ها «وَ لْیَتَفَاوَضُوا عِلْمَ الدِّینِ» علم دین را به مناظره بگذارند، تفاوض مفاوضه، با ضاد تفاوض مفاوضه، یعنی مناظره کردن و بحث کردن، به شیعیان ما بگو که علم دین را به مناظره بگذارند «فَإِنَّ ذَلِکَ حَیَاهٌ لِأَمْرِنَا» به مناظره و مباحثه برگزار کردن علم دین و مذهب، باعث می شود که حیات اهلبیت

(علیهم السلام) زنده شود در میان مردم، «رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً أَحْيَا» و رحم الله کسی که امر ما را فرهنگ اهلبیت را، احیاء کند و زنده کند. خوب و لذا کتاب هایی که ما داریم کتاب المراجعات، خوب کتاب بسیار خوبی است در مناظره است، اصلاً بنده یک وقتی عرض کردم در حوزه ی علمیه ی قم چقدر خوب است که یک مکتبی، یک جبهه ای برای پرورش دادن فضلا و علما برای مناظره، خودش یک مسئله ای است و کار فنی ای است فنی بوده است که امام صادق (علیه السلام) پرورش می داده هشام بن حکم ها را خودشان می نشستند به اصحابشان می گفتند که مناظره کنید، اصحاب مناظره می کردند امام جعفر صادق (علیه السلام) قضاوت می کردند بعد در میانشان افراد خاصی را بر می گزیدند برای اعزام به جاهای مختلف که بروند و مناظره کنند مخصوصاً مسئله ی امامت را مناظره کنند، ما به دو شکل مناظره داریم، ما در حوزه ها باید توجه کنیم یک مناظره ی با قلم است مثل همان المراجعات، الغدیر، عبقات الأنوار، مغالب المدرستین، این ها خوب مناظره هست مناظره ی قلمی هست که رجال بزرگی از علمای اسلام و تابع اهلبیت خوب این ها را نوشته اند خیلی لازم است این ها مطالعه اش، یک قسمتی و قسمتی دیگر مناظره ی حضوری داریم، خوب مناظره ی حضوری مثل علامه ی حلّی در مجلس سلطان خدا بنده، که تشکیل داده بود و علمای چهار مذهب را جمع کرده بود این خیلی واقعاً قدرت علمی و مهارت علمی می خواهد که بتواند کسی با این که سلطان نامه نوشته تمام علمای بزرگ اهل تسنن را، جمع کرده خوب علامه ی حلی هم که آن روز مرجع بزرگ شیعیان بود را هم

خواسته، علامه فخر المحققین، وارد مجلس شدند در آن جلسه علامه با آن قدرت بیان خودش با آن مهارت علمی، علامه خوب خیلی در مذهب کتاب دارد، الفین علامه در ولایت اهلبیت، نهج الصدق برای علامه است منهاج الکرامه برای علامه است و کتاب های علامه است دیگر این ها بزرگ هستند، بعد از این که در این مناظره غلبه پیدا کرده بیشتر این ها را نوشته، بله خلاصه علامه در آن جلسه غلبه پیدا کرد بر علمای حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی، این مناظره خیلی بزرگ است باز هم یک مناظره ی شیخ صدوق در بغداد دارد، در زمان فخر الدوله و معز الدوله ی دیلمی، دیالمه چون شیعه بودند شیعه در آن موقع خیلی قدرت پیدا کرد در بغداد مجلسی ترتیب داده شد برای حضور شیخ صدوق، در آن جا باز غالب شد خوب این ها را ما باید بدانیم دیگر، این ها مناظره هایی است در کتاب المراجعات صد و دوازده تا مراجعه است، یعنی از یک طرف سید شرف الدین امروز روز وفات سید شرف الدین رحمه الله علیه است، صبح اخبار می گفت، خوب از یک طرف سید شرف الدین، از یک طرف هم شیخ سلیم، رئیس جامع الأزهر است صد و دوازده مکاتبه مناظره ی قلمی، بین این دو نفر به وجود آمد واقعاً این دو نفر چقدر نسبت به یکدیگر احرام قائل هستند در یک محیطی، خالی از تعصب، حرف ها را مطرح می کنند بالأخره غلبه هم با همان سید شرف الدین است. مسئله ی مناظره خیلی مسئله ی مهمی است منظور بنده این است که اولین جبهه در غلبه ی حق بر باطل، بر اساس فرهنگ اسلامی، جبهه ی مناظره

است در این جا همیشه هم غلبه، با اهل حق است بله بعضی از رفقا می فرمایند که کلمه به کلمه بگویید بسیار خوب، یک نمونه به نظر بنده آمد که کتاب الغدیر، علامه ی امینی، علامه ی امینی دارد که من ده سال از کتب فهرست برداری کردم ما طلبه ها، باید خیلی مجهزّ باشیم آخر بعضی همین گونه متفرقه کار می کنند ولی بعضی می روند از اول، کتاب هایی داشته اند به عنوان فهرست و نمونه برداری، مثلاً ـ ملا ـ محسن فیض کاشانی که این همه تألیفات دارد بنده یقین دارم که آن از اول، در تفسیر یک فهرست جدا داشته است، تفسیر صافی، در اخبار که وافی نوشته است در کتب دیگر، چون تألیفات زیاد دارد این ها از اول، این گونه بوده اند ما طلبه ها و شما عزیزان عادت کنید از اول، دفترهایی داشته باشید برای نوشتن آن چه مطالبه می کنید، آن چه برخورد می کنید دفتر های منظم بعد همین ها را جمع کنید، می شود الغدیر، خوب یکی الغدیر است که ده سال فقط فهرست برداری می کرده است یکی کتاب المراجعات است سید شرف الدین خیلی مرد بزرگی است واقعاً خیلی بزرگ است کتاب هایش خیلی عجیب است الآن چاپ شده است یک دوره چند جلدی، تألیفات سید شرف الدین، چقدر این واقعاً زحمت کشیده تنها المراجعات نیست النص و الاجتهاد است و خیلی کتاب دارد این خیلی زحمت کشیده در مراجعه به کتب اهل تسنن، یک جلدش مربوط به ابوهریره است که بیشتر روایات سنیان از ابوهریره است در صحیح بخاری، پانصد تقریباً از ابوهریره است که بیش از بقیه است بعد از عایشه است بعد عبدالله بن عمر است از فاطمه ی

زهرا یک حدیث بیشتر نیست، حضرت امیرالمؤمنین بیست و هفت حدیث بیشتر نیست در کتاب صحیح بخاری، خلاصه ایشان تنها با روایات ابوهریره نوشته است اولاً سابقه ی ابوهریره، سابقه ی سال هفتم هشتم هجرت ایمان آورده، یک آدم سوادش هم بسیار کم انقدر حدیث؟! معلوم است این جعل است دیگر آن وقت حدیث های ایشان را تمام غربال کرده است چقدر چیزهای عجیب و غریب دارد که اصلًا باورکردنی نیست عمر هم تازیانه به او زد گفت انقدر دروغ نقل نکن خوب بالأخره حالا ـ آقا گفتند که مناظرات قلمی، مثل الغدیر، المراجعات، النص و الاجتهاد، مهمتر از همه کتاب عبقات الأنوار میرحامد حسین است، میرحامد حسین، در هندوستان بوده است ولی نصب آن می رسد به ایرانی ها و نیشابور، بنده خودم در هندوستان در لکنهو، چون برای اینکه پسرای ایشان و نوه های ایشان آن جا بوده اند در لکنهو که یکی از شهرهای مهم هندوستان است کتابخانه ی بسیار بزرگی هنوز باقیست برای میرحامد حسین است و عبقات را نوشته است این خیلی عجیب بوده این میر حامد حسین، می توان گفت که بعد از آن هر کس آمده از او استفاده کرده او به اندازه ای کتاب گذاشته روی سینه اش و مطالعه می کرده کتاب را در روی سینه اش جا کرده بود، او هیچ وقت در مجلسی که روضه خوانده می شد حضور پیدا نمی کرد نمی توانست حضور پیدا کند نمی توانست مصیبت اهلبیت را بشنود، یک وقت مجلسی بود و یکی روضه می خواند نمی دانست که میرحامد حسین آن جاست، مصیبت حضرت علی اصغر را آن جا خواند و افتاد غش کرد طاقت شنیدن مصیبت اهلبیت را نداشت عبقات الأنوار برای ایشان است

ص: ۱۳۶۲

مغالبه المدرستین برای سید مرتضی عسگری، مرحوم شد اهل ساوه بود خودش را من زیاد دیده بودم خوب این ها کتاب های مناظرات قلمی است مناظرات بیانی، علامه در جلسه ی سلطان خدا بنده و شیخ صدوق که گفتیم در بغداد، مطالعه کنید خوب حالاـ نمونه ای می خواستم عرض کنم که امروز روز آخر بحث جهاد است بله، در کتاب الکنا و الألقاب، برای حاج شیخ عباس قمی، کتاب های ایشان همه خوب هستند جلد دوم، صفحه ی چهارصد و هفده الکنا و الألقاب سه جلد است، جلد دوم صفحه ی چهارصد و هفده در حالات الطیّار، با طای مؤنف، محمد بن عبدالله طیار یکی از روات ماست «کان من أصحاب أبی عبدالله (علیه السلام)» از اصحاب امام صادق (علیه السلام) «فقد کان شدید الخصوم عنا أهلبیت» در دفاع از اهلبیت بسیار قوی و شدید بوده است در مناظره هم بسیار قوی بوده است نقل می کند که از هشام بن صالح خدمت امام صادق (علیه السلام) بودیم با جمعیتی، از اصحاب حضرت یک نفر از اهل شام وارد شد اجازه خواست و وارد شد و سلام کرد و ابی عبدالله فرمودند بنشینید و نشست، حضرت فرمودند: «ما حاجتک أیها الرجل» این شخص گفت که من شنیدم که تو خیلی عالم ماهری هستی و هر چه بپرسند جواب می دهی، آمده ام با تو مناظره کنم، امام صادق (علیه السلام) حضرت فرمودند که در چه چیز؟ در چه رشته می خواهی مناظره کنی؟ از اینجا معلوم می شود اصحاب امام صادق (علیه السلام) هر کدام در رشته ای مهارت داشته اند این طبقه بندی که ما می گوییم لازم است در حوزه ها باشد، در محضر امام صادق (علیه السلام)

ص: ۱۳۶۳

در مکتب حضرت این مطلب، عملی بود. اول گفت آمده ام مباحثه کنم درباره ی قرآن، تفسیر قرآن، مفاهیم و آیات قرآن، قرائات قرآن، حضرت فرمودند که با حمران مناظره کن حمران بن أعین برادر زراره است فرمودند با این مناظره کن، اگر بر این غالب شدی بر من غالب شد، انقدر امام اطمینان دارد که «إن غلبته غلبتنی» بحث کرد و حمران بر او غالب شد بعد شامی گفت که من می خواهم در ادبیات عرب، مناظره کنم حضرت فرمودند که با أبان، مناظره کن اگر بر ابان غالب شدی بر من غالب شدی، با أبان بن تغلب، أبان بن تغلب مناظره کرد و مغلوب شد بعد گفت می خواهم در فقه مناظره کنم، حضرت فرمودند با زراره مناظره کن، در فقه با زراره مغلوب شد خوب گفتند می خواهم در علم کلام مناظره کنم حضرت فرمودند با مؤمن پاک مناظره کن، مناظره کرد و مغلوب شد بعد گفت می خواهم در جبر و اختیار مناظره کنم، حضرت فرمودند با همین طیار که اسم بردیم مؤمن بن عبدالله مناظره کن مغلوب شد، بعد گفت می خواهم مناظره کنم در توحید، حضرت فرمودند با هشام بن سالم مناظره کن، با هشام مناظره کرد بعد گفت می خواهم مناظره کنم در امامت، گفتند با هشام بن حکم، مناظره کرد و مناظره کرد و مغلوب شد، حضرت یک لبخندی زدند یعنی خوشحال شدند شامی گفت که خواستی به من نشان دهی، در میان پرورش یافتگان محضر و مکتب این چنین رجالی وجود دارند، همین گونه است «قد افلح من جالسک» کسی که با تو مجالست کند فلاح و رستگاری دارد بعد گفتند به این

که «اجعلنی من شیعتک و علمنی» مرا از شیعیان خود قرار بده و مرا هم تربیت کن، ابوعبدالله فرمودند به هشام که شما حالا این کلاس ما در کلاس بالا هستیم این هنوز آن کلاس بالا نرسیده، به هشام فرمودند که شما این را تعلیم کن من دوست دارم که این شاگرد تو باشد و زیر نظر تو تربیت شود این چنین شود، خوب نتیجه بگیریم که این ها نمونه بود که می خواهیم عرض کنیم که در درگیری ها که ارتباط با هدف دارد ارتباط با جهادگران دارد، ارتباط با کیفیت برخورد دارد اولین مرحله ی غلبه ی حق بر باطل، جبهه ی مناظره است ما غلبه را داریم حساب می کنیم یک، دوم عامل غلبه کمک پروردگار است یعنی ما شکی نداریم آیات کثیری از قرآن می گوید که شما جهادگر باشید به آن صفاتی که ما گفتیم گام بردارید ما شما را کمک می کنیم ما قبلاً، چند روز قبل، آیات نص را در قرآن خواندیم «وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» (آل عمران، ۱۲۳) شاید ده بیست تا جا هست در قرآن کریم، دال بر این که خداوند ناصح و کمک کسانی است که به جهاد برخیزند «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدَامَکُمْ» (محمد، ۷) این آیات هم، همه جهاد را دارد می گوید، دیروز هم عرض کردم آیه ی در قرآن می گوید «سَأُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ» (انفال، ۱۲) شما بدانید بروید به میدان جنگ، ما رعب شما را در دل، دشمنان تان می اندازیم آیات زیادی در قرآن، مثلاً «وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» آیه ی بیست و ششم سوره ی احزاب است در جنگ احزاب، ده هزار نفر

یمین و شمال آمدند ده هزار نفر، بعضی خیلی ناراحت شدند، گفتند «وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ * وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِیداً» (احزاب، ۱۰ و ۱۱) دیدند ده هزار نفر مجهز و مکمل می آید برای درهم کوبیدن مدینه، این بود که و زلزلوا، خیلی این جا آیات قرآن عجیب است سه طایفه کردند منافقین گفتند که «مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلاَّ غُرُوراً» (احزاب، ۱۳) پیغمبر ما را گول زد همه نابود می شویم بله، عده ای دیگر گفتند «هذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ» (احزاب، ۲۲) گفتند بله، پیغمبر روز اول گفت این دین جهاد لازم دارد بدون جهاد و آمادگی جهادی این پیشرفت نخواهد کرد که امام (رضوان الله علیه) فرمودند که خدا هر پیغمبر فرستاد در یک دست کتاب هدایت داشت و در یک دست دیگر شمشیر، این ادیان این گونه اند اصلاً امام فرمودند که ادیان با خون رشد کرده است، ادیان با خون رشد کرده است و خون هم رنگ خون هم ثابت ترین رنگ هاست و خون هم مؤثرترین است، مؤثرترین عامل پیشرفت خون است جهاد را کوچک نشمارید، آن شعر أبو علای معروری، که می گوید به این که از حضرت امیرالمؤمنین و سبطش امام حسین را می گوید، دو تا یادگار در دنیا هست تا جهان باقیست این دو یادگار باقیست تا بدانند که خون چقدر اثر دارد، شفق و فلق، آن شفق قرمزی که دیده می شود در افق اول شب، فلق آن قرمزی که قبل از طلوع فجر دیده می شود این دو رنگ، رنگ قرمز هستند و این ها رنگ خون هستند در فلق و شفق، در افق آسمان این ها

همین گونه مانـده اند مردم بیایند نگاه کنند تا به یاد این پدر و پسـر بیافتند که با خون رنگین خودشان، حق را جاویدان ساخته انـد درست است این خون است بنابراین، در این جهاد خـدا وعـده ی نصـرت داده است و آیات آن را قبلاً خوانـدیم، چند آیه هم در قرآن، الان فرصت نیست بنـده نوشـته ام ولی فرصت نیست «وَ قَـذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» (احراب، ۲۶) «سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ» (آل عمران، ۱۵۱) این رعب است که خداوند به دل دشمنان می اندازد، اصلاً ملائکه می فرستد «و ارسلنا الجنود» این است در جنگ تحمیلی هشت سال کسانی که می رفتند می گفتند که این رفتن لازم دارد این از دور دیدن به درد نمی خورد، کسـانی که رفته انـد بـا خلوص نیت خودشان می گفتنـد که ما بارها دیـدیم در مواردی خداونـد به ما کمک کرد بنابراین دومین عامل غلبه، نصرت الهی، امـداد الهی به این شـکل است. سومین را تمام کنیم، سومین خداونـد مجاهـدین را به نوعی تربیت می کنـد آن ایمانشـان، عقیـده شـان، شـهادت طلبی آن ها، شـهامتشان و شـجاعتشان این ها خیلی است، «إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ» (انفال، ۶۵) این بیخود نیست بیست بیست نفر از شما به دویست نفر غالب است «؟؟؟» این بیخود نیست خوب بحث جهاد، امسال الحمـدلله با لطف پروردگار بنـده در یک سال تحصـیلی مطالب مهم جهاد را به عرض رساندم فکر می کنم آن انـدازه که مـا بحث کردیم کافی باشـد، انشاءالله اول سال تحصـیلی، کتاب دیگری را بایـد با توفیق پروردگار عمری باشد و عمری باشد آغاز کنیم.

مباحث اخلاقی کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع : اخلاق در آستانه ی سالگرد ارتحال امام عظیم الشأن (اعلی

ص: ۱۳۶۷

الله تعـالی مقـامه) هستیم. ایـام ارتحـال امـام به یـاد خـاطره هایی, جریانهایی می افتیم. یک دنیا فضـیلت و اخلاق, برجسـتگیها, ویژگیهـای خاصـی که خداونـد متعـال در این شخصـیت بزرگ به وجود آورده بود. از این جهت بسـیار لازم است که به این شخصیت با عظمت و کارهایی که انجام داد مخصوصاً ما طلاب حوزه ی علمیه ی قم توجه کنیم و آنها را سرلوحه ی کارهای خودمـان قرار بـدهیم. کتـابی است به نـام "ثوره الفقیه و دولته" یعنی انقلاـب نهضت یـک فقیه به چه شـکلی صورت گرفته و دولتی که آن فقیه ایجـاد کرده به چه کیفیت بوده. دانشـمندانی و نخبگـانی از تمـام دنیـا هر یـک از یک زاویه شخصـیت امام (رضوان الله علیه) را مورد بررسـی قرار دادنـد. اسم کتـاب ثوره الفقیه _ثوره با ثاء مثلث یعنی نهضت و انقلاب_ ثوره الفقیه و دولته. قیام یک فقیه به چه شکلی بوده که اینقدر عالمگیر شده و دولتی که به وجود آورده به چه کیفیت بوده. کتابی است که علمایی از کشورهای مختلف حتی از کشورهایی که شاید کمونیستی باشند, اما همه شان در برابر ابعاد شخصیتی امام, آن قدر با عظمت است, خاضـعند. بلکه شـگفتی همه ی آنها را برانگیخته. خصوصیات خود امام از لحاظ اخلاص و شجاعت و زهد و قیام امام به چه شـکلی بوده, بدون تکیه به هیچ قدرتی توانسـته اینقدر تأثیرگذار باشد. اصـلاً بعضـی ها گفتند این انقلاب مثل یک مکتبی است. برای اینکه در این مکتب آنقدر مزایا وجود دارد, تغییر نگرش ها, ایجاد تحول ها و تهییج مستضـعفان جهان برای خیزش و احقاق حق خودشان. خلاصه الآن فرصت

زیادی نـداریم که ما بیش از این درباره ی ابعاد شخصیت امام (رضوان الله علیه) ما صحبت کنیم. ولی همین قدر که گفته ام, به شـما عرض کرده ام, مـا بایستی کتاب صحیفه ی نور را از اول تا آخر ۲۲ جلد است, مطالعه کنیم برای شـناخت امام و کار امـام. از مرکز نشـر آثار امام بخواهیـد و دیگر دفتر تبیان که ۵۰ جلـد است. کلمات امام را دسته بندی کرده اند ۵۰ جلد شده. برای هر صنفی، هر موضوعی یـک دفـتری تشکیل شـده, ۵۰ جلـد و دیگر وصـیت نـامه ی امـام کـه راهگشـای زنـدگی همه مخصوصاً ما طلاب و علماست. یک جلدش که قطور است حوزه ی علمیه و روحانیت. که باید روحانیین در چه وضـعی باشند و با چه ترتیبی گام بردارنـد تا بتوانند تأثیرگذار باشـند. ایشان چند جا تصـریح کردند که این انقلاب جرقه ای است وشعله ای است. این کم کم وسعت بیشتری پیـدا خواهـد کرد و تمام جهان را فرا خواهـد گرفت و این مقـدمه ی ظهور امام عصـر است. ایشان هیـچ وقت حرف گزاف نمی گفتند. ایشان بر اساس آن اطلاع و آن مهارتی که در اخبار اهل بیت : دارد کار خودش را که مستضـعفان جهان باید متشکل باشند, متحد باشند, بیدار باشند, آمادگی, ایستادگی داشته باشند که این زمینه ی ظهور امام عصـر است, کـار خودش را این طور می دانست با یک دنیا اخلاص. نامه ای در کتابی که بنـده دارم "علمای اسـلام" نامه ای آیت الله العظمی آقای میلانی برای ایشان زمانی که در ترکیه تبعید بود نوشته. بنده هم تحت عنوان "نامه ی مرجعی برای

مرجعی". بعد از بسم الله الرحمن الرحیم آیت الله میلانی خوشا به حال آن سرزمینی که در ترکیه شما در آن اقامت دارید. چقدر آن سرزمین مقدس است که شما به آنجا گام گذاشته اید و به سر می برید. ان الله جعل افئده الناس تهوی الیک این دعای حضرت ابراهیم بود که موقعی که حضرت ابراهیم فرزند خودش را, ذریه خود را در کنار خانه ی کعبه قرار داد, آن موقع آنجا یک بیابانی بود, شهر مکه ساخته نشده بود رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتی بِوادٍ غَیْرِ ذی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقیمُوا الصَّلاهَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوی إِلَیْهِم این دعای ابراهیم است. پروردگارا دلهای مردم را به طرف آنها متمایل بگردان. ائمه : گفتند در تفسیر این آیه روایات داریم که نحن دعوه ابراهیم ائمه : فرمودند ما هستیم دعوت ابراهیم و خداوند دلهای مردم را به طرف ما متمایل کرده. اینجا آیت الله طباطبایی به امام خطاب می کند که ان الله جعل افئده الناس الیک. درست است که شما در ترکیه در حال تبعید هستید ولی تمام دلها، دلهای آزادیخواهان، دلهای افراد بیدار به طرف شما متمایل است. بعد هم می گویند که خداوند متعال برای هر پیغمبری, پیغمبران بزرگ قیامی فراهم کرد. حضرت ابراهیم در برابر نمرود وَ تَاللَّهِ لَأَکیدَنَّ أَصْنامَکُم بتها را شکست و نمرود و نمرودیان را مغلوب کرد. حضرت موسی در برابر فرعون که أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی می گفت قیام کرد, فرعون و فرعونیان را در همان رود نیل غرق کرد. پیغمبر معظم اسلام در برای کسری ها و قیصرها و ابوجهل ها و ابولهب

ها قیام کرد, آنها را مغلوب کرد و شکست داد. سیدالشهداء در برابر یزید و یزیدیان مکتب غلبه ی خون بر شمشیر را تأسیس کرد و شما دنباله ی همان راه را پیش گرفتید. شما مطمئن باشید _آیت الله میلانی به ایشان می گوید_ مطمئن باشید کار شما دنباله ی کار انبیاء عظام است و کار شما به نتیجه خواهد رسید و دنیا را منقلب خواهد کرد. امواجی در سراسر دنیا ایجاد خواهد کرد. خلاصه ما در برابر سالگرد یک چنین شخصیتی هستیم که خاطره های فراوانی, بنده خودم در نوفل لوشاتو که در خدمت امام بودم یک شب تلویزیون فرانسه یعنی در سراسر دنیا پخش می شد. نشان داد اول جلال و تشکیلات پاپ را. بنده خودم در ایتالیا در رم به همان مرکز پاپ رفته ام. کاخهایی است, تشکیلاتی است. خیلی وسیع که پاپ در آنجا سکونت دارد. تشکیلات پاپ از تشکیلات یک رئیس جمهور بالاتر است. آن را تلویزیون نشان داد به مردم اروپا و دنیا که این تشکیلات با عظمت مال پاپ است. بعد امام را نشان داد. یک عبا و عمامه. گفت یک تکه نان به اندازه ی کف دست هم مخارج روزانه ی این شخص است. با همین نعلین و عمامه در مقابل استکبار جهانی قیام کرده و می خواهد یک رژیم ۲۵۰۰ ساله را سرنگون کند و خواهد کرد. چون آن طور که زهد و شجاعت و قاطعیت این مرد این کار را خواهد کرد. آن روز به دنیا شناساند امام را. واقعاً آن روز کاخهای استکباری از این جریان لرزید که اینقدر امام با آن زهد و

قاطعیت و شجاعت, اینقدر کارش تأثیرگذار بود ولی پاپها چه کار می کنند. خلاصه ما در برابر ابعاد شخصیت بسیار با عظمتی قرار داریم که باید ما همین گفتم این سه تا کتاب را مطالعه کنید. در راستای این فکر و این اندیشه گام بردارید و امام را درست بشناسید. یکی صحیفه ی نور, دوم دفتر تبیان, سوم وصیت نامه. امام در وصیت نامه ی خودشان که حاصل تجارب این همه عملکردهاست, بعد از اینکه یک رژیم ۲۵۰۰ ساله را سرنگون کردند, یک نظام قدرتمند را به جای آن برقرار ساختند, هشت سال جنگ تحمیلی که تمام قدرتهای استکباری به صدام کمک می کردند, روسیه ی آن روز, آمریکا آلمان, فرانسه, انگلستان, حتی بعضی از کشورهای اسلامی مثل مصر و اینها که ما اسیرهایی داشتیم از اردن از مصر, اینها همه کمک می کردند به صدام بلکه این چراغ را خاموش کنند. می دانستند که آینده برای آنها یک آینده ی ناگواری است. چون همین قدرتها بودند که در صدر اسلام بعد از عظمت اسلام توانستند که بالاخره با سیاستهای خودشان اسلام را زیر سیطره ی خودشان قرار بدهند و نور اسلام را خاموش کنند. می دانستند که دوباره همان تلألؤ و همان انفجار به وجود آمده. به صدام کمک می کردند بلکه بتوانند این انقلاب را بخوابانند. اما یُریدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُون به عرض بنده مطالعه ی این سه کتاب را گفتم. در وصیت نامه شان می فرمایند توصیه ی من به علما به حوزه ها این است در برابر هیچ انتخابی بی تفاوت نباشند.

ص: ۱۳۷۲

در تمـام صـحنه ها حضور داشـته باشـند. علما و حوزه های علمیه. الآن ما در برابر انتخابات ریاست جمهوری قرار گرفتیم. امام می فرماینـد چه انتخـاب ریـاست جمهور چه انتخابـات مجلس شورای اسـلامی چه انتخابـات خبرگان رهبری در تمام اینها کل مردم, چـون یکی از حسـنها و مزایـای این انقلاـب مردمی بودن است. امـام برای مردم خیلی اهمیت قائـل بودنـد. از این جهت مردم باید حضور داشته باشند, شما حضور داشته باشید, مردم را به حضور دعوت کنید. بعد اضافه می کنند که این یک وظیفه است و یـک تکلیف است. کوتـاهی کردن در شـرکت در انتخابـات گنـاهی است از گناهان کبیره. چون سـرنوشت ساز است. شما خودتان بایست سـرنوشت خودتان را در دست بگیریـد و ورق بزنید. حتی یک رأی هم در این انتخابات اثرگذار است. از این جهت ما در برابر چنین جریانی در ۲۲ خرداد قرار داریم. دشـمنان هم با ذره بین خودشان, با مکر و حیله های خودشان, ما را زیر نظر دارنـد و خیلی هم پـول خرج می کننـد که بلکه انتخابـات کمرنـگ شود و این را سوژه ای قرار بدهنـد برای خـاطر ضعف این مملکت و این نظام با این عظمت. ما باید هوشـیار باشـیم. این یک جهادی است در برابر دشـمنان اسـلام, استکبار و صهیونیست ها که می داننـد تمام حرکتها منشأش از ایران است علیه آنها. اینها الآن نقشه های فراوان و سـرمایه گـذاری فراوان دارند. طوری باید نباشد که دشمن خوشحال شود. ما باید دشمن را عصبانی بکنیم. از این جهت آن شاخصه ها که بنده عرض کردم: اول داشتن سابقه ی بسیار روشن, انقلابی. دوم

متدین و متعهد به آرمان اسلام, آرمان انقلاب, آرمان امام. تعهد و تقید به این موضوع بسیار مهم است که ارزشها مخصوصاً ارزشهای انقلابی همه و همه محفوظ بماند. سوم شجاع بودن که بتواند از اسلام و از انقلاب دفاع کند. در برابر قدرتها هر قدر شجاع تر باشد باعث عظمت و سرافرازی این نظام و این ملت و این اسلام خواهد بود. از این جهت سومین شاخصه شاخصه ی شجاعت و جرأت و شهامت است. چهارم فعال بودن یعنی برای خدمت به مردم. یکی از ابعاد شخصیتی امام این بود که سیاستمداران را خدمتگذار معرفی می کرد. هر سیاستمداری باید خودش را خدمتگذار بداند. مخصوصاً خدمت به زاغه نشین ها، فقرا، محرومین، مستضعفین که آنها همه شان در تأسیس این نظام سهم بیشتری دارند. از این جهت کسی که واقعاً در فکر خدمت به مردم باشد, مخصوصاً مردم مستضعف و محروم فعالیتش همه در این محور باشد. پنجم اینکه متواضع بودن, مردمی بودن. با مردم انس و الفت داشتن از درد و رنجهای مردم آگاه بودن. در فکر حل مشکلات مردم بودن. اینها صفاتی است که ما خودمان شخصی را معین نکردیم, از هیچ کاندیدای خاصی پشتیبانی نکردیم ولی توصیه ی ما به این است که شرکت حداکثری شرکت همگان باشد و همه حضور داشته باشند و رأی بدهند. دوم اینکه شاخصه ها را خصائص را و شرائط را بسنجند کسی که دارای این صفتها باشد که عرض کردیم به آن رأی بدهند. این عرائض ما بود امیدواریم ان شاء الله تعالی خداوند توفیق بدهد همه در این راستا که راستای اسلام است همه

مـان گام برداریم و حرکت کنیم ان شاء الله تعالی. امروز هم روز چهارشـنبه است. ما فکر می کنیمماننـد هر سال دیگر بعـد از ۱۵ خرداد دیگر بحثهای حوزوی تعطیل باشـد. ولی بایـد از وقت خودمان حتی یک دقیقه یک دقیقه باشـد اسـتفاده کنیم. همه برنـامه داشـته باشـید برای مطالعاتتان. امروز دنیا احتیاج بیشتری به علم و تحقیقات و پژوهش دارد. در دو عرصه شـما بایـد کار کنیـد. هم در عرصه ی علوم حوزوی هم در عرصه ی اجتماع. مسائل مربوط به نظام اسـلامی, مربوط به انقلاب, مسائل مربوط به کیـد و مکر و نقشه هـای دشـمن و در برابر آنهـا مـا موضع صـحیح و موضع مناسب گرفتن کار ما طلبه ها دو سه برابر شـده. مسـئولیت ما سنگین تر, البته فضائل هم بیشتر. ما نهج البلاغه می گفتیم ولی خواستم اول یک حدیثی مربوط به حضرت فاطمه در این ایـام که ارتبـاط بـا آن صـدیقه ی کبری دارد عرض کرده بـاشم تـا ببینیم به کجـا می رسـیم. کتابی است به نام "معانی الاخبار" یکی از تألیفات شیخ صدوق است. شیخ صدوق ۳۰۰ جلد کتاب تألیف کرده, ما ۲۴ تا را داریم. بقیه همه از بین رفته. خیلی عجیب است. یکی از کارهـای علمـای بزرگ مـا پرکـار بودن است. مـا بایـد واقعـاً پرکـار باشـیم. بایـد ۵ دقیقـه از وقت خودمان را هدر ندهیم. ۳۰۰ جلد کتاب تألیف کردن کار شوخی نیست. اصـلاً شـما در عمرتان یکبار بحار الانوار را از اول تا آخر مطالعه کرده اید؟! این یکی از کتابهای مجلسی است. خیلی باید ما مطالعه کنیم, مطالعه ی منظم نه متفرق. از ۳۰۰

کتاب شیخ صدوق که همیشه افتخار می کرد که به دعای امام عصر به وجود آمده به دنیا آمده ۲۴ تا را در دست داریم یکی کتاب معانی الاخبار است. به علت اینکه شیخ صدوق با فرهنگ اهل بیت : آشنایی فراوان داشته این کتاب احادیثی که تا حدی مشکله آنها را معنا کرده. در دو جلد هم اخیراً چاپ شده. معانی الاخبار در جلد اول آن چاپ که پیش بنده بود صفحه ۲۶۶ باب ۴۸. حالا ببینید باب چه بابی است که ایشان می خواهد معنا کند. باب معنی الشمس و القمر و الزهره و الفرقدین. باب معنای شمس, معنای قمر, معنای زهره و فرقدین. این باب است. اسم باب این است باب معنا الشمس و القمر و الزهره و الفرقدین. چهار تا حدیث در این باب ذکر کرده ولی سند برمی گردد به جابر بن عبدالله انصاری یکی از شخصیتهای بسیار بزرگ است. ایشان می گویند قال صلی بنا رسول الله ص صلاه الفجر پیغمبر نماز فجر _ نماز صبح را خواندند فلما انفتل من صلاته نمازش را که پیغمبر تمام کرد أقبل علینا بوجهه الکریم جابر می گوید پیغمبر رو کرد به مردم با چهره ی درخشان خودشان فقال معاشر الناس من افتقد الشمس افتقد یعنی گم کردن من افتقد الشمس فلیستمسک بالقمر کسی که خورشید را از دست داد, خورشید غروب کرد به قمر تمسک کند و من افتقد القمر فلیستمسک بالزهره کسی که قمر را از دست داد, گم کرد, به زهره تمسک کند و من افتقد الزهره فلیستمسک بالفرقدین زهره را اگر کسی از دست داد به فرقدین تمسک

کند. حدیث با عبارتهای مختلفی نقل شده, یک حدیث است. مثلاً این حدیث با این عبارت هم ذکر کرده اقتدوا بالشمس فإذا غابت الشمس فاقتدوا بالقمر فإذا غاب القمر فاقتدوا بالزهره فإذا غابت الزهره فاقتدوا بالفرقدین بله چهار چیز گفتند: شمس و قمر و زهره و فرقدین. پیغمبر این جور گفتند و مردم نفهمیدند منظور چیه. قیل یا رسول الله ما الشمس و القمر و الزهره و الفرقدانمنظور شما از شمس و قمر و زهره و فرقدان چی هست؟ قال أنا الشمس پیغمبر فرمودند من شمس هستم و علی القمر و فاطمه الزهره و الحسن و الحسین الفرقدان پیغمبر معنا کردند. گفتند منظور این است که شمس من هستم و قمر علی بن ابی طالب و زهره فاطمه ی زهرا است و فرقدین حسن و حسین . حالا ـ وجه شبه هر چه بگوییم چی هست که این طوری گفته؟ معلوم است. بعد یک ذیل هم دارد. شمس معلوم است. خورشید منبع نور است. در علم هیأت کرات آسمانی و اجرام سماوی را به سه قسمت تقسیم کرده اند. نجوم, کواکب و اقمار. نجوم به آن ستارگان می گویند که منبع نور هستند مثل خورشید. فعل و انفعالاتی در پیکر خورشید صورت می گیرد تا اینکه هیدروژن یک ماده ای است که قابل احتراق است و اینها بالاخره مشتعل می شود, آن قدر فراوان و اشتعال زیاد است که این می شود خورشید. این است که به این قبیل که اکثر ستارگان آسمان به همین ترتیب هستند می گویند نجوم. آنها که منبع نور و حرارت و در خشندگی می باشند اینها نجوم هستند. این اصطلاح

است. دوم کواکب. اصطلاح است. کواکب به آن سیاراتی می گویند که دور منبع نور می چرخد. خودش نور ندارد اما دور آن می چرخد. مثل زمین ما دور خورشید. عطارد, زهره, زمین, مریخ, مشتری, زحل, اورانوس, نپتون و پلوتون. اینها ۹ سیاره هستند که دور خورشید می چرخند. کواکب هستند. سیارات می گویند کواکب هم می گویند. سوم اقمار. اقمار آن قمری است که دور این سیارات می چرخد. زمین ما یک قمر دارد مشتری ۱۲ تا قمر دارد. زحل ۱۰ تا قمر دارد. خلاصه نجوم و کواکب و اقمار اصطلاحات علم هیأت به این ترتیب است. پیغمبر می فرمایند أنا الشمس و علی القمر و فاطمه الزهره چرا به فاطمه ی زهرا گفته زهره؟ زهره دومین سیاره است. عطارد، زهره، زمین. زمین سوم است. دومین سیاره که دور خورشید می چرخد به این زهره میگویند. اینها یک حرکت وضعی دارند که دور خودشان هم می چرخند. مثل زمین شب و روز به وجود می آید. حرکت انتقالی, دور خورشید می چرخند که سال به وجود می آید. طوری قرار داده شده که از حرکت به دور خورشید در یک مدار بیضی سال به وجود می آید که در زمین ما ۳۶۵ روز یک مرتبه دور خورشید می چرخد. زهره هم جزء سیارات است. دومین سیاره. ولی زهره خیلی درخشنده است. الآن به واسطه ی به وجود آمدن این برق دیگر آن چهره ی آسمان را مردم درست نمی بینند. قبلاً که برق نبود شبها تاریک می شد مردم با آسمان خیلی آشنایی داشتند, با ستارگان آسمان. چهره ی آسمان را الآن برقها شبها

نمی گذارنـد که کسـی درست ببینـد. یک وقت به روسـتاها برویـد شایـد آنجا نگاه کنید مخصوصاً از نصف شب به بعد یک آسـمان پر سـتاره ی عجیب می بینید. زهره یک سیاره ای است که این گاهی به بدرقه ی خورشید می رود, گاهی خورشید را بدرقه می کند, گاهی اسـتقبال می کند. شـما وقتی خورشید غروب می کند به طرف آسمان نگاه کنید یک ستاره ی درخشان می بینید. آن همان زهره است که خورشـید را دارد بدرقه می کند. گاهی از خورشید استقبال می کند. در طرف مشرق هنگام طلوع خورشـید باز یک سـتاره ی پر نور می بینید این زهره طوری قرار داده شده که گاهی بدرقه می کند و گاهی استقبال می کند. بنده در کتابی به نام "جهان آفرین" چند صـفحه در مورد زهره نوشته ام. خلاصه حضرت می فرمایند من خورشیدم علی قمر است فاطمه زهره است و فرقدان حسن و حسـین هسـتند. حالا فرقدان چی هستند؟ هفت برادر که می گویند, فرقدان همان دو برادر است. هفت تـا سـتاره می بینیم مـا به آنهـا می گوینـد هفت تـا برادر در آسـمان. جـدی جزء همین هاست. آخرش به جدی می رسد. چهارتایش به شکل مربع هستند, سه تایش امتداد پیدا می کنند, آخریش جدی است. آن دو تا را که جزء این مجموعه ی هفت گانه هسـتند می گویند فرقدان, دو برادر می گویند. در آن کتاب "دانش عصـر حاضـر" من اینها را نوشـتم. حضـرت فرمودند که فرقدان حسن و حسین هستند و این فرقدان با کتاب الله توأم است. در حقیقت بر می گردد به حدیث إِنِّی تَارِکٌ

ص: ۱۳۷۹

فِيكَمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی این طور می شود. این فرقدان هم حسن و حسین هستند این دو برادر. نوشته این هم و کتاب الله لا یفترقان حتی یردا علی الحوض. آخر کلام ما الحمد لله تعالی به ذکر فاطمه ی زهرا اختتام پیدا کرد. خداوند را شکر می کنیم که توفیق داد در این سال تحصیلی اشتغال ما برقرار بود. امیدواریم ان شاء الله تعالی توفیق آینده هم برای اشتغال پیدا کنیم. شما را به خداوند سپردیم. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹